بسم الله الرحمن الرحیم

حمد کثیر مبارکاً تو ثق الملک من تشاء و تنزع الملک ممن تشاء و صلوات طیبه دایمه علی خاتم الانبیاء و سید الاولیاء محمد و اله الاصفیاء و اصحابه الابرار و عترته

مقالهٔ اول در ذکر صادرات احوال و افعال و ارادات حضرت صاحب قرانی

آثار الله برهانه بنام خدای که از نام اوست. که مارا توانائی و گفت و گوئست خداوندی کل اسکار و نهان. و اشکارا بندهٔ شی عیان. طراز نندهٔ پیکر اقتاب نگارندهٔ نقش ماه و اب. خدای که هستی مراورا ستست بجز هستی او فنا در فناست جهان حی نماید که هست ارجه نیست. بجز ظل هستی حق و ان نیست. زهی صنع کامل که از یک وجود پدیدار شد اینجه هست از وجود. ز یک خم بر اورد صد گونه رنگ. فلک باشتاب و زمین با درنگ ز یک شاخ رست انچه نمی بیار. ز نرمی کل تا درشتی خار. اگر طالبی افرینندهٔ را میالا بغرشی دو پیشه ره. که هستی عرشش برای صواب. خیالیست بیجو فریب سراب یقینست کاول خدا بود و بس. درین خود نپیوندد بشک هیچکس. مکن سهو کا خر زمان اولست ولی دیدهٔ عقل ما احولست. سوی ذاتش اندیشه را راه نیست. کزان عقل فرزانه اگاه نیست

تخت جون بدانش رسد لب بروز بذکر ثنائش روان برفروز مالک الملک که عنایت بدنهایتش مطعون ایة من یغشه فیها و یفسک الدمار ا بر سریر خلافت مصیر ایة انی جاعل فی الارض سروری افرینشش را بفضیلت و بینشش و دانش کرامت فرمود و اولاد و احفادش را بتاج موفور الابتهاج و لقد کرمنا بنی ادم سرافراز کرد اینده در بر و بحر عالم مکنت ملک و تصرف و اسمعیل فیهار ا داشته ایة و لله الحمد رب السموات و الارض رب العالمین توانائی رایت اقتدار سلاطین باوج فرمان دهی و کشورستانی برافراخت و صفحهٔ مصقول شمشیر پادشاهان جهانکشای را ایینهٔ جهره نمای عروس فتح و نصرت ساخت و نصارت ریاض شریعت را باب یاری تیغ اتش بار مجاهدان منوط کرد او و سرسبزی نهال اسلام را بسرخ رویی حسام خون اشام غازیان موبوط فرمود قادری که قهرمان تقدیرش سحاب عنبرین نقاب را به جرد اری سلطان پیمان فرمان داد و حامی حمایتش عنکبوت بهوت را در معماری حصار سرور انبیا مکنت توان بخشید فی شهی جترا و ابرمشکین پرند زهر سدره مهر پای نخشش بلند. جهان داور و یزبش بارگاه. بشرق و بغرب بعهدش زرفعت شده عرش فرش. ولی کرد نعلین او فرش عرش شجاعی که چون دست یازد بجنگ. لغش ریزهٔ سنگ سازد خدنگ بر دامتعامش رکفار حیف. قوی دشلت دست بنوت زسیف

هزاران هزار افرین و درود ۰ زجان افرین خالق هست و بود ۰ بر و باد و بر آل و اولاد
بر اصحاب و حفاد و اجداد او ۰ اللهم صل علی السید محمد و اله و اصحابه و بارک
وسلم تسلیما حیث کلما ذکره الذاکرون وکلما غفل عن ذکره الغافلون قال الله
جل وعلا ایه وربک یخلق ما یشاء ویختار ما کان لهم الخیرة سبحان الله تعالی
عما یشرکون پادشاه بی انباز و ملک علام و عالمیان بی تاویل و مجاز عنصر شاه
وبهبر مانه قادر محتار ست و مطلع پنهان و آشکار هر چه خواهد آفریند و از
آفریده هر که خواهد برگزیند سابقه عنایت ازلی چون رقم اختصاص
بر صحیفه حال برگزیده کشد مقالید مقاصد موادات بقبضه اقتدار او سارد
ورابطه ارادت هر یزدی چون بر فعت منزلت سروری تعلق گیرد عروج
بر معارج معالی به پای عقلش آسان کرد و بر تو اقتباب تاییدات ربانی
چون بر ساحه سعادت مقبلی تابد انوار آثارش بسایه ابری که از بخار نهاد
معانیان در هوای خیال کمال بندد پوشیده نگردد و نسیم رحمت بمدانی اگر چه
بر حسب اقبال دولت مندی وزد طراوت بهار کیتی نگارش بآسیب باد خزانی
که از دم سرد حسودان خیزد تعصان و ذبول بثمر دکی نپذیرد و نهال دولتی
که پرورده جویبار آلی بود از تنه باد حوادث روزگار گزند نیابد کاخ
رفعتی که بر افراخته لطف نامتناهی الهی باشد بنجنق واحتیال احتلال کم
پذیرد و نظم بزرگ که او را فلک نه بنیه خود عزیز کرده او را جهان ندارد خوار

ومصداق این

ومصداق این سیاق صورت حال حضرت صاحب قرانیست که در بیان
کیفیت آن شروع میرود و من الله العون و التوفیق و الهدایة الی راس الطر
تسبیب سخن ذکر مقاله و شمه از مفاخرت حضرت صاحب قرانی
همایون شبی چون سواد بصر ۰ همه ظلمتش روشنی سر بسر ۰ شبی قدرش از روز روشن
مهش برزو بهرامش رکابش مصون ۰ کواکب همه سعد و مسعود حال ۰ مبارک بتاثیر و فر
مراجخت فرخنده یار آمده ۰ مراد دل انر کنار آمده ۰ بپرداخت مجلسی از خاص و عام
بیاراست بزم عشرت بکام ۰ برافروخته شمع از نو زمگو ۰ خود ساقی وی معانی بکر ۰
نواز نوه ساز نرم سروشی ۰ سرایند نغمه دوقر بهوشی ۰ همه شب برین گونه عشرت
دل کامیاب پرور جهان ۰ جو صبح سعادت دمیدن گرفت ۰ نسیم عنایت وزیدن گرفت
خروس خطوط تاج نصرت بسر ۰ بنغشانبال و بکسترد پر ۰ بهنگام دولت جو آواز
دم مرغ آتشه پرواز داد ۰ وزان بس جو طوطی دهن باز کرد ۰ ز صاحب قران
که آن شاه دین دار کیتی ستان ۰ بانگ زمان چون گرفت این جهان ۰ جو زین برسمند سعا
بلوری کمر بست و عالم گشاد ۰ ز سر حد چینی تا بیابان روم ۰ چه از مصر و شام و چه
چه ایران چه توران چه بحر و چه بر ۰ بجای که بود از عمارت اثر ۰ بنفس شریف خود
بکیتی ستانی جو لشکر کشید ۰ بهر سو سپاهش توجه نمود ۰ نخست ان زمین نعل اسبش
جهان گشت یکسر گران تا گران ۰ جو فتح و ظفر لشکر از پی روان ۰ بهر جا رسید و بهر سو
بتاییده داور فیروز گشت ۰ خدای جهان افرین یاورش ۰ همه خسروان زمین جا گر

علام

شده سرفرازان و رازیردست • بپهرش پرستنده او حق پرست • فلک بنده و افتا
زمانه مطیع و جهانش بکام • مرادی که در خاطر آراستی • خبان ره نمودی که او خواستی
یقینش قوی بود و دوربینش درست • بجز داد و کیاری آرنس نخست • بنیروی مردی و نیرنگ هوش
بکردون برافراخت اورنگ خویش • نه رایش بتدبیر محتاج غیر • نه امضاء رایش بحرفی چیر
بتدبیر کاری که رومی نمود • مشیرش خرد امام دولت نبود • بران جا که از لطف کردی نگاه
بلارا بنودی دران بوم راه • وگر آتش فرّش افروختی • بیک شعله زان کشوری سوختی
بکوه ار زپس سایه انداختی • چو بیخ پیش خود شیده بگداختی • بخشم ار سوی جوخ کردی نگاه
شدی تیره رخسار خورشید و ماه • دم از کین او کس بعالم نزد • گر زد کز در جهان دم نزد
خلافش در اندیشه کس نگذشت • که جان او صال تنش بس نگشت • کسی از خط فرمان او سر نتافت
که نحوس قلم تیغ بر سر نیافت • جو بخشش باوز ابر شاهی نشاند • بعالم خراو تاج و رکسی نماند
همه پادشاهان افاق پاک • ببرگاه او بنده و یار نیز خاک • جو روی زمین شد بنو مان او
جهان غرقه موج احسان او • گر لنج بگشاد و دست کرم • فرشته در بست و پای سم
بهر کس که روزی عطایش رسید • دگر نسل او روی حاجت ندید • بعهد همایون آن داد گر
بعالم نماند از تباهی اثر • برانداخت نسل فساد و بخور • زگیتی بیکباره نزدیک و دور
نه در شهر و محرن نه لوه و دشت • خیانت در اندیشه کس نگشت • زرو مال عالم دران روزگار
تو گفتی زمرد بود جشم مار • امان در زمانش بجای رسید • که منسوخ شد رسم بند و کلید
زنقشی گرفتی لوح گیتی زدود • همین راستی رستخیزش نمود • تو گفتی زمین سر بسر شد حرم

براقتاد آئین

براقتاد آئین و خلق اوستد • بهر بوی که باران عدلش بشست • وگر باره خار جفای نرست
زمرات دین رنگ بوعت زدود • زباغ جهان خار عصیان درود • مرادش زشاهی و
زتخت بزرگی و تاج و مهی • مراعات دینی بود و تعظیم شرع • همین اصل دید و همین
همه کوششش بهر اسلام بود • دگر چیز ناداده و وام بود • ندیدی کس از خویش واز اجنبی
گرای تراز اهل بیت نبی • بجان معتقد بود سادات را • همان اهل تقوی و طاعات
بگاگاهی بود • از اهل علم • تواضع نمودی مراورا بجا • نکودداشتی اهل دستار را
بتفحیص مفتی دین دار را • جواندیشهٔ کار ها آراستی • زخلوت نشینان سواخواستی
بسوی هزار بزرگان دین • باخلاص رفتی زراه یقین • جو کار بزرگش فراز آمدی
بخلوت سرای نیاز آمدی • توجه نمودی بداور پاک • نهادی جبین تضرع بخاک
مناجات کردی و خواهش کردی • زحق خواستی نصرت و برتری • بسوز دل و اب
طلب داشتی حاجت خویش را • جواز ماتف دولتش پاسخ • سروش • صدای اجابت ر
روان بجده شکر گزاری نخست • بصدق تمام و یقین درست • بس انگه سراز سجده
لوای کرامت براوا فراشتی • زگنج رکردی دخایر طلب • زبسیار یش ماند کردو
ببخشید ازجنبه و ازجون پرون • کسی راکه محتاج بودی فزون • نماندی دران بو
دل از شادمانی زبان از دعا • جوزان بسی منصود پرداختی • قضا انخا او خواستی
همه میل طبعش بخیرات بود • که روشن دل و کامل الذات بود • بسی نقعهٔ خیر پرداز
بایوان کیوان برافراخته • جه از خانقاهی که افکنده خوان • جه از مسجد جامع و

فرمان دہی
جملہ فروع
را
جشم از خو
سیہ ی بکوش
بر داشتی
ن بجب
م کس را جوا
ساختی
ختہ
غر آن

جبین بود صاحب قرانی صاحب • واندیشه خالی بود ازین نسب • پدر بر پدر تا بآدم روند
همه پای بر تخت شاهی نهند • کمالات آن شاه دریا نوال • فزون بوده از هر چه نبدی خیال
بالای قدرش قبای ثنا • چو تنگست و کوته بوقت ادا • مرتب کنی حلهٔ شاهوار
که اخبار شاهش بود پود و تار • از اول کنج در ولادت شروع • که کی کودخویشه شاهی طلوع

کفتار در ذکر ولادت حضرت صاحب قرانی سلیمان مکانی از نص کلام فتح
پادشاه عالم عظمت کبریا روه وعزت تعالوه حیث قال عز من قایل **آیة** فاراد
ربک ان یبلغا اشدهما ویستخرجا کنزهما رحمة من ربک مستفاد می شود که چون لطف
فیاض علی الاطلاق از خزانه **آیة** اعطی کل شی خلقه ثم هدی خلعت محبت صلاح
ومیل نیکوکاری پیرانس دولت وبختیاری سعادت مندی سارذ از میامن برکات
آن در احوال واوضاع واولاد واسباط اجداد او آثار کرامی ونتایج ارجمند
بظهور پیوند وه مصون فرمودهٔ حضرت رسالت علیه افضل الصلوات واکمل
التحیات **حدیث** وان صلاح الرجل لیدرک البطن السابع برصدق این
معنی دلیلی واضحست وبرهان لایح ومطابق این اشارت وموافق این بشارت
حال فرخنده فال پدر نامدار حضرت صاحب قرانیست که جمله کویم ایرا اغای
تعمد الله بغفرانه بر بودن ودوستی اهل صلاح وتقوی مفطور بوده خبایهٔ در مقدمه
سبق ذکر یافته ومودة الغرباء مجالسه ومحاورهٔ سعادت نشان آن طایفهٔ عالیشان
رغبتی تمام داشته وشک نیست انس والفتی بین غایت بی مناسب واتی واشتلفی

کر در مجمع لا

که در مجمع لاوراح جنود مجنده مما تعارف منها ائتلف واقع شده باشد صورت
نه بندد **مصراع** باخود آورد از انجا نه بخود برسته لاجرم از برکت دانهٔ دوستی
دوستان حضرت عزت که درکشت زار صدق نیت آن کامکار ستوده آثار پر
انبتهٔ الله نباتا حسنا برآمده بود فضای صحرای قبح المحال آمال از خرمن دو
واقبال ودخل کرامت واقصال مالامال کشت **بیت** جو بخشش زاقبال منشور
پرهش یکی نامور پور داد • در عهد سلطنت قران سلطان خان تباشیر صبح پادشا
ازافق تاییدات الهی دمیدن کرفت وشعشعه اختر جهانبانی ازاوج عنایات
ربانی درخشیدن آغاز نهاد وتاریخ شب سه شنبه بیست وپنج شعبان سنه
ست وثلاثین وسبعمایه موافق سنجقان نیل که مبداء دور سالهای مغولست
در ظاهر خطهٔ دلکش کش از حوزهٔ طهارت مآب تکینه خاتون که بآیین شرع مطهر در
حباله آن نوین دین پرور بود آفتاب وجود صاحب قرانی مطلع ولادت
فرخنده آثار طالع کشت وماه عزه عالم افروزش از برج سعادت پایدار لامع
شد **ف** بر آسمان بزرکی هلالی از نو تافت • بیوستان معانی کلی زنو شکفید
درست مغربی خود نهاد بر روش • سپهر چون که بآن ماه پاره در نکرید • جهانی
بصورت انسانی در جهان امد لاجرم جهانرا نثار مقدم عالیون ساخته وعا
در کسوت مردی قدم در عالم نهاد عالم پادشاهی عالمش باوج اقتدار برافرا
ف جو مورش با سپه افزود کردونی زیادت شد • جو ذاتش در جهان امد جهانی در جهان

وشی
لت
واد
ی

لی
ختند
امد

عابران مجامع آیه لا تعصون الله ما امرهم ویفعلون ما یومرون تا ذات شریف
از آسیب عین الکمال محفوظ ماند حافظان تبلاوت و آن یکاد الذین مواظبت
نمودند و سبحان صوامع این آیت بر زبان آورده آیه والملائکة یسبحون بحمد
ربهم ویستغفرون لمن فی الارض تا پایهٔ قدر رفیعش با قصا مدارج کمال توفیق
نماید بزرگان باقامت وظایف دعا مبادرت جسته ف
که سرسبز باد این همایون نهال، که شد رسته در باغ جاه و جلال، جوان بخت باد او فیروزدل
توانا و دانا و کشورگشای، تباج و به تخشی جهان تازه باد،
سرخط او تاج دروازه باد، از طلوع آن نیر سعادت پرتو سر حقیقت غای
صاحبه که اشارت حدیث صحیح تبصیح آن تصریح نموده بظهور پیوست وصدق
خواب قاجولابهادر که تومنای خان بتلقین ارباب الدول ملتهون تعبیر
کرده قصهٔ آن در مقدمه مسطور است محقق شد کوکب هشتم که بلسان تعبیر
عبارت از صاحب دولتی بود از بطن هشتم قاجولابهادر که انوار چنین
سلطنتی خافقین منور گرداند و بعد از و میان آثار عدل و انصاف
اولاد و اخلافش چنان روشن بماند و از مشرق فتح و فیروزی نمایان
آغاز نهاد و زمانه از نور سرور و بهجت زبان تهنیت برگشاد بیت ف
زهی خوبی که تعبیرش توبا شی، خوشی آن آیت که تفسیرش توبا شی، واز
فوجیتی چشته اش اقتباسی نماید که سپهر سلطنت هفت اقلیم از و منور

جیتی

بود از مرآت

بود از مرآت طالع مسعودش شام ظلمت چون روز روشن شده و تحقیق
این سخن آنست که چون در وضع قواعد سلطنت واقع بیان خلافت وجود
مبارک آن حضرت اساس و بنیاد دولت دودمان ثابت ارکان صاحب
قران آخر الزمان بود و در طالع جنان بنیادی بر آینه ثابت و استقرار نهایت
مناسب افتده و احوال و اوضاع عالم را از تغیر و انقلاب جارهٔ نیست حکمت
بالغه آیه یدبر الامر من السماء الی الارض که در کارخانه تکوین و ایجاد نقش
کلمای حوادث جهان کون و فساد بر بالا بسته چنان اقتضا فرمود که طالع همایون
برجی باشد که ثابتش منافی انقلاب بود و متجلی باین صفت برج جدی است
که ثبات در عنصریات بحاک منسوب است و در فلکیات از ستارات بزحل و جوزهر
بالانک از بروج منقلب است خانهٔ زحل واقع شده و این ثبات است در عین
انقلاب و دلیلی قوی تر بر استقرار و استمرار و متصور نیست چه نزد اهل تحقیق
مقرر است که نهایت کمال هر صفتی در آن است که با ضد خود معانق توان شد چنان
که در تامل اسماء الحسنا تعالی و تقدس روشن میگردد و آیه هو الاول والآخر و
الباطن و هو بکل شیء علیم و از این مقدمات لطیف غریب بوضوح پیوست که
از برای طالع حوادث کون انچه در آن ثبات و دوام مطلوب باشد موافق
تر برج جدی تواند بود و شمامه صدق باین دعوی از حدایق حقایق انهار اسرار
مقطعات حروف منزلهٔ قرانی استشاق می توان کرد نظم

نقش

هم جدا

نظاهر

مرد باید که بوتواند برد ورنه عالم پر از نسیم صباست ف باملاستی فکرت کهرسنته شده
سخن بین که در پرده جون گفته شد لاجرم طالع فرخنده برج جوی اتفاق افتاد
که علوی مطلق از علویات اورسلت جه پرتو کوکبیست از کواکب سیار تسویه در دهم
بود که هنگام ولادت ارتفع محل آنست از فلک دوار و آن خانه رفیعست
واقبال ومنصب واشغال وکسب برحیست در یازدهم واقع شده که خانه
آمانیست وآمال تا آخر دولت خداوند طالع جون باوج سلطنت صعود نماید
بعلوی قدر ورفعت ومنزلت برسایر سلاطین روزکار فایق کرده وبرتر اید
وصورت بر مراد که بکلک امید بر لوح انویشه نقش بنده برحسب دلخواه
بحصول پیوندد ونیر اعظم که کوکب جلالتست واقتدار در وسط رابع که
خانه مقامست وقران بمحل شرف بخویش باعطارد جنانچه بثبات دو
آفتابست از بیست ودوم درجه حمل رایت فتح وفیروزی برافراشته
ومنشور اقبال بتوقیع سعادت نگاشته تا بهنگام طلوع آفتاب سلطنت
ازان در مقام اصلی خود ظهور فرموده تاج انجا مقوس بر سلطنت وبادشاهی
کوداند وآن مملکت را در زینت ورونق ومعموری وعظمت از سایر دیار و
بلاد عالم بگذراند ومشتری که نبیوع سعادت سلت حافظ بصورت با موخ
که کوکب قوت سلت ونظرت در بخ طالع که خانه فرزندان سلت افاضت عطیا
از جنبه راستعاضد کشته تا از کثرت اولاد واحباب سعادتمند صورت

دولت ابد

دولت ابد پیوند قرنا بعد قرن باقی وپایدار ماند وسعد اصغر که در بخ طالع
جسته بهم صاحب عاشر سلت خانه جاه واعتضاد دوهم صاحب خامس
خانه اولاد واحفاد محل شرف خویش که خانه سوم طالع سلت وخانه اقربا در
شانزده درجه حوت ساز سعادت از پرده ملایمت نواخته وقمر که واسطه
وصول تاثیرات علویات بسفلیات اوست درچهاردهم درجه عالی برج پرتو
اتصال بر وانداخته تا از موافقت فرزندان وخویشان منفعت سلطنت و
پادشاهی باقصاراوج کمال رسیده تا انقراض عالم از تطرق نقص وزوال
در امن ماند ومنی الله التوفیق ف در احکام هفت اختر آمده بود که دنیا برو داد خوا
لاجرم قابل قبول حقش بعهد سلامت واستقامت برآورد ودایه لطف ایزد
بشیر دلپذیر تربیت ورعایت می پرورد ف بناز دایه بخشش ببر درآورده
بشیر کام زبستان لطف پرورده وجون آیام رضاع بگذرانید وسن بهار
بمبادی حد تمیز رسید از ریاض حرکات وسکناتش بوی سلطنت
وجهانداری جون نکهت ریاحین از نسیم بهاری میدمید واز محاری کفتار
وکردارش نور سروری وکامکاری جون بارق برق از ابر آذری می در
ف ببازی اکر نیزش اهنک بود حدیثش زدیهم واورنک بود
بآیین فرمان دهی دشت میدان شه ندی برشش کودکان خیل خیل شدی کودکی بر سیما
یکی نصب کشتی برسم وزیر زجوب وزینی آدمی ساختی بکاری زهر سو برون تا

مد کلیه
پیش
کش
خشیه
هش امیر
ختی

جنان فرض کردی که فرمان نخست ۔ پیر غور در اوردی اورا نخست ۔ جوروشن شدی
بریدی و برنیزه کردی سرش ۔ سزا کفتی اینست تا کهتران ۔ نه پچند دیکر سر از مهتران
بجد بود مانند بازی او ۔ ببازی بند سرفرازی او ۔ وجون در دیوان بخن قصنها به
پیروانچ عنایت نوضع درجات منی نشأ منشور دولتش بطغرای جهانداری
واتینا الملک موشح کشته بود خاطر خطیرش بر کوب بادپایان کیتی نورد و عمارت
سواری و مباشرت الات واسباب نبرد میل تمام داشت واز دوازده سالکی
تا عنفوان لسباب روز کار بمداومت شکار و مباشرت رسوم و آیین رزم و
پیکار میکذرانید شب و روز در رزم بود و شکار دل وجان در اندیشهٔ کارزار
ذات مکارم آیاتش مظهر لطف نامتناهی الهی و ملکون ضمیر منیرش محض خیر و نیکوخواهی
بود و انچ بحسب ظاهر از آثار قهر و سیاست در مبادی حال از بعضی اتباع و
اشیاع علم انقطاعش صدور می یافت شرح پذیر خواهد کشت جهة
ضرورتی جهانکیری و لوازم کشورکشائی بود که ملک را کرقرار خواهی داد
تیغ را بیقرار باید کرد و دلیلی بر انکه این سخن از تکلیف بیکانه واز ریا بریست
ونه از قبیل تصنعات منشیانه و آرایش سخن و دلیلیست بر سر اشارت
حضرت رسالت حیث قال صلی الله علیه وآله وسلم الولد سر ابیه جاز سلیل
صلب همایونش داد کستری بر تخت خلافت سلت جاویدان باقی مستدام باد
من المهد الی اللحد همرکز ازان حضرت موری نیازرد و دربخور نکشت امل

علما از نزدیک

عالم از نزدیک و دور باتفاق تصدیق نمایند جهانداری که کوی
سلیمان قدر از موری نیازرد جوان بختی که با وجودی جمعیت واسباب
جهانداری و ترفه و کامکاری والات دولت و بختیاری یک لحظه او
قدسی ساعاتش بشبوه ملاعب ملاهی خبانچ شیمهٔ سرخوشان شراب دولت
ونشوهٔ ایام جوانی باشه آلوده نکرد و بلک روز کار سعادت آثارش
مطلقا باد آر فرایض طاعات ونوافل عبادات وتلاوة قرآن وتخوار
جهان و جهانیان صرف میشود ۔ ومذا المعانی اظهر من الشمس وابین
من الامس خلافت پناهی حشمت فریدون و شجاعت اسفندیار باعفت
ذوالنون و عبادت مالک دینار جمع فرمود وابهت واقتدار خسرو
کامکار با متابعت سر کوشه نشینان ولایت شعار در سلک توفیق
انتظام داده خداوندانکه دار از زوالش وهو السلطان الاعظم
المطاع والخاقان الاعدل الاکمل الواجب الاتباع واقع الرایات
الخلافة بالعدل والاحسان راقع الایات الرحمة والرافة علی صحایف
الامکنة والزمان آیة الله بین البرایا المجتهد فی الاعلاء کلمة العلیا مفیض العلوم
الظاهرة والباطنة الموعود بلسان النبوة فی الملاحم الثامنة مشیده مبانی
الشرع المبین ظل الله فی الارضین المخصوص باوفر الحظ من عنایة الله الرحمن
معین الحق والسلطنة والدنیا والدین ابو النصر شاه رخ بهادر سلطان

خلد الله تعالی سبحانه ملکه وخلافته وسلطانه وجون خامه مشکین عامه بعزلتین
خصوصا در مقاله ثانی بذکر مناقب علیه ومواقف سنیه آن حضرت عطر سای
خواهد بود عنان بیان از شروع دران کشیده شد

کان نه بحریست که پایان وکناری دارد ۰ وباز از اولاد واحفاد این حضرت
بخ جشم امید از جاده آن روشنست نه بواسطه اخبار از دیگر دیار استماع
میرود یوسف طلعتی مصر مملکت سلیمانی را بمقامات ابراهیمی ومنزلات اسمعیلی
مشحون بمکارم اخلاق مصطفوی وماثر بسالت وشجاعت مرتضوی علی
المصطفی وعلیهم الصلوة والسلام عزیز کرده وارسته سات نخ
جسته ذات شریفش بصورت بشری ۰ تبارک الله کویی که رحمتیست جسیم
سلطنت پناهی که باانکه درحسن سیرت وبقاء سریرت خلعت معاشی بسنده دیده
را بطراز الولد الرشید یقتدی بوالده الحمید مطرز داشته بلکه در کمال حلم
وحیا آزادی مصدوقه حسنات الابرار سیات المقربین بظهور رسانیده ذات
ملکی صفاتش جامع اصناف فضایل وکمالات ومنبع انواع فواضل وکمالات
شعر ابلی واضحک خصمه ووليه ۰ بالسيف والقنا الضحوك الباكي
الدر والدري خافا جوده فحقنا بالبحر والافلاكي ذهن وقادش در ادراک
دقایق حقایق واسرار مفسر یکاد زیتها یضئ ولو لم تمسسه نار ۰ ورای مشکلکشایش
درکشف مخزونات رموز وحل مفصلات امور کاشف سر نور علی نور

صورتش زآب وگل ۰ پرازهوش مغز وپراز رای دل
نپوشند زاغیار سترقدر ۰ که رایش نکوده دازان باخبر زبان معجز بیانش که ترجمان
ملهم توفیقست جون کاه تقریر بینهٔ ان من بیان السحر روشن سازد شعر
روح ازنهیب انکه مکوچی متر لست ۰ اندر قفه بسجده که سبحان ربی نزل ۰ وجون
از بنان کوبرافشانش که مفاتیح خزاین فضل واحسانست درروقت تحریر آثار
امتنان عجابا القا مشاهده افتد ف عقل واله شود ودیده بماند حیران
دل منور شود وقوت روان باید جان شعر اذا قال فالدر الثمین منظم
وان خط فالوشی البدیع منمنم ۰ بکلک لطایف نکار بدایع آثار که شرفات قصر شرف
بکتابه ن والقلم وما یسطرون مزینست فحوی شعر ای حسن خط ازدفتر اخلاق تو با
سلطانی زاوصاف توحرفی زکتابی ۰ بر در ودیوار روزکار بهر دیار بخوبتر صورتی
نکاشته حاجت ببیان نیست لایحتاج الصباح الی المصباح وجنیره خامهٔ
مکرمت سریرش دربطون اوراق مصاحف ومجلدات قرانی ودرمتون
کتب ودروج بل بروح شموس واقمار معالی ومعانی جمال کمال تجلی ذاکه
فلیتنافس المتنافسون برنظر دیده وران اطراف واکناف علما بنیکوترو
جلوه داده لاجرم بعز المعاینه ف کلیوی دراوصاف این سرفراز
که هست اقتاب از صفت بی نیاز ۰ وبرخنه محققست شعر که کربکوبی وکرنداند
کین طراز قبای دولت کیست ۰ اما جون قلم بنشر شمه از صفات همت آیاتش

زبان بآب حیات شستہ اگر بذکر التفات همایون استشعار یابد شاید ف
جووصف ذات شریفش کنند زبان فلم عجب مدار کہ آب حیات ازو زاید غرۂ
جبین آفرینش وروشنی دیدۂ اهل دانش وپیش خلاصہ کارخانہ ایجاد وتکوین
صورت لطف ورحمت ارحم الراحمین شعر نشاننده شاه وستاننده گاه
روان کشته فرمانش برهور وماه تکهدار کیهان وپشت مهان سرتاجداران وشاه جهان
وارث ملک سلیمان سمی خلیل الرحمن المؤید من السماء المظفر علی الاعداء مطرز شعار
شرع سید المرسلین قهرمان الدنیا والدین ابو الفتح ابراهیم سلطان خلد الله فی
مراضیه ماثر ملکه وسلطانه وافاض علی العالمین زوارف برهه واحسانه ف
دران قسمت کہ بخششها نمودند دو ابراهیم را بنبت فرمودند یکی دولت سرای ملت ارا
یکی شه کار ملک از عدل او رست ازان کشت اتش سوزنده ریحان
وزین نارستم شه نور احسان ازان شه خانۂ در مکه پر نور وزین ملک سلیمان کشت معمور
شکست آن یک بت آذر پرستی وزین یک دین احمد را درستی بخشش عام
شد اسمعیل را کیش قربان وز اسمعیل این قربان سزد جان زهی نامی که هست او
حروف ابروی زاغاز انجام میان ابرویم زین نام ایمن دو چشم مای عدلت کشت روشن
جهان نامی ازین نام بلندست سریر سلطنت را ارجمندست
لاجرم زمزمۂ زبان حال ومقال کبار وصغار نحوی این کعتارست ف
خدایا برحمت نظر کرده کہ این سایه بر خلق گسترده دعاگوی این دولت بنده وار

خدایا تو

خدایا تو این سایه پاینده دار وجون محل انکه پریشان بیان بزواهر جواهر مفاخر انحضرت
موضع کرده مقاله سوم رلت غفران قلابصوب ثبت اخبار وآثار صاحب قران یق
کیتی ستان العطاف می یابد ونخست کیفیت ظهور ونسق این تالیف وطر
ضبط وترتیب آن باز نموده می شود ومن الله العون والتاییده انه حمید مجید
کتار در خصایص این تالیف این تالیف مرتبی ذکر چندین که بان متفرد ست در بیان
اشتباه ونظایر تاریخ مفاخر ومآثر آن حضرت صاحب قران بروجهی که مسوده
آن مکمل شده وبی تغیری دران بزیادتی ونقصان چه بیاض خواهد رفت از سایر
تواریخ ارباب دولت واقبال واصحاب عظمت وجلال که متقدمان ومتاخران
بنظم ونثر نوشته اند وبتازی وپارسی در سلک بیان کشیده اند بسه کونۂ مرتب
مخصوص رلت یکی وفور فواید وکثرت نفع چه سود بخشی تومیوۂ که در بوستان
تصانیف این فن وشاخسار خصایص بریک باناملی تامل توان چید واکاه
کشتن رلت از غرایب احوال وعجایب اتفاقات وانقلابات که در طی اطلا قات
احکام تقدیر بود قایق حیل ولطایف تدبیرات مرتب شده باشد که بر اینه
استعاش الواح ضمایر یان اهل کیاست ودانش را ذاتی بود صواب نمای
که بمکام وزیدن ریاح دولت وفرصت در تحصیل مطالب علیه وتکمیل مرا بت
سنیه جهرۂ رای صایب دران توان دید وکاه ملبوس یکتا رنگبت در برون
شده از مضایق اهوال واخطار وتحرز نمودن از طوارق احداث روز کار

عکسی تدبیری منجح دران مشاهده توان کرد شعر جز عکسی رای اهل سعادت کان
آینه که جهره نماید در و ظفر وجون حضرت صاحب قرانی از مبدء آفرینش
کاخ سروری و ملک ستانی تا غایت ترفیع شرفات قصر سلطنت و جهانبانی
معظمات امور را بجمع نفس همایون خود التفات می فرمود و با آنکه تمام
ممالک اسلام از ایران و توران جولان گاه یک ران فرمان آنحضرت شده بود
همت عالی نهمتش از توسیع دایرهٔ حکومت و بفتح عرصه مملکت شتی یا روزی
غافل و ذا امل نغنود و نیاسود در اثنای سفر بود که ازین سمند لشکر کشی
و کشورستانی بسریر پادشاهی و فرمان روایی برآمد و با سلطنت روی زمین
هم در اثنای سفر بود که دعوی حق را اجابت نمود و بتخت شاهی تخته تابوت رحمت
نامتناهی الهی مبدل شده نور الله و ضجعه بانوار الرحمة و الوضوان لاجرم جندان
بدایع وقایع که آن موید کیتی ستان را روی نموده و آن مقدار آثار غریب و اتفاق
عجیب که بر رایهار رزین و تدبیرات اصابت آیین آن صاحب قران سعادت
قرین ترتب پذیرفته از هیچ نامدار سپهر اقتدار از اساطین سلاطین و عظماء
ملوک کامکار عشر عشیر آن موری نیست مصرع و انگه کوید که هست کو نیمای و مر نیتی
دیگر بتسعین جزویات قضایاست و باز نمودن نقیر و قطمیر آنچه بیان کیفیت هر قضیه
و تفتیش از چگونگی وقوع آن بتفضلی که در صحیفه اطوا التزام رفته در هیچ نسخه
تواریخ ملوک متقدم و متاخر اتفاق نیفتاده با آنکه صاحب منظومه ترک گفته

که بعضی از

که بعضی از غرایب امور که ان حضرت بنفس مبارک خود متصدی آن شده
بود نگذشت که بسلک تحریر درآید که شاید که مردم بعد ازین باور ندارند
و حمل بر تکلف و تصلف نمایند و بدین سبب بسیاری از بدایع و قایع
و مخاربات که انحضرت را در اوایل احوال دست داده ناگفته ماند و هر که
از مبادی تا مقاطع این کتاب بنظر تامل و تدبر درآورد و از طور و طرز
نظایر و احوالات او واقف باشد یقین داند که اختصاص او بدین دو
فضیلت که اشارت بدان رفته سات امریست واقعی و دران اصلا شایبهٔ
تکلف و تخیل آرایی نیست ف محک خود آزمایش بود که معیار دم ستایش
خود زان محک کوین بدعیار بداند نقود سخن را عیار و مرتبت سوم حلیهٔ
صدقست و راستی و درستی قصص و اخبار چه حضرت صاحب قران اپیوسته
در سفر و حضر غطایع ارباب عمایم از سادات و علما و فقها و اهل فضل و دانش
و از بخشیان ایغور و دیران فرس ملازم من بوده اند و همواره جمعی ازیشان
برحسب فرمان قضا جریان هر چه وقوع می یافت از صادرات اوضاع و افضا
و اقوال انحضرت و ارادات احوال ملک و ملت و ارکان دولت همه را
تحقیق نموده باتمام تمام قلمی میکردند و چگونان بود بر سبیل تاکید که هر قضیه
خبانخه در واقع بود باز نموده شود بحا تصرفی دران بزیاده و نقصان تخصیص
در باب شجاعت و اصالت هر کس که اصلا مراعات جانب و مداهنه کرده

ل

بود

نشود خصوصا انچه بشهامت و صرامت انحضرت تعلق داشته باشد که دران
هیچ وجه مبالغه نرود و هیچ باشاره علیه انحضرت اصحاب بلاغت و براعت
آنرا کسوت عبارت پوشانیده بنظم و نثر در سلک تالیف میکشیده ند بهمان
شرط که در ضبط آن رفته بود و بکلمات در مجلس علی بیمع مبارک میرسانیده ند
تا وثوق تمام بصحت آن حاصل میکشت و بدین نمط منظومه ترکی و مولفی فارسی
هریک ازان مشتمل بر مقامات احوال و اوضاع انحضرت رقم زده کلک نظم
وتالیف شده بود و بغیر ازان بعضی از بنده کان درگاه عالمپناه منصبی تدویی
تاریخ انحضرت شده در تفتیش و تحقیق آن سعی بلیغ می نمودند و فضلا رسخن پرداز
در خلل ترتیب و رعایت ایشان انرا بنظم و نثر ترکی و فارسی مرتب و مکمل ساخته
و پرداخته بودند و چون درین کتاب که سبب تالیف و کیفیت وضع مقدمه
و مقالاتش در دیباچه سبق ذکر یافته نوبت بیان باینی مقاله رسیده حضرت
سلطنت پناهی که خامه درین مجال بنوک التفات جسته فالشی فاینوکشت التفاتی
که نبات شریف در جمع و ترتیب این تصنیف از اول بان مینمود سمت
ازدیاد و تضاعف پذیرفت مجموع نسخ متکثره را از منظوم و منثور ترکی و فارسی
از تمام ممالک طلب داشتند جمع آمده بود و آماده نهاده و بهنگام توجه مبارک
بآن شغل فرخنده سه طایفه مردم از خواننده و دانسته و نویسنده در حواشی
بساط جلالت مناط از سر تقیط و احتیاط باقامت وظایف خدمت قیام

می نمودند

می نمودند بخشیان ترکی دان و سخن دانان فارسی دان هریک نسخه ازان نسخها منحوا
و در هر واقعه جمعی که گاه وقوع انجا حاضر بودند اوضاع انرا خبا بخ برای العین
دیده بودند عرضه میداشتند و بعد از اطلاع بر مضمون آن و نسخ و تقویم اد
وقوف و جرئت و تکلم را استکشاف و استفسار نقیر و قطمیر از انچه خاطر عاطر
انحضرت بصحت و راستی آن جزم مینمود بزبان در بار کوبهر نثار ادا فرموده
نویسنده کان بقیه کتابت در می آوردند و تبکلم ارانرا از خوانده محقق و مقرر
میکشت و اگر جزوی امری در عقده الهام و اشتباه می ماند یا مخالفتی میان نسخ
و راویان واقع می شد رسل و رسایل باطراف ممالک ارسال میرفت و از
معتمدان صاحب وقوف که دران قضیه اعتماد بر سخن ایشان بیشتر بود استفسا
کرده می شد و بدین طریق قصه قصه تحقیق نموده در مجلس علیا همایون قلمی
میکشت و چند نوبت باز خوانده تصحیح می یافت خبا بخ جمع این تاریخ و نسق
وضع و ترتیب ایراد هر قصه در محل مناسب که تالیف کتاب که عنایت از انحضرت
مطلقا از حسنات حسن التفات و تتابع خاطر فیاض انحضرت بود و بعد از ان
بر حسب فرمان بعبارتی که قرار بران گرفته بود بسمت تحریر می پذیرفت و دیگر بار در مجلس
علیا شرف اصغا می یافت و بنوشته اول و نسخه اصل رجوع نموده در تصحیح ان مبالغه
تا قصی الغایه میرفت و اصلاح که بخاطر همایون می امد کرده می شد و چون امر واجب
الامتثال چنان بود که هر چه در مسوده اولی در مجلس معلی قلمی می شد مجموع بهمان

ترتیبت تعلل کرده شود و اصلا تقریری در اصل قصه پیش واقع نگردد و در ان هوا
التزام رفته که در هر واقعه جمیع جزویات آن تا دگر اوقات رکوب و نزول
و اشعار و تعیین منازل و بیان مقادیر مسافات مواضع و مراحل به باز عوده
شود در ایراد انجه بتاریخ تعلق داشته باشد تکلف در عبارت کرده نشده تا بتطویل
نا انجامد و از وقوع تکرار که مستلزم ازان اندیشه مبالاتی جنانکه ان نوقت مکو
در اشعار که تکرار در ان تمانا بسیار نباشد و چون حوادث و وقایع علی سبیل یکدیگر
مرتبط و مشتبکست از بدو تحقیق مبادی احوال حضرت صاحب قرانی با یراد حکایتی
جنانکه احتیاجست بنا برین اول شروع کرده می شود و ما توفیق الا بالله علیه
توکلت و الیه انیب

ذکر جلوس امیر غرقی جون قزان سلطان

بن یسور اغلن در شهور سنه ثلاث و ثلثین و سبعمایه در الوس جغتای خان بر سریر
قرار یافت دست تغلبی و تسلط بر کشاد و پای تغابن خان از جادهٔ عدل و انصاف
بیرون نهاد و الملک یبقی مع الکفر و لا یبقی مع الظلم مردم از آسیب ظلم او بجان امده
بودند چه سیاست و قهری با فراط و ثلث خبانچه جون امرای الوس را بغولستای
طلب داشتی هر کیش از غایت بیم در خانه خود بیم وصیت بجای اوردی و متوجه
جانب او شدی ف زبس حور آن خسرو بخت گیر ز مردم سراسر برامد نفیر

امیر غرقی که از عظماء امرار عهد بود و او ماق تیت با بعضی امرار الوس جغتای اتفاق
نموده بیاغی شدند و در شالی سرای بجم ترتیب لشکر مشغول گشته عزم محاربه میکودند

وقزان سلطان خان جون واقف شد با لشکر متوجه دفع او گشت و از قهلغه گذشته
در صحرا قریهٔ دره زنگی بتاریخ سنه ست و اربعین و سبعمایه اتفاق محاربه واقع شد و امیر غرقی
جشم زخم سیده و یک جشم امیر غرقی از زخم تیری که از شصت قزان سلطان خان
گشاده یافت تیره شده و از دیدن باز ماند و شکست یافت و قزان سلطان خان بطرف
قوشی باز گشت و در ان سال سرمای عظیم شد و اکثر جهار پایان لشکر او طلف شد و جو
امیر غرقی بر ان حال واقف شد روی همت بر دفع او لشکر کشیده و متوجه قوشی شد
و در سنه سبع و اربعین و سبعمایه ظفر یافت و او را از میان بر داشت و مدت سلطنت
قزان سلطان خان در ماوراء النهر و ترکستان جهارده سال شمسی بود و بعد از و علیشی
در تحت تصرف امیر غرقی در آمد و انشمنه جاغلن را که از نسل اوکدی خاقان بود
بخانی بر گزید و بعد از دو سال او را شونقار کرده بدار القرار فرستاد و بیان قلی
سورغدوبن دوا خانرا بر سریر خانی نشاند ف شاهی که جو بر سریر خانی بنشیست
دست در جور و فتنه بکشاد و به بست ، باهمت او حوصلهٔ دریا تنگ ، بار فعت او مرتبه کرد و
و مدت سلطنت او ده سال بود و امیر غرقی بضبط مملکت و در امور و نسق مصالح
مملکت و اسعاف خرایج جمهور بنوعی قیام نمود که آثار مفاخر و بر طراز تواریخ
سلاطین رفیع مقدار زیبه و ذکر خصال بسنده پیوسته اش دیباجه ماثر ملوک گردد
بهمان پرور و پیشه اش دین و داد ، حلم و خرد منه و نیکو نهاد ، ستم را زیان عدل را سود داند ،
خدا راضی و خلق خشنود دارد ، بروز کار فرخنده آثارش دست بهم ظالما حلقهٔ تشویش

بر در خانه رعیتی فرود و پای بیخ سخ پیشه ساخته سرای کسی بکام جنا قشه و مراجعت نه سپرد
شعر بهر خوشدلی کز امل جهان فوت گشته بود ۰ انرا یک لطیفه قضا کرد روز کار ۰ ۰
محتاج بود ملک بر پرایه جنین ۰ اخر مراد ملک روا کرد کردگار ۰ بر جاده قویم شریعت
و منهج مستقیم طریقت راسخ قدم بود و صادق دم وضیع و شریف از مواهب بیدریغش
غریق نعم و مشمول کرم و از معظمات امور که در اوقات اوان بود که از ارهنک و سرای
لشکر کشیده ببرهاة آمد و شرح این حال بر سبیل اجمال آنست که چون بعد از وفات
سلطان ابو سعید خان در تخت ایران از نسل جنکز خان پادشاهی در شوکت مغ نافل
فرمان استقلال نیافت و امرا ترک در خراسان بعموم تسلط و استیلائی که سابقا ایشان
بود نواکشته و در الوس جغتای خان او اخر عهد قران سلطان خان بود و بواسطه
افراط سیاست و قتل خاطر عموم از دو بغایت رنجیده و منتفر کشته جنابخ اشارتی
بدان رفت اما ملک مغ الدین حسین بسر ملک غیاث الدین راکه در مقدمه ایغانی باصل
و نژاد ایشان رفته در هراة قوت و مکنت تمام حاصل شد و شیخ حسن جوری و برادر
وجیه الدین مسعود سربدال با لشکر آراسته از شجاعان و ابطال و از سبزوار متوجه
او شدند و او نیز سپاه خود مرتب داشته روی جلادت بمقابله و مقاتله ایشان آورد
سیزدهم صفر سنه ثلاث و اربعین و سبعمایه در زاوه لشکر جانبین بهم رسیده جنکی عظیم
در پیوست و در اول شکست در سپاه ملک افتاد و بسیار از ایشان کشته شدند
و ملک با معدودی جند بر بالای بشته بر آمد و اشارت کرد که رایت برافروخته طبل

فرو کوفته واز لشکریانش که متفرق شده بودند باز سیصد سوار بر و پیوسته
ملک مردم خود را دل داد کفت یک حمله دیکر میکنیم که ایشان بغارت مشغول اند که ناکاه
امیر مسعود را چشم بر ایشان افتاد روان متوجه ایشان شده و شیخ حسن از عقب او میرانند
در ان حال از حسن اتفاق که دولت کفتی عبارت از انست شخصی هم از میان ایشان
شمشیری بر بهلوی شیخ حسن جوری فرو برد جنابخ از ان جانب پیرون آمد و در زمان
جان تسلیم کرد و او بامیر مسعود سر بوال کفته بود که اکر من درین کارزار کشته شوم
تو روان بر کرد و اصلا توقف منمای و جون شیخ حسن بر و نفق فال خود زده بود سر در
فضولی کرد و اصلا امیر مسعود بنا بر وصیت شیخ حسن طی توقف روی بکریز نهاد
و سپاه ملک بس از شکست غالب کشته تیغ انتقام بر سر بر الیان بر کشته روز
نهادند و ایشان بسیاری بکشتند و غنیمت فراوان بدست اوردند و ملک بعداز
حصول مراد جون بتفقد سپاه خود پرداخت هیچ دیجه نبود که از ایشان کسی بقتل
نیامده بود اما بحکم الامور بخواتیمها خلعت فتح و فیروزی از خزانه تقدس تشاء و تذل
الرجیم بر قامت سعادت او رست آمد و جون منظفر و منصور با غنایم و فتوحات
نامحصور براة معاودت عزم نهال اقبال او نشو و نمای بکمال یافت و از نجاوبندا
در هوای دماغش سحاب غرور و اعجاب تراکم پذیرفت و با انکه آبا و اجداد شی مجموع
از یمن التفات شاه زادکان جنکز خان و حمایت امرا ایشان حکومت براه
کرده بودند او دم استقلال زد و با ظهار شعار سلطنت جون نجمی نوبت

ورفع جزجیارت نمود و دیگر لب اقتنه ارمیدان خالی تیز کرده جنه کرت لشکر
کشیده و باحدود اندخود و ثمرغان تاخت کرد و جو خالی کرد و از کوبر خزینه
بیاقوتی نشینه ابکینه وجون از میامنی عدالت و برد و باری امیرغزقن
ممالک ماوراالنهر بقرار خود باز آمد جمعی از مشایخ عظام جام که با ملک حسینی
قرابت سببی داشته و از حرکات او که زیاده از حد خود میزیست راضی
نبود نوبتی پیش امیرغزقن رفته و از و شکایت کردند و امرای ارلات و
ایردی که ملک حسینی با ایشان مصافی داشته بود و بسیاری از مردم ایشانرا
بقتل آورده بزبان تشنیع بسمع امیرغزقن رسانیدند شعر
مکو نسل جنگیز خان بوقباد که کس کوبر شاه ناردبیاد جنان غره شد غوری
بوکهد که جز خود نیارد کسی در نظر امیرغزقن جون برحقیقت حال ملک حسینی اطلاع
یافت فرمود که تاریک راجه رای آن باشه که دعوی سلطنت کند و از
فرمان پادشاهان سرکشد باد نخوت و غرور از دماغ بپرند و او بتبع
ابدار آتش بار بیرون کنج و بسم باد پایان آتش سرعت شهر و حصار او با خاک
برابر کرده از خون پیر و لانشی بجیحون سازیج و بویی عزم تو اجیان را باطراف
ممالک فرستاد که عساکر از آب آمویه گذشته سوار و بلجار مقور رلخ جمع شوند
وجون آن امر بنفاذ انجامید امیرغزقن در رکاب سیان قلی خان روان شد جون
غرض ازین کتابت تاریخ حضرت صاحبقرانیست در حکایت ملک حسینی

که تا غایت بشرح نقل افتاده ازین محل تحقیق میرود بقیه سخن ملک حسین بطوق ایجاز
ایرغزقن که عزیمت جمیع امراء الوس که مطیع او بودند جمع کرده باتفاق روی بصوب
خراسان آورد بوشاهان بوخشان نیز همراه بودند وجون این خبر بملک حسین
رسید ایراآخر را بخبر گیری فرستاد که برود و خبر لشکر جغتای تحقیق کند وخبر
بیاورد وجون ایرا آخر از اب عرغاب گذشت خبر رسید که لشکر از اب آمویه گذ
اند فی الحال مراجعت نمود و پیش ملک حسین عرضه داشت وگفت شعر
غرا فش سپهدار ترکان رسید ز توران بایران سپاهی کشید
بارلات پیکار و ساز نبرد بکرد و بکرد و دن برآورد کرد تو گویی که کوه بغومان
همه ملک توران زابن تهی ملک حسین سران سپاه و اعیان مملکت خود را جمع
کرده صورت واقعه بطریق مشورت با یشان درمیان نهاد و گفت شعر
سپاهی بتوران زایران رسید که از کوه شان شیه شه ناپدید کرو بی بر حمله کوه
که حمله سیلی سرانرا نشیب تحمل مراعات جان کوده ترک بس انکه نهاده زپولا
اصحاب ملک هر کس ملک را رای می نمودند وجون لشکر توران بعود زیاده
بودند و در جنگ صحرا دلیر تر ملک یارانه شات که لشکر بیرون بود جه او را جهار
هزار سوار و پانزده هزار پیاده بود ملک نمی خواست که حصار و کوجه باغ پناه
سازد که دلالت بر عجز کند و مخالفان چیره کرده لاجرم رای بران قرار گرفت
که هم در ظاهر شهر روی بدشمنان آورد و در مقابله و مقاتله مردانه بکوشد و ازجا

شرقی شهر از پای مرغان تا کهدستان دیواری بکشیده و خندقی فرو برده
و اسباب جنگ مهیا کرده از شهر بیرون رفته و مقاتله و محاربه را آماده گشته
و ملک حسین لشکر خود را بر پیکار تحریص میکرد و میگفت

شعر

بکوشیم در جنگ مردانه وار که انویشه از لشکر بد شمار
دل و زور و روز بهره بکار آوریم جهان بر عدو تنگ تار آوریم

و امیر غرقی با سپاه صف شکن از دره باشتان بکهدستان
فرود آمد و روز دیگر امرا را همراه داشته در دامن کارزگاه بیالای بشته بلند
برآمد و لشکر ملک را احتیاط کرده گفت اینی تا زیک رسوح رزم و پیکار نمی داند
لشکرش زود خوامد گریخت از دو جهت یکی انکه بهنگام حمله و گیرودار لشکر ایشان را
سرابالای باید آمد و لشکر ما را سرازیری و دیگری انکه چون آفتاب طلوع کند برابر
چشم ایشان خوامد بود خود را بنگ نه بینند اینی بگفت و با لشکرگاه باز گشته
روز دیگر روی بشهر باز نهادند و چون بعوکه رسیدند امیر غرقی بغوار بشته بر آمد
که تمام لشکر طرفین در نظر او بود سپاه خود را بجنگ فرمودن اشارت کرد بهادران
یک بار حمله کردند و لشکر بهراة تردست مقاومت برکشادند و جنگی عظیم در پیوسته
زمینی از خون مردان موج زن گشت سپهر ماخشت و جوشنها کفن گشت
دلیران سپه در رهم نهاده صلای مرگ در عالم فتاده تنی از اسب و سر از زین سرنگون شده
همه صحرای کین دریای خون شد لشکر ملک بعواز کوشش بسیار زار و زخم دار منهزم
شدند و چون در عقب اب انداخته بودند اکثر ایشان اسیر اجل شدند و سپاهی

عظیم برایشان افتاد ملک بشهر در آمد و سپاهش بکوشش فراوان کوچه باغ را ضبط
نمودند و امیر غرقی مظفر و منصور بلشکرگاه خویش باز گشت دیگر هراة از دیوار
بست بیرون نمی آمدند روز دیگر امیر غرقی بتردیک شهر آمد و سپاه طغیان پناه
هر روز بجنگ میرفتند و تا شبانگاه نیز آن محاربه و قتال اشتعال می یافت

شعر

بوین کونه هر روز پیکار بود زمینی پر ز خون و هوا تار بود

چون ملک
از محاصره و محاربه در تنگ بود اکابر و اشراف شهر را در میان انداخت که میان
ایشان بمصالحت رسانند مبنی بر انک در ین محل ملک ایشان را خوامتی کند و سال
دیگر بدرگاه خان و امیر غرقی رود و عذر جرایم و تقصیر گذشته بخوامد و چون امیر غرقی
حاکمی عادل و رحیم دل بود و دانست که رعایا سخت در زحمت اند و خرابی تمام
در حال آن ولایت راه یافته بصلح رضا داد و صلح کرد و شهور رعایا مسکین بتنگ اندرند
زندگی بکام نهنگ اندرند نه کاریست پیکار و خون ریختن نه کشتن درو کردن و
ملک حسین پیشکشهای تنسق لایق بیرون فرستاد و وعده بعهود و مواثیق موکد کرد
که چون امیر بسعادت بتخگاه معاودت فرماید بنده متوجه سعادت ملازمت گردد و
امیر غرقی بجانب ماوراالنهر فرمود و این وقایع در شهور سنه اثنین وخمسین وسبعمایه
بود که مطابق صورت حرف آن دنب باشد موافق اشعار دیل افتاد

و بعد از ان واقعه کار ملک حسین رو بتراجع نهاد و واقع که در خاطر دشمنان تقصان
پذیرفت و اکثر سپاهش غوری بودند بغایت مسلط شدند و قصد او کردند که او را

بگیرند و برادرش ملک باقر را بجای او نصب کنند و ملک امین را دریافت و قدرت
دفع آن ندشت خود را بصنعت نگاه میداشت و غوریان در کوفتن او اتفاق کردند
که چون سوار شود او را بگیرند روزی ملک از بوستان سرای خود سوار شده بیرون
می آمد ترس نمود که غوریان با تفاق غزینی دارند و همان زمان قصد او خواهند
کرد جمعی از بادغیس آمده بودند و اسبی چند در بازار کرده و غلهٔ بخریده و فروخت
آن جمع شده در این حالت ملک را نظر بر ایشان افتاد غوریان را گفت ایشان را بغارتید
غوریان بغارت مشغول شدند ملک کوچ غلطی با یشان داده خود متوجه قلعهٔ اشکلم شد
که در طرف جنوبی مایل بغزنین شهر واقع است که اجداد او ساخته اند و معمور بود بنوخایر
بسیار و در شهور سنه ثلاث و خمسین و سبعمایه ملک حسین بر حسب وعده که کرده
بود متوجه ماوراءالنهر شد و امیر غرغنی او را نوازش بسیار کرد و نوید داد که هراة را
بستاند و با او را زانی دارد و لیکن امرای اوس با او بد بودند و گاه امیر غرغنی را
بر ان میداشتند که او را بگیرد و چون امیر غرغنی سخن ایشان نمی شنید اتفاق
کردند که ملک را بقتل آورند بعد از وقوع کسی از ایشان نخواهد پرسید امیر غرغنی
ملک را از این حال آگاهی داد و فرمود که هم امشب باید که متوجه دیار خود گردی
تا کوتهی بتو نرسد ملک وظیفهٔ دعا و ثنا بجای آورد بار گشت و بمنزل خود رفت
و چون شب در آمد بطی دهشت بجانب هراة روی نهاد و بطی دهشت در شهر در آمد
و در حصار رفت و بحکومت بنشست و کس فرستاد و ملک باقر را محبوس کرد

واز جملهٔ وقایع

واز جملهٔ وقایع که در این ایام وقوع یافت آن بود که امیر عبدالله بسر امیر غرغنی در ان
زمستان بخوارزم رفت و مسخر کرد امیر غرغنی در زمستان شالی سرای را بیخ اقامت
ساختی و در بهار بکلزار قرا نور پرداختی و تابستان و خزان در شهر مونک رایت تعطف
افراختی و پیشتر اوقات صید کردی و جانوران داختی روزی از مراعات جنوح ذاهل
واز محافظت شرایط احتیاط غافل باده پانزده کس بی سلاح از شالی سرای
سوار شده واز حجون عبور نموده در ارمنک جانوران داختی کرد شاهانه شاهین
صید آئین بشکار طیور طیار پرواز میداد ناگاه شهباز اجل مرغ روح او را مکنی
انما نکونوا یلذ کم الموت کین برکشاد و قتیع خود بسر بورا کدای که او با قشی
او دنات بود و هم داماد امیر غرغنی واز دیرباز در مکنی کین انتهار فرصتی جنین
می جست مجال یافت و با کروهی عداد بر سر او تاخت و آن نامدار عدالت شعار
را بتیر عذر انداخته بتیغ ظلم شهید کردانیدند شعر ره و رسمشان زدم و کین خواستن
سوسی ریونش خون و خون جو تاختن رزه جامه شان روز و شب جای زین
زمین پشت سب و هوا کردکین واز امرای خاص امیر غرغنی طایفه در عقب تعلقو
تاخت کرده در حوالی قندز بدو رسیده و او را در میان گرفته بشمشیر انتقام بکذا
ف سرانجام غداد بنود نکو بود بدکنش را جهان کینه جو امیر غرغنی را بشالی سرای
تعل کرده دفن نمودند روانش بمینو پر از نور باد واین وقایع در شهور سنه
تسع و خمسین و سبعمایه موافق ایت یل دست داد کفتار در ذکر حکومت امیر عبدالله غرغنی

بعد از حادثهٔ امیر غرغن امیرزاده عبد الله از سمرقند آمد متصدی منصب پدر گشت و امرا بمتابعت و مطاوعت او اتفاق نمودند و در اوایل حال بیان قلی را بر قرار سابق بخانی مقرر کرده و تمکن و دخالت و جون در مدت حیات پدر در سمرقند بسر برده بود و بمشتهیات دلکشی آن دیار فردوس آثار خو پذیر شده بود خواست مرکز رایت دولتش هم انجا باشد عازم سمرقند شد و بیان قلی خانزاده را بجود گذارد و بهر جنبه امیر قوتو غو و دیگر امرا و ارکان دولت بپدرش از راه نصح و دولتخواهی عرضه داشتند که مقام اصلی را گذاشتن از غایت جزم دور نیست اصلا سود مند نیفتاد شعر

انکس که نصیحت ز عزیزان نکند کوشش • بسیار نجاید سر انگشت ندامت • و بنا بر غرضی و نظری فاسد که باجرم بیان قلی خان در ان سال او را بقتل آورد و تمور شاه اغلن پسر بیسون بقور خانزاده را بجای او بخانی نشاند

ذکر لشکر کشیدن بیان سلدوز و شکست یافتن امیر عبد الله غرغن

چون بیان قلی بر امیرزاده عبد الله مبارک بنامد و امیر بیان سلدوز لشکر جمع آورده از حصار شادمان متوجه سمرقند شد و چون بکش رسید امیر حاج برلاس با تمام لشکر و سپاه خود بر و پیوست و با تفاق روی بامیر عبد الله نهادند و او را بر انداختند و برادر آنش و تمور شاه را که بخانی برداشته بود بقتل آوردند •

شعر

جو بو کردی بباشی اینی ز آفات • که واجب شد طبیعت را مکافات •

و امیرزاده عبد الله کو بخته از جیحون گذشته به بلای بغلان پا نهر اب رفت و بجای بود تا وفات یافت و اتباع و اشیاع امیر غرغن تمام متفرق شدند و امیر بیان سلدوز و امیر حاج برلاس

که از نو نیان کامکار و امرا نامدار بودند و در ان روزگار بشوکت و اقتدار از هگنا
هشار مملکت را در حوزهٔ تصرف آورد متصدی ضبط و نسق امور و مصالح جمهور گشته
و امیر بیان سلدوز مردی جلیم و کم آزار بود اما بشرب مدام شغفی تمام داشت و ماننده
غنچه و لاله بی صراحی و پیاله روز کار نکذ انشی و در سالی هفته بشیار نبودی شعر

هشیار مشو ز باده ای یار عزیز • جز باده که باد نیست دیگر باد ست • و بغیر از نقش
نیستی در آئینه پندار نمی دید لاجرم با ندک زمانی اینباب زیاب شروشور تیز شده و بهرج
و مرج بکار مملکت راه یافت و از امرا نو نیان هر کس در هر مقامی که بود بکلک بیدا
دیز نک پیشوایی و فرمان روایی بر صفحه تصور نگاشت و رایت استقلال و استبداد
بر افراشت بر که طبعی دخالت مرغ خیالش در آشیان دماغ بیضهٔ اندیشهٔ سروری
و کردن فرازی نهاد و هر کرا افسونی پیش بود شهباز آرزویش در هوای سودا
سلطنت طیران می نمود شهکشی با توابع و لواحق که از سوالف ایام باز تعلق
با باو اجداد حضرت صاحب قرانی و امیر حاج برلاس میدشت بر قرار در تصرف
ایشان بود و خجنه در تصرف امیر بایزید جلایر بود و بعضی از ولایات در تصرف امیر
حسین بن مسلاء بن امیر غرغن و او با خیل و حشم تلاشی منصب پدر میکرد و ایلچی
بوغای سلدوز در بلخ با قوم خود دم از استقلال میزد و در شبرغان محمد خواجه ابودی
که او یماق او و نایمان بود همین طریق می سپرد و شاماان بوخشان نیز در کوهپای

خود بهریک سر بیکوی فوز نمی اورد ند و یکخرو و او لحایتو ی ایردی در ولایت جیلان
وارنشک عین سپهل و امیر حفر یسوری که یورت قدیم او سر یوذل دتات کنند که
از نواحی سمرقند بود مجموع یسوریا نرا جمع آورده دیگری را در حساب نمی کوفت
و درمیان این طوایف مختلف بکوات و مرات محاربه و مقاتله واقع شده و مردم بسیار
ازان عرصه تلف شدند ازان جمله محمد خواجه ایردی با امیر ستلمش که حاکم قهستان
بود واز قصد محاربه ملک معز الدین بستک آمده بود واز سمرقند باز گشته با امیر محمد
خواجه پیوست و میان ایشان صداقتی عظیم حاصل شده بود و با یکدیگر عهد کردند که
باتفاق لشکر بسر ملک حسین کشند و بامضاء آن عزم لشکر عظیم ترتیب کرده متوجه
هراة شدند و ملک نیز لشکر خود جمع آورده باستقبال ایشان روانه شده و محمد خواجه
و ستلمش از غایت غرور و پنداریا خود مقرر کرده بودند که چون ملک را ببینند
بر و حمله کنند و تا سرش از تن جدا نکنند عنان باز به بخند و چون ملک از آب
مرغاب گذشته در صحرای بیغو لشکر طرفین بهم رسیدند محمد خواجه و ستلمش تیغ کشیده
حمله کردند و پیش از همه کسی بمیدان رانندند و از اتفاقات دو یتیم ارضعف لشکر
ملک حسین بر مقتل آن دو سردار آمده و هر دو بر خاک هلاک افتادند و بیچ آفریده دیگر را
گزندی نرسید و نه خاکی بخون کسی آغشته شده و نه یک مورد زیر پی کشته شده و لشکری
بآن شوکت و کثرت منهزم و پریشان گشت القصه بیست برج و منوچ الوس جغتای
آتشی بلا مالا کوفته و آشوب انتشار یافت و رعایای بیچاره در کشاکش

تشویش و پر

تشویش و پریشانی مبتلا و گرفتار ماندند **ذکر لشکر کشیدن تغلغمور خان**
بماوراء النهر جون اوضاع ممالک ماوراء النهر از حدوث وقایع مذکور بهم
برآمد تغلغمور خان که پادشاه جته بود و او را بجنب و نسب سلطنت آن ممالک
میرسید و حشم و اتباع خود جمع کرده لشکر برآراست در ربیع الثانی **سنه احدی**
وستین و سبعمایه مواقق سیچقان ییل بر سم کشورکشای روی آورد و
بسوی ماوراء النهر نهاد و از زمان تومشیرین خان تا باین وقت سی و سه سال بود
و درین قرن هشت خان در الوس جغتای پادشاهی کردند جون تغلغمور خان بمو
خاق بلاق سیده که بقرب آب جخنه واقع ست از صحاری تاشکنت با امراو
ارکان دولت جانق کرده صلاح چنان دیدند که از امرآء الغ تیمور را و یماق
اوکرایت ست و حاجی بیک که او یماق شی او اکولوت و بیکیجک که او یماق قالتی
بود سه کس بر سم منقلای از پیش روان شدند امرای ثلث بموجب حکم بمبادرت
و امتثال فرمان مبادرت نمودند و جون از آب جخنه عبور کردند امیر باینید جلایر
قدم متابعت در میدان موافقت نهاده با قوم خود با ایشان پیوست و با تفاق
روی عزیمت بجانب شهر سبزوار آوردند امیر حاجی بر لاس لشکرکشی و فر
وان نواحی جمع آورده بود بعزم مواقفه و محاربه ایشان سوار شده و جون امضاء
آن کار مصلحت ندانست پیش از انکه سپاه بهم رسند عنان عزیمت بجانب
خراسان تافت **ف** همی تا برآید بتدبیر کار طریق سلامت بداز کارزار

کتاب در مشورت کردن حضرت صاحب قرانی با امیرحاجی برلاس و مراجعت نمودن از آب جیحون و ملاقات با امیرار تغلغتمور خان ثانی

الرّای قبل الشجاعة الشجعانی هو اوّل وهو المحل الثانی فاذا اتما اجتمعا لیتسی حرّة بلغت من العلیا کل مکانی . حکمت بالغه بادر حکیم علیم تعالی و تقدسی که وقوع هر امری بوجودی بسببی منوط گردانیده و حصول هر مقصودی بتوسط وسیلهٔ مربوط ساخته شغل خطیر سلطنت را که ظل مرتبهٔ الوهیتست بوحضلت از خصال بسندیده انسانی بازبسته اول رایی ثاقب که چون شب حادثهٔ نیک تیره شود بپرتو انوارش ره بامنی نجات توان برد شعر برای لشکری را بشکنی پشت . . .

بشمشیری یکی را صد توان کشت . ودوم شجاعت کامل که بهنگام تلاطم امواج حروف و فتن بقوهٔ قلب وسکون جاش پای جلادت و ثبات توان افشرد شعر بجای که کار انر ایه بتنگ . جگر باید انجا و لختی درنگ . و بحب رتبت رای بر شجاعت اقدمست و افضل و خواید تدبیر از عواید شمشیر و تیر آلمت واشمل تیغ اگوچه در تیز زبانی آتیست و طی آیت فتح المبین از تلقین رای رزین آموزد وسنان سرجنبه با توان بیمه ان شمع سان درخشان سلت شمع خلوت پرتو تدبیر صواب افروز حکم شمشیر اگو به پرو انجز رای مستقیم نفاذ یابد قبول آن بکودن دشمنان فرو ناید و پیغام تیر اگر از تقدیر تدبیر باشه در دل خصم جای گیرا فتد روشنی دیدهٔ اقبال از غبار معرکه افزاید و در تاریکی معرکه روشنی رای مستنیر دستگیر اید شعر

بهنگام تدبیر

بهنگام تدبیر رای یکی . به از صد سپاهی جو در یاکی . ومصداق این سیاق آنست که چون امیرحاجی برلاس از توجه سپاه جنّه متوهم شده و یورت قدیم را مهمل گذاشته متوجه خراسان شده و از جول عبور کرده بکنار آب جیحون رسید حضرت صاحب قرانی جهانوار چو قدر دریا شکوه . قیامت نهیب و ستاره گروه ملک قدر تیمور دریانوال . که باد ابرو رحمت ذو الجلال . یقینی دانست که اگر پیش ازین خویشتن داری میکند و طن اصلی بیکباره زیر و زبر خواهد شده و مقام مور سمت قاعا صفصفاً خواهد گرفت چه اگر پرسش امیر طرقای دران سال بجوار رحمت حق پیوسته بود پر رفته و ع گریزان شده . زینکانه کشور پریشان شده مخالف مسلط الوسی در خطر . کشاده عقاب بلا بال و پر . و در چنین حال با وجود انکه سنی مبارکش هنوز از حدود بیست و پنج سالگی تجاوز ننموده بود و آیینه ضمیر منیرش از صیقل تجارت روزکار جلا پذیر نگشته و رای مشکل کشای را که مطرح انوار تاییدات الهی و مهبط اسرار عنایات نامتناهی بود بر کشف آن و تایل کماشت و سنت سنیهٔ و شاورهم فی الامر را کار بسته کشته برسم مشورت برصحیفه ضمیر امیرحاجی نگاشت که اگر مملکت بی حاکم بماند البته خللهای فاحشی باوضاع آن راه یابد ارکان و اعالی از صدمات قهر و سوز مخالفان بکلی مستاصل گردند ف ملک بی سر چون تنی بیجان بود . حال تنی بی جان یقینی ویران بود . صواب آن نماید که چون شما بجانب خراسان خواهید رفت منی بطرف کش باز گردم والو

را استمالت داده ازانجا بخدمت خان روم و امرآوارکان دولت را بینم تا ولایت
خراب نشود و رعایا که ودایع حضرت آفریدگارند بزحمت و تشویش نیفتند امیرحاجی
ازین سخن که نتایج الهام الهی بود روایح سعادت و اقبال استشمام نمود و آن رای را
استحسان فرمود و حضرت صاحب قرانی عنان دولت بصوب ولایت منعطف داشته
روان شد و چون بموضع خزار رسید حاجی محمود شاه یسوری را دید که متغلبای لشکر
جثه را بخود جمع شده و گرد و پی با بنوه بتعجیل هرچه تمامتر می آمدند و دنان طمع نهب و غارت
آن ولایت تیز کرده و کیسهای آرزو بر ذخایر و اموال آن حدود و نواحی دوخته
حضرت صاحب قران بیداری دولت روز افزون ایشانرا تسکین فرمود که شما جماعت
توقف نمایید که من بروم و با امرا ملاقات کنم و باستصواب ایشان انچه مصلحت
وقت باشد بتقدیم رسانیده شود کلام شریف انحضرت چون مطلقا از تلقین الهام
اللهی بود و ملهم دولت اسعاد بود چون حکم قضا بر کرد در هیچ باب بارد مقابل نشد
لاجرم ایشان با کمال شغفی که بر فتح داشتند هم انجا بایستادند و حضرت صاحب قران
بسعادت روان شده و چون بکشش و لکش رسید امرآ رجته نیز بانجا رسیده بودند
با میران سه گانه ملاقات کرد و چون ایشان بارتقا فره ابزدی در جنبین مبارکش
مشاهده می نمودند مقدم همایونیش را بانواع اعزاز و اکرام گرامی داشتند و ایشان
براظهار متابعت خان ستایشها نمودند و تومان امیر قراجار و ایالت ولایت کش
با توابع و لواحق بر و مقرر شد بحمد الله از میامن رای عقده کشایش سیل قهر و بلاکه

روی بآن دیار نهاده بود باز گشت و باران لطف و احسان که ساکنان نشئ انان امید
گسسته بودند باریدن اغاز نهاد و مضمون شعر نخ از قبل تو شادمانی کرد و
عمر از نظر تو جاودانی کرد کرد باد بوی رخ بود از کوی تو خاک آتش بد آب زندگانی
بظهور پیوست مردم کوته نظر را تصور ان بود که آن معنی انحضرت را دولتی عظیم است
که روی نموده اما قضا بهزار زبان باد امیر سانید که شعر بوی تو نکودست صبا فاش بنوز
تا بر تو وزد باد صبا کش بنوز حضرت صاحب قرانی از پیش امرآی جته مراجعت
نمود و سایهٔ التفات بر ضبط و محافظت الوس انداخت و جمع لشکر از شهر سبز
تا بکنار اب چیحون فرمان داد و باندک زمانی سپاه بسیار جمع آمدند و از انجا نهضت
فرموده با میر خضر یسوری پیوست و درین اثنا میان امرآ جته مخالفت افتاد
و با تمام لشکر خود کوچ کرده از ان نواحی باز گشته و بارده ی تعلغتمور خان
پیوسته و امیر بایزید جلایر با اتباع خود و لشکریان بخدمت صاحب قرانی
و امیر خضر یسوری ملحق شدند لشکر کشیدن امیر حسین نیره امیر
غرقی و معذوحی از امرا و نویسان امیر حسین نیره امیر غرقی درین ولا از کابل
توجه نموده اهنگ جنگ امیر پیان سلدوز کرد و بترتیب لشکر مشغول شده
ایلچی روانه داشته از حضرت صاحب قرانی و امیر بایزید جلایر و امیر خضر یسوری
مدد طلب و شلت ایشان بعد از مشورت صلاح دران دانسته که حضرت
صاحب قرانی و امیر خضر یسوری بضمیر امیر حسین مدول دارند و امیر بایزید جلایر

متوجه تعلغمور خان شود تا امرا آنجا را مجال بد کوبی و بد فرجامی نماند بس امیر یونس
بامضار آن رای مبادرت نمود و چون بولایت جغنه رسید خبر شنید که تعلغمور
خان با مجموع لشکر باز گشته و در کنار آب جون با غرق خود پیوسته از آن
اندیشه که دولت این گشت و امیر با یونس هم انجا توقف نمود اما حضرت صاحب
قران و امیر خضر با لشکر آراسته بجنگ بیان سلدوز روان گشتند شعر
بکبی و صد یک سک صفدران ۰ بکبی حمله سر پسر صفدران ۰ جرخ از زخم تیغشان تبفرع ۰
مرکب از نوک رمحشان بحذر ۰ با هر بران پیشه هم بالیس ۰ با پلنگان کوه هم بستر ۰
وچون روی بمعاونت امیر حسین آوردند واز قهلغه که حصار آهنین کوینه کذ نشته
امیر حسین رسیده و با صاحب قران ملحق شده و با تفاق متوجه حصار شادمان شدند
که امیر بیان سلدوز انجا بود و چون او قوت مقابلی ایشان در خود نمیدید
بضرورت فرار اختیار کرد و روی بجانب بدخشان آورد و ایشان در عقب او
روان شدند و چون به بدخشان رسیدند شاه بهاء الدین نیز بکوچخت و مملکت
بحت و تصرف امیر حسین درآمد و بعد از ضبط و نسق آن کیقباد برادر کیخسرو جیلانی را
با ساق رسانیده و چون صنایع آمال امیر حسین که والی امرا بود از میامن امداد
حضرت صاحب قرانی و امیر خضر بنقوش دولت و اقبال زینت پذیرفت
مراسم خدمت و سپاسداری بتقدیم رسانیده و ایشان بعزم معاودت روان شده
روی سعادت بولایات خویش نهادند شعر ظفر هم عنان نصرت اندر رکاب

زبخت جوان خرم

زبخت جوان خرم و کامیاب وچون کذر امیر خضر بر ولایت صاحب قران بود
مکارم خسروانه اقتضا آن کرد که مراسم مهمانداری بنوعی که لایق پادشاهان باشد
بتقدیم رساند از کشم تا شهر سبز پانزده روزه راهست در پیش روان شده و بهمه
شبانروز قطع فرمود و بهنگام چاشت در الغ میدان که میدان کشیت
نزول کرد و بترتیب نوعی فرمان دار و چون امیر خضر نزدیک رسید حضرت صاحب
قرانی اشارت حدیث بنوی را علیه الصلوة والسلام که اکرموا الضیف امتثال فرمود
و مهمانرا استقبال نمودند و انچه لوازم اکرام و اجلال بود با قصی الغایة بجای آورد
بندکان حضرت اسباب طوی را مهیا و آماده داشته بودند و مجلس انس و عشرت
مقدمات بهجت و مسرت انتظام داده ف شده آراسته مجلسی ارجمند ۰
مهیا در و هر چه باشد پسندیده ۰ خورش خورده شد جام برداشتند ۰
زجام طرب کام برداشتند ۰ و بعد از طوی امیر خضر بولایت خود رفت و حضرت
صاحب قرانی در ابهت و جلال خود استقرار یافت و اقتاب مرحمت و احسانش
بر در و دیوار روزکار صغار و کبار ان دیار تافت ف منور شده از نور عدلش جهان
رعایا بمه شاد و ملک آبادان در اثنای ذکر مدد خواستن امیر حسین از حضرت
صاحب قران و کرت ثانی در اثنای این احوال امیر تعلغ سلدوز با امیر حسین آغاز مخالفت
نهاد و تیغ تمرد و عناد از بی آبی آب داد و امیر حسین را چون پشت دولت ماستظها
حضرت صاحب قرانی کرم بود معتمدی فرستاد و صورت واقعه با رای مشکل کشایش

درمیان نهاد و امیر بایزید و امیر خضر را نیز از آن حال آگاهی داد حضرت صاحب قرانی
از فرط فتوت و مردی که شیوهٔ آن خسرو کامکار بود فی الحال بجمع سپاه فرمان
فرمود و گروهی که در بزم رزم دم شمشیر زمرد فام را لب لعل خوبان طراز انگارند
و تاب بیج و کمند را حلقه و چینی زلف ماه رویان ختن شمارند شعر

همه پیرتنی و شمشیر دست و تیر انگشت ٭ همه پیه شکنی و دیو بند و شیر شکار و باچنین
لشکر جرار روی شوکت و اقتدار بصوب و معاونت امیر حسین آورد و در موضع
قهلهٔ امیر خضر با سپاه خود بموکب همایون پیوست و باتفاق روان شده بحصار
رسیدند دشمنی چون بشه که پیش از رسیدن باد گریزد و مانند دیوار بی بنیاد که
سیل بدان نارسیده از هم فروریزد گریخته بود امیر حسین مقدم فرخنده ایشانرا
بانواع اعزاز و اکرام تلقی نموده و رسم طوی و اعزامشی اقامت کرده بهریک را بمستقر
دولت خود روانه داشت حضرت صاحب قرانی چون از در بند آهنین بگذشت
خبر بسامع جلال رسانیدند که امیر حاجی برلاس که هنگام پسی از بهر اسی آمراء جغتا
بخراسان رفته بود باز آمده سلت و با امیر بایزید ملاقات کرده اتفاق نموده اند
که لشکر ما جمع کرده بسر خضر یسوری روند و امیر حاجی از پیش بکش آمده تا سپاه
انجانب راجع آورد چون رای عالم آرای این خبر اگاهی یافت با لشکری که لسعادت
ملازمت رکاب همایون فایز بودند از پایان کشی عبور کرده با امیر خضر پیوست

کفتار در محاربه حضرت صاحب قران و امیر خضر یسوری با امیر حاجی برلاس

امیر حاجی چون از توجه حضرت صاحب قرانی و خضر یسوری وقوف یافت لشکر جمع کرده
روانه شده و در موضع اقیار لشکر طرفین بهم رسیدند شور پر از ناله کوس شده مغز مینه
پر از آب شنگرف جان تیغ ٭ دماده برامد ز هر دو گروه ٭ بیابان بنده بیج بیابانگو
دلیران همه در هم آویخته ٭ جو رود روان خون همی ریخته ٭ بهادران هر دو سپاه گو
غودند که زمانه از ذکر آثار رستم و اسفندیار شرمسار شده و بهرام تیغ گذار از فراز
حصار فیروزه کار سپهر بزنهار آمده و از اعیان امرا اردوان بخشی عرصهٔ شمشیر قنا گشت
و عاقبت الامر صبح ظفر از مشرق اقبال صاحب قران بی مثال بدمید و نسیم فیرو
زی بروایت نصرت شعار خسرو گردون اقتدار وزید و امیر حاجی از انجا گریخته روی
بجانب سمرقند نهاد و با امیر بایزید ملحق شده و حضرت صاحب قرانی با لشکر شهر
سبز و امیر خضر یسوری عزیمت سمرقند جزم کردند و بر عقب روانه شدند و در اثنا
راه با جمع لشکر شی جادهٔ رسالت از دست داده و پای جسارت بر بی راه ضلالت
نهاده و گریز پنهکام نموده با امیر حاجی پیوسته و بغیر از امیر جاکو بن مبارک بن طوغان
بن قاوان بن شرف بن قراجار نویان کس پیش حضرت صاحب قران نماند امیر خضرا
معنی را حمل بر مواضعه کرده و تهمتی بی وجه بخاطر خود راه داده و جهرهٔ مصادقت و مصا
بناخنی بد کمانی بخراشیده چنانکه آثار آن از مجاری کفتار و کردار شی می توانید خضر
صاحب قرانی را چون یقین گشت که امیر خضر یسوری بر خیمه معروفست راه صوا
لم کرده از و کناره جست و صلهٔ رحم را ملاحظ فرموده و با امیر جاکو روانه شده و به امیر

حاجی برلاس ملحق شده و باتفاق پیش امیر بایزید رفته امیر بایزید از مقدم شریف
خجسته اخضرت بغایت مبتهج و شادمان گشت و رایت افتخار و استظهار برافراشت
و از اقامت وظایف تعظیم و تبجیل و ترحیب و لوازم اعزاز و تکریم هیچ دقیقه و لا عرف
شعر ازاد بنده که بود در رکاب تو خرم ولایتی که تو آنجا کینی گلزار در محاربه
حضرت صاحب قرانی با امیر خضر نیسوی چون حضرت صاحب قرانا با امیر خضر موقتی بود
که طریقهٔ مودت و مصادقت ملوک داشته بود و از دقایق مراعات و محافظت
جانب او در هیچ باب نکته فرو نگذاشته خبایای جان و دلا که حدیثش رفع عذر و ملکه
اصلا بر امون ضمیر منیر اخضوت نگشته بود بر صحیفهٔ حال او کشیده خاطر خطیرش پیش
از انوده از و آزرده گشت حمیت خسروانه بهیچ وجه تحمل آن عین رخصت نمیداد
و امیر بایزید و امیر حاجی خود قصد او داشته در ین حال باتفاق لشکری گران
ترتیب کرده متوجه امیر خضر شدند و حضرت صاحب قرانی شعر
آنک چون آتش سنانش را باد حمله دهد سرافرازی فتح بینی که باز بانهٔ او
چون سمندر همی کند بازی برج منطقای از پیش روان شده و چون از عقبهٔ کشی
عبور نمود در موضع سروش تلاقی لشکر جانبین اتفاق افتاد و امیر خضر بهر حیله
که سررشتهٔ دولت بخطا از دست داده سلت و روز کار بر کشته اش دم بدم بگوش
جان فرو میخواند شعر سالها جام جم بدست تو بود جون تو نشناختی کسی چه کند
برده بودی و داوت آمده بود جون تو کج باختی کسی چه کند آما ندامت را فایده نبود

پتکلف جلادتی

پتکلف جلادتی اظهار و سپاه خود را مرتب داشته بعد از ساعتی حمله فرمود و دولاورا
هر دو سپاه در هم آویخته شعر برج رخ برده باد هوا خاک معرکه جانستان
بر باد داده آب هوا آتش سنان کهٔ تیر هجو غمزهٔ دلدار دل ربا کهٔ نیزه هجو قامت جانانه
بر کشتگان معرکه بر هم تغوبت جشم رزه جودیهٔ عشاق خون فشان و هوای
معرکه از گرد سپاه سیاه شده و زمین نبرد گاه از خون دلیران لعل فام گشته امیر خضر
چون طاقت مقاومت ندشت مجون روز کار دولت خود پشت بر کرده و مانند
بخت برگشته روی فرار بصوب ادبار آورد شعر پلنگ دمان کوه با شده دلیر
نیارد زدن نجه با نو شیر و امیر بایزید از میامن اقبال حضرت صاحب قرانی در
مسند حکومت متمکن گشت و امیر حاجی نیز حاکم قوم خود شده شعر طلوع جوی بکرد مقبلان
که زود از مقبلان مقبل شود کود اما الطافی که در ضمن تقدیرات الهی مضمر است
و عقول بشری از فهم حکمت آن عاجز و قاصر و بی خبر در ین اثنا طریق صواب
از نظر بصیرت امیر بایزید پوشیده و ثلث و روز دیگر از بی دولتی خیال محال بسته
خوکت با نسبت حضرت صاحب قرانی عزی سکالد رای انور آن حضرت چون پیوسته
مطمح و انوار الهامات ربانی بود بحکم آیهٔ اتقوا فراسة المومن فانه ینظر بنور الله
در مجلس آن شعبده را بفیرست دریافت و بهمانهٔ دعاف دست پیش بینی کوفته پیرو
آمد و فی الحال سوار شده ترکش بر میان و دل بر عون عنایت ملک دیان بست
و روی توکل بیمان نهاده از ان ورطهٔ مخوف خود را بکنار انداخت از انجا که حای حفظ

الهی محافظت نماید از آسیب عذر معاندان کوتاه نیابد و طایر دولتی که از آشیان
عنایت ازلی پرواز کرد بدام مکر و حیلهٔ بوفرصتا پای بند نگردد و چون امیر حاجی
برلاس از رفتن حضرت صاحب قران واقف شد از پی ایشان کس فرستاد و رای
عقده کشایش را آگاهی داد که چرا رسیده که عبد الله تابغو و زندحشم بسرحد خواجه
ایردی لشکر فراهم آورده اند و اندیشهٔ مخالفت و عصیان در سر دارند از آب
عبور نماید و لشکر جول را جمع آورد و از این جانب جوغام را با بنوهی تمام از عقب
خواهم فرستاد تا دفع ایشان کرده آتش فتنه بالا نگیرد و چون حضرت صاحب
قرانی بران حال اطلاع یافت با سپاه خود بی از انکه انتظار جوغام کشد روی
سعادت بدفع آن حادثه نهاد و امیر بایزید از جلگای کش مراجعت نموده
بخجند رفت و چون حضرت صاحب قرانی بحوالی ترمذ رسید شیخ علی جوجوی
پای جسارت از حد خود بیرون نهاده با لشکری پیش آمد و در موضع انکار اتفاق
پیکار افتاد و لشکر بهم رسیدن زمان بود و شکست یافتی لشکر مخالفان زمان
دلاوران لشکر ظفر پناه بحملهٔ اول ایشان را برداشته تا ترمذ کنده دوانیده اند و
متفرق و پراکنده بتاخته و چون ازان جنگ بپرداخته ترمذ کنده را بحیز
تزول همایون ساخته کفتار در ذکر کشکو کشیدن تغلغتمور خان
بماوراالنهر نوبت دوم چون تغلغتمور خان را دیکر باره داعیهٔ
سلطنت ماوراالنهر دامن همت کرفت لشکر بی حد جمع آورده در جمادی الاول

سنه اثنین وستین وسبعمایه روی توجه بآن دیار نهاد و چون بخجند رسید
امیر بایزید جلایر و امیر بیان سلدوز مکرر انقیاد بر میان مطاوعت بسته تا سمرقند
استقبال نمودند و امیر حاجی برلاس با انک نوبت اول مخالفت کرده بود
توکل را شعار ساخته پیش خان رفت و در اثنای این حال خان بکرفتن امیر
بایزید و کشتن او فرمان داد و امیر حاجی وهم و هراس بخود راه داد روی بولا
کش نهاد و بعضی از الوس خود کوجانید از اب همچون بکذرانید و از عقب او غلبهٔ
از لشکر جته نکامیشی بیامدند و جنکی واقع شد و جوغام برلاس کشته شد و امیر حاجی
برلاس متوجه خراسان کشت چون بخواشه رسید که قریه ایست از بلوک جوین از ولا
سبزوار چهی از اشرار انجا او را با برادرش ابد کو بخبر کرفته بقتل رسانیدند و بعد از
فتح خراسان آثار انتقام حضرت صاحب قران بسی از انکه جماعتی از ایشان بتیغ
قهر کشته شدند بسیورغال از اقطاع و اوطان امیر حاجی کشت و تا غایت اطلی
انجا بارکش و کار کذار ایشان اند و از امرآ جته امیر حمید که از اقران و امثال خویش
بکمال و مزید کیاست و کفایت ممتاز بود پیش خان رای تمام دشت و هر چه بوسیلی
مصلحت و نیکخواهی با خان کفتی مقبول افتادی درین حال شمهٔ شهامت و مراحت
حضرت صاحب قرانی رسانید و در باب ولایتی که ارث تعلق بدا نحضرت داشت
امان طلبید خان سخنان او را بسمع قبول و رضا اصغا نمود و ایلچی فرستاده انحضرت را
طلب فرمود و چون انحضرت پیش خان آمد مقدم او را بانواع ترتیب و نوازش

کرامی دولت و حکومت و ایالت و ولایت کشی و تومانی موروثی بالواحق و توابع
باوارزانی دولت و خان غربت رزم امیرحسینی جزم کرده متوجه او شده و امیرحسینی لشکر
فراهم آورده بکنارآب وخش آمد و جون خان انجا رسیده و لشکرها سیاهی یکدیگر
دیدند کجخر و جیلانی با اتباع خود از امیرحسینی روگردان شده بلشکرخان پیوست
و امیرحسینی جون آن بیدولتی بخریلت و خان از عقب او از جیحون بگذشت و تا قهدز
بیامد و لشکری یانشی مایل بالوس آن حدود و توابع تا عقبه همنه و کش غارت کردند
و بهارو تابستان انجا بگذرانیدند ذکر مراجعت تغلغتمور خان بتخکاه
خویشتن جون پاییز شد خان متوجه سمرقند گشت و جون بسمرقند رسید بجموع
دونبیان بکام و ناکام سر بر خط فرمان نهادند و بجانج راکه از ایشان اندیشه ناک بود
بیاساق رسانیدند و حمی راکه برایشان اعتماد دولت بعنایت و تربیت اختصاص داد
و پسرخود الیاسخواجه اغلنی را بحکومت آن دیار نصب کرد و غلبه تمام از امرا خسته
ولشکریان گذاشت و مقدم بوهه بیکچک را بملازمت او نامزد کرد و حضرت صاحب
قرانی را بصوب عنایت و تربیت مخصوص داشته پیش بسر بکند تشت و جون از بخاری
احوال و اوضاع انخضرت آثار شهامت و صرامت تعوس می نمود ضبط امور آن مملکت
رابرای زرینی او معوض فرمود و جون در عین جلالت و کامکاری بغیر سر بر سلطنت
بازگشت ف خلوز ملازم و نصرت قرینی و دولت یار قوی بازو دولت فرخنده بشرت استظهار
کفتار در توجه حضرت صاحب قرانی بطلب امیرحسین

قال الله و تبارک

قال الله و تبارک و تعالی ایه سنة الله التی قد خلت من قبل و لن تجد لسنة الله تبدیلا
بسنة حضرت ملک علام ذوالجلال والاکرام سات که کلزار لطف دلفروزش
بخارخقه جکرد وزنیت و انوار انعام عاشش خالی از شوایب ظلام استقام ایه
یصرفهم فی القبضتین و لا فقبضة تیغ و قبضة شوکة نواز اوج قوی املاک را
نشیب حضیض و تنزع الملک در مقابلست و کشادکی قضا یبسط الرزق
لمن یشاء آرایستکی مضیق تقدر له معادلست عمر کنج و مار و کل و خار و غ و شادی بهم اند
لاجرم سنة الله جاری شده که جون عنایت بی نهایت بعلو یشان برگزیده تعلق
گیرد او را در مبادی احوال بانواع شدایدو بلا از مایشی نمایند و جون ظهور
آن الارض پورثها من یشاء در منظری جلوه گری اغاز کند او را باصناف مشقت
و عنا پرورش دهد شعر اول شکسته باش که اوج سریر ملک یوسف بسی از مجاورت
آدم علی نبینا و علیه الصلوه والسلام تا بو بنکی یترع عینها لباسها مکشیه خلعت
کرامت فاجتبیه بطراز قاب علیه منظر نشد و حضرت خاتم الانبیا علیه افضل
الصلوة و اکمل التحیات که بهترین همه اوست تا بو کوبت غربت و زحمت مهاجرت
مصابرت نفرمود منشور بلند پایه ایه انا فتحنا لک فتحا مبینا بتوقیع و ینصرک الله
نصرا عزیزا موشح نکشت

شعر

وصال دوست طلب میکنی بلا کش باش ۷ که خار و کل همه بایکدکر تو انبود ۷
کسی بکردن مقصود دست حلقه کند ۷ که پیش تیر بلا ما سپر تو انبود ۷

قوجاه کرد ۷

محما

واز نظاریان نشیب مجاری احوال حضرت صاحب قرانیت که چون تغلغمور خان
از دیار ماوراالنهر باز گشت ومقدم امرا و مردم جته بامیر سکک تسلیم داشته بود
وکفایت مصالح امور واماطی آن مملکت بحسن تدبیر حضرت صاحب قرانی باز
گذاشته امیر سکک بر حسب فرموده خان نمی زیست ودست تطاول بیدادی
بر گشاده وار سرپی پاکی پای جسارت براه عدوان وطغیان نهاد و حال
ملک باختلال خواهد انجامید اقامت دران دیار مصلحت ندید عزم طلب
داشتی امیر حسین جزم کرد و روی همت بلنه جناب براه اورد وچون از امیر حسین
خبر تحقیق نبوده بتفحص جمال او در بیابانها وجولها میگشت تا در برابری خیوف
بر لطاجی ساغ بوشان رسیده واز انجا باتفاق پیش تکل حاکم خیوف رفته
آن بیچاره نهاد غدار خولت که ایشانرا بگیرد

ف

از بدان دوری گزینی کز نخردی کز سرشت بد نیاید جز بدی ایشان بران فکر
واقف شده واز انجا سوار شده باشصت سوار روی تو گل بجانب بیابان
نهادند تکل با نهر لوسوار مکل از عقب ایشان تاخت آورد وچون بدیده
از اول روز جنگ در پیوست زبان تیغ آیه کل من علیها فان وبگوش جان
فرو میخواند وصفیر تیر بپیغام انه کل نفس ذائقة الموت بر تر دیک ودور میرسانید
از اتباع حضرت صاحب قران امیر طغای بوغا برلاس وامیر سیف الدین را
بعوارضی بسیار سلب از کار باز ماند و هر دو دران ریگستان بیاده ماندند

والی بهادر را نیز سلب از پای در آمد و چنان از غایت مردانگی روی از پیکار نمی تافته
وتیر در کمان نهاده بیاده میرفته ف خروشان که شیر و پلنگ و نهنگ
بیاده در این عرصه جنگ حضرت صاحب قرانی که جبله مبارکش محافظت
زیردستان مجبول بود کمان از دست او بسته و زه پاره کرد تا دست از خنجر
باز دارد واز آسیب آن غداران ناپاکان عرصه تلف نکردد دلاوران هر دو طرف
تاجدی کوشیده ند که از هزار کس که با تکل بودند پنجاه سوار با او پیش نماندند واز این
جانب از شصت کس که بودند هفت کس ماند امیر حسین دست جلادت بر آ ورده
بر سر تکل تاخت و بشمشیر صاعقه کردار علم او را قلم ساخت شعر
درفش تکل را بدو نیم کرد دل رزم جویان پر از بیم کرد وچون سپاه تکل
بر امیر حسین ریخته حضرت صاحب قران با تیغ ظفر نیکو نصرت نشان حمله کرده وچو ع
را ستوه کردانیده امیر حسین را بیرون آورد وچون روان شدند آن
بدبران باز مجتمع گشته واز عقب ایشان در آه بجنگ مشغول شدند وامیر حسین را
بتیر بینه اخته وچون او بیاده ماند خاتونش دلشاد آغا بیاده شده وا بیش را
بر داد که سوار شد وحضرت صاحب قران که شعر زمانه ز نامردمان شکی تیره بر خ پیر
گشته سپهر در چشم سوزن بپیر عقابیست تیرش که در معرکه ترک بحر فتح باشد و والفلم مرک
روی شجاعت بشکرد شمن آورد روان رسالت خ کرد وجب کرد رسالت
فغان از رخ چاچی بخواست جو پیکان بپوسید انگشت شاه

کرز کرد از دیده کینه جواه ۰ قضا گفت کیر و قدر گفت ده ۰ ملک گفت احسن ملک گفت زه
تیر نخست بر روی زمه آن سپاه آمد و از پشت زین بر روی زمین افتاد و دیگر انرا
بسهم پیکان جان ستان از مسافت سر تیر چون مور بر روی قیر بر جای باز داشته
امیر حسین را سوار ساخت و از انجا روان گشته بچول در آمدند بعد واخته سیار بهت
نفر بودند و ازان جمعت سه از نخس اکبر منجوس ترجون شب تزول کردند سر لطف
حق که عطارا بصورت بلا باز نماید و حلاوت شکارا در دوا تلخ مذاق تعبیه فرماید
منتظار آن شه که بقیه اسباب صورت بکلی از میان بر خیزد نادست توجه از سر
اخلاص به غار واسطه دردامنی و رحمت پرورد کار آویزد خدای عزوجل را بالطف
بر حمه کنه لطیفه ایست که کسی را از ان خبر نبود و از همان سه نوکر خراسانی بلکه سه
غول بیابانی در صورت انسانی بودند در جنان حالتی آسان ایشانرا کرفته بکوبختند
و خاک چنین تنک بر سر خود بیخته معلوم نکست از نیکی انکه نشاخت حق ۰ حضرت صاحب
قران که این همه نقشها از طلسم کنج بی پایان دولت او بود اصلا ازان واقف و پشت
وحیرت بخاطر عاطر راه نداد علما علوی و سفلی زیر و بالا کرشود ۰ ۰
اندیشه کوهی بود که بر کز تواند از زلزال خویش ۰ بادلی قوی و خاطر شاد و تکاور داد
وادیجای ترکمان آغاکه خواهر امیر حسین حرم محترم آن صاحب تاجیه بود و همراه کرد
و یک نوکر و روی تو کل و تکیه بر براه بلک بفضل بی انتهاء الله نهاد و چون از چول
برون آمده بجوی جقی رسیده یورت قوچی از ترکمانان بود امل خشم بانک شرارت

برنکدکوزده کردند و سر راه بکرفتند و حضرت صاحب قرانی از غایت غیرت و حمیت
خسروانه حرم عفت پناه را حفظ الله کذاشت و همنک دریای فتح و نصرت یعنی تیر
ابدار آتش کردار شعر از بس که دل شکافت کرفتست نور دل
و زبس که جان ستان کرفتست لطف جان ۰ از میان برکشیده و روان بی اندیشه روی
بدیشان آورد یکی از ان جماعت حاجی محمد نام حضرت قرانرا بشناخت و ترکمانرا صاحب
از جنک منع فرمود و بسی مناسب کشیده انحضرت را سوار کرد و با تفاق ترکمانان
آن شب منزل خورا انجا ساخت و ترکمانان انجه وظیفه حد مکاری بود بقدر خویش بجای
آوردند روز دیکر حضرت صاحب قران اعظم شعر بنخشش کف او ساعتی وفا نکند
اکر ستاره درم کردد و فلک ضراب ۰ دست همت بنوازش ایشان بکشاد و یک
قطعه لعل کرانمایه و دو تومغا یافته از لولو لالا که قیمت آن خراج مملکت بود بایشان
داد و حاجی محمد مذکور سه سر لب و ما یحتاج مهیا داشته بخرج نامش سارق قلا نج
عراه و ملازم صاحب قران کردد و آن حضرت پیش امیر حسین حراجعت نمود و او را سوار
ساخته بموضع محمودی رفتند و دران چول جای فرود بودند که از ترشح آبش زلال
حیات را تازه توان دشت و قریب دوازده شبانروز دران منزل توقف نمودند
ف اتجا جه توان یافت بلندی و بزرکی ۰ نرکس شرف تاج زر از رنج سر یافت
ذکر عزم علی بیک جوینی قربانه با امیر حسین و حضرت صاحب قو ا ۱ نی
دران وقت که امیر حسین و حضرت صاحب قرانی در موضع محمودی بودند علی بیک

ابن ارغونشاه جوینی قربانی از وضع ایشان آگاهی یافت وجون خانهٔ آیهٔ جف القلم بما هو کائن بر جریدهٔ احوال آن لیم بد فعال نگاشته بود که بانواع عقوبت و نکال گرفتار آمده به بدترین وجهی نیست شود و شامت قبیح سیرتش تلف و ناچیز شوند و سرنوشت براور ابران وثلث که شصت سوار مسلح را مرتب ساخت و بتاخت و برسر امیر حسین و حضرت صاحب قرانی فرستاد و بخرابیشان نرا بکوفتند و بغارتش بردند و در خانه تاریک که از اسباب وحشتش جنهان کیک بود که راندن آن بیامردی دست اصلا میسر نمی شد بند کرده باز داشتند برآینه کو بر شاهوار تا جنه کاه در چپس صدف بسر برد پای مراد بر کوشک تاج سلاطین نا هموار نتواند نهاد و لعل ابدار تا مدتی در زندان کان پرورش نیابد دست مقصود در کمر سروران رفیع مقدار نتواند زد و کل احمر نکهت جان پرور در تنکنای بخچه یابد و مشک از فوتخانهٔ عطر کستر از بستکی ناف کسب کند

شعر ثمثیر را چی جه بازار بشکنه ۰ آینه را جه عیب زآینه دان بود ۰

عزیست تا برابری زر نمی کنه ۰ آهن ازان شرف که جوا آخر زمان بود ۰

او را جنان بلنه بود دست اقتدار ۰ کو پای بوس حضرت صاحب قران بود ۰ چه پیک برادر بزرک علی پیک جون ازان حرکت نا بسنده دیده ۰ آگاه کشت یقین دانست که نتایج آن جسارت و دخامت و پریشانی روزکار تواند بود و شاخ آن کستاخ البته روزی نمرهٔ ندامت و خسارت بار آورد شعر کر از کوه پری نیابی جواب که شاخ خطا میوه ندهد صواب ۰ از حدود طوس بجهة ایشان تحف و هدایا فرستاد

و برادرش را

و برادرش را بزبان پیغام سرزنش و ملامت بسیار کرد و مبالغه نمود که در زمانی ایشان را رامکرده عذر خواهی نماید و بقدر وسع و امکان تدارک و خلل جویی بجای آورد اما چون علی پیک را پردهٔ شقاوت بدیده بصیرت فرو داهده بود جزهٔ صواب مشاهده نتوانست کرد شعر نصیحی نمعلما جو باد در قفس ست ۰

بکوشش مردم نادان جواب در غربال ۰ و آن لیم طبیعت آن تحف و هدایا را که برادر فرستاده بود خود برگرفت و پس از شصت و دو روز ایشانرا رامکرد و محورد و همت خود اسپی لاغر و شیتری عنکبوت پیکر براد شعر کرد پری نشیمنه بر پشتش ۰ کرشت سنی شکسته دنانش ۰ شب مولود است دعوت نوح ۰ روز پیری زمان طوفان ولابد کشاه بخری بار شاد دولت با حضرت صاحب قرانی طریق اخلاص و هواداری بسلوک داشته با فوزندان پیش آن حضرت آمد و تهنیت معذرت عوده اسپان نیکو کشیده و خدمات بسندیده بجای اورد ند بعد پس دیر آن دانهٔ نیکو کاری که بزمین سعادت پاشیده زیاض دولتش ببزهٔ پروری ادا سته کشت و ازان جمه و بمرعنا از جنه بحکومت شهرهای معتبر فایز شد شعر جون عمان بروی آخر که بخواهی کشتی بر تو باد اکه بمه چ نکویی کاری ۰ حضرت صاحب قران تمام آن اسبانرا بپیشکش امیر حسین کرد شعر اکر بزرک عطا بود از و عجب مدار نهاد بحر بزرکست ازان بزرک

کفتار در جدا شدن حضرت صاحب قران از امیر حسین و توجه نمودن بجانب کس بعد از ان

امیر حسین و حضرت صاحب قرانی در باب مصلحت بر سبیل وقت اندیشه کرد ند

شش

دنائت

فاشش

صب

عطاست

وامیر حسین بطرف که مسیر هرمن وحضرت صاحب قرانی بجانب ایل والوس وولایت
خود رفته ووعدهٔ ملاقات بکومسیر هرمن بود پیش تو مناد واو امیر هزاره نکودری بود
وچون حضرت صاحب قرانی از آب کذشته نیخار زنان که از قوی بخارا رسید
مزید عظمت پناهی الجای ترکانرا در انجا باز دشت وبکام انکه ماه دولتش در سپهر سلطنت
هنوز هلال روز افزون بود حال اقتضا سیر نهانی میکرد پوشیده از انجا روان کشت
وبیلان ایل وولایت درآمد تو که افرچین ازان حال اکاهی یافت باده پانزده کس
باحراز سعادت پای بوس کشتافت صاحب قران کامکار بآن جماعت عاطفت خزار
کشت وصحکامی که خسرو سیارکان از کمین کاه مشرق بر تواخته مراکب کواکب را از
مرغزار سپهر براند کله شب از بالای خزار براندند وغاز دیکر را با قوی رسانیدند
واز آب جیحون کذر اینه ند بکول وریکستان درآمدند وچون هوا کرم بود در کنار آب
وسایهٔ جنکل مدت یکماه توقف نمودند ودر انجا عهد اعلی الجا ترکان از بخارزنان توجه
نموده با نخرت پیوست وبعد از یکماه ناکاه سپاهی سپاهی پیدا شده چون که رعایت
آن برذمت همت ارباب دولت واجبست اقتضا آن کرد که از آب بکذرند صاحب
قران کامکار بعون پروردکار سوار شده وبادپای همایون را در آب جیحون راند ف
باب انرا اکفند مرکب روان، تبایید حق شاه صاحب قران، همان موکب معدلت پناه
درآمد باب ازپی لب شاه، ونسی را بجیحون در انداخته، جوکشتی همی راندند لب را
نیروی شاه منطوی لوا، کذشته بجموع ازان رودبار، باقبال کیخسرو روز کار،

جهانرا فلک

جهانرا فلک مژده داد از نوی، که شه تازه آیین کیخسروی، کسی راکه ایزد نکهدار اوست
سعادت بکشتک وبتر یار اوست ایة وَمَن یتوکل علی الله فهو حسبه وبعد از کذشتن
آب بکول درآمدند وچند روز جا پیشتر تا ایل والوس از ییلاق مراجعت نمودند
وایلخانی ماند حضرت صاحب قرانی غرة ییلاق فرمودند ومدت یکماه در ان
موضع ماندند واز انجا عنان عزیمت بصوب بمرقند انعطاف داد وچون برسیده درخانهٔ
خزر مغلا آمکه ترکان آغاکه خواهر کلان تر آن حضرت بود نزول فرمود وموافق عدد
جهل وهشت روز انجا مقام فرمود وچون بعضی مردم را بر حال فرخنده مآلش اطلاع
افتاد وزمانه بافشاء سر زبان برکشاد بی توقف سوار شده وبجولکه کشی درآمدند
در دیهی اجیغ نام وقطب وار ساکن کشت تا فلک الافلاک هشت نوبت دیکر کرد
عالم برآمد وبعد ازان بدولت واقبال بر نشست وشب درمیان بکنار آب آمویه
راندند ودر انجا باعتور خویچه اغلن وبهرام جلایر بهم رسیدند وبر حسب وعده که حضرت صاحب
قران بامیر حسین فرموده بود متوجه قندهار شدند وتقدیر موافق تدبیر آمده اتفاقا در هرمن
پیش تومناز که دره کاه بود بامیر حسین پیوستند وبهرام جلایر کرخته بهند وستان
رفت کتاد در نهضت نمودن امیر حسین وحضرت صاحب قران بجانب سیستان
درین وقت ولی سیستان دشمنی قوی دشت که مقابله ومقاتله با او در حیز قدرت
نمی دید از عجز وانکسار دست تضرع واضطرار در دامن دولت واقتدار امیر حسین
وصاحب قران کامکار استوار کرده صورت واقعهٔ خود عرضه داشت کرد وایشان

بحکم آنکه فریادرسی ضعیفان و درماندگان که بر دولت همت صاحب دولتان واجب
باشد گرد آسته که بر یک در پیشه کارزار شیر ژیان هژبر دریای معرکه نهنگی جانستان
بود نهضت متوجه صوب سیستان گشته والی انجا با قامت رمح استقبال استعجال
نموده و بعد از تقدیم شرط خدمت متقبل شده که اگر از میامن امداد ایشان اساس شوکت
دشمنش انهزام پذیرد و جان تاریک او از ان ورطه مایل خلاص یافته شمع دولت
در کیرد مبلغی خطیر از نقایس و جواهر کرایم و اموال بشکرانه در نظر آورده و مدت العمر
رهین منت و در مقام خدمت باشد و ایشان برحسب اغاثة الملهوف صدقة
عنان عزم بجانب رزم دشمن تافته و بتیغ ابدار آتش بار دمار از مخالفان شش
برآورده و اکوجه والی سیستان نواحی صلهٔ آن بنود که از عهده وعده خود بیرون اید
و انچه تقبل نموده بجای آورد ف زهر کس نا بدان کز ابر رحمت
نهال عهد را سرسبز دارد و چون امیر حسین و حضرت صاحب قرانی از انجا باز گشته
سپاهی کران از سکزیان بر سر راه آمدند و پای جسارت از طریق ادب بیرون
نهاده ایشان نیز دست بی باکی بمقابله و مقاتله ایشان بر کشادند شعر
دماده خوشش آمد از دار و گیر هوا بال کوکپس شد از پر تیر
توگفتی زمین موج خواهد زدن وز و موج بر اوج خواهد زدن حضرت صاحب
قرانی ف که چون دست بردی بتیر و کمان نرستی کس از تیر او بی کمان بشهاب ناوک
دیده دوز جگر سوز بی سکزیان دیو سار را بر خاک هلاک انداخت ف

بهتری از شصت صاحب قران تنی خنجری به پرداخت جان کسی را که زد تیغ سندان شکاف
دو پیکر نمودار سرشن تا بناف کسی را که زد گرز بر فرق سر کله خود کرد از عجز سر بسر
بنوک سنان کوه بر کوه بسی کرد خفتان کردان زره زبادی که آمد از ان گرز و دست
بسی کود را پشت و کردن شکست ایشان بیکبارگی روی قصد بآن حضرت آورده
و با تفاق تیر باران کردند و دست مبارک آن حضرت که معود بود که بوسه جای
لب پاد شاهان عالم و منبع ارزاق بنی آدم باشد از زخم تیری آزرده گشت و الحق
جانی دستی را از آسیب چشم زخم جاره بنا شد دست کلیم الله را علی نبینا و علیه الصلوة
والسلام چون کرامت و انعم یزدگ لطی خنا حک تحرج بیضا من غیر سوء مودع بود
نخورت از شعلهٔ آتش کافوری بسوخت ف هر دست که از خار جفا زخم نبیند
از شاخ امانی کلی مقصود نچیند شعر نهالا فملک یده تنمو بظلها فیض النوال وظلها
جهان فغان برآورده بود تزدیک بود که اشک نجوم از دیده سپهر فرو بارد و قضا
مرهم جراحت دستی ازان سعان عمان دانست که زمام حل و عقد امور عالم مطلقا
بقبضه اختیار و اقتدار او سپارد و عنقریب جنان شده ایا بالتقوا الله للناس من رحمه
فلا ممسک لها و چون سپاه سکزیان از صدمات جملهٔ دلاوران لشکر منصور از هم
فرو ریخته و متفرق شدند امیر حسین و حضرت صاحب قرانی بکرمیر معاودت فرمود
و انحضرت بعلبهٔ دست مبارک در منبع توسن توقف عوده و امیر حسین با بوذکس متوجه
مقلان شده و چون بحوالی انجا رسیده آجوقی که برادر کوچک بیکجک بود با لشکر

بسیار راه برو به بست و جنگ در پیوست و سپاه امیر حسین از نبوی کروه دشمن بستوه آمده
بشکست و امیر حسین با خطر از فرار اختیار کرد و با ده دوازده کس جهار سوار و هشت
پیاده بوضع شیر تو عراجعت نمود **گفتار در صحبت یافتن دست حضرت صاحب قرانی**
و توجه نمودن بجانب اردصف چون چشم زخمی که دست حضرت صاحب قران را دست داده بود
بپایمردی فاذا فرصت فهو یکفینی برآمده و جراحت براحت و زحمت برحمت مبدل
گشت انحضرت با عتور خواجه اغلن و بیست و چهار مجاهد دیگر روی توجه بصوب اردصف
نهاد و چون بکهی درسید و خبر امیر حسین و کیفیت احوال او استماع نمود نوکری سریع رفتار
را پیش او فرستاد تا مژدهٔ صحت و سلامت برساند و مقرر سازد که در اردصف ملاقات
شود و در اثنای راه میان کمر دو اردصف صدیق برلاس که از نسل یلدوز بنی قراجار تو بان
بود با پانزده جاکر دیگر بعزم ملازمت حضرت صاحب قرانی مطیه توفیق در بادیه
طلب رانده بودند بمقصد رسیده نوا نحضرت صدیق را بجانب امیر حسین روانه داشت
که هرچه زودتر باید آمده خود بسعادت برساند در اثنای طریق از طرف اردصف
سیاهی صد سوار بنود حضرت صاحب قرانی پیاده جست برکاشت تا حال
ایشان باز داند و چون خبر کیر معلوم کرده که بسرحتی قراچار رسالت که او از آمدن
امیر حسین بنواحی بقلان شنیده بود متوجه شده روان به بالای بشته برآمد و چون
زود زاغ نکته دان صاحب قران از ان حرکت قوسی نموده که انجماعت موافقند نه مخالف
ازان جوانب تخیل برانند و بعد از تلاقی مجموع در رکاب همایون انحضرت عازم

ارصف کشته

از صف کشته و بعد از وصول و نزول در اردصف جمعی را بغراولی فرستاد صحکاهی
خبر آوردند که از دور سیاهی مجمی سوان مینماید حضرت صاحب قران بتاییه سبحانی
سوار شده و از بسی ایشان کشته از طرف رسالت درآمد و سوال فرمود که شما چه کسانید
ایشان جواب کفتند که فوجی از نوکران فلانیم یعنی حضرت صاحب قرانی انحضرت
پیش راند تو غلتوخاجه برلاس و امیر سیف الدین و ایشه و توتک و جماعتی دیکر از
متعینان بودند چون بدانستند که مصدوقه شعر کو در ره عاشقی قدم رسالت نهی
معشوقه باول قدمت پیش آید ، روی نموده روان بیاده کشته مراسم زمینبوسی
بتقدیم رسانیدند و چون انحضرت بلمترل عایون معاودت فرمود روز دیکر از ظ
کهودکردی پیدا شده و بعد از تفحص شیر بهرام بود که بمکام توجه صاحب قران از بخ تومن
در انجا تقاعد نموده بود و بعد از ان پشیمان و از عقب روان کشته و چون صدیق
بسوخ ببشارت صحت و نهضت حضرت صاحب قرانی با میر حسین رسانیدند او را
از کلبین آمال بحجله اقبال شکفیدن کرفت و از جمی امانی نسیم شادمانی وزیدن
اغاز نهاد و بی توقف کمر عزیمت بسته سوار شده و در خدمت اولیا عظی بود باصد
و بیست سوار و محمود کلی با صد و پنجاه بیاده در اردصف بانحضرت بهم رسیدند و یکدیکر را
در کنار کرفته و ببساط انس و الفت قرار جسته و تبه کار احوال هریک
که در غیبت روی نموده بود سخن در میان آورده و چون اکاهی یافتند که منکلی بوغا سلدوز
در قلعهٔ اولاجو نشسته رسالت و دل در عداوت بسته قصد آن حصار کردند شیر بهرام

بواسطهٔ صداق که با منکلی بوغا دشمنی تقبل نموده که برود و او را نصیحت کرده بیاورد و بدین
معنی انضمار آن قصد در تعویق انداخته خود روان شده و چون منکلی بوغا بر آن حال اطلاع
یافت فرار بر حصار اختیار کرد و برفت متاعون این احوال سعید ترک و از قوم دولان
جاون که هزاره خطا بلت و از قفیع و از در عواد اتباع و اشیاع و دودمان صاحب
قرانه بوده بوسعید ندور سلک دیگر ملازمان انتظام یافته و مواد شوکت و اعتضاد
لشکر بمت از دیاد یافت و از آن محل روان شده در دره صوف نزول کردند و ایلچی
بسر تومن بادویست کس تا خدمت آورده بود که اسبان ولایت بلخ را برانند چون
از حال امیر حسین و حضرت صاحب قرانی وقوف یافت بدیشان ملحق شد انحضرت
تو که را با سه کس بطرف قلعه فرستاد تا خبری باز دادند او چون از معبر ترمذ گذشته بقلعه
سعید دید که لشکر جغتای ولایت غارت کرده میگذشته و تو که بحسب اتفاق بخویشان
و متعلقان خود دوچار خورده بعد از رسم پرسش و آغوش او را جزو دادند که خانه
و فرزندانت هم بدین نزدیکی فرود آمده اند و مبالغه بسیار نمودند که بخانه خود رود
و فرزندان و کسان خود را ببیند و آن صادق مردانه اصلا قبول نکرد که چون
محذوم از خانه دور است خدمتکار را نشاید که بخانه خود رود

ف

از چنین طایفه آموزاد ب حرمت دار که بهر کام که خواهی بری از خدمت

وایر حسینی و حضرت صاحب قرانی کوچ کرده از دره صوف بدره کز آمدند و بمیان اولجی بوغا نزول
نمودند و در اینجا استماع افتاد که امیر سلیمان برلاسی و امیر موسی و امیر حاکو برلاس

وایر جلال الدین برلاس و امیر بنده و که برلاس با جماعتی جز حضرت صاحب قران نشسته اند
و با لشکر جته مخالفت نموده از میان ایشان بیرون آمده اند و بترمذ رسیده تولانی بوغا را
روانه کردند تا شبگیر کرده از جیحون بگذرد و ایشان را کیفیت احوال اعلام کنند و چون
از انجا کوچ کرده بجلگای بلخ در آمدند امیر ابو سعید بسر تا بغو و منکلی بوغا سلدوز
که از قلواولا جو کریخته بودند و پیش ابو سعید که داماد او بود رفته و حیدر اندوخود
بر سر باشش هزار سوار کمل کمر عداوت بسته و دست جلادت کشاده صبحگاهی بعسکر
ظفر پناه رسیده و برلب آب سیاه که میان فاصل بود جوشان و خروشان فرود آمدند
و طرفین کنار آب را کرخته تعیین کردند و صاحب قران ظفر تیغ برحسب اشارت
الخیر خدع بنفس مبارک بکنار آب رفته و بهر کونه تحتانی هوشمندانه و حکایات
فرینده میکفت و آب تسکین بر آتش صولت و حدت ایشان میریخت بر اینه
کاردان صاحب تایید بهنگام حدوث وقایع بحسن تدبیر و لطف تقریر آن مقدار
مصالح دولت رعایت نماید که از دست افتاده از بهر یک شمشیر زن مجرب کذار بریخته بد

ف کار ما رسالت کنند کامل عاقل تحتی که بصد لشکر جرار میسر نشود و سپاه
آن طرف لب آب در ره کز کرفته میرفتند و لشکر نصرت شعار کنار بکنار جوتن میرا
ندند و از جانبین محل کذار میجستند و محال جنگ را مترصد میبودند تا بر ابر بلخ
رسیدند کنتار در جنگ امیر حسین و حضرت صاحب قرانی با ابو سعید و منکلی بوغا
ختلان نی جون عساکر طرفین بر ابر بلخ رسیده نداز هر دو جانب جوی

عبدالله را در میان گرفته صف بر کشیدند و میمنه و میسره قلب محبت داشته جنگ
را آمد کشته و از آثارات دولت در آن حال آنرا که در تو بود بودند بر سیدند
و حضرت صاحب قران پیوسته و تمو که تیز بر سیده و احوال و اوضاع که تحقیق
نموده بود عرضه داشت و آن روز از وقت پیشین تا شب آتش حرب و قتال
بمثابه التهاب و اشتعال و میان جان متین و جوشن ریخ قواق بود
و وصال مبارزان هر دو طرف تیر بایکدگر تیر باران بود و از زخم پیکان رخنه
در خانه حیات بسیاران افتاد شعر ز هر تیر کز شصت پرواز کرد ۔
یکی را ز سینه نهانجان باز کرد ۔ و در آن روز که تموزخ وارشه و جون شب در آمد و آفتاب
عالم آرای در پرده رفت شعر جو در پرده کوه رفت آفتاب
سر روز روشن در آمد بخواب ۔ فرود آمدند از دو جانب سپاه
بزرگ رانشاندند بر پاسگاه ۔ روز دیگر که شهسوار پیروز مصمار سپهر از قطره اقی
گذشته سپاه انج را بهزیمت داد و لشکر جانبین در جوشش و خروش آمد صیحه ای
غریو کوس که و کوشش در رخ این طاق ابنوپس آفتاد و حضرت صاحب قرانی
بعون تائید سبحانی و توفیق سبحانی حمله کرد و از پول گذشته روی قره و کین بآن
لشکر جنگ جوی نبرد آئین آورد و ایشان بر جنه بعده بسیار بودند و بهنگام
پیکار پیل افکنی و شیر شکار بودند با سطون حمله آن موید کامکار چون فوار جاره ندیدند
و آن گروه بی جان ابنوه ایک حمله خصوانه کرده دشکوه بسته ده آمدند و از هر دو رخته

وجون شب روسیاه

ستاره کرجه بودیی شمار پشت دمه ۔ جو مهر بکستنه روی او رد بسوی مصاف
امیر حسین و حضرت صاحب قران کامکار بعد از آن فتح نامدار عرض سپاهی که ملاز
بودند باز دیدند و بهر از سوار در شمار آمدند حضرت صاحب قران با جمعی از ایشان
در پیشی روان شده و جون بکنار جیحون رسیده از معبر تومد بکشتی گذشته قراول
نجانب قلعه فرستاد تا خبری باز دادند و لب آب را بتیغ نزول همایون ساخت
قراولان از تعب و کوفتگی از غایت شرایط جزع داهل کرد آینده و خواب بر ایشان
غالب شده تا شکر اجویی برادر کوچک بلیکیک بر سیده و از ایشان بگذشت و حضرت
صاحب قران با عتماد قراول متسط نشسته و سپاه بخمهای خود غافل آسوده
که ناگاه یاغی با قراول بهم آمیخته بر سیدند فجا بجو جو سازد قراولان روان
تر سیده بزودم کاردان ۔ دلیر و سبک حمله و تیز هوش ۔ بهر کار سر تا قدم جشم و کوشش
وفا باشه و رسلتی کیشان ۔ بود کاملی کاملی پیشی شان ۔ لشکر را جون در آن
حال بحال آن نشسته که فراهم آیند و در مقابله مخالفان در آیند صورت چنهها که داشته
بکشتی در آمدند از آب بیکدگر گشتند و حضرت صاحب قرانی با جنبه کس از بحر تو
بحاربه و مقاتله مشغول شدند و جنه انی پای ثبات و تمکین بفشرده که لشکر از آب
تمام گذشته و بعد از ان خود از آب بعبور کرده پیوسته آن شاه علم پناه
بر حال بود ی پناه سپاه ۔ و مدت یکماه ایشان از ین طرف آب و لشکر مخالف

م
ن
ت
تخمهای

ازان طرف در مقابل یکدیگر نشستند و بسی بیگاه حضرت صاحب قران بسوحتی
کشتیها فرمان داد و از انجا کوچ کرده متوجه خجند شد که از حدود بلخ است و در ان
محل با امیر حسین و بقیه لشکر بهم رسید گفتار در توجه حضرت صاحب قرانه و امیر حسین بجانب بطاخان
و بدخشان و صلح نمودن پادشاهان امیر حسین و صاحب قران با تفاق عازم قندز گشتند
و در انجا ایل بولدی راجع اوردند عنان عزم بجانب بدخشان تافتند و چون
بطاخان رسیدند آب شور مذاق نفاق را از چاشنی و اصلح خراشیرینی ساخته
پادشاهان بدخشان از در مصلحت در آمدند و تلخی و وحشت و مخالفت که برابنه
موجب ترشی روی دولت توانند بود کلی مرتفع شد و از انجا بطرف ارسنک
بازگشتند و از انجا در آب نجانب شاطی سرای عبور نمودند و متوجه تلان
شدند و از چول گذشته موضع دشت کولک منزل نزول فرخنده گشت شبانه که بحکم
آیه وَجَعَلَ اللَّيْلَ لِبَاسًا طباع میل آرامیدن کند بعد از انک حضرت صاحب قرانی
بعزم استراحت تخفیف جامه فرموده بود و پای مبارک از سمت محبت موزه بر اخته
با امیر حسین بایستاده عارضه حضور آن حضرت کس فرستاد و چون توجه نموده مجلس فراهم
از حاضران پرلاد بوغا بود و شیر بهرام امیر حسین با حضرت صاحب قران شکوه
شیر بهرام آغاز کرد که در چنین وقتی که بوشمنی رسیده ایم عزم ایل خود کرده و چولی
برنجوید و ببرپای طریق و مروت قطعا موافقت و والدی پوید صاحب قران کاکای
او را با نواع نصیحت فرمود و سرزنش کرد اما جواب او بر نخواست

مقراض

سنی کوشش استماع نداع بمن نقول معضور بود امیر حسین بر جنبه ازان لجاج و استهداد
نایره غضب اشتعال می یافت بحسب مقتضی حال تحمل اولی دانست ف
بر جنبه توانا بوده قادر مرد کاهی بکرم خشم فرو باید خورد آخر الامر شیر بهرام بصوب
بلخان روان شده و درین حال جز تحقیق پیوسته بود که تو غلغ سلدوز و کیخسرو
لشکر جته را سر کرده شده با بسی امراء جته پیش آمده اند و تمور بسر بوکان و سادق
و شکوم و تعلغ اجه برادر حاجی بیک و کوچ تمور بسر یکچمک و دیگر امراء نزاره و قشو
بایست هزار مرد از سر جالا تا پول سنکین لشکر گرفته و از ان جانب پیش از شش
هزار مرد حاضر بنود صاحب قران موید پاک اعتقاد مصدوقه کم من فیة قلیلة غلبت
فیه کثیرة باذن الله بگوش صدق و اخلاص از نا تف توفیق می شنید و در ایینه
دولت روز افزون که بصیقل تایید آسمانی جلا و ظفر یافته بود بدیده یقین میدید
ف که گر بحر و کیتی شود دشمنت و گر کوه و صحرا بود پر پلنگ بخت بلند
کسی را که یار است یزدان یکسر مو کژ نه باد هزار مرد دلاور روی توکل بسوی دشمنان آورده
انه پیش روان شده و در سر پول سنکین سپاه جانبین بهم رسیدند و از وقت چاشت
که رایت سلطنت و الضحی برافراشته تا ان زمان که پرچ سنجق و اللیل اذا سجا
شانه زد بنوا تش پیکار از زبانه نار حامیه حکایت میکرد و زمین از کرد فر
پیاده و سوار تصویر اذا زلزلت الارض زلزالها میکشت و صفیر تیر صدای قاقم
شهاب ثاقب در گوش جانی انداخت و پرتو سنان صورت

یکاد البرق یخطف ابصارهم برد یده دل جلوه میداد و زبان تیغ تحقیق معنی متحابا الشوق
والاغاف بر ملا قال طه باد امیر سانید و از واقعه کران وقعه جاق در شان نزول
آیه القارعة ما القارعة بحق واضح باقامت می پیوست و آن روز تا شب دلاوران
رزم آزمای در سر پول از دو جانب تا بحدی کوشش نمودند که نم طاقت در جکر
جلادت هیچ بهادر نماند شب که شهسوار کردون عنان برتافت سپاه طرفین بموافقت
شهسوار کردون عنان از میدان برتافته و کثرت سپاه مخالف بیش از اندازه
بود حضرت صاحب قران بالهام متعین شده که شمشیر شجاعت را تا بصیقل رای
روشن نکنند جوهر ظفر دران نتوان دید و تیر جلادت کرنه از شصت تدبیر کشاد یابد
از صدای صفیرش بشارت نصرت نتوان شنید بسود بر ضمیر منیر مکاشت کفتار در کرفتن
حضرت صاحب قرانه از اب پول شکین و کریختن لشکر حضرت صاحب قران امیر موسی و امیر مؤید
ارلات و امیر اوج قوابهادر را با پانصد سوار بر سر پول شکین باز دشت در مقابله
لشکر خصم و بنفس مبارک با نهاد و با شصد سوار که غبار عرصه پیکار را سرمه دیده
آرزو دانسته در زمان اقبال روی سعادت از بالای آب بمیدان آسن نهاد
و در میان آسن میدان و رسن کشی نیم شب از آب بشنا بکذشته و روی بکوه
اوردند روز دیکر قراول یانخ را از اثر پای اسبان ایشان معلوم شد که لشکر
از آب کذشته رفت و ازان معنی دغدغه در ایشان پیدا شده و چون شب در آمد
شعر جهان در سراورد کحلی پرند سرمه در آمد بشکین مکند صاحب قران کشود کشای

عدو بنده فرمان داد تا بر بالای کوههای بلند آتش بسیار افروختند سپاه مخالف را
از مشاهده آن ترسی و هراسی غالب شده و پای ثبات و قرار از جای برفت و از سر
دهشت پای خوف بمرکب فرار در آوردند و عنان عزم بدست اضطرار داده
روی ادبار بصوب کریز نهادند و بعون پروردکار خان لشکر جرار که در مقا
یک سواره جنکجوی تیغ زن نیزه کذار پیش بودی کلفت رزم و پیکار از هم
فرو ریخت و الله یؤید بنصره من یشاء زهی فروغ رای اصابت شعار نصرت آثار
که از پرتو آتشی که از دور بر افروزد خرمن شوکت و استکبار جهانی مخالف کینه دا
باجنه بنی امرا و سردار بسوزد فانجا که یکبیاده غرور اند جزم او
ملکی توان کرفت بیروی بکسواد و نه عجب از انکه عنایت باری تعالی یاری کند که با او
برابری کند و برکزیده پروردکار باشد و بدخواه او بدورت خوار و برکشته
روزکار بود ف بدانویش آن شاه کیتی فروز بنا شه مکر خوار و برکشته روز
وچون دشمنان بهم برآمده رو بکریز نهادند حضرت صاحب قران با لشکر نصرت
نشان چون شیر ژیان و سیل سه پایان خروشان و جوشان از بالای کوه فرو تاخته
و تا میدان بکرات تکاشی کرده تیغ عزم فرسای و رمح جان کزای دمار از روزکار
ایشان برآوردند ف دران ره زبس کز معده کشته شد بیابان همه پشته پشته شد
و دران محل مغتنم بشادمانی و سرور نزول فرمود و امیر حسین نیز با بقیه لشکر از عقب
برسید از میامن نسایم این فتح ارجمند نهال اقبال بلند و شاخ دولت قوی و برو

کشت وروضه آمال وآمانی راطراوتی تازه وبصارتی بنوی روی نمود وروایت استظهار
ملکنان باوج اقتدار برآمد وشوکت وشکوه شاه وسپاه یکی هزار شده ف
سپه رابه دست ودل شه قوی ز باقبال صاحب قران ازنوی ز وجون توتبت پیشی
وبرتری درمیدان سلطنت وسروری حضرت صاحب قرانرا مقدر ومقرر شده
بود باز بادو هزار سوار از پیش روان شد وجون بقلعه رسید امالی کش وان حوالی
فوج فوج می آمدند وبملازمت آن سعادت مندی پیوستند انحضرت از جمله دو هزار
مرد که همراه آورده بود سیصد مرد راکزیده ملازم رکاب همایون ساخته روی عزیمت
براه آورد ودیگرانرا بتوقف درانجا فرمان داد وازان سیصد سوار دویست
مرد بامیر سلیمان برلاس وامیر جاکو برلاس وبهرام جلایر وامیر جلال الدین برلاس
وامیر سیف الدین وامیر بولتمور داد وبصوب کش روان ساخت وفرمود که بهار قوشین
شوند وپنجاری دو بنه شاخ بسیار برک ازدو پهلوی سلب درآویزند تا غبار انگیزد
وگرد فراوان برخیزد وداروغا کرد رانجا باشد بکوبند ایشان برحسب فرموده
کاربنه شدند وتدبیر موافق تقدیر اقتاد وجون بجلگای کش درآمدند داروغا جتهٔ
ازان غبار ترسیده بود وگریخته وایشان بشهر کش درآمده بضبط آن مشغول شدند
زهی عنایت بی نهایت الاهی که دربارهٔ آن مشیده ارکان پادشاهی که واقع ملت
که گاه از افزونتی اخگری لشکری شکسته میشود وگاه از اندکتی عباری دیاری
مسخر میگردد ف جشم بر دوزد که بالاتر ازین ممکن نیست ز ودران حال بخ آقامت

الیاس خواجه خان تاشی ارینی بود که درجهار قوشنکی اعیان امرا نامدار مجموع ملازم
وسپاهی پرون از حدو شمار درسلک اجتماع منتظم آمد ودران وقت تعلق تمور خان
درمستقر سریر خانی خود درگذشته بود والغ تعمور وامیر جیه آمده بودند که
الیاس خواجه خانرا بالوس باز برند تا بضبط جای پدر قیام نماید حضرت صاحب
قران باصد سوار که بسعادت ملازمت مستسعد بودند شبگیر کرده بخرار
آمدند جون روز شد وپونه کان از سیه ن جمشیه خود شیه لقا نجانب
مشرف اکاه شدند ودرحرکت آمدند مردم از فصول همایون جزیافته باجرا از
انحضرت باجرا ن دولت بای پوس شتافته انحضرت بجمع سپاه کش وخزار
فرمود وتا بخواجه سالبری راجغداول ساخت وباعساکر کردون مأثر بطرف
چکه الیک بازگشته روان شد وجون بدانجا رسیده بسعادت نزول فرمود د
شیخ محمد بسریان سلدوز با هفت قوشن لشکر باانحضرت پیوست ودران
محل هفت روز توقف اقتاد تا امیر حسین وسپاه انجه باا و بودند وانجه حضرت
صاحب قران در قلعه کذاشته بود برسیدند وشیر بهرام که در دشت کولک
جدا شده بود وبایل خود رفته با لشکر ختلان بعواز جهل روز غیبت هم درانجا
ملحق شد امیر حسین وحضرت صاحب قرانی باتمام لشکر ازانجا کوچ کرده متو ج
خزار شدند ودرانجا بمزار متبرک خواجه شمس طاب مثواه درآمدند واز روح
مقدس آن بزرگ دینی استمداد همت نموده عقد موافقت رابه عهد وپیمان مستحکم

کردانیده و سوابق دوستی و اخلاص را بلواحق یگانگی و اختصاص موکد ساخته

شعر حسنت باتفاق ملاحت جهان گرفت ۔ آری باتفاق جهان می توان گرفت

کیفیت در خواب دیدن حضرت صاحبقران و بیان تفاءل نمودن ایشان بخواجه خان

قال النبی صلی الله علیه وسلم الرؤیا الصالحة جزء من ستة واربعین جزءا من النبوة ارادت قدیم از عنایت علیم حکیم تعالی و تقدس چون رقم اختصاص بر ناصیهٔ اخلاص صاحب دولتی کشیده اقامت اقبالش از خزانهٔ آیت

انا جاعلناک خلیفة فی الارض بخلعتی فاخر بیاراید و اینه ضمیر منیر او را بصیقل توفیق زدوده بانوار تحقیق منور سازد تا عروس استرار غیبی در انجا جلوه نماید و مخدرات معینات امور در نظر سعورش پیش از وقوع و ظهور نقاب اشتباه بکشاید واز دریچهای علم غیب که روح انسانی از ان ممکنیت احوال اینده پیش از انکه واقعه گردد تواند دید روزن خیالست خانکه از مضمون حدیث مبارک که ثبت افتاد مستفاد دلست شعر زنقشش نبد خیال خوش آید این معنی ۔ که صورتی نگارد بشکل دلربا

یوسف صدیق علینا وعلیه الصلوة والسلام صورت ادغان اخوته ابوین که نقش کرده واقع اویة علی العرش واخرونه سجدا ازان جزیره بسالها پیش ازین وقوع در ریخ دیده بود و بشاره فتح مکه شرفها الله تعالی که مضمون همایون لقد صدق الله رسوله الرؤیا بالحق بیان آن ناطق سلت بر ضمیر وحی پذیر سلطان پیغامبران علیه وعلیهم الصلوات والسلام هم ازان رمز نقش بسته بود واین کرامت

بجب جهات

بحسب جهات ملکی و مصالح پادشاهی اساطین سلاطین واعاظم ملوک وخوانین را

از راه وارثت خلافت صوری دست بیعت بدخابخه حضرت صاحبقرانی را روی نمود چه دران حالت که کاری پیش آمد و لشکری و سپاه دشمن بسیار رو با ایشان مقابله ومقاتله می بایست کرد روزی تاوقت چاشت دران تامل می نمودند در اثنای ان اندیشه خوابش در ربود او در اثنیه صریح بزبان فصیح که شادباش وبغ مخور که خدای تعالی شمارا نصرت و فیروزی کرامت فرموده و چون از خواب ماثشباه یافت برای دفع اشتباه از حاضران پرسید که درین وقت هیچکس در نیجا با کسی سخنی گفت یه گفتند نه یقین پیوست که ان سخن از ناتف غیب بگوش هوش او رسیده وان نسیم بشارت شمیم از گلشن لطف الهی وزیده اعتقادش بعون تاییده ربانی زیادت شده و شادمان گشت و با دلی قوی و خاطر گشاده پیش امیر حسین وصورت واقعه باز نموده و مکنونرا از استماع این بشارت معاد استظهار و استبشار بمت تضاعف پذیرفت و دل تابع و متبوع که چون غنچه گرفته بود ازین اگاهی چون گل از نسیم صبحگاهی بشکفت ف زفکر خاطر شاه و سپاه بود نرشدند ۔ ازان بشارت فرخنده شادمان گشتند کیفیت در محاربه امیر حسین و حضرت قران با لشکر جته

وظفر یافتن ایشان امیر حسین و حضرت صاحبقران بعوان اقامت وظایف شکر و سپاس پادشاه پادشاهان جل وعلا بسعادت سوار شدند و در ترتیب وتعبیه لشکر شرایط جزم رعایت نموده و قول مرتب داشته و امیر حسین دست

رسالت او آهسته برق خطو برافروخت وحضرت صاحب قرانی جون بنکام بزد بهم دل
بود جانب جب مرکز رایت نصرت شعار خویش و بهاینی آیین صفها رسالت کرده
روان شدند و لشکر دشمنی که در تراشی از نیغی بود بهمین منوال دو قول تعیین کرده
طرف میسره از فرّ الیاسخواجه خان و امیر حمیه رتبت یافت و بمنه را بکشوه امیر
توقمور و امیر بکجیک آیین بست وان جانبین لشکر بسیال کرده روی کینه و فوخاش
بسوی یکدیگر نهادند شنوی بخشش درآمد زمینی و زمان تو گفتی بخواهد پریدن جهان
زاواز اسبان و کوس و سپاه بشد روشنایی زخورشید و ماه سپه یکسره نعره برداشته
سنانها بابر اندر افراشته در موضع قلب متنی سپاه طرفین بهم رسیدند و غریو کوس
و کوركه بانعره پردلان در کتبه کردان در بیچه اول از مقابل حضرت صاحب قرانی
هراولان لشکر مخالف از غروری که به بسیاری کینه گذاری خود داشته مرکب
مبارزت در میدان مسابقت جهانیدند انحضرت قطب وار پای وقار در مرکز
قرار جون اساس دولت خویش استوار کرده اینه و رکاب نصرت انتساب گران
داشته سبک دست تا بایه بتیر و کمان بیاریده وجب را الف و راست را دل ساخته
بیت خوبکشی الف از خم نون و دال روان کرد بر سینه بر سکال وسپاه بوافقت
شاه جون ستاره در خیل ماه از خم کمان شهاب پیکان آتش افشان بجان دشمنان
روان کرده اینه و کلک تیر تفسیر آیه وجعلنا ما رجوما للشیاطین بخون پردلان جنان
تحریر کرد که از حال ایشان بتصویر موذا آی وخوانه بجد امتنی کشت بهادران لشکر

مخالف که از حدت آتش کینه جون بادی امدند ماننده آب باران رو بمرکز خاک آورند
وبعضی آب حیات برباد فناداده وجنبه ی از تاب زخ پیکان آتش بار سینه بر کینه
برخاک نهاده ف خبکجو کز بادینه ار آتش کین برفروخت
زخ پیکان آب رویش بخون برخاک ریخت از مشاهیر کشتگان دو سابودان
قوم بهرنی که در بحر کین نهنگی مردم خوار بودی و در بیشه پیکار شیری پیل شکار و جنبو
از خاصکیان ملک خان که شاه و سپاه او را آمده استظهار دانسته ی و مایه اعتماد
واقتخار و از اقتاد کان توقتمور بهادر بود و بکی بهادر بکجیک و دولتشاه و دو شاه زاد
دیگر که بریک سرور لشکری و پناه سپاهی بود ف ماند از دیران کسی بر قرار
عه کشته پاشته افتاده زار و سپاه طرفین یکبارکی در هم اویخته و بهوای کارزار
بر کارزار مخالفان جون زده بزار دیده خون میریخت نقط بر فته از جای یکسر جو کوه
دماده برآمد زبر دو کوه بیابان جو دریای خون شده درست تو گفتی زروی زمین لاله
وجون صدمات حملهٔ رزم آزمایان متواتر شده و امواج بحر بلا متلاطم کشت بموجب
وعده مبشر غیبی با حضرت صاحب قرانی اولیا ردولت را میامن الحمد لله الذی
صدقنا وعده شامل روزکار کشت و اعدا روافق شوکت را معنی ولو اعلی ادبا
نفورا صورت حال امد خان لشکری جرار که بکثرت شمار بمعنی ثم ولیتم مدبرین
از قطرات امطار و اوراق اشجار نشان میداد از انوک لشکری جون او راق
خزانی و قطرات باران نیسانی با قطار و اطراف متفرق و پراکنده کشت وما الدهر

الامین عنه الله الیاسخواجه خان و امیر بیکیک و اسکندر اغلان و امیر حمیه و امیر
دستگیر شه ند اما خانزاده فادار بی که درحیله اتراک مذکور سلت دستگیر آمد و تی جنه
ازشکر که اور اشناخته بود ندبی انکه سرداران سپاه راخبر شود او را با بیکیک
سواره ساخته رها کرد ند و دیگر کرقان در قبه اسار کرقتار ماند ند و جان شب حضرت
صاحب قرانی شبگیر کرده تا آب یام بر اند و در انجا باز سر راه بر دشمنان بگرفت
وبسیاری از ایشان کشته شه ند بیت زخون آب در جوی جون باده شه
که کهربالعل و پجاده شه و امیر جاکو و امیر سیف الدین بر حسب فرموده متوجه سمرقنه
شدند و این فتح از جمله قوی در شهور سنه خمس وستین وسبعمایه مواقی لویل
اتفاق افتاد صاحب قران کامکار که در هر کار تا انرا بانتهای همت نرسانیدی
نیارمیدی بمشورت امیر حسین باشیر بهرام ایلغار کرده در عقب دشمن روانه شدند
وازاب خجنه کذشته تا شکست را بمحل نزول عابرون ساخت و از برای دفع عین
الکمال جنه روزی نیل عارضه مزاجی بر رخساره دولت در کشیده شه فرد
هر جا راجشم در بسنه آرد جشم زخمی بدان کز ند آرد و حضرت صاحب قرانی
و امیر حسین را هریک در محلی که بودند انوک عارضه طاری کشت و عنقریب از شفاخانه
آیه وَنُنَزِّلُ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَرَحْمَةٌ بصحت مبدل کشت و عهد علیا الجای
ترکان اغا بسعادت و کامرانی از طرف کرمیسر رسیه
بلقیس عهد سوی سلیمان رسید باز و حضرت صاحب قران بعزم مراجعت آب

واز اده خاتون از خواجتی تومشیرین خان بود و دختر او که مادر علی درویش بود در جاله
امیر حسین و مضمون آن تذویر نامه که تمت ما بدا الا انکه مغتری دشلت انکه فلانکس
یعنی حضرت صاحب قرانی نسبت باخان و با تو که امیر حسینی اندیشهٔ مخالفت و جدال
دارد و بناخن تخوت سر سرکشی و استقلال میخارد از کردار و کفتار تو بغایت آزرده
خاطر است و ملول و عزم رزم جزم کرده سلت و بترتیب مقدمات آن مشغول شده
جون امیر حسین بران نوشته بی حقیقت واقف شه صورت وحشت انکیز
باخان در میان نهاد بر یرلیغ او کسی فرستاد تا حضرت صاحب قران و جمعی که ان معنی
باز نموده اند بسمرقنه پیش آزاده خاتون جمع آیند و آن سواران بخی رسیده حقیقت
امر باز نمایند حضرت صاحب قران که ساخته حالش از غبار آن افترا امغبر او مکدر بود
هیچ اندیشه از ان نمود بی توقف متوجه سمرقنه شه و امیر موسی و علی درویش و فرهاد
جون از توجه حضرت صاحب قران خبر یافته از بیم فضیحت و نکال و خوف و خجلت
وانفعال روی از ان مکام برتافته و روان بجانب جغنه شتافته شعر
بهر جاکه روی آورد راستی فروغ فروغ آورد کاستی اما جون سخی کوشی زده
امیر حسینی شه بود و بتحقیق ناکرده بماند حضرت صاحب قران مؤید دانشی و برای
انور که از تلقین الهام دولت برد قایق امور و خفیات اسرار اطلاع یافت
اندیشه کرد که نجا آیه مَنْ یَسْمَعْ یَخَلْ اخته بهتر که از افق کوشی بر آمده پرتوشی
از روزن صماخ بکاخ ناید البته عکسی بر پیشکاه ضمیر افته و دل نیز از ان اثر یابد

واکر تر جا کیر نیاید و نپاید وساوس هوا وحس نفسانی تو انه اکر مو مکرا سراید و امیر حسین
خود سلوی تمام نمست شاید که ازان معنی جوازه در خاطر او مانده باشه و پیشک ریشی را
اکر سر فواهم آید اثرش بماند بعوازینی بر جانب او اعتماد کردن بفتوی جزم که امتثال
امرش بوارباب دول واجبست حرام می نماید بنا بوان خاطر خیرش دران تا ملی
می نمود و بکام انویشه فوازونشیب آن قضیه می پیمود و شیر بهرام و بهرام جلایر خود
برامیر حسین اعتماد نداشته در پیوسته معامله و نقش جاره بر لوح تدبیری نکاشته
تا روزی حضرت صاحب قرانی مکتوبی ضمیر منیر با ایشان در میان نهاد و در آن رو و بر روی
ایشان باز شه و راری که بیشتر از خوف انحضرت در سینه انتظار پنهان همداشته
بحجاب بر زبان آوردند که امیر حسین را دل با هیچ یک از ما راست نیست و رای صواب
درین باب بر مخالفت او محصر ست هر چه زودتر ترتیب لشکر اشتعال می باید نمود
که البته او بر قصد ما جازم ست بعوازقوت فرصت پشیمانی چه سود شعر
انکس که نهد عقل بهمه رضا نشیند پل پیش ازان به بست که سیلاب در رسد وچون
ایشان باینی معنی اصرار نمودند و مبالغه فرمودند غنوده حضرت صاحب قران را از
خاطر مبارک سر زد بود اشه او یافت و با ایشان در مخالفت امیر حسین اتفاق نموده
عهد بسته و قرار بوان شه که شیر بهرام بجلان رود که یورت اصلی بود و بجمع سپاه
مشغول کردد و حضرت صاحب قرانی درینی طرف بترتیب و تجهیز لشکر قیام نماید
و شیر بهرام بهنکام توجه جلان شخصی عادل نام از نوکران صاحب قران کردون

غلام همراه

غلام همراه بردو از مردم خود تا خواجه را باز دشت که هر کاه که عادل بیاید تا خواجه برود
و سپاه طرفین از حال یکدیکه اکاهی یابند چون شیر بهرام بجلان رسید لشکر خود را
جمع کرده بیلاق بس توک برامد و در انجا متحض شه اظهار مخالفت امیر حسین
آغاز نهاد امیر حسین با او طریق مکر و فریب پیش کرفت و او را بعهدی از اساس دو
خویست تر ازان بالا فرود آورد و مطیع و منقاد ساخت وچون حضرت صاحب قران
ازان معنی خبر یافت بشیر بهرام مکتوبی نوشت مخلصش انکه نباید مخالفت تو نهادی و بانی کری
آغاز کردی و اکنون با و پیوسته و خود را بیک مردی شماری رود باشه که سزای تو هم
او بدهد و پشیمانی فایده ندهد بجلان شه و ازینی جانب حضرت صاحب قرانی بهرام جلایر
و امیر حاکو و امیر عباس بهادر را لشکر داد که بطرف بجلان رفته ایل جلایر را ضبط کنند و
موسی و علی درویش بسر باینید را که کیفیت این مخالفت و افساد از تنویر ایشان بود بکیرند
وچون ایشان ازینی معنی اکاه شه ند بکریختند و بهرام الوس جلایر جمع آورد و بر ولایت
خود حکم شه و از خوف انکه از عهد مخالفت جان و امیر حسین مشکل بیرون تواند
آمد بی وقوف حضرت صاحب قران با جماعتی که یک جهته او بودند سوار شه و مردم علی
یقتل آورده ایل خود را براند و بطرف جته روان کفتار در رفتن حضرت صاحب قران
فیروز اثر جته جمع آوردن لشکر بسر قنه حضرت صاحب قران سعادت قرینی بجانب سمرقنه
نهضت فرمود تا لشکران طرف جمع آورد و درینی اثنا امیر سلیمان و جاورجی که اول
تحریک سلسله مخالفت با امیر حسین ایشان میکردند کریخته پیش او رفته وچون امیر خضر

بسوری وفات یافته بود علی برادر او و الیاس وحاجی محمود شاه با مجموع بسوریان مراطاعت
وانقیاد بسته در سلک بندگان حضرت صاحب قران انخراط یافته و آن حضرت قرا
وهنده که بولاس را در سمرقند داروغه کرده ثلث و بعزم معاودت سوار گشته بسعادت
روان شدند و که از بخت بلند و صفت وا رون بکر بخت و پیش امیر حسین رفت و چون
از ضبط و نسق کار عاجز شده خود را بدیو انگی داد شعر جاره کو بهتر از دیوانگی
ودران وقت که حضرت صاحب قران بعزم جمع کردن سپاه از دولت خانه روان می شد
همه علیا الجای ترکان اغا عارضهٔ خراجی دشلت و درین مدت مفارقت جان مانند تنش
بوافقت آن حضرت از خانهٔ تنی غیبت نموده بود و بجوار رحمت آمرزگار پیوسته
وزمانه در وصف حالش بزار زبان بادار سانید شعر جای آنست که چوران بهشت از دیده
بر سر او همه بادام سیاه انداختند جون به بیشتر تنی ناز کش انهر تابوت
سنبل زلف پیرند و بر اه انوار تند خاطر بزرگوار صاحب قران کامکار از وقوع آن حادثه
اندوه اثار نهایت پریشان گشت و دیدهٔ واقعه دیده اش جو دست دریا نوالش گوهر
افشان شد از سیل اشک بر سر طوفان واقعه خونابه قطره قطره بشکل حباب شد
وجون تدبیر آن کار از خیر اقتدار و اختیار اخیار و اشرار بیرونست دست وقار و اصطبار
بحبل المتین آیه اِنّا لِلّٰهِ وَاِنّا اِلَیْهِ رَاجِعُونَ استوار و ثلث
شعر
بهر کاری از نیک و بد چاره هست بخنجر کشی جاره نا ید بدست و از اعقاب سلطنت
انتساب صاحب قران کامیاب درّ درج اهبت و تمکین سلطان بخت پیکر از صدف

عفت وجلالت آن بانوی بلقیس آیین سلت ف بهشت برین باد مأوی او
دران روضه ارم آسته جای او جون امیر حسین خبر این واقعهٔ پر وحشت که فی الحقیقه مقدمهٔ
ماتم دولت و آغاز انهدام بنیان رفعت او بود بشنید هم از جهت میل و محبت طبیعی
که لازم قرابت نسبی سلت خار مصیبت و اندوهش در جان نگین نشست و هم ازان جهت
که علاقهٔ خویشی بیچی که با حضرت صاحب قرانی دشلت بکلی پیوسته گشت پشت امیدش
واستظهاری بسکیت و حال پریشانش بزبان تحیر و درد بجوای این تظلم نوحه گری اغاز
کرد خواهر بخاک رفت و پر آذرست باد شهی بدست و دستش ازین نوحه بر سرست
وانکس که خویش بود بد و پشت دل قوی پیکانه گشت و اینی نماند ازان غصه بر ترست
گفتار در لشکر کشیدن حضرت صاحب قران بدفع امیر حسین
در پانیز سنه سبع وستین وسبعمایه موافق آت پیل حضرت صاحب قران لشکر کران
همه شیر در بیشهٔ کارزار نبرد آزمایان خنجر گذار ترتیب کرده با هنگ
جنگ امیر حسین سوار شد و امیر سیف الدین را با کروهی ابنوه منتظای ساخته در مقدمه روا
کرد و اینه امیر حسین جون شیر بهرام را بحیله و مکر فریفته در دام تلیس انداخت و مطیع
ومنقاد ساخت نضور بیکو که با حضرت صاحب قران نیز همان منصوبه توان باخت
بهمات بیهات ف جهان پهلوان شاه کردون غلام بیازیچه سر در نیارد بدام
درین ولا ملک بهادر و عبد الله ایراولی را با عهد نامهٔ پیش انحضرت فرستاد و سخنان فریب
آمیز پیغام داد که تا غایت با تفاق یکدیگر کلیات امور اشتغال نمودیم و از میامن

کوی تقدم از همه ان اقران و امثال ربوده چنان سزد که فیما بعد همان طریق سپرده شود و باین
عهد نامه اعتماد کلی نموده مسیح کونه دغدغه بخاطر راه ندهد و چون لشکر منصور از قهلو
گذشته با یسون تخ نزول همایون گشت ملک وعبد الله برسیدند و بشرف پای بوس
استسعاد یافته پیغام امیر حسین و عهد نامه او عرضه داشتند و در خواست صلح و آشتی
آغاز نهادند صاحب قران سعادت قرین از الهام دولت فوصت این دانست که
مصاع تکیه بر عهد وی و باد صبا نتوان کرد آن عهد نامه را واقعی ننهاد و آن سخنان بسمع
قبول راه نداد اما یسوریان از بیم آنکه حکایت مصالحت شاید که بجای رسد اندیشه ناک
شدند و خواستند که موکب ظفر پناه تخلف نماید دران امیر جاکو و امیر عباس که بابهرام
جلایر بتخته رفته بودند برسیدند و باتفاق او مصلحت دران دانستند که کلانتران
یسوریان را که اندیشهٔ مخالفت کرده بودند بگیرند رای آفتاب اشراق حضرت صاحب
قرانی که تابیدن آسمانی پرتو انوارش در هر کار جز بر به بود نپسندیدی بدان معنی رضا نداد
و زبان دولت به بیان حکمت بر کشاد و مخلصش آنکه این قضیه در صبح نهار سعادت
و اقبال و عنفوان بهار و سلطنت و استقلال ما واقع شده اگر بکوفتن ایشان رجوع کنیم کوه
نسبت عنف بر دامن احوال ما نشیند دیگر ان پناه دیگر بدین درگاه نیاورند و کار کشور
ستانی و جهانبانی جنانچه باید انتظام نیابد کاخ دولت اگر بر اساس نکوکاری بنا کنند
کنگرهٔ قدرتش از طاق مقرنس گردون بگذرد و نهال اقبال اگر از جویبار عدل و احسان
آب خورد شاخ رفعتش میوهٔ کامرانی بار آورد و سایهٔ سعادت دو جهانی گستراند

وبعد از ارشاد

وبعد از ارشاد نبکان هوا خواه یسوریان را از سمالث و نوارش فرموده اجازت
مراجعت ارزانی داشت و دیگر لشکریان را بیاز گشتن رخصت داد و از انجا
بسعادت معاودت نمود قرشی از فرو نزول همایونش ربتبت سپهر بر بین یاقت و امیر
حسین لشکر انبوه جمع آورده با شیر بهرام متوجه آن جانب شدند مبارک شاه شیخ محمد پسر
بیان سلدوز روی دل بقبلهٔ اخلاص صاحب قران داشته اما جون سپاه امیر حسین
بتعجیل در رسیدند بضرورت با ایشان پیوستند ذکر مکر و حیلهٔ امیر حسین و نوشتادن
خفر خزانه دار را بصاحبقران حسین امیر حسین خفر خزانه دار را با مصحفی که بان سوگند خورده
بود پیش حضرت صاحب قران فرستاد که مخالفت میان ما موجب ویرانی مملکت
و پریشانی رعیت است و یقین میداند که حیلت تو بر نیکو نیئ مسلمانان و مرحمت
باز بردستیان منظور است آن معنی روا مدار و صلاح دران می بین که لشکر این جانب
در جغانیان توقف ننماید و از ان طرف در خوارزم هر یک با صد مرد در تنگ چکچک
بهم رسیم و تجدید عهد مصادقت و مولات کرده نوعی شود که بعد ازین مفسدان میان ما
را مجال مداخلت و افساد نماند و تا یکدیگر را نمی رسیم مملکت قرار نخواهد یافت صاحب
قران صایب تدبیر بنور رای منیر میدانست که نقض عهد را بر محک امتحان عیاری
و نبیاد آن پیمان را بانجام آن از مایش اعتباری نخواهد بود شعر

زبان همه مار در زنیها ۲ ولی هست دندان او زهر دار ۲ لیکن چون امرا متفق
الکلمه بران بودند که مصلحت در مصالحت سلت و به بود در موافقت بر وفق رای

ایشان نبیاد معامله برعهد و میعاد امیر حسینی نهاد و لشکر را در خزار بکدشت و سصه
مرو کار دیده مکمل را با اسبان اعتمادی اختیار فرموده روان شد بعنوان انکه دو بیست
سوار از برای رعایت خرج در رده نو بکذارد و با صد کس بتنک چکچک رود که وعده
کاهست و ازان حراف امیر حسینی در نوندک شیر بهرام را بکشت و همان شب که
حضرت صاحب قرانی فرموده بودند ف تفسیر قضاست قول ارباب دول
دیکر نشود هر انجه ایشان کوینده سه هزار سوار کزیده بایلغار روانه حضرت
صاحب قران کردانیده اما تا جیکی از غلامان انحضرت در میان ایشان بود یکی بخت
و تیجیل تمام بشتافت که صورت حال بعرض همایون رساند و چون انحضرت بده نو
نزول فرمود آن تاجیک شام کاهی برسید و اتفاقا بر در منزل مبارک نوکری بهرام
نام حاضر بود که تجربه وقایع و حوادث عمارستی نوشت چون صورت واقعه
باز کفت از قلت خرد و جرات انراو قبح نهاد و بنهشت که چون امرا همه در صلح
میکوشند و این خبر موجب وحشت ایشان باید رسانید آن شخص را بزد و بران
ودم در کشید و سواران امیر حسینی محکاه چون سیل شتابان در رسیدند و حضرت
صاحب قران از حسن اتفاق پیش از وصول ایشان بعزم توجه وعده کاه سوار
شده بود چون از رسیدن لشکر آکاه کشت روان براند چون بتنک برخ رسید
کردم خود را کذرانیده راه بر دشمنان به بست و جنک در پیوست ف
برآمد خروشی ده و دار و کیر جوبارانی بیارید ز پیکان و تیر شه از آب کلونک شمشیر شاه

سه لاله کون خاک زآورد کاه وجون بنوخ تیغ ابدار و قوت بازوی کامکار آن لشکر
غدار را باز دشمنان حمله آورده خبکنان میرفتند تا بموضع قاتلش
رسیدند که هر دو آب جکه الیک بهم میرسد و از انجا مخالفان را با رای پیش آمدن نماند
خاینا خاسرا بایستادند و چون جز آن عوز بخار رسید لشکر که انجا بودند مجموع متفق
شدند تا خ که این چرخ کردنده را خ آورده پشت شتابنده را چه شد کینی شتر کویها
حضرت صاحب قرانی با نوک مردم که پیش او مانده بودند از خزار کذشته بقوشی نزول
فرمود و با امرا مشورت نموده مصلحت دران دانستند که از برای محافظت حریم حرمت
که موازنا هوس وحمیت بر انست کوچها را نقل کنند بماخان و در جوار سبزیان
که ایشان با حضرت صاحب قران سوابق خدمتکاری و هواخواهی داشتند و بر اخلاص
و یکجهتی ایشان وثوق حاصل بود بکذارند و بعد از ان از سر فراغت خاطر روی
همت بتنبیه کاردشمنان آورند و چون رای بر آن قرار کرفت شب هنکام همایون
روز چاه اسحاق را که در پیرون بروالیغ واقعست وعده کاه ساخته هر کس محل
و ماوای خود شتافت و مهمات ضروری را کفایت نموده هم دران شب باکوچ روان
شد روز دیکر لشکر امیر حسینی بقوشی رسیدند و ایروموی و ایرمنده و شاه بجهار در آ
بساط اقامت بکسترند و چون حضرت صاحب قرانی بچاه اسحاق آمد جنها ن
توقف فرمود تا خواص و خدم که وعده داشتند جمع شدند و از انجا کوچ کرده
بطرف ماخان روان کشتند و از آب آمویه کذشته بجول در آمدند حضرت صاحب

قرائی پیش هر یک از ملک هراة و محمد بیک جون غربانی ایلچی فرستاد تا بر احوال ایشان
اطلاع یابد که در چه مقامند و از رفتن ایلچیان و آمدن دو ماه و نیم سر چاه شوراب را
محل نزول همایون ساخت و در آن مدت هر کاروان که از خراسان متوجه ماوراء النهر بود
آنجا گرسیه باز داشت و جون ایلچیان مراجعت نمودند از لطایف تدبیر که در خاطر
خطیر نقش بست آوازه انداخت که ملک هراة ما را طلب کرده رخصت و کاروانیان را
اجازت رفتن داد و هم در آن حال سوار شده و برابر ایشان روی توجه بصوب هراة نهاد
بازرگانان جون بقوشی رسیده ند خبر دادند که ایشان براه رفته پیش ملک ایرموسی
و بران خبر که جماعت کوچ بی غرض با تعاقب از دوه باز میگفته اعتماد نمودند و از قلعه
قوشی بیرون آمده لشکر را جمع آورده با هفت هزار سوار بموضع بنماغ نزول کرده و عزم
دشت که باوزکند رود و ملک بهادر را نیز جمعی امرا رقوشون پنجهزار سوار فرونتس
از پیش امیر حسین آمده بودند از خزار گذشته در قرغانشان توپه و کبنه بوبی نشیته

قَالَ اللّٰهُ سُبْحَانَهُ
وَتَعَالٰی وَمَنْ یَتَوَکَّلْ عَلَی اللّٰهِ فَهُوَ حَسْبُهُ اِنَّ اللّٰهَ بَالِغُ اَمْرِهِ قَدْ جَعَلَ اللّٰهُ لِکُلِّ شَیْءٍ
قَدْرًا مجاری امور عالم و هر چه واقع میگردد از بیک و بد و پیش و کم نتیجهٔ تقدیر ملک
قدیر ست و در خبر نیکخواه پادشاه بی وزیر آیه وَهُوَ الْقَاهِرُ فَوْقَ عِبَادِهِ وَهُوَ الْحَکِیْمُ الْخَبِیْرُ
اگر پای پیلست اگر پر مور، از یافت هر یک ضعیفی و زور، جونیرو و نسته بتقدیر یاک
نموری زماری برآرد ملاک، کل بر مراد در کلزار امانی از نسیم عنایت ربانی شکفتی

گیرودیگر اسباب درمیانهٔ بهانه و طغرای ظفر و نصرت بزنامهٔ هر دولت خامه تائیده
آیه کَمْ مِنْ فِئَةٍ قَلِیْلَةٍ غَلَبَتْ فِئَةً کَثِیْرَةً بِاِذْنِ اللّٰهِ وَاللّٰهُ مَعَ الصّٰبِرِیْنَ رقم زنند و کثرت لشکر و زور شوکت درین
کارخانه افسانه اینی مستی تو مستی مسی دگرست وینی هستی تو هستی دگرست
رو پسر بکریبان تفکر درکش کین دست تو آستین دستی دگرست بس بر کرا دیده
بصیرت از سرمهٔ توفیق روشنائی یابد و بر تو انوار این معانی بر جام فرجام نمای ضمیر او
بائمه بر کار که پیش آید و بر هم خطر که روی نماید دست اعتصام در حبل متین توکل استوا
سازد و رایت عزم بقوت بازوی آیه وَاُفَوِّضُ اَمْرِیْ اِلَی اللّٰهِ بر افروزد
بیزدان پناه برد بهر بیک و بد، بر رکاه او استعانت برد، هر اینه بر حسب آیه
هُوَ حَسْبِیْ مَنْ یَتَوَکَّلْ عَلَیْهِ بر در مراد که حلقهٔ آرزو بجنباند بی توقف بکشاید و روی
امید بر جانب که آرد و فود مقصودش دو اسبه استقبال نماید
نشه کس بر لب توکل سوار، که او را نشه صهبه دولت شکار، دلیلی روشن بر دو
و رسلتی این نخن صورت حال خجسته مآل حضرت صاحب قرانیست که جون کاروانیان نوا
که توقیف نموده بود اجابت رفتن فرمود و بحضور ایشان متوجه خراسان و صوب هرا
گشت بعد از رفتن ایشان بمنزل مبارک مراجعت فرمود و جنه ان توقف نمود
که کاروان از انجا بقوشی تواند رفت و بعد از ان عزم انتقام دشمنان جزم کرده
مکر کوشتی و اجتهاد بر میان مردی بست و در ان محل زیاده از دویست و جهل و سه
کس ملازم انحضرت بنودند بر حسب آیه فَاِذَا عَزَمْتَ فَتَوَکَّلْ عَلَی اللّٰهِ از کمال اخلاص

وصدق نیت

وصدقیت توکل بر خدای نصرت بخش کرده بآن نفر اتوک متوجه قوشی شده که در حوالی آن
دوازده هزار سوار با جنود بی امرا و سردار در کمین کین آماده رزم و پیکار نشسته بودند
واین امر بیست ورای طور شجاعت و دلاوری و پیش از اندازه پهلوانی و بهادری
همت مخصوصان درگاه الهی را بیی حالهای بوالعجب کان در غی یا بد کسی وجون شبگیر
کرده بکنار آب آمویه رسیده در آن شب بنفس مبارک با جمعی کس سلب در آب رانده
بشناه بگذشته و قویه خزار را در میان گرفته تا کسی جز بجای نبرد واز انجا کشتیها گرفته
بآن طرف آب فرستاد تا بقیه لشکر بکشتی عبور نمودند واز خواص دلاوران که در آن
یورش طفر کردار ملازم بودند سیورغمش اغلی بود و امیر داود که او عاقش دو غلات
بود و کلانتر و خواهر حضرت صاحب قرانی قلغ ترکان آغا در حباله دشت و امیر جاکو برلاس
و امیر موید ازلات که دیگر خواهر انحضرت ترمشیرین بیک آغا که در حباله او بود و امیر سار
بوغا جلایر و حسین بهادر و امیر سیف الدین نکوز و عباس بهادر قبجاق و اقبوقا بهادر تاباعانی
و محمود شاه بخاری واز انجا روانه شدند شب بهبر و الیق رسیدند و ایلچیان امیر موسی
انجا بودند ایشانرا بگرفتند و آن شب بر و الیق را مرکز وار احاطه کرده انجا توقف
نمودند و روز دیگر ابوار کرده روی جلادت براه آوردند و در شب بموضع قرد کهنه فرود
آمدند و روز دیگر را همانجا ضبط نموده در کمین نشستند و بهر که آمد تا آب بر داد او را
موقوف داشته باز نگذاشتند و شب هنگام بسعادت سوار شده بشیرکنت امدند
امیر جاکو را بانجا عرضه دولت که مصلحت دران می بینم که متوکلانه بر سر امیر موسی بشخون

بریم که اکو او را

بریم که اکو او را بست آوریم ساحه مراد را بیای کاکاری سپریم حضرت صاحب قرانی بتر جمان
ملهم تائید فرمود که مردم ما بسیار اند کند اگر نعوذ بالله چشم زخمی رسد باز جمع شدن
مشکل بالله شما هم اینجا توقف فرمایید تا من بقوشی روم و جای در آمدن و بر آمدن احتیا
نمایم و یراق کار اندیشیده بیایم از ما تف دولت بکوشش همت می شنیده
که جون مهر بخود سیه شکنی باشی یاری ده خویش خویشتن باشی فی الحال بسعادت
و اقبال سوار شده و بمشروعیه الله را علام ساخته جون برق خاطف بقوشی راند و بلب
خندق قلعه فرود آمد و آب خندق بسیار بود اسپانرا بشمشیر سپر دواز عمر تر نادی که بر با
خندق انداخته آب بقلعه میرفت بنفس مبارک تا بزانو بآب در آمد و دریای در مخض آبی
روان شده بخاک ریز بر آمد و عبد الله نیز از عقب شتافته دوم بکانه آفاق وجون
بدروازه رسیدند که در جانب خزانت صاحب قرانی سر افراز دست بر در زد معلوم
شد که رشتش بخاک انباشته اند باز گشت و اطراف و جوانب را دور انبظر احتیاط
در آورده جای که دیوارش بست تر بود باز جست و عبد الله را نمود که عمل نردبان
نهادن اینجاست و هم ازان عمر که در آمده بود معاودت نمود و تعجیل بهر چه تمامتر
پیش لشکر شتافت و باز با ایشان هم دران شب بقوشی راند و چهل و سه کس را انجا
اسپان باز دشت و صد مرد را با نردبانها که از بر و الیق آورده بودند از همان راه
که خود فرموده بود بحصار فرستاد و با صد مرد دیگر بدروازه متر صد فتح الباب دولت
بایستاد و دلاوران که بر حسب رای اصابت شعار بخاک ریز حصار بر آمده بودند

برهمان محل که عبیدالله را غنوده بود نرو بانا بنهادند و بیالای بارو برآمدند و با شمشیرهای
کشیده بصوب دروازه شتافتند چون انجا رسیدند و نگاه بانان را ماتم خسته
و دل معشوق و عاشق مست و خراب یافتند تیغ از ایشان دریغ نداشتند و یکی
را زنده نگذاشتند و درویش بیکه بند دروازه را بتیر بشکیت و حضرت صاحب قران
فرمان داد که برغو کشیدند بغنود تا دل پر از کین کنند
دم انردم نای روین کنند و بی توقف بسپاه در قلعه تاختند و بغریو دار و گیر
زلزله دران حصار انداختند اما قوشی را از نفیر برغو خواب از چشم جسته و ده و بخرد
بسر برآمده و تیر تدبیر صاحب قران کشور گیر از کشاد دولت بر نشانه ظفر آمد لشکر منصور
بضبط قلعه مشغول گشته زن و فرزند امیر موسی و اتباع او را دستگیر کردند و مواجب انوا
در جاه و زندان مقید گردانیدند و محمد یک بسر امیر موسی که حضرت صاحب قران
او را بعد ازین بشرف مصاهرت خویش سرافراز گردانید نوخط سال بود انحضرت فرمود
که او را بوشیدند مجال گریز ندهند چون بپیر برسد لشکر خویش از پی و بهر کس پیوندد
شوند محمد یک در همان شب ببهر ملحق شد اما ایشان ازین معنی انهزام بخود راه ندادند
و متوقف نشدند امیر موسی در زمان پیش ملک بهادر کس فرستاد و او را از صورت
واقعه آگاهی داد و بیکدیگر پیوستند و لشکر ما جمع آوردند و باتفاق روان گشته
چون روز بنیمه رسید با دوازده هزار سوار حصار رامزگوار در میان گرفته بودند
امیر موسی که او باقشی نامحرمت بود مقابل دروازه شهر فرود آمد و ملک با لشکر قراونا

جلدی دروازه طرف خزار تزول کرد و حضرت صاحب قران بنفس مبارک محافظت
دروازه شهر را قصدی شد و امیر سار بوغا ملازم بود و امیر داود و امیر مؤید و امیر سیف الدین
را بضبط دروازه خزار فرمان داد و سیورغتمش اغلن و امیر عباس و حسین بهادر و آقبوقا
و دیگر امرا در بارو و برجها باز دشت امیر مؤید از لات باسی مرداز در دروازه پرون
رفت و بران سپاه کینه گذار زد و تیغ ابدار آتش بار داد مردی داده کارنامه رسیخ
و سنه یار را در نظر روز کار خوار کرد و شصت سر سلب از ایشان کرفته بحصار در آورد
بفرمان شاه برون رفت و رزم ساز آمد سوار کشته و سبان کرفته باز آمد
درین اثنا دود که بهادر چون دولت از مخالفان روی برتافته بود بقلعه درآمد و در سلک
بندکان سعادت قرین منتظم شد حضرت صاحب قران عزم کرد که همان روز پرون
فرماید و بقوت بازوی کامکار و بشمشیر ظفر نگار روز را بر دشمنان شب تار سازد
امیر سیف الدین را از قواعد بخوری و احکام رمل وقوفی بود عرضه داشت که امروز تو
نمودنداولی نماید فردا وقت چاشت ساعتی بغایت مسعود است آن محل قبول
یافت و عزم برون رفت موقوف شد و از جانب مخالف تیزکی بهادر با دو بست
کس بحصار آمدند و پیرامون شهر بر دشته نزدیک دروازه آمدند و رعایت حزم و شب انجا بودند
چون رایت صبح از کمین کاه افق برافراختند ایلچی بوغا بهادر و اقتمور بهادر پل
دروازه را بیندند و با پنجاه مرد از قلعه پرون آمده بخبر بر دشمنان ریختند و تیغ
بر افشان و خنجر جان ستان خاک معرکه با خون برآمیختند بهکاجاک خنجر بکدرون رسید

زقوشی روان خون بجوش آمده ۰ بفرمان صاحب قران علیشاه و در و بشک برغوچی باشت
سوار بعاونت پیادگان سوار اکثی از حصار بیرون تاخته ۰ و آتش کین و رایت قهر و تمین
برافروخته ۰ و براقواخته ۰ از مخالفان طغی بوغا بهادر با شمشیر کشیده ۰ حمله کرد و اقتور بهادر
راه برو کوفته بیک ضربش از پای درآورد و در سپاه امیر موسی جوانی از نیکی بود
بغایت مشهور و دلاور و باد پنداز پهلوانی در دماغ و غرور جوانی در سر با کوزنی که کوه
البرز از تاب زخمش بلرزیدی در چنگ اهنگ جنگ کرد غزان بوغا از سر تهور پیش
رفته بر دو دست او را چنان بکوفت که پای از جای بر نتوانست داشت تا نیکی در رسید
واو را بشمشیر هلاک کردانید ۰ هر انکو بمردی خود دل نهاد ۰ ز ناکه غرورش دمد سر بباد
وامیر ساربوغا و ایلچی بهادر کمان بکین بزه درآوردند و از بالای دروازه تیر باران بحرکت دند
ز شصت خدنگ افگنان خونخوار جوشی ۰ کمان کوشها کشت ۰ پیکان کوشش
بهوا پر زدن بنو رشه تیز پر ۰ خدنگش تن و آهنین نیشتر ۰ و تیر بهادران از بالای حصار
چون کارد دشمنان رو به نشیب آورد و جان مخالفان از نفی که پکان میزد بیرون جسته
عزم علیا بالا میکرد ۰ زپیکان دل خنگ جویان بخست ۰ زابنوه جان راه کردون به بست
وسپاه دشمنی از پی خود ها انداخته و کینکها در سر کشیده ۰ بجسته و بخنق که از برای
بزم و احتیاط کنده بودند پناه جسته لشکر منصور ایشانرا از انجا رانده از جهها
شان نیز بگذرانیدند و در کوهها دوانیدند ۰ کریزان شه نداز آن دلیران بهه
جوا زشیر غرنده آهو رمه ۰ و باز از سپاه دشمنی توکل با صد مرد از طرفی دیگر حمله

اورد یادکان مخالف دست جلادت بتیر باران کشاده لشکر ظفر قرین را برگردانیدند
صاحب قران کامکار با پانزده سوار از حصار بیرون تاخت و سپهر از پیم بلرزید و فو
بهادر انرا قوتی تازه و شوکت بی اندازه بخشید ایلچی بوغا و بهرام منوکلا نه روی بتو
نهادند و او سایه دیوار پناه ساخته بود و نشسته ایلچی بوغا از بالای دیوار شمشیر برو
حواله کرد و او سر کشیده ۰ روی بگریز آورد و در آن حال از جمله دلاوران لشکر منصور
خراسانی دانسته شمشیری فرود آورد و روز حیات بهرام از آسیب حسام او بشام
رسید ۰ بود کارش تمام شد ۰ والامرُ للقضاءِ الله ۰ شعر ۰

کرنیست اجل دشمن جان یار ملک خوست ۰ چون وعده رسد دوست چو دشمن بکشد دوست ۰

آخر الامر از فر دولت روز افزون صاحب قران امیر موسی با هفت هزار سوار که در بنی
جانب بیاراسته بود حمله پیاپی آتش پیکار برافروخته بود نداب روی ناموس ریخته و خاک
عار ۰ بر فرق روزگار آمیخته از پیش اندک نفوی از عساکر گردون ماثر پشت
داده ندو روی بگریز نهادند و بجموع پراکنده و متفرق گشته آما ملک بهادر با بنج
هزار مرد از لشکر قرونانس از طرف دروازه خزار بهنوز ایستاده بود حضرت
صاحب قران آن موید مظفر گیتی ستان با شصت کس روی شجاعت بسوی ایشان
آورد ملک چون دید که آن حضرت متوجه انتقام اوست پای قرارش از جای رفته
دست بجز دامن فرار آویخت و بی انکه شمشیر بوکشد سپر انداخته روان بگریخت
و بقیتول خود شتافت که در کنه لوطی بود حضرت صاحب قران غمان دولت بان

دولتش
کل

صوب تاخت وجون شیرخان از عقب او روان شد ایشان جون سپاهی سپاه انحضرت
ازدور بوینده درانجام نتوانسته ایستاد متفرق و پریشان گشته روبگریز نهادند
زهی عنایت بی نهایت الهی وزهی فیض فضل ورحمت نامتناهی که یک کس را بمزید
لطف مخصوص گردانیده آن مایهٔ قوت شجاعت ازانی دارد که بادویست وچهل
وسه کس باختیار نه برسبیل اضطرار روی مقابله ومقاتله بوده دوازده هزار سوار خون
خوار وبی دشمنان کینه دار نهصد وجون برسیدند وشبانروز شهر وحصار ازیشان
بستاندند واهل وعیال اسیر کرده ومال ومنال بتالان وتاراج داده همه را بزخم تیغ
ابدار آتشی بار متفرق وپراکنده گردانیدند وجمعی ازیشان بنفس مبارک دریی ایشان تازد
وبهادرانرا انوارد واسیر سازد وحکایتیست واقعی صحتش بتواتر پیوسته ودرمجلس
تحریر یافته وبعضی ازان مردم که برای العین ازین احوال مشاهده کرده انرا بی مداهنه
تقریر میکنند نه ازقبیل لاف وگزافی که فردوسی درشاهنامه برای سخن وری وفصاحت
گستری بر بعضی مردم گفته اند ودرنظم قصهٔ یوسف علیه الصلوة والسلام خود معترف شده
وانصاف داده مثنوی زهر گونه نظم ار بود بگفتهٔ دران هرچه خود خواستم
اگرچه دلم بود ازان باموزه همی گاشتم تخم وبیخ بزه که آن داستانها دروغست پاک
دو صد زان نیرزد بیک مشت خاک بینی چی سرزد کزنخنه دروغ زمن خود بجای کی بسته دروغ
که یکنیمه ازخود بگیتی نگفت جهانی پران نام رستم گرفت چه باشد سخنهای بر ساخته
شب وروز ازان اندیشه پرداخته والحق ازین معذرت وانصاف ازان بدیع مقال

بدیع المثال هم دلایل وتوریخ فضل وکمال اوست ف که جاوید فردوسی آسوده باد
بجای که نامش بدان مژده باد القصه جون نبیروی اقبال فرخنده فال رایت شوکت
واقتدار معاندان که براوج تجبر واستکبار افراشته بودند نگونسار شده ونقوشش
مباهات وافتخار معارضان که باستظهار کثرت اعوان وانصار براوج تصور وپندار
نگاشته داشته بآب تیغ آتشی بار بکلی شسته گشت لشکر مخالف بیکباری بی پشت بگریز
نهضت دادوایرونوکر وسردار ولشکر روی اضطرار بصوب فرار نهادند حضرت صاحب
قران ایرجاکو وامیرسیف الدین را فرمود تا تنک چلچک نگاهش کرده از کریخکان انچه توانند
بدست آورند ایشان دران باب اندک توقفی روا داشته صاحب قران کامیاب
جون اقتاب که بی لشکر برخشر اخترزند وشیر که بقوت سرپنجه خویش شکار افکنده بی درنگ
ازپی مخالفان تاخت کرد وایرداوآمد جون ظفر درمقدمهٔ روان شده واز اطراف یاغی صد
سوار دلاور که قفای خود را نگاه میداشتند ازامدن ایشان اگاه گشته ودو قوشون
شده جون انغار شان ایلچی بوغا را رانده برگردانیدند وبرانغار برصاحب قران کامکار
حمله آوردند مردم خوارمعنی شمشیر ابدار آتشی گردار در دریادست حضرت صاحب قرانی
آغاز سرافشانی کردایشان جون بیشهٔ از پیش باد صرصر خزان گریزان شدند که مشاهدهٔ آن
سپاه جوانغار نیز که جلادتی نموده بودند وایلچی بوغارا رانده انرا بهیچ انگاشته بگریختند وگوئیها
واسبان ایشان همه بویکر عنایت عساکر منصور مصاف شد ف بهرجاکه روکرد صاحب قران
ظفر تاخت باد او عنان در عنان وآرزو ملک آفاکه دختر بایزید جلایر وخاتون امرموسی

بود با ملک بهادر همراه کشته کوبخته میرفته صاحب قران ملک اقتدار از عقب ایشان روان
شده ملک را آواز داد که از سر خون تو اگر چه درگذشتیست که شتر عورات را از خود جدا کردان
و ملک چون مژده امانجان شنیده بامتثال فرمان مبادرت فرمود و قریه منجا بر اسه فقد
ریخ را غنمت شمرده از ایشان جدا گشت و چون با دبشتاب برفت عورات بجان تاخته
و صاحب قران سپهر اقتدار یک تنه آفتاب وار از پی ایشان میرفت و با ایشان نوکری
بود عاشق تاز نام کمان و تیر در دست و اگر چه دران کار دستی نداشت و چون حضرت
صاحب قران نزدیک می شد تیر در کمان نهاده میکشید و می انداخت آنحضرت از اندیشه
آنکه او تیر انداز نیک باشد و اگر زخمی رسد محل ملامت و سرزنشی بود که از برای طمع در مال
و زن مردم زخم خود را حمایت میکرد و بسیار پیش می راند تا گاه از قضا بار گیر جهان نوردش
جو گرفت و بر جای بماند و دران حال دولت شاه بخش برسید و سر در کشیده از پی عورات
بدوانید آن شخص که کمان دشلت بقوت تیری بینداخت و عیب و عوارضی دران کار
ظاهر شده دست از کوشش بدشلت و باز نان روی بگریز نهاد و دولت شاه بر جنبه ان
عقب ایشان تاخت برسید و دران وقت اردو ملک اغا حاضر بود نه مانع بتومان
اغا و نه مانا از سعادت آن فرزند اجنبه بود که والسعید من سعد فی بطن امه که دست
تعرض فاسدان بایشان نرسید چه در محکمه قضا عقد ازدواج آن بانوی عالی شان
با حضرت صاحب قران رفع تقدیر یافته بود جنابخ مشروح بوضوح خواهد پیوست
و انحضرت از اقوالی که قریب فوز التاج سلطنت مراجعت فرموده معسکر ظفر پناه از

از فوز تول همایون بیارامت و امیر حاکو و امیر سیف الدین آن توقف که در امتثال امر
نموده بودند و خجلت زده پشیمان شدند تا فرمان صاحب قران بجای آورده باشند بیا
آب جگله الیک در عقب دشمنان تا تنگ جگجک بتاختند و هزاره جلایر و جمعی دیگر
که کوبخته میرفتند باز گردانیده بیاوردند و بر هر طرف که جنغ نهی جلوه ظفر
و ز هر طرف که کوشش کشی مژده سرور حضرت صاحب قران آن زمستان قوشی
بسعادت محل توقف و اقامت ساخت و سایه مرحمت و احسان بر حال اهالی
و ستم دیدگان آن دیار انداخت و رعایا را استمالت فرمود بسعی در بنای عمارت
و زراعت و ولایت اشارت فرمود و محمود شاه را بحکومت بخارا فرستاد
تا آن طرف را ضبط کرده معمور گردانیده و خراج و اموال آن بخزانه عامره رسا
و بنکی شاه را که در خراسان پریشان میگردید نشان فرستاد طلب فرمود و امویه
با توابع و اوزاق دشلت و ان نیامن تربیت انحضرت حاکم جای خود گشته
بضبط آن مشغول شد و علی یسوری را که با یسوریان سرکردان میگشت در
بخارا بمحمود شاه که داماد او بود پیوست حضرت صاحب قران خبه نوبت
علی و یسوریا نرا تنغ فرمود و ایشان بسعادت امتثال فرمان مستسعد گشته
و امیر موید حرم خود را شیرینی یک آغا بطرف ماخان روان کرد و توقجی بخشی
نیز کوچ خود را با ایشان بفرستاد و در اثنای طریق راه غلط کردند و بسی سلب
و اولاغ از ان سیت تلف شد تا کسی را که خبر بود دران راه بفرستادند و ا

سرکرده بماخان باغرق حضرت صاحب قرانی رسانیدند **ذکر لشکر کشیدن امیرحسین بجانب صاحب قران** چون امیرموسی از صدمه جلادت بهادران حضرت صاحبقران بزهیمت یافت بسپاه شکسته بسوی امیرحسین شتافت و صورت واقعه را درست باز نمود امیرحسین ازان معنی متعجب بماند و بغایت بهراسی و اندیشه ناک شد و بتعجیل هرچه تمامتر لشکر خود را جمع آورده از شالی سرای متوجه انحضرت شد و امیرالجایتو اپردی و جهانشاه بسرطایغور و پولادبوغا و ده هزار مرد قروناس با امیرموسی از پیش روان کردند و ایشان از قهلغه گذشته بتردیک تنگ جلگک فرود آمدند و ترتیب کار رزم و پیکار مشغول شدند حضرت صاحب قران چون بران کار اطلاع یافت بعزم شبیخون متوجه ایشان گشت و از راه یلغز باغ که در دشت و راغ در فراز و نشیب آن مراع گفتی که لقمهٔ ایست زمین در دامان برف، و با آمن نعل اسبان خاره چو سیم برف پرشده آن زمین کوفته سیلی جستی و جالاکی زدندوجه کس را از راه با لا بزبان گیری ارسال نمودند تا کیفیت احوال دشمنان بتحقیق باز دانند ایشان بیست از طرف باغی گرفته بیاورند و بعد از استکشاف خبر لشکر جهان معلوم شد که ایشان در شب از تنگ جلگک عبور کرده در جلگه ایلک فرود آمده اند صاحب قران کامکار رعایت حزم را باز کسی نفرستاد و بعد از تحقیق یقین پیوست که امیرموسی و اولجایتو اپردی و دیگر امراء ده هزار سوار را مکمل ترتیب داده

بربالای تاق قیاصفهاکشیده وایستاده وحضرت صاحب قران در آن وقت زیاده از دویست کس ملازم نبودند نبیروی شجاعت صف لشکر برآراست و روی توکل برایشان نهاد و چون لشکر یکدیگر را بدیدند از طرفین شور رن انداختند حضرت صاحب قرانی از الهام تائیدهٔ آسمانی اندیشه فرمود ف کس از آن مایشی نیابد جواز نشیب آیدش چون رود برفراز بعد از خبران فتحی نامدار که تا انقراض عالم طغرای کارنامهٔ پادشاهان کردون اقتدار و دیبا جه مناقب جهانداران در هر روزگار خواهد بود اقدام برچنین جنگی تمزدن مصلحت نیست علی الخصوص در مبادی حال چه تجربه که آئینهٔ یقین نمای عقلست روشن شده که بهر دولت عظیم که آستین مآثرش بطراز ثبات مزین و نامهٔ مفاخرش برقم دوام معنون خواهد بود مبادی آنرا از تعلیلات کونا کون جاده نباشد بر عالم فروز فتح بر آر اد عقب ملال واقعهٔ جگر سوز احذار کوه برآمد و افتاد جهانتاب سلطنت سلیمانی را با بر استیلای کبر به پیش درآمد فرد دولت تیز رستخیز بود دولت آن به که افت وخیز بود، لاجرم آن حضرت نست دران حال چون دشمن آگاه شده بود مجالی شبیخون نمانده مراجعت اولی دا واز راه کوه زنگ روان شد و لشکر مخالف بآن غلبه و کثرت اگرچه معاینه دیدند که ایشان اندک نفری پیش نیستند اصلا از جای خویش پیش نیامدند و کسی از عقب ایشان نرفت حضرت صاحب قران بقوشی معاودت فرمود از انجا فتو جه

بخارا کشت علی یسوری و محمود شاه اقامت رسم استقبال واجب دانسته و تقدیم
عبودیت پیش آمده وظیفهٔ خدمتکاری بجای آوردند و موکب همایونش بسعادت
وسلامت بشهر بخارا نزول فرمود امیر جاکو بسبب آنکه پیش ازین محمود شاه را بردم
دوانیده بود و پیش وی جوب زده ادبی بلیغ کرده برجانب او اعتماد نوشت
و برصورت دو لتخواهی بر خاطر خطیر حضرت صاحب قرانی می نگاشت که مصلحت
وقت توجه جانب خراسان است و هرچند مبالغه نمود آن حضرت قبول نفرمود
امیر جاکو و امیر سیف الدین و عباس بهادر متفق شدند و بی استخاره بطرف خراسان
نهضت رفتند بعد از چند روز خبر به بخارا رسید که منغلای امیر حسین امیر موسی
و امیر اولجایتو با لشکری نزدیک رسیده اند حضرت صاحب قران با علی یسوری
و محمود شاه فرمود که صلاح دولت و مملکت و مقتضای شجاعت و جلادت آنست
که ما لشکر از شهر بیرون بریم بران جنگ جویان شبیخون بریم
ایشانرا قوت ارتکاب آن امر خطیر نبود اتفاق نمودند و عرضه داشتند که ما
نیز همین مصلحت دران می بینیم که جای را نگاه داریم و چون دشمن بود سد دفع
و معارضه ایشان مشغول شویم حضرت صاحب قران چون آثار خوف و بزدلی
از نشان مشاهده فرمود و بر ثبات قدم ایشان نیز وثوق ندانست از انجا نهضت
نموده عازم خراسان شد و چون بلب آب امویه رسید از اتفاقات ده کشتی
از بالای آب می آمد فرمان داد تا آن کشتیها بگرفتند و از آب عبور کردند و بچول

درآمدند و

درآمدند و از مرو گذشته در ماخان بسعادت و اقبال با نوف همایون پیوست

ذکر محاصره کردن امیر حسین بخارا را چون امیر حسین به بخارا رسید
با لشکر بهم علی و محمود شاه بستظهار معاونت اهالی شهر بضبط و محافظت حصار
مشغول شدند و لشکر بیرون حصار را در میان گرفته جنگ در انداختند و مردم شهر جلاد
نموده از دروازهٔ کلاباد بیرون آمدند و روی جسارت بمحاربهٔ ایشان نهادند
امیر حسین از راه خداع و مکر با لشکر بهزیمت نمود تا مزار شیخ عالم سیف الدین
باخرزی قدس سره باز گشتند مردم تاذنک تصور آنکه لشکر گریخته میرود دیگ
تحاشی با اسلحه و تیر و کمان و فلاخن از پی ایشان بشتافتند لشکر باز گردید و
یک حمله بر اثر دروازه رانده بسیاری ازان زیاده سران را بدست قهر از پای
درآوردند و بقیة السیف که بهزار حیله جان ازان ورطه بیرون بردند تیر و کمان
انداخته بسوراخها و گاه دانها خزیدند و دم در کشیدند شعر

هر سبک که او نشیند بجای خویش ۰ از دست روزگار به بیند سزای خویش

علی و محمود شاه خواستند که باز حشری جمع کنند و محافظت شهر قیام نمایند چنانچه
که دران باب سعی نمودند مردم را طلب داشتند کسی بسخن ایشان التفات نکرد
بیرون جستند و راه ماخان در پیش گرفتند آستین دولت از دست فرصت داده
بود دامن بخت بندان اضطرار گرفته از پی می بایست دوید

شوربختی که دامن اقبال رفت ۰ روز باشد که ازان غصه گریبان بدرد ۰ امیر

حسین تکاول از عقب ایشان کرد و تا کنار آب تاخته بیشتر نوکران ایشانرا فرود
آوردند و تمام اموال و جهار پایان باز گرفتند علی و محمود شاه سوار و جمعی نوکران
پیاده بهر بی مشقت جان بپرون بردند و از آب عبور نموده بکوه درآمدند و از مرو گذشته
در ماخان بسعادت بساط بوسی حضرت صاحب قران مستسعد گشتند از کوتاه
تقصیرات خویش منفعل و شرمسار و بلطف و مرحمت انحضرت خوش دل و امیدوار
مراجعت خسروانه جرایم ایشانرا قلم عفو کشیده نوازش بسیار فرمود و بلب و نجاح سرافراز
گردانیده و بعزم شکار سوار شده ایشانرا در سلک ملازمان انتظام بخشید و از حسین
راجون نخجوان را مسخر شده چند روز انجا توقف نمود و بعد ازان از ایر خلیل راباد یکی از امراء لشکری
غلبه نجا فقط انجا باز دشلت و بشالی سرای مراجعت نمود و حضرت صاحب قرانی
فرمان داد که تا بستانهای ماخانرا آتشی زده بسوختند و چون باز از نوبهر شده
اسبانرا فربه گردانیدند گفتار در عبور نمودن حضرت صاحب قرانه از آب آمویه و گرفتن
نیکبیشاه و تاختن فرمودن بر لشکر قرونس و شکستن ایشانرا

چون اثنا بسامع علیه انحضرت رسانیدند که نیکبیشاه که میامن التفات
نهکان حضرت از ذل آوارگی خلاصی شده و در آمویه و توابع که جای اصلی اوست
بغز حکومت تمکن یافته بر حکایه ان الانسان لیطغی ان رآه استغنی پای از جاده
اطاعت بپرون نهاده و بطغیان و عصیان بر سر آورده و هر کرا میداند که احرام
توجه این حضرت بسته از نوکران آنحضرت دبغرض میکرد و بجوسی دشائته نمیگذارد

که بگذرند و حضرت صاحب قرانرا از استماع این خبر نایره غضب اشتعال یافت
واز راه تورت کول باشصد مرد شبگیر کرده روان شده و چون بلب جیحون رسیده
هنگام آب خبر بود و سیل بغایت بسیار و تیز شعر بدیدار که موج و دریا نشیب
بتک رخ کرد او طوفان نهیب جو باد از شتاب و جو آتش زجوش
جو مادان شبگیر و جوشیر از خروش انحضرت بنفس مبارک محل گذر طلب کرده
و نظر احتیاط بدو طرف آورده از پایان برود الینغ جای گذار اختیار کرده و امرارا
فرمان داد که با چهار صد سوار بطرف نشیب آب روان گردند و خود با دویست
کس جاشگاه بر آب زده آخر پیشین از انجانب بشتاب پرون آمدند و از انجا شبگیر
کرده بحرکاه اطراف و جوانب آمویه که نیکبیشاه انجا بود فرو گرفتند و او مردی
دلیر بود و پهلوان و چابک سوار و تیر انداز بخت کمان دست جلادت از آستین کو
برآورده اما شامت کفران نعمتش دامن دولت گرفت و سعادت یاری نکرد
اول تیر که نیمه اخت ره کمانش بگسست و تیر مکوز جوبه تدبیر خود تراشیده
بود که بر خطا باز خورد حضرت صاحب قران فرمان داد و گشتیها بآن طرف آب
روان گردند و امرا با چهار صد مرد که برحسب فرمان بآن طرف آب بودند بگشتی
بگذشتند حضرت صاحب قرانی را در اثنار این معلوم شد که لشکر قرونس در
نواح کار انشسته اند و همت علی اقتضاء آن کرد که بعطوفه غنی حرمتی بحضرت
ایشان بیاد تعرفه برده شعر نیروی تایید شبگیر کرد در موضع پرس بر ایشان رسید

شش

شعر دو لشکر جنان در آمیختند ۔ که از آهن آتش فرو ریختند ۔ تو گوئی هوا آلهٔ کارد می
زپولاد پیکاده بارد همی ۔ باد حملهٔ سپاه نصرت پناه از کرد راه خاک او بار بر دیده
شوکت مخالفان باشید ۔ و نسیم فتح لاقهیت عنایت الٰهی بر رایت ظفر پیکر وزید
امیر خلیل که مقدم لشکر قزاقاس بود منهزم و مقلوب شد و تمام لشکر متفرق
و پراکنده شدند ف دولتشی بسیار از نهاوند تا باشه کنه ، کیین هنوز از پرتوی
صبح اقبالش پرتوست موکب همایون از انجا منظور و منصور در کنف حفظ ملک غفور معاودت
فرمود و از آب کشکه مدت یکماه بر سر جاههای مواضع قراول توجه توقف عود
از انجا عازم ماخان کشت و نبکیشاه نعره روان جان بحوالهٔ دیوان قهر و استقام از وجه
خایت کنوان نعمت بقابض ارواح فرو داورد هر کس که خان کنه چنینش آید پیش
و هر آینه هر کس که از ولی نعمت خود روی بتابد روزی بکشد کیفر شی و جاده نیابد

گفتار در فرستادن صاحب قران کردن جلالت ایرجاکو را پیش ملک حسین

برسالت چون حضرت صاحب قرانی از مرو کدشته بماخان مخیم نزول همایون
معین کشت ایرجاکو را برسالت پیش ولی هراة ملک حسین فرستاد ملک مقدم
او را باعزاز و اکرام تمام تلقی نموده از شرایط مراعات و محافظت هیچ دقیقه فرو
و نسبت با حضرت صاحب قرانی اظهار هواداری و محبت جانی کرده در باب
موافقت و مظاهرت مبالغها نموده و استدعا کرد که منی بسر حسی می آید اگر ایشان
از آن طرف تشریف دهند بنیاد موالات و مودت استحکام پذیرد و عقد موافقت

وارکان معاضدت بعهد و پیمان موکد و مشیه کرده و چون ایرجاکو مراجعت نموده
آن سخنان را بعرض رسانید و حضرت صاحب قرانی پیش از آن مصاحب ایرجاجی
برلاس بدان طرف رسیده بود و بر عادت نابسنده و ثمه عزم کرد که از آن
دو دمان در هر زمان بنظور آمد اطلاع یافته ایرنوروز بسرا رغون آمد که در زمان
قزان خان صاحب جل و عقد ممالک خراسان بود ع ملک حسین ملک فخرالدنی که
پدرش ملک شمس الدنی کرت او را در قلعهٔ حسار غور در بنه کرده بود از پدرش
طلب و ثلث و از قلعهٔ خلاص کرده تربیت فرمود و دختر برادر خود ایرجاجی با و
داد و حکومت هراة با و معوض فرمود و کار او را زان تربیت بالا گرفت و مزاج
قزان خان با فساد بد گویان بر ایرنوروز متغیر شده و برادر و خویشان او را در آدرنا
بقتل آورد و ایرقتلغشاه شکغوت و دیگر امرا را بقصد ایرنوروز بخراسان فرستاد
او بنا بر حقوق بسیار که بر ملک فخرالدنی داشت و پیوندی که با او کرده بود از
طوس بناه بهراة برد و ملک فخرالدنی با او تجدید عهد کرده بغلات ایمان موکد کرد
و این همه چون ایرقتلغشاه بدر هراة رسید ملک فخرالدنی عزم و رزید و ایرنوروز
بدو سپرد و بقتل آورد و برادر ملک فخرالدنی ملک غیاث الدنی که پدر ملک
حسین بود و در همه سلطان ابوسعید با ایرجوبان سلط که مربی او بود همان طریقه
سپرد و او را و پسرش را جلاو خان که از سلطان ابوسعید کوچکتر بناه بدو برده
بود ند و با ایشان عهد کرده بدیه او نکشت و عجب تر آنک ایرجوبان پیوسته

نکوهش رای امیر نوروز کردی که بطایفهٔ عذار پناه برد و وسعت پشت راب را بفیق
جهار دیوار حصار بدل کرد و خود عاقبت همان کرد اذا جاء القضاء عمی البصر
قصا جون زکردون فرو هشت پر ۔ همه زیرکان کور گشتند و کر ۔ و این
حکایت در مقدمه بتفصیل گذارش پذیرفته غرض انکه حزم و کاردانی حضرت صاحب
قرانی بعداز اطلاع برین معانی رخصت ملاقات و مخالطت باملک غی داد
و محاکش خصال خسروانه روانی دشت که میاسطت و تودد او بعدع التفات
و اعراض کلی مقابل کرداند بنابرین فرزندار جمند نورحدقهٔ سلطنت و جهانداری
و نورحدیقهٔ ابهت و کامکاری امیرزادهٔ جهانگیر را مبارک شاه سنجری ملازم کرده
پیش ملک فرستاد و بروق ایه واذا حییتم بتحیة فحیوا باحسن منها او ردها سحنان
محبت آمیز مهرانگیز او را جواب مناسب آن پیغام داد که جون بردین داری و نیکوکاری
ملک وثوق و اعتماد حاصل رات فرزند رایش او فرستادیم و متعلقان را باغراق
درین مملکت خواهیم گذاشت و در خاطر خبانست که عنان عزیمت بصوب دیار
اصلی معطوف کرد و یقین که در رعایت و محافظت ایشان انچه مقتضی مکارم مکانه
باشد بظهور خواهد پیوست نباید از بزرگان چون بزرگی کمار در نهضت حضرت
صاحب قرانی بجانب ماوراالنهر و شکست لشکر امیر حسین جون سابقهٔ عنایت ربانی منشور سعادت
صاحب قرانی را بطغرای فحوای بجت افزای ایه وجعلناکم خلیفة فی الارض موشح
گردانیده بود همت بلند جناب انحضرت سرنهمت بآن فرو نمی آورد که بجو سلامت

جویان یمانی قرار گرفته بتجدد انتظار اسباب دولت و کامکاری قناعت نمایند و ما تنهه
آسایش پرستان فرصت عیش غنیمت شمرده لذات جسمانی طلبه و بزم عشرت و شا دمانی
ارایه شعر نحن اناس تعشق المکارما ۔ لسنان حب الشغر و المنا عما ۔ درین وقت
باوجود انکه تمامت ممالک ماوراالنهر در حوضه تصرف و تسلط مخالفان و معاندان
بود و در موضع کروه انبوه از لشکر دشمن تمکن نیافته بهر کس جای خود را بجد تمام محا فظت
می نمود صاحب قران سپهر اقتدار عزم آن دیار جزم کرده و باستظهار عون پروردکار
سوار شده و باشیصد کس شبگیر کرده روی توکل براه آورد و جون از آب جیحون
بگذشته شبگیر کرد و قت صبح نیسان رسیدند و آن روز در انرون جهار باغ
مکین کرده توقف نمودند تا سپاهیان از رنج راه برآسودند و از موضع جوی باریک
شبگیر کردند و از طرف خزار قوشی را درمیان گرفته و جمعی از نوکران امیر موسی
انجا بودند همه را دستگیر کردند و در قید اسیر درآوردند و خویشان قید و اتابک
وکوده هاردو شاه با قوم خود بکوچیته و دورکه و شیخ علی بهادر بابا رزکانان تبصو
انک از یاغیات تهه جنگ کردند و غالب شدند جهار تنگ نخ غنیمت گرفته و پیش
حضرت صاحب قران آوردند و انحضرت فرمان داد تا تمام انرا بصاحبانش باز
گردانیدند و یکروز و پیش در وتصرف نوفت و از لشکر قوتاس بخهار مرو در موضع
قونی سداق نشسته بودند و امیر سلیمان یسوری بایشان ملحق شده و براتخواجه و بنده
نیز با لشکری بایشان پیوسته اتابک و کوده از نزدیک خزار گذشته پیش ایشا

رفته وحضرت صاحب قرانی ازین احوال آگاهی نداشت آفتاب روزی بسعادت
از قوشی سوار شده و نیم شب بنوقت رسیده و در انجا خبر لشکر قوناس و کثرتی
که پیش ایشان جمع آمده بشنیده اند جانب جزم رعایت نموده فی الحال از میان بحار ات
و دیوار ما بیرون فرمود و آن شب در ظاهر نوقت بصحرا توقف نمود ف
دگر روز چون کبنه لاجورد برآورد و بنمود یا قوت زرد رایت نصرت شعار
از انجا بسعادت روان گشت و درین اثنا امیر حاکو از اسب بیفتاد و جنان آزرده
و مجروح شده که مزاجش از بهیج استقامت انحراف یافت حضرت صاحب قران
با سواری مکمل همراه او کرده بماخان فرستاد و روی همت راسخ اساس بجنگ
لشکر قوناس آورد امراو بهادران همه دران عزم متفق بیکدیگر شده مکر علی بسوری
که آن رای را مستصوب نبود و مصلحت نمی دانست خویشانش این معنی بعرض
حضرت صاحبقرانی رسانیده اند اخضرت او را بانجا تکلیف کرده سوار ساخت
و شیخ علی بهادر و آقبوقا بهادر را باشصت هزار بریج منقلای روان کرد اینها
وارجانب مخالف همه و شاه با سیصد سوار مقدمهٔ لشکر بود منقلای خانین
بهم رسیده اند و در یکدیگر اویخته و بیاد حمله آتش پیکار افروخته باب تیغ خاک
معرکه را بخون برانگیخته شعر جوابر سهام در هم آمیخته
جو باران زتی خون فرو ریخته ز خون دلیران و کرد سپاه زمین گشت لعلی بهوا
تا بید کیانی سپاه حضرت صاحب قرانی را با قلت عدد فتح و پیروزی کرامت

فرمود و منقلای

فرموده و منقلای دشمن را رانده بقول ایشان رسانیده اند و چون این فتح روی نمود
اخضرت فرود آمده و سپاه را آسایش داده اند و در همان روز وقت پیشین سعادت
سوار شده و شصت هزار مرد را هفت قوشون ساخت و چون سپاه ظفر پناه از معارضان
بعد بسیار کم بودند لشکر یانرا دل داده استمالت نموده و جهت ترغیب ایشان بکوشش
و نبرد بلفظ گوهربار در آورد که امروز بزم عشرت مردانست ف
بزم مردان عرصه رزم است و عشرت داد و گیر باده خون دشمن و جام دمادم تیغ و
و برامیر آوده و امیر سار بوغا و حسین برلاس و امیر سیف الدین و عباس بهادر و آقبو
بهادر و همه و ایلچی و دورکه و شیخ علی بهادر و علی بسوری و جوین و محمود شاه
القصه هریک را بجای خویش باز داشت و نفس مبارک بقرا و طی پیش رفت و چون
بانج نزدیک رسیده جوانغار و برانغار ترتیب داده قول را نیز شکوه خویش بیا
فرمود که هنگام جنگ باید که سه جوق شما حمله بریج و چون سپاه طرفین دست
دست شده اند مولانا بر الیرس و پسرش بکر بخته و علی بسوری با دو نوکر رو بکریزنها
و حضرت صاحب قرانی بنائیه ربانی حمله کرده ف در افکنده خود را در ان کارزار
جو شیری که کور افکنده در شکار جو خورشید تیغش درخشنده شد عدو جو ستاره پراکنده
شکست آن جهانجوی نصرت پناه جنان لشکری را بانک سپاه کسی را که ایزد بود کارساز
نه یاری لشکر بود نی نیاز لشکری بآن شوکت و کثرت ساعتی داد مقاومت نداده
و از یک حمله صاحب قران گیتی بشب فرار نموده روی بهزیمت نهادند سپاه ظفر پناه

تماشی کرده تا جلد ایلک برفته وکلا تران ایشانرا بدست آورده بسی غنایم از جهار پای
وجیاو غیر آن بکرفته ف جوان بوسکالان هزیمت شده ، سپه یی نیاز ان غنیمت شدند
از انجمله او الجایتو اولا بخانی وبولادکه باحضرت صاحب قرانی سوابق دوستی واخلاص
داشته درین ولا با مخالفان موافقت نموده آمده بودند ولشکریان ظفر قرین ایشانرا
بتیغ کین بکذرانیده ند وسرها بریده پیش حضرت صاحب قران آوردند ووقوع این
حال از کمال مرحمت واتصال برخاطر عاطفتش کران آمد وفرمان داد تا جسد ایشانرا
بشهر کش نقل کنند وعلماو صلحا انجا برایشان نماز کذارند وباوجود عداوت وعصیان
که ازیشان بظهور انجامیده بود حقوق دوستی سابق باین مرتبه رعایت کرده شد ف
بروز کار عایون او محقق شد ، که چیست معنی لقطه مکارم الاخلاق ، بعد از ان فتح
ارجنه همت عالی عزم آن کرد که دشمنان را بحال نکذاشته بر انند ویحلکای حصار رسانند
ولشکر انجا جمع کرده روی بجنک امیر حسین آورد وقت قلب امرا برفوت همت آنحضرت
وفانیکرد واتفاق زانو زده عرضه داشتند که درخورت همواران دولتخواه وصواب
دیدبندکان درکاه آنست که این هزیمت فتح بنیرو دعنان توجه بصوب هرقنه معطوف
کردد عواطف خسروانه سخن ایشانرا بسمع رضا اصغا نمود کفتار در توجه حضرت
صاحب قران بجانب هرقند بسعادت وکامرانی صاحب قران کامکار
لشکرکش ونواح آن جمع آورده متوجه هرقنه شده وترماجق ایغور وطغیشاه رادر والیت
کش بازداشت تا بضبط اموال دیوانی قیام نموده بسویت وراستی از رعایا مستخلص

کرداننده وجون

کرداننده وجون رایت نصرت شعار بحوالی هرقنه رسید اوجو قرابهادر بسپاه امیر موسی بیرون
آمده وکنار آب رحمت کرفته بایستاد وحضرت صاحب قران لشکر ظفر قرین را مرتب
داشته میمنه ومیسره بامرسلت ونیروی دولت قاهره بیک حمله همه را متفرق کردانیده
واقتمور بهادر از غایت اوج قرابهادر شتافته شمشیری زد اورا که تمام تیرماش قلم شده واو
قرابهادر از بالای زین خود را بکیده شمشیر چابلی وار فرود آورد وبر سر لب اقتمور بها
زد خنجر لب از پای درآمد وسوار بیاده ماند واوجو قرا کریخته بشهر درآمد صاحب قران
نصرت قرین بموضع رتین نزول فرمود واوجو قرا بکذار وپانصد مرد مرتب ومکمل سلا
بابنک جنک بیرون آمد سپاه ظفر پناه صاحب قران کرد واقتدار جون شیر غران بیوی
شکار روی جلادت بدیشان نهادند وایشان از غایت خوف وهراس از جنک
بکریخته ف یارت دشمن توقف نمود ، رخ از دور نمود وبرکشت زده ، وجون
لشکر کریخته ظلمهای شهر رسیده ند ودرنیه مار اتنک کرده بودند وکوجهارا جوب انداخته
خانجه سوار را محال کذار نبود واز غایت دهشت وترس اسبانرا بازنی تجیل میکشیده
وتمام زنها شکسته شده ونکبت زده ومقهور بشهر درآمدند ف جونکه ازنکبت بدیشان ر
کریزنده هرکس بکنجی خزید ، حضرت صاحب قران بسعادت واقبال جنبه روزی در سعد
جنت مثال بموضع قرین کنت وساغرج توقف نمود ودرین اثنا استماع افتاد که اولجا
وبولاد بوقا با لشکر قروناس متوجه شده می آیند وبعد ازین خبو طغیشاه که از کشی
کریخته بود برسیده وکفت که جمع نخبو بر سر ترماجق تاخته اورا کرفته اند وبقتل آورده

حضرت صاحب قران از انجا نهضت نمود و با لشکر بهرام انتقام بکنار آب یام فرود آمد
وارغونشاه برد الیتی که او را بجز گیری گذاشته بود بیامد و یکی را کرفته بیاورد و جون
از وجز بر سیدند زانو زده گفت که اولجایتو و پولاد یوغا باب تو م شسپته اند
وامیر حسین با لشکر کران بقوشی رسیده در آینه رای صواب نمای حضرت صاحب قران
که بصیقل توفیق جلا یافته بود مصلحت وقت جنان روی نمود که بحکم الامور مرهونة
بأوقاتها جنه روزی با روزکار سازکاری شود تا هنکام آن در رسد که دشمنان را
بحسام انتقام سزای لایق در کنار توان نهاد آیة وکذلک علی الله بعزیز شوخ
یاقوت می قیمت ازان افتاید کزسنک بروز کار بیرون آید بنا برین لشکری را که از کشش
وان نواحی جمع آورده بود رخصت مراجعت ارزانی داشت و با شصت سوار
که ازان هوی آب باز ملازم رکاب نصرت انتساب بودند بطرف پایان آب بر قته
روان شده امیر حسین پیش ازین بامیر موسی پیغام کرده بود که سر راه حضرت صاحب
قرانی بکیرد و امیر موسی و روح قوا بهادر با لشکر در کوکلد را چغی فرود آمده بودند
وجنک را آماده کشته وجون آنحضرت بر سیه لشکر فیروزاثر حمله کردند و ایشان
جون بشه از پیش باد صرصر جسته روبکریز نهادند و بهزار حیله خود را بر قله انداختند
حضرت صاحب قران بسعادت از انجا شبکیر کرده بساغر راند و سحرکاه اسبان را
آسایش داده روان شده وشب هنکام در قوجق فرود آمده زمانی بر آسود و از انجا
کوچ کرده وقت صبح در موضع توه بونی نزول فرمود و جاشنکاه ایوار کرده شب

درمیان بکو کلنک رسیده واز آب خجنه کذشته شب انجا توقف نمود وجون کیخسرو
وبهرام جلایر که پیش خان جنه رفته بودند واز انجا کوجو تمور وشیراول را سر کرده
با هفت هزار مرد جنه آورده بودند و در تاشکنت نشسته بودند حضرت صاحب
قران روی توجه بآن صوب آورد وجون فرمان خان نفاذ یافته بود که لشکر وایل
آن ولایت پیش بهرام جمع شده نداو نجکی پولیغ دران ولایت مستولی شده بود
وجون هوای تاشکنت از غبار موکب همایون حضرت صاحب قرانی عطر ساکشته
وبهرام پیش ازین نسبت باحضرت صاحب قرانی دم از موافقت و هواداری
میزد بر مخالفت امیر حسین تا آن حضرت عهد بسته بود و بتقویت و معاونت بنه کان
حضرت برایل و تومان خود حاکم شده و بر معارضان غالب آمده درین ولا تصور
بنه کان حضرت آن بود که او حقوق سابق مرعی دارد و بعهد خود وفا نموده
در معامله و معارضه و مقابله با امیر حسین بجای بکوشد و او خود اصلا ازان در در نیامد
ونسبت بحضرت صاحب قرانی رسم خدمتی لایق بتقدیم نرسانید و با این همه مواضع
که دران نواحی بخاصه شریفه انحضرت تعلق داشت بعلت آنکه مال از برای خزانه خان
جمع میکنم تصرف نمی نمود ف کفتم که لب تو جان فزایی کنده افسوس که طرة تو دل نیز
لاجرم غیرت حضرت صاحب قرانی زبان عتاب با او برکشود و فرمود که من بسبب
موافقت تو مخالفت با خان و امیر حسین آغاز کردم و بسی خرابی ازان عمر بولایت
راه یافت و رعایت جانب دوستی نموده ترا ازان حال که میدانی بجلومت

رسانیدم و برمعارضان غالب برتو ترا برایشان مسلط گردانیدم و امروز که
ادک قوتی داری باعتماد عهد و پیمان تو بانجا آمدم و مروت و مروی تو انست
امید بکرم خدای مرا بخشش دارم که دیگر باره ترا بر درگاه خود خوار و محتاج بپیچ
وعتوبت خذلان شهنشاهی روان خود چه مراد بود کوجبت و نیافت و امیر کنجرو
از مقدم حضرت صاحب قران خوش دل و شادمان گشت و آنحضرت را بخانه
برد و طوی داد و آنجا وظایف هواخواهی بود وجانب داری تواند بود بجای
آورد و امیر کنجرو در آن وقت که پیش تغلغمور خان رفته بود خان او را بدامادی
خود گرفته بود و تومان قتلغ دختر جوزاده خود بیسون تمور خان ابن ابوکن
را باو داده بود و او را از آن حرم محترم صلبیه بود رقیه خانیکه نام حضرت صاحب قران
درین ولا او را جهته فرزند ارجمند امیر جهانگیر خواستاری فرمود و بساط عیش و کامرانی
گسترده مدت بکام بعشرت و شادمانی گذرانیدند ذکر فرستادن لشکر را امیر حسین
بجانب حضرت صاحب قرانه و شکسته باز گشتن ایشان درین وقت خان و امیر حسین با لشکر
بی قیاس از قوم نایمان از شهر بسنه گذشته در سالار بلاق را تخ نزول ساخته بودند و امرا
معتبر مثل امیر موسی و شیخ محمد بسریان سلدوز و او لجایتو پسر اپردی و دیگر بهادران انوا
بایست هزار سوار بعزم رزم حضرت صاحب قران از پیش فرستاده و ایشان
از سمرقند عبور نموده در کنار آب بلنغور فرود آمده بودند و چون امیر موسی و دیگر
امرا و بهادران بگوآت از حضرت صاحب قران دست برد نادیده بودند و بهر آن

لشکر منصور در دل ایشان جای گرفته بود سه فوج لشکر از پیش روان کرده بودند تا
کوبی بر سر راهی نشسته محافظت آن طریق قیام نمایند ملک بهادر با سه هزار مرد
بموضع سوزنکران آمده بود و آن راه نگاه میداشت و جهانشاه با هزار و پانصد سوار
در رباط ملک بود و خرمشاه با هزار مرد در موضع ذرق راه بتی تتق محافظت می نمود
صاحب قران کردون اقتدار چون ممکی استظهار بعون عنایت پروردگار دشمنان
از بسیاری سپاه دشمن اندیشه نمیکرد ف جو سرسبز پیش داد یزدان پاک
ورا از سپاه بی دشمن چه باک یکی تتی که با او بود کردکار نباید که اندیشه از صد هزار
درین حال با تفاق کیخسرو دو هزار مرد جته همراه کرده بود روی توکل بر دفع مخالفان
نهادند و انحضرت با پانصد مرد از پیش روان شده از موضع خاوص بیرون آمدوا
نجمله گذشته شبگیر کرد و بر جهانشاه و سپاه شبیخون آورد و ایشان را متفرق و پریشان
گردانیدند و هم دران روز بموضع ذرق تاخت و خرمشاه را رانده و کوفته و تمامی
اموال ایشانرا بباد تاراج برداد و در انجا زمانی توقف نمود تا اسبان براسایند
و پیصد مرد جته باغیمتها که فتوح روزکار شده بود همانجا بگذاشت و بیاری تا بیه
باری پای عزم در رکاب توکل آورد و بادویست کس روی عزت بملکانه بسوی
ملک بهادر نهاد و سی مرد جلد کار دیده از پیش روان ساخته و دو کس را از طرف رست
و دو کس را از طرف چپ بقراولی بفرستاد و بنفس مبارک با صد و شصت و شش
سوار در عقب ایشان براند مخالفان چون آن سی مرد را آسته بدیدند که پی اندیشه

ن
زاب

ی آتش اندیشه ناک شده‌اند و گمان برده‌اند که لشکر مغول رسیده و غلبه در عقب اند
سپاه ملک بهم برآمده روی بگریز نهادند لشکر منصور از پی ایشان تاخته دران جول
بسیاری از ایشان را فرو آوردند و چون کریکان بایر موسی و شیخ محمد و اوجایتو
رسیدند و ایشانرا بهم و بر اسی حضرت صاحب قرانی در دل و جان قرار گرفته بود
مصراع کلاغ دیده را آبی تمام لست ، باوجود انکه بیست هزار مرد مکمل داشتند خوف
بر ایشان غالب گشت و بهم دران شب بی توقف شبگیر کردند و حالت آیة یَوْمَ
یَفِرُّ الْمَرْءُ مِنْ اَخِیْهِ صورت حال ایشان شده کس بکس نایستاد و هریک از بیم جان
بیخود و لرزان می تاختند تا پیش امیر حسین و درین ولا امیر گیخسرو از عقب حضرت صاحب
قران کس فرستاد که لشکر جته مسلمانانرا غارت کرده و برده گرفته از درق باز
گردیدند و منی با صد کس در رباط منتظر شما نشسته ام از وصول این خبر گرد غبار
بر خاطر مبارک انحضرت نشست و روان بازگشته با امیر گیخسرو پیوست و فرمود که مسلمانانرا
در دست کافران اسیر گذاشتن روا نباشد و چون رای عقل گشای را بر تدارک
آن واقعه گماشت صلاح دران دید که شصت مرد گزیده کار دانرا بفرستند تا آن طرف
کوه خود را بلشکر جته نمایند تا بدانند که ایشان متوجه شده بشتاب بگریزند و اسیرانرا
بآسان تر وجهی از ربقهٔ تسلط کفار خلاص توان کرد آن تدبیر صورت تقدیر بود که
خامهٔ عنایت پروردگار بر لوح ضمیر آن موید کامکار نگاشت همان که آن شصت
مرد روان شده سیاهی خود را از جانب کوه نمودند لشکر جته اسیرانرا با هر چه غارت

کرده بودند بگذاشته و بی توقف بتاختند و بگریختند سپاه منصور اسیرانرا با غنایم
بی زحمتی بدست آورده مراجعت فرمودند و بدان تدبیر لطیف اسیران مسلمان از تعرض
استیلای کافران خلاص یافتند ف نه بر حدیقهٔ رایش وزید باد غلط
نه بر مجمعهٔ عزمش نشست گرد فتور ، حضرت صاحب قران بعد از ان از انجا نهضت
فرمود و از آب چیحون عبور کرده در موضع خرک نزول فرمود و چون امرا و لشکریان
امیر حسین شکسته و بر سوایی خسته و پریشان و تازان پیش او رسیدند آتش خشمش
بر افروخته رایت ملامت و زجر بر افراخت و ایشانرا سرزنشها کرده گناه کار
ساخت و خود چون از کین چون شیر عرین باخان روان شد و چون باب کوتل رسید
از تمام لشکر ده هزار مرد نامدار که در شجاعت و مردانگی بر یکی خود را ثالث سبع
و اسفندیار نمیدانستند تعیین بر کردند و ایشانرا بر جنگ تیز کرده سخت بستند ف
که باید که مردانه جنگ آورید ، جهان بر جهانجوی تنگ آورید ، و بر سم منقلای
روان شتاخته مبالغه کرد که بتعجیل از آب خجند بگذرید و آتش بیداد حمله افروخته باد شمن
بر در آورید ف سراسر عدل پر از کین کنید ، ز کین ابرو انرا پر از چین کنید
گفتار در گریختن لشکر امیر حسین از هیبت حضرت صاحب قرانی و باز گشتن امیر حسین ق
چون خبر توجه امیر حسین بحضرت صاحب قرانی رسید شامگاهی بود جهان از ضیا
آفتاب و تو گوئی حجاب سحاب خبان تاریک که ملک بر فلک با وجود چراغ
ماه راه نمی دید و نجاب از دیدهٔ مردم حسود دولت روز افزون یار گرفته بودی

غیظی بارید و هوا چون رای مخالفان تیره تر از قار و ابر چون دست دریا نوال صاحب
قران سیم بار ف هوا پر زمهریر و زمین پر ز برف ، زلب ره بزدی سوی کوشک حرف
علی حضرت گردون صولت دران حال شهپر توقف سوار ،
بنیروی تایید پروردگار امیر کیخسرو چون دولت درین کار یار و با تفاق یاران همه
مردروی توکل براه آورد و نیم شب بکنار یار سپین رسیدند و گذار ما گرفته فرمود
تا برنوکشیدند و چون قوت دولت آسمانی و هیبت صاحب قران در دلها انداخته
بود خان لشکری آن کثرت و شوکت چون رمه وحش بمجرد آوازی بهم برآمدند
و نیم دران شب از کنار آب شبگیر کرده بازگشتند و پیش امیر حسین رفتند ف
سپه گشته پیش سپهبد جمل ، سپهبد ز بخت خود متفعل ، درین اثنا بهرام
جلایر بی اشارت و استصواب حضرت صاحب قران کامیاب و کیخسرو از تاشکنت
با لشکر جته بازگشت و بجانب سیرام رفت و چون اغرق صاحب قران و ازان
کیخسرو پیش بهرام بود ایشان نیز از عقب مردم خود غنان غنیمت بآن صوب
تاختند و چون بسیرام رسیدند در قریه جمی گفت اغرق خود را یافتند بهرام
پیش از وصول حضرت صاحب قران از انجا رفته بود آن حضرت سار بوغا و اقوقا
بهادر را بانجانب جته پیش امیر شمس الدین و حاجی بیک فرستاد بطلب لشکر و بعد از
تامل و استشاره در اختیار موضع متلاق کیخسرو با برادر رفت و حضرت صاحب
قران با ششصد مرد خاصه بازگشته زمستان بسعادت و اقبال در تاشکنت

که از احاج و شاش نیز گونه بگذرانیدند خان و امیر حسین چون درین مدت بر جنده
کوشیده بودند و دست بیعتشان بدامن مراد نرسیده و در عرصه معارضه بر منصوبه که از وفو
شوکت و سپاه بنشاندند به پنهانی تدبیری که دولت حضرت صاحب قران فرو کرده
از هیچ پوشه درین هنگام که لشکر زمستان بجوم کرده و بساط کافوری برف در بسیط
گیتی بگسترده بضرورت باز گشته و در هر قشله یولادوغار را با جمعی بهادران بضبط آن
بگذاشته و خود با خان بارمنک سرای رفته و فصل زمستان در انجا بسر برده
گفتار مصالحت جستن امیر حسین و حضرت صاحب قران جون فصل شتا
بآخر رسید و رسولان صبا و شمال آوازه رسیدن لشکر بهار در انداخته و نصیحت
گویان قمری و هزار دستان در باب مصالحت گل با خار فصلها پرداخته ساربو
و اقوقا بهادر که حضرت صاحب قران ایشانرا بجانب جته فرستاده بود باز آمدند
و خبر آوردند که از جته لشکری انبوه میرسد و چون آنحضرت حقیقت صاحب قران
بود و مؤید من عند الله و در هر وقت با بدرک سپاهی لشکرهای گران می شکست و
پیاکرتی کارهای بزرگ از پیش می برد و امور غریب از دولتش بظهوری پیوست امیر
حسین را دایما دل در تدارک خطا او بود و در باب مصالحت با او سعی می نمود و چون اول
بهار شد و خبر شنید که لشکر جته بمعاونت آنحضرت خواهد آمد اندیشه کرد که اگر از جانب
جته لشکری بسپاه او پیوندد کوه آهنین بمثل پیش باد حمله اش پرده کاهی نیندیشد و ما را
بکلی دست از جهان بباید شست و دل از جان برگرفت ف انگه پی لشکر ازین کونه جهان بر

جون سپاهش برسد خود که تواند درزد ۰ وصلاح درانست که بعلما و مشایخ خجند و تا توسل جسته از ایشان استمداد نمود که باتفاق باحضرت صاحب قران از در دینداری و مسلمانی درآمده و معارضه و مجادله که میان ایشانست بموافقت و مصلحت رسانند و غبار وحشت و آتش فتنه که درمیانه برخواسته و برافروخته سلت بزلال موعظت و نصیحت فرونشانند اصحاب درس و فتوی و ارباب زهد و تقوی بمقتضی نص آیه وَاِنْ طَائِفَتَانِ مِنَ الْمُؤْمِنِيْنَ اقْتَتَلُوْا فَاَصْلِحُوْا بَيْنَهُمَا در اعه موفقت پوشیدند و دست صلاح از آستین صدق برآوردند و بپای اخلاص پیش آن سرور صاحب قران امدند و بعنوان تقدیم مراسم دعا و ثنا عرضه داشتند که جون بنده کانرا کمال دانش و دینداری و مرحمت و نیکوکاری حضرت صاحب قران بیقین معلوم سلت بدرخواست حاجتی که مقتضی خیر و صلاح دنیوی و اخروی مسلمانان میداند جسارت می نمایند حال آنکه مخالفت میان شما و امیرحسین خود موجب ویرانی مملکت و پریشانی رعیت سلت وجون ستیزه بجایی رسد که شما لشکر بیکانه را درین دیار راه دهید دست تعرض کفار بخون و مال مسلمانان دراز شود و اگر ایشانرا غلبه و استیلای که مبادا هرگز دست دهد باشما هم وفا نکنند ۰ فرد ستیزه بجایی رساند سخن ۰ که ویران کند خان و مان کهن ۰ امید بتوفیق الهی کو پیوسته رفیق حال شما بوده و خواهد بود خبانست که برحسب فرموده وَالصُّلْحُ خَيْرٌ از تنگ کدورتی که برآیینه مصاوقت و دوستی طرفین نشسته بمصقل مصلحت جلا پذیرد تا عرایس مصالح الملک و ملت

وسلامت وامن لشکری و رعیت در فضای آن جهره بنماید و از حسن اتفاق دران نزدیکی حضرت صاحب قرانی بخواب دیده بود که در آب خجند سیل بسیار درآمده بود و او درمیان آب بر سر چوب پاره نشسته بودی و بسجده در افتاده و از فریادرس درماندگان خلاصی و نجات طلبیدی و از غایت دهشت از خود غایب شده و چون چشم باز کردی خود را بر ساحل آب دیدی از طرف سمرقند و در عقب نظر کردی دریا بجنان جوشان مشاهده نمودی چون از خواب بیدار شده رای مبارکش بالهام دولت آن سیل جوشانرا بلشکر تعبیر فرمود و صورت نجات که در جانب سمرقند دیده دانست که اینجا مرادست هم ازان طرف بحصول خواهد پیوست در خاطر خویش روی توصل و امیدواری از جانب جنته بکلی بگرداینده و چون درین هنگام آن گروه کینه پیشه مصلحت التماس نمودند و دران باب مبالغه فرمودند در محکمه رای صواب نمای آنحضرت بروکواه عدل ثابت شده که خیر ملوک جاره موافقت و مصلحت سلت و چون خاطر شریف بران نهاد انديشه فرمود که اگر جمع درمیان آمده شده نمانند و گفت و گو کنند اینی کار معلق درحیز توقف و تاخیر بماند همان به که خود پیش امیرحسین روم و بخشی که باشد رو در رو گفته و شنیده هر چه زود تر غبار کدورت ازمیان برخیزد نظم

هنر بران که ثران نگذارند ۰ پیام خود بپای خود گذارند ۰ لاجرم نوکری بخشنبه نام را جهة اعلام مقصدی که فرموده بود پیش امیرحسین فرستاد و بنفس مبارک جانب ثمرقند رای آن موید کامکار بود که کارهای کلی بنفس همایون خود ساختی روی صدق بسوی کعبه

ضعانها دوید تی توقف وانذیشه روان شده وارسیحون عبور کرده متوجه سمرقند گشت وجون
بانجا رسیده وآفتاب عزّ مبارکش ظاهر شه سمرقند منور گردانیده وقت طلوع آفتاب
بود خوشت که بشهر درآید شخصی از شهر بیرون آمد وخبری غیر واقعه رسانید که امیرحسین وغلبه
یافته است حضرت صاحب قران بعد از استماع آن سخن بشهر درآمدن مصلحت ندانست
عنان توجه بصوب شادمان تافت وجون بشادمانی رسیده باجنه قوشون
لشکر امیرحسین که از مقابل می آمدند دوچار خوردند وجون روی قصه بآنحضرت نهادند
دفع ایل رانیروی تائید حمله کرده ایشانرا رانده منهزم ومتفرق گردانیده وازانجانب
یام آمده نزول فرمود وزمانی توقف نمود تا اسپان چریده برشدند وجون بسعادت
سوار شده وبوضع نیازی رسیده امیرموسی هزاره غانچی که تعلق بخاصه اوداشت ودیگر
سپاه گرد آورده بالشکری پیش آمد بهادران این طرف اورا از قصه ونیت حضرت
صاحب قران خبر دادند امیرموسی بکثرت لشکر مستظهر بود آن سخن مسموع نداشت غافل
ازان که عهده درباب محاربه وجنگ مردی ومرد انکی سرداریست نه بسیاری لشکر جرار
مصراع پشت سپه کران سواری دارد وبا انکه جنبه بار خود را آن موده بود باز
لشکر را برآراسته آهنگ جنگ کرد حضرت صاحب قرانی امیر سیف الیس وخطابی بهادر را
با پنجاه مرد وستاد که از عقب ایشان درآمده حمله آورند ونفس مبارک با معتمدان کس
پیش ایشان بگرفت لشکر امیرموسی چون دیدند که سپاه از پس وپیش ایشان درآمدند دست
برد آن سپاه بکرات دیده بودند وفرارش جشیده فی الحال منهزم شده

کانهم حمر مستنفرة

کانهم حمر مستنفرة فرت من قسورة متفرق وپریشان گشته لشکر منصور از پی
ایشان روان شده بسیاری بتیغ بگذرانیدند وبسی رافرو دآورده از قتل درگذرا نیدند
ودرین اثنا حضرت صاحب قرانی جمعیّت تفقد دولتخواه از اردغون شاه بروالیغ رابا پیکها
لایق بجانب ماخان روان فرموده ودرین حال از پیش خبر آمد که لشکر امیرحسین رسیده
حضرت صاحب قران مراجعت فرموده وبمان ششصد مرد را مرتب داشته بر بلندی
بایستاد ولشکر قرونس سی قوشون سواران گزیده میمنه ومیسره را آسته درگرفتند
ودر مقابل صفها برکشیدند واز جانبین سورن انداختند ف خروشی برآمد ز بهر دو طرف
که یعنی شد از بیم در در صدف حضرت صاحب قران باسپاه ظفر پناه زمانها توقف
نمودند تا آن بهادران بکاری که این راه از برای آن پیموده اند وزحمت کشیده در آینه
ودست بکشانیده کسی سر بنیاورد وپای پیش ننهاد انحضرت ایشانرا بگذاشت وبا
دلاوران خویش مراجعت نموده وشبگیر کرده از آب کوهک بگذشت وبحرکاه بقینا
نزول فرمود وجون پیش ازین نوکری تخشنبه نام بشالاسرای پیش امیرحسین وستاده
بود که سخن مصالحت برساند دران موضع بانتظار معاودت او توقف نمود جون
تخشنبه بامیرحسین رسیده وجزری که پیوسته کوشش امیه اوبر راه انتظار آن بود در
آن معنی راغنیمت شمرده وبرالتزام موافقت وترک مخالفت سوگند یاد کرده عهد بست
وتورانشاه رابا تخشنبه نوستاد تا عهد از انجانب نیز مستحکم شود وحضرت صاحب قران
عباس بهادر رابا تورانشاه روان کرده وامیرحسین با عباس بهادر بتجدید عهد کرده پیمانها

بایمان موکد گردانیده و امیر موسی و او لجایتو را باده هزار مرد بنوشتاد و با ایشان مبالغه کرد که خاطر فلانکس یعنی حضرت صاحب قران بدست آورده با او صلح کنید و سعی نموده البته نوعی سازید که میان ما ملاقات شود و چون ایشان از قهلغه کش در گذشته در پایان سمرقند بقریهٔ کمش کنه که مزار متبرک علی اتا قدس سرهٗ انجاست فرود آمدند حضرت صاحب قران بعلیا باد سغد نزول فرموده بود ایشان بدر خوشت مصلحت کسی فرستادند و انکس از آب کوهک عبور کرده پیش حضرت صاحب قران آمد و شرف بساط بوس مستسعد گشته حکایت در خوشت امرا در باب مصلحت بعرض رسانید قرار بران شد که انحضرت با صد کس و امیر موسی و امیر او لجایتو با صد کس بهم رسند و ملتمس ایشان مبذول افتاده صلح کنند و چون این سخن باجرا رسید نوئین سوار شده با صد مرد متوجه گشتند و حضرت صاحب قران با دویست مرد توجه نمود و چون بیکدیگر نزدیک شدند ملازمان انحضرت عرضه داشتند که امرای صاحب وجود امیر حسین اینها اند که بپای خود بدام آمده اند اگر اینها بدست آورید دیگر او را مقاومت با ما نماند و بکلی مستاصل شود گردش چرخ نقشی موافق نموده فرصت غنیمت می باید شمرد همت عالی انحضرت این سخن را عکس نکرد و فرمود که عهد شکستن از مردی نیست ف از عهدهٔ عهد اگر برون آید مرد ف از هر چه گمان بری فزون آید مرد و چون امیر موسی و او لجایتو انحضرت صاحب قران رسیدند زبان انصاف و عذر خواهی برکشادند و از جانبین عهد مودت و دوستی

تازه کرده دمشت و کدورت بکلی از میان برخوشت و حضرت صاحب قران تسلی خاطر ایشان را بوثاق امیر موسی فرود آمده بقاعدهٔ سابق بساط انبساط و یکانگی مبسوط گشت و بعد از ان ایشان لشکر خود را اجازت داده باز گردانیدند و خود نیز بخانهای خویش معاودت نمودند و انحضرت بجانب کش توجه نموده بسعادت و اقبال دران خطهٔ جنت مثال نزول فرمود و اما طی انجا باجران دولت پایبوس مبادرت نموده بانواع عنایت و نوازش سرافراز گشته شعر باقبال بنشست صاحب قران ز بخشش همه مملکت شادمان ذکر لشکر کشیدن امیر حسین بجانب بدخشان دران وقت شادمان بدخشان باخان و امیر حسین یاغی بود ند امیر حسین لشکر کشیده بر سر ایشان رفت و شادمان نیز سپاه خود جمع آورده پیش آمدند و لشکر طرفین در مقابل یکدیگر نشستند و چون ملک حسین و الی هراة از مخالفت شادمان بدخشان و توجه امیر حسین بجانب ایشان آگاه شد لشکری گران بطرف بلخ روان کرد تا ایل و الوس انجا را غارت کنند حضرت صاحب قران را بران حال اطلاع افتاد و از کش با سپاه ظفر پناه روی توجه بدفع ایشان نهاد لشکر ملک را چون از توجه آنحضرت خبر شد شبغان و بلخ را تاخت تاخت کرده باز گشتند حضرت صاحب قران از معبر ترمذ عبور فرمود و چون خواسانیان باز گشته بودند عزم دیدن خان و امیر حسین کرد و چون امیر حسین را از توجه آن حضرت آگاهی داد پادشاهان بدخشان صلح کرده روان باز گردیدند و در قندز اتفاق ملاقات افتاد

ویکدیگر را کنار گرفته غبار وحشت که درمیان بود بکلی مرتفع شد وجنود روز متصل طویها کوده بعیش وعشرت مشغول شدند واز انجا نهضت فرموده به ییلاق اشلمش رفتند وحضرت صاحب قران بماخان کس فرستاد تا امیرزاده جهانگیر یا اغرق بخطا دلکش کشش فرمایند ف روان کشت فرمان صاحب قران که اغرق بسوی کشی آید روان

گفتار در لشکر کشیدن امیرحسین وصاحب و اتی بکابلستان

چون دران وقت یولاد بوغا واقبوقا پسود پشت استظهار بحصار کابل بازگذاشته پای از جاده انقیاد بیرون نهاده بودند وسراز ربقه اذعان کشیده ودم از مخالفت میزدند امیرحسین وحضرت صاحب قرانی لشکر گران مرتب داشته بعزم توجه بجانب سوار شدند وجون از غبت بنه وکشن گذشته بکابل رسیدند ویولاد واقبوقا بمقابله ومعارضه آماده گشته بحصار تحصن جستند ولشکر این جانب حصار را مرکز وار درمیان گرفته جنگ درپیوستند ف جوباران نیسان بهنگام جنگ

بیارید ازان باره خشک وخدنگ ـ توگفتی شد آن باره ابر میغ ـ تگرگش بمه سنگ وباران تیغ

حضرت صاحب قران روی همت علی بقهر دشمنان آورده ایشانرا عاجز ومضطر گردانیدند وبهادران نصرت پناهش داد مردی ومردانگی داده خطائی بهادر وشیخ علی بهادر بابسی دلاوران درآن جنگ زخم دار شدند وجون آنحضرت بنفس مبارک متصدی کارزار شد بود مخالفانرا بضرورت کارزار کشت ولشکر ظفر قرین حصار را بحرب وضرب بکشادند ویولاد واقبوقا را دستگیر کرده به بستند

شعر

سپه را جو صاحب قران بشت بود ـ نکین سعادت در انگشت بود ـ خداداد شان از عنایت ظفر
براعدای بی سود کوته نظر ـ بعوان فتح حصار وقهر مخالفان وضبط دیار مطوع وکامکار
بازگشته ودرین اثنا امیرحسین باحضرت صاحب قران بسبیل مشورت سخن راند
که داعیه دارم که بلخ نشیمن جاسازم وقلعه بنده وانرا که درروقت معموری پاسبان
باشی با بلندی فلک همراز بودی واز ترشح آب خندق عمیقش کاو زمین درشاور ی
باماهی انبار ف گردون جوخاک وخاک جوگردون همی نمود ـ از پستی وبلندی آن خندق
وحصار بحال عمارت بازآورم حضرت صاحب قران بحکم المستشار مؤتمن اورا از امضاء
آن رای منع فرمود وقصه عمش امیر عبدالله یاد داد که بعواز واقعه امیر قزغن عزم بوطن
درهم قهر جزم کرد واموال ونخوت اثاثش عرضه داشته که ولایت خود را گذاشتن ودر
میان پکانگان وطن ساختن از طریق حزم دور ست جه اکو کاری اقته مردم پکانه بکار
نیاینه ومدد کاری تمانینه واو نصیحت نیکوخواهانرا نشنود وعاقبت بسخن ایشان برسید
ودیدآنچه دید شعر هرکس که نصیحت زعزیزان نکند گوش ـ بسیار نجاید سرانگشت ندامت
واین اندیشه که تو بخاطر آورده بعینه همان حکم دارد وعاقل بعواز خبان تجربه چنین فکرها
درخیال نیارد معهذا ممکن که بشیمان شوی وسود ندارد ـ امیرحسین این سخنانرا مستمع نشد
ومعترف شد که منشار نصیحت محض شفقت ونیکوخواهی ست اما توفیق قبولش رفیق
نگشت وتخوی ف بساشمه روشن که دودی ندشت ـ نمود ندبدر او سودی ندشت
وصف الحال امد وبعزم کارناکردنی که از جمله اسباب بگشت واد بارا بود روی توجه بلخ

نهاد و باجود انکه مقرر خان بود که از مراجعت کابل حضرت صاحب قرانی بستقر دولت
خویش فرماید ازان حضرت التماس موافقت کرده همراه ببلخ بود و همین که انجا رسیده
بغارت حصار بنده وان وحوقه ق آن بیش کرفت و بساق انداخته تمام رعایا
و لشکری بجد برجه تمامتر مشغول کشته و اما لی و متوطنان شهر بلخ را بجموع بقلعه در آورده
و شهر خراب بماند و این قضیه بتاریخ سنه تسع وستین وسبعمایه موافق بیچین سیل
بود درین اثنا خبر آمد که لشکر جته باز متوجه ایشی طرف شده می آیند امیر حسین میدانست
که طاقت امثال این واقعه بانوار اثار شهامت و صرامت حضرت صاحب قرانی انکشاف
یابد توجه او را بماوراالنهر ضروری دانسته کفت ف کی بجایی رسد جنینی کاری
یی زدوکیر جون تو سرداری کفتار در لشکر کشیدن صاحب قران بمحاربه لشکر
جته جون توجه سپاه جته محقق شد حضرت صاحب قرانی
متوجه ماوراالنهر کشت و با امیر موسی ارجون عبور کرده روی جلادت بدفع دشمنان
آوردند و لشکر جته تا شکنت رسیده بودند جون زمستان در رسید بهمانجا توقف
نمودند و حضرت صاحب قران و امیر موسی از بمرقه کذشته در معرقه اقشلاق کردند
و امیر حسین نیز با باقی لشکر از عقب آمده در جکای کش نشسته و از اتفاقات حسنه
در میان امرا جته نفاق افتاد تمر الیس که او یماقش دوغلات و کپک تمور و شیر
اول با بعضی لشکر بقصد حاجی بیک ارکنوت متفق کشته و حاجی بیک بوان حال
اطلاع یافته با هنک جنک ایشان برنشست و ایشان نیز سوار شدند و جون بنزدیک

یکدیکر رسیدند

ع

یکدیکر رسیدند با هم سخن شده باز کردیدند و تمر الیس و کپک تمور حیله کردند و با تبا
خود باز کشته بکوختند و حاجی بیک بسر شیراول رفت و او را بقتل آورده و از پی جته
لشکر جته هم برآمدند و متفرق باز کشته و آن هم خطر از میامن دولت حضرت صاحب
قرانی بی تکلیف و زحمتی کفایت شد ف جو در لشکر دشمن افتد خلاف
تو بکذار تمیر خود در غلاف بعد ازان حضرت صاحب قران و امیر موسی پیش خان و امیر
حسین کس فرستادند که جون لشکر جته پریشان و پراکنده باز کشته مصلحت انست
که از عقب ایشان بشتابیم و جون دران زمستان شاتمان بدخشان تاخت آورده بودند
و قندز را غارت کرده و باز کشته امیر حسین صوب بدخشان و سرانجام معامله آن
طرف کردن اولی دانست ف جو داریم در کشور خود عدو بدیکر دیار از جرا ریم
جون نیروی دولت از اندیشه سپاه جته فراغت حاصل شد امیر حسین و حضرت صاحب
قرانی لشکر از نو مرتب و استه متوجه صوب بدخشان شدند و جون از جیحون عبور
کرده و قول و منقلای آراسته از طالقان و کلاکان بکذشته و کشخ که از توابع
بدخشان است مضرب خیام نزول کشت حضرت صاحب قران جنانچه مقتضی مقدم ذا
آنحضرت بود از پیش بایلغار روان شد و امیر حسین بسر خود جهانکک را همراه آنحضرت
بکذاشت و خود باخان در کشخ توقف نمود و ازان جانب بدخشانیان عقبه کرکسی را کرفته
بیاده شدند و بایستادند تصور انکه بعقاب تیر مرغ را نکذارند که از انجا کذار یابد
فجرد انکه سپاهی سپاه حضرت صاحب قران بدیدند و هم بر ایشان غالب شد و روبکو
یز نهادند

غبار موکب منصورش از دور ۔ شکیبت آرد بخم ارست فغفور ۔ وباز در عقبۂ جرم جلادتی نموده بایستادند وجون رایت ظفر پیکر بنزدیک رسیده انجام توقف نیارستند کرد فرار اختیار کردند واز آب جرم گذشته پول را خراب ساختند وکذارهای آب راکرفته بایستادند حضرت صاحب قران از دیکوجای محل کذار جست وفوجی از مردم خود را بنهانی بکذرانیده وجون ایشانرا از کذشتن لشکر جرشه پای قرار شان از جای برفت وبطرف بالای آب بوخشان کریخته ودر دره او قیخ که جای نعایت تنک ملت ودو آب عظیم انجا بهم می پیوندد وجزها بسته ومجموع شامان دران محل بایستادند وجون عساکر کردون ماش روی شجاعت بانجا نهادند ایشان پشت داده ازان محل نیز بکریخته وبطرف قغرالنک رفته از سراب چیحون بکذشته وکذارهای آب راکرفته بایستادند منقلای لشکر ظفر قرین از عقب ایشان بشتافته وخبک جلادت بجنک نادیده آن سراسیمکان را از انجا هم براندند وشاه شیخ علی را دستکیر کردند وکلهای سلب وکوسفند ایشانرا کرفته مفصل آنرا بعرض نواب حضرت صاحب قرانی رسانیدند وجماعتی از بوخشانیان کریخته بودند ودر دره جمع شده انحضرت جهان ملک را با بنوی از لشکر بفرستاد وایشانرا غارت کرده اولجای بسیار کرفته وجون باز کشته بوخشانیان در تکلمای سر راه کرفته جنک درپیوستند وجون تیر قتال اشتعال یافت جهان ملک بکریخت ونخالفان چیره کشته آنچه ایشان غارت کرده بودند باز کرفته وبعضی را بقتل آوردند وششصد وسی سوار را فرود

آورده ملت

وجها از همه بستدند وجون بلخی بشتاب تاخته صورت این حال بعرض صاحب قران رسانیدند فایده حمیت خسروانه برافروخت ویی توقف نفس مبارک سوار شده ویالای کوه برآمد زان خبر واقعه مایل پیشتر لشکر منهزم کشته ازموا کردن دران امر خیر تخلف ننمودند صاحب قران موید کامکار بایستاده کس سر راه تنک که همرایشان بود بکرفت ودست شجاعت از آستین تائید آسمانی برآورده دست بردی نمود که فلک دوار حیران ومریخ خنجر کذار انکشت در دندان بماند

کر آن جنک ستم بینی بخواب ۔ شهی از نهیب ویش زبهره آب ۔

خدا بر کرا سر فرازی دهد ۔ چنین ارکانرا بیاری دهد ۔ وبعد از کوشش بسیار رنج تیغ ظفر نکار لشکریانرا از آسیب استیلای مخالفان چیره کشته باز رهانیده وان زبان مبارک آنحضرت که ترجمان ملهم دولت بود منقول ملت که این همه جنک که من کرده ام وکارهای که مرا پیش امده ملت بسختی آن جنک ندیدم وازان جانب دیکر بار پنجاه پیاده سپر ها در سر کشیده وروبآن حضرت نهادند ونزدیک آمدند تیر باران که برجان مخالفان می بایست سوی صاحب قران روان کردند ودو یست مرد دیکر بعد ایشان از عقب می آمدند قوت طالع صاحب قران ایلچی بوغا را نیز بخشید ویاده درمیان ایشان دوید وجنه تا چیک را سیلی بر کردن زد وبه نکته دانی وجرب زبانی بایشان کفت آن شخص را می بینید فلانپس ملت یعنی حضرت صاحب قرانی واسیران شما را خلاص کرده باز میدهد این جنک پیهوده چرا میکنید

فقت

ن

آورده سلب

اگر کشته شوید یا اسیر گردید گناه در گردن شما خواهد بود تا دانند پیادگان جوان
نام عالیون آنحضرت بشنوند دست جسارت از جنگ باز داشته و سر مسکنت
فرود آورده لب ادب را با قامت ریم زمین بوس بیارا استه و دو کس
از ایشان با پای بیماری آمده بتضرع و زاری از حضرت صاحب قران امان جان
طلبیده نداشاره علیه نفاذ یافت که آنچه از لب و جبار لشکریان گرفته اند جمع
کرده علی الصباح بیاورید و بسپارید تا اسیران شما را بشما بخشم ایشان اطاعت
فرمان انگشت قبول بردیده تسلیم نمادند ف که مابنه کانیم و فرمان ترسلت
تحتی در سروچکم در جان ترسلت ، و ظیفهٔ دعا و ثنا بجای آورده باز گشته و صاحب
قران گردون اقتدار مظفر و کامکار ف فتح و ظفر ملازم و اقبال و بخت یار ،
در سایهٔ محافظت لطف کردگار ، بعسکر عالیون نزول فرمودند بدخشانیان
تمام آنچه از سپاه اینجانب برده بودند جمع کردند و بی پیشکش از تعوذ نادر لب
مرتب ساخته و روز دیگر همه را بر داشته ف چگذار نهیب خونین و لب از امید خندان
متوجه آستان نصرت آشیان حضرت صاحب قران شدند و بعد ازان که مراسم بندگی
اقامت کرده غنایم را باز رسانیدند و پیشکشها بگذرانیدند مرحمت خسروانه بخلاص
اسیران ایشان فرمان داد و آنچه لشکر غلبه نیاز گشته و خسته شمشیر و سی سوار
از ایشان اسیر گشته بیادگار نا موسی داده بودند آنچه موید کامکار بسنجیده کس
از مخالفان ظفر یافته چهره شده بضرب شمشیر باز ستده و پیشکشهای بغرامت بر سر

برسر چه گویم از ان

ست
ف چه گویم از ان خسرو کار او ، که پیش ثمارست آثار او ، سعادت که اقبال را بهمه
غنایش بدست عنایت درست ، بلشکر نه بستست فتح و ظفر ، که همست آن عطیه
و بعد ازان بسعادت و فیروزی از انجا مراجعت نمود و چون در ظل حفظ و حمایت
رحیم رحمان در شهر بدخشان نزول فرمود تیزگی جلایر و بعضی لشکریان که گریخته
بودند و آن جا آمده در معرض خطاب و عتاب افتادند و امر اخواسته که یورغوی
ایشان موقوف کنند و بعد از معاودت پرسیده شود غرت خسروانه تحمل نفرمود
و باحضار ایشان فرمان داده بعد از پرسش گناه همه را پیش و پس جوب یاساق
زدند شعر و آن کند را این عقوبت بجان بسیار نیست ، در اثنای توقف
حضرت صاحب قرانی در بدخشان امیر حسین پیش او کس فرستاد که شیخ محمد سلدوز
و یکخر و آمده و اتباع و اشیاع خود را جمع آورده اند و رایت مخالفت برافراشته
و فرو نشاندن آتش این فتنه ف کار شمشیر آبدار توست ، شیوهٔ بخت کامکار تو سست
و امیدوارم که درین کار توقف نداری و بتعجیل پای خود باخان بشتابی سرای باز
گشت کفار در مراجعت حضرت صاحب قران از بدخشان
چون از جسارت و مخالفت شیخ محمد پایان سلدوز و یکخر و بخضرت صاحب قران
رسید هم بعزم مراجعت از بدخشان سوار شده و بسعادت و اقبال روان
گشت و چون همه دانستند که مرکز مدار دولت و ظفر رایت فتح آیت
حضرت صاحب قرانیست ف بهر جانب که باشد دولت انجاست ،

شیخ محمد پیان و کیخسرو نیز دست امید بدامن دولتش دراز کرده مکتوب بآن حضرت نوشته بودند و اندیشه خود را عرضه داشته درخواست مدد و معاونت کرده و آن مکتوب در راه بدست امیر حسین افتاده بود و حضرت صاحب قرانی را از آن معنی آگاهی دادند و چون بارهنگ رسیده و در کنار آب با امیر حسین ملاقات فرمود امیر حسین اظهار بشاشت و شادمانی کرد و از وظایف تعظیم و تکریم هیچ دقیقه فرو نگذاشت اما حضرت صاحب قرانی را در خاطر خبان بود که چون بنای مصادقت و مصافاه از جانبین بعهد و پیمان موکد شده امیر حسین آن مکتوب در میان آورد و ما فی الضمیر خود را پنهان ندارد که نشانهٔ صفای خاطر باز نمودن راست سعر الخل کالاماریة و الاّ فی ضمایره مع الصفاء و یخفیها مع الکدر دوست چون آنست کز صافی بود اسرار خویش * می نماید روشن و چون تیره شد پنهان کند

امیر حسین اصلا اظهار آن نکرد و هیچ از آن بزبان نیاورد حضرت صاحب قران از این معنی حرارتی بخاطر مبارک بدید آمد و چون بمنزل فرخنده باز گشت سه کس را فرستاد و باتفاق عرضه داشتند که امیر حسین عدنی بخاطر آورده قصد کرفتن شما دارد بر جنبانی سخن موجب زیادتی حرارت شده اما از انجا که کمال تمکن و وقوف نفس آن مؤید صاحب قران بود هیچ کونه تغیر بخود راه نداد و آن حکایت را وقعی ننهاد و از عقب آن شخصی دیکر بیامد و مکتوبی رسانید که عادل سلطان که در آن وقت خان او بود بحضرت صاحب قران نوشته بود مضمونش انکه امیر حسین با امیر

موسی کفته رسالت که فرصت نکاه داشته بهنکام مجال ترا بکیرد با وجود امارات و علامات نست عهدی و عدر اندیشی امیر حسین که از خبدینی وجه بظهور رسیده عنان حضرت صاحب قرانی از قوت تایید آسمانی اضطراب بحال خود راه نداد و آن مکتوب پنهان داشته خاطر مبارک را تسلی فرمود که اکر امیر حسین را عذری در خاطر بودی هم در مجلس اول بنفس خود اقدام نمودی امثال امیر موسی را کجا قدرت آن باشد که مرا تواند کرفت خبانکه ف روبه چکونه شیر غرنی را کند شکار

زنهار ازین حدیث دل خود درژم مدار * و بعد ازین اندیشه بعزم ملاقات امیر حسین سوار شده تا حقیقت آن سخن را با شافیه از و باز داند و بی حجاب از کیفیت آن استفسار نموده دغدغه مرتفع کرداند و چون با امیر حسین رسیده او هم سوار شده بود و بکنار جیحون ایستاده و معاودت وصول آنحضرت ازان طرف آب که ناکاه کشتی رسیده و شخصی از کشتی بتعجیل بیرون آمد و آهسته با امیر حسین کفت که یانغ نزدیک رسیده و لشکر آماده می باید شد ثالث امیر حسین چون سخن بشنود بغیر از روا ن کردن حضرت صاحب قرانی چاره ندید صورت واقعه بآن حضرت در میان نهاد و کفت تدبیر این قضیه چه است که پیش تو قف با سپاه خود از آب بکذری و منقلای لشکر مرتب داشته بدفع دشمنان قیام نمایی که زنده چشم و دیکر سرداران که از پیش رفته اند از عهدهٔ آن کار خبانچه باید بعضی تواند نمود شعر نه هر کسی که کله کج نهاد و تند کلاه داری و آیین سروری داند * حضرت صاحب قران با لشکر خود از آب

بگذشت وآنجا دل خواه او بود بحصول پیوست وچون بزنده حشم وسپاه متقلای سیه
لشکر آراسته وصفها مرتب داشته روی همت بدفع وقمع دشمنان نهاد وایشان
چون از توجه آنحضرت واقف شده ندروان روی گردانیده پشت بهزیمت دادند
گورخانه ان زندترانه دیر، که بنا لدبقه نجه شیر، گیخرو گریخته براه قیر تکین
بطرف الای رفت زنده حشم در عقب او تکاپوی فموده او را تا خجنه براند واوان
سیحون گذشته بطرف تاشکنت وانزار شتافت ورایت فتح آیت آنحضرت بسعادت
معاودت نموده مظفر ومنصور درکشی نزول فرمود وبعون تائیدات الهی در مستقر
دولت روز افزون قرار گرفت فی امیه تازه ودولت قوی وبخت جوان
مراد حاصل ودشمن زبیم درغ جان، وایدحسین چون از آثار دولت ویمن ساعت
حضرت صاحب قرانی از شر استیلای دشمنان امان یافت از ارسنک به بلخ
آمد وحصار بنده وانرا مرکز رایت دولت خویش ساخته ساکن شد گفتار در سبب
مخالفت حضرت صاحب قرانی با ایدحسین نوبت ثانی وطوطی نطق
وحی پرداز بمراز ایه فاوحی الی عبده ما اوحی علیه افضل الصلوات واکمل التحیات
از مصدر انه هو الا وحی یوحی شکرانی کفتار هدایت آثار درکام جان امت بلذیذ رفعت
نهاده که ایه اذا اراد الله شیئا اسبابه یعنی چون ارادت باری تعالی وتقدس
بود چیزی وبیه اشان حالی تعلق گیرد اسباب وقوع آن آماده ومهیا گرداند
ومقدمات حصولش مرتب وپرداخته سازد فی براه اربود نوع از بستگی

کشایش پذیرد بشایستگی، بران کار کامکار در آید زمانی، مهیا شود جمله اسباب آن
وچون در دار السلطنه ایه وجعلناکم خلایف فی الارض منشی ایه جف القلم بما هو
کائن به پروانجه نصیب برحمتنا من نشاء، منشور خلافت روی زمین باسم همایون
صاحب قران سعادت قرینی نوشته بود ونشان ایه ما یفتح الله للناس من رحمه
فلا ممسک لها رسیده وبتانون قویم ایه ذریه بعضها من بعض والله سمیع علیم
مقرر شده که از میامن سلطنت وجهانبانی خانواده بزرگوار شکوهش جهان وجهانیان
در سایه عدل واحسان وخمان امن وامان تا دامن آخر الزمان آسوده وشادمان
روزکار گذرانند اسباب پادشاهی واستقلال آنحضرت از مسکن غیب بنوع روی
می نمود که دیده بصیرت عقل دران حیران واندیشه عاقلان عالم در فهم حکمت آن سرگردان
می ماند بنوع شه کار او ساخته، مراد شی زهر کونه پرداخته،
کز اندیشه اش عقل حیران شدی، زهر چیز کو خواستی آن شدی، وچون برحسب فرموده
السلطان ظل الله فی الارض منزلت عطیم ایشان سلطنت که سایه مرتبه الهیت
ولا اله الا الله وحده لا شریک له اقتضاء سر این معنی چنانست که شغل خطیر سلطنت
اصلا شرکت بر نتابد ومنصب جلال جهانداری بانبازی تمشی نیابد
بزم ذوحشمه مقامی که دید، جای دو شمشیر نیامی که دید، تنگ بود مملکتی بر دو شاه
کس نشنیده فلکی با دو ماه، نا برین سنة الله جاری شده که چون فیاض موهبت
ایه انا مکنا له فی الارض ارادت فرماید که رایت دولتی صاحب شوکتی باوج

شاهی برافراز و میده آن ربع مسکون جولانگاه یک ران فرمان او سازد نخست
بهر که در و مجال سودای سروری با شد تیغ فنا بردارد و بهر کس راکه اندیشهٔ
سروری و برتری بخاطر راه یابد زنده نگذارد شود سرنکشد شاخ نوازسرو بن
تا نتوانی کردن شاخ کهن تا نشود رنگذر چشمهٔ پاک آب نزاید زدل جشم خاک
و در هنگام طلوع تابان شیر صبح سلطنت و مبدا ظهور ابهت وجلالت حضرت
صاحب قرانی قوی توکسی دران اطراف واکناف که داعیهٔ حکومت وسرداری
و ثالث امیرحسین بود لاجرم اسباب زوال او هم از اخلاق و هم افعال او با نوک
مدتی دست فراهم داد او لا حرص مال و امساک در غایت کمال بر مزاج او غالب
بود و تنه خویش و درشت کوئی با غرور و پنداروتخوت و استکبار جمع کرد
ف زه مروی نزد او خار شد دلش بنه کج و دینار شد و باین واسطه
خاطر مردم بغایت وکلی ازو متنفر گشت و روی دلها از راه متوالات او بر گشت
کمر بسته از و جویای کین یکتی ز کسی نشود آفرین و رکن شوکتش بموافقت
حضرت صاحب قرانی قوی بود مردم را ساز کاری با او ضروری بود چه هر که
اظهار مخالفت او کرد و پای جلادت پیش نهادی سر از دست انتقام آنحضرت
جز از راه گریز بیرون نتوانست برد و در هر کار که او با پیش آمد و در هر حال
که او را روی نمود آنحضرت با او طریق موافقت و معاونت حسب الامکان
بپای مردی و مردانگی می سپرد تا غایتی که چون عادل سلطان خان متوجه شده

میکرد بخت و او را کذار بر حوالی کش بود حضرت صاحب قران در عقب او شتافته
و جنبش کرده او را بگرفت و پیش امیرحسین فرستاد و میان ایشان نسبت صداقت
و دوستی بعلاقهٔ قرابت و خویشی موکد شده بود اما باطن امیرحسین از غایلهٔ عزو مکر
اندیشی خالی نبود و با وجود انکه از مخالفتی که پیش ازین میان او و حضرت صاحب قرا
واقع شده بود بسی پشیمانی کشیده و جبینی و سیله باز بمصالحت رسانیده و هم
و پیمان بغلاظ ایمان موکد کرد اینده هنگام که دیگر باره از نلون مزاج خویش و افساد
پولاد بوغاکه خویش او بود و امیر خلیل هم و پیمان و سوکند را بیک سو نهاده مکر و حیله
آغاز کرد و پیش فرستاد و که از ابل و الوس آنحضرت هر کس اسمی داشته باشد از
کش و آن نواحی کوچانیده بولایت نقل کنند و بعلت انکه امیر موید در سر شراب بر جاوید
زده ملاک کرد اینده و بگریخت کسی را بفرستاد تا حرم او شرینی بیک آغاز اکه خواهر حضرت
صاحب قرانی بود و بولایت بود و امیر زاده جهانگیر را که حضرت صاحب قران پیش او گذاشته
بود بفرستاد و به آنحضرت پیغام داده که امیر موسی را باکوچ پیش ما فرست حضرت صاحب
قرانی را خود از حکایات قصه او که هم بمشافهه و هم بمکاتبت رسانیده بودند و نها
داشتن مکتوب کیخسرو و شیخ محمد بیان که مصدق آن سخن بود خزانهٔ بخارا مبارک
راه یافته بود و چون این حرکات با امارات و علامات سابق جمع گشت رای عالی
را تحقق و روشن شد که امیرحسین خاطر کدورت اینده ملت و اندیشهٔ قصه و عزو دارد
پیش ازین مسامحه و مدارا کردن مصلحت ندانست ف نباید غنود دن جانان بخر

کنکاه سیلی در آید بسر ، بجای نخسبد عقاب دلیر ، که آیی توان هشت او را بزیر ،
سنت سینه مشاورت را رعایت نموده با امیر موسی و محرمان خواص و دولتخواهان
خویش در میان نهاد که امیر حسین باز آغاز مکر و حیله کرده فکرهای عجب می اندیشد
واز و غافل بودن مقتضی جزم نیست حاضران جون این سخن بشنیدند امیر موسی و اولوا
ارکان دولت انحضرت مثل امیر داود و امیر سار بوغا و امیر جاکو و امیر موید و حسین
بهادر و امیر سیف الدین و عباس بهادر و امیر اقبوقا و الچی بهادر و شیخ علی بهادر و دولتشاه
بخشی ایغور به باتفاق زبان بر کشادند که بر عهد امیر حسین اصلا اعتماد نیست واو
در بند قصه و غدر سلت و مباد اکه جون فرصت قوت شود تدارک آن نتوان کرد
وندامت فایده ندهد البته در مخالفت یا او یکدل و یکجهت می باید شد و بهمکی همت متوجه
تدبیر کار او بودن فی الحال سایخ کشادند یکسر زبان ، دعا و ثنا کرده زیب بیان ،
که جون عذر جوشد دل کینه خواه ، جه خار و خسکش برآید زراه ، تو نیز آتش کینه را بر فروز ،
که فرخ بود آتش کینه سوز ، بر اندیشش تو همت بنهاد کر ، بر بحد رعیت زبنیاد سر ،
قضا درکش آئین بنهاد را ، کفایت کن این خلق فریاد را ، و امیر جاکو و امیر دولتشاه بخشی
دران معنی مبالغه از حد گذرانیدند حضرت صاحب قرانی سخن ایشان را مسموع داشت
و امیر موسی با انحضرت عهد هواداری و یکجهتی تازه کرده مجموع دل بر مخالفت امیر حسین
نهادند و بحکم اقتضای وقت علی برادر خضر یسوری را بیاساق رسانیدند و الخیر
سنه ما یقضی الله کنار در لشکر کشیدن حضرت صاحب قرانی و طوعا یافتن امیر حسین جون از بر کونه
بعون عنایت ربانی دلایل و علامات

ولایل و علامات محقق شد که امیر حسین نقص عهد اندیشیده باز قصه عذر و اورد
وطبل شبیخون در زیر کلیم نفاق بنزدند تا فرصت یافته مراد خود بحیله بدست آرد از حضرت
صاحب قرانی بحکم وجوب دفع مایل سایل ضرورت کشت که در تدبیر کار او سعی
فرمایند و پیش از انکه اختیار نماند بدانچه توانند قیام نماید و جون همت بلند جنابش
رخصت نمیداد که بنیاد کار بر حیله و نفاق که منشاء آن عجز و اضطرار است نهد بشت
توکل بعون عنایت ربانی قوی داشته روی همت بدفع امیر حسین نهاد و مردانه
اظهار مخالفت کرده بجمع سپاه فرمان داد و شیخ محمد بیان که گریخته از آب سیحون
گذشته بود و به اتراز رفته بند و قورمهٔ قبچاق را بطلب او فرستاد و جون سپاه
نصرت پناه بر حسب فرمان قضا جریان بر کاه سپهر اشتباه آمدند قول و منقلا را ترتیب
کرده امیر موسی را در قول بدشت و بنفس مبارک در خجسته ترین و فرخنده ترین طالعی
از کش نهضت فرمود و باکروهی از بهادران از پیش روان شد

شعر

ظفر قرین و فلک بنده و ملک داعی ، امیه تازه و دولت قوی و بخت جوان
فتوح سوی یمین و سعود سوی یسار ، سپهر پیش رکاب و زمانه زیر عنان ، و جون
بحوالی سپهر اموی جنابخ عادت او بود تو همی بچایکاه بخود راه داده پیمان بشکست
و گریخته بجانب سمرقند باز گشت حضرت صاحب قران سایهٔ التفات بکار او نینداخت
و سپور غمش اغلی را با امیر موید و حسین برلاس و جمعی از دلاوران بر سم منقلای از پیش
روان ساخت و قول را بتعرشکوه همایون آهسته روان کشت و جون منقلای از قلعه

بترمذ رسیده منقلای لشکر امیر حسین که بهنه و شاه و خلیل سرکرده پیش آمده بودند سیاهی
ایشان را دیده روی بگریز نهادند و از آب آمویه گذشته متوجه بلخ شدند و چون حضرت
صاحب قران قرین تائید آسمانی در موضع پیاکه در سه فرسخی ترمذ واقع سلت نزول فر
مودند عالیجناب نقابت مآب مرتضی اعظم اکرم المستغنی بکمال جلالة عن الاوصاف
والالقاب سید برکه که از عظما و شرفاء مکه معظمه بود و در ان معسکر غزه چنین ساوات
روی زمین و واسطهٔ عقد زمره کرنین آل طه و یس ذات شریف او شمس ضحیها
هلال لیلتها ذر تقاصیر مآثر مجده ما به قصه وعده و مواضعه در ان منزل همایون محض
اتفاق پیش آمد و طبل و علم که از علامات سلطنت و پادشاهیت مهیا و اماده
هدیه حضرت صاحب قران ساخت و بتلقین ملهم توفیق زبان سعادت کشاده سرود
بشارت از پرده کرامت بنواخت ف که حفظ الهی نگهبان تست
جهان از گزند تاگزان آن تست ، بزن کوی دولت که میدان ترا ست ،
خدای جهان را چنین رسم خوست ، و زبان مبارکش در آن حال گویا ترجمان تقدیر الهی
و واسطهٔ تقریر عنایت نامتناهی که مضمون بشارتش نه تغییر پذیرد و نه در حین تاخیر
افتاد فا جو صاحب قران خجسته زد در پیا ، قضا گفت با دولت او بپا ،
پیامد دوان دولت و زور و فر ، کزان آستان بر ندارد قدم ، جو دولت رخ شاه فرخنده دید
جوان شد جو دولت بدولت رسید ، نه از دولت انشاه شاه ارجمند که شه پایهٔ دولت ازو بلند
جو دولت از ین خاندان شه تمام ، نه دولت بود کرد و زین قوم رام ، زهی دولت دولت بیگخت

کرکشت از قضا و قف این تاج و تخت ، حضرت صاحب قران از آن اتفاق
غریب که در فاتحهٔ دولت روز افزونش رو نمود بر طبق اشارت الفاتحة
ام الکتاب بحصول غایات امانی و اقبال در بهزاب واثق و مستظهر شده و دست
توکل و اعتصام در دامن اعلام دولت آیة انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس
اهل البیت و یطهرکم تطهیرا استوار کرده مقدم شریف آن شیعه دوحه نبوت
را اجلال و تعظیم تلقی نمود و از صدق نیت و صفای طویت انحضرت میان ایشان
انسی و الفتی بدید آمد که آن بزرگوار برکت آثار در تمام ایام حیات همچون دولتی که مژدهٔ
وصولش خود آورده بود مصاحب و مجالست آنحضرت باختیار اختیار فرمود و بهیچ
حال از آن امر تخلف نمود و بعد از وفات هر دو در یک قبه آسوده روی بپهلوی ی
حضرت صاحب قران هم جنان بجانب اوست یعنی شعر فرد اکه هر کسی بشغلی زنده دوست
ما هم دوست و دامن اولاد مصطفا ، اللهم صل علی المصطفی و اله واجابه و بارک
وسلم و حسن عقده و کمال اخلاص که حضرت صاحب قران را نسبت بامطلق اهل بیت
بوده اشهر و اظهر از انست که بشرح محتاج باشد و شرح آن خود کجا تواند داد و اثار
آن خصلت کرامی که مزد رهاینده خلایق از ظلمات ضلالت و رساننده بنور
هدایت که رهاینده ازشقاوت ابدی و رسیده بسعادت سرمدی از آن توان
یافت بنص آیة قل لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة القربی متحضرت دران لحاله ذا
بحمد الله در خانه واده بزرگوارش باقیست و امید برحمت پروردگار جل و علا

خانست که جون آب دولت درین جوی که بحر احسانست ازان چشمه سار جاری
شده بقای جریانش تا انقراض عالم باد دوام دولت دینی امین از فیض ذالجلال متصل
ومستدام باشد انشاء الله تعالی بحق محمد وآله علیه والسلام ف
جوان دولتی دینی بود استوار سزد کر باند جوینی برقرار القصه حضرت صاحب قران
از پیانهضت فرموده بطرف جغانا بالا آب جغانان رود روان شده وجون درجغانا
بسعادت نزول کرد امیر جاکو را بجمع لشکر اطراف فرمان داد او باستمثال امر مبادرت
نموده متوجه شده وسپاه آن نواحی از سلدوز وغیره جمع آورده روانه اردوی
همایون ساخت وخود عازم جانب ختلان گشت تا قضیه لشکر انجا نیز سرانجام
کند وجون رایت نصرت شعار بکداد اوباج رسید شیخ محمد پیان بامنده قوقوه
روی بصوب فرمان نهاده انجا بموکب همایون پیوسته وبسعادت دست بوسی
مبارک سرافراز گشت وجون از آب جیحون عبور فرموده موضع خایخ نزول
فرخنده گشت نهاره انجا بعسکر همایون پیوست وامیر او لجایتو که امیر حسین او را
در قندوز گذاشته بود وشاه شیخ محمد والی بوخشان که حضرت صاحب قران
کسی را بطلب او فرستاده بود با لشکری برسیدند وبلطف نوازش آنحضرت استعداد
یافته وجون همه خاطر از امیر حسین رمیده بود واز ایلغار بنودند واز توجه حضرت
صاحب قران بوقایع اوبغایت خرم وشادمان بودند وبشاشتها اظهار کرده ستایشها
نمودند شعر زحمت همه مملکت کشت میر بنخم افگنی پای در نه دلیر

توسرونوی خضم بهه کن بجا سرکش بهه باسر و بن بدیای اینی دولت تازه عهه
عروس جهانرا بیارای مهه وامیر کبخسرو که ولایت خود ختلان را گذاشته بود واز
امیر حسین بطرف لای کریخته بود جون از عزم حضرت صاحب قران آگاه شده فرجان
وشادمان بلعسکر ظفر بناه پیوست وامیر جاکو نیز با لشکر ختلان برسیده
بفرمان ذهر کشوری مهتری بدرکه رسیده ند با لشکری دران دشت جای نشستن نماند
همان موضع لب بسبتن نماند وتمام امرا ونویینان الوس جغتای کمر مطاوعت وانقیا
حضرت صاحب قران بر میان جان بسته بتقدم مراسم هواداری وخدمتکاری انفاق
نمودند کمر بسته کردن کشان مردوار بدرکاه آن حسرو کامکار حضرت
صاحب قران جمع بهادران کاردان را بر سم منقلای از پیش روان ساخت واز جانب
امیر حسین جماعتی پیش آمده بودند شیخ علی بهادر که ف نبوک سنان پل برداشتی
سپای پیک حمله برکاشتی جون ایشانرا بر تیغ کین برگشیده وجون شیر غرنین حمله کرده
ف بپیوست زدیی کران کرپسه کریزنده شده ماه وبکوبخت تو برآمده وکیرودار و
زهر سو سرافشان شده وترک ریز وخطای بهادر که ف دراهنک جون شیر غرنده بود
که جنگ شیر برنده بود زدیکر طرف حمله آورد وسپاه مخالف را از جای برداشته
برانند وجون شیخ علی بهادر جوبان سربدال را دستگیر کرده بیاوردند رایت نصرت
شعار ازانجا نهضت نموده آن لشکر ابنوه کروه کروه از دامن کوه شادیان وشادما
وشاه خوان ف بدل پرازهمه صاحب قران کمر بمیان وثنا بر زبان روان

شهند و بلب آب دره کز نزدیک قلعه اربز فرود آمدند و حضرت صاحب قران سور غتمش
اغلنی را با هم خانی موهج گردانیده و لشکر مرتب داشته بسعادت و فیروزی متوجه شهر
رخ شهند و زنده حشم بسر محمد خواجه منقلای با لشکر اپردی از شبرغان رسیده ند بعسکر ظفر
پناه پیوست و عساکر گردون مآثر از اطراف و جوانب شهر آمدند و قلعه بلخ را که بنهد و ان
مشهورست در میان گرفته کوبکه زدند و سورن انداختند ف جوشاه جهانگیر گردون نهیب
در آورد لشکر زبالا بشیب ، سپاهی جو مور ملخ بی شمار ، رسیدند تا که بشهر و حصار
غریوی بر آمد ز توران گروه ، که لرزان شد از هولشان دشت و کوه ، و از قلعه تیر سوار
و پیاده بسیار بعزم و رزم و پیکار بیرون آمدند و از هر دو جانب حمله کرده جنگ در پیوست
ف سواران روان در هم او بختند ، پیاده بکین در هم او بختند ، زمین گشت خود و جهان تنگ شاه
بلرزید بهر و بر سید ماه ، نگارنده از خون سنانها زمین ، کشاینده سرک از کمانها کمین ،
بدین گونه تا شب نیاسود باز ، نجنبید کس دامن از جنگ باز ، و دران روز امیرزاده
عمر شیخ با لک درسن شانزده سالگی بود مرکب جلادت در معرکه رانده آثار شجاعت
و نجابت بظهور رسانیده و از کشاد قضا تیری بر پایش آمد که از زیر قدم سر بر کرد
جابک دستان صنعت جراحی سیخی کرم کرده آن جراحت را چنان داغ کردند که سیخ از
دیگر طرف بیرون آمد و آن شاهزاده دلاور با وجود صغر سن هیچ اضطراب بخود راه
نداد ع او زان پدر بهنر پیه هنر جون بود ، روز دیگر که خسرو سیاره بعزم تسخیر قلعه فیروزه
پاره گردون رایت منصور صبح از جانب مشرق بر افراخت و حشری که بر بالای آن

حصار خود غلبه میکردند ، همه را پیکباری از عرصه ظهور کم ساخت ف گرفته خسرو فیروزه اورنگ
جهان پهنه و ان طلعت ابهنگ ، از جانبین دیگر باره بعزم جنگ کمر کینه تنگ به بستند و
لشکر نصرت قرین از در صاحب قران گردون اقتدار فتح مبین هم عنان بر نشستند
غریو کوس بزد و غبار جولان اسبان نور د کوشش و دیده کیوان و بهرام خیره و تیره
گردانید شو بغرید بر کوس چرخ هژبر ، دم نای رویین در آمد بابر ،
پر از اژدها کاشت گردون ز کرد ، پر از شیر غرنده هامون ز مرد ، از قلعه جمعی از خاصگیان
امیر حسین جلادت نموده بیرون آمدند و از باد حمله دلاوران نیران محاربه و قتال اشتعال
یافت ف یکی را تن از اقتادیی پا و دست ، یکی را سر و مغز از کوز بست ،
عقیق شه از خون بگرفت سنگ سنگ ، فرو ریخت از جنگ خرجنگ جنگ ، امیر حسین از مشاهده
آن کارزار کار خود را از آن دید و تدبیر و اقعه بیرون از حیز قوت و اقتدار ف
زدمشت در قلعه بر خود ببست ، فرو شست از دولت و ملک دست ، حضرت صاحب
قرانی پیش او کس فرستاد که اگر بر جان خود بخشایشی میکنی طریق آنست که قدم بر جاده
انقیاد نهاده بیرون آیی امیر حسین را کار بجد اضطرار رسیده بود ادغان نمود پسر بزرگ
باخانی که بر گزیده بود بیرون فرستاد که سلوک جاده متابعت را کما مطاوعت بسته ام
التماس انکه از سر خون من در گذری و متعاقب آن دیگری فرستاد و بحضرت صاحب
قران بزبان بخز و مسکنت پیغام داد که چون دولت از من برگشته ست و قرین روزگار
توگشته ف نصیب تو ملکست و فرمان روایی ، مرا بده از بخت بدبی نوایی ،

کلی دل از ملک و مال و حشمت و اقبال برداشته ام و خاطر بر تحمل رنج و عنا و مشقت و بلا گماشته در خولت همین ست که مرا راه دهی تا پیرون روم و بجانب کعبه معظمه توجه نمایم حضرت صاحب قرانی ملتمس او را بمبذول داشته بفرمود تا بیچ آفریده متعرض او نشوند تا پیرون آید و بهر جا که خواهد بود امیر حسین دیگر باره پیغام فرستاد که فردا پیرون میروم و دو خواهم آنست که عهدی بکنید که کسی قصد جان من نکند و حضرت صاحب قران بر حسب دلخواه او عهد کرد و قضیه بران قرار یافت که روز دیگر پیرون آید و بسلامت برود و چون امیر حسین را نقض عهد در نهاد بود و متعودست که شعر

هرکس بد را جو خویشتن بیند اند ، بر آن سخن اعتماد ننمود و هم در شب با دو نوکر از قلعه پیرون آمد ق نه عهد درست و نه رای صواب ، دلی پر نهیب و سری پر شتاب ، واز غایت وهم و حیرت ندانست که کجا میرود و بشهر کسنه اقتاد و چون روشنایی صبح آغاز غازی نهاد از بیم جان بناری که در میان مسجد آدینه بود برآمد و پنهان شد و فحوی نظم مولانا جلال الدین مدتش سر ه که گفت شعر بر سر مناره استر رود و فغان برآرد که نهان شدم من انجا مکنید هم آشکارا ، وصف الحال آمد و چون متقاضی اجل که جنبشی در محکمهٔ قضا نیشان لایستاخرون ساعة ولا یستقدمون مجمل شده در رسیده بود کوشش نفیده نیاید و بحسب اتفاق شخصی را اسبی گم شده بود و بهر طرف در طلب آن میشتافت وفی یافت در خاطرش افتاد که بیالای مناره برآید و اطراف و جوانب را احتیاط نماید باشد که گم شدهٔ خود را باز یابد و چون بمناره برآمد امیر حسین را بدید بشناخت

امیر حسین که

امیر حسین که زمان رفاهیت و امن و دیناری بیچ کدام ی و نانی به بهلوانی نمیداد از سر خوف یک مشت مروارید براه آن شخص نهاد و تقبل نمود که اگر ازان ورطه خلاص یابد رعایت او حسب المعهود بجای آورد بزاری درخواست کرد و سوگند داد که حال او با کسی نگوید و پنهان دارد آنگاه او را بمهمانی خود برد و چون از مناره فرود آمد و دوا پیش حضرت صاحب قران شتافت و صورت واقعه و حکایة مروارید و زاری و درخواست امیر حسین بتفصیل باز راند و عذر خود تقصیر کرد که چون بنده را قوت پنهان داشتن این معنی نبود بغیر عرض رسانیدم و چون امرا و سپاه از آن حال آگاه گشته سوار و پیاده روی بتعجیل بمسجد نهادند امیر حسین چون از بالای مناره توجه مردم مشاهده کرد دست امید از جان شیرین شسته بپای دهشت از انجا فرود آمد و هم در مسجد از سر خوف سوراخ پنهان شد و از بخت بشت برگرده کوشهٔ از جامه اش پیرون ماند طلب کارانش در جست و جوی شرایط تعطیع مرعی داشته پیدا کردند و دست بسته پیش حضرت صاحب قران آوردند دولت بر سیم ثنا زبان بر کشاد که ف کسی که کردن از امرت کشیده کردو بستان تو کردون کشان کشان آورد ، و اقبال بر سبیل دعا ندا در داد که شعر

سری که از تو بپیچد بریده باد چو زلف ، دلی که از تو بپیچد سیاه باد چو حال ، حضرت صاحب قران نخوتست که بهیچ وجه از عهد تجاوز ننماید با امرا گفت که من از خون او گذشته و بساط استعمام او در نوشته و چون او را از مجلس همایون پیرون بردند امیر کبیر و حتلا زبان تظلم بر کشاد که امیر حسین برادر من کیقباد را کشته ست بفرمایید که او را بمن سپا

تا بمقتضی شرع او را بقصاص رسانم حضرت صاحب قران کیخسرو را تسکین فرمود که تو از این
دعوی بگذر که خون برادر تو او را نخواهد گذاشت شعر تو بد کنده خود را برون کار سپار
که روزگار ترا جاکریست کینه گذار ودر اثنا راین حالات بذکر حقوق مصاحبت
وموانست قدیم ویاد وصلت و قرابت که بواسطهٔ مهد علیا او جای ترکان آغامیان
حضرت صاحب قرانی وامیرحسینی واقع شده بود شعلهٔ حزن واندوه در کانون اندرون
آنحضرت بنوعی برافروخت که برحسب هرکه کو بسوزد جگرم دیده بگوید
آب حسرت از دیدهٔ مبارک جکیمان گرفت پسر کار دیدهٔ جاشنی زور کار چشیده امیر
او بجا بتوان مشاهدهٔ آن حال اندیشه کرد که چون حضرت صاحب قرانی دریں مقام است
امیرحسین این ورطه جان خواهد برده و مباد اگه چون حضرت صاحب قرانی او را بگذارد
فرصت از دست برود روزی دست ندامت باید گزید شعر سنگ در دست و مار بر سر سنگ
نه زدانش بود فسوس و درنگ پنهان با امیر کیخسرو وامیر موید اشارت کرد و ایشان از مجلس
بیرون آمدند و بمطلب رخصت از حضرت صاحب قرانی سوار شدند و بتاختند وکار امیر
حسینی بساختند و تی او را از جان وجان خود را از اندیشه وطغیان او پرداختند وچون
آن قصاص بحکم شرع متوجه او بود حمایت حضرت صاحب قرانی مفید نیفتاد و زبان
حال انحضرت را درین قضیه این دو بیت پسند آمد شعر نخست تا بر آن پیوفا
زبول سیاه من اید جفا وطی هرکه او دل دگرگون کند سیزدگر سپهرش جگرخون کند
وامیرحسین را در کهنه خواجهٔ عکاشه دفن کردند و لشکر منصور روی بسلط و استیلا بقلعهٔ

بنده وان نهادند وانرا بتحت تصرف درآوردند ودو بسر امیرحسینی خانسیه و نوروز
سلطان با تنی کودار او سوخته آب حیاتشان بر خاک هلاک ریخته وخاک وجودشان
بباد فنا بر داده ودو بسر دیگرش جهانملک وخلیل سلطان گریخته بجانب بنده وستان
رفته وبهم در انجا نیست شدند وخانی را که امیرحسین نصب کرده بود بتیغ هلاک خون
ریخته فی آتش جود گرفت تر و خشک را بسوخت وخواتین ومتعلقان امیرحسینی را
باغنامت خزاین ودفاینی که بدست حرص واسکاف جمع کرده بود واندوخته پیش حضرت
صاحب قران آوردند شعر آنکه با مهر خازنش روید هرچه زاخلاص بحروکان باشد
وانکه با داغ طاعتش زاید هرکه زا بنای انس وجان باشد حضرت صاحب قران از
خواتین امیرحسین سرایملک خانم دختر قزان سلطان خان والوس آغا دختر بیان سلدوز
واسلام آغا دختر خضر یسوری وطغی ترکان خاتون را بتخاص کشیده وسونج قتلق
آغا دختر ترمشیرین خان که بحرم بزرگ امیرحسینی بود به بهرام جلایر داد و دلشاد آغارا
بزنده جشم وعادل ملک دختر کیقباد ختلانی را با امیرحاجکو ودیگر جگا نرا هریک بکسی نامزد فرمو
ودختری دیگر با یلچی بوغا برادر تا بان بهادر داد وفرمان جهانمطاع نفاذ یافت که امالی شهد
که با امیرحسین در قلعه ساکن بودند باز بشهر کهنه روند ودر انجا عمارت کرده توطن سازند
وقلعه را بجاروب غارت پاک رفته ویران کردند وخانهای امیرحسینی چون نهال اما ل
واقبالش از بیخ بکندند شعر نشان از درد بر برج وبارو نماند بران درد را هیچ دارو نماند
سرای بیخی بونی سان بود یکی خوار و دیگر بسامان بود یکی بر فراز و یکی در نشیب

یکی با فوفتی یکی با نهیب ، بیا تا ز دنیای دون یکدزیم ، بدانش جهانی بدست آوریم ،
که شادی آن جاودانی بود ، نه جون این نهاد فانی بود ، اللهم وفقنا لما تحب وترضی
وجنبنا عما تکرہ وتسخط والحمد للہ رب العالمین ذکر جلوس حضرت صاحب
قولہ برتخت سلطنت وجہانبانی قال اللہ تبارک وتعالی الذین ان مکناہم فی الارض
اقاموا الصلوۃ وآتوا الزکوۃ وامروا بالمعروف ونہوا عن المنکر وللہ عاقبۃ الامور مالک
الملک بارگاہ کبریا جل وعلا کہ امضاء حکم آیہ توتی الملک من تشاء وتنزع الملک ممن تشاء
پروانجہ لطف وقہاوت ملک ودینی را در شیمہ حکمت نوامان ودرجہہ قدرت رضیع
لبان کردانیدہ جمن ملک را باطراوت سعادت جزاز جشمہ سار میامن دینی جشمہ توان
دشت وجشمہ سار دینی را زلال احکام باحسام سیاست نیام والہام والیان ملک
جریان نیابد ف سرسبزی نہال سعادت بباغ دینی جشمہ سار شرع مطہر جلع مدار ،
لیکن زلال جشمہ دینی کی شود روان ، بے سایہ سیاست شاہان کامکار ، بنابرین شایستہ
سریر سلطنت وجہانداری وسزاوار افسر فرمان دہی وکامکاری صاحب دولتی تو اند
بود کہ پیش نہاد ہمت علی زبتش تقویت دینی مستبین بود ونصب العین ضمیر رش تثبیت
احکام سید المرسلین علیہ وعلیہم صلوات سعادت منہی کہ جون درخت بختش در کلشن
سلطنت بالا کشد بہترین میوہ اش اقامت امر معروف ولوازم نہی منکر شناسد وجون
نہال اقبال از جویبار حکومت وفرمان روایی سرسبز وشاداب کرد وتازہ ترین نوباوہ اش
ایصال خیر ونفع استیصال شر وضر ثمار دہد آینہ دولتش جون صیقل توفیق بزداید درد

جرصورت

جرصورت نیکوخواہی ونیکوکاری ننماید وشمع جلالش جون از ملعہ عنایت ربانی بر
شود وپرتوانوارش بشارع شرع مستقیم راہبر آید بیاد جملہ آتش پیکار ازان برافروز
کہ پنج ظلم وستم پاک بسوزد وتیغ ابدار ازان بر خاک معرکہ خون ریزد کہ غبار فتنہ از بر
کوشۂ بر نخیزد زبردستی ازان جوید کہ زیر دستانرا حمایت نماید وپشتی بر ہمہ از برای
آن طلبد کہ دربارہ کم مایہ عنایت فرماید وسرافرازی دران داند کہ از پای درافتادہ
دستگیری تواند کرد پای درطلب سروری بآن قصد نہد کہ تاجارہ کار سرکشتہ از دست
قدرتش برآید نہال کامرانی درجویبار اقتدار از برای آن نشاندتا در بہار معدلت شکوفہ
مکرمت شکفاند وکلبن پادشاہی را باآب یاری تیغ ازان سرسبز دارد تا بدست مرحمت
خاریہ از پای مظلومان برآرد ف بود کامش از شاہی وبرتری ، رعیت نوازی ودینی پروری ،
جہان یکسر آباد دارد بداد ، باحسان کند خاطر خلق شاد ، لاجرم بعد از فتح بلخ مجموع
امرا ونویینان الوس جغتای کہ انجا جمع آمدہ بودند مثل امیر شیخ محمد سلدوز وامیر کیخسرو
ختلانی وامیر اولجایتو اپردی وامیر داؤد وغلات وامیر سار بوغا جلایر وامیر جاکو
برلاس وزندہ جشم اپردی وامیر موید ارلات وشاہ شیخ محمد ولی بدخشان وحسین
بہادر ودیگر امراو سرداران باتفاق اعاظم سادات روزگار کہ فرمودہ آیہ انی تارک
فیکم الثقلین کتاب اللہ وعترتی مشعوف بر خوب ملاحظہ جانب ایشان شیفتہ بر کہ
وخانزادگان ترمذ خانزادگان ابو المعالی وبرادرش خانزادہ علی اکبر ہمہ یکدل ویکزبان
کشتہ حضرت صاحب قرانی راکہ در تقویت دین ودر تثبیت مسلمانی از سلاطین عصر ممتاز

بود شایستهٔ پادشاهی و جهانبانی دانسته سر انقیاد بر خط فرمان نهادند و باتفاق با تکرار بیعت تازه کردند و میان و زبان بجاگری و ثنا گستری بستند و گشادند که ای فرخنده ات زیب گاه، تراز یبد آیین تخت و کلاه، دل ما یکایک بندگان تست بجان ما زیر فرمان تست، سزاوار شاهی کیهان تویی، کزین دلیران و شیران توئی توشیستی بشمشیر بهمنهای زمین، بارام بنشین و رامش گزین، و در زمانی که جهان از جور استیلای قرمان شتاخلاص یافته سلطان کردون سریر یعنی اقتاب بتخت شرف بر آمد و در ممالک بساتین از برای عرض ریاحین اورنگ فیروزه فام گلبن را به پروزی بیاراستند و خواش خطوط بترتیب آیین جلوس همایونش قیام نمود عرصه گیتی را از غبار وحشت و اندوه پرداخته سراپرده بسطت جاه را بر امون بسیط ربع مسکون در کشید و قبهٔ بارگاه رفعت و جلال را از سایه بان سپهر کبود زاینده بساط امن و امان بگستریدند سریر سلطنت را بجمال قایمهٔ دوام و قرار و احتشام و افتخار ممکن و استوار ساخت و تاج شاهی بجواهر شوکت و عزت و برفاهیت حشمت و عظمت مرصع کرده پرداخت فیروزی که نیک اختری یار بود نمودار دولت بیدار بود. گزیده ترین روزی از روزگار

جوی عیدهای همایون بفصل بهار، مهندس تائید آسمانی تقویم سعود سعادت را از جداول زیج عنایت استخراج نموده باصطرلاب فتح و فیروزی ارتفاع اختر خجسته فال افال بازجست وزان بس بفرخنده ترطالعی سعودش عطا بخشد و مانعی، براورخت صاحب قران تاج زر،

براورخته تاج

براورخته تاج شاهی بفر، کمر بست با فر شاهنشهی، جهان سر بسر کشت او را رهی
بدانراز بود دست کوتاه کرد، روان را سوی روشنی راه کرد، نوئیان و امرا رعایت
رسومی که در جلوس سلاطین میان ایشان متعارف ملت بتقدیم رسانیده زانو
زدند و دست و زبان بتهنیت و ثنا برگشاده فاروز و کوهرش برافشاندند
وزان شاه صاحب قران خواندند، و دران زمان سن مبارک آنحضرت بسی و چهار
سال شمسی ترقی نموده بود و این اتفاق همایون در روز چهارشنبه دوازدهم ماه
مبارک رمضان المعظم فیه القران سنه احدی و سبعین و سبعمایه بود موافق آنرا
جنابخانه ناخ جوشی و خروشی تبلیغی سروش هوش زیور کردن و کوش رونکا
ساخته

جهانرا که میدشتی بس خراب، برآمد ز مشرق بلند آفتاب، مهی را که بر توزکش می نمود
فلک داد رفعت که خورشید بود، تمر آمدش نام یعنی حدید، وسی شانهٔ فیه باسا شهید،
تمور طراق سه شیره مرد، خدیو جهانگیر گردون نورد، وزان پس جهانگیر شرقی نژاد،
جهانرا جوان کرد از عدل و داد، قضا شمع اقبال او برفروخت عطارد مگر بنه جوز اسوخت
قدو بخت او را جوشه مشتری، بیاموخت نامیه خنیاگری، وشی با مسیحا جو محرمانه شه،
برش شمع خورشید پروانه شه، درخشنده شمعی برآمد زمینع، ز خود تاج بسته ز مرنج تیغ،
سعادت قران عجم برجیس شه، رزفعت مکانش جوادیس شه، زمینی را سراسر همه صحن خال،
بشست آب تمیزش از خاطپاک، بر تیشه تیغ او یه کرتند، ز باغ جهان بیخ آفت بکند،

تا جوخ را مدار بود ارض را قرار ، ممتع و برخوردار باد بحق محمد و آله الاظهار وجوت
حضرت صاحب قرانی تخت سلطنت و جهانبانی را بفرّ شکوه همایون زینت بخشید
بشارة ف سریر سلطنت اکنون کنه سرافرازی ، که سایه بر سرش افکنه خسرو غازی
کوش زمانه از زبان قضا شنید ف سر بخ بکشا و صاحب قرانی ، بخنه ان که آنرا شمردن
نه بخشید جنه ان که شه آنرا ، ز بخشش نترسه حذر بود لیر . مجموع کلا تران و سردارا
جغتای را از امرا و ارکان دولت بانواع نوازش سرافراز کرد اینه پایهٔ قدر
و منزلت برافراخت و تمامت ذخایر و تفایس ایرحسین را غلارهٔ مواهب خرائل
و عطایا ربه دریغ ساخت و همه را اجازهٔ انصراف ارزانی داشت تا هر کس بمقام
خویش باز گردد و شایبهٔ عدل و تصفیت را در هوای دیار پرواز دهد کبار
در مراجعت حضرت صاحب قران موید ارجند از بلخ و انشا فرمودن شهر و حصار
رای علم آرای حضرت صاحب قرانی مراد بر جوغام برلاس را بحکومت بلخ باز داشت و غرم مرا
جزم کرده در ضمان حفظ الهی مصراع روشن دل و داد کستر و شاد ، روی توجه
بصوب کش نهاد و بر اب جیحون که از بلخ تا بدخشان فرسخت بکشتی پول بسته
بسعادت بگذشت و در جولگای دلکش کش بر لب آب خشتی مخیم نزول همایون
ساخت دیدهٔ اولیاء دولت را نور بهجت و سرور افزود و سینهٔ اعداء مملکت
نیران ویل و ثبور فرسوده شاه دولت پناه بدولت دخاه ف
بعزّ و ناز در ان منزل بهشت آیین ، که هست عزت نزهت سرای خلد برین ،

توان ،
ن

جعت

شکوه سپاهش بکور بنرد ، بر آورد از کوه اَبرز کرد ، جو کاف اربحدت بر د نام قاف ،
بنیرو ذ تیغ زبانش شکاف ، عدو کو بر و خون کری ز چرخه ، کز و پایه تخت شه سر بلنه ،
در ین باغ هر شاخ کو سرکشیده ، سرش زد بشمشیر و بخشش برید ، در اول غزیت سوی بلخ کرد
همه مرد دشمن ز بیخ تبلخ کرد ، سر و پای دشمن برای وطن ، ز رویسیم اعدا و فرزند و زن ،
بخست و ببست و بکند و بسوخت ، کرفت و نهاد و خرید و فروخت ، و از بدایع اشارات
و کرایم بشارات انکه اساس تاریخ این جلوس همایون بر جهار رکن عظیم از حروف مترلهٔ
قدیم واقع شده در صدر سورهٔ العقوه که بسنام کلام ملک علام افتاده موشح ست بآن
و در ضمن این اتفاق حسنه بسی امیده وار بست علم و عالمیا نرا بدوام ایام این دولت
و خلود روزکار این سلطنت که بی تکلف و مداهنه نسبت بادیکر روزکار و ازمنهٔ
دولت خبانست که جرم شریف نسبت بآن دیکر دیار و امکنهٔ بسیط زمین و زمان
ببساط امنی و امان آراسته و ریاض عباد و بلاد از خار تعرض و تغلب امال فساد
و عناد آراسته نهال آمال خلایق از رشحات عدل و احسان میوهٔ مقصود بار آورده
و سایهٔ رفاهیت کسترده و کشت زار امانی و امال خاص و عام از قطرات غمام انعام
دانهٔ هر مراد در خوشهٔ زر آرزو پرورده از کژی و نارستی جز در ابرو و زلف خوبان
اثری نمانده و از فتنه و آشوب بغیر غمزه و حرهٔ ماه رویان از جایی چیزی نرسیده
کردون فروکشاد که نه از نیمان تیغ ، و ایام بر کرفت زه از کردن کمان ،
ایزد تعالی و تقدس کافهٔ امال اسلام را از نیمان نصفت و مرحمت این دودمان تاطار

توقف فرمود و بساط عیش و عشرت چون بساط فضل و مکرمت علی الدوام بکام
گسترده و کوبر بر مراد که در بحر امید گنجد صدف دولت بر حسب آرزو پرورده
ف بفتوح تر زمان شاه جوان بخت ، بدار الملک خود شد بر سر تخت ،
جهانرا از عمارت دادیاری ، ولایت را از فتنه رستگاری ، و در اثنای آن نیکان
خاص و عوام ایران باخلاص که در ین مدت بوظایف جانسپاری و خدمتگاری
قیام نموده بودند و اسامی ایشان مکرر ذکر کرده شده بهم را بعواطف مراحم
بادشاهانه اختصاص تخشید و بتعطف مواهب سینه گراج داشته بمراتب عالیه
رسانید ف ز دریا دل شاه گردون شکوه ، نوازش بسی کرد با آن گروه ،
سر آن سپه را که بودند رنج ، بگزوار ما داد دینار و گنج ، غنی گردشان از زر ناخته
ز نو بهر زمان خلعتی ساختن ، و بهر کسی بر حسب حال تومان و نهزارة مقرر گردانید
و بقدر قابلیت و استعداد خلعتی برقامت استحقاق بریده از انجمله امیر داؤد را
ضبط و دارو گی سمرقند علاوه امارت و منصب دیوان و دیگر تیولها فرمود
و امیر حاکو و امیر سیف الدین امیر عباس و اسکندر و عالمشیخ و علیقه قوچین وارد شیر قوچین
و تمغاری اینالق برادر تکوکه قوچین را امارت لشکر و تواجی گری که ثانی منصب
سلطنت ست پیش اتراک تفویض فرمود و امیر سارو غاوحسین برلاس و امیر آقبوغا
و محمود شاه و ایلچی بهادر و دولتشاه بخشی را امیر دیوان ساخت و خطای بهادر و شیخ
علی بهادر و تابان بهادر و دکنه و بختیشاه و قرابنه و تکتک و اباجی کلبه و قرابوغای

ارسلان و دو

ارسلان و دورابها در مقدم سپاه کردانید و خطای و شیخ علی و اقتمور را بزرگ الشان
و کلانتر بهادران ساخت و برین منوال هر کسی را با غارة رتبت و استیهال بشغلی
لایق و رابی مناسب مخصوص و شامل ف تا ئیه آلایش جویا رها کرد ،
عالما بکوفت و کامرانیها کرد ، هر نبه که در رکاب او روزی رفت ،
بر مرکب سروری سوار بها کرد ، و هم در خلال آن احوال بسعادت و اقبال روی بهبت
و جلال و سلطنت و استقلال بخطهٔ فرخنده فال فردوس مثال سمرقند آورد و
سلالت دانید آن شهر گزیده را که از نزاهت دشت و طراوت اشجار و حصانت عمارات و
انهاد طرّه بر دیار و غیرت فزای هر بلاد و امصار ست مرکز رایت دولت کو
پای تخت ساخت و بنیاد قلعه و حصار و انشاء عمارات عالی و قصور بر وزگار
فرمان داد و سرکارها را بر امرا بخش کرده امیر آقبوغا را بتصرف اتمام در اتمام آن
شغل نصب نمود و چون بجاری امور سلطنت برونق حرام انتظام یافت همت
گیهان خدیو آنحضرت بتمه ارک خللهای که در ایام سابق بواسطهٔ ترک تازحواد
روزگار با حوال آن دیار راه یافته بود التفات نموده نسیم مرحمت و رأفت
از مهب عدالت و متنت وزیدن گرفت و سحاب انعامش که چون انعام سحاب
عام بود بر کشت زار امید همگنان باریدن آغاز نهاد با بذل سمرقند بیامن
مکرمت و معدلت آن جهاندار دین پرور از کثرت اماطی و سکان و بسیاری صادر
شهر و وارد از اطراف و اکناف گیها بمرتبهٔ رسید که آوازهٔ آن مصر با منقبت

اَدخُلوها بِسَلامٍ آمِنینَ جامه رشک در نیل زد و بغداد را هر خبه بدار السلام که لقب بهشت سلامت موسوم شده از رشک حسد و غیرت پوسته سیلی بر چهره روان ساخت ازین رشک بر سر فتنه‌اش ۰ دجله اشکست بر رخ بغداد ۰ و امیر موسی که بهنگام توجه حضرت صاحب قرانی بجانب بلخ در راه جون نکبت از موکب همایون تخلف نموده و باز گشت جون خبر فتح انحضرت شنیده که ریخته بطرف ترکستان رفته بود در اثناء این احوال حضرت صاحب قرانی خیلی قوچین را بطلب او فرستاد و جون باو رسیده قضیه بجنگ انجامید و امیر موسی شکست یافته بکریخت و بتکی بالا رفته در ییلاق و کوهستان سرکردان میگشت تا دیگر باره امیر قزاغان برادر چینی برحسب فرمان قضا جریان متوجه او شده باجمع وجون امیر موسی سیاهی ایشان دیده بی توقف بکریخت و امیر قزاغان از پی او شتافت اما بو نرسیده امیر موسی با دو سه حم خود از آب جیحون گذشته بتیمور غان پیش زنده حشم رفت و بنیاد اغوا و افساد نهاد و باینجا رسانیده که زنده حشم تعاقب زنده نماند و حشمش تحت و تصرف دیگران درآمد ف از صحبت بد بتر هیچ صحبت بد نباشد و این نکته یقین داند آنرا که خود باشد ۰ کفار در قرلتای حضرت صاحب قرانی در تعین اقبال و کام رانی در تیره ماه همین سال حضرت صاحب قران گیتی گشای جهت قرلتای بجم آمدن امرا آرتومانات و نهارجات فرمان داد و مجموع برحسب فرمان جون اقبال و دولت و فتح و نصرت روی بر رکاب عالم پناه آورده جمع آمدند ف ز اطراف شاهان و گردن کشان ۰ رسیده بر رکاب صاحب قران ۰

مکر زنده حشم بسر محمد خواجه ابردی که جون دولتش برگشته بود جون دولت تخلف نموده انحضرت ایلچی فرستاد تا او را از وبال عصیان برهانیده بقرلتای طلب دارد و جون ایلچی برسیده و سخن بپرورسانیده که در مقام اطاعتی و انقیادی توقف باستان سلطنت آشیان نمی باید شتافت زنده حشم زبان تملق باظهار ایلی برکشاد و گفت ف

ن من بنده فرمانم کرخواند و کرراند ۰ شمشیر و کفن بر کف کرمیکشد او داند ۰ و ایلچی را اغزا و اکرام کرده باز گردانیده قرار بر آنکه او نیز بر عقب روان شود اما آنان وعده وفا نکرد و از انجانب کسی آمد و از سر وقوف بعرض و مسامع علیه رسانیده که زنده حشم بتحقیق از جاده انقیاد برگشته و بیشتر از ین امیر پرمشاه ارلات و پیرشم تیلانچی که با امیر حسین در مقام یاغی گری بودند و فتح حضرت صاحب قرانی شنیده مبتهج و شادمان گشته از طرف خراسان روی اطاعت و هواداری بر رکاب عالمپناه نهادند و جون زنده حشم

ب از ان حال آگاه گشت از طریق مکر و عذر با اسباب صحبت و عشرت از ساوری و شما و مایتعلق بهنها لباب بر راه آمد در موضع دلبه ییلاق ایشانرا طوی داد و در حال استیلا سورت شراب پدر و پسر هر دو را بگرفت و بنه بر پای نهادند بدست برادر خود پیر محمد سپرد و بحضور مردم گفت که ایشان را ببارگاه حضرت صاحب قران رسان و در بابرار مواضعه و ثلث که ایشانرا نیست سازد پیر محمد هر دو را پنج روزه راه بیرد و در شب کار ایشان بساخت و همان شب باز گشت و پیش برادر آمد جون رای حضرت صاحب قرانی برین حال اطلاع یافت امیر اولجایتو را فرمود که برو و خویش خود را ملامت

خفیه

ونصیحت کرده بیاورتا نهال حیوتش بجنبش صرصر قهر از بیخ برنیاید بسرکار دیده
تماشای خود رای شناخت بزبان معذرت عرضه داشت که من ازان می انویم که
نصیحت باد سود منه نیفتد ومرا درمیان مخلت باید کشید اگر رای علی مصلحت
فرماید بمرم خواجه یوسف بکفایت این مهم کرده کی بنده حضرت صاحب قرانی عذر
او را مسموع داشته تا بآن بهادر وخواجه یوسف را بفرستاد تا زنده چشم را طریق
صواب ارشاد کرده بیاورند وچون ایشان بشبورغان رسیدند آن خودرای ناعاقبت
اندیش ایشانرا بگرفت ومقید گردانید **گفتار در رکشکر کشیدن حضرت صاحب**
قران بجانب شبورغان چون حضرت صاحب قران از جسارت نمودن زنده چشم
دران قضیه وی باکی او آگاهی یافت آتش خشم از کانون حمیت پادشاهانه زبانه
زدن گرفت وباتمام لشکر ارکش متوجه او شدند پرچم رایت همایون را مشاط عون
ربانی پرداخته وبادوی دولت روز افزون تبعویذ تائیدات آسمانی ازاستخوان
انایب چون عبور نموده خاک شبورغان از بوسیدن نعل باد پایان لشکر منصور سرمه آسمان
کشید زنده چشم در قلعه اینجا که بسفید در مشهور ملت در شاه نامه تخمین چشن ودوی رای
خطا از صوب صواب گردانیده پشت تمنع بان حصن حصین باز گذاشت **شعر**

زان حصاری که طرف باره او ۞ در علو از ستاره دارد بار ۞ حصن او حصن اختر و ثابت
بوم او بام کنبد دوار ۞ عساکر گردون مآثر غزآن وجوشان گرد قلعه برآمده کوکبه
فروکوفته واز عزیو کوس وکرنای ونعره وخروش بهادران نبرد آزمای زمین

وزمان چون از تنه باد وزان بلرزید زند چشم را از مشاهدهٔ آن حال دود تحیر بسر بر آمد
وآتش خوف وهراس در خرمن تمکن وثبات اقتدا دوجاره همان دید که بدست بجز مسکنت
دردامن تضرع وزاری آویخته وبامیر او لجایتو توسل نموده او را شفیع انگیخت والحق
شعر عذر به از گناه خطایی نسیه ۞ کادم ازان عذر بجایی رسیه ۞ امیر او لجایتو ابه پایهٔ سریر سلطنت
میرابو در موقف استغفار واعتذار ایستاده بگریه وزاری درخواست کرد حرمهٔ جریمهٔ
زنده چشم چون قدم در دایرهٔ ندم نهاده واز نادانی وتبه کاری خویش پشیمان شده مرقوم
رقم عفو وانماض کرد وسپاه ظفر پناه بسعادت معاودت نمایند تا بعد از تسکین
غایلهٔ حیرت ووحشت ودهشت بقدم خدمتکاری وطاعت گذاری با شمشیر وکفن
بدرگاه گردون اشتباه آیند ودرسلک دیگر بندگان انتظام یابند حضرت صاحب قران
فرمود که البرکه نه مشایخ ملاحظه نموده شفاعت ودرخواست امیر او لجایتو را
بقبول تلقی نموده واز خون زنده چشم درگذشت وزنده چشم امیر موسی را که تیغ مخالفتش
تیز کرده فسان وفسون او بود بیرون آورده بدرگاه حضرت سپرد واسلام برادر
کوچک را بعلامت موکب همایون فرستاد وحضرت صاحب قران پای عزم برکاب
معاودت درآورده ولشکریان اجازهٔ مراجعت بمواضع خویش ارزانی داشت
وچون بفتح وفیروزی بشهر سبز باز آمده بمستقر سریر دولت واقبال نزول فرمود
ونقوش جرایم وزلات امیر موسی را بزلال عفو گناه سون فروشست حامی لطف
پادشاهانه بمراسم استمالت وغزا از او قیام نموده واورا طوی داده بخلعتهای فاخره

سرافراز گردانیده و ایالت ایل او را با و تفویض [illegible] گردانیده به منتهای
امید رسانید شوز اتابک از عهد عاج تا بود پادشاه از بزرگان مغول بود است از وقوع ستیزان کنه
کفتار در روستاد نی حضرت صاحب قرانی لشکر بجانب ترمذ
و بلخ چون زنده خشم را سابقهٔ قصارتی و خامت عاقبت بر مجموع قسمت کشیده
بود با وجود خیانت مرحمتی که حضرت صاحب قران نسبت باو کرامت فرمود باز وسوسهٔ
دیو غرورش از راه موافقت بیرون برد و پای جسارت از جادهٔ متابعت بیرون نهاده
غنان از زوال سر بهوشی بدست نبرد و العجب که خانزادهٔ ابو المعالی در ان کار که
روزگار بهزار زبان و زمان با و میرسانید که ف مکن مکن که بیشمانیت ندارد سود
با و متفق شده و نه بجب ف چون مکر بی حوالت آید ، بجز سبب ضلالت آید ،
و با تفاق اوس بلخ و ترمذ را بغارت نهادند و چون پرتو جزای این خطا که از ایشان واقع
شده بساحهٔ ضمیر منیر حضرت اعلی افتاد خدای بهادر و اوغونشاه بر و البلخ را با لشکری
ف به بادل شاد و با سپاز جنگ ، به کینی افروز و با نام و تنگ ،
به رزم جویان نیزه گذار ، به جنگ جواز در کارزار ، گزانیده تاج و رزینی کمر ،
نشانیده شاه بر تخت رز ، بایلغار بفرستاد تا بدفع شر و فساد ایشان ایشان
آثار مردی و مردانگی بظهور رسانند و دامن احوال رعایا که ودایع پروردگار اند
از خار تعرض متغلبان ستمکار ایمن گردانند و چون امرا بسپاه ظفر پناه به ترمذ رسیدند
مردم آن طرف بر آب آمویه پول بسته بودند و جماعتی مخالفان در شب کرخته از پول

کذشته بودند

کذشته بودند روی زرد کشته از هیچ بگریز نهادند و از اول جان غنان بجانب پول
مافته بشتافتند و از سر کذشت شبانه غافل روان بر پول رانند و چون بمیان پول
رسیدند آن طرف پول خراب یافتند و بهادران لشکر منصور از عقب ایشان
تاخته بویشان رسیدند و دست تا بیه به تیر باران بر ایشان کشادند ف
ز بس تیر و از پیش دریای آب ، روان در نهیب و اجل در شتاب ،
نه امید رخ و نه برک ستیز ، نه یارای بودن نه راه گریز ، بسیاری از ایشان بزخم
تیغ پیری شدند و بسیاری در آب ریخته از جان بری گشتند و انکی از ایشان چنانکه
از ده یکی بنودی که بشقت بسیار جان بکنار انداخته زنده حشم گریزان بشبور غنان
در آمد و انزا لجا کرده پشت استظهار از روی پنهار بجهار دیوار حصار باز داد
حضرت صاحب قران چون از تحصن زنده حشم آگاهی یافت امیر جاکو را لحاصره قلعه شبر غا ن
نامزد کرد او با لشکر از آب کذشته پیرامون حصار شبر غان فرو کرفت زمستان انجا
بکذرانیدند زنده حشم چون مرده در سوراخ مانده سر بیرون نتوانست کرد و
چون کوکبهٔ سپاه بهار رسید ، کردند نظاره را عروسان چمن ، سر از دریچهای حوبین پرون
زنده حشم سابقهٔ دوستی قدیم با امیر جاکو وسیلهٔ ساخت و از قلعه بیرون آمد و دست
بجز و اضطرار بدامن حمایت او استوار کرد و سر خجالت را از کریبان ندامت بیرون
آورده بپای اعتذار و استغفار بایستاد و امیر جاکو او را بنوید مرحمت حضرت اعلی
امیر و ارکه و انیده بهراه خود کرد و روی توجه ببرکاه عالیشاه آورد و چون امرا

از آمدن ایشان وقوف یافته عرضه دشت کردند و تمام امرا مقدم زنده جغتای را باعزاز واکرام تلقی نمودند و ایرجاکو اورا باتفاق تمام امرا بشرف بساط بوس حضرت اعلی رسانیده لطف مرحمت پادشاهانه شفیع جرایم او ساخته زبان عفو حضرت صاحب قرانی او را بتشریف خطاب کرای داشته فرمودند که ملازمان تو کدام یک تو را بخشیده اند تو هم بر جان خود ببخشای و دیگر سودای محال بر دماغ راه مده که دولت خلعتیست که از دولتخانه مخصوص بر جمعه من یشاء و هر کس را خواهد پوشانند دست آردوی هر کس بدامن آن نرسد

هر سری شایسته تاج بزرگی کی بود ۔ کر نسازی با قضا سر در سر سودا کنی ۔ وبعد از انکه سرش را بکلاه امان از کردند و کوشش را بکوشواره نصحت و پنده بیارستند و او را نوازش فرموده انواع مواهب و رعایت از هر زینی و سلب تازی و شتر بسیار و استر قطار و گوسفند بی شمار در باره او ارزانی داشت و مرتبه او را بلند کردانیده و او هم خدمتکاری بسته در سلک ملازمان انخراط یافت **گفتار در فرستادن حضرت صاحب قران گیتی ستان ایرجاکو را بحاجه شهرغان** در سنه اثنین وسبعین وسبعمایه مطابق تنکوزئیل حضرت صاحب قران یورش صاحبقرانی پیش نهاد همت اعلی ساخته با سپاه ظفر طلیعه آن کارسازی مهمی دیار بسعادت ونصرت بهم عنان بعون الله نهاده روی براه وچون ارسیحون عبور کرده مکره واوزنک تومر ایل شده حلقه بندگی وخدمتکاری در گوش انقیاد و طاعت گذاری کشیدند وچون آن ایل والوس

تخت ونیخر

تخت ونیخر و تصرف بنه کان حضرت در آمد کپک تومر را بضبط ان نصب کرد

ف بسعادت قرینی فتح وظفر ۔ عون تاییه ایزدی یاور ۔ بستقر سریر سلطنت ومسنه خلافت ومعاودت فرمودند در همان ایام خبر رسید که کپک تومر بکوزان نعمت اقدام نموده وبا قدام جسارت بساط سرکشی ویاغی گری می سپرد در ان وقت بهرام جلایر بوجی که در تاشکنت بمقام عتاب بزبان تمنای حضرت صاحب قرانی گذشته بود در سلک بندگان درگاه جهان پناه وملازمان آستان کیوان اشتباه انخراط دشت فرمان بنفاذ پیوست که او وختای بهادر وایرعباس وشیخ علی بهادر بعزم رزم کپک تومر روان شوند وآتش عصیان وطغیان او را بآب تیغ جان ستان فرو نشانند امرا وبهادران بامتثال امر مبادرت نموده روی جلادت براه آوردند وچون بیاغی رسیدند در مقابل صف کشیده ندایل بهرام جلایر باتفاق امیر صدای ایشان تیز کی که عداوت قدیم دشت بابهرام عذاندیشیده خواستند که او را بگیرند بهرام را بران حال اطلاع افتاد با امرا در میان نهاد و شرایط باحتیاط مرعی دشت ناوک قصد ایشان بنشانه مقصود نیامد و هم دران حال که سپاه جانبین صف کشیده ایستاده بودند ختای بهادر با شیخ علی بهادر در باب مصلحت جنگ ورعایت جرم سخنی گفت شیخ علی بهادر انرا مسموع نداشت ختای بهادر تیمور اگه مکر پهلوان سخن او را حمل بر بد دلی کرده آتش غضبش اشتعال یافته بیک تنی تنها از آب عایشه خاتون عبور نموده بر صف دشمنان زد وچنده ازیشان بنیه اخت وچون ایشان بسیار بودند شیخ علی بهادر نیز

از عقب او در آمد و بر دشمنان حمله برد و خنای بها در را بتکلیف از میان ایشان بیرون
آورد و بهر دو سلامت بلشکر خویش پیوسته و امثال این امور که در واقع از بدایع
وقایع ملت جز از آثار دولت مؤیدی صاحب قرانی نتواند بود ف
بدولت توان کردن این کارها و امرای دران کنار اب با دشمنان صلح کرده باز
گشته و در اثنای راه جماعتی از جلایر که با بهرام عذر اندیشیده بودند بیاساق
رسانیدند و چون بشرف بساط بوس مستسعد گشته حضرت صاحب قرانی از مصالحت
موافقت ایشان غضب فرمود کفار در لشکر کشیدن حضرت صاحب قرانی بجانب
جته نوبت ثانی چون برحسب فرموده انه ان الله یحب معالی الهمم ویبغض سفسافها
همت بلند جناب حضرت صاحب قران کامیاب در هر کاری که شروع اقتادی جز
بحصول غایت ونهایت آن رضا ندادی از مسامحه که امرا با مخالفان کرده بودند
وعرضه مخالفان ومعارضه ومحاربه بصلح ریخته استکاف دشلت یعنی ف
که سگ کیست روباه ریزنده جنگ که با شیر صلحش بود دفع جنگ لاجرم نفس
مبارک عزم آن صوب جزم فرموده یرلیغ عالیون از هر طرف بحرکت آمدن سپاه روان
شده وعساکر منصور از هر طرف وکیف جمع آمده ف سپاه انجمن شه بدرگاه شاه
بنرد از مایان نصرت پناه ز ریگ بیابان فزون از شمار
برزم اندرون شیر دشمن شکار سپاهی سراسر جوغرنده میغ بجنگ اندرون بحر بر نده تیغ
روان کرد لشکر شه نیکبخت جو ریگ بیابان و برگ درخت بجنبش در آمد سپاهی که کوه

کداز ان شه

کداز ان شه از گرمی آن کروه وجون رایت ظفر نگار از سیران دنیکی بگذشت از میامن
تولای که آنحضرت بود دمان حضرت مصطفوی علیه الصلوة والسلام دثلث از کرامت
نصرت بالرعب مصیرة شه محفوظ گشته لشکر مخالف بمجرد توجه آن حضرت از هم فرو
بگریخته صاحب قران کامکار با لشکر جرار تا سکر یغاج بر فته وغنیمت بسیار بدست
آورده باز گشته ودر موضع ارون کوری امیر موسی وزنده حشم باوجود سابق الطا
واعطاف که حضرت صاحب قران بکرات ارزانی داشته بود باز اغاز مکر وعذر
اندیشی کردند وبا بسر خضر پسوری ابو اسحق دران باب مشورة نموده عهد وسوگند کرد
که جون بلوضع قراسمان رسند حضرت للحیله در سر شکار بگیرند باانکه عقل بریشانی واندیشه
ف مکن تیره رایی که پیر خرون برده باه بازی نکرد دوزبون وخانزاده ابو المعالی ترمذ
وشیخ ابو لیث سمرقندی بیشتر درین باب بایکدگر سخن کرده بودند کسی که ازان اگاهی
دثلث عرضه دشلت کرد حضرت اعلی ایشانرا طلبیده برسیدند عذر اندیشی ایشان
ثابت شد چون مهد علیا سرای ملک خانم خواهرزادهٔ امیر موسی بود و مخدومهٔ تحقق عصمت
وابهت عگه یکی نامزد با و شده بود حضرت صاحب قران با او گفت که کناهی عظیمست
که از تو بظهور پیوسته لیکن چون میان ما نسبت قرابتی هست رقم عفو کشیده یح
واز انتقام تو گذشتیم ف مراعات بیوندو ریش سفید تراداد برزندکانه امید
وکرنه بفرمودی تا سرت بدانديش کردی جدا از برت وخانزاده را فرموده که
چون سلسلهٔ نسبت متصلست باامال بیت رسول صلوات الله علیه وعلیهم اجمعین

روا نمی دارم که بهیچ حال غبار کسی بر دامن روزگار تو نشیند و تو ترک فضولی نمی کنی مصلحت
آنست که ازین ولایت بیرون روی و شیخ ابولیث را بسفر حجاز امر کرد و بسر خضر جوین
برادر زن امیر سیف الدین بود بشفاعت او خلاص یافت و حکم شد که زنده حشم را بسمرقند
برند و جای باز داشتند که راه بیرون آمدنش موجود بنود ف
عود کشته یابند و زندانی ده به ، بر اندیشش رایج و بنی کنند به ، جز از دیدهٔ دوربین عقل
که کشاینده ، شک و غاینده ، راه یقین ست پوشیده نماند که مادر جیب داشتن
دو شمن را دوست انگاشتن از حساب حزم و عاقبت اندیشی دور ست شعر
نکند از در نیکی تو به ، کرگ تا نشکند دندانش ، نکند مار ترک زخم زدن ، ، ،
تا نکوبند سر بدندانش ، چون حضرت صاحب قران بسمرقند که مقر سریر سلطنت ابد پیوند
بود معاودت نمود و با اقبال و سعادت نزول فرموده حکومت شهرنغان و جای
زنده حشم را به بیان تمور پسر اقبوغا داد ف سعادتش معین کونه رفود روی زمین
ز خسروان بستاند به نیکان بخشد کفتار در ایلچی فرستادن حضرت صاحب قران بنزد
ولای خوارزم حسین صوفی و چون حضرت صاحب قران مملکت را از قبضهٔ تصرف اعیلاء
مخالفان استخلاص فرمود و بضبط و نسق الوس جغتای اشتغال نمود و باز مدت
پنج شش سال بود که کات و جنوق را حسین صوفی تصرف می نمود علوفه تو ایچی را بالعفی
بر سم رسالت پیش او فرستاد پیغام داد که کات و جنوق تعلق به الوس جغتای
دارد و درین مدت انزایچ خراونیا قته در حوزهٔ تصرف آورده باید که از ابا تو ایچ

ولو احق بتصرف

ولو احق بتصرف کماشتگان ما گذاری تا طریق مودت کشاده ماند علوفه چون بخوارزم
رسیده و بتبلیغ رسالت قیام نموده و بوی پیغام راجنه نوبت بعرض رسانیده حسین
صوفی در میدان خالی کوی مراد زده بود و از حرب و ستی شهسواران میدان غافل
گفت که من ولایت را بتیغ مسخر کرده ام هم بتیغ از من توان گرفت ف
عروس ملک که همدوشی بریده اند به تیغ ، مکن بتیغ مرا و را طلاق بتوان داد ، وچون فرستاده
مراجعت نمود و آن جواب ناصواب عرض کرد حضرت صاحبقرانی را داعیهٔ توجه
بجانب او در خاطر خطور کرد و ودع و مسلماً مولانا جلال الدین کشی که با کمال علم
و عقل و تقوی و فضیلت درس و فتوی شرف ملازمت صاحب قران طراز خلعت
سایر مفاخر ساخته بود روانه دولت که بواسطه غرور یک کسی امال مملکت در تشویش
افتند از آن حضرت رخصت طلبیده بخوارزم رفت و خبایهٔ از علماء دانش
وایهٔ دینی پرور سزد انواع نصیحت و خیر اندیشی بتقدیم رسانیده و در تسکین بادیهٔ
اشوب و اطفاء نایره فتنه سعی بلیغ نمود و آن معانی را بهر گونه موعظه دلپذیر موکد ساخت
و نشو او مدایات و حدیث موکد گردانیده اما چون محل فصاحت و نصیحت کار
نیفتاد و حسین صوفی از قبول سخن ابا کرد و بحبس آن بزرگ دینی در حصار حرات
نمود و چون این خبر بمسامع علیه رسید ف بفرمود تا جمع کرده سپاه ،
ببرگاه سلطان علاء پناه کفتار در نهضت نمودن حضرت صاحب قران بعزم
زدم بجانب خوارزم در بهار سنه ثلاث و سبعین و سبعمایه حضرت صاحبقرانی

لشکر را علوفه داده در کنج بکشاد و زر ما بداد بآیین کشور کشایان زاد واز سر گرفته
نهضت فرمود و صحار قوشی را لشکار انداخته تا قتی میتن معسکر طغرقوین بتاخت و ملک
غیاث الدین پسر ملک حسین که بعد از وفات پدر در ذوالقعده سنه احدی و سبعین
وسبعمایه حکم هراة و غور و قهستان و توابع آن شاه بود حاجی وزیر را با تحف
و هدایا و فراوان از اسبان و استران رکابی و قطار و جهار و رخوت و اقمشه بسیار
پیشکش پایه سریر اعلی فرستاد و از انجمله اسبی بود نقره خنگ موسوم بخنگ الغلی
بازینی رز ف بهیکل چو پیل و هیبت همزبر به بستی جو سیل و بیا لا جو ابر
زآسیب کوشش و جنبش کاه مکث نشان بر رخ ماه و پشت سمک
هر انجا که خاطر آرد سوار کنه پیش از اندیشه انجا گذار وحاجی وزیر در زمین محل بر سیده
وصورت دولتخواهی ملک بعرض رسانیده و بانواع خلعت و عنایت سرافراز گردیده
وحضرت نوازش نامه بانواع عواطف نوشته با خلعت و پیلاک مصحوب معتمدی همراه
او گردانیده ورای مملکت آرای امیر حاجی را بحکومت قندز و بغلان و کابل و آن نواحی
فرستاده و جمیع لشکریان را همراه او فرستاد و ایل بود لدای که یورت ایشان انجا
بود باو داد و امیر سیف الدین را بضبط سمرقند باز دشت و بنفس مبارک با لشکر
ظفرپناه متوجه خوارزم گشت ف همی رفت منزل بمنزل جو باد
سر بر زکینه دلی پر ز داد ظفرنهم غفان و سعادت قرین بخرچی همراه قتمیش
وجوتان از بخارا گذشته بموضع سه پایه رسیده ند قراول مخالف پیش آمده بود ند

قراول لشکر

قراول لشکر منصور حمله آورده ظفر یافته و ایشان را دستگیر کرده مفتوح فتح بیاورده ند
و بیاساق رسانیده ند ف که اندازه گیرند کار آگهان زاغاز بهر کار و فرجام آن
چون از انجا روانه شده بحصار کات رسیده ند پرسیدند یساول و شیخ موید که دارو غه
و قاضی بود ند حصار استوار کرده و عراده ها برافراشته خود را بکاری که هیچ کار نمی
آمد باز داشته سپاه ظفرپناه گرد حصار فرو گرفته دست قلعه کشای از آستین
شه نوایی بیرون آورده پای جلادت بسعادت پیش نهاده ند جوان بهر دو رو جنگ پیوسته
در آشتی در جهان بسته شه و زان سو برین لشکر تیز جنگ ز قلعه همی تیر بارید و سنگ
سب ولیکن نیامد یکی کار کر که یاری ده شاه بداد کر رای حضرت فرموده که منا
نباشد که غلام حسین صوفی را بگذاریم که روز بشب رساند و او را بدست نیاریم
و فرمان داد تا لشکریان خاشاک جمع آورده خندق را بینباشته و خود بنفس مبارک
بکنار خندق آمد و کوچه ملک را اشارت فرمود تا بخندق درآید و جون او از غایت
وهم در نتوانست آمد بخاری یساول را اشارت کرد و او بی توقف بخندق درآمد
ف دلاور کنه کار در کارزار ز بد دل نیاید بمردی کار و بمشر و نا خواجه نیز از
عقب او رفته لشکریان جون این صورت مشاهده نمودند روان بخندق درآمده
رو بفصیل نهادند اول شیخ علی بهادر دست در دیوار فصیل زده خواست که برآید بمشر
پای او را بگرفت تا او نیز برآید نتوانست برد و بخاک ریز اقتادند شیخ علی دیگر
باره متوجه شده و بفصیل برآمد یکی از ان جانب نیزه بدست او زد جهان پهلوان نیزه را

بگرفت وبشکست وباتیغ برسراو راند وسپاه ظفر آئین از هرطرف راه کرده بحصار برآمدند
وکلانتران ایشانرا بگرفتند ودمار ازروزگار ایشان برآوردند ف
بسی تگ که پیچ سرشه از تیغ تیز ندست بنرد و نه راه گریز ، بران گونه کشته از تیغ وتیر
ببردند غارت کرانش اسیر زن وبچه وخان ومان هرچه بود گرفتند وتاراج کردند رفتند
روزی دیگر محمد چلی صاحب قران بخلاصی اسیران فرمان داد وبغزیمت خوارزم
روان شدند وکوچ ملک رابغزامت تقصیری که درخدمتی تر فتی کرده بود وجوب یاساق
زدن فرمود وبزم خربسته بمرفتند وستاد وغیاث الدین ترخان ازنسل فشلیق که جکیرخان
اورا ترخان کرده بود وخواجه یوسف اپردی مرو راسنقلای لشکر ساخته روان شده
وایشانرا ازپیش روان کردانیده ایشان بجوئی بجوئی کرکن رسیدند منکلی خواجه ملک
باجمعی ازسپاه یاغی انجا بودند جنگ شده لشکر صاحب قران غالب آمدند وخالقداد
دربی کرده بسیاری ازیشان راازپای درآوردند صاحب قران فرمان داد تاازانجاروان
شده ایلغار کرده باطراف وجوانب خوارزم درآمد تمام ولایات راغارت کردند ف
سپاهش جوانبک ایلغار کرد ولایات یاغی نکونسار کرد
بغارت کردن جون کشادند جنگ بیقتادآن لشکرازاب وزنگ حسین صوفی جون
بجنگ عاجز بود ومحافظت نفس خود راغنیمت دانسته بحصار خوارزم درآمد وکس
بیرون فرستاد وامان طلبیده وباشارت رای صواب میخواست که باحضرت صاحب
قران یکی شده وآتش فتنه رانشانند آما یکخرو خلافی مادهٔ عداوت وحسد که در باطن دشمنان

درحرکت آمد

درحرکت آمد وقاصدی پیش حسین صوفی فرستاد که اصلا اعتماد بنمای ودر دوستی یکشای
ولشکر مرتب داشته ازدروازه بیرون آی تامن باشکر توامان خود بتو پیوندم حسین صوفی
فریفته شده وازلشکری ورعیت کثرتی تمام بیرون آوردوکوس ونغاره فرو کوفته باوجمک
انداخته ودرلب آب قارون که دردو فرسخی خوارزم سلت صف کشیده جنگ
درپیوستند ودران حال بیشتری لشکر کردون ماتر بجغون رفته بودند حضرت صاحب
قران باقی لشکر که حاضر بودند ترتیب داده درکنار آب قارون مقابله ومحاربه واقع
شده ف دولشکر برابر کشیده ندصف دلیران همه برلب آورده کف
بیاراسته میمنه میسره کشیده ندنزدیک دریا بنه زرخ تبرزین وگوپال وتیغ
زدریا برآمد یکی سرخ میغ اپاچی وبسالی وستاح غنو مرکب درآب راندند وبدانجا
رفته جنگ درپیوسته بود وشیخ علی بهادر نیز باپنج نوکر ازآب بگذشت وبرشیخ
زاده حمله آورده اورا بگیرانیده وامیر موید وختای بهادر واقتمور بهادر بهمان طریق ازآ
عبور کردند ایلچی بهادر نیز میگذشت اما چون مدت مقدورش تمام شده بود درآب
غرق شد ومنوادی کان من المغرقین صورت حال اوکشت حضرت صاحب قران بنخوا
که درآب راند شیخ محمد یان سلدوز مانع شده ف کزین بس همه نوبت ماست رزم
تراجای تخست وبهنگام بزم وخود فی الحال ازآب گذشت وخانزاده ابوالمعالی
ازهمین طریق سپردوان دلاوران طغرپشه ازاطراف وجوانب حمله کردند ودشمنانرا
رانده ببروازه رسانیدند ف سپاه بدانديشی برگشت زار گریزانهمی رفت سوی حصار

Tapu ve Emlak Genel Müdürlüğü
Atatürk Kitaplığı

بس از سپاه جهانداد شاه دمان و زمان برگرفته راه مخالفان از پیچ بحصار جسته
و لشکر بفتح و فیروزی بر در حصار فرود آمدند و جمیع که بجا بغون بودند با غنیمت بسیار
باز آمدند و ثمر را حصار کنونند و حسین صوفی در اندرون حصار پشیمان و پریشان روزگار
مانده دران جنبه روز ف جنان دست بغ حلق جانش فشرد

کران در زنا دیده درمان بمرد و بعد از وفات حسین صوفی برادرش یوسف صوفی
بجای ممکن کن اگر شه یکی دیگر آید بجای جهان تا نماند تهمتی کد خدای کتقاد
در مصالحت حضرت صاحب قرانی با یوسف صوفی و خواستاری نمودن
خانزاده را از برای امیرزاده جهانگیر جوان یوسف صوفی تا این غایت ترک
ادبی با بنده کان حضرت واقع نشده بود و سایط انگیخت و بدست ضراعت در دامن
موافقت و متابعت آویخت و برادر او آقصوفی پسر بغدای را از دختر خان
او زبک شکر یک دختری بود سوین یک نام بخانزاده مشهور ف
که تا مهر آدم بجوا افتاد جنان با نوا از نسل ایشان نزاد ز دریای خانی کزین کوهری
و نشته نهادی پری پیکری رای جهان ارای لولوی صدف شاهی را با کوهرکان
پادشاهی امیرزاده جهانگیر در سلک ازدواج کشیدن مناسب دانست و قران نامبه
سپهر خانی با برجیس اسمانی سلطنت و جهانبانی را دلیل حصول سعادت و کامرانی
شناخت سخنی که نوشتاد کان یوسف صوفی در باب اظهار انقیاد بعرض
میرسانیده بقبول تلقی فرمود و بنیاد مصالحه و مصافات بران بیوندها یونت

نهاد یوسف

نهاد یوسف صوفی آن معنی را غنیمت شمرده بر بختی تمام تقبل نمود که آن کویهٔ محدرهٔ عصمت
و بانهت را اسباب فراخور مهیا ساخته بهرگاه که اشارت علیه بنفاذ پیوندد روانهٔ درگاه
عالمپناه گرداند و قضیه برین قرار یافته تجاوله و غداد نماند و داد بهلال شه و رایت
نصرت شعار منظر و کامکار از ابخا مراجعت نمود و چون حضرت صاحب قران در خان
حفظ ملک و بان تعاطی و تقدس بجولکای خاص نزول فرمود بر لبنج جهان مطاع بنفاذ
پیوست که بهم دران روز کیخسرو خصلتی را کرفته بدیوان مظالم حاضر کنند و نوئینان و امراء
پرعوی او نیرسند و چون باستمال امر قیام نموده قضیهٔ او را تفحص و تفتیش فرمودند از جمله
قاصدی که پیش حسین صوفی فرستاده بود و او را بر مخالفت و عصیان داشته خباجه ذکر
شه و از دیکر جهات کناهان و بعد از ثبوت جنبه کناه او را بنه کرده بسمر قند بردند نبو
امیرحسین سپردند ایشان او را بقصاص امیرحسین بقتل آوردند و تومان خللان را حضرت
صاحب قرانی پشتر پیر بهرام محمد میکه که خویش کیخسرو بود ارزانی داشت و حضرت
صاحب قرانی آن زمستان در مستقر سریر سلطنت بدولت و عشرت بکذرانیده و بسا
عدل و احسان بر بسیط زمین و زمان بکستر انیده ف خرم زبخت خویش بتائید ذوالمنن
کیتی زینی معدلتش فارغ از محن کتقار در لشکر کشیدن حضرت صاحب قرانه بخوارز
نوبت ثانی خاتمه کتاب مجمعه اتمانی که مشتملست بر استعاده
از شر و وسوسهٔ شیطانی بیرتان انسان صورت دلیل روشن علت برین معنی که از امهات
مقاصد علم جلیس سوء و منشین بدست و از موبیات و شوامد این سخن آنست که دران

کرده
کران
ط
م

هنگام که کیخسرو قتلغانی را بگرفتند سلطان محمود و ابو اسحق بسر خضر سیوری و محمود شاه نخجوانی
کیختو بخوارزم رفتند پیش یوسف صوفی و در مجلس او راه سخن یافتند آغاز فساد
کردند و خاطر او را بهر گونه وساوس از طریق مستقیم و لامودت صاحب قرانی بگردانیدند
و او از وساوس ایشان بشکیبتی نهد و پندارد که نه شه بزرگان و نه از مردان سلطنت
اقدام نموده هم دران پایه تاخت کرده ولایت کات را خراب کرد و اهالی انرا پراکنده
گردانیده و روز کار بزبان تعجب بگوش او میرسانند شه میدانست که عهد و پیمانرا تو
در هم شکنی و طاغی زودی نه بنابرین چون بهار شد حضرت صاحب قران در رمضان
سنه اربع وسبعین وسبعمایه موافق اوی بیل بظاهر قوشی که در تخشب کش واقعست
لشکر اطراف و جوانب جمع آورد ف سپاهی ز ریگ بیابان فزون
وز اندیشهٔ هر محاسب برون کروبی نه پر دل که یکباره دل نه پوشیده آهن که آهنی کسل
و بسعادت و اقبال روی ابهت و جلال بسوی خوارزم آورده روان شد و چون بانجا
رسید یوسف صوفی را خوف و هراس غالب شده از کردار نکوهیدهٔ خویش پشیمان و از
هر گونه وسیلها انگیخته بتضرع و تشفع امان طلبید و تقبل نمود که تحذ ثق محکمت و جلالت
خانزاده را اسباب تجمل و حشمت چنانچه باید و لایق پادشاه آماده داشته هر چه زودتر روانه
دارد حضرت صاحب قران از مکارم ملکانه مخالیف جرایم او را در قلم عفو کشیده
و بسعادت از انجا معاودت فرمود و چون بسمرقند که مستقر سریر سلطنت و مرکز رایات
خلافت بود محفوف بحفظ الهی و صنوف الطاف نامتناهی اتفاق نزول افتاد بترتیب

مقدمات ذفاف و نهضت اسباب طوی مثال داد کفتار در فرستادن حضرت صاحب
قرانی امرا را بطلب محمد اعلی خانزاده از شوال سنه خمس وسبعین وسبعمایه موافق بارس بیل بنگا
بهار که سلطان هفت اقلیم کردون مستقر شرف خویش را بفر طلعت گیتی فروز آیین بست
قهرمان طبیعت سراغواز آن خوی نامبه را بآبادون عروسان کل سوری نام زد کرد ف
مهد فیروزه کابین بصهبا آیین آراست حضرت صاحب قرانی امیر یادگار برلاس که از
نسل لالارینی قراجار بود و امیر داود اوردون الجایتورا ف سرفرازان زاد فرزانه
بادایا پادشاهانه روانه جانب خوارزم کرد تا مهد اعلی خانزاده را مصحوب وقود سعادت
و اقبال مبدرق بخود عون و تائید ذوالجلال بسمرقند آورند و چون امرا مذکور بخوارزم
رسیدند یوسف صوفی مقدم ایشانرا عزیز داشته از دقایق و شرایط اعزاز و اکرام هیچ
دقیقه نامرعی نگذاشت ف ز جانب داری و تعظیم و اعزاز فرو نگذاشت چیزی آن سرافراز
و ایشان برعایت رسوم طوی بنوعی که شایستهٔ چنان قضیه تواند بود قیام نمودند و بدایا و تحف
که همراه آورده بودند ف ز دینار و یاقوت و مشک و عیرند دیبای زربفت و خروج
زرینی نسیج و خطایی پرند گذشته ز اندازهٔ جون و جنه ز در و زیور و گوهر شاه وار
و زان گونه چیزی که اید بکار بسی جاهای گرانمایه نیز پرستنده و سلب و بر گونه چیز
برسانیدند یوسف صوفی نیز جشنی خسروانه مرتب داشته طوی داد و خانزاده را مشایعت
نموده بصوب درگاه عالم پناه روان داشت با ترتیبی لایق و تجمل فراخور ف
جه از تاج پرمایه و تخت رز جه از یاره و طوق زرین کمر بسی گوهر از زیور شاهوار

بسی خانج و یاره و کوشوار، بسی درج و صندوق با قفل زر، پر از لعل و یاقوت و دُر و گهر،
پر نوشیدنی و زکسرد طی، ز هر جزیرکات بود او آردنی، کت خیمه و خرگه و کنه لان،
ز هر گونه جنه ان که صدکاروان، و امرا، نوکور کسی را بتجمیل روانهٔ سرقند کردند تا حضر توجه ایشان
بعوض طازمان پایه سریر اعلا رسانند و چون صورت حال عرض ملاحظهٔ حضرت صاحب قرانی
یافت کرایم اخلاق خسروی باعث اغزار مقدم شریف آن نهال روضهٔ خلق و قرتقان
خاتون که عروس پر قیه و خان بود با دیگر خواتین و مجوع نوینیان و امرا را باقامت
رسم استقبال اشارت فرمود ف پذیره شه نوشی به سرکشان
بشادی دُرم ریزو کوهر فشان، هوا سر بسر مشک سارا کرفت، زمین مرج تا مرج دیبا کرفت
و سادات و قضاة و علما و مشایخ و سایر اکابر و اشراف و اعیان مملکت تا موضع کات
استقبال نمودند ف مهمان جهان کارساز آمدند، پرستنده از پیش باز آمدند
جهان سر بسر کشته آراسته، همه راه پر ترک و بر خواسته، زمین باغ فردوس و دیوار شاه
هوا ابر بارنده و دینار شد، و در پایه رعایت برحیب و کریم و صول همایونش بعواز
تقدیم و طایف ضراعت و ادب رسوم طوی و نثار پا انداز منزل بمنزل آیینی کرده
شه که تا جمله سپهر از جمال عروس نما بهره زینت یافته نظیر آن کم اتفاق افتاده باشد
ف بهر منزل مجلسی ساخته، بهشتی نو آیین پرداخته، سران پیش پایش بر آموده جنک
هوا پر کرشمه زمین زنک زنک، وجون خاطر اماطی و ساکنان آن دیار که باطن مملکت
عبارت از است از میامن عدل و مرحمت حضرت صاحب قران بنو رامن و حضور

وزیوز بحت

وزیوز بحت و مرور آسته بود مناسب نمود که موافقت آن اتفاق مبارک ظاهر آن
دیار موافق باطنش کردد و صورت مطابق معنی شود دار السلطنة سمرقند را با نواع
تکلفات غریب و تجملات لطیف عجیب آیین بسته ف پذیره شه نشان راجو برخواسته
به کوی و برزن بیار استه، و چون کافهٔ مردم را دل که سلطان کشور بدنست در پناه
آن دولت روز افزون از اندیشهٔ ترکتاز حوادث روزکار فراغت یافته بود انها
تیز که کارکذاران کشور اند و بر ایشان دران شغل دست از تکلیف کسب و زحمت
کار باز دسته، و دُردو کانها یکبار یکی به بسته بسکی که پیش ازان در کار مردم بودی
دران ایام فرخنده فرجان حواله در کارخانها شه و کشادکی که وقتی دست ستم دکشتی
دران فرصت روزی دمان قرابه و لب پیمانه کشت نام و نشان نم جنان کم شه که باده
عکذاری کار ماند ف ولیکن شب و روز در کار بود، و شادی و فرح جنان غالب و عام
افتاد که کیتی را بغرح باقوتی میل نمی شه مکو انکه از لعل دلدار بود ف
همه شهر حشن و همه سور سور، به کوشه صحبت بر جا حضور، همه مملکت کشته عشرت سرای
تبایید سلطان کشور کشای، سرای جهانرا نوای سرود، فرستاده بهردم بشادی درود
و مهر قبا فهٔ عهد خانزاده مرصع بجواهر الطاف الهی و بملک بجلالت تایید ات نامتنا
بمبارک طالعی سمرقند را از فر قدوم سعادت کسترغیرت بخشکاه بلقیس کردانید ف
از بس پر نزینی و دیبای زرنکار، و ز کثرت جواهر و دیبای بی شمار، که بر سم پای
انداز و شار بکسترده بد بر افشانند زمین و آسمان آزدیده جهان بین نظار کیان پوشیده

وپنهان ماند ف بخار نثارش ز دریای دست ، جو بر هوا بر کند ابر بست ذکر زفاف
امیر زاده ، جهانگیر با احدی معلا سونی یک خانزاده کعبتکان درگاه سلطنت پناه بترتیب
مقدمات طوی وتهیهٔ اسباب آن قیام نموده جنه ان سراپرده وخیمه وخرگاه وسایه بان
طناب در طناب کشیده ، شه نوشهای گوناگون گسترده گشت

وجهة بزم خاص ومجالس زمرهٔ اختصاص ف

وثانی مدور بسان سپهر ، سپهر پر از ماه وناهید ومهر ، درون وبرونش معرف برز ،
مرصع بیاقوت ودر وگهر ، زدیباتق بسته گردا گردش ، پر از کوی عنبر سرو خیریش ،
یکی تخت زرینی کوهر نگار ، نهادند در حوکهٔ شهریار ، زده بیکیه صاحب قران کامیاب
جو بر طارم جا برین آفتاب ، شهان وجهان وسران سپاه ، شه انجمن بر درِ پادشاه
زمینی سر بسر تیژه در تیژه بود ، جهان گشته حیران فلک خیره بود ، کرشمهٔ ساقیان نگارین کار ،
بانشوهٔ شراب تلخ مذاق خوشگوار ، یار شه دست بغارت کری عقل وهوش براورده
ونغمهٔ سرود مطربان خوشش اوازه باهنگ نوای بهر گونه رود وساز رسلت گشته پرده
دری عشاق مدهوش آغاز نهادند ف دران بزم که شادی ارآستند ،
مهانرا بخوانند وی خوستند ، فرودند مهر وفرودند کام ، گزیدند نار ورو کرفتند جام ،
هواکشت ازدود عود آبنوس ، زمین جون لب دلبران جای بوس ،
جهانداز صاحب قران کامران ، بفیروی دولت بیخت جوان ، زدو جامه وگوهر شاه واد
بخشید بیرون زحد وشمار ، بدین گونه جنه ی بزم شهی ، همی کرد هر روز گیتی تهی ودر اثنای

آن جون اسباب مقدمات خبا نجه سرد وزینه در غایت کمال ونهایت جمال دوراز آ
یب الکمال آماده ومرتب بود ف بفرمود تا موبدان وزدان
ستاره شناسان هم بخردان ، شوند انجمن نزد تخت بلنه ، زراز پهرشی برومش
وبعد از رعایت احتیاط در اختیار وقت در مجلس خاص مشحون باکابر وخواص
از اعیان مملکت وارکان دولت آن محزن تقی ابهت وعفت را بامیر زاده جها
بوجب شرع مطهر مصطفوی علیه افضل الصلواة واکمل التحیات بمبارکی وطالع سعد عقد
نکاح بستند وبهر سوزبان تهنیت ودست ثنا بثناخوانی وگوهر فشانی برکشادند ف
همه سرفرازان کردن کشان ، زهر سو ثناخوان وگوهر فشان ، وجون خسرو انجمن ایخ بخلوت
خانهٔ خاص درخوابید وجهان مجرکلی مرصع شب در سر کشید شبی کرمضاجون شب قدر بود
زصد ماه وسالش فزون قدر بود ، همی کرد بخشش سعادت پهه ، وزبهر بودن ناظر بهه
کواکب بخوبی بهم متصل ، مزاج بهار اسطقس معتدل ، خلوتخانهٔ ذفاف سعادت اتصال
که از فیض فضل الهی بجواهر الطاف وحلل اعطاف آراسته بود محل اجتماع نیرین سپهر سلطنت
وبرج مقارنهٔ سعدین آسمان ابهت وجلالت گشته لاجرم دمان نهشتا از لقه پرّ شه ،
صدف شایستهٔ یکدانه در شه ، لب از یاقوت ساقی جون براسود ،
زراز زبونه برد وسیم پالود ، جو مرغ تشنه زد بر چشمهٔ منقار ، از و آب حیوه امد پدیدار ،
واین جشن فرخنده وقضیهٔ مبارک در او اخر سنه خمس وسبعین وسبعمایه اتفاق افتاد
والحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی خیر خلقه وسید المرسلین وخاتم النبیین

کتبه

نکبر

کیفیت رفتن همایون حضرت صاحبقران بجانب جنة نوبت سوم

در روز پنجشنبه غره شعبان سنه ست وسبعین وسبعمایه حضرت صاحبقران لشکر ظفر قرین جمع آورده بتائید رب العالمین متوجه جنة شد چون رباط قطغان محل نزول همایون گشت هوا بغایت سرد بود و پیوسته باران و برف می بارید کمال اسمعیل رحمة الله هرگز کسی نداد بد انسان نشان برف گفتی که لقمه ایست زمینی در دهان برف

مانند بنده دانه که در بنه تعبیست اجرام کوهها ست نهان درمیان برف شدت سرما بمرتبه رسید که قوی بدنی از کار باز ماندند دست را داد و ستد از دست میخورات و نه پای در امد شد قدم می توانست کشود و مردم از محافظت جهار پایان باز ماندند و عاجز گشتند که جان شیرین در خطر بود و بیشی واسطه مردم بسیار بمردند و بسی از چهار پایان تلف شدند حضرت صاحبقرانی صفت مرحمت و اشفاق بران دشت که مراجعت نمود مدت دو ماه در سمرقند توقف کرد تا سودت بروود هوا بشکست و باران در دوشنبه غره شوال موافق اوایل توشقان یل عزیمت فرمود و عساکر منصور را مرتب داشته جیحون دید و متوجه جانب جنة شد و امیرزاده جهانگیر را بر سم منغلای از پیش روان کرد و شیخ محمد یان سلدوز و عادلشاه بربهرام جلایر را که چون از وفات بردرش حضرت صاحبقرانی ایالت ایل جلایر را و تفویض فرموده بود ملازم موکب ظفر قرین شاهزاده ساخت و چون از پهرام گذشته بموضع خارون رسیدند یکی را از جنة گرفته پیش حضرت صاحبقران فرستادند و چون کیفیت احوال قمرالدین که اویماقش دولغلانست

از و پرسیدند لشکر خود جمع کرده در موضع کوک تو پنشسته و انتظار حاجی بیک میکشد فرمان شد که منغلای بی توقف روان شوند و خود نیز بتجمل از عقب روان شد و چون قمرالدین واقف شد توقف نتوانست کرد محلیست که انرا برکه غوریان گویند بدان پناه جست و آن سه در سه رود خانه عظیم انجا جاریست قمرالدین با سپاهی از دوده گذشته در دره سوم فرود آمدند و راهها استوار کردانیدند شاهزاده جهانگیر لشکر عرضه کشور کشای را یاسامشی کرده بر سر او راند طنطنه صدای کوس که و نقاره در طاس کردون انداخته بهادران پیش رفتند و عقاب روح شکار تیر را از آشیان کمان پرواز دادند و سپاهیان تیر بسیار بجانب ایشان انداختند و بعد از انکه صلابت تیر در دل دشمنان نشانند و باز گشته در مقابل ایشان فرود آمدند و چون و هم تیر در دل لشکریان قمرالدین افتاد شب که در آمد مجموع روی بگریز نهادند چنانکه در ان هنگام هیچکس از لشکر جنة نمانده بود و سپاه ظفر پناه تکاپوئی کرده بسیی ازان لشکر پا دین بقتل آوردند چون روز دیگر خسرو سیارگان رایت ارتفاع برافراخت حضرت صاحبقران با باقی لشکر بر سیدند و امیر داؤد و حسین و اوغ قرا بهادر را از پی یاغی بگذاشتند و ایشان بر حسب فرمان بنشیب آب ایله روان شدند و حسین در آب غرقه شعله حیاتش فرو نشست و چون دیگران بایل یاغی رسیدند ایشان را غارتیده مال و منال و چهار پایان ایشان را بگرفتند و بسیار ما که ایل شدند گورن کرده بسمرقند فرستادند و حضرت صاحبقران بر قصد استیصال مخالفان تا موضع پای تاق بفرمود و امیرزاده جهانگیر را با فوجی از لشکر بان

بنوشتادند تا در عقب قرالیش بروند و او را بدست آرند روان شدند و بهزار مکابده را
که در موضع اوچ قرمان مقام دلشاد بغارتیده اند و قرالیش را در کوهستانی یافته از
میان ایل اوس بیرون کرده و تمام مواضع و منازل او را بتاختند و از جمله خاتون
امیر بدیان شمس الدین آغا و دختر او دل شاد آغا را بگرفتند و شاه زاده کس فرستاده
صورت بعرض حضرت صاحب قران رسانید که الحضرت از مدت پنجاه پنه روز دران
مقام توقف نموده بود چون این خبر بهجت افزای مسامع علیه رسید و از انجا کوچ کرده
بالای قراقشماق برآمده و امیرزاده جهانگیر بسعادت معاودت نموده دران موضع
بشرف بساط بوسی مشرف گشت و غنایم بسیار از برده و سلب و کوسفند پیشکش
کرده دلشاد آغا را بدولت بساط بوسی حضرت صاحب قران دلشاد کهه اینه ف
که پیوسته صاحب قران شاد باد، هزارش کنترک جود لشاد باد، باوجود صیرشش جبار
کاری بعزدولت صاحب قران از دست او برآمد صراوزان دولت اینها بنا شه غریب
وحضرت صاحب قران نهضت فرموده بصحرای ارپر باری فرود آمده چند روز بعشرت
وکامرانی توقف فرموده و مبارکشاه مکریت که از امیران نهاره بود و از هواخواهان
قدیم آنحضرت مراسم طوی و نفوز بتقدیم رسانیده بانواع خدمتهای شایسته تقرب جست
ف مکمر بسته در بندگی استوار بر رکاب فرمان ده کامکار، و عاطفت پادشاهانه ایل
سالار اغلن وحسین را که درین سفر پیری شایسته بود به پرسش خدای داور زانی دولت
بکنار در زفاف حضرت صاحب قران فرمان روا با مراد قرین ابهت پناه دلشاد آغا

قال الله

آیه قال الله تبارک و تعالی فانکحوا ما طاب لکم من النساء مثنی و ثلاث و رباع چون وسعت
رحمت الهی از جواز بعد دانکحه و جمع میان ازواج بصیغه امر کرامت فرموده حضرت صاحب
قران جوان بخت را دران مترلی نخجسته و محرای دلکشای صاحب قران اعظم را دزاعیهٔ
امر او تناکح و تکثر و ادامن عمت گرفت و عای رغبتش سایهٔ سعادت بر شبغهٔ
دوحهٔ امارت دلشاد آغا انداخت بندگان درگاه بترتیب طوی و اقامت مراسم آن
قیام نمودند شعر یکی جشن فرخنده آراستند، می و رود و لشکر آن خواستند
فروزنده جشنی که خورشید و ماه، نظاره شدند از ان جشنگاه، بروزی که طالع برومند بود
نظر با سزاوار پیوند بود، جهانجوی بر رسم آبای خویش، پری چهره را کرد همتای خویش
زمانه زمان بهجت تهنیت کشوده فلک از برای رهنشار دامان بزوا بر جواهر برآند
شعر تا درین بزم عالیون کوهر افشانی کند، آسمان از بذل و فطرت پر جواهر دولت جام
دولت شاد کام خاص و عام را صلای عشرت در داده و از اسباب عیش و کامرانی
هر چه در خیال امال و امانی گنجد بمراد دل آماده و مهیا بهر طرف که دیده ار زو نگاه میکرد
شعر کلی ز آفت باد خزانی بهاری تازه بر شاخ جوانی، ساغر زرنگار پر از شراب
ارغوانی بر کف نهاده ایاق میدشت و بهر طرف که کوش هوشی باز می شنه شعر
یوسف صفتی بنوده در چاه، بوده رخش آب زهره و ماه، ساری بقانون عشرت ساز
کرده صدای نوای این سرود در بزم ماه و عشرت سرای زهره می انداخت ف
که صاحب قران جاودان شاد باد، دلش خرم و ملکش آباد باد، و بعد از ان

مقام نهضت نموده واز پستی دیان عبور نموده آونکنه مضرب خیام نزول همایون گشت
وعهد علیا قتلغ ترکان آغا از سمرقنه بر سم استقبال نموده دران محل بغر بساط بوس
استسعاد یافت ومراسم تهنیت ونثار بتقدیم رسانیده بطوی وعشرت مشغول
شدند وجون اوزکنه روان شده بخجنه رسیدند عادلشاه بسر بهرام جلایر کرخدمتکاری
بدست ضرورت بسته حضرت صاحب قرانی را طوی داد وسلمان را بهوار کشیده
وبجسب ظاهر خدمات بسندیده بجای می آورد اما دل دگرگون کرده میخوست که در اثنای
طوی عذری اندیشد جون حضرت صاحب قران احتفظ ربانی همیشه نگاه بانی میکرد
بالهام دولت آن آثار وعلامات اوضاع مجلس آن مکر پوشیده را تفرس نموده
واز مجاری حرکات وسکنات عزایشان یافت در حال از مجلس بر خوست وبار دوی
همایون رفته فرود آمد ودران وقت که انحضرت متوجه قرالیغ بود شیخ محمد یان سلدوز
وعادلشاه جلایر وتوکنی ارلات عهد کرده بودند که اگر مجال یابند حضرت صاحب قران را
بگیرند ف وانرا که خدا نگاه دارد میل کسی برو نیارد مکارش همه بخت نیک سازد
وز غصه حسود جان گدازد لاجرم آنحضرت بعنایت ازلی وتایید یزدانی بسعادت
وسلامت بستقر سریر سلطنت معاودت فرمود وشکر یانرا اجازهٔ انصراف ارزانی
داشت ونفس مبارک بزیخیر سرای که در دو فرسخی قونی واقع است بجانب غربی آن نزول
فرمود درانجا قشلاق کرده هم دران زمستان عادلشاه احرام بساط بوس بسته ببرگاه
عالمپناه آمد بر وفق انه فاغته فوا ابدهم صورت آن رای فاسد واندیشهٔ باطل که کرده بودند

بزبان خود

بزبان خود بعرض رسانید حضرت صاحب قرانی از رای صایب وحسن تدبیر انرا ناشنیده
انگاشت وعادلشاه را بعنایت پادشاهانه سرافراز کردانید وجون زمستان باخر رسید
ویوسف آفتاب رایونس وار مضمون فلتقمه الحوت صورت حال آمد حکم شد که تمام سپاه
ستاره عدد مریخ دواهم بوم یورش خوارزم ببرگاه عالم پناه جمع آیند وجون تمام
نویینان واطراف لشکریان از اطراف وجوانب توجه نمودند سپه شد ببرگاه شاه انجمن
بزد آرایان لشکرشکن حضرت صاحب قران بکرفتن شیخ محمد یان سلدوز ویرسید
یرغوی او فرمان داد جون بعداز پرسش گناه او روشن گشت وروز بختش تاریک
ودرشتهٔ عمرش باریک شد اورا ویرا در بر یملک سلدوز که خویش او بود وتیغ او ملال
شده بسپردند تا او را بقصاص برادر همان شربت چشانند و فحوی

شعر

یکروز بجز ذابحه فریاد همه غم بشنوانند ودو بسر بایزید جلایر علی درویش ومحمد درویش را
نیز بیاساق رسانند وملک بجازی الا الکفور وایالت تومان سلدوز باقمور بهادر
تفویض فرمود کفار در توهه نمودن حضرت صاحب قران بصوب خوارزم نوبت سوم
وبیرون آمدن از راه مراجعت کردن بواسطهٔ یاغی شدن در اول فصل ربیع سنه سبع وسبعین وسبعمایه
مطابق لویل که از فرمان سلطان طیعت سپاه کیاه از هر طرف جنبیده در روشن
افتادند وسردار شکوفه بحافظت شهر وحصار وباغ واشجار نصب گشته لشکر سبزه
روی فیروزی بحر انهادند ف لشکر سبزه بفیروزی سلطان بهار
سوی محراز د رایات همایون آثار آب غرق زره از صنعت زراد صبا

کل پیرساخته و وخارشه ء نیزه گذار حضرت صاحب قران بتلقین دولت اقبال آئین
خویش و تدبیر رای دوربین عاقبت اندیش ف عزم خوارزم جزم بجزم
بخنینی برگزید رزم بزم امیر اقبوغا را بضبط سمرقند باز داشت و امیرسار بوغا و عادلشاه
جلایر و ختای بهادر و ایلچی بوغا و دیگر امرای هزاره را با سی هزار سوار یکجا بجنته و بستاد
و فرمان داد که در طلب قراآئین سعی بلیغ نمایند و جون او را بیابند او را نیست کردانند
ف زکردان و جنگ آوران سی هزار برفته جوینده کارزار و رایت نصرت شعار
در خمان حفظ پروردگار متوجه خوارزم گشت ف با سپاهی برون زحیز حصر
در شجاعت همیکانه عصر تهمتن پیشه پیکار صفدر و تیزجنگ و تیغ گذار وجون
در کنار آب جیحون بموضع سه پایه نزول فرمودند ترکمن ارلات که ازان سوی آب متوجه
معسکر همایون بودند وجون مسافت عمر مندرش بیابانی رسیده بود باندیشه ناصواب
برگشت و بطرف کوزدان بیورت خود گریخت حضرت صاحب قران پولاد را با جمعی
در عقب او فرستاد و ایشان شب و روز رانده و واماندو گذشته در لب آب فاریاب
باو رسیدند ترکمن و برادرش ترمش با اتباع خود لب آب گرفته بجنگ مشغول شدند
ف باستاد دشمنی که کوشش دلیر همان کوشش کور با نر شیر
بجای که شیران برانند جنگ جه یارا آی روبه که ایستد بجنگ وجون شکست بر ایشان افتاد
پراکنده و گریزان گشتند و لشکر از عقب ایشان روان شدند پولاد تنها بترکمن رسید
لب ترکمن باز مانده بود روان فرو آمد و لب پولاد را یک جوبه تیر بینداخت و پیش

از انکه رسلت بایستاد تیری باو حواله کرد و از کلاه خودش بگذشت جنابخ آسیبی
بو نرسید و تیز گشته روی جلادت بو نهاد و درهم او یختند و پولاد بفراقبال صاحب
قران ترکمن را بر زمین زد ف سرش از تن بنام حق جدا کرد ف سر کینه جوی از تن بدنهاد
ببرید و برگشت شاد و امان سربدال دریغ برادرش ترمش کرده او را بدست
آورد و کارش بساخت سرش را بماندم زتن باز کرد و دود وام را از تنش بپاز کرد
و سر بهر دو را به پایه سریر اعلی رسانید آری استان سلطنت کشیان حضرت صاحب قوا
حواله گاه سرسروران بود ف هر سر که بپای خود نبرد ندانجا بدست دیگران رسانیده شد
ف سری که نیست بر آن آستان جنین فرسا حواله اش بکند حرخ جز بسنگ جفا
واز جماعت امرا که حضرت صاحب اعلی ایشان را بجانب جته فرستاده بود سار بوغا
وعادلشاه جون ولایت خالی یافتند اندیشه خطا کرده ختای بهادر و ایلچی بوغا را بگرفتند
وبدی که حضرت صاحب قران او را در انروکان بدار و علکی گذاشته بود بایشان متفق شده
وایشان ایل خود را و جلایر او قبجاق را جمع آورده متوجه سمرقند شده و حصار شهر را
محاصره آغاز نهادند اهل شهر بزخم تیر دیده دوز نگذاشتند که ایشان بگرد شهر گردند و ا
اقبوغا که در شهر حاکم بود صورت حال عرضه دولت کرده بپایه سریر اعلی فرستاد و موکب
همایون از گذشته نجاص رسیده بود که این خبر بسامع علیه رسانیدند از انجا را
نهضت نموده امیرزاده جهانگیر را منغلای روان کرد و بنفس مبارک با قول لشکر از عقب توجه نمود
وجون بنجارا رسیدند عساکر منصور را ترتیب داده از انجا نهضت نموده بر بساط ملک

نزول فرمودند و شاه زاده با لشکر بموضع کرمینه بدشمنان رسیده اند و از جانبین صفها
کشیده جنگ در پیوستند و پرّ از نالهٔ کوس شه کوش و بهر نفیشان تپین همه کین قته
توکتی که الماس مرجان فشاند، که مرجان که در کین همه جان فشاند، امیرزاده جهانگیر ف
بیاری تایید نفع النفیر که پیوسته در خمان فتح و نصرت این دولت ابد پیوند بوده و پیوسته
بر مخالفان غالب آمده و ایشان گریخته بدشت قجاق رفته و با رئیس خان پناه برده اند
و ملازم آن درگاه شده اند و حضرت صاحب قران مظفر و کامیاب مستقر سریر سلطنت
مآب بسعادت نزول فرموده و الوس جلایر را با جراقمت کرده متوفق ساخت و امیر
زاده عمر شیخ را بحکومت اندکان و نشتا و معادل شاه و سار بوغا بملازمت اروس خان
قیام نمودند و آخر الامر عروق شر و فساد شان در حرکت آمده و در وقتی که اروس خان
بییلاق رفته بود عزم گریز کرده تیغ غدر از نیام بی وفایی برکشیدند و با اوجی بی که گماشته
بود جنگ کردند و او را بقتل آوردند و از انجا بکرمینه و بالوس جته پیش قمرالدین رفته
او را برفته و فساد تحریص نمودند فا از جو هر بد همه بنای خیزد
شور و شر و افساد و مناهی خیزد کفار در توجه حضرت صاحب قرانی بجانب جته نوبت
جهارم جون سار بوغا و عادل شاه به قمرالدین ملحق شدند در هر وقت
آتش شر و فتنه که در ذات و نهاد ایشان بود بیاد اغواو افساد تیز میکردند قمرالدین
لشکر کشیده بولایت اندکان در آمد بهزاره قداق از امیرزاده عمر شیخ روگردان
شده باو پیوسته و امیرزادهٔ مشارالیه در کوه متحصن شده دانشمند نام پیش حضرت صاحب

قران فرستاد

قران فرستاد و صورت احوال عرضه داشت کرد که یاغی باغلبهٔ تمام رسیده و اندکان را زیر
و زبر کرده اینها آنحضرت را از استماع این خبر نایرهٔ غضب اشتعال یافت و در حال عازم
آن طرف گشته تحمیل براند و چون قمرالدین از توجه آنحضرت خبر یافت روی بگریز نهاد
و از مواضعات باغی خانه و ایل را گذرانیده با جهار هزار سوار مکمل ارسلته در کمین گاهی
تو قف نمود چو صاحب قران بآن موضع رسید و از کمین قمرالدین آگاهی نوشت امرا را
با تمام لشکر در عقب دشمن روانه گردانیده و از سپاه بخنار سوار با جمعی سرداران مثل امیر
موید و ختای بهادر و شیخ علی بهادر و اقتمور بهادر و بایندر ختای بهادر و شیخ علی بهادر در رباب
استیصال مخالفان سخنی میگفته و حکایت منجر شده به بهادری و پهلوانی و شعلهٔ غضبیت
افروخته کشت و ایشان نیز از دشمنان تاخت کردند و دیگران هم موافقت نموده جنا بخه
در ملازمت صاحب قران زیاده از دویست کس نماند در بین حال قمرالدین فرصت غنیمت
شمرده با جهار هزار سوار کینه دار تیغ کذار از کمین بیرون تاخته و تیغ کین بی محابا کشیده
روی انتقام بحضرت صاحب قرانی نهاد آنحضرت را ملهم دولت روز افزون مصدوقهٔ آیهٔ کریمه
کم من فئة قلیلة غلبت فئة کثیرة باذن الله بگوش جان و سانیده هیچ گونه وهم و اضطراب
بخاطر مبارکش راه نیافت و مردم خود را استمالت نموده دل باز داد که ظفر و فیروزی
از بخشش ملک و هاب سلت نه از بسیاری لشکر و کثرت اسباب مردانه می باید کوشید
که اگر اندک سستی بجای آورد کار از دست برود بگفت این و برکرده مرکب زجای
جهید آن در آمد بعون خدای همی زد بتیغ و بکر زکران همی تافت در حمله هر سو عنان

بر جلهٔ خیلی فکنهای نکون، بهر زخم جویی بر انوی زخون، بهشان بر افکنه یکباریکی
عی راند تا قلب که بارکی، بدین کونه آن خسرو ارجمنه، بکوز و تیغ و سنان و کمنه
شکیت و بریدو فکنه و به بست، سران را سر و کردن و پا و دست، وجون صاحب قران
کامکار دران کار زار نفس مبارک خود مبادرت نموده کوشش بسیار کرد و چنانکه امثال آن
خرنتیجهٔ تاییدات آسمانی تواند بود سپاه نصرت شعارش نیز داد مردی و مردانگی
دادند و بانذک نفری چهار هزار سوار را بر هم شکسته پراکنده گردانیده ف
بنا شه جنینی کار ما سرسری، که یزدان دهد نصرت و برتری، واگر در مجاری احوال و اوضاع
انحضرت و غرایب و طوار و آثار و از سر خبرت و وقوف تامل کرده شود بیقین پیوندد
که ظاهر و باطن آن برز کوار کردون اقتدار مطرح انوار تاییدات الهی بوده چه انوز که
بحسب ظاهر از اعضا و جوارح صوری آنحضرت چنان اثری بظهور پیوست بحسب باطن
شبانه که در بحهای حواس بحکم آیهٔ وَجَعَلْنَا النَّوْمَ سُبَاتًا بپردهٔ خواب بسته ماند و نفسی قدسی
سرشت متوجه باطن ارضای آئینه ضمیر منیر صورت شیخ پرومان الیمن قدس الله رحمته و رضوان
علیه بطریق رویای صادقه که یک جزو از چهل و شش جزو نبوت است از بنوت مشاهده نمود
و بادب تمام در پیش او رفته در باب امیرزاده جهانگیر که او را بیمار در بستر رفته گذاشته
بود استمداد همت نمود که بسرم را از خدای تعالی درخواهد شیخ فرموده که با خدا باشی و اصلا
متعرض ذکر فرزند نشد و چون از خواب در آمد دانست که آن قضیه نه بر وفق دلخواه
خواهد بود و از نهایت نکرانی خاطر بول قتلغ که دیر خاص آنحضرت بود بوسنتا و از سنک

کول تا خبر

کول تا خبر تحقیق بیاورد چون او روانه شد باز در بارهٔ فرزند خواب پریشان دید ملال
خاطرش زیاده گشت امرا و ملازمان را فرمود که گمان می برم که از فرزند خود بیکباری جدا
مانده ام حال او از من پوشیده ایشان بزانو در آمدند و بغلاظ و شداد سوگند خوردند
و بطلاق و عتاق موکد گردانیدند که ما بنه گانرا ازان معنی وقوف نیست و از حال شاه
زاده وقوفی نداریم و چون ازان جا کوچ کرده روان شدند در سنک یتاج باز بقمر الدینی رسید
و حنک در پیوست و دیکباره بزمیت یافته بکریخت و امیر اوج قوا او را تعاقب کرده
در عقب روان شد چون پاره راه برفتند قمر الدین با هشت کس باز گشت و
در میان گرفتند و لبش را بزخم تیر بیداختند و او انیز زخم تیر بسیار رسیده وعا
بیاده و خسته بجان امان یافت و دست بولاد بهادر در آن جنبش از زخم تیر مجرو
شده بود از قضا آتشی دران راه افتاده بود بولاد بهادر خوست که آن آتش باز نشا
از کرشت حرکت زحمت جراحتش زیاده شد و بان زخم در گذشت ذکر وفات ایه
زاده جهانگیر چون حضرت صاحب قران از اتابغ مراجعت فرموده و اردیچون عبور نمو
بدار السلطنه سمرقند رسید تمام ارکان دولت و اعیان حضرت و اکابر و اشراف
مملکت ف همه جامه کرده سیاه و کبود، زخون دل از چشمها رانده رود،
همه بر سر افکنده از غصه خاک، جو جامه همه سینها کرده چاک، برسم استقبال مبادرت
نمودند و مجموع خلایق همه سر ما برهنه ساخته و پلاسها و نمدهای سیاه در گردن انداخته
از شهر بیرون و از گریه در موج خون آمده خروشی و ولوله ف

دریغ آن جهانگیر بادین وداد ۔ که شد بیخ گل در جوانی بباد ۔ از ایوان کیوان گذرانیده ۔
وصدای نوحهٔ آن نوحه دریغ آنخان خسرو کامکار ۔ که رفت و سر آمد بر و روزگار ۔
بگوش مسیح طرازان کبنه کودان رسانیده ۔ حضرت صاحب قران مشاهدهٔ آن حال
آنچه بکوای ضمیر الهام پذیر گمان نمی برد یقین پیوست ۔ جوانی که شد از مرگ فرزند شاه
جهان برجهان بین او شد سیاه ۔ دو رخسار ره پر اشک و تن سوکوار ۔
درهم کرده بر خویشتن روزگار ۔ سرتاسر مملکت که از فر قدوم حضرت صاحب قرانی گلشن
بهجت و سرای سرور و سور بایستی از هول آن واقعهٔ جانکداز دلسوز محل ماتم و انجمن
شیون گشت ۔ همه ماتم نشسته ۔ همه سیه پوشیده ۔ همه جامهاشان کبود و سیاه ۔
سر سرکشان گشت بر تیرهٔ خاک ۔ همه دیده پر خون و دل چاک چاک ۔ همه انجمن زار و گریان شدند
جو بر آتش تیز بریان شدند ۔ صاحب قران اعظم از بنی واقعه تحکم انکه
اولاً دنا اکباداً بغایت محزون و کرفته خاطر شد اما چون رای علی محیط بود بر انک
قضای هر مملکتی از قبیل واجبات ست و دوام و بقا، هر محدثی از معوله ممتنعات اشارت
بشارت آیین ایه وبشر الصابرین الذین اذا اصابتهم مصیبة قالوا انا لله
وانا الیه راجعون مرهم آن جراحت ساحت و روح روح آن شاه زادهٔ مرحوم را انواع
خیرات و مبرات تقدیم فرمود و اصناف صدقات مستحقان رسانیده ۔ رسم آش و اطعام
فقرا و مساکین باقامت پیوست و کالبد شریف او را بکشی نقل کرده در انجا مدفون
ساختند ۔ و عمارتی بغایت علی و دلکش بر داختند ۔ و بهرش کرین مرقدی ساختند

باینی شاهان پرداختند ۔ مدت عمرش بیست سال بود و از و دو پسر ماند یکی امیرزاده
محمد سلطان از خانزاده و امیرزاده پیر محمد از بخت ملک آغا دختر الیاس یسوری
که بعد از وفات شاه زادهٔ مرحوم بحبال روز بوجود آمد واقعهٔ وفات او در پشته
سبع و سبعین و سبعمایه موافق لویل دست داد و امیر سیف الدین را خاطر از وقوع
این حادثه متنفر گشت و از حضرت صاحب قرانی اجازت طلبیده ۔ متوجه حجاز شده
کفار در لشکر فرستادن حضرت صاحب قران ظفر قرین پسر قمر الدین جون حضرت صاحب قران بواسطهٔ
ملال فرزند سایهٔ التفات بر تدبیر مصالح سلطنت و ضبط مملکت باز کوفت
که این حشمت دیرینه جو نیرزد ۔ جهان بران رنجه دارید دل ۔ برای یکی تو ده خاک نژند ۔
جراحات باید دل خود به نهند ۔ جرا بهر کاری چنین محتقر ۔ دو اینه ۔ باید بهر بوم و در ۔
اعیان امرا و نویینان در پایهٔ سریر خلافت پناه حاضر شده زمین عبودیت بلب
اخلاص بوسیدند و بزبان دولتخواهی عرضه داشتند که حکمت قادر جهان آفرین تعالی
وتقدس نظام عالم را بوجود پادشاهان کامکار منوط کرده اینه ۔ و واسطهٔ امن و امان
بنی آدم که مقصود از آفرینش ایشانست معدلت و سیاست جهانداران رفیع مقدار
ساخته ف اگر خنجر شه بود در نیام ۔ زعالم بر افتد حلال و حرام و کر تیغ سلطانی شود تیره رنگ ۔
چو شد رخ آینه دین بزنگ ۔ بود پادشه سایهٔ ذوالجلال ۔ و زانشایه باشد جهان را جمال
فروغ ز عدل شه کامیاب ۔ جهان را به از پرتو آفتاب ۔ فلک تا بود بیجده کاه ملک
بود نیک و بد اقتضای فلک ۔ همه نقد کیتی شاد تو باد ۔ عروس جهان در کنار تو باد

اگر پیش نهاد ضمیر همایون رضا پرور دکارست انزابیج وسیلهٔ به ازداد گستری
ورعیت پروری متصور نیست جه اکمل واعلی اولین واخرین علیه افضل الصلوات
واکمل التحیات حاصل یکساعت ازعمر که بداد دادن صرف شود برعبادت
شصت ساله ومعتاد ساله ترجیح فرمود شعر عدل کن راکه درولایت دل
درپیغمبری زند عادل حضرت صاحب قرانی تحمان بندگان راجون منشار
آن محض اخلاص ودولتخواهی بود بسمع قبول تلقی نموده وروی همت بتدبیر
مصالح مملکت آورده بترتیب لشکر فرمان داد درین وقت خبر رسید که عادلشاه
جلایر باجندکس درکوهستان قراجق سرکشی میکند حضرت صاحب قران
برات خواجه کاکلتاش وایلچی بوغارا پانزده سوار بطلب اوفرستاد
وایشان جون باتوار رسیدند واز انجا مردم جندیرون کردند اورا طلب
کرده دران کوهها درموضع آق سوبابت آورده بیاساق رسانیدند واقسوما
میلیست که درینی کوه قراجق ساخته اند جهت دیدهٔ بانی که ازانجا بطرف
دشت قجاق احتیاط می نمایند وسار بوغا که ازجادهٔ صواب انحراف
نموده بود ویاغی شده وگریخته بود بعداز دو سال بهدایت عقل راه نمای
بدرگاه عالم پناه آمد ومراحم بادشاهانه جرایمش راعفو فرموده ایالت قوم
اورا بوی وارزانی داشت وفرمان شد که امیرزاده عمر شیخ باامیر اقبوقا وخضای
بهادر ودیگرامرا فرمود که بقصد قمرالیرس روانه شوند بموجب فرموده توجه نموده

تحمل تمام روان

بتحمیل تمام روان گشته درپایان قوراتو بقرالیرس رسیدند وبیمن دولت قاهره
تیغ زمرّد فام را درجنگ اوگونه یاقوت رمانی دادند ومخالفان را ازبیم جهره
کهربارگشته جون کاه ازصدمهٔ تند باد وزان متفرق وگریزان شدند وجون
قمرالیرس بلوبخت لشکرمنصورایل الوس اورا غارت کرده بااوجه وبرده بسیار
بازگشتند سپاه شاه رعیت نواز خرم کداز بهرکجا گروه باغنیمت آید باز
گشتار درنهضت همایون باحولت کردون وکرّت ایخ بجانبقچه نوبت پنجم جون سپاه نصرت
شعار باغنیمت بسیار بازآمدند حضرت صاحب قران هم دران سال بجود دیگر
باره عزیمت جتهٔ فرمود ومحمد بیک بسرامیر موسی که بشرف مصاهرت انحضرت
سرافراز بود وامیر عباس واقتمور بهادر رابر هم منغلای روان ساخت ایشان
برحسب فرمان شب وروز رانده درآیتی کول بقرالیرس رسیدند وبیک جنگ مردا
اورا گریزانیدند وایل والوسش راغارت کردند ومردمش راسیر کرده بردند وگرفتند
وحضرت صاحب قرانی بنفس مبارک خود تا موضع قوجقار نکامشی کرده برفت
ودران موضع بسامع علیه رسید که توغمش خان ازاروس خان متوهم شده روی
امید ببرگاه عالم پناه آورده میرسد انحضرت تومن تمور اوزبک رابا قامت رسم استقبا
ونستاد تا اورا باعزاز واکرام تمام بیاورد وجون ازراه اونیاغو مراجعت
نمود دراوز کند فرود آمد وازانجا عزیمت کرده قرین دولت واقبال بسمرقند
نزول فرمود وامیر تومن تمور توغمش خانرا بیاورد وامرا اورا بحضرت قرانی

رسانیدند آنحضرت مقدم اورا عزیز داشته در باب تعظیم و تکریم از هیچ دقیقه تا نگذاشت و بعد از اقامت رسم طوی جندان مال از زر و جواهر و خلعت و کمر و اسلحه و اقمشه و اسب و شتر و خیمه و خرگاه و کوس و علم و خیل و حشم و سایر اسباب حشمت و بزرگی باو و اتباع او داد تغو و صفش نگنجد در بیان سر حشمی نیاید در قلم و او را از غایت احترام و اهتمام تمام بسر خواند کتعار در نوشتادن حضرت صاحب

و تغتمش اغلنی را بحکومت اقرار و حیران عالی همت عالی همت صاحب قران تمام ولایت حیران و متعلقات را بتوغتمش خان ارزانی داشت و چون او ممکن گشت قلعه بوغا بسر اروس خان لشکریان بسر او کشیده و از جنگ طرفین کوشش بسیار واقع شده و با وجود آنکه قلعه بوغا در مصاف تیر خورده ملاک شد شکست بر طرف توغتمش خان افتاد و ایل او را غارت کردند و او گریخت و پیش حضرت صاحب قران آمد آنحضرت اورا زیادت از نوبت اول اعزاز و اکرام نموده تمام اسباب شوکت و شاهی مرتب داشته باز گردانید و چون بحیران رسید از انجانب توختمیا بسر بزرگ اروس خان با جند شاه زاده جوچی نژاده و علیبک و دیگر امرا معتبر ترتیب لشکری تمام کرده روی انتقام بجانب او نهاده رسیدند ف سپاه گران یکدل و کینه جوی سوی توغتمش اغلنی آورده روی از ابنوه و کثرت جمعیت و ملک گرفته کوه و بیابان شخ بمیدان کین فوج فوج آمدند جو دریای جوشان بموج آمدند و چون توغتمش خان لشکر خود را آراسته کرده بمقابله ایشان درآمد و جنگ در پیوست سپاهش

هزیمت یافته روی بگریز نهادند و او بکنار آب سیحون رسیده جامه بیرون کرده خود را در آب انداخت و قوتاجی بهادر در پی او کرده بکنار آب رسید و دست او را بتیر مجروح گردانید و او از آب بشنا گذشته بر هنه و بی کس و زخم خورده بجنگلی در و بر روی خاک بنهاد و از غرایب اتفاقات حضرت صاحب قران آید که برلاس را بجانب او روانه کرده بود که او را نصیحت کند که در کار ملک مردانه و دلیر باشد و در دفع دشمن رعایت جزم بجای آورده سوبه خود را ضبط نماید از قضا امرا بحسب اتفاق شب در آن جنگل گذار افتاد آواز ناله بگوش او رسید و چون تفحص کرد توغتمش خان را دید بر هنه و کوفته و مجروح و بیخود افتاد ف

ز خاکش بستر و خاشاک بالین بتلخی شسته دست از جان شیرین روان فرو داد و مراعات او و نگهداری جراحتش بواجبی نموده ما حضری موافق حال او آورد کول و طبور و مشروب پیش آورد و حسب المقدور آنچه وظیفهٔ اهتمام بود مرعی داشت و او را بحضرت صاحب قران رسانید و آنحضرت در آن محل ظاهر بخارا را محل اقامت گردانید بود چون بر حال توغتمش خان اطلاع یافت آنچه از مرحمت پادشاهانهٔ جهانبانی صاحب قرانی سزد و کرامت فرمود و بسباب حشمت و کامکاری او را دیگر باره کما ینبغی مرتب داشت در این اثنا آید کوکه او یماقش منقوت بود و از امرای اروس جوچی از اروس خان گریخته بیامد و خبر رسانیدند که اروس خان لشکر ما جمع کرده متوجه این جانب است و توغتمش را میطلبد و مقارن آن حال ایلچی اروس خان کبک منقوت و تو

رسیدند و پیغام اروس خان رسانیدند مضمونش انکه تو غنمش بسر مراکشته رسلت
و بولایت شمار فته دشمن مرا بسپارید و اکرنه محل جنگ تعیین کرده ف
روان رخ سوی کارزار آورید حضرت صاحب قران زبان همت خسروانه بجواب
برکشاد که اوپناه بمن آورده رسلت و من او را نخواهم داد ف بران کرنخ جان و بیم کناه
بزنهار این خانه آرد پناه اکر جان رود بر سر کار او ندارم روا رنج و آزار او اما
حکایت جنک و اسباب آن بهیاست ف برو و زمن بکویش ارس خان
زباران مرغ آبی رامترسان دلیران مراجنکست پیشه که شیرانند و دشت رزم پیشه
نترسد هموکار از پیشه خود نه شیر خشمناک از بیشه خود کفتار در لشکر کشیدن حضرت
صاحبقران بجانب اروس خان حضرت صاحب قرانی چون ایلچیان اروس خان
را باز کردانید همت عالی را برتجهیز و ترتیب لشکر کماشت و امیر حاکبور اجهة ضبط
ممر قفجاق کذشت و تمامی الوس جغتای راجمع آورده هم در اواخر لویل متوجه اروس خان
شد ف زبس جنبش لشکری کران زمین کشت جنبان تر آسمان وزابنوهی لشکر دست جب
شده روز روشن جو تاریک شب زرخ هم لشکر دست رسلت زکوه و کمر بانک و فریاد خواست
سپاهی که شد که قلب از و ارجنه که داند خود از اکه جون بود و جنه توان ریکهای بیابان شمرد
ولی لشکر شاه نتوان شمرد وجون از سیحون کذر کرده صحرا را تراد مخیم لشکر همایون
کشت ازان طرف اروس خان تمام لشکر الوس جوچی را فراهم آورده بستناق
که تا اتراد یست فرسخت رسیده فرود آمده بود ف

سپاهی شمارش برون از حساب کران تا کران جهان جون سحاب
بسر اکند از خشم و دل پر زکین برابر و زتهمی برآورده چین روزکار خوسلت که کوان
فتنه فرو نشیند و کرمی آتش کین تکین پذیرد ابری برانکیخت از کران تا کران فرو بسته
وجنبان برف و باران بیارید که اکر نه از شدت سرمایی از جمیع جوانب زمین
سیل بحیط پوستی ف آب شد بسته ورنه کوی زمین همو لو لو دراب چشمی حرخ
برود ت هوا بغایتی رسید که اعضا و جوارح حیوانات مطلقا از ناطق و بجم از
جنبش باز ماند و این حال قریب سه ماه متمادی شد و آن دو لشکر جرار بملک دو بحری
کنار برابر یکدیکر نشسته دران وقت کس را مجال حرکت نشد و حضرت صاحب قرا
بارق و ختای بهادر و محمد سلطان شاه را که از ملک بهراة کریخته پیش آن حضرت
آمده بودند فرمود که تحقیق تمام بر دشمنان شیخون برند ایشان با پانصد مرد تباحت
روان شدند و شب در راه با بسر اروس خان تیمور خلک اغلن دو جار خو
وبا او زیاده از سه هزار سوار بود و هم دران شب تر دیک صبح حنک درپیو
ف پر از بم شد مغز پر کینه دل ز دل خوسلت خون و ز خون خوسلت کل
سر تیغ جون خون فشان منبع شد ولی منبع بر تابش تیغ شد ولشکر منصور
برقرار معهود ظفر یافته دشمنان مقهور و منهزم شدند و از نیروی دست و کشاد
شصت الجی بوغا تیمور ملک اغلن بزخم تیری مجروح کشت و دفع عین الکمال
دران مصاف امیر یارق بهادر و ختای بهادر هر دو کشته شدند و جون لشکر

منصور مراجعت نمودند حکم شد که محمد سلطان شاه بخجر کیری بشتابد و امیر مبشر
ع بدین امر مأمور گشته رفتند و بهر یک کسی گرفته بیاوردند وچون
کیفیت معلوم شد دو بها در بودند نام ایشان الغ ساتغین و چک ساتغین درین
وقت بخجر کیری آمده بودند با صد کس و درین وقت اقتمور بهادر والده داد
که در شهر اتار بودند و لشکر را تعاقب میدادند و ایشانرا در بیرون شهر باجماعتی
یاغی که بخجر کیری آمده بودند ملاقات افتاد اقتمور بهادر در پیشت کری دولت
قاهره روی جلادت بایشان نهاد وچون جنگ در پیوست فریب مخالفانرا
بزیرکی اختیاری نموده عنان از جنگ برتافت تا دشمنان تیز شده در عقب
روان شدند و صف بسان کوه ایشان بهم بر آمد بعد ازان تیغ بنداد سوز از نیام
انتقام برکشیده و باز کوه بر سر ایشان تاخت و دو کس از نامداران ایشانرا
بینداخت و ایشانرا بر هم شکست و انچه بپای مردی اسب جان خود بیرون بردند
خود را در جوبها و جرفها انداختند و کبکی یورت چی برادر زاده اقتمور بهادر ساتغین
کوچک را بقتل آورد و ساتغین بزرگ را بند و شماه دستگیر کرده پیش حضرت
صاحب قرانی آورد و معلوم شد که اروس خان منهزم بازگشته رفت و قوا بسک
را بجای خود گذاشته بندگی حضرت بنده و شاه را بنهایت خسروانه سرافراز گردانیده
بلاد همایون متوجه دشمن شده قوا بسک نیز رفته بود وچون کسی از مخالفان نماند
بسعادت مراجعت نموده در جوکه کشش بار دوی خود ملحق شده و در انجا بهفت

روز نزول فرمودند بخت جوان مدد و نصرت قرین دولت فرخنده اثر عنقریب
کعاد در تاخت کردن حضرت صاحب قران با لوس اروس خان صاحب قران گیتی ستان
بعزیمت تاخت الوس اروس خان بسعادت و اقبال ثابت ارکان سوار
شده و توغنش خانرا بارجی ساخته روان گشت و تجمل تمام شب و روز رانده
بعد از پانزده روز صبح دوشنبهی بحران قشلق رسید و ایل دشمن بیخبر نشسته بودند
لشکر منصور ایشانرا غارتیده غنیمت بسیار از اسب و گوسفند و برده گرفتند
و از حسن اتفاق اروس خان بی کلفت کوشش بندگان حضرت درگذشته بود
و خار مخالفت او از شاه راه دولت اقبال آیین بر خواسته و پسر بزرگ او توخته
قیا خان بجای او نشسته و او نیز درین اثنا از پی پدر بر وفق حضرت صاحب قرانی
توغنش اغلن را تقویت و تشیت فرموده پادشاهی تمام دشت قبجاق و الوس
جوچی بدو ارزانی داشت و او را مجموع اسباب سلطنت و کامکاری مهیا و مرتب
ساخته دران مملکت باز گذاشت و لب جنگ اغلن نام که برق آتش پای از رشک
سرعت سیرش سوختی و باد گیتی نورد جهان پیمای از سبک خیزی او جستن آموختی
ف زرای خردمند ره جوی ترا زانیشه دل سبک بوی تر شتابنده از پیش و رهبر
جهنده رمان گریزندرس باو بخشید و فرمود که برین اسب گاه فرصت بدشمن میری
و وقت گریز کس بتو نرسد و غنان عزیمت بصوب مرقند معطوف فرموده از دشت
قبجاق معاودت نمود و بدولت کامرانی در اوایل ییلایل سنه ثمان و سبعین

سبعمایه بمستقر سریر سلطنت نزول فرمود و بعد از مراجعت آنحضرت از دشت
تموز ملک بخوانی نشست و با لشکری گران متوجه توغتمش خان شده و بعد از
مقابله و مقاتله بسیار شکست بر جانب توغتمش خان افتاد و بران اسب که حضرت
صاحب قرانی بر و سوار بود جان بر برد و بس از مشقت بسیار بدان حضرت رسید
و از یمن همت همایون و از نظر دور بین صاحب قرانی کامکار آن اسب نامدار
سبب نجات آن شهزاده شد و همت پادشاهانه صاحب قرانی سایه اهتمام بتوازک
احوال او انداخت و بتاریخ آواخر سنه ثمان و سبعین و سبعمایه اسباب حشمت
و شاهی او را مرتب داشته امراء بزرگ مثل تومن تورا و ربک و یخواجه بسرش
وارزکتمور و غیاث الدین توخان و نیکی قوچین همراه او بستقاق فرستاد تا او را
بخانی بردارند امراء بزرگ او را بدانجا نهند بر تخت شاهی نشانند و رعایت
رسم بجای آورند ف نثارش باین برافشانند کواکب در طلوع اختر شاهی از مطلع
ای الهی یعنی ولادت همایون حضرت خلافت پناهی در اواسط همین سال میلان میل ریاض سلطنت
حضرت صاحب قرانی از رشحات چشمهٔ تابندهٔ ملک دیان سبحانه و تعالی تصارت
و طراوتی تمام یافته بود و نهال اقبالش از تو شح زلال افضال ذو الجلال بحد اعتدال
و نشو کمال رسیده جنانک بندگان حضرتش خان نشان گشته بلیل سعادت بر گلبن
منقبت بنوای شو شاه صاحب قران که بندهٔ او در جهان پادشاه نشان باشد
متوج شده در خت بختش در جویبار دولت فرخنده آثار میوهٔ مراد بار آورد

واریخ ارزو که دستان امید در گشت زار هَبْ لِی مِن لَدُنکَ وَلِیًّا افشانده
بود دخل یه آتا ببشرک بغلام بحصول پیوست و میامن اتفاق ما یَجعَلُ لَهُ مِن قَبلُ
سمیًّا شامل اسم همایون شده کرامت وَآتَینَاهُ الحُکمَ صَبِیًّا و حَنَانًا مِن لَدُنَّا وَذَکوٰةً وَکَانَ
تَقِیًّا بران مرتب گشت و بتاریخ یوم الخمس جمادی ربیع الآخر سنه تسع و سبعین
و سبعمایه که منتخ ایام فرمان دهی و کشورستانی و غره روزگار خلافت و جهانبانی
بود دیده دولت حضرت صاحب قرانی از فیض فضل ربانی در بلدهٔ محفوظ سمرقند
کهستقر سریر سلطنت بود و کامرانی بنور طلعت فرخنده فرزندی ارجمند روشن
گشت که واسطهٔ بقا، دودمان جاودان اقتدارش وجود مبارک او شد و رابطهٔ
دوام ایام دولت ابدمیعادش ظهور نجسته فرجام او جوانمرد مهربان شد جدا
سپهر تا خنتدش بر پادشاه جهان بخش والب پرازخنده گشت

که خورشید اقبال تابنده گشت جهانی گرفته پرورنش برآمد بناز و بزرگی تنش
برستنده کش بیرداشتی ز سر تا قدم در کهرداشتی روانی برسرش جرّ دیبا بپای
برزیر پیش مشک سارابدی از جبین آفتاب آیینش جو شعشعهٔ نور از جهرهٔ حور میدرخشید
ف که همیون کند تخت را زیر تاج نوستندش از هفت کشور خراج

در آفاق کشور کشایی کند جهان در جهان پادشاهی کند همایون نظر کوکبی سعد بود
که از برج اقبال شهرنج بلند صورت او ضیاع فلکی در وقت ولادت بچشمه اش جنان
افتاد که اهل احکام نجومی از ملاحظهٔ آن بحصول غایات امانی و آمال و وصول باعلار

مدارج عظمت وجلال بی تردد دی استدلال نمایند چه نوبت ظهور از افق شرق که
طالع رای باشد بخجستین دولتخوانهٔ سعد اکبر که از منظر سعادتش در بخهٔ نظر تمام دوستی
از یک طرف برتختگاه سلطان هفت اقلیم کیوان کشاده سلت واز دیگر طرف به بیت
الشرف اورسیده وصاحب طالع که سعد اکبرست تا افاضت تمام سعادت را
ضامن تواند شد اصغر را با خود یار کرده هردو باتفاق درخانهٔ امید که میزان مجموع
رفعات متقاصد دنیوی واخروی ما نست جمع آمده تا صاحب طالع را بحقوق
بشرف سلطنت وعزور جلالت بهر مراد که از طریق آرزو قدم در ساحه امید نهدی
توقف باجنس صور وآیین وجوه برمنصهٔ حصول جلوه کراید خانکه هرکس از نزدیک
ودور بدیده یقین مشاهده می نماید ونیز اخطر که موکب جلالت وسلطنت سلت علی
ترمحلی در فلک دران حال که انوا وتدعاشر خواهند وخانه جاه وپادشاه را همان داشته
متربر سریر سلطنت ساخته وافسر رفعت بوسط السما برافراخته وصاحب آن منزل
که دستور ممالک افلاکست درانجا که نسبت یازدهم خانه سلت وهم شرف درغایت
قوت وبهجت بخدمت حاضر واثار این معانی بر کافه عالمیان بلاشبه روشنی سلت
وظاهر زحل که اختر وقار وثباتست در وتد رابع که خانهٔ مسکین وقرارست قرار
گرفته وآرمیده وتمرکه واسطهٔ وصول اثر علوی بسفلی او را ثمار ندهم درانجا باوج
استقبال برآمده وبکمال پیری رسیده تا بیوسته در مقام عزت ومتوخلافت دراوج
رفعت وکمال حشمت وابهت بی تزلزلی وتشویشی ممکنی تواند بود وصحت این

حکم نیز از

حکم نیز از غایت ظهور مستغنیست از کلفت وشنید ومرخ خنجردار شمشیر گذار در وتد
سابع که مقابل طالع سلت وخانهٔ شریک ومنازع تیغ انتقام بزهر قهرات داده تا بر که پای
از جادهٔ مطاوعت بیرون نهاده سر مقابله ومعارضه برآرد بی توقف جوهر روح بدست
قابض ارواح سپارد وبهر که درین معنی شکی بخاطر آورد هم درآینه حال خود صورت یقین
مشاهده کرده واز جوز بهرین عقدهٔ راس که ارباب صناعتش بنبوع فزایش وافزونی
شناسند ودربیت المال واقع شده وعقدهٔ ذنب که پایه کاهش وکمی داشته درخانه
خوف وبیم ووقوع این اثر نیز بغایت واضح سلت انه ذالک العزیز العلیم وگمان می افتد
که در هیچ وقت اهل احکام نجومی را بر دوستی قواعد خویش دلیلی حنین بین بوده
باشد وسخن با تمام ودیگر امارات که امهات آثار را مستعد بآن سازند نه مقتضی این
مقام سلت یا آنکه اینها همه نشانهٔ خبدست که مردم صورت بین از روی قیاس و
تخمین وبعضی امور جزری ازو استنباط نمایند اما آنچه درین محل بوی انسی بمشام
جان اصحاب معنی رساند از نسیم گلزار هدایت آثار عندلیب شاخسار اویتست
جوامع الکلم جشم توان دشت حیث قال صلی الله وسلم حدیثا ان الله یبعث
لهذه الامت علی راس کل مائة سنة من یجدد لها دینها وچون محل ثبت تفاصیل
موافق وماثر انحضرت مقاله دوم سلت ومقصود درانجا ذکر مولد عالی بود این حدیث
در اول آن مقالت اعاده خواهد رفت که شمه از شرح آن گذارش پذیرد
ومن الله العون والتوفیق کتبه در فرشتادن حضرت صاحب قرانی توقمش خانرا

تیمور خان و ظفر یافتن او بر او در نوبت سیم

در نوبت اول که توغتمش اغلن از اروس خان روی گردان شده روی التجا بحضرت صاحب قرانی آورد او زنگ تیمور با او آمده بود و دران وقت که توغتمش از تیمور ملک منهزم شد او زتکتمور در جنگ افتاده انجا بماند او را گرفته پیش تیمور ملک بردند میان ایشان نفاکت بگذرانیدند روزی پیش تیمور ملک زانو زده درخواست که ایل و کسان او را باز دهید تا خانه را کوچ دهند تیمور ملک ملتمس او را بمدول نرسانید و گفت اگر خواهی با ایشت و اگر خواهی برو او در همان زمستان کریخته پیش حضرت صاحب قران و در سمرقند بقرب بساط بوس فایض گشت و عرضه داشت که تیمور ملک روز و شب بشرب مخمور و بال مشغول است و جاشتگاه در خواب می باشد چنانکه اگر صد مهم فوت میشود کس را قوت نیست که او را از خواب بیدار کند و مردم را بر و امید واری نمانده و تمام اولوس جوچی جویای توغتمش خان اند حضرت صاحب قرانی کس پیش توغتمش بستقاق فرستاد که روان بر سر او رود و او در زمستان در قراتال قشلاق کرده بود توغتمش خان برحسب فرمان لشکر را آسته متوجه انجا رسید جنگ عظیم واقع شد و از میامن اقبال صاحب قرانی شکست بر جانب تیمور ملک افتاد و توغتمش اغلن غالب آمده در دشت بجای پدران بر تخت نشست و اروس خواجه را بر سانیدن خبر فتح بحضرت فرستاد و انحضرت شادمان گشته جند شبانروز بعشرت

وسرور کذرانیده برای تجهیز سرور جمیع نه یانوز نداینا نرا خلاص فرمود و اروس خواجه را بعنایت کمر و خلعت سرافراز کرده اینه فرستاده را اسب و دینار دا زهر کونه چیز بسیار داد و او را باز کرد اینه و توغتمش خان بستغاق باز ماند و قشلاق انجا کرد و چون بهمان بهار در رسید و سپاه سبزه و ریاحین بسوی باغ بساطین کشید توغتمش خان لشکری بیکران مرتب ساخته روان شده و ایل اسما و مملکت سرای مخرکرده اینه و بدولت حضرت صاحب قرانی تمام اولوس جوچی بحوزهٔ تصرف و اقتدار او در آمد ف شرف خواهی بکوی مقبلان کرد که زود از مقبلان متقبل شود مرد کفتار در ایلچی فرستادن حضرت صاحب قران بخوارزم در ان سال

در ان سال که حضرت صاحب قران زمستان در اترار در مقا اروس خان نشسته بود یوسف صوفی از ان اندیشیده بدو فرصتی کرد بجانب بخارا فرستاد تا آن ولایت را بتاختند و بهر جا بافتند عرضه تاراج و غارت کردند حضرت صاحب قران جلایر را پیش یوسف صوفی فرستاد و پیغام داد که بعد از اتفاق خویشی و پیوند موجب مخالفت چیست یوسف صوفی ایلچی را بگرفت و محبوس کرد و چون حضرت از ان اکاه شد ف

دبیر هنر پیشه را پیش خواند، بفرمود کز خامه کوهر فشاند، سر نامه کرد افرین خدای کجا بود و باشد همیشه بجای، کسی را که او کرد فیروز بخت، بماند و برو کشود تاج و تخت کرا خوار کیرد بماند نژند، تا بد برو اقتاب بلند، روان بس جهان راند پاسخ دبیر جوان مشک تر زود قم بر حریر،

د

ق

بل

کز آیین شاهان و رسم جهان، مکن این قدر داند آن نکته دان، که بر ایلچیان کشتن و بند نیست
جز این بر که گوید خردمند نیست ذکوشت بیامد بسوی دماغ ز قرآن مکر نقض الا البلاغ
فرستاده را کن روان پی درنگ مکن شکر عیش خود را شرنگ پیر ورنهالی که خار آورد
پشیمانی و ریخ بار آورد و چون مکتوب بهمن مبارک موشح کشته قاصد مراحل نورد به یوسف صوفی رسانیده آن نسخ را نیز گرد و باز دست جسارت بتحریک سلسلهٔ فتنه برکشاد و توی بوغار در دربا جمی دیگر بفرستاد تا شتران ترکمانان که در نواحی بخارا بودند براندند و بیردند ف جویره شود مرد را روزگار
بهر آن کند کش نیاید بکار، در اثنار ایت ایل امیر حاجی سیف الدین از سفر حجاز معاودت نموده باستلام عتبهٔ حج، دولت و اقبال حضرت صاحب قرانی تمام استعداد یافت و احوال و اوضاع ملوک طوایف که دران عصر بر ممالک ایران مستیلا یافته بودند بعرض رسانید و در همین سال حضرت مهد علیا توقان آغا را که سلیل صلب امیر موسی بود بر مقتضی شریعت عزا بعقد و نکاح در آورد
ف جهان را ازین عقد فرخنده فال، بیفزود صد کونه جاه و جلال، و کمال عاطفت آن حضرت مقتضی آن شد که از برای تطییب خاطر آن ملکه ملکی نهاد حور انژاد ترتیب ابادی بهشت مثال ترتیب کرده شود فرمان قضا نفاذ صدور یافت و در جانب غربی سمرقند بعدد خانهای کواکب دوازده باغ را بهم انداختند و یکی ساختند و دوازده قصری عالی برافراختند و بپرداختند و جهة مطابقهٔ اسم و مسمی بباغ

بهشت موسوم کشت و حضرت صاحب قران در زمستان در زنجیر سرای قشلاق
آن فرمود کتار در لشکر کشیدن حضرت صاحب قران بخوارزم نوبت چهارم و فتح
جون یوسف صوفی پای جسارت از جادهٔ مراعات بیرون نهاد و از سر غرور دست تطاول بر کونه بی ادبی دراز کرد حضرت صاحب قرانی را ضربان عرق بحرکت باعث قصد انتقام کشت و در شوال سال هفتصد و هشتاد هجری مطابق اول قوی یل
شعر وقت تحویل آفتاب بحوت این شهنشه درج و آن شه یاقوت لشکر فتح آیین را بموم خوارزم ترتیب داده لشکر کان را خطر لشکر کشی و نصرت بزک نه یقین بر طول و عرض آن پیه واقف نه شک ازسنان نیزه ناشان در خط روی سماک وز کرنا نعل سلیمان رخنه در پشت سمک وچون بتوفیق ذوالجلال از قشلاق زنجیر سراکوچ کرده بخوارزم رسیدند لشکر نصرت شعار از اسکن اکوز عبور نموده شهر را درمیان کرفتند و کوز که زده سورن انداختند و برحسب فرمان رعایت احتیاط را حصاری دیکر برافراختند و از جمیع جوانب سویهای خود محکم ساختند و بهر صبح و شام بهر دور و از نهیب جنبک و پیکانه زلزله در زمین و زمان می افتاد و برحسب
برلیغ عالم مطاع جنهی ارسیاه ظفر پناه باطراف و اکناف آن دیار تاخت کرد غنیمت بسیار از دختران کلعذار و استران کار کذار و سلیمان را بهوار و شتر و کوسفند بیرون از اندازهٔ حصر و شمار بیاوردند و درین اثنا یوسف صوفی نوشتهٔ بحضرت صاحب قرانی فرستاد مشتمل بر انکه تا جنبه از طرفین مردم در عذاب باشند و بوا

دوش جندین هزار مسلمانان عرضه تلف شوند و عالمی خراب شود کرد و ظیفه
آنست
که ما بردو قدم در میدان مردی نهاده ف توکل بلطف خدایی کنیم
بکوشیم و بخت آزمایی کنیم به بینیم تا این شتابان سپهر درین داوری بر که گردد
زبازیچه اختر کیتی فروز که پیروز گردد که برگشته روز که برگردد از زرمکه سربلند
دل دوستان که گردد نژند حضرت صاحب قرانی را بغایت این معنی ملایم طبع
مبارک افتاد و متهور و سرورگشته فرمود که من از خدای تعالی همین میخواستم پی
توقف و تعلل ارصدق و توکل ف بپوشید صاحب قران بوش جنگ
نشست از بر باریکی پی درنگ بخنتان بیارستند فرخ برنشست
یکی مغفر خسروی بر سرش و شمشیر بسته بسر حمایل کرد و بسعادت سوار شد
و روی بهمه ارکان دولت زانو زده التماس کردند که رفتن حضرت
مصلحت نیست سخن ایشان التفات نکرد و روان گشت امیر حاجی سیف البرن
را بغایت دولتخواهی عنان تماسک از دست وقار در ربود و بی اختیار
زانو زده دست در عنان انحضرت زد و عرضه داشت که تا بندگان زنده
باشند چگونه شاید که بندگی حضرت بنفس مبارک خود مباشر جنگ شود شعر
جو خسرو تنها کند کارزار جه باید درین دشت جندین سوار حضرت صاحب قرانی
را نایره غضب بر فروخت و شمشیر کشیده حواله کرد امیر سیف البرن دست از عنان
باز داشت و پای باز پس نهاد و انحضرت از سر وثوق و استظهار بتاییید

پروردگار تنها برانند تا بکنار خندق و آواز داد که یوسف جائی را بکوبید که
ما برحسب التماس تو آمده ایم بقول خود وفا نمای و بیرون آی تا به بینیم که خدای
نعمای کرا نصرت می بخشد یوسف صوفی بر سید و از گفته خود پشیمان شده بود
در کشید حضرت تحریک اورا دیگوباره آواز داد که هر که بقول خود وفا نکند مرگ
او را به از زندگانی و هر چند ازین مقوله سخنان تغیر آمیز گفت تا باشد که ناموسش
دامن گیر شده پیرون آید یوسف صوفی را محافظت جان از رعایت ناموس او
نمود و الحق درین معنی معذور بود ف که گوشکر جمله عالم بجنگ
همه پیل گردند و شیر و پلنگ جوانرا دور بنشید فرهنگ ایشان نیارند رفتن سوی جنگ
ازغایت شرمندگی روی جواب هم ندشتند صاحب قران کامگار زمانی توقف
نمود و چون کسی از بالای قلعه دم نمی زد بعسکر همایون معاودت فرمود جهانیان
از کمال شجاعت و دلاوری آنحضرت متعجب مانده ستایشها نمودند ف
همه یکسره خواندند آفرین که پیچ تو مباد ازمان و زمین همه سودمندی ز کردار تست
خور و ماه روشن بکردار تست و هم در اثنای آن حال از طرف ترمذ مخبر برده نوباوه
بحضرت صاحب قران آوردند مکارم اخلاق ملکانه فرمود که یوسف صوفی برابر
ما نشسته است نصیبی ازین نوباوه بر طبق رزین نهاده پیش او نهند امرا گفتند
که طبق رزین حاجت نیست بر طبق جوین بنهیم همت خسروانه رخصت
نداد و چون برحسب فرموده ازبر طبق رزین نهاده بکنار خندق بر دند از

بالای بارو پرسیدن که بر بالای طبق چیست بزنده گفت خربزه نوباوه ملت
که حضرت صاحب قرانی از برای یوسف صوفی فرستاده ملت وانرا بکنار خندق
بگذاشته بازگشت وایشان آنرا پیش یوسف صوفی بردند واورکاکلت را ی
فرمود که خربزه ما را از بالای بارو دراندا ختند وطبق را ببرهان بخشید وبعد ازان
سرداری حاجی نام در دروازه باز کرده با لشکر مستعد پیکار از مردان کار پیرون
آمد امیرزاده عمر شیخ بهادر با بهادرانی که ملازم رکاب همایون بودند شمشیرها کشیده
حمله کردند واز آب بشناه گذشته اتش پیکار برافروختند شعر
بهر جاکه ایشان نهادند پی ۔ توگفتی دراقتاد آتش به نی ۔ همی اب بر کشتگان تاختند
زمین را رخون باز نشناختند ۔ سر تیغ در چرخ مهتاب زد ۔ سنان باغ کین را بخون اب زد
زخاک بتر زین وچرخ کمان ۔ زمین گشت لرزان تر از آسمان ۔ همه زرمگه گشته بند کوه
بهم برفکنده ز بر دو گروه ۔ چنین تا فروشد سپهر درفش ۔ زشب رفت زر بفت گردون بنفش
بهادران بنرد آزما از بر دو طرف داد مردی ومعانکی دادند وبسی از سواران
بخاک هلاک افتادند ومردم از طرفین زخم دار شدند وآخر الامر لشکر خوارزم ازرزم
ستوه آمدند وبهزیمت روی نهادند وحصار درآمدند وایلچی بوغا وانوشیروان بسر
آقبوغا در جنگ کوششها نمودند وبهر دو را زخم رسید وچون ایشانرا بلشکرگاه
همایون اورده بمعالجه مشغول شدند ایلچی بوغا صحت یافت وانوشیروان درگذشت
بعد ازان عساکر نصرت نشان برحسب فرمان قضا جریان منجنیق ترتیب کرده

براقراختند

براقراختند وبقرب سنگ قصر یوسف صوفی را ویران ساختند یوسف صوفی راز
این حال وهم وهراس مسئولی شده بجای دیگر نقل کرد ومدت محاصره سه ماه وشانزده
روز متمادی شد اما روز بروز آثار دولت وعلامات غلبه ونصرت عساکر منصور
بظهوری پیوست یوسف را از سلسله ای عوارض نفسانی از اندوه وحیرت وخوف
وبحرت مزاج از جاده صحت واستقامت منحرف گشت ومرضی مهلک طاری
شده به آن درگذشت ف زنبس خوف وغیرت بیخ جان بزد ۔ سر سلسله گشت وبزاری مرد
واین قضیه هم از نوادر اتفاقات دولت حضرت صاحب قرانیست چه دران روز
که آنحضرت تنها بنزدیک حصار فرمود تا یوسف صوفی جنگ کند واو بیرون
نیامد برزبان مبارک راند که هرکه بقول خود وفا نکند اورا مرگ به از زندگانی وهم
دران چند روز بتقدیر ربانی وفات را بر حیات ترجیح نهاد وچون کرگ قضا پیرامن
حیات یوسف صوفی پاره کرد شیران پیشه ظفر وپلنگان قلعه گردی وهنر یعنی بهادران
لشکر صاحب قران تاج ور در روز چهارشنبه روی شجاعت وجلادت بشهر نهادند
واز اطراف وجوانب جنگ دراندا خته حصار را رخنها کرده درآمدند ف
چوگرد ند گرم آتش رزم را ۔ فکندند باروی خوارزم را ۔ جهانی که نام وی ارکنج بود
پراز زر وگوهر یکی گنج بود ۔ مسخر شد از سعی گندوران ۔ بنیروی اقبال صاحبقران
شمال وجنوب وصبا وذبور ۔ ببردند این بشارت بنزدیک ودور ۔ زمه تا ماهی برآمد غریو
که پیروز شه شاه گیتی خدیو ۔ عساکر منصور دست تسلط بنهب وغارت برگشودند

وبهرجه ایم مال بران اقتدار از صامت وناطق بیاوتاراج بردادند ف
بقتل وبغارت برآورده دست، سرای سرآن حمله کوتاه بست، زن وکودکانشان پیرو
بکشتند جمعی بشمشیر وتیر، عمارت ماشا نراصورت عالیها مسافلها شامل حال امدواز
اماکن مساکنش مصدوقه آیه اِذا زُلزِلَتِ الاَرضُ زِلزالَها وَاَخرَجَتِ الاَرضُ اَثقالَها
مشاهده افتاد شعر لب بام کرده زمین پوس در، ستونها زنیت برفته زجا
سراورده دیوار سوی سجود، جوعابد که ترسد از قهرخدا، زن ازمنع مردم شده توبه کار
اما رفته از حل وکنجینها، وتمام اشراف ازدانشمندان ومولی وحفاظ وقضاة
واصناف پیشه کاران راخانه کوچ بشهرکش فرستادند ف زن وکودک ومردم پیشه کار
ببردند باخویشتن بی شمار، واین فتح نامدار درقوی یل سنه احدی وثمانین وسبعمآ
دست داد وحضرت صاحب قران گیتی ستان مرکب تزکام دولت زیران وظفر
درکاب ونصرت عنان روی معاودت بمستقر سریر سلطنت وخلافت نهاده
وچون مجلل عظمت وجلال بسعادت واقبال نزول فرمود آن زمستان درزنجیر
سرای اتفاق قشلاق افتاد ف حاصل شده زدولت انواع کامرانی
واماده ومهیا اسباب شادمانی کفتار در بنا رحصارکش وعمارت آق سرا از بعضی
از بعضی کتب تواریخ منقولست که مدینه کش درسوالف ایام مجمع کیا وعلمای
اسلام بوده واز محدثان نام دارسه امام برزگوار دران دیار توطن فرموده اند
مثل ابو محمد بن عبدالله بن حمید نصرالکشی وعبدالله بن عبدالرحمن الذاری السمرقندی

وابوعبدالله بن اسمعیل البخاری رضی الله عنهم ورضوا عنه ودران روزگار
اهل علم ازبرای اقتباس انوار فضایل از اطراف وجوانب بدان بلده طیبه توجه
می نموده اند ازانجمله ابوالحسین بن مسلم بن حجاج القشیری النیسابوری بانجا فرمود
واز عبدالله بن حمید الکشی استفاده نموده وبسیاری ازایمه واعاظم درانجا بوده اند
وبه راجالس درس وافاده بوده واز ین جهت کش راقبة العلم والادب لقب
شده وبواسطه طراوت وتضارت بساتین ومرغزارکه هنگام بهار ازبام ودیوار آن
شهر ودیار سبزه می روید بشهر سبز اشتهار یافته ودراخر سنه احدی وثمانین وسبعمآ
موافق بچین یل اوایل فصل ربیع که معاربهار قوی نامیه رابعمارة شهر سبزه مرغزار
برگماشت وقصرکلبن راشرفات اعضان باوج رفعت برافراخته بنقوشی
فیروزه کاراوراق وشمه زرنگارکل بنگاشت ف معارجمن فکنده بنیاد حصار
یرامن شهر سبز کلزار زخار، وانگاه دران مملکت خلدآثار
پرداخته قصر کل بهه زیب ونگار، حضرت صاحب قران کامکار جولکه دلکش راکه
شعر هوای فضایش جوخلد برین، کوایی دمد عقد دانش برین
کلش مشک سارا وآبش کلاب، خوشا درجنان جای عهد شباب، مقرر سریر سلطنت
گردانیده به بنای حصار شهر سبز فرمان داد وانرا برامرا ولشکریان قسمت کرده
بطالبی که بنای حصار راشاید بنیاد نهادند ودراندرون شهر برحسب فرموده
قضا نفاذ قصری اساس افکندند که جون برافراخته وپرداخته گشت شعر

دیباوش

علوی کنگره آن بغایتی برسید که آسمانرا از چشم اختران افکند شب سیاه فروغ بیاض موذنانرا از صبح در گمان افکند بخود فرو شد صد بار و هم دور اندیشی که تا کند نظر چون بران توان افکند عارق رفیع بآیینی بدیع که تا معمار قدرت اِنَّا وَالسَّمَاءَ بَنَیْنَاهَا بِاَیْدٍ وَاِنَّا لَمُوْسِعُوْنَ از ابداع والارض فرشناها فنعم الماهدون پرداخته مهندس سال حوزه کردون بنایی خبانکه با انک بارماکوه جهان کردیده نزیده ف از زمین سر کشیده سوی سما کشته نام شهر نغش آقسرا کفار در فرستادن حضرت

ملک بحاش الدین

صاحب قران ظفر قرین حاجی سیف الدین را بهراة بطلب حضرت صاحب قران از قشلاق ایلچی پیش ملک غیاث الدین بن علی فرستاده بود که اول بهار نوینیان و امرا بغرلتای جمع خواهند شد ملک نیز باید که حاضر کردد و ملک فرستاده را تعظیم تمام کرده تعلل نماید که اکر امیر حاجی سیف الدین تشریف دهد بنده دست باستظهار بفرمان شما مطابعت آورده بخدمت بشتابد بنظر این سخنان میکفت و در واقع بسیار ترسان و لرزان بود حضرت صاحب قران التماس او را مبذول داشته امیر حاجی سیف الدین را بفرستاد و ملک مقدم او را بترحیب و تعظیم تمام تلقی نموده او را مدتی به بهانهٔ ترتیب پیشکش و تهیهٔ اسباب سفر توقف کرده بعد بلیغ از اطراف غله بسیار بحصار میکشید و یک سال بیشتر از این

سیل

دراغاج

پیرامون هراة شهر بنهی دور آن دو فرسخ از نو بنیاد کرده بود و بحد تمام آن سعی نموده خانهٔ بسی محلات و باغات که بیرون حصار قدیم بود داخل اندرون شهر شد بتصور انکه مکر تیر تقدیر را بسپر کوشش و تدبیر دفع تواند کرد بیهات باوک

دیده دوز

دیده دوز تقدیر بسپر آهنین با کاقذ یافته و حصار سکین با پرده عنکبوت یافته تمت مساوات داد ف با تیر قضا سپر بخوید هوشیار باحله تقدیر چه صحراجه شکار ختنان ز قضا کزین حصار از تسلیم باخیل حوادث جوافتد پیکار وچون امیر حاجی سیف الدین آنچه ملک خیال می بست از صحیفهٔ احوال و اوضاع او فهم کرد او را حال خود در ماکوه روی معاودت بپایهٔ سریر اعلی آورد و آنچه نقرس نموده بود عضه و مثلث وهم در اثنای این حال علی بیک بن ارغونشاه چون قربانی برحسب اشارت بکرسته بدرکاه عالمپناه آمد مراهم پادشاهانه با وجود سابق جرایم که از و صدور یافته بود نقوش زلات او را بزلال عفو و اغماض فروشسته مقدم او را کرامی داشت و بانواع نوازش و الطاف اختصاص بخشید و دختر او را از برای امیرزاده محمد سلطان رفع قبول کشید و طوی داده او را بکرامات خلعت پوشانید و با او در باب توجه هراة بر مشورت بخن پیوست و قرار بران یافت که اول بهار جهة یورش هراة حاضر شود علی بیک این معنی را التزام نموده بعهود و مواثیق موکد کردانید مرحمت صاحب قرانی او را بصنوف عنایت و ترتیت سرافراز داشته اجازت مراجعت کرامت فرمود و او محل خود معاودت نمود چون ف ز انعام خسرو سرافراز شد بمنزلکه خویشتن باز شد کفار در فرستادن حضرت صاحب قران امیرزاده پیر انشا

بخراسان

از انوار مشکات کلمات بنوی مصطفوی چیت قال صلی الله علیه وآله وسلم حدیث ان الله تعالی یحب معالی الامور ویبغض سفسافها روشن میشود که بنای عمت

کرنیه کان حضرت عزت سایهٔ التفات جز بر عطای امور و کرای مهمات نیندازند
و در هر مقصد از مقاصد غایت کمال آن مطمح نظر همت و نیت ساخته بعزود ازان
رضا ندهد و نسازد از کوه شکوه آن بلند همتان صاحب تایید صدای جز نحوای شعر
و نخن اناس لا توسط عندنا. لنا الصدر دون العالمین او القبر. بر نیاید و از او ثار
اقطار و اقتدار دوی الاقتدار نوایی نیز از نمودی شوکت دن جز انهج فضای زمانه را
همت کجا بریم بهکار محقر. دریا و کوه را بکذاریم و بکذریم. سیمرغ وار زیر پر آریم خرگه و تر
یا بر مراد بر سر کردون نهیم پای. یا رد وار در سر همت کنیم سر. بکوشش روزکار نرسد لاجرم
جون مدارج دولت حضرت صاحب بعون تائیدات صمدانی بمراق و معارج پادشاهی
و جهانبانی عروج نمود علوی همت و عزت سلطنت بحکم سر السلطان ظل الله روانی
دشت که دیکری را دران منقبت متعلی منزلت مشارکت و مساعدت تواند بود و از
آسنه افواه استماع افتاده که بوزبان همت آن علی بحت آنحضرت بسیار کذشتی
که عرصهٔ ربع مسکون در حوزهٔ آن نیست که انرا دو پادشاه باشد ف
سلطان یکی سزد که خدای جهان یکیست. دنیا بنزد همت فرزانه اندکیست
و دران زمان بایران زمین در هر مملکتی طایفه خروج کرده بودند و اساس سلطنتی و خداوندی
ایام فرصت و نصرت و مکنتی تمام یافته و رایت استقلال و استبداد بر افراخته و طرح
سلطنت انداخته بنا بر بعضی جون دولت روز افزون آنحضرت از تسخیر و ضبط مملکت
توران بپرداخت و تمام اوس خیتای و اوس جوجی در تحت تصرف کاشتکان

کامیابش قرار

کامیابش قرار کرفت روی عزم قضا امضا بصوب تسخیر ایران آورده در خریف همین
سال یعنی ئیل سنه اثنین و ثمانین و سبعمایه فرزند ارجمند امیرزاده میرانشاه را با انکه
هنوز در سن جهارده سالی بود بحکم انکه الشبل فی المخر مثل الاسد بحکومت خراسان نامزد
کرده و امیر جهانکیر برادر امیرحاجی برلاس و امیرحاجی سیف الدین و امیر آقبوقا و امیر عثمان عباس
و محمد سلطان شاه و تماری برادر امیر تورکه و تابان بهادر و اروس بوغا برادر سار بوغا
و امیر حسین برلاس و حمزه بسر امیر موسی و محمد قزغان و سارق اکه و منظر بسر اوج
قراول دیکر امرا با پنجاه قوشن سوار کار از لشکر نصرت شعار اختیار فرموده بود ملازم
موکب همایون کردانیده همه را خانه کوچ بصوب خراسان روانه کردانید ف
شهنشه جوشایسته ندید بسی. سزد کر برارد بخورشید سر. شاه زادهٔ زمان بآن سپاه
کران برحسب فرمان در خان امان و حفظ کلاش یزدان غنان یکران طرجولان
بجانب ایران معطوف کردانید ف ز توران دلیران پرخاش جو
شتابان بایران نهادند رو. سپاهی جو مور و ملخ بی شمار. بتیغ داران خنجر کذار
جو لشکر سوی رود جیحون رسید. غبار سواران بکردون رسید. فرمان شه زادهٔ تاج ور
مهندس براورد دست هنر. بکشتی پلی بر کذار کلف. کشیده جو بر آب مد الف
ز جیحون بران پل بعون الله. کذشتند بی و بهٔ توران سپاه. و پایز رستان در بلخ
و شبرغان شادمان و کاهران بکذرانیدند و در او آخر زمستان بعضی از ولایت باد غیس را
بتاختند و مال بسیار از بیروح کرفتند ف شه از فتح آن شاه نو خواسته
ز پس خواسته لشکر آراسته

زاب وزمال وزکستردنی ، سپه کشت ازبس غنیمت غنی ، وجون اقتاب بنیمه
حوت رسید ایلچی علی بیک آمد وعرضه داشته بود که اگر برحسب فرموده لشکر ظفرپناه
متوجه هراة شود بنده میان بخته مکاری بسته لشکر منصور را بخرجی باشد ف
غلای کنج لشکر شاه را ، بمژکان بروبم همه راه را آنقدر در فرستادن لشکر کشیدن
حضرت قران سعادت قرین بایران زمین در اوایل توقسل مطابق او آخر سنه اثنین
وثمانین وسبعمایه هجری علی صاحبه افضل الصلوة والسلام بقرب فصل ربیع ربیع
که سلطان عدالت شعار بهار لشکر دیاحین وانهار درعرضه گاه فانظر الی
رحمة الله کیف یحی الارض بعد موتها احضار فرموده تمام روی زمین را از کران
تابکران بتائید صنع واز انتشاء فیها من کل زوج بهیج مسخر فرمود ف
سلطان ربیع راجو عدلست اینین ، بگرفت بخرجی همه روی زمین
در هرطرف از سبزه سپاهی آرلست ، درمعدلتش گشت جهان خلد برین اول بهار
حضرت صاحب قرانی عزم توجه ایران جزم فرموده باحصار عساکر منصور فرمان
داد وپیش ازجمع آمدن لشکر وسپاه متوکلا علی الله ببارگه طالع روان شد
ف راب دول درزیر ران خجر ظفر بالای سر ، بهر فتح ونصرت پیش وپس عون الهی را تکبر
وعساکر منصور از هرطرف وجوانب متوالی ومتعاقب بموکب همایون می پیوست
وجون بعد از چند کوچ سوی میحون رسید بالشکر شاه صاحب قران دینی پرور
کاروانیان بکشتی وذورق ، جسر بستند برکنار درق ، زاب میحون گذشت وآمد تیز

درخراسان

درخراسان فکند رستاخیز ، تمام عرصه دشت وصحرا از خیام واعلام وطویله وسپاه
وبنه وبارگاه مالامال شد ف زبس کثرت خلق وجوش سپاه ، سراپرده وخیمه وبارگاه ه
جنان کشت کیتی زنزدیک ودور ، که ره بسته شد برصبا ودبور ، زمین کشت جنان جو ابر سیاه ،
بگفتی همی برنتابد سپاه ، وجون باند وخود اتفاق نزول همایون افتاد حضرت
صاحب قرانی ازصدق نیت وصفا رطویت بدیون بابا سکوکه از زمره اولیا
واصحاب جزبه بود فرمود واز سرجزبه سینه کوشت بطرف بنده کی حضرت انوا خت
آنحضرت اینرا بشکون گرفته گفت که خدای تعالی خراسانرا که سینه روی زمین
گفته اند بمالازانی خواهد دشت ومجنان شد وازانجا بسعادت واقبال روان
گشت وملک محمد برادر ملک غیاث الدین درقلعه سرخس بود وجون از توجه بنده کا ن
حضرت خبر یافت باحرام اخلاص بسته ببرگاه عالم پناه آمد وبعز بساط بوسی فایز
شده بانواع نوازش وبسور غامش شرف اختصاص یافت وبعداز قطع منازل
ومراحل از حرورود که برغاب اشتهار یافته گذشته درجلد الیک نزول فرمودند
که درهشت فرسخی هراة ست وکس بطلب غلیسیک فرستادند که لشکر خود راجمع
آورده بموکب همایون پیوندد وعلیسیک جمره عهد را بناخنی وفایی خراشیده
در اطاعت فرمان تهاون ورزید وپای غرور برتر از خد خود نهاد وباوجود انکه
خود نیامد وفرستاده را نیز رخصت اجازت نداد وجون ملک غیاث الدین
بآن زودی از سربدالان نیشابور انتزاع نموده بود ولشکر او بیشتر درانجانب

بودند حضرت صاحب قران غفران غریت بطرف جام وکوسویه تافت
تا لشکر انجا بملک ملحق نتوانند شد چون بکوسویه رسیدند پهلوان مهدی که
سردار انجا بود باستقبال نموده بغرّ بساط بوس سرافراز گشت واهالی انجارا
عساکر منصوره ضرری نرسید وصاحب قران پاک اعتقاد بعزم زیارت مولانای
اعظم اعلم اورع زین الدین ابوبکر تایابادی که از علماء متورع آن روزگار بود
بتایاباد فرمود وبصفای خلوص طویت صحبت آن یگانه روزگار دریافت ومشارالیه
زبان نصیحت کشاده آنحضرت راستخوان سودمند گفت وآنحضرت اورا وداع
کرده بسعادت وسلامت روی توجه بصوب هراة نهاد چون رایت نصرت
شعار بقلعهٔ قوشخ رسیدند وعساکر منصور قلعه را مرکز وار درمیان گرفتند
وچون درخندق حصار آب بسیار بود پنج روز توقف کردند وبترتیب
سکار وتحصیل اسباب وآلات فتح حصار اشتغال نمودند ف
بروز چهارم که سلطان مهر که تاجش زنور ست وتختش سپهر
بتسخیر آن قلعهٔ سبزفام برآورد تیغ شعاع ازنیام یرلیغ عالم مطاع بنفاذ پیوست
که هرکس از مقابل خویشی روی قوت وافتدار بحصار نهند وآتش پیکار برافروزند
سپه کار پیکار برساختند کوره که زده پیرون انداختند شعر
جوغرنده شیروجوبرّنده تیغ کسی را نبد جان زفرمان دریغ بهادران سپاه بسنا جها
وجوبها چون باد روان از آب خندق گذشتند وبحاک ریز حصار برآمدند

وآتشی درخرمن

وآتشی درخرمن هستی مخالفان زده آب حیاتشان برخاک هلاک ریخته وخاکشان
بباد نیستی برداده حضرت صاحب قران که پیوسته بجوشن توکل ومغفر
توفیق آراسته بود یی حیّه یک دگله کوه حصار میکوبید ودلاوران را برحبک
تحریض فرموده فرّ حضور مبارکش ایشانرا قوتی وقدرتی یی اندازه می بخشید
وازبالای حصار سنگ وتیر چون قطرات باران ازابر خطر فرومی بارید خبایخه
دوتیر بر پسر حضرت رسید شعر زپیکان فولاد وپرعقاب سیه کشت زخشان زخ آفتاب
امیرزاده علی بسر میدید که جمال منقبتش بخالی چون حضرت صاحب قران آراسته بود
وایکوتمور بلکوت وعمر عباس وبشر ودیگر بهادران پیش رفته بتفصیل رسیدند ودرا
وهرچند از طرف مخالفان تیر وسنگ برایشان بارید روی بزنتافتند ف
لشکر خسرو دین دار بهنگام نبرد آنچه مقدور بشر هست توانستندی
وانچه درحبک میاید هم میدانستند بخز از پشت نمودن که ندانستندی وشیر
پیشهٔ شجاعت وممدی شیخ علی بهادر وبرادر کوچک او سلطان وخسرو بکه
ویرک بسر ایلچی بوغا تیمور کپنی کشیده بدست دلاوری حمله کردند ویکبار روبهزواز
نهادند واز آب خندق گذشته بقوت بازوی کامکار وزخم شمشیر صاعقه کردار
تا دروازه رفته دست وکریبان شدند وایشانرا مقهور منکوب بکوه انیده دردروا
بازگشادند ولشکر منصور از اطراف وجوانب زخمها کرده بقلعه درآمدند بتیر السینی
که از مخالفان روز برگشته مانده بودند مجموع بتیغ انتقام بگذرانیدند وقلعه را

غارت کردند و خراب ساختند ف دژ توده خاک و امثال دژ از جمله مهالک
ای بخت نخفته احسنت الله جزاکه و این فتح ارجمند نزد وزیر کان هوشمند که
اشارت زبان رموز دریابند بشارتی عظیم بود بندگان حضرت صاحب قرانی
راجه اول جایی که در فاتحه عزیمت ایران زمین همت آن حضرت متوجه تسخیر آن
قلعه بود و حقیقت انکه حصنی بود بغایت حصین باره اش از بلندی سر بابر کشیده
و فصیلی در غایت استحکام پیرامن آن کشیده و استوارتیش بمرتبه که حصاری بدان
محکمی هیچ روئنده در هیچ جا ندیده و بیرونش بخندق عمیق و آب بسیار مخوف
واندرونش بکروه ابنوه از مردان کار با آلات و اسباب کارزار و ذخیره بی
شمار مشحون و با این همه بجنگ اول که سپاه نصرت پناه در انداختند بآسانی مسخر شد
و این معنی بر وفق فرموده الفاتحة ام الکتاب علامت آنست که تمام مملکت
ایران بی کلفت و زحمتی باندک زمانی در تحت و تصرف بندگانش قرار یابد
و انچه در اول او رو نمود در آخر همان بود ف دیده می باید و کرنه هر چه ظاهر میشود
سرعام سر بسر روی هویدا کرده اند و در این قضیه دفع جمع هر اایاس و بعضی
لشکریان بهنگام جنگ در آب خندق غرق شدند سپنه اگرچه در آتش نهند سرد اینست
ف سپند حضرت صاحب قران در آب بسوخت گفتار در تسخیر شهر هراة
چون خاطر مبارک حضرت صاحب قرانی از اندیشه قلعه قوشنج بپرداخت عنان
عزیمت بصوب هراة معطوف گشت ملک غیاث الدین را دیو عزم باستواری

حصار و بسیاری اعوان و انصار فوق شه و اسباب مقاومت و مقابلت مهیا
و آماده کرده بود روز چهارشنبه که لشکر ظفر قرین بانجا رسیدند باغات
خراب کردند و دیوار ما را بینداختند و شهر را از اطراف و جوانب در میان
گرفتند و کورکه زده سورن انداختند و یرلیغ همایون شرف نفاذ یافت و رعا
جزم را در مقابله حصار خندق فرو بردند و بندگی حضرت سوار شده گرد شهر و بارو
دوران می فرمود و مداخل و مخارج انرا بنظر احتیاط مطالعه می نمود مخالفان
کمر کین بسته در دروازه بکشادند و جماعتی غوریان همه سواز کارزار و سیل افکنا
شیر شکار بیرون آمدند و حمله عظیم در پیوست شوکت دندان رمح زهره خوشی درید
صدمه نیب کرز تارک مغز شکست شست بپنجام تیر خطبه جان نسخ کرد
دست بایمان تیغ مبنر مگر شکست امرا زنامدار و بهادران تیغ گذار تخصیص قمار
شاه بولاس دران روز جنگهای مردانه کردند و دشمنان را تا دروازه رانده مقهور
و مغلوب گردانیدند و خلق بسیار بقتل آمدند ف شد از کشته پر بسته بالا و پست
بتاراج جان مرگ بکشاده دست یارید جندان نم خون ز تیغ
که باران نبارد بسالی ز میغ وجون جهان از ماهی کشتگان بلاس سیاه شب
در کون انداخت از بیرون و اندرون طلایه بر کماشته و از هر دو طرف تا روز
پاس داشتند و بهادران لشکر تورما و چرما بر داشته و هیچ دقیقه از حزم فرو نگذا
شعر دگر روز چون کبنه لاجورد براورد و نمود یا قوت زرد سپاه نصرت

پناه سوار شدند وصف کشیده برابر حصار بایستادند اما از روز اتفاق جنگ
نیفتاد ف جو بنوشت شب فرش زربفت راغ شده خرخ طوطی صفت بچنگ زاغ
جنان تیره گیتی که از لب خروش زبس تیرگی ره نبردی بکوش فوجی از مخالفان
از دروازهٔ انصاری که در شهر بند بود بقصد شیخون بیرون آمدند و سه کس را بقتل
آورده بتعجیل باز گشتند و سوی حصار شتافتند ف دگر روز کبنی روی شسته طرخ
جو روحانیان سر برون زد ز کنج توگفتی که تختی زیاقوت زرد
نهادند بر تخته لاجورد جاشگاه روز جمعه لشکر ظفر قرین فیه سر پر از خشم و دل پر از کین
با بروی گره در افگنده جبین ابنک جنگ کردند فجهان شد پر او آز بوق و سیاه
بهم بر نهادند از آهن کلاه توگفتی زمین شد سپهر روان همی بارد از تیغ مغزی روان
مرسانیدند ف زگرد سواران هوا بست میغ درخشنده جون برق پولاد تیغ
زمین شد بکردار کشتی بر آب توگفتی سوی جنگ دارد شتاب امیر ارس بوغا
وشوریده برادر بشر با فوجی از لشکر نصرت شعار در زیر حصار ایستاده بسی می
نمودند که بیا لای حصار برآیند و دشمنان از بالا کوششهای نمودند و در محافظت
از اطراف وجوانب آثار رجلادت و مردانگی بظهور می آوردند حضرت صاحب
قرانی بسعادت سوار شده بنظارهٔ بهادران فرمود از شکوه حضور آنحضرت
قوة ونیروی ایشان یکی در نهاد شه ودست برد ما نمودند که با پنج دستان
رستم واسفندیار شه فرمان شه که جنگ سلطانی انداختند امیر ایکو تمور و بشر

وسوبخک برادر

وسوبخک برادر درختای بها در پی توقف پیش رفته ودلاوران از هر طرف
بپای حصار در آمدند و تیر و سنگ اهل حصار را بسر ملک بردوش و سر کوفته
پیش رفتند و نردبانها بر بارو نهاده بالا رفتن گرفتند وجنید دلاور بنیرو یک
کوشک گرمی از بری که آب انجیل بشهری آید در آمدند و جون شهر بند بسیار
بزرگ بود و مردم از حال یکدیگر خبر نداشتند و آن روز ملک غیاث الدین در پشت
دروازه که در سر پل انجیل بود بنفس خود کوششهای مردانه نمود اما حرکة المذبوح
کهوفایدهٔ بران مترتب نشد واز پردلان عساکر منصوره اول کسی که امروز حایز
قصب السبق گردی شد و بفصیل برآمد خلیل یساول بود و امرا بر اتفاق وجوا
بر یک از مقام خود حمله آورده جنگ کنان بفصیل برآمدند و بهادران در دروازه
راجون دل دشمنان باندرون حصار ریختند و مانند باد خزان که برگ رزان ریزاند
مخالفان را از بالا آر باره و سور بخشیب ماتم و بشور انداختند ف
بر که کردون بچد از صاحب قران سور او ماتم شود سودش زیان
جون سپاه شه بکبنی بشتافتند دشمنان از سور ماتم یافتند وملک غیاث الدین از
نهیب استیلای سپاه بکوبخت و بشهر اندرون درآمد عساکر منصور دو هزار کس
از مردم او گرفته پیش حضرت صاحب قرانی آوردند حضرت خواستند که بشکرانهٔ
آن فتح و فیروزی امالی آن مملکت از آسیب سیاه قامت نهیش امان یافته بسلا
بما نند رتح عفو بر صحایف احوال اعمال ایشان کشیده بفرمودتا حکم واجب

نغار

مت

الاتباع مکرر قلمی شود که هرکه در مسکن خود آرمیده بنفیل و باره نرود امل و اولاد
او در امان باشند و هرکه خلاف آن ورزد هرچه بینند از خود بینند و جندی ازان
کرمنگان را نوشته داده رها کنند برحسب فرمان بتقدیم رسانیدند و چون
آن جماعت خلاص یافته بجای خود باز گشتند و بحصار در آمدند و بزرگان شهر
ازان حال واقف شدند کوشهای کاشانهٔ خود را غنیمت دانسته دست از قضولی
باز داشتند و پای در دامن سلامت کشیدند و خیال پیموده ارسر بر کنند ف
سلامت ارطلبی از قضولی دست بدار و کرنه شاخ قضولی ندامت آرد بار
وچون ملک بحصار در آمد خوشدل که جارهٔ سازد و باز طرح مقابله در اندازد منادی
داد که معوم بنفیل و باره بر آیند هرخبد در محلات و بازار بگردیدند و اوازدادند
بجکپس التفات نمود و بحق کس نشنود ملک دانست که جز تسلیم جارهٔ نیست
همان روز مادر خود سلطان خاتون دختر طغای تمورخان و پسر بزرگ خود ایرپرمحمد
را و اسکندر شیخی را که کوینه از نسل پشرن بود همراه کوه بخدمت فرستاد و مکارم
اخلاق خسروانه ایشانرا بنوازش و ترتیب اختصاص بخشید ملک زاده را بخلوت
وکمر را فراز فرمود و ایشان را استمالت داده باز کوینه و فرمود که ملک را
بگویید که پیرون آید که اگر بر مقابله و مقاتله اصرار نماید و شهر بجنگ کوفته شود موجب
تخریب مملکت و تضییع اموال و دمار اهالی آن کوه و رزو وبال آن در گردن
ملک باشد و اسکندر شیخی را باز دشت و احوال و اوضاع از و استفسار فرمود

وبر قضایای

وبر قضایای اندرون شهر خانخ واقع بود اطلاع یافت و کوشک باغ زاغانرا
بنزول همایون مقرر سریر سلطنت کوه اینه و ملک غیاث الدین روز دیگر تهنیهٔ
پیرون آمدن مشغول شده و روز یکشنبه از حصار مصیق پنداز پیرون آمد و چون
بطرف بساط بوس استعداد یافت پای ادب در جادهٔ انقیاد نهاده زانوز
و سر تسلیم فرود آورده بدست تضرع و خشوع در دامن استغفار اقتدار او بخت
ف بداندیشی را چون شاه اشفته بخت بیامد سراکنده تا پای تخت
زبانرا بپورش بیاراسته زکبودار بدعذر ما خواسته حضرت صاحب قرانی
او را امان داده نوازش فرمود و بخلعت خاص و کمر مرصع مخصوص فرموده باز
کوینه روز دیگر سادات و مشایخ و ایمه و اشراف پیرون آمدند و عز
بساط بوس یافته بوظیفهٔ دعا و ثنا قیام نمودند و این فتح ارجمند در محرم سنه
ثلاث و ثمانین و سبعمایه موافق توق ئیل اتفاق افتاد و رایات نصرت شعار
از باغ زاغان کوچ کرده بشرق براه بمرغزار کهدستان نزول فرمود و چند
روز توقف نمود و نقل خزاین و ذخایر که ملوک غور بسالها اندوخته بودند فرمان
داد ف زهرکونه گنج آکنده بود زدینار و از کوهر نابسود
زتخت کرانمایه و تاج رز کمرها مرصع بدرّ و کهر زرزینه الات و سیمینه ظرف
زهرکونه کون تختهای شکرف زدنیای رزبفت خروارها
زدیگر تعایس بانبارها بفرمودهٔ شاه کهوان کار شتر ها کشیده ند در زیر بار

بصحرا کشیدند انها همه روانست حکم شبان بر رمه و بر لیغ واجب الاتباع تخریب
حصار بیرون واندرون هراة بتعاذیبوست ف جوشهر خزاین به پرداختند
حصارش سراسر بیدا ختند حصاری که بدکهنه و سال حوزد
همانرا که از نو ملک رسلت کرد همان وهمین بارزمین کشت رسلت که صاحب قوانرا چنین بود
وبرسم امانی مبلغی براهالی شهر حواله رفت وبهمار روز نقد شد ومولانا قطب الدین
بسر مولانا نظام الدین که مقدم علما وایمهٔ آن مملکت بود بادو بیست کدخدای معتبر را
از شهر وولایت تعیین کردند که باکوچ بهم بشهر سبزوار بروند و داروغه تومدتوراشی
که برادرزادهٔ امیر آقبوغا بود بجهة نقل ایشان نامزد شد ودروازهای انراکه غرق
بود باآهن ومزین بنقوش وکتابه بکشن نقل کردند وآلی یونا هذا در انجا منصوبست
وملکی راحصاری دیگر بود درغایت محکمی واستواری که انرا اشکلجه میخواندند وایمان
کوه نیز گفتندی وبه پسر کوچک خود امیر غوری که اورا در دلاوری وهمه کسی وفوق
وکاردانی برامثال واقران خود فایق میدانست سپرده بود وصاحب قران کامکار
فرمود که برود وبسرت رابیاورد واگر نیاید وتونیز تبعله درآیی آنچه شهنی باشد مشار الیه
نمایی ملک بموجب فرموده بیای قلعه رفت واندیشه را بر حل آن اشکال گماشته
پسر را تحسین تدبیر فرود آورد و بسعادت بساط بوس رسانید واونیز از خدمات
پادشاهانه بخلعت واعزاز کرامی وسرافراز گشت کفار در توجه رایت نصرت
ایت بجانب طوس وکلاة جون خاطر خطیر ازین اندیشها فارغ گشت ایمر جهانشاه

جاکورا باجمع

جاکورا باجمعی ازسپاه جهة تسخیر نیسابور وسبزوار بدانجانب روانه ساخت
وقضیه علی یک وجهة همت علی سده عنان عزیمت بصوب کلات وطوس
معطوف فرمود وجون درراه بمزار صاحب الدعوه خاندان ابومسلم مروزی
رحمة الله علیه رسید کمال اخلاص وصفای عقیده باعث اقامت رسم زیارت شد
فرود آمده واستمداد همت نموده ازحضرت حی لایموت تعالی وتقدس نصرت
وتائید خوست ف خدای جهانرا ستایش نمود وبرگاه اودست حاجت گشود
بهرکارازو خواستی یاوری کزو دید فیروزی وبرتری وعلی یک راآوازهٔ توجه
آنحضرت سیل اضطراب واضطرار درخانهٔ ثبات وقرار انداخت وبادطامع در
کشاکش امید وبیم بدونیم روی مطاوعت برگاه آورده درین اثنا رسید وشرف
بساط بوس مستعد گشت وخواجه علی موید سربدال جون از توجه لشکر منصور
آگاهی یافت بی توقف برگاه عالیپناه شتافت عاطفت پادشاهانه بردورا
بنواخت وکمر شمشیر وخلعت فاخر داد ف برایشان در مرحمت باز کرد
همین راهانرا سرافراز کرد کمر داد وشمشیر وشرف خاص بدلجویش یافتند اختصاص
وازانجا بسعادت واقبال سوار شده بجانب اسفراین که گماشتگان امیر ولی
داشتند روان شد ومقارن وصول که هنوز تعیین یورت ومقام اونزول مشغول بودند که حکم جهانمطاع مقارن وصول بنفاذ پیوست که کار شهر
بسازند وبعد ما نزول فرمایند عساکر منصور چرما وسپرما کوفته روبدروازهٔ

یشه

حصار نهادند و گسیدن و فتح کوه نیکی بود حصار را رخنها کرده درآمدند و خلق
بسیار بقتل آوردند و عمارات بتمام از حصار و خانه و مسکن و کاشانه بازمین
هموار کشت ف جو قهر پیاپش بر او رد دست ، همه خلق شهر کشته و شهر بست ،
حصار و بیوت و مساکین نماند بجز نای از اسفزاین نماند حضرت صاحب قرانی
ایلچی بازندران پیش امیر ولی فرستاد محصل سخن آنکه اگر بی توقف بملازمت بشتابد
سرافرازی و ترتیبت یابد و اگر تقاعد نماید و نیاید در بلا بروی خود بکشاید امیر
ولی تعظیم ایلچی بجا آورد و نوشته را بوسید بر سر نهاد و اظهار متابعت نمود و
بدولت ملازمت آمدن وعده فرمود و گفت ف که از من بتو سی رنجی شاه را ،
فروزنده افسر و کاه را ، که برحسب فرمان صاحب قران بیایم بخدمت به بنهم میان
بکستر شا و زمنی عرضه دار ، کزین برنیاید سی روزگار ، و صاحب قران کامکار از انجا
سوار شده به ییلاق غوالجا بتوابرامد و چند روزی توقف نمود تا جهار پایان
ف دران مرغزاری جو خلد از توی ، برآسوده فربه شدند و قوی ،
وزان خاطر لشکری شاد شد ، زاندیشهٔ مرکب آزاد شد ، و در اثنای این احوال
از اماکن خراشه که پیش ازین سبق ذکر یافته که بقتل امیرحاجی برلاس و برادرش
ایده گو جسارت نموده بودند اشرار را بقتل آوردند و عاطفت پادشاهانه ان
موضع را به محمد درویش بسپارید گو و علی درویش نبیرهٔ امیرحاجی برلاس ارزانی
داشت و الی یومنا هذا در تصرف متعلقان ایشانست کفتار در مراجعت صاحب

قران کشورکشای عود و بند بار السلطنه حضرت صاحب قرانی از انجا نهضت نموده
بمالک خراسان راکه بحیطهٔ تصرف تسخیر درآمده بود ضبط و نسق نموده ملک بهزاد
و دیگر حکام و ولایات را بهریک بجای خود مقرر داشته باز گردانید و امیر شیخ
سبزواری راکه پیشتر از فتح خراسان از ملک گریخته بود و پناه بحضرت آورده
و مدتها ملازمت رکاب همایون کرده بود منصب پیشوای سبزوار بوی ارزانی
داشت و تا بان نهاد در راه داروغهٔ آن ولایت ساخت و روی سلطنت بحضرت
همایون نهاد کیوان در هفتم ایوان سپهر بمد غبار از پرچم رایت رفعت آیتش
می فشاند و برجیس در ششم پایهٔ منبر اخضر کردون دفع چشم بد را
ازان بکاد بیخواند تخته پنجم حصار فیروزکار اسمان بدخواه را
باید ارش را از دار ملک بزار می او یکت و خشید خورشید
در جهار بالش چرخ چارمین زواهر جواهر اجلال و تمکین بر فرق رو
زکار همایون اثارش بوسم نثاری ریخت تا بهد نغمه سرای در سوم
عشرت سرای سمابرده پسه کاه راست کرده عشاق وار آوازهٔ نوای
تهنیت این فتح بزرگ در داد ، ف رسید خبر و صاحبقران شوکت توران
بحجتیه رایت و رای و کزین نام نشان ، جهان بکام و فلک بند و ملک داعی
امید تازه و دولت فتحی و بخت جوان ، فتوح سوی تمکین و سعود سوی یسار
بسپهر پیش رکاب و زمانه زیر عنان ، و تیر دبیر از بالای دوم سپهر فلک

زبان قلم و قلم زبان تحریر و تقریر بر ثنا و دعا بر کشاده که ف
خواسان جهانبانا درست ، بصاحب قران داده انداز نخست ، باد بخت
جهان هفت کشور و را بنده باد ، سرش بر تر از ابر بارنده باد ، همی روز روشن فزون
بداندیش او را نکون باد تخت ، بوید تیز کام ماه از نخستین کشور هفت اقلیم
علوی تاج زرینی و سیمین ملال ، بر و قطع جلال و قدر او را ساخته و طنطنهٔ طرقوا
طرقوا در عالم انداخته تا رایت طفر پیکرش بانی آیین و تمکین بشهر سمرقند در آمد
غبار موکب همایونش دیدهٔ امید امالی آن دیار را روشنایی بخشید و فیض
سیبی در یغ عدل و احسانش قاطبهٔ سکان و قطان مملکت را فرا گیرد ف
کس از اهل شهر و ولایت نماند ، که منشور احسان او بر نخواند و زمستان بیلاق
فاختهٔ رانجار افروده بساط اقامت بسعادت و سلامت بگسترد و قشلاق
درعینی کامرانی و شادمانی انجا کوف بر کف نهاده جام مجاز و مدام
دست امید در خم زلف عروس کام ، و امیرزاده میرانشاه که برحسب فرموده
بسرخس رفته بود برادر ملک غیاث الدین ملک محمد را کرفته بسمرقند فرستاد
وقشلاق انجا کوف ذکر وفات اکه پیکی زمانه را از
طراوت کلشن آراسته آن دولت و حشمت و تصارت روضهٔ پراسته
آن بهجت و عشرت عرق عزت در حرکت آمد و برسم اوضاع عالم که بحکم
تقابل اسماء الهی سرور بی غم و سوری بی ماتم نمی باشد مصراع

کنج و مار و

کنج و مار و کل و خار و غم و شادی بهم است خوشا دلی که کهی حالی بر ساحهٔ احوال
حضرت صاحب قرانی نشاند انحضرت را در پس پرده عصمت دختری بود وطنی شاه
نام که او را بزبان عطوفت و نازبه اکه پیکی خواندی کوهر ذات شریفش با محمد
پیک بسرامیر موسی در سلک ازواج کشیده و با نوبی پان جمال و کمال چشم زمانه
وکوش روزکار در هیچ عصر از اعصار ندیده و نشنیده شعر
بهشتی بدار سشته پر نکار ، جو خورشید تابان بخرم بهار ، دوانش خرد بود و تن جا ن پاک
توکفتی که بهره ندارد زخاک ، حسن سیرتش که باز بیابی صورتش جمع بود در
ریاض خاطر فیاض حضرت صاحب قرانی بهم محبت و مهربانی کاشتی
وغنچهٔ کلبن اقبال و شعبهٔ دوحهٔ سلطنت و جلال از نهج اعتدال انحراف
یافته عرض مرضی صعب طاری شد و جود شریفش از حلیهٔ صحت و حلهٔ سلامت
عاطل و عاری ماند چون وقت تزول امری که شاه و کدا و عاجز و توانا در وجو ب
قبول آن یکسان اند رسیده بود هرچند در معالجه سعی نموده شد مفید نیفتاد و ودیعت
حیات عاریتی را بمقتضای اجل موعود باز داد انا لله و انا الیه راجعون
واز و یک پسر بود نام او سلطان حسین ف جهانا پرور دیشی بر کنار
وزان پس نوادی بجان زینهار ، نمانی نداند ترا دوست کیست
برین آشکار بیاید کریست ، حضرت صاحب قرانی که قوت و تمکینش بهنکام و
قوع و قایه و خصایت فرای ف عالم علوی و سفلی زیر و بالا کرشود
من آن کوه که ترسم بر کزاز زلزال حوادثش

بزبان راستی و دوستی باد ار سایه از حدوث این واقعهٔ ماتم خبان فاجع و متعرض شد
که یکبار غان التفات از دنیا و مافیها برتافت جهانی ازان مصیبت جگر سوز
اندوز جامه جاک و تارک پرخاک ساختند و بلاس سیاه در گیتی افکنده ازین
گریستی و نوحه گیتی خون در جگر کوه سنگین دل انداختند شعر ماتم و صبح
خون شفق از دیده گریان بگذشت ۰ مه روی بکند و زهره گیسو ببرید ۰ شب جامه سیه گیتی دران
بزد و نفس سرد و گریبان بدرید ۰ و برآیین شرع شریف تربیت تکفین و تجهیز نواخود
گیتی ف تن شاه وارثش تخت رزد ۰ مرصع بهر گونه درز و گهر ۰ بشستند و خود پاک بودازسرشت
نهالیست کز باغ بهشت ۰ کفن گیتی از پرنیان و حریر ۰ برآلوده کافور و مشک و عبیر
نهادند تابوتی از چوب عود ۰ سپرده برضوان و رب ودود ۰
بکش برده آن نقش رحمت نگار ۰ نهادند در مدفن نامدار ۰ ز نور رضا باد روشن روان
بخلد برین شادمان جاودان ۰ حضرت صاحب قرانی بعد از اقامت رسم و آیین
تعزیت و اطعام فقرا و مساکین تروح روح نازنین آن مرحومه را انزلهٔ الله
مِنَ الغرادِیس فی اعلی علیین دست تصدق بصدق نیت برگشود و بانعام
انعام عاشق بار دین گرفته از فیض خیرات و مبرات بکافهٔ ارباب استحقاق
آن مایهٔ خوشنودی رسید که بوسیله تحریر و تقریر شرح عشر عشیر آن نتوان
داد ف نه جندان عطایا بدرویش داد که از جند و چونش توان گفت یاد ۰ و درین
اثنا از طرف خراسان خبر آمد که علی بیک بامیر ولی یکی شده او را بران داشته است

که لشکر بر

که لشکر بر سبز وار کشید و علی مؤید را محاصره میدمد حضرت صاحب قرانی را از واقعه
فوزند عزیز صورت بی ثباتی و کم اعتباری دنیا بنوعی در نظر بصیرت نقش بسته بود
که تمام عالم بحذا فیرما بر دیدهٔ همتش هیچ می ملفوظ تا بعرضهٔ یک دو بدست که از نشوهٔ
شراب غرور در بزم پندار و هوش بیخودی گشتند چه افتد آیا تو کجا و ملکی چیز
اصلا آن حکایت ملتقط الیه رای منیر نگشت و از رودان خبر در حال سعادت مآلش
بیحکونه تغییر و تبدیل راه نیافت یعنی تو سرای که باید شدن زان بروون ۰
نیرزد بحندینی فسوس و فسون ۰ وجون از مشیهٔ مشیت ازلی دینی و ملک توامان
داده اند و ضبط امور آن برادر بی معاونت این جواهر متعیشی نمی کرد مهد علیا قتلغ
ترکان آغا که خواهر حضرت صاحب قرانی بود و از وبس بزرگتر بود قوت تحمل
این اوضاع نداشت در حضرت برادر زبان اشفاق بنصایح دلپذیر برگشاد که چون
واقعهٔ ضروری که بیک ملالت و سامت خاطر خطیرت هیچ تدبیر تدارک پذیر
نخواهد گشت جانب رعایت مصالح مملکت بیکبارگی فرو گذاشتن که هرآینه بفساد
بلاد و تفرقه و پریشانی عباد منتهی شود از کسوت صواب عاری نماید دل مبارک
از اندیشه می باید پرداخت و ضبط امور مملکت و کفایت مهمات سلطنت را
وجههٔ همت بلند جناب ساخت و بجانب مازندران و کلاهٔ نهضت عودهٔ جمی را
که از سر غرور پای جسارت از جادهٔ مطاوعت بیرون نهاده و دست بی باکی برا
ورده اند دفع گوناگون ادب بنوعی گوش که عبرت دیگران گردد ف

برود تمنا نزاجان کن ادب ، که یابند امان دیگران از غضب ، ی را جز اهر که بیند که
بکردار خویشش بیاید گریست ، موای این سخن جون محض بیکو خوابی بود
درخاطر خطیر صاحب قران جهانگیر تاثیر کرد و عزیمت صوب خراسان و مازندران
مزود ف پیل را بهندوستان آمد بیاد ، باز آغاز جهانگیری نهاد و کفار در لشکر
کشیدن حضرت صاحب قران ذبایوان زمین نوبت ثانی حضرت صاحب قران
دران زمستان بجمع سپاه فرمان داد و روی سعادت از جانب بخارا بجانب
ایران زمین نهاد شعر زتوران برآمد دکر باره جوشش ، کان
بایوان کیوان رسیده خروشش ، سپاهی بجنبید کز حصر آن یقینم که عاجز بماند
جوآمد بآمویه لشکر زدشت ، که انجا زجیحون بباید کذشت ،
بکشتی در آمویه پل ساختند ، بهر بیکمانش بپرداختند ، وجون ازماخان
عبور نموده حوالی کلاة مخیم عساکر کشت امیرزاده میرانشاه از سرخس آمده
ملحق کشت وملک غیاث الدین از هراة توجه نموده بارکاه همایون سوست
وعلی بیک پیش از وصول رایات نصرت شعار تعلقات خود را با امیل آن
ولایت بحصار کلاه درآورده بود شعر زبیم سپاه انجه بودش بیله ،
بیوتان واز کوستندان کله ، زخیل وحشم انجه زان دشت باک ،
بحصن کلاة اندر آورد پاک ، حضرت صاحب قران ملاحظه علاقه بیوند بتجدید
سلسله عاطفت کوه نخوست که علی بیک وولایتش مصب سیل فتنه

وغضب او

وغضب سخت کرد و پیش اوکس نوستاد که سبب این ترس و هراس
چیست ی باید انوبه خطا اصلا بخود راه ندهد و باستظهار تمام بیاید تا قصه
مخالفت نه انجامد و اکر نه هرچه بیند از خود بیند لقد اعذر من انذر علی بیک
راجوان زمان فروشیدنش چراغ دولت بود با نوار مصباح آن تصایح که از مشکا
تافته بود راه بجاده صواب ببرد و بر وفق ایة سناء وی الی جبل یعصمنی من
الماء بشت پندار و منی بحصانت کوه کلاة باز کذشت و باحراز دولت ملازمت
کسی فائز کشت روز دیکر بندکی آمد به پیش ، به پیچد سر از راه بهبود خویش ، حضرت صاحب
قرانی از صوب کلاة مراجعت نموده بکرن که از توابع ایوردست نزول
فرمود و بلشکر منصور جار رسانید که غنائم عزیمت بجانب ایروط معطوف
خواهد کشت وبی غلط داده پنجر بکلاة راند شعر جوبهمن بزابلستان خوشت رفت
جب انداخت آوازه ورسك رفت ، علی بیک واتباعش را از مراجعت
لشکر و آوازه عزیمت مازندران تمامتی حاصل شده بود مجموع جهار پایا نوا
از حصار بیرون آورده در علفخوار رما کردند تمام آن عرصه عارت وتاراج
کشت و در مقابل دروازه کلاة که مشهورست بدروازه جهارده جهة نزول
حضرت همایون سپاه قبة بارکاه باوج سقف فیروزه فام کلشن ماه برافراخته
شد و رمح سنجق ظفر پیکرش در ساحة دولت فرزوده پای قرارش
جون جهار پرکار بمرکز زمین استوار کشت شعر فروزد جهانی و برزد جاه ،

بنی نیزه قبة بارکاه ،

وسپاه فتح اثار اطراف وجوانب کلاة راجون حوادث روزکار فروگرفتند
وامیرزاده میرانشاه دربرابر دروازهٔ دبجه نزول فرمود وامیرزاده
علی بسر مؤیدارلات درکذار لرزه فرود آمد وامیرحاجی سیف الدین درپندارغوشاه
را محل نزول ساخت وامیرزاده عمرشیخ ببر دروازهٔ دیگر رایت جلالت برافراخت
علی بیک متنرلزل کشت واز سرعجز واضطراب عرضه داشت که ازافعال
ناپسندیدهٔ خود شرمسارم دلیری انکه بی تمهید معذرتی بخدمت شتابم
ندارم اگر مراحم پادشاهانه مسامحت فرموده بانتری اندک ببردروازه فرمانبنده
بندهٔ بدولت پای پوس سرافرازگشته جرایم زلات را باعتذار واستغفار
تدارک نماید حضرت ملتمس اورا مبذول فرموده وروزی دیگر تعیین فرمود
بانج سوازحصار تشریف فرمود وآن حصار را راهی بود باریک وتنگ در
دره هولناک که تیغ کوهشک درسمک از سماک گذشته ودرعنق بسمک رسیده
ومسافت درمیان نشیب وفرازش از ثری تا بثریا کشیده
بنخشن نشیب برده آهنگ ، زان سوی سمک نهاد فرسنگ
تیغش بفراز برده فرکاه ، زان سوی فلک بسالها راه ، علی بیک راجون
از آمدن انحضرت باندک نتری معلوم شد شرارت نفس وخبث طبیعت
بلکه عدم دولت وقلت سعادت اورا برآن داشت که اندیشهٔ ناصواب ومکر کوه
جمعی بد فعل را درکمین کاهها برگماشت که اگر مجال یابند از سرپی پاکی دست

بازنگشته وخود بعهد وفا تمود پیرون نیامد غافل ازاین معنی
کانرا که هست حفظ الهی نگاهبان ، ازکوشش سپهر نیاید برو زیان
کاخ سعادتی که شد از فضل حق بلند ، از منجنیق حیله کجا یابد اوکزند ، حضرت صاحب
قران بعد از چند ساعت که درموعده گاه توقف نمود مراجعت نمود واز حمایت
حضرت ربانی برحسب آیهٔ وَجَعَلْنَا مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ سَدًّا وَمِنْ خَلْفِهِمْ سَدًّا فَأَغْشَيْنَاهُمْ
فَهُمْ لَا يُبْصِرُونَ بدانديشان کورگشته کسی را مجال آن نشد نه آمدن ونه بازگشتن
که دست ازپا خطا کنند وبیک سرموسلیی رسانند انرا که خدانگاه دارد
ورسنگ زآسمان ببارد ، حاشاکه باور سد کوتهدی ، واشفته شود زناپسندی
لاجرم آنحضرت بسعادت وسلامت بعسکر همایون بازجهانجو فرود آمد ازکوه سر
برفتند کوهان با بنوه برگرفتند یک یک بروآفرین ، که ای نامور شهریار کرین
جبه زانکه بازآمدی تن درست ، باآب مژه زخ بنایست شست ، وجون نقض عهد وعدز
اندیشی علی بیک بظهور پیوست نایرهٔ غضب صاحب قرانی برافروخت وحکم شد
که جنگ درانداختند وبهادران ودلاوران ازمحالی جنده بحصار کلات درآینده بهرکس
ازموضع خویش پیش رفته آنجه درو سع ومقدرة او بود کوشش نمودند ودراوایل
ربیع الاول سنه اربع وثمانین وسبعمایه شب سه شنبه جماعتی ازمکریان ولشکر
بدخشان که درایشان درکوه روی باکبک دری برابری کوهن خار شمارند ودر
مکرکوهی ازپهلوی مساوآه زدن بارنگ وپلنگ تنگ دارند فرمان شد

که بحصار برایند آن گروه بی در آن شب روی جلادت براه نهاده بکوه بر آمدند
وجمعی دیگر نقاره زده و برغو کشیده بر دروازه رسیدند ف
زبانگ تیره میان دو کوه دل کرکس انور هوا شه ستوه سوار و پیاده بزرین کمر
همه تیغ دار و همه نیزه ور روان از در آمد گروه ما گروه دلیران رسیدند میان دو کوه
حضرت صاحب قران جمعی از دلاوران از پیش خود روان دولت و جماعتی از متربان
مثل آقتمور بهادر از راه لزه بکر کوه بر آمدند و اقتمور دشمنان را رانده بقلعه بر آمد
که بر مخالفان مشرف بود و ایکو تمور سرخص که در مقابل او بود نیزه رسانیده و دیگر
بهادران هر کس حمله کنده مقابل خود را بر انداختند و بیالای کوه بر آمدند شعر
زبس نعره و ناله کرنای توگفتی جهان آنر امد زجای زبسکه سر جان شه و خاک خون
بسی سر و رانرا شده سرنگون زخون جشمه گیتی همی کرد گون زبس کشته بشت زمین خم گرفت
وعمر عباس و مبشر با جندکس پیش رفته بودند و در کمری ایستاده دشمنان
برایشان حمله آوردند حضرت صاحب قران جمعی از دلیران لشکر را بفرستاد
تا مخالفان را بزخم تیغ جان شکار و نیروی بازوی کامکار متفرق و منهزم
گردانیدند و عساکر منصور چون آفتاب وقت ظهور از کوه بر آمدند و دشمنان
منکوب و مقهور گشته بتضرع و زاری اما چوستند علی یک را کار د اضطرار
باستخوان رسید و باز از در استکانت و انکسار در آمد و کس پیش حضرت صاحب
قرانی فرستاد که لشکریان دست از جنگ و خونریز باز کشند تا من فردا

برون آمده

برون آمده زمین عبودیت ببوسم و بر زبن معنی عهد و پیمان بست و بایمان مغلظ
موکد گردانیده و نیک روز و محمد شیخ جاجی را که از اعیان امراجوان قربان بودند
با دخترش خاندان سلطان که نامزد امیرزاده محمد سلطان بود بفرستاد و ایشان
در مقام ادب زانو زده زبان تضرع بشفاعت برگشودند عواطف پادشاهانه
قبول فرمودند و باز عهد علی یک را در محل اعتماد و اعتبار آورده سپاه را فرما
شد که دست از پیکار باز دارند و ایشان نظر و منصور لشکر نصرت مقر معاودت
نمودند و نیکروز و شیخ محمد بملازمت بلشکرگاه ظفر پناه آمدند روز دیگر که چون
سلطان سیارگان بر سبز خنک فلک سوار شده افسر استعلا و اقتدار بر افراخت
و مخالف سیاه روی خوار و زار گشته مجمر مشکین از سر بنه اخت ف
خور از کوه افراخت زرین کلاه شب از سر بنه اخت شور سیاه حضرت
صاحب قران سوار شده در دروازه کلاه را از فر حضور سعادت گستر رشک
چرخ اخضر گردانید علی یک بپای ضرورت و اضطرار از حصار چون مار از
پوست بیرون آمد و روی تضرع بخاک ستانه نهاده بگناهان خود اعتراف نموده
به مکارم مراحم پادشاهانه توکل جسته امان جان طلبیده چون عواطف پادشاهانه
نظر عفو و اغماض بر حال او انداخت و دل از جان برداشته دیگر باره برامید
زندگانی بست زبان معذرت بخواهشگری برگشاد که امروز از ملازمت
معاف باشم تا فردا بملازمت شتابم سعت عاطفت صاحب قرانی آن التماس را

نیز رقوا سعاف کشیده وعنان سعادت بچیده بمنزل مبارک فرمود علی یک را
جون روز اقبال بشام روال رسیده بود بخت برگشته نمی گذشت که بهیچ حال
قدم توفیق برطریق صواب سلتوار دارد ف هرگز از بخت وارون روز دولت شهنشاه
طالع شود پرده نگذارد که آرد سر براه . باز اندیشهٔ خطا کرده در شب راه لنزه ودیگر راهها
که عساکر منصور از انجا برآمده بودند محکم کرده وکشف کرده سر در حصار کشیده دیگر
عهد بشکست وباغی شد آیة وَمَنْ لَمْ یَجْعَلِ اللّٰهُ لَهُ نُورًا فَمَا لَهُ مِنْ نُورٍ بعدلن جهارده
روز از انجا کوچ کرده بحصار قهقه که میان کلات وایبور دواقع است فرمود بعمارت
آن فرمان داد وسپاه ظفرپناه بوقت شبانروز از انا معمور ساختند وحاجی خواجه را
باجماعتی از مردان کار انجا بنشاندند وسیورغمش خان وامیرزاده علی وکلانتر بهادران
شیخ علی را با تومنهای خود از جانبی دیگر بمحافظت راهها کلاه تعیین فرمودتا
از جمیع جوانب راه آمد وشد بویشان بسته حصار را الحد کوار محبسی سازند
که نه کسی بیرون تواند آمد ونه کسی پیش ایشان تواند رفت یا چیز تواند برد
ف انراکه دل رصدق وضمار تندکی نیافت درکور به وکوچه دی سرکی زند

کفتار در فتح قلعه ترشیز حضرت صاحب قرانی جون بچنین تدبیر
حصار کلاه قلعهٔ ترشیز انداخت روی عزیمت مبارک بصوب ترشیز وفتح قلعهٔ
آن آورد وارپسی دیان بجنوشان درآمد ومهد علیا دلشاد آغا را بواسطهٔ عارضهٔ
مزاجی که طاری شده بود بجانب سمرقند بازگردانیده ودرخمان حضرت بروردگار

سوار گشت ف بنوخنده ترطالبی شد سوار جهانوار صاحب قران کامکار
بدولت روان گشت با لشکرش سپهر وسپهر آفرین یاورش .
جوجوشنده بحر وخروشنده سیل بترشیز وآن بوم برکنده میل بعون الٰهی جوانجا رسید
سپه کوه قلعه رده برکشید . وقلعهٔ ترشیز حصنی بود نامدار وحصاری بغایت محکم
واستوار در ولایت قهستان بلندی باروی آن بمرتبه که پاسبانش اگر بلگنده
برآمدی از آسیب شیر فلک برخطر بودی وژرفی خندق اش بحثیثی که اگر درنشیب
سبزه دمیدی از تعرض کاوذمین امان نیافتی واز پهنای خندق اش عقاب یک
پرواز نتوانستی گذشت ومرغ برکنگره اش اگر بتوانستی رسید از شدت حرارت
آفتاب نتوانستی نشست ف فلک مثال حصاری که ستد سکندر .
بدی بنسبت او نسخ عنکبوت نراز نهایتی زبلندی که عقل نتوانست
کند فکر فکند زبطرف بام حصار زمحکمی بطریقی که منجنیق سپهر
بسنگ حادثه کاهش نکندی ازدیوار ومحافظان آن حصار دران روزکار
سدیدیان بودند که ملک غیاث الدین آن قلعه را بعلی سدیدی سپرده بود
وسدیدیان جماعتی غوریان بودند بیاوری وحصارداری مشهور ودرواقع
ایشان طایفهٔ بودند درشیوهٔ شجاعت وبهادری بحد کمال ودرپهلوانی ودلاوری
بی شبه ومثال وآن قلعه از کفایت وتدبیر ایشان از ذخیرهٔ بسیار وانواع
الآت حرب وسلاح پیکار مالامال وکروهی انبوه انجا متحصن شده مستعد

واماده جدال وقتال ۞ چنین حصار که یارد کشود جز ملکی که پیش حضرت اوبست
چنین سپاه که یارد کشید جز شاهی که شد درست بوورج دین پیغمبر صاحب قران
ملک غیاث الدین را فرمود که اینها نوکران تواند وقلعه تو بویشان سپرده
چون مطیع امر باشدی ایشان جرا سرباز میزنند ملک گفت که ازبی عقلی وملکی بیای
حصار رفت وچند انکه ایشانرا نصیحت کرد قبول نکردند فرمان نفاذ شد وشکر حصار
محاصره کردند وفرود آمدند وتومانات ونهارجات سویهای خود را مرتب وسنگر
کوه اینها بجنگ مشغول شدند واز شدت حرارت هوا سوختند وپیوسته آتش
پیکاری افروختند وحضرت صاحب قران هر روز سوار شده کوه قلعه بری آمد
ومداخل ومخارج انرا احتیاطی فرمود وبرحسب فرموده منجنیقها وعرادها
ساختند وبرافراختند وحکم شد که یکجان چیره دست نقب بریده خندق را از
اب خالی ساختند ودر زیر حصار نقبها بنیاد انداختند واز اطراف وجوانب
جنگ درپیوسته دست بردهای مردانه مردم حصار نیز درمقابله کوششهای
دلاورانه نموده انچه غایت شجاعت ونهایت مردانگی بود بجای آوردند شعر
کوه ماکوه حشم کیتی کور کوه ماکوه وکوشش کردون کرد تیغ چون موی کشته چون لاله
روی چون شده چون نیلوفر خار پشتی شده زنیزه وتیر اجل جان شکار عرشکر
وآخر الامر اعیان دولت روز بروز بر زیاده بزخم سنگ منجنیق وعراده مارو
وصیقل حصار را در هم شکستند که مصدوقه انا جعلنا ما علیها صعیدا زلقا مشاهده افتاد

سدید بازرا ازان حال پشت دل بشکست ودریافت که اقبال حضرت صاحب
قرانی امریست آسمانی ومقاومت بآن دولت بجلادت وپهلوانی ممکن نیست
از درج ونا توانی درآمده بجان امان خواستند وزبان تضرع وانکسار بپوزش
برکشادند عواطف خسروانه ایشانرا امان بخشید وبعنایت واستمالت امیدوار
امیدوار کرد اینها ایشان از قلعه بیرون آمده بشرف بساط بوسی مستسعد یافتند
وبشرایط ومراسم بندگی وخدمتکاری قیام نمودند حضرت جون در ایشان آثار
مردانگی وفرزانگی مشاهده فرموده بوده همه را بانواع تربیت ونوازش مخصوص
داشته بسور غالات وانعامات پادشاهانه ارزانی داشت وبضبط ومحافظت
حصارها وقلعها سرحد ترکستان نامزد فرمود فرمان جو سلطان کند بند بسته
میان بزرگان شود سربلند وجون ایشان بخانه کوچ روانه انجانب شدند دارو
ترشیز از قبل امیرزاده میرانشاه بسادق اکته مفوض گشت کفتار در رسیدن
الجی ولی فارس شاه شجاع درین ولا والی فارس جلال الدین شاه شجاع که غره
جمادی الاول سنه ثمان وسبعمایه بواسطه عقد ملوک آن دیار دران روزگار اوبود از رشا
ملهم دولت بعرض اخلاص وهواداری بندگان پایه سریر اعلی مبادرت
نمود وعرضداشت که از وجوه امرا اوبود با ملتوبی مضمونش بعد از دعا وثنا عرض
ضراعت واخلاص واظهار دولتخواهی واختصاص روانه درگاه عالیشاه
گردانیده وبرسم پیشکش بسی طرایف وتحف نامدار از جواهر ولآلی شاهوار

وقماط منتظره از زر و دینار مرقون بصنوف اقمشهٔ فاخره و تنسوقات و اجناس
ثمینه و سلیمانی تاری با بوستوان و استران را بهوار با زینهای زرین و استرکاب
و قطار بار خوت تعیین و آلات کرنین و سراپرده ستر لاط و خیمه و خرگاه و سایه بان
بعد از تفاریس اقمشه در غایت تکلف و تزیین مصحوب آن فرستاده بفرستاد
و چون عرض شاه بر رکاب عالیشاه برسید و بشرف بساط بوس مستسعد گشته
رسم لجامشی بجای آورده مکتوبی که همراه رسالت بغرض مطالعه نواب کامیاب رسانیده
تحف و هدایا که آورده بود بعد از عرض تسلیم بندگان حضرت کوکبه صاحب قران کامکار
او را بنواخت و بانواع احسان ملی در بیغ از زر و خلعت و لب کرای و بلند
پایه ساخت و جواب مکتوب مشتمل بر وفور عنایت و عاطفت کرامت فرمود
و او را مقتضی الاوطار و امیدوار باز گردانید و پس خود را با بیی هدایا و تحف
پیش مشار الیه فرستاد تا او را بعواطف و مراحم خسروانه مقتضه و مستظهر ساخته
مخذره پرده عصمتش را جهة فرزندار جمند امیرزاده پیر محمد پسر امیر جهانگیر خواستاری
نماید و اساس مودت و مصادقت که در میان آمده بقرابت و مصاهرت مؤکد
گردد و استحکام پذیرد و استمرار یابد ف محبت بهیوند چون شه قوی
شود تازه شاخ امید از نوی کفتار در توجه حضرت صاحب قران.
بصوب مازندران چون حصار ترشیز در سلک تسخیر انخراط پذیرفت
و در تحت و تصرف انضباط یافت رایت نصرت شعار در کنف حفظ پروردگار

بصوب مازندران روان شد شعر از صف لشکر فکنده چنبش اندر دشت و کوه
وز تف خنجر فکنده جوشش اندر بحر و بر. وچون از راه رویخی عبور نموده بکبود جا
و شامیان مخیم نزول همایون گشت و اهل مازندران امیر وطی از اطلاع بران
معنی دهشت و حیرت شامل حال خود یافت و از مقربان خود امیر حاج و دیگر
نزدیکان را با انواع پیشکشها از نقود و تحف و هدایا بفرستاد و بساط اعتذار
بقدم تخشع و انکسار سپرده بعاملان دیوان لطف پادشاهانه عرضه داشت که همگی
در خولت همتست که بنده را در ین محل معاف داشته عساکر منصور در ضمان
تائید رب غفور غفران توجه از ین دیار بر تابند تا کینه را سکینهٔ امن و اطمینان
حاصل شده بخاطر گشاده احرام کعبهٔ اقبال در بندد و از عقوبت شتافته زمین عبود
را بچین اخلاص بفرستاد و بقیهٔ عمر خدمتکاری بر میان جان بسته و زبور میان
بختیاری ساخته برای جانسپاری قیام نماید ف یکی بنده باشم بدرگاه شاه
بخدمت ببسته میان سال و ماه. کرم طی در بیغ آنحضرت صحیفهٔ الکماس اورا دقم
اسعاف کشیده و از خزانهٔ سماحت خسروانه قامت حاجتش را خلعت
قبول پوشانید ف کرم بین که دشمن جو کعبه التجا. مراد دلش سر بسر شد روا
و در همان اثنا ارکلات خبر آمد که شیخ علی بهادر کرمانی و عمر مار آن قلعه را تخفیف
کرده بشیبه از انکه امیرزاده علی را آگاهی دهد یا هندی از نوکران خود فرستاده
بکلات برآمده و چون هوا تاریک بوده راه گم کرده و بکبری یلنها باز خورده

وخالفان واقف شده بشتاب درآمده وکرتا وکذرتا کرفتهٔ مقابله ومقاتله راآماده
شده آن جمار پهلوان روی شجاعت بدیشان نهاده واز طرفین جنک درپیوستند شعر
زبس خروشی برافتاده کوه رالرزه ۰ زبس نهیب فرورفته اژدها نرادم
زمان کوه ان جون زلف دبران درتاب ۰ دمان مردان جون چشم سعکمان پرتاب
تادرآشیان ترکشها از طایر تیر نشانی مانده بود زاغ کمان از هوای دست وکلاوران
کوشه کیر نشد وتازبان تیغ درکام انتقام سراسر دندان دندان کشت بهادر انرا
سخن جز سخن ده ودادوکیر دپذیر نبتقاد فتیر جان یافته زوصل کمان
تیغ بارید خون ریجر نیام ۰ ان نشسته جه نور دراحداق ۰ وین روان بجو روح درجسام
وجون جعبها از تیر جون کف کریمان از دنانیر خالی ماند وتیغ وسپر جون دل
اهل هنر واحوال مردم دانشور شکسته ومنکشت وبه بسیاری از مردم طرفین
پیری شدند جمی از خجر اندیشی پای صلاح درمیان نهاده بدست یاری توفیق
آب تسکینی براتشی فتنه افشاندند وغبار بلاکه بباد حملهٔ برخاشی جویان
ازخاک موکه برخواسته بود فرونشاندند واز جانبین عهد مصالحات بستند
وعلی بیک وشیخ بهادر ملاقات کردند وبرسم مصالحت یکدیکر راکنار کرفتند
وعلی بیک اورا بخانهٔ خود فرود آورده وشبانروزی مصاحب بوده اندواجب
لوازم اغزاز باشد بجای ی آورد وهمت آن دارد که بوسیلهٔ او وشفاعت او
عفو صاحب قرانی کناهان اورا درکزارد فزین محرم شفیع انراکه کوه یاری ۰

شاید که باکناهش

شاید که باکناهش باشه امیدواری ۰ حضرت صاحب قرانی جون التماس امیر ولی
مبذول وثلث بسعادت عزم مراجعت نمود واز راه شملغان وجرم غان عبور
نموده جولکه ومرغزار رادکان رامضرب خیام سلطنت ومحل سراپردهٔ عظمت
کردانیدند ودراینجا شیخ علی بهادر وجماعتی که باو بودند بارد وی اعلی ملحق شدند
وجون شیخ علی بهادر علی بیک رابا کفن وشمشیر بشرف بساط بوس رسانیده
کناه اورا درحوالت حضرت عفو فرمودند وبعنایت مخصوص کردانیدند وشیخ علی
بهادر رالمحوظ نظر عنایت کردانیده رادکانرا سیورغال اوفرمود وسبزوار را
بعلی مؤید سربدال مسلم داشت وفرمان داد که ملک غیاث الدین رابا فرزندان
وعلی بیک رابامتعلقان بسمرقند برند وبجوع راجوان غربانیانرا براعراقیت
نموده خانه کوچ بماوراالنهر بوندکفتار در مراجعت حضرت صاحب قران اسلام
پناه بجانب تخنکا ۰ جون ممالک خراسان ازدغدغهٔ مخالفان بکلی ویکبارکی
صافی شد وکماشتکان امیرزاده میرانشاه برتمام آن بلاد ودیار ممکن وصاحب
اختیار شدند رایت نصرت نشان متوجه مستقر سریر سلطنت شده عساکر
منصور رارخصت دادند که بمواضع خود بازکردند وهرکس درخانه خود
بیارامد وآن ممالک از فر نزول اکحضرت بغرت باغ ارم وروضهٔ
جنان کشت وتجمل روان شده بسمرقند نزول فرمودند علی بیک وامیر
عوری بسرامیرغیاث الدین وملک محمد برادرش رابنا کرده باندکان

پیش امیرزاده عمر شیخ فرستادند و جوق عربیانان را بتاشکنت و ملک
غیاث الدین و پسر بزرگش پیر محمد را در سمرقند موقوف دشت و درین
زمستان از قضا دم تقدیرات الهی در بهراة حادثهٔ موحش روی نمود و تفصیل
قضیه آنست که ملک فخر الدین محمد و برادرش در زمان استیلای ملک حسین
و پسرش ملک غیاث الدین اختیار و اعتباری نبود و در غایت فلاکت و بی
وضعی روزگار میگذاشتند و چون حضرت صاحب قرانی بهراة را فتح فرمودند
ایشان حال خود عرضه کردند که ما بندگان با ملک حسین انبار اعمامیم و او و پسرش
ملک غیاث الدین تمام املاک و اسباب پدران ما را بدست تعلب و تصرف
فرو گرفتند این بیچارگان را بکلی ضایع و محروم بگذاشتند مرحمت پادشاهانه
ایشانرا بنواخت و حکومت غوریرا در برزگرت ملک محمد ارزانی داشت
و هم دران ولا ابو سعید اسپهبد که غوری بچه بی باک بود و ملک غیاث الدین
اورا بند کرده و ده سال بران گذشته از میامن التفات انحضرت خلاص
یافت و در اواخر سنه اربع و ثمانین و سبعمایه که امیرزاده میرانشاه با میرا
بکنار مرغاب در موضع پنجده قشلاق فرموده بود ملک محمد از محض جنون
و جهالت خود روی شقاوت به تبهٔ ضلالت آورد و با جمعی غوریان ارذو
جاهل ترمتوجه بهراة شدند و ابو سعید اسپهبد نیز خود را میان کله انداخت
و بایشان پیوست و چون بهراة رسیدند حشری از اراذل و اوباش سر

در پی ایشان نهادند و داروغه و محصلان و نوکران امرا که هریک بمهمی بدانجا رفته
بودند باتفاق بحصار اختیار الدین درآمدند و آن بی باکان عاقبت نه اندیش
در شهر افتاده دست تعدی و بیداد بهر گونه شر و فساد برگشادند و ان جماعت بر
حصار آمدند و هیزمی چند گرد قلعه آتش بان درزدند جماعت ترکان که در حصار
بودند از ان متوهم شدند و چون دیدند که بنظر شریری در آید خود را از باره
فتنه انداختند که جان بسلامت بیرون برند از اسیب تعرض ملاعینان امان نمی یابد
و چون این خبر بامیرزاده میرانشاه رسید امیر حاجی سیف الدین و امیر قبوقا را
با فوجی از لشکر بتعجیل روانهٔ بهراة گردانیدند و چون امرا برسیدند غوریان
بدافعه و مقابله پیش آمدند و در سر کوچه خیابان جنگ واقع شد و شکست بر فساد
افتاد و بسیاری از ایشان کشته شدند و اندکی زار و زخم دار در شهر گریختند
و در شب از هم فرو ریخته متفرق شدند و امیرزاده میرانشاه نیز رسید و سپاه نصرت
پناه تیغ سیاست از نیام انتقام برکشیده جمعی کثیر از بی باکان را بقتل آوردند
و از سرهای کشتگان مناره ساختند و باوج عبرت و اعتبار برافراختند مصرا
هر کس که جهان کند چنین آید پیش وجون پرتو این خبر در سمرقند از عمر آنهار امیر
زاده میرانشاه بر پیشگاه خاطر اکاه حضرت اعلی تافت بر لبغ لازم الاتباع
نفاذ یافت و ملک غیاث الدین که در ارک سمرقند محبوس بود برادرش
ملک محمد پسر کوچک امیر غوری و علی بیک جوان قربانی که در اندکان مقید

بود بهرجهار تکیر قناکشته واز مصدوقه آیه وَاتَّقُوا فِتْنَةً لَا تُصِيبَنَّ الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْكُمْ
خاصه نمودار مشاهده افتاد وَلَا مَرَدَّ لِقَضَاءِ اللَّهِ ذکر وفات دلشاد آغا و قلغ
تکان آغا طاب ثراها در سال مقتصد و هشتاد و پنج هجری مطابق
تنکوزیل حرم محترم حضرت صاحب قرانی دلشاد آغا از نخ آباد دنیا رحلت
نمود مرغ روحش باستمثال امر آیه ارجعی الی ربک راضیة مرضیة پاک کشود و
وبعد از چند روز مهین خواهر آنحضرت قلغ ترکان آغا که از خواتین روزگار
با انواع خیرات و اصناف مبرات امتیاز و مثلث و معاد همتش بی بقلع خیر
از مدارس و خوانق پرداخته از فیض احسانش طبقات خلایق محظوظ
وبهره مند بودند دعوت حق را اجابت دعوت فرمود و از تنکنای دار غرور
بفضای دلکشای سرای سرور انتقال نمود شور در دار که مصر عصمت و حشمت خراب شد
وان نسل فضل کستر دولت سراب شد. ماتم سرای کشت سپهر جهار مین
روح القدس بتربیت آفتاب شد. واورا در جوار مزار شاه زاده قثم ابن العباس
رضی الله عنهما دفن کردند حضرت صاحب قرانی را از حدوث آن واقعه حریق
عظیم بخاطر مبارک راه یافت و مراسم تعزیت بآیین تمام اقامت افتاد و این
سبب از غایت ملال و کلال عنان اندیشه از اشتغال دنیاوی برتافت
سادات و علماء و مشایخ و صلحا مثل سید برکه و خواجه عبد الملک و شیخ زاده
ساغرچی اتفاق نموده بحضرة حاضر شده زبان دولتخواهی بمواعظ و نصایح

برکشوده خاطر مبارکش را بلطایف و اشارات از احادیث و ایات و نوادر
حکایات تسلی دادند و بکفایت مهمات رعایا و لشکری و اشاعت آثار معدلت
وداد گستری که میامن ساعتی از زمان که بران صرف شود در هزاران معرفت
واقیان بر عبادت عمری رجحان دارد ترغیب نمودند حضرت صاحب قران
کامکار تیمه آیه اِنَّا لِلّٰهِ وَاِنَّا اِلَیْهِ رَاجِعُونَ را متمسک باروی اصطبار ساخته روی
همت بلند جناب بتدبیر مصالح ملک و ملت آورد کفتار در فرستادن حضرت
صاحب قران لشکر بجانب جته صاحب قران در همان سال تنکوزیل امیرزاده
علی را با لشکری بقلع و قمع اشرار جته که پیشتر از حلیهٔ اسلام بی بهره بودند نامزد
فرموده بطلب قزاقین که برافروزندهٔ شعلهٔ شرارت ایشان بود روانه کردا
خود متوجه کش شد وجون امیرزاده علی با سپاه روان شده در راه طایفهٔ بهرین
که در پای فتنه رانهنک و کوه فتادکی و بی باکی را پلنک بودند کمین عذر را کشا
اغرق امیرزاده علی را بغارت بردند و او شکسته باز کشت و پیش حضرت صاحب
قرانی آمد آنحضرت شیخ علی بهادر و سیف الملوک پسر حاجی سیف الدین و آلتمش
وارغونشاه اختاجی را بقصد انتقام ایشان روانه کردانیده وجون بزودی
ازیشان خبری نیافتند امیر جهانشاه جاکو و ایلچی بوغا و شمس الدین اوج قراوصاین
تمور بهادر را با ده هزار سوار در عقب ایشان فرستاد وجون باتاق رسیدند
امرا که پیشتر رفته بودند جماعت بهرین را یافته و کرفته و بسیاری ازیشان بقتل

رسانیده و تالان و برده کرده و باز گشته در انجا برسیدند و امیر جانشاه مامور بود
که در طلب قرالیرس سعی نماید ایشانرا بجمع باز گردانیده با تفاق آنای کول گذشته
تا کوک تپه بجست و جوی قرالیرس بر فتند و جون او را نیافتند مراجعت نموده
در پای نیر بمقدم رسیدند و در پایه سریر اعلی باجراز سعادت زمین بوس سرافتخار
بآسمان رسانیدند کفتار در نهضت صاحب قران کامکار بملک ستان بطرف مازندران
و رفتن بجانب سیستان حضرت صاحب قران چون از ان حدود و غربیت مازندران را
تسخیر فرموده روی همت بلند جانب تجهیز و ترتیب لشکر آورد و سپاهی کران
شعر جو شیر بر دل و در زیر بارهای جو پیل جو موریان حدود و در دست نیزه های جو مار
جو باد حمله برو بمجو کوه حمله پذیر جو رعد نعره زن و بمجو برق تیغ گذار برادر زاده
بهادر کی و طالع فرخنده سوار شد و جنانچه در حقط و تایید ملک دیان متوجه
مازندران شده و مایحتاج سفر بکوشش باوج سپهر افراخته ثالث نیر زمین و طنطنه
هیبت قیامت نهیبش زلزله در جهان انداخته در جنبیان خافقین افتاد و جون
از قطع مراحل و منازل بتمدد رسیده بر سایهان تعار لشکر فرمان قضا جریان
صدور پذیرفت و بر مجر ترمذ پول بسته عبور فرمودند و جون بر کنار آب
مرغاب نزول فرمودند امیر جاکو که متصدی حکومت کابلستان بود از عقب
آمده بسعادت بوسی مستسعد کشت و مهمات ملکی که بعرض رسانیده و باز جهة
ضبط مملکت خود مراجعت نمود و جون درین اثنا خبر آوردند که تومنی نکودری

کرمسیری دم مخالفت میزند و شیخ داود سبزواری نیز عنان طریق می سپرد که حضرت
صاحب قرانی او را بحکومت سبزوار نصب فرموده بود دست جسارت بقتل تا
بهادر دراز کرده یاغی شده و جون امیرزاده میرانشاه بهادر واقف شده امیر اقبوقا
با لشکری بطرف سبزوار فرستاد و امیر حاجی سیف الدین نیز با نامداران از عقب
روان شده و سبزوار محاصره کرده مسخر کردانیدند و غلبه مردم بقتل آوردند و شیخ
داود کریخته بقلعه بدر آباد که بر قله کوهی واقع است در آمد و الحالة هذا امیر حاجی
سیف الدین و امیر اقبوقا بمحاصره آن مشغول شده اند جون این خبر بسامع علیه رسید
و امالی سیستان نیز مخالف بودند شیخ علی بهادر و اوج قرا بها در را با لشکری عزیمت
بجانب ایروطی فرستاد تا در عقابیل او نشسته آن سرحد را ضبط نمایند و غنان
عزیمت همایون بصوب سیستان معطوف و ثالث و جون موکب ظفر قرین در اوایل
سنه ثمان و ثمانین و سبعمایه براه نزول فرمود و امالی انجا غوریان اتفاق کرده
اظهار مخالفت نموده بودند چنانکه سبق ذکر یافته مال امانی بویشان حواله و شته
رایت نصرت شعار متوجه سبزوار شد و جون آن دیار مخیم نزول کشت حکم نقب زدن
شد و شیخ یحیی خراسانی بر برنجیان ایستاد کی نمود شیب انواجون خانه زنبور مجوف
ساختند و قلعه بنوعی از هم فرو ریخت که بیشتری مردم که در انجا بودند کشته شدند
و شیخ نیز در زیر دیواری بماند قریب دو هزار کس زنده بر بالای یکدیگر نهاد
و بکل وحشت استوار کوه منار ها برآوردند و جون خاطر خطیر از ان قضیه بپرداخت

منغلای بجانب سیستان روانه فرمود واز عقب با لشکر ظفر پناه روی نصرت
براه آورد ف بشکیر بر خولت آوای کوس شد از کوه لشکر بپهنای بوس
همی رفت آن لشکر نامدار سواران شمشیر زن صد هزار بخروشان و جوشان کروه ما کروه
که حمله باد و برحمله کوه شاه جلال الدین و الی فراه بهواخواهی بندگاه درگاه را کوشوار
افتخار ساخته از حصار بیرون آمد و رایت فرخنده فال را بقدم استبجال استقبال
نمود و پیشکشها لایق نسبت بغایت قدرت و مکنت امثال خویش از ملوک
و حکام نه نظر باعلو رتبت محل و جلالت و قدر مقام که آن بر نیاید دست کسی
بوض گاه اخلاص و اختصاص آورد و قبای بندگی که آرایش قامت اقبالش
بود بکمر اطاعت و جانسپاری بیاراست و چون حضرت صاحب قرانی با فتح
و نکاح فی جیبش من الافراح از فراه روان شد و کوه موکب کشور کشایش در زمین
کیتی بجای روان افتود بهار رایا جمیع از امرا، قوشونات فرمان داد که حوالی سیستانرا
غارت کنند و چون با متثال امر بشتافتند تا در دروازه سیستان بیاوتاراج
بر دفت و اموال و غنایم بیشمار فوق الحساب مزید جمعیت و سعت معسکر سعادت
مآب گشت و چون رایت تائید برجرم ازاول عبور نموده آن لشکر جوشن
و ریتغ کذار بقلعه و حصار زده رسیدند برحسب فرمان جریان جنگ انداخته و در
روز محاصره کوفتند و از مخالفان بخونخوار کس در اندرون جمع شده و از نعره جان
کدشته جنگی عظیم کردند و پیشتر بزخم تیر و شمشیر سپری شدند و از کشته بشته برهم
انداختند و از سر ما بار ما ساختند ف در دشت لاب باره شد از کشته بار ما
و او بخت قد نیزه ز سر کوشوار ما تا کار حضم نیز شد از دولتش بلند
از کشته پشتها و ز سر ما منار ما

لقاء در محاصره شهر سیستان و فتح آن

حضرت صاحب قرانی از حوالی حصار لشکر بآبین یسال آراسته از پیش باجمع خوا
از لشکر براند و چون مسافت تا بدروازه اندکی ماند بیالای بشته از ریک
برآمد و شاه شاهان و تاج الدین سیستانی از پیش شاه قطب الدین شتافته از سعا
پای بوس سربلندی یافتند و بتضرع و زاری بخت قبول باج و خراج عرضه
می داشتند و حضرت صاحب قرانی زبان باب با ایشان بسخن مشغول بود
که ناگاه دشمنان لشکر آراسته از در دروازه بیرون ریختند و آهنگ جنگ کرده
متوجه شدند حضرت صاحب قرانی دو هزار مرد مکمل در کمین باز داشت و محمد سلطا
شاه را فرمود که با سپاهی انبوه برود و باد شمنان جنگ در انداخته و خویشتن را
گریزان ساخته بطرف دست راست روان شود و چون برحسب فرموده کار
شدند مخالفان خیره کشته از عقب ایشان درآمدند و یکمین رسیدند آن دو هزار
سوار مکمل برایشان تاختند و جندی بکشتند و خلق انبوه ازان کروه بتیغ انتقام
برخاک هلاک افتادند و بقیه که جانوند بزخم شمشیر براندند و بدروازه رسانیدند
ف زبس خون که با خاک آغشته بود بحشر خلق الاله زاری نمود
زمین را زخون باز نشناختند همی لب برکشتکان تاختند و چون شهسوار

معرکه سپهر از هول آن زمگاه بحصار معوب بشتافت وصنایع تقدیر از تار و پود
تاریکی وظلام کسوت مشکین فام ﴿وجعلنا اللیل لباسا﴾ بیافت ف
لشکر از جنگ دست باز کشیده تا از مشرق سفینه دم بدمیده
باز چون آفتاب سر برزد بر سر کوهسار خنجر زد لشکر ارسلت شاه عالمگیر
بغلک بوشده خروشش نیفزود حضرت صاحب قران باز لشکر قول را بفرشکوه
پادشاهانه بیارسلت ویمنه نطل رایت فتح ﴿انا﴾ امیرزاده میرانشاه زینت یافت
واز امرا بزرگ امیرحاج سیف الدین واقبوقا بهادر و دیگر نوئینان ملازم بودند
وقبل میسره امیرسار بوغا بود وپهلوی او خدایداد حسینی وعساکر منصور بر تمام اطراف
وجوانب حصار محیط گشته کورکه فرو کوفتند وبر عوکشیده سورن انداختند
سوارشدند ودر پیش خود خندق ساختند وبر لب خندق ف
باز در وقت انکه ظل زمین کوه بر موکب شعاع یکین عرضه داده سپاه انجم را
شب ظلمت شعار مشک آیین دو هزار کس بعزم شبیخون بیرون آمدند وبجسب
اتفاق در برابر امیر شمس الدین براق خواجه وایشانرا بگذاشتند تا آن پی باکان
کوشته بخیم وجگاه رسیدند واسب وشتری چند را شمشیر تلف کرده اینند وبعوارزان
بهادران تیر باران کردند وبسیاری ازان سگزیان را بر خاک هلاک انداختند وبعضی
خسته وجسته خود را بحصار انداختند روز دیگر که جمشید منوچهر چهره بعزم تسخیر
حصار زبرجد نگار سپهر لوای ضیا برافراخت وشهنشه کیوان را بتیغ جهانستان

عالم اقطاع شعاع از حجره اخضر مواکب کواکب بپرداخت ف کشید از کمین تیغ کهن شاه
بپرداخت زانجم حصار سپهر بفرمان سلطان صاحب قران
جزیو جهان بخش گیتی ستان لشکر فیروزی اثر روی قهر بشهر آورده از هر جانبی
جنگ در انداختند واز آهن تیغ بر سنگ دلهایی دریغ آتش پیکار برافروخته
امیرزاده علی بایا نصه سوار حمله برده دروازه که مقابل ایشان بود مخالفان را رانده
در اندرون تاختند ودلاوران زابل زمین را چنین تصور رستمی در حجبین پندار
وکین انداخته وروی تهور بایشان نهاده ودل از اندوه جان بپرداخته وجماعتی
از عقب درآمدند واز هر طرف دست جلادت کشاده راه دروازه بران فوج
از سپاه ظفر پناه که دلخواه جز فیروزی ایشان نبود بستند وان
بهادران نصرت آیین شمشیر کین را بدست تائید برکشیده وستانان پوردستان
را یاد زابلستان یان آوردند ف زآمد شدی تیر و تیغ و سنان
روان شد بیاپی ز تنها روان رسیده بلب جان جنگ آوران
وطی تیغ زالب رسیده بجان درآن حال اقفور با هزار سوار بر یک بار فوصت
رستم و قوة اسفندیار غنان ریز با هول رستاخیز بدروازه شتافتند وبز
تیغ بلند آوازه محافظان دروازه را مغلوب ومقهور کرده برانند وجمعی را
که راه بر سپاه نصرت پناه بسته بودند متفرق ساختند وامیرزاده علی
با قوشون بیرون آمدند ومنصور ومظفر بعسکر خان پیوستند شاه قطب الدین

بدانست که قوت مقاومت با سپاه کهوون صولت ستاره کثرت از خیر قدرت
و مکنت او پیرون رفت ازراه ضرورت و اضطرار از حصار بیرون آمدو در
ساحه دولت صاحب قران کامکار روی تضرع بخاک استکانت و انکسار
نهاده زبان حالش بنجوای این نظم مترنم گشته که ف کوشش چرخ جز بکام تو نیست
کوه را تاب انتقام تو نیست جون کنم جون بجان رسد کارم
از تو هم سوی تو پناه آدم مرحمت پادشاهانه ذیل عفو بر جرایم او کسترده
اورا بجان بخشید وبغایت ونوازش مخصوص گردانید ف
تا عفو خسروانه چه سنجد گناه خضم دریا زباد گردفشان تیره کی شود حضرت
صاحب قران یکتایی و دکله پوشیده پی جبه برلب کلرنگ ف
که اندام و مه تازش چرخ کوه زمین کوب و دریا بروره نورد
که شیهه رعد و که پویه برق بیک تاختن طی کند غرب و شرق سوار شد
و با نزده کس جهة تفحص لشکر بطرف جوانغار توجه فرمود ناگاه سی هزار مرد
از جهالان سیستان با وجود انکه حاکم ایشان بیرون آمده ملازم پایه سریر اعلی بود
بتیر و کمان بر بالای بارو برآمدند و دست یکدیگر گرفته خودرا از حصار بزیر انداختند
و دست فتاکی برآورده روی بسپاه نصرت پناه نهادند صاحب
قران کامکار چون حال مشاهده فرمود عنان یکران بصوب قول تاخته متوجه
ضبط لشکر شد مخالفان تیر باران کردند و بلب حضرت صاحب قرانی

مجروح شد وچون بمنزل همایون رسید اشارت فرمود که شاه قطب الدین را
بند کردند و لشکر را مرتب داشته بر نقش مبارک عزم رزم کردند امرا بدست
اخلاص عنان مرکب فلک شکوه گرفته زانو زدند و بزبان هواخواهی عرضه داشتند
که بندگانرا سالهاست که از میامن دولت ابد پیوند اسباب حشمت و کامرانی
مهیا و آماده گشته روز کار بهجت و شادمانی میگذرد تا یکی از مازنده باشد روا
داریم که آنحضرت مرتکب امری شود که خطهٔ خطر تواند ف
هزار جان گرامی غریق نعمت و ناز فدای شاه فلک اقتدار بنده نواز وچون
حضرت صاحب قران بدرخواست بندگان عنان بازکشیدند امرا از قلب
و میمنه و میسره یکبار حمله کردند و برخ یکان آتش بار و شمشیر آبدار دمار از روز
آن بادیه پیمان خاکسار برآوردند و اکثر ایشانرا بزیر سم خاره فرسای ستوران تلف
و ناچیز گردانیدند و خسته و جسته چند که هزار مشقت از جنگال مرگ بر ستند خصا
گریختند و دروازه بستند سپاه ظفر قرین بیک حمله دیگر بتفصیل برآمده رخنها کردند
و شهر را تسخیر کرده حصار را بینداختند و اماکن و مساکن را خراب و ویران کردند
بقیه سپاهیانرا که مانده بودند کار بساختند ف کشادند رزم آوران دست قهر
بکشتند خلق و بکندند شهر تلف شد زن و مرد و برنا و پیر زصد سالگانرا تا کودکانی بشیر
حضرت صاحب قرانی چند روز توقف فرمود و بنقل اموال و خزاین شاهانه فرمان
داد ف زماوای دستان سام سوار شتروار ما برنهادند بار

زتخت و زکستردنی بهره بود

ز دنیا روز و کهر باسود ، ز سیمینه و کوشوار و کمر ، ز زرینه و تا جهای برز
زاسبان تازی بسیمین لجام ، ز شمشیر هندی بزرین نیام ، همان برده و برما ی درم
زمشک وزکافور وزپیش وکم ، و بهره دران دیار بود از خرف تا کوهر شاهوار واز تعابی
اجناس تامیخ در دیوار بیاد تاراج بردفت و برق غارت بر پیش وکم آن ولایت
کرفته خشک و تر در هم سوخت ف زیش وکم و بیک و بد خوب و زشت
زمانه دران بوم چیزی نهشت ، نه کس ماند و نه شهر و نه خواسته .
ازان بوم و برکذر و برخواسته ، رسید از بر و بوم زابلستان
سوی روح رستم بیای که مان ، سراز خاک بردار و ایران به بین
بکام دلیران تو ران زمین ، و این فتح ارجمند در شوال سنه خمس و ثمانین و بسعایه
موافق تکوزئیل اتفاق افتاد و آفتاب در حمل بود و شاه قطب و کلانتران
آن ناحیت را بسر قدر فرستادند و قضاة و علما و صلحا را کوجانیده بحضار فراه
روان داشتند و بهادران رزم آزمای که از چشمهٔ تیغ آبدار نهال فتح و فیروزی را
سبز و سیراب کهاینده بودند بغنایت و ترتیبت حضرت صاحب قران سر
فراز کشته بانواع مواهب و عطایا اختصاص یافتند ف
همه زابلستان بتاراج داد ، مهانرا همه برده و تاج داد ، تخصیص انرا که مردی نمود
عطای کران داد و زینت فزود ، و حکومت سیستان را بشاه شامان ارزانی داشت

کهار در توجه حضرت صاحب قرانی بجانب بست رایت

نصرت نشان

نصرت نشان بعد از فتح سیستان متوجه بست شده در راه عساکر ظفر لوا قلعهٔ طاق را
مسخر کردند و چون لب اب هرمند مخیم نزول همایون کشت از زلزلهٔ جوشش سپاه
تسلط نشان و آسیب صدمهٔ استیلا فتحیب لرزه بر بنهد ستم اقتاد و خانهٔ مفاصلش
از هم برآمد و انرا نیز خراب کرده ازان هم اثری نماند ف چه رستم که با شاه کیتی ستان
زکیخسروش کس نجوید نشان ، و حضرت صاحب قران از راه کوکه قلعه روان کشت
و درین اثنا خبر دادند که تومن نکودری بکران عزم حرب کیج و مکران را تنک کشیده
رای اصابت شعار صاحب قران کامکار امیرزاده میرانشاه را بطلب تومن و کفا
یت مهم او فرستاد و میرک محمد پسر شیر بهرام که مصاهرت حضرت صاحب قران اشی
طراز اکمام احتشام بود و امیر حاجی سیف الدین و شیخ علی ارغوی برلاس و سونجک
بهادر و دیکر امرا را در رکاب او روان داشت و ایشان یلغار کرده بر انتو و جون
بحوالکای قرن درآمدند تومن نکودری دران محرا فرود آمده بودند جون از وصول
لشکر خبر یافت سوار شده بعرض خبک و مقابله درآمد امیر حاجی سیف الدین ملاحظ اشنا
ی قدیم و کهرسن نموده او را بزبان حرمت او ازداده پرسش کرد و بطریق نیکوخواهی
لغت کفت که ببنده دهشت بهایهٔ سریر اعلی می باید آمد که هیچ اندیشه نیست و اصلا تخا
نور زیده تومن را یمانه عمر پر شده بود مسلما ندثلث و بجنک اقوام نموده باشاد
زبان نیزهٔ جان تسلیم کرد و سرش را بدرکاه عالم پناه فرستادند ف
انجاست حواله کاه سرهای سران ، هر سر که بپای خود نیاید ببرند ، حضرت صاحب

قران سمند دولت ابد پیوند زیر ران با دریا دریای لشکر بهمنکان جان ستان
قلب لشکر بر بالای آب بهمن روان شد وچین پرچم حرة رایتش تینت نافهٔ
ظفر و شعلهٔ رزم افروز دشمن سوز نسمان بندگانش را فتح و فیروزی ممدر جون
قوت دولت الحضرت مقتضی آن بود که بهرکه نسبت بانحضرت باسائت یی
ادبی جسارت نماید البته سزای بابلغ وجهی بیابد ملک معتوکه بهنگام مراجعت
ایرجبین وحضرت قران از نیشتان تیری بدست دریانوال انحضرت زده بود
درین ولابا پیشکش بدرگاه عالم پناه وبهمین که چشم مبارک آن حضرت بر افتاد
اورا باز شناخت وجون از مجلس همایون بیرون رفت اشارت علیه از قهرمان
انتقام یافت واورا کرفته تیر باران کنند هواران کنه را این عقوبت بجنان مسلمات
وبعبور وعرور عساکر منصوره معتوه و قلعهٔ سرخ مسخر کشت و در قلعهٔ نهزار برار صدره
توقای از ایل تومن سه هزار مرد جمع آمده بودند و راههای آن کوه را ضبط کرده
در انجا متحصن شده بودند وجون از سعادت اسلام بهره نداشتند دست فساد
برآورده بودند مسلمانان از شر ایشان تنک آمده بودند لشکر منظر لوای کشور
کشا رجون بدانجا رسیدند قلعه را درمیان کرفته جنک در انداختند ف
شده از کوه سیه چهرهٔ ایام سیاه . کوه یی زلزله در زلزله زاشوب سپاه .
بس که باخاک شد آمیخته خون تا دم حشر بجز از لاله ازان کل ندمد هیچ کیاه . بهادران
کوششهای مردانه نمودند بعونت دولت روز افزون قلعهٔ بآن مشاعت

و محکمی بقدر

و محکمی بقدر مسخر کردانیدند و متمردان که در انجا بودند بعضی را از بالای کوه بینداختند
وبعضی را بتیغ کذرانیده از سرهای ایشان منارها ساختند ف
کوس ازان در داد یانک و نیزه قامت برکشیده . شد زتکبیر زبان کشنه دشمن در بجود
شد زسرهای مخالف بس منارا فراخته . جون بمسجد طاعتی زایشان نیامد در وجود
واز انجا عنان توجه همایون بقلعهٔ دهنه تافته شد وآن قلعه را ایل تعاجی کرفته وتخت
وتصرف در آورده جیش نصرت آیین در انجا نیز کوششهای مردانه نمودند قلعه را
بنیروی بازوی جلادت و مردانکی بکشادند و ایشانرا جمیع بقتل آورده از سرها ی
مقتولان منارها ساختند تا مؤذن اقبال صیت اذان فتح و فیروزی در عالم
اندازد و سرافرازان قامت انقیاد را در متابعت امام صاحب قران خم داد
بوظایف طاعت کذاری قیام نمایند وبعصیان نکرایند کفار در پیکار بجاعت
اوغانیان بدکردار بیش ازین اوغانیان از کوه سلیمان کس
فرستاده بودند واز اظهار متابعت نموده وتخنهٔ طلب داشته درین اثنار
خبر امد که قدم از جادهٔ سعادت بیرون نهادند و یاغی شده رایت نصرت
شعار بجانب ایشان روان شد و همان روز که لشکر انجا رسیدند برحسب فرما ن
جنک در انداختند ف زجوش سپاه و خروش نفیر . جه اطفال نرسیده کردون پیر
شده عمرها کوته و کین دراز . دم اژدهای فلک مانده باز . رزمی عظیم واقع شد و
میرزاده علی و ایکو تمور و جاعتی از سپاه ظفر پناه زخم دار شدند و نیکپی شاه

بسر مبارک شاه بردا غوبی عز شهادت یافت اقتمور بهادر را از مشاهده جنان
احوال غرق شجاعت در حرکت آمده و شعله غضب برافروخت در حضرت خویو
صاحب قران زانو زده و اجازت طلبید که در راه خدمتکاری انحضرت جان فدا
و سر بازی کند حضرت چون کمال جلادت و مردانگی او معلوم کرده از اندیشه انکه
خود را عرضه تلف سازد اجازه نفرمود و بسیاری از قوشنها چون طاقت مقاومت
نداشتند جای را خالی گذاشتند مکور مضان خواجه که روی از مصاف برتافتن
حرم دانست و جان قربان مردی و مردانگی کرده عنان گشت و چون کوه پای
برجای ثبات قدم نموده از جای خود نجنبید حضرت صاحب قران بخت خواجه
واونک و شمس الدین عباسی را اشارت فرمود که حمله کنند و عنان خواجه
مکین کرده در پناه سنگی ایستاده بود دشمنان نابرو گذر اقتادگی را از پشان موی
گرفته فروکشیده و بر زمین زدند و سر از تن جدا کرده بحضرت صاحب قران آوردند
و در سن کودکی مردانگی چنین ظهور رسانیده و بهادران از اطراف حمله کرده
دست بردی نمودند که بهرام چون آشام را از نهیب پای ثبات از جای برفت
و از عون تائیدات آسمانی و مدد دولت عز صاحب قرانی قلعه را تسخیر کرده مجموع
آن بدکرداران قاطع الطریق را از انجا فرود آوردند و بر هزارجات قوشونات
بخشی کرده همه را بیاساق رسانیده ف ازان زمره کمره راه زنی
یکی را غانوند جان در بدن و صاحب قران کامکار از انجا سوار گشته در کنف

حفظ پرورد کار متوجه قندهار شد و جهانشاه بهادر و مبشر و اسکندر شیخی را با سپاهی
ف شهاب صولت دریا شکوه بادنهیب زمانه بسطت کردون توان کوه شکیب
پیش ازین بقندهار فرستاده بود و چون بقندهار رسیدند اطراف و جوانب حصار را
فروگرفتند و محاصره آغاز نهادند و جنگ در انداخته از میامن دولت قاهره
شهر را بقهر بگشادند و سردار انجا را در قید قهر آثار درآورده بپایه سریر اعلی فرستادند
و باشارت قهرمان قهر او را بردار کردند ف بفرمود فرمان ده کامکار
که سردار بردار کنند زار و چون صاحب قران سپهر اقتدار بقندهار نزول
فرمود جهانشاه جاگیر را بنوازش پادشاهانه اختصاص بخشید و از دریای عطا
و بخشش یکران محفوظ و بهره ور گردانید و او را با لشکری آراسته بحصار قلات
فرستاد و چون امیر جهانشاه با سپاه انجا رسیدند سلباب محاصره ساخته بجنگ
مشغول شدند و تفنگچیان چیره دست قوی بازو از اطراف و جوانب حصار
بار و در کار آمدند و حوالی انرا تمام کرده بیند اختند و چون حصار تسخیر کرده
بکلی خراب کردانیدند و انجا منظر و منصور مراجعت نموده بعسکر همایون پیوستند
درین ولا امیرزاده میرانشاه از راه خستار و لباط سلطان محمود بپایه سریر خلافت
مصیر رسیدند ف بدرگاه باز آمد از بهر دیار بفتح و ظفر لشکری نامدار
مخالف شده طعمه تیغ قهر ممالک مسخره قلعه چه شهر کفتار در مراجعت حضرت صاحب قران
موفق سعادت بدار السلطنة سمرقند فوجی ماندند و چون تمام زابلستان و سیستان

باتوابع ولواحق بحت تسخیر وتصرف بندکان حضرت درآمد ودران نواحی
از مخالفان کسی نماند وبهیچ متنفسی خلاف رضای بندکان حضرت نمیماند شعر
میان سینه ولب سالها بود در بند همان نفس که نباشد رضای شاه بلند درزمانی
که خسرو مواکب کواکب آفتاب روی توجه بخانه شرف وتمکین
آورد وسلطان کل باکوکبه ریاحین عازم بجنگاه جنن ودارالسلطنه بساتین
کشت حضرت صاحب قران راداعیهٔ معاودت بدارالسلطنهٔ سمرقند از
همایون خاطر ارجمند سر برزد وایالت قندهار وضبط ونسق آن دیار بسیفل
برلاس قندهاری تفویض فرمود وایل تومن را بسیفل نکودری ارزانی داشت
وچون دران زمستان امیرجاکو برحمت حق پیوسته بود جای او بامیرجهانشاه
برلاس مفوض فرمود وامراولشکریان را اجارهٔ انصاف داده ازاغرق جداشده
وپای عزیمت برکاب استعجال درآورد وبدست تائید عنان سعادت واقبال
بصوب بنگاه بجسته مال معطوف داشت ودرکنف حفظ ذوالجلال ازانهار
وجبال عبور نموده چنان مسافتی بعید را بقرب چهارده شبانروز که مدت
سیرماه سلت ازسرحد ملال تا بمقصد کمال طی کرده درمستقر سریر سلطنت وجلال
نزول فرمود تمام خوانین ونویینان وطبقات اکابر واماجد ازامراواشراف
واعیان بعداز اقامت مراسم زمین بوسی زبانی بهجت وابتشار بتهنیت
فتوحات نامدار که روی نموده بود برکشادند ودرسم پیشکش ونثار بتقدیم

رسانیدند

رسانیدند وبشکرانهٔ سلامتی ذات بوزگوار خسرو کردون اقتدار بجدات
شکرباد ارسانیدند وصدقهاداوند ودرین ولا ازافق سلطنت برج درخشنده
ازآسمان پادشاهی شهاب ثاقب لامع شد وحضرت صاحب قرانی را بسری
درووآمد وبسلطان ابرایم موسوم گشت خوانین وامرا نثار ماکولند ف
هواجله ابرکهربار شد بسیط زمین فرش دنیا رشد طویهای بزرگ کردشاد
نمودند ومردم درین عشرت وشادمانی ساغر بهجت وکامرانی پیمودند و
آن فرزند بدرستی طفولیت ودیعت روح راکه موهبت ایزدی انشانا
خلقاً آخر باو سپرده بودند بطهارة کل مولود یولد علی الفطرة الی الآبیشی که طار
شود باز سپرد وحضرت صاحب قران بعداز سه ماه که مقر سلطنت بعظمت وابهت
بگذرانیدند همت عالی نهمتش تحمل حدود غزیمت ماوندران اقتضا نمود کفتار
درنهضت همایون صاحب قران بجانب مازندران درسنه ثمانین
وسبعمایه حضرت صاحب قران درخمان حفظ وتائید حفیظ ربانی روی توجه
بایران اورده بصوب مازندران روان شد ف جهان جوجو هرجاکه شد کام یافت
زتوران دکوسوی ایران شتافت سرایتش برگذشت از فلک
طوجیش فرخنده اش رایزک سپه راند تاسوی تومدرسید بهر بیشه برآب جیحون
برانپل چولشکر زجیحون گذشت همه ملک ایران پراز بیم گشت ودرقبة الاسلام
بلخ چند روز توقف فرموده فرمان شدکه ازاطراف وجوانب لشکریان

AL10

بصیقل همایون پیوندند ف پیایی زهر جانبی لشکرها سپاهی گراغاید با سروری
بر رکاب علم پناه آمدند همه دل پر از مهر شاه آمدند سپهدار و جوشن وران صد هزار
شماره بلشکر که آمد سوار یکی لشکر آمد ز هر سو بیلخ گزاوازه شد هیبش بدخواه تلخ
و پیش از ین جنابخه در مجالس یاد کرده دختر والی فارس جلال الدین شاه شجاع
را جهة امیرزاده پیر محمد جهانگیر خواستاری رفته بود و در اوایل سنه خمس و ثمانین
وسبعمایه او را زن او و لجایتو و حاجی خواجه را فرستاده بودند که او را بیاورند
در ین وقت ایشان رسیدند و خورده عصمت مآب جلالت انتساب پیرایه
شاه شجاع را با تجمل تمام بمرکز دولت اعلام بردوام رسانیدند صاحب قران
گردون غلام را وصول شاه زاده دران هنگام از طریق تفال و شگون ملایم
خاطر همایون افتاد مهد اعلی خانم و تومان آغا و دیگر آغایان مقدم او را با عزاز
واکرام تلقی نموده نثارها کردند و طویها دادند و شایها نمودند ف
سراپرده و خیمه آراستند ی ورود را مشکران خواستند ی ارغوانی بزرینی قدح
کشوده نقاب از جمال فرح سرود مغنی و اهنگ سازش صلا داده تا بید دانوش و ناز
جهان پر صدای نوای سرود بگردون رسیده بخار بخور نغمه زا نغمه سوخ در جهان
نشانی مکرد در دل دشمنان وجون حاجی خواجه دران سفر پای از حد خود فراتر
نهاده بود و زندگانی نه بقاعده کرده بود منهیان صورت بیرایی او بعرض رسانیدند
بجواز پرسش و ثبوت گناه تحفهٔ قهر بقتل او فرمان داد ف

قدم برتر

کزاد ف

قدم بر تر از پایهٔ خود نهاد ازان رو سر خویش بر باد داد بدرگاه سلطان بران
بر چکد سه روز عمرش بشب وما السلطان الا البحر عظما وقرب البحر محذور العواقب
وجون سپاه جمع آمده عرض دیده و ترتیب داده روی سعادت و اقبال براه
نهاد ف در کیخ بگشاد و روزی بداد سپه بر نشاند و بنه بر نهاد

زدشت ده

سپاهی که صحرا و دریا و کوه شد از نعل اسبان ایشان ستوه بخروش سواران و لبیان
ز بهرام و کیوان همی بگذشت وجون بآب مرغاب رسیدند خدره معلا خانزا
که حرم امیرزاده میرانشاه بود بپیشواز استقبال از براة بیامد و امیرزاده خلیل سلطانرا
سراپرده جهة پرورش بستد و صاحب قران کامکار مهد اعلی تومان آغا را
در اردوی باز دشت و سراپرده خانم و دیگر آغایانرا بسمرقند باز گردانیده واز
موضع نهضت فرموده براه بوکه تاش در آمد و بسرخس نزول فرمود وجون
روان شده از بارود بگذشت و بنسا رسید معلوم شد که کوتوال امیر ولی قلعهٔ
درون را محکم کرده با جماعتی انجا متحصن شده اند شیخ علی بهادر
و بشر و دیگر امرا که متقلای لشکر بودند بموضع کاوکرش بغزاول امیر ولی رسیدند
وصف کشیده و میمنه و میسره آراسته جنگ در پیوستند بشر پای جلادت پیش
نهاده حمله کرد و دشمنان تیری انداختند و بر دو دندان او خورد و بشکست
واز طرف حلقش بیرون آمد آن دلاور با وجود جنان زخمی باز حمله کرد و یک
ضرب تیر دشمن را بر خاک معرکه انداخت و دشمنان هزیمت یافتند صاحب

141

قران کامکار باز آن کار مردانه که از بیشر صدور یافته بود همان موضع کاوکرش
را بهوت بری بدوداد و سیورغال او فرمود و چون بقلعهٔ درون رسید ندانوا
درمیان گرفتند و جنگ انداختند و تی الحال مسخر گردانیدند و کوتوال و لشکریان
ایروط که انجا بودند تمام را بتیغ فنا بگذرانیدند ف قلعه و قلعه نشینان از مدد داور پاک
آن مسخر شده بی زحمت و انی گشته ملاک حضرت صاحب قران از انجا نهضت
فرمود و از دهستان جیحون عبور نموده و از آب جرجان گذشته در شاهمان
نزول فرمود ف سراپردهٔ شاه صاحب قران کشیدند در دشت مازندران
نزدیک خیمه و حرکه و سایه بان از خورشید روی زمین بی نشان
هوا نیلگون گشت و دشت آبنوس بجوشید دریا ز آواز کوس و بیزلیغ لازم الاتباع
ناقد گشت که از امرا رصدجات و هزاره و قشونات بجلگا شدند که از قشونات
جدا نشوند و بی اجازه بجای نروند و اگر نه مستوجب قتل باشند و بجنینی حکم شد
که بر جویها و آبها پل بستند و بهر روز نیم فرسخ کوچ میکردند و درختان پیشها را
بریده راه می ساختند ف گذرگاه لشکر جو بر پیشه بود دل نامداران پر اندیشه بود
سپه را بفرمود صاحب قران که بندند در ره کشتی میان
جو شیران بان پیشه پرداختند درختان بکندند و ره ساختند و چون قراول طرفین
بهم رسیدند باد حملهٔ دلاوران آتش پیکار برافروخت و آب تیغ آتش بار
آب حیات را بر خاک ملاک ریخته خرمن زندگانی را با آتش فنا سوخت

زهره بشد

ف زهره بشد شرم و آیین مهر همه کرز باید گفتی سپهر همه تیغ و ساعد ز خون
خروشان شده خاک در زیر نعل و دران جنگ از دست جلادت حاجی محمود شاه
یسوری آثار مردانگی بظهور پیوست و دستش بزخم شمشیر مجروح گشت و اقتدار
بهادر و پرستش شیخ تور جنگهای مردانه کردند و بهر طرف که روی آوردند صف
مخالف بر هم زده پای ثباتشان از جای ببردند قوی بود پشت و دلش
بپیروزی دولت خسروی تا مدت بیست روز بدین وضع هر روز جنگی عظیم
واقع می شد و در روز بیستم عساکر منصور از پل درویش بگذشتند و ایروط جلاد
نموده پیش آمد و کوششهای مردانه نمود و تاب قوت در حکم توانایی دولت پای ثبات
در جنگ نیفشرد و چون مقابله با جنود سعود آسمانی و وفود عون و عنایت
ربانی از حیز قدرت و مکنت انسانی بیرون است ایروط آخر الامر مغلوب گشت
و بشت بهزیمت نموده روی عزم بجانب گریز نهاد لشکر ظفر قرین از عقب او بجام
ستیز در تاختند و بسیاری از بهادران لشکر او را دستگیر کرده روح تنشان از کبو
روح بپرداختند ف برآمد ز شور سپه رستخیز بندد تمنا ز اجال گریز
همه راه اگر دشت اگر بیشه بود پر از خسته و بسته و کشته بود چون سپاه نصرت
پناه از ان رزم فراغ یافتند و فرود آمدند فرمان شد تا تومنات و قشونات در
ضبط و احکام جایهای خود هر کس رعایت جرم کوه در پیش خود خندق
فرو برند و در پیش خندق چیرها فصیل ساخته در پیش فصیل سنگهای

استوار کشته وچون روز بآخر رسید رای عقده کشای حضرت صاحب قرانی
که در لوح حال صورت وقایع مستقبل مشاهده مینمود ازلشکر فتح آئین سی
قوشون اختیار فرمود ویکین لقین نموده درانجا باز دشلت وچون شب
درآمد جهان از استیلای سواف جو بنده وبقار اندراندود روی
سیه کرده جامه فروهشت موی . امیر ولی باسپاه بسیار ازمازندران دیو
سار بعزم شبیخون از حصار بیرون آمد وبردست رسلت لشکرگه محل نزول
امیرزاده میرانشاه بود سودن انداخته باسپاه حمله کرد بخندق رسیده جیرها
وسیخها که تعبیه رفته بود بضرب تمشیر ونیزه بینداختند اما بسیاری ازلشکرش
بربالای بم درخندق افتادند امیرزاده میرانشاه بنفس خود حمله آور دوفرمود
تالشکر منصور تیرباران کردند ودرین حال سی قوشون که درکمین مستعد حرب
ایستاده بودند بیرون تاختند باتیغ کین وروی کمین باشان نهادند
وامیر ولی درپیشتر فرموده بود تا درراهها جاهها کنده بودند وسیخها تعبیه
کرده واب دران انداخته وازین نوع حیلها پرداخته چون شب لشکرش
گریخته بازگشتند بسیاری دران جاهها افتاده هلاک شدند نحوی شعر
من حفر بئرا لاخیه وقع فیها . صورت حال کشت مصدوقه . ولا یحیق
المکر الشی الا باهله بظهور پیوست شعر مکن بد که از بد نیابی امان
مکن چاه تا خود نیفتی دران . حضرت صاحب قران امیر ایکو تمور را طلب

دشلت وچون

دشلت وچون حاضر نبود کفتند بشکار ولی بایشان رفته ف
سپاه سحر چون علم برکشید . جهان حرف شب را قلم درکشید
بکستر دخورشید طاووس پر . فرو برد زاغ کریزنده سر . لشکر کامیاب
منظر بشهر استرآباد رسیدند ف سپاه جهانکیر صاحب قران
رسیدند غرآن بمازندران . برافراخته نیزه وکرز وتیغ . زده برسر دشمنان یی
زن ومرد تا کودک شیرخوار . ندیدند از تیغشان زینهار . واین محاربه درشوال
سنه ست وثمانین وسبعمایه دست داد وامیر ولی را وهم وهراس غالب شده درهما
شب باندک نفری زنان وفرزندان برداشته ازراه لشکر وبطرف دامغان
روان شد وخواتین وفرزندان را در قلعه کوه بکذشت وخود بجانب
ری توجه نمود صاحب قران کامکار لشکری جرار باخداداد حسینی وشیخ
علی بهادر وعمر عباس وقماری ایناق ودیکر بهادران درعقب او بفرستاد
وایشان بتعجیل رانده در ری بدو رسیدند واو از بیم جان خود را بولایت رستمدار
انداخت که درجنکهاش از تشابک اشجار نیزه را کذار بدشواری تواند
بود ودر قلعه کوهها ش از بلندی زمزمه مسجان افلاک توان شنید وامیر ولی
بواسطهٔ حصانت آن مواضع از آسیب قهر لشکریان منصور خلاص یافت
واو بسر شیخ علی پیوند بو از امرای تغی تمورخان ودران وقت که سربدالان
دست قدرة بقتل آن پادشاه دراز کردند او در مجلس ایستاده بود بکریخت

ونسار رفت وبرشی ج انجا کشته شد و وی در انجا قوت کرفته باستراباد
آمد و آن ولایت را در تحت و تصرف در آورد و مستولی کشت و لقمان بادشاه
بسرطغی تمورخان از خوف او مدتی بهراسان و کریزان میکشت و در آخر موکب
همایون حضرت صاحب قران مستعد کشت مرحمت یاد شاهانه درین هنکام
که شهر استراباد در قبضهٔ تصرف و تسخیر آن حضرت در آمد انجار ابوی ارزانی
داشت برکاه او برکه کرد التجا . به کام او شد بخوبی روا کفتار در توجه رایت
منصور خسرو آفاق بتاییه ملک خلاق بجانب عراق بعد از ان امرا قبوقا
وامیر اوج قوار ا باعزت و لشکر تعیین فرمودند که در استراباد قشلاق کنند واز
برده مرو سه مرو برکزیند و بملازمت رکاب همایون نامزد کردد و بسعادت
متوجه مملکت ری کشت وچون بحوالکه ری در آمدند سلطان احمد شیخ اویس جلایر
در سلطانیه بود همانکه از توجه حضرت خبر یافت پای ثباتش از جای برفت
وقلعه را بحال کذاشته جمعی از معتمدان را با بسر خود اقبوقا در آن جا بکذاشت
وخود فرار اختیار کرده بجانب بترز روانه شد و زبان زمانه را این قول
دلپذیر رسالت ترانه کشت ای خسرو دین پرور اسلام پناه .
شایسته افسری و زیبنده کاه . یکساله ره از تو دور بکریزد خصم .
از جنبش لشکرت جو کردد آکاه . و عرعباس با شصت سوار عنان جلادت
بصوب سلطانیه تاقت و باانک در راه بر فی عظیم و سرمایی بی اندازه بود

باخاشا فتند

باخاشا فتند مخالفان را چون خبر شد دانستند که با صدمه سیل مقاومت کردن
و با شیر ژیان پنجه انداختن از فوز انکی نیست اقبوقا را برداشته بطرف بترز
عزیمت نمودند هنوز ایشان تمام از قلعه بیرون نیامده بودند که عمر عباس با شصت
سوار برسید و دلاورانه شمشیر بکشید و از کمال شجاعت بقلعه در آمد و بضبط و
محافظت آن قیام نمود بر تاقچی نامی را بری فرستاد تا مژده آن فتح او جمله بعرض
رسانند بندکان حضرت تمام ان رفتند با قبال و کامرانی در ری کذرانیدند
کفتار در توجه حضرت صاحب قران بصوب سلطانیه در اول بهار
طراوت شعار که سلطان بلند جناب اقتاب بقلعه عالی محل حمل نهضت فرمود
وبهار تیر ناز صبا از هواداری خسرو ربیع جهانکشا قلعهٔ غنچه ی انکه سنان خار
بخون لاله رنکین کردند بحستی وجالاکی بکشود و صبا بقلعه کشایی غنچه بسته کمر
بفرمودولت شاه ربیع عدل سیر . نکرده خار ستا نرا بخون لاله خضاب .
حصار غنچه شد و فتح باد چیره زر . حضرت صاحب قرانی محفوف بتائیدات
آسمانی بجانب سلطانیه نهضت فرمود و دران حال سارق عادل که از امرا
شیخ اویس بود و پیش ازین شاه شجاع از سلطانیه او را باخود برده بود
و بعد از وفات او که در روز یکشنبه بیست و یکم شعبان سنه ست
وثمانین وسبعمایه جنابخه شمار حیف از شاه شجاع ازان خبر میدهد و وقوع یافت ملازم
برش سلطان زین العابدین بود عنایت صاحب قرانی بآمدن او اشارة

علیه ارزانی دولت واو برحسب ازشاه یک اشارت واز ما بسر دویدن
مشیاً علی الراس از شیراز باحراز سعادت بساط بوس شتافت وبعداز
وصول بمراحم پادشاهانه بلندپایه وسرافراز گشت وبعنایت واغراز اختصاص
یافت وبصنوف میور غلات وانعامات مخصوص گشت وانحضرت ایالت
مملکت سلطانیه وآن ولایات رابدو رجوع فرمود ومحمد بسر سلطانشاه را با
لشکری انجا بگذاشت مامور باتمک آن سرزمین راضبط نموده بجوزه تصرف
درآورد وبعدازان آنحضرت درشهور موافق
اوی یل از سلطانیه منظفر ومؤید وکامکار بسعادت مراجعت نموده بکوهستان
دستمار درآمد ملوک آن ولایت رانه قوت مقاومت باسپاه نصرت ایت
ونه توفیق ملازمت سلطان کیوان رفعت بضرورت امان جان ازگریز جستند
وپیش ازوصول عساکر منصور بجستند بدی رزم صاحب قران رستخیز
آمان خانهٔ جان خمش گریز وچون آن ولایت یی وغدغهٔ بتصرف بندگان
درآمد وایشان دست تسلط بنهب وغارت بازیده
هرچه آنرا توان ستوده بود دست تاراج ازان زمین بربود وغنایم
بسیاری حدو شمار بر فتوحات عساکر منصور افزود
مدام این سپاه خجسته مآل غنیمت کشد یا سر بدسکال وایه وطی ازموضع
جالوس روی حیرت بدارالامان قرار آورد صاحب قران عنان عزیمت را

بجانب آمل

بجانب آمل وساری بجهة تسخیر انجا عطف فرمود واز طرف کوهستان آن ولایت
متوجه شدند درینی اثنا سید کمال الدین رسید که حکام ولایات آن دیار بودند
از درانقیاد وادغان درآمده بایمان خود را باثنار وپیشکش وخراج بیایه
سریر خلافت مصیر فرستادند ونقد متابعت بسکه مبایعت تمام عیار سا
سکه وخطبه آن ممالک را بعز القاب همایون حضرت صاحب قرانی سکه بر
زر زدند وبلند آوازه گردانیدند حضرت صاحب قران بمتابعت لقمان پادشا
که انحضرت حکومت استرآباد باو داده بود امر فرمود تا طریق متابعت و
موافقت مسلوک دارند واز صواب دید او تجاوز ننمایند مکفار در مراجعت فرماده ربیع
مسکون تختگاه همایون چون تمام مملکت مازندران ورستمدار وری تا سلطانیه
درحوزهٔ تسخیر وتصرف بندگان حضرت صاحب قران قرار یافت رایت
نصرة آیت بصوب مستقر سریر سلطنت روانه شد عکس مایحه سعادت
بیکرشن جنیات خافقین را بانوار فتح وظفر منور گردانیده ونسیم عنبر شمیم ازطرهٔ
پرچم مشکبارشن نکهت ونصرت وفیروزی باطراف واکناف عالم رسانیده
وچون موکب همایون ازجیحون عبور کرده بسمرقند رسید صبح سعادت واقبال
ازافق امانی وآمال امالی وادانی آن دیار بدمید وآن تابستان انجا بگذرانیده
وزمستان در ریخر سرای بعیش وعشرت بگذرانیده ودران زمستان توغتمش
خان لشکری گران قریب نه تومان اکثر کفار وبعضی رحم وستمکار بادواز

اغلان جوچی نژاد سرایشان پنک پولاد واز امراعیسی بیک ونعلی بیک وفوا
باجی نوئینیان ازراه دربند بتبریز فرستاد وچون ایشان از شیروان
گذشته بآذربایجان درآمدند وحوالی تبریز فوکر فتند درشهر کسی نبود که ازو
کاری بیاید رعایا واهالی انجا جهة محافظت اهل وعیال خود باتفاق امیر ولی
که شکسته وگریخته آنجا آمده بود ومحمود خلخالی حوالی شهر وجوانب انرا مسخر
گردانیده بودند وبدفع صایل که شرعا جایز واجب بود مشغول شدند وقریب
یکهفته بمقابله ومدافعه قیام نمودند آخر الامر آن لشکر غدار بغلبه وقهر شهررا
مسخر گردانیدند وولی ومحمود خلخالی گریخته بولایت خلخال رفتند ولشکریان
دست بسلب ونهب وغارت برآوردند واز جور وبیداد ومجور وفساد
بدرجه درتصور آید اقدام نمودند واز ذخایر واموال ونفایس واجناس آنچه
درخانان شهری بسالها جمع آمده بود بمدت ده روز ببادتفرقه تلف رفت
ف چنین سلطنت رسیم بسنجی سرای . تو بر چند خواهیش می آزمای . وهم دران
زمستان غارتها جمع کرده وبردما گرفته از همان راه که درآمده بودند بازگشتند
وچون خبر این واقعه بسمامع علیه حضرت رسانیدند عزم وبیدادی که بر مسلمانان
رفته بود برخاطر مبارکش گران آمد وسایه التفات برضبط ممالک ایران انداخته
برذمت همت خود واجب دانست ودران وقت صاحب شوکتی که
فرمانش برتمام بلاد جاری باشد نبود وبواسطهٔ اختلاف کلمه حکام وتمنانوا

ازاطراف دندان طمع تیز میشد ودراشال این بلایا برعایا ریخاره میرسید
ف شاه راجون عدو بود بهر سو . ملک پرفتنه وبلا باشد .
جون شبانان نبهم درآویزند . رمه ازگرگ مبتلا باشد کفتار در توجه حضرت صاحب
قران بعزم یورش سه ساله بایران درسنه ثمان وثمانین وسبعمایه موافق بارس
حضرت صاحب قران عزیمت بجانب ایران تصمیم فرموده بجمع سپاه فرمان داد
بعداز جمع سپاه امیر سلیمان شاه بن داود وامیر عباس ودیگر امرا راجهة ضبط
ماوراءالنهر درسمرقند باز گذاشت ف وزان بس جهاندار فرخ اقتدار
بفرخنده تر طالعی شد سوار . بتائید حق شاه صاحب قران بتوران شده سوی ایران
دلیران توران زمین کینه خواه . نهادند روی شجاعت براه .
گروهی بر پای کوشش نهنک . بمردی زدست فزون کاه جنگ .
زمین خورد شد زیر سم ستور . گرفته جهان یکسر آشوب وشور . رواروز خرخ برین بر
شده پر زلشکر همه کوه ودشت . وچون ارچیحون عبور نموده ومنازل ومراحل
قطع نموده بسعادت بفیروزکوه رسیدند سید کمال الدین والی ساری برخود سید
غیاث الدین را بالشکر ببرگاه عالمپناه فرستاد تادرسلک دیگر ملازمان موکب
همایون منخرط شد وچون آنحضرت احوال واوضاع حکام وولاة استفسار فرمودند
حکایت ملک عزالدین که حاکم گرگوجک بود وبوگرداری وراه زنی که آن
طایفه پی باک میکردند بسمامع علیه رسانیدند وبیشتر ازین کاروانی که عازم

حجاز بوده بولایت ایشان رسیده غارتیده بودند جزآن حرکت نابسندیده
بحضرت صاحب قران رسیده و در خاطر خطیر گذرکه که بهنگام مجال استقام حجاز که یاتی
من کل فج عمیق که قطعا طریق بکشند درین ولاکه تجدید صورت افعال قبیحه ایشان
عرضه داشتند همت علی ابهت اقتضا آن کرد که بآتش سیاست خرمن مکنت
واقتداران اشرار سوخته خار فساد و بیداد ایشان از راه مسلمانان برخیزد لاجرم
درزمان قضا جریان شد که از بهرده مرد لشکری دو مرد کار مرتب داشتند و صاحب
قران کامکار اعزم گذاشته متوجه لرستان گشتند و بعداز وصول بفرمودند
که ورود وحوالی آنرا غارت کنند و خرم آباد را که حصنی حصین و پناه گاه
آن ستمدیدان و قطاع الطریق آن سرزمین بود مسمر گردد بکلی ویران ساختند واکثر
آن دزدانرا بدست آورده از سر کوهها انداختند و دران ایام اقمور و عمر عباس
و محمد بسر سلطانشاه بواسطه عفونت هوا بلکه بحکم سابقه قضا بیمار شدند و از
دار غرور بسرای سرور رحلت نمودند و خواجه علی مؤید سر ببال رادرین مرکبا
زحمی رسید و بعداز مدتی بهبودی شد فا چنینست آیین کردنده دهر
نه لطفش بود پایدار و نه قهر نه پرورد کس را که آخر نکشت که در مهر نرمست و در کین
وحضرت صاحب قران بعداز تسخیر ولایت لر کوچک و قطع شر و فساد
قطاع الطریق انجا نهضت فرمود و در جولگه نهاوند باعزم همایون که ارعوبت
ی آمد ملحق شد کتفار در توجه حضرت صاحب قران بجانب اذربایجان دران اثنا خبر آوردند

که سلطان

که سلطان احمد جلایر از بغداد بتبریز آمده بملازمت حضرت صاحب قرانی اغرق
را با بعضی سپاه بشیخ علی بهادر گذاشته و بهم در همان روز بسعادت سوار شده
متوجه تبریز گشت وچون سلطان احمد واقف شد مجال توقف نیافت وچون
بیشهٔ ضعیف نهاد که پیش از وصول تند باد گریزد از تبریز گریخته متوجه بغداد شد
فا بهرجا که صاحب قران رو نهاد • مثل زد خرد بیشه و تند باد •
که پیش وصول شه کامیاب • گریزان شدی دشمنی از اصطراب • حضرت صاحب
قران وایر حاج سیف البرز بادیگر امرا و جمعی از لشکریان بتعاقبش بر عقب رفتند
وچون بسلطان احمد رسیدند از غایت اضطرار کوتل و بنه و بار را گذاشته
از میان بیرون رفت سپاه نصرت پناه چون از ضبط مجموع اسباب و از جمله او
پرداختند تحمل بر جمله تمامتر بر عقب او روانه شدند و سورن انداختند و الیاس
خواجه بسر شیخ علی بهادر با اندک سپاهی از تجوان گذشته در موضع نمکسار سلطا
احمد رسید و با او غلبه بسیار بود جنگ عظیم در پیوست و از طرفین جمع کثیر زخم
دار شد و از آنجمله الیاس خواجه را زخمی رسید که از کوشش باز ماند و بدان
واسطه سلطان احمد خلاصی یافته جان ازان ورطه بیرون برد و جراحت الیاس
خواجه که از امراض تفرق اتصالست بسوء المزاج اصل برن منفضی شد
و بیماری صعب بر مزاج او مستولی یا قت اما از میامن دولت ابدپیوند بصحت
مبدل گشت فا مرض قوی و خطرناک بود لیکن یافت
بیمن دولت صاحب قران نبوجا فی

جورست از همه دردی بماند در پایش • برفع افت عین الکمال نقصانی • ودران
واقعه در نخجوان قتل بسیار واقع شد از جمله از شعلهٔ استقام قماری ایناق در
کبند ضیاء الملک قریب پانصد کس بکاه دود عرصهٔ تلف شدند حضرت
صاحب قران ممالک آذربایجان را بحث تسخیر وتصرف در آورده بخواط
شنب غازان نزول فرمودند اکابر واشراف انجا مثل سید رضی الیزد وخواجه
حاجی محمد پندگیر خطاط وقاضی غیاث الدین وقاضی عبد اللطیف وغیرهم
کمر بندگی بسته برحسب فرمان مآل آمانی برامالی بتبریز حواله رفت وبوصول
رسانیدند ودران تابستان در تبریز ونواحی آن توقف فرمودند وعادل
سارق را در زیر دیواری بقتل رسانیدند برحسب فرمان وبنه وارخانه اش
راغارت کردند واز اصناف هنرمندان وپیشه کاران هرکه در قسمی از اقسام
مشهور ومعروف بود همه راخانه کوچ ببرقند فرستادند ودران اثنا امیر ولی
راکه سرلشکر در ولایت خلخال از پیش جان میکردید محمود خلخالی اورا کرفته بقماری
ایناق سپرد وقماری اورا بیاساق رسانیده سرش رابدرکاه عالمپناه آوردند
وچون فصل خریف درآمد ضبط بتبریز بمحمد سلطانشاه مفوض کشت ورایت
نصرت شعار بجانب نخجوان روان شد واز مرند ودره زرعبور نموده واز
آب ارس پول ضیاء الملک کذشته فرود آمد وآن قنطره ایست که در زیر
طاق اکبر کردون طاق افتاده کس نظیر آن درجهان نشان نداده چه درولایت

نخجوان

نخجوان بغرب قریه جولابه که درانجا آب ارس ازدامن کوهی میکذرد پولی از سنک
ترتیب شده درغایت استواری واستحکام ونهایت هواری وحسن نظام بنوعی
ساخته وپرداخته اند که مهندسین عقول دراک از مشاهدهٔ آن حیران می مانند
واز جمله طاقهای آن دو طاق جنان عالی ووسیع افتاده که عرض یکی تخمین
شصت کز باشد وزیاده واز ان یکی که پایهٔ تمک نرست در وقت پی
آیین تحقیق احتیاط رفته پنجاه ونج کز شرعیست چه درغیر زمان طغیان سیل
تمام ارس از طاق برزکتر میکذرد که متصل بکوه وفواز انرا جنان بکوه پیوسته
که زیران خالی مانده وانرا بکاروان سرای ساخته اند واز هرطرف پول
دروازهٔ ازسنک براورده اند وبغایت خوبی برافراخته وچون رایت نصرت
شعار ازانجا نهضت نمود بحصار کرنی رسیدند عساکر کردون مآثر خنک
انداختند وآن حصار راکشودند وشیخ حسن راکه پیشوایی ایشان بود کردن
بسته پیش بندکان حضرت آوردند وازانجا نهضت نموده بحصار سرمالو که برکنار
آب ارس واقعه بلت رسیدند ولطاف وجوانب انرا فروکرفته جنک درانرا
مسخر کرده ویران ساختند وقوتان ترکمانرا که بزرک آن قوم بود کرفته
وبسته بحضرت آوردند وازانجا کوچ کرده بقارص رسیدند ودرانجا حصار
بود ازسنک بغایت استوار ومحکم وفیروزبخت نام که حاکم انجا بود بحصانت
حصن مغرور کشته قلعه راحکم کرداینده بمدافعه ومقابله راآماده شده بود فرمان

شد که عساکر قلعه را احاطه کرده کورکه زده از همه جا سورن انداختند و از آن
طرف نیز دست جلادت برآوردند و پای مقاومت فشرده در دفع و منع
ایشان سر باز نهاده نمودند و جنگی در پیوست که تا بهرام خون آشام بکوتوالی
و تکنکی آن قلعه زبرجد فام حصار فلک موسوم است قلعه بدان هولناکی
یاد ندشلت آخر الامر نسیم دولت فیروزی از مهب سعادت عزا وزیدن
گرفت و والی انجا از نهیب صولت بهادران کردون سطوت مضطرب
و مضطرب گشته از دربخز و مسکنت درآمد و با قدام عبودیت و بندگی طریق اطاعت
و انقیاد سپردن گرفت و صدمه قهر عساکر منصور آن حصار را غارتیده بازمین
همواره کنند کفار در توجه حضرت صاحب قران نغز و کوهستان
خطاب مستطاب ملک ذو الجلال با فضل و اکمل امایل فضل و کمال صلی الله
علیه و آله و علی آله چیز آنی حیث قال جل جلاله عز من قائل یا أیها النبی حرض المؤمنین
علی القتال دلیلیست قاطع بر فضیلت محاربه و مقاتله با اعداء دین و فرقه
ضلال و نص صریح و فضل الله المجاهدین بأموالهم و انفسهم بر مانی ساطع بر قربت
و علو رتبت غازیان مجاهد بنفس و مال لاجرم حضرت صاحب قرانرا از بدو
و حال باز پیوسته قصد و نیت غزا ضمیر منیر بود و درین ولا آن نیت از قوة
بفعل آورده روی همت عالی نهمت بصوب تغلیس آورد و از ظاهر
قلعه فارص نهضت فرموده بیالای موضع آق بقرا برآمد و در موسمی که غلبه

سرما بغایت رسیده بود و شدت هوا بنهایت انجامیده و که شعر
چرخ پوشیده رخ خویش بسنجاب سحاب ۰ زربس پرده شده مهر جهانتاب مقیم
اژ آتش سوزنده جنان شد باطل ۰ کانرر و کشت عیان معجزهٔ ابراهیم
پیوسته ابراز هوا چون دست کریمان سیم می باشید ۰ و کوه از آسیب سرما
چون عالمان بی دین از بیم می لرزید در جنان حالی موکب همایون از راه
کیتو بشهر تفلیس رسید گرجیان کا فرکیش باستواری حصار خویش مغرور
گشته قلعه را استحکام تمام داده بودند و جنگ را آماده شده حضرت صا
حب قران اشارت بشارت قرین آیة قاتلوهم یعذبهم الله بأیدیکم و ینصرکم علیهم
جان و ادغان شنیده بانفاذ مقاتله و محاربه فرمان داد امراء کامکار و بهادرا
نامدار برحسب فرموده بأسباب جنگ حصار مرتب گشته میمنه و میسره و قلب
و جناح برآراستند و بر حصار محیط شده بقلعه و تکبیر و تهلیل گوش
شریعت محمدی علیه الصلوة و السلام فرو کوفتند و از اطراف و جوا
نب تورمایش برده جنگ در احتدام خسرو دین پرور صاحب قران
چون بقرابست کمر بر میان ۰ دست زد و تیغ ظفر بر کشید
غلغل تکبیر بگردون رسید ۰ دلاوران لشکر اسلام بنیت صادق و سعی
تمام کوششها، مجاهدانه نمودند و بتایید نصرت الهی و بنصر کم علیهم و یثف
صدور قوم مومنین آن حصار بگشودند و بموجب امر آیة اقتلوهم حیث

تقتموم آن کفار خاکسار را بزخم تیغ آبدار بآتش زاد مآویهم جهنم
وبئس القرار فرستادند ووالی ایشان ملک بقراط را اسیر کوه برکاه
اسلام پناه آوردند فرمان واجب الاتباع بر طبق فشد والوثاق
صادر شد که او را ببند کوه نگاه دارند شوجو علی کز نکو نسار شد
سرور کفار کرقسار شد رایت اسلام شد افراخته ترک زنبیاد برانداخته
صاحب قران کامکار بعزاز ان فتح نامدار از انجا روان شد وجون
از تعلیس بگذشت خاطر مبارکش نشاط شکار فرمود برحسب
اشارت عالیه امرا رفیع مقدار وعساکر نصرت شعار از برانغار وجوانغار
جرکه انداخته تمام دشت وکوه آن صحاری ونواحی فروگرفتند وبعد از
چند روز که جرکه بهم رسید جندان حیوان از کوزن وآهو ودیکر انواع
بهایم درآن جرکه جمع آمده بود که صورت آیه واذا الوحوش حشرت
بیشش از وقوع اذا الشمس کورت برای عین الملا مشاهده افتاد
وبعد از انکه حضرت صاحب قرانی وشاه زادکان ونویینان بترتیبی
واساسی که معهود دولت بیمان جرکه درآمده صیدی چند بیند اختند
واز نشاط شکار پرداختند سایر سپاه ولشکری جمله درآمدند
وکس نماند از قوی وضعیف وتوانا ان وناتوان که نیز امیدشی
بصید مقصود نرسید ودست آرزوشی بکردن مراد حلقه نشد

وبسیاری

وبسیاری از انجمله بود که بی زحمت ومشقت بدست میکر فتند وانچه
نوبه بود میکشتند وهرچه لاغر بود رها میکردند وازانس که صید افکنند
شد سپاه از حمل آن عاجز آمدند وبسیار ازان بکذاشتند جنانچه مدتی
سباع ووحوش وطیور ازان محظوظ وبهره مند بودند ف
مدتی وحوش وطیر را بس ازان ۰ فلک از کشته میز بانی کرد
کفتار در مراجعت حضرت صاحب قران علی الاطلاق بطرف قراباغ از برا ی ف
حضرت صاحب قران بسعادت واقبال از انجا نهضت نموده در
ضمان حفظ ذو الجلال روان شد وعساکر منصور حصن وقلعه بسیار
که درآن حوالی وکذار آن دیار در تصرف آن کفار فجار بود بقوت
بازوی کامکار روز خ تیغ ابدار آتشبار مسخر کردانیدند وآن مواضع
را از خبث وجود آن ملاعین بد کردار پاک کردانیدند ودست تسلط
واقتدار بنهب وغارت براورده غنایم بی حد وشمار فتوح روزکار
آن فرخنده آثار کشت وجون ولایت شکی مضرب خیام موکب همایو
شد حضرت صاحب قران از برای قلع وقمع کفار لشکر نصرت شعار
را افواج فوج بر جانبی روان فرمودند امیر جهانشاه با جمع لشکریان تمام
لشکر یانرا تاخت کردند وبسیاری از ایشانرا بتیغ جانستان بکذرانیدند
بی کافرانرا بتیغ غزا ۰ بکشت ان سپاه مظفر لوا ۰

غنیمت نخجوان که باید شمرد

سپه بابسی بروز انجا نیرود و ایر محمد درویش برلاسی با جمعی از سپاه بکوه
شکیبی درآمدند و جماعتی را که قدم بجاده مطاوعت و انقیاد ننهاده بودند
در آن کوهستان بدست آورده اسیر و منقاد ساختند و هر چه داشتند یاد
غارت و تاراج بردادند ف سپاه نظفر در آن کوه سار
براورده از جان دشمنی دمار و تاراج بودند بسیار چیز
باجه کرفته بسی بوده نیز و از عونشاه اختاجی و رمضان خواجه با فوجی
از لشکر نظفر قرین بولایت تکلغوت شتافته آثار کمال غالبه از قتل و
استیلا و اسیر و غارت بظهور رسانیدند ف چا بود کان لشکر نامدار
نشد غالب از عون پروردکار و میر محمد یک امیر موسی با غلبه سوار
همه شیران بیشهٔ پیکار بولایت آق چپ رفتند و آن مواضع را بحوزهٔ
تسخیر و ضبط در آوردند بهر جاکه رفتند ازان سرزمین
نظفر شدند آن سپاه کین و حضرت صاحب قرانی بنفس مبارک خود
با سایر لشکر فیروز اثر در دامن البرز کوه روانه شدند و فوج غنانات
را با فی ع غنان دولت روز افزون و جنود تاییدات آسمانی ملازم
رکاب همایون عساکر منصور رایت عزو و جاه بنیروی بازوی صدق
و نیت و حسن اعتقاد بر افراخته و نفرت دین مبین و کوری کفره
لعین را غلغله پکیر و تهلیل در جهان انداخته ف جون کوکبه شاه جهانکیر در آمد
از هر طرف غلغل تکبیر بر آمد

هر جاکه سپاهش بسعادت کذر آورده در روضهٔ دینی شاخ کرامت بر آمد
روشن شد از انوار هدایت افق دینی تاریکی کفران و ضلالت بسر آمد
و امرا نامدار و بهادران پیل افکن شیر شکار و لشکریان که جنه تسخیر ولایت
کفار و دفع فساد و شرار باطراف رفته بودند بسیاری ازان ملک دنیا
تیغ غزا بکذرانیدند و قلاع و حصون ایشان مسخر کرده و ویران کرده
و غنیمت فراوان در تحت ضبط و تصرف کرده در موضع قبله بار دوی اعلی
پیوستند ف بسوی اردوی اعلی بفتح باز آمد سپاه خسرو غازی زهر بلا دود
کرفته قلعه و کنده حصار و کشته علو بدست کرده غنایم فزون ز حد و شمار
و قلعه سرخ را نیز مسخر کرده بقراباغ سرخاب آمدند و از انجا کوچ کرده بکنار
آب کر نزول فرمودند و فرمان قضا جریان بنفاذ پیوست که از نی و خاشاک
نوالها بسته براب کر پول بستند و از آب عبور نموده غنان عزیمت همایون
بجانب بروج معطوف فرمودند و ایل آن ولایت مسخر و ایل شدند ف
بهر جاکه صاحب قران بر کذشت مسخر شد و هر که بدایل کشت
جهان آفرینش که پرورده بود جهان بجز و بزنامزد کرده بود و در قراباغ بقرا
تعلیمی که پیش ازین بعقید و حبس او حکم جهانمطاع صدور یافته بود احضار
فرمود و بروفق اشارت ادع الی السبیل ربک بالحکمة و الموعظة الحسنة
زبان مبارک مقال که ترجمان ملک دولت و اقبال بود بمواعظ حکمت آمیز برکشود

واورا بدین قویم محمدی و طریق مستقیم شرع مصطفوی علیه افضل الصلوات
واکمل التحیات دعوت فرمود و از میامن انوار نصیحت وارشاد آنحضرت
نور هدایت از روزن توفیق در درون تاریک آن کمراه تافت و از برکت
شربت اقتباس عیسوی خاصیتش بغواط که در سرسام ضلالت مشرف
بهلاکت شقاوت ابدی بود بصحت عقیده صافی فایز گشته حیات سعادت
سرمدی یافت و زبانی که مدت العمر از معرفة فابراه یهود و انه و بنصرانیة تلقین
ان الله ثالث ثلاثة آموخته بود بشهادت فاعلم انه لا اله الا الله گویا شد
و مضمون ما کان محمد ابا احد من رجالکم و لکن رسول الله و خاتم النبیین را تصدیق
نموده باوراد کلمه طیبه توحید رطلب اللسان گشت و در سلک سعادت
مندان کنتم خیر امة اخرجت للناس انتظام پذیرفت
دل از نور توفیق بینا شده زبانش بتوحید گویا شده بقراط زمان
که داود دینی علیه الصلوة والسلام در زرادخانه وعلمناه صنعة لبوس
بر انگشت نالهٔ الجدید پرداخته بود و بایقان آن عمل سابغات و فدر کی
السرد مکمل و مستحکم ساخته دشمنان انرا بادیگر تحف و تبرکات بپیشگاه
کرد حکمت پادشاهانه بحکم ایه و الموا لغة قلوبهم افاضت فیض عواطف
و مکرمت بیدریغ درباره او واجب شناخته حکومت مملکتی که بدو تعلق
دشمنان بادیگر ضمایم و مضامات باو ارزانی فرمود و بریغ عالم مطاع

والطاف

والطاف ساخته و باصناف عطایا و مواهب پیه پایان اختصاص بخشید
چنانکه اکثر اتباع و اشیاع و اهالی آن مملکت مثل ملت حنفی زاهر اکبره بسعا دت
اسلام مستسعد یافتند و درین و لاوالی شیروانات ایه شیخ ابراهیم که بنجامت
قدر و بناهت ذکر و مکارم اخلاق و قدم خانوان از ملوک زمان ممتاز بود
بارشاد عقل و دلالت دولت کمر عبودیت و خدمتکاری بر میان اخلاص و
هواداری بسته از راه انقیاد و متابعت بدرگاه عالم پناه آمد و بسعادت
بساط بوسی که مقصد راستی سلاطین روزگار بود دریافته پیشکشهای لایق
و تحفهای موافق بعرض رسانید و از جمله لطایف که ملهم دولتش تلقین
نمود آن بود که در هنگام عرض تحفه که از هر نوع نفایس و تبرکات نه نه میکشید
هشت مملوک زرخریده محل بعرض رسانید و خود در میان ایشان ایستاده
تحفه بنفس خود تمام کرد و صورت اخلاص او در نظر صاحب قران موقع قبول
وارتضا یافت و او را بترتیب و نوازش خسروانه سرافراز فرموده تمام مملکت
شیروان با توابع و لواحق باو ارزانی داشت و بمیامن آن ترتیب شیروانشاه
روزگار شد و ملوک کیلانات که باستظهار حصانت و محکمی کوه و جنگل و
بسیاری آب و لای از قرنهای بعید باز اطاعت پادشاهان نمیکردند درین
و لا نسبت بابندگان حضرت از در متابعت و ادغان درآمده بسر و کسان
خود را با تحف و هدایا بپایه سریر اعلی فرستاد و اظهار مطاوعت و فرمان

برداری کوه باج وخراج تقبل نمودند ودرین اثنا شیخ علی بهادر که محافظت
اغرق همایون مامور بود از راه اردبیل بقراباغ رسید ودران زمستان
حضرت صاحب قران دراجانب کنار آب ارس قشلاق فرمود کفار در توجه
حضرت صاحب قرانی ببروع ورسیدن خبر حرکت لشکر دشت چون فصل شتا آخر
کشید وآوازهٔ هجوم لشکر ربیع در عالم افتاد وسپاه سبزه وگیاه در حرکت
آمد ودراوایل سنه تسع وثمانین وسبعمایه موافق توشقان ئیل رایت
نصرت شعار بصوب بروع نهضت فرمود وبقارن این حال آوازه
در افتاد که توقتمش خان اظهار عصیان کرده از دربند لشکری روان کرده
وصورت قضیه آن بود که علی بیک غوقلغزات واوزبکتور واقبوقا بهرین
که از عظماء امرای الوس الوس جوجی خان بمزید عقل ونیک اندیشی ممتاز بودند
پیوسته توقتمش خانرا بسخنان نصیحت آمیز از رایهای فاسد باز داشته
بطریق صواب رهنمایی میکردند واز انجمله بمواره اورا بمراعات حقوق
صاحب قرانی وسلوک جادهٔ ادب نسبت بانبکان آنحضرت تحریص می
نمودند که خانرا پادشاهی الوس جوجی وجای پدران ازمیامن دولت آنحضرت
بمقتضهٔ اقتدار درآمده واین بزرگی وسرفرازی مطلقا از محمر تربیت وعنایت
آنحضرت حاصل شده وانواع مراحم وعواطف که دریاب ارزانی داشته
زیاده ازانست که شرح توان داد وظیفه انست که این معانی را نصب العین

ضمیر گوید

ضمیر گوید

نیر گوید ده وایما بخدمت لایقه بآنحضرت تقرب نمایی واز شرایط حق گذاری
چیزی فرو نگذاری که بهرآینه شکر نعمت موجب مزید رفعت وبسطت مملکت
گردد ونیز براوضاع عالم اعتمادی نیست واگر والعیاذ بالله روزی حریف
دولت را پای بسنگ نامرادی برآید بدستگیری عنایت آنحضرت پشت
امید باز توان داد وباز پهلوی اقبالش چیر اختلال احوال توان کرد واز برکت
اخلاص آن دولتخواهان رونق ملک وسلطنت توقتمش خان روز بروز
در ترقی بود تا ازونکتور واقبوقا در گذشته وجماعتی تلبهٔ منغوتیان که مخصوص
توقتمش خان بودند وتغاجی که پدر خود را کشته بود پیش او راهی تمام یافته
وعلی بیک را باوجود تقرب آن مفسدان اختیاری نماند واز شامت اغوای
وافسادشان توقتمش خان از راه صواب بیفتاد وپای از جادهٔ متابعت
وموافقت ومخالصت حضرت صاحب قران پیرون نهاده سر بطغیان وعصیان
برآورد وباغی وشکری گرانبار تجهیز کرده بادربایجان فرستاد وچون بازبسا
علیه رسایندند که فوجی لشکری در اطراف آب کر میدانند وحضرت صاحب
قرانی شیخ علی بهادر وابکتمور وعثمان عباس وجمعی دیگر از امرا ولشکریانرا
فرمان داد که آب کر گذشته کیفیت حال را بتحقیق ملوده وفرمود که چون
ما را با توقتمش خان عهد وپیمان درمیان نیست اگر آن جماعت را که دیده اند
از لشکریان او باشند در جنگ مبادرت نمایید وبیش دستی کنید

وجون ایشان برحسب فرموده روان گشته انحضرت تلقین ملهم دولت امیر
زاده میرانشاه وایرحاجی سیف الدین را باجماعتی امراو لشکریان از عقب
ایشان بفرستاد وجون امراکه پیش رفته بودند از آب گذشته بسپاه
یاغی رسیدند بیقین پیوست که لشکر توقمتش خاتنه بنا بر فرمان حضرت
صاحب قران جلادت وتیزجنگی که شیمه وعادت ایشان بود بتقدیم نرسانیدند
وجانب جزم فوگذاشته حساب ازجنگ برنداشته وبازگشته دشمنان
آن معنی راحمل برضعف کرده چیره گشته وبرایشان تاخته تیرباران کردند وجنگ
درانداختند ایشان هم بدفع صایل مشغول شدند وجنگ عظیم درپیوست شعر
زهرسوجوتنگ اندرآمد سپاه یکی ابر کفتی برآمد سیاه که باران او بود تیر وتیر
جهان شد بکردار دریای قیر وجون امرا انجانب ازاول جنگ را درحساب
نگرفته بودند جای توقف ایشان درروقت جنگ بیشه بود وآب ومجال کر
وفرنداشته وبدین سبب جمعی کس ازیشان کشته شد وبرخلاف معهود
آن دلاورانرا که برآمده روزکار بودند جون زلف دلبران شکستی روی نمود
اما بعینه جون شکست طرهٔ پرشکنج ماه رویان بود که باشکستگی سکه بردرست
دلربایی زند ودرعین پریشانی بنه جمعیت هوشمندان را بتاراج دهند والهذا
گفته اند شعر جون زلف بتان شکستگی عادت کن تا صید کنی هزار دل هر نفسی
دران اثنا امیرزاده میرانشاه باسپاه ظفرپناه ازآب کر گذشته دررسیدند

بهادران

بهادران نامدار ازپیش ویسار حمله آورده بقوت بازوی کامکار ورخ شمشیر صاعقه
کردار دمار از روزگار دشمنان برآوردند وجون دشمنان را پای قرار از جای
رفت رو بفرار نهادند لشکر منصور ایشان را تا آن سوی دربند
براندند وبسیاری ازیشان را دستگیر کردند امیرزاده میرانشاه کوفتگان را بند
کرده بردرگاه علی پناه فرستاد وشوریده برادر مبشر دران جنگ زخم دار شده بود
وجون اورا باردوی اعلی اوردند بجوار رحمت حق پیوست وجون اسیران مخالف
رابپایهٔ سریر اعلی رسانیده بزانو درآوردند حضرت صاحب قران کامکار از
غایت تمکن ووقار سایه التفات برجرایم بدکرداری ایشان نینداخت ولحظ
نظر عفو واغماض گشاینده توقمتش خانرا بر قاعدهٔ پیشین پرسش فرمود وبر
زبان عاطفت ومرحمت راند که میان ماحق پدر فرزندیست بحدیکه جرم بود که
برین حرکت نامناسب اقدام نماید وبی موجبی لشکری برین جانب فرستاد
وجندین هزار مسلمانان بی گناه عرضهٔ تلف شدند می باید که بعدازین ازامثال
این کردار ناپسندیده محترز باشد وبرعهد وپیمان وفا نموده فتنه که درخواب
رفته بیدار نکند واین نصیحت که برزبان آن مؤید کامکار گذشته موافق حد
بنویت حیث قال صلی الله علیه وآله وسلم حیثما اللعنة نائمة لعن الله من ایقظها
وبعدازگذارش این کلام لطایف نظام مرحمت پادشاهانه فرمان فرمود
که آن اسیرانرا خلاص فرموده رزوجامه بدهند وبورقه همراه کرده ازعساکر

منصور بگذرانند و بطرف دشت قبچاق که جای ایشان است روانه سازند
شعر دوستانرا کجا کند محروم * او که با دشمنان نظر دارد * امیرزاده میرانشاه از آب
کر عبور نموده در کنار آب باردوی همایون معاودت فرمود وارد و ازانجا
کوچ کرده رایت نصرت شعار در ضمان حفظ و تایید پروردگار متوجه کوچه تگیز
تلمخش شد ف در ضمان حفظ یزدان در پناه عدل خویش
لطف و قدرش کاه و بیکه نیک و بد را نوش و نیش ذکر قدوم مهد علیا سرایملک
خانم از طرف سمرقند باشاه زادگان ارجمند جون موکب همایون مقارن
فتح و ظفر بکوچه تگیز رسید بمژده اقبال مژده رسانیدند که مهد علیا سرایملک خانم
با امیرزاده شاهرخ و امیرزاده خلیل سلطان از سمرقند احرام حرم امن و امان و قبله
ملوک و سلاطین عهد و اوان یعنی ستان خلافت نشیان حضرت صاحب
قران میرسند انحضرت را از وصول این بشارت کلهار شادمانی بشکفت
و داعیه دیدن فرزندان بکام شواذ أدشت المنازل زاد شوقی جنان در خاطر
مبارک مستولی شد که انعرف کذ نشسته بر سم استقبال متوجه شده در موضع
مرتد ثمانیه عزار و دتد وصال مشام آمال را معطر ساخت و در انجا ملاقات
افتاده در نثار اقامت کعبه جندان زر و جواهر بر افشاندند که دست ملازمان
سعادت مند از جمع آن بسته آمد و بیشکشهای ارجمند کشیده آن مایه از اسباب
و تجملات بعمل عرض رسید که دیده سپهر از نظاره آن خیره گشت حضرت

صاحب قران

صاحب قران از انجا باز گشته بجانب قلعه النجق که کماشتگان سلطان احمد بحا
ان بودند توجه نمود و بعد از وصول جون نه روز بگذشت یرلیغ همایون بنفاذ پیوست
تا امرا و لشکریان بشب بکوه برآمدند و روز دیگر جنگ انداختند و فصیل زیرین
را بغلبه و قهر بگرفتند و ایشان از بیم جان کریخته ببالای قلعه برآمدند و اهل قلعه از بی
آبی و قلت حیا یخ کری بجد گرفته انقیاد نمی نمودند و از بی آبی و تشنگی بجان
رسیده در صدد هلاک بودند بضرورت از دربرج و بیچاره کی درآمده سوگند خورده
عهد کردند که فرود آیند و قلعه بسپارند لشکر منصور دست از جنگ بداشتند
واز کوه فرود آمدند و پیش از فرود آمدن مخالفان ابری بدید آمد و یک شبانروز
بارانی عظیم بارید و مجموع آبگیرها و حوضهای ایشان پر آب شد و جون ازان انتفاع
یافتند عهد شکسته بقول خود وفا ننمودند حضرت صاحب قرانی فرمود که محمد
میرکه بسر شیر بهرام واوج قزاها در را که قلعه را حصار دهند و بسعادت مراجعت
فرموده باغرق همایون پیوست و پیش ازان شیخ علی بهادر بمحاصره قلعه بازید
فرستاده بود بعد ازان امیر حاجی سیف الدین و امیر اکیتمور را بمدد ایشان فرستاد
با لشکری تمام و باتفاق قلعه را در میان گرفته نقب زدند و آب آنرا دزدیده
از اطراف و جوانب جنگ انداختند و باندک زمانی مسخر ساخته خراب
و ویران کردانیدند و حاکم قلعه را بسته بحضرت آوردند ف
لشکر صاحب قران کامکار شاه کیوان رفعت چرخ اقتدار بر در آن قلعه کردون
جون برگشتند و قتکادزا

قلعه بگشادند ویران ساختند حضم را بسته و اورند نذر کفار در توجه ولایت
نصرت نشان بدفع فساد محمد ترکمان درین اثنا بعرض همایون رسانیدند که ترکمانان
دست تعدی و عدوان بایزان مسلمانان دراز کرده قافله حجاز و دیگر کاروانیان را
متعرض میشوند و بجکپس بامن و امان نمی توانند گذشت حضرت صاحب قران
بقصد دفع فسادان بدکرداران از جلگه نخوان نهضت فرموده متوجه شده فرمان
همایون صادر گشت که محمد یرک که بمحاصره قلعه النجق مشغول بود ملحق شود و انغرق
بالتاق رفته در انجا توقف نمایند و بجنود بنفس مبارک بالشکر ایلغار فرموده
چون بحصار بایزید که انرا قلعه ایدین نیز گویند رسیدند انجا از اوس ایدین
دران نواحی مانده بودند غارت کردند و چون از انجا گذشته بقلعه اونیک
رسیدند که مصر بسر قراحمد انجا بود تمام حشم ترکمان که دران حوالی در کوه و دشت
بودند بفارتیدند و چون از انجا عبور نموده بار رزم رسیده قلعه انرا در همان روز
مسخر گردانیدند و کنار آب حیاتی حوالی مخیم نزول همایون گشت ایلچی بجانب ارزنجان
فرستاده طرحش را که والی انجا بود بایلی و انقیاد دعوت فرمود و چون فرستاده
انجا رسید طرحش مقدم او را بتعظیم و ترجیب تلقی نموده آنچه از لوازم ادب
وجانب داری تواند بود بتقدیم رسانید و از در مطاوعت و فرمانبرداری
درآمده خراج قبول کرده ایلچی را بانواع خدمت و رعایت خشنود ساخته باز
گردانید و حضرت صاحب قران سه فوج از لشکر ظفر قرین را کرین کرده فرمان

داد که بطلب

داد که بطلب قراحمد ترکمان پدر قرایوسف روان شوند و برحسب فرموده امیر
زاده میرانشاه با گروهی از سپاه ظفر پناه روانه شدند همه جوکو بهر تسخیر عرقه آهن
دلیر و صفدر و رزم آزمای و قلعه شکن همه بتندی چرخ و نهیب رستاخیز
بکاه کینه جهان سوزتر ز آتش تیز وجون بایلی وحشم آن مفسد متمرد درآمدند
و تمام اموال ایشان غارت کردند و بسیاری از زنان و دختران ایشان را انچه
گرفتند و مظفر و منصور بازگشته بموکب همایون پیوستند و محمد میرک با گروهی
دیگر از مردان کارو دلیر آوران تیغ گذار هم بدان مهم روان گشت و بحسب اتفاق
ممر ایشان بر کوهستان واقع شده بدره مارتک درآمدند و دشمنان واقف شده
سر راه بگرفتند و بعد از جنگ و کوشش بسیار بنیروی دولت حضرت صاحب
قران کامکار ازان مضیق خلاص یافته باردوی اعلی مراجعت نمودند و شیخ علی
بسار غوی برلاس و اقبال شاه و تملک قوچینی و اقبال شاه بر غوچی
دلیران گردافکن شیرگیر خروشنده باجوشن و تیغ و تیر فوج دیگر از سپاه را سرکرده
روی جلادت بجست و جوی قراحمد نهادند و در کوهی غلیظ سخت بدو رسیدند
و بمحاربه اشتغال نموده کوششهای مردانه نمودند و جنگ بسیار واقع شد و لالا
دران رزم بقتل آمد و چون حضم بآن کوه غلیظ بر آمده بود از جنگ فایده منصور
نه امرا با سپاه منصور ظفر پناه آمدند صاحب قران کامکار دیگر بار جهانشاه بهادر را
با لشکری جرار بایلغار فرستاد و او بایلی ایشان رسیده دست بتاراج و غارت

وتاراج براوردند ومال بسیار وسراکب واسلحهٔ بیشمار فتوح روزکار
لشکر نصرت شعار گشته مظفر وکامکار باردوی اعلی ملحق شدند ف
زبس غارت والجه چارپای در ان دشت شد پرسیه تنگ جای
ربیاری برده وخو گشته سراسر شد آن لشکر آرسته وشاه ملک سرغنا الپرس
برلاسی یا اشارت [illegible] فرمان حضرت صاحب قران بجانی
رفته بود واورا کشته دربیابانی یافتند افتاده وآنحضرت ازانجا متوجه
صحرا موش گشت وایل والوس آن نواحی راغارت کرده بشهر اختلاط
رسید وتمای اهالی آن ولایت را مطیع ومنقاد گردانیده درخیز ضبط
آورد وچون ازانجا روان شده بشهر عادل خوز رسیدند والی انجا از اطاعت
درآمده باستقبال استعجال نمود وبسعادت بساط بوسی مستسعد گشته
شتر ها وپیشکشها فراخور کرده وگشیده وبساعدت دولت خود را در زمرهٔ
بندگان درگاه منخط گردانیده وعاطفت پادشاهانه اورا بمزید تربیت
ونوازش اختصاص بخشیده وولایت والوس اورا باو ارزانی داشته
وازانجا نهضت نموده کنار کنار کول باتمای لشکر از بند ماهی گذشته
درالتاق بمرغزار ابا قاسرای بآغرق همایون پیوست کفتار در توجه حضرت
صاحب قران بصوب وآن ووسطان ف رایت نصرت شعار ازانجا
متوجه وآن ووسطان شده وملک غزالدین شیر از صدمه لشکر قیامت

نهیب بقلعه

نهیب بقلعه وآن درآمد وآن حصاریست بغایت محکم واستوار برسر کوهی
واقع شده دیگر طرفش باب دارد شور زموج دریاچه بنابش جون مینا
زتف مرکل بارهاش جون مرجان هزار سال زباران باو نرسد
بجای قطره اگر بارد از هوا سیلان ملوک را زرسیدن بدان گسسته امید
عقاب کاه عروجش فکنده بال توان عساکر منصور روی جلادت بتسخیر آن
نهاده قلعه را از جانب خشکی درمیان گرفتند وبترتیب اسباب محاصره مشغول
شدند ملک غزالدین بعد از ده روز بتعلیم دولت از حصار فرود آمد وسعا
بساط بوسی سرافراز گشت اهالی قلعه از غایت غوایت ونهایت شقاوت
یاغی شدند وراه حصار را گرفته مدافعه ومقابله را اماده گشتند ف
بوسواس شیطان وجهل وغرور رزاه سعادت قناد ند دور
کسی را که شد تیره روز بهی باد بار خود کوشد از ابلهی شتابد بپای شقاوت روا
بسوی هلاک تن وفوت جان سپاه مظفر لوا برحسب یرلیغ قضا عزاده ومنجنیق
ساخته وانداخته جمک در انداختند ف زبس شب شب تیر وخر کمان
زمین گشت لرزان ترا ز آسمان زپر وز پیکان هوا تیره گشت
همی آفتاب انرا ن خیره گشت ونیروی دولت قاهره حضرت صاحب
قرانی آن حصار نامدار که شنا را فتد ار هیچ کامکار بهیچ روزکار زر هوای
تسخیر آن پرواز نخسته بود بعدت بیست روز بغلبه وقهر مسخر گردند و

بسیاری از متمردان جامل را بقتل آوردند و بسی را دست و گردن بسته از بالای
کوه در انداختند و جهان از خبث وجود آن بدکرداران بپرداختند ف
زکردان جهانرا بپرداختند . بسی را زکره اندر انداختند . شد این زشر و فساد آن دیار
یمن جهاندار جرخ اقتدار . و درین اثنا ایلچی طهرتی از دز جان رسیده تحف
و هدایا بسیار از نقود و اجناس و بیشکشهای لایق از لسبان نامدار و استران
راهوار بعرض رسانید مضمون رسالت اظهار بندگی و خدمتکاری و رسوخ
قدم در مقام هواداری و طاعت گذاری ف که صاحب قرانا کمین بنده ام
بخدمت کمر بسته تا زنده ام . حضرت صاحب قرانی او را بنوازش پادشاهانه
فرموده پرلیغ عالم مطاع ارزانی فرمود که ایالت آن ولایت برقرار بدو مفوض
باشد و ایلچیان او را با منشور حکومت و خلعت خاص باز گردانید ف
هر که در آمد ز در طاعتش یافته شایستگی تاج و کاه . و انکه کشید از خط فرمانش سر
شد جو قلم سر زده و روسیاه . و فرمان عالی بصدور پیوست که قلعه و آنرا خراب
سازند و آن قلعه از بناهای شداد عاد ست که قلعه کوه رفیع منیع بکوه و سنگ
بر آورده بر وصله سنگ ازان بمثابه کوهی و احکامش بمرتبه که یاد کاراند و خود دی
که از امرا و تومان بود با غلبه لشکریان متصدی تخریب آن شدند و هر چند سعی
نمودند یک سنگ ازان کنده نشد ف سپهرش بود دران نساز د خراب
و گر کوه بارد برو سالها . تو گویی ز اقبال صاحب اساسش فکند او ستاد قضا

حضرت صاحب

حضرت صاحب قران از انجا بسعادت معاودت نموده ببهارکی و طالع سعد بسلامتی
رسید و ملک عزالدین را بعنایت خسروانه سرافراز فرموده ولایت گردستان
باو مسلم داشت و از انجا قرین عون و تایید الهی بی توقف روان شد درین
ولا حکم اربلی تبرک بسعادت بساط بوس رسیده در مقام انقیاد و فرمانبرداری و مراسم بندگی و خدمتکاری بتقدیم رسانید عاطفت سلطانی کیتی ستانی
کشور بخش ولایت اربلی را باو ارزانی داشت و کنیزکی صاحب جمال بخشید ف
کاهتاب از شرم او رخ زرد بود . صبح را از شوق او دم سرد بود
زیر زلفش آفتاب روی او . کرده روشن چون یک یک موی او
چون شاد درج لعل از خنده باز . مرده صد ساله کردی زنده باز . چون صاحب قران کامکار
از مراغه عبور کرده بکیلان نزول فرمود چند روز در انجا توقف نمود و پیش
ازین کس فرستاده و والی شیراز زین العابدین پسر شاه شجاع را طلب کرده
که چون پدر مرحوم تو با ما دم از هواداری و یکجهتی میزد و در هنگام وفات عرضه
داشتی مشتمل بر سفارش تو نوشته و جهه همت آنست که اثر آن بنوعی ظاهر
شود که عالمیان از نزدیک و دور مشاهده نمایند می باید که درین ولا موکب
تا انجا رسیده و مسافت نزدیک است پای توقف بیاید تا بغایه و عاطفت
مخصوص گشته جان باز کرد د که دوستانش بلند پایه و سرفراز گردند و
دشمنانش از حسد در سوز و گداز افتند و چون سیاق سخن بذکر مکتوب

شاه شجاع مجرّد صورت آن بر سبیل استطراد ثبت افتاد ذکر مکتوب کہ جلال الدین شاه شجاع در وقت وفات بحضرت صاحب قران نوشته بود هُوَ الحیّ لا اله الا هو له الحکم واليه ترجعون عالیحضرت گردون بسطت مملکت پناه معدلت شعار مکرمت آثار نوین بزرگی کامکار اعتضاد سلاطین گردون اقتدار تمثال مظهار عدل واحسان اعدل اکاسره زمین وزمان المنظور بانظار عنایت الملک الدیان قطب الحق والدنیا والدین امیر تیمور گورکان خلّد الله ملکه وسلطانه ملاذ قیاصره کیتی دار و ملجأ جبابره چرخ اقتدار باد و در تعظیم امر الهی وتجرّی مراضی سبحانی موفق و موید و حق جل وعلا آن یگانه جهانرا از مقاصد دنی و دنیوی باعلی مدارج مرادات واقصی مراتب مرامات رساناد بمنّه القدیم وطوله العمیم بعد از تبلیغ ادعیه صالحه واتیّنه فایحه که وصیله مخلصان حقیقی باشد انها میکرداند که چون بر رای ارباب الباب مبرهن و روشن ملت که دار دنیا محل حوادث و مکان صوارف قسمت و اصحاب عقول بزخارف حمومه آن التفات ننموده اند و نعیم باقی را بر جهان فانی راجح داشته و بحقیقت دانسته که فنای هر موجودی از قبیل واجبات و بقای هر مخلوقی از مقوله ممتنعات چند روزی که ان بارگاه معین بچون عزشانه وعمّ احسانه منشور تعزّ من تشاء و تذل من تشاء موضح بتوقیع توتی الملک من تشاء از زانی داشته اغنی اختیار فوجی از بندگان خدای تعالی بقبضهٔ اقتدار این ضعیف

بخیف وادند برحسب قدرت وامکان در اعلاء اعلام دین وامضاء شرع واتباع اوامر سید المرسلین صلوات الله وسلامه علیه یوم الدین کوشیده و استقامت احوال رعایا وزیردستان را خالصا لوجه الله تعالی مطمح نظر همت خود ساخته بعون عنایت الهی وفیض فضل نامتناهی انچه مقدور بوده معیشت باکافهٔ خلایق بنوعی کرده شد که شمّهٔ بسمع مبارک رسیده باشد وچون نسبت باضا معدلت پناهی عهد مصادقت وعهد مخالصت بروایت خلود منعقد گشته فتوح روزگار دانسته در اتباع آن راسخ قدم وثابت قدم زیست وپیوسته مکنون خاطر ومکتوم ضمیر آن بوده بقیامت برم آن عهد که بستم با تو تا دران روز نکوئی که وفاییت بنود واز اخضرت علی التعاقب والتوالی زلال الطاف وسلسال اعطاف خبایخ عالمیانرا مستحسن باشد مترشح بوده واین معنی موجب مباهات میدانست درین وقت که از بارگاه کبریا تسلیم داعی الله یدعوا الی دار السلام بمشام جان رسید ومتقاضی ولن تجد لسنتنا تحویلا بر دردل زد که عرشیت نشینی تو شرمت ناید کاهی که مقیم حظهٔ خاک شوی وبحمد الله تعالی هیچ نگرانی وحسرت در دل نمانده ملت وباوجود انواع زلت وتقصیر واصناف اثام واجرام بهزار امّید رو که در متخیلهٔ تصور بشری مرتسم تواند بود از موایدا حسان حضرت واهب منان فلا تعلم نفس ما اخفی لهم من قرة العین درین پنجاه وسه سال که اتفاق نزول منزل خاک افتاده در کنار نهادند

متی زدت تقصیرا تزدنی تفضیلاً کاری بالتقصیر استوجب الفضلا با قوافل
رجا رعفو عمیم و راحل امل رحمت و نعیم کریم رحیم احرام لبیک اللهم لبیک
بسته نفس مطمئنهٔ را نذار ارجعی الی ربک راضیهً مرضیته در داد
بدین مژده کرجان فشانم روست که این مژده آسایش جان ماست
با بضاعت تحف کلمهٔ طیبهٔ توحید که در سراجه دنیا بدان زینت اثقال اعمال آمال
از دوشش نهاده روی تقرع بحضرت آورد کردیم یک اشارت و از مابر دوبون
رجا واثق و امل صادق که هرچه از حضرت فیض الخیرات روی نماید اکرچه عین
زحمت دانم محض رحمت باشد زهی سلام تو آسایش سکینهٔ روح
زهی کلام تو مفتاح کنجهار فتوح والباقیات الصالحات خیر عند ربک ثوابًا و خیرًا
املا بر بقار عمر و دولت و دوستکامی و بسطت جاه مملکت الخضرت سلیمان
منقبت اسکندر مرتبت برکت باد و سایهٔ معدلتش بر سر خلایق پاینده
باد بحق الحق و اهله بنا بر صدق نیت و خلوص طویت که بسته باحضرت
معدلت شعاری از آب صافی روشن تر ست واجب دید صورت
حال انها کرد و فرزند دلبندم زین العابدین طول عمره فی ظل عنایتکم
کورا بخدا و بخداوندی سپردم و دیکر فرزندان طفل و برادرانم را بجناب
مملکت پناهی سفارشی احتیاج نمیداند چه بحقیقت دولتخواهی الخضرت
پیوسته دخواخلاف دانسته ام تا جنابش از بیچه کریم و لطف عمیم آن یکانه

زینی وزمان سزد مضمون ان حسن العهد من الایمان کار بسته بقاعدهٔ مسترده ایشانرا
باجمعهم بجانب مبارک خود مخصوص فرمایند و ظل اشفاق بر احوال ایشان کسترانند
بوجهی که آثار آن صغار و کبار روزکار و در قرنها باز کویند و حاسدان و قاصدان
که سالهاست در آرزوی چنین روز بوده اند مجال شماتت و محل استیلا نیابند
واین معنی موجب ادخار ذکر جمیل و اجر جزیل شناسند واین دوست مخلص
را که مشتاق عهد مودت توفیق عزلت یافت بدعا خیر یاد دارند تا بمین دولت
آن صاحب دولت از قوی ایه یالیت قومی یعلمون بما غفرلی ربی وجعلنی من
المکرمین محروم نماند هذا ما عهدنا الیه والعهدة فی الدارین علیه سواره بتوفیق
نشر برکات از بارکاه واهب العطایات موفق باد و حق تعالی بر عمر باقیش
برکت کناد بالنبی وآله امجاد

چون زین العابدین را روز دولت بشام رسیده
بود و ایام دولت بفرجام انجامیده در آمدن تعلل نمود فرستادهٔ حضرت صاحب
قران را موقوف داشته باز نکی فرستاد و اندیشهار فاسد که خدا مثال او نبود
بخاطر راه داده سلسلهٔ اقبال ناممکن می جنبانید رای اقتاب اشراق الخضرت
چون بران معنی اطلاع یافت نایرهٔ غضب جهان سوزش باشتعال یافته عزیمت
صوب عراق و فارس تصمیم فرمود و در پاییز توشقان یل
روی عزیمت و همت عالی نهمت بتسخیر آن ممالک اورده لشکر ظفر

قوین را کرنین فرموده متعلای روانه فرمود و فرمان داد که اغرق همایون بصوب
ری رفته در سارق قشی قشلاق فرمایند و امیرزاده میرانشاه و امیرحاجی سیف الدین
و شیخ علی بهادر را بضبط اغرق گذشت و رایت نصرت شعار یاساقی لشکر
متوجه فارس گشت روان شد بسوی صفحه کرنین وطن گاه شاهان ایران زمین
خجسته همند ظفر زیر ران سعادت قرین نصرتش هم عنان دیران توران زمین در رکاب
همه دل پر از کین و سر پر شتاب یکایک برابر فکنده کوه سنان داده آب و کمان کرده زه
ز کرد سواران جهان قیر گون سپاهی برون از درجند و چون همی رفت ازین کونه صاحب قران
تکبهان خداوند کون و مکان چون از ولایت همدان گذشته بحر باد قان رسیدند
لشکر را ترتیب داده عزیمت نمودند و چون ظاهر اصفهان محل نزول همایون گشت
سید منظر کاشی که حال زین العابدین و از قبل او حاکم اصفهان بود با خواجه رکن الدین
صاعد و سایر سادات و اکابر و اشراف از راه استیمان و استعطاف از شهر
بیرون آمده بشرف بساط بوسی فایز گشته بعواطف و مراحم خسروانه منتخر و
سرافراز گشتند و عساکر منصوره اطراف و جوانب شهر را فرو گرفتند و صاحب
قران کامکار بشهر درآمد و طرق را بفرقدوم همایون رشک حصار فیروزه کار
طارم چارم سپهر کوایند و قلعه احتیاط فرموده امیرآکبوتمور را بضبط آن فرمان
داد و بسعادت بمنزل مبارک معاودت فرموده و در هر دروازه جمعی لشکر بازا
بضبط آن نصب فرموده و فرمان لازم الاتباع نافذ گشت که در تمام شهر از

سلب و اسلحه

ارباب و اسلحه هرچه باشد بخدام برام انتعام سپارند و چون برحسب فرمود
کار بند شدند اکابر و اصول شهر بدیوان اعلی آمده جهة نعل بهار عساکر منصوره
مال امان قبول کردند و برامال شهر قسمت نموده جهة استخلاص آن محصلان طلب
داشتند محلات را برامرا قسمت کرده هریک نوکران خود را بتحصیل فرستا
دند
واز برای مال تومان ملک برلاس و محمد سلطانشاه تعیین فرمودند و اکابر
اصفهان در اردو توقف کرده محصلان بشهر درآمده بدرست کردن وجه مشغول
شدند و چون اراده پادشاه قهار جل جلاله بخرابی آن دیار تعلق گرفته اِذَا اَرَادَ
اللّٰهُ شَیْئاً هَیَّأَ اَسْبَابَهُ درین اثنا برشی یکی از جهال رساتین اصفهان که اورا
علی کوچک پاکفتهدی و از طرفان انبکران بود او در اندرون شهر دهلی زد و جمعی
از عوام کالانعام بل هم اضل جمع شدند و دست بی باکی برآورده کرد محلات
برآمدند و اکثر محصلان را بکشتند مکرر در خبد محله که عقلی و وجودی داشتند محصلان
خود را از شران مفسدان نگاه داشته و محافظت نمودند و بسیاری از
لشکریان که جهة مهمات خود بشهر آمده بودند آن شب عرضة تلف شدند و محمد
بسرخای بهادر بقتل آمد خبانجه قریب سه هزار کس دران شب از غوغای
عام کشته شدند و آن جاهلان کم حذر بی باک بعد از قتل اتراک ببروازه داشتا
فتند
و آن جمعی که بمحافظت آن قیام می نمودند باز گرفتند و بضبط و احکام آن مشغو
ل
شدند و تبصور باطل و اندیشهٔ محال بنیاد یاغی گری نهادند روز دیگر

جون کیفیت واقعه بسمع مبارک رسانیدند آتش خشم جهان سوزش که آیة اشد نار الحیم ابرد ما زبانه زدن گرفت ونصرت شعار را بتسخیر شهر امر فرمود دلاوران روی قدر بشهر نهادند ومردم اندرون جون قضیه واقع شده بود اختیار از دست رفته بود در مقابله ومدافعه حرکة المذبوحی میکردند وبیان تور اقوغا دران جنگ کشته شد وجون بهادران ظفر قرین حصار را بگرفتند وشهر مسخر شد حضرت صاحب قران کامکار حکمی را بفرستاد تا محله سادات وکوچه موالی ترک وخواجه امام الدین واعظ اکریشی ازین بیک سال وفات یافته بود حمایت نمایند وبقتل عام وانواع عقوبت وانتقام فرمان داد وفرمودند در شهر خیل مغل را قتاد بنیاد مردم بکل بقتل ونجارت کشودند دست سرای سران جمله کوتاه کردند وبعضی مردم زیرک که لشکر یانرا ادب نگاه داشته بودند واز آسیب صیاقت خود خانهای ایشان بسلامت بماند وبسی مسلمانان ازان مرخلاص یافتند ویرلیغ شحنهٔ قهر نفاذ یافت که جمیع لشکریان سر سرکشتکان بر سند بسپارند وجمله ضبط آن تواجیان دیوانی علاحده نهادند واز ثقات استماع رفته که بعضی از لشکریان که نمی خواستند که بدست خود مباشر قتل شوند سران یاساقیان می خریدند وی پذیرفتند ودر اوایل حال سری به پنج دینار کبکی بود ودر آخر که هر کس حصهٔ خود سپردند بود ند یکسر بپنج دینار آمده بود وبجنان هر کرا می یافتند می کشتند واز غوایض حکمت الهی آنکه جمعی که در روز کرنداز تیغ بی دریغ امان یافتند در شب خواستند

بگریزند

بگریزند از قضا برفی نشست واثر پای ایشان در برف بماند روز دیگر کینه خواه نتقام بر پی ایشان رفتند واز هر جای که پنهان شده بود ند بیرون آوردند وبتیغ انتقام بگذرانیدند آیة لیقضی الله امرا کان مفعولا واز عدو کشتکان انچه بقتل در تحت ضبط کتابت وحساب درآمد بروایت اقل پنجاه هزار کشته راسر در ظاهر اصفهان جمع شد واز ان در مواضع متعدد منارها ساخته شعر

کاه خوش خوش شود که مه آتش شود ۔ تعبیهای عجب یار مرا خوست خوست

وحقیقت امر آنست که جون آن جاهلان عاقبت نااندیش سر اطاعت از او لوالامر
ذو شوکت کشیده سه هزار کس مسلمانرا بناحق کشتند این حال بدیش ایشان آمد فی الجمله قهر قهار شدید الانتقام عز وعلا جلوه که دران زمان در اصفهان کرد تا بدام خون اشام بریز بام فیروزه فام تیغ گذاری موسومست کم اتفاق افتاده باشد والله اعلم واحکم واین واقعه در روز دوشنبه شش ذو القعده سال مذکور اتفاق واکر مسمار دارند که بنا برد قایق وبدایع حکمت نامتناهی الهی حوادث ووقایع عالم کون وفساد ز انواع ارتباطی با اوضاع فلکی هست این واقعه که در اصفهان دست داد قرب زمانی وثلث با قران نهاز قوانات مثلثهٔ هوای در جوزا وقران پنجتین در سرطان ذلک تقدیر العزیز العلیم کفتار در توجه صاحب قران دشمن کوار مسکین نواز بجانب دار الملک شیراز

جون خاطر مبارک صاحب قران از فتح اصفهان بپرداخت امیر حاجی بیک

کنف

بسر امیرساربوغا و تومانشاه را بسالیانه بحافظت اصفهان باز داشت و در
حفظ ملک دیان بجانب شیراز روان شد زین العابدین چون خبر شنید
ق که صاحب قران آمد وصد هزار دلیران جنگی ژتوان سوار روبکر نزنهاد
و در تستر سر بعرم او شاه منصور حاکم بود با وجود انکه میان ایشان چند آن صفایی
نبود کا المستجیر من الرضار بالنار با سپاه خود از راه کازرون متوجه او شد
غافل از انکه هرکه بر دشمن اعتماد نماید واز عذر او حذر واجب نداند سر رشته
سعادت داده باشد و در علامت برخود کشاده وچون بکنار آب دوداکه
رسید شاه منصور مردم او را فریب داده بجانب خود دعوت نمود وچون
مزاج لشکر ایران بلکه طباع نوع انسان که آیه اِنَّهُ کَانَ ظَلُومًا جَهُولًا بر بی
وفایی مجبولست بمجرد خاکه بی آزمی بر روی وفا پاشیده بطرف او
مایل شدند و زین العابدین با انوک نوزی بماند شاه منصور جمعی را برستاد
تا او را بشهر در آوردند و در قلعهٔ سلاسل باغلال و سلاسل مقید گردانیدند و
انجاعت کبی وفایی نموده واز و برگشته بودند همه را برگرفت و تمام اسباب
و اموال ایشان باز ستده محبوس گردانید ف هیچ دشمنی بدشمنی آن نکند
که کند مرد بی خرد با خود وچون رایت همایون در ذی الحجه سنه تسع
وثمانین وسبعمایه بفتح و فیروزی بشیراز رسید مملک فارس بی کلفت دفع
منازع در حوزهٔ تسخیر تصرف درآمد و در سلک دیگر ممالک محروسهٔ المنخراط

یافت واله در من الغال شعر دولت آنست که بی خون دل آید بکنار
ورنه باسیج عمل باغ خیان این همه نیست در ظاهر شهر شیراز در حوالی تخت قواجه
مرکز رایت نصرت آیت کشت وعام اصول وکلان تران وکلویان باجرار سعا
زمین بوس شتافتند وبعد از اقامت رسم خاکبوسی بکذلک تومان کبکی قبول
کردند که بخزانه امانی فرود آورند واز برای کفایت آن مهم امیر عثمان عباس بشهر
درآمد ووجه مذکور بتمام وکمال بوصول پیوست ودر روز عید عید کاه بحضور
حضرت صاحب آرایشی پذیرفت وخطبه بالقاب همایون آراسته گشت
وبعد از ادای وظایف عبادت وقربان بموضع همایون معاودت افتاد
وولی یزد شاه شجاع یحیی که برادر زاده شاه شجاع بود داماد او با پسر بزرگش
سلطان محمد حاکم کرمان وسلطان احمد برادر شاه شجاع وابو اسحق نبیره شاه شجا
از سیرجان وسایر حکام از اطراف وجوانب مثل اتابکان لرو کوکیلن لاری
که کویند از نسل کرکین سلاجقه اند کی وفرمان برداری بسته بشرف
بساط بوسی رسیدند وپیشکشها لایق کشیده بغایت وعاطفت پادشاها
سرافراز کشتند وعساکر گردون مآثر برحسب فرمان مطاع بعضی ولایات
که قدم انقیاد در جاده متابعت ننهاده بودند تاخت کردند وچون
مملکت فارس باتمام توابع ولواحق مسخر شد ودر تحت وتصرف حاکمشکان
قرار کرفت منشیان بلاغت شعار و دبیران لطایف نکار صورت عظایم

امور وجلایل احوال که دران مدت از آثار عنایت بی غایت پروردگار عظمت
مواهبه وجل جلاله روی نموده بود بنوک خامه گهربار برصحایف اعلام واظهار
نگاشته فتح نامها پرداختند شعر برداخت منشی صاحب نهر
بسی نامه در باب فتح وظفر برانگیخت یکران مملکت دیر زمیدان کافور کرد عبیر
رقم روز بسی دستان شریف بخطی لطیف وادای ظریف بصد لطف چون کشته پیراسته
بمهر همایون شد ارراسته رسانیدند قاصد بهر کشوری صدایش برآمد بهر منبری
جهان شد سراسر گران تاکران پراوازه فتح صاحب قران کفار در سیب معاودت
حضرت صاحب قرانه بستقر سریر سلطنت وجهانبانی روز کار چون اینی فتح نامدار
درعین شوکت وابهت واقتدار مشاهده کرد دفع عین الکمال رانیل دغدغه
برجمال حال فرخنده مآل کشید واز جانب ماوراالنهر فتنه برخواسته وتوقمش
خان دیگر باره خاک بدعهدی ویی وفایی برفرق دولت خود پاشید
ولشکری گران ماوراالنهر فرستاد وملت وصورت آن واقعه چنان بوده که
چون لشکر دشت مقدم ایشان پیک یارق اغلن وبیلغمش اغلن وعیسی بیک
وساقتی بهادر ودیگر امرا از سقناق گذشته بصیران آمدند ومحاصره انجا
مشغول شدند وتمور خواجه اتمونغا که محافظت انجا تفویض بوبود بدافعه
وبمقابله ایشان قیام نمود وپیرونیان هرجند کوششها نمودند وجنگهای مردانه
کردند کاری بدست ایشان برنیامد وچون از تسخیر عاجز شدند ازانجا گذشته

دیگر مواضع را تاختند وامیرزاده عمر شیخ که دراندکان بود لشکر آن نواحی
جمع آورده بدفع ایشان روان گشت وامیر سلیمان شاه وامیر عباس نیز
سپاهی که درسمرقند مانده بود مرتب داشته وامیر لعل برادر طغی بوغا برلاسی
وشیخ تمور بسر اقتمور بها درراد رسمرقند گذاشته متوجه شدند وبامیرزاده عمر شیخ
پیوستند وباتفاق ازآب سیحون گذشته بصحرای جوکلک که به بنج فرسخی
اتراراواقع سلت یکجا بشرقی درپایین آن سال لشکرجانبین بهم رسیدند
وصفها کشیده جنگ درپیوست ف از باد حمله آتش حرب اشتعال یافت
ترک اجل بغارت جانها مجال یافت ازبس که کشته کشت خلایق دران مصاف
مرک ازپری مرده رخویش انفعال یافت والتهاب نیران مقابله ومحاربه تاشب
هنگام تمادی پذیرفت امیرزاده عمر شیخ که درکمال جلادت ومردانگی یگانه روز کار
بود کالبرق الخاطف والریح العاصف برقلب معرکه زد وازان سوی لشکر
دشمن بیرون رفته ازسپاه خود دور افتاد لشکریان چون اورا ندیدند متوجه
کشته وشکست یافته متفرق شدند وامیرعباس را تیر دران جنگ زخم رسید
وامیرزاده عمر شیخ بتزدولت قاهره ازمیان دشمنان بسلامت بیرون آمده
باندکان شتافت وباز لشکر جمع آورد ودران اثنا جزاورند که انکاتورا
برادرزاده امیرحاجی یک ارکتوت نیز حقوق انعام واحسام حضرت صاحب
قرانی فراموش عهد وپیمان شکسته است وبالشکریان ازمغولستان

بسیار و تاشکنت آمده و لشکریان دست بغارت و فساد دراز کرده از ایلیر
عمر شیخ چون بران حال اطلاع یافت لشکر اوزکند را فراهم آورده بخجند آمد
و در انجا معلوم فرمود که دشمنان از راه جغتای بصوب اندکان روان شده اند
و الحال بعزم انکه پیش راه ایشان بگیرد باز گردید و در کنار آب اخسیکت که
عبارت از سیحون ملت بمقابل مخالفان رسید و از جانبین کنار ما گرفته فرود
آمدند و چند روز کنار بکنار آب بمقابل یکدیگر بیالای آب میرفتند و انتهاد
فرصت را رعایت می نمودند شبی انکا تورا حیلت کرد و محلی که فرود آمده
نهاد کس را بکدشت و امر کرد تا آتش بسیار پراکنده برافروختند و خود
با باقی لشکر بیالای اب روان شد و تعجیل رانده محل گذار بیدا کردند و ازا
گذشته صف لشکر بیارستند و امیرزاده عمر شیخ استقبال او نموده
لشکر بهر دو جانب بهم رسیدند و جنگ در پیوست
جهان شد بکرد اندرون ناپدید کسی از یلان خویشتن را ندید بخون کشته آغشته تا موی
زبس کشته کامد زبر دو کوه امیرزاده عمر شیخ کوششهای مردانه نمود و چون
کثرت و افزونی دشمنان بیش از حد بود عنان از جنگ ایشان تافته بکنار
اندکان در آمد و انکا تورا از غروب روان شده چون برسید خواست که شهر را
محاصره کند شاه زاده غرق غیرت و حمیت ارتئی در حرکت آمده از حصار بیرون
آمد و با تیغ توکل و سپر تائید روی جلادت بدشمنان نهاده جنگ در پیوست

برآمد جنان از دو لشکر خروش که چرخ فلک را ببرید کوش
زعکس سر تیغ و برق سنان سراز راه میرفت و دست از عنان
ززخم تبر زین و تیر خدنگ یعنی موج بخولت از دشت خبک وجون لشکر جته
بسیار بود و سپاه شاه زاده بست اندک واو از غایت شجاعت بمیان
دشمنان در آمد وجون شیر می غرید و جکر کاه دشمن بزخم نیزه و شمشیر میدرید و را
حال توکل بهادر تیغ کشیده حمله کرد و عنان سلب شاه زاده را گرفته از جنگ
کاه بیرون آورد انکا تورا نیز ایستادن مصلحت ندید باز گردید و راه کاوشتا
پیش گرفت امیرزاده عمر شیخ لشکر بایزا در پی روان کردانید قریب سه
روز تکاپوی کرده بسیاری از سپاه جته را که عقب میرفتند نیست گردانیدند و امیر
سلیمان شاه و امیر عباس و امرا قوشون تمور تاش برات خواجه و سوبخ تمور
و غیرهم چون از جنگ لشکر دشت که در موضع جوکلک واقع شده بود شکسته
باز گشتند بجا قطت مشغول شدند و مردم را بانرون حصار در آوردند
و تمور تاش را بترمذ فرستادند تا بجا قطت انجا قیام نماید و مخالفان رسیده
دیها غارت میکردند و مردمانرا میکشتند و بعضی از ایشان متوجه بخارا شدند
و فوجی دیگر از لشکر توقتمش خان که از راه خوارزم آمده بودند چون بنجا را
رسیدند هوای تسخیر آن در سر پندار ایشان افتاد و بقصد محاصره در ظاهر شهر
نشسته و در انرون طغ بوغای برلاس و ایلمش قوجین و در پی قوجین

حصار و قلعه را محکم گردانیده بمدافعه و مقابله ایشان دست جلادت برگشادند و جنگ
بسیار واقع شد و چون مخالفان از تسخیر بخارا عاجز شدند بضرورت از انجا بخوارستان
و بخارایی ولایات ماوراءالنهر مشغول شدند و زنجیر برای را آتش زدند و دلیل ایشان
سلطان محمود بسر کخسرو قتلغانی بود و از قوشی و خزار گذشته تا کوی تی و لب
اب آمویه تاخت کردند در ان ولا امیر عباس بزخم تیری که در جنگ جوکلک
باو رسیده بود درگذشت آیة انا لله و انا الیه الراجعون کفتار در مراجعت حضرت
قران دینی پرور و تفویض حکومت عراق و فارس بالب نظم چون جزاین وقایع در تیراز بحضرت صاحب
قرانی رسید امیر عباس را با سی سوار دلاور نامدار از راه یزد بسمرقند روان کرد
و حکومت شیراز را بشاه یحی برادر زاده شاه شجاع تفویض فرمود و اصفهان را
بسلطان محمد بسر بزرگ او و کرمانرا بسلطان احمد برادر شاه شجاع و سیرجانرا باقلوش
که ذکر آن خواهد آمد بسلطان ابو اسحق بنیره شاه شجاع بر سبیل سیورغال کرامت فرمود
و مجموع را به یرلیغ و آل تمغا سرفراز گردانید و فرمان که جناب افادت مآب قدوة
السالکین المحققین و افضل المتاخرین سید شریف جرجانی بدار السلطنت سمرقند
نقل فرماید و از اقرار غطا رشاه شجاع امیر علاء الدین ایناق نیز باجمعی دیگر از اکابر
و اعیان نیز متوجه انجانب مامور گشتند و از بهره مندان بیشه و رجاعتی را نجا نه
کوچ روانه آن طرف گردانیدند و حضرت صاحب قران در اواخر محرم سنه تسعین
وسبعمایه عزم مراجعت بجانب سمرقند جزم فرموده سوار شعر

بایغی طالع و اعز نصره وارفع دولته واجل حاله وچون به بندامیر سید پهلوان
مهذب خراسانی که حاکم ابرقوه بود کس فرستاد و عرضه داشت کرد که شهر را بی
محافظی گذاشتی مصلحت نمی نماید اگر دار و غا بیاید توقف باحراز سعادت پای
بوس شتابم توکل باوریجی را فرستادند و مهذب باستقبال موکب همایون
استعجال نمود و بشیر بساط بوسی سرافراز گشت چون رایت نصرت شعار به ابرقوه
رسید مهذب کمر خدمتکاری بر میان جان بسته حسب المقدور بترتیب تفوز
و ساوری قیام نمود و باندازه قدرت و مکنت خویش پیشکشها لایق گذرانید
عاطفت پادشاهانه شامل حال او گشته ابرقوه را باو مسلم داشت و یرلیغ
داد و از انجا بتعجیل براه اصفهان و گذه پول روان گشت ف
می رفت منزل بمنزل روان سعادت قرین و ظفر توام عنان
زکر دسیاهش هوا مشک فام یک حال روز و شب و صبح و شام
جهانرا شب از روز سید ابنود تو گفتی سپهر و ثریا نبود وچون آوازه رایت
نصرت شعار ماوراءالنهر رسید دشمنان را پای قرار برجای نماند و طریق فرار اختیار
نموده بعضی بخوارزم رفتند و جمعی راه قجاق پیش گرفتند و رایت فتح آیة از
چیحون گذشته بدار السلطنة سمرقند نزول فرمود و خداداد حسینی و شیخ
علی بهادر و عمر تایان و دیگر بهادران را در عقب مخالفان روان گردانید و ایشان
برحسب فرمان شب و روز رفته تا موضع پلان تکا مشی کردند و بسیاری

از مخالفان را بتیغ انتقام گذرانیدند منظور و منصور بپایه سریر اعلی معاودت نمود

کفتار در پرستش نمودن حضرت صاحب قرانرا احوال را که در سمرقند گذاشته بود

قرین حضرت صاحب قرانرا از فر دولت و اقبال آن موید کیتی ستان در هر زمان و مکان غیر از شکستن دشمنان و برانداختن مخالفان عادت بنود صورت زرم موکه جوکلک را که لشکر توقتمش خانرا با ندک غلبهٔ دست داد بر خاطر همایون گران آمد و براحضار امرا که دران جنگ بودند فرمان داد و ایشان را بورغو پرسیده و از کیفیت آن جنگ تفتیش و تفحص نموده

ف

بفرمود تا هر که روز بنرد بیدان جوکردان نیکبخت کرد، جوزن مجرش بر سر انواختند پیاده بشهرش می تاختند، و کر کهتری مردیی کرده بود، ورا بجو میران نوازش نمود برات خواجه کاکلتاش را که دران معرکه از شیوهٔ اعمال نموده بود زیش تراشیده مواخذهٔ غیظ فرمودند و کونا ب وسفید اب کرده مجر پوشانیدند و کوچهٔ ملک جون برابر شجاعت و جلادت قیام نموده در پی یاغی رفته بود و با سزده مرد در موضع نخال از کنار رخنهٔ وان نواحی را از ذل اسار کفار خلاص داده بوطنهای خویش فرستاده بود او را سیورغال فرمود و بمزید عنایت و تربیت مخصوص گردانیده حکم ترخانی ارزانی فرمود و پایهٔ قدر امیرزاده عمر شیخ که در اظهار آثار جلادت و اقتدار ید بیضا نموده بود از میامن حسن مراحم و عواطف پادشاهانه از اوج عیوق گذشت

کفتار در رهضت همایون حضرت صاحب قرانرا بجانب خوارزم

نوبت پنج در سال لوی یل مطابق سنه تسعین وسبعمایه حضرت صاحب قران بعون عنایت غزیمت بصوب خوارزم معطوف داشته در موضع اکری یار نزول فرمود و کوبخن اغلن و تمور قتلغ اغلن که از توقتمش خان روکردان شده التجا ببرکا عالیپناه آورده بودند با شیخ علی بهادر و شیخ تمور بهادر منغلای از پیش روان ساخت و ایشان از نهر بغداد ک عبور نموده عید خواجه را بقراولی فرستادند و او بر مرکب جلادت سوار شده روان گشت و از کلهٔ بانان ایلغش اغلن شخصی را گرفته بیاورد و کیفیت احوال مخالفان از و استفسار نموده او را پیش صاحب قران کامکار فرستادند و چون آنحضرت خبر دشمنان از و باز دانست روان شده چون از جوی جریس گذشته از طرف دشمن کسی گریخته آمد که ایلغش اغلن و سلیمان صوفی سر بسر بروجان برخان نهادند حضرت صاحب قران امیرزاده میرانشاه و محمد سلطانشاه و شمس الدین عباس و اوج قرا بهادر و ایکو غوروسو بهادر را در عقب ایشان بتکاپشی روانه فرمود و ایشان از راه قم و کنت قریشتا واز برق سرعت سیر استعاره کرده مخالفان رسیدند و بسیاری از ایشانرا بتیغ قهر بگذرانیدند و با غنیمت نامحصور منظور و منصور مراجعت نموده بلشکر همایون پیوستند حضرت صاحب قرانی چند روز در خوارزم توقف فرمود حکم شد تا تمامی اهل شهر و ولایت راخانه کوچ لسمرقند روانه گردانیدند و شهر خوارزم را بیکبارکی ویران ساخته جوکاشتند و تخم بکرداری که مخالفان

نوبت پنج

درکشت زاری بی باکی افکنده بود ند ملاک وآوارکی لشکر وزوال وخرابی دیار
وکشور بار آورد ف جوآمد بخوارزم صاحب قران کریزان شده دشمنی از پیچ جان
مستخر شد آن مملکت بی نبرد بتغل امالی آن امر کرد وچون شعله خشم صاحب
قران که ازجسارت وبی باکی مخالفان اشتعال یافته بود بعداز سوختن خرمن
شوکت ومکنت ایشان تسکین یافت رایت نصرت شعار محفوف بعون
وتائید پروردکار متوجه سمرقند شد وبسعادت واقبال بستر سریر سلطنت
وجلال نزول فرمود وحقیقت انکه اصل جبله مبارک آنحضرت مجبول برعدالت
ورعیت پروری بود ووجهه همت عالی نهمت تعمیر بلاد وترفیه عباد وانچه
ازآثار قهر وخرابی احیانا ازعساکر گردون مآثر صدور رحی یافت جهة ضرورت
جهانگیری مجابود ومصلح کشورکشای که بی سیاست والقای رعب میسر
نمیگردد لاجرم چون مدت سه سال از تخریب خوارزم بگذشت مرحمت پادشاهانه
درآخر سنه ثلاث وتسعین وسبعمایه بهنگام مراجعت از دشت قبچاق موسیکه
بسرحدی قوچین رانبوستاد که خوارزم را بحال عمارت بار آورد واو محلة قاآن را
که جنگیزخان بهنگام قسمت ممالک بفرزندان داده بود انرا باکات وخیوق
داخل الوس جغتای خان کرده بود حصار کرد واباد ان ساخت والحالة هذا
معمورهٔ خوارزم همانست ذکر احوالی که در اثنار یورشی همایون بجانب
خوارزم روی نمود چون حضرت صاحب قران عزیمت فرخنده مآل بصوب خوارزم

معطوف

معطوف داشته قرین تاییدات آسمانی روان شد ابوالفتح برادر کوچک محمد میرکه
ازاستان دولت سلطان روگردان شده بکوهجت وشبکیر کرده خودرا درحول
انداخت وجولامهادر قوچین ازان حال آگاه شده اورا تکاشتی کرده درراه بلب
لشکریان گرفته وبشتاب میرفت تادر موضع حصارک باورسید واودریا
درخت طاق خسیده بود وچون ازموجب کفران نعمت وسبب آن حرکت
نابسندیده سوال کرد درجواب گفت برادرم میرکه یاغی شده کسی رابطلب
من نفرستاده بود ومن بدان واسطه فرار اختیار کرده پیش اومیرفتم الم بها در
اورا گرفته ودست بسته وازانجا سوارکردانیده وازان جابازگشته درنخارابامیر
زاده عمرشیخ رسانیدند وصورت واقعه بازراند شاه زاده چون ازان آگاه شد
درزمان خبرنخوارزم پیش حضرت صاحب قرانی فرستاد وبتعجیل متوجه سمرقند
شد وازحال امرا استکشاف نمود محمد میرکه باوجود انکه شرف قرابتی وسعادت
مصاهرت حضرت صاحب قرانی یافته بود چه مهدعلیا سلطان بخت بیگم را
درحبالهٔ دولت وازمیامن تربیت انحضرت ولایت ختلان وایل آن نواحی
درتحت فرمان او بود بحکم اِنَّ الانسانَ لَیَطغیٰ اَن رآهُ استغنیٰ نشوهٔ غرور
سوکت وحشت راه سعادت وصواب ازدیدهٔ بصیرت او پوشانید ه
بسودای محال اندیشهٔ تسلط واستقلال بخاطر راه داده بود واگرچه خرد بهزار زبان
مخوی مکن انکه هرگز نکردست کس بدین رهنمون تو دیوست وبس

با دامیر سایند سابقهٔ شقاوتش دامن گیر آمده عزم مخالفت جزم کرده بود و با لشکری
که بسمرقند رسیده بود یاغی شده و از انجا باز گشته وجون از قبلغه گذشته بودند
لشکریان ختلان در ولایت ترمذ دست بی باکی بغارت براورده بودند
وبنفس شهر را تمورتاش بسرایاچی صوفی برادر امیر آقبوغا که داروغهٔ انجا بود
محافظت نموده کوچه بند کرده از آسیب تعرض آن بدکرداران نگاه داشته
بود امیرزاده عمر شیخ راجون کیفیت این اوضاع محقق شد از سمرقند نهضت
نموده در بلغ بباغ نزول فرمود و لشکر را جمع کرده از عقب میرکه روان شد
واو قوم خود را گرد آوری کرده و به بیدادخانهٔ داد ملک برلاس واقتور بهادر
که از کماشتگان حضرت صاحب قرانی بودند غارتیده و اموال ایشانرا
تصرف نموده زیادخانهٔ خاص که در انجا بود کشاده مجموع اسلحه و آلات حنبک
را بارا ذل واوباش جمع کرده بخشید و لب وجامه داده وحشری بی طایل
باندیشهٔ باطل فراهم آورده و کوس مخالفت برمیان طغیان بسته مقاومت وجدال
را آماده گشته بود شعر باسباب شوکت جنان غره گشت که خورشید در چشم او ذره گشت
وتائید ملک قدیم همایون حکم خواهد بود که حال وعصی نخوهٔ فرعون در مقابل
عصا کلیم لاجرم جون امیرزاده عمر شیخ نزدیک رسید مصدوقهٔ فَاِذَا هِیَ تَلقَفُ
مَا یَاْفِکُوْنَ بظهور پیوست و سر عنایت اِنَّکَ اَنْتَ الْاَعْلٰی بجلوه در آمده از قوت
دولت صاحب قران عقد جمعیت مخالفان از هم فرو گسیخت و بمجرد آوازهٔ

وصول عساکر

وصول عساکر کردون ماثر هزیمت یافته متفرق و پراکنده گشته و میرکه راجون
آتش نخوت و استکبار که از باد غرور و پندار بالا گرفته بود فرو نشست شکسته
وخاکسار از آب وخش از تماش کبرک گذشته بجانب ختلان بگریخت شاهزاده
بتعجیل تمام از عقب او روان شد و از حصار براه تیرکتی قبجاقهای شتافته بکنار آب
وخش رسیده بشتاه از اب بگذشت میرکه روی از دولت برتافته را بصوب
حمایت شاه جلال الدین آورده بود در دروازه رفته بود وجون صاحب قران
گیتی ستان را شعر عزیزی که هرگز در شش سر نیافت بدر که شد هیچ عزت نیافت
تعالی وتقدس نخص عنایت بی نهایت عزیز گردانیده بود بهرکه گزان نعمت
کرده سر از هواداری بتافت جز خواری و نکونساری نتیجهٔ نیافت بر آینه شاه
جلال الدین دست رد بسینهٔ میرکه باز نهاد و او را بقلعه راه نداد چه یقین دانست
که نهال حمایت ورعایت بی دولتان برگشته روزگار جز نکبت و ادبار
ثمرهٔ بار نیاورد و آنه من در حال شعر پرگز من روانش باد پر نور
مرا پرانه پندی داد مشهور که از بی دولتان بگریز جون تیر
سراندر کوی صاحب دولتان گیر وجون میرکه از در دروازهٔ خاین وخاسر
باز گشت بیشتری نوکرانش که ملازم بودند دست از و باز داشته سر جود
گرفتند وجون لشکر منصور در کوه و دشت از رسلت وجب وبس و پیش
در طلب او بسیار بشتافتند واز و جزی نیافتند وامیرزاده عمر شیخ در

خلان در موضع قجغاق در اقسرای که قصریه که بود نزول فرمود و منتظری می بود
که دولت روز افزون جه لطیفه بر انگیزد تا خار آن دغدغه بیکبار از شارع
اقبال بر خیزد که بس کار کلی بدان سان که خواست ز اقبال صاحب قران گشت راست
اتفاقا عثمان پسر ارغ عم جند نوکر بسمرقند میرفت واز عقبه بوتا نوکذشته بسر چشمه
رسید و یی سلمان دید که از جاده بیرون رفته بود عون عنایت ربانی که پیوسته
شامل احوال اعوان حضرت صاحب قرانی بود که در خاطر او انداخت که پی آن
اسبان بر گرفته بطرفی که رفته بودند با نوکران روان شد و چون از چند پشته بکذشت
همه میرکه را دید با چهار نوکر نشسته بودند و سلمان را بعلف ریا کرده بدست او ره
بعد ازان ایشان همه را کرفته در نهد کشید و خبر با میرزاده عمر شیخ فرستاد او را
محبوب خود کردانیده باز کشت و متوجه شاه زاده مشار الیه شد و او را
روز دوشنبه در اثنای راه بنا بر اشارتی که از ان شاه زاده رسید یاساق
رسانیدند و ابو الفتح برادر خویش را نیز در سمرقند همایون شرف جشانیدند
دیده وزان عالم عبرت دار و خویش کشت که عاقبت عذر و خیمست
و جزای کفران نعمت عذاب الیم الا لعن الرحمن من کفران النعیم و بعد از رفع
این دغدغه امیرزاده عمر شیخ روی توجه بصوب سمرقند آورد و در انجا بسعادت
بساط بوس حضرت صاحب قرانی مستسعد کشت و در همان وقت که میرکه
یاغی شد و از سمرقند باز کشت امیر جهانشاه برحسب فرمان با تمای لشکر

بورلدای و طاغای و اپردی از قندز متوجه معسکر همایون شده بود و چون بلخ
رسید امیر یادکار برلاس با مجموع لشکر بلخ و آن نواحی بویشان پیوست
و با تفاق میرفتند در اثنای راه ایل بورلدای یاغی کشته باز کشتند امیر جهانشاه
صورت حال بپایه سریر اعلی عرضه داشت کردند و خواجه یوسف بن الجایتو
و جنید برادر زاده بورلدای و از لشکر بلخ پیر علی تازرا با خود همراه کرده با
کروید و در عقب بورلدا ییان بتعجیل روان شد و شبکیر کرده بغلان بایشان
رسید و کوچ و خانه ان روز بر کشتکان را غارت کرد و درین حال خبر
بامیر جهانشاه رسید که میرکه یاغی شده و لشکر جمع کرده در ولایت حصار
نشسته لهذا امیر جهانشاه سپاه نصرت پناه را مرتب ساخته متوجه او شد
و خواجه یوسف جهة ضبط لشکر خود بارهنک رفت و پیر علی تازان روا
بلخ شد تا لشکری که در انجا مانده بود بیاورد و مقرر کردند که در کنار آب
جیحون بهم رسند و چون امیر جهانشاه بکنار آب رسید بسته باتمای لشکر
بشاه از آب بکذشت و هم انجا توقف کرد و چون شب درآمد جنید بور
و برادرش بایزید و علی اکبر با تمای لشکر خود یاغی شده بشیخون آوردند
و ایشان سه هزار سوار بودند و با امیر جهانشاه شصت مرد بیش نماند با ستظهار
دولت غرایب آثار صاحب قران کامکار هیچ کونه تزلزل و اضطراب
بخود راه نداد توکل بر خدای ظفر بخش کرده بان نفر اندک پشت با آب

اورده وسپر ما و تو رما در روی کشیده بمدافعه و مقابله مخالفان مشغول شدند
از آمد شد تیر از طرفین هوای معرکه دران تیره شب پر شهاب شد و از نهیب
شمشیر و سنان جان بهادران سراسیمه گشته در اضطراب افتاد ف
تیغ چون وسوسه عشق در اقتاد بدل تیر چون شعشعهٔ نور در آمد ببصر
کز خایسک شد و تارک گردان سندان دشت آورد شده کارگه آهنگر دران
حال خواجه یوسف نوکری از بالای آب بسناج دراب انداخته روان ساخت
و پیغام داد که در مقام جلادت پای ثبات می باید افشرد که اینک ماجنک را
آماده گشته بمعاونت و مظاهرت شمای رسیم لشکر نصرت نشانرا که در مقابلهٔ
دشمنان چون سد اسکندر پای قرار استوار داشته بودند و داد مردی و مردانگی
میدادند از وصول این خبر پشت استظهار و بازوی اقتدار قوی تر گشت
وخواجه یوسف و پیر علی تازیج دران شب با صد مرد مکمل بشناه از آب گذشته
برسیدند و با تفاق جمله کرده کوششهای مردانه نمودند و چون صبح صادق
از افق آسمانی سر بر زد ظفر فیروزی از مطلع اقبال صاحب قرانی دمید ن
گرفت و لشکر دشمن بآن کثرت که در مقابلهٔ هر نفری بیست نفر بود پشت
هزیمت نموده روبگریز نهادند و از آن گذشته بجانب بغلان گریخته مصدوقه
وان یکن منکم عشرون صابرون یغلبوا مائتین بالغ وجهی بظهور پیوست لشکر منصور
تکاشی کرده بسیاری ازیشانرا بقتل آوردند و امیر جهانشاه با سپاه نصرت

پناه در قندز نشست و ایل و قبیلهٔ بور لدای از عقبهای هندوکش گریخته بکابل
رفتند ابو سعید یسود جون یاغی گری ایشان بشنود خبث طینتش
بران دلالت کرد که باوجود سوابق عنایت که از حضرت صاحب قرانی مشاهده
نموده بود کفران نعمت روا داشته یاغی و بجسب اتفاق اقبوغا یسود که
دشمن ابو سعید بود حضرت صاحب قرانی اورا بند کرده بمغولستان و بطر ف
قراتای فرستاده بود درین ولا از انجا گریخته می آمد واورا در راه گرفته و باز بند
کرده بپایه سریر اعلی آوردند در خوارزم وجون یاغی شدن ابو سعید بسامع
علیه رسیده بود اورا عنایت فرموده که بند بر داشتند و ایل و الوس
یسود را با و ارزانی داشته امیر جهانشاه فرستادند وجون آن حضرت از خوا رزم
بمستقر سریر سلطنت بسعادت معاودت نمود رمضان خواجه و دیگر بهادرانرا
باجندین قوشن از عساکر گردون مآثر بمعاونت امیر جهانشاه فرستاد و
فرمان داد که دشمنان روند بر عقب بروند برحسب فرموده امیر جهانشاه
وخواجه یوسف از قندز بغلان بر عقب روانه شدند واز هندوکش و کابل
گذشته در لغمان به جنبید و ابو سعید رسیدند وایل و الوس ایشانرا غارت
کردایندند انجا از صدمهٔ قهر ایشان بجان خلاص یافتند بسند کوهستند وجون
امیر اقبوغا ازان حال آگاه شده بود از براه روی قصد بایشان نهاد و امیر
سغیل قتمازی لشکر انجا جمع آورده با میر اقبوغا پیوست و با تفاق از عقبها

وجنگلها کذشته بآن سرکشکان روز برکشته رسیدند وواه برایشان بستند
ف کویی بقصد دشمن صاحب قران بلا میدوید از زمین وهمی باد داز هوا
ایشان از بیم جان سراسیمه تحمک مشغول کشتند وبعداز انک بسیاری کشته
شدند وانچ چیزی که با ایشان مانده بود عرضه غارت وتاراج کشت جنید و
بایزید وابو سعید بهزار مشقت سربرد برده بجانب هندوستان رفتند وعساکر
منصوره قرین سلامت وغنیمت موفور بموضع خود باز کشتند ف
سپاه خسرو صاحب قران بنده نواز بهرکجا که رود با غنیمت اید باز ودران
ایام که رایت نصرت شعار متوجه خوارزم بود سیورغتمش اغلن در ولایت
بخارا بیمار کشت وبعداز چند روز شنکار کشته بجوار رحمت حق پیوست
ونعش اورا از بخارا نقل کرده بچولکای کش بتردیک قویکان بفاج در کنبدی
که آن مستحدثات او بود دفن کردند تغمده الله بغفرانه ودران وقت که
حضرت صاحب قران از خوارزم معاودت فرموده بدار السلطنة سمرقند
نزول فرمود وآن خطه فردوس آیین از فر قدوم همایونش غیرت سپهر
برین کشته سلطان محمود خانرا بجای پدر مقرر کردانیدند وزراء علم آرای پر تو
عطوفت واشفاق برحال اولاد واحفاد انداخته فرموده حضرت رسالت
حب قال النبی صلی الله علیه وآله وسلم تناکحوا توالدوا تکثروا وجهه همت
عالی نهمت ساخت وکامکاران کامکار همة طوبیا بزرک بپای سعی واجتهاد

برخواستند

برخواستند واعالی مملکت دست سرور شادمانی بترزین شهر برکشودند
اذنها بستند وتعبیها آراستند ودرباغ بهشت که نامش از محامش صفات
نشان میدهد ومشامده صفاتش مطابقه اسم ومسمی بیان میکند سرابرده وخرکاها
فراوان بنجت زمین ورفعت آسمان بزدند وبرافراختند وانواع فرشها وبساط
ملمع وبرکونه تکلف وتجمل از غرر وذرر وزاهر وجواهر مزین ومرصع ساختند
وحضرت امیرزاده محمد سلطان وامیرزاده پیر محمد برادرش وامیرزاده شاهرخ
را باکرایم جلایل حضور انشاد بطریق شرع مطهر عقد بسته درباغ بهشت
بتاریخ سنه تسعین وسبعمایه داماد کرد شد چند عقدی که عقد ملک راداد انتظا
چند اعهدی کرد شد بر وفق عالم تمام تادران بزم همایون کوهر افشانی کند
آسمان از بر وفطرت پر جواهر دولت جام بعداز اتمام این مهام صاحب قران کرد و
غلام لشکر بهرام انتقام را اجازت انصراف داد وامیرزاده میرانشاه بخراسان
رفت وامیرزاده عمر شیخ باندکان وحضرت صاحب قران آن رفیستان درسمرقند
باقبال وکامرانی بکذرانیدند کفتار در نهضت همایون صاحب قران بجنک توقتمش خان وظفر
بیون ملک دیان چون توقتمش خانرا برنوشت شقاوتی که خامهٔ جف القلم
بر پیشانی ادبار وخذلان او نوشته ورقم رذه بود بران دولت که حقوق
نعمت ورعایت حضرت صاحب قرانی فراموش کرده برکفران نعمت اقدام
نموده از تمام اوس جوجی که از میامن تقویت وتمشیت الحضرت بدو

رسیده بود لشکری کران جمع آورده ف زروس و چرکس بلغار و قفجاق
قوم باکنه والان وارآق همان از باشقرد واز مکس هم سپاهی بس کران آمد فرایم
وباجنان لشکری از خیر شمار بیرون واز اوراق اشجار و قطرات امطار افزون
بتاریخ اواخر سنه تسعین وسبعمایه موافق لویل اول زمستان متوجه صاحب
قران شد انحضرت چون برین حال اطلاع یافت بالشکر بمرقده وکشی
از مستقر سریر سلطنت نهضت فرمود و ساغرج را منزل همایون
ساخت و تواجیا نرا جمعیت جمع و احضار عساکر نصرت شعار باطراف ممالک
روان گردانید و بحسب اتفاق آن سال شدت و برودت هوا بمرتبه
بود که آسمان عموارهٔ پشت سنجاب بردوش افق کشیده بود و زمین
پوسته شکم قاقم پوشیده شو زبرف کشته زمین همچو صفحهٔ کافور
زابر مانده جهان همچو کبند پلنگ نور هوا زغایت سرما جان غود اثر
که بردخاصیت از طبع مردم محرور دران حال خبر آوردند که منغلای لشکر قفجاق
خان ایلغش اغلن با سپاهی گران از آب جمند کذشته در نزدیک اجک
زنوق نشیمن ساخت حضرت صاحب قرانی فی الحال عزم فرمود که تعجیل برسر
ایشان رود و امرا و نویان را زانوزده مبالغه نمودند که چندان توقف نباید
فرمود که لشکر ما از اطراف جمع آیند و نقد این کفتار در محک رای آصابت
شعار انحضرت تمام عیار نمود و از بقیهٔ فی التاخیر آفات اجتناب واجب

شناخته بر

شناخته برحسب اشارت شو زمانه ازان کس تیر راکنند
که او کار امروز فردا کند امضاء عزیمت را صواب دانست و دست
توکل در حبل متین تائید صمدانی استوار کرده جمع شدن لشکر را بپایید و باو
جود انکه در تمام راه تا سینه بلب برف نشیمن بود با جمعی خاصکیان برف
کوفته متوجه کشت و شبکیر کرده ف روان شد با قبال و فتح و ظفر
سعادت بپیروزیش راه بر سعود فلک نصرتش را خمان
خود ملک در پیش حرز خوان و امیرزاده عمر شیخ لشکر انکان مرتب
داشته از کنار کنارات جمند شتافته بوکب همایون پیوست حضرت
صاحب قرانی کوبخه اغلن و تمور قتلغ اغلن و شیخ علی بهادر را با جمعی سپاه
روانه ساخت تا راه کریز بر دشمنان به بندند روز دیکر در وقت طلوع
اقتاب مابحه رایت نصرت انتیاب از بالای تل اتباد برامده بیاخ
رسیدند و سورن انداخته جنک در پیوست شو پر از نالهٔ کوس شد مغز هیچ
پر از آب شنکرف شد جوی تیغ از آواز اسب و خروش سوار
فرومانده دست سواران رکار و چون آتش حرب از باد حمله دلاوران
اشتعال یافت نسیم فتح از مهب اقبال حضرت صاحب قرانی وزیدن
کرفت و مخالفان پشت بزیمت نموده روبکریز نهادند و بسیاری در زیر
دست و پای اجل سراسیمه کشته نیست شدند و بعضی از بیم تیغ آتش

بارخود را در آب خجند انداختند وخاک وجود شان ببادفنا برفت وانهاکه
از قتل خلاص یافته بصوب گریزی شتافتند لشکر منصور که بیشتر رفته بودند
تا راه بریاغی بگیرند از پیش درآمدند و سپاه ظفر پناه از عقب روان شده
ایشانرا شکار وار از اطراف وجوانب درمیان گرفتند و بزخم تیر و سنان
و تیغ و گرز گران دمار از روزگار ایشان برآوردند و غنائم حیاتشان بدست
قهر عزرایل سپردند و ایذی پردی بخشی را دستگیر کرده خواستند که سر از تن
جدا کنند او از بیم جان نام خود اظهار کرد و او را زنده پیش صاحب قران
گیتی ستان آوردند آنحضرت احوال و اوضاع توقتمش خانرا از و استفسار
نموده او را خلعت عفو پوشانیدند و جامه داده بعنایت پادشاهانه مخصوص
گردانیدند و بعرض ملازمت موکب همایون سرافراز گشت مصراع
آزاد بنده که بود در رکاب تو و از آنموضع کوچ کرده بسعادت معاودت
فرموده در ماه صفر سنه احدی و تسعین و سبعمایه در اقارفرود آمدند و از انجا
توقف نموده چون از قدوم طلیعه لشکر بهار سپاه تباه کار لشکر سرمایرث
بهزیمت داده و عساکر عجیب آئین سبزه و ریاحین از اطراف و اکناف
صحاری و بساتین در حرکت آمدند ف سلطان گل رسید و دیار چمن گرفت
و اطراف جوی بار سپاه چمن گرفت و لشکر ظفر جنایب از اطراف و جوانب
برسید ند امیرزاده پیر انشاه با سپاه از خراسان بر رکاب عالم پناه آمد و لشکر

بلخ و قندز

بلخ و قندز و بغلان و ختلان و بدخشان و حصار و دیگر بلاد و امصار بعسکر همایون
پیوستند از آوازه طبلان و گرد سپاه نه خورشید تابنده روشن نه ماه
جهان شد ز گرد سواران جهان نه که خورشید شد کفچ اندر نهان حضرت صاحب
قران گیتی ستان فرمان داد امیرزاده عمر شیخ و امیر حاجی سیف الدین و اکیو
تمور بروند و بر آب خجند از کشتیها و عمد پول سازند ایشان بامتثال امر
مبادرت نموده برفتند و چند موضع پول بستند و خبر بحضرت صاحب قران
فرستادند آنحضرت بتاریخ ربیع الاول سنه احدی و تسعین و سبعمایه موا
بیلان ییل از انجا کوچ کرده در ضمان امن و تائید ملک دیان روان شد
و چون بکنار آب رسید با فوجدان کامکار و تمام لشکر نامدار بآن پولها
از آب بگذشتند و تمور قتلغ اغلن و سونجک بهادر و عثمان بهادر را بر سم
منغلای تعیین فرمود و ایشان برحسب فرمان روانه شدند و قراول از پیش
بفرستادند و فرستادگان قراول دشمن را دیده باز گردیدند و خبر باسرار
امرا با لشکر کمین کرده خود را بدشمن نمودند و مخالفان چون کسی را ندیدند
و شب درآمد از سر فراغت جوخهت خویش بخواب مشغول شدند غافل
از اینمعنی شعر بناید غنودن چنان بخبر که ناگاه سیلی درآید بسر لشکر نصرت
شعار از دولت بیدار سوار شده بر ایشان شبیخون بردند شعر
شب تیره رفتند کند آوران جو شیر ژیان بر سر دشمنان
بکرز و سنان و شمشیر و تیر

برآورد از جان دشمن نفیر. دران شب دیران نصرت شعار. بکشتند ازیشان وجون لشکر یاغی بیشتر بقتل آمدند و بقیه که خسته جسته بصد مشقت ازان ورطه بر بردند و روی بگریز نهادند و از آب ارح عبور نموده بتوقمش خان رسیدند و آن لشکر صیرا از محاصره کرده بودند و در انجا خبر کوچ ولاد قوچی بینو و معارضه مشغول کشته خبکهای مردانه کرده بودند و توقمش بعد از بخبر از تسخیر صیران بی غار نیده دران صحاری نشسته بود وجون او را از وصول لشکر منصور آگاهی دادند شاه و سپاه بر که این خبر شنیده از شکوه دولت حضرت صاحب قرانی پای ثبات و قرارش بلغزید وجون هرس برایشان استیلا یافته لشکری بآن کثرت سواد و بسیاری ابهه و استعداد بخرد آوازه از بیم فرو ریخت و هر کس بدست اضطرار در دامن فرار آویخت و بی توقف منهزم کالجراد المنتشر متفرق و پراکنده شدند ف از اوازهٔ شاه صاحب قران فرو ریخت از بیم سپاهی کران. ندیده کس از دور گرد سوار. غریب کزیدند یکسر طریق فرار. ازینها نباشد بنزد لبیب. ازان شاه صاحب قرانی صاحب قران گیتی ستان جون از انهزام مخالفان آگاهی یافت امیر حاجی سیف الدینی را با غرق بسمرقند فرستاد و بنفس مبارک ایلغار فرموده در عقب دشمنان روان شد و خواجه شیخ قوچین و تربلاق قوچین و فوامان بهادر و امان شاه و دولتشاه جاچی مرد گزیده دو طبله بر عقب بزمان کبری

ازیش فرستاد ایشان در موضع سارق اوزن بقراول دشمن که از عقب ایستاده بودند رسیدند و جنگی عظیم کرده بسیاری ازیشانرا بقتل آوردند و بقیهٔ السیف بگریختند و جون بهادر ان نصرت قرین منظر و منصور باز گشته و در بیابان بقتبه درخان که با صد خانه وارنشسته بود دو چار خورد و با ایشان نیز داد پیکار و رزم داده شکول نیروی دولت قاهره قتبه درخان را که بزرگ آن قوم بود دستگیر کرده او را با قوم کله و رمه بقهر و قلبه رانده بموضع اقتوما بعسکر همایون رسانیدند حضرت صاحب قران بدولت و اقبال ازان منزل نهضت فرموده براه اورنک چغل از چول گذشته بموضع پلین رسید و از انجا روان شده از سارق اوزن و کورجوت بآل قوشون نزول فرمود کنار در فرستادن حضرت صاحب قران امیرزاده میرانشاه بجانب خراسان

در موضع آل قوشون خبر آمد که ملوک خراسان مثل حاجی بیک جون قوبانی و تمام لشکر کلاه و طوس یاغی شده اند حضرت صاحب قرانی امیرزاده میرا را با طغانا یرهٔ آن فتنه فرمان داد شاه زاده برحسب فرموده با لشکر نصرت شعار خود باز گردید و تجهیل تمام رانده بسمرقند آمد و جون مامور بود بقطع مادهٔ فساد ممالک خراسان ملک پیر محمد بسر ملک غیاث الدین بادو بسر ملک زین العابدین و محمود که در انجا بودند ثربت قتا جشانید و از نسل ملوک کرت کس نماند و شاه زادهٔ جوان بخت از انجا برسیل استعجال بخراسان

شتافت ودرصحرای بحراباد ملوک سربدال بافوجی ازلشکر فدایی ودایشی
آمدند واز سرجان گذشته برلشکر شاه زاده حمله آوردند وجنگی عظیم درپیوستند
عساکر جوانغار وبرانغاریش آمده اشانرا شکاری درمیان گرفتند وبزخم
پیکان خاره گذار پیشتری آن اشرار را برخاک هلاک انداختند وملوک شکسته
وخاکسار بشقت بسیار جانی بکنار آورده باجوقی ازسپاه پیشتر زخم دار
روی فرار بصوب عراق آوردند وامیر آقبوقا نیز که ازهراة متوجه دفع آن
اشوب کشته بود طوس رابعداز محاصره تسخیر کرده حاجی بیک برادر
کوچک علی بیک جون قربانی از انجا گریخته متوجه عراق شد وجوسمنان
رسید سادات هزارکری اورا گرفته بازنجستادند وتیغ سیاست
سپری شد وجون شاه زاده مشارالیه مخالفان عصیان ودزدیده رامقهور ومخذول
گردانیده عرصه ان مملکت راازخبث وجود ولوث جنود ایشان پاک
ساخت بستوحالات خویش فرمود فدرخبیت عصیان صاحب قران
که بارش هلاکت وبرخ وبوان کسی کاردآن شاخ نکبت نُرد
که روی نکویی نه بینند دگر وعزم حضرت صاحب قران برقرار جزم بود که
درعقب توقمش خان بنفس مبارک برود ونوینیان وامرازانوده عرضه
دشت گردند که اگر رای عالی صواب داند اول بجانب خضرخواجه اغلن
پسرتغلغتمورخان وانکاتورا توجه نمایم وایشانرا کوشمالی بسزاداده نوعی

سازم که

سازم که دیگرباره ازاندیشه جسارت وفضولی بخاطرراه ندهند وبعد از
اوانخ ان مهم روی عزیمت بصوب توقمش خان آورده درد فع او کوشیم
حضرت صاحب قران بحسن ایشان بمعرضا اصفا نمود لقرار در توجه حضرت قران بخولت

بسرخضرخواجه اغلان وانکاتورا نوبت پنجم درهمین سال سنه احدی وتسعین
وسبعمایه حضرت صاحب قران گیتی ستان عزیمت جانب مغولستان
نمود واز موضع آل قوشون مراجعت نموده براه بوری باشی باشکروخدم
وحواشی روانه شد واز توبالیک فوق گذشته بعقبهٔ اوزناف برآمد وا
لشکریان بغایت لاغر بودند از هرده سوار سه نفررا بسمرقند بازگمواند سبان
وسلبان ایشانرا بهفت نفر دیگر قسمت فرمود ولشکر را دوسلبه ساخته
بسعادت واقبال روان شد وجون بایقین سوری رسیدند آب نبود وسیا
ازبی آبی درزحمت بودند ودوسه روز جاهاکنده آب حاصل میکردند ومیر
ناگاه از سحاب فیض الهی دران بیابان درفصل تموز درسرسبزهٔ برف وبرخ
بسیار یافتند جنانچه تمام لشکریان باسلبان وجهارپایان عدیم الشراب گشته
وباداى شکر باری تعالی وتقدس قیام نموده روان شدند وجون بموضع
توغزهٔ اوتلغ رسیدند برحسب فرموده شکار انداختند وصحرای اینجایی
رارانده کوره خرسیار صید کردند وبرجه فربه بود برداشتند وبرجه لاغر
بود بگذاشتند ودرصحرای اولن جز لیغ بموضع جبارایغر رسیده فرود

آمدند واز سپاه انکا تورا اولن بوغا و ایکنجی بهزار سوار آمد بطلب
قبیلهٔ بهرینی میکشتند میرک ایلچی و پیر علی تاز قراول دست دولت لشکر
بودند با ایشان دوچار خورده دست جلادت و اقتدار بجنگ و پیکار
برگشادند و مخالفان طاقت توقف پشت بهزیمت نموده روی بگریز نهادند
لشکر ظفر قرین شخصی از ایشان را دستگیر کرده بپایهٔ سریر اعلی آوردند و کیفیت
حال از و استفسار نمودند معلوم شد که انکا تورا در موضع اورنک یار
نشسته دولت حضرت در زمان شیخ علی بهادر و ایکو تمور را با جمع امرا و لشکر بان
بایلغار روانه فرمودند که بتعجیل تمام بروند تا با انکا تورا برسند و فرمود
که در راه آتش نکنند تا دشمنان از توجه ایشان آگاه نشوند و اخضرت شبگیر کرده
در عقب ایشان روانه شد و چون روز شد بظهور پیوست که بعرجی راه غلط
کرده بجای دیگر افتاده اند آن روز براه قتان قازی بتعجیل تمام رانده
شبهنگام بکوک سالی فرود آمدند و روز دیگر راه یافته بآی آکوز رسیدند
و چون آنجا نزول کردند صاحب قران گیتی ستان با شاه زادگان
و نویینان و امرا مشورت کرده که چون ما سه روز راه غلط کردیم شاید
که دشمنان خبر یافته باشند و متفرق شده مصلحت آنست که از دو طرف
متوجه ایشان شویم بنابرین امیرزاده عمر شیخ را با بعضی لشکر روانه
گردانیدند و امیر جلال بسر امیر عبد را عرجی ایشان ساخته و نبغس مبارک

باباقی سپاه براه شراوشباد تو و قوی مراغ و قراغتن بویورلاغو گذشته
بموضع قراغوچور برآمد و امیرزاده عمر شیخ با سپاه نصرت پناه کوه و بیابا
قطع کرده میرفتند و هرجا که با قوم دشمن دوچار میخوردند جنگ کرده همه منهزم
و منکوب میگردانیدند تا در موضع قوناق بانکا تورا رسیدند و از طرفین
سودن انداخته شعر دلیران و شیران دشمن شکار برافروختند آتش کارزار
زخون گشت پردامن آسمان زیم آب شد زهره روزگار فروبسته لبهای مردم
فروماند اعضای گردان ز کار بهادران لشکر نصرت شعار بعون تائید پرو
بسیاری ازان طایفه دنیا نرا بقتل آورده ایشانرا بشکستند و انکا تورا از گاشی
کرده از ولایت بدر کردند و از موضع قاتمه بریچی بگذرانیدند و غنایم بسیار
بدست آورده بسی دختران و پری چهرگان لاله عذار اسیر گرفتند و شاه زادگا
کامکار بعد از قهر و طرد مخالفان بدگردار منظور و منصور با غنایم نامحصور
بسعادت معاودت فرمودند و در موضع اخنا و تکه تبغ بساط بوسی حضرت
صاحب قرانی فایض شد و چون مدتی بود که شیخ علی بهادر و ایکو تمور
بایلغار رفته بودند و هیچ خبر از ایشان نمی آمد و مان اعلی بنفاذ پیوست که
امیرزاده عمر شیخ با فوجی از سپاه تفحص حال ایشان روان گردد بر حسب
فرمان روی توجه براه نهاد و بعد از چند روز امرا از راه دیگر بمعسکر همایون
ملحق شدند و امیرزاده عمر شیخ به بیابان ایت ایجمس آلاکول رسیده نکا

هشتصد سوار از دشمنان کلانتر ایشان قرا بیا تمور دوجار خورد و دران
حال با شاه زاده پناه کس پیش نبود اما بجوع امرا و بهادر بودند مثل
خدایداد حسینی و تمور خواجه اقبوغا و حاجی محمود شاه یسوری و پیر حاجی
ارلات و امثال ایشان بقوة استظهاری لشکر ظفر قرین ف
باقبال صاحب قران دست دادند. توکل بر قادر نصرت بخش کرده بی اندیشه
و هراس بر ایشان حمله کردند. در بیابانی خصاری کز عدو باشد پناه
هر یکی را در مقابل شانزده کس کینه خواه. لشکر صاحب قران دست جلادت بر کشود
دل بتایید اللهی بسته و اقبال شاه. تیغ کین را برکشادند از نیام انتقام
روز روشن کشت بر چشم بد اندیشان سیاه. شاه زاده از صدق نیت
و حسن اعتقاد در جهاد آن فرقه اشقی و فساد داد مردی داده دست بردی
نمود که ملک بر فلک زبان تحسین کشاده بر شجاعت و جلادت او آفرین
خواندند و پیر حاجی بسر تبلایخ ارلات از تجحان و کمان روزکار بود و نقد
شجاعت را سکهٔ جلادت زد و چون شیر عرین دران دشت کین بسی
از ان مخالفان بی دین را داغ فنا بر جبین حیات نهاده تن بر زمین
انداخت و جان باسفل السافلین روان ساخت و رفع منازلتش
را از کمین قضا تیر بمقتل او رسید و بسعادت شهادت فایض شد و از
کرامت وَقاتلوا و قتلوا الاکثرون عنهم سیاتهم بر مند کشت

زبدهٔ حیات نکونام و مردی بشهادت. و آخر الامر از مطالع وَعد اِن
خذلنا لهم الغالبون اختر سعادت کسترفتح و فیروزی طلوع نموده بجاه و
نصرت قرین بر مخالفان فساد آیین ظفر یافته ایشانرا منهزم گردانیدند
و بسیاری را بقتل آورده هرچه داشتند از اموال و جهار پایان بغارت دادند
و کلهار کوسفند و لب رانده سالم و غانم بمعسکر همایون مراجعت کردند ف
بتزدولت صاحب قران و عون آله. امیرزاده عمر شیخ و آن گزیده سپاه
کشاده بازوی سعی و کشیده تیغ جهاد. شکسته دشمنی بدکیش و کنده بیخ فساد
بسوی اردوی اعلی محل جاه و جلال. منظر آمده با عالمی غنیمت و مال.
چون صاحب قران گیتی ستان بموضع قراغوچور رسیده نزول فرمود اموال
و غنایم که عساکر گردون مآثر از اطراف و جوانب جمع آورده بودند بر لشکریان
قسمت نمود و چندان در ان موضع توقف نمود که اسبابش فربه شدند و فرمان
داد که امیر جهانشاه و اوج قرا بهادر و بادیکر امرا با بی هزار سوار ایلغار کرده
بطرف اردیش بطلب دشمنان شتابند. ایشان برحسب فرمان روان
شدند و شب و روز رانده باب اردیش رسیدند و نیم لشکر ازین جانب
آب و نیمی از انجانب بجست و جوی مخالفان کنار کنار آب روان شدند
و بهر موضع از جزایر و غیر آن که دشمنان گریخته پناه برده بودند و چون بر سیدند
ایشانرا بقتل و نهب و غارت دمار از روزکار برآوردند و باین طریق

ایربسیار و غنیمت بی شمار جمع آورده منظر و منصور باز گشتند و موکب
همایون پوستند حضرت صاحب قران ایل و الوس مغولستان که حوزه
تصرف و ضبط در آمده بود کورتها کرده و بایر لعل برادر طغی بوغا برلاس و تمور
بوغا و دیگر امرا رقوشون سپرده روانهٔ سمرقند گردانیدند و ایشان آن جماعت را
رانده با اموال و غنایم بسمرقند رسانیدند و حضرت صاحب قران از حول گذشته
و منازل و مراحل قطع کرده بمحل ایل غوچور رسیده و در سرای اوردم میحل و
معظم نزول فرمود کنار رقورلتای فرمودن حضرت صاحب قران و فرستادن لشکر
باطراف و جوانب مغولستان باستیصال الوس جته جون حضرت صاحب
قران گیتی ستان که لامنتهی لکنار ما وهمة العصفوری یاجل من الدهر مقصود که وجههٔ همت
علی ساختی و سایهٔ التفات بران انداختی تا باکمال طرق و انحاء وجوه در
جیر حصول نیامدی خاطر مبارک ازان نپرداختی در ین یورش همایون با انکه
سپاه نصرت پناهش بکرات و مرات بر دشمنان ظفر یافته بودند و ایشانرا
مغلوب و منکوب گردانیده چنانکه بتفصیل گذارش پذیرفت باز در زمان
استیصال الوس جته باشاه زادگان و نوئینان مشورت فرمود و فرمان
شد که عساکر گردون مآثر فوج فوج از راههای مختلف روان شوند و مجموع
اراضی و صحاری آن قطر که محل حرکت و سکون قوم جته سلت احاطه نموده بهر جاکه
از ایشان نشان یابند اثر نگذارند و برحسب فرمان واجب الاذعان مجموع

بخرجیان

بخرجیان و قلاوزان جمع آوردند و راه های تحقیق نموده ثبت کردانیدند و بر شاه
زادگان و امرا قسمت کرده مقرر شد که هر طایفهٔ با بخرجی معین از راهی مخصوص
بتوجه قلع و قمع مخالفان شوند و جمیع که از بیم تیغ جان ستان ایشان از هر
گوشهٔ بیرون رفته بهر راه بدست آورند و مجموع در موضع یلدوز جمع آیند از انجمله
امیرزاده عمر شیخ با لشکر اندکان بخرجی ایشان بر مکان اغلن و بیان تمور بسر
یکجک جتهٔ برحسب فرمود براهی که مقرر شده بود روان گشتند و اطراف
و جوانب طریق را تاخت کرده هر جاکه دشمنانرا ای یافتند بقتل و غارت
کاری ساختند و از عقبه دوبشین انزور گذشته بقضیهٔ قراحواجه رسیدند
و مسافت میانه سمرقند و انجاسه ماهه راه کاروان است و فوجی دیگر
امیرجهانشاه و شیخ علی بهادر با سی هزار سوار ارسلسته نوکر سینقور را بخرجی
ساخته از راهی که تعیین رفته بود روانه شدند و از قراارت و شور و غلوق
گذشته هر جاکه بیاغی رسیدند بکشتند و بغارتیدند و فوجی دیگر عثمان
عباس با بیست هزار مرد تیغ گذار امیرجلال حمید بخرجی شده براه سیغنان
و سوغلغان لبق و کوک یار بشتافتند و دیدانچه دیدند هر کرا یافتند و فو
دیگر خدایداد حسینی و مبشر بهادر با بیست هزار مرد پرخاش جوی جلادت آثار
قمار تقور ا بخرجی ساختند و از راه اوجکور وانه شد و چون بموضع بیوت
رسیدند با قوم بلغاچی و بلکد ملاقی شده جنگی عظیم واقع شد شعر

بخرجیان

ز تیغ کشته هوا همچو میغ آتش بار ، ز نیزه کشته زمین همچو باغ آهن بر
ز کرد کردان کردون شده بلون زمین ، ز نعل اسپان آمون شده بشکل قمو
نیزه کرده سران چشم بد سکالان کور ، ز نعره کرده یلان گوش خاکساران کر ، آتش
آن پیکار یکشبانروز مشتعل بود تا باد فیروزی از جمن دولت صاحب قرانی
وزیدن گرفت و بهادران شجاعت شعار بشمشیر آبدار مخالفان خاکسار را
مقهور گردانیده منهزم و متفرق ساختند و غارت کرده باغنایم بسیار
مظفر و کامکار باز گشتند و حضرت صاحب قران بنفس مبارک با لشکر
قول نهضت فرمود و کلکن دوحی با تفاق فتح و ظفر بخرچی شده بواه الغ
قول توجه نمودند و آن معسکر همایون ایلغار کرده به سیحقان دبا آن برآمد
والوس یلغاجی را دیگر باره نکبت و ادبار در معرض صدمهٔ قهر عساکر
گردون مآثر انداخته یک حمله دمار از روزگار پریشان آن بدبختان برآوردند
واموال نامعدود و غنایم نامحصور بدست مکنت و اقتدار لشکر منصور
افتاد و حضرت صاحب قران در زمان توجه بجانب توقتمش خان ایرباد کار
برلاس و امیر سلمان شاه و شمس الدین عباس و غیاث الدین ترخان
را در توکستان گذاشته بود و چون لشکر توقتمش را اشکسته و راندند عنان
عزیمت از آن صوب مصروف گردانیده و بطرف جتهٔ معطوف دولت بایشان
کس فرستاد که شما نیز بمغولستان درآیند و بقلع و قمع دشمنان مشغول شوید

ایشان برحسب

ایشان برحسب فرمان بمغولستان درآمده توبیوغا شیخ را بغرموده حضرت
صاحب قرانی در آن سرحد بگذاشتند تا برزاعت اشتغال نماید و خود بطلب
دشمنان روان گشته و منازل و مراحل قطع کرده از اردوبان بگذشتند
واز آب ایله عبور نمودند و بسوت کول و جلک رسیده ایل و الوس آن نوا
را غارت کردند و مال و غنیمت بسیار بدست آن سپاه جلالت آثار آمد و زا
بطرف بالای قازران شده هرجا که بر مخالفان دوچار خوردند ایشانرا بکشتند
و در قید آثار آوردند کتاب کوت مولف بهر کجا که رسید آن سپاه کشور گیر
عدو ز تیغ هلاک اربجست کشت اسیر ، و بطرف ایل بولغاچی و سالوچی
اطراف آن نواحی را تفحص نموده میرفتند و چون از مولرود بگذشتند به خضر
خواجه اغلن که حاکم مغولستان بود باز خوردند و با او غلبه بسیار بود و نوبنیا
و امرا با ایشان سواره در آویختن مصلحت ندیدند و کریختن بشمهٔ دلاوران سپاه
ظفر پناه بنود بضرورت پیاده شدند و چلبر اسپان برکمر استوار کرده بر دشمنان
تیرباران کردند و بزخم پیکان جان ستان راه تسلط و استیلا بر ایشان ببستند
وچون بعد از کوششی بسیار که چانبین دو شبانروز نمودند ف
یکی پشت بر دیگری برنگاشت ، نبگذاشت انجا یکه را که دشلت ، هر خند کوپلک
و دیگر امرا و بهادران جتهٔ پروار خود را بر آتش پیکار زدند ظفری نیافتند
وجنگ قایم شد بهر را غبطهٔ ناموس دران بود که عرصه آن مقاتله و جدال

بصلح ریخته شود و امرا نامدار با خضر خواجه اغلن عقد مصالحت بشرط و عهد موکد
کرد آینده بصوب یلدوز که موعد اجتماع عساکر گردون مآثر بود باز گشته
و شاه ملک ترخان از آن جناب فرار اختیار کرده خود را در بیابان انداخته
بود و در موضع کیتو بدولت زمین بوس حضرت صاحب قران استسعاد
یافت و حالی که مشاهده نموده بود یکی در دو معروض داشت و چون صورت
واقعه بسامع علیه آنحضرت رسید بتجمل هرچه تمامتر روان شد و بتومان سلطانی
محمود خان پیوسته واز کون کز گذشته بموضع یلدوز رسید و امیر یادگار
برلاس و امیر سلیمان شاه و شمس الدین عباسی و غیاث الدین ترخان
که از محاربه و مصالحهٔ خضر خواجه اغلن انصراف نموده و متوجه بودند در انجا
بسعادت بساط بوس سرافراز گشتند و صاحب قران گیتی ستان
مروان کار از لشکر اختیار فرمود و اُغرق را گذاشته بایلغار روان شد
واز گذرگاه اولاً قیا تاو را زاب گذشته در عقب خضر خواجه اغلن بشتاب
براند و در آن بیابان بی پایان ف کسی ندیده فرازش مگر بخشم ضمیر
کسی نرفته نشیبش مگر بپای گمان ز تنگ عیشی بر در زمانش برده همای
ز سلسوان مسافر ذخیر مای گران کسی بروز سفید و شب سیاه در و
بحر کبودی گردون ندیده هیچ نشان فراز و نشیب عقبهای آن قطع کرده عوضع
قرا بولاق رسید و از انجا روان گشت و چون از پیه تاش گذشته

در قوشون قای سپاه دشمن پیدا شد شب دران محل توقف فرمود مخالفان
چون از وصول لشکر منصور آگاه گشتند خوف و هراس بر ایشان غالب
شده همان شب آهنگ گریز کرده هر کس سر خود گرفت و میرفت شعر
یکی شان سراز پا ندانسته باز بیابان گرفتند وراه دراز
نکو نسار کرده در فش سپاه برفتند لرزان وپی راه راه ولشکر جته چون
از هم فرو ریخت از غایت دهشت هر فوج بگوشه بدر رفتند گروهی
ابنوه بهمان صوب که لشکر منصور آمده بودند گریخته میرفتند بامیرزاده عمر
باز خوردند و سپاه شاه زاده ایشانرا غارتیده و دمار از روزگار برآورد
وغلبه از گریختگان بطرف دیگر برون رفته بودند امیر جهانشاه و شیخ علی بهادر
بایشان دو چار خورده همه را بآن طرف کار بساختند ف
کسی را که برگشت روزگار قضا بکوشش نیابد خلاص از بلا
اگر باز گردد براه گریز شود آسمان بر سرش فتنه پیز حضرت صاحب قران
از گوتل نایرین گذشته دشمنانرا تا قوناش بتکامشی فرمود و خضر خواجه
اغلن دل از ملک و مال برداشته بهزار حیله جان ببرد ف
خضر خواجه کرجته را بود خان جو بگریخت از پیه صاحب قران
شد آواره یکباره از جای خویش تن از پیه لرزان دل از هم ریش
نه ملک و نه مال و نه لشکر نه جای ز دهشت ندانست سر را ز پای
سپاهش همه گشته یاد ستگیر

ند شیخ

زن وکودکانشان بخواری اسیر الوس کشته یکباره زیر و زبر ماندند و مردم دران بوم
چنین باشد احوال آن پادشاه که صاحب قران باشد کینه خواه عساکر گردون
مآثر بقیهٔ مخالفان را که دران کوه و صحرا بودند تا قولان کوتل تمام غارت کردند
وغنیمت بسیار از اسب و شتر و گوسفند وغیر آن بدست آورده اسیر و برده
بشمار گرفتند صاحب قران بهر اقتدار منظور و کامکار از انجا باز گشته بجلیش
آمد و غنایم آن فتوحات که محاسب و هم با تامل قیاس و تخمین از عقد و شمار
آن عاجز آمدی مجموع بلشکر قسمت فرمود و از انجا بسعادت و اقبال نهضت
نموده و از فرخ قو و بلاجر عبور فرمود و موضع یلدوز مضرب خیام نزول همایون
گشت و امرا و لشکریان که برحسب فرمان باطراف و جوانب بقطع
استیصال دشمنان رفته بودند با غنایم بسیار و برده بی شمار درین محل برحسب
میعاد مقرر منظور و منصور بسعادت بساط بوس فایض گشتند و آن
موضعیت بغایت نزاهت و طراوت و چشمهٔ بسیار دل پسند و علف
فراوان سودمند شور بس چشمهٔ روشن با صفا یلدوز خواندند انجای را
که معنی یلدوز اختر بود همان چشمهایش منور بود قمر بوقت علنهای آن بوم و بر
بحدیست از قدرت داور که سیلاب ارجه باشد ضعیف و نزار
جو یکهفته گردد دران مرغزار شود همچو کوی روان یه کرند قوی همچل و فربه و نرومند
واز انجا تا سمرقند دو ماهه راه کاروان سلت و حضرت صاحب قران کسی را

پیش راه امیرزاده عمر شیخ باز فرستاد و فرمان داد که براه قهلعه روان شود
و مجموع مخالفان را که دران نواحی و حوالی باشند مستاصل و ناچیز گردانند شاه
زاده بامتثال فرمان مبادرت نموده واز قهلعه گذشته در راه بکوپلک که از امرا
بزرگ جتهٔ یکی او بود و جار جوزد و جنگی عظیم واقع شد ف
خروشش آمد و ناله کرنای برآمخت شه زاده لشکر زجای
دلیران رزم آزما از دوروی خروشان و جوشان شده رو بروی
همه دشت پرخسته و کشته شد زمین سر بسر چون گل اغشته شد الآخر الامر شاه
زاده ارجمند از فر دولت ابد پیوند فیروز گشت و کوپلک را گرفته بتیغ انتقام
بگذرانید و تمام الوس او را بغارت و سلب و کوسفند بسیار غنیمت
گرفته از انجا روانه شد و از موضع کوزن و اوج فرمان گذشته بکاشغر در آمدند
و از انجا نهضت فرموده بالشکر ظفر قرین و طالع سعد باندکان که اقطاع
او بود نزول فرمود و الله اعلم بالصواب قطعه کفار در مراجعت صاحب قران چنانکه بایستی بر
سلطت صریر خلافت مصیر حضرت صاحب قرانا چون خاطر همایون از
کار جتهٔ بپرداخت ف بر اعدار دولت مظفر شده سپاه از غنیمت توانگر شده
همه دشمنان گشته یا رانده به بندش اسیران بسی مانده دیار بدانویش را سر بسر
همه رفته و کرده زیر و زبر براورده از بوم دشمن دمار بران گونه فوشنگ پیش از ین
عزم دار السلطنه سمرقند را وجهه همت عالی ساخت و با تمامی عساکر گردون

مآثر از بحکل یلدوز نهضت نموده ببالغ یلدوز در آمد و در انجا طوی عظیم کرده
بعیش و عشرت مشغول گشت و تمام نوئینیان و امرا و اشراف را بخلعت
و کمر و انعام پادشاهانه محفوظ گردانید ف همه دشت خرگاه و پرده سرای
زد یبای زربفت کرده ببای نهاده بخیمه درون تخت زر همه بکرتخت زر و کمر
نشسته برو شاه توران سپاه بجنگ اندرون کرز و بر سر کلاه
بدان فتح یک جشن شاهانه ساخت سر آن سپه را باحسان نواخت
بسی نامداران کشور کشای بخدمت رهی وار کردش بپای
زدست بتان نوش کرده بکام شراب عقیق بزرینه جام دران عیش و عشرت جوشد
روان گشت زان منزل دلفروز و امیر جهانشاه را در اغرق کذ نشته روز یکشنبه
پانزدهم شعبان سنه احدی و تسعین و سبعمایه موافق پیلان پیل متوجه مستقر
سریر سلطنت شد و تحویل رانده در یکشنبه بفتح ماه مبارک رمضان خطه جنت
آیین سمرقند از فر قدوم همایونش غیرت سپهر بلند گشت جهانیان را ازین بشارت
فتح صاحب قرانی و مراجعت نمودن در عین اقبال و کامرانی نهال آمال و امانی
بانهار و اثمار بهجت و شادمانی تازه و بارور گردید آغایان و شاه زادگان
و امرا و نوئینیان نثارها کرده طویهای لایق دادند و عیشکشهای مناسب کشیدند
و از ادارت اقواج افواج ریاض عیش و عشرت را جنبانی سرسبز و شاداب
داشتند که فصل پاییز رشک بهار آمد و کافهٔ خلایق در سایهٔ عدل و احسان

مهاد امن و امان مرفه و شادمان اسوده از غم برخوردار شدند و چون زمستان
بر سید صاحب قران گیتی ستان بنجار انتقل فرموده در کول فوکتی قشلاق
کردند و دران محل قوریاها کرفته قرمها ساخته و خانها پرداخته و چون
کول متعدد است هر کونه مرغان تخصیص قوکه قوس که انرا ارچ نیز میکو
بسیاری می باشد از برای قوش لامثی وصید طیور بغایت مناسب
افتاده لاجرم در پایین آن کولها مسند خلافت مصیر از شکوه صاحب قران
جهانگیر رونق پذیر میکشت و بندکانهای فوغنقا شکر بعد ما مرت داشته
بکولها در می آمدند و بغلغله و خروش و طنطنهٔ طبل و کوس مرغان را زار مانده
می پراندند و تا رسیدن بکولی دیکر قوشچیان قورا خوای قوانقسکی شنوانیدند
اما از سیب حمله جان کل طغول امانی دیدند دیکر باره صدای سوران و آواز
طبل باز مرغان را بر اجتناب و احتراز میداشت ف نه جند ز مرغان باندک زمان
کرفتاری شد که وصفش توان چه وفور طیور و کثرت مرغان دران موضع بمرتبه
بود که صاحب تاریخ جهانکشای ثبت کرده بود که شاه زادکان جغتای
و اکدای یک زمستان دران قشلاق کرده بودند و بهفتاد پنجاه شتر وارقو
شرلغه بار دوی بزرک که در ظاهر سمرقند نشسته بود مینرستادند و الحمد
علیه و منه دران زمستان اختر اقبال امیر سلیمان شاه باوج کمال و جلال سعود
نمود بنور مصاحبت حضرت صاحب قرانی اختصاص یافت و طویهای

پادشاهانه عرب داشته پیشکشی بسیار بعجل عرض رسانیده و حضرت معلی
سلطان بخت بیگم را بآبان نوپین کامکار دادند و امیرزاده میرانشاه قضا با و
مهمات خراسان چنانکه شرح داده شد کفایت نموده متوجه پایه سریر اعلی
گشت امرا و نویینان باقامت مراسم استقبال قیام نمودند و دران قشلاق
بشرف بساط بوس خسرو آفاق فایز شد ف چو پرداخت شه زاده نامور
ز الجامشی پیش تخت پدر جهاندارش از لطف در بر گرفت ،

ببوسید روی و سخن در گرفت ، پرسیدش از راه هر پیش و کم کستر ید
زهر در سخن رانیشه زاده هم ، وزان بس بسی پیشکشها کشید ، زمینی بوسه داد و شاه
شهنشه بسی آفرین خواندش ، بجای سزاوار بنشاندش
جهان شاد ازان اجتماع گزین ، کزان تازه شد رونق ملک دین ، و دران اثنا آن
دستان بر مقتضای رای صاحب قران امیرزاده ابابکر بسر امیرزاده مشار الیه را
دختر امیر حاجی سیف الدین نامزد شد و خضر معلی خانزاده بر سم طوی اقامت
نمود و دران اثنا برحسب عادت روزگار بر شادمانی راغمی و بر سروری
راماتمی در عقب می باشد و آنه هو اضحک و ابکی قد اتاق خاتون که حرم
پیر حضرت صاحب قرانی بود ازین سرای فانی بدار القرار جاودانی نقل کرد
انا لله و انا الیه الراجعون خاطر مبارک الحضرت از وقوع این حادثه بغایت
متالم و مهموم گردید که دیده دین و دولت بآن دوشنی بود از مصیبت بسیول

ملال و محن کشت و الا غرق التعلب بخون و العین تدمع صحت کلام منخر نظام
و رسم اشی و اطعام و افاضت خیرات و صدقات بفقرا و ایتام فوق
ما یتصور الاوهام با قامت پیوست و نقش مخوف مغفرت را بکشن بود
دفن کردند و بغرس لایموت ف روانش بخلد برین شاد باد ، و چون
زمستان باخر رسید صاحب قران گیتی ستان عزیمت دار السلطنة قزوین
و همه را در پناه حفظ و تایید آله کامران و شکار کنان بسعادت و اقبال
منازل میکذشت ف نبه در یک شکار رستان نمی ماند ،
شکار افکنی شکار افکن همی ماند ، بغرخنده طالع مسعود از قرشی کذشته
در جلگای دلکش کشن بر لب آب خشکار افتاد نزول فرمود
سراپرده شاه چون اقتدار ، زمینی را کشیده زد یار خصار ، ف
بهر دشت کشته کران تا کران ، پر از خیمه و حرکه و سایه بان کفتار
در قولتای فرمودن حضرت صاحب قران چون از میامن
آثار شوکت اقتدار حضرت صاحب قران کامکار آفتاب دولت
ترکی بتخصیص الوس جغتای باوج عظمت و جلال صعود نمود و کمال
رفعت و استقلال یافت خانجه آن حدود مشرق تا بمغرب پرتو تسلط
استیلا انداخت و از کثرت غنایم و افره که در بور شهای پیاپی عساکر
گردون مآثر را از فتوحات متواتر بدست جلادت می افتاد و یاسا

معسکر ظفر مآب از روی کمتت واسباب برادر دیگر عهد وزمان
فایق بودند هر آینه رای مملکت آرای که ایتی بود لازم الاتباع درشان
احکام سلطنت وکشورکشائی اقتضای آن فرمود که در سان لشکر
اضافتی رود در بهارایت سیل سنه اثنین وتسعین وسبعمایه دران بارکه
از فرّ نزول همایون مهبط انوار ابهت واقتدار بود بقرولتای بزرگ
فرمان داد و بعد از جمع امرای تمام امرا و نوینان از تومانات ونهار
جات و صدجات وسایر سروران وحکام مواضع وولایات رسوم
طوی قرولتای واداب آن بحشمتی وتجمل مرتب افتاد که جهان فیروزی
وافراسیاب دیده مثل ان ندیده بود ونشنیده وچون اشارت عالیه
درباب زیادت کردن سان سپاه بنفاذ پیوست ف
سران سپه سربسر که بود بخدمت کمربسته فرمان شنود بوجهی که
فرمان واجب الاذعان بجریان یافته قرار گرفت و بجموع التزام
نموده خط بازدادند که بموجب مقرر سپاه بعوض گاه رسانند وتوا
جیان بزرگ که خط بازی ستدند امیر حاجی سیف البرس بود وایز جهانشاه
وامیر شمس البرس عباسی وهم دران ولا طویهای خسروانه مرتب گشت
وجشنهای پادشاهانه مشتمل بر انواع تجملات وتکلفات ترتیب
کرده بعتاقهای گوهرآگین برفرق خواتین بلقیس آیین شعر

شعر کنتی مکر ثریا در ماه کرد منزل • وساغرهای بلورین بردست ساقیان
زهره جبین مصراع صافی زنهر کدورت بجون ضمیر عاقل فرحبانی بشادی شد آراسته
همه بوم پرزبور وحوصله • جهان شد نهان زیر دیبای چین • پراز در وگوهر بسیط زمین
وعهد اعلی سویخ قتلغ آغا دختر شیرین بیک که نماطی بود از روضهٔ ابهت وجلا
ورخسار افتخارش را حضرت صاحب قرانی حال بامیرزاده عمر شیخ دادند
وبعد از فراغ ازین امور برحسب اجازت واشارت حضرت صاحب قران
امیرزاده ایرانشاه بخراسان معاودت فرمود وامیرزاده عمر شیخ باندکان
وامرا و نوینیان نیز بیورتهای خود بازگشتند وحضرت صاحب قرانی
بمستقر سریر سلطنت فرمود وبعد از چند روز ظاهر سمرقند مرغزار
بلغر بنجاح مرکز استقرار رایت فتح آثار نصرت شعار گشت ف
نظام حال زمانه قوام کار جهان • تمام گشته باقبال شهریار جهان کعاد در
فرستادن حضرت صاحب قرانی لشکر بطرف جته هم دراوایل سال
مذکور صاحب قران گیتی ستان امیر سلیمان شاه وخدایداد حسینی وامیر
شمس البرس عباسی وبرادرش امیر عثمان واز امراء قوشون وخان بکان
مثل صدیق تابان وسلطان سنجر بسر امیر حاجی سیف البرس وحسن جاندار
وتلک فتوحین وعید خواجه وتوکل باورچی ونصرت قماری بابیست
هزار سوار بطرف جته روان فرمود وچون ارسیحون عبور نموده از تاشکت

ل

بگذشتند و بآبی کول رسیدند از پیش امرزاده عمر شیخ امیر ملش و برشی
پیکش و بدرد صد ترکمان با پنج هزار مرد از شجاعان و دلاوران از
جانب اندکان رسیدند و با ایشان پیوستند و چون بکوک تو په رسیدند
چند روز در ان موضع توقف کرده بتفحص احوال مخالفان مشغول شدند
و از انجا پی دشمنان گرفته از راه عقبه ارجتو روانه شدند و از مخالفان
هر کرا بیافتند بگشتند یا زنده گرفتند اسیر زن و بچه شان برده بر نا و پیر
بغارت بردند چیزی که بود زخشک و تر شان بر آورده دود بانی طریق
اطراف و جوانب آن اراضی و نواحی را بمراکب جلادت و صرامت
می پیمودند تا از الطالغ گذشته و از آب ایله بشناه عبور نموده بقراآتال رسیدند
که بورت انکا تورا بود و در انجا خبر یافتند که از قوجیان اولجه بوغا بجلکاچی
که با چهار صد سوار بیشتر بخبر گیری رفته بود در شکار گاهی با قمرالدین دوچار
خورده جنگی عظیم کرده اند و بسیاری از جانبین بقتل آمده اند امرا از برای
تحقیق این قضیه حسن جاندار و مکشی و پکش را بفرستادند ایشان
روی شهامت و جزم براه آورده چون بموضع رسیدند که آن جنگ
واقع شده بود کشته بسیار دیدند افتاده و در ان میان از لشکریان
خود از قوم منغو شخصی را یافتند زخم دار که از حیاتش رمقی مانده بود
و چهل روز بتلف گذرانیده اورا بخواری نموده پیش امرا آوردند

تقریر کرد

تقریر کرد که در ان موضع با قمرالدین جنگ کردیم و بسی مردم از هر دو طرف کشته
شدند و سپاه ما شکسته بیرون رفتند و قمرالدین بصوب صحرای یخنی و بوجنی
روان شد امرا توقف در عقب او بتعجیل بر اندند و چون از ایخنی و بوجنی
بگذشتند و باوکن کتیج رسیدند اغرق را در ان محل بگذاشتند و با یلغار
روانه شدند و چون بکنار آب اریش رسیدند قمرالدینی از آب گذشته بود
و بطرف نوکس که گویند که سمور و قاقم در ان پشهای باشند رفته بود و سالها
و عهدها که بسته بودند و بدان از آب گذشته بودند یاغی شده امرا چند روزی
در ان موضع درنگ نمودند و هر یک کس خود را از آب گذرانیدند تا او
و تمغای ایشان بران درختهای صنوبر بر عالی که در ان بیشه بود کشیدند
تا که شیران سپاه حضرت صاحب قران باز یابد بر درخت بیشه دشمن نشان
یک وجب بوم از زمین کشور دشمن نماند کین سپاه سلب تسلط بر فوازان نراند
و چون زمان یورش ایشان در ان بیابانها قریب شش ماهه تمادی شده
بود و لشکریان را زاد نمانده بود در ان مدت بیشتر بگوشت شکاری و پیاز
صحرایی میگذرانیدند و هوا نیز سرد شده بود از انجا بسعادت معاودت
نمودند و براه آلطون کور که باز گشتند و آلطون کور که راهیست که دو طرف
او بحیره عظیم که انرا اتراک کول گویند منازل و مراحل قطع کرده در سمرقند
سعادت بساط بوسی پایه سریر اعلی دریافتند کفتار در توجه نمودن خلیو

ع

آفاق بدشت بجاق ... و در پاییز همین سال سنه اثنین وتسعین وسبعمایه صاحب قران کیتی ستان عزم نهضت همایون بجانب دشت قبجاق جزم فرموده سایهٔ التفات بتفقد حال لشکر و تربیت سپاه انداخت ف ز اسبان که بودش بصحرایله ۰ بیاورد از دشت جوبان کله ۰
کجا بود ازان لشکر نامدار ۰ پیاده کسی شاه کوشی سوار ۰ سپاهش سراسر شده ارسته ۰ زرب وسلاح وزر و خواسته ۰ واز سمرقند درخمان حفظ تائید ذوالجلال بسعادت واقبال روان شد و بر آب خجند پول بسته عبور نمود و در زمستان در تماشکت در میان یازسین وخباسی قشلاق فرمود و دران اثنا ای مصلحت نمایش زیارة مرقد تابان فرقد شیخ مصلحت راقدس سرّه از معدات حصول مقاصد دینی ودنیوی دانسته بآن قصد عنان توجه بصوب معموره خجند معطوف فرمود و صدق نیت وصفای طویت مراسم زیارت بتقدیم رسانیده ده هزار دینار کبکی از وجوهی که تصدق را شاید بارباب استحقاق صرف فرمود و بسعادت بتاشکت معاودت فرمود و در انجا مزاج همایون انحضرت از نهج استقامت انحراف یافته عارضهٔ مرضی طاری شد و غلواء سورة آن بغایت اشتداد پذیرفت ومدت یک اربعین متمادی گشت خبایج امرا و ارکان دولت عظیم پریشان خاطر و اندیشه ناک بودند شعر از پیچ تکسرش جهان ی لرزید

وزلفظ

وز لفظ ملالتش زبان ی لرزید ۰ او جان جهان بود و دران حال از خوف
بر جانش دو صد هزار جان ی لرزید ۰ میامن اقتباس قدسی جهة امنی وامان جهان وجهانیان بدعوات صالحات مواظبت نموده زبان کویا دلال اینی فحوای این مقال باد امید سایند کر تیغ تو یکدم از میان بر خیزد ۰
عصمت همه را زخان ومان بر خیزد ۰ از بستر غم که جای بد خواه تو باد ۰
برخیز سبک ورنه جهان بر خیزد ۰ تا آفتاب سلطنت واقبال از کسوف سقم وملال ایخا پذیرفته همایون ذات پی همالش را از دار وخانهٔ ماهو شفاء ورحمة للمومنین شربت شفا کلی کرامت کشت ف والمجد عوقب اذ عوقبت والکرم وزآل عنک الی اعدایک الالم ۰ وروز کار زبان تهنیت بصفون وما نخضک ف بر تهنیة اذا سلمت فکل الناس قد سلموا برکشاد وکافهٔ خلایق شادان ومستبشر کشته هر کس شکر ناکذار دو شکرانها داد و بعد از چند روز که مراج مبارک بحال خود باز آمد وامیرزاده میرانشاه با لشکر از خراسان رسیده بشرف بساط بوسی مستسعد شد رای عالیحضرت صاحب قرانی بتربیت لشکر التفات نموده امرا و نوینیان را بنوازش پادشاهانه مخصوص کردانید وعامهٔ لشکریانرا اولکها دادند ف در محزن سیح وزر برکشاد ۰
سپه را درم داد و دینار داد ۰ زرب وسلاح وهر کونه چیز
بهر کس نخشید و بنواخت نیز ۰ و بعد از تربیت لشکر عزم جیانزا بر

امرا فخمت فرمود و در قول که مرکز رایات نصرت شعار بود تومر قتلغ اغلن
بسر تومر ملک خان و کوچه اغلن وایدکو اوزبک بر یچ قلاوزی ملازم بودند
و در روز دوازدهم صفر سنه ثلاث و تسعین و سبعمایه که آفتاب در هشتم
درجه دلو بود موکب همایون در خان عصمت و تائید ملک جلیل نهضت فرمود
و امیرزاده پیر محمد جهانگیر و امیرزاده شاهرخ را جهة ضبط مملکت بازو شلت و امیر
لعل و امیر ملکت را ملازم ایشان ساخت و اغایانرا مجموع باز گردانیدند مکرر بانوی
کبری جلبا علک آغا ربنت حاجی بیک جهة که دران سفر دولت اساسعادت
موافقت و مصاحبت آنحضرت مستعد بود و چون رایت ظفر پیکر بحدود
نخجوان رسید عزیز حرکت کرد امرا ر تومان و هزاره و امرا ر قوشون بر یک
بور جل روان شدند و چون موضع قراسمان محل نزول فرخنده گشت ایلچیان
توقتمش خان برسیدند امرا و نویان ایشانرا بمجلی مناسب فرود آورده
لوازم رعایت بتقدیم رسانیدند و بواسطهٔ برف و باران چند روز
دران منزل توقف افتاد و چون خبر وصول فرستادگان توقتمش خان
بسمع مبارک حضرت صاحبقران پیوست ف بفرمود تا برکشانیدند راه
دارندشان از درِ بارگاه. جو دستوری از شاه دریافتند.
بخدمت رهی وار بشتافتند. بعزت نهادند سر بر زمین.
زبانی پر از پوزش و آفرین. و بعد از تقدیم مراسم زمین بوس یکدست

شنغار و نه سلب راه وار که پیشکش آورده بودند بعز عرض رسانیدند
صاحبقران اعظم رعایت آئین سلطنت را بر دست سپهر اقتدار مکرمت
آثار گرفت اما ارحمیت پادشاهانه زیاده التفاتی نفرمود ایلچیان زبان
استکانت و انکسار بصنوف اعتذار و استغفار گشاده رسالت توقتمش
خانرا بوساطت عظماء امرا ز انوزده عرضه داشتند مخلص انکه حضرت
نسبت بامن بمثابت پدر و ولی نعمت کمتر پرورد است چه سوابق حقوق
انواع ایادی و نعم که در بارهٔ من ارزانی داشته زیاده از انست که از هزار
یکی واز بسیار اندکی شرح توان داد و اکر آن کردار نباه و مخالفت
جایگاه که شورش تخت پیره روز و افساد مردم شریر و بداموز بدان اقدام
نموده ام و ازان شرمسار و پشیمانم بکمال عواطف و مراحم خداوندانه عفو
فرمایند ضمیمهٔ سایر الطاف و اعطاف گردد و من حد خود شناخته بعد ازین
یکسره وی پای از طریق متابعت و انقیاد بیرون ننهم و در مراعات شرایط
ادب و طاعت گذاری هیچ دقیقه فرو نگذارم شوکی بنده باشم بفرمان شاه
نه بیچ و کر سر ز پیمان شاه. حضرت صاحبقران فرمود که در مبادی حال که او
از دشمنان جسته و خسته و زخم خورده بیش ما آمد عالیمانرا معلومست که
اورا بسلک فرزندان در آورده رعایت او بچه مرتبه کرده شد و از جمله را
او لشکر بارس خان کشیدم و بدان سبب چندین سلب لشکریان و اموال

واسباب فراوان دران زمستان عرصهٔ تلف شد و باوجود آن در تقویت
وتثبیت او اهتمام نمودم تا ایل او را از ایل ارسلان خان جدا کرده بدو دادم
ودست او را بنوعی قوی گردانیدم که بر تخت الوس جوچی بخانی استقرار
یافت دولت از فضل باری تعالی سلامت اما بسبب منی بودم او را بزبان
عطوفت وشفقت بسر خوانده ام واو مرا پدر میگفت وچون دولت
بر و قرار گرفت وقوتی وشوکتی در حال خود مشاهده نمود حق نعمت واحسان
فراموش کرده شرایط فرزندی بجا نیاورد وچون ما بایران نهضت فرمودیم
وتسخیر عراق وفارس مشغول بودیم طریق عصیان پیش گرفته لشکر فرستاد
تا حوالی مملکت ما را خراب کردند و سایه التفات برانیند اختیم تا مکر
از کردار نا پسندیدهٔ خود انفعال یافته دست از بی حفاظی وفضولی
باز دارد واو از شراب غرور خمار بخود شده که اصلا نیک از بد نمی داند
ودیگر بار لشکر کشیده کروهی ابنوه بمغلای پیش فرستاد و بولایت ما در آمدند
وبمانکه که روی توجه بجانب او آوردیم سپاهی سپاه ما ندیده فرار اختیار
کرد والکنون که از عزیمت ما آگاه شده سلامت از درخ درآمده عذر خواهی می نماید
چون بکرات نقض عهد و پیمان از و مشاهده رفته بر قول او اعتماد کردن
از جزم دور ست وعزیمتی که کرده ایم ولشکری از انجمله جمع آورده بتوفیق
ربانی وتائید آسمانی بامضا خواهیم رسانید تا دمیانه خوشتر کرد کار چیست

ارجع الیهم

ارجع الیهم فلنا تهم جنود لا قبل لهم بها ولنخرجنهم منها اذلة وهم صاغرون
وبانی همه اگر رسالت میکوید که طالب صلح سلامت علی نیک را باستقبال فرستند
تا با امر اجنبی کرده انچه مصلحت باشد بجای آوریم وبعد از اقامت رسم طوی
ایلچیان را خلعتهای زردوزی ووثاق تعیین کرده مثال داد که مراسم مراقبه
ورعایت بتقدیم رسانند ودر چهارشنبه شانزدهم ربیع الاول قورلتای
کرده باشاه زادکان وامرا مشورت فرمود وایلچیان تومشی خانرا گرفته
بطالع فرخنده واختر سعد باغام عساکر گردون مآثر روی کشور کشایی براه
نهاد از بسی وقراجوف وصیران گذشته سه هفته در بیابان وجول منازل
ومراحل قطع کردند واسبان از کثرت سیر وقلت آب مانده وخراب شده
در پنجشنبه غره جمادی الاول بموضع سارق اوزن رسیدند وچهارپایان را
سیراب گردانیدند وشکر باری تعالی بجای آوردند وچون سیلی عظیم آمده بود
چند روز در انجا توقف نمودند وبعد از ان کدر کاه باز جسته از انجا کوچ
کردند وبشناه از آب بگذشتند ودر ان شب دو نوکر ایدکو اوزبک
به بیابان وجول بطرف تومشی پرون رفتند وحضرت صاحبقران
در عقب ایشان کس فرستاد در ایشان نرسیدند ورایات نصرت شعار
از انجا روان شده بسپاه ظفر پناه در بیابان وجول در مغاکها آب یافته می
رفتند وروز چهارشنبه بیست ویکم ماه بکوهی رسیدند که بکچک طاق

مشهور رسلت واز انجا کوچ کرده دوشب درمیان روز جمعه موضع الغ طاق
بمحل نزول همایون مهر سپهر صاحب قرانی وجهانبانی بنشاط نظاره آن دشت
بیالای کوه برآمد صحرا سبز بود آن روز دراینجا توقف فرمود وامر علی
بنفاذ پیوست که لشکریان سنگ آورند ودران محل نشانه بلند مانند منارهٔ
برافراشته وسنگ تراشان جابک دست تاریخ آن ایام بران
نگاشته تا یادنامه بروی روز کار باقی ماند واز انجا کوچ کرده شکار
کنان روان شدند وبکنار آب ییلاق جوق رسیده فرود آمدند واز آب
گذشته بعد از هشت روز بموضع انا قراغوی رسیدند وچون از ابتدار
نهضت مبارک جهار ماه گذشته بود ولشکریان را آزرق نماند واز اطراف
آن بیابانها پنج ماهه وهفت ماهه بهیچ آبادانی نیست درارد وی همایون
که از غایت وسعت مجال وکثرت شجعان وابطال وبسیاری خیول ورجال
دریایی بود درجوشش وجهانی پرولوله وخروشش تنکی وگرانی پیدا شد
چنانکه یکسر گوسفند بصد دینار کبکی ویکمن غله که بسنگ کلان که عبارت
از شانزده من شرع باشد بصد دینار کبکی رسید ویافت نمی شد حضرت
صاحب قرانی فرمان داد که تا بامر آر توامانات وصدجات وبهزارجات
جار رسانیده مجلکا بسر بازستند که بهر آفریده درارد ونان وکماج
وبقراتماج ورشته واماج وامثال آن نپزد واز مطبوخ به بلماغ اکتفا نمایند

وامرا رجته احتیاط تجربه نمودند از یکمن آرد بسنگ انبار که عبارت از هشت
شرع باشد باضافه سبزی که انرا مظر گویند شصت کاسه بلماق برون
آمد ومقرر فرمودند که از لشکریانی هریک یک کاسه ازان قناعت کنند
وبیشتر سپاه آنهم نمی یافتند وبعلفی که می توانست خورد روز کار میکذرا
وبدین طریق میرفتند حضرت صاحب قرانی در روز شنبه اول جمادی الآخر
شکار اختیار فرمود وتواجیان ماهرار جوانغار وبرانغار جار رسانیده
سپاه بحرکاه روان شد واتمام آن صحرای پهناور وگرفته وحوش وطیور
بی شمار برانند وبعد از دو روز قمار مشی کرده ملک هر سو رکب راند خالی
زمین از گورو آهو کردخالی ، جولتی رفت وصید افکنده تاجاشت .
از انجا سوی منزل راه برگرفت . وزان نخجیر کاه آمد سوی تخت .
بفیروزی قرین دولت وبخت ، وسپاه از فرشاه عالم پناه از کوزن وآهو
ودیگر انواع نخجیر چندان صید افکندند که خبان کثرتی بی قیاس با وجود
تنکی که دست داده بود فوجها گرین کرده بری داشتند ولاغر را میکذاشتند
شعر زهر جنس چندان گرفتار شد ، که گیرنده را دست از کار شد ، وازجمله
نوع آهو درآن صحرا بقدر از کاومیش بزرگتر که مثل آن هرگز مشاهده
نموده بودند ومغول آنرا قتدغای میگویند ودشتیان از ابکی وبسیاری
ازان نیز انداخته بودند ومدتی قوت لشکریان از گوشت شکاری اماده بود

یندند

گفتار در عرض دیدن حضرت صاحب قرانی لشکر را بعد از فراغ از شکار رای
اصابت شعار صاحب قران سپهر اقتدار پر تو التفات بر باز دیدن جیحه
وعرض عساکر گردون مآثر انداخت لشکر از میمنه و میسره و قلب و جناح
جون کوه بر تیغ در آهن نشسته و مرکبان بادپای را جون آتش بهمده از
دل آهن در برگستوان نهان کرده ف سپاهی بکثرت فروزن از شمار
ظفر پیشگان تسط شعار بهیجا جو آشفته پلان مست بهمه نیزه و گرز و خنجر بدست
گرفته سپر ها زجرم نهنگ برافکنده برگستوان پلنگ نه از مرکشان باک و نه از تیغ تیز
نه از آب پیم و نه از آتش گریز بمردی یگانه بکوشش گروه بر زخم سندان بر حمله کوه
بدین گونه لشکری از خیز قیاس برون بکثرت ستاره و صولت گردون
سراسر بکل و از آهن سته فوج فوج و تومان تومان بور جل خود روان شده متوجه
عرضه گاه شدند ف جهاندار جون لشکر آماده کشت برآمد براسب و در آمد بدشت
یکی تاج بر سر زیا قوت و زر بجنگ اندرون گرزه گاو سر عنان را سوی جوانان تافت
جهان سر بسر کوه پولاد یافت درآمد روان از سر صف بخت
فرو جست پیروی پیک از اسب جست که تومان او بود از آغاز صف
گروهی همه تیغ و خنجر بکف بقصد عدو تنگ بسته میان با لباس کین تیز کرده سنان
سپهبد زده زانو اسبی کشید زمین بوسه داد و ثنا کستر ید
که باد اجهان از گزان تا گران بفرمان صاحب قران جاودان

سروجان ما از ره دین و داد

فدای سم مرکب شاه باد برایشان جهاندار کردآفرین که آباد باد از کردان زمین
جو حضرت صاحب قران تومان پردی پیک قوشون قوشون بنظر التفات
احتیاط فرمود بسعادت و اقبال پیش راند تومان خدایداد حسینی مکمل صفها
کشیده و از استه بودند ف سپاهی همه صفدر و رزم ساز
دلیران کردن کش سرفراز سواران جنگی و مردان کار کمند افکن و گرز و خنجر گذار
خدایداد حسینی بعد از اقامت رسم الجا مشی و پیشکش زبان اخلاص بعرض
ثنا و دعا برکشاد ف بسی آفرین کرد بر شهریار که باد اجنین جاودان کامکار
جنان باد گیتی که کامت بود فلک بنده و اختر غلامت بود
تن و جان ما بندکان سر بسر فدای ره خسرو تاج ور شهنشه مرا ورا نوازش نمود
بسی آفرین کرد و حرمت فزود و بعد از تومان خدایداد شیخ علی تور بر اقتور
بهادر با بزار مای سلدوز صفها آراسته بودند و ایستاده ف
سپاهی سبک حمله تیز جنگ کشاده بکین جستن خصم چنگ
جو پیل دمان و جو شیر ژیان بکف تیغ و گرز و کمند و کمان شیخ تور بهادر
رسوم نبد کی بتقدیم رسانید وزانو زده لب بکشید ف
وزان پس دعا کرد بر شهریار که باد امطیعت فلک بنده وار
بکام تو باد از زمین و زمان نگهبان جانت خدای جهان جو ما بندکان ریخت جا نسپار
بهر وقت و هر جا هزاران هزار جهانبان ز گفتار او شاد گشت
برو آفرین کرد و زانجا گذشت

وبعد از آن کروه ابنوه لشکر فیروزی اثر شاه زاده عمر شیخ صفها مرتب وا
وعلم فتح ونصرت برافراشته در آن صحرای وسیع المجال راه بر کذرندکان
صبا و شمال بسته بودند ف زابنوه لشکر در آن بهن دشت دوز
بصد حیله باد از هوا میکذشت سپاه سر افراز کیتی فروز سواران جنک او بکینه
همه بادل شیر و نیروی ببر زبوک سنانش خراشیده ابر جون آفتاب رایت
ظفر پیکر پادشاهی بخوف بعون وتائید الهی سایهٔ وصول بر ایشان انداخت
شاه زاده با قامت وظایف حرمت مبادرت نمود وبعد از تقدیم
مراسم آداب بنوعی که از خبان شاه زاده سزد باسخ همایون ترا نوازده با ثینه
فایحه بیارسلت که ای در ملک ودین فیروزی از تو جهان از اطاله بهروزی از تو
کلید بخت از فتح عدو بند کشاد از خدا بین تا سر زر بند نکوبم کین ز بخشت از بلندی
که خود بخت از تو دارد سر بلندی بهر منزل که مشک افشان کنی راه
منور باد جون خورشید وجون ماه بهر جانب که روی آری بتقدیر
رکابت باد جون دولت جهانکیر کمر بسته بر رکاه تو از جان غلامانی زما بهتر فراوا
جهاندارش فراوان آفرین خواند دعایش بر زبان مرحمت راند
که از بخت بلندت یاوری باد براعدایت همیشه برتری باد
وزان جا شاه و مان مرکب روان کرد غبارش باد را عنبر فشان کرد وجون حضرت
صاحب قران از عساکر امیر زاده عمر شیخ تطاره کنان در کذشت لشکر

سلطان محمود خان و تومان امیر سلیمان شاه کران تا کران آن دشت بی پایان فرو
کرفته صفها ترتیب داده بودند وایستاده و سپاهی زدریک بیابان فرون
که کین نهنکان دریای خون همه تند و کینه کش و رزم ساز
سترک و جهانسوز و دشمن کداز ایشان نیز طریق معهود بجای آورده بشهریار آفرین
که یا تو مباد اکلاه و نکین خدایت بهکاریاری دهاد زجشم بدان رستکاری دهاد
جهانت بکام و فلک بنده باد قضا یاور و بخت فرخنده باد
برایت نداریم جانرا دریغ اکر تیر بارد و کر کرز و تیغ جهانبان برایشان ستایش
جهان آفرین را نیایش کرفت بسی خواند بر هر یکی آفرین که پیوسته باشید باداد و دین
وزانجا باقبال بکذشت شاد زکرد رهش عطر سارا رفته باد بعد از آن مابحهٔ حرب
آسمان سای آفتاب از تعاعشق پرتو سعادت بر لشکر شاه زادهٔ جوانبخت
محمد سلطان بهادر انداخت کروهی که از حین حین خشمشان روز کار جون
زلف پریشان خوبان بهم برآمدی واز صدای خروش قهر شاهد سهم
جون دیدهٔ بلادیدهٔ عاشقان تیره و حیره ماندی فضای آن صحرای آن بی انتها
از غایت کثرت بتنک آورده صفها آراسته بودند وایستاده ف
سپاهی زبسیاری از حد برون یکایک بمردی زرستم فزون
دلاور سواران برخاش جو دلیر و قوی هیکل و تند خو جو شیران درخشم و پلان
زجان از پی آب رو شسته دست

وجون حضرت صاحب قران دیدهٔ احتیاط بنظارهٔ آن جهانسوز آن خون خوار
برگماشت شاه زاده محمد سلطان در اقامت رسم الجا مشی وعرض پیشکش
شرایط ادب مرعی داشته خطاب مستطاب را بفنون ثنا و دعا بیارایند
ف که ای شاه سریر آفرینش ۰ دعایت حرز جان امل پیش ۰
گذشته زاختر و ایخ کلاهست ۰ گرفته مشرق و مغرب سپاهت ۰
فروغ لعل خورشید از نگینت ۰ طلوع صبح اقبال از جبینت ۰ زبهر بوسه پیشت گاه
گاه افکنده هم خورشید و هم ماه ۰ مظفر بادت از دولت نشانه ۰
مبادا یک زمان بی تو زمانه ۰ همیشه حشمتت در جاره سازی ۰ بقادر سوزی و عاجز
سپهرت رام در فرمان روای ۰ خدایت یار در کشور کشای ۰ جوکار افتد بوقت جانسپاری
زما کوشش زاقبال تو یاری ۰ زهی توفیق آن فرخنده جاکن ۰ که دربار تو براه خدمتت سر
شهنشه را خطاب شاه زاده ۰ نشاط افزود و شد خاطر کشاده ۰
برو کرد آفرین از شادکامی ۰ که ای شایسته فرزندکرامی ۰ چراغ جون تو انور دود مانج
جرا دوش نباشد جشن جانج ۰ بهرکاری زیاران یاریت باد ۰
زعمر و ملک برخوردواریت باد ۰ وجون بهمین منوال لشکر قول ظفر قرین که از دو فرد
کثرت بحری بود امواج آن امواج بهادران جلادت آئین فوج فوج بترتیب
عز ملاحظهٔ همایون در یافتند و امراو نوینیان براسم آداب معهود قیام
نمودند و در براتعار لشکر نصرت شعار شاه زادهٔ کامکار امیر انشاه بهادر

بود بادلاوران

بود بادلاوران که سرمهٔ دیده روشن اقبال راجز گرد عرصهٔ حرب وقتال نوا
وگلوئه رخسار سعادت برافروختن بغیر از خون مبارزان میدان جلادت
نشناخته ی صفها مرتب ساخته ورایت فیروزی براوج گردون برافراخته
بسیط همایون گران تاگران فروگرفته بودند ف سپاهی زبسیاری از دیک بیش
گذشته که مردی از جان خویش ۰ ندیده کسی پشت ایشان بجنگ
بجستی جو باد و جوگوه از درنگ ۰ فروزندهٔ آتش کارزار ۰ فرازندهٔ رایت شهریار
وجون حضرت صاحب قران ظفر در رکاب و نصرت همعنان بایشان رسید
امیر زاده میرانشاه که شهسوار میدان سلطنت و کامکاری بود پیاده گشته
پیش آمد و آنچه از رسوم و آداب آن مقام تواند بود مراعی
خبان کرخبان نامداری سزد ۰ بجای آورد و زانو زده طوطی ناطقه را باد او وظا
یف دعا و ثنا شکرخای گویاینه ف که ای شاه دریادل پاک دین ۰
فروزندهٔ تاج و تخت و نگین فردوسی جهان آفرین تا جهان آفرید جو تو پادشاهی نیامد پدید
جهان مرترا داد یزدان پاک ۰ زتابنده خورشید تا تیره خاک ۰
بکیتی همه خوبی از داد تست ۰ کجا هست مردم همه باد تست ۰
سوز باد
تویی در جهان شاه بیدار بخت ۰ ترا دیده دولت نراوار تخت ۰ درخشنده تیغت عدو
درفش و سنان از تو پیروز باد ۰ بجان بنده و هر که هست از سپاه
باد ۰ کمر بسته ایم از پی کام شاه ۰ درین داوری داورق یار باد ۰ سر بخت دشمن نگونسار
ن ۰ خدیو جهانشاه صاحب قرا

زکفار شه زاده شد شادمان بر و آفرین خواند و بر لشکرش سخنها بسی گفت
که بیدار دل باش و بخرد و کوی بیزدان پناه و از و کام جوی
مکن اینی در سرای فسوس که که روئیست و کی آبنوس زتو نام باید که ماند بلند
نکردل نداری بکیتی نوند جهان آفرین از تو خشنود باد سرت سبز و کالت پر از رود باد
بنجنیس در جوانخار امراء نامدار و نوینیان رفیع مقدار مثل محمد سلطان و حاجی
سیف الدین و امیر جهانشاه جاکو و دیگر امراء و سپهداران که تعرض بذکر هریک
موجب تطویل کلام میشود هریک تومان خود را بهزاره و قوشون قوشون
مرتب ساخته مکمل برارسته بجای خود داشته بودند و حضرت صاحب
قران بهر فوج که میرسید امرا زانوده اسپان میبوسیدند و زبان اخلاص و
هواخواهی دعا و ثنا بادا میرسانیدند و عاطفت پادشاهانه همه را استمالت
فرموده بستایش و تحسین بلند پایه و سرافراز میگردانیدند تا بدو روز از وقت
بامداد که جمشید خورشید بسر جنبک فلک سوار میگشت تا بهنگام شام که
تهمتن گردون سپاه ستاره عرض میداد لشکری بدان سان بسانی که در هیچ جای
کشی بوضع اقطار مقرر شده بود و امرا حفظ باز داده بودند عرض دیده شد
بعد ازان کوکه زده سورن اختید و فرود آمدند روز کار از شوکت صاحب
قران کامکار و کثرت و ترتیب آن لشکر جرار متعجب مانده مصدوقه
ای سپاهت را ظفر لشکر کش و نصرت یزک نه یقین بر طول و عرض لشکرت واقف نه شک

شمارده بود کفار در روان ساختن حضرت صاحب قران کشورکشای ابرزاد محمد
سلطان را بمنغلای حضرت صاحب قرانی امراو سران سپاه را بانعام و نوازشی
استمالت فرموده خوست که منغلای روان سازد در ان حال امیرزاده جوان
بخت محمد سلطان بهادر زانو زده التماس نمود که منغلای او باشد حضرت
صاحب قران از آن جرات و دلاوری بغایت بسندیده ماقتاد و ملتمس
او را بمذول داشته مقدمهٔ لشکر ساخت و زبان عاطفت و استمالت
بنوازش و تربیت او برکشاد کامید سپاه و سپهبد بتست
که روشن روان با تنی و تن درست در روز جمعه هفتم جمادی الآخر باختیار
و افغان صناعت تنجم بطالع فرخنده و اختر سعد از پیش روان گردانید
و عنطای امرا زانامدار بملازمت رکاب همایونش تعیین فرمود و تاغا
از دشمنان خبری نیافته بودند شاه زاده و امرا و روزه راه رفته بمنزل
رسیدند که نیم شبی جای آتش کرده بودند و هنوز تمام فرو نشسته بود
نه الحال این خبر بحضرت صاحب قران فرستادند فرمان قضا جریان نفاذ
یافت که عجز جبان دانسته کرفته تلخص نمایند که افروزندکان آن آتش
بکدام طرف رفته اند و سفارش فرمود که از حال لشکر نیک برخبر
باشند و شرایط حزم و احتیاط مرعی داشته تغافل جایز ندارند
نفرزند شایسته فرمود شاه که آکاه باشد رحال سپاه
تن آسایی و غفلت از کار ما

ندانند صواب و ندارد روا نه پوید مگر بر طریق حزم بود دایم اگه زهر نبک و بد
وچون این اشارت علیه بشاه زاده کامکار و امرا نامدار رسید بامتثال
امر مبادرت نموده شب و روز کوچ و دور میکردند و تعجب کنان میرفتند
وچون بآب تو پل رسیده بگذشتند قراولان خبر رسانیدند که بمقابله
محل آتش دیدیم و هر چند در تفتیش آن کوشش نموده شد از هیچکس
اثر نیافتیم باز این معنی را بحضرت صاحب قرانی عرضه داشت کردند
وچون صورت حال بمسامع علیه رسید نه الحال کوچ کرده بتعجیل بروند
وچون بآب تو پل رسید بواسطه عبور لشکر منغلای گذار خراب
شده بود حکم شد تا لشکریان چوب و خاشاک جمع آورده گذار درست
کردند وصاحب قران کامکار با تمام لشکر نصرت شعار از آب عبور نموده
بمنغلای پیوست عساکر گردون مآثر آن دشت و ماموران را در زیر پی
ستوران گیتی نورد او آوردند و از مخالفان هیچ اثری و خبری معلوم نمی شد
و هر کس که بخبر گیری میرفت در آن بیابان بی پایان سر گردان گشته از
کس نشان نمی یافت صاحب قران کامران بالهام دولت ثابت
ارکان دولت شیخ داؤد تورکمان را احضار فرموده با جمعی دیگر از بهادران
بخبر گیری فرستاد و او مردی دلاور کاردان بود در بیابان و ریگستان
بزرگ شده و در کفایت کار ما عظیم زحمت کشیده و گرم و سرد

روزکار

روزکار چشیده بر حسب فرمان روان شد و دو شبانه روز بتعجیل تمام
براند و شب دوم الاجغی جندیاوت در پس پشته با دیگر بهادران
پنهان شدند وچون صبح دمید گروهی سواری از آن الاجغی بمی رفت
صبر کردند تا از ایشان بگذشت در عقب او بشتافته او را گرفتند و
بحضرت صاحب قران آوردند و آنحضرت ایشانرا تربیت فرمود و شیخ
داؤد را بانعامات پادشاهانه مخصوص گردانیده مکرر ترکش زرین و خلعت
خاص از ذاتی و شلت و از آنجا احوال توقتمش خان پرسیده گفت
یکماه باشد که ما از ایل بیرون آمده اینجا ساکن شده ایم و از خان خبری ندارم
اما چند روز است که ده سوار جیده پوش آمده اند و در پس نزدیکی ما پیشه
اینجا می باشند و معلوم نیست که چه کسانند حضرت صاحب قران
عید خواجه را با سی مرد تعیین فرمود که مردم آن الاجغیار را کوجا بنده بیاورد
و قماری بیاول را فرمان داد که با بیست سوار برود و آن ده مردی که
در پیشه اند کوشش نموده بگیرد و بیاورد قماری بر حسب فرمود متوجه شد
وچون بایشان رسید بجنگ پیش آمدند و بعضی کشته شدند و بعضی دستگیر
کرده بپایه سریر اعلی آوردند وچون توقتمش خان از ایشان تحقیق کرده
کوچ کردند و منازل و مراحل بسیار بنموده از نبی آبها و کوتلها عبور نموده
روز دوشنبه بیست و چهارم جمادی الآخر بکنار آب بیق رسیدند بخرچی

یم
ابست

ردند

بغرغرض همایون رسانیدند که این آب را سه گذار است یکی را ابقربالی و دوم
بورکجت و سیم را که از همه کوچک تر ست چمه کجت گویند حضرت صاحب
قران که ضمیر منیرش مطرح انوار صدق و صواب بود فرمود که ازین گذارها
گذشتن مصلحت نیست چه شاید که دشمنان در کمین باشند صلاح در انست
که بالای آب روان شویم و توکل بر مهیمن حفیظ جل و علا کرده بر آب
زنیم و بگذریم و همان ساعت کوچ کردند و بالای آب رفته سوار و پیاده
از هر جا خود را بر آب زده بشناه میگذشتند و بدو روز آن لشکر
بیکران از آن آب کوآن بسلامت عبور نمودند و شش روز دیگر منازل
و مراحل پیموده بآب سور رسیدند و قراول لشکر منصور پیش رفته
بودند و صدای غلغله دشمنان شنوده آن معنی را بحضرت اعلی عرضه داشتند
و دران حال امیرزاده محمد سلطان یکی را از مخالفان گرفته بدرگاه عالم پناه
آورد و چون اوضاع از و استفسار نمودند و چون تحقیق شد که مخالفان
کجا اند بر لیغ لازم الاتباع صدور یافت که بیچگیس از هزاره و قوشون
خود جدا نشوند و لشکریان در شب آتش نسوزند و ازان پس لشکر
ترتیب داده فوج فوج روان شدند و چون از دشمنان آگهی یافت شاه
کرایید رایش بضبط سپاه بیارات لشکر بیاین و ساز
همه جنگ جویان دشمن گذار روان شد پیاپی سپه فوج فوج

بماند در

بماند در پای پر موج موج وچون حوالی آب ایبه مخیم نزول همایون
گشت حضرت صاحب قرانی صباح دوشنبه غرهٔ ماه رجب بسعادت
سوار شده بر سر پول بایستاد و فرمان داد که متعلای بیشتر از پول گذار
کنند و چندان توقف فرمود که تمام لشکر قول از پول گذشتند و برا
وجوانغار هر کس از مقابل خود براب زده بگذشتند و بعد ازان قرین
فتح و فیروزی از پول گذشته روان شد درین اثنا قراولان سه نفر از
دشمنان بگرفته بیاوردند حضرت صاحب قران گیتی ستان ازیشان
اخبار استفسار نمود تقریر کردند که توقتمش خان از آمدن شما خبردار بنود
و نوکران ایدکو از اردوی شما کرجته آمدند و او را از توجه شما خبر دادند که
با لشکر فراوان افزون از ریگ بیابان و برگ درختان میرسد توقتمش
خانرا از شنیدن این خبر آتش در نهاد افتاده دو دار سر برآمد و گفت
من نیز دو جندان لشکر جمع کنم در زمان خبر بخوانین و اطراف فرستاد
و لشکر دست راست و دست چپ را جمع آورد و اکنون در فوق کول
نشسته و باز بطلب فرستاده غلط بین که بدخواه را در سرست
که فیروزی از کثرت لشکرست ۔ بصد رنج کوشش بماند بجان
که جمع آورد لشکر بیکران ۔ ندانند که هنگام رزم آوری
ز حق نصرت ایدبه از لشکری ۔ سعادت شود روز کین و ستیز
۔ به بسیاری لشکر و تیغ و تیر

نغار

وتوقتمش خان را تصور خیال نبود که حضرت صاحب قران جون بآب تیق
رسد از کذاما عبور نماید در ممکن فوصت متوجه آن را بهای بود و آن حضرت
از الهام تائید اسمانی آن معنی را در حساب کرفته بود و از بالای آب کذشته
بدنجار سیده و جون رای عقده کشای بکیفیت اوضاع توقتمش خان
اطلاع یافت در آن منزل توقف نمود تا عساکر منصور تمام برسیدند
ومیمنه ومیسره ترتیب داده امر داد که تورما و جیرما آماده دارند و پرامون
لشکر همایون را طناب زده قسمت نمایند تا لشکریان حوالی خود را
خندق بکنند برحسب فرموده کار بند شدند و شرایط جزم مرعی داشته
آن شب دران مرحله بسر بردند ف وکر روز جون خنروخاوری
برآمد برین کاخ نیلوفری . ازانجا کوچ کرده روان شدند و در هر منزلی
بهمین طریق رعایت جزم نموده می رفتند حضرت صاحب قران
مجموع امرا را از توامانات باصدجات و دهجات احضار فرمود
وهمه را بتجدید تربیت و نوازش فرموده خلعتهای فاخر بخشید و ایشانرا
ولشکریانرا جتهای لایق داد ف جو بحر عنایت در آمد بجوشش
سپه جام انعام کردند نوشش . سرانرا همه خلعت خاص داد .
بخشش دل همکنان کرد شاد . در کنج و کوپال و برکستوان . بزد
همان جبه و تیغ و تیر و کمان . کشاد و بلشکر پراکنده کرد . وزانجا روان شد بنوعم

ودر اثنای آن

ودر اثنای آن راه بکل ولایی عظیم رسیدند و بتعب و مشقت بسیار ازان
وحل کذشته فرود آمدند و دران روز قراولان کس فرستادند که از
سپاه مخالف سه قوشون ظاهر شده و باز جز رسیده که در عقب ایشان غلبه
دیکر پیدا شده حضرت صاحب قران بسعادت و اقبال سوار شده پیش
رفت و لشکر را امر فرمود که صف آراسته داشته و میمنه و میسره آرا
روان شدند درین حال قراول یکی از دشمنانرا کرفته بیاورد و او را بعوان
استفسار احوال بیاساق رسانیدند و سونجک بهادر و ارغونشاه را بنوستا
از سپاه دشمن جبری باز دادند و جون برحسب فرموده روان شدند
انها که خود را نموده بودند باز کشته رفته بودند و ایشان هرجند در تفحص
وتفتیش سعی بلیغ بجای آوردند از مخالفان اثری نیافتند و جون باز
کردیدند حضرت صاحب قران مبشر را بهمان کار نامزد فرمود و فرمان
داد که تا از دشمنان خبر معلوم نکند مراجعت ننماید مبشر با جند مرد مردا
بتعجیل روانه شد و در اثنای راه بجنکلی رسید و در انجا از دور رودی دید
و جون نیک متوجه شد و آواز نیزه شنید کس فرستاد تا کیفیت
وضع معلوم کند و قلت و کثرت ایشان باز داند و جون بتحقیق پیوست
که طایفه از لشکر دشمند مردم خود را مرتب داشته بر سر ایشان راند
ف جو دشمن شد آکه لشکر رسید . برآمد برین کین برکشید .
بجز جنک جون چاره ره نبرد .

صف آرسلت وزبیچ پی فشرده شماز بیم جان آتش جنگ تیز
قضا فتنه خفته را گفت خیز تایید اسمانی که پیوسته رفیق روزگار اعوان
وانصار صاحب قرانی بود یاوری نمود وسپاه ظفر پناه بر مخالفان غالب
آمده جمعی کس را از ایشان دستگیر کردند وبپایه سریر سلطنت مصیر آوردند
حضرت صاحب قران مبشر را بانواع ترتیبات پادشاهانه مخصوص گردانیدند
وجمعی را که با او بودند بصنوف عواطف سرافراز داشته اولکها داد
ونوازش فرمود واز گرفتاران قبیله آثار احوال توقتمش خان استفسار
نمود عرضه داشتند که توقتمش خان لشکر را جار رسانیده بود که در موضع
قرق کول جمع شوند با بندگان برحسب فرمان باجار رفتیم واورا نیافتیم
وسبب تخلف او از میعاد هم ندانستیم بدان واسطه در بیابان وجنگل
سرگشته میگردیدیم تا بدینی بلا مبتلا شدیم وچون حکایت تمام معروض
افتاد وفرمان قهر بقتل ایشان فرمان داد ودرین اثنا بسر حاق را بزخمی مجروح
گردانیده بحضرت آوردند زانو زده بعرض رسانیدند که بنده از طرف سرای
بیش خان میرفتم واورا در محلی که وعده گاه بود نیافتیم وبر دیگر اوضاع اطلاع
ندارم صاحب قران گیتی ستان جلال بسر حید را با اندیله ترخان وموطی
وصاین تمور وجمعی از بهادران بقراولی تعیین فرمود وفرمان داد که چون
سیاهی دشمنی بینند اگر بسیار باشد خود را بدیشان نموده گریزان باز

کردند تا ایشان فربفته شوند وپیش آیند وبهرجه روی نماید باعلام آن مبادرت
نمایند وامیر جلال وامرا وبهادران برحسب فرمان روان شدند وچون از
وکل وآبها بگذشتند سیاهی دشمنی پدید آمد وازیشان پانزده نفر جدا شدند
وپیش آمدند وازین طرف صاین تمور پیش راند وبا ایشان سخن کرد وباز
گشت وموطی را بحضرت اعلی فرستادند تا صورت حال معروض دارد
واواز برف سرعت سیر استعاره کرده بپایه سریر خلافت مصیر آمد وکیفیت
وضع رفع کرد ذکر محاربه قراولان وکشته شدن امیر ایکو عتوب چون خبر موکب
بحضرت صاحب قران رسید اشارة علیه بصدور پیوست که امیر ایکمور با بهادران
پیش روند واز مخالفان خبری تحقیق بیاورند که بکجا اند وغلبه بیش آمد اند
یا اندک ودر جمیع احوال طریق جزم واحتیاط مرعی دارد امیر نامدار با مشار
امر مبادرت جسته بتعجیل روان گشت واز وخلی عظیم ودو آب گذشته بامیر
جلال حمید ودیگر قراولان ملحق شد چون بیشتر رفت گروهی از سپاه دشمنی
را دید که بر بالای پشته ایستاده نظاره میکردند فی الحال جمعی از مردان کار
ومبارزان تیغ گذار بجانب ایشان روانه گردانیدند دشمنان چون توجه ایشان
مشاهده کردند باز گشته از پشته فرو رفتند وایشان ببالای پشته
بجای دشمنان برآمدند وازان طرف بشته سی قوشون سوار مکمل جیه پوش
را دیدند در مغاکی صف کشیده وجنگ را مهیا شده ودرین فرصت

ایستاده وجون بران حال اطلاع یافتند هم انجا توقف نموده خبر بایکو تمور
فرستادند واو در زمان روان شده ببالای بشته برآمد ولشکر دشمن را
احتیاط کرد وجون غلبه بود جنگ کردن مصلحت ندانست وصواب دران
دید که باهستگی باز گشته از آبها بگذرند سپاه خود را باز گردانید وخود
با اندک نفری در عقب لشکر باز استاد دشمنان جون دریافتند که مدد ایشان
دور ست و دو آب ووحل بسیار در راه فرصت دانسته روان
بر ایکو تمور راندند واز کمال شجاعت و دلاوری پای ثبات بفشرد
و بزخم تیر آهن گذار جند قوشون را باز دشلت وجندان کوشش نمود که
تمام لشکر منصور سالم از اب ولا بگذشتی ودرین اثنا از قضا تیری
باسب او رسید واو نیز زخم خورده بود باوجود انکه زخم دشلت بهمان
سلب تیر خورده از اب بگذشت وجون سلب را فوت نماند بیفتاد اسبی
دیگر پیش کشیدند که بر نشیند هنوز سوار نا شده تیری دیگر از شصت
لامرد لقضاء الله کشاد یافت و بر مقتل ان سلب آمده عرضه تلف گشت
ومخالفان غلبه کرده بانبوه کرد او بر آمدند واو دلاوزانه مدار عالی مقدار پیاده
پای ثبات بفشرد واز غایت حمیت و مردانگی دست حلادت از جنگ
باز نکشید تا دشمنان او را نشناخته شهید کردند انا لله وانا الیه راجعون
مگر جهان هیچکس جان نبرد کسی این رقعه باوی بپایان نبرد نماند جهان دوستی باکسی

نیایی در و مهربانی بسی جهانرا بدین گونه شد رسم و راه برادر بکاهد و ندارد نگاه
دران واقعه مایل که چراغ دولت مخالفانرا وقت فرونشستن بود وخا
روشنی میکرد بهر ملک پسر یاد کار بر اس ورمضان خواجه محمد ارلات
را نیز بدرجه شهادت رسانیدند ف چراغی کان فرو خواهد نشستن
کند در وقت مردن خانه روشنی حضرت صاحب قران بنفس مبارک
با اندک سپاهی در بن حال بکنار اب رسید وامیر حاجی سیف الدین وامیر
جهانشاه ملازم رکاب همایون بودند اشارت علیه بصدور پیوست که سپا
پیاده کشته از اب بگذشتند وبزخم تیر خاره گذار یاغی را بر اندند ف
بیاویدند تیر ارکمان سران بان رزم جویان وجوشن وران بر اندند اعدا بشمشیر و تیر
براورده از جان ایشان نفیر نماند از مخالف کس انجا بجای که روبه نداردبر شیر پای
وران موکه جلال جمید وظایف نیکو نبد کی بجای آورده باسی کس پرسه قوشو
از لشکر دشمن که در مقابل او بودند حمله کرده اثار حلادت ودلاوری بظهور رسا
وزمان طبل باز فروکرفته شب رنک رعد شیمه برق اهنک راباقطاس
هیبت وباس بهر جابت می تاخت واز جرکمان وصفیر تیر صدای فنار کوش
جان مخالفان می انداخت ف خروشان وجوشان کرفته بجنک
کمان کیانی وتیر خدنک روان کرده از برج زاغ کمان
عقاب اجل راسوی دشمنان واندیله نیز جنکی مردانه کرد وشاه ملک

بسر تلخای کنله کوششهای بهادرانه نموده بهریری از لشکر دشمنان
خاک اندر افکنده یک پهلوان و بایزید شش انگشتی نیز داد مردی و مردانگی
داد و از دشمنان سه کس را دست گیر کرده بیاوردند حضرت صاحب قران
از انجا مراجعت نموده بعسکر ظفر قرین نزول فرمود و جماعتی را که در ان
معرض هلاک پای ثبات فشرده بودند و بشرایط سربازی قیام نموده انواع
تربیت و نوازش بلند پایه و سرافراز گردانیدند و حکم ترخانی ارزانی داشته
فرمان داد که یساولان دست ردیش ایشان ندارند و از درآمدن بحضرت
منع نکنند و تا نه گناه از ایشان و فرزندان ایشان صادر نشود نپرسند ف
چنین داد بایسنخ که تا نه نژاد بر انکس که از تخم ایشان بزاد
کنه شان پرسند ابنای ما کرینن بس شنید برجای ما و خویشان امیر
ایکو تمور را که بعز شهادت فایز شده بود عنایت و مرحمت بسیار فرمود
و از انجمله شاه ملک بسر تلخای را بمزید عواطف پادشاهانه اختصاص
بخشید و راه ورسم امیر ایکو تمور باو داده مهر کلان و مهر پروانه را بوی سپرد
و چون قریب شش ماه بود که رایت نصرت شعار متوجه صوب شمال گشته
بودند و میرفتند منزلی رسیده که در شب بیش از غروب شفق طلوع صبح
ظاهر میشد خنانچه در هنگام بودن آفتاب در برج ثمالی نماز خفتن
دران موضع بحسب فتوی شریعت غرا واجب نمی شود و بعد از ان

حضرت صاحب

حضرت صاحب قرانی ازان جا بسعادت روانه شد شمشیر نصرت آخته و رایت
دولت و اقبال برافراخته بر بلندی بر آمد ف بران پشته سلطان فریادرس جمند
برآسود تا صبح بروز نفیس جهان گیتی سوگواری نکند برافراخت خورافسر
و انجا بسعادت و اقبال روان شد و چون توقتمش خان نمی ایستاد که لشکر
منصور برسد و قراولان سپاه او بهر روز خود را می نمودند و باز گردیده می
رفتند و آن بیابانی پایان رایش گرفته توقف نمیکردند حضرت صاحب
قران با شاهزادگان و نویینان مشورت نموده امیرزاده عمر شیخ را فرمان
داد که بایست هزار سوار از پیش روان شود و بتعجیل رانده باو رسد تا بفرو رت
توقف نماید و از امرا امیر سوبخک و سلطان سنجر و امیر عثمان و حسن جانذار
و غیرهم با او بروند و چون ایشان باشتمال امر مبادرت نمودند روز دیگر خبر
آمد که منغلای جانبینی بهم رسیده اندرای عالی چون برین اطلاع یافت
ترتیب لشکر نموده بطالع سعد و بخت فیروزی ف روان شد سوی دشمن کینه خواه
نیروی اقبال و عون الله دران روزها از کثرت ابر و باران گل ف
هوا تیره بود و سحاب اشک ریز قضا خنجر فتنه میکرد تیز کتاب در تعبیه
لشکر و آراستن جیش سترک و وقوع جنگ بزرگ
صاحبقران گیتی ستان روز دوشنبه پانزدهم رجب سنه ثلاث
وتسعین وسبعمایه موافق قوی سل که هوا بعد از شش روز کشاده رفت

در موضع فندرحه بنفس مبارک ملتفت ارآستن لشکر و متصدی نسق و ترتیب
آن شد و بهفت قول مقرر فرمود بنوعی که بهیچکس مثل آن ندیده و نشنیده
و امثال این معانی از نتایج المقامات ربانی و تائیدات آسمانی تواند بود چه
در حضوصیت عدد و هفت بسی اسرارست که واقفان بر سبع المثانی بآن راه
برند مصراع بلبلان این گلستانرا نوای دیگرست یک قوم بنام سلطان محمود خان
بیارسلت کرو هی بچاله مردان کار و انبوهی از بهادران تیغ گذار ف بجنگ
همه جنگ جوی و همه نامدار جوشیران آشفته در کارزار سپاهی جودریای جوشان
همه تیز کرده به پیکار جنگ و با سلامتی آن بامیر سلیمان شاه رجوع فرمود
و قول بزرگ را مرتب داشته بشاه زاده محمد سلطان سپرد و اطراف
و جوانب از ابدالاوران شیرافکن و بنرد آزمایان صف شکن همه جنگ را تنگ بستند
بگردون برآورده گرز گران بخون اب داده همه تیغ را سنان در جگر دوخته منیغ را
مستحکم ساخت و از بهادران لشکر و مبارزان صفدر بیست قوشون مردی دلاور
ف یلان سرافراز تمیز زن بنرد آزمایان لشکر شکن سواران جنگی و مردان مرد
کز آتش نخجیر برادند کرد همه کارشان کوشش و تاختن همه رایشان ایت افراختن
برگزیده ملازم رکاب همایون گردانیدند و علاحده در غعب قول بزرگ
بایستاد تا بهنگام اشتغال نیران قتال و جدال که بهادران جانبین بایکدیگر
درآویزند اگر فوجی از سپاه ظفر پناه را بمعاونتی احتیاج افتد مدد آماده

و مسعد کار باشد

رسالت که حب الشی یعمی و یصم و از طریق وفا عدول نموده با مردم خود راه
مراد کریز پیش گرفت و برفت به پیکانه مردم مکن اعتماد که یاری در آخر خلاف
یقین رسالت وفی شبهه نزد خرد بود میل اشیا سوی اصل خود وچون از اب
الدین تیق عبور نمودند بعد از جند منزل حضرت صاحب قرانی ابر حایل سیف
و دیگر امرا را در اغرق گذاشته خود بتعجیل روان شد در زمان حفظ لایزال
ذوالجلال بدولت و اقبال مراحل و منازل بیابان پرخطر و جولهای پرضرر
قطع فرموده و در ذوالقعده سنه ثلاث و تسعین و سبعمایه از صران گذشته
بسلامت باترار رسید جشن بدازین دولت پیروز لوا دور

در رفتن و باز آمدن لشکر منصور و چون از انجا بسعادت نهضت نموده
از اب سیحون عبور فرمود و سایه وصول بر خطه فردوس آیین سمرقند
انداخته و دیده امالی آن مملکت از غبار موکب همایونش روشنایی
یافت و اشعه اقتاب مسرت و شادمانی بر خواطر و ضمایر اکابر و اصاغرا
ن دیار تافت و شهزادگان و آغایان و امرا و نویینان برفتند یکسر همه را بنثار
ثنا خوان و شادان بر شهر یاد فراوان رزو کوهر افشاندند

برو مدحت و آفرین خواندند و بعد از اقامت مراسم نثار و تهنیت موکب
و قدوم فرخنده آثار پیشکشهای لایق سزاوار محل عرض رسانیدند و طویهای
بزرگ مرتب داشته بعیش و عشرت مشغول شدند

سعادت با قبال صاحب قران

رو فو

برارسلت بزمی جو باغ جنان ٭ سریراز نشست شهی نامور ٭ گذشته ز گردون باین
زهر سو ایران جرخ اقتدار ٭ بخدمت کمر بر میان بنده وار ٭ سمین غزار
مهیا و آماده اسباب عیش ٭ بجوی سعادت روان آب عیش ٭ روان کرده ساقی
بزرّین قدح بادهٔ خوشگوار ٭ مغنّی بساز اندر آورده ساز ٭ دوران زوال
سرودش همین نغمهٔ دلنواز ٭ که این دولت و شوکت بر کمال مبیناد از اسیب
وجون چند روز در عیش و شادکامی داد عشرت و کامرانی داده شد
امیرزاده میرانشاه برحسب اجازه و اشارت علیه متوجه هراة گشت
ورایت آفتاب اشراق بطرف تاشکنت بعزم قشلاق نهضت فرمود
واز آب خجند عبور عوده صحرای پارسین مضرب خیام اقامت همایون
در محرم سنه اربع وتسعین وسبعمایه امیرحاجی سیف الدین باغرق وتمای
لشکر که در صفر سال گذشته از تاشکنت روان شده بودند بهانجا رسیدند
خانجه مدت آن یورش مبارک یازده ماه بود مجموع وصحرای آن ممالک
از بسیاری کله ورمه که از بقایای غنایم مانده بود مالامال گشت وعاطفت
پادشاهانهٔ دربانوال تمام شاه زادگان وخواتین واشراف واعیان مملکت
را از فتوحات آن سفر همایون اثر مثل غلامان ودختران ماه رخسار و
اسباب وکوسفندان بسیار برسم ارمغانی ارزانی فرمود وآن زمستان
را انجا باقبال وکامرانی بگذرانید ودر بهار که سلطان بهوت اقلیم گردون

بر محل شرف خویش انداخت فرمان فرمای ربع مسکون ازانجا کوچ فرموده
متوجه مستقر سریر سلطنت شد وجون آب خجند بگذشت خاطر کامکار
نشاط شکار فرمود امرا ولشکریان برحسب فرمان باقامت مراسم آن قیام
نمودند وشکار بسیار انداخته شد

جون صحرای اقار

از فر وصول نزول صاحب قران کامکار غیرت سپهر فیروزه حصار گشت
عواطف پادشاهانه ممالک سلطان محمود غازی را انار الله برهانه از غزنین
وکابل تا حدود هند وقندهار وآن ولایات ونواحی تا آب سند نامزد امیر
زاده پیر محمد جهانگیر فرمود وامرا ونویینان مثل ع زادهٔ امیر سلیمانشاه قطب
وعلی غانجی بسر امیر موسی وبهلول بسر محمد درویش برلاس واسلام بسر ایلچی خوا
برلاس وتمور خواجه بسر اقبوغا وبرات خواجه کاکلتاش وحسین صوفی
بسر غیاث الدین ترخان وجهی خواجه خویشی امیر عباس واقبالشاه برغوی
وشمس الدین اوج قراوسونج تمور تلبه ودیگر فرزندان وبرادران بالشکری
گران ملازم رکاب شاه زاده گردانیده ومجموع خانه کوچ متوجه آن ضبط ولا
گشتند وحضرت صاحب قران ظفر قرین در تایید رب العالمین روان
شده بتاریخ سنه اربع وتسعین وسبعمایه موافق بجیین پیل حظهٔ البرکت
این سمر قند از فر نزول همایون غیرت سپهر برین گشت

٭ سعادت قرین وزمانه غلام ٭

بهر کار دولت مهیا بکام • وبعد از چند روز کمال ورافت حضرت صاحب قران
جهان اقتضا فرمود که دران ولا بعضی از پسر کان بزرگوار که در آری سپهر
شهریاری و در بحر سلطنت و کامکاری بودند برحسب اشارت آیة
تناکحوا توالدوا تکثروا با کرایم جلایل در سلک انتظام یابند بسعادت و اقبال
از شهر سمرقند بیرون فرموده مرغزار کان کل محل نزول همایون گشت فرمان
قضاجریان بترتیب طوی و سور و تهنیه و اسباب جشن و سرور نفاذ یافت
غلامان شایسته کاردان بیستتاب بر رسم خدمت میان
بکمی جشن شاهانه کردند رسلت • مهیا در و بهر اندیشه خولت • بسیط زمین از کثرت سرا
پرده و بارگاه و خیمه و خرگاه چون راز در سینه محرمان آگاه پوشیده ماند
وصحن مامون از بس تجمل و زینت گوناگون و انواع تعیهای لطیف موزون
حیرت فزای عقل ذو فنون آمد باآئین بزمگاهی ساز کردند •
کزان فردوس را در باز کردند • شهنشه تکیه زد بر مسند ناز • نور اللهی
بعشرت رنج سوز و گنج پرداز • فروزان از جبینش فرّ شاهی • زمین تا آسمان
بکرد مسند عالم پناهش • جهانی از بزرگانی سپاهش • برسم بندگی ایستاده بر پای
سر هریک ز رفعت آسمان سای • بحشمت هریکی افراسیابی •
سپهر وری را اقتابی • سراسر در نشاط و کامرانی • بعز دولت صاحب قرانی
زمانه برگ عشرت ساز کرده • فلک در مای دولت باز کرده •

شراب و شیره

شراب و شیره و اسباب مجلس • فزون ز اندازه و بیم مهندس •
ز هر سو مطربان زهره آهنگ • زده چنگ طرب در دامن چنگ •
نواسازان نواها ساز کرده • سرود خرمی آغاز کرده • بدست ساقیان ماه پیکر
ی لعلی روان در کاسه زر • ز بس عیش و نشاط و کامرانی •
جهان را تازه شد رسم جوانی • و حضرت صاحب قرانی در عیش و کامرانی
امیرزاده پیر محمد عمر شیخ و برادرش امیرزاده رستم را با دو دختر غیاث الدین
ترخان و امیرزاده ابابکر بسر امیرزاده میرانشاه را با دختر امیر حاجی سیف الدین
برسم شرع مطهر عقد بسته همه را کد خدا ساخت و زمانه زمرغه تهنیت
و خروش مبارک باد در کبند فیروزه فام سپهر انداخت
نثار افکن شد کوهر نثاران • ستاره بر مه و خورشید باران •
طبق بر دست مروارید ریزان • کهرچینان شده اقران و خیزان •
دران تاراج در ما زمینی بوش • زلت مغزول کشته جوب جاووش •

از حضرت تخت نشین کریاسی جلالت اساسی وَمَا اَرْسَلْنَاکَ اِلَّا کَافَّةً لِلنَّاسِ و فرمان ده بارگاه رسالت پناه فَاتَّبِعُونِی
یُحْبِبْکُمُ اللّٰه شاه سوار مضمار اِنَا بَنِی السَّیف راز دار خلوت طِبْ مَعَ اللّٰه وقت
الوقت سَیفٌ عَلَیْهِ مِنَ الصَّلَوٰت اتمها و از کاتا و مِنَ التَّحِیَّات اَتَمُّهَا و اَتَمَّا

مروی است که الجنة تحت ظلال السیوف ترجمهٔ ظاهر حدیث
مبارک آنست که بهشت زیر سایهٔ شمشیر ماست و از خلال ظلال این مقال
فرخنده فال مانند آفتاب جهانتاب می درخشید که روضهٔ دولت
و اقبال پی آب شمشیر نصرت مآب نضارت و سرسبزی نیابد و نهال امانی
و آمال پی تاب یاری تیغ ضیران مثال میوهٔ بیروزی بار نیاورد از روی
صورت بهشت امن و امان در ضمان شمشیر خسروان جهانبان برقرار ماند و هم
از راه معنی فردوس برین زیر تیغ سلاطین معدلت آیین تواند بود بود بوسند
حشمت و کامکاری و نختیاری تمکن تواند یافت که نفس از جنبش آن شعشعت
اسفار و اقدام نمودن براحوال و احظار نداند و سریر فرمان دهی و
جهانداری شهریاری را سزد که همت بلند جنابش از مقامات حرب
و بهشت پیکار نپرهیزد جشم امید گیتی ستانی بشامهٔ جمال مراد روشنایی
یابد که سرمهٔ دیدهٔ دولت از غبار معرکه سازد و دست آرزوی جهانبانی
بکردن عروس مقصود حمایل کرده کسی بکردن مقصود دست خلقه زند
که پیش تیر بلا ما سپر تواند بود بلندی و پای داری درخت بخت از سرافرازی
سنان کشیده بالادست دمدمه نهالیست در بوستان ظفر
که از جوی فتحش بود آب خور جو در موسم کین بهار آورد
سر دشمن ملک بار آورد و کشادگی جبههٔ دولت از خم ابروی کمان جشم

توان

توان دشت که بزبان زند در دهان سوفار این نکته معنی دار ادا میکند که
پشت زیبی خدمت اسلام دوتاست پشت ظفر از کژی منکر دو راست
سهمی ز سعادت نصیبست و رو راست قوس راست که مشتری او سعد سماست
و بصفیر تیر بگوشش هوش راست روان طریق توفیق میرساند
منی خود کژ و راستان زمن راست روند داس طفرم جو کشت دولت درو ند
پشت ازپی خدمت جو کنم خم که مه از بهر طرفی ز مرمهٔ زه شنوند
قرار بر جهار بالش مفاخر و معالی بحرکات متواتر و رکضات متوالی
میسر شود و عروج بذروهٔ معظمات مناصب و مناقب بارتکاب شهه
ایدبیاپی و متابعت متعاقب متمشی گردد ماه از خول و خفای محاق بصدر سپا
بوتبهٔ رسد که نشیب و فراز افاق از نور ظهور برافروزد و آفتاب از
وبال دلو دلالی بروشن برتوالی در بیت الشرف حمل رایت اقتحار و اقتدا
برافروزد خرم دل آنکه باغ یار بساخت باکام نیشت هر که با کار بساخت
مه نو از آن گرفت کز شب نرمید کل بوی از آن گرفت که با خار بساخت
واز شوامد این دعاوی که انوار حکم از فحاوی آن لایح و لامعست آنکه حضرت
صاحب قران گیتی ستان جون از یورش دشت فجاج مقضی الاوطار
مظفر و کامکار مراجعت فرمود همت عالی نهمتش مقتضی آن شد که بر
ممالک ایران که سابقا تسخیر فرموده بود گذاری فرماید و آن بلاد را از

فساد بعضی بی باکان که در غیبت رایت ظفر پیکر بکج انکه
جو پشه تهی کرد و از نر شیر • شغالان در اینده به بیشه دلیر • سر تمرد بر داشته
بودند و کردن جلادت بر افراشته بعطفهٔ عنانی پاک سازد که
در خشیدن ماه جندان بود • که خورشید تابنده نهان بود • تواجیا نرا
فرمان داد که اطراف و جوانب رفته لشکر یانرا بجا در ساتند تا استعداد
یورش پنج ساله کرده متوجه پایهٔ سریر خلافت مصیر شوند در روز جمعه
پانزدهم رجب سنه اربع و تسعین و سبعمایه موافق پنجمین سیل نهضت
همایون بسعادت و اقبال اتفاق افتاد هوا از حرارت عنور تافته و اثر دمار
رایت از نسیم فیروزی جان یافته و چون از غبار موکب همایون هوای
بخارا مایهٔ بخش مشک از فر و غبر سارا گشت بزرگان شهر اکهی یافتند
سوی رایت شاه بشتافتند • بشکرانه جانوا کشیدند دیشی •
که دیدند روی شهنشاه خویش • تمامی آن نواحی را از دشت و صحرا لشکر منصور
فوکر فتند شهنشاه توران سپاهی کشید • که جشم فلک طول و عرضش ندید
جنان شد ز کرد سواران جهان • که خورشید گفتی شد از آسمان • و دران
جایگاه شنبه غرهٔ شعبان مزاج مبارک حضرت صاحب قران را عرضی
مرضی طاری شد بدان التفات ننموده کوچ فرمود و چون یکوی دز که
از ولایت بخارست فرود آمد زحمت روی به نزاید نهاد و صورت

مرض اشتداد

مرض اشتداد پذیرفت خواتین و فرزندان را طلب فرمود و حضرات
علیا سراعلک خانم و تومان آغا و حوز معلا سلطان بخت بیکم با سایر
فرزندان و خواتین از سمرقند بتعجیل شتافته در پایهٔ سریر اعلی حاضر
شدند و فرمان قضا نفاذ صدور یافت که امیرزاده محمد سلطان که بر سم
منغلای از پیش رفته بود و ار جیحون گذشته لشکر را در موضعی که رسیده باشد
بگذارد و بجریده باز گردد و عجب حالتی حیرت زای مشکل قضیه و دهشت
افزای که سلامتی عالمی در سلامت او بود از کسوت صحت عاری ماند و وجود
که نظام سلسلهٔ وجود از میامن عدالت او بمت انتظام و ثلث از جمله ر
اعتدال عناصر کشت و اطبای حاذق از ترک و تازیک جمع آمدند و امیر
حاجی سیف الدین بر سرایشان ایستاده بترتیب ادویه و اشربه و وظیفهٔ
معالجه کما ینبغی قیام نمودند خواتین و فرزندان و امرا و نوینیا از بد تو صغای
عقیدهٔ حضرت صاحب قران میدانستند که قانون شفا جز از دار الشفاء
وَنُنَزِّلُ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَرَحْمَةٌ جشم نتوان دشت و بهر دارو که نه
طبیب لطف الله لطیف بعیادهٔ در مطبه و اذا مرضت فهو یشفین کرامت
فرماید سودمند نیاید فرمودهٔ طبیب دلها و حبیب خدا علیه الشرایف
الصلوات و کرایم التحیات کل صباح و مساء که داد و مرضانا بالصد
پیش نهاد همت ساخته دست تصدیق از سر اخلاص برگشادند و بمزاد

ثریفه و مواضع متبرکه بسی هدایا و صلات فرستادند و فقرا و صلحا و عجزه
و مساکین را تصدقات وافر از رز و نقایس و ذخایر ارزانی داشتند
و اسبان نامدار و بکیران خاصه قربان کرده مستحقان قسمت کردند میامن
دعوات صالحات که صافی دلان و گوشه نشینان از برای صلاح کار جهان
و جهانیان بدان مواظبت می نمودند بظهور پیوست و برکات صدقات
که الصدقة تزید فی العمر کار کرامد و در شب یکشنبه منتصف شعبان که شب
براة موسوم است براة صحت ذات و مزید حیات انحضرت مکرمت اناب
در دیوار واذا سئلک عبادی عنی فانی قریب اجیب دعوة الداع اذا
دعانی اطلاق رقت و روز یکشنبه پانزدهم شعبان مزاج همایون
روبصحت نهاد نکویم مزاجش گرفت لاعتدال که عالم شها ایمن ز پیچ زوال
خلایق را حدایق آمال و بساتین امانی از شقایق بهجت و ریاحین شادمانی
آراسته کشت و از صدای شکر و ادای شکرانه گوش فلک پر سپاس
و دامن زمانه بر خوشه شد شکر ایزد را که ذات خسرو کیتی پناه
حله صحت بنو پوشید از لطف آله و چون مزاج مبارک بحال استقامت
باز آمد اشارة علیه بصدور پیوست که امیرزاده محمد سلطان جهة ضبط لشکر
منغلای از پیش روان کردد و در روز چهارشنبه بیست و پنج ماه شعبان
بمبارکی و سعادت نشاط حرکت فرمود و بر سیل طوف سوار شده

دیدهٔ روز کار از مشاهدهٔ سلامتی ذات بزرکوارش روشنایی یافت
و دل صغار و کبار از میامن صحت مزاج خسرو سپهر اقتدار مسرور و شادمان
کشت و الحمد لله رب العالمین

روز دوشنبه غرة ماه مبارک

رمضان خاطر خطیر از نو ملتفت انتظام اسباب سفر شد روز شنبه
ششم همان ماه کوکبه زده با طالع سعد و یمن فال کوچ فرموده بسعادت
و اقبال روان شد جنود فتح و فیروزی از یمن و یسار و میامن آثار سعود
سماوی قرین رایت نصرت شعار و برحسب فرمان مطاع امیر حاجی
سیف الدین متوجه سمرقند شد و روز چهارشنبه دهم ماه موضع امویه
مخیم نزول همایون کشت و در انجا عهد اعلی سرایملک خانم و تومان آغایا
تمامی آغایان بسمرقند باز کردانیده و موکب ظفر قرین از آب جیحون کذشته
بقرب قلعهٔ امویه فرود آمد و روز آدینه شاه زادهٔ جوان بخت شاه رخ را
اشارة شد که بسمرقند معاودت نماید طلب کرد سلطان صاحب قران
کرای خود را جوی شد روان پیر در کرفت و رخش بوسه داد
زهرش بکنار کرد و یاد بر کونه لطفش جوشنود کرد پیروش پیروزان و بدرود
و در همان جمعه که شاه زاده بصوب سمرقند توجه نمود
روان شد جهانداز کیتی کشای بحول اندر آمد بعون خدای و بعد از طی منازل

از ماخان وایبورد گذشته در سه شنبه سلخ رمضان از یاسی دبان عبور
نمود و چهار شنبه غرهٔ شوال مبارک مستهل فرخنده استکمال دران بورت
باقامت نماز عید و عرض راز و نیاز بر حضرت تعالی مایزید و تقدیم
سایر مراسم و اداب آن روز سعید قیام نمود و ازانجا بسلامتی کوچ کرده
در موضع یلغز یغاج خبوشان با میرزاده محمد سلطان ملحق شد و امیرزاده
پیر محمد جهانگیر با لشکر کیهان گیر و امیر جهانشاه با سپاه پیش از وصول رایت
فتح آیت بر حسب فرمان از قندز و بغلان بمنغلای پیوسته بودند و حذر
معلا خانزاده نیز از بهرهٔ احرام استلام قوایم سریر خلافت مصیر بسته
رسیده بود در انجا حضرت صاحب قرانی را طوی داد و پیشکشهای
لایق کشید صاحب قران دریا توال بسعادت و اقبال ازانجا نهضت
فرمود و روز دوشنبه هفتم شوال بحوالی استرابار رسید و کنار اب جهان
مخیم حضرت خیام همایون گشت و در همان روز شجعهٔ دوحهٔ جلالت و رساله
سیه برکهٔ سید غیاث الدینی بسید کمال الدینی را با نثار و پیشکش عراه اورده
بغر بساط بوسی رسانیده و سخن سید کمال الدین در پایه سریر اعلی عرضه داشت نمود
قصهٔ انکه سید کمال الدین در مقام مطاوعت و فرمانبرداری بست و کمر
انقیاد و اذعان بر میان جان بسته خراج صول میکند و باقامت مراسم
هواداری و خدمتکاری الزام مینماید عاطفت پادشاهانه سید غیاث الدینی را

بفرمود نوازش

بفرمود نوازش و اکرام اختصاص بخشید و چون موکب ظفر قرین باستراباد
رسید پسر پادشاه بسر لقمان پادشاه که بعد از وفات پدر بشش حضرت
صاحب قرانی او را بجای پدر منصب فرموده بود و ظایف خدمات بسنده
از طوی و پیشکش و انچه لوازم میکونبندگی تقدیم رسانید
فخریست بندگان را در بندگی سلطان ورنه چه اید ار مورسا پشتگی سلطان
چون رایت نصرت شعار
سر کوچ از استراباد پیش رفتند جنگلی عظیم پیش آمد که از تشابک اشجار باد
از انجا گذار بدشوار توانستی کرد و خیال رود در خیال آن جوی ماهی در شست
کرفتار آمدی و از بسیاری شاخسار قطرات امطار بسختی گذار کردی
کرد و قطره بهم بدی باران جز یکی زان بزمین نرسیدی
بدین نوع عالم مطاع بنفاذ
پیوست که شیران بیشه و پلنگان و شیران شکار در خان پشه بوده
دران جنگل را بهم بکشایند بر حسب فرمان قضا جریان سه راه بکشادند عرض
بهر یک ازان یک تیر پرتاب رای زرینی راه میانی را جهة عبور لشکر
قول تعیین فرمود و دو راه دیگر جهة مردان جوانغار و براتغار مقرر شد
و بدین طریق جنگل می بریدند و میرفتند و چون بساری رسیدند معلوم
شد که سید کمال الدین از تقصانی که قدر و منزلت او را مقرر بود کریخته
پیش سید رضی الدین بامانه سر تغل کرده ملت و مامانه سر قریه ایست در

جهار فرسخی آمل بجانب بحر واقع شده وبقرب آن بر فراز بلندی حصنی حصین
ساخته بودند که از یک طرف بدریا پیوسته بود و دیگر جوانبش مغاک
بود و مواضعیست که هم از آب دریا که هنگام برج دران میریخت تا
نزدیک یک میل حکم دریا داشت خانه آب محیط بود بقلعه واز جمیع جوانب
وپیرامن حصنی درختهای بلند نزدیک یکدیگر فرو برده بودند و حلال آنها از شاخهای
درخت که بهم بافته بودند استوار ساخته وبالای تحصیه حصاری دیگر برافراخته
ودران وقت که حکام آمل وساری با مجموع خویشان ومتعلقان ومردان کار
وهرچه داشتند از ذخایر ونفایس بآن قلعه بودند وسایر مولانیان متوطنان
آن دیار مخت تجار که از اطراف بدان ولایت رسیده بودند تمام اموال خود را
باستظهار متانت حصار دران قلعه درآورده بودند لاجرم از نقود واجناس
بتخصیص نقره وزر جندان دران انبار جمع شده بود که محاسب وهم با تامل قیاسی
وتخمینی عقد شمار آن نتواند کرد حضرت صاحب قران جون ازان حال اگاهی
یافت بسعادت واقبال روان شد وعساکر گردون مآثر دران کل ولای
جنگل بریده بریده میرفتند روز سیوم بآمل رسیدند واز پایه سریر اعلی
حکم قضا مضا صادر شد که سید غیاث الدین برود وپدرش را نصیحت کرده
بیاورد وجون حکایت سوء اعتقاد وفتح سیر واحوال آن طایفه بتواتر پیوسته
بود بغیرت اسلام وعصبیت دین خاقان تقاضا کرد که بزبان بسیاری بر سیل

تغور سر

تغره وسرزنش این پیغام گذارش پذیرد که مردم ولایت تو بدمذهبند
وهیچ مسجد ندارند واز دسوم جمعه وجماعت هیچ اثری نیست بلکه باذان
فرایض وسنت اصلا قیام نمی نمایند واگر کسی بیانگ نماز مشغول میشود اورا
ایذا میکنند وبمرتبه قتل میرسانند درینوقت سیادت کوبر دست وجون
سید زاده را روان کردانیدند فرمان لازم الاتباع نفاذ یافت که تمامی
لشکر در آمل تعاریز بنزند وجون بامثال امر مبادرت نموده برحسب فرمود
بتقدیم رسانیدند واز انجا روان شدند وجملگی لشکر توره انداخته بر پیشه
وجنگل که پیش می آمدی بریدند وخار وخاشاک وجوب آنرا برآبها ولایها
می انداختند ومیکذشتند وآن پیشهای بی پایان که زمینش جون چشم نابینایان
نه در روز از نور آفتاب بهره داشتی ونه در شب از شعاع ماه وستارگان فتحی
همه را هموار ساخته بهر روز مقدار یک فرسخ کوچ میکردند وجوب وجنس بر
بالای کل ولای انداخته فرود می آمدند روز دوشنبه بیست ششم ماه ذوالقعده
قراولان از طرفین بهم رسیدند جنگی غلیظ واقع شد خروشی آمد ونالهٔ کرنای
همی کوه را دل برآمد ز جای سپاه از دو جانب در آنجنگ زهر سو روان گشته تیر خدنگ
بکشته جندان زهر دو گروه که شد خاک ودریا و نامون جو کوه چنین خواجه بسر
شیخ علی بهادر دران مصاف داد مردی ومردانگی داده بحکم مرانام باید که ننگ مرگ
حیات فانی را از برای ذکر جمیل که عمر ثانیست فدا کرد

نه مرد انکه نامش بنیکی نبرند

بعد از سه روز سید کمال الدین دواتر و مولانا عماد الدین بیایه سریر خلافت مصیر
آمدند و زبان استکانت و تضرع کشاده امان طلبیدند حضرت صاحب قران
فرمود که ملتمس شما بذول مبذول میدارم مشروط بر انکه سادات که ولاة این
ولایات اند بهر یک از فرزندان خود با مال و ایالت پیش ما فرستند تا ملازم
باشند و بدرایشان را تسکین خاطر حاصل شود و ایشان کردند و اعتماد کرده پی
بحجاب بیایند و چون بدیشان این سخن را برسانیدند تیر کج دیده دولت آن
گروه کوتاه بین طریق صواب از نظر بصیرت ایشان پوشیده و ذلت و خیال
محال که حزب بقهقهه افسوس بران می خندد در حال فغاره زده اظهار مخالفت
کردند صاحب قران گیتی ستان سپاه شاه و از غونشاه بود الیتی و نادر شاه
قراکوطی و شیخ علی آملی را با کشتی بامان محصون و رعد انداز ان و نفط اندازان
از راه کنار دریای قلزم بفرستاد که کشتیهای دشمنان را بدست آورده روی
جلادت بتسخیر حصار مانا نه برآورند ایشان برحسب فرموده برفتند و بیروی
دولت قاهره کشتیهای مخالفان بدست آوردند و بی توقف و شونها کرده
مردان کار را با طوقها و علمها و تعارة و غیره بکشتیها درآورده روی دریای
قلزم از برق جبه و شمشیر چون آفتاب می درخشید و از غریو کوره که و کوس
و خروش کیر و دار پردلان آهنین پوش کوش زمانه میدرید و چون رایت
نصرت شعار سایه وصول بر حصار انداخت بر طریق فرمان قلعه مانا نه

سر دار میان کرفتند و خبکی واقع شد که نه دست زبان بدامن تقریر آن رسد و نه
زبان خامه را یارای شرح آن دست دهد نه زان کونه پیکاری اندیدید
که مشروح کرد و بکفت و شنید برافروخت آتش ز دریای آب
توکفتی که دارد قیامت شتاب عاقبة الامر مبارزان سپاه ظفر پناه بفر
اقبال روز افزون شناه حصار بیرون را مستخر کردند و حصاران از بیم جان با نذر و
کرختند روز شنبه غرة ذو الحجه صاحب قران کامکار بعون تائید پروردکار
سوار شده روی دولت بحصار آورد زهره مخالفان از هیبت شکوه آن
حضرت آب کشت و جان و زبان دشمنان از غایط دهشت و خوف در
حلق و اضطراب افتاد بضرورت از حصار بیرون آمدند و کروه کروه ضراعة
بحضرت کردو بسطت نهادند رخشان شد از سپهر امید اختر مراد
بشکفت در ریاض امانی کل ظفر اسلام کشت خرم و آفاق پر سرور
چشم حسود کور شد و کوش خصم کر صاحب قران دیده پرور در اوایل ملاقات
بواسطه عقاید که نسبت باشیافت کردند همه را تهدید فرمود و سختهای
قهر آمیز کفت و در آخر بسبب نسبت سیادت ایشانرا بحسن اکرام و بذل
انعام نوازش تمام ارزانی داشت برحسب نص آیه وَتَوَاصَوْا بِالْحَقِّ
ایشانرا بر طریق سلوک مستقیم تحریص فرمود که از معتقدات فاسده بکلی
رجوع باید نمود و بعد ازین طریقه ستوده اهل سنت و جماعت پیش

کرفت وعلارا وصلحارا تعظیم کردن وحرمت داشتن وفرزندانرا بتعلیم علوم
شرعی ترغیب نمودن وبران کماشتن که اهل اسلام علی الخصوص منتسبان
دودمان پیغمبر علیه الصلوة والسلام غیر ازین بنهدیده نه ارقه و بعد از نوازش
ونصیحت ایشانرا بقلعهٔ ساری فرستاد وفرمان داد که نیکو محافظت نمایند وجمعه
روز درانجا توقف فرمود واز قلعه خبانه شرح داده شد اموال بسیار متجاوز
از حد وشمار در تحت تصرف آمده بود قلزم مکرمت پادشاه دریانوال موجی
زد وکشتیها رازان پرساخته کشتی کشتی ازان بامراو لشکریان انعام فرمود
کردل ودست وبروکان باشد. دل ودست خدایکان باشد.
وباشارت رای زرین آن حصن حصین بعد ازانکه بجاروت تاراج پاک
ساخته بودند تودهٔ خاک ساخته وبهنوز بران حالست وچون مکرر از هر زبان
بمسامع علیه میرسید که دران ولایت مردم بد اعتقاد فدای بسیار اند پرلیغ
لازم الاتباع از موقف جلال صدور یافت که هرکس که باهم سیاست متسم
باشد ازمیان سپاهیان وعوام پیرون اورده حاضر کردانند وکافه بدکیشانرا
بحساب انتقام شربت حمام بچشانند امر عالی بنفاذ پیوست وآن نواحی
از شر وفساد آن طایفه کمراه مباح که اکر ورقی بدست عزیزی بیافتدی
بتهمت انکه فقیه یا عالمست یا طالب علمست چون اورا بهدیه دانستندی
بدست وتخصیص شیخ علی بهادر بجهة انتقام قتل برسش جتی خواجه واسکندر

شیخی از برای پرسش افراسیاب ودیکر خویشان که درویشان سید قوام الدین
ایشانرا کشته بودند وآمل رافروکرفته قتل بسیار کردند وحکم شد که سید کمال الدو
باآمل وعیال درکشتی نشانده بخوارزم برند وفرزندانش سید مرتضی وسید عبد
بابسران وجمعی مردم رااز سمرقند کذرانیده بتاشکنت روانه سازند برحسب
فرموده کاربندشدند

چون ممالک مازندران بکلی مسخر شد حضرت
صاحب قرانی بشارت فتح ساری وآمل ومانانه سرو توابع بایلاکات
از چند بسمرقند ارسال فرمود وفرزندان کامکار امیرزاده شاهرخ وفیروزکان
علی مقدار امیرزاده خلیل وامیرزاده رستم وسلطان حسین نبیرهٔ امیر موسی
که دخترزادهٔ حضرت صاحب قرانی بود وحضرت معلا بیکیسی سلطان دختر امیر
زاده میرانشاه وحضرات خواتین سرا علک خانم وتومان آغا ودیکر آغایانرا
طلب فرمود ودرماه محرم سنه خمسه وتسعین وسبعمایه فرمان داد که درموضع
شاهسان از نواحی جرجان سرای عالی بساختند ودار وعکی ساری بنه جمشید
قارن که از قارنی قهستانی بود تفویض نمود وچون سادات انجا پدر وبرادر اسکندر
شیخی رابغدر کشته بودند وآمل رااز ایشان کرفته واوکریخته بود ودر موکب
همایون مشرف کشته درین ولا عاطفت پادشاهانه آمل رابادوارزانی داشت
وبسعادت واقبال معاودت فرمود بیستم ماه بشاهسنی دران سرای نزول

کرد و تواجیان را باطراف روانه دولت تا عساکر منصوره که بر جانب بودند
همه را بپایه سریر اعلی جمع اوردند سپاه پراکنده را گرد کرد
زمین آهنین شد هوا لاجورد و بشارة فتح که مستقر سریر سلطنت و گشاد
بود روز سه شنبه بحدود ذو الحجه سنه اربع وتسعین وسبعمایه با تحف وهدایا
بدار السلطنة سمرقند رسید کوشش کردون پر بشارت شد که از تائید حق
صبح فیروزی دمید از مطلع امن وامان شاه مشرق را که در مغرب امان از غدر
فتح گشت از تازه یکسر کشور ماوراندران از نسیم کلشن دولت معطر گشت ملک
وز فروغ کوکب نصرت منور شد جهان غنچه امید همگنان در گلبن مراد دمید
بخندد دوستکامی بگشاد و همه را بهار بهجت و شادمانی از شاخسار آمال وامانی
سر برزد اورنده خبر فتح را جندان سونج فتوح شد که لشکری را از فتح کشوری
دست ندهد و بشکرانه جندان صلات و صدقات بمستحقان رسید که مساکین
وفقرا در انتظام اسباب معیشت وکامرانی با اغنیا برابر گشتند مهدا علی
سرایملک خانم و تومان آغا و دیگر خواتین وشاه زادگان که اشارت علیه
صاحب قرانی بطلب ایشان صدور یافته بود روز دوشنبه بیست و چهارم
ذو الحجه از دار السلطنة سمرقند بیارکی بیرون آمدند و آن شب در موضع
توتک نزول کردند و روز سه شنبه باران و برف بسیار بارید و سرمای
عظیم شد برآمد سحابی زدریای زرف فرو ریخت باران بارید برف

ازان برف سر در جهان داشته دره تا کریوه شد انباشته زباریدن ابر کافور
سمن رست از دشتهای چنار آنروز آغایان وشاه زادگان بموضع شادما
درآمده نخانها فرود آمدند وروز چهارشنبه از انجا کوچ کرده در محلی که بدمشق
معروفست نخانهای که از مستحدثات حضرت صاحب قرانی ست نزول
فرمودند ودو سه روز در انجا توقف نمودند چون هوا کشاده شد بسعاد
واقبال نهضت نموده باز روان گشتند وچون سیوم روز بقرشی رسیدند
کسی از پیش حضرت صاحب قرانی آمد که فرزندان وآغایان اغرق گذاشته
بتعجیل بیایند وچون دران والا امیرزاده شایسته که قرة العین دولت اینی دو
ثابت ارکان ملت عارضه دردجنبی طاری شده بود شتاب کردن در سیر
تعذری داشت منازل ومراحل باهستگی قطع کردند روز دوشنبه شانزدهم
محرم الحرام سنه خمس وتسعین وسبعمایه از اب آمویه عبور نموده می آمدوارا
متصل ابوار وشبگیر کرده روز شنبه باخان رسیدند ودر مدی که شاه
زاده جوان بخت را روی نموده بود بکلی زایل شد مهدا علی سرایملک خانم عرضه
داشتی بحضرت صاحب قرانی نوشت مشتمل بر جزء سلامتی تمام فرزندان وعرضه
صورت حال که چون حکم واجب الاتباع رسید برحسب فرموده پا توقف
روان شدیم وچون بقرشی رسیدیم اشارتی که در باب استعجال نمودن در سیر فرموده
بودند سمت وصول یافت لیکن بواسطه رمدی که قرة العین سلطنت امیرزاده

شاهرخ راعارض شده بود تحمل نمودن میسر نمی شد و این زمان چون بحمد الله تعالی
ان زحمت بشفای کلی مبدل گشته بشتاب هرچه تمامتر عازم آمد و چون عرضه دولت
ارسال نمود از انجا کوچ کرده بدیه بند و ان فرود آمدند و در انجا آغایان و شاه زادگان
اغرق گذشته تحمیل تمام متوجه شدند و شب و روز رانده بصوابسبزده
شبانروز بموضع جیلاون رسیدند و حضرت صاحب قرانی از راه عطوفت
و مهربانی ایشانرا استقبال فرموده در انجا یکدیگر رسیدند آنحضرت فرزندانرا
کنار گرفته دیده دولت روز افزونش که از کسر مل عناد و فتح بلاد روشن
شده بود از مشاهدهٔ اولاد روشنایی افزود و آغایان و شاه زادگان نثارها
کردند و پیشکش های لایق ارجمند کشیدند و در عین اشتغال بعیش و طرب
از انجا کوچ کردند و بشاسمنی آمده بسعادت و اقبال نزول فرمودند و اسباب
عشرت و کامرانی برحسب دلخواه و مهیا و ملتئم و امور سلطنت و کیتی
ستانی در سلک مکنت و اقتدار منسق و منتظم ریاض پادشاهی از چشمه
سار فتح و ظفر سبز و شاداب و ارکان دولت مطیعان بارگاه کیوان رفعت
طُوبیٰ لَهُم وَحُسنُ مَآب وَاللهُ عِندَهُ حُسنُ مَاب

چون علو همت صاحب قران

رفیع منزلت روانی شملت که در هیچ حال اوقات همایون بغیر دعشرت و
شادمانی و بهجت و کامرانی نگذرد سیم در اوایل زمستان که آفتاب هنوز

در اواخر جدی

در اواخر جدی بود عزیمت حدود ممالک فارس و عراق که بی تکلف که واسطهٔ
عدد بلاد و امصار ست تجدید فرمود ذکره بفرمان صاحب قران
بستند کردان توران میان دلاور سواران کوپال کمر برآنخته شمشیر و بربسته تیر
و امیرزاده محمد سلطان و برادرش امیرزاده پیر محمد را بر سم منغلای روانه کرد
و شیخ علی بهادر و سونجک بهادر و تورخواجه افتوغا و مبشر و دیگر امرا ملازم
رکاب ایشان ساخت و تمام عساکر گردون مآثر از هر ده نفر سه مرد انتخاب
فرمود و در روز پنج شنبه چهارم صفر از ماز ندران در حفظ و عون و خمان
و تایید فیهمن دیان تعالی و تقدس روان شد مکرموکب شاه بود آسمان
که ناسود بر جای خود یک زمان و امیر یادگار برلاس و جهانشاه بهادر و امیر شمس الدین
عباس و حاجی محمود شاه و امیر اوح قرار اجهة ضبط اغرق و نسق لشکریان
باز دشلت که در عقب باستکی بیایند و از محذورات تتق عظمت و جلال
سرایملک خانم و تومان آغا را با غرق باز گذشلت و جلبا ملک آغا و در سلطان
اغا و نکار آغا را نصرت آسا مصاحب موکب همایون کردانیدند و امیرزاده شا
رانیز منغلای کردانیدند و از ییلاق وطاگذشته در دامغان و سمنان و ری و
شهریار تمام لشکر را تعاد داده میگذشت و امیرزاده محمد سلطان و امیرزاده
پیر محمد که از پیش رفته بودند چون بقزوین رسیدند خواجه شیخ شهسوار را
که حاکم انجا بود بچنگ گرفته پیش شاه زادگان آوردند و او را بحضرت صاحب

قرانی فرستادند واز انجا متوجه سلطانیه شدند وایلچی که والی سلطانیه بود وفات
کرده بود واز نقشاه نوکر او قایم مقام او شده چون لشکر منصور بانجا رسیدند
قلعه را گذاشته رو بگریز نهادند مورکی مرد پای پیل بود
بشته کی مرد جبرئیل بود شاه زادکان یکهفته انجا توقف نمودند وسپاه را
تغار داده وقلعه را ضبط نموده روی جلادت بسعادت بصوب بغداد آوردند
چون بکردستان رسیدند موطی ارحضرت صاحب قرانی بیامد وفرمانی رسانید
که ایشان باتفاق از راه چمچال روانه شوند برحسب فرموده از انجا مراجعت
نموده بحصار سنقر رسیدند وغلات انرا خورانیده عارت کردند
سه یوم بوحواه پدا دکر شد از صدمهٔ قهر زیرو زبر همه کشت شد طعمهٔ چارپای
نماند اندران مرز خیری بجای وهنگام صبح که وقت کوچ بود کسی دیگر از حضرت صاحب
قران رسید وخبر رسانید که کردان نواح را بربقهٔ متابعت در آورده مطیع
ومنقاد گردانیده وهر که مخالفت ورزد وتمرد نماید ولایت او را غارت
کنند وتمام کوه ودشت آنجانب از جنبش وجود آن مفسدان وراه زنان
پاک سازند برحسب فرمان واجب الامتثال روان شدند وچون بچمچال
وکوه بیستون رسیدند سوبجنگ بهادر ومتورخواجه آقبوغا وبشر بهادر
بالشکری بطرفی دیگر از کردستان بایلغار روانه شدند وشاه زادکان متوجه
دربند تاشی خاتون گشته وچون بانجا رسیدند یکی از سرداران آن طرف

بطمع انکه

بطمع انکه آن ولایت بدست آورد کریخته پیش شاه زادکان آمد وتقریر کرد که
را بهمار این ولایت کسی بهتر از من نمی داند اگر فرمان شود بخرچی شوم ووظیفهٔ
بندکی بجای آورم امیرزاده محمد سلطان او را نوازش وکمر وخلعت وشمشیر
بند بار طلا ارزانی فرمود وشیخ علی بهادر را امتغلای ساخته بخرچی را با او روا
کردانید ابرایشان که حاکم انجا بود بمقام اطاعت وانقیاد درآمده بسر خود را
سلطانشاه با اسبان تازی وتغوزهای مناست وپیشکشهای لایق بحضرت
شاه زادکان فرستاد وچون بسعادت بساط بوس ایشان استسعاد یافته
تحف ومدایا برسانید وبهادر را نیز تحفهای مناسب خشنود گردانید امیرزاده
محمد سلطان کس فرستاد وشیخ علی بهادر را باز خواند جهان پهلوان برحسب
فرموده مراجعت نمود ودر اثنای راه بمنزلی که فرود آمده بود وباتش خوردن
مشغول شده بخرچی که همراه دشمنت چون از مقصود خود نا امید گشته بود بفر
نفسی بد اندیش کاردی بخیر باورد وآن شیر بیشهٔ شجاعت بروباه بازی بد
نفسی برخاک هلاک افتاد آری بگرات ومرات درمیان جندین شمشیر وسنان
وتیرهای سبک حمله وکرزهای گران بردی درآمده بود ودست برد نموده وسر
بسلامت بیرون آورده وچون وعده لایستاخرون عنه وساعة لایستقدمون
درسید بزخم کاردی جان بسپرد جنین سلت این منزل پر هوس
نماند در وجاودان بهمکس ودران زمان بخرچی بدکردار را بعقوبتی هر چه

تمامتر بتقبل آوردند وسوختند که واجب شد طبیعت را بمکافات

حضرت صاحب قران سپهر اقتدار در موضع شهریار باز از لشکر جماعتی بوکزید
وامیرزاده میرانشاه را بایقیت سپاه انجا باز گذاشت و فرمود که جندان توقف نمایند
که اغرق از استراباد برسد وخود با نفس مبارک آن کروه کزیده متوجه صوب
ورجرد شد وبتعجیل تمام براند وامیرزاده عمر شیخ با لشکر بستعجیب براه او
روان شد واز موضع کوشک جوبان عبور نموده باوه رسید واز آن جا کذشته
قلعه کبودا کرد بیج کرد و در حال مسخر کردانید و چهل تنی را که کوتوال آن قلعه بود
بکرفت جوشه زاده با لشکر نامدار در آمد به پیرامن آن حصار
زکردره آن قلعه پرنفیر کرفتند و شد کوتوالش اسیر و شب درمیان کرده
روز دیکر بموضع مرون راندو منظور بر مانی که کماشته چهل تنی بود بستعجال
نموده شرف بساط بوسی دریافت واز انجا کوچ کرده بکره رود رسید واسفندیار
از راه عجز و اضطرار بیرون آمد شاه زاده چهل تنی وسلغند یار را پیش حضرت
صاحب قرانی فرستاد و آنحضرت روز جمعه غره ربیع الآخر بمبارکی وطالع
سعد بورجرد رسیده نزول فرمود وامیرزاده عمر شیخ از مرون کذشته
در انجا به پایه سریر اعلی رسیده واجازت طلبیده بورجرد بجوانب تاخت رفت
وحضرت صاحب قرانی سیف الدین قولداشی را بکوتوالی قلعه ورجرد نصب

فرمود

فرمود و شیخ بمکاییل را بضبط نماوند باز کشت واز انجا بسعادت واقبال
روان شده روز سیوم بفیروزی وخرمی بخرم آباد رسید ملک غیاث الدین جون
توقف نیارست نمود بضرورت واضطرار از فرار اختیار کرد صاحب قرانی
کامکار کشیب بسعادت انجا بکذرانیده وروز دیکر بجهة محاصره قلعه جماعتی
را از سپاه تعیین فرمود وامیرزاده عمر شیخ را طلب داشته بتکاپوی ملک غیاث الدین
فرستاد ولشکریان را برای دفع متمردان وقلعه وقمع ایشان باطراف وجوانب
روانه کردانیدند وبنفس مبارک از خرم آباد نهضت نموده روی توجه بصوب
ششتر آورد و بهر منزل که مضرب خیام نزول همایون میکشت مردم دلاور
را در کمین کاهها میکذاشت وکوچ کا فرمود تا جماعت فرزدان قطاع الطریق
که از کوهها فرود آمده بیورت دری آمدند خبث وجود ایشانرا باب
تیغ از لوح هستی فرو شویند باب تیغ توان شست لوح کیتی را
زنقش فتنه وخبث وجود اهل فساد بیازده منزل بعول اب زلال
رسید وامیرزاده عمر شیخ بتکاپوی ملک غیاث الدین تا بحصار منکره رفت و
درجست وجوی او در آن کوهستان سعی بلیغ نمود واصلا از واثری پیدا
وتمام مردم کوه وقلعه وصحرا را مطیع ومسخر کردانیده در آب زلال بوکب
همایون پیوست وامیرزاده میرانشاه که در اغرق بود با جمعی از لشکریان
ایلغار کرده بدر کاشان رانده ودران وقت ملک سربدال که از موصد مه

لشکر شاه زاده از خراسان کرخته بعراق آمده بود از قبل شاه منصور داروغهٔ
کاشان بود وچون از وصول رایت شاه زاده خبر یافت کس بیرون فرستاد
بزبان عجز و اضطرار امان طلبید شاه زاده او را خلعت امان بخشید و او بقدم
انقیاد بیرون آمده ملازم رکاب ظفر انتساط گشت و شاه زاده بسعادت
و اقبال باعزاز معاودت فرمود صاحب قران گیتی ستان امیر زاده عمر شیخ
را با لشکر بایجانب دست رسالت فرستاد وچون بحویزه رسید تدوکس
را با رای اندیشهٔ مقابله و مدافعه بنود داروغهٔ آن ولایت اسلام نام که از قبل
شاه منصور انجا بود از بیم جان بگریخت امیر زاده عمر شیخ بضبط و نسق حویزه
مشغول شد حضرت صاحب قران ثبت شانزدهم بسعادت سوار شده
جاشتگاه از پول کرخته در اندرون پول نزول فرمود و در السنه و افواه
شیوعی دارد که آن قنطرهٔ بدیع الاوصاف پرداخته و برافراخته معمار همت
موفور شاپور ذوالاکتاف است و طرح اساسی آن بر بیست و شش طاق بزرگ
واقع شده و بیست و هشت عدد نامست در هر تنهٔ عشرات متولد از دواج
عدد آحاد سفلی و آباء علوی بطریق ضرب چه حاصل ضرب چهار در هفت
بیست و هشت است و مذا منازل قمر که نص وَالْقَمَرَ قَدَّرْنَاهُ مَنَازِلَ بآن
ناطق است بهمین عدد مقرر شده و حروف که از جلایل تحف و جزایدند بنوجه بوسایل
رسل از حضرت پروردگار عالم به بندگان رسیده آنست که اصول موادّ اشیاء

بزبان

بزبان عربی مبین که آنم السنة و اوضح لغات است یعنی عدد آمده و از بحار
خار معانی که کریمه و لقد آتیناک سبعا من المثانی مجملست بران گوهر صدف
این دعوی استخراج می توان نمود عدد جمله رکعات صلوة سفره و حضر همانست
و توافق این امور دلیلی روشن ملت و خصوصیت این عدد ارجمند واضحی
خواص آن زیادت از انست که در امثال این مجال متعرض آن تواند شد شمهٔ
از ظاهر امر نموده شد تا لبیب مستبصر دریابد که مهندسی که بنیاد عمارت
آن پول طرح کرده از خواص اعداد که حکما ازرا از سماطیخ کوینده باخبر بوده
و در میان هر دو طاق از ان طاقهای بزرگ طاقی خرد بر بالای آن انداخته
خبانجه تمام اصول و فروع آن پنجاه و نیج طاق باشد عدد اسم مبارک که مجیب
آن مجموع شمار یکیست تا ده خبانجه یست و هشت مجموع شمار یکی ملت تا هفت
و در ضمن این امور که ظاهر اسهل می نماید بسی اسرار خفیست وَمَا یَذَّکَّرُ اِلَّا اُولُوا
الْاَلْبَابِ و تمامی آن طاقها را از سنگهای تراشیده و خشت پخته در غایت
حصانت و استحکام بنوعی برآورده اند که تا دی روزگار و تعاقب لیل
و نهار فحوای فَانْظُرْ وَبَعِّدْنَا اِلَی الْآثَارِ بگوش هوش او لوا الابصار میشنوند
القصه چون صاحب قران سپهر اقتدار در پول را بفر قدوم همایون آثار
مصر جامع سعادت و اقبال ساخت و بهدار شمس الدین یست خوار
نقره پیشکش کرد و حکامشکان دولت قاهره بهر سبب واسته که در شهر

کشت

بود مجموع بر بردند و همان روز از شهر بیرون فرمود پیشین گاه متوجه ششتر
و بر ستر ملی فرود آمده اسبانرا بعلف رها کردند و از انجا شبگیر کرده بحرگاه بششتر
رسیده و کنار آب جهاردانگه میخ نزول همایون ساخت علی کوتوال و اسفندیار
نامی که از قبل شاه منصور متصدی ضبط و محافظت ششتر بودند از آوازه
توجه عساکر منصور گریخته بودند و روی بشیراز نهاده اکابر و اشراف انجا
کمربندگی بر میان جان بسته بقدم اطاعت و انقیاد بیرون شتافته
و از آب گذشته بر گاه علم پناه آمدند و امرا و سپاه تمام احشام و صحرا
نشینان آن نواحی را از اطراف و جوانب غارت کرده سلب و استر
بسیار بدست آوردند صاحب قران دریا نوال آن غنایم مجموع بر لشکریان تخصیص
قسمت فرمود جهان و هرچه در و شاه کامکار بقدم ستد زد ثمنی و لطفی بروشنان تخصیص
روز چهارشنبه بیستم از آب جهاردانگه عبور کرده بظاهر شهر در میان نخلستان
فرود آمد و امیرزاده محمد سلطان و امیرزاده پیر محمد از درنه قاشی خاتون
کوچ کرده بپور جل روان شدند و از آنجا و عقبها گذشته و تمام آن ولایتها را
از کوه و دشت و کوهستان و بوستان راه براه مسخر گردانیده و مخالفان را استیصال
نموده در زمانی محل بسعادت بساط بوس سلستعاد یافتند
از هر طرف سپاه شهنشاه داد گر باز آمدند در کنف نصرت و ظفر

در داستان مراجعت حضرت قران گیتی ستان

از یورش سه ساله گفته شد که آنحضرت در زمانی که عزم معاودت بدار السلطنه
سمرقند جزم فرمود از شیراز روان محی شاهجون آل مظفر پیوسته دم بهواداری
و خدمتکاری آنحضرت میزدند و دران ولا اکثر ایشان کمربندگی بسته ببر
عالم پناه آمدند و بسعادت ملازمت سلستعاد یافته عاطفت پادشاهانه
حکومت شیراز را بشاه یحیی که دران وقت غزه جبین آن دودمان او بود
تفویض فرمود و یزد را نیز که سابقا با او بود مسلم داشت و اصفهان را بسلطان
بسر بزرگ او داد و کرمانرا بسلطان احمد برادر شاه شجاع مسلم داشت و او را
رخصت مراجعت بآن ولایت کرامت فرمود و سلطان ابو اسحق امیر
اویس بن شاه شجاع بود او را بحکومت سیرجان با قلعه و توابع سرافراز کردانیده
و پهلوان مهذب خراسانی که از امرای شاه شجاع بود و مدتی از قبل او و
بعد از وفات او بسرشی سلطان زین العابدین حکومت ابرقوه کرده بود
و از عهدهٔ آن کار نیکو تقضی نموده برقرار بضبط و ایالت آنجا باز داشت و دران
حال شاه منصور برادر کوچک شاه یحیی حاکم بششتر بود و سلطان زین العابدین
پسر شاه شجاع از پیم توجه عساکر گردون مآثر از شیراز گریخته بود و بششتر رفته
بود و شاه منصور او را گرفته در بند کرده بود و چون حضرت صاحب قران
در ضمان حفظ و تائید یزدانی از ایران بتوران معاودت فرمود از سنه

تسعین وسبعمایه بود و تاریخ آن قصه بود تا سنه خمس وتسعین وسبعمایه
که صاحب قران کامکار از مازندران باز متوجه فارس وعراق شد میان آن مظفر
بسی وقایع دست داد و مضمون کفل کرد کردند کوران دشت
مکر شیران کورکه دور گشت کو زنان بهاری برانشفته اند
بهر بران صایل مکر خفته اند بظهور پیوست ازان جمله سلطان زین العابدین
که قلعه گوی کرد که بهار فرسنخی شستر واقعه سلت در نهبود بعاونت
احمد شاه نرمتاشی و محمود شاه خویش او از بند خلاص یافته متوجه وزوجرد
شدند پیش ملک غرالدین کویت و باتفاق باصفهان رفتند وجون سرداران
اصفهان میل بجانب او داشتند سلطان محمد نتوانست ایستاد بقلعه
درآمد و بعد از یکماه باتفاق محمد قوچی که قلعه بدست او بود متوجه یزد شدند
و مملکت اصفهان بحوزهٔ تسخیر و تصرف سلطان زین العابدین درآمد و در خلال
این احوال شاه منصور را از شستر لشکر کشیده و بدر شیراز آمد و جماعتی
از سادات شیراز که در اندرون شهر بودند باتفاق انباع و اشیاع خود
دروازهٔ سلم باز کردند و او را بشهر درآوردند و شاه یحیی در ایوان شاه
شجاع نشسته بود تا او نیک بنزدیک رسید بعد از ان سوار شد و از دروازهٔ
سعادت بیرون رفت و روبه بزد نهاد شاه منصور بیامد و در ایوان نزول
کرد و اصلا متعرض برادر نشد و کس بنکامشی او نفرستاد و چون سلطنت

شیراز بر شاه منصور قرار گرفت لشکر کشید و قلعهٔ بیضا و قلعهٔ سرمن وحصار
فتح کرد و بدر ابرقوه رفت و در ان وقت والی انجا پهلوان مهذب بود شاه
منصور بمحاصره مشغول نشد و مراجعت نمود بشیراز و سلطان زین العابدین
در اصفهان لشکری ترتیب داد و بتصور انکه بیشتر امرا شاه منصور مرا بار
ترتیب شاه شجاع پدر او بودند شاید که رعایت حقوق او واجب دا
میل بجانب او نمایند متوجه شیراز شد و شاه منصور با سپاه خود از شیراز
عازم مدافعه و مقابله او شد و بپای قلعهٔ اصطخر در پول نوملاقی فیمابین اتفا
اقتاد و صورتی که سلطان زین العابدین بکلک تمنی بر لوح خیال نگاشته
بود بوجب دلخواه رونمود و لشکر شاه منصور خود را برات زده بگذاشته
و جنگ در انداخته سپاه او را بشکستند و او بهزیمت یافته باصفهان باز
گشت و پهلوان مهذب از بیم استیلا شاه منصور با شاه یحیی اساس مصادقه
و مصافات در انداخت و در زمانی که شاه یحیی بکوهستان یزد که از سرحد
تا ابرقوه یک روزه راه سلت رفته بود و پهلوان مهذب مقدم مطاوعت
و انقیاد پیش او رفت و بعد از عهد و پیمان او را با برقوه دعوة نمود و بشهر
درآورد در اندرون قلعه بقصری که از برای خود پرداخته بود و براو فرا خته
فرود آورد و شاه یحیی بعد از استیلا بر شهر و قلعه با غوا جمعی ملازمان
مفسد مرتکب نقض عهد شد و پهلوان مهذب را کرفته بند کرد و بقلعهٔ بلوپس

که از قلاع حدود یزد دست و نشاد و او را در انجا بامر شاه یحیی بقتل آوردند و شاه
یحیی ابرقوه ضبط کرده بامیر محمد قوچ که یکی از امرا او بود سپرد و به یزد معاودت
نمود و شاه منصور از شیراز لشکر بر ابرقوه آورد و شهر بگرفت و حکامتنه
شاه یحیی بقلعه پناه برده متحصن شد و شاه منصور جماعتی از مردم خود را با برقوه
بنشاند و با معظم سپاه روی بکین یحیی بجانب یزد آورد و چون شاه یحیی از این
حال آگاه شد بیشتر آنکه خود و نشاد که قلعه بسپارد بشرط آنکه مردم
شاه منصور ولایت یزد در نیایند شاه منصور از راه بازگشت و قلعه
تسلیم او کردند و بعد از ضبط شهر و قلعه متوجه اصفهان شد و غله را بخانها خود را نیده
و خرابی چند کرده بشیراز باز آمد و سال دیگر لشکر بر اصفهان برد و همین
طریق سپرد و باز گردید و چون سلطان زین العابدین از بیداد اتفی دشمن
مسلط تمکن آمد استعانت بجموع آفاق باو حوالیشان برده استعانت طلبید
من استعان بغیر الله فی طلب فان ناصره بخز و خذلان غافل ماند سلطان
احمد از کرمان و ابو اسحق از سیرجان با لشکرهای آراسته بعزم معاونت
او روان شدند و شاه یحیی نیز بزبان فریب وعده نیز داد و از یزد بیرون
نشست اما با ایشان نه پیوست و دیگر نظریان جمع شده باتفاق فصل
زمستان روی انتقام بشیراز نهادند و در بعضی ولایت بخصوص کرمان
خرابی بسیار بکردند و شاه منصور سپاه خود را مرتب داشته از شهر

بیرون آمد و ایشان از کرمان میل بجانب کرمیر کردند و چون شاه منصور
این خبر شنید متوجه ایشان شد و در موضع حوز بجلگار بساجنگ واقع
شد و شاه منصور بر وفق اسم خود منظر آمد و همان نصرة سایه بر او افکنده
غالب گشت و ایشان بهزیمت یافته متفرق شدند و هر یک بجای خود باز
گشتند و چون بهار شد شاه منصور دیگر لشکر بر اصفهان کشید و
چون بظاهر شهر نزول کرد خواجه عضد الدین صاعدی در مال که امیر لرستان
بود او را طلب داشت و عینی که بقتول شاه منصور رسید اصفهانیان
شهر بسپردند سلطان زین العابدین بکرخت و بنواحی ری میان ورامین
و شهریار موسی جوکار او را بگرفت و پیش شاه منصور فرستاد و او میل
ناحفاظی و نامردی مردمک دیده آن نکبت رسیده را از دیده باز
داشت و از اشارة فرمود تا لا یرحم لا یرحم هیچ حساب برند داشت
و بعد از ان دو نوبت لشکر بدیار یزد کشید و در نوبت دوم والدة
شاه یحیی که با او همان نسبت داشت از برای مصالحه فرزندان از حصار
بیرون آمد و پسر را نصیحت کرد که چون برادرت با دو پسر مجرد بند ساخته
و عراق و فارس را بتوکذاشته اگر با او در این نیز مضایقه کنی محل ملامت
و جای سرزنش باشد و او را الزام کرد که از در یزد بر حوالت و بشیراز
معاودت نمود و در این مدت چهار پنج سال میان منظریان خبابجه شیمه ایشان

بود قصه یکدیگر کوبندی چند واقعهٔ دیگر دست داد نهادند شمشیر در یکدیگر
شد آشفته آن مملکت سر بسر شده تنگ از ایشان دل سلطنت
که ده پادشا بود و یک مملکت لیکن چون غرض اصلی نه تحقیق تاریخ ایشانست
تعرضی بدکر تفصیل آن نرفت القصه در آن وقت که حضرت صاحب
قرانی در ظاهر ششتر قبهٔ بارگاه خلافت پناه باوج مهر و ماه برافراخته بود
شیراز و اصفهان و ابرقوه شاه منصور و ثلث و خود در شیراز بود و بوذ
ازان شاه یحیی بود و خود با دو پسر اندرانجا بودند و سلطان احمد در کرمان بکومت
مشغول بود و سلطان ابو اسحق در سیرجان

جون امیرزاده محمد سلطان

و برادرش امیرزاده پیر محمد از طرف دربند تا تتی خاتون مظفر و منصور
مراجعت نمودند و در ظاهر ششتر بعسکر همایون پیوستند صاحب قران
کیتی ستان سوبخک بهادر را بجویزه فرستاد بطلب امیرزاده عمر شیخ
و خواجه مسعود سبزواری را که خواهرزادهٔ خواجه علی مؤید بود بکومت
ششتر نصب فرمود و لشکر سبزوار را که با او بود پیش او باز دشلت و باز
از لشکر ایلغار کرده در روز دوشنبه بیست و پنج ربیع الآخر سنه خمس
و تسعین و سبعمایه موافق تخاقوی یل بسعادت و اقبال متوجه شیراز
شد و امیرزاده عمر شیخ که او را طلب کرده بود او حویزه و حوالی آنرا

ضبط نموده بود و پیشکشها مرتب داشته متوجه گشته کس فرستاد که ما متوجه
شیراز شدیم باید که اغرق را سر کرده بیابی و در شیراز ملحق شوی و خصر
صاحب قرانی روز چهارشنبه بیست و هفتم از آب دود و انکه بکذشت و جمعه
بیست و نهم بآب شور و خان کنده رسید فرود آمده و در روز شنبه غرهٔ
جمادی الاول در زاهر فرو نزول فرمود و تا بک پیراحمد که حاکم لر بزرک
بود با پیشکش و هدایا درین محل ببارگاه عالم پناه آمد و بواسطهٔ امرا شرف
زمین بوس دریافت و ز انور دیپشکش کشیده و ظفر کهردار ملازم
موکب فیروزی کشت و حضرت صاحب قرانی پیشین همان روز بسعادت
سوار شده و از آب زاهر فرو عبور فرموده فرود آمد و روز یکشنبه بآب
جی رسیده فرود آمد و روز دوشنبه از جا بر آن ایوار کرده صحرای زهره بخ
نزول ساخت و روز سه شنبه از کردستان و آب ارغون کذشته سیما
معسکر نصرت آشیان کشت و روز چهارشنبه از آب شیرین عبور نموده
در صحرای ششتر نزول فرمود و روز پنجشنبه از کچ بوپس کذشته در سراب
خان بیدک فرود آمد و روز جمعه دیه جولا به از میامنی نزولش رشک
شهر جهان کشت روز شنبه از باشت و آب شعت عبور نموده بحال
امیر شول نزول فرمود و روز یکشنبه از آب خاردان کذشته و لشکرها
قلعه سید کرده در صحرای توبخان فرود آمد و روز دوشنبه دهم لشکریان از آنجا

وتو پنجان گذشته بپای قلعه آمد و سعادت نامای شقاوت فرجام کوتوال
آن قلعهٔ عدیم المثال بود درزی بود کش خواندندی سید بدان فریب ایرانیان را امید
عجب کوته کوهی خدای آفرید که مانند آن کسی بکیتی ندید ریشی تند ولغز آن زنگ تافوار
جوزلف بتان پیچ پیچ ودراز بران سرکه از ابر بالاتر ست یکی دشت هموار پهناور ست
زیک فرسخ افزون بطول وعرض زمین دیگر بر فلک کن توفرض بهر سو دران جشمهٔ خوشوار
درختان پرمیوه وکشت زار شکارئ پر حد دران بهن دشت شده یار جدی وحمل گاه گشت
سران برسرش خانها ساخته بسی مسکنی طرفه پرداخته نیابد گزندار عریق وخریق
نه از نقب وعرادهٔ ومنجنیق امید سلاطین گیتی ستان گسسته بکلی ز تسخیر آن
وحقیقت انکه تسخیر آن قلعه از روی اندیشه وقیاس از حیز امکان بیرون ست
چه کوهست از تمام کوههای آن ولایت بلند تر وانواع حیل که در فتح قلاع
وکشودن حصار متصورست چون نقب زدن ویکبار ساختن ومنجنیق افراختن
وبستن بآن خاره پاره بمه بها وبهدرات ورا بشن بحیثیتی ایست که بهر کجا که کسی
بایستد جهانی مردم را از براندن منع تواند کرد وباوجود این جهة زیادتی
احکام واستحکام بسی مواضع بسنگ وگچ وآهک استوار کرده اند وچون
محصول مزارعش بقوت محافظان وفا نماید وکلهٔ شکاری ودمهٔ کوشغدنش
درصحرای جرنوار تعادی مدت محاصره باشی اندیشه نیست
برانکس که دارد برد انجا نشست نیابد کسی ازره جاده دست

رسوی زمین

رسوی زمینی ابلنست ازخلل مکرز آسمان تیغ بارد اجل بس اگر سعادت تمنای
چنین قلعه بدست دوروز بقهر وجنگ بکشاید عقلای عالم را تحقیق کرد دکه
دولت آن صاحب قران تائید سری تواند بود الهی نه مجرد شوکت وباد
وآثار فتحهای نامدارش جلوه گاه قدرت پروردگار باید دانست نه بعین
کوشش بهادران تیغ گذار وجوششی غلبهٔ اعوان وانصار
چنین کاری بناشد جز خدائی که هست افزون رطور پادشائی وصورت
قضیه انکه حضرت صاحب قرانی چون بپای قلعه رسید با معدودی از خواص
بالای کوه برآمد وچون بدروازه نزدیک شد عساکر گردون ماثر را حجب
وسلت سورنی انداختند واز بس غریو که از نعرهٔ دلاوران وخروشی
کوره ونقاره وکوسی برآمد کوه از نهیب انکه مکرصور محشرست
بهم آن بود که بپا دیتسنها وپی نسغا بر رود وبسیط زمین بمت قاعا صفصفا
لاتری فیها عوجا ولا امتا گیرد شامیانه وبارگاه گردون اشتباه بربالای
کوهی که بقلعه پیوسته بود باوج سپهر برافراشتند وصاحب قران کامکار
بسعادت واقبال نزول فرمود وفرمان داد تا عساکر گردون مآثر بپای
توقف روی جلادت بتسخیر قلعه نهاده بان کوه برآیند برحسب فرمود
چون مور وملخ درجوشی آمدند واز اطراف وجوانب پیاده وسوار
متوجه حصار گشتند وامیرزاده محمد سلطان از دست رسلت جنگ

در انداخت و امیرزاده پیر محمد نیز لشکریان را نیز بر داغراز کرده رایت محاربه
و قتال برافراخت و امیرزاده شاه رخ از جوانغار با سپاه آراسته بپای
قلعه شتافت و مردم خود را پیاده ساخته آتش پیکار بتیغ برافروخت
که تیغ بهرام در طبقهٔ پنجم حصار نیلی چون آهن کورهٔ خداوندان بتافت و سایر امرا
و لشکریان هریک از جای خود در حرکت آمده باز هرهٔ شیر و خاطر پلنگ
و اهنگ جنگ نمودند زبس جوشش و کوشش آن سپاه
بلرزید مهر و نهان گشت ماه عقاب دلاور بیفکند پر بدرید چنگ و دل شیر نر
و دلاوران صف شکن و شیر شکاران پیل افکن خواستند که همان روز بکرها
بالا برآنند و قلعه را تسخیر نمایند و چون شبهنگام دررسید هرکس در مقام
خود قرار گرفت قرار گرفتند روز دیگر چون خرو سیارگان از نشیب
تحت الارض بر بالای حصار فیروزه کار فلک برآمد و از سطوت شکوهش
کوه اینج بر قلعهٔ کوه بیستون کودون رایت سلطنت او برافراخته بودند
فرو ریختند و کرپر فوق چرخ سرکشیده نهادند اینی کلاه دز کشیده
برحسب فرمان قضا جریان شاه زادگان و امرا و سایر بهادران بزد آزمای
جنگ را آماده گشته کمر کین در بستند و از صدای کوركه و غریو سودن
دل کوه را شگافته جنگ در پیوستند از شصت و جنگ مخالفان حصار
تیر و سنگ چون باران آذاری باریدن گرفت و موافقان دولت جان

شیرین فدای خرو کرده فرهاد وار بکوه دویدن آغاز نهادند تا گاه از نوکران
شیخ محمد ایکو تمور آقبوغا نامی از محض دولت صاحب قران بجائی که اصلا
متصور نبود که هیچ آفریده از انجا بر تواند آمد بالا رفت و صلوات و ستا
برآمد یا لا جوپران عقاب خروشان جو رعد از فراز سحاب
که صاحب قران باد فیروز کرد بداندیش او زاره خونین جگر و از سر تهور
و پردلی خروشی برآورده بسر بازی مشغول شده امال قلعه را از مشاهده
آن حال که در ضمایر ایشان نگذشته بود پشت و دل بشکست و زور از بازو
جلادت برفت و از غایت دهشت و سراسیمگی دست از جنگ بازداشتند
و بهادران و لشکریان امیرزاده محمد سلطان از راه دروازه بالای رفتند و
طوقها را باوج نصرت و فیروزی برافراختند و دشمنان را مقهور گردانیده
قلعه مسخر ساختند و محمد آزاد مهر سعادت کوتوال را گرفته پیش حضرت
صاحب قران آوردند و تیغ کین را بخون او زنگین ساخت
هرکس که زخدمتش کشد سر جز تیغ سزای او نباشد کانرا که خدای برگزیده
جز بندگیش نگوید باشد و سلطان زین العابدین که شاه منصور او را میل کشیده
بود و در انجا محبوس و دلشده بپایهٔ سریر خلافت مصیر آوردند عاطفت پادشاه
او را نوازش فرمود و خلعت خاص اختصاص بخشید و تسلی خاطر
شکسته او را فرمود که مدار تا از عنایت الهی از شاه منصور بستانم

وبجزای فعل براو باور ساخ وعورات که لشکریان نصرت آیات در قلعه اسیر
کرده بودند همه را آزاد فرمود نجات بخشیده وملک محمد اوبی را بکوتوالی
باز دشت وبسعادت واقبال مراجعت نموده آخر روز سه شنبه با تردیم
بنو یخان فرود آمد واقتوغا که پیشتر از همه بیالای کوه برآمده بود عنایت فرمود
از نقدینه واقمشه وخیمه وجتر ولب واستر وشتر وغیره جندان اساس
تجمل ارزانی دشت که روز سابق یک لب بود وروز دیگر از حال خود
متعجب مانده زبان وقلمش بزمزمهٔ این که می بینم به بیداریست یارب یا بخواب
ترنم مینمود وچون سیدهٔ صبح چهارشنبه بدمید صاحب قران گیتی ستان
ببارگی وطالع سعد روان شده واز درهٔ بوان برآمده تیرمرد انزنزول
فرمود وروز پنجشنبه از انجا نهضت نموده در حرجن فرود آمد وبامداد جمعه
چهاردهم ماه جمادی الاول موافق توق سیل به جویم رسیده ودرین حدود
بهرجند از احوال شاه منصور استفسار میرفت بسامع علیه میرسید که پای
سبک دارد وموقوف یک تحقیق است که روی بکرنوآورد ودر واقع
معقول این بود چه قطره را با دریای دخار برابری کردن وصعوه را با شاه
باز در هوای معارضه پرواز نمودن از مقتضای عقل که کشاینده نبد شک
ونمایینده راه یقینیست بعید می نماید بچون زینو خود ترک تازی کند
چو خشک یا تازی کند

قصه

چون حضرت صاحب قران اد
شاه منصور حساب جندان برنمی دشت درهمان روز سپاه آن مقدار که حاضر
بودند وقول ترتیب فرمود یکی مستقر رایت فتح آیت گردانیده وآن دیگر
نامزد امیرزاده محمد سلطان فرمود ودر قبضل دست رسالت امیرزاده پیر محمد
جهانگیر را بدشت وتقرر خواجه اقتوغا را بهراول او گردانیده وقول امیرزاده
شاهرخ را ظفر گردار ملازم رکاب نصرت انتساب ساخت وامیر عثمان
عباس را بقراولی از پیش روانه گردانیده وبا سایر عساکر گردون مآثر مرتب
وارسته روی سعادت بشیراز آوردند امیر عثمان چون قراول دشمن را بسر
باغات بید در مغاکی پنهان شده تا ایشان بگذشتند وباصابتی عنود وتوک
وموطی وقراحمد وبهرام بسوری از کمین گاه بیرون آمده در پی قراول دشمن
کردند وبهرام با تیغ خون آشام در عقب ایشان برسید وران بکی قلم کرده
بگرفت وبحضرت صاحب قران رسانید آنحضرت از کیفیت وضع شاه
منصور وبکیتش لشکرش استفسار نموده در ضمان تائید پرورد گار بوانند
وچون قریب یک فرسخ بر فتند لشکر دشمنی در باغستان شهر قریب سه چهار
هزار سوار پیاده اشده مجموع رزده وبکته مکمل پوشیده وتمام اسبان جلیع انداخته
وعلمها برافراخته همه کمان کش وزرم آزمای وتیر انداز
همه مبارز وآهنین گذار وجوشن ور همه فکنده تن اندر مغاکهای ملاک
همه نهاده دل اندر نشانهای خطر

وشاه منصور شمشیر کین کشیده بچون شیر خشمناک بی باک می آمد هر جنبه خرد
صواب اندیش بزار زبان با دلیر سانیه که بترس از جه شیری ز شیر افگنان
دلیری مکن با دلیر افگنان کوزن جوان کرجه باشد دلیر غنان به که بر تابد از نر شیر
بسر نجهٔ آهنینت منان که نیروی دهرست آهن گداز مشو غرهٔ کر روز بازوت هست
که بسیار دست سلت بالای دست لیکن بحکم اِذَا جَاءَ الْقَضَا عَمِیَ الْبَصَر
سابقهٔ یکتب رزقه وَاَجَلَهٗ پرده غرور بدیدهٔ بصیرت او فرو گذشت و
در کرد پا تیله وقت غاز جمه بر قلب سی هزار سوار ترک پرخاشی جوی
کشور کشای حمله کرد و قوشونها بر هم زده صف سپاه بشکافت و بگوتلهای
که در عقب لشکر باز داشته بودند رسید وز انجا عنان را بعزم بزد
بچمد و رخ سوی ناورد کرد نکویم که ماتنه نوازد نا
جو دیوی که از بند کردد رها نه اندیشهٔ جان و نه فکر سر تو گفتی که از خود ندارد خبر
وحضرت صاحب قران با جمعی از خواص ایستاده نظارهٔ آن پهلوانان وجلاد
ایشان میفرمود و شاه منصور را نجانب آنحضرت میل حمله افتاد صاحب
قران کامکار خود است که بضرب نیزهٔ سندان کذار دمار از روزکار او بر آورد
فولاد جهرهٔ که نیزهٔ انحضرت دشت از صدمهٔ جنک هزیمت نموده بود و نیزه
برده صاحب قران سعادت یار با آنک پیش او ده پانزده پیش نمانده
بودند توکل بر حفظ و تائید پروردکار کرده پای ثبات و قرار استوار

دشت و

دشت واصلا از جای خود نجنبید تا شاه منصور برسید و دو نوبت شمشیر
بر خود نخجسته آنحضرت رسانید و از حفظ الٰهی که در همه حال جاوش وکیل
آن موید صاحب قران بود هیچ ضرر بوجود مبارک ایشان نرسید و چون
کوه راسخ بر جای خود ممکن و ثبات ایستاده بحکونه تغیر با وضاع همایون
راه نیافت عادل اختاجی بر بالای سر آنحضرت سپر کرفت و قماری بسیا
پیش آمده کوششهای مردانه نمود و دستش بزخم شمشیر از کار باز ماند
ز کرد سپاه آسمان بست میغ همه کوز بارید و پولاد و تیغ و محمود شاه و توکل
باوریچی و امانشاه و محمد آزاد در میان دشمن در آمده آثار جلادت و دلاو
بظهور رسانیدند و شاه منصور از انجا بطرف قول حمله برد و امیرزاده
محمد سلطان لشکر دست راست مخالفان براند همه بمنه شه جو دریای خو
رفش سواران ایران نکون و بتشر بهادر و دیکو امرا که ملازم او بودند
در پی دشمن کرده بر فتند و امیرزاده پیر محمد جهانکیر لشکر دست چپ یا
را در هم شکست دران میسره هیچ رزم آزمای ز کردان یزدان نینکشد پای
بیکباره از هم فرو ریخته هر انکو نشد کشته بکریخته و امیرزاده شاهرخ نیروی
دولت ورای فرخ ایستاده چون شیر غران و هزبر ژیان جنک میکرد
و جماعتی عساکر کردون مانند که کریخته بودند باز کشته نزد او جمع می شدند
وجلال جمه و پرم صوفی پسر یوسف صوفی و بسران غیاث الدین

ترخان و خواجه راستین در پیش او وظایف شجاعت و جلادت بتقدیم
رسانیدند که در مقابلهٔ ایشان حملهٔ آورد بزخم تیر باز میگردانیدند و
عبد الخواجه بر او و شیخ محمد اکبو تورنیز با ایشان اتفاق نموده مخالفان را
راندند و قوشون الله داد که بوغادار معروف بود و قوشون شیخ نور الدین
بسر سار بوغا که با یلک شهرت داشت و قوشون بوی هزارهٔ خاصهٔ ایشانرا
قوجین کفتندی و قلب لشکری بودند دیگر باره جمع آمده علم برافراختند
و قول آراستند و مرتب ساختند و قوشون شیخ علی دلاک قوجین و قوشون
بهرام داد مردی داده از جای بجنبیدند و با دشمنان در آویخته دست بردهای
مردانه نمودند و امیرزاده شاهرخ با آنکه در سن هفده ساله گی بود بعون
تاییدات الهی دشمنانرا رانده سر منصور بخدمت صاحب قرانی آورد و زانو زده
سر دشمنی بخاک افکنده به تهنیت فتح و فیروزی اقامت نمود و زبان بشاشت
بدعا بر کشود سر دشمنان تو استعفر الله که خود دشمنان ترا سر نباشد
نثار سم مرکبت باد اگر چه نثاری ازین بی بها تر نباشد و چون منصور
مغرور متهور کشته کشته شد بان رزم که رو سواری نماند
وزان سرکشان نامداری نماند برفتند از ایرانیان هر که زیست
بران زندگی پر بباید گریست صاحب قران کامکار را نصرت هم عنان
و ظفر در رکاب بالای بشتهٔ برآمد و شاهزادگان و نوینیانرا در کنار

شکر و سپاس باری تعالی عز و علا باد ارسانیدند امرا و ارکان دولت
بر سم تهنیت الجا میشی کرده کفتند زمان از زمان تا سپهر بلند
بفتح و کرباشی فیروز منه بلند اختر عالم افروخته زوال اختر دشمت سوخته
و بقاعده و عادت معمول سرود کفته و زانو زده کاسه میه داشتند در بن اثنا
از دشمنان قوشون دکر آراسته و مکمل از عقب پیدا شد و چون آب و آتش
روی بجنک نهادند حضرت صاحب قران و امیرزاده شاهرخ روبا ایشان
آورده سورن انداختند از آواز کردان بلرزید کوه زمین آمد از نعل سبان
دشمنان از بیت و صلابت روبکریز نهادند و زنک از بیم زد و روی
از بکت سیاه خود را بطرف کوه قلاة سرخ انداختند صاحب قران ظفر قرین
جندی از امرا و لشکریانرا از عقب ایشان بکماشی روان فرمود و مخالفان
بکلی منکوب و مخذول کشته از ایشان دکر اثری ظاهر نشد
میان دو کوه از بس راه و دشت ز خون و ز کشته نمی شد کذشت
جهانی بر آغشته در خاک و خون یکی پی سر و دیکری سر نکون و اوان زایرانیان کشته
بسی سرکش از جنک سر کشته شد صاحب قران کیتی ستان منظر و کامران در دیکا
نزول فرمود روز دیکر جون منوجهر خشنده مهر بعزم فتح کشور سپهر سخق
ز رنکار اضات شعار از دروازهٔ آفق برافراخته صاحب قران کردون افتدار
بسعادت و اقبال عازم دار الملک شده دروازهٔ سلم را مرکز رایت نصرت

آثار ساخت وسپاه ظفر پناه در اطراف وجوانب شهر فرود آمدند و فرمان
واجب الاتباع بنفاذ پیوست تا بغیر از دروازهٔ سماهشت در وازهٔ دیگر به نهند
وجمیع ازارکان دولت بشهر در آمدند واز مجموع کلویان وکلانتران محلات
محلکها باز ستده تمام خزاین واموال واقمشه واسلحه وسلب واستر منصور وانباع
واشیاع او جمع کردند واز شهر بیرون آورده بعرض همایون رسانیدند بخشش
پادشاهانه مجموع انرا بر امرا قسمت فرمود ومال امان حواله رفته بحصول پیوست
وامیرزاده محمد سلطانرا بجانب اصفهان روان گردانیدند که آن مملکت را ضبط
ونسق فرموده مال امانی بستانند ومنشیان بلاغت شعار ترادف وتواتر
فیض فضل پروردگار که پیوسته بروزگار همایون آثار واصل ومتواصل میگشت
به بلیغترعبارتی وبدیع ترسفارتی درسلک تحریر کشیده فتح نامها بسمع قصده دیگر
ممالکها ارسال نمودند دبیر سخن گستر جیره دست نشیت وظفر نامها نقش بست
بهر کشوری گشت قاصد روان پیام آوازهٔ فتح نوشته جهان وامیرزاده عمر شیخ که
درعقب مانده بود برحسب فرمان قضاجریان اغرق را سر کرده می آمد وبهر
جاکه متمردان ومفسدان لرو شول وکرد میرسید بتغارت میکردند ودرحیز ضبط
می آوردند وچون از تونجان گذشته بکارزرون رسید از حضرت صاحب قران
فرمان آمد که بم انجا توقف کرده آن نواحی را ضبط نماید امرعلی را امتثال
نموده بنسق ویاسامشی آن مواضع مشغول شده وبعد از چند روز بیلیغ لازخ

الاتباع بصدور پیوست که عازم پایهٔ سریر اعلی گردد ولوجب فرموده توجه
نموده در شیراز بشرف بساط بوس استسعاد یافت وچون آل مظفر جای
دیگر نتوانستند رفت وانکس که جهان ازان اوشد از مملکتش کجا گریزند
بضرورت روی اطاعت بدرگاه علم پناه آورده شاه یحی وفرزندان ازبزد
وسلطان احمد از کرمان باستاد وسلطنت آشیان شتافتند وبهریک بقدر
استطاعت پیشکش بسیار از جواهر ونفایس وسلب واستر وخیمه وخرگاه
محل عرض رسانیدند وسلطان محمد وسلطان مهدی پسر شاه شجاع وسلطان
نصنغر پسر شاه منصور خود در شیراز بودند صاحب قران گیتی ستان با شاه
زادگان فریدون فر جمشید مکان وعظما وامرا ونوئینان کامکار وکامران
در باغ جهان مدت یکماه بزم عشرت آراسته بعیش وطرب گذرانیدند
خروشی ارغنون ونغمهٔ چنگ رسانیده بگوش زهره آهنگ
شراب لعل گون در ساغر زر بدست ساقیان ماه پیکر وسلطان ابو اسحق
بنیرهٔ شاه شجاع نیز از سیرجان رسیده عز بساط بوس دریافت وپیشکش
کشیده وحضرت صاحب قرانی سایهٔ التفات بر ضبط امور مملکت ونسق
اسباب جمعیت ورفاهیت رعیت انداخته در رفع رسوم جور واعتساف
ونصب الویهٔ عدالت وانصاف انچه از مراحم خسروانی پادشاهی داد کستر سزد
بتقدیم رسانیده لطفش بگرم جادهٔ پیچاره کند عدلش ستم از زمانه آواره کند

درموسم عدل او صبا را بنود

آن پاره که پراینی کل پاره کنند. و مملکت فارس واکه واسطهٔ عقد ممالکست
ودرحساب بلاد و امصار بمثابهٔ فذ الک نامزد امیرزاده عمر شیخ فرمود
وشاهزاده بترتیب اسباب جشن قیام نموده انحضرت راطوی داد
وانوزده وپیشکشها کشیده وانواع خدمات بسندیده بجای آورد

چون اولاد واسباط محمد مظفر ازمدتی باز دران ممالک باستقلال
تسلط یافته بودند وهریک درشهری وقصبه لوای سلطنت افراشته
داعیه آن وثلث که سکه وخطبه بنام او باشد باوجود قرابت نزدیک
اقارب چون عقارب بنیش زهرآلود قد تیز کرده پیوسته قصد خون
ومال یکدیگر داشتند ودرخرابی مواضع یکدیگر هیچ دقیقه فروگذاشتند
وهرکه ازیشان بریکی ازخویشان دست مییافت اگر خونش نمیخشید
البته میل میکشید وپدر با پسر وپسر با پدر همین طریق میورزید وبدین
واسطه درزمان ایشان همواره رعیت بیچاره دست نوش رنج وعنا
وکلد کوب هرکونه محنت وبلا بودند درین وقت که مرحمت
حضرت صاحبقرانی سایهٔ اهتمام برانتظام امور آن مملکت انداخته
بود علماء ومشایخ واماثل فارس وعراق صورت حال ونتایج افعال
آن طایفه بعز عرض رسانیدند محل درخونست اک نواب کامکار مغالیه

حل وعقد

حل وعقد آن دیار دیگر بار بدست اقتدار واختیار ایشان باز نکذارند
که مسلمانان درمشقت وپریشانی میافتند وحال ولایت بخرابی وویرا
میکشد بنابرین روز دوشنبه بیست وسوم جمادی الآخر سنه حکم جهان
بکرفتن ایشان صدور یافت وبهرا بنه کرده قبتق لهای ایشانرا بغارت بتهند
وبرحسب فرمان کس فرستاد امیر عثمان وذخایر واموال سلطان احمد که درکرما
بود بیاورد وحضرت صاحبقران امیرزاده عمر شیخ را بجمله ضبط ممالک
فارس وآن دیار ودارایی امل انجا درشیراز باز ذلت وامیر پردی بیک
سار بوغا وامیرزاده عمر موید وامیر زیرک حاکبو وسونجک بهادر را با فوجی
ازلشکریان پیش او بتوسقال سالیانه بکذاشت واز امرا خاصه شاه زاده
بیان قور بسر پکچک جته وتوکل بنده وی قرقراو ملتپس ایردی ودولتخواجه
وغیرهم ملازم بودند وایدکو بسر غیاث الدین بولاسی را بحکومت کرمان
فرستاد وغیاث الدین مذکور برادر بزرک امیرحاکبو بود با توک قوچین
که برادر کیکی یورتچی بود بداروغکی یزد رجوع نمود والماقوچی را بداروغکی
ابرقوه نامزد فرمود وجمعی را بمحاصرهٔ قلعه سیرجان روان کردانیده چه دران
قلعه ازکماشتکان سلطان ابو اسحق نبیرهٔ شاه شجاع غلامی کور در زنام کوتوال
بود وچون آن حصن درنی بود با آسمان هم نورد. نبرده کسی نام او در نبرد
تو دانی که برتارک مهر ومیغ. نشاید زدن نیزه وتیر وتیغ. بکلک نقش

پنداری بر لوح خیال محال نگاشت و دران بالا یاغی شده رایت عصیان
برافراشت و حضرت صاحب قران بسران شاه شجاع را چون سلطان شبلی
که پدرش میل کشیده بود و زین العابدین که از جام خود شاه منصور همان
تلخی چشیده بود هر دو را بسمرقند فرستاد و از بهر یک اقطاع مقرر فرمود
و ایشان باقی عمر در سایهٔ مرحمت آنحضرت روزگار بفراغت گذرانیدند
بسالطیفه که در ضمن نامرادیهاست و تمام هنرمندان محترفه و پیشه وران ممالک
فارس و عراق را خانه کوچ بسمرقند نقل کردند و مراحم خسروانه تا بک
پیراحمد را ملحفظ نظر التفات گردانیده ایالت و ولایت لرستان بوی باز ارزانی
داشت و بر لیغ عالم مطاع بآل تمغای همایون کرامت فرمود و پیراحمد از
میامن مرحمت حضرت صاحب قرانی با قریب دو هزار خانه و اراز متعلقان
و اتباع خود که شاه منصور ایشان را غارتیده و کوچانیده بشیراز آورده
بود بمقام اصلی بازگشت و بجای آبا و اجداد خویش در مال امیر بحکومت مشغول
شده

روز جمعه بیست
و هفتم جمادی الآخر حضرت صاحب قران از شیراز نهضت فرموده بسعادت
و اقبال بجانب اصفهان روان شد و در عیش و عشرت و شادمانی و کامرانی
شکارکنان مراحل و منازل قطع میکرد و میرفت روان میراند یکران ظفر شاه
شکار افکن شکار افکن در آن راه. جهان خالی شده از صید جرنده.

نماند اندر

هوا نوع پرنده. بعد از قطع دوازده منزل روز سه شنبه هشتم
رجب قومشه محل نزول همایون گشت و فرمان واجب الاذعان بقتل آل
مظفر جریان پذیرفت بزرگ و خرد ایشان را بیاساق رسانیده و دیگر ذکور
آن ذریات دریزد و کرمان دار و مکان در همانجا کار ایشان بساخته و آن
ممالک را از استیلا و تسلط ایشان بکلی پرداخته اوراق اقبالشان بارقام
تِلْکَ اُمَّةٌ قَدْ خَلَتْ انتسام پذیرفت و از فرجام احوال ایشان مصدوقه
وَتِلْکَ الْاَیَّامُ نُدَاوِلُهَا بَیْنَ النَّاسِ وضوحی تمام یافت

منه تا توانی دل اندر جهان. که ناپایدارست و نامهربان. بران پاره خشتی که بر منظر است
سر کیقبادی و اسکندریست. بران شاخ عرعر که کرکس کلش است غوداری از قد سیمین بنی
بران گل که در گلستانی بود. سمن عارض دستانی بود بجز خون شاهان درین طرفه
بجز خاک خوبان درین دشت نیست. و حضرت صاحب قران از انجا روان
شده روز پنجشنبه دهم ماه باصفهان رسیده و غبار موکب سعادت یارش
سرمهٔ دیدهٔ افتخار و استظهار اهالی آن دیار گشت امیرزاده محمد سلطان بر
استقبال قیام نموده بسعادت بساط بوس مستسعد یافت و حضرت راطو
داد و پیشکشهای پادشاهانه کشیده و بصنوف خدمات شایسته چهرهٔ
سعادت خود را برافروخت صاحب قران گیتی ستان پنج روز در نقش جهان
اصفهان توقف نموده روز سه شنبه یازدهم رجب از انجا بعبارکی و طالع فرخنده

نهضت فرمود و امیرزاده شاهرخ رخصت خواسته پیشتر براه ده علوی
متوجه مهدی اعلی سرایملک خانم شده و رایت نصرت شعار از اصفهان
دوشب درمیان کرده بحرباد قان رسید و از انجا شب درمیان بقریهٔ انکوان نزول
فرمود و مردم انجا که فرقهٔ از ملاحده بودند یاغی شده در تقبها تحصن جستند
امر مطاع صدور یافت که عساکر گردون مآثر از بلندی جوی بریده از بسی راه
آب آوردند و در آن نقبها انداختند تمام خاکساران پادپای از ممرات
باتش دوزخ پیوستند و اموال و اسباب ایشان جمله بیاد تاراج برفت
و حضرت صاحب قران شب بم در انجا بسعادت و کامرانی بگذرانیدند
و صباح یکشنبه کوچ کرده بصحرای برزمان فرود آمد و روز دیگر روز که
شهسوار کبند فیروزه یعنی آفتاب بخرکهٔ افق شتافته رمّه ثوابت و سیّار
بیکبار برانند صاحب قران گردون اقتدار کوچ کرده فرمان داد تا در صحرای
برزمان شکار انداخته لشکر ستیاره حشر گران تاگران بیابان فرو گرفت انواع
حیوانات از وحوش و سباع برانند روز دیگر چرکه بهم آمده
دران دشت شیران آهن جگر افکنند بس آهو و گورخر
زخون شکاری زمین شده تمام جو دامان برخ ارشفق وقت شام و حضرت
ابهت ایات عصمت سمات سرایملک خانم و توقمان آغا و از حرمهای شاه
زادگان خانزاده و دیگر خواتین بر اغرق بیشی گرفته درین موضع بسعادت

بساط بوس فایز گشتند و بعد از اقامت تهنیت فتح و سلامت نثار با
کردند و پیشکشها کشیدند و حضرت صاحب قران روز چهارشنبه از انجا کوچ
کرده روان شده و در مرغزار خوله خوزه نزول فرمود و دوپسر رونانجا
توقف فرمود روز شنبه بدولت و اقبال سوار شده و روز سه شنبه هوا
از غبار موکب همایون عطر پرنیان گشت و دران مرغزار خرم و صحرای خوشتر
از باغ ارم سراپردهٔ عظمت و جلالت محیط همایون شده قبهٔ بارگاه
عالیشاه باوج گردون برآمده و گران تاگران دشت محل خیمه و خرگاه و سایه
بان گشت پوشیده خیمه همه دشت و کوه زار و دشته کوه و صحرا ستوه
و شب پنجشنبه دران یورت جنت مثال ملال فرخنده فال شعبان مشاهده
افتاد و امیرزاده ابرانشاه اغرق را در راه گذاشته بپایهٔ سریر اعلی شتافته
و جهانشاه بهادر و امیر شمس الدین عباس و حاجی محمود شاه و اوج قرا بهادر
که در اغرق مانده بودند از راه سلطانیه با لشکر ما بار دوی اعلی پیوسته
بدولت زمین بوس استسعاد یافتند و امیرزاده محمد سلطان در اصفهان
توقف نموده بود مآل آن ولایت بتمام و کمال استحصال فرموده بتمام و کمال
بدرگاه خلافت پناه امد و لب اقبال را از تقبیل قوایم سریر جلالت حریر
خدیو ان ساخت و مخدرات تنق سلطنت و کامکاری سرایملک خانم
و توقمان آغا حضرت صاحب قران را طوی دادند

پادشامانه ممالک آذربایجان وری و دربند باکو و شیروانات وکیلانات
باتوابع و مضافات تا روم نامزد امیرزاده میرانشاه فرمود و شاهزاده
جوان بخت از تبریز و سلطانیه و دیگر ولایات ساوری و پیشکش آورده
حضرت صاحب قرانی را در همدان طویهای پادشامانه داد و پیشکشهای
از جمله پرون وصف چون وجند بکشید و بزم عشرت را از انتظام
اسباب بهجت وحشمت در گرفته چند روز بعیش و شامانی و مسرت
وکامرانی بگذرانیدند شد زعوه وقبور و پی پاو تیغان زمزمهٔ بشارت
علوشان ورفعت و منزلت مکان سروران توران در ایوان قهرمانان
پنج کشوری آسمان انداخته همه بزمگه شیره در شیره بود ازان خشن جشم فلک خیره بود
یکی همچو آتش یکی همچو آب بگردید جام قمر با شراب و روز سه شنبه سیزدهم
از انجا کوچ کرده امیرزاده میرانشاه را از پیش بطرف قلاغی فرستاد و شکار
انداخته بمرغزار ایله غرق نزول فرمود روز دیگر سپاه منطو لو ابوتمای
دشت و صحرا محیط گشته انواع شکاری از کوزن و آهو و کورخر صید کردند
وبموضع توماتو رسیده پنج روز در انجا بنشستند و روز ششم جون رایت
نهضت برافراختند باز شکار انداختند و امرا دست رسلت و دست
جبیشتون معهود بجرکه رفتند روز دیگر صحای برماق را فروگرفته

صید فراوان افکنند و تمام آن دشت را از خون شکاری لاله گون ساختند
و بمرغزار کلنج لوجه فرود آمدند و روز دیگر بموضع دال پر در جلگای کنبدک
نزول کردند و دران محل بر قدان کرده طویها مرتب ساختند و ساز
عشرت و شادمانی باهنگ دولت و کامرانی بنواختند و روز دوشنبه
از انجا نهضت فرموده مقدار چهار فرسخ رفته نزول فرمودند امیرزاده
که بیشتر رفته بود از صحای قولاغی کپس بپایهٔ سریر اعلی فرستاد و عرضه
داشت که سارق محمد تکمان در میان کوهستان شبیته سات و کوچ
وحشمهای خود را بکوههای محکم برده و لشکر بسیار جمع کرده دم از مخالفت
میزند

چون رای ممالک آرای بر خبر مذکور احاطه یافت رایت
کشورکشای در ضمان حفظ و تایید خدای بیچون از راه قلعهٔ سفاسون روان
گشت واز عقبه گذشته و دو شب در میان کرده صباح پنجشنبه بقلاغ رسید
و در دشت جهانا و را مر فرمود تا تمام راهها و گریوه گاهها مخالفان گرفته محافظ
نمایند و ایشانرا حصاری بود که انرا جشی میگفتند و دیگر درهای محکم برفراز
کوه کوه داشتند راههای آن بغایت دشوار و تنگ ترکمانان در ان
موضع متحصن شده راهها گرفته بودند لشکر بیش رفته جنگ درپیوستند
غریو کوس داده مرده را کوش و دماغ زندگانرا برده از هوش

صفیر تیر و جاگاه جاگ شمشیر

کرده

دریده مغز پیل و زهره شیر سنان بر سینها سرتیز کرده جهانرا روز رستاخیز
وبه بالای کوه برآمده سلب بسیار و کوسفند بی شمار فرود آوردند و برخواجه
کوکلتاش دران برخاش کوششهای مردانه نمود و از ممر مار تنگ بکوه برآمده
جنگ دلاورانه میکرد تا از شصت تقدیر تیری بدو رسید و کمان حیاتش
رازه کان بگسیخت و شیخ حاجی بسر قاری نیز بکوه برآمده جلادتها نمود
و بهر دو زخم خورده باز گردیدند و بهمان درگذشتند

شیر مردان جان فدای نام نیکو میکنند ترکمانان مغرور چون صدمه لشکر منصور
شمشیر مشاهده نمودند همان شب غرهٔ ماه رمضان بر جه دشت بکذاشتند
واز کوه اودمان وعقبها گذشته روی بگریز نهادند عساکر گردون مآثر
در پی ایشان کرده بکوهها برآمدند و چهارپای بسیار از سلب و استر و شتر
و گوسفند جمع آورده غنیمت گرفتند و شیخ علو بهادر سپاه را سر شده
از عقب گریختگان بتعجیل بر جه تمامتر براندند و بایشان رسیده بسیاری
بقتل آوردند سپاه جهانگیر صاحبقران جوشن افکنده از پی دشمنان
رسیدند شمشیر بران جنگ بآن روز بر گشتگان بی درنگ
بگشتند از ایشان را اندازه بیش و کرماند از ایشان کسی تو در ریش
خسته و جسته جندان از گریختگان که بجان خلاص یافتند همه را از کوه مسیر
بگذرانیدند و دران حدود حصاری دیگر بود که جماعتی کبران پی دین در انجا

جمع شده

جمع شده بودند حضرت صاحبقرانی بتسخیر و تخریب آن اشارت فرمود
فی الحال عساکر گردون مآثر اطراف وجوانب انرا فروگرفته جنگ در انداختند
و بنیروی دولت ابد پیوند مسخر ساختند و قلعه و اهل قلعه را نابود خاک
و فرسوده ملاک گردانیدند و صاحبقران ممالک ستان با تمام شاهزاده
بسعادت و سلامت باز گشته در دشت قولاغی نزول فرمود و روز
پنجشنبه دهم رمضان بعزم مراجعت از انجا نهضت فرمود و دو شب
درمیان کرده صباح دوشنبه در کنار آق سای باغ عمارت همایون پیوست
و دران نواحی بر مترطی یک دو روز توقف نموده تدبیر قلعه و قمع مفسدان
بفرمود و امیرزاده میرانشاه را بحاجی سارق قورغان فرستاده بود و اوج
قوارا به گرو توابعشان از میامن اقبال بی انتقال حضرت صاحبقرانی هر
دو قلعه را مسخر کرده و ویران ساخته و مخالفان را کشته و برانداخته مظفر
و منصور معاودت نمودند و بعسکر همایون لاحق شدند و درین ولا خذر
عصمت پناه خانزاده تربیت طوی سنکین کرده بود حضرت صاحبقران
سپهر اقتدار امیرزاده محمد سلطانرا فرمان داد که متوجه دربند گردستان
شود و جماعتی قطاع الطریق را که دران نواحی دست طی باکی بایذای
مسلمانان برگشاده اند از پای درآورد و بکلی مستاصل گرداند شاهزادهٔ
کامکار بامتثال امر مبادرت نموده بطوی نایستاد و بی توقف روی

توجه براه نهاد و خانزاده در آن یورت حضرت صاحب قرانی را طوی پادشا
داد و آن حضرت از انجا کوچ فرموده بآب بلاغ آمد و رمضان در انجا باقامت
فرایض و سنن و صیام قیام نمود و بطلب مرضات مالک الملک
ذو الجلال و الاکرام بگذرانید و در یکشنبه غرة همایون فال شوال بعد از
ادای فطر و دیگر صدقات از انواع احسان و افضال باقامت نماز
عید قیام نمود و بعد از دو روز شیخ الاسلام اعظم شیخ نور الدین عبد الرحمن
اسفرائینی علیه الرحمة و الرضوان که از مشایخ روزگار بود از طرف بغداد
از پیش سلطان احمد جلایر بر سم رسالت بپایه سریر خلافت مصیر آمد حضرت
صاحب قران جنانچه آداب آن موید کیتی ستان بود که در تعظیم اهل علم
و صلاح بهیچ دقیقه فرو نگذاشتی مقدم آن بزرگ دین را باعزاز تلقی
فرمود و شیخ مشار الیه پیغام سلطان احمد بعرض رسانید مشتمل بر انکه
که مطاوعت و خدمتکاری بر میان بسته ام از دهشت و شکوه انحضرت
قوت احراز سعادت بساط بوس ندارم و اگر بغداد میفرماید مراحد
مقاومت نیست و قصد محاربه و معارضه در خاطر نه و تعویذ نامویسکشها
که باشیخ فرستاده بود از جانوران مرکبی و باز شکار افکنی و سلیمان
نای بازنیهای زبده بمحل عرض رسید لیکن چون نقد اخلاص بالتزام سکه و خطبه
که متوقع بود رواج نیافته بود تحف و هدایا ملحوظ نظر التفات و قبول

نگشت و شیخ نور الدین را بجهة علو و تقوی اعزاز فرموده خلعت خاص
ارزانی داشت و سلب و رزداده باز گردانید

حضرت صاحب قران چون رسول سلطان احمد جلایر را باز گردانید عزم
توجه بغداد جزم کرد و فرمان شد که امیرزاده پیر محمد جهانگیر اغرق را سرکرده
باحضرات عالیات سرایملک خانم و تومان آغا و دیگر آغایان بسلطانیه
مراجعت نمایند و انجا توقف فرمایند و امر فرمود تا لشکریان را جار رسانند
که هر سرمودی از برای آب گذشتن و سناج ترتیب نمایند و روز جمعه
سیزدهم شوال سنه خمس و تسعین و سبعمایه موافق قوی یل بسعادت
و اقبال سوار شد و در ضمان عون و تایید ذو الجلال عنان توجه بجانب بغداد
معطوف داشته بموضع یان بلاغ فرود آمد ز بس لشکر که جوشید از انبوه
روان شد روی ماهون کوه تا کوه جو کوه آهنین از جای جنبید
زمین کفتی ز سر تا پای جنبید و از انجا یورش کبیر کرده از کوه و بیابان
گذشته روز سوم شهر مبارک بقراولی از لشکر پیشی گرفت و شبگیر
کرده از عقبها گذشته بقوره قزغان رسید و چون صبح بدمید با صد سوار
از مردان کار محمد ترکمانرا که حاکم بود بگریزانید و از ولایتش بدر کرد
و از لشکر که از عقب می آمدند ایل و الوس اورا که در شهر روز بودند

ده

بغاریتند و در انجا لشکر اختیار نموده دیگر بار ایلغار نموده بسعادت
روان شده و آن راهی بغایت باریک و عقبهای سخت و درهای تنگ
چنانکه مردم ازان جا بدشواری تردد میکردند حضرت صاحب قران در شب
بمنه عبور فرمود و مشعلها برافروخته بسرعة هرچه تمامتر که بود میرفت و عساکر
گردون ماثر فوج فوج در عقب میشتافتند زبس مشعل آن شب منور شده
زمین چون سپهر پر اختر شد شبحیل ازان راه تاریک و تنگ
گذر کرد صاحب قران سپه در زیک برزکان لشکر بس بشت او وکوه
جهان آمده پاک در مشت او همی رفت لشکر گرو ماگرو جو دریا بجوشیده هامون
چون رایات نصرت شعار بمزار بزرگوار شیخ ربانی ابراهیم یحیی قدس الله
روحه العزیز که بقیة ابراهیم لک مشهور رسید از ساکنان انجا استفسار
نمود که کبوتر به بغداد روانه کرده اید ایشان گفتند بلی چون کرد لشکر مشاهده
اقتاد کبوتر روانه گردانیدیم که لشکر سید صاحب قران گیتی ستان کبوتری
طلب فرمود و ایشانرا امر کرد که مکتوبی دگر نوشتند که گرد که از دور دیده
بودیم تحقیق کردیم احشام ترکمان بودند که از لشکر گریخته باینی طرف آمده اند
و مکتوب بر بال کبوتر بسته رها کردند چون کبوتر بغداد رسید سلطان
احمد را فی الجمله تسکینی حاصل شد اما بکلی اعتماد نکرد و بمخنان بنا بر کبوتر اول
بنه و اطفال خود را از آب میگذرانید اما صاحب قران دینی پرور پاک

اعتقاد

اعتقاد از صدق نیت و صفای طویت بآن مزار متبرک در آمد و بمبانی
زیارت را احراز فرموده از روح مطهر صاحب آن مرقد مستور استمداد
همت فرمود و بتضرع و ابتهال از حضرت ذوالجلال نصرت و فیروزی
طلبید و چیزی خاطر شکستگان و تطییب قلوب مسکینان کردن از موجبات
نیل مراد شناخته صدقات بمستحقان رسانید و عثمان بهادر را بقراولی از پیش
روان ساخت و بنفس مبارک با عساکر گردون مآثر متوجه شد و آن مسافت
که بیست و پنج فرسخ شرعیست بیک نهضت قطع کرده صبحگاه روز شنبه
بیست و یکم ماه شوال مبارک ببغداد رسید سلطان احمد جلایر از دجله گذشته
بود و جسر بریده و کشتیها شکسته و غرق کرده و دران طرف آب با جمعی
سواران ایستاده چون غریو برغو و خروش سپاه سپهر نیرو از اطراف
و جوانب بشنید بی توقف روبگریز نهاد و بطرف حله بر رفت و
عساکر منصور از هر دو طرف بغداد بالا و زیر قریب دو فرسخ زمین
خود را بر آب زده چون مرغ در هوا و نهنگ در آب بگذشتند و محمد
آزاد از آب گذشته کشتی خاصه سلطان احمد که ثمن نام کرده بودیما
و آنرا باینی طرف آب آورده حضرت صاحب قران دریانوال باین کشتی
در آمده از آب عبور فرمود و امیرزاده میرانشاه با جمعی از سپاه نصرت پناه
از زیر شهر در موضع که بقریة العقاب معروفست بر آب زده بسلامت

بگذشت جمور و ملخ لشکر بی شمار ۰ بر آن آب جون باد کرده گذار ۰
روان در عراق و عرب ریختند ۰ سمند جلادت بر انگیختند ۰
کشادند مردانه دست ستیز ۰ به بستند بر خصم راه گریز ۰ امل بغداد در مشاهدهٔ
آن حال متحیر مانده روی دجله را از کدشتی غلبهٔ جغتای از روی صحرا باز شناختند
و انگشت تعجب بدندان گزیده بیقین بدانستند و دریافتند که حضرت صاحب
قران مؤید من الله سلت و اتباع که بمزید قوت و فور جلادت بر کافهٔ
خلایق همت ر جحان دارند نه از مقولهٔ دیگر سپاه اند القصه صاحب قران
ممالک ستان با پادشاه زادگان و امرا بنگامشی روان شدند و از صرصر گذشته
بر کنیتی رسیدند ایباج اغلن و نوئینیان و ارکان دولت التماس نمودند
که بندگی حضرت بمبارکی و سعادت معاودت نموده در بغداد احراز
فرمایند ما بندگان بنگامشی کرده سلطان احمد را بدست آوریم جون منشار
آن سخن محض اخلاص و دولتخواهی بود بسمع قبول راه یافت و آن حضرت
از انجا مراجعت بشهر فرموده خانهٔ سلطان احمد را از فو نزول همایون
رفعت سپهر برین بخشید و انواع ذخایر و نفایس که از و باز مانده بود
تحت تصرف بندگان حضرت در آمد و امرا و لشکریان آن روز شبگیر
کردند و صبح دم بلب آب فرات رسیدند سلطان احمد نیم شب از آب
گذشته و جسر بریده و کشتیها غرق کرده و براه کربلا متوجه و مشوق شده

عثمان بهادر

عثمان بهادر جون برین حال اطلاع یافت با دیگر امرا گفت وظیفهٔ آنست
که بر آب زده بشتاب بگذریم و از برق خاطف سرعت سیر استعاره
کرده در عقب یاغی بشتابیم دیگر امرا گفتند کنار کنار آب برویم و گذاری
مناسب پیدا کرده بگذریم برین ری اتفاق نموده روانه شدند و در ان
اثنا جهار کشتی یافتند کشتیبان آن ندران کشتیها نشستند و اسبان را بر
پهلوی کشتی داشته بگذشتند و تمام لشکر را باین طریق بگذرانیدند
و پای چستی و جابکی بر کاب افزوده بشتاب بر اندند و راه اموال و
یاغی از خیمه و خرگاه و نقود و اقمشه که از غایت دهشت و استعجال در
عقب میگذاشتند و ایشان غنیمت میکرفتند و در قفای دشمن می شتافتند
و امیرزاده میرانشاه نیز بحلهٔ رسید و انجا توقف نمود لشکر را بایلغار در عقب
سلطان احمد بفرستاد اما ایباج اغلن جوچی نژاد و جلال حمید و عثمان
بهادر و شیخ ارسلان و سید خواجه شیخ علی بهادر و دیگر امراء تومان و بهادر
بتعجیل هرچه تمامتر رانده جهل و پنج فرسخ روز یک شبانه بیست و دوم ماه
مذکور در دشت کربلا بسلطان احمد رسیدند و جهل و پنج کس بیش امرا
بودند که اسبان لشکریان تمام باز مانده بودند و با سلطان احمد قریب
دو هزار سوار بودند از انجمله دویست مرد کزیده باز کردیدند و با شمشیرها
کشیده حمله کردند امرا از اسب فرود آمدند و دست بکمان و تیر بردند

کمان برکرفتند و تیر خونک پیردند از روی خورشید رنگ
زپیکان همی آتش افروختند بتی نرزره را همی دوختند خدنکی که پیکانش
زهر بیش او بجکو کرباسی بود و بزخم پیکان جانستان مخالفانرا رانده سوار
کشتند و باز در پی ایشان کردند و ایشان دکر باره روی بجنک آوردند و
حمله کردند و امرا دیکر باره خود را از لب انداخته شهاب پیکان جکرسوز را
از جوخ کمان بران دیوساران باریدند و باز جون اینک کریز کردند امرا
دیکر باره سوار کشتند و از عقب دشمنان تاختند و ایشان سیوم بار
دیکر غنان پیچیده حمله آوردند که امرا را محال بیاده کشتی نشست و بهادران
جانینی در هم آویخته جنک درپیوستند که از نهیب آن بهرام خون آشام
را بر فراز قلعهٔ فیروزه فام لرزه بر اندام افتاد خروشان یلان و درفشان سنان
سرافشان شده تیغ کردن کشان جو دریا شده از خون کردان زمین

تی پی سران بده بهه دشت کین و عثمان عباسی داد مردانکی داده بقوت
بازوی کامکار و ضرب تیغ ابدار آتش بار دمار از روزکار مخالفان
برمی آورد تا از چشم زخم زمانه بدست او زخم شمشیری رسید و دستش از
کار بنفتاد و لیکن از میامن اقبال صاحب قران کامکار سپاه اقتدار
دلاوران نامدار دشمنانرا بر انداختند و غنایم بسیار کرفتند و آنروز بطو
بغایت کرم بود و دشت کربلا جون چشم دشمنان آل عبایی آب از شدت

حرارت و غلبهٔ تشنکی بهه را بیم ملاک بود و هرکس در جست و جوی آب تکاپوی
می نمودند ایلچ اغلنی و جلال حمید نیز همچنین بجست و جوی آب فرستادند
و بجد و جهد بسیار زیادت از دو شربت نیافتند و جون با یشان رسانیدند
ایلچ اغلنی یک شربت ازان آب بیاشامید و تشنکی او تسکین نیافت
جلال حمید را کفت از تشنکی ملاک خواهم شد اکر آن شربت آب نصیب
تو ست بمن بخشی غایت کرم باشد امیر جلال در جواب او کفت که من
از حضرت صاحب قران شنیده بودم که شخصی از عرب و یکی از عجم در
سفری مصاحب بودند و در بیابانی بهمین بلا مبتلا کشتند و عرب را فقط
آب مانده بود عجم باو کفت که سماحت و جوانمردی تو مشهور رسالت
جه شود اکر بشربتی آب مرا خلاصی بخشی عرب تامل کرد و کفت یقین
میدانم که اکر این شربت آب بتو میدهم مرا جان بتشنکی می باید سپردن
لیکن روانی دارم که فضیلت عرب را فوت شود ذکر جمیل را بر حیات
فانی اختیار میکنم و جان فدا کرده آب بتو میدهم تا این احدوثهٔ حسنی عرب
را یادکار ماند و آب را بعجی داد تا او از مرک نجات یافته جان بسلامت
ازان بیابان بیرون برد و آن ذکر ستوده بر روی روزکار باقی ماند امیر
جلال حمید این قصهٔ او اکرد و کفت من اقتدا بدان عرب میکنم و از بند
حظ خود برخواسته آب بتو میدهم و این حق بر نسل جوبجی و اولوس

او ثابت میکرداند تا این نیک نامی الوس جغتای را باقی و یادگار ماند
بشرط انکه چون بپایه سریر اعلی برسی این صورت حال عرضه داری تا در تاریخ
ثبت فرمایند و این معنی بتمادی روزگار بر حواشی صفحات لیل و نهار
باقی و یادگار ماند ایلچی اغلن تقبل نمود و بر آن گواه گرفت و امیر جلال
دل بر ملاک خود نهاده آب را باد داد تا بیاشامید و از آن تشنگی که
بسر حد موت رسیده بود خلاص یافت و امیر جلال نیز ببرکت آن مروت
و نیکوکاری از آن ورطه بسلامت برست و از انجا با سایر امرا روان
شده عشهد تابان مرقد امام معصوم ابی عبد الله حسین علی المرتضی
علیهم السلام رسیدند و باجرا از سعادت خاکبوسی آن موقف مقدس
و میامن آن زیارت که از جلال فتوحات ارجمند است فایز گشته
بر معابدان و مخالفان فیروز گشته و فیروزی یافتند و علاو الدوله بسر
سلطان احمد و بعضی فرزندان و زنان و متعلقان او را اسیر کردند و سلطان
احمد از بیم جان دل از ملک و مال و زن و عیال برداشته با معدودی
چند بیرون رفت و امرا با استراو غنایم مظفر و منصور مراجعت نمود
ببرگاه عالم پناه شتافتند و چون دولت زمین بوس دریافتند
ایلچی اغلن و امیر جلال ماجرای آب باز راندند مکارم اخلاق پادشاهانه
را ان حرکه پسندیده از امیر جلال بغایت مستحسن افتاد و عقل و کفایت

پدرشی

پدرش امیر حمید یاد کرده روح او بصالح دعا شاد فرمود و امیر جلال را بزبان
عنایت و تربیت ستایش فرمود که در پیش ما بسی جان سپار یها کر
واینی که در حتان روزی که جان در خطر بود دل بر ملاک خویش نهاد و ایا
اغلن را آب داد تا بلباس الوس جغتای باین ذکر جمیل مطرز گردد
از همه بسندیده تر افتاد و او را بانواع نوازش خسروانه اختصاص
بخشید امیر جلال طریق عبودیت و بندگی سپرده مراسم خدمت و الجا
آقامت نمود آری طایفهٔ ترک بیمن اتفاق و یکجهتی علم مسخر کرده اند
و از داد و دهش بر سایر طوایف از نوع بنی آدم فایق و بر تر آمده منقبت
متعالی مترتب آیه وَجَعَلَنَاکُمْ خَلِیفَةً فِی الْاَرْضِ فایز گشته و این خصلت
که صاحب قران گیتی ستانرا از جلال حمید ملایم خاطر خطیر افتاد حضرت
پادشاه پادشاهان جل جلاله و عم نواله از صحابه کرام رضوان الله علیهم اجمعین
یکی مرضی نداشته و در مقام ثنای ایشان فرموده آیه وَهُوَ اَصْدَقُ الْقَائِلِینَ
وَیُؤْثِرُونَ عَلَی اَنْفُسِهِمْ وَلَوْ کَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ و این حکایت ازان سبب
گذارش پذیرفت تا هوشمندان را تذکره باشد که مروت و مردی پیش
خالق و خلایق محمود است و مشکور و نام نیکو صاحبش بر روی روزگار
بالسنهٔ مذکور و مشهور باشد و الله الموفق و الیه ترجع الامور

امیرزاده محمد سلطان که پیش ازیورش بغداد متوجه قمع و قلع کرد و قطاع
الطریق شده بود و بکوهستان ایشان درآمده و از مفسدان بسیاری را
نیست گردانیده و بعضی را مطاوع و منقاد ساخت و از انجمله بمقتصد
متمرد را که در قلعه کوهی شلخ متحصن شده بود ند از بالای آن کوه در انداختند
و از فر دولت صاحب قرانی و برکت آن سیاست برابی که پیش
ازان کاروان غلبه باصد کاندار در پیراه بدهشت وخوف میکذشتند
دوکس و سه کس بامن وحضور میکذشتند و این معنی محرر آنی سطور
در دناب و ایاب ازان طریق برای العین تمام مشاهده کرده
زعدلش جهان انچنان آمن گشت که اینی تر از خانه شد کوه و دشت
وشاه زاده جوانبخت بعد از حصول فراغ ازان مهم از راه در بند تاشی خاتون
عازم پایه سریر اعلی گشت و در بغداد بسعادت بساط بوس مستسعد شد
وبعد از چندی حضرت صاحب قران او را بضبط ونسق واسط وان نواحی
روان گردانیدند و بجلایش امیرزاده میرانشاه کس فرستاد که از انجا
متوجه جانب بصره شود فرمان قضا جریان بنفاذ پیوست که زنان سلطان
احمد و علاء الدوله بسرش با بهنروران اصناف محترفه و پیشه وران
دارالسلام که هریک در قسمی از اقسام کامل و تمام بودند خانه کوچ بسمرقند
بردند برحسب فرموده و خواجه عبدالقادر را نیز که از غایت التشهار

از تعریف

از تعریف و وصف مستغنیست و در فن موسیقی سرآمدهٔ اوزار بود او را نیز
خانه کوچ نقل کردند و فتح نامها بجانب تختگاه کاشغر و ختن و خوارزم
و آذربایجان و فارس و عراق و خراسان و زابلستان و مازندران و طبرستان
و دیگر بلاد و دیار مطایر کشت دبیران فاضل بکلک هنر
کشیدند بزنامه حظ ظفر جوشد ساز دانش وری ساخته
بسی نامهٔ فتح پرداخته بشیدی بهر جانبی شد روان شتابان تر از تند باد خزان
زمانه زبان بشارت کشاد صدا در رحم سقف گردون فتاد وصاحب قران
گیتی ستان مدت دو ماه در بغداد داد عیش و کامرانی داده بر کنارهای دجله
در قصرهای رز نگار روزگار همایون آثار بعشرت و مسرت گذرانیده
جهان بکام دل و کام دل بحسب مراد زمانه تابع فرمان و آسمان منقاد
نشسته فارغ و فرمان برانش عالم گیر عدو کریخته و باز مانده کانش اسیر
و در بغداد شراب بسیار بود فرمان شد که همه دراب ریزند برحسب
فرموده هرکس و دیگر سوجیان تمام شرابها جمع آورده در دجله ریختند
و ماهیان انیز کام عیش از تجرع مدام بهره مند شدند
از یمن عدل پروری شاه داور ماهی در آب و مرغ هوا کشته بهره ور
اهالی بغداد بشکرانه سلامتی نفس و عرض مال امانی قبول کردند و محصلان
تحصیل ان قیام نموده بخزانه عامره فرود آوردند

جون نهضت

علی نهضت حضرت صاحب قرانی دینی پرور بامنی مسالک واستقامت
ممالک ورفاهیت بندگان خداوند وسلامت آینده وروونده درراهها
ومنازل انتظام واعساری بمرتبه نامزد دشت درینولا شیخ ساره
که ازمشاهیر هنروران عصر بود باجمعی مردم فوزانه وپلکات پادشاهانه
بجانب ولی مصروشام ملک الظاهر برقوق برسم رسالت روانه
کرد مضمون رسالت انکه پیش ازینی بادشاهان کامکار که ازنسل چنگیز
خان بودند باملوک آن ممالک منازعت داشتند وبدان واسطه بنی رحمت
باهالی شام وسکان آن میرسید ودرآخرزمان ایشان رسل ورسایل متواتر
شده وتقضیه بمصالحت انجامید وآن معنی موجب امن وامان عالم
وعالمیان گشت وجون بادشاه سعید ابوسعید بهادرخان انارالله
برهانه بجوار رحمت حق پیوست واز نسل چنگیزخان پادشاهی صاحب
شوکت نافذ فرمان نماند درایران ملوک طوایف پدید آمدند وهرج
ومرج بحال عالم راه یافت این زمان جون سابقه عنایت بی غایت
مالک الملوک جل وعلا تمام ممالک ایران تاعراق عرب که درجوار آن
مملکت واقع ملت مسخر فرمان ماگردانید خیر اندیشی ونیکوخواهی خلایق
اقتضاء آن میکند که حق همسایکی رعایت کرده ابواب مراسله ومکاتبه

منفتوح گردد والبجیان ازهردوجانب درآمد وشد باشند تاراههاامن
شود وتجار جانبین بامن وحضور تردد توانند نمود واین معانی برایمنه
مستلزم معموری بلاد وآسایش عباد توان بود والسلام من اتبع الهدی
والحمد لله رب العالمین

بعدازانک دارالسلام بغداد درحوزهٔ تصرف بندگان
حضرت صاحب قرانی درآمد تجار ومسافران بعزعرض همان رسانیدند
که درینحوالی قلعه ایست تکریت نام بحصانت مشهور وبمتانت معروف
ومذکور جمعی مفسدان متمردان پناه جسته اند وسرعصیان انجنبت تعدی
وطغیان براورده پای ازجادهٔ راستی پیرون نهاده اند وراه برگذرندگان
بسته دست تطاول بنهب وتاراج اموال مسلمانان برگشوده اند وپیوسته
کاروان مصروشام رامیزنند حصاریست عالی زیکباره کوه
درووره زناتند جندینی کروه نه عرآدبرکرداوره شناس
نه ازکردشی منجنیقش هرسلی بهه روزوشب کاروانها زنند
زبدکوهری راه جانها زنند وتانغایت این عقده بسرانگشت تدبیر
هیچ آفریده انحلال نیافته وهیچ صاحب قوة دفع این واقعه درخیرقدرت
وملکت خودندیده وبدان اشتغال نموده برتوی رای مشکل کشای
جون برگیفیت این حال اقتدار نمود که جون همکی همت مابرصلاح

حال بلاد و عباد و قلع و قمع اهل فساد و عناد مصروفست کفایت اینی
مهم را از ذخایر منوبات آخروی و جلایل فتوحات دینوی باید شمرد
و فرمان داد که برلمان اغلن و بیتوصوفی و امیر جلال حمید و شاه ملک و سید
خواجه شیخ علی بهادر را پیش روان شوند و محاصره قلعه تکریت اشتعال
نمایند و ایشان بامتثال امر مبادرت نمودند و بدانجا رفته بمحاصره
مشغول شدند و حضرت صاحب قرانی مال آمانی بغداد که بحصول پیوسته
بود و برامراء لشکریان با نعام فرمود و امیر عثمان عباسی را که در واقعه
کربلا زخم رسیده بود در بغداد با غرق باز گذاشت و بجهة مرهم بهاء
او هر روز یک هزار دینار کبکی مقرر فرمود و رایت نصره شعار روز
دوشنبه بیست و چهارم ذو الحجه بسعادت و اقبال نهضت نموده و مزار
متبرک شیخ صاحب قبول بهلول قدس سره نزول فرمود و میامن
برکات زیارت دریافته استمداد همت نمود و از انجا متوجه امام موسی
کاظم و محمد جواد شاه و مرقد مقدس آن امامان معصوم را دریافته
شرایط زیارت بجای آورده استمداد همت طلب فرمود و امیرزاده
شاهرخ را از پیش روان گردانیدند و روز یکشنبه ایوار کرده بالای آب
دجله توجه نموده و بشنط فرود آمده و از انجا کوچ کرده روز دوشنبه بکنار
کول عظیم رسیدند و از انجا نزول فرمود و روز سه شنبه از انجا نهضت

نموده عازم

نموده عازم نزول همایون گشت و روز چهارشنبه بحریه و روز پنجشنبه
محرم الحرام سنه ست و تسعین و سبعمایه قریه از حریق کوچ کرده بوضع
بند آسار آمده شب انجا نزول فرمود روز شنبه کرستان معسکر ظفر
پناه گشت و شخصی در بیشه شیری دیده خبر آورد صاحب قران گردون
اقتدار بدولت روز افزون تفأل نموده بعزم شکار سوار شد و شیرا
بیشه پیکار بیشه شیران خونخوار را مرکز و اردو میان گرفته و پنج شیر شر
غران که از نهیب لیب جنگال ایشان شیر فلک انگه آفتاب شکار اوست
ازان سوی خانه ماه ارامگاه جستی از بیشه بیرون آمدند و دندان خشم تیز
و چنگال کینه خونریز کرده حمله آوردند دلاوران پیل افگن که نشتر پیکان
سندان گذار شیربانان شیر ژیان بکشود و بنوک سنان جان شکار حلقه
حدقه بهزبران غران ربودند بهر پنج را یکزمان پنداختند و طعمه دیگر
سباع ساختند حضرت صاحب قران ازانجا نهضت فرموده روز یکشنبه
قلعه تکریت رسید و صفهار لشکر مرتب ساخته و از غریو کوس و خروش
سواران هول اِنَّ زلزلة السّاعة شیء عظیم در انداخته
بفرمود تا لشکر نامدار درآیند پرامن آن حصار بیازوی قوت خرابش
بسیلاب خون غرق آبش کنند و در مقابل حصار قبة بارگاه کردون
اشتباه مجازی منزل ماه کشته صاحب قران خلافت نشانی در کنف

حفظ تایید آله نزول فرمود و درین اثنا امیر موصل یار علی حکم ارتفال شیخ
او پیرات با تغور ها و پیشکشها، لایق بپایهٔ سریر اعلی شتافته و بواسطهٔ
امرا نامدار سعادت بساط بوسی دریافته و زانوزده پیشکشها بمحل
عرض رسانیدند صاحب قران کیتی ستان سپاه ظفر قرین فیروزی نشانرا
بتسخیر قلعه فرمان داد و آن کوه پاره بود بر لب دجله واقع شده جنابخه
از پنج آن آب میگذشت و از زمان سلطنت ساسانیان باز آن قلعه ساخته
بودند و کذر ها، آن کج و سنک براورده و حصانت و متانت
آن بمرتبه که در هیچ روزکار مکر خسروان رفیع اقتدار بر کنکرهٔ فتح آن حصار
ننهاده بود و نیز تدبیر هیچ قلعه کشای کشور کیر بهوای تسخیر آن نرسیده
از بلندیش فرق تتوان کرد. آتش دیده بان ز نور زحل. و والیش امیر
حسن پیوسته بقطع طریق اقدام نمودی و نسبت با هیچ پادشاه در مقام اطاعت
و انقیاد نبودی در ان وقت که آوازه توجه رایت نصرت شعار شنیده
بود رعب و ترس بر و غالب کشته برادر کوچک بر رکاب عالیجناب فرستاد
و اظهار بندکی و خدمتکاری کرده و مکارم ملکانه او را بعنایت و نوازش
مخصوص داشته باسب و خلعت کرامی کردانیده بود و باز فرستاده
و کفته که برادرت حسن را بکوی که هیچ اندیشه نکند و بی دغدغه هر چه زودتر
بیاید تا بملحوظ نظر عنایت و تربیت کردد و چون برادرش باو رسیده

بود

بود و بر حسب فرموده پیغام رسانیده آن بی توفیق را از غایت وهم
و هراس قوهٔ بیرون آمدن نبود و با ضطرار و ضرورت دل بر طغیان
و مخالفت نهاده جنک را آماده کشته بود عساکر منصور بر حسب فرمود
دامن مردی بر کمر اجتهاد زدند و دست اقتدار از آستین سعی برآورد
روی همت بتسخیر حصار آورده عرابها نصب کردند و منجنیقها برافراختند
و خانهاء آن خانیانرا بزخم سنک خراب ساختند. روز سه شنبه که سیوم
نوروز بود امیر حسن مادر را بشفاعت بیرون فرستاد با چند لب
و دیکر تحفها و بزبان عجز و استکانت عرضه داشت که ما را با بندکان و ملا
حضرت حد مخالفت و مقاومت نیست اما سایهٔ شکوه آنحضرت بر ز
کست و یارای بیرون آمدن ندارم اکر مرحمت پادشاهانه بنده را امان بخشد
و عفو فرماید برادر را و پسر را بپایهٔ سریر اعلی فرستم حضرت صاحب قران
مادرش را نوازش فرمود که کناه او را بتو بخشیدم و از خون او در کذ
برو و پی توقف پسر را بیرون فرست و بقین دان که اکر در آمدن تقصیر
نماید و بال خون این چندین خلایق که در قلعه اند در کردن او خواهد بود مادر
ازان سخن اندیشه ناک شده و متفکر و متحیر باز کشته بقلعه در آمد و عساکر
کردون مآثر نقبها بریده بپای حصار بیرون در آمده بودند و سید خواجه
شیخ علی بهادر با نوکران دلاور خویش یک برج خالی کرده بودند

انرا در شب بیند اختند و بقوت بازوی شجاعت و زخم شمشیر جلادت
دشمنان نرا رانده حصار بیرون را بگرفتند و ایشان از بیم جان بحصار اندرون
گریختند و امیر حسن را دهشت و خوف زیادت شده بپیغام مادر بیرون
نیامدو دل از جان برداشته بجد هرچه تمامتر بجنگ مشغول شده حکم
لازم الاتباع نفاذ یافت که تمام لشکر از اطراف و جوانب بقهر در
اندازند و بیخ قلعه را تمام خالی سازند و تواجیان بر حسب فرمان زمینی
بخش کرده بموجب مفصل بر لشکریان بخش کردند و جکه تواچی نسخه
تفصیل بمردمان رسانید و بکار تعب مشغول گشته و مفصل آن ابتدا
از دست جب کرده بدین موجب بود اول تومان کنکخان که مقدم ایشان
شیخ ارسلان بود روی کوشش بکار آوردند دیگر پرپادشاه بنیرهٔ طغی تمور
خان بجد تمام دست بتعب برگشادند دیگر خواجه علی بسر خواجه یوسف
اولجایتو پردی دیگر الله داد بسر امیر توکل برلاس دیگر امیر حلال
حمید و شمس الدین و علی هر سه یک تعب مشغول شدند و دیگر برهان
اغلنی و جمال الدین فیروز کوهی هر دو یک تعب باشتغال نمودند دیگر
یادکار اندوخودی دیگر لطف الله بن بیان تمور بن آقبوغا دیگر حمزهٔ تایان
دیگر آدینه قهلغه چی و تنکز پردی هر دو یک تعب و از تومانات شاه زادهٔ
جهان شاه رخ مثل آیت خواجه و موسی بکمال هر دو یک تعب مشغول

شدند دیگر

شدند دیگر جرکس سوچی و بایزید هر دو یک تعب دیگر جلال باورچی
و بیان قوچین و ایشان تعب برده سنگ رسیدند و بنیروی دولت قاهره
مقداری و بنج کرسنگ خارا سوراخ کردند دیگر شمس الدین اوج قرا
توبلاق قوچین و ابوالقاسم خویش امیر عباس هر سه یک تعب دیگر
جهان ملک ملکت تعب و از تومان کلان و توستال تومان ختلان علی درویش
برلاس و شیخ حسن و شاه سوار هر سه یک تعب و از تومان امیر توکل بوغای
برلاس و یوسف جوره یک تعب در کار بودند دیگر سونجک و قوشان
توی بوغا و شیخ یک یک تعب دیگر خواجه اصیل تمی دیگر شیخ درویش
الهی و از تومان امیرزاده میرانشاه قوام الدین برادر قمرالدین جته و احمد محمد سلطا
و توغلقتمور قوچین هر سه یک دیگر حمزهٔ سلدوز و حمزهٔ قطقو یک تعب و دیگر
طاهر ساوه و دو لنگواجه ارلات امیرزاده عمر مؤید و شیرزاد الوح قرا یک
تعب و دیگر محمد یک ارلات و درویش یک یک تعب و دیگر یحی که
اتابک امیرزاده خلیل و ایدی پردی اوزبک یک تعب و دیگر قوشون
امیر عثمان که بسران تبلک قوچین بودند تو شتال امیر یادکار برلاس و منکلی خوا
وکبکچی یورت چی و علی همه یک تعب و دیگر اردو شیر برادر علغهٔ نواچی و دیگر
سید خواجه شیخ علی بهادر یک تعب و دیگر الله داد برادر امیر حاجی سونو
و امانشاه هر دو یک تعب و دیگر شیخ علی قوچین و لام قوریچی و استوی

هر سه یک نقب و دیگر بیرون صوفی و در سرکار او سنگ سوراخ میکردند
دیگر خواجه مسعود سبزواری و در سرکار او نیز سنگ می بریدند و دیگر مراد
بسر ایلچی بوغا، قوچین و حاجی خدایداد کشتی بکنار آب یک نقب و تمام این
جماعت باندک زمانی از آهن خبان قلعه را مشتبک ساختند امیر حسن
چون حال برین منوال دید مضطر و سراسیمه شد و کسی بیرون فرستاد و بجمیع
گناه خود اعتراف نموده امان خواست حضرت صاحب قرانی فرمود
که بیرون می باید آمد و چون فرستاده باز گشت روز دیگر اضطراب
زیاده شد و کسی رایش امیرزاده شاهرخ فرستاد و دست توصل بدامن
عاطفت آنحضرت زد در خواست کرد که سایهٔ حمایت بر حال پریشان
او انداخته بزبان شفاعت خون او را بخواهد و او را حمایت فرماید و برادر
امیر حسین را نیز پیش شاهزاده فرستاد و بعجز و استکانت بی حد اظهار کرده
عرضه داشت که بندگان کمر بندگی بر میان جان بسته خود را از کمترین غلامان
حضرت می شماریم اما برادرم از استیلای دهشت و خوف قوت بیرون
آمدن ندارد و امیرزاده شاه رخ او را بعز بساط بوسی حضرت صاحب
قران رساند و سخن او عرضه داشت انحضرت فرمود تا او خود بیرون نیاید
و از بدکرداری و قطع طریق توبه نکند و رجوع ننماید هیچ عذر او مسموع
نخواهد بود و اگر باین اقدام نماید او را خلعت عفو و اغماض ارزانی داریم

و با برادرش گفت اگر نخواهد آمد تو نیز برو و پیش او باش و او را خلعت
پوشانیده باز گردانید و چون برادران بهم رسیدند مشاورت کردند و گفتند
که مدت مدیدست که ما در بن مقام پدر بر پدر مستقل و بسر خود زیسته ایم
و آنچه خواسته ایم کرده ایم و کسی را بر ما دستی نبوده اکنون اگر بیرون رویم
پیشک جمع که درین مدت اموال ایشان بناحق گرفته ایم داد خواهند
خواست و فرمان شود که آنچه بظلم از ایشان گرفته ایم باز گردانیم و ما از عهدهٔ
آن بیرون نتوانیم آمد البته در بند عذاب کشته شویم اولی آنکه تا جان در
ورک در بدن باشد بکوشیم و جمعی قطاع الطریق که انجا بودند و بنابرین
اباطیل زده بتجدید اظهار مخالفت کردند شلغهٔ خشم صاحب قران ازان
مغی اشتعال یافت و فرمان نافذ گشت تا کورکه و نغیر و برغوزده و نقاره
فرو کوفته سورن انداختند و زلزله در اقطار کوه ها از هم حلول القارعة
ما القارعة نزدیک بود که چون کلعهن المنفوش بیاوفتد برود
بخسیس کوه و بلرزید دشت، عزیو از نهاد آسمان در گذشت.
تو گفتی که صور قیامت دمید، زمین پاره شد آسمان بر درید، صاحب
قران گیتی ستان نخانه بر بالای فلجور ساخته بودند برآمد چون تمام قلعه را
بر سر جوبها کرفته بودند بیشتر ازان که آتش در زنند بعضی ازان دیوار
بیفتاد و اهل قلعه رخنه را برآورده فدایی و از بخنک مشغول شدند

اشارت علیه بصدور پیوست که فوج فوج روی جلادت و اقتدار بجرب
آوردند برحسب اشارت مبادرت نمودند و بهرجا که مجوف ساخته
برسرستونها داشته بودند از بیمه و نفط پر کردند و شب چهارشنبه سیم
آتش در زدند ز نفط سیمه جوبها برفروخت ستونها سراسیمه پاک سوخت
زبس دود و کامد فراز از فرود سیه شد بیکبار چرخ کبود
چنان گرد شد شوی گردون تباب که شد چشمهای کواکب پرآب
نکون باره کوی که بر دشت پای بگرد ارکوه آنرا مد زجای و اکثر دیوارهای
قلعه برزمین افتاد و برجی که بتی صوفی حالی کرده بکلی منهدم شد و بیست
کس از دشمنان بزیر افتادند ازان باره جندی زدرزدان دون
فتادند چون بخت خود سرنگون امل قلعه گشتها و قورماگرفته بجنگ مشغول
شدند برآمد خروشیدن کارزار بهپیروزی لشکر نامدار
سوی رخنها در نهادند روی دلیران حضم افکن جنگ جوی حکم جهانمطاع
نفاذ یافت تا دیگر دیوارها که مانده بود از اطراف وجوانب نقب
زده مجوف ساختند و بیندا ختند و برجی که سرکار الله داد و امانشاه
بدرالدین از بنج کنده بیندا ختند امیر حسن و قوم کمر ابتی را آتش در
نها د افتاده دود و حیرت بسر برآمد و از هول جان بقلعه کوه که از کوه قلعه
مانده بود پناه جستند درین محل امرا و بهادران نوزده اجازت طلبیدند

که بآن بالا برآیند و تقلع و استیصال آن زمرهٔ ضلال بشتغال نمایند اجازت
فرمود که چندان تجمل ننمایند که قلعه تمام بزمین برابر شود و چون کار باین
مرتبه رسید امل قلعه بتضرع و زاری درآمدند امرا و ارکان دولت را
شفیع انگیختند و بجان امان طلبیدند حضرت صاحب قران شفاعت قبول
نفرمود و امان نداد و زبان دولت برکشاد که اگر او بیاید و اگر نیاید بعنایت
حق او را بدست خواهیم آورد جو عون اللهی مرایاور است
سعادت قرین دولتم رهبرست بدست آورم ره زن شوم را
بهم بوزنجانی برو بوم را عساکر گردون مآثر چون سخن از حضرت صاحب
قران بشنیدند روی جلادت بآن قلعه نهادند و بالا برآمدند و قلعه را کنک
تسخیر کردند و امیر حسن را با هر که در آن قلعه بود گردن بسته بحضرت آوردند
فرمان شد که رعایا را از سپاهی جدا کرده تعرضی نرسانند و سپاهیان را
بر تومانات بخش کرده سیاست نمایند برحسب فرموده آن مفسدان
حرامی را بجزای فعل که سالها خون مسلمانان ریخته بودند و مال ایشان
برده در کنار نهادند و تو اجیان از سر ایشان برای عبرت دیگران منارها
ساختند و ایشانرا مصدوقه وَتِلْكَ بُيُوتُهُمْ خَاوِيَةً بِمَا ظَلَمُوا لغت مساکن
و محال شد و مصون وَمَزَّقْنَاهُمْ كُلَّ مُمَزَّقٍ وصف حال و مال بجاری
اِلَّا الْكَفُورَ و این فتح مبارک روز دوشنبه بیست و پنج ماه مذکور

بود مطابق قوی پیل که اتفاق افتاد و باشارت صاحب قران کردون
اقتدار یک دیوار از قلعه رها کردند که با تمامی روزگار عالمیان بدیده
حیرت و اعتبار مشاهده نمایند که احکام و استواری آن قلعه تا چه غایت
بوده و بیارزی قدرت و کامکاری چگونه تسخیر کرده اند اِنَّ فِی ذٰلِکَ
لَعِبْرَةً لِاُولِی الْاَبْصَارِ

روز شنبه غرّه

صفر المحترم الفتح والظفر به پیروز رایی شه نیکبخت بتخت رونده برآمد بتخت
ستاج برزد بسقف سپهر برافراخت رایت برافروخت بهر
وبصوب حریر بسعادت و اقبال شکار انداخت و حرکاه زده شب
درجول نزول فرمود و روز دیگر جرکاه بهم آمده کور خر بسیار و نخجیر بی شمار
صید کردند و جماعتی از شاه زادگان و امرا با نوبهی از سپاه منظر لوا
فوج فوج جهه مفسدان و قمع قلع مخالفان بهر جانب از عراق عرب
وبریه و اطراف و حوالی آن نواحی رفته بودند چه امیرزاده محمد
سلطان از کنار کنار شط بواسط رفته بودند و از امرا رقول رستم
طغی بوغا و شمس الدین عباس و غیاث الدین ترخان از آن شط
گذشته بودند و شیخ نور بهادر و اوح قرا بهادر و مبشر و از غونشاه
با لشکری بطرف دیگر رفته بودند و امیرزاده میرانشاه با سپاه خود

از جمله

از جمله نهضت نموده ببصره رفته بودند و امیر یادگار برلاس و جهانشاه
جاکو با هم روان شده بودند و محمد درویش برلاس و شیخ علی مرغوبی و اسمعیل
برلاس باتفاق بودند و این کروه که تفصیل کفته شد هر طایفه بر طرف
در استیصال مفسدان و متمردان کوششها نموده بودند و درین مدت بسی
صحاها و بیابانها پیموده و قطع کرده و از آبها گذشته و بسیاری از غطا
مهات ساخته از انجمله شهر بصره ضبط و یاشامیشی کرده بودند و صحاری
بر آری بریده بسی از عراب بریه را که راه میزدند و مانع عبور قفل حجازی
می شدند بقتل آورده بودند و بنه و خیل ایشانرا غارتیده و تمامی وجو
وکلانتران آن بلاد و نواحی را از دور و نزدیک مطیع و منقاد کردانیده
وخراج و ساوری بگردن نهاده و هر کس که پای اطاعت بر جاده موا
نهاده عرشی بدست قهر از تن جدا کرده اموال و اسبابش عرضه نهب
وتاراج ساخته بودند و امیرزاده میرانشاه ملوک سربدال را بضبط بصره
باز داشته و از شط العرب گذشته بامیرزاده محمد سلطان ملحق شد
و مجموع امرا و لشکریان با بشان پیوستند باحصول مقاصد و مرام و شمن
سوز و دوستکام مراجعت نموده درین ولا بموضع حریر بسعادت
بساط بوس فایز گشتند و چون مملکت و دیگر بلاد عراق در حوزهٔ
تصرف و تسخیر بندگان حضرت اند بر وفق اشارت علیه امثله و احکام

بحکام وولاة بلاد وولایات آن حوالی ونواحی وپیشوایان احشام ترکمانان
اعراق قولوق ارسال نمودند مشتمل براینکه تا غایت این مواضع را
خداوندی یافته بودند ودر میدان خالی مراد زده هرچه میخواستید میکردید
اکنون قدم اطاعت در راه خدمتکاری وفرمانبرداری می باید نهاد
وازین پس از قطع طریق وبدکرداری توبه کردن ومتعرض ایذای
بندگان خدای نمی باید شد تا سایهٔ مرحمت وجناح معدلت برحال
گسترده شود واگر نه هرچه بیند از خود بنیند همینت پسندست اگر بشنوی
اگر خارکاری بمن ندروی هرکرا سعادت مساعد بود وتوفیق معاونت
خود روی ادغان بدرگاه عالم پناه آورد بقدر حال واستمال خود بلحظهٔ
نظر عنایت وتربیت پادشاهانه گشت وبصنوف عواطف وسیورغامیش
بلند پایه گشته وسرافراز شده وهرکرا سابقهٔ شقاوت از طریق متابعت
وبندگی عنان برتافت هدف تیر بلا ومصب سیل غضب حذاکشت
هرکه سر از بندگی او کشید جشم امیدش رخ دولت ندید
وانکه نشد جاکر این آستان شد بدلش حسنی عم افزای جان ودرین اثنا
امیر عثمان عباسی با اغرق از بغداد آمده بود بعسکر ظفرقرین ملحق شد
والله رب العالمین

صاحب قران

کیتی ستان

کیتی ستان بعد از تسخیر عراق عرب وتوابع آن عزم دیاربکر وجهت
همت عالی ساخت وخواجه مسعود سبزواری را بجانب بغداد فرستاد
وفرمود که ریاعایا واهالی آن دیار را در کنف حمایت ورعایت مرجه
داشته از تعقد حال عجزه ومساکین غافل وذاهل نباشد ودر تعطیف واکرام
سادات وعلما ونوازش واطعام فقرا وضعفا چهد المقدور بکوشد
ورایت نصرت شعار در ضمان حفظ وتائید آفریدکار متوجه صوب
دیاربکر شد وامیرزاده میرانشاه را با مراولشکریان جهت فتح وضبط
ولایت بیالای آب بغداد روانه گردانید وبنفس مبارک نهضت
فرموده وجریده واز آب گذشته آوازه مراجعت انداخت تا مخالفان اغما
بران کرده وظایف حزم واحتیاط مرعی ندارند
سکندر که با شرقیان حرب دشت درجه گویند درغرب دشت
واز لشکرظفرقرین از بهر ده نفر دو تفر کرنی فرمود وملازم ساخت وباقی
را در اغرق بگذشت وعثمان بهادر را باز دشت تا باقی لشکر واغرق
را سر کرده از عقب بیاورد واز دشیر توابچی را از جهت ضبط سپاه
واحتیاط یورت تعیین فرمود ودر اغرق امیرزاده محمد سلطان وغیاث
ترخان واوح قرابهادر برحسب فرمان بایستادند که از ضبط غوده بیاورد
ورایت منصور بتعجیل تمام بیالای آب روان شد وجون از تووق گذشته

طوف

بقلعه کرکوک رسیدند اهل حصار بقدم اطاعت و انقیاد پیش آمدند عا
خسروانه آن قلعه را بایمر علی موصلی سپرد عال فرموده از انجا بکذشت در بن
اثنا قترل پیر علی اویرات و پیر علی و جهانکیر بدرکاه عالیشاه شتافته
بسعادت بساط بوس مشرف کشتند و امرا آن آن نواحی باجمعهم
وکوتوال آن قلاع آن حدود همه بتخصیص حاکم الطون کوبروک باجراز
دولت زمینی بوس مبادرت جسته کمر خدمتکاری بر میان جان
وانقیاد بسته مراحم پادشاهانه ایشانرا بنوازش واکرام اختصاص
بخشید و بکمتار روزوجاهها فاخر سرافراز کردانید و از بهر زنان و فرزند
ایشان زروجواهر و افشه انعام فرمود تا برای پسران و دختر نخوانند
وبجهة دختر آن جهینه ترتیب نمایند و ازانجا بدولت و اقبال روان
شده روز چهارشنبه بوضع ارپیل رسیدند و الی انجا شیخ علی برای
طوی اقامت نموده پیشکشها کشید و انواع خدمات بسندیده
بتقدیم رسانید و انحضرت روز دیکر ازانجا نهضت فرموده کنار
آب خنازاب مخیم نزول همایون شد و روز شنبه بشناه ازآب
کذشته موصل از فر وصول موکب نصرت قرین غیرت سپهر برین
کشت صاحب قران سرافراز از صدق نیت بقدم نیاز باجراز
میامن زیارت انبیا یونس و جرجیس علی نبینا و علیهما افضل الصلوات

واکلی.

واکلی التحیات مبادرت نمود بعد از استماع همت در بر نزار ده هزار
دینار رکبکی تصدق فرمود تا بر سر مراقد شریفه ایشان کنبد
سازند و بسی صلات و صدقات بمستحقان رسانیدند و بدرویشان
رجا واثق که میامن خیرات و مبرات که پیوسته ازان پادشاهان
دین پرور داد کستر صدور یافت جانخه در دنیا دست کیر دولت
و اقبال بود در آخرت پای مزد مغفرت و رضوان باشد و ماذالک
علی الله بعزیز و امیرزاده میرانشاه که برحسب فرموده بتسخیر الیهای
اطراف رفته بود و ازین اقبال روز افزون همه بمقام اطاعت
و فرمان برداری در آورده انجا بسعادت بساط بوس استسعاد
یافت و یار علی والی موصل کمر خدمتکاری بر میان جان بسته باقا
مراسم طوی و پیشکش قیام نمود جوطوی کرد صاحب قران از شرم
سلیمان و مورست میکفت نرم نرم برو زانو و پیشکشها کشید
بحدی که دستش بان میرسید

صاحب قران ممالک ستان یار علی و آلی موصل را بخلعتی
ساخته ازانجا شبکیر فرمود و ببارکی و طالع فرخنده متوجه روحا شد
وامرا و تومان لشکر ترتیب داده فوج فوج روان شدند
جهان شد جو دریای شوریده موج روان کشته دریا دلان فوج فوج

بدار دور کثرت جهانی دکو ـ ذکر دسیه اسمائی دکو ـ و در اثنای راه
علیی والی مردین کس برسیل استعجال باستقبال فرستاد و اظهار
بندگی و خدمتکاری کرد و نبا برین چون حضرت صاحب قران در اواخر
صفر بحوالی ماردین رسید و او را مطیع و منقاد دید انست پیش وی
کس فرستاد که با لشکر مرتب در عقب بیاید که ما را عزیمت مصر
و شام مصمم است و از انجا گذشته براس العین نزول فرمود و تمامی
لشکر بحیتون فرستاد سپاه بر اتغار ایل و ولایت حسین و قراقویونلو
را غارت کردند و سپاه جوانغار مواضع و مزارع آن نواحی را تاراج
دادند و سلب و شتر بسیار و گاو و گوسفندی شمار غنیمت بکر فتند
و چون عساکر منصور با غنایم نامحصور باردوی همایون باز آمدند و
از انجا نهضت نموده بر و حار سیدند نکزل نامی که حاکم آن حصار بود
چون خبر توجه عساکر گردون مآثر شنید از بیم حصار گذاشته بیرون
رفت و بعضی از رعایا نیز بموافقت او بیرون رفتند و در کوهی بلند
که دشت پناه جسته حضرت صاحب قران از امرا و لشکریان غلبهٔ
در عقب ایشان بفرستاد همه را غارتیده اسیر کردند و الحضرت باشاه
زاده گان و نوینیان و ارکان دولت ببارکی و طالع سعد بشهر در آمدند
و عمارت آن شهر مجموع از خشت تراشیده و برآورده اند و کوشیده

از نباهای نمرودست و قصه در آتش انداختن ابراهیم علیه الصلوة
والسلام در انجا دست داده و آن چشمه که منبع قلنا یا نار کونی بردا
و سلاما علی ابراهیم درمیان آتش جریان یافته هنوز جاریست
و در حوالی چشمه آثار سیاهی آتش و دود پیداست حضرت صاحب
قران کامکار با اعوان و انصار و آثار آن بدایع بنور ایمان تصدیق نمود
بودند برای العین مشاهده فرمودند و در ان چشمه غسل کرده از ان آب
بیاشامیدند طویهای پادشاهانه مرتب داشته عاطفت خسروانه جا
را که برای جانسپاری قیام نموده بودند عنایت فرموده و باصناف
نوازش سرافراز گردانید اولکها داد و جنید ترکمان در ان موضع عز
بساط بوس دریافته خدمتهای لایق بجای آورد و بجان زنهار جسته
جهة اهل و اعیال و ولایت خود امان طلبید و والی حسن کیف نیز
هم انجا بسعادت عتبه بوسی مستسعد و یافت و حسین بیگ آستانی عبودیت
فرسوده و ظایف نیکو بندگی بتقدیم رسانید و میامنی مراحمی در بیغ
شامل حال او گشت و چون سلطان عیسی حاکم ماردین در آمدن تعلل نموده
خلاف انکه خود اظهار کرده بود بظهور پیوست حضرت صاحب قرانی
فرمود که مقتضی تورده و یاساق نیست که یاغی را در میان ولایت گذاشته
متوجه مملکت دیگر شوند نبا برین روز پنجشنبه بیست و ششم ربیع الاول

بسعادت واقبال سوار شد وعنان عزیمت بصوب ماردین معطوف
داشته بازگردید ودرین حال سلطان علی ارزنی ببرگاه عالم پناه
شتافته وتحفهای لایق بمحل عرض رسانید وحاکم یأتمن نیز بهدایت دولت
ورفاقت اقبال باستان سلطنت آشیان آمده درسلک بندگان
انخراط یافت وعهد اعلی جلبا غلک آغا ودلشاد آغا که مدت سی
ونج روز بود که از حضرت صاحب قران جدا مانده بودند در اغرق
یشی رانده بر بالای بشته بدولت تلاقی فایز گشته واغرق نیز
ازماردین گذشته بموکب همایون پیوست صاحب قران کامکار نصرت
شعار رامرتب ساخته روان شد وچون بهنت فرسخی ماردین موضع
چملک معسکر همایون گشت ملک غازالدین حاکم جزیره ببرگاه عالم پناه
آمد وشرف بساط بوس دریافت وپیشکشها کشیده وخراج وتغار
قبول کرده بنوازش خسروانه مخصوص گشت وباز گردید وچون سلطان
عیسی از توجه عساکر گردون مآثر آگاه شد بپایه سریر اعلی شتافته انواع
پیشکشها از اسبان نامدار واستران راهوار وتغوزهای لایق بیاورد و
بوسیله امرا روز شنبه بیست وهشتم ماه مذکور زانو زده بعرض رسانید
الحضرت از سبب تعللی در آمدن سوال فرمودند واو بزانو در آمده زبان
استغفار باعتذار برگشود پرتو آفتاب عاطفت خسروانه برحال او تافته

صنوف

صنوف عنایت پادشاهانه درباره اوارزانی داشت وبخلعت خاص اختصاص
بخشیده وازانجا کوچ کرده به نزدیک ماردین دامن کوه مضرب خیام
همایون گشت

شاه زاده عمر شیخ که باشجاع سایر ملکات ملکانه
درشجاعت ومردی بود ودرمیان لشکر منصور رایتی درقریب یکسال که
فارس بود از قلاع آن حوالی ونواحی آنجا ایل نشده بود ندچون قلعه اصطخر
وقلعه مزک ودرکرمسیر نیز قلعه شهریار را بدولت روزافزون فتح فرمو
بودند وبدر قلعه سیرجان که جمیع امرا بمحاصره آن مشغول بودند وهنوز فتح
نشده بود رفته بود تا بدولت قاهره انرا نیز فتح کند درین ولا حضرت
صاحب قران که عزم توجه مصر وشام جزم نموده متوجه دیاربک گشته
کس بطلب امیرزاده مشارالیه فرستاد ودران زمانی که بمحاصره آن
قلعه مشغول بود خبر باو رسید شاه زاده برحسب فرمان ایلکو برلاس و
شاه شاهان والی سیستان وپیر علی سلدوز را بر قرار بمحاصره باز گذاشت
وبیشتر از مراجعت نموده ودرانجا یراق کرده امیر سونجک را جهة ضبط
مملکت فارس بگذاشت وبعزم پابوس حضرت اعلی متوجه دیار
بک شده وامیر سونجک برحسب اشارت صاحب قرانی بتغیر قلعه
قهندز که شاه شجاع خراب کرده بود مشغول شده وشاه زاده باشکر

آراسته از راه شولستان روان شد و از کردستان عبور نموده بیرفت
در راه بقلعهٔ مختصر رسید که انوا خرما تو گویند و اندک مردمی در انجا ساکن
بودند شاه زاده بنظارهٔ قلعه بیالای تلی برآمد و نادانی از قلعه تیری انوا
واز قضا بشاه رگ او رسید و درجهٔ شهادت یافت

هر دم بکمان کینهٔ خویش ۔ تیری کشد آسمان بدکیش ۔ منکر که بدیگری کشاید
کزوی جو گذشت بر تو آید ۔ آری از افق حدوث اقتاب دولتی بالا
نگرفت که بحد زوال نرسید و در عرصهٔ ظهور کاخ حشمتی سر بگردون
بکشید که از زلزلهٔ فنا اختلال پذیر نگشت بگلزار کیتی درختی نرست
که ماند از جفای تبرزن درست ۔ درین باغ رنگین جو پرتدزو
نه کل درچمن ماند خواهد نه سرو ۔ فرزندار جمند شش امیرزاده پسر محمد وارکان
دولت را دود حیرت از سر برآمد و حدوث آن واقعهٔ هایل آتش اندوه
درجان همگنان زد ۔ باز اجل جو شیر جهانو اشکار کرد ۔ دلها خراب از اندوه جانها فگار کرد
شام فراق خروابخ زد در اشک ۔ اطراف چرخ پوکهر شاهوار کرد ۔
زین هول صعبناک بسی کار زار شد ۔ فرمان جوبا قضا نتوان کار زار کرد ۔
واین واقعه اواسط زمستان در ربیع الاول سنه ست وتسعین وسبعمایه
موافق قوی ئیل دست داد و مدت عمر شاه زاده سعید شهید در چهل بود
لشکریان باناله وخروش جون دریا بجوش آمدند وآن قلعه را با زمین

برابر ساخته

برابر ساخته و بیخ متنفس را در انجا زنده نگذاشته وجون این خبر مصیبت
جهانسوز در ظاهر ماردین بار دوی اعلا رسید امرا متحیر مانده نه روی اظهار
کردن داشته و نه رای پنهان کذاشتن بلجب واقعهٔ باشد و مشکل کا
که نه پوشیده توان داشت و نه گفتن یارند ۔ آخر الامر بهمه اتفاق نمودند صو
حادثه را در خلوتی بعرض رسانیدند حدیث شه و قلعه و زخم تیر ۔
نمودند یک باره و نفیر ۔ حضرت صاحب قران کوه وقار از کمال نفس
برزکواری لباس کرامت نبعت وَمَا صَبرُکَ اِلَّا بِاللّٰهِ شعار ساخته زبا
رضا و تسلیم بکلمهٔ اِنَّا لِلّٰهِ وَاِنَّا اِلَیهِ الرَاجِعُونَ برکشاد و اذخار ثواب
جزیل و اجر جمیل را بر مرادات این شربت تلخ مزاق صبر فرموده که هیچ
گونه فزع و جزع بخود راه نداد و حکومت مملکت فارس و توابع اورا
بفرزندار جمند او امیرزاده پیر محمد ارزانی داشت و بر لیغ عالم متاع در را
باب بنفاذ پیوست و او در ان وقت شانزده ساله بود و اوج قوابها
را بحکم همایون بتجیل روانه ساخت که بشتاب هرچه تمامتر بامیرزاده
مصیبت رسیده ملحق شود و او را با امرا فارس باز گردانیده در ممالک
دولتش متوجه شیراز گردد و جون اوج قرا بخ ماتو رسید و فرمان
[illegible] برسانید امیر پیردی پک و امیر زیرک جاکو با لشکر توستال
متوجه اردوی اعلی گشته و امیرزاده پیر محمد با امرا پیرشش واو

قرا متوجه شیراز شد و نعش شاه زاده شهید را از موضع برکشته خرماتو
نقل شیراز کردند و بمرقدی عاریتی بسپردند و بعد از چند گاه خواتینش
سوی قلعه آغاو پیک ملک آغا و ملکت آغا و بسر او امیرزاده اسکندر
در صغر سنی بود و در شیراز مانده بود نعشش را از شیراز بکشش بردند
روانش روان شد بدار السلام شد آب و گلش سوی کشی والسلام
و در انجا در بقعهٔ متحدثات حضرت صاحب قرانیست دفنی کردند
مرقدش تابنده و پر نور باد باشهید کربلا محشور باد و باعث بر ان
نقل باوجود انکه در سلک ممالک صاحب قرانی متعاطی مکان تمام
ایران و توران انضمام و انتظام یافته بود آن شد که آنحضرت در کشش
بقعهٔ ساخته بود و پرداخته سلطانعلی که مزار متبرک شیخ بزرگوار زین الدین
کلار و مدفن پدرش امیر نامدار طرغای در جانب قبلی آن واقعست و انیعین
و یسار آن بقعه جهة امیرزاده جهانگیر و دیگر اولاد و امجاد مقابر و بقاع احداث
فرموده و جون دولت سرمد صاحب قران موید از بینات آیات قدرت
الهی و جلایل بجایل عنایات نامتناهی بود اعوان و انصار سپهر اقتدار
نسبت بآنحضرت اخلاصی داشتند که بسبب آنرا بمجرد حصول مال و جاه
و دیگر اغراض دنیوی حمل نمی توان کرد چه امیر آقبوغا که یکی از خدمتکاران
مخلص بود مدت العمر در هر حال و هر محل که بود هر گز جنان نشست

که بشتش

که بشتش بر طرفی بود که آوازهٔ آنحضرت ازان طرف شنودی و بهنگام
استراحت پای با نجانب دراز نکردی بنا بران اخلاص امرار بر انغار و جوا
و سایر خواص بندگان سعادت یار نسبت با بقعهٔ مذکور بهر یک بوجهی مقرر
خود مدقن ساخته بودند و هر جا که بحکم وَمَا تَدْرِی نَفْسٌ بِأَیِّ أَرْضٍ تَمُوتُ وَفَا
می یافتند ایشانرا برحسب وصیت بآمدقن نقل میکردند
محبتی که خدایی بود نه نفسانی بموت و فوت نیابد زوال تا دانی
جون سلطان عیسی که ملک ماردین بود موکب همایون
را استقبال نموده بشرف بساط بوس فایز گشت و مال و تغار قبول کرد
محصلان از برای وجه و لشکریان از برای خرید و فروخت بشهر در آمدند کو
از زمرهٔ جهال و انبوهی از جملهٔ ارزال جمع آمده بر لشکریان غوغا کردند
حضرت صاحب قران بر ین معنی اطلاع یافت همان لحظه سلطان عیسی
را طلب داشت و بزانو در آورده کیفیت حال از و سوال کرد و از هر گونه
کاوش و خطاب و مجاری کلمات او در جواب معلوم شد که در وقت
بیرون آمدن برادر و اتباع خود را وصیت کرده بود که بهیچ وجه حصار را
از دست ندهند و شهر بسپارند و مبالغه کرده که اگر من هزار مکتوب بنویسم
و شفاعت کنم قطعا التفات نکنید که من جان خود را فدای شما و سلامت
مملکت می سازم و جون این معنی بر و ثابت شد بامر لازم الاتباع او را

بکر فتند و بند کردند و چون کثرت لشکر و انبوهی سپاه بسیار بود و در اواخر
زمستان انجا رسیده بودند در ان حوالی علف یافت نمی شد رای ممالک
آرای ما آن دیدن را دران ولا محاصره کردن مصلحت ندیدند روز سه شنبه هشتم
ربیع الآخر از انجا نهضت فرموده بطرف کوهستان روان شد و از دره
گذشته فرود آمد و روز دیگر از انجا کوچ کرده بجانب سینج توجه نمود
و تمام شاه زادگان و امرا لشکرها آراسته بطور جلو خود روان شدند و روز
جمعه یازدهم ماه جمادی الاول هوا متغیر شد و برق جست و رعد غریدن گرفت
و بارانی دست داد که گفتی تمام اجرام آسمانها ابر گشته می بارد

فلک خولست تا برگ حشم سحاب ٭ خیام معسکر برآرد ز آب ٭ گرفت
ز دریا برآورد ابری جو قیر ٭ سر مشک بگشاده ابر مطیر ٭ تو گفتی جهان باز طوفان
محیط بلا جمله کیهان گرفت ٭ فرومانده اشتر جو خر در خلاب ٭

ازان پیل بالای کل تیره جوش ٭ زاسبان بنودی برون غیر کوش ٭ و زمین
آن مواضع بغایت سست بود و کل و لای عظیم پدید شد بحیثیتی که جهار پایان
تا بسینه در و حل فرو میرفتند و روز لشکر در بلای آن لای بماندند و بسیاری
از استران و اشتران قطار قطار تلف شدند و در کل غرق شده و بیشتری
فرود آمدند و خیمها زدند و زمان زمان شدت باران زیادت می شد
تا بحدی که مردم خیمها بگذاشتند و بیاده براه ایستادند و حضرت صاحب

قران بالشکر قول در دوازدهم جمادی الاول بیرون آمدند و در علف
زاری نزول فرمود و از بهر تفقد و استعلام احوال شاه زادگان بارگردا
و شاه زادگان و امرا با تومانهای خود بهر کسی در پیش خود نمدها و زبلوها
و تاجر خیمها بروی لای انداخته و تمامی بیرون رفته و از انجا کوچ کرده
از طرف موصل کهنه روان شدند و حضرت صاحب قران کسی را با بسی
تحف و هدایا بجانب سلطانیه فرستاده بود و شیخی شیخ نام که در مو
چیملک با ملک غیاث الدین بشرف بساط بوس رسیده بود و بنوازش
مخصوص گشته در راه پای از راه صواب بیرون نهاده دست جسارت
بآن تحف و هدایا دراز کرده و همه را بگرفته و بخزینه در آورده و ملک غیاث الدین
که حاکم انجا بود عهدی که با بندگان حضرت کرده بود بشکسته بآن شور
بخت عداستان شده و یاغی گشته صاحب قران گردون اقتدار الزام
حجت را دو نوبت قاصد فرستاد و او را پیغام داد که شیخ را گرفته پیش
ما فرست تا از سر گناه تو در گذریم و اگرنه تمام جزیره و قلعه و خیل و حشمت
در زیر سنبک ستور ناچیز خواهند شد ملک غیاث الدین را نکبت و ادبار دامن
گیر شده بود بحصانت قلعه و آب شط اعتماد کرد و تحق قبول ننمود و خود
داند که نبیادی که بر آب نهند استوار نیاید اما خاکساری را که باد نکبت
آتش دولت فرو نشاند پرده پندار بیش دیده بصیرت فرو داید

جون ملک غزالدین حاکم جزیرہ از امتثال امری کہ در باب ارسال
شیخ صادر شدہ بود ابا نمود حضرت صاحب قران روز دوشنبہ بیست و یم
جمادی الاول اغرق را گذاشتہ الملغار فرمود و با تمام لشکر از دجلہ بگذشت
و بعد گذشتہ شبگیر کرد و در وقت سحر کہ آن روز بر کشتگان در خواب
بودند بجز و غافل عساکر گردون مآثر جون قضای نازل بایشان رسیدند
و تمام ولایت و احشام ایشان عرصہ غارت و تاراج گشت و دو سہ
قلعہ او را بگرفتند و مال و جہار پایانی بسیار فتوح روزگار لشکر نصرت
شعار شد و حاکم جزیرہ ملک غزالدین دران آشوب بدست یکی از لشکریان
اقتاد و جون او را نشناخت بشکنجہ و عقوبت بسیار بسی چیز از و بستد
و او را رہا کردہ و جون صرصر قہر صامت در نواحی و دیار او را
بباد غارت و تاراج داد حاکم جزیرہ نیم جانی بہزار مشقت بیرون
بردہ آوارہ شد صاحب قران گیتی ستان از انجا نہضت نمودہ بسعادت
و اقبال باز گشت روز پنجشنبہ شانزدہم از دجلہ گذشتہ فرمان داد کہ
تمام غنایم و کوسفند ان را بوصل برند بر حسب فرمودہ انرا بحمل کشتی
در مدت دہ شبانروز از آب بگذرانیدند و از آب بشیب رانده

جون شہریار عدالت شعار بہار از میامن
عون و اقتدار مربع تحمار جل و علا جنود قوی نامیہ را تقویت نمودہ
بکار در آورد و سپاہ زبرجد لوای گیاہ روی زمین بفیروزی فرو گرفتہ
تمام دشت و صحرا سبزہ زار و علفخوار گشت حضرت صاحب قران کامکار
بعد از فتح جزیرہ و توابع و تسخیر قلاع آن نواحی و مواضع عازم ماردین
شد و قوللتای فرمودہ سایۂ التفات بر ضبط لشکر انداخت و مجموع
بیاد کانرا سوار ساخت و در روز جمعہ غرۂ جمادی الآخر متوجہ ماردین شد
زکوس شہنشہ بر آمد خروش ۔ سپاہی جو دریا در آمد بجوش
شد از جوش بولاد پوشان ستوہ ۔ ہمہ دشت و صحرا و عامون کوہ ۔ امیرزادہ
میرانشاہ با لشکرہای خود بر حسب فرمودہ بمنغلای روان شد و صحرا نشینان
آن ولایت کہ در بیابان و کوہہا بودند ہمہ را تاخت و غارت کردو روز
پنجشنبہ دوازدہم ماہ مذکور صاحب قران کامکار با لشکر منصور بظاہر
ماردین رسیدہ شہر را مرکز وار در میان گرفتند و خیمہ و خرگاہ و سرابردہ
و بارگاہ طناب در طناب کشیدند سپاہ آنر آمد جنان جون سپند
ہمہ بوم خیمہ بر خیمہ زد ۔ و روز دیگر کہ خسرو جہانگیر زبر سریر گردون مقام
بعزم تسخیر این علی حصار فیروزہ فام تیغ زر نگار را از نیام ظلام بر آ ورد

صاحب قران کیتی ستان و شاه زادکان و امرا، تومانات و هزارجات
و قوشونات لشکرها آراسته متوجه حصار شهر شدند و از غریو کوس
و کورکه و کرّه نای و خروش سورن و جوش بهادران رزم آزمای کوش
زمانه کر ساختند و جهان دراندختند سواران سوی رزم کوندرای
توگفتی که عالم برآمد زجای جهان گشت پرّ دار و گیر و نبرد
شد از وهم رخسار خورشید زرد و بیش از همه لشکر قول سپهر در روی
کشیدند و نرد بانها بر دیوار حصار نهادند و با تیغ سرافشان و گرز گران
به نرد بانها برآمدند و سایر لشکر مغفر شکاف از جوانب و اطراف حمله
آوردند و بوجیب دولت قاهره دشمنان را براندند و شهر را مستخ
کردند و نخالفان از بیم جان هزیمت کرده روی گریز بقلعهٔ کوه نهادند و سپاه
ثوابت ثمار بهرام انتقام با شمشیرهای خون شام در پی ایشان کرده تا در
دروازهٔ قلعه براندند و بسی از ایشان را بقتل آوردند و بسیاری از پسران
و دختران ایشان در پای سلبان هلاک شدند و بعضی تبشنگی بمردند و
غنایم بی حد بدست عساکر فلک حملهٔ ستاره عدد افتاد و سلبان
و قطارهای استران و اشتران گرفتند و در پای قلعه کوه بجمک مشغول
شدند و ان حصاریست بغایت استوار بر سر کوه بلند واقع شده و بگواه
بیشتر ندارد و از قلعه مقدار اشعار بلاغت شعار انتخیص این سرایا منظوم

وبقلعهٔ

وبقلعهٔ شهبا موسوم سپاه کردون انتقام آن روز تا بشام در پای آن حصار
آتش پیکار افروخته بودند و خرمن حیات مخالفان سوخته و ایشان
از بالای قلعه بسنگ باران سیل بلا را پیش گیری میکردند و چون شب
درآمد لشکر ظفر قرین در حوالی قلعه توقف نمودند روز دیگر که شهسوار خور
بیالای افق برآمد جیش کواکب که در اطراف حصار نیلی سپهر التجا جسته
بودند همه را فور بخت عساکر گردون مآثر باز روی جلادت بقلعه نهاده
بیالا برآمدند و جمعی را که در اندرون حصار نرفته بودند و پناه بکرمها برده
همه را دستگیر کردند و فرو داوردند و اهالی قلعه چون قوت و شجاعت
لشکر منصور مشاهده کردند و بیم و هراس بر ایشان غالب شده و بتضرع
و زاری زنهار خواستند صاحب قران سپهر اقتدار با لشکر فیروز
آثار از پای قلعه معاودت نمودند بار دوی همایون فرود آمد و ایشان
از قلعه فرو زبیار و سلبان نامدار بیرون آورده پیشکش کردند و مال
خراج بکودن کرفته التزام وظایف خدمتکاری را متقبل شدند و از اتفا
حسنه که درین ولا اهالی ماردین را یاوری نمود که چون شب بگذشت
مبشر سپیده دم بشارت قدوم نیر اعظم در اغوار و ایجاد عالم انداخت
صباح جمعه از جانب سلطانیه ارنبش سرایملک خانم ایلچی رسید و بشارت
رسانید که حق سبحانه و تعالی شاه زادهٔ عالمیان امیرزاده شاهرخ را

فرزندی کرامت فرمود و نهال اقبال در جویبار سلطنت کلی تازه بار آورده
طالع عالم شده میمون بنیکو اختری، منتظم شد سلک ملک و دین بوالا گوهری
در روز یکشنبه نوزدهم جمادی
الاولی سنه ست وتسعین وسبعمایه موافق ایت یل در قلعهٔ سلطانیه
بسلطان گیتی ستان شاهرخ، خداداده شه زادهٔ ماه رخ
که اوج سریر شهی تاقت تاب، ازان ماه جون مشرف از اقتاب
فروغ سعادات انوار جاه، درخشان ز رویش جو خورشید و ماه
تو گفتی یکی کوکب از اوج ماه، برآمد باقبال بر خرگاه، ماهر انی ضناعت
نجیم در تحقیق وقت ولادت واستخراج جزو طالع و تحری و مراکز سایر
بیوت وتعیین مواضع کواکب وسهام شرایط احتیاط مرعی دشت
ودقایق اعمال بجای آورده زایچهٔ طالع همایونش بتعلق دولت بریاض
سعادت کشیدند اسد طالع وصاحبش آفتاب،
ازان گشت در سلطنت کامیاب، شرف یافته اقتاب از حمل
گرانیده از عجز سوی عمل، جون اینی بشارت مسرت افزا بسمع مبارک
صاحب قران گیتی ستان رسید مراد بحبت وسرورش نضاعف پذیرفت
واز غایت خوشی وشادمانی نایرهٔ خشم وغضب انحضرت بکلی فرو نشست
وبشکرانه آن عطیه جزایم اعالی مآربدنی وآن حوالی را رفع عفو و تخفیف

کشیده واز

کشید واز سر انتقام ایشان گذشته مال راکه قبول کرده بودند بخشید وآن
ولایت را بسلطان صالح برادر سلطان عیسی ارزانی داشت ویرلیغ بآل
تمغا کرامت فرمود بخواندکان کرکسی زدند، بجای ازاو شهر وکشور
وروز شنبه کوز که کوچ زده بیارکی طالع سعد نهضت نمود وراه بختی
کرده متوجه طرف بشری شد وامیرزاده محمد سلطان با لشکر خود براه مبدا
روان گشت وحضرت صاحب قران از راه سور وامیرزاده شاهرخ ملازم
رکاب همایون بود وامیرزاده میرانشاه با لشکر خود از راه جوسق وامراء
تومان نور جیل عین سیل هرکس از راهی باز گشتند وجون حضرت صاحب
قرانی از راه سور بکنار شط رسید امیرزاده میرانشاه را بجهة ضبط آن نواحی
بالای آب دجله بایلغار روان فرمود ونفس مبارک از آب گذشته
بعلف زاری در غایت نزاهت نزول فرمود وسه روز در انجا توقف
نمود ودر خاطر همایون چنان بود که عنان عزیمت بجانب آلاتاق معطوف
دارد که ناگاه از پیش امیرزاده محمد سلطان وامیرزاده میرانشاه خبر آمد که
مردم حصار قواجه قیاکه عبارت از شهر آمدست وبجامد اشتهار یافته بجهانش
مغرور گشته سر کشی میکنند وبقدم انقیاد پیش ما نیامدند والسلام

جون حضرت صاحب قران بر مخالفت امالی حامد اطلاع

یافت در حال امیر جهانشاه را بایلغار بفرستاد و نفس مبارک در روز دوشنبه
بیست و سیوم جمادی الآخر نصرت قرین و ظفر هم عنان متوجه حامد شد
و مجموع لشکر از دجله که آبش در آن محل تشتت بعبور نموده کورکه و نقاره
فرو کوفته و سوران انداخته حصار را در میان گرفته فرود آمدند و آن حصار
در استحکام و استواری در مرتبه بود که کس مثل آن در عالم ندیده باشد
و نشنیده و چه باره ایست بغایت بلند از سنگهای تراشیده بر آورده
و یکپاره استوار کرده و عرض دیوارش بحیثیتی است که بر بالای آن دو سوار
بهلوی یکدیگر تواند راند و باره هم از طرف برون و از جانب اندرون
بمقدار قامت شخصی بلند دیوار از سنگ تراشیده بر آورده اند و بالای
آن آهنگ زده و باز بر سر آن از طرف برون دیوار سنگ بر آورده
و کنگره ها ساخته خلاصه مجموع آن باره دو طبقه است تا هنگام باران که
وقت شدت گرما و سرما مردم در طبقهٔ زیرین تواند بود و بر جهای
عالی ترتیب کرده اند و میان هر دو برج پانزده گز باشد و در اندرون
حصار دو چشمه آب بزرگ جاریست و بسی باغها معتبر هست و این
اوصاف از دیده ثبت افتاده نه بمجرد سماع و گویند از بنای آن حصار
جهار هزار و سیصد سال گذشته بود و در هیچ عصر از عصار دست قدرت
و قوهٔ هیچ ذو شوکت صاحب اقتداری بفتح و تسخیر آن نرسیده بود مگر

انکه در ابتدا

انکه در ابتداء اسلام خالد بن ولید رضی الله عنه با فوجی از لشکر اسلام
بعد از انکه مدتی محاصرهٔ آن مشغول بودند از راهی که آب از شهر برون
می آید به نهانی در آمده اند و انرا فتح کرده اند القصه چون پیرامن آن حصار میخ
نزول همایون و عساکر گردون ماثل گشت روز دیگر صاحب قران ممالک
ستان بسعادت و اقبال سوار شد و لشکر را بتسخیر شهر تحریص فرمود و
ایشان جنگ را آماده و داشته با چرمها و تودها و خرکهای پشم رفتند و از
اطراف و جوانب بر اهل حصار تیر باران کردند و ایشان هر چند از بالا
سنگ بر سر و لاوران رزم گذار بنرد آزمای میریختند چون کوه از جای
خود نجنبیدند و عثمان پیش رفت و یک برج او را نقب زده راه ساخت
و سید خواجه شیخ علی بهادر جنگ بسیار کرده بر جی دیگر را نقب در آورد
و بهمچنین از غونشاه بر جی دیگر را نقب زده پیش رفت و بالای برج
برامد و داد مردی و مردانگی داد و دیگر امرا و تومانی کوششهای دلاورانه
نمودند و بهر یک بنوبت بر بالای حصار بر آمدند چنان حصار منیع که در مدت
جهار هزار و سیصد سال هیچ آفریده بقوت و غلبه فتح نکرده بود و از نیرو
دولت روز افزون بدو پیروز مسخر گشت

و امثال این غرایب و زینهار هم غریب تر بسیار کرد دولت این شاه داد گر
و لشکر باندرون حصار در آمده شهر را غارت کردند و خانها را آتش

زدند وسپاهیان آنجا تمام در نقبها رفته ناپیدا شدند وکس ایشانرا نیافت
ویساقیان با تبرها ومیتها بیالای بارو برآمدند وبویران کردن حصار مشغول
شدند وچون بنا از غایت استحکام مرتبهٔ بود که بسی بسیار اندکی ازان
کنده می شد وخراب کردن انرا روزگاری بایست پارهٔ از سرمای باروان
بینداختند وروز سه شنبه ازانجا کوچ کرده روان شدند وروز جمعه آخر جمادی
الآخر یکی از طایفهٔ اوزبک بپایهٔ سریر حاضر شد بعزعرض همایون رسانید
که یتی صوفی باغی شده میخواهد که درشب بگریزد درحال فرمان شد تا اورا
گرفته حاضر گردانیدند وچون تفحص کرده شد اقرار کرد ومعترف شد
وجمیع مردم که با او متفق شده بودند باز نمود وحال آنکه حضرت صاحب
قران بکرات امثال این حرکات ناپسندیده ازو مشاهده کرده بود واز
مکارم اخلاق ملکانه عفو فرموده وپیوسته دربارهٔ او عواطف ومراحم
پادشاهانه ازو زلفی داشته اورا تومان داده بود ودر برانغار بعد از نسل
خانان ازو بزرگتر امیری نبود بانی همه سرشت بدین مرتکب چنین حرکات
ناپسندیده می شد ز هرکس بیشمان تر او را شناس
که نیکی کند با کسی ناسپاس - بنابرین حضرت صاحب قرانی به بند او
وبرشش امر فرمود وجماعتی که با او متفق شده بودند بیاساق رسانید

رایت نصرت شعار مخوف بعون وتائید کرد
متوجه الکه تاق شد ودر موضع مهرو آن ونواحی آن از قلاع وولایات مجموع
حکام وکوتوالان ومتعینان وسرداران مکر خدمتکاری بسته ببرگاه علم پناه
شتافته وبسعادت بساط بوسی استعداد یافته مال وخراج قبول کرد
وفرود آوردند وچون حضرت صاحب قران از میافارقین وباتمانک
واشماعبور فرمود راهها تعیین فرمود وامرا رتومانرا بخرجیانی مقرر
کرد ورایت نصرت شعار از راه سیواس متوجه صحرای موش گشت
وامیرزاده محمد سلطان با امرا رجوانغار از راه چناجور روان شد وامیر
زاده شاهرخ ملازم رکاب همایون بود ودران طریق عقبهای بلند بود
بغایت مرتفع وباکنب بهار بود از بسیاری برف بسی جهار پایان
از اشتر واسب واستر تلف شد روز شنبه بانزدهم رجب ازان
عقبهای دشوار وراههای سخت عبور نموده درصحرای موش نزول فرمود
وامیرزاده میرانشاه با امرا رمیمنه از راه تیلیس بار دوی کیهان رفعت
ملحق شد وامیرزاده محمد سلطان نیز با لشکر جوانغار دران محل برسید
وحکام آن نواحی تمام مطیع ومنقاد گشتند وحکم تیلیس حاجی ترخان
که درتمام بلاد گرستان وبیشکی وراستی اوکس بنود ونسبت با بند
درگاه علم پناه پیوسته درمقام عبودیت وبندگی بود با حراز سعا

بساط بوس مبادرت نمود و اسبان نامدار پیشکش کرد
بی‌لب بازین و برگستوان - بلند و قوی مغز و سخت سمستوان -
بصحرای زرغان سبک خیز تر - ببر یاد در از ما بیان تیز تر - وز انجمله یک اسب
کمیت بود که با مجموع اسبان نامی که حکام نامی و سرداران اطراف
آورده بودند در صحرای موشی دوانیدند از همه بدر رفت و هم بادپای
بگرد دامن او نرسید حضرت صاحب قران او را ملحوظ نظر عنایت و تربیت
گردانیده بسی نوازش فرمود و مملکت او را بادیگری ضمایم باوار زانی
دولت و پروانچ داد و بخلعت طلادوز و کمر شمشیر زرین بلند پایه سرافراز
ساخت و تیق صوتی را که بند دولت باو سپرد که در قلعه محبوس دارد
و راههای تفحص فرموده فرمان داد بنویسند

رای ممالک آرای صاحب قران گیتی ستان محمد درویش برلاس را
با فوجی از لشکر محاصره قلعه النجق فرستاد و قرا یوسف و احشام ترکمانان
از آوازه عساکر گردون مآثر روبگریز نهاده بودند و رفته حضرت صاحب
قران قولتای فرموده پادشاه زاده کان و امرا و نویانان مشورت کرد
و رای بران قرار گرفت که لشکر در عقب ایشان برود و برمان اغلن
را سرپاه گردانید و ایباج اغلن و جهانشاه بادیگر امرا همراه او کرده

ازهوای

از صحرای موشی بالقار روان ساخت و فرمود که طی دشمنان بهر جا که
باشد بروند و در دفع شر و فساد ایشان کوشش نمایند و بنفس مبارک
دران جلگا چند روز توقف فرموده بجهت قمع و قلع آنانی که ببرکاه عالم
پناه نیامده بودند امیرزاده میرانشاه را بفرستاد تا هر که بقدم اطاعت
و انقیاد پیش آید او را امان بخشند و آنرا که سرکشی ورزد بدست انتقام
از پای در آورده ولایت و احشام او را غارت کنند و بقلعهٔ النجق بحاصره
مشغول شوند و تواجیا نرا فرمان داد که بروند و از تمام ممالک لشکر
جمع کرده بپایهٔ سریر اعلی آورند و رایت نصرت شعار نهضت عزوده سعادت
و اقبال بجانب آلهٔ تاق باز گشت و حضرت علیات سراپرده خانخانی
و تومان آغا و سایر آغایان که در سلطانیه مانده بودند و زمستان انجا
گذرانیده در فصل بهار تلافی گل و بلبل و موسم مواصلت سمن و سنبلبیت
از انجا کوچ کرده متوجه پایهٔ سریر اعلی گشتند و از تبریز گذشته می آمدند
حضرت صاحب قران خبر یافت امیرزاده شاهرخ را در سه شنبه بیست
و پنجم رجب باستقبال ایشان فرستاد و شاهزادهٔ جوانبخت جهانشاه
راه گم کرده در میان مرند و خوی بدیشان رسید دولت دیدار میسر شده
دیدهٔ اقبال منور شده - و چون نواچی اخلاط بمخیم نزول حضرت صاحب
قرانی گشت خاقان حاکم عادل جوزکه از هواخواهان دیرینهٔ انحضرت

بود پایهٔ سریر خلافت مصیر آمد و پیشکشهای لایق کشید و چون خدمات او از سر اخلاص بود در حضرت اعلی عن قبول یافت و عاطفت پادشاهانه شامل حال او گشته اخلاط و ایل ایخارا با وسیورغال فرموده بولیغ داد و روز سه شنبه دوم شعبان در ان صحرا شکار انداخت و روز چهارشنبه چون بهم آمده جهانجوی شد جوغنده شیر جهنده هزبری شکاری بزیر بران صید که چون کند کوه شاه معطر شد از گرد او صید کاه

ادیم کوزنان سرین تا بسر ز پیکان زرین شده کان زر
کمان شهنشه کمین ساخته شکاری بهتر انداخته صید بسیار از آهوان سفید و قوچ و میش کوهی و کوزن و غیر آن بیندا ختند و چون مدت یازده ماه بود که حضرت شاه زادگان با غرق مبارک در سلطانیه مانده بودند بستیلای شدت شوق سلسلهٔ عطوفت شوق حضرت صاحب قرانی را حرکت داد و اغرق گذاشته ایلغار فرمودند توجه بسوی ملاقات ایشان آورد و از آنش کرد گذشته در اوج کلیسیای الله تاق استراحت فرمود و صباح جمعه جمعیت آثار سعادت شعار که عید اخیار و ابرار است جشن روز کار بجمع شامل اقبال و اتفاق دولت و اتصال روشن کشت امیرزاده پیر محمد جهانگیر و اغلبای نثار ما کردند و بهکنار انهال آمال و آمانی از میامن وصول بحضرت صاحب قرانی بانهار و اثمار بهجت و شادمانی آراسته و برومند کشت و برو فق

دو زنکی

دو زنکی روز کار که که لطف کاشن نیست بی قهر خار از نتائج واقعهٔ جگرسوز غ اندوز امیرزاده عمر شیخ جراحت آن مصیبت تازه کشت و شاهزادگان و خواتین و نوینیان مراسم تعزیت بجای آوردند و طایف دعا بادار سانیدند کز فرورفت اختری از آسمان سلطنت آفتاب اوج شاهی جاویدان تابنده باد

و رکلی از شاخسار ملک بر خاک او فتاد کلین اقبال سلطان جهانی پاینده با صاحب قران خلافت پناه زبان استرجاع را با عادهٔ انا لله برکشود و بجرهٔ وقار پادشاهانه را بکلکونهٔ صبر جمیل برافروخت و رای ممالک آرای سایهٔ التفات بر اشغال جهانبانی انداخته تمور خواجه اقبوغا را با فوجی از لشکر بدو محمد درویش و ستاد نحاصره قلعهٔ النجق و در روز دوشنبه بیارکی وطالع فرخنده کوچ کرده متوجه قلعهٔ ایدین شد و چون بانجا رسید اهالی قلعه اطاعت و انقیاد نموده هرچه داشتند از نقود و جواهر پایان و اقمشه و غلات بیرون فرستادند و بتضرع و زاری امان خواستند مرحمت حضرت صاحب قرانی اجابت نمود و مراجعت فرموده و شب درمیان کرده باوج کلیسیا نزول فرمود درین اثنا از شهر ارزنجان که سرحد روم است طهرتن بدرگاه عالم پناه آمد و بتقبیل قوایم سریر خلافت مصیر بلند پایه و سرافراز کشت و بخدمات پسندیده قیام

نمود و ذانوزده پیشکشهای لایق کشیده عنایت پادشاهانه او را انواع
نوازش و ترتیب اختصاص بخشید
چون مصر بسر قرا محمد که حاکم اونیک بود تا آن غایت بدرگاه عالم پناه نیامد
و باقامت مراسم بندگی و خدمتکاری قیام ننمود داعیهٔ تسخیر آن حصار از
خاطر همایون حضرت صاحب قرانی سر برزد و امیرزاده محمد سلطان را
با لشکر بجانب اونیک روانه گردانید و نفس مبارک روز سه شنبه
شانزدهم شعبان کوچ کرده در علف زار جلگای آتش کرد نزول فرمود
و ازانجا نهضت نموده بتعجیل براند و از کوشهٔ تاق گذشته روز
پنجشنبه بیست و یکم بیشتر از امیرزاده محمد سلطان باونیک رسید و از نیرنو
کورکه و نخروش سواران زلزله در جهان افکنده بتسخیر حصار فرمان داد عساکر
گردون مآثر از اطراف و جوانب حصار جبک در انداخته بنیروی دولت
قاهره حصار رزین را مسخر گردانیدند و باز مین برابر ساختند و مصورانهٔ آتش
گریخته بیالای کوه برآمدند و آن قلعه کوهیست بغایت بلند و بهر محرکه احتمال
آن دشت که پیادگان کوه رو بتوانند رفت آنرا یکسو سنگ استوار کرده
بودند و یک طرف انرا باروکشیده و دروازه محکم گردانیده و ترکمانان
دران بالا جبک و قتال را آماده گشته آمرار تومان و بهادران لشکر کشور
ستان بیاده شده چون بکرفتند به تردیک دروازه بپای مکر برآمدند

وجبک

وجبک درپیوستند پیاده روان شد بکردار پیل سوی مصر مانند دریای نیل
سپه چون بقلعه رسیدند تفنگ برآمد ز هر جانبی کوس جنگ بجوش
عراده ز هر سو برافراشتند که هر کس که جنبد فرافضیل نباوک ز تندش که گردد
فراز مکرها بسان پلنگ سپاه ایخی شد باین جنگ جو مژگان خوبان دوصف
یکی در نشیب و یکی در فراز وجمعهٔ نوزدهم مصر برونایب خود را با میلشکها
لایق آنحضرت بیرون فرستاد و عرضه داشت که بنده مطیع آنحضرت ا
و مراقوة مقاومت با بندگان درگاه نیست و زهره بیرون آمدن ندارم
اگر این نوبت بنده را امان بخشد از سرامن و اطمینان بوظایف خدمتکا
قیام نماید حضرت صاحب قرانی ایشانرا نواخته خلعت و کمر داد و فرمود
که از سر جریمهٔ او در گذشته باید که هیچ اندیشه بخود راه ندهد و بی توقف بیرون
آید وچون ایشان باز گشتند و بقلعه درآمده این سخن باو رسانیدند تفتیش
یاری ننمود و آن سخن که خیر و صلاح او دران بود بسمع قبول راه نداد وجبک
آغاز نهاد و بتیراندازی مشغول شد روز دیگر امیر طهرتن بیش رفت مصر را
از راه نیکوخواهی نصیحت کرد که این چه سودای فاسدست که ترا بر مخالفت
مای دارد باحضرت که سلاطین هفت اقلیم از مقاومت او سپر انداخته اند
معارضه کردن نه طریق عقل ملت ترا ازین ورطه جز بوسیلهٔ عجز و مسکنت
خلاص ممکن نیست بشاهی که شاهان روی زمین

سپرند شاهی و تاج و نگین

جو رسخ دو صد بر درِ بار اوست ۔ کمر بسته از جان بهوادار اوست
فریدون و جمشید و خاقان چین ۔ بر درگاه او بنده کمترین ۔ بناشد ترا مصلحت داوری
همان به که روسوی عجز آوری ۔ به بشتی قلعه مسازید جنگ ۔ که در جنگ ترکان جوشن بسنگ
چه حد تو باشد باو کارزار ۔ جنین کار را خار پایه مدار ۔ همان به کزین قلعه آیی برون
سر کوه ناکشته دریای خون ۔ درین گفتگو ایزد کوای منست ۔ که سوی صلاح تو رای منست
مصر جون این سخنان استماع نمود خوف و هراسش زیاده گشت و باز بسر را
باستمالش که از خویشان نزدیک او بود و از سرداران و دلاوران آن دیار
با اسبان نامدار بیرون فرستاد و بتضرع و زاری همان التماس که اول کرده
درخواست کرد صاحب قران سپهر اقتدار دانست که او خاطر بیرون آمدن
ندارد فی الحال بحبس ستمش و کسانی که با او بودند فرمان داد و روز یکشنبه
بیست و یکم ماه مذکور امیرزاده محمد سلطان با لشکری که ملازم او بود بعسکر همایون
پیوست و شب هنگام لشکر منصور بیای کمر شتافته بجنگ مشغول شدند
و تا دو روز کوششهای مردانه نمودند و در اثنای جنگ از قلعه تیری نینداختند
چیزی بران نوشته جون بپایه سریر اعلی رسانیدند مضمونش آن بود که ستمش
از خویشان نزدیک مصر است و بهادر و سردار این قلعه اوست اگر او را
بند کنید بشت استظهار اینها بشکند بشه گفتی ایزد جز داده بود ،
که بندی از ریشش نهاده بود ، شهی را که دل گشت جون آفتاب

بود حکم

بود حکم اورا سراسر صواب ، و حضرت صاحب قران روز دوشنبه بیست مصر را
طلب فرمود و او در سن شش سالگی بود و جون بپایه سریر اعلی آمد روی
نیاز بر زمین نهاده پای بندگی حضرت بیوسید و انوزده بلغطی فصیح
خون پدر را درخواست کرد و عرضه داشت که اگر بندگی حضرت خون او را
به بخشند من بروم و بکویم که باکفن و شمشیر بر درگاه آید و از جمله غلامان این
حضرت باشد صاحب قران کامکار بفرمود که خون پدرت را بتو بخشید
بشرط انکه بیاید و بر حال این کودک ترحم فرموده خلعت فرزندان خود
در پوشید و حمایل زرین در گردن او آویخت و استمالت نامه بر قلع
عاطفت نگاشته برود او او را بیش بر فرستاد و جون او را بدین
طریق در قلعه آوردند اما لی انجا در خروش آمده زبان بدعا و ثنا برکشاد
و جماعتی از بندگان که با آن کودک رفته بودند استقبال نمودند و ایشانرا
بسی زر و خلعت داده بتعظیم هرجه تمامتر باز گردانیدند و لیکن مصر را خوف
بمرتبه غالب شده بود که سراسیمه مانده اصلا راه بصلاح خود نمی برد و آن قدر
مایه قوت نفس نبود که بیرون آمدی و خود را از ان مهلکه برهانیدی و باز
جون در آمدن تعلل کرد حضرت صاحب قران فرمودند که امرا رتو مانی
هرکس بسوی خود ایستاده منجنیقها ترتیب کردند و سایر اسباب
جنگ حصار از عراده و رعد و تیر خرخ آماده داشته کوکه و نقاره

فرو کوفتند و بر عوکشیده بجنگ مشغول شدند برآمد خروشیدن کارزار
سپاه اندر آمد بکوه و حصار ز بس ناوک و سنگ شد پونهیب
نشیب از فراز و فراز از نشیب عساکر کردون ماثر بزخم سنگ منجنیق بسیاری
ازان خانها که دران بالا ساخته بودند خراب کردند درین اثنا مادر مصر از قلعه
فرود آمد و بسعادت بساط بوس فایز گشت زبان تقرع بشفاعت
فرزند برگشاد و از سر تجزع و اضطرار عرضه داشت که اورا چه حد مقاومت
با بندگان درگاه اینی سلطان این اضطراب از غایت خوف میکند والحق
از بهت شکوه این درگاه شیر شرزه را جگر آب می شود اگر او نیز ترسد
عجب نباشد جکند بیای پیلان لجوج ترکمانی روز دیگر حضرت صاحب
قرانی اورا نوازش فرمودند خلعت فاخر پوشانیده فرمود که بسرت
اگر امان جان و سلامت خان و مان میطلبد بکوتاه روز بیاید و حضرات
علیات سرایملک خانم و تومان آغا و دیگر خواتین اورا خلعتها داده
روانه گردانیدند چون بقلعه درآمد صورت با بسر باز راند دولتش پشت
برگرده بود یاری نمود و سعادت روی بوتافته بود دستگیری نکرد
از سر عناد بر خدمت بیای ادغان و انقیاد بدرگاه عالم پناه نشتابد
وازان مضیق خلاص یابد بجنان در مقام یاغی گری باز ایستاده
بدیهی لازم الاتباع بنفاذ پیوست که در مقابل حصار بلجور سازند

جنین داد فرمان شه نامور که هر کس بود ار سپه سر بسر سه روزه ره از بهر
درختی که پیدا شد انداختند در اطراف قلعه نیروی بخت گران تا کران شد فکنده
امیری که در رزم بودی جوسام علی قدر عثمان عباس نام شتابش گفت تا بر سر آن
ستاد از که شام تا صبحگاه وجد بهر چه تمامتر آن جوبها را بهم می نهادند و لشکر
فرو مودند که میان آن از سنگ و کل پر میکردند و بری آوردند
تا بلجور تمام شد و از حصار ایشان بلند تر برآمد چنانچه بر قلعه مشرف بود
جو سر کوب شد بلجور با حصار بکردون برآمد دی کارزار
کروه سپه بر سر بلجور جو دریای جوشان درآمد بشور و از بالای بلجور که با
کاخ ناهید و قصر هور برابر ساخته و ازان منجنیقها که از اطراف وجوانب
حصار برافراخته چندان سنگ بر هوای آن پیمان کشت
که گفتی سپهر بلند اقتدار کند امل آن قلعه را سنگ سار بنیت
مگر آسمانی سنگ بارد همی جهانرا بر ایشان سر آرد دمی کسی را که باشاه دل
اگر بر سرش سنگ بارد رواست وجون از ماه رمضان پانزده روز بگذشت
کار دشمنان بغایت اضطرار انجامید و از بی آبی آتش در نهاد ایشان
افتاد و تمام رعایا را ازان واسطه از قلعه بیرون کردن و مصر و متعلقا
با جمعی سپاهیان منجنان بخبر کی جلادتی می نمودند و از بیم جان دست
و پای میزدند لشکر منصور بسنگ منجنیق خانهای ایشانرا ویران

ساختند وخرکاهها برسرایشان کوفتند درین حال مصر مضطر وسراسیمه باز
نایب خود را بیرون فرستاده التجا بامیرزاده محمد سلطان اورده او را
پیش حضرت صاحبقران برد واو حال اضطرار وسرسلمکی مصر را عرضه
داشت انحضرت فرمود که اگر بیاید درامان باشد وفرمان داد که فرستاده را
باخلعت باز گردانیدند وچون بمصر رسید وپیغام بگذارد وده هشت
وحیرت اوزیاده ازان بود که بآن سخن تسکین پذیرد بهمان وضع که بود
بر قرار اصرار نمود وبکوشش پهوده دست وپای میزد کوهی از بهادران
سپاه ظفر پناه بکرما وراههای باریک رفته بودند وچون شب شد
خواجه شاهین با هفت کس پیشتر از دیگران بپای حصار بکری بلند برآمد
جو بگرفت طوطی زرینه پر ۔ زنیلی قفس شاهبازی دگر
ابا هفت کس خواجه شاهین بجنگ ۔ برآورد پرّو بیاریدند جنگ
که کس ره بنردی بشمع وچراغ ۔ برآید بالای کوهی بلند ۔ بنیروی واقبال شیخ
ودران بالا جمله اعلام لشکر منصور آتش بوافروخت امیر ارغونشاه
اختاجی وامانشاه نخجوانی چون آن حال مشاهده کردند باجند بهادر دیگر
بالا رفتند وبکمر باریک رسیدند ومخالفان از وصول ایشان آگاه شدند
وبجنگ مشغول گشتند ۔ شب تیره بود وکوز گاه تنگ ۔
دیلمان سوی جنگ یازیده ۔ جنگ ۔ درخشیدن تیغ افراشته ۔

جراغ

سوی جان

جراغی بپاه اجل داشته ۔ برون جسته تیر از کمین کمان ۔ شده مرگ را رهبری
ودران جنگ امانشاه زخم دار شد واز انجا باز گردید وارغونشاه وبهادر
که با ایشان همراه بودند ودیگر هریک بتفصیل تطویلی دارد بیشی رفته بکمری
برآمدند که تا بسمک رسند کز پیش بود وبپای دیواری بزخم کلنگ و
پیتین سنگ را سوراخ کرده زیر بارورا مجوّف ساخته بر سر جوها باز
داشتند دران حال نوکران مصر چون نیل بلا را بر خود محیط یافتند از
مصاف اعراض کرده روی بر گردانیدند واز بالای کوه خود را بی انداختند
وخلایق که در اندرون حصار بودند بجمع فریاد برآوردند وساز وسلاح
از تن کشیده وانداخته راه بیرون آمدن طلبیدند مصر ازین حال بغایت
مضطر وعاجز شده وروز آدینه که روز عید بود دیگر باز مادر راو پسر را
بیرون فرستاد وایشان بپایهٔ سریر اعلی شتافته مادرش بر خاک او
فتاد وروی تضرع بر زمین نهاده بآب دیده وسوز سینه بسر را درخواست
کرد عاطفت پادشاهانه بر زاری آن بیچاره ترجیح نموده فرمود که او را
بخشیدم واز خون او درگذشتم اما اگر حیوة خود میخواهد همین زمان بیرون
اید واگر تقصیر خواهد بتابید اللهی قلعه را تسخیر خواهم کرد وخون خلایق بگردن
او خواهد بود مادر مصر مخیر واندیشناک باز گشته بقلعه درآمد وآنچه شنیده
بود باز راند مصر انروز دیگر بیرون نیامد وبقیهٔ نوکرانش که مانده بودند

خود را از قلعه انداختن کرقصد مصر جون بران منوال دید بوجب صورة
کفن در کردن انداخته و شمشیر در دست گرفته روز شنبه دوم عید فرود
آمد و التجا بامیرزاده محمد سلطان برد و روی بخجر برزمین نهاده زاریها کرد
که خون مرا از حضرت صاحب قرانی درخواست کن تا جان در تن ورک در بدن
باشد کمر غلامی بر میان جان بسته از زمره بندگان کمترین باشم و مدت
العمر بمراسم خدمتکاری و جانسپاری قیام نمایم شاه زاده او را استمالت
داده دلخوشی نموده بر رکاب عالم پناه آورد و نخستان او را بعرض رسانیدند خون
او را درخواست کرد حضرت صاحب قران آن شفاعت بقبول تلقی نموده
ورقم عفو بر جریدهٔ عصیان مصر کشیده او را بشاه زاده بخشید
شفیع کرای مدد کار بود کنه عفو شد کرجه بسیار بود تمام اسلحه و ادوات
حرب که دران قلعه بود فرود آوردند فرمان واجب الاذعان بنفاذ پیوست
که مصر و سلطان عیسی حلکم مارد بن را بسلطانیه برند و مصر را از انجا بسمرقند
فرستادند و عواطف خسروانه بهادران و مبارزان لشکر را که آثار جلادت
مردانکی بظهور رسانیده بودند همه را نوازش فرمود و خلعت و اولکا
ارزانی داشت

حضرت صاحب قرانی قلعهٔ اونیک را بامیر ستلمش
سپرد و جمعی لشکر یانرا بیش او بتوقال باز دشت و پنج روز دران

موضع

موضع جشن کرده بعشرت و کامرانی بکذرانیدند و روز پنج شوال بسعادت
و اقبال از انجا نهضت فرموده روان شد و روز آدینه هشتم
جهانخواه آصف جم نکین وزیر فلک مرتبت سیف الدین ز سوی سمرقند شاهان
بسی پیشکشهای لایق کشیده شه از وی خبرهای توران زمین پرسیده تا باز داند یقین
چنین گفت کاورده ملک شاه نیارد کسی تیز کردن نگاه جو چرخ ارکشد کس بسر طشت زر
کیارد دران تیز کردن نظر جه از فراخواجه آن سو شتابد
خبر زین ممالک ستانی جو یافت حکایت بدستور میکفت شاه
چنین تا سوی مترطا کرد راه یکی مرغزاری جو باغ بهشت
که رضوان تو کفتی دران لاله کشت کل هفت رنک اندران مرغزار
علف خوار اسبان و جای قرار فرود آمد انجا با قبال شاه
سپاهش کر فتند یکروزه راه و دران جایکاه چند روزی توقف فرمود
و روز دوشنبه دران موضع طوی بخطه کردن دران مرغزاری جو خلد برین
بفرمود شاه زمان و زمین که شاه مانه بزمی بیارایند بشاشت فزودند و نخ کاه
بکردون رسیده سر بارکاه ز فرشه آراسته تاج و کاه بهر سو امیران و کردن کشان
باین حضرت کمر بر میان جهان در جهان شیره بود و شراب
خورشهای الوان برون از حساب نوای مغنی و او آز رود
بعالم فکنده صدای سرود که پادشه زمانه زمانی مباد
زدور زمانش زیانی مباد

جهان باد یکسر بفرمان او، خداوند علم نگهبان او، و درین اثنا امیر طهرتن را در ملکی نصیحتهای پادشاهانه فرمود و بانواع نوازش اختصاص بخشید و ولایت ارزنجان و آن نواحی را باو ارزانی داشت و بولینغ بآل تغا کرامت فرمود و بکلاه و کمر سرافراز گردید، روانه ساخت و امیر زیرک جاکو با فوجی از لشکریان ظفرآشیان پیش ازین برحسب فرمان بدر قلعهٔ ایرین رفته بودند و در محاصرهٔ آن حصار آثار شجاعت و مردانگی بظهور رسانیده، امیر بایزید که حاکم آن قلعه بود چون عجز خویش و جلادت لشکر منصور مشاهده کرد و یقین دانست که قلعه را بقهر و غلبه خواهند گرفت امان طلبید و عهد کرد که اگر لشکر از پای حصار برگشته نزول کرده باینده در شب از قلعه بیرون آمده و پی از آنکه امیر زیرک را خبر باشد شبگیر کرده بدرگاه عالم پناه شتافت و بسعادت بساط بوسی استسعاد یافته بکیتی کرا نمایه آورد پیش، که از بخشش رسخ بدش مایه پیشی و عاطفت پادشاهانه او را بصنوف نوازش و تربیت مخصوص گردانید و آن قلعه و ایل را بخشیده لشکر باز طلبید شهش تربیت کرده و داد شمال که در قلعه هم او بود گوتوال یکی خلعتش داد و زین کمر سوی قلعه کردش روان تاج و زنبر دیک مضراب پنجام کرد، که آرد سپاه و گذارد بنرد

رفعت منزلت مجاهدان و علو شان غازیان بنص کتاب و سنت بنوعی محقق و مقرر گشته که در بیان آن احتیاج بتکلف حجت

وبرمان نیست ان الله یحب الذین یقاتلون فی سبیله صفا کانهم بنیان مرصوص لاجرم صاحب صاحبقران گیتی ستان را پیوسته احراز فضیلت غزو جهاد پیش نهاد همت عالی نهمت بود و درین وقت نیت غزا برمان اغلن و امیر حاجی سیف الدین و امیر جهانشاه و عثمان بهادر با لشکری گران بجانب کرجستان فرستاد بسوی اقتفا و بنفس مبارک از راه جنگلستان آله تاق عازم صوب کرجستان شد، ظفر بپیمین نصرتش بپیسار، فلاوزه رشن لطف پروردگار، علمهای اوعرشی فوسایه،

برونقش انا فتحنا به، ز بیم ستوران شیران کین، جو سیماب در لرزه آمد زمین، توگفتی قیامت لشکرمکر، نگشتست ازیشان جدا یکنفر، وجون عساکر گردون مآثر فوج فوج روان شدند فرمان قضا جریان بنفاذ پیوست و جماعتی که در ان حوالی صحراسکار انداخت جنین داد فرمان شه کامکار، که بهر شکار از یمین و یسار، همه کوه و کوبان صحرا نورد، براتند صید و برارند گرد، شه ازنیش آرات قلب سپاه، سپه راشد از دور رخ سوی شاه، جو باز سفید بحر در رسید،

غراب شب از شهپر او بریده، بهم بسته شد جرکه بر کار سان جو نقطه همه صید ما در میان، جو آمد سر جرکه بایکدگر، وزو دشت پرصید شد سربسر زکثرت بپوشید روی زمین، کوزن سیه چشم عنبر سرین، زآهوی مشکین دم تیز فروبسته شد راه بر راه رو، سواران جابک دران بهن دشت،

فکندند هر یک ده و هفت و هشت،

زغون کوزن و دد و قوچ و رنگ ۔ سراسر در و دشت شد لالہ زنگ ۔ ز بس صید کان روز
ز صد صید فربہ یکی بار کرد ۔ شکاری جہانی کرد مالک رقاب ۔
کہ بہرام کو را ن نہ بیند بخواب ۔ و صاحب قران سپہر اقتدار ۔ بعون و تائید پروردگار
منازل و مراحل قطع کردہ میرفت ۔ و لشکر نصرت شعار از ہر جا کہ با امل کفر
و انکار دوچار میخوردند قتل و غارت میکردند ۔ بسان سلیمان بر لب جو باد
می رفت و ہر کو نہ نکرد انقیاد ۔ بغارت میبردند مالش سپاہ ۔
کہ واجب بود ز جرائم کناہ ۔ و چون باعث بر ین سفر ہمایون اثر نیت جہاد
و غزا و تقویت و تمشیت شریعت غرا بود بر آینہ فتوحات ارجمند و سعادات
برومند روی نمود و از انجملہ چون بشہر فارس رسیدند در ظاہر آن در صحرای نعایت
ترہت فرود آمدند یکی مترطی دلکش جان فزا ۔ ز باغ خورنق فزون در صفا ۔
بہر جایگاہی در آن مرغزار ۔ روانہ شدہ چشمۂ خوشگوار ۔ ہوای خوش و پیشہای فراخ
درختان بار آوری سبز شاخ ۔ روان آب در سبزۂ انجمن ۔ چو سیماب در پرنیان لاجورد ۔
ریاحین دمیدہ بر اطراف جو ۔ صبا عطر پیرو ہوا مشک بو ۔
شکفتہ گل نخشی از شاخسار ۔ ز پرویزش سبزۂ مرغزار ۔ در آن دل نشین دشت جنت مثال
با قبال سلطان دریا نوال ۔ بر آمد ز اوج جلال اختری ۔
سپہر اقتداری جہان داوری ۔ جہان گشت از ان اتفاق کرین ۔
پر از عشرت و بہجت و آفرین

آفرینش از جلایل الآی یی انتہا و جزایل نعمای بیرون از حیز حصر و احصا کہ از
فیض فضل نامتناہی الٰہی بتعادی ایام و لیالی علی التعاقب و التوالی بر عالم
و عالمیان بتخصیص افراد و اشخاص نوع عالیشان متعالی مکان ایشان فایض
و ریزان ست بجانب فرزند و رشید ۔ ثمردہ اند چہ بقاء نوع بتوالد و تناسل
منوطست و استدامت ایام دولت دودمان بوجود فرزندان شایستہ ر
بایستہ متعلق و مربوط لہذا از زمرۂ برگزیدۂ انبیا علیہم الصلوۃ و السلام کہ منشور
منقبتشان بطغرای مخوی اولیک الذین ہدی اللہ ۔ فبہداہم اقتدی موشح
و بجلیت حصول آن عطیہ ارجمند از حضرت بخشندۂ یی مانند تعالی
و تقدس بزبان دعا استدعا فرموده اند چنانچہ آیت کریمہ رب ہب لی
من لدنک ذریۃ طیبۃ ۔ انک السمیع الدعاء و یتیمہ فاجعلی من لدنک یرثنی
و یرث من آل یعقوب ۔ ازان اوضاع نموده لاجرم چون عنایت ازلی بر و
حکم یزلی بکمالات قدر و نباہت ذکر و تعادی روزگار رخچستہ مآل دو
و اقبال حضرت صاحب قران تعلق پذیرفتہ بوده کاخ راسخ ارکان
سلطنت او را بکثرت اولاد عظام و اسباط کرام فرخنده فرجام از
طرق احتلال و انہدام ایمن گردانیدند ۔ بیت القصیدۂ این حکایت و طراز

خلعت این کرامت وعنایت انک در روز فیروز سه شنبه بیست وششم
شوال سنه ست وتسعین وسبعمایه که بتحقیق غرهٔ ایام دولت واقبال
ومنتج بتاشیر صبح امانی وآمال بود حضرت ومآب شکور از خزانه
وَیَهَبُ لِمَنْ یَشَآءُ اِنَاثًا وَیَهَبُ لِمَنْ یَشَآءُ الذُّکُوْرَ امیرزاده شاهرخ را که
لسان سعادتش بمضمون فلی فیه معنیً شاهد بایونی گویا بود کرامت فرمود
یکی غنچه از باغ دولت دمید کز انسان کلی چشم کیتی ندید انوار
سلطنت وپادشاهی از ناصیهٔ همایونش مانند لمعات نور از جبههٔ حور
لایح وتابان وآثار جلادت وسروری از مهد کردون رفیعش چون فروغ
مهر از اوج سپهر واضح ودرخشان فی المهد ینطق من سعادة جده
اثر النجابة ساطع البرهان اِنَّ الْمَالَ اِذَا رَأَیْتَ نُمُوَّهُ اللهم
ابقیت مهنه البدر فی اللمعان کرامی دری از دریای شاهی چراغ روشن از نور
مبارک طالع فرخ سیری بطالع تاج داری تاج گیری مهد اعلی قبلهٔ زمان
سرایک خانهٔ کس فرستاده مسامع حضرت صاحب قرانرا از ایصال این مژده
دلکشا مملو از سرور گردانید جوشاه این حدیث جوذر کرد گوشش
محیط عنایت در آمد بجوشش ازان مژده شه شادمان شد عظیم
بشکرانه بسیار زر داد وسیم همی گفت شکر جهان کرد گار که آمد درخت امیدم ببار
جوازبخت فرخنده شاه جهان بدیدار فرزند شد شادمان دوجشن بنا در نیره بماند

وزان فرّ

وزان فرّ وفرهنگ خیره بماند کهی روی بر روی اومی نهاد کهی بر سر وچشم او بوسه
دلم گفت بروی گوا هی دهد که اورا خدا پادشاهی جوسرو خرامان شود زین نهال
پدید درفشان شود این ملال که در وی بدیدست زآغاز کار که کشورستانی شود نامدار
بمه تاج داران شوند شی رهی جو بینند شی این فرّ فرمان دهی ایران لشکرکش کامکار
نمودند تقدیم رسم نثار جواهر بجانها نجر وارزر بدرگاه آورده بهر نامور امرا
نویسان نثار بسیار کردند حضرت صاحب قرانی درعین مسرت وکامرانی
کلاه بهجت باوج برافراخت ودست همت دریا نوالش خزاین ازذخا
وتفایس بپرداخت بدین شادمانی یکی بزم ساخت
بگردون سربارگه برفراخت شد از مهر فرزند فیروز بخت درگنج بکشاد وشد
بشکرانه اندر سرای سپنج بخواهندگان داد بسیار گنج کافهٔ خلایق بفیض انعام
عام محظوظ ومسرور گردانید وطبقات مردم را از فرط احسان فی
امتیاز مرفه ومعمور ساخت پرتو انوار شادمانیش بر سایر سرایر ضمایر
اکابر واصاغر افتاد وابواب معدلت ومرحمت بر جهان وجهانیان
برگشاد بهر کشور وبوم ازین ابتهاج بخشید یکساله مال وخراج
همایون قدم بود وفرخنده فال شد از مقدمش مردم آسوده حال وصاحب
قران دین پرور نیکو اعتقاد هرچند یقین میدانست که مجموع حوادث البته
بمشیت بقادر مختار تقدیست آسوده وخاطر خطیرش بر بن معنی اطلاع

دولت که صانع عالم حکیم و علیم ست باوجود انکه وجود همه از محض جود ست
وقوع اشیا را برحسب حکمت بعضی بعضی مرتبط فرموده خانکه اختلاف لیل
ونهار و تفاوت فصول از منهٔ سال از شتا و صیف و خزان و بهار بشمس
معلق ساخته و معرفت بهنگام زرع و حصاد و مواسم استوار بر کونه بدایع
ازانواع ازمنه و اشهار بآن باز بسته و نظام شهور و عالی که بشناختن
اوقات عبادات از صوم و حج و زکات موقوف بران بتطورات
اشکال قمر مربوط کردانیده خانکه از نص آیه وَيَسْـَٔلُونَكَ عَنِ الْأَهِلَّةِ قُلْ هِيَ
مَوَاقِيتُ لِلنَّاسِ و لج مستفاد می شود بس تواند که فی الجمله اوضاع اجرام
علوی علامت و امارت ظهور بعضی امور در قوابل سفلی باشد ذٰلِكَ
تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ بنا برین اشارت علیه بنفاد پیوست و دقیقه شناسان
صناعت نجم و متصدیان استخراج موالید و تقاویم بتخصیص مولانا عبدالله
لسان که برای اصابت و رویت تاخت همه رنج فلک جدول بجدول
باصطرلاب فکرت کرده مدخل تیقظ و احتیاط زمان ولادت نیکو تحریر
نموده بتحقیق طالع همایون مشغول شدند از اختر شناسان آن روزکار
خبر جست از طالعش شهریار جنین باز داد و نشه را جواب
که کرد و بر آفاق مالک رقاب جواز مهد فوق اورد و زیر تاج
از ایران و توران ستاند خراج شود ملک کیتی بفرمان او همه کنج فرمان و دمان را ان او

یک کر

یک کر بر کشد تیغ کین بگیرد جو خورشید روی زمین بگیتی نماند یکی تاجور
به بندند تیشش بخدمت کمر شود دشمنی از تیغ تیزش نهان
بهر جاکه روی آورد از جهان مسلم شود ملک طی بهج ربع خراجش بدست آید و مال
بهر کس که تهدیش فرستد سپاه بگیرد بران خصم اجل پیش راه زالقاب این شاه عالی
شود سکه و خطبه بنام مدار کند وقت را صرف کسب کمال بعلم و خطش کسی نیابد
بحکمت زدانش و ران بگذرد همه مردم لعل را پرورد کند خوش خانکه عنبر سرشت
که یاقوت بیشش نیارد نوشت جو نقد سخن در عیار آورد همه محض حکمت بیار آورد
پسیاست کند جون شود کینه ور بخشاید انکه که باید ظفر جو در زین کشد سر و آزاد
بر لبی که طعنه زند باد را هم آورد او کر بود زنده پیل کم از قطره باشد بر رود نیل
زسر تا قدم مردی و مردی سروشی بود صورتش آدمی باو کنکاه سلیمان نخست
رسد و انکه آفاق کیرد درست و اکر کیفیت طالع نخیته بتحصیل کذارش
پذیرد و افقان دقایق احکام موالید را شبهه نماند که جواهر احکامی که ناظم
در سلک بیان کشیده مجموع از اصداف اصناف دلایل و شواهد ستنبا
رفته که زایچهٔ طالع همایون محیطست بران صریح قواعد فن بصدق آن
کویاست نه از قبیل اطراد و اغرانست خانچه شیمهٔ شورلت آماجون
رعایت جانب جزم از انشاء تفاصیل اوضاع طالع پادشاهان فرمان
فرما مانع سلت در شرح آن شروع نرفت و بذکر یک نکتهٔ دقیق که تحراتی

وارد اکتفا میرود حال انکه اگر بقانون اصول و قواعد این فن در بروج دوازده
وحالات لازمه بهریک قطع نظر از خصوصات اوضاع هر طالع تفکر و تدبر
کرده می شود بر حیی که بطالع سلاطین نامدار که وثوق رجائی بدوام ایام
سلطنت واقتدار ایشان تواند بود لایق تر ومناسب تری نماید از بقاعده
عنایت آنیطی عنانی برج طالع واقع شده چه در مثل جنان طالع که هم امور
حال طالعست وعاشر وثبات در بردو مطلوبست وانسب بطالع
برجیست که صاحبش اکواکب علوی باشد علی الخصوص کوکبی که امضا و اجرا
عزایم ومقاصد از منسوبات او شمرند وظاهرست که الیق بعاشر خانه اقتاب
تواند بود اسد بود عاشر خداوند رود کزان دیده دشمنان کشت کور
واین جمله آمارتیست که ظاهر بیان آن استدلال نمایند واگر نه
امل دل در صورتش معنی رحمت دیده اند وحقیقت انکه
رخشان زماه طالعش انوار سروری حاجت بجمع طالع وسیر ستاره نیست
واز اتفاقات بدیع که درین ولادت دست داده انست که بقواعد علوم
یقینی محقق شده که از امهات مشخصات ومعینات حوادث زمانست
ومکان وزمان او بحسب اشرف تواریخ سال هفتصد ونود وشش بود بعود
بسم الله الرحمن الرحیم برج وفارص که ظاهرش مطالع آفتاب آن ولادت
سعادت انتساب از روی عدد بطابق شمار اسم بزرگوار رفیعت

بانکه اسم آن شهر فارص می نویسند بزبان اشهار که اعتبار آن دارد وبه فو
مشهورست که عدهٔ آن موافق مجموع درجاة فلکیست وموافق اسم مبارک
رفیع که مستفاد القای روح واقع شده در کلام ربانی حیث قال عز و علا رفیع
الدرجات ذو العرش یلقی الروح من امره علی من یشاء من عباده ودر امثال
این اتفاقات حسنهٔ بسی اسرار جمنه دامنه درج می باید شد که واقفان زبا
رمز آنرا دریابند والله اعلم بحقایق الامور وبوفق الاتمار تنزیل من العلیم
اسم مبارکش ابراهیم سلطان مقرر گشت تا سمی خلیل الرحمن باشد
سلطنت از کنج خلوت کام یافت بر حق ابراهیم سلطان نام یافت
واز شمول میامن موافق واذ یرفع ابراهیم القواعد من البیت واسمعیل
ارکان دولت ودودمان اقبال این نجسته پیروی سعادت این شاه
زاده جوانبخت واولاد وانجادش مزید رفعتی یابد
شاهی که زمانه کمترین جاکر اوست خورشید غلام طلعت انوار اوست
نامش ز خلیلست ونشاطش ز حبیب زان ملک سلیمان بسر اورخود اوست

جو سلطان خاور بر افراخت سر

بدامان کردون بر افشاند زر حضرت صاحب قران در عیش شادمانی
وکامرانی از مرغزار فارص نهضت عوده روان شده وبدشت منک کول

نزول فرمود و امراکه بجانب کرجستان بنیت غزا و جهاد رفته بودند غزوات
بسیار کرده ولایات کرجستان را مسخر گردانیده و بسی از قلاع ایشانرا
بنیروی دولت روزافزون کشوده مظفر و منصور باغنایم نامحصور معاودت
نمودند و درین محل بشرف بساط بوس فایز گشته تعزیز بسیار و جواهر
شاهوار نثار کردند نثاری بی شمار از سیم و زر برافشاندند بابس لعل و گوهر
زلؤلؤ حلما بسته ره را نثار افشان شاگفته شه را کرین شه زاده دولت را نوی باد
وزو پیوسته شه را دین قوی باد و برحسب فرمان تو تیب اسباب طوی و آئین
جشن بی بارگاه پادشاهانه عالی تر از شرفهٔ ایوان زحل و سراپرده خسروانه
فیح تر از عرصهٔ امل دران پهن صحرای بجون بهشت پر از خرده کاری ارذی بهشت
برافراخته زده بهر طرف خیمه و سایه بان دو فرسنگ ره از کران تا کران
زسبزه رخ خاک پهدانمود زخیمه زمین پرستاره نمود بسی خیمه و خرگهی پی شمار
زده پیش و بس لشکر نامدار توگفتی نهخیمهٔ آسمان زدستند در مرغزار جهان
بهر سوی کی بارگه جون فلک بگردش گوی بی زحور و ملک جل ستون زده سایه بانی دگر
بطول و بعرض آسمانی دگر مرصع یکی تخت زرین بپای نشسته برو شاه گیتی گشای
خوانین فرخ فرخ نامزین دران سایه بان جمع جون حور عین بغرق سر جمله تعلق رز
گرفته خ از بار لعل و گهر جو برج سپهر از کران تا کران جواهر درو جمع جون اختران
جو جنت یکی بزم آراسته مهیا در و بهر جه دل خواسته گورکه ز شصد قدم دورتر
فراوان طبق باصراحی رز

یعنی کور

یعنی کورکه همه مطربان شد زغوی سلطانی و یاتقان بسوی پسارش نی و جنگ
زگردون گذشته صدای سرود دران بزم جون گلشن از هر گران زرین
جو بلبل نوا ساز را مشکران یکی تغوز از جاوشان گرین براسبان تازی بزرینه
بهبسته مرصع کمرهای رز طلا دوز خلعت فکنده بر یکایک همه شب پر زر بدست
زهر سرانجام امل نشست جهان تا جهان خوان و دستار خوان
برآراسته شیرهای گران جدا نزد هر کس زاربابعیش
مهیا زهر گونه اسباب عیش مرصع صراحی و زرینه جام
پر از بادهٔ لعل همه مدام می خسروانی بصافی عرق زگوتر بصد وجه بوده سبق
بسی سرو بالای زیبا جبین کشان ذیل و تعلق اندر زمین
بقامت جو سرو سمن بو همه بطلعت جو ماه سخن گو همه توگفتی کواکب زجرخ کبود
همه آمد ستند انجا فرود شاه زادگانی نامدار و امرا و نویینان رفیع مقدار
وجمهور ارکان دولت و سایر اعیان حضرت از کمال بهجت و شادمانی و غایت
مسرت و کامرانی بعیش و عشرت مشغول گشته
زبس خرو و میر فرخنده بهر جو جرخی بدانجا پر از ماه و مهر همه بادرونهای صافی جو جام
بکف باده از صبح تا وقت شام وطوایف اکابر و اشراف از سادات و موالی
و علما و مشایخ و اعاظم که اطراف و اکناف بدرگاه عالمپناه آمده بودند
همه نامداران دانشوران زاطراف عالم کران تا کران
زایران و توران و هر مرز و بوم

زهند وستان تا باقصای روم ، هرکس بحسب حال خویش نیل امانی وآمال فایز
شده واز شاخ شادمانی میوهٔ کامرانی چیده و زبان مسرت بتهنیت کشاده که
شکر از خدا که از افق سلطنت بنو ، ماهی طلوع کرد که روشن کند جهان ،
خورشید طلعتی که ز فرجبین او ، صد گونه نازش زمین را بر آسمان ، چون حضرت
صاحب قران محافظت ذات شریف وجوهر لطیف اورا که در کنف حفظ
حفیظ علیم تعالی و تقدس پیوسته مصون و محروس رلت وَاتخذ الله علی ذالک
عهد اعلی تومان آغاکه بلقیس زمان و قیدافهٔ عهد بود نامزد فرمود آن ملکه ،
ملک نهاد فلک اقتدار مراسم طوی و نثار بتقدیم رسانید ، بزنگاه
بشکرانه بانوی خورشید فر ، برآرلت بزمی وحشی دکر ، که فردوس درحیرت آن
نمودی زصد بوستان یک گیاه ، دران بزم شه کرد بخشش بسی ،
فزون زانکه داند شمارش کسی ، بعشرت یکی هفته پرداختند ، زشادی شب از روز نشناختند
وچون امیر عثمان عباس برسم آتابکی آن شاه زادهٔ جوانبخت بلند پایه وسرافراز
گشته بود وحیلهٔ اش ساده قین آغاکه قرابتی نزدیک بحضرت صاحب قرانی
دلت بدایکی مستعد یافته ایشان نیز طویهای لایق وجشنهای موافق
مرتب داشته پیشکشها کردند ونثارها افشاندند ، بصد گونه اقبال وشادی وکام
بعشرت برآمد سه هفته تمام ، وچون از لوازم عیش ووظایف طوی فراغت
حاصل آمد ومراسم شکر وشکرانه باقامت پیوست صاحب قران گیتی ستان

دوشنبه

درسه شنبه بیست و دوم ذوالقعده از منک کول نهضت فرموده بسعادت واقبال
روان شد وبرسر عقبه فرود آمد

صاحب قران بهرا قتدار صباح جمعه بیست و یکم ذوالقعده امیرزاده شاهرخ
را اشارت فرمود که متوجه سمرقند شود وبضبط ودارآبی آن مملکت قیام
نماید ودریاب دادگستری ورعیت پروری سعی بلیغ بتقدیم رسانید ودر
معنی از هرگونه نصایح پرراند بیشی بسی سخت راند مهلش آنکه
روان شو سوی کشکه با سپاه ، ولی دار پندم سراسر نگاه ، نخست آنکه غافل مباش
که فضلش بدولت بود رهنمای ، میاساز طاعت شبان دراز ،
سوی عدل چون روز شد شتراز ، زکفتار بیغرضش برمکود ، وکر بر سریری وکور در نبرد ،
طلب هیچ جز نام نیکو مکن ، که این یک نامی نگردد کهن ،
بران باش تا هرچه نیت کنی ، نظر در صلاح رعیت کنی ، رعیت چو بیخ رلت وسلطان
درخت ای برادر شه از بیخ سخت ، خدا ترس را بر رعیت مگمار ،
که معمار ملکست پرهیزکار ، بداندیش تست آن وخون خوار خلق ،
که نفع تو جوید در آزار خلق ، زظالم ستان داد مظلوم را ، بیار ا بانصاف آن بوم را ،
حرامست بر پادشه خواب خوش ، که باشد ضعیف از قوی بارکش
خدا مهربانست بر دادگر ، بخشای وبخشایش حق نگر ،
سمع رضا مشنو ایذای کس ،

وگر گنه باشد بخورشش برس، جو خشم آیدت بر گناه کسی تامل کنش در عقوبت
که سهلست لعل بدخشان شکست، شکسته نشاید دگر باره بست
ز صاحب غرض تا سخن نشنوی، که کرکار بندی بشیمان شوی
ترا این سخنها زمن یاد باد، بنیروی دولت دلت شاد باد، برسم وداع آنزمان در برش
گرفت و ببوسید جنگ و سرش، روان گشت شه زادهٔ کامگار
رفیق رهش عون پروردگار، و چون شاه زاده شاهرخ بعزم تختگاه روی
سعادت براه آورد حضرات علیات سرایملک خانم و تومان آغا و دیگر
آغایان و خواتین نیز با تمامی اغرق بر حسب قضا جریان متوجه سلطانیه
شدند و بعد از وصول سلطانیه حضرات و خواتین با اغرق بر حسب
فرموده در آنجا اقامت کردند و شاه زادهٔ جوانبخت از آنجا گذشته روان
شد و چون منازل و مراحل قطع کرده از آب جیحون عبور فرمود اماط
ماوراء النهر بر سم استقبال با نثار و پیشکش پیش آمدند دهقان
ز نزدیک شه تا خواشی کش، همه ره نثار و زر و پیشکش، ز هر کشور و بوم فرمان
پذیره شدندش کهان و مهان، چو آگاهی آمد سوی تختگاه، که شه زاده آمد بکش با سپاه
پذیره شدش میر روشن روان، سلیمان شه آن سرور کاردان
ببستند آیین سمرقند را، که مستحسن افتد خردمند را، سراسر همه مردم پیشه ور
نمودند هریک دگرگون هنر، بیاراسته همچو خلد برین همه شهر و کوی از در آفرین

زکسترده زیور بدیوار ما، جنهای گل کشته بازار ما، زخفتان رزبفت و خود
علی بسته در وازهٔ ما بسر، ز در وازهٔ شهر تا قصر شاه، فکنده ستر لاط و اطلس براه
همه شهر در زیور و زرنگار، ز رویم در پای اسبان نثار، و چون شاه زاده موعید
کامکار در عین جلالت و اقتدار بمستقر سریر سلطنت قرار یافت و از میامن
انوار داد و تصفت و آثار معدلت پی نهایتش عرصهٔ دلکشای روح افزای
سمرقند که ترهتگاه شرین لبان شکر خندست غیرت فردوس برین و رشک
نگارخانهٔ چین گشت منادی بفرمود در شهر شاه، که آید سوی بارگه داد خواه
چو نوشیروان گرد بنیاد داد، جهان از عدل نیی یاد داد
خبان بند صاحب قران کار بست، که از امر و نهیش در و نی نخست
ع بران پور باد آفرین خدای، که گفت پیر یکسر آرد بجای، از مجاری احوال و اوضا
سکان آن دیار و بقاع و اماکن آن نواحی مصدوقه بقوی که اقبال خوامد خدای
دهد خسروی عادل نیک رای، بظهور آمد و کافهٔ خلایق در مهاد امن و امان و بساط
عدل و احسان فارغ البال مرفه حال بیاسودند چه از کران تا کران آن ممالک
و ولایات از کمال مهابت و عدالت مهر سریر سلطنت و جلالت
نکردی بهم آب از باد فریاد، قبای گل نکشتی پاره از باد بنودی
کبوتر را عقاب آموختی پند، بجان میش خوردی کرگ سوگند، بجز مطرب کسی نه زن
بر هنه کس بجز سوزن نبودی

صاحب قران گیتی ستان را دیگر باره داعیه
احراز آیه ویجاهدون فی سبیل الله باموالکم وانفسکم ذالکم خیر لکم دامن همت
علی نهمت کرفته عزم جهاد کفار کوج مصمم فرمود واز ان نهمت یورت
کوج کرده شکار کنان براه کوهستان کرجستان درآمدند وکرجیان آن نواحی
را معمور کرده اینده غارت کرد روان کرد لشکر بعزم جهاد
همت مظفر زیر ران مراد ولایات کبران بتاراج داد سران را بشمشیر خونرباج داد
وغنائم عزیمت بصوب بعضی کرجیان که به قوافلقا تلیق مشهور اند معطوف
داشت وایشان بقلعه وکوه های بغایت محکم متحصن شده بودند برحسب
وعده وان جندنا لهم الغالبون برینی همه غالب آمده مجموع را بقبل وتاراج
دمار از روزکار برآورد و مظفر ومنصور ازان کوه فرود آمد ودر جایکاهی خرم
نزول فرمود وبعیش وکامرانی مشغول شد واز انجا رایت نصرت برافراخته
نهضت نموده بشهد تفلیس که تختگاه آن بلاد ست نزول فرمود واز انجا باز
کشته شکار کنان بجلکای شتکی درآمد وچند روز آن محل را مضرب خیام اقامت
ساخت وجهة تسخیر ایل وولایت برتاز امیر حاجی سیف الدین وجهانشاه بهادر
وجمع امراو کوهی کزین از سپاه مظفر لوا بایلغار روانه فرمود وایشان بوجب
فرمان روان رفته تمامی دشت وکوههای برتاز بغارتیدند وایل والوس
آن نواحی را کوزن کرده براندند وبدرکاه عالم پناه آوردند وشیخ نورالدین

سار بوغا

سار بوغا را با لشکر کران بجانب کوهستان فرستاد وجون او بکوهستان
درآمد سید علی شتکی ارلات از خوف آن حال ملک ومال کذاشته راه کریز
پیش کرفت شیخ نورالدین خانهای اوراجون دل دشمنان خاکسار خراب
کردانیده وبباد تاراج برداد وآتش زد وجون ازان مهم فراغ یافت
باقبال سایه سریر اعلی شتافت ودرین اثنا از شیروان خبر آمد که لشکر تو
قتمش خان باز جنبش کرده ومقدم ایشان علی اغلی وعیسی بیک والیاس اغلی
وتعلی بیک ودیکر امرا از دربند کذشته بعضی ولایات شیروانات راتاخت
کردند بصاحب قران قصه برداشتند که اوزبک دکرراید افراشته
شهنشه مثل زد که نخجیر خام بپای خود آن به که آید بدام تدروی که بروی سرآید زمان
نخجیر شاهنش آید کمان ملخ جون پرسرخ را سار داد بکنجشک خطی بجون باز داد
وبالشکر نصرت شعار بجون آفرید کار اشتکی روی توجه بایشان نهاده و
شاه زادکان کامران وامرا ونوینیان اعلام دولت برافراخته واسباب
وجدال آماده ساخته فوج فوج روان کشتند درروار وقتاد موکب شاه
نم بعابی رسید وکردباد لشکر انکیخت پیش ازاندازه تیغها تیز وکینها تازه
نالهٔ کرنای روین خم درجلوکرده زهره مارا کم کوه وصحرا زبس نفیر وخروش
برطبقهای آسمان زد جوش لشکری بیشتر زمور وملخ کرم کشته جوآتش دوزخ
همه پولاد بود آتش خای کین کش ودیو بند وقلعه کشای هریکی درنهاد خود شیری
قایم کشوری بشمشیری

لشکر توقمش خان جون ازین حال واقف شدند بی توقف روی بگریز
نهادند و باز گشتند وحضرت صاحب قران کنار یکنار رات میرفت
جون از کریختن سپاه دشت خبر آمد فرمان داد یورت جیانرا که قشلاق را
یورتی مناسب اختیار نمایند ایشان بعد از تفحص علف زار محمود آباد را
لایق دیدند صاحب قران بهادر اقتدار با نجار سیده بغرب قریهٔ مخرآباد
در قالینی کبند نزول فرمود و مجموع لشکر نصرت شعار بر انغار و جوانغار
تومان یورتها بخش کرده فرود آمدند وجون تعلق خاطر و دل نگرانی
حضرت صاحب قرانی بست باصغار اولاد و اسباط نصاب کمال و ثلث
کس بسلطانیه فرستاد و حضرت را با اغرق طلب و ثلث سر ایملک خانم
و تومان آغا و جلبا ملک آغا و سایر خواتین با غرق بدرگاه عالم پناه شتافتند
واز آب کر گذشته بار دوی همایون پیوستند و امیرزاده میرانشاه از ظاهر
البخق متوجه درگاه عالم پناه گشت وجون بپای بوس رسید او را بسری شد
وجون صدای بشارت بسمع مبارک صاحب قرانی رسید او را ایجل نام
نهاد و امیرزاده پیر محمد نیز بوجب فرموده امیر سوجیک وحسن جغداول
وعلی یک عیسی را در شیراز گذاشته و با لشکر متوجه شده درین محل باردوی
همایون پیوست و بعز زمین بوس استسعاد یافت و آن زمستان دران
موضع بعیش و کامرانی و مسرت و شادمانی بگذرانیدند

شب و روز

در آخر زمستان که سپاه سبزه بفرمان سلطان ربیع بجوش درآمده روی بهپر
بدشت نهاد واز فرمقدم عدالت آثار صاحب قرانی اقتضای آن فرمود
که لشکر توقمش خان کشد واورا از نوکوشمالی دهد که دیگر باره پای عزور از
حد قدرت و مکنت خود بیرون ننهد کان سیه دل که شد از جام هوا مست
فتنه انگیز تر از غمزه خوبان گردد بنابرین سایهٔ التفات بر ترتیب سپاه انداخت
لشکر یازا اولکهاد او غنی گردکردن کشانرا از کج زکوهر کیتی لشکر آمد بروج
وفرمان داد که حضرات علیات را با اغرق بسلطانیه روند و سر ایملک آغا
و تومان آغا با فرزندان خود روانه سمرقند شوند وجلبا ملک آغا و بعضی خوا
در انجا توقف فرمایند وموسی از کمال ملازم ایشان با تفاق آخی ایرانشاه
که کوال قلوهٔ سلطانیه بود و مفوض بود بضبط انجا قیام نمایند جون ایشان بوجب
فرمان روان شدند حضرت صاحب قران بتاریخ روز یکشنبه بیست و هفتم
جمادی الاول سنه سبع وتسعین وسبعمایه انجا بر فتح علم بر فراخت
با بنک نصرت نوایی بساخت نشست از بر بارهٔ ره نورد
بر آرملت لشکر برسم نبرد جهان در جهان لشکر آراسته ز کوس و کورکه فغان خواسته
وعساکر گردون مآثر با ترتیب بهرجه تمامتر فوج فوج علمها برافراخته متو

شدند وجون روی توجه بصوب مشرق و شمال دشتستان بیشتر سپاه دست
جب خانخانه معهود ترکست روان کشت وحضرت صاحب قران بهم در قشلاق
جنة الزام بخت مکتوبی بتو قمش خان نوشته بود سخنهای پورده و دلفریب
که از مغز مردم دبا بیرون کشید خاطی که او میدواری دهد عنایتی که بر صلح یاری دهد
زبان بندهای جو پیکان تیز دری در تواضع دری در ستیز بخن ساخته در کذارش دو نیخ
یکی نیم زامید و دیکر زبیم طراز سرنامه بود از نخست بنای کروفنا مهاشد درست
خدای که امید و آرم از وست دل مردجوینده را کام از وست
پدید آورد هرچه آید بدید و ساننده هرچه خواهد رسید
بس از آفرینی جهان آفرین بسی دستان رانده از قهر و کین
که ای برده دیو غرور زراه چرا پایه خود نداری نکاه چه داری نداغ دکر دردماغ
که بر باد صرصر کشایی چراغ فراموش کردی مکر آن بزرد
که از ملک و مالت براورد کرد مکر باز خواهی که این تند شیر
بخیر کوران درآید دلیر بلا بر سر خود فرود آورند که بایا دستان سرود اورند
بدرز و بوی که من تاختم زپیکانه آن خانه پرداختم کسی کو سر اینکونه ای نهاد
زمن هیچ بدخواهی او را نبود زبانم بر عهد شد رهنمون بنردم سر از عهد و پیمان برون
کوم ژرف دریا بود هم بنزد زدریا یرارم بشمشیر کرد بهرجاکه نیروی من پی فشرد
مرا بود پیروزی و دست برد جوکین آوری کین ستانی کنم

بجنک

شوی مهربانی کنم اکر کوهرت باید وکر نهنک زدریای من بهر دو آید
درشتی و نرمی نمودم ترا بدین هر دو قول آزمودم ترا چو نامه بخوانی نسازی درنک
نمایی بمن صورت صلح و جنک تغافل نسازی که سیلاب تیز
بجوش سلت در ابو سیلاب ریز و شمس الدین المالیتی را بانی مکتوب پیش
تو قمش خان فرستاده بود و شمس الدین مرد دانا رخی ورکار دیده بود در سوم
و قواعد تور را نیکو دانستی و سخنان دلپذیر امقصود بر حسب اقتضا بهر مقامی
توانستی وجون از در بند کذشته بتو قمش خان رسید و مکتوب رسانیده
سخنان حضرت صاحب قرانی را بحسن عبارت وجرب زبانی ادا کرد
در خاطر تو قمش خان بغایت جا کیر افتاد و میل بمصالحت نموده خوشت
که بدست محاملة در دامن اقتدار آویزد و از سر صدق و صفا پای اطا
در راه موافقت نهاده نوعی سازد که غبار وحشت از میان برخیزد
و امر آر او از سر جهل و عناد پای منع و افساد در میان آن کار ننهاد
نکذ اشته و بدست پندار از خاک ادبار جشمهٔ دولت وطی نعمت و جشم
سعادت خود را ننا شسته کر تندی که بر شهریاران رسد
زتد پرستو زناوان رسد کسی راکه دولت رود زدستان
شود با فرومایه هم دستان تو قمش خان بسخن آن بی دولتان از راه
صواب اقتاد در ریقه نخوت و غرور نخ ویل و ثبور کشت و سخنان خشو

آینه در جواب مکتوب نوشت بنزدیک صاحب قران نامه کرد
سخنهای بد بر سر خامه کرد شمس الدین الملایق را خلوت پوشانیده
باز گردانیده چون مشار الیه در آب سمور بموکب همایون رسید و بعد از
اقامت مراسم زمینبوس مکتوب تقدیم خان بعرض رسانید حضرت
صاحب قران از ان جوابهای ناصواب بغایت خشمناک شد و بعرض
لشکر و ترتیب سپاه فرمان داد

شهنشاه دین دار صاحب قران
خدیو فلک قدر گیتی ستان بفرمود تا بر نشیند سپاه درآید بآیین سوی عرض گاه
برآراسته یکسر براب و سوار همه با صلاح انجه آید بکار و آب سمور در دامن کوه
البرز واقع شده و از انجا تا دریای قلزم بنج فرسنج باشد بر حسب
فرمان لشکر ما بتدبیر تمام سوار شده توره انداخته خانجه قبل دست
چپ در دامن کوه البرز بود قبل دست راست در کنار دریای قلزم
از جب کوه تا کنار لب دریا صفها راست برآراسته و از فراز ترک
رزم از میان تا شیب نعل باد پایان درخشنده چون ماه نا کاسته
از کثرت و بسیاری بمرتبه که از زمان چنگیز خان باز هیچ آفریده لشکری
بآن انبوهی نشان نداده و ندیده و از تجمل و آراستگی به حیثیتی که در تاریخ
و قصص و حکایات ملوک عجم بهیچیس مثل آن نخوانده و نشنیده

سپاهی بکثرت فزون از حساب بآیین فرزنده تو ز آفتاب
همه غرق فولاد و آهن گسل بزبان فیل افگن شیر دل صاحب قران
کامکار مخوف بعون تائید کردگار دست جب قول و دست راست
لشکر نصرت شعار کردیده بنفس مبارک خود جبه دید و بهر فوج از سپا
ظفر پناه که میرسید امیر ایشان با بهادران بزانو در آمده زبان اخلاص و خد
بعرض ثنا گستری و جانسپاری بر میکشادند که ای ملک راز تو فرخنده فال
بحدت سرفتنه شد پایمال بهر بوی پایه تخت ترست جوان گیتی از دولت بخت
سراسر سر و جان ما بندگان فدای سم رکب صاحب قران بنیروی اقبال ای تاج ور
اگر پرزد شمن شود بحر و بر بروزی که باشد کهی دار و گیر بکر زو سنان و بتیغ و بهر تیر
زمین کوه تا کوه پر خون کنیم ز خون نشان جهان رود جیحون کنیم و بهر یک زانو زد
لب بازین خانجه رسم رسالت میکشیدند و آنحضرت ایشانرا نوازش نموده
بواعید پادشاهانه استمالت می فرمود و چون در کنف عطفه آله بقلب
گاه باز آمد کوركه و نقاره و کوس فرو کوفتند و کرنای و بوغور کشیدند
از قلب و جناح و میمنه و میسره تیغهای برهنه بر طرف دشمن آخته نمو
انداختند بنوعی که از صدای آن زلزله در کوه و غلغله در بحر افتاد
بجوشید بحر و بلرزید کوه روان گشت لشکر کوه کوه و امرا تومان و زبره
و شونات فوج فوج بور جل روان شدند و چون از در بند بگذشتند

در دامن البرز کوه قومی از هواداران توقمش خان بودند که ایشانرا قپتا
گویند حضرت صاحب قران بجهة قتال با فتتاح امر که الفاتحة ام الکتاب
بقلع و قمع آن بی دینان فرمان داد عساکر گردون مآثر بی خبر بر سر ایشان
ریخته و اطراف و جوانب ایشان جنان فوگرفتند که از هزار یکی
واز بسیار اندکی جان بر نبردند و مجموع را غارتیده و بیهای ایشانرا
آتش زدند آن بدکیشان خود در ضرام دوزخ سوخته و در مسکنشان
شعلهٔ انتقام افروخته وکذالک یفعل بالمجرمین و توقمش خان تخطی
اورثاق نام بایلی کوی روانه جانب حضرت صاحب قرانی گردیده بود
درین اثنا بنزدیک معسکر همایون رسیده و چون کثرت و غلبهٔ سپاه ظفر
پناه مشاهده کرد سراسیمه و هراسناک بتعجیل تمام بازگشت و توقمش خانرا
آگاهی داد که صاحب قران با لشکر گران منغلای و قول مرتب داشته
اینک رسید توقمش خانرا از استماع این خبر دود حیرت بر برآمد غزانچی
را منغلای ساخته با لشکر روان گردانیده و چون حضرت صاحب قران
با مجموع لشکر بیرقی رسیده نزول فرمود بسمع علیه رسانیدند که منغلای
توقمش خان غزانچی با غلبهٔ تمام در کنار آب حوی فرود آمده لت حضرت
صاحب قران نصرت قرین بنفس مبارک با لشکر کرنی شبگیر کرده روان
شده و در وقت صبح چون باد از آب گذشته بر ایشان حمله کرد بزخم

شمشیر آتش بار دمار از روزگار مخالفان خاکسار برآورده عرصهٔ صحرا و دشت
را بخون دشمنان لاله گون گردانیدند و بسبزهٔ تیغ از نهال اقبال غنچهٔ فیروزی
شگفانیدند روی صحرا بهمه کلگون شده از خون عدو

شمشیر خون ریز خون جگر دشمن او صاحب قران گیتی ستان با سپاه کوه صولت
نشان از انجا روان شده و بکنار آب سونج رسیده فرود آمد و توقمش خان
بر کنار آب ترک لشکرهای خود جمع آورده بود و به تورها و عراده ها و کوپها
در پیش داشته جای خود را محکم گردانیده بودند و محاربه و مقاتله را آماده
گشته بودند چون حضرت صاحب قران صفهای لشکر آراسته نزدیک
رسیده بنیروی دولت ثابت ارکان و شکوه عساکر کشورستان سیلا
رعب و هراس در خانه ثبات و تمکن توقمش خان انداخت توقف
نتوانست نموده با سپاه اش چیرها انداخته و اهنگ گریختن ساز کرده
بازگشتند صاحب قران با لشکر ظفر قرین کنار دیده اکرده و از آب ترک
عبور نموده و توقمش خان با آب قوی رسیده بایستاد بجمع باقی لشکر
خود و چون سپاه ظفر پناه را زاده کم مانده بود حضرت صاحب قران
کنار کنار آب بطرف ولایت جولات روان شده تا لشکریان از غلا
انجا آذوق بردارند و از سر فراغ روی جلادت باستقبال مخالفان آرند
درین اثنا قراولان خبر آوردند که توقمش خان دیگر باره لشکر آراسته لت

وکنار کنار بطرف نشیب آب در عقب لشکر منصوری آید حضرت صاحب
قران میمنه و میسره و قلب و جناح لشکر نصرت شعار ترتیب داده
باز گشت و بالا آر آب متوجه ایشان شد و چون مسافت میان ایشان
نزدیک گردید در روز سه شنبه بیست و دوم جمادی الثانی سنه سبع
و تسعین و سبعمایه موافق تنکوز ئیل در مقابل یکدیگر فرود آمدند تواچیان
ظفر پناه بر حسب فرمان زمین قسمت کردند و لشکریان از جمیع جوانب
پرامن معسکر نصرت قرین خندق فرو برده چرمازندومنده و ما
ستوار کردند و بیرون آن خندقی دیگر بکندند و بر لیغ لازم الاتباع
بنفاذ پیوست که در ان شب هیچ کس پای ثبات برقرار گذاشته از محل
خود حرکت نکند و از شبیخون بر حذر باشد و هیچ افزوده او از بر نیارد
و قعقاع بر ندارد بفرمود کاتش نسوزند کس نباید که آید صدای جرسی
امر علی را امتثال نموده در همان شب و زرای کج تیره ایباج اغل
بگشت از طریق سعادت بکل و باد بادشه بگشتش را بهر
خطا کرده و بکرجیت آن نابتر و زبود و زنا بود امثال او جه خیر ذ بخر سوی احوال او
زجوجی نژادان و فاکس ندید کسی فوق طغرل زگرگس ندید
روز دیگر که از کین کاه افق شه خاور علمها را برافراخت
تیغ روز شب را سر بینداخت فلک را شد تهی از مهر ما طاس

مبدل لباس

مبدل لباس آل عباسی صباح روز چهار شنبه لشکر ما از هر دو طرف
بجوش و خروش آمدند علمها کشیدند لشکر کشان
بدیدآمد از روز محشر نشان سپاه از دو جانب صف ارسته
زمین آسمان وار بر خواسته زغرندان کوس کردون شکاف
زمین را در افکنده بخش بخاف تپیره در آمد ز درگاه شاه
بسر بر نهادند کردان کلاه صاحب قران سپهر اقتدار پر تو رای آفتاب
اشراف بر نسق و ترتیب لشکر افکنده و هفت قول مرتب ساخته
توره انداخته بهادر انرا مقدم ساخت و بیادکان لشکر چیرما کرفته پیش
ایستادند و امیرزاده محمد سلطانرا در قول بزرک تعیین فرموده و اطراف
و جوانب قول را بدلاوران صفدر و صف شکنان دلاور مستحکم فرمود
برآرسلت لشکر جو کوه بلند بشمشیر و کرز و کمان و کمند سلاحنک ناساقه از تیر و
براورده کوهی ز آهن بمیغ جدا کانه از موکب هر کروه
حصاری براورده مانند کوه و بنفس مبارک بایست و هفت قوشون
مکمل همه آلت جنک برداشته جو دریایی از آهن انباشته
در عقب لشکر بایستاد نصرت عنان کرفته و اقبال در رکاب
وز آسمان کریه بشارة بفتح یاب و لشکر مخالف نیز صفها مرتب ساخته
و علمها برافراخته زنیزه نیستان شد آورد کاه بپوشید دیدار خورشید و ماه
دو لشکر نکویم که دو کوه قاف

سیدند در جلوه گاه مصاف جو دریای بیجا برآمد بجوشش ز مردان جنگی برآمد
اجل فتنه را کارسازی نمود سپه با سپه دست بازی نمود در این
اثنا از طرف میسره شخصی خبر آورد که میمنه مخالف کوبخه کوبخه اغلن و بیک
یارق اغلن و اقتاو و داود صوفی داماد توقتمش خان و اتورکو با غلبه
تمام بمقابل میسره لشکر منصور درآمدند حضرت صاحب قران بتعجیل تمام
متوجه ایشان شده و با قوشونهای آراسته حمله کرد و ایشان چون صولت
عساکر گردون مآثر مشاهده کردند بشت داده روبگریز نهادند از جمله
بیست و هفت قوشون که با حضرت صاحب قرانی بودند جمعی در عقب
ایشان روانه شدند و ایشان چون بقول خود رسیدند باز گشتند و از جمله
که در پی ایشان رفته بودند حمله آوردند و باز گردانیده بحضرت صاحب
قرانی رسانیدند و بعضی را بکشتند و بعضی از هر طرف بگریختند بدین
واسطه قوشونات بهم بورده شد و ایشان دلیر گشته پیش راندند و بر
حضرت صاحب قران حمله آوردند امیر شیخ نورالدین جان فدای وطن
نعمت و توکل بر حضرت عزت کرده با سپاه کمین فرود آمده بنوخ تیر
چکردوز ایشان را باز داشتند بهر تیر کز شصتیان شد روان
به پهلو درآمد یکی پهلوان و محمد آزاد و عیلشاه برادر او توکل با وریچی هر یک
عرابه از عرابهای مخالفان گرفته بیاوردند و هر سه را در پیش حضرت صاحب

قران کامکار بجای چرخ بستند و الله داد با قوشون وفادار بمدد رسیده
او نیز پهلوی شیخ نورالدین بیاده شد و حسین ملک قوچین نیز با تمکان
برسید و فرود آمد و امیر زیرک جاکو نیز با قوشون خود بیامد و با ایشان موا
کرده و قوشون قول با طوق علم رسیده کورکه زدند بر غوکشیدند و سور
انداختند و استوی نیز با قوشون خود رسیده در عقب قوشون قول
فرود آمدند نهیب خروشیدن کوس و جنگ ز سر مغزی برده و از دوی رنگ
نفیر دلیران برآمد باوج بهر گوشه میرفت خون موج موج و هر چند لشکر دشمن
فوج فوج آمدند و حمله ها پیاپی کرده کوششها نمودند بهادران ظفر پناه که فرو
آمده بودند و سوگذامیشی کرده تیری انداختند از جای نتوانستند جنبانید
ز بس قتل و زخم اندران دشت کین تو گفتی که دریای خون شد زمین
ز بس کشتگان کرد بر کرد راه جو بازار محشر شده حرب گاه
وخدایداد حسینی که قبل دست جب بود از کوبخه اغلن که قبل دست راست
مخالف بود کشته از بس بشت افتاده که در مقابل ایشان حضرت صاحب
قرانی ایستاده جنگ میکرد درآمد و بر ایشان تیر باران کردن گرفت
و در آن حالت امیرزاده محمد سلطان با قوشونهای خاصه آراسته و کامل برسید
بمدد و از دست جب صاحب قران درآمده بجنگ مشغول شدند و مجموع
بهادران با تفاق حمله آورده یکبار بر لشکر مخالف زدند و بزخم شمشیر

ابدار وضرب سنان آتشی بار دست رسلت دشمن را منهزم گردانیدند وامیر
حاجی سیف الدین که قبل دست رسلت بود ازان صعبتر حال افتاد چه دست
چپ مخالف که قبل ایشان امیر علیشی بیک ونجتی خواجه بود غلبه کردند واز
یشان گذشته اورا درمیان گرفتند واو نیز دل ازجان برداشته باتومان
خود فرود آمد وچیرپیش گرفته وسوگندامتی کرده بعد اقعه ومقاتله دشمنان
دست جلادت برگشادند وچون کوه پای ثبات فشرده کوششهای مردانه
نمودند وبرجند سپاه مخالف بعد دیگر میرسیدند ونیزه وشمشیر وسالبق
حمله می آوردند ایشان بزخم تیر همه را بازمی گردانیدند
ترنک کمان کرده جانها ستوه - فشافش کمان تیر بهرکوه - وجهانشاه بهادر
باتومان خود از طرفی دیگر درآمد وفوجی بردشمنان حمله آورده جنگی عظیم درپیوستند
براشفته شیران کوبال گیر - فرورخته ازدوسو تیغ وتیر
سنان جثه خون گشاده دهنک - بروردسته صدیشه تیر خدنک - عقیق
خدنک وهمه سرخ گل بار او - گلی خون براورده ازخار او - هم بادپایان زخون جون
شده تا مذرین نخون درغریق - وجون آن دو میر صاحب تدبیر بلکه دو شیر دشمن
شکار کشور گیر پشت اتفاق بتقویت بازدادند قبل دست جب مخالف
راکه درمقابل بود منهزم گردانیدند ومتوجه خواجه اقبوغا نیز دست برد مار
دلاورانه نموده ازمیسره مخالف انچه درمقابل اوبود براند وامیرزاده رستم

عمر شیخ

عمر شیخ باتومان خود برق وار وصاعقه کردار براعدا زده وخرمن ثبات
ایشان را سوزانیده - ایشان را بگریزانیده ودران حوزه سالمانی نام پدر بزرگوار
خود را زنده گردانیدند بسر کوندار دنشان پدر - توپیکانه خوان ونخوانش پسر
ویغلی بهرین که ازمقربان وایلچیان توقتمش خان بابها دران لشکر خویش پیش
زاند ستایید خود را وگفتا منم - هنر بری که درجنگ پیل افگنم -
پلنگان درم برسر کوهسار - نهنگان کشتم برلب جویبار - سنانم زپهلو درآید بناف
کزانی نمی گویم اینک مصاف - وآواز براورد عثمان بهادر را بیادرت طلبید
امیر عثمان را ازان لاف باد انگیز او آتش حمیت زبانه زد وپی توقف
جوگوی روان گشت برپشت باد - بجنبش که بر باد کوه ایستاد
درآمد بمیدان جوشیدن بجوش - که ازکوه درپستی آرد خروش
درآمد بنا ورد حالش کنان - بخون مخالف سگالش کنان - وجون عثمان بهادر
باقوشون خود بایشان رسید ازطرفین درهم آویختند وپی درپی شمشیر وگرز
وسالبق بریکدیگر ریختند چنان درهم آویختند آن سپاه
که ازگرد شد روی گیتی سیاه - زبس قتل روی زمین خون گرفت
زعکسش فلک رنگ گلگون گرفت - عاقبت الامر ازنیروی دولت
عثمان بهادر غالب آمد ومخالفان را منهزم گردانیده براند ودیگر امراو با
عساکر گردون بهرکس درمحل خود داد مردی ومردانگی داد وازمیامن اقبال

صاحب قرانی یی همال سپاه مخالفان را یکبارگی در هم شکسته همه را متفرق
و پریشان ساخته و تو قمش خان و پادشاه زادگان جوجی نژاد و امرا و نو
بنیان پشت بهزیمت داده روبگریز نهادند و بسیاری از لشکریان ایشان
کشته شد خداداد فرصت شمنشاه را . هزیمت در افتاد بر خواه را
ز دشتی بسی خون وخوی ریختند . کر فتند و کشتند و آویختند .
پر از جوی خون گشت محراو دشت . سراسر زمین سوسنش لعل گشت .
بخون غرقه شد مرکبا نعال . تو گفتی مگر در شفق شد ملال
جو بر دشمنان شاه شد کامکار . شد از خرمی کار او جون نگار .
فرود آمد از بارهٔ خوش خرام . که دید ایچه مقصود بودش بکام . بشکر خدا روی بر خاک سود
که پیروزی از داور پاک بود . شاه زادگان و امرا و نو بنیان زانو زده مراسم
تهنیت بجای آوردند و نثار ها کردند حضرت صاحب قران ایشان را کنار گرفته
ستایش فرمود و رایت نصرت شعار از انجا نهضت عوده بفتح و فیروزی
روان شد و جون کنار آب نورای مخیم نزول همایون گشت عاطفت پادشاهانه
تفقد حال اعوان دولت نمود امیر شیخ نورالدین را در جنگ جانسپاری کرده
بمزید عنایت و تربیت اختصاص بخشید و پایهٔ قدر او بلند کردانیدند
و لب و جامهٔ رزدوزو کمر مرصع از زانی داشت و صد هزار دینار کبکی را
او لکاداد و دیگر امرا و بهادران که آثار شجاعت و جلادت بظهور رسانیده

بودند همرا

بودند همرا او لکاداده با نواع نوازش خسروانه سرافراز کردانیدند

صاحب قران گیتی ستان اموال و غنایم که از اندازه بیرون بود درین فتح
همایون حاصل آمده بود باغرق بگدشلت و امیرزاده میرانشاه را که بیشتر از
مصاف از لب خطا کرده بود و دست مبارکش را آب کسیری یافته در اغرق
بگدشلت و امیر یادگار بولاس و امیر سیف الدین را بیش او بازدشلت و لشکر
اختیار کرده ایلغار فرمود و بنگامشی تو قمش خان روان کشت و تعجیل تمام
شب و روز در عقب او میراند و بعبر اتل رسیده که آنرا کذار تورا تور گویند
بسر اردس خان قوپری خان اغلنی را که ملازم حضرت صاحب قرانی بود جمعی
بهادران اوزبک که در سلک ملازمان موکب همایون منخرط بودند همراه کرد
و بسیاب پادشاهی آماده داشته بخلعت طلادوز و کمر زرین مشرف کردانیده
واز آب اتل بگذرانیدند و خانی الوس جوجی را باو تفویض فرمود
آوریدی جهان تیغ قران . بسر تازیانه داری باز . کج در خفرتش روانه شده
غارت تیغ و تازیانه شده . شاه زادهٔ جوجی نژاد بر حسب فرموده بدانجانب
آب رفت و بجمع اوردن سپاه پراکنده و ضبط الوس مشغول شد
و عساکر گردون مآثر در پی دشمنان شتافته تا اوکل بر فتند و بسیاری
از ایشان را بقتل آوردند و انروز بر کشتگان را از یی طرف ضرب قاتل بود

وازان طرف آب خونخوار اتل بیشتر ایشانرا گرفته اسیر کردند واندکی ازیشان
خود را بعد از آب انداخته و باطراف اتل گذشته و توقتمش خان خانی را
بآن خان وعان و بهره ثلث از بید او نهان بگذشت واز بیم جان با معدودی
چند گریخته بطرف پولو بجنگلستان درآمد واز جنگال شیران دشمن شکن امان
یافت ولشکر منصور ازین سوی آب تا بآن موضع که در اول یورش دشت
ازان طرف آب بانجا رسیده بودند وغارت کرده وآن موضع نزدیکست
بظلمات وسپاه ظفر پناه ازین نوبت دیگر بیشتر دشت قبچاق راغارت کردند
تجمد ان غنیمت بخسرو رسید. که اندازهٔ آمد انرا کیه.
زسیم وزر و قماش و لعل و در. منازل کران تا کران گشته پر.
غلامان یغمائی خوب روی. کنیزان حواوش مشک موی. و شاقان موکب روز رو
بدیدار تازه بر قتار تیز. مواشی وانواع حیوان بسی. شمار جهانی چه داند کسی
وامیرزاده میرانشاه با امرا که بکنار آب قورای بودند اغرق را سر کرده
ی آوردند تا در موضع پولر قلوق ارقوق بموکب همایون ملحق شدند وچون
دران سفر نخجسته اثر اکثر شاه زادگان کرام و امرای عظام ظفر آسا ملازم رکاب
معلی بودند ملهم دولت ملاحظهٔ جزم در خاطر همایون انداخت فرمان واجب
الاذعان بصدور پیوست که امیرزاده پیر محمد عمر شیخ با شش هزار مرد بدار الملک
شیراز معاودت نماید وامیر شمس الدین عباس با سه هزار مرد وغیاث الدین

ترخان

ترخان که داخل تومان او بودند بدار السلطنة سمرقند شتابند برحسب فرمود
روی براه آوردند وچون از دربند گذشته بار دیگر رسیدند ان تبریز رسید
که قرا یوسف ترکمان باغلبهٔ ترکمانان باز جمع شده در حوالی آله تاق اندوغز ملت
خوی دارند امیر شمس الدین عباس وغیاث الدین ترخان بر قرار متوجه سمرقند
شدند وامیرزاده پیر محمد باامرا خود مثل امیر ابوسعید برلاس وتکسن وده لنگو اجه
وتوکل بهادر بتبریز آمدند وسپاهی که دران حوالی بودند تمام جمع گشته وامرا
شاه زاده امیرانشاه که در تبریز مانده بودند بایشان پیوسته وعرض سپاه
دیدند وروی جلادت بقلع وقمع مخالفان نهادند وچون بخوی رسیدند ترک
وجالیق بالشکر ملحق شدند ودرانجا خبر آمد که قراول قرا یوسف در قراره سلت
امیرزادهٔ جوانبخت ایلغار فرمود وچون سایه وصول موکب کشورکشائی
بر قراره افتاد قراول قرا یوسف بگریخت وبیش اورفت که بند ماهی بود
وقرا یوسف را از استماع توجه عساکر گردون مآثر ارکان ثبات وقرارش
متزلزل شد وروی بخرز واضطرار بصوب بنیت وفرار آورد وامیرزاده
پیر محمد در عقب او الغار فرمود وتا بند ماهی راند وملک غرالدین کرد در آن
محل بالشکر خود بموکب امیرزادهٔ جوانبخت ملحق شد وشاه زاده مشار الیه
امرا ولشکر بایزد از عقب قرا یوسف بفرستاد دو سه منزل در پی ایشان
رفته فرو آمد وامرا تا اونیک برفتند وچون قرا یوسف را نیافتند باز

کشتند امیرزاده پیرمحمد از انجا مراجعت نموده واز بتریز گذشته به سلطانیه
آمده وخوانزاده اوراطوی داده وخلعت پوشانیده او بجانب شیراز
روان

همت عالی نهمت صاحب قران گیتی
ستان که در هر امری جزء بغایت قضوای آن رضا ندادی بعد از شکستی
وراندن تو قتمش خان وقتل وقهر لشکریان وسپاه او خولست که بمجموع
آن ممالک وولایات را در حوزهٔ تسخیر وتصرف آورد وتمامی اقوام واجناس
آن نواحی وحدود را متهور ومستاصل سازد قصد الوس دشت رسالت
جوجی خان بجانب آب اوزی دران دشت بی پایان روان شد وامیر عثمان نوا
بقراولی تعیین فرمود واو قلاوز گرفته روی جلادت براه نهاد وچون
بآب اوزی رسید در موضع منکومن بیک بارق اغلنی راو بعضی الوس
اوزبک که در انجا بودند تالان کرد واکثر ایشانرا در تحت ضبط آورد چنانکه
اندکی یکسواره جان بیرون توانستندی برد وباش مومی اغلنی واقبا وکویجه
واز آب اوزی گذشته بالوس هر مدای که دشمن ایشان بودند درآمدند
وحال ایشال انجا از غارت واسیر بدتر شد واز انجا تومان آقا فوار جسته
بروم رفتند ودر صحرای اسریه ساکن شدند واکاله مذا هنوز انجا بودند
وچون صاحب قران از آب اوزی بازگشت بسعادت واقبال

آهنگ روس

آهنگ روس وعساکر گردون مآثر دیگر باره بیک باره بیک بارق
را بکنار آب تش در رسیدند از پیش آب خونخوار دیشتند واز عقب لشکر
جرار وبقراسوکه از شهرهای روس بلت رسیده تمام آنرا از اندرون
شهر وبیرون غارت کردند بیک بارق اغلنی بغایت عاجز وبیچاره
گشت واز سر ضرورت واضطرار اهل واولاد خود را در چنگال بلا
رها کرده با یک بسر بکرنجت واز میان ایشان بیرون رفت وسپاه ظفر
پناه زن وفرزندان ومتعلقان او را بپیش حضرت صاحب قران آوردند
وآنحضرت جهة ایشان خرگاه وخیام تعیین فرمود وبانواع رعایت
نمود واز جهار پایان واقمشه واجناس وهر گونه تجملات وبی سلباب
ارزانی داشته خوش دل واسوده خاطر از عقب بیک بارق اغلنی
بفرستاد وامیرزاده میرانشاه وجهانشاه بهادر ودیگر امرا تومان ونهاره
بالشکریان بازگشته بطرف براتغار الوس جوجی دیگر باره تاخت
کردند وبایشان رسیده بگونه که دیگر امرا باغام الوس او بقبل بقتل
واسیر وغارت دمار از روزگار برآوردند والوس اروس جوق را
نیز غارت کردند وتمامی الوس وولایات را در تحت تصرف درآورد
ومال ومنال فزون از حد تخمین وبیم وخیال طبیعهٔ دیگر غنیمتها گشت وکله
ورمهٔ بیحساب گرفتند وزنان ودختران صاحب جمال اسیر کردند

گرفته لشکر سلطان آفاق بسی مه پیکران در دشت قجاق پریوش دختران
ظریف وچابک و دلبند و رعنا وحضرت صاحب قران که هم از شهرهای
روست نهضت فرمود و از انجا رسیده سپاه ظفرپناه تمام آن ولایت
را از شهر برون تاختند و مجموع امرا را بخارا منکوب و مخذول ساختند
بنیروی بازوی و شمشیر تیز براورده از روسیان رستخیز
زسر روی و بر هم انداخته شده دشت کوهی برافراخته
وغنیمت بسیار بدست لشکریان افتاد ف تخمدان گرانمایه در کار بود
که انرا شماری پدیدار بود رزگانی ونقرهٔ زیبق که مهتاب را دادی رونق
زگنان وانطاکی خانه باف زده کوه بر کوه جون کوه قاف بخروار ما قدر نیفتدار
سمور سیه نیز بیش از شمار زقاقم بخندان فروبسته بند
که تقریر آن کرده شاید که چند وشی تنهای شبستان فروز
جو خال شب افتاده بر روی روز فروزنده سنجاب و روباه لعل
همان گرده سلبان نادیده نعل جز این مایه نیز بسیار گنج که آید ضمیر از شمارش برنج
ووراى این تفاصیل واجناس امیرزاده محمد نیز جمیع اقوام قبونچی قاول
غارت کرده و دیگر اقوام وطوایف مخالف نیز مثل کوربوقا و پسران
وپورکون وکلجی که از پیش لشکر منصور در بیابان متحیر و سرگردان میگشتند
همه را در یافته غارت کردند واموال وسلباب فراوان غنیمت گرفتند

وزنان و فرزندان ایشانرا اسیر کرده بیاوردند چه کوچ زنان پری رویان روی
جو کل آکنده در گنان روی صاحب قران سپهر اقتدار تجرچی گرفته از انجا
متوجه طرف بال جکلن شد وجون بحصار اذاق رسید امیرزاده میرانشاه و
لشکری که با او بود کنار آب تش گرفته و دشمنانرا تاراج کرده در انجا بموکب
همایون پیوست ویرلیغ لازم الاتباع نفاذ یافت که در اداق مسلمانانرا
از میان غیر ملت جدا ساخته رها کردند وتمام پی دنیا را بتیغ جهاد بگذرانند
وخانهاشان غارت کرده آتش زدند ومصدوقه کم من قریة اهلکناها
بظهور آمد

رایت نصرت شعار از انجا نهضت نموده بصوب
قوبان روان شد وجرکسان علف زار که میان اداق وقوبان سات
سوخته بودند وبدان سبب بسیاری از جهار پایان عساکر منصور دران
راه تلف شد وقریب هفت شبانروز از بی علفی تشویش یافتند
واز آب وگل بسیار گذشته بقوبان رسیدند وچند روزی دران محل
توقف افتاد صاحب قران گیتی ستان امیرزاده محمد سلطان وامیرزاده
میرانشاه را بطرف جرکس فرستاده مبالغه فرمودند که هرچند زودتر
ان ولایت را تسخیر کرده مراجعت نمایند شاهزادگان وامرا بموجب
فرموده ایلغار فرمودند وتعجیل تمام شتافته بآن ولایت راندند واز میا

تائید آسمانی و فر دولت صاحب قرانی مجموع اوس جرکس را بدست
تسلط و استیلا غارت کرده غنیمت بسیار گرفتند و بسعادت و سلامت
از انجا معاودت نموده بشرف بساط بوس استسعاد یافتند

چون خاطر خطیر همایون صاحب قران جهانگیر از مهمات روس و جرکس
پرداخت با تمامی عساکر گردون مآثر بجانب وصوب البرز کوه باز
گشت و درین اثنا سخنهٔ غیرت و حمیت بادشاهانه بواسطهٔ تهمتی که در واقع
حقیقتی نداشت بقتل امیر عثمان عباسی فرمان داد و جنان سروری که مثل
ندشت سبب افساد مفسدان از پای در آمد ولا مرد لقضاء الله ورایت
کشور کشائیت عزا متوجه یوری پردی و براق شد که حاکم قوم آسی بود
و در ان طریق جنگلها بود درختانرا انداخته وراه ساخته امیر حاجی سیف الدین
بابا اغرق بکذشت و بقصد جهاد بالبرز کوه برآمد و در قلعهای کوه و در مکا
محکم بالغان دین محارب بسیار کرد و در جمیع موافق سپاه ظفر قرین بروفق
مراد و ان جندا له الغالبون منظفر آمدند و بسیاری از ان پدینانرا
بتیغ جهاد کذرانیده باتش جهنم و بیس المهاد فرستاد و قلعهای ایشانرا
خراب ساختند و غنیمت بسیار از اموال کفار فتوح لشکر نصرت شعار
کشت و از انجا منظفر و منصور با مساعی مسکور و غنایم نا محصور باز کشت

و باردوی

و باردوی همایون نزول فرمود و ایمر حاجی سیف الدین که در اغرق مانده
بود جشنی خسروانه بیارایست ف زده بارکاهی بریخ طناب
ستونش زر و میخش از سیم ناب ۰ بکوهر بیاراسته تخت زر
نشسته بر و حسرو تاج ور ۰ سران جهان جمله در پیش کاه
برافکنده در سایه یک کلاه ۰ کمر در کمر تاج داران دهر به پیش جهان جوی فیروز بهر
نخستین زجلاب نوشین نرشت ۰ زمین کشت چون حوضهای بهشت
نهادند خوان انکهی پر ز میع ۰ کوا ینده شد کو دعنبر به میغ
ز هر نعمتی کاید اندر شمار ۰ فرو ریخته کوهی از هر کنار ۰ خورشهای الوان ز هر کونه پیش
بخوانهای زرین نهادند پیش ۰ چو خوردند خندان کمه آمد بسنه
ز جام صراحی کشادند بند ۰ می ناب خوردند با یانک رود
ز کردون کذشته صدای سرود ف یکی هفته از نخی یافت بهر آیدرست
برآسود با پهلوانان دهر ۰ دکر هفته روز بنهاد چست کز و فال فیروزی
بفرمود تا کوس نبواختند ۰ بر فتن علمها برافراختند کفار در توجه حضرت
صاحب قران بقلعهٔ کولا و طاوس و غیر آن حضرت صاحب قران باز اغرق
کذاشته متوجه قلعهٔ کولا و طاوس شد و ایشان نیز از طوایف سالکیانی
البرز بودند و سکان انجا را حصار ها و قلعهای محکم بر بالای کوه بود و راههای
بسیار دشوار و شت از بس بلندی بمرتبه که نکرنده راجشم خیره ماندی و کلا

از سر بیقادی تفحص قلعهٔ طاووس که در سوئینی مرکوه واقع بود جون
جون شیانهٔ جانوری وار تفاعش بجای که تیر پرتاب بآن نمیرسید
عقل تسخیر آن از قبیل محالات میدانست و وضوح کشودن آن بهیچ نوع
تصور نمی توانست نمود حضرت صاحب قران مکامکار بهماعتی را که از
قبیلهٔ کمربت در عسکر منصور بودند و ایشان در کوه روی بجیثیتی چست
و چالاک اندوی باشند که بهرجاکه بخیر تواند رفت بودند طلب فرمود
و بتفتیش و تفحص راههای آن قلعه فرمان داد ایشان بحسب فرمان بحست
و جوی محل برآمدن و فرو آمدن آن کوه مشغول شدند و بهرچند بکشتها و احتیاط
نمودند اصلا طریقی که بآن قلعه رسد نیافتند فی رای مشکلگشای آنحضرت
پرتو اندیشه بران کار فرو بسته انداخت و بعد از مصاف نظر بفرمود
تا چند نردبان بلند بساختند و بریکدیگر پیوند کردند بر کمر اولین نهاده صحی
نهاده جمعی بهادران ببالا برامدند و نردبانها را کشیده بر کمر دومین نهادند
و ببالا برآمدند و باز کشیده بر کمر سیومین نهادند که قلعه در انجا بود و آن شیر
مردان دل از جان بریده شمشیر کشیده از پی یکدیگر روان شده بنردبان
برآمدند و کروهی دیگر از دلاوران جانباز دست از سر شسته و دل از جان
برداشته در بالای کوه طنابها در میان بستند و سرهای طناب در قلعهٔ
کوه مستحکم کردانیده باتفاق بار آتش بار برابر قلعه فرود آمدند و بهردو طایفه

باتفاق

باتفاق از زیر و بالا حمله می آوردند و بهرچند که از قلعه تیر و سنگ می انداز
و دلاوران بدرجهٔ شهادت فایز می شدند دیگر دلاوران دین دار از ذوق
دولت صاحب قران کامکار روی جلادت بآن کار می نهادند شعر
حسن عالم سوز او چندانک عاشق میکشد ۔ زهره دیگر بعشق از غیب بر می
اهل قلعه چون آفتاب سماوی و ارضی از فراز و نشیب مابط و صاعد بافتند
مضطر و سراسیمه کشتند و بهادران سپاه ظفر پناه آن قلعه را باین نوع مسخر
گردانیدند بسیاری از قوم اوکوون که در انجا بودند بقتل آوردند ف
روان شد یکی جشمهٔ خون ز کوه ۔ بغرمان سلطان توران کروه ۔
غلط شاه توران و ایران همه ۔ که عدلش شبان بود و علم رمه ۔ و کولاوطاوو
که سرداران قلعه بودند دستگیر کرده از پای در آوردند و رایت نصرت
شعار از انجا نهضت فرموده متوجه قلعهٔ پولاد شدند که او توکو که از عظما
امرای الوس جوجین بود پناه بآنجا برده بود در اثنای راه در موضع بلقان
یک روز توقف نمود و در انجا چندان عسل بود که لشکریان بهرچند خواستند
برداشتند و از انجا کوچ کرده بسعادت و اقبال روان شد و از برای
الزام حجت مکتوبی بیولاد نوشت و مصحوب برادر او توکو پیش او
فرستاد محصل کتابت و رسالت انکه او توکور اکه التجا بتو آورده است
نفرست و اگر نه با لشکری شمار همه شیران دشمنی شکار می آییم و چون مکتوب

ببولاد رسید از سر استظهاری که بصابت حصار خود داشت در جواب
گفت که قلعهٔ محکم دارم و اسباب جنگ آماده و او تو کو پناه بمن آورده
تا جان در تن باشد او را نسپارم و تا تو انم او را محافظت نمایم و کاه
دارم چون جواب بحضرت صاحب قران رسید شعلهٔ حمیت پادشاهانه
برافروخت و در راه آن جنگلی سخت بود خبانچه از کثرت اشجار و تشابک
اغصان ف باد جانک نهاد از انجا اقتای و خیزان گذر کردی امر عالی
صدور یافت و عساکر گردون مآثر سه روز جنگل بریده راه ساختند و رایات
عزم برافراختند و چون بدانجا رسیدند قلعهٔ او در دره بود بغایت سخت
و مردم انجا در را گرفته بودند و دل از جان برداشته فدایی وار بجنگ
مشغول شدند سپاه نصرت شعار بعد از کوشش بسیار پریشان خاطر
یافتند قلعه را گشاده پس از ان کرامانرا تیغ جهاد بگذرانیدند و او تو کو بخته
بدره مای کوه البرز بدر رفت و لشکر منصور خان و مان ایشانرا غارت کرده
آتش زدند و اولجهٔ بسیار و غنیمت بی شمار گرفتند درین اثنا شخص خبر آورد
که سه فوج از مردم پی دینی کو بخته بکمر کوه برآمده اند و ایستاده حضرت
صاحب قران متوجه ایشان گشت و عساکر گردون مآثر خبک کرده ایشانرا
بگرفتند و تمام ان دو زخیانرا باتش بسوختند و از برانغار امیرزاده
میرانشاه جبر فرستاد که او تو کو در پی گردیم و در میان کوهستان البرز بموضع

اباسه درآمده ملت صاحب قران سپهر اقتدار بسعادت و اقبال سوار
شده از عقبها و در مار کوه البرز گذشته در اباسه نزول فرمود و دران
محل او تو کو را گرفته و بسته بدرگاه عالمپناه آوردند فرمان مطاع صدور
یافت که او را بنهاده بجوسن دارند و لشکر منصور بسیاری از مرد
آن نواحی را غارت کرده در ظل رایت نصرت شعار باز گشتند و بارد و
همایون پیوستند بشکوه سپاهش بتیغ بزند - براورد از کوه البرز کرد -
و صاحب قران کامکار با تمامی عساکر نصرت شعار چند روز در باسی طاق
و حولی انجا توقف کرد **کفتار در توجه صاحب قران با وجود بهسم و قلاع کفار**
که در ان جانب بود صاحب قران گیتی ستان با عساکر فیروز نشان ایلغار
کرده متوجه بهسم شد و چون بسعادت و اقبال بانجا رسید تمامی الوس را
بفر دولت روز افزون مسخر گردانیدند و محمد بسر غنبور خان بکمر مطاوعت و
انقیاد بر میان جان بسته با ایل خود در پایهٔ سریر اعلی حاضر آمد و بشرف
بساط بوس مشرف گشته در سلک بندگان درگاه انخراط یافت و جمعی
دیگر از اهل آن ولایت کریخته بودند و پناه بکوه برده و بجایها سخت درآمده که
پیاده بدشواری برانجا نتوانستی رفت حضرت صاحب قران بنفس مبارک
خود متوجه ایشان شد و بآن کوهها برآمده سپاه ظفر پناه دست جلادت
بخنک برکشادند و مجموع آن قلاع را مسخر گردانیدند و باشارت خدمان

بکوفتند
آنجا را بسته از کوه بینند اختند و دران کوهستان بسی ولایات بود که
در تصاعیف آن مواقف بسی محل بود که فرود آمدن ازان نه سوار متمشی
می شد و نه پیاده بلک خود را رها می بایست کرد که لغزنده بشیب آیند
وآن خدیو موید دین دار از غایت شغف باحراز فضیلت جهاد بنفس مبارک
متکلف آن اهوال واخطاری شد ف هزار آفرین از جهان آفرین
بران شاه باداش و داد و دین که قصدی بنودش بتیغ آهنین
بحر. رایت ملت افراختی و دران مواضع که از غایت ارتفاع و بعد از عروج
بران قاصر آمدی بقوت دولت جهانگیر وحسن رای تدبیر مخالفان را مقهور واسیر
کرد و قلعها را بتیغ تسخیر در آورد و یک دو روز آتش قهر جنان بر افروخت
که تر و خشک آن در هم سوخت و مجموع کلیسیاها و بتخانهای ایشان را خراب
کرده ویران گردانید و ازانجا فرود آمده دامن کوه او بهر را تاخت فرمود و لشکریان را
غنیمت بسیار بدست افتاد و ازانجا بازگشته بجانب پشکنت روان شد و آن
ولایت را با نوار عدل و احسان و اثار مکرمت و امتنان ادنی بست و اهالی
آن موضع که پیشتر ازین آمده بودند و انقیاد نموده سیورغال یافتند و ملحوظ
نظر عنایت گشته از خوف و هراس ایمن شدند و فرمان قضا جریان بنفاذ
پیوست که لشکریان اصلا متعرض ایشان نشوند و بکس و پیش زیان نرسانند
تا عالمیان را معلوم گردد که بهر چه از نیک و بد بمردم میرسد جزاو سزای اعمال

وافعال ایشان است جنانچه از فحوای نص آیه من عمل صالحا فلنفسه ومن اساء
فعلیها مستفاد میشود و حضرت صاحب قران ازانجا گذشته بر ولایت جوتو
قزاق تاخت آورد و مجاهدان سپاه ظفر پناه تمام کرامان که در آن کوهها
نزدیک نشست داشتند طعمهٔ تیغ فساد سوز گردانیده ایل جوتو قزاق را
غارت کردند و اموال و غنایم بسیار در حیز حصول آمد و عسل فراوان نیز
بدست آمد و ازانجا بموضع بوغاز قچ رسیده دران محل قشلاق فرمود و تمامی
اهالی ولایت مقتو وقاری قوموق از سراد غان و مطاوعت بپای انقیاد
ومتابعت ف ببارگاه عالم پناه آمدند و مراسم بندگی و طاعتداری بجای
آورده بعنایت و عاطفت پادشاهانه سرافراز گشتند و درمیان جزایر
بسی مواضع بود که مردم آنجا بر آب اعتماد کرده انرا حصار خود ساخته بودند
و در اظهار شعار خدمتکاری و فرمان برداری تهاون و تقصیر ننمودند و ایشانرا
بالیق جیان میگفتند یعنی ماهی گیران و حضرت صاحب قران بجهة استیصال ایشان
جمعی را بایلغار فرستاد و چون زمستان بود و آبها مقدار دو گز زیاده یخ
بسته بود ف بفرمان شه بر سر آبگیر زپشت کمانها روان گشت تیر
زپریده پیکان بران روی یخ تلف شد سپاهی جومور و ملخ دلاوران بوا
روی یخ گذشته تمامی آن جزایر را بتاختند و در حوزهٔ تسخیر و تصرف آورده
ایشانرا بغارتیدند و اسیر گرفتند و منظور و منصور براجعت نمود و عسکر همایون

پیوستند کعار در تاخت فرمودن حضرت صاحب قران منظر لواحاجی ترخان
و سرای را جون عمر تابان از بندگان حضرت صاحب قران که برحسب فرمان
حضرت صاحب قران بضبط حاجی ترخان مشغول بود از محمدی کلاتر آن
آنجا آثار مخالفت تعرس نمود صورت حال عرضه داشت پایه سریر اعلی نگردد
رای عالی تخریب و استیصال حاجی ترخان و سرای را و جهة همت بلند جناب
ساخته در اغرق امیرزاده محمد سلطان و امیرزاده میرانشاه و امیر حاجی سیف الدین
را و بعضی دیگر از امرا را بکدشت و بنفس مبارک ایلغار فرمود و آن زمستان
بغایت سرد بود و برف بسیار شو تاب سرما که بود ز آتش تاب
آب را تیغ و تیغ را کرد آب ۲ کوه قاف زمین حواصل بوش
بخ سنجاب در کشیده بدوش ۳ عساکر گردون ماش برف کوفته روان
شدند و حاجی ترخان بر کنار آب آتل واقع سلت از کنار آن نهر حصار او را
متصل باب کشیده اند از کنار آن نهر تا باز باب رسیده جنانچه از یک
جانب شهر آب بجای حصار سلت و چون زمستان در آنجا بخ بنوعی می بندد
که سطح آب حکم بسیط خاک می گیرد برلب آب از پارهای بخ بجای خشت و کل
دیواری بنیاد می نهند و شبهنگام آب بر آنجا می پاشند تا مجموع بر بهم بسته
یکلخت می شود و باین طریقه بلند ساخته حصار شهر را بان دیوار یکپاره از
بخ مکمل میکردند و دروازه می نشاندند و الحق باین وضع غریب سلت از بن

جهة ثبت

جهة ثبت اتفاق القصه حضرت صاحب قران چون نزدیک حاجی ترخان رسید
بحرکاهی باندک نفری از خواص بیشتر از سپاه بجاجی ترخان راند و محمدی جلکه
انجا بصورت باستقبال بیرون آمد آنحضرت او را با میرزاده محمد سلطان
و امیرجهانشاه و امیر شیخ نورالدین و ملتوخواجه اقتوغا با لشکر بطرف سرای
فرستاد حضرت صاحب قران بجاجی ترخان درآمد و بعد از حوالهٔ مال امان و تحصیل
آن هرچه در آنجا بود از صامت و ناطق عرضهٔ تاراج گشت و شه زاده مشار الیه
با امرا از آب بر روی یخ بلک گذشتند و برحسب فرمان محمدی را بزیر یخ فرستا
وطعمهٔ ماهیان شد و سپاه ظفر پناه سرای را بکلی فتند و آتش زده بسوختند
و احشام و صحرانشینان آن نواحی را بجموع غارت کرده بر اندند و بیاوردند
خراب کردن سرای اشتهام جسارتی بود که لشکر دشت در تخریب زنجیر
سرای نموده بودند چه در زمانی که حضرت صاحب قران بتسخیر فارس و عراق
مشغول بودند ایشان ماوراء النهر خالی یافته تاخت کردند و سرای قزان
سلطان خان که بزنجیر سرای مشهور سلت خراب کردند لاجرم سرای بدین گونه
زیر و زبر گشت شو کلوخ انداز را باداش سنگست و نمای اما حاجی ترخان
خانرا کو جاینده شهر را آتش زدند و شاه عالمپناه با سپاه بقشلاق معاودت
نمود و چون بواسطهٔ شدت سرما سورت برودت هوا ضعف و فتور
بحال لشکر راه یافت و بیشتر جهار پایان ایشان تلف شدند تنگی غله بمرتبه

رسید که بکمتر ازین بمقدار دینار کبکی و یک کلّه کاو و بصد دینار و یک کلّه
گوسفند بدو بیست و پنجاه دینار یافت نمی شد مرحمت پادشاهانه غنایم
حاجی ترخان و سرای را از غلات و اموال و انواع فتوحات که اورده
بودند بلشکریان ارزانی داشت و تواجیان برایشان قسمت کردند و بعضی
بیادگانی سوار شدند ف جو دریای رحمت درآمد بموج
سپرحال لشکر برآمد باوج کفتار در مراجعت فرمودن صاحب قران بدار السلطنه
ازدشت قبچاق و بلاد شمال چون تمام ممالک دشت خزمد و دست رسلت
و دست جیب و الوس جوجی و سایر بلاد شمال بجونهٔ تسخیر و تصرف درآمد
و عساکر گردون ماثر بلاد و مواضع ان قطر و نواحی را از اوکل و ماجر و روس هرکس
بامتمرد و مکس و اداک و قوبان و الان با مجموع توابع و ضمایع آن تاخت کرده
آثار کمال تسلط و استیلا بظهور رسانیدند و از دشمنان انچه زنده مانده بودند
اواره و سرکردان و متفرق و یخی خان و مان کشته حضرت صاحب قران
گیتی ستان در اول بهار سنه ثمان و تسعین و سبعمایه موافق سیچقان ئیل
از قشلاق بوقانج بسعادت و اقبال نهضت عوده بصوب دربند و ادر
بایجان روان شد ف سران سپه رایت افراختند و رو بعالم دراز اختند
تو گفتی که گیتی گران تا گران بجوش آمد از نعره صاحب قران و از لشکر که عرصهٔ بر نشک بود
بیابان بخیر بر تنگ بود و چون از اب ترک بر روی یخ عبور نمودند بموضع

ترقی رسیدند

رسیدند صاحب قران کامکار از انجا جدا شده لشکر ظفر قرین را تر
داد و بنیت غزا متوجه اشکرچه شد و بعد از وصول سپاه نصرت پناه اشکرچه
درمیان گرفته فرود آمدند و لشکریان باطراف و جوانب بغارت شتافتند
درین حال شوقل از قازی قوموق و او بر با سه هزار مرد بعد دامل اشکرچه می آمد
با انکه ایشان را پیش ازین عادت بود که پیوسته باکفار آن مواضع غزا کردندی
قراول دست رسلت از آمدن ایشان خبر یافت و بتعرض حضرت همایون رسانید
حضرت صاحب قران ف درآمد بزین چوبکی اژدها سر بارکی کرده بروی رها
نه سلبی عقابی بر انگیخته نه تیغ نهنگی در آویخته و با پانصد سوار برگزیدهٔ مکمل پیش ایشان
باز رفت و ایشان در پس پشتهٔ فرود آمده بودند و سلیمان بعلف رها کرده
انحضرت بنفس مبارک تنها بالای پشتهٔ برامده احتیاط فرمود و تعجیل باز گشت
و سپاه ظفر پناه را آگاهی داد دلاوران برایشان تاختند و پشت را بتیغ گذرانیده
بنیاد شان برانداختند ف بشکر بهادر بشوقل رسید و او از بیم جان پیاده بکوهی
برآمد دلاور نامدار یک جوبه تیر دشمن شکار او را از ان بالا بغلطانید ف
جانش دور کرد پیکان تیز که گرد از قفس مرغ جانش گریز و سرش را به خنجر
کین بریده پیش حضرت صاحب قران نهاد ف هر سر که از و بتافت کردن
آورد بر شمشیر زمانه تن و بعضی از ایشان را دستگیر کرده زنده بیاوردند
صاحب قران کامیاب بزبان عتاب با ایشان خطاب کرد که تا پیش ازین

بشعار اسلام مشرف شده و ایما با کفار محاربه میکردید اکنون چه شد که ازان بر
بعاودت ایشان می آمدید مجموع بخطای خود معترف شدند و به بدی کار
خود اقرار نمودند و زبان مسکنت و انکسار باعتذار و استغفار برگشاده
زینهار خواستند مراحم پادشاهانه شامل حال ایشان گشت و رقم عفو بر
جرایم جرایشان کشیده همه را خلعت و انعام و نوازش فرمود و رخصت
داد که محل خود باز گردند و کلانتران و بزرگان خود را پیغام رسانند که اگر
در راه دین صادق دم و ثابت قدم باشند بی توقف بیایند و از فعل
قبیح خود انابت نمایند تا همه بعنایت و تربیت سرافراز گردانیده ولایت
بر شما مقرر دارم و چون حضرت صاحب قران بعسکر ظفر قرین معاودت
فرمود عساکر گردون مآثر بنیروی دولت قاهره اشکر جه بگرفتند و تمامی
آن پیه دینان را بتیغ جهاد گذرانیده از کشتها پشتها ساختند و مجموع ولایتش
را تاخت کردند درین اثنا کلانتران قازی قوموق و اوبه تا قضاة و اکابر
انجا ببرگاه عالمپناه آمدند و بذلت و گناه اعتراف نمودند و تعهد انابت
و معذرت مشغول شدند مراسم بندگی و وظایف خدمتکاری بجای آوردند
حضرت صاحب قران زلال عفو را بپاشش نقوش خطای آن ایشان افاضت
فرموده بر تو نیز عاطفت خسروانه بر احوال همه انداخت و بانواع عوارف
و عواطف از خلعتهای فاخر و جاههای زربفت و کمر شمشیر زر و لسبان تازی

بنواخت

بنواخت و نصیحت فرمود که بر قرار سابق باید که همواره با مخالفان دین
قتال کنید و در تقویت اسلام شمشیر انتقام از نیام کشیده دارید و نص
قاطع آیة وَجاهِدوا فِی سَبیلِ اللهِ حَقَّ جِهادِهِ نصب العین ضمیر داشته و فحوای
آیتی که آیة اُقتُلوهُم حَیثُ ثَقِفتُموهُم بر لوح خاطر نگاشته بهیچ حال از احراز
آن فضیلت تغافل و تکاسل روا ندارید و ولایت برایشان مقرر داشته
پرلیغها داد و باز گردانید و ازانجا بسعادت و اقبال نهضت نمود روی
توجه بقلعهٔ ترکس اوردو بعد از وصول آنرا مسخر گردانیده لشکریان نصرت
نشان گرامان آنجا را طعمهٔ شمشیر غزا ساختند و قلعه را غارتیده باز بمیمنه مواد
کردند و از پی دینان گروهی انبوه بکرماها و غارهای کوه درآمده بودند و سورا
و شکافها که در کوههای بلند بود پناه برده حضرت صاحب قران کامکار غضبان
مکنت و اقتدار بجانب استیصال ایشان معطوف فرمود و بقلع و قمع ایشان
فرمان داد جمعی دلاور آن جانباز با اهبت و ساز جنگ ف
همه شیرافکن و نهنگ آهنگ در صدر و قها نشستند و ایشان را از بالای
کوهها تا بر کرماها و سورا خها که آن گرامان در انجا تحصن داشتند فروگذا
تا بوخ نیزه دمار از روزگار آن مخاذیل و مدابیر برآوردند و بهمین
طریق مجموع پی دینان که به بلندی جایهای منیع متحصن شده بودند همه را
مسخر گردانیدند و اموال و اسباب ایشانرا قلیل و کثیر و جلیل

وحقیر بغارتیدند آیه قطع دابر القوم الذین ظلموا والحمد لله رب العالمین
وحصار سکا وحصار بالو وحصار درکلوار و نیز بغلبه و قهر بکشادند و بازمین
هموار ساخته بود و نابودش را بباد نهب و تاراج بر دادند و ازانجا
بسلامت و سعادت و سالم و غانم باغرق همایون معاودت نمودند اجره
جزیل جهاد در دیوان مثوبات مثبت و ثبیاه ظفر پناه از کثرت غنیمت
در عین غنی و ثروت و جون تمامی قلاع و ولایات پشت البرز کوه که
بجانب شمال دولت بجون تائید آسمانی و توا اقبال صاحب قرانی در حوزه
تسخیر آمد و از جنث وجود کفار و مخالفان دین پاک شد رایت نصرة آیت
بفتح و فیروزی روان گشت ف در آمد بزین شاه گیتی لوزه
زمامون بگودون برآورد گرده درای شتر خوبت از کوچ گاه
سراپنک لشکر در آمد براه کلوی هوا در کشیدی شگفت
به ضیق النفس گام گیتی گرفت رز نگین علمهای کوه نگار
بهر روی صحرا شده نوبهار عساکر فیروزی شعار شادمان و نخجیر بهر یک را
نیخ و شش دختر سرو قد گلعذار در بغل و کنار با اسباب و غنایم بسیار
با فتوح روز کار ببرابهای استوار میرفتند ف همه شادی کنان و باده گسار
نقد مقصود شان تمام عیار و مجموع اماطی رزه گران موکب همایون را بتقدم
اطاعت و انقیاد و استقبال نمودند و رزه و جوشن بسیار پیشکش کردند

وعاطفت

وعاطفت خسروانه ایشانرا بصنوف نوازش اختصاص نخشید و ایل قیتا
نیز مطیع شده امان جستند و مرحمت پ در یغ شامل حال ایشان افتاد و
وصاحب قران گیتی ستان در ضمان عون و عنایت رحیم رحمان از در
بند باکو عبور نموده بعبارة و استحکام قلوه آنجا امر فرمود و برحسب فرمو ده
کار بند شدند و طنطنه بشارت مراجعت حضرت صاحب قران در
جهان افتاد ف بهر شهر از شادی فتح شاه بشارت بران برگرفته راه
بشکرانه رایت برافراختند بهر کشوری جشنها ساختند و والی ثروا نات
شیخ ابراهیم که درین سفر ملازم رکاب همایون بود چند روز پیشتر رخصت
خواسته بشابران آمده بود تبیت و تهیه اسباب ساوری و ترغو مشغول
شده و جون رایت فتح آیته بانجا رسید باقامت ربع ساوری و وظایف
خدمتکاری بتقدیم رسانید و حضرت صاحب قران ازانجا نهضت نموده
بعد از طی مراحل از شماخی گذشته لب آب کر مخیم نزول همایون گشت
ف سراپرده شاه گیتی پناه کشید براوج خورشید و ماه و دران محل شیخ ابراهیم
طوی مناسب ترتیب کرده و پیشکشهای فراخور کشیده و مراسم نیکو نیکی
خانک پیوسته عادة آن سعادتمند دولتیار بود اقامت نمود لاجرم عاطفت
پادشاهانه بانعامات بی کرانه مخصوص گردانید و بخلعت خاص و کمر مرصع
سرافراز فرمود و بلند پایه ساحت و اعیان خاص و نزدیکانش را نیز بخلعتها
ی

فواخور بنواخت وشروانات را با توابع بر قرار برو مقرر دشت وقمود که
در بند را نیکو محافظت عوده از سرحد باجر باشد وصاحب قران ممالک ستان
چند روز دران محل دلفروز به عیش وکامرانی وعشرت وشادمانی بسر برود
وکدزاینده وازانجا بسعادت واقبال ارتحال فرموده وازاب کر گذشته
موضع آقتام مضرب خیام نزول همایون گشت کفتار در فرستادن حضرت
صاحب قران موفق امیرزاده میرانشاه را بضبط آذربایجان ومحاصره قلعه النجق
حضرت صاحب قران تختگاه آذربایجان وحکومت آن ممالک از در بند باکو تا
بغداد واندجان تا روم بامیرزاده میرانشاه تفویض فرموده بود خبانجه سبق
ذکر یافته وکس رفته بود که متعلقان شاهزاده که در خراسان مانده بود باکوچ
تمام امراو لشکریانش باذربایجان نقل کنند درین وقت فرمان اعلی بنفاذ پیوست
که شاه زاده بضبط ممالک قیام نماید وقلعه النجق را نیز محاصره کند شاهزاده
جوانبخت برحسب فرمود متوجه شد وصاحب قران کامکار اورا برسم وداع
درکنار گرفت وبانواع نوازش فرموده روان ساخت وامیرزاده رستم
راوجهانشاه بهادر را باشکر همراه کردانیده فرمود که محاصره قلعه النجق مشغول
شوند وکوچ امرا وشاهزاده ولشکریانش که طلب داشته بودند دست
رسید سپاهشی قراباغ وتخوان تاباونیک یورت ساختند ودست جیب
سوف بلاق ودرکرنین تابهدان فروگرفتند ذکر فتح قلعه سیرجان وواقعه
یزدند

یزدند ومخالفت بهلول محذول در قلعه نهاوند دران وقت که صاحب قران ممالک
ستان باعساکر گردون مآثر در دشت قبجاق واقصاء بلاد شمال بدفع واستیصال
مخالفان اشتغال داشت قلعه سیرجان که سه ساله متصل سپاه کشورستان
بتخصیص شاه شاهان بالشکر سیستان آنرا محاصره میکردند ومخالفان جبان
بتنگ آمده بودند که بجز کوه درز کوتوال باشش کس خراب وبدحال نماند
بودند بضرورت قلعه سپردند وکوه درز بغرامت عصیان وطغیان جان
بتیغ برآن سپرده وچون دران یورش تموک قوچین که بخدمت داروغگی
وضبط یزد بدو تفویض فرموده بود ملازم معسکر همایون بود ویکی را از نوکران
خود بمحافظت آنجا باز داشته بود وچون مدت یورش فرخنده معتادی
شد سلطان محمد برادر ابوسعید طیبی وبعضی از خراسانیان که از بقیه سپاه
مظفریان درین مانده بودند بخیال فاسد وسودای محال از وساوس شیطان
در دماغ جهل ونادانی ایشان افتاد باهمدیگر اتفاق عوده یاغی شدند
وکماشته تموک را بقتل آوردند واز برزکان ومتمینان یزد جمعی را بکشتند
وبعضی بگرختند ودران هنگام مال دو ساله آن ولایت نقد نکرده آن بی
باکان نقود وامتعه را تصرف نمودند وبجوع دو زندکان شهر را جمع آوردند
قبای بسیار بدوزانیدند وبرسر وپاکه دست از جان شسته بایشان
همدستان شده بودند راجامه پوشانیدند وزر دادند وباندک فرصتی بسی از

جمال و از دال و اشرار الناس و قطاع الطریق آنجا جمع آمدند ف
پراکندهٔ جند را کرد و کرد که از آب دریا برانند کرد و امیرزاده پیر محمد عمر شیخ
از شیراز با لشکر متوجه اطفاء نایرهٔ آن فتنه گشت و سایر داروغگان آن حولی
و نواحی جون اصفهان و کرمان و قهستان خراسان با مردم خود و بجریک روی
توجه ببرید نهادند و در ظاهر یزد کثرتی تمام مجتمع شده یزد را محاصره کردند
و بجنگ مشغول گشتند و جون این معنی بمسامع علیهٔ حضرت صاحب قرانی
رسید فرمان اعلی صادر شد که امیرزاده پیر محمد جهانگیر با بتور خواجه اقبوغا
و دیگر لشکریان روانهٔ آن طرف گردند تا بر اتک در نواحی یزد علف زارا
که داد جهار پایان جنان لشکری تواند داد نیست سلبا نوا در ییلاق کوشک
زرکد نشسته پیاده ببرید روند و محاصره باشتعال نمایند شاهزاده و امرا امتثال
امر مبادرت نمودند و جون از اصفهان گذشته ببرید رسیدند شهر را مرکوه
وار احاطه کرده فرود آمدند و بهر روز دو نوبت بالغدو والآصال محاربه و قتال
باشتعال می نمودند و هم دران هنگام که صاحب قران گردون غلام بجانب
دشت بود امیر مرید برلاس که مردی اصیل و نیکو سیرت و کاردان و شجاع پهلوان
بود برحسب تفویض آنحضرت ولی نهاوند بود و بضبط آنجا مشغول و نوکری
دولت بهلول نام مفسدی شریر نهاوندی بهوا و هوس انجام از جنبش طبیعت بر کفران
نعمت اقدام نمود و امیر مرید را بمکر و حیله هلاک گردانید و نهاوند را بدست

فرو گرفته

فرو گرفته سلبا ب مدافعه و جدال را آماده و دولت ق بتسویل نفس و فریب هوا
غروری بخود راه داد از خطا سکیت روباه زیرنده جنگ
که در بیشهٔ شیر سازد درنگ وجون بسعادت و اقبال حضرت صاحب
قران بار دیگر رسید امیر شیخ نورالدین را جهت ضبط اموال فارس بشیراز
فرستاد وجون او بشیراز رسید امیر سونجکسیک از آنجا برحسب فرمان متو جه
اردوی همایون شد و موکب ظفر قرین از اردبیل نهضت نموده
در کنف تائید الهی روان شد وجون منازل و مراحل قطع کرده بسلطانیه
نزول فرمود عاطفت پادشاهانه پرتو ترحم بر حال سلطان غیاث
حاکم ماردین انداخت که از قرب سه سال باز در انجا بود مقید و محبوس
و او را از بند خلاص فرموده بخلوت عفو و مرحمت سرافراز گردانید
و حکومت ماردین مسلم فرموده بر لبغ مطاع ارزانی دولت و او با
امیر اهد کرد که مدت العمر از جادهٔ انقیاد و خدمتکاری انحراف نجوید
و بهر جانب که رایت نصرت شعار توجه نماید ظفر کردار ملازم باشد
و در هیچ جا یکسر مو در وظایف خدمتکاری و نیکو بندگی تقصیر و تهاون جایز
ندارد و پیمانرا با یمان موکد گردانیده بجانب ماردین روان شد و فر
اعلی بنفاذ پیوست که امیرزاده سلطان حسین و خدایداد حسینی با ییلغار
با دیگر امرا و لشکریان متوجه نهاوند شوند و بتسخیر آنجا قیام نمایند و بهلول

محذول را سزای کفران نعمت و بدکرداری در کنار رونکارده نهند ایشان
برحسب فرمان بایلغار روان شدند و معلب کیتی ستان از سلطانیه
متوجه همدان گشت و چون ایشان بنهاوند رسیدند کورکه زوند و سوران
انداختند و برخوکشیدند و قلعه را محاصره کرده بعد از کوشش بسیار مسخر
گردانیدند و مجموع یاغیان را بتیغ انتقام بگذرانیدند بهلول کافر نعمت را
بگرفته بآتش بسوختند بعد از وقوع وصول این خبر فتح مسامع جلال رسید
حکم لازم الاتباع صادر شد که ایشان بطرف نسا توجه نمایند و تمام قطاع
الطریق آن دیار را قلع و قمع کرده اثر فساد آن خاکسار را بتیغ دشمن
سوز بکلی فرو نشانند و کنارهٔ ساحل گرفته مجموع آن بر و بحر را تا اقصاء
هرموز و بغته و فیرونی مراجعت کنند باستمثال امر مبادرت نمودند واز
نهاوند روان گشتند و چون رایت نصرت شعار بخوف بعون و عنایت
آفریدگار بهمدان رسید در آن جلگای فردوس آیین سراپردهٔ ابهت و تمکین
پرامن بسیط زمین درکشیدند و قبهٔ بارگاه عظمت و جلال از اوج افلاک
و ذروهٔ سماک بگذرانیدند و در آن مکان سعادت نشان حضرت صاحب قران ماه
مبارک رمضان بطاعت و عبادت دو الجنان بگذرانیدند و اقامت وظایف
صیام و قیام و سایر کونه صیام و فرایض و سنن اهتمام نموده بگذرانیدند کفار

در فرستادن حضرت صاحب قران امیرزاده محمد سلطان را بجانب هرموز جهة

ضبط آن

ضبط آن و تمام توابع و لواحق آن چون بتاثیر صبح عید از افق بخت سعید طالع
شد و انواع بهجت آثار مسرت و استبشار بر بشرهٔ روزکار ساطع گشت
صاحب قران دین پرور بادار صلوات و افاضت صدقات و اشاعت
صنوف خیرات و مبرات قیام فرمود و بعد از تقدیم مراسم جشن عید امیر
زاده محمد سلطان را روانهٔ جانب شیراز گردانید و امیر حاجی سیف الدین
و امیر جلال حمید و امیر شاه ملک و امیر ارغونشاه انجقی و دیگر امرا و تومان و نویان
را ملازم او ساخت تا بضبط آن مملکت قیام نموده هرموز و تمام بلاد و سواحل
را مستخلص گردانید ملکنان برحسب فرمان روان شدند و در این اثنا خبر
فتح یزد رسید و صورت آن حال چنان بود که چون مدت محاصره یزد متمادی
شد خلق شهر از بی قوتی جان بلب آمدند که با وجود آنک هر جا یی یافتند
از مرده و مردار و غیر آن میخوردند قریب سی هزار کس توجه عامه آنجا
بگرسنگی هلاک شدند و آن پد باکان ناپاک را که آتش فتنه برافروخته بودند
قوت نماند و از زیر خندق شهر نقبی کنده بیرون رفتند که بگریزند سپاه ظفر
پناه در پی ایشان کردند و بسر ابوسعید طبسی که مقدم آن یاغیان بدکردار بود
در حوالی حدیقه رسیدند و تمام آن مفسدان که با او بطریق بغی و عدوان
سپرده بودند بعضی را بشمشیر بگذرانیدند بعضی بآتش بسوختند و چون را
عالی حضرت صاحب قران مطرح انوار الهامات الهی بود و وقوف

ثلث بر انک امالی آن ولایت مردم مسکینند و دران واقعه که روی نمود
ایشانرا اختیاری بنود مرحمت ارزانی فرموده بود که چون ظفر یابند غارت
نکنند و امانی نطلبند برحسب فرموده امرا بر در دروازها بایستادند و قتوک
قوچینی که داروغه آنجا بود با نوکرانش باندرون شهر فرستادند و لشکریانرا
نگذاشتند که بشهر درآیند و متعرض مردم شوند و ازمیامن مراحم آن پادشاه
دینی پرور مسکین نواز هیچ آفریده از اهالی آن دیار را نه از جهة امانی و نه از جهة
مال دو ساله که در انجا تلف شده بود باز خواستی نمود و پرسشی نکرد و با انک
یزدانیی دادی آن بدفعلان خبان خراب شده بود که در شهر هیچ دکان
در نه ثلث و بیشتری خانها از فوت مسکون بغیر از مسکون مانده باندک روزگاری
خبان شد که بسیاری از اول خوشتر و آبادان تر بود شوشه جو عادل بود در قحط مثال
عدل سلطانی بهزار فراخی سال و چون خبر یزد و فتح آن بپایه سریر اعلی رسید
فرمان همایون نافذ گشت که شاه زادگان معاودت نمایند و لشکریان را
رخصت دهند که بخانهای خود روند برحسب فرمان امیرزاده پیر محمد جهانگیر
براه خراسان بازگشته متوجه قندز و بغلان گشت و امیرزاده پیر محمد عمر شیخ
متوجه درگاه عالمپناه شد و عساکر منصور بهر کس روی فراغت بخانهای خود
نهاد **کفتار در مراجعت صاحب قران بر جیس قدر بدرام قهر بجانب ماوراء النهر**
صاحب قران گیتی ستان در تابستان سیچقان ییل روز دوشنبه یازدهم

شوال سنه

شوال سنه ثمان و تسعین و سبعمایه ببارگی و طالع سعد از میدان نهضت نمود
و عنان عزیمت همایون بصوب سمرقند معطوف داشته در مرغزاری تره
دلکش فرود آمد و کس فرستاد تا امیر جهانشاه محاصره قلعه النجق را بسلطان
سنجر حاجی سیف الدین و لشکریان امیرزاده میرانشاه باز گذارد و در عقب امیر
زاده محمد سلطان متوجه فارس گردد و در همان روز بآهنک شکار فرمان داد
ارکان دولت و ملازمان حضرت بحرکه انداخته بر تمامی آن صحاری محیط شدند
و روز دیگر که خنروسیاره کان بر سبزه خنک آسمانی سوار گشته رمه نجوم چون
نخجیر وحشی رمیدند صاحب قران گیتی ستان بسعادت و اقبال سوار شده
نشاط شکار فرمود که هم صید خوش بود و هم صیدگاه و بعد از شکار عبد
مزاقانرا که از النجق آمده بود باز فرستاد که امیرزاده رستم را طلب دارند
و چون بسلطانیه آمد امیرزادهٔ مشار الیه غزیمت غوده بود و بآنجا رسیده عبد الملک
برحسب فرمان ملازم شد و بی توقف روان شدند و مراحم حضرت صاحب
قرانی لشکررا اجازهٔ انصراف داد و از اغرق جدا شده بتعجیل تمام و دولت
بر دوام روان گشته و سه منزل و چهار منزل یکی کرده بشتاب میراند
سمندش در شتاب آهنگ بیشی و فلک را هفت میدان داده پیشی
جهة شش طاق او بردوش کرده و فلک نه حلقه زور در کوش کرده و چون
موضع ورامین از وصول فتح آئین غیرت بحر خ برنی گشت امیرزاده رستم

بسعادت بساط بوس فایز گشت و بموجب اشارهٔ علیه متوجه جانب
شیراز شده تا بامیرزاده محمد سلطان پیوندد و حضرت صاحب قران در چین
مراجعت از دشت قپچاق سگزاکر تواجی را بسمرقند پیش امیرزاده شاهرخ
فرستاده بود که امیرزاده ابابکر را با جمعی از امرا اثنار مثل رستم طغی بوغا
بولاس و پیرعلی پیرحاجی محمود شاه بیسوری و بنخزار سوار از لشکر که مانده
اند روانه ارد و سازد و درین ولاجون رایت کشور کشا به بسطام رسید
امیرزاده ابکر بموکب همایون پیوست و بعز بساط بوس استسعاد یافت
عاطفت پادشاهانه شاهزاده را نوازش فرمود و صد هزار دینار رکیکی
و سلب کمیت طهرتش که به پیکر کوه کران و با سرعت باد وزان بود انعام
کرد و نوازش را نیز بصنوف انعامات اختصاص بخشید و بتبریز پیش
پدرش امیرزاده میرانشاه فرستاد و حوذ بسعادت و اقبال یکران ملتجال
بصوب مستقر سلطنت و جلال روان دشت و بهر ولایت که میرسید امرا
و سرداران آنجا مراسم بندکی بتقدیم رسانیده ساوری می آوردند و پیشکشهای
لایق میکشیدند و چون در کنف حفظ ذوالجلال بسعادت و اقبال بخراسان
درآمد امیراغبوقا از بهراة باقامت رسم استقبال ملتجال عوده بشرف بساط
بوس استسعاد یافت و بتقدیم وظیفهٔ نثار قیام عوده ساوری مناسب
کشیدند و پیشکشهای فواخور محل عرض رسانیدند و صاحب قران

داد کسترد

داد کسترد بهر ولایت که میرسید بنفس مبارک خود احوال رعایا را ژرو بهش
نموده داد مظلوم از ظالم میستد و متغلبا نرا بهمت عبرت دیگران کوشمال میدا
و بعضی را بقتل سیاست مینمود و از برای تحقیق این معنی که شاید از قوی
بر ضعیف زوری رفته باشد و از جلیل بر حقیر تعدی گذشته امیرالله داد را
بفرود خراسان تعیین فرمود و بگشتی از آب آمویه گذشته ولایت خزار را
از فر قدوم همایون آغایان باشاه زاده شاهرخ و دیگر شاهزادگان برسم
استقبال شتافته سعادت بساط بوسی دریافته و نثار ماکرده پیشکشها
کشیدند شعر هزار اسب مرصع کوش تادم ۲ همه زرینه ستام و همه زینی سم ۲
هزار استه ستاره چشم یکرنگ ۲ که دوران بود بار رفتارشان ننگ ۲ همه را
در ریاض آمال و آمانی کل بنجت و شادمانی شکفیده دیدهٔ مراد بمکنان
از فروغ طلعت مراد روشن گشته و شکرانه باد آورده و حضرت صاحب
قران از خزار نهضت عوده بشهر کش درآمد و در آن سرا که از مستحدثات
معمار همت بلند جناب انحضرت ست جانبهٔ اشارتی بدان رفته نزول
فرمود و از صدق نیت و صفای عقیدت بمزار برزگوار شیخ شمس الدین
کار و دیگر مشایخ و اکابر ان دیار رفته باقامت رسم زیارت قیام
نمود و مجاوران مزارات متبرکه را بصدقات و صلات بنواخت و بمر
قد پر تا مدار و امیرزاده جهانگیر و دیگر فرزندان و اقارب درآمده حفاظ را

بتلاوة کلام الله اشارت فرمود تا ختمات کردند و ایشانرا بخزایل مواهب
وعطایا اختصاص بخشید و تمام بزرگان و متصدیان کشور و دیگر ممالک ماوراءالنهر
وایالی شهر و ولایت بپایهٔ سریر اعلی شتافته ف زمین بوسه دادند در بزم شاه
که خاطی مباد از تو تخت و کلاه ۰ تویی آن جهان دار کشور کشای ۰
که از داد و دین آفریدت خدای ۰ بهر جا که روآوری نیک و بد ۰
پناهت خدا باد و پشتت خرد ۰ و با ارکان دولت و اعیان مملکت در آفرا
بسط بساط نشاط فرموده بعیش و شادمانی و عشرت و کامرانی مشغول
شدند ف نوازندگان نی ورود و جام ۰ برآراسته دست مجلس تمام ۰
تبان پری وش برامشگری ۰ همه شیوهٔ ساقیان دلبری ۰ و از انجا بفرخی و فیروزی
وخرمی و بهروزی کوچ کرده و از عقبهٔ کش گذشته بسمرقند کرین که ساحهٔ
بارانش از جلوهٔ ماه پیکران زهره جبین غیرت خلد برین و نیر حور العین بهشت
درآمد اما ناگاه آنجا دست مسرت و شادی کشاده بودند و شهر را آیین بسته
از هر طرف تخیلهای لطیف آویخته و مطربان خوش الحان نشسته ف
جهانی بشادی بیاراسته ۰ بهر جای رامشگران خواسته ۰ همه شهر در زیور و زر نگار
که بوشش روی زمین از نثار ۰ بآیین به بسته بسی جا طاق ۰ که بر یک بدی رشک نیلی رواق
بپوشیده بر هر یکی زیوری ۰ فوارش بهر گوشه رامشگری ۰ همه مملکت گشته آراسته
در و بام و دیوار پر ساخته ۰ همه در کوجها وجه بازارها ۰ بزیور پر آماده دیوارها

تمامی بازارها سربسر ۰ بیاراسته مردم بیشه ور ۰ همه راه زیر پی بار کیر ۰
بگسترده دیبا و خز و حریر ۰ نهان گشته بوم و بر آن دیار ۰ ز زر بفت آیین و سیم نثار ۰
یمین و یسار و فراز و نشیب ۰ بنود هیچ پیدا ز آیین و زیب ۰ صاحب قران دین پرور
پاک اعتقاد نخست بزیارات اولیا و اکابر و علما و زهاد گشته مجاوران و سا
مستحقان را باضافت صدقات و عطیات نوازش نمود و بر بر سلطنت
برامده و نشاط و عشرت و کامرانی فرموده و جشنهای پادشاهانه ترتیب
افتاده و بزمهای خسروانه آراسته شد و خرگاهها مرصع و بارگاههای مرصع
افراخته بگسترده فراش صد نوع فرش ۰ ز بحت زمین گشت مانند عرش ۰
شد آراسته بزمی از ناز و نوش ۰ که مثلش ندیده بمینو سروش ۰ جهان در جهان شیره در
زمین آسمان شیره انبخ نمود ۰ ز هر نعمتی کآید اندر شمار ۰ فرو ریخته کوهی از هر کنار
خورشهای الوان ز اندازه بیش ۰ بخوانهای زرین نهادند پیش ۰
می ارغوانی بزرین قدح ۰ بی خواره افکنده عکس فرح ۰
مغنی مشکین نفس کرد ساز ۰ سرور خوش و نغمهٔ دلنواز ۰ ساقیان سیمین ساق
وسوجیان رزین نطاق ساغر مالامال از شراب ارغوانی در گردش آورده
قبز جیان خوش الحان و نغمه سرایان شیرین زبان نوای تیغان و ارغنون
وصدای بربط و قانون در کیند کردون و فضای مامون انداخته
که تا باشد جهان صاحب قران باد ۰ بهشت اقلیم حکم او روان باد ۰
مظفر باد بر اعدا سیاهش ۰

بمقاد از سر دولت کلاهش ، مرادش را سعادت راه بر باد
ز نو هر روز شش اقبال ذکر باد ، زماهی تا بماه افسر پرستش
ز مشرق تا بمغرب زیر دستش ، وجون خاطر خطیر آنحضرت از عیش و عشرت
بپرداخت سایهٔ التفات بر ضبط بلاد و تدبیر مصالح عباد انداخت و
سادات و علماء و مشایخ و صلحاء مملکت را علی تفاوت درجاتهم و ابنای
طبقاتهم نوازش فرمود و همه را از فتوحات و غنایم که بتجدید از عراقین
و دشت قبجاق و دیگر دیار آورده بود بمواهب پادشاهانه محفوظ و بهره مند
گردانید و احوال رعایا و زیردستان بتغیر و تطییر استکشاف نموده بهر کس
که ظلمی رفته بود بعدالت و مرحمت جبر فرمود و ظلمه و متقلبانرا بند کرده
و دو شاخه برگردن نهاده کوشمالی غلیظ داد و بعضی را بسیاست رسانید
و خراج سه سالهٔ رعایا بخشید و جمعی کاردان خردمند معدلت نهاد را
باطراف ممالک فرستاد تا احوال رعایا تحقیق نموده بر هر که بیدادی رفته
باشد تدارک نماید و فقرا و مساکین مملکت را جمع آورده رزوغلهٔ زمستانی
عرضه دولت و کافهٔ خلایق و قاطبهٔ برایا از میامن نضفت و احسان و مکرمت
و امتنان آن داد و از فرکیتی ستان در مهاد امن و امان مرفه و آسوده و فارغ
البال و شادمان دست دعا بدرگاه کبریا برآورده بزبان اخلاص باد ا
میرسانیدند که ف که یارب مرین شاه صاحب قران ، کدرسلت کیتی با من و امان ،

بقای زیادت ز اندازه بخش بهر لحظه شش دولتی تازه بخش
بیجنش مباد احتیاجی بغیر حضرت صاحب قران آن زمستان بارک
سمرقند در کوک رای سعادت و اقبال در عین عظمت و جلال ف
عدل میکرد و داد میفرمود ، خلق از و راضی و خاشنود ، و امیرزاده پیر محمد
عمر شیخ را که از فارس بعزم احراز دولت بساط بوس آمده بود اجازت
مراجعت فرمود و او برحسب فرمان بازگشته متوجه شیراز گشت و در
جلال احوال اختری از افق دولت سلطنت و اقبال درخشیدن گرفت
و امیرزاده محمد سلطانرا بسری متولد شد و بر سم مهود مراسم طوی و نثار
و لوازم بهجت و استبشار باقامت پیوست و برحسب اشارت
علیهٔ آن بشارت توده ملک قوچین بشاه زادهٔ مشار الیه که مملکت
فارس بود رسانیدند **کتخدا در تغییر قصر باغ شمال** اول فصل بهار که جمشید
خورشید از نصف جنوبی فلک البروج بجانب شمال انتقال نموده به
نزهتگاه شرف و اقبال نشست و طناب سرایردهٔ شاهی از دنبال
ماهی بکرون بره بست **شعر** نشست خسرو گردون ببارگاه حمل
بنام نامیه منشور داده بهر عمل ، مهندسان طبایع و معمار آن قوی بنائی
در عرصهٔ باغ قصر فیروزه کارکلبن را به بدیع تر و صنع اساسی انداختند
و کلک شاخ را بنقوش و زیب از ثمار و اوراق بخوبتر صورتی پیرداختند

فی شد طرف جویبار یمن بهار سبز ۰ آری بنو بهار شود جویبار سبز ۰
بستان بنیکوئی شده جون روی دوستان ۰ کل درمیان شکفته وکشته کنار سبز ۰
حضرت صاحب قرانی بباغی که بطرف شمال معموره سمرقند احداث فرموده
بود وبباغ شمال مشهور نقل فرمود سراپرده کیهان فحت رزده کند لان و
بارکاه وخیمه وخرکاه باوج آسمان ودروه ماه برافراختند وآن ارامکاه ارم
آئین راازالتیام سلسباب تجمل ومکنن ف رشک نرمت سرای خلدبرین ۰
ساختند ۰ وفرمان قضاجریان بصدور پیوست که درآن باغ فردوس فرش
قصری رفیع دلکش وعشرت کاهی بغایت خوش باسم خود معلا سلطان
ملک دختری امیرزاده میرانشاه پردازند مهندسان کاردان ومعماران
جابک دست روشن روان که ازتمام ممالک فارس وعراق وادربایجان
ودارالسلام ودیکر بلاد بدارالسلطنه جمع شده بودند طرح آنرا بکلک بصارت
برلوح مهارت کشیدند وبعدازعرض قبول حضرت اخترشناسان رخشنده
رای دراختیار وقت بدقایق یتقظ واحتیاط مرعی داشته بتاریخ
جمادی الآخر سنه تسع وتسعین وسبعمایه مطابق آبوئیل درساعت فرخنده
بطالع خجسته بنیاد نهادند وبهار رکن آنرا برامرا قسمت کردند وبهر
سرکاری استادان مملکتی وهنروران کشوری تعیین فرمودند وبجد ازحد
بیرون وسعی ازاندازه افزون روزوشب بعمارت آن مشغول کشتند

وصاحبقران

وصاحب قران فلک غلام ازغایت اعتنا واهتمام دراتمام آن مدت یلکاه
ونیخ نفس مبارک ملتفت آن کار بودند تاسقف رفیعش دربلندی ازسرفا
ایوان کیوان کذشت ووضع بدیعش درتناهت وارجمندی غیرت
فزای روضهٔ رضوان کشت ف فرازقبهٔ کیوان رواق آن تره ایوان ۰
فرود جنبر سقفش طوی جبهه وشعری ۰ زشوق انک شود حلقهٔ زدرکه قصرش
عروس چرخ شبی میکند هزار تجلی ۰ ارکان راسخ بنیانش بغایت متانت
واستحکام براورد ند وبهر رکنی ازان ستونی ازسنک مرمر که ازبتریو نقل
نموده بودند نصب کردند سطوح دیوارش رابلاجورد وزرچنان طرفه
ودرخور منقش ساختند که طراوتش کرد تصویر وتشویر ازنکک مانی برنکا
خانهٔ چین نشاندو فرش صحنش ازسنک مرمر وسنک کوه نور بنوعی
پرداختند که درلطافتش ف هوش مدهوش وعقل خیره بماند ۰
ایزاره اندرون ودیوار بیرونش بکاشی کاری ازسته خیانک روح
القدس دفع عین الکمال راوان یکاد یخ اندند رضوان بلاجورد ابد بر
کتابه اش شعر تحریر کرده دام کلک العز والبقاء ۰ وبعدازتمام دران
مقام همایون فرجام خاقان کردون احتشام طویهاء پادشاهانه وجشنهاء
خسروانه فرمود کفتار درتفویض فرمودن حضرت صاحب قران بطالع سعد
ورای فرخ مملکت خراسان بشاه زاده شاهرخ صاحب قران سپهر اقتدار

مان

باوجود کثرت اولاد واسباط که بهریک ازیشان خروی بودند کامکار وفرمانروائی باقتدار بکار ارباب الدول ملحق میدانست که بقای دولت روز افزون ودوام اقبال دودمان همایونش بوساطت شاه زاده ارجمند شاهرخ واعقاب خلافت انتساب او خواهد بود لاجرم رای صواب نمای عالم آرای که شبهه عکس پرتو انوار الهامات الهی بود چنان اقتضا فرمود که مملکت خراسان را که در اقلیم رابع ووسط معموره ربع مسکون سلطنت واقع شده سلطنت وواسطه میان ایران وتوران ومملک شرقی وغربی در زمان حیات خویش بآن شاهزاده جوانبخت تفویض فرماید در اثنار آن جشنها که عمارت نخجیرگاه امارت باغ شمال میفرمود ایالت مملکت خراسان ومازندران وسیستان وفیروزکوه تاری بهرسپهر سلطنت وسپهر خلافت المعتصم بالملک الدنیا یحکم ویامر امیرزاده شاهرخ بهادر تفویض ونامزد فرمود واحراز نامداروسرداران عالی مقدار مثل امیر سلیمانشاه وامیر مضراب جاکو وسید خواجه شیخ بهادر وعبد الصمد حاجی سیف الدین وحسن جانزار وملکت وجهانملک برلاس وپیر محمد پولاد واز فرزندان غیاث الدین ترخان علی ترخان وحسین صوفی ترخان واز قوجیان توبلاق کیکی یوریجی وطغای مرکن والوجه بوغای مجکاجی وشیخ علی ویمرک وغیرهم واز بهر تومان جمع بهمراهانه کوچ بلازمت او تعیین فرمود ودیگر امرا هرکس بسری

یا برادری همراه کردند وحضرت صاحبقرانی اورا بولیعهد جهانداری ازانی داشته درهنگام وداع اگرچه ف جدایی اوبرش سخت بود

که اورا زیور افسر وتخت بود طلب کرد وبگرفت اندر برش

بصد مهر بوسید چشم وسرش وزان پس برون آمد از پیش شاه صفدری

جوشیر ژیان رونهاده براه روان گشت شه زاده با لشکری بروز وغا هر یکی

همچو پاد شازادگان باسپاه دو منزل برفتند با او براه ایران وهرکس که بدنامدار

برفتند بودند بنده وار سران جون زبدرود کشتند باز

همی راند شه زاده سرفراز ظفر همعنان نصرتش رهنمای ز کرد سپاهش هوا مشک

وجون بسعادت واقبال بکنار آب اموبه رسید درشعبان سنه تسع وتسعین

وسبعمایه موافق اوی ایل باتمامی لشکر از آب بگذشت وباندوخود رسیده

فرود آمدند واز انجا منازل ومراحل قطع کرده ف بهریورت وهرمنزل وهرمقام

که آنجا رسید آن شه نیک نام مهیا شده ترغو وساوری شهریار

خلایق زشادی برامشکری از بهی دولت مردم آن دیار که شاه جهان باشد بیش

وجون بنجکلتو رسید ایرا قبوغا با سادات وعلما واعیان واکابر بهراة بوسم

استقبال پیش آمده نثارها افشاندند وپیش کشها کشیدند واز انجا بسعا

واقبال روان شده درآخر شعبان بروزی مبارک وطالع فرخنده درظاهر

بهراة بمرغزار کهدستان نزول فرمود وآن مملکت را بانواع عدل واحسا

واثار نضعت وامتیان آراسته رشک بستان ارم و باغ جنان گردانید
وماه مبارک رمضان در انجا باقامت فرایض وسنن صیام قیام عنوده تقدیم
سایر موجبات مرضات ملک علام بکذرانید و بسعادت و اقبال از انجا
بشهر فرموده باغ زاغانرا نشیمن همایون ساخت ف دست جور و در عدالت و داد
آن یکی بست و دیکری بکشاد ستم کوک بر کرفت از میش باز زاکرد با کبوتر خویش
از سر فتنه بر دمیدتها کرد کوته در از دستیها حکام و امالی و ولایات خراسان
و مازندران و سیستان با نواع هدایا و پیشکشها بدرکاه سلطنت پناه شتافتند
کاردارانرا زحمل کشور او ف قلعه داران خزانها بردند
قلعهارا کلید بسپردند و مجموع پادشاه زادکانرا از اطراف وجوانب برسم
نهنیت نثار و پیشکش فرستادند و در آخر همین سال اختر دولت از
برج اقبال طلوع نموده آنحضرت را در شب جمعه بیست و یکم ماه ذو الحجه سنه
تسع وتسعین وسبعمایه موافق اوی پیل بسری آمد بطالع جوزا بارقهٔ سعادت
ازجبین مبارکش لامع و انوار دولت از ناصیهٔ همایونش ساطع وجون کسی
فرستاده جزانی بشارت بسامع علیه رسید به بایسنغر موسوم کشت
کتعار در نهضت همایون حضرت صاحب قران کیتی ستان بخطهٔ کشی فردوسی
نشان و رسیدن امیرزاده محمد سلطان از یورش و تواجی آن در شعبان سال مذکور
حضرت صاحب قران از باغ شمال بیمن دولت و اقبال سوار شده براه

رباط یام

رباط یام عازم شهر سبز کشت وجون بجلکای دلکش کشی رسیده نزول
فرمود بمبارکی سراپردهٔ عظمت بر بساط همایون کشیدند و قبهٔ بارکاه
بر اوج خورشید وماه برافراختند چند روز در ان لاله و سبزه زار بحث اثار
که ف صد نهزاران کلان شکفته در بیزه پیدا و اب خفته در و هر کلی کونه کونه از
بوی هر کلی رسیده و رنکی آب های روان بسان کلاب دیزه سنکش بلطف در
کامران و کامیاب توقف نموده بعشرت پرداخت و از انجا کوچ کرده
بشهر در آمد و با قصرای نزول فرمود و ماه مبارک رمضان را در انجا دیده بسوا
از انجا نهضت نموده به ییلاق سلطان ارتوج برآمد همه کار جهانشی زمانی
تا ماه برحسب فرمانش و در اثنای یورش پنج ساله کفته شد که امیرزاده محمد
سلطان برحسب فرمان حضرت صاحب قران با جماعتی امرا متوجه بهرموز
شده بود وصورت حال بران منوال بود که جون شاه زاده از شیراز توجه
میفرمود با امرا انکاس کرده مجموع را بهما قسمت کرد و خود بنفس مبارک
از طریق دارابجرد طارم نهضت عنود و امیر جهانشاه و دیکر امرا ملازم رکاب
حضرت انتساب بودند و امیر حاجی سیف الدین بواسطهٔ اعارضه مزاجی
که دشت در کربال باغرق توقف عنود و امیرزاده رستم عمر شیخ که برانغار
بود باتفاق امیر شاه ملک براه کاردین وفال بکنار دریا روان کشت
و امیر جلال حمید وارغونشاه اختاجی و سیان تومر بیکجک جتهٔ براه جهرم والا

متوجه شدند و از طرف دستجیب ایدکو برلاس از کرمان روان شد و کیچ
و مکران را تاخت کرده غنیمت فراوان گرفت ف زمکران و دشت علی تا بکیچ
مسخر نکرده نهشتند هیچ و باین ترتیب هر طایفهٔ بناحیهٔ عبور عوده راه براه
هر کجا که والی و امالی آن بقدم ادغان و انقیاد پیش نیامدند بغارتیدند و سر
کشانرا بدست قهر از پای درآوردند ف همه سرکشانرا سر انداختند
مخالف و شانرا بر انداختند آمان یافت هر کس که گردن نهاد
شده عاصیانرا زدور سر بیاد و جون بحدود هرموز کهنه رسیدند هوت قلعه
را دران حوالی و نواحی تسخیر کرده خراب ساختند اول قلعهٔ زندانرا بکشادند
و غارت کرده ویران کردانیدند و از انجا بکوشک شتافته بآن نیز همین طریق
سپردند و از انجا بحصار شامیل رفتند و آنرا هم گرفته خراب کردند و بهرموز
کهنه درآمده قلعهٔ مبنا را بگرفتند و آتش زدند و قلعهٔ منوجان و نزرک
و تازیان را نیز مسخر گردانیده ویران ساختند ف زآسیب قهر لشکر صاحبقران جهان
باشند هوت قلعهٔ افلاک در خطر هرموز و هوت قلعهٔ اوراجه اعتبار
جایی که این سپاه درآیند بگرو وفر لاجرم محمد شاه ملک هرموز را از بیم صدمهٔ
آن سپاه پیروز مخالف سوز جون سمک آب بحر را و قایهٔ خود ساخت
وجون کشف در جزیرهٔ جرون سر در نقاب بحر کشید وازهیبت عساکر بحر
جوش رعد خروشی که زلزله در کوه و ولوله در دریا افکند ندی ایل شده

زنهار

زنهار خولت و بی تحفه ارتسوخات بحر تحفه فرستاده باج و خراج بر کردن گرفت
ف جوالی هرموز آن مشعله دید کزان بحر نم در حلق می کشید بترسیدکان شاه بحر اعتر
جو موسی بدریا در آرد شکاف اگر هرکس آرد کنی سنگ و خاک
شود تالب ابناشته آن مغاک و کرشان زعمان بود آنجا رود ازان کز برآید بعیوق
در بحر و خاهش کری باز کرد بسیج و بزرحمت آغاز کرد
بران شد مقرر که هر سال باج رساند بناشد بنخت اختیاج و خراج ان
هر سال سیصد هزار دینار بود و مدت چهار سال هیچ ازان بکسی نداده
بود مال چهار ساله قبول کرده و با دار آن بعضی نقد و بعضی مروارید و اقمشه
بفرستاد و تتمه التزام خود که تدبیر کرده ارسال نماید امیرزاده محمد سلطان
ازانجا کوچ کرده بدولت و اقبال باز گشت و نور ملک برلاس را که برادر
ایدکو بود پیش او فرستاد که در جبیر قف توقف نماید و از مخالفان هرکس
متواری و پنهان شده باشد او را بدست آورد و در بهار بشیراز آید و خود
بعبارکی و سعادت بشیراز معاودت فرمود و بی توقف متوجه خوزستان
شد و امیر حاجی سیف الدین از راه یزد عازم درکاه عالمپناه گشت و در اثنا
آن روزی شاهزاده سوار بود و جمال الدین فیروز کوهی بر سم خرمتکاری
پیاده در رکاب همایونش ایستاده بود وصول اجل مقتضی که انه لایستاخر
عنه ولایستقدمون ازان جزداده آن خون گرفته را بران دشت که بحر کارد

بشاهزاده جوانبخت زد خانک ازان اندک جراحتی باندام مبارک همایونش
رسید وخود از بهول جان بطرف کوه دوید وبسر درآمده در دره افتاد
وجان بداد بعضی جاکران شاهزاده درعقب او بدره درآمدند واورا مرده
یافتند وسرازتن جدا کردند وبیاوردند وشاهزاده ازانجا کامکار بمقتضی
الاوطار مراجعت نموده واز راه وروجرد وهمدان روی توجه بسمرقند نهاد
ومراحل ومنازل قطع کرده از خراسان بگذشت وچون عبور نموده در ییلاق
سلطانی ارتوج بشرف بساط بوسی حضرت صاحب قرانی استسعاد
یافت آن حضرت اورا کنار گرفته ف ببرسید وبس مهربانی نمود ۰
بدان آمدن شادمانی نمود ۰ وشاهزاده زانوزده پیشکشها گذرانید وطویهای
بزرگ مرتب داشته شادمانیها کردند وحضرت صاحب قران ازانجا
نهضت فرموده بسمرقند تشریف داد ومهد علی خانزاده از بزرگ نوعازم
پایه سریر خلافت مصیر گشت وچون به نزدیک سمرقند رسید فرزندان
امیرزاده محمد سلطان برسم استقبال پیش باز رفت وآن بانوی بلقیس مانندرا
از دیدار فرزند دلبند دیده امید روشنایی یافت ودر سمرقند بباغ بلند
عز بساط بوسی دریافته دیده روشن بختش از مطالعه طلعت سعادت
پرتو حضرت صاحب قران صورت نور علی نور مشاهده نمود وبسی پیشکشهای
بسندیده شایسته ازجاههای طلا ودوز واز لسبان تاری بازینی زر بمحل

عرض رسانید

عرض رسانید ومجموع شاهزادگان را خلعتهای زردوز وفاخر پوشانید
کنار درخواستاری نمودن حضرت صاحب قران دختر خضر خواجه خان وجشن
فرمودن جهة ازدواج امیرزاده اسکندر بایکیسی سلطان چون حضرت صاحب
قران دین پرور در امتثال امر تعالی اکثر وا رغبتی کامل ومیلی صادق
دشت عم از برای نفس مبارک خویش وهم از برای اولاد واسباط امجاد
درین وقت شمع جهانزا که بسر خضر خواجه اغلن بود بخلعتهای خسروانه وسیو
غالات پادشاهانه مخصوص گردانید واز سمرقند پیش پدرش فرستاد تا
ازجهت حضرت صاحب قرانی خواهر را از پدر خواستاری نماید واز برا
این مهم غیاث الدین ترخان با تحف بسیار از نفایس اجناس وکرایم اموال
همراه او گردانید ونفس مبارک در ظاهر سمرقند بمرغزار کان کل که در تزاهت
ف ازبهشت برین عنوان دارد ۰ ودر طراوت نگارخانه چین ازو شرمسار است
بسعادت نزول فرمود ودران محل فردوس آسا مهد علی ملکت آغا از راه
رسید ف بلب خاک راعنبر آلود کرد ۰ زمینی را بحره رزاندود کرد
بسی پیشکشهای لایق گذرانید ۰ دعاگفته شه را ثنا گستریدند فلک رالب از خنده پر نوش
جهانرا در حلقه در گوش کرد ۰ ثنای جهاندار کیتی پناه ۰ چنان گفت کافروخت آن بار
اشارت علیه در باب ترتیب طوی بصدور پیوست وبهر کسی از ارکان دولت
وبندگان حضرت دست ومیان از میان جان بخدمت بکشاد وبیت سرا

پردهای کیوان فحت پرامون بسیط همایون درکشیدند و بسی بارگاه گردون
رفعت باوج کیوان برافراشتند مرصع بزواهر جواهر و مرشح بدرر لآلی
فاخره وافر ف جهان پرسراپرده و بارگاه گذشته سرخرگه از اوج ماه
زبس خیمه وخرگه و سایه بان زمین گشته از آسمان دونهان وتمامی حولی ونواحی
آنرا بقعیهای دلاویز و اذخر نهای طرب انگیز زینت وآرایش دادند وگران
تاگران مرغزار فرح افزا بساط نشاط گسترد خان شادمانی شیرهٔ کامرانی
نهادند ف بهر شیره ران کونه کونه خورش که جان یافت زان ذوق وتی پرورشی
زهر جه آن بود آرزو را هوس بحدی که حدش ندانست کس بخار بجوز
که عنبر مجمرش از مشک اذفر و ثمامهٔ عنبر آمیخته بودند نسیم صبا را غالیه سایی
آموخته در فروغ بادهٔ یاقوت فام که ساقیان سیم اندام در ساغر زرو جام
طرب انجام ریخته بودند بزم عشرت را از سرنو برافروخته ف
زبوی مجمر مشکین مشام دهر معطر زعکس ساغر خشان هوای بزم منور
شاه زادگان کامکار و سلاطین نامدار و بزرگان عالی مقدار از اکابر و اشراف
که جانب و اطراف وحوالی واکناف بدرگاه اقبال مطاف آمده بودند
وکس برحسب رتبت و منزلت خویش در زیر شامیانها نشسته وجاوه
شان بهرام هیبت ویاساولان ضرغام صولت بر بادپایان کوه پیکر بازین
زرو کرزها در دست گرفته و تحمارها در شصت بسته نیزه زن جرخ از سهم تیر

جان نثار

جانشکار شان از مجازات آن دشت بازمیگشت و آفتاب جهانتاب
از بالای آن صحرا هراسان ولرزان میگذشت ف هر روز آفتاب بدرگاه عالیش
آید بخاک بوسی ولرزیده بگذرد وحضرات عالیات وخواتین ابهت سمات
که هریک بلقیس عهد وقیذافهٔ عصری بودند بقتا قهای مرصع برسروزدوز
ملمع دربرپشت تمکین بسته کامکاری باز داده ودختران ماه روی وپری
پیکران مشکین موی درمقام خدمت سرو آسا ایستاده ودست ادب بر بهم
نهاده ف نازک مذبان سروقامت درشوخی ودلبری قیامت
هریک ضمی مهی نگاری سروی سمنی گلی بهاری ازجمشهٔ فتنه آب خورده
یا آبگینهٔ آن شراب خورده سوجیان جان پرور دلنواز وساقیان سرتاقدم
گوشمه وناز بترنم نوازساز شعر برکف نهاده سرخ مگرنشاط آن
اندیشه لاله زار شود دیده گلستان خوشی بوی ترزعنبر و زنگین تر از عقیق
روشنی تر از ستاره وصافی تر از روان گربگذرد پری بشب اندر شعاع آن
از چشم مردمان نتواند شدن نهان رامشگران خوش الحان از تار عشرت
آثار شدر غو وتیغان نواخته ونغمه سرایان شیرین زبان از جمله ایشان خواجه
عبدالقادر ماهر که از نوادر زمان ویگانهٔ دوران است با نهنگ عود زمزمهٔ
عاشقانهٔ این ترانه درجهان انداخته ف که از فراقبال صاحب قران
جهاندار جم حشمت کامران همیشه جهان باد در خرمی کزو ملک نوشد می بی غمی
خوشا آن شه که چون بزم عشرت نهاد

جهانرای از ساغر عدل داد ۰ کل ولاله رنگا بوی وزنگ ۰ زمان راشتاب وزمین
رخش باد رخشنده جون اقتاب ۰ تباج کی و تخت افراسیاب
مدام از می لعل فرمان دهی ۰ همینا دکس جام خسروتهی ۰ وبدین کونه مدت
سه ماه بعیش وعشرت اشتغال نمودند وخدرا بهت منابعفت مآب
پیکسی سلطان رابآیین شرع مطهر درعقد ازدواج امیرزاده اسکندر انتظام
دادند وبعد ازان خدر معلا آخانواده اجازت انصراف یافته از راه بخارا
متوجه بتریز شده ذکر احداث باغ دلکشای وعمارت قصر فرح افزای دراول
پائیز همان سال سنه تسع وتسعین وسبعمایه حضرت صاحب قران فرمان داد
که برکنار مرغزار کان کل که در نزاهت وطراوت از باغ ارم دلکشای تر
وازبستان فردوس فرح افزای تر اقتاده باغی احداث نمایند شعر
بامداد ان که صبح زرین تاج ۰ تاج از زرنهاد وتخت از عاج ۰
مرواخترشناس طالع بین ۰ طالعی کو دبسی نجسته کزین ۰ جیره دستان بشغل رستای
درمساحت مهندس فنای ۰ خورده کاران بکار بنائی ۰ نقش بندان بصورت آرائی
ازفصیحان دانش ورو بنایان صاحب هنر که ازخاور تا باختر از هر مملکت
وکشور بعسکر بر سلطنت مصیر جمع بودند بساعت نجسته وطالع فرخنده
برحسب اشارت علیه دران محل بنیاد باغی نهادند مربع هر ضلعی
هزار وباثصد کز ۰ شرحی درمیان هریک ازان ارکان اربعه دروازه عالی

وطاقهای

وطاقهای آن بسقف مقرنس سپهر برافراشته شد وبانواع زینت ازکاشی کاری
وغیر آن نگاشته کشت وبهر کوشه از چهار رکن آن برجی کبوتری سرباشیا
نسر طایر برافراخته وآنرا بصنعت کاشی آرایی درغایت تکلف وزیبائی
پرداخته وعرصه باغ رابطریق هندسه بکدار های مربع وجنهای مسدس
وسطحهای اطرافش باصناف درختان میوه دار وانواع اشجار باانهار
واثمار بیاراینده فی بجمنها جوئی کشت زمینی یافت هریک میوه تعیین
پرده وصف آن جوسار کنم ۰ درستان فکر بار کنم ۰ میوه جند ازان کنم تعداد
تا مدمیوه بار شاخ مراد ۰ بهتر آن کاول ازبه آغازم ۰ آب درجوی آبی انداز م
پنج مینه بوشی خوش منظر ۰ همتش کرده خاک برسر زر ۰ دارد از جامعیتی که دروست
جهره عاشقان ونکهت دوست ۰ ورزانواع سیب یاد آرم ۰ توانم که جمله بشمارم
بکلابی کنم نفس مشکین ۰ تا کنم سیب سرخ را تحسین ۰ بعدی واشکوانه وقمرک
بهه را شرح جون دهم یکیک ۰ وصف زرد آلو ارکنم بنیاد ۰ سازم اول دل ازعروسک
خوشش کنم دل بیاد تعوری ۰ که خراب زمحنت دوری ۰ دم بنارم زدن زشفتالو
کین تحتی رابود دکر پهلو ۰ خاصه انرا که دانه شیرینست ۰ بخ احسان وبیخ تحسین راست
هست آن میوه بدیع نشان ۰ نازک ودلپسند نیروخورد وکلان ۰
جون دایع بوصف آلوچه ۰ فکرتم کم شود دران کوچه ۰ شرح آلوبرس الوانش
تا نیابی بکشت بستانش ۰ کرده پیدا نه توسط طبع نواز ۰ مرغ دلها اسیر دام نیاز ۰
وصف انکور اکر بنطم آرم ۰

مست کرده حزد زکفتارم شکر انکور از شکر خوشتر کام امید او پر از شکر
صاحبی صاحبان دانش را صاحبی دلپذیر بود روح افزا و دلچسپی بخش جوکویم رسالت
دل عشاق از و یمک و نوالت روزیم باد لعل یک دانه خوشش و شیرینی جو لعل جانفزا
خود که داند شمار انواعش قیمت و قدر تاک تک انعاعش بوسه ده دست اتک تاک نشاند
پنج کزم از کرم بخاک نشاند کین چنین میوه بود و بارش عقل حیران از و و آثارش
ور بوصف انار پردازم جقه طبع بوکه سازم جون دهم شرح ناشپاتی را
منفقد شربتی بنانی را الوانکور و فندق و امرود جون کنم تا رسم صفت را بود
یادم ایدجوکویم از بادام چشم ان سرو قد سیم اندام دهنم بجو بسته ماند باز
بس کنم تا ندان بماند راز وجون بنهایت خوبی و دلکشای تمام شد بزبان
اقبال ش انتقالش باغ دلکشای نام شد تا اسم مطابق مسمی باشد و درمیان
آن قصری طرح انداخته مشتمل برسه طاق رفیع و قبه منیع و رفعت منزلت
و علو شان و زیب و دلفریب حشمت ثابت بنیان افراخته و پرداخته ف
بنای محکمش بعز و بقا بدیع و نشاط آورد دلکشا ز تصویر دولت فزوده جمال
مبارک باقبال و فرخنده فال باطراف ارکانش پرداخته
ستونهای مرمر برافراخته طرفه پرده دارش غبوق و صبوح
در آینده بهردم زدر صد فتوح و همت پادشاهانه از برای تطییب خاطر
مخدرات تتق جلالت که مراعات او از سنن سنیه و طریق پسندیده سلف

آنرا باسم توکل خانم دختر خضر خواجه اغلن که نونیسانرا بجونپور استاری او دستاد
بود نامزد فرمود و بعد از تاسیس عمارت باغ دلکشای رایت فتح آیه نصر
انما بصوب ناسکت نهضت فرمود و موکب همایون از آب سرجو عبور
نموده در آهنکران بقرب قریه جنیاسی مضرب خیام نزول فرخنده گشت
و در انجا قضا ق اتفاق افتاد و در ان موضع خانهای زمستانی ساخته
و انرا فوریا مکرفتند و حضرت صاحب قرانی بقریه یسی بزیارت
شیخ احمد یسوی فرمود که فرزندان امام زاده محمد حنفیه رات علیه السلام
و بتعمیر آن مزار متبرک اشارت عالی ارزانی داشت و عمارتی معتبر اسا
انداخته مشتمل باجهار صفه بنای مرقد منور در قبل و کنبد بزرک متصل
بآن و در دو جانب کنبد دو جهار صفه دیکر هریک سیزده کز و نیم در شانزده
کز و نیم جهة جماعت خانه و دیکر حجرات و توابع و لواحق و فرمان شد
تا دیوار و قبه را از کاشی تزیین دهند و قبر از سنک سفید بتکلف تراشند
نقشهای بدیع بران بکارند و اتمام انرا بعهده و اهتمام مولانا عبد الله صدر
فرمود و برحسب فرموده در عرض دو سال باتمام پیوست و جون میامن
اقامت رسم زیارت قرین روزکار سعادت اثار کشت همت
پادشاهانه صلات و صدقات بسیار بمجاوران مزار و سایر ارباب
استحقاق و افتقار تصدق فرمود و از انجا باز کشته باردوی همایون

معاودت بخود بشارت رسید که جهد علیا توکل خانم میرسد جملهٔ اغایان
وامرا برحسب فرموده بعزم استقبال سوار شدند و پانزده روزه راه پیش
باز رفتند و رسم نثار اقامت کرده اسبان کشیدند و از تقدیم وطایف اعزاز
وتکریم هیچ دقیقه نامرعی نگذاشتند و تمام راه در سریورت طویهای تکلف
مرتب داشتند و در روز پنجشنبه غرة ربیع الاول سنه ثمانمایه نوباوهٔ
عهد را باآیین هرچه تمامتر بارگاه عالمپناه اسکندر دوران رسانیدند فرمان
قضاجریان بترتیب جشن وتهنیهٔ طوی بوزک نفاذ یافت قضاة اسلام
وعلمارا نام را احضار فرموده آن گوهر صدف سلطنت وخانی را در
عقد ازدواج حضرت صاحب قرانی باآیین شرع مطهر ابطام بتوقیت
واغایان وشاهزادگان وامرا و نویینان دست بهجت وابتشار باقامت
رسم نثار برگشادند و هوا چون هر بار روز مین از زر و گوهر گران بار گشت
ومدتی همگنان را اوقات وساعات روز و شب مستغرق استیفای تمتع
از عشرت وطرب بود و زبان دولت در بیان تهنیت زمزمهٔ این ترانه
می سرود که فا جهان جوان شد ازان اجتماع بادگر عروس دولت فرخ لقا گشاید سر
طرب عروس ودل خلق عالمی داد سرود تهنیت و پرده ساز فتح و ظفر
عاطفت خسروانه امرا و خوانینی که با جهد ابهت مآب آمده بودند همه را بالطفها
فاخره وانعامات وافره مخصوص گردانیده نوازشها نمود و تهنیتها فرمود

وایلچیان تغوزخانرا که اطراف ختای باتحف و هدایا فراوان رسیده بود
وبوسیلهٔ امرا بعز بساط بوس مستسعد گشته ویشکشها کشیده و مضمون
رسالهٔ عرضه داشته اجازهٔ انصراف یافتند وچون آفتاب بحوت انتقال
کرد رای خورشید اشراق امیرزاده محمد سلطانرا بضبط سرحد مغولستان
نامزد فرمود و فرمان داد که اشپره را قلعه بخرابند و در تکبیر عمارت و بسیار
زراعت اهتمام نمایند و بیردی بیک سار بوغا و امیرحاجی سیف الدین
وخدایداد حسینی و امیر شمس الدین عباسی و دیگر امرا را با جهل هزار سوار ملازم
او ساخت و ایشان بامتثال امر مبادرت نموده روان شدند و از عقبهٔ
قولان گذشته اشپره و آن نواحی را معسکر ظفرپناه ساختند و بترتیب مقدمها
عمارت و زراعت مشغول گشتند وچون شهسوار گردون سریر جهانمنک
مستقر شرف خویش گردانید حضرت صاحب قران جهانگیر از قشلاق نهضت نمود
روی توجه بصوب سمرقند آورد و روایت نصرت شعار مخفوق بعون تا
پروردگار از آب خجند عبور نموده سایهٔ وصول بر سمرقند انداخت و آن
خطهٔ خلد آیین را از نزول موکب ظفر قرین غیرت سپهر برین ساخت
و بعد از چند روز از انجا نهضت فرموده عنان عزیمت بجانب کش معطوف
داشت و در آن کوهپایه که ازان تا سمرقند قریب هفت فرسخ باشد و در
دهنهٔ آن کوه رودخانهٔ جاریست چون پرتو وصول پادشاه دریا موهبت

سپهر شکوه بران کوه اقتدار ای مملکت آرای که از غایت اهتمام که بر رونق
ونظام عالم دولت بجا که قابل عمارت بود ضایع نمیگذارد ثلث و بایر بودن آن
روا نمیداشت فرمان داد که دران موضع باغی را اساس اندازند که جوی
خوشگوار دران بستان بهشت آثار مذکر کریمه انه تجری من تحتها الانهار گردد
ودر سر کوه پاره که درمیان آن بود قصری پیرداز ند وچون امر واجب الاتباع
بامتثال انجامید وآن عمارت برحسب فرموده بکمال یافت بخت قواجه
موسوم گشت ورایت نصرت شعار بعد از دو روز از انجا نهضت
فرموده دامن دامن کوه براه رباط بام روان شد ودر اثنار راه امیرزاده
شاهرخ از قشلاق استراباد براه ماخان توجه نموده بسعادت تقبیل اقامل
کریمه بکستعاد یافت حضرت صاحب قران گزیده فرزندار جمند را
درکنار گرفت ف پیر در گرفت ونوازش نمود بدیدار فرزند شادی فزود
وشاهزاده باقامت رسم نثار قیام نموده پیش کش کشید وحضرت صاحب
قران از کشی گذشته در الچی بالغ نزول فرمود وقبه بارگاه بفاصله یک ماه براقاحت
وچند روز دران مواضع تنزه وعلف زار ماده روح بخش ویورت قدیم
خویش بدولت واقبال از اندازه پیش بگذرانید حفظ ربانی در هر حال
حارس وفکبان ومیامن تائیدات آسمانی قرین روزگار سعادت نشان
والحمد لله المنعم المنان کفتار در ذکر اسباب توجه حضرت صاحب قرانی بصوب

هندوستان

هندوستان صاحب قران گیتی ستان قندز وبغلان وکابل وغزنین وقندهار
باتوابع ولواحق تا حدود هند بشاهزاده رفیع مقدار پیر محمد جهانگیر ارزانی
داشته بود چنانچه سبق ذکر یافته وچون آن مملکت بحیز ضبط شاهزاده
مشارالیه درآمد وبانوار عدل واحسان بیارامید برحسب فرمان اعلی عساکر
اطراف وجوانب پیش او جمع شدند ومتوجه فتح دیگر بلاد گشته بالشکر
گران وافر ونوینیان وامرار مکارش مثل امیر سیفل قمدماری وامیر قطب الدین
عم زاده امیر سلیمانشاه وشامان بدخشان شاه لشکر شاه وشاه بهاالدین وبهلول
ومحمد زرویش برلاس وقماری ایناق وتمور خواجه اقبوغا وسیفل نکودری
وحسین جاندار ومحمود برات خواجه ودیگر امرا روان شده اوغانیان کوه سلیمانی
بتاختند وازآب ستدکذشته شهر اوچه را بجنگ بگرفتند وازانجا روان شده
بولتان رسیدند وشهر ولتان را محاصره کرده وحاکمان آنجا سارنگ وبرادر
بزرگ ملو بودند وبعد از وفات سلطان فیروز شاه از امرا اوابن
دو برادر رستیلای تمام یافتند وسلطان محمود نبیره فیروز شاه را به پادشاهی
برداشتند وحکومت هندوستان بدست فرو گرفتند وملو با سلطان
محمود در دهلی بود وسارنگ بانجا ولشکر منصور بهر روز دو نوبت جنگ
می انداختند تخصیص تمور خواجه اقبوغا که بیشتر دران معامله ساعی بود وچون
این خبر بحضرت صاحب قران رسید ودران حال آنحضرت جهة قمع وقلع

کرامان وبت پرستان عزیمت جانب ختای تصمیم فرموده بود وعساکر گردون
مآثر برحسب فرمان بدرگاه عالیشناه جمع آمده بودند وپیش ازان هم بسامع
علیه رسیده بود که در ممالک هندوستان باوجود انکه اعلام دین محمدی علیه
الصلوات والسلام در بعضی مواضع مثل دهلی وغیر آن افراشته ملت ونقش
کلمه توحید بر درایم ودینار نیز نگاشته بسی از اکناف واطراف آن ممالک خبث
وجود کفار لعین وشیئ غوایت وضلالت بت پرستان بی دین ملوث
وآلوده در آن ولاجون پیش نهاد همت علی آنحضرت احراز فضیلت غزو وجهاد
بود وسپاه ستاره کثرت گردون صولت را بآن نیت مرتب گشته دایم
یورش هندوستان از خاطر مبارک سر برزد وشب شبنه سلطنت را
رعایت مفوده شعر دران شغل بازیرکان رای زد که دولت مرا بوسه پای زد
جوایران وتوران مراشد تمام بهندوستان داد خواهم لگام
بجوشخ بجوشد جهان از شکوه بجنبخ بجنبد همه دشت وکوه هندوستان درزخ آتشی
نماند درآن بوم کودن کشی نمایم بکیتی یکی دشت برد که گردد زپولاد من کوه خرد
جگوید بهریک درین دلستان که دولت نه بیجد سراز آستان
چو فرمود شاه جهان رای خویش سخنهای فرخنده آورد پیش
کراغا بکاخی سپاه کزین نهادند زاخلاص روبر زمین که فرخست فرمان صاحبقران
برامل جهان خاصه بر بندگان بجا اوند بای ما سرنهیم زفرمان او برسر افسر نهیم

کراب

کراب وکرآتش کند جای ما نگردد زفرمان او رای ما شه آسوده ترشد زکفتار شان
نوازش بسی کرد بسیارشان کفتار دربورش همایون حضرت صاحبقران جهانگشا
بجانب هندوستان نیت غزا فحاوی بشارت موادی کلام معجز نظام ربانی
ومضمون تنزیل واجب التبجیل آسمانی حیث قال جل من کبیر المتعال آیة اِنَّ اللّٰهَ
یُحِبُّ الَّذِیْنَ یُقَاتِلُوْنَ فِیْ سَبِیْلِهٖ صَفًّا کَاَنَّهُمْ بُنْیَانٌ مَرْصُوْصٌ دلیلیست یقین
نمای رئیت زدای برعلو رتبت مبارزان میدان جهاد ورفت قدر ومنزلت
نبرد آزمایان معرکه بر اهل شرک وعناد ومویدات این معنی از فحوص کتاب واحاد
صحیح الانتساب زیادت ازانست که در امثال این محال متعرض ایراد آن توان
شد لاجرم همت متعالی آثار صاحب قران موید کامکار دین دار پیوسته در
غزو کفار ومحاربه وقتال زمره اهل ضلال واستکبار بوده در تاریخ رجب سنه
ثمانمایه که روی حساب سیلاسل فتح قریب است موافق بارس ییل که شمارش
مطابق اصحاب بدر اقتاده نیت غزا متوجه صوب هندوستان شد بهر آینه
مصدوقه آیة نَصْرٌ مِّنَ اللّٰهِ وَفَتْحٌ قَرِیْبٌ بظهور پیوست ومیامن امتنان آیة لَقَدْ
نَصَرَکُمُ اللّٰهُ بِبَدْرٍ قرین روزگار همایون گشت وباسپاهی چون قطرات امطار
درنیسان واذاربیار ومانند اوراق واثمار اشجار درفصل بهار بیرون از
حیز حصر وشمار روی مکنت واقتدار بآن دیار آورد وامیرزاده عمر بسرامیر
زاده میرانشاه راجهة ضبط سمرقند بازگذاشت ف جوانبخت هندوستان گرد شاه
بتلقین الهام وعون آله

عرض

بجوشید کوبی رنینی وزمان ۰ بجنبید کیتی کرانه کران ۰ روان شد سپاهی که هنگام
شمارش ندانست کس جز فرض ۰ شه شرف در قلب چون تیر ۰ جو کوه روان حمله جنگی بزیر
زغرندن کوس خارا شگاف ۰ پر افکنده بیمرغ در کوه قاف ۰ خروشش رود رو بکیوان رسید
زگرد سپه شد جهان ناپدید ۰ ملوک ممالک زیک ساله راه ۰ زاحاد آن جیش نصرت پناه
بدانه هر دیاری و هر کشوری ۰ سپاهی گران باگزینی سروری ۰ ولی اصل آن لشکر کینه کش
زتوران زمینی بد تخمیص کش ۰ که اقبال سلطان صاحب قران ۰ جو رخشنده خورشید کشور ستان ۰
وجون رایت نصرت شعار در خان خطه پرورد کار سایهٔ وصول بر تو مداخت
فی پلی بر سر آب جیحون روان ۰ زکشتی بیستند فرمان بران
بران پل زجیحون گذر کرد شاه ۰ بتایید حق باتمام سپاه ۰ جهاندار وآن جیش نصرت قرین
کزیدند منزل بجم کزین ۰ واز خجند نهضت فرموده براه غزنک وسمنکان
روان شد واز بقلان وعقبها گذشته آنداراب تخم نزول همایون گشت کفار
در توجه صاحب قران کیتی ستان بعزم کفار کتور وسیاه پوشان وبد دینان
جون رایت نصرت شعار سایهٔ شوکت واقتدار اندراب انداخت امالی
آن ولایت روی تطلع وستعانت بدرگاه عالمپناه آورده ازجور وعدوان
کفار داد خواستند که ما جماعتی مسلمانانیم کافران هر سال مبالغ مال ازما می
ستانند وباج وخراج میطلبند واگر در ادای آن تعلل می نمایم مردمان
ما را بقتل می آورند وزنان وفرزندان اسیر می برند وجون این سخن بسمع علیه

سید همت

سید حمیت پادشاهانه در حرکت آمد وانخرت راخود همیشه تخصیص
درین سفر وجهه همت عالی نهمت نصرت دین تقویت اسلام وغزو
کفار وکسر اصنام بود دیگر توقف روی توجه بدفع آن کافران ستمکار نهاد
واز لشکر فیروزی اثار از هر ده نفر سه نفر تعیین کرده بسعادت واقبال
سوار شد وامیرزاده شاهرخ را باباقی لشکر واغرق را در یساق غونان
برد بلگتور بکدشت وهر روز دو کوچ کرده تعجیل تمام میرفت جون
موضع پریان از وصول ونزول موکب همایون مشرف گشت امیرزاده
رسنج وبرمان اغلن وجماعتی امرا باده هزار مرد از طرف دست چپ
بجانب سیاه پوشان روان کرد ونفس مبارک از انجا سوار گشته بهمان
صوب که متوجه بود براند وجون بخاوک رسید دران محل قلعهٔ خراب
بود بعمارت آن فرمان داد اکثر امرا ولشکریان سلبانرا دران موضع باز
داشتند وبیاده بیالای کوه کنور برآمدند وباوجود انکه افتاب
درجوزا بود وهوا گرم برف بغایتی بود که سلبانرا دست وپای در آن
فرو میرفت واز رقتی عاجز می ماند درشب کریخ می بست بربالای
آن می راندند ودر روز کریخ وامی شد سلبانرا بر بالای خدماوزبلوها
داشته توقف می نمودند وباز در آخر روز روان می شدند وبدین
طریق می رفتند تا بیالای کوهی وکمر بغایتر بلند برآمدند وجند سلب

که بعضی امرا همراه آورده بودند همه را باز گردانیدند و چون کفار در اندرون
دریا مقام داشتند و از بالای آن کوهها راه فرود آمدن نبود و تمام
برف و ثلث مجموع امرا و لشکریان از جوانخار و برانخار از آن بالای
کوه بعضی بطناب فرود آمدند و بعضی بر روی برف خزیده خود را
بنشیب روان میکردند تا بعد از زمان بر زمین میرسیدند و بجمله حضرت
صاحب قران چیری از جوب تراشیده بودند و ترتیب کرده و خلقها
بران زده و طنابهای دراز هر طنابی صد و پنجاه گز با آن خلقها کشیده و استوار
بسته و صاحب قران مؤید عمان از صدق نیت بران چرخ شیشه
چند کس از بالای ان را فروی گذاشته و یک دو کس به بیل و کلنگ
در برف جای پا نهادن و محل قرار و ایستادن راست میکردند تا آن جماعت
فرود می آمدند و باز چرخ را فرو میگذاشتند و دیگر بار محل قرار پیدا میکردند
تا بدین طریق در نوبت بنجمین بیابان کوه رسیدند حضرت صاحب قران
غازی که در سرفرازی پای قدر بر تارک کیوان مینهاد عصا بدست اخلاص
گرفته مقدار یک فرسخ راه سیر فرمود و بقصد جهاد کمر اجتهاد از خسن اعتقاد
بسته ارتکاب این شدائد و مشقات نمود لاجرم بحکم مَنْ کَانَ لِلّٰهِ کَانَ اللّٰهُ لَهُ
در جمیع مدت حیات روی همت عالی بهر کار خطیر مشکل که آورد باسان
تر وجهی میسر شد و رایت فتح آیتش از مشرق تا بمغرب بهر جا که رسید

منظو

منظور منصور آمد ف هر کرا کوشش از برای خدمت همه کارش زایر زد آمد
وجمله سرلشکر خاصه را طنابها در کردن و دیگر اعضا استوار بسته از بالای
کوه فرو گذاشتند و بعضی را نگاه داشتی نتوانستند از کوه در افتاده تلف
شدند و دو سر لشکر بسلامت به نشیب رسیدند و حضرت صاحب قران
بسعادت سوار شد و امرا و لشکریان پیاده در رکاب نصرت انتساب
روان شدند و کفار آن دیار همه مردمان عادی قوی هیکل اند و بیشتر از خود
و بزرگ برهنه باشند و کلانتر ایشان را عداد اشوی گفتندی و ایشان را
عَلَاحِدَه زبانیست غیر پارسی و ترکی و هندی و اکثر ایشان غیر همان زبان
خود ندانند مکرر از موضع که نزدیک ایشان سلت کسی انجا افتاده باشد و زبان
ایشان آموخته و بران وقوف یافته که ترجمان شود والا هیچکس بزبان ایشان
وقوف نیابد و قلعه داشتند که در دامن آن آبی بغایت بزرگ میگذشت
و از آن سوی آب کوهی عالی بود سر بفلک کشیده و عقاب بلند پرواز
از رسیدن بقراز آن طمع بریده و آن ملاعینان پیش وصول سپاه ظفر پناه
یک شبانروز اگاه شده بودند و مقام خود را باز گذاشته و از آب گذشته
درختها را ببالای آن کوه عالی کشیده بودند و بتصور آنکه کسی نتواند رسید
در آن محل متحصن شده و چون لشکر اسلام با قدام سعی جمیل بقلعه آن مکان
رسیدند کسی آنجا نبود الا تک کوسفندی که داشتند کوفته خانهای آن خاکسا

رانرا

آتش زدند وچون باد از آب بگذشتند واشارت علیه صدور پیوست که عساکر
کردون مآثر از اطراف وجوانب بآن کوه برایند مجامدان دلاور جالاک رزمه
تکبیر وتهلیل نسامع مسبحان صوامع افلاک رسانیدند وبقصد آن سنگ دلان
فهی کالحجارة او اشد قسوة روی جلادت بکوه نهادند شیخ ارسلان باتومان
کبکنان در قبل جوانعار پیش از همه اعدا رد بنی را رانده بقلهٔ برآمد که برایشان
مشرف بود وعلی سلطان تواچی نیز از طرفی دیگر کافرانرا رانده جای ایشان
فروگرفت وشاهملک در موقف قتال وجدال با آن زمرهٔ ضلال سعی وکوشش
بحد کمال رسانید واز غازیان سعادتمند جماعتی کس از بالای کوه در افتاده
بمرتبهٔ شهادت بلند فایز گشتند وبیشتر خیلهای مردانه کرده ومنکلی خواجه
باجمعی از بهادران قوشون خود پیش رفته ببالای کوه برآمد وسونجک بهادر
نیز با مردم خود داد مردی ومردانگی بداد وشیخ علی سالبرد لاوریش
از قوم خود ببالای کوه برآمده ودشمنانرا رانده جای ایشان بستد وموسی
رکمال وحسین ملک قوچین ومیرحسین قوچی دست بردهای بهادرانه نمودند
وباقی امرا برهزاره وقوشون باتمامی لشکر منصور از اطراف وجوانب حمله
اوردند ونصرت اسلام رایحان کوشیده آثار شجاعت ودلاوری بظهور
رسانیدند وبسیار از کفار نجار را بتیغ ابدار بگذرانیدند وبعد از سه شبانروز
که پیوسته جنگ بود آن روز بر کشتگان بمنگ آمدند وبحزوزاری آمان

خواستند

خواستند حضرت صاحبقران اقسلطان کشتی رایش ایشان فرستاد که اگر بتقدم
انقیاد وادغان بیایید وزبان ودلرا بکلمهٔ توحید ونور ایمان بیارایید خون ومال
شمار ابخشم واین ولایت رابشمار زانی دارم آن بدبختان ناکاریحان رسیده بود
چون آن سخنان بوساطت ترجمان که داشتند بشنیدند روز چهارم بهراه اقسلطا
بدرگاه عالمپناه شتافتند واظهار مسلمانی کرده زبان مسکنت وتضرع بگشاد
که ما بنده ایم وبهرچه فرمان آنحضرت باشد بجان متابعت کنیم وحضرت صاحب
قرانی ایشانرا خلعت بوشانیده واستمالت داده باز گردانیدند وچون شب دیگر
آن روز بر کشتگان تاریک دل بامیر شاهملک شیخون آوردند وبعضی از ایشان خسته
وآشفته جان بیرون بردند وقریب صد وپنجاه نفر اسیر کشته کشته شدند واز عمر آب
تیغ باتش دوزخ پیوستند تمام لشکر اسلام بآن کوه برآمدند وبرحسب فحوی
حدیث اقتلوا شیوخ المشرکین واستحیوا شرخهم علی قابلیها افضل التحیة السلام
ازانجه مانده بودند مردانرا بتیغ غزا بگذرانیدند وفرزندان وزنانرا اسیر کردند وبر
آن کوه وسرتول از سرهای آن پی دینان که بهرکز بسجدهٔ حق در نیاورده بودند
منارها برافراشتند وحکایت غزو نامدار که درماه مبارک سنه ثمانمایه وقوع
یافته بود بتاریخ همانجا برسنگ نگاشتند تا بتمادی روزگار خلق بدیدن
آن آیند وبدیدهٔ اعتبار مطالعه نمایند وثمرهٔ از کمال شوکت واقتدار صاحب
قران مؤید کامکار دریابند چه اماطی آن دیار برافتد در هیچ عصر از اعصار هیچ پادشا

رفیع مقدار حتی تا اسکندر ذوالقرنین برانجا دست نیافته ف
انجا این صاحب قران شده میسر در جهان هیچ شاه کامران حتی سکندران نیافت
کفتار در فرستادن حضرت صاحب قران پرور محمد آزاد را بتفحص حال امیرزاده رستم
و برمان اغلن و مراجعت نمودن از کتور چون امیرزاده رستم و برمان اغلن که بطرف
سیاه پوشان رفته بودند از ایشان خبری نی آمد رای عالم آرای یکی را از کتوریان
عجرچی ساخته از خان زادکان محمد آزاد و دولتشاه و ایدکو جقو اویعور و شیخ
محمد علی را با چهار صد کس ترک و بیصد کس تاجیک مقدم بر سر محمد آزاد تفحص احوال
ایشان فرستاد و محمد آزاد با آنجماعت برحسب فرمان روان شدند و براههای
تنگ دشوار بمشقت بسیار دیکوههای بلند برآمدند که نظم برکمال کمال اسمعیل شعر
ما تهبینه دانه که در بینه تعبیه است اجرام کوههاست نهان در میان برف
بد مبالغه وصف الحال آن بود دلاوران صاحب توفیق سیر ما بر دوش استوار
و پشت باز خمیده خود را بروی نشیب رها کردند و بعد از زمانی بزمین
رسیدند و چون از انجا روان شده بقلعه سیاه پوشان آمدند هر چند سر کردان
کردیدند کسی را ندیدند و او را کس نشنیدند اما پای غلبه یافتند که بطرف
دره رفته بودند و آن پی واقع پی سیاه پوشان بود که از توجه لشکر منصور
آگاه شده بودند و از قلعه بیرون آمده پیش ایشان باز رفته بودند و در دره
تنگ کمین کرده و چون برمان اغلن و امیرزاده رستم و از امرای قوشون مثل اسمعیل

واله داد

واله داد و سونج تورویجی و آدینه و شیخ حسین سوچی و صاین تور و شمس و
وارد و شاه و دولتشاه جایچی و بهر ملک نوایچی با سپاهی که بهراه داشتند
بدان دره تنگ رسیده بعضی گذشته بودند و بعضی غافل فرود آمده و سلاحها
رها کرده سیاه پوشان تاریک دل از کمین بیرون جسته بودند و مکابره معا
بر ایشان ریخته از بی سبب شکست بر لشکر اسلام افتاد شعر
جو سردار در جنگ بنمود پشت نه خود را که نام آوران را بکشت وچون کفا
مشاهده کرده بودند که لشکر اسلام روبگریز نهاده و لیکر کشته از عقب ایشان
در آمده بودند و بزخم تیر و زین و میتین بسیار مسلمانان را شهید کردند از انجمله
از امرای قوشون شیخ حسین سوچی و دولتشاه جایچی و آدینه بعد از کوشش
فراوان و جنگهای مردانه ببرجه شهادت استسعاد یافته بودند انا لله
و انا الیه راجعون القصه محمد آزاد آن پی برگرفته از عقب سیاه پوشان روان شد
چون بآن دره رسید که جنگ واقع شده بود با سپاه پوشان تیره رای دوچار
خورد و با ایشان محاربه عظیم کرده داد مردی و مردانکی داد و بسیاری ازان
کفار خاکسار را بشمشیر ابدار و خدنگ سندان کذاز تخم و پیس القرار فرستاد
و ایشان را مقهور و منکوب گردانیده جبه و اسلحه و سلیحان سیاه اسلام رکه گرفته
بودند باز ستده و مظفر و منصور بر برمان اغلن و سپاه گریخته پیوست و از لشکریا
برکس جبه و اسلحه و سلیحان خود نشناخته بستدند و محمد آزاد برمان اغلن را

گفت امشب درین موضع توقف می باید نمود و او را بدلی نایستاد و از شاد
نشود و بعقبه برآمد و بدین واسطه لشکریان نیز از عقب او برآمدند بهر اینه
چون سردار بدل و پی جگو باشد شکست آید و الهذا در حکمت سیاستی پیان
کرده اند و شیخ سعدی رحمته الله محصل بنظم آورده شعر به پیکار دشمن دلیران درست
بهر بران بناورد شیران نخست ، سپه را مکن پیش رو جز کسی ، که در جنگها بوده باشد بسی
نتابد سک صید روی از پلنگ ، زروبه رمد شیر نادیده جنگ ، مخنث به از مرد شمشیر زن
که روز وغا سر تبابد بجوزن ، یکی را که دیدی تو در جنگ پشت ، بکش گر صد و در مصافش مگشت
وحقیقت انکسر نا موسی که بر تمان اغلن دران قصه کرد از زمان چنگیز خان باز
کسی نکرده ف از قوم قیاب کسن نکرده ، و در جنگ او زبک نیز این چنین
حرکتی از وصدور یافته بود و حضرت صاحب قرانی از مکارم اخلاق پادشاهانه
او را عفو فرموده بود و بر قرار حرمت او میدرشت و دین ولا او را ان بوای
آن فرستاده که تا باشد که غیرت نموده او را آب روی حاصل شود و خاک
خواری جنین بر فرق خویش کرد ف سپهبد نه زیبد بجز صفدری
که تهانه اندیشد از لشکری ، جو بدل بود پیشوای سپاه ، شود کار لشکر سراسر تباه
سپهبد اربد زبهره بهر کز مباد ، که نا موس لشکر رود زو بباد ، و حضرت صاحب
قران بعد ازان فتح کتور و قتل و قهر کفار دو سیر بداخر جلال اسلام و علی سمنانی را
با جمعی نفرستاد تا محل بیرون رفتن ازان دره تفتیش نمایند و راه آماده سازند

ولشکر یانرا

ولشکر یانرا فرمان داد تا رزع آن بی دینان سخت پیشه را که دران موضع بهنوز
سبز بودند بیخ برکندند و چون جلال اسلام و علی سمنانی برحسب فرموده حای
برآمدن پیدا کردند و در بعضی محل برف سوراخ کرده راه رسالت ساختند حضرت
صاحب قران در ضمان عون پروردگار منظفر و کامکار روان شده و از عقبها و کو
کذشته نجاوک نزول فرمود و جمع را بحافظت آن قلعه که بعمارت آن فرمان
داده بود باز گشت و دران محل با سبان سیهده تمام امرا و لشکریان که
مدت هژده روز پیاده بغرو کفار قیام نموده بودند بودند سوار شدند و
از انجا نهضت نموده در ظل رایت نصرت شعار بفتح و فیروزی باخرق
همان پیوستند و چون بر تمان اغلن و امیرزاده سنج و محمد آزاد با لشکر که
همراه ایشان بود بعسکر ظفر پیکر رسیدند حضرت صاحب قران بر تمان اغلن را
که جنگ ناکرده از پیش کافران کریخته بود بمجلس همایون راه ندادند و در مقام
و معرض خطاب و عتاب آورده با امرا بر سبیل تغیر و سرزنش او فرمود
که نص قرآن مجید بآن ناطقست که اکر از مسلمانان بیست کس در کارزار مصابرت
نمایند بر دویست کس از کفار غالب آیند و او با ده هزار مرد از اندک تفری
از کفار کریخته سلامت و مسلمانان را در مهلکه انداخته و این جریمه او را کناه کار
ساخته از نظر انداخت مصراع کز چشم عنایتش بیفتد از که مرد و محمد آزاد را
که پیاده با چهار صد کس پای ثبات در جنگ همایون فشرده بود و بسیاری

یی دنیا نرا بتیغ جهاد گذرانیده وایشانرا مغلوب گردانیده و هرچه از سپاه
اسلام برده بودند باز ستده بود بتربیت و عاطفت خسروانه سرافراز گردانیدند
وبانعامات پی دریغ نواخته قوشون ارزانی دولت و جماعتی که باو بودند
واثار جلادت و مردانگی بظهور رسانیده بودند همه رابعطایای پادشاهانه
مخصوص گردانیدند ونوازش فرمود گفتار در بازگردانیدن حضرت صاحب قران
ملکی ملکات امیرزاده شاهرخ را بهداه انحضرت هم دران محل قرة العین سلطنت
وپادشاهی امیرزاده شاهرخ را اجازت داد که بخراسان باز گردد ودرهنگام
وداع او را بزبان عطوفت و مهربانی بسی نصیحت فرمود ف

کای نور چشم پر هوش دان سخنهای پیرانه ام گوش دار بصوبتی کا قتد از خیر و ش
مشو غافل از ایزد داد گر بهر حالی از شادمانی و غم مران جز بفرمودهٔ شرع دم
مزن تا بری کار دولت زپیش زتائید حق دان نه از سعی خویش مکن خوبآسایشی ناز و نوشش
مراد از خداوان ولیکن بکوشش وچون صاحب قرانی کوتی سعادت آن جشم
وچراغ سلطنت رابخواند هر نصایح و مواعظ بیارست او را کنار کوفته وداع
کرد و بحفظ وعنایت الهی سپرده روانه ساخت وراایت نصرت شعار
از انجا نهضت نموده بسعادت واقبال متوجه صوب کابل شد واز راه تل
بکوه نهند کشی برآمد واز بخ شبرکه بهر بخ بمیر متهور سلت عبور کرده بحلکای
تاران که از انجا تا بکابل قریب بیخ فرسخ سلت بمرغزاری نزول فرمود

جوین طایر همت بلند پرواز آنحضرت عالی منقبت پیوسته پر و بال عدل
واحسان در هوای تعمیر بلاد و ترفیه عباد طیران مینمود درین ولا از رود خانهٔ که
در انجا جایست بخرمندی فرمان داد و بر تمام ایران و لشکریان قسمت کرد و جوی
بزرگ بطول بخ فرسخ باندک زمانی از آب مرغزار جاری ساخت و آنرا
جوی ماهی گیر گویند وچند دیه معتبر آن آب معمور شد و آن وادی غیرذی
زرع حدایق ذات بهجت گشت ف هرجا نسیم دولت صاحب قران وزد
از خاک آب خیزد و از خار گل دمد و بعد از کفایت آن مهم از انجا نهضت
نموده بسعادت واقبال روان شد وچون بکابل رسید مرغزا و درین معسکر
ظفر قرین گشت ذکر رسیدن ایلچیان از اطراف وآمدن تایزی اغلن از قلماق و شیخ
نورالدین از فارس چون مرغزا و درین از فرّ مقبول موکب نصرت اینین عزیمت
فرای سپهر برین گشت از طرف دشت ایلچی تور قتلغ اغلن و کس امیر ایدکو برسید
واز جانب جته نیز رسول حضرخواجه اغلن امد امرا و نوینان ایشان دایمایه
سریر اعلی رسانیدند و ایشان بعد از اقامت رسم زمین بوس زبانرا بدعا
وثنا آراسته رسالتی که داشتند باداء رسانیدند مضمون پیغام همه این
بود که ما بنده و چاکر و تربیت یافتهٔ آنخضرتیم اگر پیش ازین خدمتی
بجهة اخلاص ما در اخر اشیمه پای از جادهٔ متابعت بیرون نهادیم و کوچنده
در بیابانها سرگشته و حیران گردیدیم این زمان فتح و رستگی آن در اینهٔ عقل

مشاهده کردیم وازان مخالفت نابسندیده که باعث بران وسوسهٔ شیطان
وجهل وغرور بود پشیمان گشته انگشت ندامت بدندان تاسف گزیدیم
اگر عاطفت حضرت صاحب قرانی شامل احوال ما گشته نقوش آن جرایم
بزلال عفو بشویند وگناه ما را نبخشد بعد ازین قدم از جادهٔ بندگی نتوانیم
واز فرمان بندگان حضرت بهیچ حال تجاوز ننمایم ف جهان از کران تا کران زان ترست
سرما همه زیر فرمان تست فردوسی همه بندگانیم خسرو پرست درین عهد فرخنده هرکس که هست
وتایزی اغلن در الغ بودت باقا آن مخالفت کرده واز قلاق گریخته هم درین
محل بپایهٔ سریر اعلی آمد حضرت صاحب قران او را کنار گرفته بزبان اعزاز
واکرام پرسش نمود وبصنوف عنایت وعاطفت پادشاهانه مخصوص وموود
وخلعت طلادوز وکمر مرصع وسلبان راهوار واستران قطار واشتران
بسیار وخیمه وخرگاه وهرچه در اعداد تجملات که سلاطین را باشد درباره
او ارزانی داشت واوظرگردار ملازم رکاب همایون گشت شو
ازادبندهٔ که بود در رکاب او، وهم درین محل امیر شیخ نورالدین بسر سالارغاکه
در یورش پنج ساله برحسب فرمان رفته بود که اموال شتر از ضبط نماید
ازانجا با خزانه وبسی تحفهای از جمله کرامی وبتکات کرا غایهٔ نامی مثل
جانوران شکاری از طیور وهنود جهندهٔ دونده وصنوف ذخایر از نقود
وزر وجواهر وکرمای مرصع وخلعتهای طلادوز فاخر ونفایس ثیاب

واقعه

نوزد

کر

واقعه رنگارنگ وکرایم اسلحه وهرگونه الات وادوات جنگ واسبان
تازی بازین زر وشتران شکوه مند کوه پیکر واستران بسیار بعضی قطار وبعضی
راهوار وچند رکابی بارخوت والات رز ونقره مکمل بسته ودختها بر بالای
آن تعبیه کرده وسراپرده وبارگاه وخیمه وخرگاه همه سقرلاط الوان ودیگر
تجملات وتسوقات فراوان که از مجموع این طرایف وظرایف از لطف
وخوبی بمرتبه که دیدهٔ بینندگان از نظارهٔ آن حیران می ماند واز بسیاری بمثابه
که اندیشهٔ محاسبان از شمار آن سرگردان می شد کتاب وحساب دیوان
جلالت انتساب سه شبانروز متصل آنرا قلمی کرده نسخها پرداختند وروز عرض
مجموع امراو نویینان آنرا بپایه سریر اعلی عرضه داشتند وامیر شیخ نورالدین را
ازاول صباح که افق سیم سیمای آسمان جواهر کواکب نثار کرده قرص زرین
آفتاب برسم پیشکش بر طبق عرض نهاد تا زمان فرمان اُقِمِ الصَّلٰوةَ لِدُلُوكِ
الشَّمْسِ آن پیشکشها میگذرانیدند ودران مجلس عالی که شوکت فریدون وحشمت
خسرو پرویز را در نظر روزگار خوار گردانیده بود تایزی اغلن وایلچیان دشت
وجته حاضر بودند ودیگر جوجیان حاضر بودند واز مشاهدهٔ آن تعجب وحیران
مانده هم از لطافت وغرابت آن تبرکاتست که مثل ان در مخیلهٔ ایشان هرگز
نگذشته بود وهم از رفعت وعلو شان حضرت صاحب قران که یک بندهٔ
از بندگان او تواند که چنان تحفها بعرض رساند آیه وَاللّٰهُ يَخُصُّ بِرَحْمَتِهٖ مَنْ يَّشَآءُ

ف فرازندهٔ سقف گردان سپهر ـ فروزندهٔ شمع رخشان مهر ـ کسی را کز امل جهان بر گزیند
ز رفعت بگردون تواند رسید ـ عاطفت حسرو انه مهانرا نبی ازان برکات
ارزانی داشت و نیکو بندگی امیر شیخ نورالدین در حضرت اعلی در محل قبول
اقتدا و از جلالت قدر و عزت مجال زبان حالش از پردهٔ انفعال این ترانه
میزد ف کامروز بهر شار که مکتر زجان بود نه در خور جلالت آیین آستان بود
و بعد ازان حضرت صاحب قران ایلچیان اوزبک و جتهٔ را مرحمت فرمود
و بکلاه و مکرو خلوت و سلب سرافراز گردانید و ملتمسات همه را مبذول
داشته بانوازش نامه و تبرکات و تشوقات چسروانه باز گردانید و امیر
شیخ نورالدین زانوده برمان اغلن و کسانی که با او مخاطب بودند در خولت
کرد مراحمی دریغ کناه ایشانرا با و بخشید و صحیفهٔ جرایم همه را قلم عفو کشید
و گردان و لاسلطان محمود خان با لشکر دست جب و امیرزاده سلطان
حسین و امیرزاده شیخ و امیر جهانشاه و غیاث الدین ترخان و حمزهٔ طغی بوغا
برلاس و امیر شیخ ارسلان و سوبخ نهادر و بشتر و دیگر امرا بر حسب فرمان
بصوب هند وستان روان شدند و پیش ازین ملک محمد برادر لشکر شاه
اوغانی با جمعی رعایا ببرکاه عالمپناه آمده بودند و داد خولشتن که موسی
اوغانی که مقدم قبیله اگر کسی سلت برادر هر اکه از بندگان حضرت بود کشته
سلت و قلعهٔ ایریاب را خراب کرده و هزاره مارا غارتیده و اسباب و املاک

مارا بدست قصب و تغلب فرو گرفته و بدزدی و راه زنی مشغول سلت
و هیچ افریده بسلامت ازان حوالی نمی تواند گذشت و من بنده از بیم جان گریخته
بغزنین آمدم و بشارت توجه موکب ظفر قرین شنودم انجا توقف نمودم
حضرت صاحب قران از انجا نایرهٔ غضب اشتعال یافت و دفع فساد آن
بدکردار انرا و جههٔ همت عالی ساخته فرمود که تو خود را پنهان دار تا من اورا
طلب دارم اگر بیاید داد تو بستانم و اگر تخلف نماید ترا لشکر دهم تا بخون
برادر او را بقصاص رسانی و درمان کسی را بایر لیغ فقصاجریان پیش موسی
فرستاد که بعسل مع علیه رسانیدند که تو قلعهٔ ایریاب را خراب ساخته و حال
انکه آن حصار بر سر راه هندوستان واقع سلت مناسب نیست که خراب
باشد می باید که بیجل بیائی تا ترا رعایت فرموده آن ولایت را بتو ارزانی
فرمایم تا تو قلعه را بحال عمارت باز آوری و چون فرستاده پیش موسی رسید
بیجل با پیشکشی به پایهٔ سریر اعلی شتافت و بسعادت زمین بوسی
استسعاد یافته پیشکش کشیده رای ممالک آرای صواب جنان دید که اورا
با تمام لشکر و اتباع بدرگاه ارسال نمایند تا آماده فتنه و فساد از
ولایت بکلی منقطع گردد و او را بکمر شمشیر رزو جامهٔ طلا دوز و سلب بازین
و دیگر انعامات پادشاهانه ایمن و مستظهر گردانیدند و فرمود که با لشکر
با تو همراه گشته تا بروی و قلعه را معمور گردند تو حشم خود را کوچ کرده به نزدیک

حصار آور و بعمارت قلعه مشغول شو و سعی کن تا رسیدن ما قلعه تمام شود
واگر تا رسیدن ما کاری مانده باشد چون ما برسیم بجریک مدد کرده مکمل سازند
وترا انجا گذاشته متوجه هندوستان شویم و موسی رکمال را با سه هزار
مرد همراه او کرده تجیل روان ساخت از پیش و چون موسی بایرباب رسید
برحسب فرموده جشخ خود را بحوالی قلعه بدامن کوه آورد و بعمارت حصار اغار
نهاد و بهر روز دویست و سیصد مرد با دمل و ضربا بجد تمام مشغول بودند

کیفیت در تعمیر قلعهٔ ایرباب و دفع قطاع الطریق اوغانی

حضرت صاحب قران گیتی ستان مهد اعلی سراپلک خانم و امیرزاده الغ بیک را که همراه بودند
امر نمود دوبی بسمرقند باز گردانیدند و در چهارشنبه غرهٔ دو الحجه سنه ثمانمایه
از جلگای کابل پای توفیق برکاب توکل درآورده سوار شده و تجیل براند
وچون عساکر گردون مآثر در شنبه چهارم بایرباب رسیدند عمارت قلعه
بنا کرده بودند سراپردهٔ عظمت و کامکاری باطناب دولت و کامیابی
استوار کرده باوج سعادت برافراخته و لشکر کروه کروه رسیده بوزجل
فرود آمدند و حکم جهانمطاع باتمام قلعه بنفاذ پیوست و آن قلعه بود معتبر
مشتمل بر مسجد جامع و دیگر مساجد و بسی مسکن و اماکن و تعمیر مسجد جامع
باهتمام امیر شاهملک و جلال اسلام حواله رفت و جنان قلعهٔ در مدت
چهارده روز ساخته و پرداخته رفت و حضرت صاحب قران تواجیانرا

بخشید

بخشید امر فرمود که از اتباع موسی که بعمارت مشغول بودند هر کس که بیرون
رود نگذارند که بمحل خود باز گردد و چون بعضی از ایشان ازین معنی
رمزی دریافته بودند و چون قلعه تمام شد حضرت صاحب قران صباح
هفدهم بجهة احتیاط قلعه و حصار و خندق بررسیدی بود که از اخت
روان میگفته سوار شده و گرد قلعه میگشت و امرا و نوینان پیاده ملازم
رکاب همایون میرفتند و از اتباع موسی که کار میکردند هفت کس بر
بالای خانهٔ بر پشت دروازه ایستاده بودند چون حضرت صاحب
قران بمقابل دروازه رسید از روزن بالاخانه تیری بقصد انحضرت پیدا
خبا نخواهد آواز گذشتن تیر بسلبان بشنیدند اما چون حفظ الهی پیوسته شامل
انحضرت بود گزندی نرسید نایره خشم بادشاهانه برافروخته از دیگر
دروازه باندرون حصار درآمد و فرمان داد تا موسی را با مردم او که بعمارت
آمده بودند مجموع را بکرفتند و آن هفت جاهل بی باک که از بالای دروازه
تیر انداخته بودند از پیچ جان دست اضطراب بجنبک برکشادند و چند
کس را زخم دار کردند تا کله کی سبستانی با جمعی نردبان نهاده بیالا برآمد
و ایشانرا بقتل آوردند و در چاشت همان روز موسی را با دویست
کس از اتباع او که گرفته بودند بملک محمد سپردند و او با سه نوکر ایشانرا
بقصاص برادر بخنجر انتقام سر از تن جدا کرد و باب دهشهٔ آتش فعل

آن بادپیمایانرا بزخاک ملاک انداخت واز سرمای ایشان منارها ساخت
وفرمان شد تا حشمهای ایشانرا تاخت کردند وجمعی ازمتابعان ایشان که
درحشم بودند همرا تاجیز کردند وزن وفرزند ولباب واموال آن ظالمان
بدست مظلومان ایریاب افتاد که سالها ازجور بیداد ایشان بلاها دیده
بودند وزحمتها کشیده مصدوقه آیه وَسَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ
بظهور پیوست ف کس برلب ستم سوار نشد که نفتاد وخوار وزار نشد
عاطفت حضرت صاحب قران قلعهٔ ایریاب را بملک محمد ارزانی داشت
واوازبیمن الطاف آنحضرت بجای برادر والی قلعه وحاکم ایل واچشام
آن ولایت گشت وراههای آن حدود ونواحی ازآسیب تعرض ان
مفسدان وپی باکان ایمن شد وحقیقت انکه مسامع مشکوکه حضرت
صاحب قران دین پرور دریاب صلاح ممالک وایمنی طرق ومسالک
درمعظم بلاد ربع مسکون کرامت فرموده اگر کافهٔ بنی آدم تا انقراض
عالم بادای شکران قیام نمایند ازعهدهٔ آن بیرون نیایند ف
انچه انصاف اوبعالم کرده که تواند که شکر آن گوید جه برآید زدست خلق مگر
فضل یزدان رضای آن جوید کفتار در توجه رایت نصرت اثر بصوب شنوزان
ونغز وقطع مادهٔ طغیان وعدوان جماعهٔ پونیان چون حضرت صاحب قران
کامیاب مصالح ولایت ایریاب از فرّ دولت خلود انتساب ساخت

وامور آنجا بر نهج استقامت جریان یافت ورایت نصرت شعار درشنبه هژ
دفالحجه سنه ثمانمایه نهضت فرمود وغان عزیمت بصوب خطهٔ شنوزا
معطوف گشت واز کوه جنگل عبور نموده درحوالی آن خطه نزول فرمود
وروز دیگر توقف فرموده وفرمان شد که شاهزاده جوانبخت خلیل سلطان
بهادر باجمعی امراو اغرق ازراه قجای براه بانوروان شوند وحضرت صاحب
قران سپهر اقتدار ایلغار فرموده شبگیر کرده باجند سوار روی توجه بصوب
قلعهٔ نغز آورد وصباح سه شنبه بیست ویکم ماه مذکور رایت منصور بآنجا رسید
وپیش ازین درمقام کابل امیر سلیمانشاه دیگر امرا با لشکر خراسان برحسب
فرمان متوجه نغز شده بودند وآن قلعه را عمارت کرده ودرسحکام آن سعی
بلیغ نموده وچون هوای آن دیار ازموکب ظفر شعار مشک بار گشت مقارن
وصول فرخنده بمسامع علیه رسانیدند که قبیلهٔ پونیانی از قبایل اوغانی
که مثال منحنی الامثال صادر شده بود که کمر بندگی بسته با لشکر خود بعسکر ظفر
پناه آیند وبوظایف ملازمت وخدمتگاری قیام نمایند پای ازجادهٔ انقیا
پرون نهاده اند لشکر نفرستاده ویپش ازین دران هنگام که شاهزاده
پرمحمد حوالی دیار هند را تاخت فرموده بود وسپاه منصورش برده
وغنایم بطرف کابل می آوردند بدان وناپاکان راه زده بودند وجسارت
نموده وبعضی ازانها برده وازآب بهرمند گذشته ودرکوههای بلند وجنگلها

محکم متحصن شده و بقطع طریق اقدام مینمودند و از وصول این اخبار آتش
خشم انحضرت زبانه زدن گرفت و بهمران دوزف حذیو جهانگیر صاحبقران
رکحت اندر لعد تخت روان یکی باره کوه بیکو بزید بجستی جو آهو بنیروی شیر
سبق برده از آهوان در شتاب بکردی جو آتش به نرمی جواب و با عساکر گردون
مآثر که همگام تاخت نه باد جهان کرد کردار ایشان دریافتی و برق برق آتشی
فعل نعل رخش ایشان شکافتی روی قهر و انتقام بصوب آن بدکردارات
نیکو بهید انجام نهاد و بعد از سه روز بایشان رسیده فرمان داد تا لشکریان
پیاده کشته بکوهها و جنگها برآیند و آن سرکشتگان عاصی را بقوت بازوی جلادت
و مردانگی بدست آورند و از پای درآرند برحسب فرمان بتقدیم رسانیدند
و خلق بسیار از ان بادیه پایان خاکسار بیع ابدار باتش دوزخ رسانیدند
و فرزندان ایشانرا اسیر کرده اموال و اسباب ایشانرا بیاد تاراج بردادند
خانها را آتش زده دود استیصال از دودمان آن دزدان بدفعال برآورند ف
بر انکوز صاحبقران سرکشیده زمانه سرشی را زتی برکشیده
کسی کو نهد بر خلافش قدم سیه روی کرد د بسان قلم و بعضی ازان اشرار
صوب کریز و جهة عجز و اضطرار ساختند و بوسیلهٔ فرار جان از ورطهٔ آن قهر
بکنار انداختند بمدت بادشاهانه معتضی آن شد که دران کوه توقف غاید تا بخ
آن قوم فتنه انگیز بشمشیر تیز بریده کرده و راههای آن ولایت بکلی از خوف

وخطر آن

نام
وخطر آن نفسد آن ایمن و آرمیده ماند و در اثناء آن حال کلانتر آن قوم اویل
روی اخلاص نیتی صادق بدرگاه عالم پناه نهاده و بشرف بساط بوسی مستسعا
یافته استغفار و توبه وسیلهٔ نجات ساخت ضمیر منیر که منظر فوز و فلاح
از عنوان ظاهر اسرار باطن مطالعه فرمودی دریافت که او را سعادت یاور
بوده بدل پاک و خاطر صافی از در ایل و خدمتکاری درآمده صحیفهٔ زلات اعدا
رقم عفو کشیده و بعنایت و عاطفت خسروانه سرافراز گردانیده و بیمانی درستی
از کرداب بلا رستگاری یافته بانواع تربیت و نوازش مخصوص گشت شو
جو صبح صادق آمد رسالت کفتار جهان در زر کوفتش محتشم وار
جو سر و از راستی برزد علم را ندید اندر خزان تاراج غم را وامیر سلیمانشاه
بعد از آنک قلعهٔ جنانک ذکر کرده شد اباد ان ساخته بود و از تعمیر و استحکام
آن برخاسته جز یافته بود که حشم کلانیان که قبیلهٔ یاقوت و کروهی باعدت و آلت
بدلیغ لازم الاتباع را مطاوعت و انقیاد تلقی نکرده اند و لشکر خود را بعسکر
ظفر پناه نفرستاد و بدو روز پیش از انک رایت نصرة سایهٔ وصول بر قلعهٔ
نفرانداز ند با لشکری که ملازم او بودند بر سر آن حشم تاخت کرده بود و با وجود
انک ایشان مردم قوی هیکل بودند همه را مغلوب و منکوب گردانیده
بعضی را بتیغ قهر گذرانیده و جمعی را دستگیر کرده و فرزندان ایشان را اسیر
گرفته و خان و مان ایشانرا بیاد غارت داده و از حدود مواضع کلانیان

معاودت نموده مظفر و منصور توجه کرده ببرکاه عالیپناه کردون اشتباه
آمد و بعز بساط بوسی مستسعد گشته بصنوف عاطفت و تربیت خسروانه
اختصاص یافت و در جمعهٔ غرهٔ محرم سنه احدی و ثمانمایه حضرت صاحب
قران از ناحیهٔ قبیلهٔ یونیان مراجعت نموده در حوالی قلعهٔ نغز بسعادت و اقبال
نزول فرمود و امیر سلیمانشاه را با فوجی از لشکر عولتان پیش امیرزاده پیر محمد
فرستاد و شاه علی فراهی را با پانصد پیاده در قلعهٔ نغز بگذاشت و از انجا در ضمان
حفظ و تائید ملک دیان روان شده موضع بانو مخیم نزول همایون گشت
و پیر علی سلدوز و امیر حسین قوریچی با جمعی لشکر در ان محل باز دشت و رایت
منصور از بانو نهضت نموده جمعه هشتم ماه مذکور سایهٔ اقبال بر کنار آب سند انداخت
در همان محل که سلطان جلال الدین خوارزمشاه که از چنگیز خان گریخته خود را
بر آب زد و بگذشت و چنگیز خان فرود آمد و از آب عبور ننموده باز گشت
اطناب سراپرده بادشاهی باوتاد عنایات الهی مشدود شد و قبهٔ بارگاه
خلافت پناه باوج ماه برافراخت حکم عالم مطاع نفاذ یافت که بر سر آب
سند پلی بندند طاعت گذاران در زمان دست مهارت بر گشادند و برو
روز از سه پایه و کشتی و نی جسری معتبر بستند و درین اثنا ایلچیان که از اطراف
ممالک آمده بودند بعضی را روانه فرمود مثل سید محمد مدنی که از حرمین
شریفین مکه و مدینه شرفهما الله تعالی و روی توجه بپایهٔ سریر اعلی که قبلهٔ اقبال
وکعبهٔ آمال جهانیان بود نموده رسالت مجموع حکام و اشراف آن اطراف آورده
بود و بعز عرض رسانیده که همه در مقام انتظار متر صد و امیدوارند که رایت
جهانکشای همای آسای سایهٔ سعادت بر فرق ممکنان گسترد و آن مملکت
را در پناه عنایت و حمایت خویش اورد و ایلچی اسکندر شاه والی کشمیر که
بجهة عرض عبودیت و اخلاص آمده بود او را نیز نوازش نموده باز گردانید
و فرمان داد که اسکندر شاه با لشکر خود در شهر دیپالپور بعسکر ظفر پناه ملحق شود

گفتار در عبور نمودن حضرت صاحب قران از آب سند روز سه شنبه دوازدهم
محرم الحرام سنه احدی و ثمانمایه موافق بارس ئیل که آفتاب نقطهٔ اعتدال
خریفی نه درجه گذشته بود رایت منصور از آب سند عبور فرمود و عساکر
منصور مجموع آب بر گذشته بکنار جول جرفرود آمدند و آن بیابانیست دراز
آن از طول امید هوسناکان کشیده تر و عرض آن از عرصهٔ فتوت کرم پیشگان
افزون تر و در حوالی آن از آب و آبادانی هیچ اثر نه و این جول در کتب تو
بجول جلالی مشهورست ازان سبب که چون سلطان جلال الدین خوارزمشاه
از چنگیز خان گریخته از آب بگذشت و باین جول در آمد و دران ولا اخلاص یافت
وجون رایت فرخنده فال سایهٔ نصرت و اقبال بران حدود انداخت مقدما
وراه بانان کوه جود بر نهمای طالع مسعود رو ببرکاه عالیپناه اوردند و کمر بندگی
بر میان بسته سر بر خط فرمان و قدم در راه انقیاد و ادغان نهادند و بمراسم

وبرایم پیشکش و شرایط مال گذاری و خدمتکاری قیام نمودند و پیش ازین
نخنه کاه رستم طغی بوغای برلاس با لشکری برحسب فرمان بطرف مولتان
رفته بود و غنان غزیت بصوب کوه جود تافته چند روز اینجا توقف نموده
و همین راه بانان وظیفه خدمت تقدیم رسانیده تعار علوفه جنابخی بایدمرتب
داشته بودند و خدمتکاری بندیده یکای اورده لاجرم درین ولا عاطفت
پادشاهانه شامل حال ایشان شد و احکام جهانمطاع در باب رعایت مراقبت
ایشان نفاذ یافت و خوش دل و آسوده خاطر بازگشتند و تفرقه بمقام خود
بازگشتند هرانینه نهال حدمت و ادب ثمرهٔ دوستکامی و اسایش بار اورد

جوبندگوهٔ زکسان چشم بد مدار پیوسته حمایت گردار خویش باش **ذکر قصهٔ شهاب الدین مبارکشاه تیمی و مخالفت او بعد از متابعت** شهاب الدین مبارکشاه که حاکم
جزیرهٔ بود بر کنار اب جمد و اقعت و خدم و حشم بسیار دولت و اموال
و اسباب بی شمار و پیش ازین در زمانی که امیرزاده پیر محمد جهانگیر بجدود مولتان
فرموده بود شهاب الدین طوق بندگی در گردن جان افکنده بقدم انقیاد و
ادغان امده بود و بیای بوس شاهزاده سرافراز گشته و بصنوف تربیت
و نوازش اختصاص یافته و چند وقت بوظایف خدمت و ملازمت قیام
نموده و چون بمقام خود بازگشت دیو غرورش راه زده و حکمی جزیره و دستهار
اب معمور شده سودای مخالفت و سرکشی در دماغ جهل او افتاد و کنار رود خانه

تا قصر امانی بنیاد نهاد اب که سبب حیات رسل اوراواسطهٔ هلاک شد و اشا
ای که بر جرخ ایمنی ذنبها تکیه بر ات میکنی هشدار از نظر بصیرت او محجوب
اند چون حضرت صاحب قران از جول عبور نموده کنار اب محل نزول
معسکر سپاه ظفر پناه گشت از مخالفت آن بدبخت اگاه گشته روز
پنجشنبه چهاردهم محرم فرمان داد که امیرشیخ نورالدین با توامان خود متوجه
ان جزیره شود و چون تدبیر و زخ شمشیر و تیر دمار از روزگار آن سر
تیهٔ غرور و بندار براورد امیرشیخ نورالدین برحسب فرموده روان
شد و چون بحوالی جزیره رسید شهاب الدین خندق عمیق فرو برده
بود و پارهٔ رفیع برگشیده و بدان متحصن شده و در حوالی آن محل
حضن بحر اب بزرگ بود سپاه ظفر پناه بی توقف باب درامده

شعر آتش پیکار برافروختند ۰ و محاربه واقع شد که وصف آن بعبارت
نگنجد و چون ترک مشرقی انتساب روی استراحت بخوابگاه مغرب
نهاد و هندوی شب تیره رای دهشت فزای بعزم شبیخون کین
برگشاد شهاب الدین باده هزار کس از طرف دیگر از اطراف اب شبخون
اوردو جنگی عظیم در پیوست **بیت** شد از تابش تیغها تیره شب
چو زنگی که بگشاده از خنده لب ۰ سر تیغ در جرخ مه تاب داد
سنان باغ کین را بخون اب داد ۰ زبس سر که بر شمشیر باد دید خون
۰ شب تیره را جبهه شد لاله گون

امیر شیخ نورالدینی با سپاه ظفر قرین حملهای بیاپی بایشان نموده بصدمات
متعاقب و هول ستور روز رستاخیز دران تیره شب بدیشان نمودند
ولشکر شهاب الدینی چون ماهی بر کنار دریا باضطراب افتادند و چون مرغ
در مضراب خونناب ف خواب دل از دیده حیرت بگشادند
و بسیاری ازان خاکسار را آب جیحون از آتش قهر بباد فنا برشد و چون
از آب تیغ عساکر گردون مآثر سیلاب بلا خبان بالا گرفت که کشتی
حیات مخالفان را گذار ممکن نبود بعضی خود را دران دریای خونخوار انداختند
واز کرداب حرب و وغا کوچیده بغرقاب دریا پناه بردند و دران شب
خان زادگان خاص مثل منصور و برزنجی بهد و برادرانش در مصاف جنگ
و میدان نام تنگ رایت مردی و مردانگی برافراشته کوششهای
دلاورانه نمودند اما زخم تیر و شمشیر داشتند و دران حال صاحب قران دریا
نوال بر سبیل استعجال رسیده بسعادت و اقبال بحوالی ان حدود نزول
فرمود و شهاب خرنجی که ندشت رعایت نموده دو بست کشتی فراهم
آورده بود و چون از شیخون با سپاه شکسته و بخت وارون بازگشت
و بنظر حیله جان ازان ورطه بیرون برد و چون دران شب با اتباع خود دران
کشتیها نشسته روی ادبار بگریز نهاد و بجانب اوجه که از بلاد هندست
بر زراب جمله روان شدند و امیر شیخ نورالدینی با لشکر نصرت آئین

برحسب

برحسب فرمان از عقب ایشان روان شد و بر کنار اب میرفتند
و جنگ میکردند و خلق بسیار از هندوان تلف شدند و چون شیخ نورالدینی
با سپاه ظفر قرین بازگشت مراحم پادشاهانه جماعتی را که در شبخون اثار
جلادت بظهور رسانیده زخم دار شده بودند ملحوظ نظر عنایت و بتربیت
گردانیدند و بتشریفات فاخره و انعامات وافره اختصاص بخشید و چون کشتیها ی
شهاب الدینی بحدود مولتان نزدیک شد لشکر امیرزاده پیر محمد و امیر
سلیمانشاه و امرا لشکر امیرزاده شاهرخ که از پیش آمده بودند راه بر ایشان ن
بگرفتند و آن سرکشتگان را در دریا دستگیر کرده بتیغ انتقام بگذرانیدند
و شهاب الدینی زن و فرزند خود را در آب افکند و بیخ جانی بصد مشقت
ازان ورطه مایل بساحل انداخت و حضرت صاحب قران امیرشاه ملک را
بفرستاد تا مخالفان را که بجنگلها درآمده بودند دمار از روزگار برآورد و او
بامتثال امر مبادرت نموده بادلاوران به پیشهای پر آب و گل درآمدند
و بسیاری ازان مدبران را بکشتند و غارت کردند و با غنیمت بسیار
و مال بی شمار و کشتیهای پر غله معاودت نموده بار دوی همایون پیوستند
و چون قضیه شهاب الدینی و اتباعش بنحوز و نجاح آخر شد و ازان مهم
فراغت روی نمود رایات ظفر قرینی بایالت فتح میمن برافراشتند و باو ج
سپهر بینی برافراشتند ازانجا نهضت نموده و پنج شش روز کنار

کنار آب روان شده روز یکشنبه بیست و چهارم ماه مذکور بلب آب جیاوه
برابر قلعه اتفاق نزول افتاد و در مقابل آن قلعه آب حمید و آب خیاوه
جمع میشود و از تلاطم امواج آن مجمع البحرین مشاهده می افتد و آیتی از آیات
قدرت الهی در نظر بصیرت می آید امر علی بیستی چیر صدور یافت و سپاه
ظفر پناه برحسب فرمان قضا جریان حشر کرده بر سر آن آب عریض که دریا بیست
ژرف بی پایان و نحریست مغرق بی کران بیستی چیر مشغول شدند و روز
چهارشنبه بیست و هفتم ماه باتمام پیوست پولی عجیب غریب غیرت نمای
و بیم نیز زای و حیرت افزای عقل مشکلکشای جه از پادشاهان گذشته بیستی
پول بر آن آب منقول نیست و ترمشیرین که بران آب عبور نموده پول نبسته
هر کار مشکل که مطرح نظر قصور صاحب قران کامکار گشت بآسانی داد و هر
امر خطیر که ضمیر منیر خاقان جهانگیر بدان التفات فرمود از کارخانهٔ تقدیر
پرتو تأخیر آماده و پرداخته روی نمود ف هزار کار چنین بیش کردمت او
کفتار در وصول رایت سعادة پی تبلغه تلمبی جون حضرت صاحب قران با عساکر
گیتی ستان از آن آب عبور نمود و در اطراف اب رفته بارگاه خلافت پناه
باوج مهر و ماه برآمد و روز دیگر پول را از بهر باقی لشکر و اغرق گذاشته
از آنجا بسعادت و اقبال روان شد و بکنار اب تلمبی مقابل شهر نزول فرمود
و اب تلمبی تا مولتان سی و پنج کروه بست فی الحال ملکان و رایان با جمهور سادات

و علما بارگاه

و علما بارگاه همایون شتافتند و بدولت بساط بوس مستسعد گشته
هر یک فراخور و منزلت خویش بنوازش پادشاهانه اختصاص یافته
و همان روز حضرت اعلی از آن آب عبور فرموده روز آدینه بیست و نهم
ازان طرف رود خانه توقف فرمود تا لشکریان بسامت از آب بگذشتند
و روز شنبه غرهٔ صفر سنه احدی و ثمانمایه صحرای که در حوالی قلعهٔ تلمبی واقع
مضرب خیام و مرکز رایات و اعلام گشت کامیاب دولت و کامرانی
بر شهر تلمبی انداخته و سادات عظام که منشور جلالت ایشان از رقم
آیهٔ قل لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة فی القربی توقیع رفیع یافته و علماء کرام
بشرفات کاخ قدرستان پرتو بین انما یخشی الله من عباده العلماء نافته
ازان مطالبست و از خطاب مسلم و معاف بودند و بخلعت گرانمایه سر
افراز و بلند پایه گشته باقدام افتخار و احتشام فرق سپهر فیروزه فام فرسود
جه اهتمام و اعتبار حضرت صاحب قران در بارهٔ این دو طایفهٔ عالیشان که از
آل عبا و ورثهٔ انبیا اند بیش ازان بود که بتعلیق تقریر و تحریر و آدی وصف
آن توان نمود و مبلغی که باسم امانی بر امانی تلمبی حواله رفته بود بعضی حاصل
شد و بعضی در جیز توقف بماند و دران ولا تمام عساکر گردون مآثر که بکرا
از شمار بیرون و بقوت از بهره در تصور آید افزون بودند و بغله احتیاج
دلشکنند بر لیغ عالم مطاع صادر شد که هر جا غله بیابند بردارند شهنکا

که دماغ کیتی از غلبه مادهٔ سودا بهم برآمد و جشم زمانه را سفیدی بسیاهی آمیخت
جون دیدهٔ رمد دیده تاریک بماند لشکریان بعلت طلب غلبه جون مور
جوشیده روبشهر نهادند و برسم معهود آیهٔ اِذَا دَخَلُوا قَرْیَةً اَفْسَدُوهَا قصه
بدان انجامید که طوفان بلا بالا گرفت و آتشی درخانها زدند و بهرجه یافتند
بغارت بردند و مردم را اسیر کردند و بغیر از سادات و علما کسی ازان
بلیه امان نیافت وَاِذَا اَرَادَ اللّٰهُ بِقَوْمٍ سُوْءً افلا مَرَدَّ لَهٗ و بسماع علیه حضرت
صاحب قران رسانیدند که جمعی روسا و سرداران اجی تلمیی پیش ازین
نسبت بامیرزاده پیر محمد از در بندگی درآمده در مقام اطاعت و انقیاد
بودند و بعد ازان جادهٔ صواب از نظر انداخته راه مهلکه انجام مخالفت
و عصیان پیش گرفتند فرمان قضا جریان بنفاذ پیوست که امیر شاه ملک
و امیر شیخ محمد ایکو تور با تومان خود بآن ناحیت تاخت کنند و آن قوم را
که بای اطاعت از شارع متابعت شاهزاده بیرون نهاده اند و کمر عناد بسته
وراه بدانندیشی بر ضمیر گشاده اند گوشمال دهند که موجب عبرت دیگران گردد
ایشان برحسب فرمان روی کین بجانب ایشان نهادند و بآن جنگلها که
پناه گاه آن گروه گمراه بود درآمده دو هزار نفر ایشان را بتیغ مرگ سان رحل نشان
و شمشیر براقشان فتنه نشان بی جان ساختند و تمهای ایشان را طعمهٔ دد و
مرغان گردانیدند و فرزندان ایشان را اسیر کرده باغنایم بسیار و نوامیس

شمار بر رکاب عالم بناه شتافته و روز شنبه بفتح صفر رایت نصرت اثر
بفتح و ظفر از تلمیی نهضت فرمود و روز دیگر حوالی جال که در کنار آب بیاه
واقعست بمقابلهٔ شاه نواز فرود آمدند کفار در توجه رایت جهانکشا بقصد نصرة
کوکرا درین مرحله بسمع مبارک همایون رسانیدند که نصرة برادر شیخ کوکری بادونهزار
مرد در موضع جال آبراحصار ساخته و آن ایست عظیم و جون ذهن قویهٔ صافی
طبعان نیک عمیق و مانند عرصهٔ همت کریمان بغایت پهنا و رحضرت صاحب
قران در زمان بسعادت واقبال سوار شده و اغرق کذ نشته باعساکر گردون
مآثر بکنار آن کول و مرود و لشکر را قلب و جناح مرتب گشته دست
رسالت از فرشکوه امیر شیخ نورالدین و امیر الله داد آراسته شده و دست جب
از شوکت امیر شاه ملک و امیر شیخ محمد ایکو تور زینت یافت و در پیش
قول علی سلطان توا جی با بیادکان خراسان جنگ را آماده گشته و نصرة
نصرت بر عکسی نهند نام زنگی کافور با هزار نفر از نهندوان بکنار کول
آمد و مور که بال پی روز پرواز آغاز دتا حوذ را در بارد در مقابلهٔ لشکر منصو
از غایت جهل و غرور صف برکشیدند علی سلطان توا جی با بیادکان متعرض
آن سرکشتگان گشته بجنگ مشغول شدند و در آن محل پر آب و لای آتشی
پیکار برافروخته آثار جلادت بظهور رسانیده خبا نخ او وجند کس دیگر
زخم دار شدند و امیر شیخ نورالدین و الله داد در عقب ایشان با آب

ولای درآمدند و بتیغ ابدار مخالفان خاکسار را بباد فنا بر داده بآتش دوزخ
فرستادند و سرهای ایشانرا بر خرسنان خون فشان ساخته بعسکر ظفر پناه
آوردند و آن نصرت نام بکبت فرجام معلوم نشد که از راه گریز بباد یه فرار
سر کردان شد یا بادیکر کشتگان بهاویه بیس القرار انتقال کرد ف
هرکس که سر رشته صاحب دلان بتافت ناچیز شد چنانک کسی ازوی نشان نیافت
وعسکر کردون ماثر اماکن ومساکن آن دوزخیان را آتش زدند واموال ایشانرا
غارتیده کله ورمهٔ ایشانرا راندند و روز دوشنبه دیم ماه ازان کول وجال ووحل
ولای که راهی بد بود بطریق بغایت دشوار شروع ازان اقشان وخیزان رفتی اردقتی در
عقل ازان ترسان ولرزان وادی اردادی نشان معبور غودند و مواضع شاه نواز
معسکر ظفر پناه گشت واین شاه نواز دیس غطیم سلت واما لی آن غلبه ودرانجا
انبار غله بسیار بود خانجه مجموع لشکریان آنچه خواستند بر داشتند وچند
انبار باقی ماند وازان موضع بعضی امرا برحسب فرمان روان شدند واز آب
بیاه گذر کردند وازعقب اتباع نصرت رفته آنچه جسته بودند و روبگریز نهاده
تاخت کردند وایشانرا دریافته بغارتیدند وغنیمت فراوان آوردند وحضرت
صاحب قران دوروز درین مرحله اقامت فرمود وحکم قضا جریان نفاذ
یافت که انبار مای غله که مانده بود جهة اضرار کفار آتش زده بسوختند وروز
پنج شنبه سیزدیم ماه رایت ظفر پناه از شاه نواز مکرمت ولغزاز روان

کشت ودرلب

کشت ودرلب آب بیاه بمقابلهٔ قریهٔ خیجان که مجموع اقتها درانجا جمع آمده
بودند اتفاق نزول افتاد وفرمان اعلی بنفاذ پیوست که لشکریان از
آب بگذرند ودرآن روز معتمدی ازنوکران شاهزاده کودن غلام بهرملک
نام ازطرف براة بعسکر همایون رسید وخبر سلامتی ذات بی مثال آن
مظهر الطاف ایزد متعال رسانید ماه سرور شاه جهانگیر شد بلند
از مژدهٔ سلامتی فرزند ارجمند درفضل وجود کودر شادی خرسند
درشکرخانی وبشکرانه حاتمی کفتار در رسیدن شاهزاده عالیشان پرمحمد جهانگیر
ازمولتان پیش ازین درذکر سیه یورش هندوستان گزارش پذیرفت
که امیرزاده پیر محمد شهر مولتان را محاصره کرد وچون مدت آن محاصره شش ماه
متمادی شده اندرونیان ازبی قوتی بتنگ آمدند خانجا تا اکل مردار وسیله شد
رمق میسا ختند وسارنگ که والی آن حط بود از سر ضرورت واضطرار
بپای عجز وانکسار بیرون آمده مولتان مسخر گشت وکسی فرستادند تا صورت
این فتح عرضه دشت پایهٔ سریر اعلی گرداند وبعد ازان پیشکاهای عظیم دست
داد وحکام لسبان سپاه شاهزاده مشار الیه تلف شدند واز ظاهر شهر باندرون
نقل کردند وحکام وسرداران حدود هند وآن حوالی که بیشتر ایشان از در
اوغان وایلی درآمده دم از هواداری وخدمتکاری میزدند بمجموع روی از
جادهٔ متابعت برتافتند وباظهار مخالفت بجا سر غوده اند بیشهای فاسد نجا

ط

بخاطر راه دادند و در بعضی مواضع دار و گیر را بتعجل آوردند و در جنان حالتی
که امیرزاده پیر محمد با تمام لشکریان تنها پیاده مانده بودند و مخالفان بر اندیشی
سرعصیان و طغیان برآورده شبهای تار در شهر می آمدند و خرابی میکردند و او
بغایت متفکر و متحیر بود ناگاه آفتاب رایت فتحایت حضرت صاحب
قرانی از افق آن نواحی برآمد و از تشعشع پرتو آن جز مخالفان بد وضعت پتره
رای را کار از دست و دست از کار رفته و پای ثبات و قرار از جای رفته
سراسیمه و مضطرب گشتند و از بیمن آن اتفاق که محض کرامت و نتیجهٔ ارشاد
علم دولت بود شاهزاده با ابتهاج از مضیق دهشت و حیرت نجات یافته
از سر استظهار متوجه معسکر ظفر قرین گشته و روز آدینه چهاردهم صفر در لب
اب بیاده بموکب نصرت پناه پیوسته و شاهزاده بسعادت پابوس
حضرت صاحب قرانی سرافراز گشت و آنحضرت او را کنار گرفته بانواع عاطفت
و نوازش پادشاهانه اختصاص بخشیده و جنید بوداعی و برادرش بایزید
و محمد درویش طاغانی که در یورش خوارزم از امیر جهانشاه گریخته بعد از
بسی مشقت بهندوستان افتاده بودند در آن وقت که امیرزاده پیر محمد مولتان
مسخر فرمود از طرف هند پیش شاهزاده آمدند و شاهزاده ایشانرا بهراه آورده
درین بعتبه بساط بوس رسانیدند و عفو جریمهٔ ایشان را در خواست نمود مراحم خسروانه
خون ایشان بخشیده وجوب یاساق زده رها کرده و روز شنبه پانزدهم رایت

ظفر پناه

ظفر پناه از آب بیاده عبور نموده بنجهان سایهٔ اقبال انداخت و از انجا
تا مولتان جهل کروه راه است و درین دو سه روز تمام لشکریان بعضی بکشتی درآمده
و بعضی تهنک آسا خود را بر اب زده از آن دریای روان بگذشتند و از فرو
دولت قاهره هیچکس را گزندی نرسید ف خوشا نیش پاک پیوندان بود
دم آتش و آب یکسان ببرد هیچ کار کی چاره کار ماست در آب و در آتش نکهد ار ماست
مدة چهار شبانروز در قریهٔ بنجهان توقف افتاد و روز سه شنبه بیست و پنجم ماه امیر
زاده پیر محمد در آن موضع طوی داده پیشکشها کشیده و بسی تحفها و کرامی از تاجها
و کمرها، زرین و سلیمانی تازی بازین و تعویرها، کرانمایه از نقایس اقمشه و خوت
و انواع اوانی و ظروف از کلکها و مشربها و افتابها بمجوع از زر و نقش ساخته بعرض
رسانیدند جنابخه اهل دیوان و ارباب قلم در روز بکتابت آن اجناس مشغول بودند
و مفصل آن قلمی میکردند و همت صاحب قران دریا نوال در روز عرض تمامت
آن نفایس و تبرکات را برا مراو و وزرا و ملازمان عتبهٔ علیا بخشش فرمود
و بحسب قدر منزلت هر کسی را از فیض بخشش بهره و بدریع محظوظ و بهره مند کرد
ف جود دستش نکذارد که شود زر بمجوع زان پراکنده بود خرف زر از یکدیکر
نور هرگز نتوان کرد خورشید جدا کرم از خاطر خسرو نتوان برد بدر
کاه احسان جو محاب ابر کفش می بارد برهه خلق جهان خاصه برارباب هنر وجون
بحر همت آن حضرت از نسیم اهتزاز موهبت و مکرمت بموج درآمده بود

ولشکریان امیرزاده پیر محمد را السبا ان در پشه کال تلف شده و درین سفر مشقت
بسیار کشیده و بیشتر کاو سوار و بعضی پیاده معسکر همایون رسیده بودند دران
روز سی هزار اسب با یشان نخشیده سوار ساخت بیت کف کریم تو بحریست در افاضت جود
که جز بساحه تسلیم نیست پایانش ٭ شعاع تیغ تو برقیست در دیار عدو
که جز اجل نبود قطر بارانش ٭ و بعد ازان رایت نصرت نشان از موضع جنجان
نهضت فرمود سایهٔ اقبال بقریهٔ سهوال انداخت و روز آدینه بیست و یکم ماه از
قریهٔ سهوال ارتحال نموده مرحلهٔ اهوان مخیم معسکر ظفر نشان گشت و یک روز
انجا توقف افتاد و دو روز دیگر از اصوان روان شده مرحلهٔ بهوال مرکز رایات
نهضت و جلال آمد اما طی دیالور سابقا ایل و منقاد امیرزاده پیر محمد شده بودند
و شاه زاده مسافو کابلی را با هزار مرد بدلوئی ایشان فرستاده و چون پشه کال
واقع شد و بر وفق سنت ابتلا آلهی لایبعد الخبیث من الطیب تا مخلص از مرایی
و موافق از منافق امتیاز یابد ظاهرا ضعفی بحال لشکریان شاه زاده راه یافت
ایشان از قلت درایت و سابقهٔ شقاوت باغلامان سلطان فیروز شاه
متفق شده مسافو را با آن هزار مرد بتیغ نیم بابکی بگذرانیدند و از شرر شرارت
نفس خبیث خرمن امن و امان دیار خود بسوزانیدند ف مرد سرکشتهٔ پریشان رای
دست خویش بتر زند بر پای ٭ و چون طنطنهٔ توجه رایت نصرت شعار بصوب
آن دیار انتشار یافت آن بد فرجامان از بیم جان خان و مان بدرود کرده گریخته

بودند

بودند و بحهاد بطیز رفته در آن وقت که حضرت صاحب قران بسعادت و اقبال بحوالی
رسید امیر شاه ملک و دولت تمور تواچی را در اغرق گذاشته فرمان داد که اغرق
و لشکر از دیالیور بیرند خاتک بتزدیک دهلی در موضع سامانه تلاقی موکب
همایون و اغرق دست دهد و ازانجا با ده هزار سوار ایلغار نموده و ابوار و شبگیر
فرموده غفلتا توجه بصوب اجودن نماید و روز دوشنبه بیست و بهارم
ماه علی الصباح خورشید رایت ظفر پرتو بفیروزی بخاک افراخت قصبهٔ اجودن بر
آمد و بیشتر شیخ منور ظلمت شعار و شیخ سعد نحوست آثار از نبیرهٔ شیخ فرید
بیشتر اهالی این شهر را از راه صواب و جادهٔ صلاح گردانیده بر جلاء وطن دا
بودند و ایشانرا اغوا کرده همراه ساخته و روی گریز بطرف بطیز که از فضیات
بلاد هندست نهاده و بعضی محبوب شیخ منور نظام بدار الملک دهلی رفته بودند
بحاعت سادات و علماکه پرتو ارادت قدیم از روزن رضا و رحمت بساحهٔ
حال ایشان تافته بود بمکارم اخلاق حضرت صاحب قران راسخینهٔ نجات ساخته
پای ثبات بدامن توکل کشیده بودند و در جای خود آسوده و ارمیده دران
صباح مقرون بفیروزی و نجاح مضمون صبح مبارکست نظر بر جمال شاه بکوشش سعادت
شتافته ببرکاه عالمپناه شتافته و دیده را از غبار موکب ظفر قرین روشنی
ساخته بنوازشهای گران و مراحم بی پایان اختصاص یافتند عاطفت
پادشاهانه مولانا ناصر الدین عمر و برخواجه محمود شهاب محمد رابدار و عکی و

شته

حمایت آن شهر تعیین فرمود تا اهالی و سکان آن خطه را محافظت و مراقبت
نمود نگذارند که از عبور عساکر و گذشتن طبقات لشکریان زحمتی بایشان
رسد و باین حال جمال صدق اِنَّا عِندَ ظَنِّ بِی فلیظُنَّ بِی مآثار در تطر اعتبار
امال بستیصار جلوه مینماید چه اماناک از حسن اعتقاد و نیکو نهادی کمانی خبر برده
بودند و بجای خود قرار گرفته بسلامت بماندند و از صدمات وصول و ورود جنان
لشکری بی شمار اصلا گزندی نبینی بردامن احوال ایشان ننشست و جماعتی که
از سوی ظن و بد اندیشی جلا و وطن اختیار کرده همراه شیخان ضال مضل بوقتند
مجموع بقتل و اسیر و تاراج گرفتار گشتند و مصون عبده اذا کان الغراب دلیل قوم
سیهد الی دار البوار، وصف لحال ایشان شد ف هر کرا زاغ رهنما باشد
منزلش وادی بلا باشد، وحقیقت آنک شیخان ظاهری که از معرفت بهره ندارند
وبشیه و زنو صورت رهد و صلاح برارسته اند عول بیابانی که با فواه مشهورست
در واقع ایشانند چه بقدم سیر و سلوک از مقام حیوانی نگذشته اند و از روی
ظاهر حال انسان مینمایند و در باد یه استعدادات طالبانرا از راه رسالت می اغانند
و در تیه ضلالت سرگشته می سازند ربایح بوشیده مرقعه ازین خای چند
به بچیده رظامات الف لای خند، نارفته ره صدق و صفا کای چند
بدنام گشته نکونامی چند کفتار در فتح شهر بند و قلعه بطیر او بستصال اهالی آنجا از
صغیر و کبیر قلعه بطیر حصنی بغایت حصین بود از قلاع مشهور کشور هند و از راه

دور افتاده

دور افتاده بجانب دست راست و اطراف و جوانب آن جولست و آمالی
انجا را آب از کونیست بزرگ بر در شهر از پشته کال پر میشود و بهر کرنشکر سکانه
انجا نرسیده و بدین واسطه از اهالی دیبالپور و اجودن و دیگر مواضع بسیار از صدمه
عساکر گردون مآثر پناه بآن حصار آورده بودند و کثرت غیظ انجا جمع شده خلایق
در شهر بگنجید و بسی چهارپای و عرابها مشحون بصنوف رخوت و اجناس در حوالی
حصار باز داشته حضرت صاحب قران گیتی ستان صباح سه شنبه بیست
و پنج ماه با جودن در آمد و از صدق نیت و صفای طویت در قبه مرقد منور شیخ
فرید شکر گنج قدس سره استمداد همت نموده بدست نیاز از گنج رحمت الهی
ذخایر فتوحات نامتناهی اندوخت و از انجا بیرون آمده بعزم تسخیر بطیر روان
شد و از او دونه گذشته در خالص کوتلی فرود آمد و از انجا با جودن ده کروه است
و تا بطیر پنجاه کروه و سه کروه یکفرسنج ثر علیست انحضرت همان روز که بقلعه خالص
کوتلی رسید نماز پیشین گزارده بسعادت سوار شد و بقیه روز و تمام شب ماه
کردار از سیر نیا سود تا ان جول کشیده را بعزم ملکانه یک منزل قطع فرمود
و چون روز شد قراولان که پیش رفته بودند قراول دشمنی را بشکستند و شیخ
درویش اللهی دو کس را فرود آورد و همان روز که چهارشنبه بیست و ششم
بود جاسوسگاه موکب گیتی گشای جهانگیر بطابر بطیر رسید و کورکه فرو کوفته
خروش سورن غلغله انگیز و تهلیل از جرخ اثیر بر گذشت و بهره در بیرون

بود عرضهٔ نهب و غارت کشت و والی آن شهر و قلعه را او ذوالجبین میگفتند
و را و بلغت هند بها در راکوبند سپاهی گران و اتباع فراوان دولت و زمام امور
آن نواحی بقبضهٔ اختیار او قرار یافته بود در آن حدود از آینده و رونده باج
میستد و تجار و کاروانی از آسیب تعرض او ایمن نبود و چون از سوء
دیو غرور پندار بجهانت حصار و تبع و اهبهٔ بسیار مغرور گشته سر بربوقه متابعت
و مطاوعت و کردن بطوق بندگی و اطاعت در نیاورد لشکر فیروزی
اثر از دست رسلت امیر سلیمانشاه و امیر شیخ نورالدین و اسداد و از دست
جیب امیرزاده خلیل سلطان و شیخ محمد ایکو تمور و دیگر امرای توقف روی
جلادت بتسخیر شهر نهادند و حملهٔ اول و صدمهٔ نخست شهر بند را بگرفتند و کروه
ابنوه از هندوان بقتل آمدند و با آب تیغ شعلهٔ حیوة بسی از آن خاکساران
باد بپما فرو نشست و غنیمت فراوان بدست سلیتلار سپاه کشورستان افتاد
و هم در دم امرار توهمان و قوشونات پیرامن قلعه در آمدند و با هنک محاصره چیره دست
شجاعت بحنک برکشادند و را و ذوالجبین با بها دران هند بر قلعه ایستاده
بودند و مقابله و مقاتله را آماده گشته از امرا امیرزاده شارخ امیر سلیمانشاه
و سید خواجه و بهاعلک حمله بردند سید خواجه شمشیر رسانید و بهاعلک نیز
چند بار حمله کرده کوششهای مردانه نمودند و دلاوران عساکر کردون مآثر
از اطراف و جوانب بصدای آوای بوغو و کرنای و خروش کوره و کوس

بجوشش در آمده

بجوشش در آمده صدمات مردانه متعاقب کرده اینند و چون نزدیک شد که
که قلعه را بغلبه و قهر بکشایند سیلاب رعب و بیم در خانهٔ قرار و تمکین را
و ذوالجبین افتاد و از سر عجز و اضطراب آغاز شفاعت و خواهشگری
نهاد و سیدی را بحضرت صاحب قران فرستاد و در خواست کرد که آن روز
او را امان بخشد تا روز دیگر کمر بندگی بسته ببرگاه عالمپناه آید مراحم پادشاها
ملاحظهٔ جانب فرستاده که از منتسبان دودمان رسالت بود فرموده حکمش او را
ببذول دولت و لشکر مظفر لوا را از جنگ منع نموده از در حصار باز گشت
و از شهر بیرون فرموده در سایهٔ حفظ تائید پرورد کار فرود آمد و چون روز دیگر او
بعهد خود وفا ننمود و بیرون نیامد فرمان اعلی که بدنسخهٔ از قضا در رمضا بصدور پیوست
که بهریک از امرا در مقابل خود نقب فرو برده بزیر دیوار قلعه رسانند بر حسب
فرموده بحفرهٔ نقب مشغول گشتند و بهر جند از بالای قلعه آتش و سنگ و ناو
و خدنگ بر لشکریان می بارید ند پیشتر بر سر دلاوران کل افشان میکردند
را و ذوالجبین و کلانتران اتباعش چون آن حال مشاهده کردند آتش دهشت
در نهاد ایشان افتاد و دود حیرت از سر برآمد و غلبهٔ خوف و هراس اساس تحمل
ایشان را از هم فروریخت مضطرب و مضطرب بر بر جهان آمدند و تضرع و زاری
را وسیلهٔ نجات و رستگاری ساختند و بزبان مسکنت و بیچارگی عرضه
داشتند که حد خود شناخیم و از سر صدق و راستی قدم در جادهٔ خدمتگاری

طا وعت کناری ی نیم واز مرحمت پادشاما نه امیدواریم که صحیفهٔ گناه وخطا
مانند کان را رقم عفو کشیده بجان امان بخشد صاحب قران دادگستر بحکم
العفو رکات انظر حاجت ایشان را بحسن قبول تلقی فرمود و راو ذو الجنین
در آخر همان روز بسر خود در آنا بیب معاوده کرده باجانوران وسلیمان تازی ببرگاه
خلافت پناه فرستاد عاطفت پادشاما نه بسراو را بتشریف خاص وجامهٔ
زربفت وکمر مکمر زرنگار نوازش فرمود وباز فرستاد پشت استظهار
قوی گشته ودست امید بدامن مراد پیوسته روز جمعه بیست وهشتم ماه
جاشکاه راو ذو الجنین از حصار بیرون آمد وشیخ سعد الدین اجودنی باو بود
باستان سلطنت اشیان که سجده گاه سر فرازان روی زمین وبوسه جای سلاطین
جمشید تمکین بود وروی نیاز بالیدی بسعادت بساط بوس استسعاد یافت
وجانوران خوب وسه تغور لب بازمین زد بر سم شکشی بعض رسانیدند عنایت
پادشاما نه شامل حال شده ویجاهها رطلا دوز وکمر زر وتاج ملمع پایه وسر افراز
گشت وچون جمعی کثیر از مواضع آن ممالک بتخصیص اماطی دیالیور واجودن
از مهابت شکوه رایت کشور گشای کریمه دران قلعه جمع شده بودند امیر سلیمانشاه
وامیر الله داد برحسب فرمان بضبط دروازهٔ قلعه مشغول شدند وشبنه بیست
ونهم مردم اطراف راکه انجا گرد شده بودند بلشکرگاه ظفر پناه حاضر گردانیدند
وطایفه طایفه را بمعتمدان سپردند وقریب سیصد لب تازی پیرون آوردند وبعضی

ملکانه

ملکانه مجموع باجراو بهادران بخشید وچون اماطی دیالیور مسافو کالی را
باهزار کس از سپاه امیرزاده پیر محمد بعوز کشته بودند بانصد مرد ایشانرا
بینج خون آشام استقام بگذرانیدند وزن وفرزندانشان را برده کردند وچون
آن جودن راکه بدینتی ویی دولتی روی از رایت ظفر پیکر تافته بودند وکوچه
بعضی رابیاساق رسانیدند وجندی را اسیر گرفتند واموال ایشانرا تاراج
کردند آری عطیهٔ طالع حضرت صاحب قرانی غلط کفتح فضل ربانی وتائید صمدانی
مقتضی آن بود که هرآفریده که یکسر موی پای از جادهٔ متابعت آنحضرت پیرملکت
فوا نرنهد البته از دست قهر سپاه ظفر پناهش از پای درآید وسر بباد دهد
وهرکه نه از سر صدق دست اخلاص بدامن اقبال واستقبالش زند سر بسیه
در زیر دست وپای مواکب کواکب شمارش باخاک یکسان کردد شعر
بس پیل مست راکه نهیبش فوو شکیست ۔ بس شیر شرزه راکه شکوهش شکار کرد
بس کز اوشست بخاری بخاطرش ۔ درحال کردش فلکش خاکسار کرد
وکمال الدین برادر راو ذو الجنین وبسراوچون اثر سیاست سپاه کشورستان بحرمت
باجرمان وگناه کاران مشاهده نمودند توبتی بجایگاه بجود راه دادند وازغایت
خوف ودهشت سررشتهٔ صواب از دست عقل صلاح اندیش ایشان برفت
واز فحوای نصیحت مودای شعر دامن دولت جاوید وکریبان امید
حیف باشد که بگیرند ودگر بگذارند ۔ غافل مانده روز یکشنبه سلخ صفر باوجود

آنک داود ولجین در معسکر همایون بود باندیشه باطل دروازهٔ قلعه بستند و در بلا وعنا بر روی حال خود باز کشادند و داود ولجین بدین سبب در بند افتاد و شعلهٔ خشم حضرت صاحب قران استعال یافته ف بغرمود تا لشکر نامدار در آیند پیرامن آن حصار بیازوی قوت خرابش کنند سیلاب خون غرق ابش کنند عساکر منصور چون سعد غیوز بجوش وخروش در آمده بخرو نقب و تخریب سور مشغول شدند اهل قلعه یقین دانستند که مقاومت با آن گروه گردون شکوه از حیز قدرت وملکت ایشان بیرونست واگر در ان پی بایکی اصرار نمایند واقتاب فتح حصار از مغرب قهر برآید در توبه بسته ماند وامید از خلاص ونجات بکلی گسسته گردد برادر وپسر داود ولجین از راه عجز بحارطی برون آمدند ودروی ندامت بر خاک اعتذار نهاده زبان تضرع بپوزش وستغفار برکشادند وکلیدهای دروازه بینه کان درگاه بسپردند وروز دوشنبه غرهٔ ربیع الاول از امرا امیر شیخ نورالدین واله داد جهت درست کردن مال امانی باندرون قلعه رفتند ورایان انجا از تیره رائی روشن دلانه ویک جهتانه در بذیرفتن واد اکردن وجه پیش نیامدند واز راستی که بکواهی مهر مبارک پادشاهی سبب رستکاری ایست انحراف جسته ودر میان ایشان کبران وکمرامان بسیار بودند اغاز مخالفت وعصیان کردند وقضیه بخشونت وپیکار انجامید وادل النار خمد تشتعل وچون باد این خبر بساحهٔ ضمیر منیر خاقان جهانگیر رسید

زبانهٔ آتش

زبانهٔ آتش خشم بالا کشید وفرمان قضا جریان نفاذ یافت که آن خاکسار انرا تبع آبدار گردانیده دمار از روزگار کفار فجار وگروه ستیصال از دیار آن منافقان ی اعتبار برآورند سپاه ظفر پناه از تمامت اطراف وجوانب قلعه کمند ها وطنا بکنگرهٔ حصار انداخته بالا برآمدند اهل حصار انچه کبران بودند بر وقق اشارت یخزنون بیوتهم بایدیهم زن وفرزند ومال خود را آتش زده بسوختند وقومی که دعوی مسلمانی میکردند زن وفرزند را کوشتند وار سر بریدند وبر طایفه اتفاق نموده اهنگ جنگ وجدال وعزم رزم وقتال کردند کروهی قوی هیکل سنگین دل اهنگ جنگ وحشری سراسر کوه جهالت ودریای ضلالت را پلنگ ونهنگ شعر همه تند وکینه کش وتیز جنگ بنیروی شیر ولجاج پلنگ جوغرتی از بهر خون آمده ز دیلیز دوزخ برون آمده صفت اسلام واز لشکر اسلام بیت سپاهی همیست جو امواج دریا کروهی بکثرت جو اعداد اختر بخته همه عزم خویش ارضع جنگ جدا ہی جو اعراض لازم ز جوهر برحسب فرموده در قلعه ریختند وتیغ جهاد آخته وغلغلهٔ تکبیر وتهلیل در رخ انداخته با آن مکرامان در اویختند وجنگی عظیم واقع شد جنابخه بسی از غازیان دولتمند بسعادت شهادت فایز شدند وبعضی زخم دار گشتند وامیر شیخ نورالدین را که بعزم جهاد مکرا جتها بسته پیاده دست جلادت بتغ اکشاده بود ویکی از بهادران ایشان توانبخ خیتر از پای درآورده بجاغنی کبران با شمشیرهای کشیده در میان کرفته بودند وتزدیک

بود که دستگیر کنند و او رون مرند بعدادی و فیروزنیستانی با تفاق حمله کردند
وجند کس ازان بی دینان بتیغ ابدار بر خاک هلاک انداختند و امیر شیخ
نورالدین را ازان ورطه بیرون آوردند و آخر الامر بنصرت که بجاه ملک
غازی را بوجب وعده الهی مقرر و مدخرست از مهب تائید و دین کوفتند
وصبح فیروزی از مطلع نَنصُرُ مَن نَشَاءُ وَاَنتَ العَزِیزُ الرَّحِیمُ دمیدن آغاز نهاد
ولشکر اسلام غالب گشته ده هزار مرد از هندوان دیونژاد عفریت نهاد را
بتیغ جهاد بگذرانیدند و از سی گشتگان وخون آن روز برگشتگان تمام آن خطه
راگوه و دریا کردانیدند و آتش در خانها و بناها و شهر و قلعه انداختند و بجروح
عمارات را خراب و ویران کرده با زمین هموار ساختند و آن دیار از صرصر
قهر انتقام لشکر اسلام همت کان لم تغن بالامس گرفته نوح شد که پندگشی
هیچ منقش مرکز دران ناحیه بنوده اند وکذلک اخذ ربک اذا اخذ القری وهی
ظالمة ان اخذه الیم شدید و از غنایم آنجا در آن قلعه بدست آمد از زر و نقره و لباس
وخوت عاطفت پادشاهانه همه را بر لشکریان بخشش فرمود و زخم دار آن را
بمراهم مراحم خسروانه نوازش فرمود و او رون مرند و فیروزی رکه در معاونت
امیر شیخ نورالدین کوششهای مردانه کرده بودند و در مقام سرباری پای
داشته دست بردهای دلاورانه نموده به عنایت و ترتیب اختصاص
بخشید و تشریف و انعام ارزانی داشت **کفار در توجه رایت کشور ستانی**

از بطیز

وچون تمام آن شهر کدام شهر ویرانه
زیر و زبر کرده که تند باد محشر از جنبش کشتگان اکنده بود و هوا از مجاورت
مردار بسیار متغیر و پر اکنده حضرت صاحب قران چهارشنبه سوم ماه ازان
محل نهضت فرمود پرچم رایت فتح آیت شانه زدهٔ مشاطهٔ ظفر و جیش
نظفر لوا رکشور کشا را جنود سعود آسمانی طلیعه و ابهر و جهارده کروه
راه رفته موضع که از کنارهٔ حوض آب خواتند محل نزول همایون گشت
روز پنجشنبه چهارم ازان محل سعادت روان شده بقلعهٔ فیروزه رسیدند
و بفیروزی از انجا گذشته هم دران روز شهر سرسطی را از غبار موکب ظفر
قرین آذین بسته و اما اهالی آن شهر بیشتر بی دینان بودند و خوک در خانها
خود نگاه میداشتند و کوشتش میخوردند و از او آزرده وصول رایت نصرت
شعار مجموع گریخته بودند و شهر را گذاشته فوجی از عساکر گردون مآثر از
عقب ایشان بشتافته و بسیاری ازان گمراهان دریافته با ایشان محاربه
کردند و بر حسب فرموده اُقتُلُوهُم حَیثُ ثَقِفتُمُوهُم بتیغ جهاد بگذرانیدند
و بهر چه همراه داشتند از اسبان و دیگر اسباب و اموال در تحت ضبط
همه سلام و غانم باز گشتند مگر عادل فراش که دران جنگ بقتل شهادت فایز
شد و در زمرهٔ یُرزَقُونَ فَرِحِینَ بِمَا اٰتٰهُمُ اللهُ انخراط یافت حضرت صاحب قران
یک روز در شهر سرسطی اقامت فرمود و روز دیگر بسعادت ازانجا نهضت

نمود و بعد کروه مسافت قطع کرده بحوالی قلعهٔ قحابادفرود آمد عنایت ازلی
درسکون و انتقال شامل احوال و لطف لم یزلی در نزول و ارتحال کامل نظم
امور دولت و اقبال و مردم قحابادرا باغوای غول ضلالت از طریق قویم
بمحت مستقیم عدول جسته روی ادبار بیابان فرار نهاده بودند و غنیمت
نموده طایفهٔ از سپاه ظفرپناه در پی ایشان روان شدند و بسی ازان سرکشان را
بدست قهر از پای درآوردند و چهارپایان و ذخایر و علایق را از سر تسلط و استیلا بدست
آورده مراجعت کردند و روز یکشنبه هفتم ماه مذکور رایت نصرت شعار
از قحابادبغیروزی روان شده و از قلعهٔ رجب نور گذشته سایه وصول بر حوالی
قلعهٔ اهرونی انداخت و چون دران موضع هیچ کاردان صواب اندیش نبود که
بر سبیل استقبال پیش آید و خاک سایهٔ بارگاه عالمپناه را سرمهٔ دیدهٔ دولت
سازد تا بنیر عاطفت پادشاهانه پرتو عنایت بر حال مردم آن دیار اندازد
اهالی انجا از صدمات عساکر گردون مآثر بعضی طعمهٔ تیغ آبدار گشتند و بعضی
در قید آسار گرفتار شدند و لشکریان غلهٔ بسیار بدست آمد و عمارات
را آتش زدند و دران محل جز تودهٔ خبد خاکستر اثری نماند و روز دوشنبه
هشتم ماه سپاه ظفرپناه از قریهٔ اهرونی بمیمنهٔ تایید ذوالجلال عزیمت
ساختند و در صحرا قریه توهنه لوا دولت و اقبال برافراختند و دران
حدود از قومی که ایشانرا جتان گویند کوه بی انبوه از دیرگاه باز استیلا

باقه بودند

یافته بودند و عنان جرأت باکی از جادهٔ سداد و راستی برتافته و دست شر و فساد
بر دزدی و راه زنی گشاده راه برآینده و رونده بسته بودند و پای طغیان
از حد مسلمانی بیرون نهاده کاروانیانرا بانواع ایذا از قتل و نهب تعرض
مینمودند و چون آن ناحیه از انوار مابحهٔ رایت فتح آیت روشنی یافت
آن تاریکان گمراه از بیم درمیان بیشهها خزیدند و کشف و ار سر حجاب توارى
کشیدند و اکثر آن بیشهها نیستان بود فرمان قضاجریان تفاد یافت که از سپاه
ظفرپناه یک قوشون با توکل بنده وی قرقره و مولانا ناصرالدین محمد تاخت
کردند و از پی آن در دان رفته قریب دویست کس را بقتل آوردند و
چهارپایان ایشانرا که رفته و جمعی را اسیر کرده بعسکر همایون پیوستند **کفتار**
در ایلغار فرمودن صاحب قران کامکار و قلع و قمع جتان مفسدان بدکردار
چون همت عالی نهمت حضرت صاحب قران بقلع و قمع مفسدان و نارا ستان
و ایمنی راهها و سلامت مسافران مصروف بود روز سه شنبه نهم ماه
ربیع الاول از توهنه نهضت فرمود و اخرق را با تباع و اتقال گذاشته جمع
آمده بود در عهدهٔ اهتمام امیر سلیمانشاه بطرف سامانه روانه گردانید و خود
دران روز از قلعهٔ مونک گذشته نزول کرد و حضرت اعلی بعزم استیصال
جتان که در بیابانها و بیشهها پنهان شده بودند ایلغار فرمود و دران روز
ازان جتان دیو سیرت بحزیت نهاد قریب دو هزار مرد از تیغ فتنه

سوز لشکریان فیروز روز بر خاک هلاک افتادند و زن و فرزند ایشان را
اسیر گرفته اموال و جهار پایان را تاراج کردند و مایهٔ شر و فساد آن شر انگیزان
که از مدتی مدید باز جانب رونیم ازان حدود بترس و بیم می گذشت بکلی
منقطع گشت ف زینی دولت صاحب قران دینی پرور
که دولت حشمت جمشید و رای اسکندر • مبارزان محامدان بضرب تیغ جهاد
ازان حدود بکندند بیخ فتنه و شر • و دران نواحی جماعتی از سادات که رایات
جلالت آیات قدرشان پیراجع تراجع به قل لا اسئلکم اجرا مستلت در دیهی
مقام داشتند و بدلالت توفیق روی امید ببارگاه خلافت پناه آوردند
و بعز تقبیل انامل کریمه که نوک خامهٔ جف القلم در نگین تمکینش مخوای سو
هر در که سعادت ز عنایت بگشاید • مفتاح فتوحش ز سر انگشت تو باشد
و رحمت حاتم جمشید بحیرت • آنست نشانش که در انگشت تو باشد
نگاشته بعد استسعاد بافته عاطفت حضرت صاحب قران که
بحیطهٔ همایون نشان از صدق نیت و حسن اعتقاد بر مودت و ولای عترت
طاهره نبوی علیه و علیهم الصلوة و السلام مجبول بود مقدم ایشان را باعزاز
و اکرام تلقی فرمود و ریاض امانی و آمال ایشان را بنزلال توجیه و اجلال
سرسبز و شاداب گردانید و همه را سر تا پای جاههای گرانمایه فرمود قامت
حال ایشان را بخلعت مکرمت و افضال اعتدال سروسهی بخشید و داروغا

گذشت

گذشته که ایشان را از تعرض سپاه دره شمار آفتاب آثار صیانت نماید
و روز چهارشنبه دهم ماه امیر سلیمانشاه باکو جهاکه در نواحی بونک بود
بتردیک شهر سامانه نقل کردند و آن شب آنجا بودند و روز پنجشنبه بازد
بکنار آب کهکر رسیده • و رایت نصرت شعار که از توبهنه جهت استیصا
جنان ایلغار فرموده بودند آن روز در کنار آب کهکر که قریب بسامانه بودند
بدیشان پیوست و چهار روز برای انتظار وصول اعزق بوزک دران
یورت توقف نمودند و دوشنبه پانزدهم ماه ازان محل نهضت نموده حوالی
فول کوبله مخیم نزول همایون گشت و امرا و لشکریان جوانخار مثل سلطان
و امیرزاده سلطان حسین و امیرزاده رستم و امیر جهانشاه و غیاث الدین
ترخان و حمزه طغ بوغا برلاس و شیخ ارسلان و سونجک بهادر و بیشر و دیگر
امرا در دست چپ که در مرغزار کابل بر اهی که تعیین رفته بود بوجب فرما
روان شده بودند و دران راه هر جا بتهر و قلعه مخالف رسیده بودند همه را
فتح کرده و اموال آنرا مقهور ساخته و تاراج کرده درین روز بموکب ظفر
قرین پیوسته • و روز سه شنبه شانزدهم ازانجا کوچ کرده و از فول کوبله
گذشته آن طرف فول مرکز رایات نصرت آیات گشت و اغرق بوزک
و باقی لشکر از راه دیبالپور می آمدند و ضبط آن بهمه شهامت و صرامت
امیر شاهملک بود • دران روز بعسکر همایون ملحق شدند و روز چهارشنبه هفدهم

دران منزل توقف افتاد و روز پنجشنبه بجد بهم از کنار فول کوبله بسعادت
واقبال روان شده و پنج کروه راه رفته بقریه کتیل رسیدند و مسافت
میان سامان و کتیل هفده کروه بود که پنج فرسخ شرعی باشد و دو میل کفتار
در صدور فرمان واجب الامتثال بروان شدن سپاه ظفر پناه بر سر پیسال جون
شاه زادکان و امراء و لشکریان که برحسب فرمان هر فوجی براهی متوجه شده
بودند مجموع جمع آمدند و بلوکب همایون پیوستند خبانک کفته شد در بین محل
حکم قضا مضا نفاذ یافت و تمام امرا میمنه و میسره هر یک بور جل خود بتوره
روان شدند و در برانغار امیرزاده پر محمد و امیرزاده رستم و امیر سلیمان شاه
و یادکار برلاس و امیر شیخ نورالدین و امیر مضراب و تمار و تغور خه اجه
اقبوغا و دیکر امراء و در جوانغار سلطان محمود خان و امیرزاده خلیل سلطان
و امیرزاده سلطان حسین و امیر جهانشاه و امیر شاهملک و شیخ ارسلان و شیخ
محمد اکیوتور و سوبکچک بهادر و دیکر امراء و در قول تومان سان سبز و تومان کلان
و امیر الله داد و علی سلطان تواجی و باقی تومانات و امراء قوشونات و پائین
نسق تا پست کرده مسافت که شش فرسخ شرعی باشد و دو میل بعرض
یا ساسقی غوده بطرف دهلی روان شدند و سپاهی بکثرت فزون از قیاس
غبار سم ستوران چهره و باس و زمین کوس شالکاه زدم و هول قیامت شدی بخرج خرم
بهر تیغ عروی بکف بهر دینی سنان آب داده بزهراب کینی سرکشان راز توفیق ترک

زبدة غزادل نهاده بدرک روز دوشنبه بیست و دوم ماه بقلعهٔ اسندی رسیدند
هفده کروه ملت و مردم سامانه و کتیل و اسندی که بیشتر کیش مجوسی دا
همه را سابقهٔ شقاوت دامنی کیر شده خانهاء خود را سوخته بودند و بطرف
دهلی کریخته جنابخه سپاه نصرت شعار دران دیار دیار ندیدند و روز سه شنبه
بیست و پنج از حصار اسندی نهضت فرموده و شش کروه مسافت قطع
فرموده حصار تعلق پور مرکز اعلام ظفر انجام لشکر اسلام کشت و آمالی آن
حصار طایفهٔ ازبی دینان شوم بوده که دیدهٔ بصیرتشان از اشراق نور توحید
محروم مانده کاینات و حوادث را دو مبدا اثبات کنند و آفریدکار
را هرمن خوانند و بنور و ظلمت ازان تعبیر غایند و هرچه از قبیل خیرات شمرد
ازیزدان دانند و فساد و شرور که مجاری امور عالم روی غاید با هرمن نسبت
کنند و الحق آن لاموثر فی الوجود الا الله القصه مقیمان آن حصار که ایشانرا
سالون میخواندند مجموع رو بکریز نهادند عساکر کردون مآثر بی توقف قلعه را
آتش زدند و تمام سوخته ازان اثر نکذاشتند و روز چهارشنبه بیست
و چهارم ماه رایت نصرت پناه سایهٔ وصول بعشهر پانیت انداخت از
تعلق پور تا پانیت دوازده کروه ملت اهل پانیت دست اضطرار در دامن
فرار زده سر بجز در دامن اختفا کشیدند و دران مقام هیچ متنفس پیدا نشد
و در دامن حصار یک انبار کندم بوم که از ده هزار من بسنک برزک که عبارت

از صد و شصت نهر از من شرع باشد افزون آمد آنرا بر لشکریان بخش کردند
روز پنجشنبه بیست و پنجم از آنجا کوچ کرده و شش کروه راه رفته بر لب
آب پانیت فرود آمدند و روز جمعه بیست و ششم امراء برانغار و جونغار
با سپاه فیروزی شعار جیته پوشیده و جنگ را آماده گشته روان شدند
عون ربانی مقارن رایت ممالک آرای و سعادت آسمانی رهنمای عساکر
کشور کشای و روز شنبه بیست و هفتم فرمان قضا جریان بنفاذ پیوست که امراء
برانغار تا موضع جهان نمای که عبارت از عمارتیست که سلطان فیروز شاه
در رو فرخی دهلی بر بالای کوهی ساخته و در دامن آن کوه آب جون که دریائی
روانست میکذرد تاخت کنند ایشان بر حسب فرمان از قریهٔ کاهی کزین
تاجهانمای بتاختند و احشام و حوانشینان آن ناحیه را کشته و اسیر کرده
و غارتیده مظفر و منصور و غانم و مسرور باز گشتند و روز دوشنبه بیست
و نهم حضرت اعلی از مقابل قریهٔ پلهه بر آب جون عبور فرمود و بجانب حصار
لونی توجه نمود که علف زار در آن طرف بود و بهانوز بقلعهٔ لونی رسیده
فرود آمد و آن قلعه در میان دو آب واقع است آب جون و آب هیلنی و آن
نهریست بزرگ که سلطان فیروز شاه از آب کالینی بریده است بغرب
فیروز آباد با آب جون متصل میشود و بیشتر امیر جهانشاه و امیر شاه ملک و امیر
الله داد باشارهٔ حکم قضانفاذ به پای آن قلعه آمده بودند و میمون میشوم

حکم آن

حکام آن قلعه بود و ساکنان آنجا چون از دانش مایه و از سعادت پیرایه نداشتند
با قدام اطاعت و ادغان پیش نیامدند و طریق طغیان و عصیان سپرده بجنگ
مشغول شدند و چون رایت فتح آیت سایهٔ وصول بر آن محل انداخت شیخی
که از پرتو عقل ارشاد یافته بود پیرون آمد و از سر صدق کردن انقیاد و ربطوق
عبودیت بیارست و دیگر سکان قلعه از کبران و نوکران ملوخان پای جهالت
از طریق ضلالت فرا تر نهادند و دست خسارت از جسارت و بی باکی
باز نداشتند امر واجب الامتثال باستیصال آن زمرهٔ ضلال صادر شد و عساکر
گردون مآثر روی جلادت و اقتدار بفتح حصار آوردند و از اطراف و جوانب
نقب زده و قت نماز پیشین که بهنگام رسیدن رایت ظفر قرین بود تا وقت
نماز بسیمین قلعه را بگشادند و بیشتر کبران در اندرون حصار خانها خود را باز تا
و فرزندان سوخته بودند حضرت صاحب قران آن شب در بیرون حصار
توقف فرمود روز سه شنبه سلخ ربیع الاول فرمان داد و از نوکران ملوخان و
متوطنان آن قلعه هر که بزیور اسلام متحلی بود جدا کردند و کبران بد دین بتیغ جهاد
بگذرانیدند و تمام اموالی حصار را غارت کردند الا سادات که نور دیدهٔ علمیان
و سرور سینهٔ اهل ایمان و ایقانند و قلعه را بسوختند و ویران ساختند و روز
چهار شنبه غرهٔ ماه ربیع الآخر حضرت صاحب قران از حصار لونی بر اینموني
اقبال سوار شد و بلب آب جون بمقابلهٔ جهانمای فرمود تا کذر ها را آب را نظر

احتیاط در آورده بنفس مبارک تخلص نماند و بهنگام عصر بسعادت بازگشته
معسکر ظفر پناه فرود آمد و چون دهلی نزدیک بود جهت کیفیت وضع
محاصره باشاه زادگان و امراء استشارت مرجع و ثلث و رای بران
قرار یافت که اول غلهٔ بسیار جهت علوفهٔ عساکر نصرت شعار جمع آورده
دران حصار ضبط نمایند و بعد ازان بعونت تائید آسمانی بمحاصره و فتح شهر کوشند
واز بدای امضاء این رای امیر سلیمانشاه و امیر جهانشاه و دیگر بندگان درگاه ازین
یورت بیم درغرهٔ ماه برحسب فرمان روان شدند تا جانب دهلی راتاخت
کنند روز دیگر خاطر خطیر صاحب قران جهانگیر نشاط الحتیاط عمارت جهان
نمای فرموده از سریر خلافت مصیر بلوک فلک شکوه قدسیر برآمد و باقویب
منتخب سوار جبه پوش سخت کوش بدلالت سروش هوش روان شده واز آب
جون گذشته آن عمارت جهان نمای را بحقیقت جهان نمای ساخت و همانا
سلطان فیروز شاه در وضع این نام ملهم شده بود باین معنی که عمارتش
از حضور عالمی در دی و جهانی در صورت انسانی جهان نمای خواهد گشت
وَلَيْسَ مِنَ اللهِ بِمُسْتَنْكَرٍ اَنْ يَجْمَعَ الْعَالَمَ فِي وَاحِدٍ ۔ وحضرت صاحب قران گیتی
ستان بعد از تفرج جهان نمای احتیاط فرمود که در محل رزم وجدال و میدان
محاربه و قتال کجا در مناسب تر افتد و علی سلطان تواچی و جنید بور الدای
که بقراولی رفته بودند باز آمدند و علی سلطان محمد سلف را کرفته آورد

وجنید دیکری

وجنید دیکری را و بعد از استفسار احوال و اخبار محمد سلف غرضهٔ تلف گشت
و در اثنار این حال ملوخان با جهار هزار سوار و پنجهزار پیاده و بیست و هفت
پیل از میان درختستان ظاهر شهر پرون آمده بنزدیک جهان نمای رسید حضرت صاحب
قرانی در کنف حفظ ربانی از آب بطرف لشکرگاه گذشته بود و قراولان
لشکر منصور سید خواجه و بیشتر بیصد مرد بقابله و معارضهٔ متغلبای ایشان مشغول
گشته بزد کنان تا کنار آب بیامدند و در انجا نیز ان حرب و قتال مشتعل
حضرت صاحب قران سونجک بهادر و الله داد را امر فرمود که بمعاونت
سید خواجه بپوندد و باتفاق محله برده دست جلادت بتیر باران برکشایند
مخالفان چون سیوهٔ شجاعت و دلاوری سپاه ظفر پناه مشاهده نمودند
نجات در فرار دانستند و در صدمهٔ نخست روی کریز بدهلی نهاده چون
حروف تهجی از هم فرو ریختند و سید خواجه مرکب مردی پیش رانده به سنان
آتش بار آب حیات آن باد پیمایان را بر خاک هلاک ریخنیق کرفت و بسی
از ایشان تلف شد و در حال کریز پای جنکی بغتاو سقط شد و عقل دانشور
از وقوع این اثر بطلوع اقتاب فتح و ظفر متیقن کشته جه رای صایب
از کریه ابر آذری بخنده ریاض استدلال کند و بصیرت ثاقب از وزیدن
نسیم بهاری بمیدن روایح کلبرک طری اشتمال نماید

ف

بکاری کدا قبال صوبتی دهد ۔ از اول اساسش بخوبی نهد ۔ جو اول قدم خوب باید کزند
۔ بنصرت دهد مژده بخت بلند ۔

کفار در قتل کردن رایت نصرة شعار بجانب شرقی قلعه لوئی وقتل اسیران

کفار که دران اردوی کیهان پوی جمع آمده بودند جمعه سیوم ربیع الثانی رایت
فتح آیة از مقابل جهان غای که سبق دریافته نهضت فرمود وجانب شرق
قلعه لوئی مضرب خیام نزول فرخنده گشته قبة بارگاه خلافت پناه باوج
مهر و ماه برافراشته شد و دران یورت شاه زادگان بزرگوار و امرای نامدار
و سرداران قشونات که بتاخت رفته بودند مجموع در پایه سریر اعلی حاضر
آمدند و خاک ساحه درگاه عالمپناه توتیا دیده دولت ساختند و حضرت
صاحب قران بانگ در امور سلطنت و جهانبانی و مصالح رزم آزمای
و کشورستانی مؤید من عنده بود تیغ مبارک در جندان مصاف و معرکه
وجنگ گاه حاضر شده بود که هیچ سردار سپاهی پیشه را دست نداده باشد
تا بپادشاهان دوشوکت چه افتد لاجرم دران مجموع خاص و انجمن مشحون
باعاظم اماجد و خواص زبان مبارک که ترجمان ملهم دولت بود برگشود و بعبارتی
که جانها نثار آن سزد توره و یاساق سلاطین قدیم در غزات معارک و حروب
ادا فرمود و قواعد بنه داز مائی و صف شکنی و رسوم تیغ گزاری و دشمن
فکنی گزارش نمود و قانون حمله بردن و ملجه دریاء وغا در رفتن و طریق کوشش
نمودن و از گرداب بیجا پرون آمدن و جمیع آداب پیکار و شرایط رزم و کار
زار بنوعی در سلک بیان کشید که اگر روزگار سمع دلشتی اصغا نمودی و جان

نگاشتی

نگاشتی که هر کسی در ابتغار و جوانغار و هراول و قول در کدام مقام باید ایستاد
وچگونه عنان در عنان یکدیگر بپویند و حملهٔ مخالفان و معارضان را چگونه
رد کنند حاضران را جمله گوش هوش از استماع آن کلمات حکمت سمات
که دعوی کلام الملوک ملوک الکلام ازان مبرهن میشد پر لؤلؤ شاهوار
ساختند و زمین عبودیت بلب ادب بوسیده زبان اخلاص بدعا بر
کشادند که شعر درخشنده تیغت عدو سوز باد درفش و سنان از تو پیروز باد
ستاره روشن بر رضایت کند فلک بر سرودیده جایت کند
سر سرکشان زیر پای تو باد همه ورد ساخته ثنای تو باد و در همان روز امیر
جهانشاه و دیگر امرا بعرض همایون رسانیدند که از لباب سند تا بانی متر
کم و بیش صد هزار هندوی پی دین از کبر و بت پرست اسیر گشته اند و در
معسکر ظفر پناه جمع آمده در حساب روز جنگ با ماطی و دهلی میلی نمایند و
بجوم کرده بایشان پیوندند و برحسب اتفاق آنروز که ملوخان با لشکر
و پیلان پرون آمده بودند آثار بشاشت و خرمی در ایشان ظاهر شده بود
واین معنی را نیز معروض داشتند بنابرین پرلیغ قضا تفاذ بصدور پیوست
که مجموع هندوان که در دست لشکریان اند بقتل آورند و هر کس که در امتثال
امر تاخیر و تماون روا دارد او را بکشند و زن فرزند و مالش ازان
آنکس باشد که تقصیر او را بعرض رساند برحسب فرموده بروایت

اقل صد هزار هندوی پی دین را بتیغ جهاد بگذرانیدند از انجمله مولانا ناصر الدین
عمر که یکی از زمره ارباب عمایم بود پا بخنده هندو در خیل دشمنان و با آنک هرگز
کوسفندی ذبح نکرده بود دران روز امتثال فرمانروا هر پا بخنده طعمه شمشیر غزا
ساخت و حکم لازم لاتباع نفاذ یافت که از لشکریان ازده نفر یک نفر
دران یورت توقف نموده زن و فرزند هندوان و ستوران که از تاراج
حاصل شده بود محافظت نمایند و بعد ازان غزیمت طرف شهر تصبه پذیرفت
و پیشین همان روز کوچ کرده بکنار آب جون فرود آمدند جماعت بنجمان
و اختر شناسان در باب اوضاع فلکی پوشیده بحثی میکردند و از انطار
سعد و نحس کواکب سخنی میراندند حضرت صاحب قران پاک اعتقاد از قضیه
امل التنزیه و التقدیس لایومنون بالتثلیث و التدسیس علامات نجومی
را اعتبار تنهاد و دست توکل بعروه عنایت پروردگار زد که این سقف
فیروزه فام آسمانی و آن چراغهای رخشنده نورانی افراخته و افروخته
قدرت بی علت اوست تعالی و تقدس

بیت

زسعد و نحس کواکب مدان تو راحت و رنج ۲ که غرقه اند همه مجومادرین دریا

ولاغرو حضرت صاحب قرانی که مظهر آثار قدرت قادر قدیم باشد از
مقارنه نحسین نخ و شادی چگونه بخاطر خطیر راه دهد و همایون ذاتی که عین
وجود مبارکش ناهید بزم دولت ساز بیجت و اهتزاز نوازد و خورشید

اوج ملک و ملت در ذروه شرف و رفعت رایات افتخار و مباهات
افرازد چگونه از اندیشه اثر اخترمخطات صعمات را در عقده تعویق اندا
شعر رایت ورای ثریشش تا زعدل افکنده اند نور بر جرخ بلند و سایه بر دهر خرا
روشنان سقف گردون فارغند از احتراق ساکنان ربع مسکون ایمنند از اضطراب
روز دیگر وقت صباح که بهنگام فوز و نجاحست آنحضرت بعد از نماز بامداد و
فراغ از اوراد و وظایف اوراد بمنشور ربانی و کلام سبحانی که آیة آیاتیه الباطل
من بین یدیه و لا من خلفه اولا جهت رفتن بشهد دهلی مصحف مجید بفال گشاد
واین آیه از سوره یونس برآمد آیة انما مثل الحیوة الدنیا کماء انزلناه من
السماء فاختلط به نبات الارض مما یاکل الناس والانعام حتی اذا
اخذت الارض زخرفها وازینت وظن اهلها انهم قادرون علیها اتیها
امرنا لیلا او نهارا فجعلناها حصیدا کان لم تغن بالامس کذلک نفصل
الآیات لقوم یتفکرون فحوای ترجمه ظاهر این آیه کریمه آنست که مثل زندگانی این جهان همچون آب بارانست که آمیخته شود بوی رستنیهای زمین
از انها که آدمیان و حیوانات خورند تا خون فراگیرد زمین پوشش بهای رنگین
وارسته کردد و گمان برند اهل آن که غله و میوه ازان میتوانند گرفت
و منفعت ازان خواهند یافت برسد بان حکم ما شبی یا روزی و آن
رستنیها را هیچ سازد و نیست گرداند چنانک پنداری دی روز نبود

رد ب طل

وتجنبی ببینی ومفصل میسازیم آیات وعلامات را از برای قومی که فکر
واندیشه نمایند در بدایع صنایع آفرید کار جل وعلا وجون بنت درین
فال حال شهر بود واما لی آن بر آمدن این ایت دلیلی باشد روشنی بر
زوال اقبال مخالفان ونقصان وخسران ایشان وبازنیت ملوخان که روی
زرئه سپاه وپشت وپناه کشور هند بود تعال فرمود واین آیة از سوره
نحل برآمد آیة ضَرَبَ اللّٰهُ مَثَلًا عَبْدًا مَمْلُوكًا لَا يَقْدِرُ عَلَىٰ شَيْءٍ وَمَنْ رَزَقْنَاهُ مِنَّا رِزْقًا
حَسَنًا فَهُوَ يُنْفِقُ مِنْهُ سِرًّا وَجَهْرًا هَلْ يَسْتَوُونَ باری تبارک وتعالی درین آیت مثل
زده کافر ومومن را بحال بنده رزخریده عاجز که قادر نباشد بر هیچ چیز وازاد
مردی که از فضل خدای تعالی رزقی فراخ وبهره تمام یافته باشد دانهار
پنهان واشکارا انفقه کند وبخشش غاید هرگز برابر یکدیگر نباشند ازین فال
نجسته که بغایت مناسب وموافق حال اقتاد سراغاز قرانی وکمال
لطف وعنایت ربانی نسبت باحضرت صاحب قرانی بظهور پیوست
آیة اِنَّمَا يَتَذَكَّرُ اُولُوا الْاَلْبَابِ حضرت صاحب قران صاحب
تایید اعتقاد بر فال قران مجید کرده روز یکشنبه پنج ماه مذکور از کنار
آب جون بعون اللهی سوار شد واز آب گذشته از آن طرف آب
معسکر ظفر مآب گشت لشکریان رعایت حزم را خندقی فرو بردند متصل
پشته که آنرا بشته بها خوانند واز شاخ درخت وچیر حصار ساختند

ودر پیش

ودر پیش خندق کاویشا نرا کردن وپای در هم بستند ودر بس چیر
خیمها بر افراختند کفتار در رزم حضرت صاحب قران با سلطان محمود والی
هندوستان وظفر یافتن برایشان از پرتو اقتاب هدایت انتساب وحی
آسمانی که از آسمان معانی نضح ومنی بها جرفی سَبِيلِ اللّٰهِ يَجِدْ فِي الْاَرْضِ
مُرَاغَمًا كَثِيرًا وَسَعَةً بر ساحة ادراک واقفان اسرار تنزیل می تابد وبر پیشگاه
ضمیر منیر مستشقان اظهار تاویل می افتد روشنست که هر موفق سعادتمند
که از برای رضا خدای یی همتا سبحانه وتعالی مرارت مهاجرت اوطان
برحلاوت مواصلت احبه وخلان اختیار کرده مرتکب اخطار اسفار گردد
ودر راه نیکوبندگی درگاه آله جل وعلا تلخی نغب ومشقت غربت را بکام
همت کامیاب عالیجناب شیرین ساخته در موافقت هول وخطر از هیچ
جان وخوف سر نیندیشد هر آئینه در مغاز آیة وَابْتَغُوا مِنْ فَضْلِ اللّٰهِ به بسی
غنایم از عطایم فتوحات دنیوی وکرایم مدخرات مثوبات اخروی فایز
گردد بیت هر کو بکام صدق درین ره روان شود بر منتها همت خود کامران شود
بتخصیص که قبلهٔ نیت از صفا رطویت افضل اعمال واشق عبادات باشد
ومسرح انظار قصد واهتمام در حرکت وارام بجد انتظام در سلک مخاطبان
آیة تُؤْمِنُونَ بِاللّٰهِ وَرَسُولِهِ وَتُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللّٰهِ بِاَمْوَالِكُمْ وَاَنْفُسِكُمْ بود
واز نظایر این سیاق آنست که چون صاحب قران موید دین پرور بر

فتح

مضمون شعر یکیر قبضه شمشیر عدل و جنبش کن برابکرد همه هند بادشاه آسیا
برانکو اشهد آن لااله الا الله نکوید از تش او کن سرش بیتیغ جدا روی همت بلند
نیت غزا و جهاد بصوب ممالک هند و ستان نهاد بهر دیار که رسید جنود فتح
و ظفر باستقبال موکب همایونش استعجال نمود و خبا بخه شرح داده شد
بی بلاد و قلاع مسخر فرموده از جث وجود کفار مجاروبی دینان بدکردار
پاک ساخت و در هفتم ربیع الثانی روز سه شنبه که برقیقه حکمت ربانیه فاطر السموات
والارض عظم سلطانه آن روز از میان ایام بکوکب قوت و قهر و انتقام
یعنی ترک حصار فیروزه فام بهرام خون اشام منسوبست علی الصباح که بفوز
و نجاح حافقان مشرق انتساب اقتاب در معرکه سپهر رایت طلوع برافراخت
و سپاه شاه سیاه جتر شب را بهزیمت داده جهانیان کردون و کهنه دیلی
دهر بوقلمون را از وحشت نهد و نژادان ظلمات بعضها فوق بعض
بیرداخت خورشید رای کشورکشای حضرت قرانی از مطلع تائیدات آسمانی
برآمده پرتو التفات بر تهدد شمن و ترتیب سپاه نصرت پناه انداخت
وجه سیاره بیت بر عدد لشکرش وقوف نداد ند بجز کشاینده یقین و کانرا
طاقت فوج ازان کراست که طوفان صد یک ازان بود و غوطه داد جهانرا
وبسعادت و اقبال سوار شده صنوف عساکر ظفر قرین مخفوق بعوف
خیر الناصرین بر حسب اشارت اصابت سعار بر انتخار از فرشکوه

شاه رادهٔ کامکار بر محمد جهانگیر و امیر یادگار برلاس و امیر سلیمانشاه و امیر
وقاری و تمور خواجه افتوقا و دیگر نوینیان زینت پذیرفت ف
جوخر وصف میمنه ساز کرده زتیغ اژدهادهن باز کرده وجوانخارا
ازو فور شوکت امیرزاده سلطان حسین و شاه زاده خلیل سلطان
و امیر جهانشاه و شیخ ارسلان و دیگر امرا آرایش یافت ف
صف میسره هم پیارسلت جست یکی کوه کفتی زپولاد رست وهر اول
بهرامت و شهامت امیرزاده رستم و امیر شیخ نورالدین و امیر شاهملک
والله داد و سایر امرا انتظام گرفت ف هر اول خبان کرد آن پشگاه
که در حیرت اقتداز ان مهر و ماه وما تحه رایت نصرت آیته حضرت صاحب
قران از اوج قلب و القلب مستقر سلطان الروح بطالع فرخنده برآمده انوار
فتح و فیروزی بر مقارن همکنان گسترد ف زقلبی که جون کوه پولاد بود
پناهنده را قلعه آباد بود بعون صمدانی لشکری ارسسته کشت که تا جشید
خورشید شهسوار مضمار جهار مست و میدان آسمان جولان گاه شاه و سپاه
انچ چشم زمانه برخبان اینوبی نیفتاده و سپاه بان کثرت و شجاعت روی
جلادت بروز مکاهی نهاد شعر فراوان سپه جمع شد بیش ازین ندیده کسی لشکری بیش ازین
وبدین نسق و ترتیب پیش راندند و از جانب سپاه مخالف قلب مرکز
رایت سلطان محمود پیره سلطان فیروز شاه گشت با ملوخان و میسره

در اتمام طی خان بود و میر علی موجه و جماعتی از سروران کشور ینه و یمنه
در حیز ضبط ملک معین الدین و ملک ماتی و سایر سپهسالاران آن سرزمین
بدین نسق و آئین صفها آراسته باده هزار سوار مکمل کینه گزار و جهل هزار
پیاده جنگی با اسباب و آلات حرب و پیکار روی مقابله و مقاتله بکارزار
آوردند و عمدة استظهار ایشان پیلان کوه پیکر بود و چون در یاد خروشنده
از باد سیاست بجوش آمده همه را بسلاح و کیم حربت دلشته و بودند
انها ستون کردار شان و شهار زهردار استوار کرده و پر پشت پشته
مثال هریک از چوب تختها محفظ بحکم ساخته و بر هر تختی ازان چند ناوک افکن
و رخ انداز در کمین کمین نشسته و کشش داران و رعد اندازان در پهلوی
صف پیلان آماده جدال و قتال ایستاده و با این همه معارضه با آن سپاه
از سوار و پیاده اگرچه اضعاف مضاعفه آن بودندی در نظر جلادت فوج از
عساکر گردون مآثر و قمع جندان نداشت اما پیلان را دیگر ندیده بودند و از افواه
والسنه شنیده که هیکلشان از صلابت یخشی ایست که تیر و شمشیر بران
کار گر نیست و قوتشان بمرتبه که حریف بران متصور نه درختان قوی را بیاد
حمله از بیخ برارند و بنا مار عالی را با شارة پهلوی ویران سازند و بهنگام
کارزار بجز طوم ثعبان گردار لب را با سوار از زمین در ربایند و بهلوا
براندازند و از کثرت استماع این مبالغها که در پیش طباع مرکوز می باشد

دغدغه بخاطر بعضی لشکریان راه یافته بود خبانچه در وقت تعیین مواضع
سروران و اعیان حرمت صاحب قران که در همه حال شامل احوال امثال
علو کمال بودی از جمیع علاء رفیع مقدار که ظفر کردار ملازم رکاب همایو
آثار بودند مثل خواجه افضل سر مولانا و شیخ الاسلام سعید جلال الحق
والدین کشی و مولانا عبد الجبار پسر اقضی القضاة مولانا نعمان خوارزمی برزبان
اشتیاق و اشبال سوال فرمود که جای شما کجا خواهد بود ایشان از دهشت
آن سخنان که شنیده بودند بی اندیشه بجواب مبادرت نمودند که جای بندگان
دران محل که خواتین و عورات باشند و نه بحیث مناسب دران زمان که بود پیم جان شکوه
بزیر جادر نا پیدا کرحوزه بهرام و چون حضرت صاحب قران آن دغدغه از لشکریان
ترس خود برای اطمینان خواطر شرایط حزم مرعی داشته فرمان داد که از
چهار پیش صف لشکر حصاری سازند و در پیش آن بخندق قیام نمایند
و در پیش خندق گاومیشان را پهلوی هم داشته کردنها و پایهاشان بحرم گاو
بر هم بندند و خارهای خسک بزرگ آزآهن ساخته بودند و تعیین رفته که
پیادگان آنرا نگاه دارند و چون پیلان حمله آورند در راه ایشان افشانند
و چون عنایت ازلی در همه باب یاور صاحب قران کامیاب بود
پیش ازان آفتاب فتح از مطلع اقبال برآمد که اینها بکار آید و دران
حین که لشکر جانبین بهم نزدیک شده ند صاحب قران موید پاک اعتقاد

ضاع

درمیان لشکرگاه بدامن پشته بهالی بر بالای بلندی سوار ایستاده بود و او
اطراف وجوانب را بنظر احتیاط در می آورد و چون تلاقی طرفین مشاهده
فرمود خبایخ عادت سعادت آثار آن مؤید کامکار بود در هر کارزار بقدم
صدق پیاده شد و روی اخلاص و نیاز بدرگاه پادشاه بی انباز آورد و
بتکبیر صدق نیت و صفا رطویت عقد غازبسته بقیام توجه تام و قرآءة کلام
ملک علام و رکوع خضوع و سجود خشوع و تشهد یقین و ایقان و سایر ارکان
تسلیم و ادعان دوگانه از برای یگانه حقیقی بگزارد و بیشانی مسکنت و ابتذال
برخاک تقرع و ابتهال نهاده از حضرت ذوالجلال نصرت و اقبال طلبید و اصلا
سعی و کوشش خویش و کثرت اعوان و انصار جلادت کیش را در میان
ندید بیت شه پاک دین در مقام نیاز همی گفت با داور پاک راز
که ای برتر از معنی برتری که داند ترا جز تو مدحت گری عیشه رضا توجیح جان
براه ثنای تو پویم بجان ف ندارم عروضی بجز و سیاه تنا در همه کار دارم پناه
کرم کرده بارها بارها این بار هم لطف کن کاکهی که جز تو ندارم امیدی بکسی
کس پا کسانی بفریاد رس لاجرم پذیرفتن توقف میامن استجابت دعا قرین
روزگار همایون آثار گشت و از غرایب اتفاقات که بعنایت بی غایت
پروردگار و صفای ضمیر منیر صاحبقران سپهر اقتدار دران موقف رو
نمود آن بود که چون آنحضرت بادای نماز و عرض نیاز مشغول بود بعضی امرا

که در هراول

که در هراول بودند مثل امیر شیخ نورالدین و امیر شاهملک و الله داد را
در خاطر گذشت که اگر حضرت صاحبقران از لشکر قول برانگارد را
و مانند کانرا مدد فرستد نشانهٔ دولت و بشارت فتح و نصرت باشد
چون آنحضرت از توجهی که دشمن بیرداخت و روی دولت که از کلکو
خاک سجده گاه برافروخته بود باحوال لشکر منصور آورد فرمان داد که علی
سلطان تواچی و از تومان سرخ طغی یوغا که سان سر بود و در لشکر قول انتظا
یافته مرتب ایستاده بودند الطون بخشی و بشری و موسی رکمال با قشونا
خود بمدد لشکر دست رسالت روند و جمعی دیگر از امرا رقشون را بمدد
هراول فرستاد و ایشانرا دست و دل قوی گشته بفتح و فیروزی
جازم شدند و بی اندیشه بر مخالفان زدند و پیلانرا با آن شکوه و هیبت کاو
صفت زبون میراندند و از فر اقبال صاحبقران بی همال و برکت آن
کرامت که اظهار فرمود ممکنانرا از آن معنی مایه استظهار و افتخار افزود
و آثار جلادت و مردی آن دلاوران در اقطار عالم اشتهار یافت و بنیاد
روزگار آرایش اوراق لیل و نهار گشت و همان مثل شد که شیر شکار
کند و طعمهٔ دیگ جانوران باشد که در پناه حمایت او روزگار گذرانند بیت
اگر بر فروزی زمه صد چراغ زخورشید باشد براو نام و داغ و صورت حال و کیفیت
آن محاربه و قتال چنان بود که ف چو گشت از دو سو لشکر آراسته
جهانی بپرخاش بر خاسته

دماغ

یلان رایت کین برافراختند، کورکه زنان سورن انداختند، زغرندن کوس خالی
زمینی لرزه افتاد بکوه وراغ، زفریاد روئین خم ارنیشت پیل، توگفتی جهان کوفتند کوس رحیل
درامار هندی درآمد بجوش، زایوان کیوان گذشته خروش، بجنبش درآمد دلشکر زکین
ازان جنبش ازجا درآمد زمین، رواروبرآمد زراه نبرد، برای درآمد بمردان مرد
زبولاد بوشان لشکرشکن، تن کوه لرزید بوخویشتن، قراول ظفر قرین سوجک
بهادر وسیده خواجه بهادر و الله داد و نصرت تماری وصاین تور بهادر و محمد
درویش و دیگر دلاوران جون سپاه مخالف رابدیدند ازطرف برانغار درآمده
کین گرفتند وجون قراول دشمن پیش آمد وازایشان درگذشت ف
روان زان کین که برون تاختند، لوای شجاعت برافراختند، زرین کوبهاجت برخواست
بشمشیر جنگ عدو کاستند، وبا تیغ ظفر نگار جون شیرغران درطلب شکار ازبی
ایشان درآمدند وقریب پانصد ششصد کس رابیک حمله برخاک هلاک انداختند
ف سیاست درآمد بگردن زنی، زچشم جهان دور شد روشنی، ودرقبل برانغار
شاه زاده پیر محمد لشکر سپه حمله ستاره عدد خود را ازجای برکنده بردشمنان
حمله بردند وامیر سلیمانشاه نیز باد پای کوه توان در زیر ران تیز کرده
عنان بدست جلادت سپرد و شاه زاده پیر محمد بتائید دولت سرمد پیل را
شمشیر رسانید وبهادران برانغار باتفاق میسره سپاه بدخواه را که اساس
قرارش باستظهار طغی خان منوط بود ازهم فروریخته برانند وازحوض

حاصی بگذرانند

الدین

حاصی بگذرانند و درجوانغار امیرزاده سلطان حسین وجهانشاه بهادر وغیاث
ترخانی ودیگر دلاوران بقوت بازوی کامکار و رخ تیغ وسنانی آبدار
آتشی بار میمنه مخالف راکه بشوکت وتمکین ملک معین الدین وملک ماتی
کوه آهنین می نمود بکلی برهم شکسته براندند وازعقب ایشان روان شدند
وامیر جهانشاه که قبل جوانغار بود ازعقب دشمنان درآمده بنزدیک در
وازه سیده بود ف جو دشمن بحبت ازپیش تاختند، سنانرا بگردون برافراختند
وجون قلب دشمن باپیلان ازسلسله حمله آوردند امیرزاده سنج وامیرشیخ نورالدین
وامیرشاه ملک بمقابل ایشان درآمده کوشش مردانه نمودند وامیرشیخ نور الدین
شمشیر رسانید وامیرشاه ملک داد مردی داد و دولت تمور تواچی وتنکلی
خواجه ودیگر امرا رفتون وسایر بهادران ودلاوران بقوت دولت حضرت
صاحبقران برصف پیلان جنگی زدند ودرمیان آن نهنگان بستون هیکل
بهارستون روان درآمدند وپیل بانانرا ازقلعهٔ آن کوهپیکران نگونسار ساختند
وبتیر وشمشیر خرطوم اژدهاصفت پیلانرا مجروح میکردند وی انداختند ف
فگنده همه دشت خرطوم پیل، فتاده تن کشتگان جنبه میل، زخرطوم پیل وسر جنگجوی
همه دشت باشیده مجوکان وگوی، کیاما بمغز سرآلوده گشت، زکشته زمین سربسر توده کشت،
مبارزان ممالک هندوستان ازبیم جان حرکة المذبوحی میکردند وبقدر طاقت
وتوانهای جلادت فشرده دست بردها نمودند اما جون سیزده با تند باد نه حد

پشتهٔ ضعیف نهادست و پهلوی مقاومت باشیر ژیان رزدن نه باندازهٔ
قدرت و مکنت آبونا توان آخر کار هر بزغیت یافته روی بحر نکویز نهادند
فحوای نص آیهٔ الم ترکیف فعل ربک باصحاب الفیل صورت حال گشت و سلطان
محمود و ملوخان گریخته خود را بشهر انداختند و در دروازه بپستند و امیرزاده
خلیل سلطان از جوانخار نیروی بخت جوان و ضرب حسام فیروزفام یاقوت
افشان ازان پیلان که پشت استظهار معاندان بآن قوی بود یکی در قید اسار
آورده و پیل بانانرا نگونسار کرده بطریق کاومیشی که دهقانان بآن زمین
شیار کنند براند و بحضرت پادشاه روی زمین رساند ف
جویاری دمد لطف پروردگار چه پیل قوی و جه کاوندار جو باروی دولت کشاید
سر شیر گردون درآید بزیر بنده براقبال ازین به چه باشد دلیل که طفلی زخیلش سکالد بپیل
کجا بوده شه زادهٔ ارجمند هم از پا نفتاده ساکی پیل بند هنوز از لبش می دمد بوی شیر
جو شیران کند پیل جنگی اسیر وجون از مهب عنایت آفریدگار نسیم فتح و فیروزی
بر رایت نصرت شعار وزید و مخالفان یکبارگی پشت داده رو بفرار آوردند
صاحب قران سعادت قرین وقت غاز پیشین بدر دروازهٔ دهلی رانده و باروی
انرا بنظر احتیاط دراورده عنان یکران کیهان نورد ازانجا برتافت و بکنار
حوض خاص بدولت و اقبال نزول فرمود و حوض خاص در ریاحه ایست
از مستحدثات سلطان فیروز شاه و سعت آن مرتبه که تیر پرتاب

ازیک طرف

ازیک طرف او بدیگر طرف نمی رسد و چون موسم پشته کال از آب باران پر میشود
یکسال تمام اماطی دهلی آب ازان بمیدارند و مرقد سلطان فیروز شاه
بر کنار آن واقعست و چون آن محل از خلول موکب معلی مزین و محلی گشت
شاه زادگان و امراو ارکان دولت در سایهٔ سریر اعلی حاضر آمدند ف
همه بوسه دادند روی زمین نهادند بر خاک راهش جبین
بسته میان از پی چاکری گشاده زبان ثناگستری که برحسب این فتح فرخنده باد
جهانش مطیع و فلک بنده باد و بعد از اقامت مراسم تهنیت آثار شجاعت
و مردانگی که از شاه زادگان و امراو بهادران صدور یافته بود و غرایب
امور که بیمن دولت قاهره دران مصاف از هر کس بظهور پیوسته بود باز
میراند حضرت صاحب قران را از ملاحظهٔ وفور نعم الهی آب از چشم
مبارک روان شد و رقت فرمود و شکر باری تعالی که اورا از عالمیان
برگزیده جهان فرزندان کامکار و اعوان و انصار خدمکار ارزانی داشته
بود باد ارسانید و آن شیران بیشهٔ شجاعت و نهنگان دریای مردی و جلادت
را دعا کرد و الحق از تامل و تدبیر در مجاری احوال آن حضرت صاحب
قران ظی بمال یقین می پیوندد که ذات بزرگوار ایشان مظهر قدرت آفریدگار
و مصدر غرایب آثار و بدایع اطوار بوده باجنان قهر و سیاستی که از
ذکر مرافقت جلالی در هر مقام معلوم میشود وقت قلب و تمکن ظی

یخیشتی که جون شکر میگزارد و وظایف سپاس پروردگار بجای می آورد
اب دیدگان روان میدارد و اشک نیاز بر چهره خضوع و خشوع
می بارد و باوجود اشتغال ظاهر تمام عالم بوجود حضور باطن بمثابه که هرجارحت
که بندگانش را بهنگام ضرورت بخاطر میگذرد از دل روشنش سر برمیزند
و مصلحت آنرا کار می بندد اصابت رای بمرتبه که مدة العمر خدنگ هرتدبیر
که بکلک اندیشه بر لوح ضمیر منیر می نگاشت بعینه صورت تقدیر بود
که واقع شده از اندیشه یک سر مو تفاوت ندشت و کمال شجاعت
و دلاوری بدرجه که از مبادی حال تا حین ارتحال که عنان از عنان این سرای فنا
و زوال بر تافت هرگز در بیم و ورطه دهشت و انفعال بخاطر خطیرش
راه نیافت و این معنی دلیل روشنست بر صدق توکل و دوام توجه
بحضرت حق بیت دلی را که از خود نکردی تهی، نه از رخ ترسد نه از انجمنی
جو توهستی از رخ و بانج چیاک، جو هست آسمان بر زمین زیر خاک، لاجرم از قوت
اسلام و حسن اعتقاد قول بجانزا بس پشت اعراض میکذارد و روی توسل
بسوی تعال از کتاب کریم آسمانی می آرد و از غایت اخلاص و اختصاص
بر مراد که در موقف دعا از حضرت کبریا مسالت مینماید مخدرة استجابت
از سقف غیب بر توقف چهره میکشاید و اما حکایت معدلت و ملکت
و داد و دهش و مرحمت و بخشش و سایر ملکات ملکانه و اوصاف

پادشاهانه از مطالعه تمام تاریخ اخبار بدایع اطوارش ثمه در توان
یافت سه کو اهی دمد در جهان خاک و آب، همان بر فلک جثمه اقتاب
که جون او نبود دست شاهی بخنک، نه در بخشش و کوشش و نام و تنک
ف فریدون و کیخسرو نامدار، منوچهر و سکندر کامکار بنودند در عهد این پادشاه
ورکونه شدندی و راخاک راه، جهان کو مجو مثل این نام جو، مکرچه ز نسل همایون او
که بنود جنین پادشاهی دکر، مکرچه ز اعقاب این تاج ور، جو سلطان دینی دارد انش پژوه
شهی مشتری فر کردون شکوه، بنعت خلایق بداد و دهش، سکندر مقامات دارا منش
شهنشاه ابو الفتح نصرت قرین، ملاذ سلاطین روی زمین
باسمی خلیل اسه وز احترام، فروزنده نامش بسلطان تمام
جو سبق عنایت جنان راند فال، کزو ملت و ملک یابد کمال، در اسمش اشارت باین هست
لقب کان ذا سمان نازلست، ز مبدا باسمی خلیل خدا لست
بفرجام سلطان فرمان رواست، بدولت فرازنده کاخ شرع
بکوهر فروزنده اصل و فرع، بنیروی عدلش قوی پشت دین
بهدیش خرم کشته روی زمین، فلک را حریم درش قبله کاه، جنانش ملوک جهان را پناه
جو بخشش کشاید زبان در ثنا، کند شرح انا فتحنا ادا، ز کلکش بتفسیر نون والقلم
عقود جواهر شده منتظم، دلش بحر و دست ابر و باران کهر
کفش کان و اصناف جوهر هنر، هنر مایش از تیغ برسی و قلم، بصولت ز دشمن بحشمت ز جم
حدیث جم و رستم اراستم

وطا قدر ممدوح خود کاسنج جز آرنده خواند زهی فخر فزونی بی موکبش فخر اصطخر قزوین
سرصد جو سرسنج برآرد بکرد و گوگین گزارد بکاه بنرد مفاخر که عد کرده شد مدت دولت
وطا در مقام ستایش حضرت مباهات صورت بست تمیز و تاج نداد و صور نز و معنی رواج
کمالات این پادشه معنویت نه تنها جهانگیری و خسرویست بصورت جهانگیر و صاحبقران
بمعنی زستر ولایت خبیر کشوده در معرفت بر دلش جهانی غانده زاب و گلش
بیمانش از رب یسلی سریر درونش بعلم لدنی منیر خلافت که خلل خدائی بود
شهی رسالت کین آشنائی بود جهان باز شاهی بآئین داد و دین دلش بخرق انوار حق الیقین
بصورت دهد داد و دنیا و دین زهی فیض فضل جهان آفرین خدایا ز آسیب عین الکمال
نگه دار این شاه را لایزال دلش زاده از انس با خویش فرد
بعدلش بیارامه خشک و تر بماناد فرمان ده و کامران فزون زانچه عادت شمارد جهان

گفتار در کریختن سلطان محمود و ملوخان از شهر و فتح دهلی و ایلغار فرستادن حضرت صاحبقران از عقب ایشان

چون سلطان محمود با ملوخان شکسته و عقد دولت
و شوکت از هم گسسته بشهر در آمدند از آن حرکت که کرده بودند و جرائی که غوده
بغایت پشیمان شدند اما بعد از وقوع ندامت حاصلی ندانست ع در آن شب چهار
شنبه که زمانه جون بنده وان تیره روز جامه در نیل سوگواری زده بود ع
شبی کز سیاهی در آن پایه بود کز آن نور در تحت سایه بود فلک بارکه برانداخته بود
سپهر بسبان مانده در پای پیل و چون نیمه از شب بگذشت سلطان محمود از دروازه

نو دروانی و ملوخان از دروازه برکه که بهردو در جانب جنوبی جهانپناه
واقعست بیرون رفته بکوهستان و در بیشه و بیابان آواره گشتند و چون
حضرت صاحبقران آگاهی یافت که سلطان محمود و ملوخان گریخته امیر
سعید و تمور خواجه آقبوغا و خان سعید سلدوز و الطون بخشی و غیره در عقب
ایشان بفرستاد و ایشان بتعجیل شتافته بسیاری از گریختگان فرو آورد
و غنیمت فراوان گرفتند و دو پسر ملوخان سیف خان که بملک شرف الدین
اشتهار یافته و خداداد اسیر گردند و بازگشتند و هم در آن شب امیر
الله داد و دیگر امرا رقوشونیان را فرمان داد که بضبط دروازه که ایشان بیرون
رفته بودند و دیگر دروازهای شهر قیام نمایند تا کسی از شهر بدر نرود و روز چهار
شنبه هشتم ماه جون علی الطلوع خسرو سیارگان مانند رایت منصور خاقان
صاحبقران از افق فیروزی برافراخته حضرت جهاندار گیتی ستان
بدروازهٔ میدان فرموده در عید گاه بنشست و آن دروازه از دروازهای
شهر جهانپناه سلت و در مقابل حوض خاص واقع شده و در انجا بارگاه زده و بار
داده سادات و قضاه و اکابر و اشراف که در شهر بودند مجموع بدرگاه
عالمپناه شتافتند و عز بساط بوس دریافتند و فضل الله بلخی که نایب
ملوخان بود با سایر اهل دیوان دهلی خاکستان سلطنت شاهزادگان را سرمه دیده
اقبال ساختند و جماعت سادات و علما و مشایخ بشاهزادگان و نویینان

توسل نموده امان خواستند امیرزاده پیر محمد و امیر سلیمان شاه و امیر جهانشاه
و دیگر امرا در هنگام مجال حاجت ایشان را عرضه داشتند مراحم پادشاهانه
ملتمس ایشان رقم انجاح کشیده و امالی و مانی را امان بخشیده و بوسم معهود
توق فتح آیت با تفاریا بیالار دروازه برآوردند طنطنهٔ بشارت فتح
و فیروزی از حصار فیروزه کار سپهر بگذرانیدند و بجهت ضبط تاریخ این
نظم ثبت افتاد بیت ز چارشنبهٔ هشتم مه ربیع دوم گرفت خسرو صاحب قران دنیا را
ز فتح شاه که مجموع بشمری تاریخ شود معین و خورشید بود وجدی آرا
تو باژگونکی کار بندوان بنگر ز شدت که بایشان رسید سال رخا و مجموع سپاه را
ارسلسته و کردن ابخه بود از شهر بیرون آوردند و بر رکاب اسلام پناه حاضر گردانیدند
و پسران هر بر سم خاکبوسی سر بر زمین نهادند و مانند جمی که امان خواهند بیکباره
نعره برداشتند و صد و بیست پیل کوه پیکر جنگی تحت تصرف بندگان حضرت
درآمد و بعد از مراجعت بعضی ازان از برای شاه زادگان ممالک فرستاد
و بعضی بر قتد آوردند و از انجمله دو زنجیر به تیریز بردند و یکی بشیراز و پنج
زنجیر براه و یکی بشروان پیش شیخ ابراهیم و یکی بارزنجان بطریق مع القصه
روز آدینه دهم ماه مذکور مولانا ناصر الدین عمر مامور گشت با دیگر اکابر
و اشراف که ملازم پایهٔ سریر اعلی بودند بشهر درآیند و خطبه را بالقاب همایون
حضرت صاحب قران بیارایند و بیشتر معهود آنجا چنان بود که در خطبه نام

فیروز شاه و دیگر سلاطین گذشته یاد میکردند بحکم انه اذا جاء نصر الله بطل
نهد معقل آن رسم را رقم نسخ کشیده خطبه بنام حضرت صاحب قران زیب
و زینت یافت و الاغر و خطیب منبر نه پایهٔ افلاک خطبهٔ ممالک سمت اقلیم
بنام مخجسته فرجام آن پادشاه گردون غلام آراسته بود و منشی دیوان
جعلک خلیفة فی الارض منشور خلافت روی زمین با سم جلالت آیین
آن جمشید اسکندر تمکین موشح ساخته دبیران لطایف نگار و منشیان
فصاحت شعار بلاغت آثار ذکر فتوحات نامدار بقلم مشکبار آورده خبر
آن بشارت بدرک رابسمع امالی هر دو بلاد دیار رسانیدند و آوازهٔ عزوا
وصیت مآثر و مقامات حضرت صاحب قران در اطراف و اکناف جهان
و اقطار بحر و بر از کران تا کران گیهان انتشار یافت جهان شد پر اوازهٔ فتح شاه
ز هر جانبی تا یک ساله راه فرو د امالی اسلام را خرمی دل مشرک از خوف و حشیت یغمی
ازان امال ایمان با من امدند کروکا فران خون دل میخورند و تبکجیان دیوان بوجب
فرمان قضا جریان بشهر درآمدند و مال امانی توجیه کرده محصلان بتحصیل آن مشغول
شدند و چون صبح فیروزی از افق اقبال برآمده بود و عروس مراد در برزم
امانی و امال جلوه گر شده ارکان دولت و ندیمان بزم عشرت زمزمهٔ این
ترانه از پردهٔ دولتخواهی در هنگام مجال بساحهٔ جلال میرسانیدند که

همان به که جون بگذرد روز رزم همی تازه گردد شبستان برزم

جوشن آید چو دشمن پذیرد شکست

جان پروریم

بر دوستداران بعشرت نشست ز زمانی ز شغل جهان بگذریم بر جاره پرورده
برسم فریدون و آیین کی ستایم داد دل از درود وی تا خاطر مایون حضرت
صاحب قرانی نشاط عیش و کامرانی فرمود نهال فرح و شادمانی در ریاض
حصول آمانی نشو و نما نمود از نسیم بادهٔ مشکبوی مشام بهجت و سرور معطر
گشت و از صفای رجام خسروانی تر بهگاه جمعیت و حضور منور شد و در ان
بزم دلکشای فرح افزای عاطفت حضرت صاحب قرانی پرتو نوازش و تربیت
بر تفقد احوال شاه زادگان و امرا و ارکان دولت انداخت و همه را بخلایل
مواهب پادشاهانه جلایل عطایا و منحی گرانمایه بلند پایه سرافراز ساخت
و صدای سرود قوبوز جیان خوش الحان زمزمه را مشکبو و انبشاط در آورده ساز
طرب را بایی ترانه دلنواز بنواخت ف که ای صاحب قران داد گستر
بفرمان تو باد اهنت کشور غمی باد انک او شادت نخواهد
خراب انکس آبادت نخواهد سری کز طوق تو جوید جدایی
مباد از بندگیت رهایی مباد ابی تو بهنت اقلیم را نور
غبار چشم زخم از دولت دور روز پنجشنبه شانزدهم ماه فوجی از لشکریان
بر در دروازه دهلی جمع شده بودند و چون سپاه شکاد جوی که در کله کود
و آهو افتد و مانند عقاب شکوهمند که قصد مرغان ضعیف نسبت کند
بر مردم حمله می بردند و متعرض رعایای شدند حکم جهانمطاع بصدور پیوست

که امراء

که امرا ر نظام منع آن طایفه اقدام نمایند اما چون ارادت قدیم بتخریب آن بلاد
و تعذیب اهالی آن تعلق گرفته بود اسباب آن دست فراهم داد و ازا انجمله
در اثنار آن حال حضرات عالیات جلپا ملک آغا و دیگر خواتین بعزم تماشا ی
نهار ستون که ملک جونه در جهاپناه احداث نموده بود بشهر در آمدند و امرا ر
دیوان اعلی و بتکچیان مثل جلال تا سلام و دیگر اهالی قلعه بر دروازه نشسته
بودند توجیه مال امانی نسق میکردند و بهم در ان حال چند هزار سوار از لشکر یان
که براه قند و غله و اشته رو بشهر نهادند و بر لیغ واجب الاتباع نفاذ
یافته بود که هریک از امرا جاعتی از اهالی آن نواحی که یاغی شده بودند و بشهر
گریخته بگیرند و بدین سبب نیز غلبه در اندرون ریخته وجون گروهی انبوه
از لشکریان در شهر جمع آمدند جوق جوق هندیان کبر در شهرها و دهلی از
سیری و جهانپناه و دهلی کهنه دست غدر دراز کردند و جنگ و معارضه اغا ز
نهادند و خلق بسیار از انی و دنیان خانها و مالهای خود را آتش زدند و خو پشتی
را با زنان و فرزندان بسوختند لشکریان دست تسلط و استیلا بغارت و تاراج
برکشادند و با وجود جسارت و بی ادبی هندوان و بد فرصتی ایشان امرا
دروازها بایستند تا لشکر بیرون باندرون نتوانند آمد و خرابی بسیار
واقع نشود و لیکن در ان شب جمعه قریب پانجده هزار مرد از سپاه ظفر
پناه در اندرون حصار بودند و از اول شب تا روز غارت میکردند و انتهی

درخانها میزدند و در بعضی مواضع کبران بی باک بمحاربه و قتال قیام مینمودند علی
که از ترک تاز خسرو سیارگان بنه هندوی شب داج بکلی عرضه تاراج گشت
تمام سپاه بشهر در آمدند و غوغای لشکر بر خولست و در ان اثنا هفده ماه بر
غارت عام اتفاق افتاد و بیشتر محلات جهانپناه و سیری را بغارت بردند
و روز شنبه بجدهم نیز بر همان وتیره بگذشت و هر نفری از لشکریان صد و پنجاه
کس از مرد و زن و کودک اسیر کرده بیرون آوردند و خانک ادنی کسی را
بیست نفر برده پیش بدست آمده بود و سایر غنایم و فتوحات از انواع
جواهر و لآلی بتخصیص یاقوت و الماس و اصناف اقمشه و رخوت و نقایس
کوناکون و ظروف و اوانی زر و نقره و نقود بیحد و شمار از تنکهای علامی و غیر
آن بخندان بود که شرح شمه از ان بعبارت کلک دو زبان در حیز بیان آید
از جمله بیشتر جواری که اسیر کرده بودند و بنات و ادویه و عقایق و نظایر آن
خود کسی التفات بآن نمیکرد و روز یکشنبه نوزدهم ماه بدهلی کهنه پرداختند
و بیشتر هندوان بی دین بآن شهر کریخته بودند و در مسجد جامع جمع شده و مدافعه
و قتال را آماده گشته امیر شاه ملک و علی سلطان توابچی با پانصد مرد مکمل متوجه
انجا شدند و بضرب تیغ جهاد جانها رد شمنان دین و بدخواهان دولت را
در قعر دوزخ ماوا دادند و از سر هندوان بیرحم تا باوج کیوان رسید و تنها
ایشان طعمه دد ان و مرغان آماده و مهیا گشت ف زبس خون که از کشتگان شد روان

محیط بلا کشت هندوستان زبس کشته کاقتاد بر یکدگر همچو بوم و بر کوه شد سر بسر
بلی شوی کفر و ظلم و خطا برآورد از ان حظه دود فنا وجون هم در ان روز تمام
دهلی کهنه را غارت کردند و اهالی و سکان آن دیار آنچه زنده ماندند در قید
اسار و ربقهٔ تسخیر گرفتار و اسیر گشتند چند روز متوالی اسیران را از شهر بیرون
آوردند و هر یک از امرا و تومانات و قشونات جوقی را میگرفتند و از ایشا ن
چندین هزار اهل حرفت و پیشه وران بودند و برحسب فرمان فرموده خان
مقرر شد که از ارباب صناعت که ملازمان و چاکران خاصه بیرون آورده نبود ند
بعضی شاه زادگان و آغایان و امرا که بسعادت ملازمت استسعاد داشتند
قسمت غایند و بعضی بجهت دیگر شاه زادگان و آغایان که در مستقر دولت
خویش بودند بنوکران ایشان سپرند و چون همت عالی حضرت صاحبقران
بکلک تیهٔ المؤمن خیر من عمله بر لوح ضمیر نگاشته بود که در دار السلطنه سمرقند
مسجدی جامع از سنگ تراشیده بسازد چنانک شرح آن خواهد آمد اشا رت
علیه صدور یافت که مجموع سنگ تراشان را جهت خاصهٔ شریفه ضبط نما ینند
واز ملاحظهٔ وقایع این داستا ن محذره مضمون آیة وَاِذَا اَرَادَ اللّٰهُ بِقَوْمٍ سُوْءً فَلَا
مَرَدَّ لَهٗ وَمَا لَهُمْ مِنْ دُوْنِهٖ مِنْ وَالٍ در نظر بصیرت اصحاب جرئت و کمال جلوه
مینماید جرا باوجود انکه عفو پادشاهانه رفیق امان بر عنوان حال آن مردم
نکو بیده مآل کشیده بود و در ان خط خطبه تفرالقاب همایون که دیباچه

دیوان امن وامان عالم وعالمیان بود آرایش یافته چون مدف سهم ارادت
ازلی خلاف آن بود بواسطهٔ آنک جمعی سیاه روی تیره رای بدکیش پای
جسارت از حد خویش فراتر نهادند وار سرطغیان عدوان دست تعرض
بعساکر گردون مآثر دراز کردند قضیه بآن انجامید که ثمهٔ کزارشی پذیرفت
دانی که حساب کار چونست، سرشته زدست ما برونست
چون کار با اختیار ما نیست، به کردن کار ما نیست، والله عاقبت کار و وضع
این سه شهر که ذکر کرده شد چنان افتاد که سیری محقوفت بسوری مدور
و دملی کهنه بسوری مثل آن و بزرگتر ست از سیری واز سور سیری که بجانب
مشرق مایل بشمال واقعست تا بسوی دملی کهنه که از طرف مغربیست
مایل بجنوب از دو جانب باروکشیده اند واندا جها پناه میکونید واز دملی
بزرگتر سلت واز سیری سه دروازه بجها پناه کشاده سلت وبجهار دروازه به
بیرون وجها پناه سیزده دروازه دارد شش از جانب شمال مایل بغرب
وهفت از جانب جنوب مایل بشرق جنابخه از دملی که عبارت ازین
شهرست سی دروازه به بیرون کشاده سلت والله اعلم کفتار در نهضت همایون
حضرت صاحب قران مظفر لوا از دملی وتوجه نمودن بدیگر مواضع هندوستان
نیت نخرا حضرت صاحب قران پنج سال مدت پانجده روز بسعادت واقبال
در دملی توقف فرمود پرتو مابحهٔ رایت فتح وظفر زنک زدای آینه شمس

وقر وحاسن

وقر ومحاسن سلطنت وکشور کشای غیرت افزای روان جمشید واسکندر
انتظام والتیام امور دولت وکامکاری بعون عنایت حضرة باری برهان
صدق من کان لله کان لله وحسن حال اعوان وانصار نصرت آثارش از
فنون فتوحات وغنایم وکثرت جمع بهرکونه تفاسیر وکرایم مفسر آیة آیة
فَاتَّقُوا اللّٰهَ حَقَّ تُقَاتِهٖ مالک الملک بخشنده که در دولت سرای توقی الملک
فیض رحمت او کشاید وعان در بروی جباران عسار تنزع الملک کمال حکمت
او بندد شعر خداوند خورشید وکردنده ماه، فروزندهٔ تاج وتخت وکلاه
کسی را که خواهد کند سربلند، یکی را کند سوکوار ونژند، وچون دهلی بالتمام از تبعهٔ
سوء اعتقاد وقبح افعال واعمال امالیش بحکم نص آیة وَاِذَا اَرَدْنَا اَنْ نُهْلِكَ
قَرْيَةً اَمَرْنَا مُتْرَفِيهَا فَفَسَقُوا فِيهَا فَحَقَّ عَلَيْهَا الْقَوْلُ خراب شده وازکمال تسلط
وستیلا عساکر گردون مآثر آثار فَدَمِّرْنَاهَا تَدْمِيرًا بظهور پیوست حضرت
صاحب قران از برای قلع وقمع اهل شرک وطغیان عازم دیکر مواضع هندوستان
کشت وبهنکام نهضت همایون اشارت علیه صدور یافت که سادات
وقضاة وعلما ومشایخ در مسجد جامع جهانپناه جمع آیند وازملازمان خاص
یکی را برایشان دارو غاکماشت تا نکذارد که از جنبش سپاه ظفر پناه کوردرنجت
وملال برد امنی روزکار آن طایفه کرامی نشیند وروز چهارشنبه بیست
ودوم ربیع الآخر سنه احدی وثمانمایه وقت خاشت سلطانی بعون الله

از ظاهر جهانپناه کوچ فرمود و بطالع سعد و بخت فیروز در فیروز آباد که از شهر تا آنجا سه کروه مسافت نزول فرمود و ساعتی در آنجا توقف کرده متوجه آن مواضع را بنظر احتیاط در آورد و در مسجد فیروز آباد که بر کنار آب جون از سنگ تراشیده بر افراخته اند و کانه از برای یکانه پیدا انباز بصدق و نیاز بگزارد و شکر و سپاس نعم الهی که از اندیشه و قیاس بیرون بود بادا رسانید و جون بسعادت سوار گشته از دروازه فیروز آباد بیرون فرمود سید شمس الدین از سادات ترمذ و علاء الدین نایب کوکری که پیش ازین از معسکر ظفر مآب برسالت بطرف شهر کوتکه رفته بودند برسیدند و عرضه داشتند که بهادر نهار حاکم آن خطه سر انقیاد بر خط فرمان نهاده و کمر خدمتکاری بر میان جان بسته روز جمعه بشرف خاکبوسی درگاه عالمپناه مستسعد خواهد شد و جون ازان طرف جهانمای بمغرب و زیبا باد نزول فرمود الیخانان دو طوطی سفید که بهادر نهار در صحبت ایشان فرستاده بود بعرض رسانیدند و آن دو طوطی از عهد سلطان تغلقشاه باز مانده بودند و مدتها در مجالس سلاطین سخن وری و شکر خائی کرده خاطر خطیر انحضرت بآن تحفه گرامی که بمزیت تکلم از سایر حیوانات بحر امتیاز یافته در فضائل فضایل انسانی طرانی مینمودند تعلق فرمود و وصول آن هدیه همایون آثار را در ان حال مبارک دانست که فرخ بود فال فرخ زدن و از دملی تا بوزیر آباد نهضت

نموده و از آب جون عبور فرموده و شش کروه قطع کرده موضع کوتکه نضرت خیام نزول گشت و دران روز بهادر نهار و پسرش قلتاش با پیشکشهای شایسته و تحفهای بایسته ببرگاه پیشگاه آمدند و بسعادت بساط بوس فایز گشته مراسم بندگی و خدمتگاری بتقدیم رسانیدند و بمزید عنایت و نوازش یاد شاهانه پایه و سر افراز گشتند و روز شنبه بیست و پنج از کوتکه نهضت نموده مرحله باغ بت از وصول رایت نصرت شعار رشک باغ ارژنگ و غیرت تخانه فرخار گشت و مسافت میان این موضع شش کروه و سه ورو یکشنبه بیست و ششم از باغ بت کوچ کرده و پنج کروه راه بریده موضع آسار که میان دو آبست معسکر ظفر قرین شد و دو روزی درین منزل توقف افتاد

گفتار در فتح قلعهٔ میرت

جون از قلعهای مشهور کشور نهند قلعهٔ میرت بود حضرت صاحب قران روز یکشنبه بیست و ششم ربیع الآخر سنه طنج بوغا و امیر شاهملک و امیر الله داد را از موضع آسار بر آن حصار فرستاد و ایشان روز سه شنبه بیست و هشتم ازانجا خبر فرستادند که الیاس اوغانی و پسر مولانا احمد تهانه سیری و صفی کبر با جماعتی کبران بقلعهٔ میرت تحصن نموده آمده و ایل نمی شوند و محاربه و قتال را آماده گشته میگویند که بادشاه ترمشیرین بر ما نمی تواند گرفت حضرت صاحب قران این سخن بر خاطر مبارک گران آمد و از نسبت قصوری که بترمشیرین خان کرده بودند

وت

خشمناک شد و فی الحال نفس مبارک روی قهر و انتظام بسوی آن تیره رایان شقا
فرجام آورد و در زمان روز سه شنبه وقت نماز پیشین بسعادت و اقبال سوار
شد و دو هزار مرد برانده و شب در میان کرده بیست کروه مسافت قطع فرمود
و روز چهارشنبه بیست و نهم ماه وقت نماز پیشین رایت جهانگشای سایهٔ وصول
بظاهر قلعهٔ میرات انداخت و در زمان فرمان قضا جریان بنفاذ پیوست
که امرا رقوشونات هریک برابر خود نقب فرو برند و چون شب بهنگام
شد در مقابل هر بریجی و بارهٔ ده کز و پانزده کز نقب بریده بودند گبران
از مشاهدهٔ آن حال سراسیمه و حیران شدند از غایت و تهی و هراس نیرو و توان
از تن و روان ایشان برفت و مانند صید ضعیف بنیه که چون حملهٔ شیر غرا
به پیند خشک بر جای بماند و دست و پای ایشان از کار بیفتاد روز دیگر امیر
الله داد با قشون خود که بوفادار شتهار دشلت و از قوچنان بودند بر دروازهٔ
قلعه آمد و زمزمهٔ تکبیر و تهلیل غاریان باز گشت قول مسجان قلعهٔ فیروزه
حصار افلاک شد و فی الحال یکی از نوکران او سرای نام بسر قلعه رفت که شیر بیشهٔ
شجاعت بود در دی بود بیشتر از همه کمند بر کنگرهٔ قلعه انداخت و بیالا رباره
برآمد و بعد از آن دیگر بهادران و دلاوران چون اقتاب در سرطان باوج
حصار بر آمدند و بی توقف رستم بر لاس که رستم بقیاس او زالی بود
سرداران قلعه الیاس اوغانی و پسر تهانه سوی راجون سکان کردن بسته

بدرگاه اسلام پناه آوردند و ضبح کبر که از کلانتران حصن بود در جنگ کشته شد
بود و باتشی که بخطای پرستید بسزا معذب گشته روز پنجشنبه غرهٔ جمادی
الاول سلاح غریب دینی اسلام تیغ جهاد بصقل توفیق تیز کرده پوست
حیات از سر ضلالت باقی گبران که در آن قلعه بودند کشید و مجموع بگذار آب
تیغ بآتش دوزخ پیوستند و زن و فرزندانشان بردهٔ اسلام گشت و بر حسب
فرموده آتش در بقعها انداختند و برج و بارهٔ آن حصار از صلابت بنیان قهر
سرفرازی گذاشته ف خاکستان بارنینی برابر شد و این فتح در سلک دیگر فتوحات
ارجمند افزود و زبان روزگار تهنیت گزار باین نطق ابد آرا ترنم خود بیت
زمان تا زمان آرمیده بلند بفتح دگر باتش فیروزمند همه شب که مهر طوف کردون کند
چراغ ترا روغن افزون کند همه روز خورشید بر تاج زر بپایین تخت تو بندد کمر
و درین واقعه با آنک از موافقت و مآثر حضرت صاحب قران حرفی از دیوانی
وقطر از عمانی بیش نیست اگر نیکو تأمل میرود شمهٔ از جلایل احوال و کوایح افعال
پادشاهانهٔ آنحضرت بظهور می پیوندد و جه همین که از گبران نقل کرده شد که
این قلعه تر مشیرین خان نکشاد از علو همت و صفاء نیت فرمود که خدای تعالی
کشادن آن بر ما آسان گرداند و از غایت غیرت و حمیت بی توقف
روی توجه باشقام بی آبان آورد و خان حصاری که مثل ترمشیرین خانی را
فتح آن دست نداد یک فوج از سپاه بی کرانش یک زمان بکشادند

ق

بنوعی که پیش از انداختن حصار از سرقوت و استظهار روز روشن آشکار
بیارو و برآمدند و نهایت آثار شوکت و اقتدار از مخلوق بهمین مقدار تواند
بود و مزیدی بر این متصور نه و ملک لله الواحد القهار و با وجود این حصال
حمیده و آداب پسندیده بمرتبه که پیش از فتح قلعه اشارت علیه صدور
یافته بود که تهمیدنامه با امل حصار نویسند و بقانون سنت ایشان را براه
راست دعوة عوده از صدمات فتن بترسانند و از قلم منشی در حال تحریر
آمده بود که مارا با پادشاه ترمشرین چه نسبت سلم و چون بهنگام عرض
آن کلمه خوانده شد خاطر مبارک از آن عبارت بهم برآمد با جمع که نویسنده
را گفته بودند که بران منوال نویسند خطاب و عتاب فرمود و بزبان
آدب راند که ترمشرین خان بر ما سابق و فایقست و بحقیقت از جلایل
فواید ضبط تواریخ ثبت امثال این طایفست که با خبان رفعت و علو مرتبت
و وسعت اسباب و بسطت مملکت و صفای مشرب عذب اخلاق از شوائب
دیوی غرور و شیطان پندار تحریر پذیر نگشت تا سعادتمندان صاحب توفیق
قدوه و اسوهٔ خویش سازند و از میامن آن بمراتب بلند و مناقب ارجمند
فایز گردند ف دلا تا بزرگی نیاری بدست ، بجای بزرگان بنا ید نشست
بزرگیت باید بدین درس رس ، بیاد بزرگان براو در نفس کفتار در غزوه دریای
کنک با جماعت کبران چون قضیهٔ قلعهٔ میرت بفتح و فیروزی تمام سرانجام

شد صاحب

شد صاحب قران کیتی ستان در همان نخستین غزهٔ جمادی الاول فرمان داد
که امیر جهانشاه با لشکر جوانخار بعزم غزا متوجه بالا آب جون شوند و کبران
آن طرف را تاخت کنند و با بی دینان آن نواحی وظایف فریضهٔ جهاد
بتقدیم رسانند و ایشان بامتثال امر مبادرت نمودند و اغرقهارا بجهة
امیر شیخ نورالدین تعیین فرمود که ضبط کرده از کنار آب قراسو عزیمت
سازد و رایت جهانگیر در کنف حفظ ملک قدیر بجانب دریاء کنک روان
شد و مسافت میان قلعهٔ میرات و دریاء کنک چهار روزه بود و در اثنا راه
امیر سلیمانشاه بوکب ظفر قرین پیوست و همت عالی نهضت جهاد با کبران
آن نواحی و حوالی و جهة قصد ساخته کشش کرده راه رفتند و موضع منصوره
مرکز اعلام نصرت شعار گشت و شب در انجا توقف اقتاد و اول صبح آدینهٔ
نهم ماه بهمن آله کوچ کردند موکب دریا شکوه محیط مثال بجانب دریای کنک
روان شده و وقت طلوع که آفتاب نور پروزی بگستردبموضع پیروز نور رسید
واز برای تفحص محلی که از آب توان گذشت سه کروه راه رفتند چاشت سلطانی
بر کذار آب رسیدند اما بایاب نرسیدند که بمکنان بسهولت توانند عبور
نمود بعضی لشکریان سوار بشناه از آب گذر کردند و چون صاحب قران
دریا نوال عزم فرمود که از آب عبور نماید امرا که حاضر بودند زانو زده
عرضه داشتند که امیر پیر محمد و امیر سلیمانشاه با لشکر بر انغار بقرب پیروز

نور از آب گذشتند اکورای ممالک آرای صواب‌شناسد امروز درین طرف
توقف نمودن مصلحت نمیاید آن سخن محل قبول یافت و فرمان صادر شد که
که بعضی بهادران از آب بگذرند واز توامانات امیرزاده شاهرخ وسید خواجه
برسشیخ علی بهادر وجهانملک بر ملک ودیگر دلاوران برحسب فرموده ازان
کنار بگذشتند وحضرت صاحب قران دوکوره بر ساحل دریا رفته نزول فرمود
روز سه‌شنبه سیوم ماه از ساحل دریا رکنک کوچ کرده بطرف تغلغ پور که در
بالای آب کنک واقعست توجه فرمود وازان موضع تا تغلغ پور پست
کوه بود چون پا بجده کوه راه قطع کرده شد بسلامت علیه رسانیدند که در پایان
آب کنک حشری تمام از هندو ان جمع شده اند بدیع لازم الاتباع نفاذ
یافت وامرای توامان مثل امیر مبشر وعلی سلطان توابچی ودیگر امیران قشونات
باپنجهزار سوار روانه آن طرف گشتند ورایت نصرت شعار برقرار بصوب
تغلغ پور متوجه بود ودر اثنار راه ذات همایون را که سلامتش سبب استقامت
عالم وعالمیان تغیر مزاجی طاری گشت ودر بارودی کامکار اندک مایه تبختی بدید آمد
وجمعی در دنیا دناد ملازمان بتدبیر ومعالجه مشغول شدند ودران حال جز آمد که
ابنوهی عظیم از کبران بر جهل وهشت کشتی سوار شده بر روی دریای آینه
هر کشتی ازان گوئی پاره کوهست از دریا بابر پیوسته یا زنده پیلی بر آشفته
ودر رود نیل جسته بیت جو پیلی بعید ان تک زده تاب ۰ وا پیل بانی باد و میدانش آب

برفتی بر

برفتی برآورده پر مرغ وار ۰ همه ره بپیمانه خرنده جوار ۰ فروزان خم خرطومش از صد کمند
زدندانش بر پشت ماهی کمند ۰ وهمان که بوی این خبر بمشام اطلاع حضرت
رسید از غایت شغف وشره بمحاربه اهل شرک وعناد وشوق باحراز فضیلت
غزا وجهاد آن حالات مزاجی که روی نموده بود بکلی زایل شد وازان هیچ اثر
نماند ویی توقف بسعادت وسلامت سوار شده باهزار کس از بندگان خاص
که دران محل بدولت ملازمت فایز بودند روی توجه فرخنده ببر دریا آورد
وچون از وصول آن مکرمت واحسان بکنار دریا صورت مرج البحرین یلتقیان
وقوع یافت دلاوران جهادآیین ومجاهدان ظفر قرین بمقابله ودشمنان درآمده
بعضی پی اندیشه خود را در آب انداختند ونهنگ آسا دران بحر عمیق شناور
گشته بسوی آن خاکساران شتافتند بعضی پایان آب را فروگرفته آتش
پیکار برافروختند وبران ملاعینان بی دین از کنار آب تیرباران کردند
وایشان از غایت جهالت وضلالت در مقام معارضه سپر ها در سر کشیدند وتیر
می انداختند وآنانک لب در آب انداخته بشناه می رفتند چون بنجالفان
رسیدند دست جلالت بر کنار کشتی زده باندرون درآمدند وبعون تائید
ربانی بفر دولت صاحب قرانی بیشتر کشتیها گرفته کبران را بزخم شمشیر نیست
گردانیدند واز میانی موج دریا بقعر دوزخ فرستادند وزن وفرزندانشانرا
اسیر کرده بیاوردند برحسب اشارت بیت تو در کشتی فکنی خود را مپای از بد تسیحی
که خود روح القدس گوید که بسم الله مجریها ۰

آن کشتیها که رفته بودند درآمدند متوجه قهر و استیصال باقی کبران شدند
و با آن مخالفان دین که در کشتی مانده بودند درمیان دریا یکدیگر بستند و دست
جهل و تعصب بجنگ برکشادند و از طرفین چون موج دریا را خضر بروی یکدیگر
برآمدند ﴿ج﴾ چو دریا بهجا برآورد موج ﴿بد انسان که موجی برآمد باوج
نهنگان جنگی چو دریا بجوش ﴿فکندند در کاو و ماهی خروش ﴿عاقبت سپاه ظفر پناه
بیاری آله همه را بزخم تیر و ضرب شمشیر هلاک گردانیدند ف اگر ماهی از نهنگ خبر دارد
شکار نهنگان دریا بود ﴿ز کاغذ نشاید سپر ساختن ﴿بس انکه بایت انرا انداختن کفتار در
ذکر سه گروه عزوه که حضرت صاحب قران را نفسی مبارک که دیگر روز با کبران
اتفاق افتاد قال الله و تعالی عما یصفون اِلّا آن حزب الله هم الغالبون مالک
الملوک جل و علا که رفع و خفض معارج و مهابط سعداو و اشقیا انوی از آثار
لطف و عنف اوست و رفع عزت و مذلت بزناحیه دولت و نکبت اهل
اقبال و ادبار نگاشته خامه رضا و سخط او و درین آیه از کلام معجز نظام اشارت
بشارت انجام کرامت فرموده که غلبه و پیروزی مخصوص و الیان کشور و نابعان
احکام شرع متبین ملت بهر مؤید صاحب توفیق که نصرت شرع و برافراختن
باعلام اسلام و ویران ساختن بنیان شرک و برانداختن عبدهٔ اصنام و جهدهٔ
همت عالی سازد سزاوار لقب حزب الله گشته البته بر مخالفان و معاندان
منظفر گردد و غالب آید و بهری سعادتی که از طریق حق و جادهٔ صواب

انحراف

انحراف و اجتناب جسته در تیه ضلالت و جهالت سرگردان شود و از حزب
شیطان باشد و بی شک مغلوب و منکوب گردد ف یکی راز گردون دهد پایگاه
یکی راز کیوان درآرد بچاه ﴿دلی را فروزان کند چون چراغ ﴿نهد بر دلی دیگر از درد داغ
و از مصداق این سیاق است که چون حضرت صاحب قران از غزوهٔ اصحاب
کشتی که در دیار کنک بود باز پرداخت همان ساعت از ساحل دریا کوچ
فرمود و رایت ظفر پیکر متوجه موضع تعلغ پور شد و چون آن مواضع محل نزول
همایون گشت در همان شب یکشنبه چهارم ماه جون چهار دانگ از شب
بگذشت از امیر الله داد و بایزید قوچین و الطون بختی که بقراولی رفته بودند
دو کس رسیدند و بعرض رسانیدند که ایشان گذار نیکو پیدا کرده اند و از
دریا رکنک عبور نموده اند و در طرف کروهی و حشری بی شمار از کفار باستعداد
و اوان و اهبهٔ بسیار جمع شده اند و سردار نامبارک ایشان ملکیست مبارک
خان نام رایت عناد و استبداد برافراخته و اسباب جدال و قتال آماده ساخته
و چون شعاع شعور و اطلاع حضرت صاحب قران بر کیفیت آن احوال و اوضاع
اقتاد بحرکاه که بسکام و زیدن نفحات لطف الهی می باشد نیت غزا سوار شده
بار وی کامکارش بتعویذ آیهٔ الله یعصمک من الناس آراسته و پرچم رایت
نصرت شعارش را مشاطهٔ فسیکفیکهم الله پیراسته اعوان و انصار فیروزی
آثار خروش کوره و کوس بکوش بهرام انتقام آیین رسانیدند از فوخت

مشعلها شب بهند و نهاد ظلمانی را کسوت رومی روز نورانی بوشانیدند
وآن حضرت پیش از صبح با بهزار سوار از دریا کنک عبور عوده و یک کروه
راه رفته غاز بامداد بگزارد و با اقامت وظایف اوراد قیام عوده و مجموع سپاه
ظفرپناه جیهابوشیده بعزم غزو و جهاد روان شدند و چون نزدیک لشکر
مخالف رسیدند مبارک خان ده بهزار سوار و پیاده ترتیب داده بود و با طبل و علم
وفیل و خدم ایستاده بیت سروتاجی از دعوی انکیخته بتلبیس زنکی برآمیخته در آن حال
حال بخاطر خطیر صاحب قران جهانگیر که مطرح انوار اسرار غیبی بود خطور عوده که مسلمانان
پیه دین بعد دبسیارند و سپاه اسلام درین محل اندک و لشکر با رمیمنه و میسره
که باطراف و اجوانب روان داشته ایم بمسافتی عظیم دور آند تدبیر جز محض
توکل بر فضل خداوند خیر قدیر نیست و مقارن اندیشه پنج بهزار سوار از توابعات
امیرزاده شاهرخ که پیش ازین با سید خواجه و جهانملک از آب کذشته بودند
وبتاخت رفته برسیدند و بموکب همایون پیوستند بنوبج که کروعده و قرار
رفته بودی برحسب فرموده وَلَوْ تَوَاعَدْتُمْ لَاخْتَلَفْتُمْ فِي الْمِيعَادِ چنان رسد ینامدی واین
اتفاق از غرایب الطاف حکیم کارساز و لطیف بنده نوازست ف
یاری از حق بجو که جز فضلش عقدهٔ مشکلات نکشاید هرچه خواهی از و طلب که جز او
ره بکنج مراد ننماید صاحب قران کیتی ستان شکر و سپاس حضرت منان
بقدر وسع و امکان اقامت کرده فرمان داد که امیرشاهملک و امیرالله داد

بابهزار سوار از بندکان خاصه که ملازم بودند بسر دشمنان رانند و اصلا کثرت
وشوکت ایشان بنظر التفات در نیارند مبارزان میدان جهاد امر عالی را
انقیاد نموده دست توکل بتیغ غزا آخته و بی اندیشه بر سر آن کبران تاخته
از قوت دولت اسلام و فر اقبال صاحب قران کردون علم توسن کوهیب
در دل آن بدبختان جبان مستولی شده که پا توقف از مقام استکبار و سینه رو
بوادی فرار و کریز نهادند و چون جلوه ضعیف هیکل از شاهین و وحوش
ناتوان از صدمه شیر عرین بر میدند و از غایت دهشت ف
عنان از رکاب و فوار از نشیب باز نشناخته شغال وار در جنکلها خزیدند
ولشکر منصور از عقب ایشان در آمده خلق کثیر ازان بی دینان را بتیغ غزا
بکذرانیدند و زنان و فرزندان ایشانرا اسیر ساختند و لشکر یانرا غنیمت بسیار
بدست آمد از جمله کلهار کاوبود که در زر کرفته بودند و بعضی از رز ساخته بودند
وجای پرستیدند از حیز ضبط و شمار بیرون و از اندازه و بیم و قیاس افزون
حضرت صاحب قران ساعتی بهانجا نزول فرمود و در زمان خبر آمد که در دامن
دره کوپله که بر کنار آب کنک سلت کبران بسیار مجتمع شده اند فی الحال با
پانصد سوار متوجه کوپله شد و باقی لشکر بکرفتن غنیمت مشغول بودند و چون
موکب همایون بنزدیک آن دره رسید مخالفان بسیار بودند و از اعداد دینی
حشری عظیم جمع آمده از امرا مثل امیرشاه ملک و علی سلطان تواجی باوجود

قلت انصار غازی و از غلغل تکبیر و تهلیل بملک دوار رسانید و بر ایشان
راندند و بضرب تیغ ابدار آتش فشار در خرمن عمر کفار انداختند و آن بی وفارا
با آن کثرت و غلبه مغلوب و مقهور گردانیدند و غنیمت فراوان حاصل
آمد و در آن حال که لشکریان بگرفتن غنیمت و ضبط آن اشتغال داشتند
زیادت از صد سوار ملازم رکاب نصرت انتساب نبودند ناگاه کبری
ملک شیخه نام با صد سوار و پیاده مانند فدائیان تیغها کشیده رو بموکب
جهانپناه نهادند حضرت صاحب قران خولت تا بدست مبارک غزا
فرماید بسوی آن گبران شتافت و چون نزدیک آمدند خنجر تیز
بایشان رسیدی یکی از لشکریان تحقیق ناکرده پیش راند و بی توقف
بعرض رسانید که این شیخ کوکبیست از جمله بندگان درگاه که در میان
سپاه ظفر پناهی باشد اگر حضرت بدین سبب روی سعادت بطرف کوه
اورد و شیخه کبر بعضی از لشکریان اسلام را تیغ رسانید و چون حضرت
صاحب قران آن حال مشاهده فرمود عنان تک آورد کیتی پوزد را بسوی
آن ملعون تاخت و در زمان آن کبر متوجه را که بمت آیه عقیل بود ذلک
زنیم دشت بری بدشکم و شمشیری بر سر زده از پشت زین بر روی زمین
انداخته و رسن در گردن بسته نزدیک رکاب نصرت انتساب
آوردند حضرت صاحب قران از و حال بپرسید و او بجای جواب جان

داد و جهان جست وجود آن لعین و اتباع بی دین بپرداخت و میانی
اجران غرقه نیز قرین روزگار همایون گشت و در همان ساعت خبر
آوردند که در دره کوپله که از این موضع تا آنجای دو کروه راه است حشری
انبوه و خلقی بسیار از بندگان که جمع شده اند و در این مسافت بیشها
که از کثرت درختان و شاخ و شاخ اغصان و اقبان که باد بسمک روان مضا
آن اقتان و خیزان پرون رود از جمله بیستان بسیار بود و بنها خیان غلیظ
و قوی که اگر کسی یکی از آن را در بغل گرفت دستها بهم نمی رسید حضرت صاحب
قران در آن روز دو نوبت متحمل مشاق رکوب و احتظار شده بود و بنفس
مبارک در معرکه غزا اقامت فرض جهاد فرموده و بهنگام آن رسیده که زمانی
بر مسند استراحت آسایش فرماید چون خبر بسماع علیه رسید همت مکانه ادخار
مثوبات جاودانی بر طلب راحت و تن آسانی اختیار نبود و در حال
با جمع از خواص بندگان و جمعی از امرا رقوشون که منغلای بودند متوجه
آن دره شد و چون بپشهارد شوار گذار در راه بود و بهند و ان کافر بسیار
و لشکر حاضر اندک بودند حضرت صاحب قران در خاطر عاطر گذشت
که اگر در این والا فرقد پیر محمد و سلیمانشاه میرسند از لطایف صنع پرورد
تواند بود و حال آنکه سه روز بیشتر ایشان را بدسیل تا حدود
فرستاده بود و متوقع نبود که در این موقف حاضر آیند چه در مقابله پیروز

ست
یق
کار

نور از آب گذشته بودند و تصور ایشان بود که رایت جهانکشای باین
طرف آب عبور نخواهد فرمود و درین روز یکشنبه وقت نماز دیگر بصورتی
که در ضمیر منقش بسته بود از دریچهٔ غیب عکس بذیر گشته بر سیدند
و بلوکب همایون پیوستند ف مگر که لوح قضا بود رای شاه جهان
که بهر چه گشت مصور در و نگشت ازان و باتفاق بر سر کبران راندو زبان
طاعت و دست شجاعت بذکر و تکبیر و ضرب شمشیر و رمی تیر بر کشادند
و اکثر آن کمراها را تیغ جهاد بگذرانیدند و غنایم فراوان بدست لشکر اسلام
افتاد و از الوان رخوت و انواع جهار پایان حتی شتر و گاو بسیار که حساب
و تهم نیز پس بعقد تامل قیاس و تخمین تمار آن نتوانستی و در آن یک روز
میامن آخر سه غزوه شامل روزگار چیسته آثار صاحب قران گشت که بتفیض
مبارک در آن مصاف کفار حاضر آمده بود و امثال این توفیق بر سبیل ندرت
اتفاق افتاده باشد بتخصیص سلاطین رفیع مقدار و چون آنروز بآخر رسید
و چهرهٔ روزگار چون روی هندوان و رای پتره دینان سیاه شدن گرفت
و در آن پیشها که محل غزوه سیوم بود از تنگی جای موضع فرود آمدن بنود سپاه
ظفر پناه اسلام مظفر و منصور با غنایم و فتوحات نامحصور بوقت
غروه دوم مراجعت نموده فرود آمدند رایت فتح آیت باوج اقبال
و فیروزی افراخته و زمانه دعاء دوام ایام سلطنت و پادشاهی حضرت

صاحبقران

صاحبقران ورد زبان ساخته که ف ترا جاودان باد یزدان پناه
بکام تو کردنده خورشید و ماه جهان آفرین از تو خشنود باد تن بدسگالان پر از درد باد
همیشه پناهت جهاندار باد سر دشمنانت نگونسار باد کفار در استیصال کبران
که بر ره کوپله بودند و در کرسنگی که بشکل کاوی واقع شده در انجا و تعظیم کمامان
هند و انرا در ره کوپله بر دامن کوهیست که در پای کنگ از انجا روان میگردد
و پانجده کروه راه بالاتر ازان موضع سنگیست بر شکل کاوی و آب آن
در یا ازان سنگ بیرون می آید و کمامان دیار هند آن سنگ را پرستش
می نمایند خانهٔ یکساله راه از اطراف و جوانب روی توجه باین درو می آورند
و بدان کاو سنگین از سخی تقرب میجویند و مردگان خود را میسوزانند و
خاکستر آنرا همراه آورده در آن آب میریزند و آنرا وسیلهٔ نجات او میدانند
و زر و نقره نیز در ان آب می پاشند و زندگانی در آن آب در می آیند و آب
بر خود میریزند و سر و ریش می تراشند و آنرا عبادتی میدانند بمثابهٔ
حج که از ارکان اسلام اهل ایمانست و ابو نصر عتبی رحمة الله حکایت غزا
کفار هند و عقاید فاسده که در باب این آب دارند در کتاب یمینی آورده
چه بعد از انکه ناصر الدین سبکتکین و پسر سلطان محمود سالها در هندوستان
بعرض جهاد قیام نمودند و بلاد و قلاع آن دیار بتدریج بگشودند ف تغمدهما الله
بغفرانه و رضی عنهم سلطان محمود در اواخر حال متوجه فتوح شده

ولشکر اسلام را باین حدود رسانید وصاحب ترجمهٔ بمعنی آن غزوه را اطراز
موافق ومغازی یمین الدینی وله محمود دانسته وصاحب قران موید در وصلهٔ
اوطاکه روی همت اعلی بغزو هندوستان آورد بعضی شاه زادگان
وامرا را با فوجی از لشکر براهی روان ساخت وخود با بقیهٔ سپاه ظفر
پناه براهی دیگر متوجه گشت وهر دو گروه هرجه در راه بود از بلاد وقلاع
ومواضع وقری همه را مسخر ساخته واهالی کفر وضلال را برانداخته می رفتند
تا دملی که جنگاه آن مملکت ست خبایخ بتفصیل شرح داده شد وبعد از
فتح دملی از آب کنک عبور نموده در بعض نواحی که سختی بدان کوه رسیده
وظایف غزا بجا آوردند فسبحان الذی ایّد بنصره الغزات ورفع بعضهم
فوق بعض درجات وجون دران دره کوهی انبوه از کبران هنوز مانده
بودند واموال بسیار از مواشی ومنقولات در تصرف ایشان باقی مانده
بود روز دوشنبه حادی الاول خورشید رایت نصرت شعار از افق
عزت طلوع نمود وسپاه آسمان جنبش ستاره شمار در حرکت آمده
متوجه دره کوپله شدند وجون ارادت قدیم باستیصال زمره کفر وضلال
تعلق گرفته بود آن بدختان بغلبه وکثرت مغرور گشته بهانجا توقف
نمودند وخیال محال مقابله وجدال بدماغ مغز راه داده جنگ را مهیا وآماده
گشته وبهنگامی که جمشید ثرثی انتساب آفتاب سنجق ارتفاع از

کرانهٔ معبر بر افراخت لشکر اسلام یاساسقی کرده بآن دره رسیدند میمنه
از قوشکوه امیرزاده پیر محمد سلطان وامیر سلیمان شاه آراسته ومیسره از شو
وهیبت جماعتی از امرا نامدار زینت یافته ودر منغلای قول امیر شاه ملک
ودیگر نویینان رفیع مقدار رایت مکنت واقتدار برافراشته وجون صدا
عزیو کورکه وکوس ونقاره ونفیر دران کوه در افتاد وزجل تهلیل موحدا
وتکبیر غازیان بآن پیوست ولشکریان ظفر قرین دریا صفت بجوش درآمده
خروشی براورد ند زهره کافران خاکسار را آب کشت وآتش خوف واضطرا
در خرمن ثبات قرار آن بادپیمایان اقتاد ومجموع از غایت بیم وهراس
دست بخنجر دردامنی فرازدند ویکوبها کر بختند ولشکر اسلام انچنی ایشان
درآمده تیغ زخرد فام را از تن شبه رنگ آن تیره رایان سیاه روی
کونه یاقوت رمانی بجشید ند واکثر آن بی دینان را بتیغ غزا بگذرانیدند
واندکی ازان ورطه نیخ جانی بیرون بردند وپراکنده گشتند واموال واسبا
بیحد وشمار فتوح روز کار لشکریان نصرت شعار گشت وجون آن دیار
ونواحی از خبث وجود مشرکان پاک شد رایت فتح آیت در بهانرو
بازگشته از دریا کنک عبور نمود ودر ساحل دریا باقامت غازیشین
قیام فرمود وبر فتحهای ارجمند ونیل درجات بلند شکر بخشا بنده بی
مانند وهم دران ساعت سوار شده منجکوه راه براند ودر طرف زیر

آب کنک نزول فرمود حفظه الله در حرکت و سکون حارس و نگهبان
و فتح و ظفر در رکاب و روز طلیعه سپاه گیتی ستان و الحمد لله و المنه الله العظیم
المنان

گفتار در عزم مراجعت حضرت صاحب قران از ممالک هندوستان

چون فاید قدرت کامله و هو الذی یسیرکم فی البر والبحر حضرت صاحب
قرانی را توفیق ارزانی داشت و تائید بخشید تا اقامت فرض جهاد را
وجهه همت عالی ساخته لشکر اسلام را بدیار هند کشید و فرمان داد
تا سپاه ظفر پناه چند فوج شده بهر فوجی بر ابی متوجه شوند و از حد
ممالک تا بدهلی که پای تخت هندوستانست بهر کجا حصاری و قلعه بود
همه را تسخیر کرده از حسد وجود کبران و بت پرستان پاک سازند
ساختند و از فتح دهلی و قلعه و قمع مفسدان آنجا پرداخته بقصد کشور هندوان در آمدند
در سوم کفر و ضلالت از تمام سواحل دریای کنک و دره کوله و سایر مواضع
ان حدود و نواحی بر انداختند بوجهی که کیفیت بتفصیل شرح پذیر نگشته رای
عالم آرای آنحضرت در آیینه حال صورت مال استقبال مشاهده نماید و بحسن
تدبیر سرشته تقدیر باز یابد عزم مراجعت تصمیم فرمود و عنان توجه بطرف
اعزق همایون معطوف گردانید و امرا و سران سپاه هریک بمورچال خود
روان شدند و فرمان همایون صادر شد که یورتجیان بروند و اعزق را بوکب
نصرت قرین رسانند و روز چهارشنبه پنجم ماه ششم کروه راه رفته نزول

فرمود میامن این منزل و محل اعزقها جهار گروه بود و دران موضع جزاورده
که در رکاب کوه سوالک که ابوالبشر لک و داکی از هندوستان می نهند
کبران بسیار از هند و ان سیتره کاربد کوداز جمع شده اند و چون صورت
این حال بر لوح ضمیر منیر صاحب قران جهانگیر نقش بست بر لمع علم مطلع
بتفاویست که لشکر منصور که در اعزقند کوچ کرده براه آن کوه روان
شوند و آنحضرت بنفس مبارک ایلغار فرموده بمجلی که پنج کروه مانده بود
تا بکوه سوالک در کنف حفظ آله تعالی و تبارک فرود آمد و در المقام امیر
زاده خلیل سلطان و امیر شیخ نورالدین از اعزق آمده بوکب همایون
ملحق شدند و امیر سلیمانشاه و دیگر امرا در موقف اخلاص و هواخواهی زانو زده
عرضه داشتند که اکر رایت فتح آیت بعسکر ظفر قرین مراجعت نموده واب
ی عال بر سریر سعادت و اقبال استراحت فرماید مابندکان و جاکران
بر سر آن هندوان تاخت بریم و بعون دولت قاهره و مارا زور کار ایشا
براوریم آنحضرت جوابی فرمود که اکر محرر کتاب مسطور بنوک خامه نور
وسواد دیده حور بر ورق منشور کنایه بیت معمور نکارد شمه از ان آید مخلص
انکه باقامت فرض جهاد قیام نمودن متضمن دو فایده سلت یکی از خاد
مثوبات آخروی و یکی حصول غنایم و فتوحات دنیوی و چنانک
شمار اورین وقعه نظر بین دو فایده سلت ما را نیز مطمح نظر همت نیل

سعادت سرمدیست و نعیم باقی از برای خود در جمع فواید مالی و منافع
حالی از برای لشکریان که ملازمند و لایغر و ملاحظ حال زیردستان
عودن این پادشاه دادگستر است و مرحمت فرمودن در پاره ضعفا
و مساکین از خصال ستوده سلاطین عدل پرور ف دادگری زانک انور اقتاب روز حشر
سایه حق بر پادشاه دادگر خواهد فکند و چون دران روز حکم صادر شد که امیر جهانشاه
که از امرا رجوانخار بود پیش ازین بهفته بطرف آب جون تاخته رفته
بود بیاید و بادیگر امرا باجرا ز فضیلت عرف گفار فایز و بهره گردد امیر جهانشاه
برحسب فرمان بدرگاه اسلام پناه شتافت گفتار در تاختن فرمودن بکوه
سوالک حضرت صاحب قران روز شنبه دهم ماه جمادی الاول بعزم تاختن
کوه سوالک سوار شد و دران دره رایی بود بهروز نام و بحقیقت تیره
رای بود بد روز و بد فرجام خلقی بسیار جمع کرده و حشری بی حد و شمار فراهم
آورده و بحصانت کوه و محکمی جای مغرور شده و فریفته پندار گشته عساکر
گردون مآثر از میمنه امیرزاده پیر محمد و امیر سلیمانشاه و از میسره امیرزاده سلطان حسین
و امیر جهانشاه و در هراول قول امیر شیخ نورالدین و امیر شاه ملک و سایر
امرا رتخار و جوانخار و قلب دست جلادت و زبان سعادت بغزو کفار
و تسخیر ملک جبار گشاده روی بآن مکرا ما نهادند و حضرت صاحب قران
در دامنه آن دره چون کلمه توحید در دهان منافقان غزه نزول فرموده

بود و توقف

بود و توقف نموده و قرا افسر فرقد سایش بهره را قوت دل و نیروی
بازو افزوده در زمان تیغ غازیان سراندازی آغاز نهاد و زاغ کان مجال یا
عقابان جانشکار را پر و باز داد خنجر زمردشکل الماس فعل را دل و دیده
کرامان نکوهیده نیام شد و تمام سنگ و خاک آن کوه و دره از خون نهنداو
شبه رنگ لعل فام گشت ف تن کافران خاک شد زیر نعل
ز خون سنگ آن دره مجموع لعل نهال سنان از نضرت بهار
ز سر ماکران بر آورده بار زبس کبر کافتاد و دیگر نخواست
شد آن دره با قله کوه راست زبس خون که از زخم داران بخاست
زهندوستان خون بچیحون رسید آخر الامر همای ظفر در سایه رایت اسلام بال
فیروزی برکشاد و حرب شیطان و آن زمره کفر و ضلالت بنیت و ناچیز شده
غنایم فراوان از اموال و برده و مواشی و غیر آن ضمیمه دیگر فتوحات غازیان
و مجاهدان شد و اشارت علیه از موقف مرحمت و عاطفت پادشاهانه
صدور یافت که مردم قوی حال که هر یک صد و چهار صد کاو گرفته بودند
بعضی باز ستده بر مردم ضعیف بخش کنند و از میان آن نصفت
و بنده پروری آحاد و افراد لشکریان از سوار و پیاده و حوزد و بزرگ
مجموع از آن غنایم و فتوحات بهره مند گشتند و هیچکس محروم نماند
و شب یکشنبه که خجسته مشرقی بتار خورشید بشبستان مغرب نخرامید

حضرت صاحب قران بوثاق امیرزاده پیر محمد نزول فرمود و منزل شاه
زاده ازان حسن اتفاق غیرت نهم رواق فیروزه طاق گردون گشت
وروز یکشنبه بامداد ف جوخورشید تابنده بنود بهم در باغ بکشاد گردان سپهر
رایت منصور ازان مرحله روان شد و بسعادت و اقبال باردوی همایون
رسید بموضع بهره که از نواحی بکری بود مشهور بولایت میابور و روز دوشنبه
دوازدهم ماه از بهره کوچ کرده چهار کروه راه برفتند و در موضع شق سوار
ساوه اتفاق نزول افتاد بسبب بسیاری غنیمت که لشکریان ظفر قرین
راجع شده بود و نقل آن با هستکی میسر می شد هر روز زیاده از چهار از
کروه راه رفتی تعذری دشت و روز سه شنبه سیزدهم ماه ازانجا نهضت
نموده موضع کیذر معسکر حضرت پناه گشت و مسافت چهار کروه نزدیک
ابلق ایام رام و خنک فلک برحسب مراد خوش لگام و خفوط ملک علام
درجنبش و آرام بهر منزل و مقام حارس ذات سپهر احتشام والحمدلله
علی تتابع الاقبال و دوام نعام کنتار در موقف غزولق که در حد دیکر از کوه
سوالک در پیشها واقع شد روز چهارشنبه چهاردهم جمادی الاول که
خسرو سیارکان از برج مغرب و خفاعبور نموده بجای دیکر از افق رایت
طلوع و ظهور برافراخت حضرت صاحب قران از موضع کیذر نهضت
فرموده و از آب جون عبور نموده حد دیکر از کوه سوالک را مرکز رایت

کشور ساخت و همان روز بمسامع جلال رسانیدند که دران حدود یکی از رایان
هند رتن نام ندا دعوة در داده و کمند احتشار در انداخته و خلقی کثیر از
بحوس و اصناف هند و ان از اطراف و جوانب بهم پیوسته اند و در ربقه
ایالت و حکومت او در آمده و بکوهها رمنیع و پیشها رحصین پناه چسته که
از غایت بلندی کوه شعاع بصر از نشیب آن بفراز نمیرسد و از غلبه
درختان پیشه پرتو آفتاب و ماه از بالا بزمین نمی افتد خیانک در حصانت
و محکمی از کوه و پیشهٔ مازندران کذشته سلت و جز بدرخت بریدن و راه پیدا
ساختن بانجا در آمدن ممکن نیست حضرت صاحب قران درجنان محلی باحظر
و جنکلی پرخذر جندان توقف نفرمود که شب یکدزد و هم در شب پنجشنبه
با نزدهم ماه فرمان داد و امرا رقشونات مشعلها افروخته و لشکرها مرتب
ساخته روان شدند و به بریدن و انداختن درختان و پیدا ساختن راه دست
جلادت برکشادند و بعز دولت قاهره دران شب دوازده کروه راه مسافت
ساخته و کذار پیدا کرده قطع و طی کردند و چون برق جاطف ازان
پیشها رمحل بکذشتند و روز پنجشنبه پانزدهم ماه که خسرو سیارکان رایت
زرنکار از اطراف قاف لاژوردی مطاف برافراشت اعلام ظفر فرجام
اسلام بمیان دو کوه سوالک و کوه کوکه رسیده بود و سر بعیوق افراخته
ورای رتن دران محل میمنه و میسره را بر هم و آیین ترتیبی داده بود و با تبا

وشیاع جنگ را آماده کشته واسباب قتال وجدال مهیا ساخته اما همان که
صدای طنطنهٔ کوره کوس ونفیر و برغو در آن کوهسار افتاد وخروش و زمزمهٔ
تکبیر و تهلیل غازیان بگوش کفار فجار رسید ارکان ثبات و قرار ایشان متزلزل
یافت وبنیان طاق واصطبار آن کمراما انهدام پذیرفت وپی توقف غمان
عجز واضطرار براه بهزیمت فرار داده طریق گریز پیش گرفتند امرا قشون
ولشکریان پرورنی سمات از پی ایشان روان شدند وتیغ آتش بار دمار از
روزگار کفار فجار برآوردند واکثر آن خاکساران باد پیمار بشمشیر جهاد
گذرانیده باتش دوزخ ویس الهاد فرستادند وجندان اموال واسباب
از صامت وناطق بدست غازیان ومجاهدان افتاد که نطاق از احاطهٔ او بذکر
آن قاصر بود چه بهریک از لشکریان صد ودویست برکاوده تقریبیست
تقریبی کرده بودند وبهم دران روز در برانتخار امیرزاده پیر محمد وامیر سلیمانشاه
بررهٔ دیگر اقامت فرض جهاد بتقدیم رسانیده بودند ومورچهٔ تمشیر را از جب
القلب کافران طعمه بسزا داده غنیمت بسیار بدست لشکر اسلام افتاد ودر
جوانغار امیر جهانشاه علی حده بررهٔ دیگر تاخت برده بود وبسی از هندوان بی
دین را بتیغ غزا گذرانیده اما غنیمتی چندان بدست لشکریان نیامده بود وبدین
آذینه لشکر ظفر پیمنه میسره مجموع بوکب همایون پیوسته درمیان دو کوه فرود
آمدند خرمن کفر سوخته وکار اسلام ساخته بهرهٔ دولت افروخته ورایت اقبال

افراخته

افراخته روز ادینهٔ شانزدهم ماه صاحب قران گیتی پناه ازان دره که درمیان کوه
بود باز بکوه سوالک درآمد وازان منزل تا ولایت بکروت پانجده فرسخ
بود ودران دره جندان جنگل استوار بود که در حیز حصر واحصا نیاید ومحکمی کوه
تا غایتی که وهم تیز رو راه عروج بران ممتنع ومحال نماید دران بیشها کثرت کیران
تیره رای وهندوان ظلمت افزای زیادت ازان که صورت بکمیت آن در ابینهٔ
خیال جهره کشاید حضرت صاحب قران از برای قلع وقمع کافران درآمدن
بخان جایها خطرناک اختیار فرمود وچون لشکر جوانغار که ضبط آن بعهدهٔ
امیر جهانشاه بود ولشکر خراسان روز پیشتر از غنیمت اندک چیزی یافته بودند
فرمان قضا جریان بنفاذ پیوست که ایشان پیشتر بغزا روند وتاخت کنند ودر
روز صاین نوبت اول بود جاشنگاه سلطانی بوکب ظفر پناه شتافت
وعرضه داشت که غلبهٔ کیران وحشری هندوان پیش از انست که بتصور توان
کرد آنحضرت بنفس همایون بایستاد ولشکر جوانغار وسپاه خراسان برحسب
فرموده بتاخت بردن وغزا کردن مبادرت نمودند ودایرهٔ کرد ار بگرد کوه
زار محیط کشته دست جلادت بقتل وقمع هندوان برکشودند وبصاعقهٔ
شمشیر جهاد خرمن حیات امل شرک وعناد سوخته غنیمت فراوان وعده
واهبه بی پایان فراهم آورده وهمان دران وقت نماز پیشین از قشون امیر
شیخ نورالدین وعلی سلطان توابچی خبر آمد که از طرف دست چپ دره است

ن

و دران از کبران حشری جمع شده که از هرچه تصور نماید افزونترست و جندان مواشی و مراعی دارند که از حد ضبط و شمار بیرون حضرت صاحب قران در زمان غنان یکمان یکتی نوزده که برصبا و شمال پیشی میکرفت بصوب آن دره معطوف دولت و فرمان داد که امیر شیخ نورالدین و علی سلطان توابچی بر سر آن مکر امان راتند ایشان برحسب فرمان روان شدند و تیغ جهاد در نهاد آن بدختان نهاد سیل خون از هر طرف روان گردانیدند و رایت نصرت شعار بر قلهٔ کوه افراخته شد تا میامن اقبال صاحب قرانی قرین روزگار مجامدان شود و فتح ظفر پیوسته دست بر فتراک دولت روزافزون رساند شامل حال غازیان گردد ف هر کجا رونهاد موکب شاه، نصرتش بود همعنان همراه، و آنحضرت از قلهٔ کوه نظاره میفرمود که شیران بیشهٔ شجاعت و مبارزان میدان جلادت دران دره بیاده در آمده چگونه داد جهاد میدهند و زمرهٔ کفر و ضلال را بچه نوع سزا در کنار روزگار می نهند و چون اکثر آن ملاعینان بی دین از ضرب تیغ غازیان ظفر قرین بر خاک هلاک افتاده و بقیة السیف خسته و شکسته رو بگریز نهادند لشکر منصور با غنایم نامحصور بازگشتند و بسعادت و تمکین بوسی مستسعد شده بنوازش و تربیت پادشاهانه اختصاص یافتند و از جملهٔ جندان مواشی و مراعی غنیمت کرفته آورده بودند که شمهٔ ازان در حیز حصر و بیان نگنجد حضرت صاحب قران از کمال مرحمت وقت غازشام دران بالای کوه

توقف

توقف فرمود و اشارت فرمود که از لشکریان هر که غنیمتی نیافته باشد او را نصیب بدهند و بهره و رگردانند و چون غنایم بیش از اندازه بود هر کس ان مقدار که ضبط می توانست کرد بخت تصرف در آورد و آن شب در آن دره فرود آمدند چون ربانی در جمیع احوال حارس و نگهبان و حفظ یزدانی درگاه یکانه یزک دار و پاسبان و دران بیشها و جنگلها جمدهٔ بسیار بود و چون شب بمیشد مجامدند و چریهای لشکر بایچی بردند و عرض بکماه از ابتدار شانزدهم جمادی الاول که رایت جهانکشای درمیان دو کوه بود کوه سوالک و کوه کوکه تا غایت شانزدهم جمادی الآخر که سایر وصول بوحوالی و نواحی جموانداخت بیست غزوهٔ معتبر با طوایف کفار و مشرکان و کبران و بت پرستان اتفاق افتاد که شرح تفاصیل آن باطناب می انجامد و درین ملتی سی روز هفت قلعهٔ ارمعظمات قلاع کشوده شد که هریک در حصانت و محکمی خیبر بود از قدر دولت قاهره مفتوح گشت و آن قلاع هفت کانه که در استواری با سبع الطباق چرخ پهلوی مبارات میزد همه یک فرسخی و دو فرسخی یکدیگر واقع بود و مردم قلعه مخالف اهالی دیگر قلاع و اکثر سکان آن موضع در ایام سلاطین سابق از اهل جزیه بودند و درین مدت سراز ربقهٔ انقیاد اهل اسلام کشیده و از التزام جزیه رجوع نموده لاجرم بحکم شریعت غرا خون و مال ایشان هدر و مباح و محاربه با ایشان از قبیل جهاد و غزا و یکی

ازان قلعها قلعهٔ شنجو بود از خویشان ملک شیخ کوکه اما طی آنجا بوسیلهٔ جمع
مسلمانان که درمیان ایشان بودند قدم در دایرهٔ متابعت نهادند وظاهر اکردن
انقیاد بطوع بندگی و فرمان برداری بیارستند اما دلایل نفاق وعلامات
خبث اندرون از صفحات احوال ایشان لایح و روشن بود وچون مال امانی
برایشان انداختند واز مجاری اوضاع آن کم امانان مخایل عذر و فساد تفرس
میرفت یکی بندگان درگاه فکری لطیف انگیخته مقرر کردانید که اجناس بوجه مال
امانی بستانند و نازل جائه وکهنه کمانی که اندک ثمنی و ثلث قیمتی کوان براین نهاد
وآن روز برگشتگان هر سلاح که داشتند مجموع برون آوردند وبفروختند وبدین
حسن تدبیر هیچ سلاح در دست ایشان نماند وبعد ازان حکم واجب للامتثال صدور
یافت که جهل نفر کبر در سلک خدام بندگان شاه خاوند گیتی پناه بود درآیند وبدان واسطه آن بدبختان از جادهٔ مطاوعت انحراف
جسته ومسلمانان را بقتل آوردند ودولت همت غازیان لشکر اسلام انتقام
آن خاکیان شقاوت فرجام واجب گشت بسی مجاهدان گوی سوز روی جلادت
بتسخیر آن قلعه آوردند وآنرا فتح کرده دو هزار کبر تیغ غزا بگذرانیدند ودود
استیصال ازخان ومان ایشان بسقف دود اندود آسمان رسانیدند واز
جملهٔ آن قلاع قلعهٔ ملک دیوراج بود و پنج قلعه دیگر که مجموع آنه مصراع
بنیروی اقبال صاحب قران ۔ باندک زمان مسخر گشت وان دیار از رجث

وجود مشرکان وی دنیان پاک شد وبنیان شرک وبت پرستی انهدام
یافت مراسم وشعایر شرع مطهر بظهور پیوست واساس دین ودولت
رسوخ واستحکام پذیرفت والحمد لله علی توالی نعمایه الظاهره والباطنه

کفتار در مواقف غزوات حضرت صاحب قرانی در نواحی جموا

باری سبحانه
وتعالی که از کمال قدرت بازو نیروی مجاهدان میادین دین را بتجدید تائید
وان جند نا لهم المنصورون تقویت بخشید وبر منشور سعادت حامیان
حوزهٔ اسلام توقیع رفیع الا ان حزب الله هم الغالبون کشیده عنایت
پناهیش حضرت صاحب قران را بمزید توفیق وتائید مخصوص گردانیده
بود وقامت اقبال لشکر را خلعت کرامت نصر من الله بوشانیده لاجرم
در هر موقف که آن موئید پاک اعتقاد رایت سعی واجتهاد برافراخت بعنایت
نصرت بال سعادت گشاده در سایه لشکر لشکریان ساخت وهر معرکه که
مرکب جهان نورد را بجولان درآورد بجنود فتح وفوز فیروزی عنان نهاده
عزایمی کرد وچون همت عالی از غزوات حدود کوه سوالک واطراف
واکناف آن فراغت یافت وضمیر منیر از کفایت این مهم پرداخت
روز یکشنبه شانزدهم ماه جمادی الاخر رایت نصرت شعار از موضع
منسار در زمان حفظ وتائید پروردگار نهضت نمود وکشش کوه راه
قطع کرده در مقابلهٔ قریهٔ بابله که از نواحی جموست نزول فرمود ودر همان

رود امیر شیخ محمد ایکو تمور و مبشر و از تومان امیرزاده خلیل سلطان اسمعیل
برلاس متوجه قریهٔ بابله شدند اما اهالی آن موضع مردم دلاور بودند و جنگلهای محکم
داشتند چه نار در کنار جنگل ترتیب کرده مقابله و مقاتله را آماده گشتند و رایت
عصیان و عناد برافراشتند مبارزان لشکر اسلام خواستند که پی در پی
بجنگ مبادرت نمایند و بران کافران حمله کنند در ان حال از موقف جلال
کس آمد و فرمان رسانیدند که محاربه موقف دارند تا روز دیگر لوای نصرت
اتمامایهٔ توجه برانصواب اندازد روز دوشنبه بهفدهم ماه حضرت صاحب
قرانی کیتی ستان بر تکاور جهان پیمای سوار شد و سپاه ظفرپناه صفها کشیده
میمنه و میسره و قلب و جناح بیاراستند و غلغل تکبیر و تهلیل عساکر
ساکنان صوامع افلاک رسانیدند و ملاعین بی دین را از مجرد استماع طنطنه
کوس و نقاره و عربو و خروش لشکر غزا کاره ظفر پاره زهره جگر و جگر
پاره گشت و پی توقف دیه اکد نداشته در بیشها گریختند و شغال و ار
در جنگلها پنهان شدند و بهادران جهاد آیین چیرما بر داشته در مقابل جنگل
باستادند تا لشکریان از سر فراغت و امن خاطر بدیه در آمده علوفه و علف
بسیار بدست آوردند و ما یحتاج لشکر اسلام مرتب و مهیا گشت و همان
روز از ان موضع روانه شده و جهار کروه مسافت بریده فرود آمدند
و همان روز اولجه تمور تقتار و فولاد و از جمله امیرزاده ستی و معتمد زین الدین

که از دهلی بر سم رسالت بطرف کشمیر رفته بودند و در صحبت ایشان
احکام لازم الاتباع بنام شاه اسکندر و الی انجا نفاذ یافته دران منزل
با الجملهٔ شاه اسکندر باردوی اعلی رسیدند و عرضه داشتند که شاه اسکندر
احرام بندگی بسته روی نیاز بقبلهٔ اقبال و کعبهٔ آمال آورده بود و عوضع
جهان رسیده و دران مرحله مولانا نورالدین که از جانب او بر سالت امده
بود بوی پیوست و تقریر کرد که امرای دیوان اعلی مقرر فرموده اند که سی
هزار اسب و صد هزار دینار زر بهریک بوزن دو مثقال و نیم از کشمیر نسق
نمایند و بحمت امتثال آن امر باز گشت تا بعد از اتمام آن مهم دیگر باره
متوجه شود و با حراز سعادت بساط بوسی فایز گردد و چون این معنی
بسمع علیا رسید رای عالم آرای انرا نه پسندید و رقم ارتضا بدان نکشید
و باز خولت فرمود که شاه اسکندر را تکلیف مالایطاق کرده اند و زیاده
از اندازهٔ وسع و ولایت او طلب داشته بنور عقل که چراغی رخشان
و اختری درفشانست روشن و بهویدا ست که از هر مملکتی مبلغی مطالبه
باید نمود که در خور وسعت و فسحت آن باشد تا شرایط نصفت و عدالت
مرعی ماند رسولان صدق مذهب کزاری و طاعت گزاری شاه اسکندر
بعرض عالیون رسانیدند و کمال اخلاص او در غلامی و خدمت گزاری باز
نمودند عاطفت پادشاهانه شامل حال او گشته فرمود که هیچ باز نماند و بزودی

متوجه شود و روز سه شنبه بجدیم ماه ایلچیان شاه اسکندر و معتمد زین الدین را
بصوب کشمیر روانه ساختند قرار بر آنک چون بیست و هشت روز
ازان تاریخ بگذرد بلک سند رسیده باشند و درین منزل بر امنی
کوه دیهی بود کرویی ابنوه در انجا بودند لشکریان ظفر قرین بران موضع
تاخت بردند و هندوان تیره روان از خان و مان گذشته دیه ایرست
خویش آتش زدند و بپای اضطرار راه فرار سپردن گرفتند و معصوف
آیه یَخْرِبُونَ بُیُوتَهُمْ بِأَیْدِیهِمْ وَأَیْدِی الْمُؤْمِنِینَ صورة حال آن ملاعینان گشت
لشکریان اسلام ازان دیه علوفه و علوفه فراوان بر داشتند و در همان
روز دو دیه دیگر را که بآن نزدیکی بود وقت نماز پیشین بتاختند و بسی
غله و سایر اطعه ازان مواضع نقل کردند و دران راه آرا عتور را که بندکان درگاه
بود زخم تیر رسید و روز چهارشنبه نوزدهم ماه ازان منزل کوچ کرده در مقابله
قصبه جوا تفاق نزول افتاد و مسافت چهار کروه راه بود و درین منازل
و مراحل قریب چهار فرسخ راه مزارع و کشت زار بود متصل یکدیگر خیابان
خویید عساکر گردون مآثر باسانی میشد دران جراگاهها علف خوار کردند و
روز پنجشنبه بیستم ماه رایت نصرت پناه متوجه قصبه جموشد و دران دره
که منبع آب جوست در آمد و لشکر منصور چند نوبت ازان آب بگذشتند
و در دامن کوه بطرف دست چپ قصبه جمو بود و در دست راست قریه

منور و درین

قریه منور و درین دو محل هندوان قوی بیکل پر دل جا مل بودند و کوهها و
در غایت محکمی و استواری داشتند خانکه بدانجا در آمدن از محالات
مینمود آن بدکتان زنان و فرزندان خود را بکوهها فرستادند و رای
ایشان با جمعی هندوان کافر جا مل متهور که حریص بودند بانک زحمت
حیات از سر خود بر کنند و بجان میکوشیدند که جانرا بیاد فنا بر دهند
بموضعی حصین از کوه پناه برده بودند و ایستاده و چون سک که وقت
طلوع ماه باو آواز آید نعره میزنند و تیری انداختند رای عقده کشای حضرت
صاحب قران که بهنگام تدبیر تسخیر لوح تقدیر بود خواست که آن مدبران
بی باک را بنوعی در دام تسخیر آورده که سپاه اسلام را ازان دون صفتان
دیو سیرت بی باک رنجی نرسد فرمان داد که ایشانرا بحال خود بگذاشته متعرض
نشوند و قریه منور اتاخت کنند لشکر منصور برحسب فرموده قریه را
غارت کردند و گاه بازگشتن بقصبه جمو در آمدند و بجهت علوفه و علوفه
غله بسیار برداشتند و اشارت علیه بصدور پیوست که جند قشون
مردان جلد در کمین جایها جنگل نهان شده توقف نمایند و رایت
ظفر پناه با سپاه روان شد روز آدینه بیست و یکم ماه از آب جو گذر
کرده بجهار کروه راه براند در عه در کنار آب جناوه مضرب خیام نزول
گشت و دران مقام جهار فرسخ در جهار فرسخ کشت زار و علف

خوار بود و چون موکب همایون از دره جمو منوهضت فرمود نهنگان
روباه صفت بتصور آنکه پشه از شیران کارزار تهی مانده از بیغولهای
جنگل بیرون آمدند غافل از آنکه چند قشون از سپاه ظفر قرین در کمین
منتظر انتهاز فرصتند ناگاه آن بهادران جلادت آیین از کمین چون شیر
زیان از عرین بیرون آمدند و بدان کمرانان بی دین حمله آوردند و بسیاری
از ایشان بتیغ جهاد بگذرانیدند و از توهان امیر شیخ نورالدین و دولت
تمور تواجی و حسین ملک قوچین رای جمو را بانگاه کبر دیکو دستگیر کرده
بساحه درگاه عالم پناه آوردند حضرت صاحب قران شکر و سپاس
آفرید کار زمین و آسمان که فروزنده چراغ دولت موحدان و سوزنده
خرمن شوکت مشرکان ارادت بی علت اوست بجای آورد و زبان
ستایش گزارش کوشش امرا بجوبر این کلمات بیارست که زهی قادر
بر کمال که این گبران متکبر متهور که دی روز در مقام غرور و سرکشی بیچ اقتیه
التفات ننمودند امروز همه را گردن بسته مسخر و مقهور لشکر اسلام
گردانید و آن فتح را از فیض فضل ذوالجلال دانسته اصلا تدبیر صایب
وسعی جمیل خویش در میان ندید و تهنیه بر گزیده که دیده بصیرتش از
سرمه توفیق روشنایی یافته باشد هر چه واقع گردد از آثار قدرت مسبب
الاسباب داند تعالی شانه نه از نسبت ف در وهلت کین و بهم کوتاه بین

فلک را

فلک را نهند کار سار زمین ۰ زمین و فلک چون منش بنده اند
بتسلیم خدمت سر افکنده اند ۰ در زمان آن بدنختان را مقید مسلسل ساختند
و بر خاک مذلت و خذلان انداختند ۰ و رای جمو را در جنگ زخمی رسیده
بود جهت مصلحت استخلاص مال و رعایت غیظه لشکر اسلام او را
علاج کردند و با تدار و تبشیر و بسی وعد و وعید سعادت اسلام دریافت
و بر چند بر حسب آنکه آتهدی من احببت مقدر است که شعر
به بی دیدستوان غودن چراغ ۰ که بر دیده راه میل بنود بیلغ ۰ اما چون زبان را
بکلمه توحید بیارست و کوشت کاو که در پیش آن حزان و در کیش آن
جمع پریشان حرامست بوافقت مسلمانان خود بحکم قضیه نحن نحکم بالظا
و الله یتولی السرایر بتشریف و نوازش سرافراز گشت و بموجب التماس
از شرط رفت که او را رعایت فرمایند و در سایه حمایت نگاه دارند و روز
یکشنبه بیست و یکم ماه در آن منزل توقف افتاد تا عساکر منصور که
بولایت بهاور رفته بودند شوند ملحق باردوی اعظم ذکر قضیه شهر بهاور و شجونه
کوکر در همان منزل خبر آمد که شاه زادگان و امرا که بر حسب فرمان متوجه آن
طرف شده بودند بلده بهاور را مسخر کرده اند و مال امانوا استحصال می
نمایند و شیخ کوکر را که آخر کار او موافق اول حال نیامده بم گرفته اند
آری بسیار کس در مبادی امور جمال حال را بزلف و خال مکر احتیال

بیار اینده و در فرجام از فتح فعال و رشت کوداری و شرمساری بر ند
و بسی مردم در ابتداء امر بجهره بندگی و خدمتکاری بکلونه فرمان برداری
و طاعت گزاری برافروزند و عاقبت جون آینهٔ امتحان درمیان آید سیاه
روی و روزد رخساری کشد شعر لکل الی شاء والعلی حرکات
ولکن غیر بین فی الرجال ثبات بیت روز عرسی شود شانه حکایت کند
هکه رنوی در روغ زلف نهد بر عذار تخصیص در حضرت صاحب قرانی
که نقش نگین پادشاهی و طراز خلعت فرمان روائی او راستی رستی
باشد هر که در زمین دولت روز افزون قدم اخلاص بر استی نهد کوی مقصود
مطاف ساعتی امید کوده هر که در جادهٔ خدمت این اقبال بی انتقال اندیشه
کجی بخاطر راه دهد از تیهٔ خسارت و خذلان جاودان نجات نیابد شعر
پرسید زمن یکی که این ره جونست کو رسلت روی مبارک و میمونست
ور زانک نه بر طریق شایسته روی افزون ز هزار نیزه بالا خونست
حال انک شیخ کوکوبم در اوایل این یورش فرخنده مآل بسعادت ملازمت
موکب کیتی کشای فایز شد و از نوازش و تربیت پادشاهانه بلند پایه
و سرافراز کشت بحیثیتی که در هندوستان هر کجا بهند و ان بدو توسل
نمودند که ما از اتباع و اشیاع شیخ کوکویم ایشانرا غارت نکردند
و اسیر نکرفتند و در میان دوآب دریا رکنک و دریا رجون اجازت طلبیده

که بولایت

که بولایت خود رودو ساوری نسق کرده در لب آب پیاده که آنرا
بهاوریه خوانند بعسکر ظفر پناه پیوندد و جون رخصت یافته بمقام خود باز
کشت بساط نشاط بکسترد و مجلس عیش بیاراست و میعادی که در خنا
موقفی مقرر کرده بود در قع نسیان بران کشید و باوجود خلف وعده که اظهر
علامات نفاقست عدم مبالات و بی باکی شعار روزکار شقاوت
آثار خود ساخت و جماعتی از بندکان درکاه که از طرف ماوراالنهر می آمدند
بانجا رسیدند مثل مولانا عبد الله صدر و بهند و شاه خازن و دیکران که ترتیب
یکی از ایشان پای رفعت بر فرق ذوه جاه و جلال می توانست نهاد بهیچ یک
التفات ننمود و از مضمون اشارت شیخ نظامی رسلت سر نکشی از صحبت روشن دلا
دست مدار از نکر مقبلان خار که هیچ صحبتی کل نکند غالیه در دامن سنبل کیند
غافل ماند و لاغرو شعر کلیم بخت کسی را که بافتد سیاه سفید کردن آن نوعی از محالات
لاجرم فرمان قهرمان قهر نفاذ یافت که ولایت او را غارت کنند و او را کرفته
بیاورند و کل یجازی الا الکفور و روز دوشنبه بیست و چهارم ماه موکب نصرت
پناه از آب جناوه بعبور عوده و پنج کوه راه فرموده نزول کردند و در ان روز
نوکران امیرزاده میرانشاه از تبریز رسیدند و جز سلامتی شاه زاده و فرزندان
و سایر جاکران و دولتخواهان که در ان جانب بودند آوردند و اخبار بغداد
و مصر و شام و روم و دشت قبجاق و حال قلعهٔ النجق بعرض رسانیدند

وروز سه شنبه بیست و پنج ماه جندی از ضعیفان لشکریان در آب غرق شدند
و مرحمت حضرت صاحب قران فریاد رس بجارکان گشت وحکم واجب
الامتثال صدور یافت تا لسبان و استران خاصهٔ شریفه بیارند کان دادند
وایشانرا بران سوار ساخته بسلامت بگذرانیدند مصراع
هرکه بانوح نشیند جه نخ از طوفانست ، ودران روز بهند و شاه خاتن را بطرف
دار السلطنت سمرقند روان دشت تا بشارت قرب وصول رایت فیروزی
شعار بسامع انتظار اهالی آن دیار برساند وبهم دران روز نوکر امیرزاده پیر محمد
عمر شیخ از فارس آمده و مژدهٔ سلامت آن شاهزاده رسانید واز استقامت
احوال مملکت وجریان امور بروفق ارادت جزداد و بیلاکها و تبرکات
از جمله شیرها مصری وغیر آن معروض دشت وروز چهارشنبه بیست وشش
ماه از کنار آب خناوه کوچ کرده وشش کروه راه رانده در بیابان فرود
آمدند ودر آن روز یکی از ایلچیان تبریز را بدار السلطنة سمرقند فرستاد
تا بشارت رساند که متعاقب رایت جهان کشای چون روح که سوی کالبد
خرامد وچون نسیم بهار که جان درتن روزگار دمد بمستقر سریر سلطنت
واقتدار خواهد رسید وفرزندان کامکار که منظور نظر عنایت پروردگارند
هرچه زودتر باستقبال شتابند وبهم دران روز رای عالم آرای بران قرار گرفت
که بیشتر از عساکر گردون مآثر دریای دندانه عبور نماید بنابرین در رفتن

مبادرت نمودند ومسارعت فرمود شوق منزل وصل چون شود نزدیک
آتش شوق تیز تر کردد . روز پنجشنبه بیست وهفتم ماه بسعادت نهضت
فرموده شش کروه قطع کردند ودر کنار جنکل بر تلی محفهٔ حضرت صاحب
قران محفوف بحفظ وتائید ربانی فرو کوفتند ودران روز شیری در آن مرغزار
پیدا شد بهادران لشکر ظفر قرین از هرطرف بران صید تاختن آوردند و
از میان امرا امیر شیخ نورالدین پیشتر و دلیر تر از همه بتاخت وبجملهٔ پیل افکن
آن شیر را پیش انداخت ودر اثنار این حال امیرزاده پیر محمد وامیرزاده پیر
وامیر سلیمان شاه وامیر جهانشاه از نهاور بازگشته بمعسکر همایون رسیدند
برغزوات اقدام نموده وهندوان بی دین را بتیغ جهاد سرازتن درربوده
وغنیمت فراوان حاصل کرده بعز بساط بوس فایز شدند وغنیمتها بر سبیل
تعویذ وپیشکش بمحل عرض رسانیدند صاحب قران دریانوال در زمان
هریک از بهادران را که ستاده بودند انعام فرمود از جمله نظر التفاتش بر محمد
آزاد آقا دواورا مشمول عنایت پی در پی کردانیده جامهٔ خاصه وترکش
خاصه با بند زر ارزانی دشت درمیان اقران وامثال بلند پایه وسرافراز
کشت اعاظم واکابر جهان چشم امید بران داشتند که یک التفات
از نظر تربیت آنحضرت مشرف شوند تا بخت بلند سایه بر حال ایشان
اندازد اساطین سلاطین دوران عمری ترصد مینمودند که بچنین اتفاقی

ازان درگاه عالم پناه اختصاص یابند تا بهای دولت ایشانرا در زیر بال
سعادت گیرد آدنی شخصی که ملحوظ نظر التفات صاحب قران گیتی ستان
شد بر ملوک زمین و خسروان زمان فایق آمد ف ذرّه کز هوای او بر خاست
زاقتابش گذشت پایه قدر و هیچ در اندوز یر لیغ لازم الاتباع بنفاذ پیوست
که امرا رجوانغار و برانغار و سایر امرا رقشونات هریک برابهی معین
بمحل و مسکن خویش باز گردند و مجموع شاه زادگان و نویینان و امرار
تومانات و نهاز جات و قشونات هریک را باندازهٔ قدر و رتبت خلعتهای
گرانمایه نوازش فرمود و شاه زاده پرمحمد جهانگیر را بکمر صمصام و تاج
خاص اختصاص بخشید و از اعیان مملکت هند جماعتی که اقبال آسا
ملازم موکب جهانگیشا بودند از امرا و سادات همه را بصنوف عواطف
پادشاهانه اختصاص بخشید و تشریفات فاخر بوشانیده یر لیغها گرانمایه
فرمود و رخصت مراجعت ارزانی داشت و خضرخان که سازنیک اورا
گرفته بود و در قلعهٔ بند کرده و او گریخته به بیانه از ولایت دهلی پیش آمده
که ملکی مسلمان بود رفته بود و چون رایت نصرت شعار سایهٔ سعادت
بران دیار انداخت بهمونی توفیق روی اخلاص بدرگاه عاطفناه آورده
بود و بدولت زمین بوس مستسعد یافته و طفر آسا ملازم موکب
جهانگشا گشته درینی ولا عاطفت پادشاهانه او را بر بندید عواطف اختصاص

بخشید ایالت

بخشید ایالت ولایت مولتانرا با و تعویض فرمود و چون دران حدود
شکارگاهی بود چون عرصهٔ هفت کریمان باطول و عرض و در انجا شیر و ببر
و گرگون و گوشه پای و آهو بیشه و گوزن کبود و سایر انواع شکاری بسیار
بود و از اصناف طیور مثل طاوس و طوطی و دیگر مرغان گوناگون
بی حد و شمار نشاط شکار در دامن غرایم خسروانه او بخت و دایعهٔ صید
از خاطر همایون سر بر زد بموجب فرمان عساکر ذرّه شمار آفتاب اقتدار
جندینی هزار بحرکه روان شدند و بعد از انک شیران بیشهٔ شرک ضلال و
پیل افکنان بید اد کفر و ضلالت را که اولئک کالانعام بل هم اضل
وصف حال انشانست در معارک جهاد و مواقف غزا بسیار انداخته
بودند بعزم شکار حیوانات عجم بر نشستند و به نخجیر و حوش بیشه و صحرا
و طیور و پرندگان فضاء هوا رغبت نمودند شعر بیرون جستند باز ان سنبک خنجر
بخون صید کرده چنگ رانیز درآمد چنگل شاهین بتاراج
نه طوطی ماند بر بالای نه دراج ده بط باز تیز اهنگ می زد
بر طاوس شاهین چنگ می زد و چند ان شکاری در بیشه و صحاری بعون
باری بیندا ختند که نه پای یقین بپرامن قیاس و تخمین میکشت و نه دست
گمان بدامن حصر و شمار آن میرسید و از جمله گرگدن فراوان از ضربت تیغ
و سنان بهادران بی جان شدند با انک گرگدن از کمال قوت نخجیری است

که سلب را با سواد شاخ زده ی اندازد و چرم او خبان صلب و محکمات که
زخم انواع اسلحه مثل شمشیر و پیکان تیر و غیر آن مصراع ببدرت در وکار کرمیشود و
در روز آدینه بیست و هشتم ماه جون از صید فارغ شده بهشت کوه راه براندند
و بوضعی که آنرا اجیها گویند و سرحد کشمیرست کشت زاری بغایت نزهت و خرمی
شد صافی ز بهر کدورت بجون ضمیر عاقل مصرع خیام نزول کشت ذکر صفت کشمیر
جون کشمیر از مشاهیر ممالک معموره عالمست و بوضع غریب واقع شده و هر کسی
که مقصد سفرش بهمانجا باشد کمتر آنجا میرسد کیفیت بعضی اوضاعش از ثقات
معتمد علیهم از سکان آن حدود زمین استکشاف رفته و بعد از تفتیش و تحقیق
مقرر گشته بهمت گزارش می پذیرد و مصدر بذکر محاسن از اقالیم و کیفیت
طول و عرضش بوجهی که از کتب آن صناعت مستفاد میشود و من الله التوفیق
کشمیر ولایتیست فرح بخش حاق وسط اقلیم چهارم جه اول آن اقلیم انجاست
که عرضش سی و سه درجه باشد و سی و هفت دقیقه و وسطش انجاکه عرض آن
سی و شش درجه و بیست و دو دقیقه و آخرش سی و هشت درجه و پنجاه
و چهار دقیقه و عرض کشمیر از حفظ استوای و پنج درجه و طولش از جزایر
سعد اصد و پنج درجه و عرضه آن ولایت طولانی افتاده و از جمیع جوانب
محفوف بکوه است بر و اسع جبال کوه جنوبیش بجانب دهلی و زمین هند واقعست
و کوه شمالی بطرف بدخشان و صوب خراسان و جانب غربیش بصوب

مواضعیست

مواضعیست که محل اقامت و یورت اقوام اوغانی می باشد و طرف شرقیش
منتهی میشود ببیابانی اراضی تبت و مساحت طول آن عرصه آنچه هموار واقع
شده از حد شرقی تا جانب غربی قریب جهل فرسخست و عرض آن از جانب
جنوبی تا حد شمالی بیست فرسخ و در نفس آن دشت هموار که در میان کوهسار
واقع شده ده هزار قریهٔ معمور هست مشحون بچشمهای خوشگوار و آب و سبزهٔ
بسیار و زبان زدهٔ عامه جنانست که در تمام آن ولایت از کوهستان و ما
صد هزار دیه محل عمارت و زراعتست و از شوامد جوده آب و هوا آن
دیار آنست که حسن منظر و لطف تمایل خوبان انجا در السنه سخن وران فرس
مثل شده جنانچه گفته باشند بیت شاه همه دلبران کشمیر توئی
خرم دل آن سیاه کش میر توئی آن حور که روح را پسندد کش کویند
کانرا کف پای نازکش میر توئی و در کوه و دشت انواع درختان میوه دار
هست و اثمارش بغایت خوب و سازگار اما جون هوایش میل بسردی
دارد و بر فهای عظیم می بارد میوه ها کر مسیری مثل خرما و نارنج و لیمو و امثال
آن در انجا حاصل نمیشود و لیکن از کرمسیرات نزدیک نقل میکنند و در وسط
آن ماموون جنانک از شرقی و غربی بهریک بیست فرسخ راست تا بکوه شهری
نغز نغز نام هست که نشیمن حکام آن دیار می باشد و بطریق بغداد نهری
عظیم که در میان آن جاریست که مقدار آبش از دجلهٔ بغداد میکذرد و عجب

انک جنان آبی قوی مجموع از یک چشمه بری خیزد و منبعش ع در ان ولایت
ست و آنرا چشمهٔ ویر گویند و اما طی انجا بر سر آن نهر قریب سی جسر از کشتی
و نجر بسته اند و راه کشاده هفت چسر از ان جمله در شهر نغز که مرکز ولایت
و محل حکام ست واقع گشته و این آب بعد از انک از حد کشیمر میگذرد
انرا بحسب مواضع آب دندانه و آب حدیخوانند و در بالای مولتان
باب جناوه می پیوندد و بهر دو از مولتان گذشته باب راوه که دیگر طرف
مولتان میگردد و متصل میشوند و بعد از ان آب بیاه بایشان میرسد و مجموع
بقرب اوچه باب سند می پیوندد و همه را آب سند میگویند و در دامن زمین
تتهٔ بربریای عمان می ریزد و از دقایق حکمت الهی انک معار ضع آیة
وَالْقَيْنَا فِيهَا رَوَاسِيَ وَاَنْبَتْنَا فِيهَا مِنْ كُلِّ زَوْجٍ بَهِيجٍ سوری از راسیات
جبال پر امن آن عرصهٔ فسیح الجبال گشیده که اما طی آن سرزمین بآن سور از شیون
تعرض اعادی یعنی اندیشهٔ کلفت حرمت و اندیشهٔ انک بمرور زمان و آسیب
باد و باران خللی بآن راه یابد بجه معظم راههای عام آن ولایت سه طریق ست
یکی بصوب خراسان و آن راهیست بغایت دشوار خانهٔ تعل احمال و اثقال
ازان طریق بر پشت دواب میسر نمی شود و مردم آنجا که بآن کار معهود
شده اند انرا بردوش گرفته بجند روز بجائی میرسانند که بر جهار پای بار
توان کرد و راهی بصوب هندوستان دارد و بر همین منوال سلت و طریق

کهبصوب

که بصوب تبت واقع شده ازان دو راه آسان تر ست اما جند روزه علف
بسیار ست که طبیعت زهر دارد و سوار انرا عبور ازان طریق دشوار است
که جهار پایان تلف می شوند شعر وقایة الله اعنت عن مضاعقة من الدروع وعن
القصه حضرت صاحب قران شب شنبه بیست و نهم از موضع جیها نهضت
نمود و جهار کروه راه قطع فرموده کنار آب دندانه مرکز رایات نصرت شعار
گشت و روز شنبه رایت نظر نگار تبائید پرورد کار از فوط که باشارت
علیه بسته بودند گذار فرمود و در عبور ازان فول لشکریان پیاده را از تنک
و تاجیک معاونت و مساعدت باقصی الغایت ارزانی داشته شد و
امیر شاه ملک و جلال الاسلام مامور گشتند که تمام لشکر را از فول بگذرانند
و از عقب بیایند کفتار در روان شدن صاحب قران بی همال باستعجال بصوب مستقر
سریر سلطنت و جلال صباح یکشنبه سلخ ماه جمادی الاخر حضرت صاحب قران
پیش از لشکر نهضت نموده بطرف سمرقند ایلغار فرمود و بیست کروه راه
بزیر آب دندانه براند و موضع سانیت که از توابع کوه جودست محل
نزول بجاحسان وجود گشت و روز دوشنبه غرهٔ ماه رجب ماه غرهٔ همایون
از موضع سانیت بسپهر بتین کرد یعنی سمند عالم نورد بر آمد و بطالع سعد روان
شد و حوالی بروجه از قرنزول فرخنده غیرت برخ برین گشت و در همان
روز اول وقت پیشین بعد از ادای نماز بعمارکی سوار شد و بحول جلال

درآمد وتعجیل بر جه تامتر براند و وقت نماز شام ازان جول بیرون آمده در کنار
مغاکی که از آب بشه کال بقیهٔ مانده بود نزول فرمود واز قریهٔ بروجه تا این
منزل سی کروه سلت وسیب تیمهٔ این چول بجول جلالی سبوی ذکر یافته وروز
سه شنبه دوم ماه وقت چاشت سلطانی ساحل آب سند از وصول دریای
مکرمت ونوال غرق غرق خجالت وانفعال شد جماعتی امرا که محافظت
حدود ونواحی قلعهٔ نغز وبانو وضبط طرق ومسالک آن سرزمین با ایشان
مفوض بود مثل پیر علی سلدوز ودیکر سرداران برحسب فرموده بر سر آب
سند پولی از سه پایه وخسی وکشتی بسته بودند رایت فتح آیت روان از آن
پول عبور نمود تا نیمروز بر لب آب توقف فرمود وامرا را داد ده داد بر سر
پول باز دشلت که اغرق ولشکریان از عقب می آمدند بکذراند وبهنکام
نماز پیشین باقامت وظیفهٔ وقت قیام نموده بسعادت واقبال سوار شد
وده کروه راه رانده نزول فرمود وچهار شنبه سوم ماه ازان موضع روان شد
ومرحلهٔ بانو بعز نزول همایون مشرف کشت وپیر علی تاز واسیر حسین قوچی
ودیکر سرداران که جهت دفع مفاسد اوغانیان برحسب فرمان در بانو بودند
واز مدت هفت ماه باز شرف ملازمت ساحهٔ کیتی پناه دریافته درین مقام
چشم سعادت را بسرمهٔ کام روشن کردانیده لب بعبودیت بدولت زمین
بوسی رسیده وبه مساعدت توفیق دیدهٔ امید شان از مشاهدهٔ جمال

مقصود

مقصود برخوردار یافت ویک تقوز وسلب ویکهزار کاویش کشیده
وحضرت صاحب قران اسپان را بهمان بهادران بخشیده وفرمان دادکه کاوانرا
بصاحبانش رسانند که ایشان غارت کرده بودند وپیر علی وجماعتی که با او
بودند در انجا توقف نمایند که تمامی لشکر ازان حدود عبور کنند وروز پنجشنبه
چهارم ماه موافق اول فوردین جلال که روز نوروز بود بعون آله عازم
طرف نغز شد روز آدینه نیخ قلعهٔ نغز از وصول رایت فیروزی لوا معسکر
جنود فتح وظفر کشت ودرین روز حضرت صاحب قران ایلچی شاه زاده
میرانشاه را روانهٔ دولت تابشارت فتح وفتوحات یمن کران وسلامت
ریاض دولت ونهال اقبال از اندیشهٔ اخزان تعصان ممالک آذربایجان
رسانده باانک فزا اقبال شاهنشه کامران خدیو جهانکیر صاحب قران
جهان بود یکسه کران تاکران پر آوازهٔ فتح هندوستان وهمان روز محمود
برات خواجه وهندوشاه را بکابل فرستاد که لشکر انجا جهت دفع
اوغانیان بیاورد وکفته شد که امیر سلیمانشاه در زمان توجه رایت کشور
ستان بصوب هندوستان جهت دفع وشر اوغانیان ودسوخ
بنیان امن وامان مسلمانان قلعهٔ بنغز را برحسب فرمان غارت کرده
بود ولیکن در کنار قلعه چشمهٔ خوشکوار بود وخارج از قلعه واقع
شده درین وقت رای اقتاب اشراف خدیو آفاق که چشمه

انوار صلاح وصواب بود مقتضی آن شد که آن جشمه در اندرون حصار باشد
وباوجود غلبهٔ اشتیاق بدیدار فرزندان رعایت مصالح عباد و
بلاد بر حصول آرزو و مراد خویش راجح دانسته دران جا توقف
فرمود و چون معلوم بنود که از عساکر ایلخ شمار چه مقدار در ظل
رایت نصرت شعار بآنجا رسیده اند و معروض رای انور افتاده
بود که از جمله اسباب اختاخانها چند خروار نعل مانده سلت اشارت
علیه بصدور پیوست که آن نعلها بر آنانی که ملازم موکب ظفر قرین
اند بخش کنند مردم را از هوای نعل نعل طمع بر آتش آرزو تافته
شد و هر کس از سران سپاه مجموع نوکران و اتباع خود را که رسیده
بودند و بعضی زیاده بران نیز باز خواندند بعد ازان فرمان قضا جریان
نفاذ یافت که قلعه را اضافتی کنند بنابر جشمهٔ مذکور داخل حصار باشد
برحسب مفصل قسمت نعل بساق انداخته و روز شنبه ششم ماه
و یکشنبه و دوشنبه تا غاز دیگر بکفایت آن مهم اشتغال رفت
بحدی که مجموع امرا و اشراف تا بدیگران جه رسد بدست خویش
برحسب فرموده خشت میکشیدند و پسین گاه دوشنبه که مهم باتمام
پیوست از نوکران امیرزاده پیر محمد نصرت قاری را با سیصد کس
از قشون او و سه اغلن جوچی نژاد مقدم ایشان یارق اغلن با جهاز

صد کوج

صد کوج اوزبک محافظت قلعه تعیین فرمود و ضبط قلعهٔ ایریاب
و شتر انابع زادهٔ شیخ نورالدین شیخ حسن سخت کمان نامزد
کرد و بطرف کبنه شیخ مبارک شاه بعبارکی روان شد و در انجا اتفاق
نزول افتاد و روز سه شنبه نهم ماه ازان منزل کوج کرده براه کرماج
روان گشت و درین دره شیخ احمد خواجه اوغانی بعز وصول بارگاه
عالمپناه فایز شد و لب دولتش از تقبیل دست دریا نوال ارتشاف
زلال سعادت و سلسال اقبال نمود لیکن شیخ اقامت از وظا
ئفی که در امثال این ولابسط خوان وحدمت اضیاف رسیده کاف
تواند بود قاصر آمد و بیش بر دِ راه ورسم فتور در رویش موفق نگشت
وطوبی ثم طوبی لاصحاب التوفیق ف براومند باد آن همایون درخت
که در سایهٔ او توان برد رخت، که از سایه آسایش جان دمد
که از میوه آرایش خوان دمد، و همان روز وقت نماز دیگر خانه شیخ عبدال
موضع لسکا از فر قدوم مبارک حضرت صاحب قران نمودار روضهٔ
رضوان گشت و این شیخ از مساعدت توفیق وظیفه خدمت
بقدر وسع بتقدیم رسانید و روز چهار شنبه دهم ماه از موضع لسکا
نهضت فرموده و بدمانهٔ رامک درآمده نزول فرمود و دران روز
مولانا نعمت رایش شاه زاده شاه رخ فرستاد که مژدهٔ وصول

رایت جهانکشای برساند وروز پنجشنبه یازدهم ماه قریهٔ سرخاب
محل نزول همایون گشت وجاشت همان روز ازانجا روان گشته
هوای کابل از غبار موکب ظفر قرین مشک آگین شد ودرانجا چیلیا ملک
آغار را با بعضی از لشکریان که از سلبان ایشان باز مانده بودند واسران
قطار مجموع بگذشت ومبشر را باز گشت که ایشان را سرکرده ارعقب
بیاورد وعبارکی ازانجا گذشته شبهنگام بدهنهٔ جوی نو آمد وآن جوی
ماهی گیرست که معمار همت عالی نهضت انحضرت اجرا فرموده جنابچه اشارت
بدان کرده شد وروز جمعه دوازدهم از دهانهٔ جوی نو پای عزیمت برکات
توجه درآورد وبموضع غزیان فرود آمد وفرمان قضا جریان صدور یافت
که دران سرراه رباطی معتبر از آجر بسازند وچون موکب همایون بسعادت
روان شد طاعت گزاران بامتثال امر مبادرت نمودند وبرحسب فرموده
باتمام پیوست وروز شنبه سیزدهم ماه از عقبهٔ شیر تو وتنگی دره آن گذشته
درفضای که از عقبه تا بدانجا قریب دو فرسخ بود نزول فرمود وآن
روز از اصابت عین الکمال در دست وپای مبادک ان سرور آفاق
قرحه باز پدید شد واما بی قرار ظاهر گشت چنانک سپهر ازان حادثه
سرگردان شد وآفتاب ازان باب در اضطراب افتاد وان منزل
را که زمانه درانجا ناخوشی آغاز نهاده این عارضه دست داد نام خوشک

خواندند و

خواندند وشبهنگام همان روز از قبة الاسلام بهراة نوکر شاه زاده شاه
برسید وچون خبر ملایم بسامع جلال رسانیدند وچون آنحضرت از شدت
وجع تحمل سوار شدن ندشت روز دیگر همانجا توقف فرمود وسیوم روز
ازانجا روان شدند ودر محفه آسایش چسته استران میکشیدند وچون
درمحفه نیز وجع زیادت میشد بندکان خاص دول ساخته محمل عالی
را که عالمی در وی درج بود بکردن گرفته براه آب دره می بردند وآن
راه بغایت تنگست ودراثنار آن عقبهٔ هفت سیاه پنج نام وازاو ل
دره تا آن عقبه بیست وشش نوبت وازآن عقبه تا بنهایت دره بیست
ودو نوبت ازیک آب می باید گذشت ودوشنبه پانزدهم نوکران
حضرات عالیات سرایملک خانم وتومان آغا وسایر آغایان وشاه زاد کان
ازسر فتد برسیدند وبیلاکات بعز عرض رسانیده اخبار سلامتی فرزندا
کامکار واغزهٔ رفیع مقدار عرضه داشتند وحضرت صاحبقران ن
ازایشان قلقتمور نوکر یان آغارا روانه داشت که بیلانرا از اغرق بیارید
بتعجیل بیاورد وبواسطهٔ ملالت مزاج همایون خاطر بندکان ودولتخواها ن
بغایت پریشان بود وروز روشن بجیش صغیر وکبیر تیره تر از شب
روی شسته بقیر مینمود تا آخر روز چهارشنبه هفدهم ماه که از آب دره
عبور اقتاد وروح الامین بامر رب العالمین رقیهٔ بسم الله ارقیک

عن کل دار بوذیک بردست و پای آن سرور سپهر تمکین دمید و انوار
صبح صحت و سلامت از مطلع وَاِذَا مَرِضْتُ فَهُوَ یَشْفِینِ بر رخشید
وذات بزرگوار خسرو دین دار که سلامتش سبب استقامت جهان
وجهانیان بود از فضل ذوالجلال بحال اعتدال باز آمد ممکنان مراسم
شکر و شکرانه باقامت رسانیدند و روز نخشنبه از موضع سراب
بلخونه نشسته بطرف بقلان توجه فرمود و قریه آنجا از شرف نزول
فرخنده بر جرخ برین تفاخر نمود و در انجا آش خورده بسعادت و اقبال
روان شد و بموضع قرایلاق فرود آمد خواتین امیرزاده پیر محمد و حرم
امیر جهانشاه و امرا و رعایا و ولایات بقلان ساو دیهار لایق ترتیب
کرده بمحل عرض رسانیدند و روز آدینه نوزدهم ماه رایت اسلام پناه
وقت چاشت سلطانی بموضع سمنگان رسید و هم دران روز کوچ
کرده موضع غزنیک مخیم نزول همایون گشت و روز شنبه بیستم ماه
موضع خلم از وصول موکب جهانکشای مشرف شد و نیم روز از انجا روان
شده نیم شب بلب اب جیحون رسیدند کفتار در گذشتن حضرت صاحب
قران از جیحون و استعدادیافتن حضرات و فرزندان بغرملاقات همایون
روز یکشنبه بیست و یکم ماه رجب جاشکاه صاحب قران دریا نوال
بکشتی از اب عبور فرمود و دران مقام درازی سپهر سلطنت و جهانداری

امیرزاده الغ بیک و امیرزاده ابراهیم سلطان و حذر معلی بیکبی سلطان
و مخدرات سقی عظمت و جلالت سرا ملک خانم و تکل خانم و توقان
آغا و سایر شاه زادکان و مجموع اعیان و اکابر و اشراف از سمرقند
و اطراف بعزم استقبال پیش آمده بدولت ملاقات حضرت اعلی
استسعاد یافتند و زبان بهجت و فرح باد ار تهنیت فتح آراسته
دست استبشار بافشاندن نثار بر کشادند جندان جواهر و دینار بر سم
نثار ریخته شد که تمام ریگ جیحون کنار جون خاک کان یکواهر و زر آمیخته
کشت ف زبس کوهر و زر که باشیده شد ، شعاع مه و مهر پوشیده شد
تو گفتی که از جرخ کودنده پاک ، فرو ریخت انج سر اسر بخاک ، و روز یکشنبه
و دوشنبه در ترمد توقف نمودند و روز دوشنبه خانزاده علاء الملک
که صحت انتسابش بدودمان بنوت و رسالت از وضوح شبهه و
ارتیاب مصون و پایهٔ قدرش در رفعت و جلالت از منزلت
اقتاب بلند جناب افزون بود حضرت صاحب قران گیتی ستانرا
طوی داد و پیشکشهای لایق بموقف عرض رسانید و روز سه شنبه بیست
و سیوم رایت نصرت شعار از ترمد بقشلاق جهانشاه اشتمال نمود
و روز چهارشنبه بیست و چهارم ماه موضع ترکی کرمابه را ربقت سپهر
برین بخشید و روز پنجشنبه بیست و پنج ماه از قهلعه گذشته اب بار یک

محل نزول بحر مکرمت و اقبال گشت و روز جمعه بیست و ششم جمادی الیک
مرکز رایات فتح آیات شد و روز شنبه بیست و هفتم ماه موضع قوزی مذاق
و روز یکشنبه موضع دور سلجین و درین منزل شاه زاده شاه رخ از براة
رسیده دیده دولت را از مشاهده طلعت جهان آرای صاحب قران
کشور کشای روشن گردانیدند و مراسم تهنیت و نثار بتقدیم رسانیده
پیشکشها گذرانیدند ف جوشه زاده آمد به پیش پدر ثنا گفت و افشاند زر و گهر
جهانجو که عالم سراسر گرفت کرائی خود را بیدر در گرفت
نوازش نمود و پرسید حال زمین و زمان شاد از ان اتصال و هم دران یورت
امیرزاده عمر پسر امیر انشاه که حضرت صاحب قران هنگام توجه هندوستان
او را در سمرقند گذاشته بود بسعادت پایبوس سرافراز گشت و چون
درین مدت باقامت وظایف عدل گستری و رعیت پروری نیکو قیام
نموده بود ملحوظ نظر عنایت و تربیت شد و روز دوشنبه از انجا نهضت
نموده بر لب جوئی فرود آمد و روز شنبه سلخ ماه خطا ارم و ش کش از
وصول موکب ظفر قرین بهشت آئین شد و از صدق همت و صفای
طویت بزیارت شیخ شمس الدین کارودیکر مشایخ بزرگوار قدس سرهم
و تفقد مزار پدر نامدار و فرزندان رفیع مقدار مبادرت نمود و نذور و
صدقات بسیار بفقرا و محتاجان کرامت فرمود مدت پانزده شبانروز

بقیه

گلشای آق برای محل استراحت گشید فرخنده رای بود بجاری
امور دولت و سلطنت بر وفق مراد و مرام مصراع
سیمبر تابع احکام و روزگار غلام و سه شنبه چهاردهم ماه شعبان
از شهر نهضت فرموده در کنار آب رودک قبة بارگاه خلافت
پناه باوج مهر و ماه برآمد و روز چهارشنبه پانزدهم موضع چنار
رباط مخیم نزول همایون شد و پنجشنبه شانزدهم از عقبه انجا گذشته
در قلعه یورت اتفاق نزول افتاد و روز آدینه هفدهم از انجا
بخت قراجه که از مستحدثات معارف حضرت است نقل فرمود
و روز هیجدهم در باغ قراتو به کوشک جهان نمای از فرکشوه حضرت
مصراع حقیقت جهان نمای آمد و یکشنبه نوزدهم باغ دولت
آباد را از میامن مقدم فرخنده اسم و مسمی مطابق یکدیگر شد و روز
دوشنبه بیستم ماه جاشتگاه حضرت صاحب قران بساعتی مبارک
و طالع میمون از انجا بکوشک باغ دلگشای فرمود و آن عمارت
بچسته امارت از نو تمام شده بود جهت تعال و تیمن در انجا جشنی
بادشاهانه ترتیب کرده شد و مجموع خواتین و شاه زادگان و امرا
و نویینان حاضر شده زبان تهنیت بمبارکی باز بکشادند و بر سم
نثار جندان زر و دینار ریختند که هریک از جوینا نرا مبلغ گردند

رسید و هر کس از آحاد ملازمان جوهر غنی و رزبدامن کشید و روز
شنبه بیست و یکم ماه شعبان رایت جهانکشای جون روح کرای
که بکالبد درآید و مانند سلطان جان که مملکت بدن را بیارایند
الملک سمرقند درآمد ف آن وعده که تقدیر بمی داد و فا شد
وان کام که ایام همی خوست برآمد و زبان حال بحیته مبدار فوح مآل
صاحب قران بی همال بنحوای الحمد لله الذی احلنا دار المقامة من
فضله لا یمسنا فیها نصب و لا یمسنا فیها لغوب ستایش گزارش
شد و بعد از استحمام و تطهیر تمام بزیارت مرقد تابان فرقد قثم
بن عباس رضی الله عنهما فرمود و مجاوران و سایر مستحقان را بصلات
وصدقات بی حصر و حساب نوازش نموده از انجا بخانقاه مهد علیا
تومان آغا آمد و بعد از غار پیشین بباغ چنار و نقش جهان تشریف داد
وبعیش و عشرت مشغول و از انجا بنشاط حرکت فرموده باغ بهشت
را از فرط علو مایون نام مجازی حقیقی گردانیدند و در بنی نحل پیلانی
که در عقب بودند برسید و حضرت صاحب قران از انجا ببالای باغ
بلند نقل فرمود و پیلان و اغرق که در عقب بودند برسیدند و اهالی
ماوراء النهر کز پیل ندیده بودند از مشاهدهٔ آن هیکل عظیم و هیات
بدیع متعجب بماندند و بر کمال صنع قادر جلیل آفرینها خواندند بیت

اگر پای

اگر پای پیلست و گر پر مورہ از و یافت هر یک ضعیفی و زورہ وعوا
پادشاه جهانگیر تاج بخش مجموع شاه زادگان و حضرات و کافهٔ طبقات
اکابر و اشراف از اقالی مملکت و اطراف را علی اختلاف درجاتهم
نفایس و تنسوقات ممالک هندار معانی ارزانی داشت و هر کس را
بحسب رتبت از جواهر و طلا و کنیزک و غلام و غیر آن نصیبی وافر مخطو
وبهره ور گردانید و سارنگ برادر بزرگ ملوراکه حاکم مولتان بود با دو
زنجیر فیل و دیگر تبرکات و تنسوقات ممالک هند با شپره پیش امیر
زاده محمد سلطان فرستاد و سایر امراکه در ان سرحد بودند مجموع را انوا
از معانی ارسال موده انعام فرمود و سایهٔ رافت و رحمت بر مفارق
عالم و عالمیان گسترانید و شاه زادهٔ جوانبخت شاهرخ رخصت
انصراف یافته بمستقر سریر سلطنت خویش بازگردید والحمد لله
رب العالمین و الصلوة و السلام علی خیر خلقه محمد و آله اجمعین کتقاد
در بنا ر مسجد جامع که حضرت صاحب قران در دار الملک سمرقند احداث فرمود
جون از منطوق آیهٔ کریمه انما یعمر مساجد الله من آمن بالله و الیوم الآخر
مستفاد میگردد که عمارت مساجد نتیجهٔ صدق ایمانست بذات و صفات
خالق اکبر و باور داشتن احوال و اوضاع قیامت و روز محشر حضرت
صاحب قران موید داد گستر در یورش هندوستان که بهدم بنیان

شرک وطغیان وویران ساختن اشکده وتجانهاری دنیان مشغول بود
نیت فرمود ونیة المؤمن خیر من عمله که در سر قبله مسجد آدینه بسازد وشرف
آن بقبه افلاک برافراز وچون موکب جهانکشا در کنف حفظ وتائید خدای
نصرت بخش راهنمای بدارالسلطنة معاودت فرمود امر اعلی ببنا ر
آن عمارت سپهر فرسا نفاذ یافت وبحکم الاحد البنا روز یکشنبه چهارم ماه
مبارک رمضان سنه احدی وثمانمایه موافق توشقان سل که محمود اسد
بود منصرف از تسدیس اقطاب ومتصل به تسدیس زهره هندسان
صاحب هنر وستادان ماهر دانشور در ساعتی نجسته وطالعی شایسته
اساس آن طرح انداختند وعمله وپیشه کاران جابک دست که بهریک سرآمده
کشوری بودند ویگانه مملکتی دقایق حذاقت ومهارت در تشیید ارکان
وتوطید بنیان آن بظهور رسانیدند وازسنگ تراشان آذربایجان وفارس
وهندوستان ودیگر ممالک دویست نفر در نفس مسجد بکار بودند وپانصد
در کوهها ببریدن سنگ وروان داشتن بشهر ایستادگی مینمودند واصناف
صناع وپیشه وران که از تمام معموره عالم بپای تخت جمع آمده بودند هرکس
در قسم خود غایت جهد مبذول داشت وجهت جمع آلات نود ونیخ زنجیر
پیل کوه پیکر که از کشور هند بسمرقند رسیده بود همه را بکار در آورد وسنگهای
عظیم بزرگ بگاو وگردون ومردم بیار میکشیدند وسرکار ما برشاه

زادگان

امر اخش کرده از کوشش واجتهاد آنچه در حیز قدرت وطاقت
بشری گنجد هیچ دقیقه در هیچ باب اهمال نمیرفت ودر خلال این احوال امیر
زاده محمد سلطان که برحسب فرمان در این مدت بر سر حدجته نشسته بود با
معدودی از خواص ملازمان برسید ودر خانقاه تومان آغا بشرف بساط بوس
استسعاد یافته ریخ نثار وپیشکش باقامت رسانید وحضرت صاحب قران
شاه زاده را کنار گرفته نوازش فرمود وانحضرت از غایت اعتنا واهتمام
که باتمام آن شغل دینی ودنیی داشت نفیس مبارک بسر عمارت حاضر میشد بلکه
دران مدت اکثر اوقات بقرب مسجد وبمدرسه خانم وخانقاه تومان آغا
میگذرانید وقضایا ردینی وملکی که بداد گستری ورعیت پروری تعلق
داشتی بمانجا بفیصل میرسانید تا از میامن التفات همایون شرفات عالیش
از مصاعد قدر یابی نجاوات ایوان کیوان رسید وصفار صحن دلگشا وطنب
هوای روح افزایش حظ نسیان بر اوصاف باغ جنان وروضه رضوان
کشید ف زهی بلند بنایی که غرفهای بهشت از رفعتش بنه ستند معروف بقصور
وجهار صد وهشتاد ستون از سنگ تراشیده هریک بطول هفت گز
برافراخته شد وسقف رفیع وفرشش بدیعش تمام از تخته سنگهای
تراشیده پرداخته گشت خبا نجه از تعاشی از فرش تا پوشش قریب
نه گرز طاق وقبه مقصوره اش جوی نشان
هیچ نتوان گفت غیر از کهکشان آسمان

فرد بودی قبّه کرد دون بنودی ثانیش طاق بودی طاق کوهتش بنودی
ودر هر رکنی از ارکان چهارگانه نشان منار سر سوی آسمان کشیده ندار
آثار نا نذل علینا آیهار رکن عالم میرساند وصریر در بوزکش که از هوت
جوش حرت شده عبادت هوت اقلیم را بدار السلم اسلام میخواند وکرد ا
کرد دیوارش از طرف اندرون و بیرون وکرد طاقها بکتابه سنگ تراشیده
زینت یافته و پر تو انوار حروف وکلمات سورة الکهف و دیگر ایات
بینات قرآنی بران تافته کمال جمال منیر و قبلهٔ کاهش مصدوقه فلنولینک
قبلة ترا ضیها آبر نظر بصیرت اکامان سته آیة فاینما تولوا فثم وجه الله جلوه
میدهد ف نادیده توفیق که آنرا بیند و محراب آهنینش از اه واه بین عذر
خوامان و بالاسحار هم یستغفرون روشن آینه صورة حال آیة اولیک الذین
یتقبل عنهم احسن عملوا در وجهه نماو اگرچه آینه از آه تاریکی پذیرد
زجل پیچ مسبحانش غلغله در حلقهٔ ذاکران مجامع ملکوت انداخته وصدای
تقدیس مهللانش بصوامع عابدان آیة لایعصون الله ما امرهم ویفعلون
ما یؤمرون اقاده رجا واثق که ان پادشاه دین پرور صاحب قرانا بحکم
آیة من بنی لله مسجدا ولو کمفحص قطاة بنی الله له بیتا فی الجنة بهر عرفه ازان
قصر از فردوس برین کرامت کرد و بهر خشتی بهشتی و بهر سنگی و خشتی
از ریاض جنة عرضها کعرض السماء والارض روزی شود و رکثیب

مسک که

مسک که محل تقاریجون حضرت آفرید کارست بر منابر نور در عین بهجت
وسرور جاودانی متمتع باشد وجون ماه مبارک رمضان که ایام فرخنده
فرجامش را از مسک ختام روایح منایح للصایم فرحتان فایحت و در لیالی
علی قدرش انوار مصابیح تراویح تراویح و میامن فرایض و سنن
صیام و قیام آن خجسته لیالی و ایام بیرکات اقامت نوافل و وا
روز سعید عید مستردف کشت رای عالم آرای صاحب قران در ریاعطا
در باغ دلکشا پر تو التفات بر بسیط مسرت و انبساط انداخت و طویهاء
بزرگ و جشنهار خسروانه ترتیب افتاد از جمله خدر معلی رقیه خانیکه
طوی کرد که تا شیرهٔ فیروزه فام سپهر بکاسهٔ سیمین ماه و صحن زرین مهر
مزین کشته زهرهٔ خنیاگر مثل آن ندیده بود پیر صاحب تدبیر را نظر
مرکز ضمیر نگذشته وصلی الله علی سیدنا امام وداع الحق الی دار السلام محمد
وآله الکرام وصحبه العظام وسلم تسلیما دایما ابدا کثیرا والحمد لله رب العالمین

ذکر اسبابی که باعث شد بر توجه حضرت صاحب قرانی بصوب ایران زمین و یورش
هفت ساله از حکم تقدیر آسمانی که مجاری امور عالم از آشکار و نهانی مطلقا برا
متربتست امیرزاده میرانشاه در پائیز سنه ثمان وتسعین وسبعمایه موافق
سیچقان ییل در حوالی خوی بقرب مزار پیر عمر نخجوانی نشاط شکار فرمود
بود و در اثنای تک و تاز بغونجی باز خورد و از فراز زین دو توکشته ف

لایح ولایح ج

جبات

ن

ن

ه

دولت که آن غوج را زنده بگیرد بدست ۲ دست نداد و قضا نقشی دگر گونه بست
شاه زاده که مانند او در روی زمین شهسواری کم افتد بسر و کودن بر زمین
افتاد و از شدت آن سقط زمانی نیک از خود برفت عزیز از نهاد
امرا و ارکان دولت برآمد ف لشکر سراسر ز آغا و نوکر ۲ جمع آمده
در قلق و اضطراب افتادند تا بغداد یو وقت اندک حرکتی کردی الجمله
اثر حیات در و پیدا شد و تا سه شبانروزش چند نوبت غش طاری
گشت و طبیبی که متصدی اصلاح موجب افساد آمد و بسهو یا بعمد که مظنه
آن هم بود در معالجه خطا کرد و از تضاعد این اسباب خللی فاحش بدماغ
آن جوان دولت اقبال از عین الکمال راه یافت و جنان حسرو که ناموس
تخت آرد با جان والوس هولاکو خان از کمال شهامت و صرامت بنوعی
قایم داشته بود که مزیدی بران صورت نمی بست ف
همتش دست کرم جون بر گشادی روز بزم ۲ خیره ماندی از عطایش دیده و قیاس
بیتش جون بر کشیدی تیغ کین هنگام رزم ۲ تیره گشتی چشمهٔ خورشید تابان از هراس
از اسیب جشم زخم بعد از وقوع آن حادثه جنان شد که اکثر افعال و اقوال او
از نهج صواب انحراف داشت گاه از مجرد توهمی خونریزی مدر ساختی و گاه
براه اسراف و اتلاف کجی پیرداختی بتخریب عمارت امر میفرمود و بسی
کار مانده که نه در خور جنان سروری بود از ارتکاب میفرمود از جمله بی موجبی در اوایل

فصل تا

فصل تابستان بر کوب عساکر فرمان داد و بعزم یورش بغداد سوار
شد و در سه شبانروز دو کوچ میراند و بعامانقصودش آن بود که سلطان
احمد را بمجرد آوازه توجه رایت نصرت شعار ارکان ثبات و قرارش
تزلزل پذیرد و بغداد را کدلشته فراریش گیرد و جون شاه زاده بقبهٔ
ابرا بیم لک رسید از بتریز خبر آمد که جماعتی اعیان و متعینان انجا اتفاق
نموده اند و هم سوگند شده که عذری اندیشند و جون حمیت ملکانه رخصت
نمی داد که پیش از وصول بمقصد بار گردد و بدان خبر التفات نماید و برقوا
میراند تا بظاهر بغداد نزول فرمود و سلطان احمد جون میدانست که نه
موسم محاصره بغداد است لب و قار بدندان تجرد گرفته جای نگذاشت
وجون از جانب تبریز ایلجیان متعاقب آمدند و اندیشهٔ عصیان بتازه
مکرر عرضه داشتند بعد از دو روز که رایت نصرت شعار سایهٔ وصول
بران دیار افکنده بود شاه زاده کامکار بعزم مراجعت سوار شد و روی
توجه بصوب تبریز نهاد و هر روز دو کوچ میفرمود و جون بانجا رسید
جماعتی که بقصد عذر و عصیان متهم بودند و از جمله قاضی بود همه را بتیغ
سیاست بگذاند و در پانیز همان سال بنا بر انک مخالفتی از سیدی
علی شکی ارلات توهم فرمود تحقیق ناغوده لشکر کشید و ولایت اورا
غارت کرد و جون آوازهٔ استغراق او قات شاه زاده بعیش و عشرت

وقلت التفات بضبط ونسق امور ممالک انتشار یافت کرجیان
خبث نهاد که دیو فساد وطغیان ایشان در شیشه صلابت قهر حضرت
صاحب قران متقید بود دلیر شدند ودران مدت که آنحضرت بیورش
هندوستان فرموده پای جسارت ازجاده مطاوعت پرون نهاده
مخالفت آغاز کردند ودران وقت سلطان طاهر پسر سلطان احمد
جلایر باجماعت اتباع در قلعه النجق بود سلطان سنجر حاجی سیف الدین
برحسب فرمان قضا جریان ازمدتی میدید بازآن قلعه را محاصره میکرد
وپیرامن قلعه ازجمیع جوانب دیواری ازسنگ براورده بودند بحیثیت
کسی ازقلعه پرون نمی توانست رفت وکس ازپرون راه بقلعه نداشت
وامل حصار نیک بتنگ آمده بودند دران وقت کرجیان غلبه عظیم
ازیزدیان جمع آوردند وسیدی علی شکی اگرچه بشعار اسلام متجلی بود
بواسطه انک ولایت اورا تاراج کرده بودند جنان که گفته شد باکرجیان
اتفاق نمود وبعزم استخلاص سلطان طاهر که درمضیق محاصره مکارشی
بجان وکاردش باستخوان رسیده بود متوجه النجق شدند وبولایت
اردبیجان درآمده دست تعدی وعدوان بخرابی ولایت مسلمانان برگشادند
وچون سنجر ازان حال اگاه گشت ازدر قلعه برخاست وبه تبریز
رفت وصورت واقعه رابعرض میرزاده میرانشاه رسانید شاه

زاده بسر

زاده بسر خود را امیرزاده ابابکر باجنبیر مثل سلطان سنجر وحاجی عبد
ومحمد قرغون وشیخ محمد توانچی ودیگر امرا باظفار نایره آن فتنه
فرمان داد وایشان بصوب النجق روان شدند وچون کرجیان
بکهار النجق رسیدند سلطان طاهر فرود آمد وبایشان پیوست
وقلعه را بکاچی صالح وسیدی احمد اغلشای وسه ازناور کرچی
سپردند وکرجیان امراء بزرگ وبهادران را ازناور کوچ دادند وچون
مقصود ایشان سلطان طاهر بود بعد از حصول مراد بازگشتند
وچون دران حوالی لشکر تبریز بایشان رسید وسپاه جانبین
صف کشیده جنگ درپیوستند وچون کرجیان بغایت غلبه
بودند ازناوران ایشان بتهوریش آمدند ومیمنه ومیسره لشکر
تبریز براندند وسیدی علی شکی ازقلب پرون تاخته روی انتقام
بامیرزاده ابابکر نهاد شاه زاده جوانبخت باآنک درسن بجده
سالگی بود پای ثبات فشرده یک جوبه تیر بکمان جلادت دراورد
وازشصت ظفر کشاد داده بردامن رزه کلاخود سیدی علی آمد
وازان گذاره کرده بزرگ کردن او نشیست وآن بی باک برخاک
هلاک افتاد ولاخوف الشبل فی المخبر مثل الاسد اماچون کرجیان
غالب شده بودند ولشکر تبریز رانده شاه زاده نیز بازگشت

وسلامت ازان ورطه بیرون آمد و کرجیان بمواضع خود مراجعت
نمودند و از تبعات تغیر دماغ شاه زاده آن بود که طبعش کلی مایل
عیش و عشرت شد و اکثر اوقات بشرب خمر و لعب نرد مشغول
و نیز موجب آن گشت که امور نامناسب از وصدور می یافت روزی
در اثنار گفت و گو با حرم محترمش خانزاده دشنامی تهمت آمیز باو داد
خدر معلی ازان معنی بیش از حد بتنگ آمد و در تعیش و تحقیق
منشار آن افترا محکم بایستاد و دران قضیه خرمنی حیات جمعی از عمود
وزن با آتش غیرت آن بانوی رفیع مقدار بسوخت و دو لنگواجه
ایناق که راه وزارت و نیابت دولت جریده با حرم خود بگرخت
و بری بیش بیان قوچین رفت و حاصل عمرش که مدت امارت
اندوخته بود بباد غارت و تاراج رفت و اینی وحشت با آن
انجامید که خانزاده از خشم متوجه سمرقند شد و چون حضرت صاحب
قران از غزو هندوستان معاودت نمود و بپایتخت سریر سلطنت قرار
گرفت بمسامع علیه رسانیدند که باحوال بعضی ممالک ایران تخصیص
آذربایجان فتوری راه یافته سلت و بهم دران ولا عهد ابهت مآب
خانزاده که از تبریز توجه نموده بود بسمرقند رسید و در قصر باغ
چنار بشرف بساطبوسی استسعاد یافت و حال جنط دماغ شوهرش

امیرزاده میرانشاه و شکایتی چند که از دولت بعز عرض همایون رسانید
و عرضه دولت که اگر رایت همایون متوجه ان طرف نمی شود او اندیشه مخالفت
دارد و جه تمام یاساق آنحضرت را تک کرده و اموال خزانه را باسراف
و تبذیر تلف نموده و این معانی موجب آن شد که حضرت صاحب قران
گیتی ستان از متاعب سفر هندوستان هنوز نیاسوده و بعد از خمان
سفری زیادت از چهار ماه در پایتخت بر سریر سلطنت توقف نفرمود
عزیمت صوب ممالک ایران تصمیم فرمود **بیت** جهان کاروان شاه سالار بود
دران کاروان بار بسیار بود ز هر گوشه باری افتاد همان کار در کاری او فتاد
دران کار همایار او بود و بس پناهنده را کشت فریادرس **کفتار در نهضت**
همایون حضرت صاحب قران بایران زمین بیورش هفت ساله ف
بود پادشا سایه حق بجی بود کار ایشان بدیگرستی چه نسبت کسی را بنطل آله
یکی را که در عهده شد عالمی ستی آسانی او را تیمدی بتخصیص شاهی که کردون پیر
ندیده جو او خسروی بر سریر ماه در بهر ماه خنک فلک را از نو نعل بندی
میکند یعنی بسیر متوالی در ایام و لیالی در سر حد کمال میتوان سید و آفتاب
بهر بام و شام دامان آسمان در خون میکشد یعنی جهانکشائی و فرمانروائی
فی تیغ آزمائی و کیهان پیمائی میسر می گردد و انراکه نه از عزایم حزمه فیجام
سعی تمام و کوشش بر دوام ست ابلق ایام رام نیست و گردش

روز کار بکام نه و هر کو اصمصام انتقام پیوسته خون آشام نیست
نه عقد دولتش انتظام یابد و نه قواعد سلطنتش استحکام لاجرم
حضرت سپهر بسطت یعنی صاحب قرانی معولع که تیغ کشت بر وفا ابد جهانبانی
جون از یورش هندوستان که مدت یکسال پیوسته بخط نزحال و
قطع فیافی وجبال و تحمل شدايد جدال و قتال باز مژه ترک وضلال
اشتغال مینمود مراجعت فرمودی انک جندکاهی باستراحت و آسایش
بگذرانند بنا بر اسبابی که گزارشش پذیرفت باز عزیمت جانب
ایران پیش نهاد همت عالی ساخت و رایت عزم خسروانه برافراخته
زلزله در زمین و زمان انداخت تواجیان بزرگ برحسب فرمان بهر
طرف کس فرستادند تا سپاه استعداد یورش هوت ساله کرده بدر
کاه عالیپناه جمع آیند و بقدر توان و امکان در استیصال کوشیده اصلا
تعلل ننمایند ف جو شد منتشر قصه عزم شاه بخبثش درآمد زهر سو سپاه
درآمد زهر جانبی لشکری ۰ روان گشت جیشی زهر کشوری ۲ و حضرت صاحب
قران سید خواجه شیخ علی بهادر و جهانملک ملکت و پیر محمد یولادرا
که از امرای امیرزاده شاهرخ بودند روانه براه کردانیدند که تا جزیشاه
زاده مشارالیه رسانند که با لشکر متوجه آذربایجان شود و امیر سلیمانشاه
از پیش بتبریز رود و چون امرا این سخن بشاه زاده رسانیدند در زمان

بجمع سپاه خراسان فرمان داد و امیر سلیمانشاه با سید خواجه علی توقف
روانه شدند و شاه زاده ستوده مآثر بعد از فراهم آمدن عساکر بسعا
واقبال سوار شد و براه بسلطام و دامغام توجه فرمود و چون
بجاجرم رسید از او دوی اعلی که در آن وقت از جیحون عبور نموده
بود توکل قرا آمد و فرمان رسانیدند که سپاه خراسان براه شاهسما
واستراباد و ساری بروند که اردوی بزرگ از بسلطان و دامغان
خواهد گذشت شاه زاده برحسب فرموده عنان عزم بصوب شاهسمان
تافت و در آن راه بواسطه صعوبت طرق و مسالک وعلف
وگیاهای مهلک جهارپای بسیار تلف گشت و بعد از بسی زحمت
بدولت فیروزی بفیروزکوه رسیدند و رای ممالک آرای امیر
زاده محمد سلطان را جهت ضبط توران زمین بسمرقند که مستقر سریر
سلطنت بود بگذاشت و بیردی یک سار بوغا و امیر حاجی
سیف الدین و خداداد حسینی و امیر شمس الدین عباس صدیق تابان
وارغونشاه اختاجی و الیاس خواجه شیخ علی بهادر و دیگر امرا
که بضبط سرحد مشغول بودند برقرار بلارفت شاه زاده بهمان شغل
باز دشت و امیرزاده اسکندر عمر شیخ را جهت ضبط اندکان و
سرحد محافظت آن تعیین نمود و رایت جهانگشای نصرت اقتدار اول

پانیز روز جهار شنبه هشتم محرم سنه اثنی وثمانمایه موافق توشقان
میل بفتح قریب که بحساب از حسن اتفاق موافق سال تارنجشت
درحرکت آمد ف خدیو جهانگیر روشن ضمیر برخش اندر آمد زعلی سریر
روان کو درایت بجون آله روان در نیاهشی جهانی سپاه و باغ قوانویه
بفرنزول همایون شرف اختصاص یافت وازانجا بسعادت واقبال نهضت
نموده وازعقبه گذشته بکش رسیده فرود آمد وکرامت زیارت
شیخ شمس الدین کلار یافته صلات وصدقات بارباب استحقاق
رسانیده وازانجا روان شده چون بترمذ رسید ازمزارات متبرکه آنجا
بتخصیص مشهد منور سادات ومرقد معطر قطب الاولیا والمحققین
خواجه محمد علی حکیم ترمذی وشیخ برزکوار ابوبکر وراق ودیگر مشایخ
کبار قدس سرهم الجمعین استمداد همت نمود وصلات وصدقات
مجاوران وسایر مستحقان رسانیده ازجیحون عبور فرمود وبلخ درمرغزار
پای حصار بندوان نزول نموده بهمان طریقه مرضیه مسلوک ومرعیه واز
ارواح مقدس اولیا که دران سرزمین آسوده اند بتخصیص خواجه عکاشه
وخواجه رمان وسلطان احمد خضرویه وفضل عیاض وسفیان ثوری
وغیرهم نوراله مضجعهم اقتباس انوار سعادت واستفاضت مدرار
کرامت نموده خانه امیر یادگار برلاس راکه داروغه بلخ بود ازفر

قدوم

قدوم فرخنده شوکت سپهر برین بخشیده امیر مشارالیه برسم نثار
وپای انداز قیام نموده شرایط خدمتکاری وطوی ویشکش بتقد
رسانیدند وازانجا بسعادت واقبال سوار گشته روان شد
وچون مراحل ومنازل قطع فرموده موضع سارق قمش جام
بمخیم نزول همایون گشت اخرق امیرزاده شاهرخ وحضرات عالیا
ملکت آغا وکهشاد آغا وفرزندان از بهراة آمده دران معسکر ظفر
پناه ملحق شدند وبسعادت بساطبوس فایز گشته نثار پاشیدند
وپیشکشها کشیدند وامیرزاده سیورغتمش راکه بچهارماه پیش ازین
بتاریخ پنجشنبه هشتم رمضان سنه احدی وثمانمایه موافق سیوم نخرداد
ماه جلالی سنه احدی عشرین وثلثمایه بطالع سنبله در بهراة ازملکت
آغا متولد شده بود بشمول میامن نظر حضرت صاحبقران گردانیدند
وآنحضرت دیده عطوفت بروی او باز کرده مبتهج ومسرور گشت وبهم
دران محل امیر اقبوغا نیز از بهراة آمده بسعادت زمین بوس استسعا
یافت وبرسم نثار وپیشکش قیام نموده مراحم خسروانه او را نوازش
فرموده وبخلعت خاص سرافراز گردانیده اجازت انصراف ارزانی
داشت وچون ازانجا نهضت نموده وطی مسافت فرموده بمزار متبرک
شیخ الاسلام عالی مقام احمد جام درآمد ساقی اخلاصش کاس

مالامال احسان و افضال داده جرنفان فقر و فاقه را از جرعهٔ نذر و صلقات
سرخوش و دلشاد گردانید و از بزرگوار صاحب مزار استمداد همت
نمود و امیرزاده ستی را بجانب شیراز پیش برادر بزرگش امیرزاده پیر محمد
فرستاد که برادران باتفاق متوجه بغداد شوند و امیر سونجک را با دو هزار
سوار ملازم او گردانیدند و صحاری خرگرد و فراه کرد شکار انداخت و بعد از
دو روز که جرگه بهم پیوست ف زهر گونه صید اندران پهن دشت
فکندند جند انک از حد گذشت . و ازانجا در کنف حفظ پروردگار تعالی
و تقدس از راه نیشابور و بسطام روان شد و راه براه لشکر مظفر شعار
را تعار داده بحدود ری در آمد و چون از خوار گذشته قریهٔ ایوانک
از فر نزول همایون رشک ایوان کیوان گشت امیرزاده شاهرخ بر حسب
فرمان از راه مازندران فرموده بود دران محل بموکب گیتی گشای ملحق
شد تتمهٔ قصهٔ امیر سلیمانشاه که برحسب فرمان از پیش آمده بود امیر سلیمانشاه
که بموجب فرموده پیشتر متوجه تبریز شده بود چون بری رسید و از تغیر بیان
قوچین که دار و غار ری بود تغیر دماغ امیرزاده میرانشاه تحقیق پیوست
رفتن تبریز مصلحت ندانست و ازانجا بهمدان رفته بود و توقف نمود
و امیرزاده ابابکر با امرا امیرزاده میرانشاه مشورت کرده باتفاق خط
نوشتند پیش امیر سلیمانشاه که البته می باید آمد و چون امیر سلیمانشاه

بتبریز

تبریز رسید بعد از دو روز امیرزاده میرانشاه را با معدودی خدم باستقبال
رایت فتح آیت روان کرد و امیرزاده ابابکر او را در ظاهر تبریز بمرغزا
قرتوبه طوی داد و خلعت بوشانید و بسیاقان متعدد کشید و سیاه خواجه
شیخ علی بهادر را که همراه او بود لب و جامه داد و از انجا متوجه قرا
شدند و چون صاحب قران کامکار از ری و شهریار بگذشت امیر
زاده میرانشاه برسید و آن روز رخصت ملاقات نیافت و بهم دران
روز امان تواچی از شیراز با هدایا و پیشکش که امیرزاده پیر محمد عمر شیخ
ارسال نموده بود بیامد و بتعزیت بساط بوس فایز گشته آنچه همراه ثبات
محل عرض رسانید امیرزاده میرانشاه روز دیگر بدولت پابوس
مستسعد شد و زانوزده پیشکش کشید لیکن بواسطهٔ جرایمی که از و
صدور یافته بود ملحوظ نظر التفات نشد مصلع بیچاره آنکه از نظرش او فتاده است
و تور خواجه آقبوغا و جلال الاسلام برحسب فرمان جهت تحقیق احوال
شاه زاده پیشتر بتبریز رفته و نواب و عمال او را گرفته بند کردند
و دفترها، دیوانی طلب داشته اموال دو دانگهٔ چند ساله که بدیوان
اعلی تعلق داشت و شاه زاده بطریق اسراف و تبذیر بهر کس داده
بود از نسخه بیرون نوشتند و بجموع استرداد نمودند و چون بسامع
علیه رسانیده بودند که افراط که پیوسته ملازم بودند و او را

چنین پیش شاه زاده بپوشش و عشرت
که موجب اختلال مملکت گشت و نیز
چنین پیش و امال ساز بوده ه

میداشتند حکم واجب الاتباع نفاذ یافته بود که ایشانرا بدار عبرت
برکشند و ندیمان مجلس انس شاه زاده را مثل مولانا محمد قهستانی
که باوجود وقوف بر مصطلحات فنون علوم در شیوهٔ نظم و نثر وجد
و هزل یگانهٔ دوران و اعجوبهٔ زمان بود و استاد قطب الدین نائی
و حبیب عودی و عبد المومن کونیده که هریک در فن موسیقی
یگانهٔ روزگار و سرآمده ادوار بودند همه را بگرفتند و چون بپای دار
آوردند بحکم کما تعیشون تموتون مولانا محمد بعادت مطایبه و ظرافت
باستاد قطب الدین گفت که حذمت استاد در جمیع حالات مقدم
و پیشوا ما بوده درین مقام نیز همان رسم مرعی می باید داشت و جلاد
اول قطب نائی را بسمانی در نای انداخته بدار برکشید و چون
نوبت بمولانا محمد رسید این دو بیت نظم کرده بخواند و بحکم قضا
چاکهوذ براند شو پایان کار و آخر عمرست ملحد اگر بایدت وگرنه بدست اختیار
منصور وار گر بیرندت بپای دار مردانه پای دار جهان پاید ار نیست
و رفیقان ایشانرا نیز همان عبرت چشانیدند و چون حضرت
صاحب قران بسلطانیه رسید مظفر نطری از اصفهان آمده بدولت
بساطبوس سرافراز گشت و انهر گونه ظرائف و نفایس و تسوقات
و پیشکشهای فراوان گشید و رایت نصرت شعار براه قزوین

واردیل

واردیل متوجه جانب قراباغ شد و در صحاری موقان و اقتام
شکار کرده بکنار آب ارس نزول فرمود و بران آب از کشتی
پل بسته بسعادت و سلامت عبور نمود و قراباغ ارانرا
مضرب خیام و مرکز رایت و اعلام دولت و اقبال گردانید
و اردوی اعلی در حوالی قطور کنت که یورت عمر تابان بود فشلاق
کرد و امیرزاده ابابکر و امیر سلیمانشاه دران جا بشرف بساطبوس مستسعد
یافتند و امرا امیرزاده میرانشاه و اعیان سپاهش هریک فراخور
حال خود پیشکشها گشیدند و چون ازین والی ولایت شکی سیدی
علی ارلات با لشکر گرجی اتفاق نموده بوده و بر البنجق آمده و جان
بر سر آن نادانی کرده جنابخه شرح داده شد درین وقت بر او سیدی
احمد که متصدی ایالت ایل و ولایت او شده بود بواسطهٔ جریمهٔ
پدرش از پیشگاه انتقام خدام صاحب قران گردون علام مضطرب
و بی آرام گشت و التجا بملک شیروان امیر شیخ ابراهیم برد که او بزیند
اخلاص در بندگی بندگان حضرت اختصاص یافته بود بتلطف
هرکه باخلاص کند بندگی سر بنوازد ز سر افکندگی شیخ ابراهیم باستظهار
عفو پادشاهانه او را بپایهٔ معلی سریر خلافت مصیر آورد و بتقبیل بساط
بوس رسانید سیدی احمد درین عبودیت بلب ادب بوسه

داد و شیخ ابراهیم عفو جرایم او را از حامی مراحم پادشاهانه درخواست
کرد عواطف حضرت صاحب قران نقوش تقصیرات او را رقم عفو
و اغماض کشیده بصنوف تربیت و نوازش سرافراز گردانیدند و منصب
و مقام پدرش باو ارزانی داشت و شیخ ابراهیم ساوری بسیار آورده
بترتیب طوی مشغول گشت و جندان سلب و کوسفند جهت آن
طوی کشته بود که مطبخیان از بخشش آن عاجز آمدند و تواجیان از برشکو
قیمت کرده عهده را بیختند و روز طوی بیکاولان سپردند و دیگر اسباب
جشن در خوران بود و بعد ازان بیشکشها کشیده از جانوران و غلامان
و جواری و انواع اقمشه و رخوت و اصناف جبا و سلحه و غیر آن
و از جمله بخشش بزلبرسلک کشید ذکر رسیدن اخبار سار از اطراف و اقطار
در اثنار آن احوال مذکور خبر ملایم که از شوامد و علامات قوت
دولت روز افزون بود از اطراف و اکناف جهان برسید از جمله
انکه تمور قتلغ اغلن که بعد از شکست و ضعف توقتمش خان از پیشی
حضرت صاحب قران رفته بود و خانی الوس جوجی بوو قرار گرفته
و بحکم اِنَّ الْاِنْسَانَ لَیَطْغیٰ اَنْ رَاٰهُ اسْتَغْنیٰ کفران نعمت کردم دم مخالفت
میزد درین وقت وفات کرده است و آن الوس بهم برآمده و پریشان
گشته و دیگر انکه ملک الظاهر برقوق که ممالک مصر و شام در حیطهٔ

سلطنت

سلطنت او بود و دیعت حیوة عاریتی باز سپرده و میان امراء ممالیک
او منازعت و مخالفت واقع شده و مخاربه و قتال انجامیده
و بسیاری از امراء اعیان او بقتل آمده و فرخ پسر او که ولی عهد پدر است
وجودی و اختیاری ندارد و دیار مصر و شام یکبار کی بهم برآمده و
دیگر انکه در ولایت ختای تنغوزخان که پادشاه آن مملکت بود
و مدتی بکفر و ضلالت گذرانیده در گذشته است و بهرج و مرج بایل
والوس او راه یافته دیگر خضر خواجه اغلن که حاکم جتة بود داعی اجابت
نموده در میان برادرانش شاه جهان اغلن و محمد اغلن و شیرعلی
اغلن و شاه جهان بواسطهٔ افساد مردم شریر مخالفت باز دیدشد
و دیگر انکه امیرزاده اسکندر عمر شیخ با امراء از اندکان لشکر کشیده
بمغولستان رفته و بمغو دولت قاهره بر ایشان غالب شده و دشمنان
مقهور و منکوب گردانیده و وصول این اخبار که مجموع بیک روز اتفاق
افتاد موجب مزید بهجت و استظهار دولتخواهان سعادت یار گشت
و للحمد لله الواحد القهار و تفصیل قضیهٔ امیرزادهٔ مشار الیه آنست که چون
الوس جتة بواسطهٔ وفات حضرت خواجه اغلن بهم برآمد امیرزاده
اسکندر آن معنی را غنیمت دانست و با انک در سن شانزده سالگی
بود لشکر اندکان جمع آورد و با امراکه ملازم او بودند مثل پیر محمد طغی

بوغا بر لاس و نورک بر لاس و بیان تمور سکیک جته و پر محمد حاجی ملش
و شیر مست بر بهنی چون غربانی متوجه مغولستان شد و امراکه بر حسب
فرمان اعلی در سرحد جته بودند مثل پیر دی بیک و خداداد حسینی و امیر
شمس الدین عباس و داد ملک بر لاس و صدیق تابان و غیرهم توجه نمودند
وچون موکب شاهزاده بنزدیک کاشغر رسید امرا بدو ملحق شدند و
باتفاق روی جلادت بآن حانب آورده یارکنت را تاخت کردند
وازانجا گذشته سارق قشلی و کلبین و الی کول و یا قورغان و جهار یاق
و کیوک باغ همه را تاختند وچون بناحیهٔ اوچ رسیدند ویل و الوس
که در آن نواحی یورت داشتند بعضی بانقیاد و ایلی پیش آمدند و بعضی
کوچ کرده براه آق سو بردند و اوچ را که حصنیست استوار بکوشش
بسیار فتح کردند و آق سو سه قلعه ایست که راه بیکدیگر دارد و در
حصانت و محکمی عبرتیه که اماکن آن نواحی و حوالی از امید گاه روز
وقایع و شدایدند امیرزادهٔ مشار الیه با امرا عنان عزیمت
بصوب آق سو شتافتند وچون برسیدند در ظاهر آن فرود آمدند
و بتدبیر اسباب جنگ حصار و ترتیب آن چون ساختی بلجور و بردن
نقب و تراشیدن نردبانها و عراده و نظایر آن مشغول شدند
و قریب بجهل روز بمحاربه و مقاتله اشتغال نمودند و بعد ازان

اماکن قلعه انقیاد کرده پیشکش از قلعه بیرون فرستادند و جمعی بازنگا
ختای را نیز که انجا بودند با اموال بیرون کرده فدای خود ساختند
و ازانجا بجانب بطرف بای و کوس فرستادند و بای ییلاقست
و کوس قشلاق و عساکر نصرت شعار بای و کوس را تاخت کردند
و حرم امیر خضر شاه حاجی ملک آغا و دختر اسن ملک و غیرها اسیر گرفتند
و تارم را نیز بتاختند و ایل بسیار ازان مواضع کوچانیده براندند
و بعد ازان فتوحات آزاق سو امیرزاده اسکندر متوجه ختن شد
و از ختن تا خان بالغ که بارگاه ختای سلت براه آب آبادانی صد و شصت
و یک منزلست چه از انجا تا قراخواجه سی و نه منزلست و از قراخواجه
تا تقاول که سرحد ختایست و از کوه تا کوه دیواری کشیده اند و
دروازه نشانده و خانها و یا خانه ساخته جماعتی در انجا بحافظت سرحد
قیام مینمایند سی و یک منزل و از انجا تا بلنجا تقو که از شهرهای ختایست
پنجاه و پنج منزلست و از انجا تا خان بالغ جهل منزلست و بهتای جهل
منزل و گویند راهی دیگر هست که از ختن تا بسرحد ختای بجهل روز
می توان رفت اما هیچ آبادانی نیست و یک فراوانست و جاه
که در آن جول میگویند اگرچه رود با آب میرسد در بسی مواضع آب آن
سمیتی دارد و بهر جانور که میخورد هلاک میشود و از غرایب آنک

دوجاه که میان آن چندان مسافتی نیست کاه ی باشد که اب یکی
کشنده راست واز آن یکی خوشگوار واز خشتی بکاشغر پانجده روزه
راهست واز کاشغر بسمرقند بیست و پنج منزل و در خشتی دو رود خانه است
ارنگ قاش و قراقاش و بیشتر تنگ آن رود خانه پیش راست واز انجا
بدیگر ممالک می برند واب هر دو رود خانه از قونغوتاق فرود می ریزد
القصه چون امیرزاده اسکندر بخشتی رسید اما لی آن دیار بقدم اطاعت
واد غان پیرون آمدند و پیشکشها کشیدند واز نیروی دولت قاهره
صاحب قران قلاع و بقاع آن حدود و نواحی مسخر گشت و امیرزاده
مشار الیه بجانب قونغوتاق رفت و ان کوهیست بلند بغایت
تند جانبها پای زنهار بسته اند تا صعود بران متمشی گردد و سکان خشتی
و توابع بهنگام حدوث فتنی و وقایع پناه بحصانت آن کوه برند
امیرزاده چون بر کیفیت حال آن کوه اطلاع یافت بار گشت و آن
زمستان در کاشغر گذرانید و از پیری پسران مغول و حوروشان خشتی
دو تعوز اختیار کرده محبوب شیخ نیساول بر رکاه عالیشناه روانه
دشت و او در اثنار یورش شام که بعد ازین شرح پذیر خواهد
گشت بعسکر ظفر قرین خواهد رسید و یک تعوز دختر و یک تعوز لب
بامیرزاده محمد سلطان فرستاد و او با لشکر بعزم یورش جتة بترکستان

امده

آمده بود و چون امیرزاده اسکندر توقف نا نموده مسارعت نمود
بود و از پیش رفته آن معنی در خاطر شاه زاده گران آمد و بملکات
او را رد کرد و از انجا مراجعت نموده بسمرقند رفت و چون بهار
شد امیرزاده اسکندر با ندکان آمد و از انجا بعزم دیدن امیرزاده
محمد سلطان متوجه سمرقند شد و چون بآق کتل رسید باو رسانیدند
که خاطر شاه زاده متغیرست و قصد گرفتن تو دارد و چون نیز در خا
اندیشهٔ قصوط دولت متوهم گشت و باندکان معاودت نموده بقلعه
در آمد امراکه انجا بودند مثل پیر محمد طغی بوغا و پیر حاجی بسر ملش این
معنی را حمل بر مخالفت و عصیان کردند و لشکر اندکان جمع آورده
حصار را در میان گرفتند امیرزاده اسکندر با ایشان سخت کرده از قلعه
پیرون آمد و در کلستان نزول کرد و آن باغیست که امیرزاده
محمد سلطان فرستادند که او را اندیشهٔ مخالفت بود و بقلعه در آمده
بانوان او را گرفته ایم از پیش شاه زاده کس آمد و امیرزاده اسکندر را
بانوکران بسمرقند برد و در کنار اب کوهک او را بشاه زاده رسانیدند
و پیر غو پرسیده امیرزاده اسکندر را بند کردند و بیان تمور کوهک را
که اتابکش بود با بیست و شش نوکر امیرزاده مشار الیه تقبل افتادند

کفتار در نهضت همایون صاحب قران کیتی ستان بعزم جهاد کفار کوج بطرف دره خجستا

برمقتضای نص آیه یا ایها النبی حرض المؤمنین علی القتال غزو کفار و قلع
و قمع بی دینان بدکردار همواره مطرح نظر همت صاحب قران کردون
اقتدار بودی لاجرم در همان زمستان سنه اثنین و ثمانمایه که قوالی
ارکان معسکر نصرت نشانیان بود نیت غزو کوچ مصمم فرمودو شیخ
ابراهیم و سیدی احمد را خلعت داده و بصنوف نوازش و تربیت
مخصوص گردانیده رخصت انصراف ارزانی داشت و بولیعهد جهانیان
بنفاذ پیوست که از مجموع لشکرها زده تنوسه نوآزق ده روزه گرفته
بملازم موکب گیتی ستان باشند و باقی لشکر و اعزق در همانجا توقف
نمایند و رایت نصرت شعار در ضمان حفظ آفرید کار ایلغار کرده
با تمام شاه زادگان متوجه ولایت ایشان شد و چون لب آب
کر بمخیم نزول همایون گشت فرمان لازم الاتباع نفاذ یافت تا کشتیها
جمع آورده بر سر آب بستند و شاه و سپاه بران قول بگذشتند و شیخ ابراهیم
با لشکر شروان بموکب ظفر قرین ملحق گشت و سیدی احمد نیز ملازم
شد و موکب همایون ازانجا نهضت نموده از تنگی بگذشت و بجانب
دره خمشاکه اماکن و مساکن کبران بود روان شد و مجموع آن دره جنگلستان
بود بحیثیتی که از تشابک اشجار و اعضان باد وزان آسان آسان ازخلال
کدار نتوانستی گذشت ف جنان تنگ درهم یکی بیشه بود که رفتی دران کار اندیشه بود

درختانش

درختانش سر در کشیده بسر، جوخط دیران یک اندر دگر،
تنایید اندره ای از خرخ هور، ز تنگی رهش بوست کندی ز مور، بولیعهد عالم
مطاع بنفاذ پیوست که لشکریان ظفر پیشه ده روزه راه در خمشا نرابد
و بتوراره بیندا ختند بعرض گریخ شش قشون در پهلوی یکدیگر
می توانستند رفت و دران ایام مدت بیست روز متصل برف
می بارید و پیوسته از بر ند مشک فام سحاب بر کوه و هامون
حزه کافور می بخت و چون لشکر اسلام بمحل و مقام کبران
شقاوت فرجام رسیدند غازیانه زمزمه تکبیر در خم طاق
فیروزه فام انداختند و تیغ جهاد از نیام انتقام کشیده روی
برف را که پشت زمین در بر حواصل گرفته بود از خون بی
دینان رخسار لاله وار غوان ساختند هر که یافت شد امان
نیافت و هر که بدید آمد نادیده گشت خمشا که سالار و سلطهار
آن مرزمان یعنی الدین یکدیگر بون یبوم الدین او بود از عجز و اضطرار
ترک خان و مان گرفته فرار اختیار نمود عساکر گردون مآثر در طلب
او تا دره آقسو بتاختند و بسی کاو و گوسفند و غیر آن از اموال و
غنیمت یافتند و چون خمشا از بیم مجاهدان شیر شکار شغال وار بجنگل
گریخت سپاه دین پناه خانها را دوزخیان را آتش زدند و دیها را

بصر صریهب وغارت ویران ساختند ف ساکنان در دوزخ مسکن
جهره ملت رفض غازیان افروخته ۰ وجون عیش آن کمرامان نی
نی بود و مرد و زن واطفال ایشان معتاد بودند بغایتی که هر که ی
مرد برحسب بیت وصیتست که بهنگام قبض روح مرا
نی بشوی واز جوب زرکنی تابوت ۰ نی شراب دفن نی کردند از برای
اصرار کفار و تشخیص عیش ایشان که نص ۰ وَاغلظ عَلَیهِم بهان ناطق
امر عالی نافذ شد تا باغات و بساتین بر لشکر ظفر قرین قسمت کردند
و مجموع بیالار کوهها بر آمده زد ماکه امال نار بامید بادهٔ خوشگوار پرورده
بودند از بیخ برکردند و دیگر درختان را بعضی بریدند و بعضی بوست باز
کردند و عمارت آن موضع تخصیص کلیسیا ماکه محل عبارت نا مقبول
آن مخذولان بود باخاک برابر کردانیدند واز غرایب اتفاقات
دولت روز افزون حضرت صاحب قران انک در زمستان سال
سابق که بارس نیل بود در بلاد هندوستان و نواحی وحوالی دهلی
و در یار کنک عزا میغرمود و بتخانها را خراب میساخت در زمستان
توشقان نیل مدت یکسال تمام نشده در روایت کرجستان بجهاد
مشغول بود و کلیسیا ما بری انداخت و الله در من قال بیت
براق عزم تو کای که برگرفت از نهند نهاد کام دوم بر اقاصی ازان

حقاکه

حقاکه اگر اسکندر بودی بلب دولتش درین طول وعرض بهزار
جا اسکندر خودی واگر اردوان دوان تا رندی از عهدهٔ مجرد
قطع مسافت بیرون نیامدی ف کسی راکه یاری دهش یاورست
حکایات اوحالتی دیگرست کفار در مراجعت رایت نصرت اتمام از غرفه
دره خمشا مبارزان میدان جهاد قریب یکماه نشیب و فراز آن بلاد را
بسنابک مراکب تسلط وستیلا بپیمودند وبسیاری از ناوران
کفار وعامهٔ بی دینان بدکردار بتیغ ابدار آتش بار بقعر جهنم وبئس القرار
فرستادند وحاکم ایشان خمشا آوارد وم آوازه کشت و دیار کفر ویرانی
بیش از اندازه گرفت و دران هنگام شدت برودت هوا از حد
گذشته بود و راهها از کثرت برف در بند آمده ف فشانده خوردهٔ کافور گون
فسرده چشمها چون چشمهٔ تیغ جهان از جور رخ جنبری پیر ۰ زکرد برف شیبت کرده چون
زوشک حسن احوال اسمندر ۰ میان آب مرغابی بر آورده شده حلاج دی در پیشه کار
دکان برچیده عطار بهاری ۰ ز بیم لشکری رحم بهمن ۰ گریزان آتش اندر سنگ و آهن
ز سهم تیر سرما مهر انوار ۰ ز ابر تیره ناوردی برون سر ۰ و بدین واسطه لشکر
قوت یافت نمی شد و لبا نراغیر از بوست درخت خورشی
نماند خبابخه بسی از جهار پایان تلف شدند حضرت صاحب قران
مرکب مراجعت در زیوران غنان عزیمت باز کشید و از آب

میغ ۰
شیر ۰
ی ۰
نرا

کرکذشته درمواکب فتح وفوصت وفواغ بقواباغ معاودت
نموده باردوی همایون نزول فرمود و دیدهٔ امید فرزندان انوطلوع
فرخنده روشن کردانید ودران مقام ازموهبت ذوالجلال والاکرام
امیرزاده خلیل سلطان راپسری جمیل پیکر مجسمه اثرکرامت شد
واورابرکل نام نهادند چند روز متوالی برسم تهنیت ونثار قیام
نمودند وطویها پادشاهانه مرتب داشته علیشها کردند وطویها فرودند
ودران اثنا فرمان اعلی صدور یافت که امرا امیرزادهٔ میرانشاه که در
محاربهٔ کرجیان که بحوالی البنق اتفاق افتاده تقصیر کرده بودند
وفرارجسته دردیوان بزرک برعونه پرسند امیرزاده شاهرخ واورا
بامتثال امر قیام نمودند وچون بعد از پرسش وتفتیش وتحقیق
صورت حال چنانچه واقع شده بود بعرض همایون رسانیدند
حکم واجب الاتباع بنفاذ پیوست وحاجی عبدالله عباس ومحمد
قزغانرا پس وپیش چوب پاساق زدند ویمنی کمزه اپردی
راکه پیش ازین کریخته بود واشارت شد که بپاساق رسانند وبر
خولت شاه زادکان بجان امان یافته اورا نیز چوب بس وپیش
زدند واز هریک ازایشان بجرمانه سیصد لب بستند وبر مجموع
اعیان نوکران امیرزاده میرانشاه بحسب حال از پنجاه تادویست

ویصد

ویصد لب حواله رفت وتمام آن لبلبان رابر پادکان سپاه ظفر
پناه قسمت کرده وعاطفت پادشاهانه امیرزاده ابابکر راکه دران
جنک جلادت نموده بود وسیدی علی شکی رابیک جوبه تیر برخاک
هلاک انداخته بصنوف تربیت ونوازش اختصاص بخشید ف
شهبست ظل خدازان دیدسزاوجزا بعد ولطف بدوینک زیردستا
دم دران اثنا برمان اغلنی راکه بکرات حرکات نامناسب از و
بصدور پیوسته بود جنانک سبق ذکر یافته وباز تجدید جریمهٔ
بزرک ازو بظهور آمد برحسب اشارت شحنهٔ قهر بپاساق رسا
وپرسش رانیز عان شربت چشانیدند وقشون ونوکران اورابر
فولاد دادند فسبحان الذی یعز من یشاء ویذل من یشاء وهو علی
کل شئ قدیر تتمهٔ احوال امیرزاده رستم که ازجام متوجه شیراز شده بود
وذکر جریمه که از براد ربزرک اوامیرزاده پیر محمد بظهور آمد گفته شد که
امیرزاده رستم برحسب فرمان حضرت صاحب قران کیتی ستان
ازجام متوجه شیراز شد وامیر سوجک بادو هزار سوار بموجب
فرموده ملازم رکاب اوبود وچون ایشان از راه یزد وابرقوه
به شیراز رسیدند امیرزاده پیر محمد برادر را در قراباغ طوی کرده
خلعت پوشانیدند وصد هزار دینار رکبکی بخشید وامیرزاده

نواء

ینید

ستم

ستم و امیر سونجک و برادرزاده‌اش حسن جان دار و حسن جعد
اول که هر دو در شیراز بودند برحسب فرموده او راه بهبهان
و شتر عازم جانب بغداد شدند و امیر سعید بولاسی و علی بیک
علیسی که از خویشان امیر عباسی بودند در شیراز جهت ضبط شهر
باستادند چه اشارت علیه باین معنی تعاد یافته بود و امیرزاده
پیر محمد که حکم جهانمطاع جنان بود که اولشکر را سر کرده برود و او
از عقب ایشان روان شد و سی بختکی داده بهانهٔ مرضی که
نداشت تخلف نموده و از نو بتجان بشولستان بازگشت و امیرزادهٔ
ستم و امرا مذکور لِرِ آستَرک را در راه مهرمز تاخت کردند و غنیمت
بسیار گرفتند و از انجا ایلغار کرده و از دزفول گذشته در موضع
دونبدار تمام احشام ساکی و فیلی را بغارت بردند و از انجا روان
شده بادراوبا کسار اغارت کردند و اسیر گرفتند و چون بجادی
الاخر سنه اثنین فثمانمایه بمنذطی رسیدند امیر علی قلندر که از قبل
سلطان احمد ایجا بود اینک جنگ کرد و او را بیک حمله از مردم
او یازده کس را دستگیر کردند و بتیغ سرافشان از پای درآوردند
و منذلی را عرضهٔ نهب و تاراج ساختند و امیرزاده پیر محمد که
بعلت تمارض از راه برگشت چون بشیراز رسید بواسطهٔ اغوا

واقساد

واقساد جمعی تاجیک بدفعل که ملازم او شده بودند خیالی فاسد بد
راه داده و بترتیب سموم قاتل و دیگر تصورات باطل اقدام نمود
و هم از نوکران او جمعی امیر بوسعید بولاسی را از ان حال آگاهی دا دند
و بهنگام تفتیش در روی او نمشافهه بگفتند امیر بوسعید او را در قلعهٔ
فهندژ محبوس گردانید و خود بجهت محافظت او در قلعه ساکن شد
و علی بیک علیسی را در شهر بگذشت و خبر بپایهٔ سریر اعلی فرستاد
و در قشلاق قراباغ بمحل نزول حضرت صاحب قرانی بود فرستادهٔ
امیر بوسعید برسید و صورت حال بعرض رسانید پر لیغ عالم
مطاع صادر شد که امیر الله داد بشیراز رود و مفسدان که شاه زاده
را بد آموزی کرده اند بیاساق رساند و امیرزاده ستم را بجای
برادر بزرگ نصب کند و او را بند کرده بیاورد امیر الله داد برحسب
فرموده روان شد و چون بشیراز رسید از مفسدان بد آموز مولانا
محمد خلیفه و سید جراح و ستم خراسانی را بهمانجا بیاساق رسانیدند
و مستوی قوشچی را دست و پای بریدند و مبارک خواجه و محب
شربت دار و شیخ زاد فوید را بند کرد و نشان صاحب قرانی
کیتی ستانرا بعراق عرب پیش امیرزاده ستم فرستادند و ایشان
بعد از انهزام امیر علی قلندر باو رسید چون امیرزادهٔ مشار الیه بر مضمون

فرمان واقف شد لی توقف از انجا متوجه شیراز گشت و برحسب
فرموده حسنی جاندار وحسنی جعد اول ملازم او بازگشتند و امیر سوگجک
براه چیمان روی توجه بقراباغ آورد که محل اردوی همایون بود
وجون امیر علی قلندر که درمندلی از صدمهٔ جلادت عساکر منصور
گریخته بود ببغداد رسیده صورت واقعه بعرض سلطان احمد رسانید
اضطرابی عظیم بحال او راه یافت واز غایت دهشت وحیرت
بفرمود تا دروازه ها مجموع ببستند وجسر بکشادند واز امارت دولت
قاهره دران ولا قضیه عزیمت رو نمود بژحش انک جون حضرت
صاحب قران حکومت خوزستان وضبط آن بشروان ارزانی داشته
بود واو دران جادل برجمع مال بسته دست تسلط برکشاد
واز شمس الدین دهدار ودیگر متعینان ومتولان آن دیار توجه
بسیار بزجر واضطرار بستد وبعضی از کلانتران حویزه را
بقتل آورد وبا دو هزار سوار آراسته متوجه بغداد شد وکمر
خدمتکاری بسته باقدام هواداری پیش سلطان احمد رفت
سلطان احمد مقدم او را کرامی داشته بمزید ترتیب اختصاص
بخشید واو بخفیه با امرا واتباع او از در دوستی درآمده هر کسی
را بمبلغی گرآمند از ده هزار دینار تا سیصد هزار دینار بغدادی

مخطوط کردانیدند واز تصادم تقدیر الهی مفصل وجهی که بهر کس
داده بود از نویسندهٔ او ضایع شد وبدست یکی از نوکران
احمد کوره بها درنام افتاد ودران اثنا که سلطان احمد از غلبهٔ
حیرت درواز ما بسته بود بعرض او رسانیدند واو توهمی که
دشلت یکی هزار شد واز جمله مبلغ ده هزار دینار باسم رافع
مفصل ثبت بود سلطان احمد فی الحال او را بنشاندند وبدست خود
کردن بزد ودران وقت شروانرا باجمعی امرا مثل قطب حیدری
ومنصور تباحت ابرات فرستاده بود یادگار اختاج را
بفرستاد وامرا را پیغام داد تا شروانرا بقتل آوردند وبرش را
ببغداد فرستادند ودر شهر بکمتر از هفته قریب دو هزار کس از مرد
خود را بکشت وو فاخاتون را که بجای مادرش بود واو را بخود
پرورده وبزرگ کرده بواسطه فرستاد وبالشی بر روی او نهاده
بآن طریق هلاک کردند ودیگر زنان وخدمتکاران که حریم دولت
او بودند بیشتر را بدست خود بکشت ودر دجله انداخت و
وبعد ازان درخانه بیت وهیچ آفریده را راه نمی داد جز بچه
آشپز خاصه باو رجیان می آوردند ودرمی زدند وانرا سپرده
هم درباز گشتند وجون چند روز بدین طریقه بگذشت شش کس

دی

از مجرما نزابغر مود تا هنوت بار گیر از طویلهٔ خاصه و بآن جانب
دحله بودند و شبی بکشتی از اب بگذشت و با آن شش
سوار گشته متوجه ایل قرا یوسف ترکمان شد و مدتی بنظیجیان
بر قرار طعام بدر خانه می بودند و بخدمتکاری می سپردند و مردم
را از غیبت او اصلاحه نبود و چون سلطان احمد بقرا یوسف
رسید او را و لشکریانش را بغارت شهر تطمیع کرده ببغداد
آورد و چون برسیدند ایشانرا بآن طرف اب منزل تعیین
فرمود و خود بکشتی بگذشت و از بس نقد و اقمشه و اسلحه
و سایبان تاری و سایر رخوت و اجناس که بقرا یوسف
و ترکمانان داد ایشانرا خرسند ساخت و نگذاشت که دست
تعدی بغارت دراز کنند و چون از هجوم سپاه حضرت صاحب
قران بغایت خایف و پریشان بود پیوسته جاسوسانرا بر
گماشته تفحص احوال آنحضرت میکرد و چون در اواخر سنهٔ اثنین
و ثمانمایه خبر آوردند که رایت کشورکشای روی عزیمت بصوب
سیواس آورده اندیشه کرد چون عساکر گردون مآثر بحدود روم
و شام در آیند راه گریز نگذارند همان بود بر بسته ماند
فوج را بجهت ضبط شهر باز گذاشت و زن و فرزند و اموال و اقمشه

وتقایس

وتقایس خود را بر داشته با قرا یوسف از بغداد روان شد
از فرات گذشته روی گریز بروم نهادند و چون بحلب رسیدند
حاکم آنجا بمقاومت تاش بادیگر امرا از شهر بیرون آمدند و راه بر ایشان
بستند و چون جنگ در پیوست شکست بر لشکر حلب افتاد
و ایشان از انجا روان گشته بروم رفتند و قصهٔ فوجی از سپاه
ظفر پناه که در یورش سیواس با ایشان دوچار خورده و کوفته
آنچه کردند خواهد آمد **گفتار در قورلتای فرمودن حضرت صاحب قران**
بعزم غزاء گرجستان چون فصل زمستان که اوان جولان نغنه نصرانی
شعار و ترکس یهودی غبار می باشد بآخر انجامید و ببشر صباکه مفسر
آیهٔ وَاَحْيَيْنَا بِهِ الْاَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا است بشارت ورود ورد محمدی
انتماکه **حدیث** مِنْ ثَمَّ الْوَرْدُ الْاَحْمَرُ اَوْ لَمْ يَصِلْ عَلَيَّ فَقَدْ جَفَانِي صلی الله
علیه وسلم بر سایند حضرت صاحب قران کامکار سپهر اقتدار در
اوّل لویل از قشلاق بیرون آمده **ف** قورلتای فرمود و وقت بهار
که پشت زمین شد چو روی نگار ۔ شدند انجمن جمله شه زادگان ۔
بزرگان و گردان و آزادگان ۔ جهانجوی با سروران رای زد ۔
بموج اندر آمد محیط خرد ۔ و بعد از ادارت اقداح استشارت تقدیم
احراز فضیلت جهاد و غزو باز مژه شرک و عناد و جهه همت عالی

پرداخته

نهضت کشت ف وزان بیش شد اسباب طوی ساخته یکی جشن شاهانه
جذیو جهانگیر روشن ضمیر برآمد بتخت خلافت سریر پراز شیره شد صحن مامون تمام
خورش خورده شد باده جستند وجام بس عیش وعشرت زاندازه بیش
مهمات دولت گرفتند پیش وورای اقتاب اشراق پرتو تعلق
والتفات براحوال اعوان وانصار انداخت وشاه زادگان وامراو
کافهٔ لشکریان مظفر لوا را اوکلکا داده بیادگانرا سوار ساخته وطرق
ومنازل صوب گرجستان را تفتیش وتحقیق نموده بتحصیل ثبت اقتاد
ودرضمان حفظ معنی معین از قراباغ روی توجه بولایت ملک گوکین نهاد
شوف باسب آمد زبالای تخت روان گردرایت بنیروی بخت
وچون بعد ازده روز صحرای بردع مضرب خیام موکب گیتی ستان گشت
وقبهٔ بارگاه گردون اشتباه باوج ماه برآمد ف بمدشت گشت ازگرانی تاگران
پراز خیمه وحرگه وسایه بان طهرش که از سابقهٔ عنایت دولتش پیندیگی
وهوایی آن حضرت اختصاص یافته بود از ارزنجان برسید وسعادت
بساطبوس استسعاد یافت وزانوزده تعوزما ویشکشها کشید ف
زمین رابلب نقش بندی نمود ثنا گستریده وستایش فزود حضرت
صاحب قران صنوف مراحم وعواطف خسروانه دربارهٔ اوارزانی
وشلت وخلعت وکلاه وکمر سرافراز گردانیدند وبتوق وطبل وعلم

وتغاره

وتغاره بلند آوازه ساخته رخصت مراجعت بارزنجان کرامت
فرمود واشارت علیه بنفاذ پیوست که درضبط ومحافظت
جای خود کوشش نموده شرایط حزم واحتیاط مرعی دارد وآن
سرحد را از تعرض سپاه روم صیانت نماید ف چماندار گفتش که پیدار با
بداد ودهش کوش ودرکار باش بمردی نکهد آران مرز وبوم
مشو غافل از بدسگالان روم وروایت نضرت شعار ازانجا نهضت
نموده شکارکنان منازل ومراحل سپری میشد وچون حدود گرجستان
ازغبار موکب ظفر قرین عطر ساکشت قاصدی پیش گرکین فرستا
که طاهر پسر سلطان احمد جلایر را بجانب مافرست وچون فرستاده
پیغام بآن بدکیش شقاوت فرجام رسانید از غایت جهل وضلا
جواب نه بنهج صواب باز داد ف هران کز سعادت نصیبی نیافت
برو پرتو نور دانش نتافت زبانش چو پوید طریق خطاب
نکوید بجز هرزه وناصواب لاجرم چون فرستاده باز آمد وصورت
حال عرضه داشت ازجسارت خسارت مآل آن بی دینان بدفعال
نایرهٔ فتنه حضرت صاحب قران افروخته کشت واز آغرق جدا
شده بتعجیل روان شد وسپاه ظفر پناه را فرمان داد تا بولایت
کرج درآمده خروشی تکبیر وتهلیل دردیار کفر انداختند ودست

جلادت بغزو اهل شرک بر ضلال برگشاده مواضع و مساکن ایشانرا
ویران ساختند و اشجار و نخلات را بامیوه رسیده و خوشه گشده
از بیخ برکندند و کرجیان از غایت خوف و اضطرار پناه بکوههای
بلند و غارها راستوار برده بودند و در مواضع سخت که وصول بآن
بطریق غلبه استیلا در اندیشه و رای عقلا نبود حصارها محکم ساخته و مسکنها
پرداخته بها دران لشکر اسلام راجون پشت شجاعت بقوت دولت
قاهره صاحب قران قوی بود فی اندیشه روی تهور بقلع و قمع کفار
نهادند و بعضی دلاوران از سرجان برخواسته در صدد و قهامی
نشستند و جمعی آنرا بزخیر ما وطنابها استوار کرده از کوه فرو
میداشتند تا بمقابل غارها میرسیدند و آن شیر مردان موافق دران
صدد و قها معلق بپای مردی و مرد انگی بری خواستند و از سر اخلاص
دست بجهاد کشاده انتقام اسلام از کفر شقاوت فرجام میخواستند
وی دنیان بدکیش راکه دران مغارها متحصن چیته بودم بزخم تیر و تبر
بضرب شمشیر مقهور کردانیده بمغارها دری آمدند و آن خاکساران بادپیمارا
بتیغ آبدار از مغاره باتش که آیه وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ می فرستادند
و در بعضی مواضع که مواضع تحصن ایشان بود اتش و نفط می انداختند
و عمارتی که از جوب ساخته بودند میسوختند و بهر جنبد اهل شرک

وضلال

وضلال بسیار بودند و در مواقف مقابله و جدال از بیم جان بجان میکوشیدند
بروفق میعاد الا آن حزب الله هم الغالبون در هر موقف نسیم نصرت
الهی از هبوب فضل نامتناهی بر رایت اسلام می وزید و بهمای طفر از
هوای تائید خالق قوی و قدر جناح نجاح بر لشکریان پادشاه دین پرور
داد گستر میگستر انید و بر ین منوال پانجده حصار نامدار که مایه اعتضاد و
استظهار کفار بدکردار بود مفتوح و مسخر گشت و بهر که بتلقین و تعلیم آیه
وَاللهُ یَهْدِی مَنْ یَشَاءُ اِلٰی صِرَاطٍ مُسْتَقِیْمٍ سعادت اسلام دریافت اورا
امان بخشیدند و بهر که از غوایت طغیان بر ضلال لَنْ نُؤْمِنَ بِهٰذَا الْقُرْاٰنِ
اصرار نمود سرش از تن بتیغ جهاد بریدند فَسُوْیٰ دین بتوفیق پروردگار
بر انکس که ره برو شد سپرد گار و لی غازیان ممالک ستان
ندادند امان مشرکانرا بجان حضرت صاحب قران از سپاه خراسان
جمعی نام بردار ان و لشکریان پیاده را بمجافظت تعلیس نامزد کرده
باز دشت و در دشت مقران نزول فرمود کرکین جای دین چون آثار کین
حامیان شرع مستبین بدیده یقین مشاهده کرد چون روبه کرکین از هیبت
شیر عرین رو بگریز نهاد فَجُودُ ثمن زبون گشت و بیچاره شد
بناچار و ناکام آواره شد از ناودان کرج و بزرگستان آن دیار
از غایت عجز و اضطرار و نهایت تذلل و انکسار روی تضرع و ابتهال

بقبلهٔ ترفع وجلال اوردند ودر موقف انقیاد و اطاعت بزبان
استکانت وخشوع آمان خواستند ف ببرگاه صاحب قران آمدند
ثناخوان وزاری کنان آمدند بریده دل ازجان امید ازجهان
کشاده یکایک بپورش زبان وجون آن ولایت بحت تسخیر وتصرف
سپاه بهرام انتقام اسلام درآمد کلیسیاها ودرودر وذر ذرکه ازمدتی مدید
باز محل عبادت نامقبول آن مریدان مخذول بود همه رابتیغ ظفرومتین
تعصب دین برزمین هموار ساختند وزجل تسبیح وتهلیل دران اماکن
ومساکن انداخته آن اراضی ببرکت وصول غازیان صاحب تایید
ازمیامن اقامت آذان واداء فرایض وسنن وبهترین ادیان
وملت رنهراخاتم پیغمبران علیه وعلیهم الصلوة والسلام بهره مند
کشت وبرکات آن برورکاراین دولت بایدارکه تاانقضاء
اعقاب واعصار پاینده ومستدام باد واصل ومتواصل شد
والحمد لله رب العالمین **کفتار در توجه حضرت صاحب قرانی بعزم غزو**
بجانب جانی بیک کرجی بعداز فتح وتسخیر ولایت ملک کوکیف
رای زرین صاحب قران سعادت قرین غزو دیکر ولایات کرجستان
مطمح نظر همت ساخت ودشت مغران ایلغار فرموده اغرقی دیکر
بکذشت ورایت عزم درره جانی بیک کرجی برافراشت

ف زتخت اندر آمد بتخت روان همندی قمر سیر کردون توان
روان ازپیش لشکرپی شمار همه صفدر وتند وخنجرگزار وجون مابحهٔ جنة
فرقه فرسای ازمطلع آن دره برآمد عساکر کردون مآثر حدود وجوانب
آنرا فروکرفتند وازصدای نفیر ونقاره وبرغوزلزله درآن کوه ودره
انداختند واطراف آن ولایت راتاخت کرده غنیمت بسیار ومال
بی شمار ضمیمهٔ دیکر فتوحات سپاه اسلام شد جانی بیک باجانی بلب
رسیده ودلی جون مرغ نیم بسمل ازخوف وهراس درخون طپیده
بقدم مطاوعت وانقیاد بیرون آمد وحصار مغاره بیکبار ازپیم تسلیم
کردف جود شمن فرو ماند یکبارکی بیرون آمد ازعجز وبیچارکی
ببرکاه صاحب قران سجده برد ولایت بخدام حضرت حضرت سپرد
لشکرمنصور کمر جهاد وبازوی اجتهاد بسته وکشاده بتیغ غزا که
بصیقل ظفرزده بود بازجشمهٔ نصرت آب داده آتش فنا درخرمن
حیات کافران نهادند وهمه رابسقر وسعیر وجهنم ویئس المصیر فرستاده وساکن
وعمارات ایشانرا همه بسوختند وبفر دولت قاهرهٔ صاحب قرانی کرایم
غنایم اینی جهانی وغطایم اجور ومثوبات آنجهانی اندوختند ف
جو برباد نارا رفت آنچه بود فکندند آتش دران بوم زود
نماندند چیزی بجز سنک وخاک وزان بس بآتش سپردند پاک وازانجا

در ظل رایت فیروزی آیة مراجعت نموده باعزت پیوستند حضرت
صاحب قران سید خواجه شیخ علی بهادر را از راه سماوا تبتا
ساخت وامیر جهانشاه را با لشکر جوانغار از دمانه درره باستعجال ارسال
فرمود وموکب کیستان درضمان عون وعنایت یزدان از راه
سماوا روان شده لشکریان که از پرجانب تباخت رفته بودند منظفر
ومنصور باغنایم نامحصور از سلب وکوسفند وغیر آن باردوی همایون
ملحق شدند وآن لشکر شیرشکار مور شمار درجمیع اطراف واکناف
آن دیار از برای زجر واضرار کفار علمهاء ایشانرا برکندند وکلیسیاها را
ویران ساختند ف زآتش قهر اندران بوم وبر ،
نماند از عمارت بکلی اثر ، ودر سر درره قلعهٔ بود سیل نام درغایت
استحکام وحصانت ونهایت ارتفاع ومتانت بیت
جو عهد عاشقان محکم حصاری ، معاذ الله زغیر یاد کاری ، وچون رایت
نصرت شعار سایهٔ وصول برآن انداخت در زمان فرمان واجب
الاتباع نفاذ یافت وعساکر گردون مآثر همانروز جهانگشا درانداخته
ازانجا نیز مسخر ساختند وویران گردانیدند ف حصاری بدان استواری که بود
که تسخیر آن ممتنع مینمود ، دیران لشکر بفرمان شاه کرفتند وکندند وش از گرد راه
وازانجا کوچ کرده صحرای کرج مضرب خیام نزول همایون گشت

حضرت صاحب

حضرت صاحب قران امیر جهانشاه ودیگر امرا باغلبهٔ تمام از
لشکر ظفر قرین بطلب کرکین یادین بایلغار وشتاب دوان
بدفعال لعین چون شغال کرکین در بیشها ودرها سرگردان میگشت
لشکر منصور فوج فوج درجست وجوی او بشتافتند ودرمیان
بیشها ودرها درآمده او را بسیار طلب کردند وچند کس از خواص
نوکران او بدست آوردند اما او را نیافتند وغارت بسیار
کرده باغنایم بی شمار باز گشتند وبمعسکر همایون پیوستند
حضرت صاحب قران ازانجا نهضت نموده وازاب کر گذشته
بسعادت واقبال نزول فرمود ف توفیق رفیق وبخت بدرود
نصرت بنگ سپاه منصور کفار در فتح قلعهٔ زریت وحصار سوانیت
دربن اثنا منهیان وقایع پژوه بسمع اعلی رسانیدند که جمعی کثیر از
ازناوران کرج قلعهٔ زریت را پناه ساخته اند ودرانجا متحصن شده
وآن حصاری بود بغایت استوار بر بالای کوهی بلند واقع
شده چنانچه کز در هیچ تاریخ کس ندیده ونشنیده که از ابقوه
وغلبه کرفته باشند ابرتا بپای او سیدی عرقش ازخجلت
روان کشتی وباد جهانکیرد از فواز آن نفس در برافتاده کدشتی
ف زراهش پیک فکرت خسته کشته ، بحر از نیزه ره باز کشته

خیر منیر صاحب قران جهانگیر کمندت پسر برکنگره تسخیر آن حصار
انداخت بایلغار روان شده و لشکر فیروزی اثر بپای آن
کشیده پرانی آنرا مضرب خیام نزول همایون ساخت اعوان
وانصار سپهر اقتدار بترتیب تحقیق وعراده ودیگر اسباب
جنگ حصار مشغول شدند روز هفتم پورلیغ لازم الاتباع صادر
شد وعساکر گردون مآثر جنگ سلطانی انداخته آن قلعه را بنیروی
دولت قاهره مسخر گردند وبع در روز کنده با زمین برابر گردانیدند
ومجموع گرجیان بدکیش را که درانجا بودند بتیغ غزا بگذرانیدند
وسپاه ظفر پناه باطراف وجوانب تاخت برده بی ودنیاف
سرکشته را گروه گروه دستگیر می آوردند برحسب فرموده اقتلوا
المشرکین کافه را بتیغ جهاد روانه جهنم ویئس المهاد میگردانیدند
ازبس خون که بجوی شرع مبین بر خاک کین ریخته بسیط زمین لاله
زار شد و مخالفان دین را نالهٔ زار واز بس جیفهٔ کشته که برهم
افتاده دشت سربسر کوه کشت ودامان کوه از خون رود بار ف
زبس کرج کرگین دین کشته شد ۰ زمین تا سپهر برین بسته شد
سپید وکدشت اندران قتل گاه ۰ نم خون بماهی بخارش بماه
جهان شد زبس جیفهٔ زخم دار ۰ جو گویی که باشد همه چشمسار ۰ درین اثنا

خبر تحقق

خبر محقق شد که کرگین لعین در موضع سوانیت نشسته راست واز
خفته بختش خار اضطرار در پای شقاوت شکسته حضرت صاحب
قران بتحقیق وثبت راهها فرمان داد وبجمع سپاه که بهر طرف
تاخت برده بودند اشارت نمود وبنهٔ لشکر را در اعزف
گذاشته ورایت عزم خسروانه برافراشته در کنف حفظ آفرید کار
باینمی دیگر ایلغار فرمود وروی توجه براه نهاد شعر
روان شد جهاندار باداد ودین ۰ بعزم غزا بر سیاهی کزین ۰
زگرد آسمان در سیاهی شده ۰ زجوش زمین پشت ماهی شده ۰
کرگین از استماع رایت نصرت قرین سراسیمه وبیچاره از سوانیت
آواه گشت وباقلق واضطرابی جانگداز بصوب انخاز گریخت
لشکر منصور چون بقلعهٔ سوانیت رسیدند آنرا بغرا قبال سپهر اشتعال
صاحب قرانی یک حمله بگشادند ودل در کین کرگین بسته بتکاپوی
او روان شدند وبمردم او رسیده بسیاری بقتل آوردند وکرگین
خاکسار از آب ایغر وکرالان گذشته بهزار جان کندن نیم جانی
ازان ورطه بیرون برد ف زسر ساخت پاتا بموئی برست
جویری که یابد رهایی زشصت ۰ وچون کارش بجان رسید
وکار بر استخوان دانست که دست ملکت او از حمایت بسر

سلطان احمد جلایر قاصدرسالت اورا براند واو بروم رفت
که خبر توجه پدرش بدانجانب شنیده بود وکرکین اسمعیل را
بدرگاه عالمپناه فرستاد وصورت فرومانده گی واختلال حال
بدرستی تضرع وابتهال عرضه داشت سلطان کان پایهٔ سریر اعلی کرد
که نتیجهٔ تبه کاری وبدکرداری خود دیدم ومرزنش چشیدم و
بدانچه سزایم بود رسیدم ومقاسات آن کشیدم اگر مرحمت
پادشاهانه بندگی حضرت رقم عفو بر جرایم این بندهٔ معترف
کشد واز سرخون این بچارهٔ مضطر بگذرد بعد ازان روی اطاعت
از قبلهٔ فرمان برداری نگرداند واز ادیت اهل اسلام بنهایت
محترز بوده وبهیچ وجه ایشانرا نرنجاند وباج وخراج بر کردن بخ.
واحتیاج کرفته سال بسال مال بخزانهٔ عامره رساند ف
اگر عفو شاملش نبخشد گناه ۔ نه هیچ دگر روی خدمت زراه
کنم درمقام سرافکندگی ۔ بجان بندگان ترا بندگی ۔ اگرچه کنه کارم وتیره روز
بعفو تو امیدوارم هنوز کفتار در توجه حضرت صاحب قرانی بجانب ایوانی
کرجی جون ملک کرکین از درمسکنت وبچارگی درامده بکنامان خود
اعتراف نمود واز جسارتی که در محافظت سلطان طاهر جلایر
ازو صادر شده بود پشیمان کشت واورا از پیش خویش دور کرد

واسمعیل

واسمعیل را بدرگاه عالمپناه فرستاد بشفاعت وزاری عهد
بست که مدت العمر در اقامت وظایف خدمتکاری وادار
ساود وجزیه تهاون وتقصیر جایز ندارد مرحمت حضرت صاحب قرا ف
جرایم جرایم اورا بنوشش عفو واغماض بنکاشت وعنان عزایم
بصوب ولایت ابوانی که یکی از عظماء امرار کرج بود معطو
داشت ف خدیو جهانکیر صاحب قران ۔ دراورد رخشی ظفر زیر ران
روان شد بتائید حق لشکری ۔ که بکرفت از انبوهشان کشور
سپاهی جو اشفته پیلان مست ۔ همه نیزه وکرز وخنجر بدست ۔ وجون رایت
ظفر پیکر بآن ولایت درآمد عساکر کردون مآثر اطراف وجوانب
آنرا تاخته اعلام اسلام برافراختند وخروش تکبیر وتهلیل ازبحر
اثیر کذرانیده رسم معهود خویش ار تسخیر قلاع وتخریب مساکن
وبقاع کفار نجار باتمام رسانیدند وازانجا باکمال شوکت وشکوه
دامن بدامنی کوه روان شدند روی توجه بدیار قراقلقانلق نهادند
واما ملی آن مردم کوه نشین جلد سپاهی پیشه وربودند آن ولایت
نیز تاخت کرده حصار ما، ایشان رابکشادند وآتش درامالک ومسا
آن دوزخیان ننهادند وبتائید ربانی ونیروی دولت صاحب
قرانی مجموع کرجیان آن نواحی وحوالی راغارتیده بسی ازایشا

تیغ جهاد بگذرانیدند مصدوقهٔ آیهٔ اِنّا کذالک نفعل بالمجرمین باظهار
رسانیدند وما النصر الا من عندالله العزیز الحکیم کفار در مراجعت
حضرت صاحب قران از عاقبت کوجستان جون همت علی نهمت
حضرت صاحب قران کیتی ستان که مصروف بود بتقویت
دین وتشیید شرع سید المرسلین علیه وعلیهم افضل الصلوات
واکمل التحیات از غزای کرجیان فراغ یافت ومجموع آن دیار
وبلاد ارخیث وجود امل ضلال وفساد بآب تیغ جهاد شسته
شد ورایت کشورکشای عالم آرای بعزم معاودت نهضت
نمود وبعد از قطع منازل ومراحل ییلاق منکول محل نزول
موکب همایون کشت ودربهٔ آن سرزمین بفرشکوه رایت نصرت
قرین از حرخ برین برگذشت باز بسامع علیه رسانیدند که جماعتی
از بقایای دینان کوج درموضع فوس کرد شسته اند بویلیغ واجب
الامتثال از موقف جلال صدور یافت وامیر شیخ نورالدین
باشکر جلادت آیین ایلغار کرده برحسب فرمان بطرف ایشان
روان شد وجون همت پادشاهانهٔ حضرت صاحب قران مقتضی
آن بود که عظایم امور ملک وملت ومصالح ضروریات دین
ودولت بنفس مبارک خود سازد بعد از چند روز رایت عزمت

برافرشت

برافرشت وعساکر گردون مآثر را تعبیه کرده اعزم بکدشت
واز عقب ایشان نهضت فرموده روی سعادت واقبال
براه آورد ف یکی مرکبشی فتح را راهبر، رفیق طریقش جنود ظفر
وجون چند شب درمیان کرده هوای فوس کرد را از کرد
شمامهٔ مشک اذفر نبخشید بدقرنج روز هفت قلعه از قلاع
کرجیان بی دین مسخر کرد وبارنمین هموار کردانید وزبانیهٔ تیغ
غازیان موحد بسی از مشرکان ثالث ثلثه کورا جهار تکبیر فنا
بکوشش جان رسانید ف جو فیروز شد رایت غازیان
بنیروی اقبال صاحب قران، بکندند یکباره آن بوم وبر،
بسی قلعه کردند زیر وزبر، وزان کج نهادان نارست کیش،
بکشتند هرسو اندازه بیش، ورایت منصور بعون وتائید ملک
غفور از انجا بازگشته درمنکول باردوی همایون نزول فرمود
ودران محل چند روز اقامت نموده درعین عشرت وشادمانی
وکمال حشمت وکامرانی نبشیت درین اثنا ایلچیان از طرف فرنک
رسیدند وبسر امیر مراد که از قیاصرهٔ روم بود وبتقید ایشان امیر شده
بیاوردند بوسیلهٔ ارکان دولت غرا بعز زمین بوس استسعاد
یافته صورت هواخواهی امرای خویش بعرض سلطان رسانید

سریر اعلی رسانیدند عواطف پادشاهانه ایشانرا نوازش فرمود
خلعت بوشانیدند وخوشخاطر بازگردانیدند ف
بران آستان هر که روی نیاز نهاد از درش کامران گشت باز
وایشان براه طرابزون بازگشتند واردوی کیهان پوی را جهت
ملاحظهٔ جهار پایان مدت دو ماه در صحرا وعلف زار منکول توقف
افتاد وتمام امرا ولشکریان بدرگاه عالمپناه جمع آمدند ملوک اطراف
واکناف سر انقیاد بدرستان متابعت ومطاوعت نهاده دست
تائید ابواب امانی وآمال بروی دولت واقبال گشاده ابلق
توسن ایام بکام رام وممالک شرق وغرب مسخر وفرمان وتابع
احکام والحمد لله ذی الجلال والاکرام کتفاد در موجبات توجه موکب
قیامت باس نجاب سیوسلسی سبحان خالقی که صفاتش زبر یا
برخاک بحر مینگنند عقل انبیا حضرت مسبب الاسباب تبارکت
اسماوه برحسب ارادت بی علت وقوع هر حادثه وحدوث هر واقعه
بوجود واسطه وحصول رابطهٔ منوط ومربوط فرموده تا در مجاری
امور عالم خبایهٔ آثار کمال قدرت کامله بر نظر اعتبار دیده وران
جهان بازار فاعتبروا یا اولی الابصار جلوه مینماید اسرار جمال حکمت
شامله نیز جهره بکشاید ونظهور آید ف در تمام آفرینش پیش هر کو عاقلست

هیچ بی حکمت نباشد گرچه قدرت کاملست وچون امرا آلهی بدید آرنده
ونگاه دارندهٔ جمیع اشیا جز او نیست یکیست که انه وما امرنا الا واحد
کلمح بالبصر غلبهٔ حکم احدیت امر صلاح هر کثرتی را بوحدتی بازبسته
که عقد جمعیت آن بی این هیچ وجه انتظام نیابد از انجمله نظم احوال
دار الخلافهٔ هیکل انسانی که عالم صغیرست بتدبیر نفس واحد متعلق
که جز بر تو التفات او اصلا نپاید وهیچ از و نیاید وبهمین وتیرهٔ ثبا
وقرار اجتماعات عالم کبیر مرتبط بتمکن واستقلال پادشاهی عدیم
المثالست که پرتو حسن سیاست ملوک نظام مملک راد وام نماند والبته
بفساد وانحرام انجامد والهذا اعظاء حکما گفته اند نسبة الملک الی المدینة
کنسبة النفس الی البدن وظاهرست که چون تدبیر نفس وافعال قوا
طبیعی وحیوانی که کماشتگان او اند بسنن سنهٔ سویت وعدالت
بود بدن صحیح باشد واحوال او بر نهج سلامت واستقامت گذرد
واگر آن تدبیر واعمال نه بر قانون نصفت وحد اعتدال باشد بدن
از حلیه صحت وعافیت عاطل ماند ومآلش بفساد وزوال انجامد
وبر همین منوال اگر ملک مملکتی طریق بغی وعدوان پوید بهر اینه
اختر دولتش رو بوبال نهد وحال امالی مملکتش اختلال پذیرد
واز شامت کردار ناصواب او آن ملک وولایت مصب

سیول بلا یا ورزایا کرد و بیت خانه کن ملک ستمکار ریست
دولت باقی زکم آزار ریست و از نظایر این تشبیب حال قیصر روم
وسلطان مصر و شام سلت که چون در ان عهد و او آن از ایشان افعال
نکوهیده و حرکات ناپسندیده بصدور به پیوست نایرهٔ غضب
حضرت صاحب قران اشتعال یافت و شوران خشم قیامت نهش
موجب آن شد که باوجود تعادی مدت سفر و بعد عهد عساکر منصور
از مواضع خویش دو مملکت بآن عظمت را در بقیه المیدان یک یورش
تاخت فرمود و بهر دو را بنیروی دولت قاهره مسخر گردانید و مجموع
بلاد و قری و مدن و امصار بهر دو دیار فرسودهٔ سنابک مراکب فیروزی
عواقب کشته بسی ضرر و نقصان بسکان و قطان آن اماکن و مساکن رسید
ولا بد للمقدور ان یتکونا شرح این مقال و تفصیل این اجمال آنست که
ایلدرم بایزید که در ان عهد قیصر روم او بود بمزید شوکت و وسعت
مملکت از قیاصرهٔ سابق امتیاز داشت و بسیاری از ولایت روم
مثل ولایت آیدین و منتشا و کرمیان و قرمان که دست استیلا و تسلط
پیرانش بآن نمیرسید تحت تسخیر و تصرف در آورد و از دیار فرنگ جهار
ماهه راه مطیع و منقاد گردانید و بعد از انک قراعثمان قاضی برهان الدین
حاکم سیواس را در جنگ دستگیر کرده بقتل آورد و لشکر کشیده و سیواسی

مسخر ساخت و تا بعلطیه که متصلت بولایت حلب بحوزهٔ تصرف
در آورد و ملطیه را نیز که مدتی مدید باز تابع شام بود محاصره کرد و
بگرفت و در سیواس امیر مصطفی نام دارو غا گذاشت و حکومت ملطیه
به پسر مصطفی تفویض کردانید و بی انک کسی متعرض شود و بمقابلهٔ او
در آید سالم و غانم بمستقر سریر حکومت و ایالت معاودت نمود و
کثرت لشکر و غلبهٔ اتباع و اشیاعش بدرجه رسید که دوازده
هزار سکبان دشلت لاجرم از اجتماع این امور بخار نخوت و غرور
بدماغ پندار او بر آمد و جادهٔ صواب و سداد از نظر بصیرت او پوشیده
ازین معنی غافل ماند که بیت خدایی که بالا و پست آفرید
زبردست هردست دست آفرید و باندیشهٔ فاسد ایلچی پیش طقتمش
فرستاد که ترا بعد ازین مطیع و منقاد این جانب می باید بود و خراج
ارزنجان و ارز روم و آن اطراف و جوانب حاصل کرده بخزانهٔ
ما رساند و سخنی چند زیاده بر طور خود که نه حد امثال او بود
پیغام داد طقتمش صورت حال عرضه دشلت سلطانان پایهٔ سریر
اعلی کرد حضرت صاحب قران دانست که صاحب روم را
دیو شوم غرور از راه انداخته سلت خوسلت که او را بوساطت
خضر فتح که در ظلمات دوات با آب حیات رسید رهنمایی فرما

کتاب در نامه فرستادن حضرت صاحب پنجم نخشته قدوم بقیصر روم

رای ممالک آرای حذیو جهانگیر دبیر دانشور روشن ضمیر را طلب
داشته فرمان داد که نصیحت نامهٔ عتاب آمیز بایلدرم بایزید نویسد
باشد که از بیخودی نشوهٔ حکومت وجاه وغلبهٔ لشکر وسپاه هشیار
گشته روی صلاح وارشاد براه سلامت و سداد آورد و دبیر بلاغت
شعار قلم وار سر امتثال بر خط فرمان نهاده خامهٔ مشکبار در بنان
لطافت نگار گرفت وصدر کتاب را بحمد وسپاس حضرت
آفریدگار وتحیت ودرود سید وسرور اخیار وابرار علیه وعلی
آله الکرام وصحبه الکبار افضل الصلوات واکمل التحیات موشح ساخت

ف سرنامه کرد آفرین خدای ۔ که اوست کیرد بهر دو سرای
خدایی که عالم بفرمان اوست ۔ زمین وزمان غرق احسان اوست
ثنای خدا را برای رزین ۔ درود نبی ساخت نعم القرین
وزان پس رقم زد بکلک هنر ۔ سخنها که بر جان زند نیشتر
خطابی سراسر عتاب وستیز ۔ چو تیغی بالماس کین کرده تیز
عتابی یکباره تهدید و بیم ۔ که کرد دل خواندن آن دو نیم
وسخن را بر مضمون فرموده رحم الله امرأ عرف قدره ولم یتعد طوره
اساس انداخت محصلش انک خدایی بر بندهٔ رحمت کناد که قدر

وپایهٔ خود را بشناسد وپای از حد خود فراتر ننهد امروز بحمد الله
تعالی که ممالک ربع مسکون در تحت تصرف بندگان ماست
وبسیط روی زمین جولانگاه یکران فرمان ما سلاطین عالم وملوک
اطراف مطیعند ومنقاد وامور سلطنت وفرمان روایی جاری
بر حسب آرزو ونهج مراد سروران آفاق اوامر ونواهی ما را
گردن نهاده وگردن گشاف جهان در بستان اطاعت ما بسر ایستاده

شعر ز دریا بدریا سپاه منست ۔ جهان زیر پری کلاه منست ۔
ملوک زمان صف زده بر درم ۔ بسیط زمین تنگ بر لشکرم ۔
بروی زمین حکمرانی کجاست ۔ که از جان نه منقاد فرمان ماست ۔ کوه
گران سنگ یک حملهٔ سپاه ظفر پناه ما را تاب نمی آرد وگردون
گردان سر از متابعت تابعان امر ما برنمی دارد

ف چرخ فلک از نه بر مرادم گردد ۔ قطبش بدو پاره محورش خم گردد
وحال نسب وتبار تو که منتهی بترکمانی کشتی بانی میشود برای منیر
ماروشنست محتاج بیان نیست بیت چه حاجت که گویم تبار ترا
شمارم نهان واشکار ترا ۔ همه مردم روم تا مصر وشام شناسند اصل ترا خاص
همان بهتر که کشتی سودار محال را که در غرقاب غرور وپندار افکند
باد بان جرات وجسارت فروگیری ودر ساحل سلامت والتقا

لشکر توبه و ندامت بینداری تا از تلاطم امواج انتقام و عقوبت
غرق دریا بلا و محنت نکردی چه تا غایت استماع میرفت که باقامت
فرض جهاد کمر اجتهاد بسته بعزم لشکر فرنگ بازوی جلادت
کشوده و بدان سبب اصلاعنان توجه و تعرض بصوب آن دیار انعطاف
نیافت خاصه با آن نیت که چون آن ولایت از تعوز اسلام سلامت
بسلامت باشد و از مرور و عبور لشکر منصور غبار تفرقه بر دامن
روزگار امالی آن دیار ننشیند که این معنی نعوذ بالله موجب ملالت
مسلمانان و شماتت بی دینان گردد زنهار و زنهار طریقهٔ پیران خود
نگهدار و پای پندار از کلیم قدر خود در از تز مکن ف
که بر خون خود تگتازی کنی ۔ که گنجشک باشی و بازی کنی
جراحت خود را نداری نگاه ۔ مکن چهرهٔ بخت خود را سیاه
منه پای از اندازهٔ خود برون ۔ که رفتی بجاه بلا سرنگون ۔ بعد ازین با قدام
غرور پر فضولی مکرد مصراع که شمع مهر نمیرد یقین باین دم پرد
فحوای اَطرِق کَریٰ اَنِ النعامة فی القریٰ ۔ بگوش هوش شنوده
عقل را کار فرمای و مفردای ۔ اَترک التَرک ما تَرکوکَ ۔ بصد العین
ضمیر ساخته ذر فتنه بروی خود مکشای شعر مکن آنچه هرگز نکردست کس
بدین دهنون تو دیوست وبس ترا با من این سرکشی از کجا ست

نه داغ که

نه داغ که افکندت از راه رسالت ۔ چه سودا خامست آخر ترا
تنها از کجا اقتاب از کجا ۔ اگر پشه را تاب عنقا بود
سزد گر ترا کینه با ما بود ۔ کجا صعوه را این میسر شود ۔ که با باز روزی برابر شود
تو در پیشهٔ روم کردیدهٔ ۔ ببرد دلیران کجا دیدهٔ ۔ به پیکار افرنجت اربر تویست
ز تایید دین و دعای نبی بملت مشو غره کانها نه مردی تست ۔ اگر بشنوی با تو گویم درست
مجو زدم پیلان بنیروی خود ۔ بلا بر سر خود میاور بزور ۔ کبوتر که پهلو زند با عقاب
بقصد سر خویش دارد شتاب ۔ شغال ار کند با نره شیر ۔ نر بخت خود دار در آرد بزیر
بدست خود ار نیستی بی خرد ۔ مزن تیشه از جهل بر پای خود ۔ کجا باز گویم من این داوری
که باین کند چون تو بی هم سری ۔ ولی از تو اینها نباشد غریب ۔ که دست از خرد تر کمان بی
مباد اکه این پند من نشنوی ۔ که بی شک در آخر پشیمان شوی ۔ اگر من بروم آنور آرم سپاه
چو بینند وبه بوم کردد سیاه ۔ مبادا کنند من زین کنج رخش کین ۔ که بر هم زنم آسمان و زمین
منت آنچه حشمت دادم پیام ۔ تو دانی و تدبیر خود والسلام ۔ چو مکتوب بمهر اشرف
محلی گشت و در صحبت جمعی مردم کاروان پیش ایلدرم بایزید فرستاد
ایشان از برق سرعت سیر استعاره کرده روی بصوب روم نهادند
وچون بمقصد رسیده مکتوب بر سانیدند و باداء رسالت و پیغام
قیام نمودند و مادهٔ سودای محال در دماغ قیصر روم پیش ازان غلبه داشت
که بلعاب خامه وجلاب کتاب و خطاب تسکین یابد بجواب

ناصواب مشغول شد و زبان جرأت بلاف و گزاف بگشاد که مدت
تا مرا مقابله و مقاتلهٔ او در خاطرست و این زمان عزم جزم کرده
براغ که با لشکر جرار بی شمار توجه نمایم و اگر اویش نیاید تا بتبریز
و سلطانیه بیایم ف به پنیم تا دور گردون سپهر کارخوار
کرا سر برآرد زبستی بمهر ویا گردش چرخ ناپایدار کرا گرد خواهد درین
گفتار در توجه حضرت صاحب قران گیتی ستان بصوب سیواس و تسخیر آن
جون ایلچیان از جانب روم معاودت کرده بدرگاه عالمپناه
آمدند و جواب دوراز صواب ایلدرم بایزید بعرض
بندگان حضرت رسانیدند شعلهٔ خشم پادشاهانه برافروخت
و قهرمان قهر رایت عزم بلاد روم برافراخت و جون حوالی
آونیک معسکر ظفر پناه گشت امیر اله داد که برحسب فرمان
باوردن امیرزاده پیر محمد بشیراز رفته بود برسید و او را بند کرده
بیاورد حکم لازم الامتثال تفاذ یافت و در دیوان بزرگ امیر
زادهٔ مشار الیه را بر عنو پرسیده جوب یاساق زدند و بند
بر داشته بگذاشتند و از بد آموزانش شیخ زاده مرید و مبارک
خواجه که بند کرده آورده بودند بیاساق رسانیدند و حضرت
صاحب قران حضرات عالیات سرایملک خانم و خانزاده و

ودیگر حرمان شاه زادگان باشاه زادهٔ جوانبخت الغ بیک و دیگر
در اوی برج سلطنت و جهانبانی را در عهدهٔ ضبط و اهتمام
امیرزاده عمر شیخ و برادر بزرگ امیر اله داد خداداد و مولانا
قطب الدین بجانب سلطانیه روان گردانند و رایت فرخنده
فال بسعادت و اقبال نهضت فرمود و در کنف حفظ ذوالجلا ل
روان شد و در ظل آن رایت فتح آیت لشکری کران همه آراسته
و مرتب و کثرت خاپایان مجموع سنگین دل و آهنین سلب
روی جلادت براه آوردند ف جو دریا دمان لشکری فوج فوج
در و بر سواری یکی تند موج بر موجی اندر نهان یک نهنگ
ز شمشیر دندان و از نیزه چنگ سنانها بابر اندر افراشته
ز رخ برین نعره بگذاشته وجون هوای ارز روم از غبار موکب
گیتی گشای عطرسای گشت و فضای بیابان و صحرا از خیمه و خرگاه
مالامال شد طهرتی پیش آمده بمعسکر ظفر پناه پیوست و ادراک
بساط بوس فایز گشت و بعد از دو روز اردوی گیهان پوی از
صدای طنطنهٔ کوركه کوچ بحرکت درآمد وجون از زنجان بگذشت
حضرت صاحب قران در افتتاح محرم سنه ثلاث و ثمانمایه ایلغا ر
فرموده بسیواس راند ف خود و نامداران پرخاش جوی
سوی شهر سیواس آورد روی

می پرشد اواز شان تا دو میل ۰ بهیش سپاه اندرون کوس و پیل
نبد بر زمینی پشه را جایگاه ۰ نه اندر هوا باد را ماند راه
ز جوشش سواران واز گرد پیل ۰ زمینی شد بکردار دریای نیل
چنین تا بیامد بدان شارستان ۰ که سیواس بدنام آن کارستان
سوی شهر چون لشکر آمد فراز ۰ سپه خیمه زد دشت شیروان فراز
براورده دید سر بر هوا ۰ پر از مردم ساز جنگ و نوا
ز خارا بنی افکنده در قعراب ۰ کشیده سر باره اندر سحاب
بحرخ از همه شهر پر شد خروش ۰ ز جوشش دران باره آمد بجوش
و در آن محل از اخبار منهیان بسامع علیه پیوست که ایلدرم بایزید
بسر خود را گرتشیخی با بعود تا ش که در آن عهد از عظماء امرار روم
بمزید شجاعت و جلادت بمت امتیاز دشت و دیگر امرا و لشکری
بر سم منغلای بسیواس فرستاده بود و از استماع توجه رایات
نصرت آیات ارکان ثباتشان متزلزل پذیرفته و بطرف
روم روانه شده اند فرمان قضا جریان صدور یافت و امیر سلمانشاه
و امیر جهانشاه و امیر شیخ نورالدین و سوگجک و سید خواجه شیخ علی
بهادر و دانه خواجه و دیگر امرار قشون و لشکریان بایلغار از عقب
ایشان روان شدند و از قیصریه گذشته بایشان رسیدند و بعد از

متوق و پراکنده گردانیدند و تمام آن حدود و نواحی را تاخت
کرده بیاد تاراج بردادند ف چون شتافتند آن سپاه گزین
بدشمن رسیدند با تیغ کین ۰ بسی را فکندند بر خاک بست
گریزان شد آنکس که از تیغ رست ۰ بهم بر زدند آن بر و بوم را
بشد ز هر زان قیصر روم را ۰ و لشکر منصور با غنایم نامحصور معاودت
نموده در ظاهر سیواس بمعسکر ظفر قرین پیوستند و بسعادت بساط
بوس مستسعد گشتند و شهر سیواس را بار دیگر بغایت محکم و
استوار از اساس تا کنگره مجموع سنگ تراشیده هر یک دو گز و زیاده
بود و غلطش یک گز و زیاده و پهنای پای دیوارش ده گز بود
و سر دیوارش وار تفاعش تا سر کنگره بیست گز و هفت در واز
دولت و بانی آن علاالدین کیقباد سلجوقی بود و در جانب شرقی
و شمالی و جنوبی که در طرف قبله بود خندقی عظیم پر آب دولت
خانه نقب زدن اصلا میسر نمی شد که چون یک گز می کندند آب
بر می آمد لیکن در جانب غربی آن شهر محل نزول رایت فتح
ایت بود نقب بریدن صورت می بست و در اندرون شهر
مصطفی که از قبل قیصر روم دار و غا بود آنجا چهار هزار سوار
که هر یک مقابل خود را در شمار رستم و اسفندیار می پنداشتند دولت

وسلباب بنرد و پیکار مرتب داشته مقاومت وجدال را اماده
شده بود ف حصار حصینی بود پرساز و برگ سپاه از دل نهاده بمرگ
دراز آهن و باره از سنگ بود حصاری بلا نداسر جنگ بود
عساکر ستاره شمار کردون اقتدار از اطراف وجوانب حصار عراده
ومنجنیق برافراختند و در مقابلهٔ دروازهٔ عراق یلجور ساختند ف
بدو ساخت از هر طرف منجنیق زپای آمد آن بارهٔ باسلیق
برآمد زهر سو در ستخیز ندید ند جای گذار و گریز و در ان جانب
شهر که نقب زدن متمشی میشد بتجمیان آهنین جنگ بجا در نگ مشغول
گشتند و از جانبین زدم آزمایان صاحب شجاعت کمر کین و بازوی
جلادت بسته و گشاده داد مردی و مردانگی میدادند و جنگهای
عظیم واقع میشد ف ز برآسمانی بدا زتیره کرد زمینی ز بر دریا شدا زخون مرد
پر از مار پران شده آسمان پر از شیر غران زمینی و زمان و بعد از بحده
روز که از توا تر سنگ عراده و منجنیق بار و اتصال پذیرشده بود
وقلعها تمام کشته و برجها و سر جوب کوفته شعلهٔ برافروخت و فرمان
شد تا آتش در قلعها زدند و برجها فرو افتاد و اهل حصار را دود
دهشت و حیرت بسر برآمد و نزدیک شد که عساکر کشور کشا بشهر
درآیند مصطفی دارو غا که از اصطفا جز اسمی بی رسم نصیبی ندرات

از بحر و

ف
از بحر و اضطرار بپای مسکنت و انکسار بیرون آمد و بجموع اکابر و اشراف
از سادات و قضاة و علما و مشایخ روی امید ببرگاه اسلام پناه آورد
و باجواز سعادت بساط بوس مبادرت نمودند ف جوجاره بند شهری و لشکری
گرفتند زنهار و خواهش گری بهراسان ببرگاه شاه آمدند
شناکستر و عذرخواه آمدند خروش آمد از کودک و مرد و زن
همه پیر و برنا شدند انجمن ویرلیغ لازم الاتباع بنفاذ پیوست که مسلمانا
امان داده مال امانی بستانند و بلشکر ظفر قرین رسانند و بی دینان
ارمنی و نصرانی را اسیر کنند و چون سپاهیان ایلدرم که در شهر پای محا
فشرده بودند و از سر جهل و ضلالت دست جسارت بمحاربه و قتال
برآورده بیشتر ارمنی بودند حکم شد جنانک جهار هزار سپاهی را بر توما
قسمت کردند و همه را از برای سیاست زنده در جاهها کرده بخاک
بینباشتند تا عبرت دیگر مخالفان گردد و فرمان واجب الاذعان
صدور یافت تا حصار سیواس از کنگره تا اساس ویران سازند
و برحسب فرموده باز مین هموار ساختند ف شد از فهر سلطان مالک رقاب
حصار و حصاری خراب و بیباب و در اثنار محاصره بمسامع علیه رسانیدند
که سلطان احمد که با قرا یوسف از بغداد کریخته متوجه صوب روم است
حکم واجب الاتباع صدور یافت که فوجی از سپاه ظفر پناه بقصد

ایشان روان شوند وجون باستقبال امر مبادرت نموده باغرق او رسیدند
ودست جلادت بنهب وغارت برکشادند وخواهر بزرگش سلطان
دلشاد وزنان ودختر انش را اسیر کردند واو بعوبی چشته جان
ازان ورطه بیرون انداخت وبروم پیش ایلدرم بایزید رفت
وسپاه منطوز لو اسالم وغانم مراجعت نمودند **کفتاد در توجه حضرت**
صاحب قران بجانب آبلستان دران زمان که صاحب قران کیتی ستان
بتسخیر سیواس مشغول بود جمعی از اشرار ومفسدان آنستان از غایت
جهالت وبی باکی می آمدند وسلبان لشکریان منطوز لو دزدیده می
بردند غافل از آنکه نخار پیشانی شیر خاریدن وباخرطوم فیل بازی
کردن در هلاک خویش کوشیدنست وزهر هلاهل با اندیشهٔ باطل
نوشیدن ف کس نخاد دبخار پشت هزبر نکند جنگ سنگ کس با ابر
لاجرم جون رای کشورکشای از قضیهٔ سیواس فراغ یافت عنان
اشتقام بجانب ولایت آبلستان معطوف گشت حدقش را بار
ریحان باز گردانید تا بضبط سرحد قیام نماید وامیرزاده شاهرخ
برحسب فرمان قضاجریان برسم منغلای روان شد وامیرسلیمانشاه
وجند میر دیگر با فوجی از لشکر فیروزی اثر که همه را کرنیده بودند
وقلمی کرده بملازمت رکاب سعادت انتساب شاه زادهٔ

مشارالیه مامور گشتند وجون شاه زاده وامرا بایلغار شتافتند
وبآبلستان رسیدند وجماعت ترکمانان از استماع توجه ایشان
شهر گذاشته گریخته بودند ودرکوهها وبیابانها پراکنده وسرگشته
گشته بودند حمیت خسروانهٔ شاه زادهٔ شجاعت آیین رخش جلاد
بعمنهٔ کین تیز کرده بتعجیل از عقب ایشان براندجون سپاه بهرام
انتقام بآن قوم شقاوة فرجام رسیدند وایشان از بیم جان جنگ
اضطرار از چنگ بازیدند از کرد راه بیاد جملهٔ آتش آهنگ همه را بغبا
آسا پراکنده گردانیدند وبسیاری ازان خاکساران بی آب را
باب تیغ هلاک ساختند ف بگشتند کردان کشورستان
تیغ سیاست بسی ترکمان شد ازخون دشمن زمینی لعل فام
نهنگان ازنیستان کشند اشقام ولب واستر بیار وکاو وگوسفند
سه شمار نحوزهٔ تاراج لشکر منصور درآمده بعسکر نصرت مآب پیوستند
وحضرت صاحب قران قاصدی با استمالت نامه بلطیفه فرستاد وایشان
بمطاوعت وانقیاد دعوت فرمود بسر مصطفی حاکم سیواس
که دراینجا دار وغا بود از سر جهل وبلاهتی که لازمهٔ سرشت ترکمانست
وامل روم اکثر ازان طایفه اند قاصد را محبوس گردانیدند واز رسیدن
این خبر نایرهٔ غضب خسروانه باشتعال یافته رایت فتح آیت

متوجه آنجانب شد وچون مقاومت بایک فوج از عساکر کردون
مآثر نه حد امتثال او و اتباع او بود آن روز بر کشتگان در شب تار فرار
اختیار کرده بگریختند وچون رایت نصرت شعار سایهٔ وصول
بر ملطیه انداخت سپاه کینه توز دشمن سوز در روز آنرا تسخیر کردند
وکرجیان وارمنیان را اسیر کرفتند ومسلمانان را امان بخشیده مال
امانی بستدند وبلشکریان دادند حضرت صاحب قران امیر جهانشاه
ودیکر امرا را بایلغار فرمان داد وبا همه در باب اظهار آثار شجاعت
وجلادت واصرار در اقامت قهر مخالفان وایقاع سیاست ومهابت
سخن راند واز تومان جمعی همراه ایشان کرد وامرا بسپاه مظفر لوا پای
امتثال در رکاب استعجال آوردند وغنان ادغان بصوب فرمان تافته
روان کشتند وتا قلعهٔ کاخته تاخته رایت عالیهٔ سلیتا برافراختند
وسیل نهب وغارت در فراز ونشیب آن حوالی ونواحی انداختند ف
سپاه ظفر پیشه بشتافتند. نداد ند امان بهر کرا یافتند. بهر جایکه بهر چه آمد بدست
زخیال تاراج ایشان نرست. واز حدود ملطیه تا آن مواضع قلاع متعدده
مسخر شد بعضی بقهر وعنف وبعضی بطوع وانقیاد وچون تمام آن ولایت
را بغارتیدند وکردن سرکشان در ربقهٔ مطاوعت وبندکی کشیدند
وباغنایم فراوان واموال بی پایان بازکشتند ودر ملطیه باردوی

اعلی ملحق

اعلی ملحق شدند عواطف ومراحم پادشاهانه ملطیه را باتوابع
وضمایع بقراعثمان ترکمان ارزانی داشت وبنیروی اقبال بی امتثال
در اندک زمانی سرحد بهردو مملکت روم وشام نحوزهٔ تسخیر وتصرف
اعوان دولت قاهره درآمد وطنطنهٔ صیت این فتوحات در جنبا
خافقین افتاده دل ودیدهٔ ملوک وسلاطین عالم از غایت دهشت
وهیبت خیره وتیره کشت والله یؤید بنصره من یشاء کتفاء در موجبات
توجه صاحب قران بهرام اشتعام بجانب شام ازعز ودر رحمک واسرار که
غواص بحر ماکذب الفؤاد ما رآی علیه افضل الصلوات واکمل التحیات
از قعر محیط فعلمت علم الاولین والآخرین براورده وزیور مجازره
سعادت امت رفیع مقدار ساخته زواهر جواهر این کلمات است که
حدیث اذا اراد الله انفاذ قضائه وقدره سلب ذوی العقول عقولهم
ومحوای ظاهر این حدیث را محصل آنست که چون خدای تعالی خواهد
که حکم خویش را نفاذ بخشد وقضیه که تقدیر فرموده باشد واقع
کردد وعقل از عاقلان بازستاند ومنهج صلاح وبهبود از نظر بصیرت
ایشان بپوشاند که تا باندیشهٔ ناصواب خود بکاری چند قیام نمایند
که موجب وبال ونکال ایشان شود وانچه ارادة الله بیودن آن
تعلق بذیرفته باشد وقوع یابد واز جزئیات این سر بدیع که لسان

مجز بیان آیه ما ینطق عن الهوی ازان خبر داده آنست که جون منیشی
قضا بخامهٔ جف القلم یشی ازان مخار عیون حوادث از منابع
عدم رقم زده بود که اراضی و دیار شام دران ایام معرکهٔ کتائب
قهر و انتقام گردد حکام و ولایات آن ممالک را از آفت سیل
نظر و غرور جشم خرد بی نور ماند و از جادهٔ سداد و رشاد انحراف
جسته بحرکات شنیع اقدام نمودند از انجمله در شهور سنه خمس و تسعین
وسبعمایه که رایت نصرت شعار سایهٔ فتح و فیروزی بدار السلام
بغداد انداخته بود حضرت صاحب قران بعد از تسخیر عراق عرب شخصی
بهنرور فاضل اصیل از مشایخ ساوه که در اعهٔ حسب عالی را بحراز
فضایل و معانی آراسته بود برسم رسالت باجمعی بجانب حاکم
مصر برقوق فرستاد خبا نچه در قضیهٔ فتح بغداد اشارت بان رفته
وجون شیخ مشار الیه بوجیه رسید که از حدود شامست اورا در اخا
برسم معهود موقوف داشته جز بصر فرستادند و برقوق از تقصان
حزم و کمال جهل باغوا سلطان احمد جلایر بقتل ایشان امر کرد و با انک
رنجا نیدن ایلچی بهیچ قاعده و رسم از قواعد شرعی و سیاسی و رسوم
ملکی و ملی روا نیست آن بوزک را با جمیع ملازمان بتیغ ظلم و بی باکی بگذرانیدند
واز وخامت عاقبت جنان امری خطیر شنیع بیندیشیدند و العجب

که حکایت

که حکایت حکم سلطان محمد خوارزمشاه در باب کشتن ایلچی و بازرگانان
پادشاه جهانگیر چنگیز خان و مال آن که بجا انجامید و یا لها قصه نی شرحها
طول شنیده بودند و امثال این معنی از شواهد و امارات سلب
عقلی تواند بود که مضمون حدیث مبارک افصح از ان نموده بیت
قضا جون زگردون فرو هشت پر همه زیرکان کور گشتند و کر
و دیگر انک جون صاحب قران گیتی ستان ممالک آذربایجان و عراق
عرب را تحت تصرف و ضبط در آورده غنان عزایم خسروانه بصوب
دشت قبجاق و اراضی روس و جرکس و سایر بلاد شمال معطوف
فرمود آلتمش قوچین را که در قلعهٔ اینک گذاشته بود در زمان غیبت
و بعد رایت نصرت شعار محاربه با قرا یوسف ترکمان اتفاق
افتاد و بحکم تقدیر دستگیر شد و قرا یوسف اورا بند کرده بمصر فرستاد
پیش برقوق و برقوق حبس و توقیف اورا ضمیمهٔ جریمهٔ سابق
ساخت و از همه غریب تر انک درین هنگام صاحب قران گردون
غلام از حدود ملطیه ایلچی با نامه پیش فرج پسر برقوق که بعد از وفا
پدر سلطان ممالک مصر و شام شده بود فرستاد مضمون کتابت از
بدرت انواع حرکات نا بسندیده بظهور آمد از انجمله بقتل ایلچیان
انجانب بی موجبی فرمان داد و آلتمش را که از بندگان درگاه ماست

محبوس کردانیدند و باز نفرستاد و جون او لباس جبوة عاریتی باز
سپرد پرسش و جزاء او بدیوان قیامت اقتاد توی باید که بر خود و
امالی مملکت رحم کنی و التماس را در زمان روانهٔ این طرف سازی
تا از ظلام فتنه و انتقام سیاه خون آشام ماروز سلامت امال مصر
و شام بشام نرسد و اگر بوسوسهٔ شیطان لجاج و عناد و خلاف این
معنی بخاطر راه دهی جمیع آن دیار و بلاد از مرور و عبور عساکر منصور
ویران خواهد شد و وزر و وبال خون و مال مسلمانان در گردن او خواهد
بود و جون ایلچیان بحلب رسیدند و برسم مهور ایشان را موقوف
داشته خبر بمصر فرستادند فوج بی فوج بطریق نکوهیدهٔ پدر کس
فرستاد و ایلچیانرا مقید ساخته در قلعه حبس کردند فخطابی بجب کرد صاحب نجرد
بجب نشود کز نکو نیکو نکرد کسی را که بنود شرف در نژاد نباشد بجب گر بود بد نهاد
نه بر توق باشاهی مصر و شام غلامی بد و خواجه باشی هم غلام
غلامی بدار جو کس پی تبار نخل کشته از بیخ خود خورد بار
جواز دولت خواجه نفوذ قدر کشید از نیام حیل تیغ غدر
ولی نعمت خویش را کشت زار فلاح از جنین کس توقع مدار
ببی باکی و غدر شاهی گرفت اگرچه بعون الهی گرفت
ولی در تبارش جو شاهی نبود درو شیوهٔ پاد شاهی نبود

جه آید زجر

جه آید زجر کس نژادی نژند که باشد بر پاک رایان پسند
جنین بود بر توق و پورش فوج جو شاخی بد از بیخ بر ستبرکج
بخردی بجای پدر کشته شاه نیاموخته از کسی رسم و راه
ندیده ز کار جهان گرم و سرد نه هنگام رای و نه کاه نبرد
همان به که سازم سخن مختصر پدر بد کند بد پسر بی هنر
سخن دان طوسی چه در خور نوشت درختی که تلخست او را سرشت
بیاد آور آن گفتها سر بسر الحق در ایجاست جسنده تر وجون ثمامهٔ جزر
جسارت فوج بشام شعور و وقوف حضرت صاحب قرانی رسید
مادهٔ خشمی که بواسطهٔ امور مذکور در خاطر اشرف اعلی آنحضرت
بود سمت تزاید و تضاعف پذیرفت وجون ایلدرم بایزید باوجود
اظهار شجاعت و جلادت و وعید و تهدید که پیشتر از زبان
پیغام باز نموده بود اصلا در معرض نیامد و درین مدة که عساکر گردون
مآثر بتسخیر و تخریب سیواس و ملطیه تاکاخته و فتح آن نواحی و اطراف
که مجموع داخل مملکت او شده بود مشغول بودند دم در کشید و
بهیچ نوع متعرض نشد وجنبشی نکرد اول عنان عزیمت سعادت
انجام بصوب بلاد و امصار مصر و شام معطوف گشت ولا مرد
لقضاء الله تعالی کفتار در توجه حضرت صاحب قران گردون غلام بصوب مملکت
مصر و شام

از لطایف لطایفی که مضمون عبارت بمضمون اشارت حدیث اعملوا فکل میسر لما خلق له علی فایلها علیه افضل الصلوات و اکمل التحیات منطویست بران اینست که هر کرا برای شغلی عظیم و امری جسیم بخلق شده باشد آن کار در نظر همت او سهل نماید و از دست کفایت واقتدار او برآید بآسانی و اگرچه عقول و اوهام دیگران از انجا محال انگارند و از قبیل مستحیلات شمارند و ازاینست که چون سابقهٔ عنایت ربانی حضرت صاحب قرانی را از برای جهانبانی و کشورستانی خلعت ایجاد ارزانی داشته بود آثاری که دران امور از دولت او بظهوری پیوست ورای طور اندیشه و افکار امثال روزگار بود و از انجمله دران هنگام که فرمان ده مصر و شام زلات کذشته بدرشش را بجریمهٔ دیمه خویش ضمیمه ساخت و بتوفیق و تسدید الهی آنحضرت جرات نمود و خبر آن بحسارت خسارت مآل بمسامع جلال رسید نایرهٔ غضب پادشاهانه شعله زدن کرفت و عزیمت آن مملکت تصمیم فرمود امضاء آن عزم و اقدام نمودن بران نسبت باهم عالمیان امری بغایت خطیر و هولناک بود امرا را نامدار و عظمای رفیع مقدار را انوزده عرضه داشتند که درین ایام پورش بزرک هندوستان اتفاق افتاده و بعد از مراجعت بی مهلتی

که لشکر منصور در مواضع خویش استراحتی نمایند در ظل رایت فتح آیت متوجه ممالک ایران شدند و در غزوات کرجستان و تسخیر بلاد و قلاع آن ولایات بکرات تاختهای مردانه کردند و کوششهای عظیم نمودند و در عقب آن چون جنت فرقد فرسای سایهٔ ابهت و استعلا بر حدود روم انداخت از سیواس تا سرحد حلب بنیروی دولت قاهره کشادند و داد مردی و مردانکی دادند و درین ولاروی توجه بدیار مصر و شام آوردند بغایت صعب و دشوار مینماید که دران دیار شهر و قصبه بسیار با حصارهای رفیع و قلعهای منیع هست و کثرت لشکر و اجناد آن بلاد و بسیاری اسباب و مهمات ایشان شهرتی عظیم دارد و در خاطرها واقعی تمام اگر خبا بخرای عقده کشای اقتضا فرماید و سپاه ظفرپناه را اجازت شود تا بخانهای خود رفته ضد کاهی بیاسایند و بعد ازان یراقی تازه کرده با ترتیبی که لایق خبا نی مملکتی باشد بیایند حضرت صاحب قران بتلقین الهامات آسمانی در جواب فرمود که نصرت و ظفر عطیه ایست که از فیض فضل پروردکار قرین روزکار کردد و غلبهٔ لشکر وافر اسباب دران باب مدخلی بیش ندارد و بارها دیده اید و آزمو که عنایت کردکار چه کارها دشوار بر ما آسان کرده است و چه دشمنا

قوی رایدام تسلط وستیلاء مادر آورده همت بلند می باید دولت
ودل درخدا بسته صفحات جان و جنانرا بنقوش یقین و اخلاص
نگاشت تا عون تایید الهی مدد فرماید وکار ما برحسب دلخواه
برآید امرا مجموع لب بدعا وثنا بکشادند وکمر بندگی درمیان جان
بسته دل بر یورشی مصر و شام نهادند حضرت صاحب قران
گیتی ستان سایهٔ التفات بر ترتیب لشکر انداخت ورایت
عزایم خسروانه باوج فیروزی برافراخت طنطنهٔ کوركه کوج
زلزله در زمین وزمان افکند عساکر گردون مآثر فوج فوج چون
دریای پر موج روان شدند ف جهانجو جوانبخت شد سوی زمین
بخبلید گفتی سپهر است زمین ، فروهشت دامن بخورشید کرد
بلا بر نوشت استین بنرد ، بیابان یکی کام دی مزد نه
کفتار در فتح قلعه بهسنی وغتاب چون آفتاب ظفرتاب رایت
فتح انتساب از مطلع صبح سعادت واقبال بفال فرخنده برآمده
بر توجه بصوب شام انداخت فرمان واجب الاذعان نفاذ
یافت وامیرزاده شاهرخ با جمعی از عظماء امرا بر سم متقدای بایلغار راهی
روان شدند وچون بقلعهٔ بهسنی رسیدند ودر حوالی آن حصار اطناب
خیام نزول در بیخ کشیدند حضرت صاحب قران با سایر عساکر کشورستان

برسید

برسید وبنزدیک قلعه در محلی بلند فرود آمده بنظر احتیاط فراز
ونشیب آن حصن ثریا مناط را باز میدید وآن حصنی بود درمیان
دره بسیار آب وبارو وبرجهایش چون مصاعد همت وقواعد
دولت انحضرت در غایت بلندی وستواری وحصاری از
علو علوکنگره بر فرق فرقدسایش ایوان کیوان درخجلت وشرمسا
واساس بنیاد اتش بر سرکوهی قوی ممهد ومشید کشته وشرفا
باره وبرجش از طاق منطقة البروج گذشته ف برکشی گردیدش کشتی فلک را قطب
از سمک پیوسته ارکان رفیعش با سماک ، برفراز باره اوپاسبان در تیره شب
ماه راچون چشم ماهی دیدی از سوی مغاک ، گرنشستی مثل بر سطح دیوارش
پایش از نرمی بلغزیدی واقتادی بخاک ، عساکر گردون مآثر از کرد راه
اصل شهر را مسخر ساخته وبدست غارت وتاراج از هرچه اسم مال
بران افتد بپرداخته و در قلعه از قبل ولاة شام مقبل نام مدبر سرانجا
متصدی ضبط ومحافظت آن مقام بود ودیو غرورش بر منجنیق
تحمق حصن دماغ مسخ ساخت وتحصنات ومحکمی حصارش فریفته
از راه صواب بینداخت و در ان حال که صاحب قران ظل ذوالجلال
احتیاط قلعه بفرمود منجنیق گردان که میان آن ساخته سنگی بودند
وبر افراخته سنگی گران از هوای بغی وطغیان بمحارب انحضرت

انداختند و آن بتر دیک خیمهٔ خاصی بر زمینی حوزه و از انجا لغزیده
باندرون خیمه اقتاب شعلهٔ خشم خسروانه ازان جرات و بی باکی
برافروخت بریلغ قضا مضاصدور یافت که اطراف قلعه را بر
امرا بخش کرده حصار را مرکز وار در میان گیرند مصراع
بهادران ممالک ستان قلعه کشای باستقبال امر مبادرت نموده بیست
منجنیق از جوانب حصار نصب کردند از انجمله یکی در همان موضع
که سنگ ایشان فرود آمده بود و اول سنگی که ازان بنیاد اختند
بنیروی دولت قاهره منجنیق اندرون آمد و انرا برع شکست
و امثال چنین اتفاقات از اظهر و امارات نصر عزیز و فتح مبین
تواند بود درین اثنا امیرزاده رستم با لشکر فارس از شیراز آمده بلشکر
ظفر پناه ملحق شد امرا و دلاوران رزم آزما از هر طرف بتجسیا نر ابکار
داشتند و باندک مدتی حصاری خانرا از جمیع جوانب بجوف
ساخته باره و برج انرا که از زخم سنگ منجنیق پر از رخنه گشته بود
بر سر جوب کرفتند مقبل از دهشت آن واقعهٔ مشکل چون مرغ
نیم بسمل در اضطراب افتاد و مکرر کس بپایهٔ سریر اعلی فرستاد
و اظهار عجز و اضطرار کرده عرضه داشت که از بهت شکوه سلطنت
و جلالت آنحضرت قوت بیرون آمدن ندارم از راه مسکنت

و بجارکی مراجع بی کرانهٔ پادشاهانه شفیع میسازم که بندهٔ فرومانده را
آزاد فرمایند و از سر خون این خاکساری مقدار که ریختی و نا ریختی
نسبت بابندکان درکاه عالمپناه تفاوتی ندارد بکذرد حضرت صاحبقران فرمود که بعد از تسخیر قلعه ترا ازاد سازم که آریش ازان که
لشکر برخیزد و این حصار بحصانت و محکمی شهرتی دارد شاید که
بعضی مردم کوته نظر تصور کنند که سپاه ما را از کشادن آن عجزی بود
ف مدار ابد ثمن جهانجوی را، تزنید که هر کس کامرانی برد، و در روز یکشنبه
بیستم صفر سنه ثلث فثمانمایه فرمان شد تا بنقبها را آتش زدند و برجها
افتادن کرفت از مشاهدهٔ آن حال خوف و هراس در دل انمردم
استیلا یافت و ارکان ثبات و قرار مقبل چون برج و بارهٔ حصار
بیکبار انهدام پذیرفت در زمان قضاة و ایمهٔ و سادات را
با هر جه دست ملکت بآن میرسید از انواع تحف و تسوقات
و هر لعب که در قلعه بود بر سبیل پیشکش بیرون فرستاد و شاهزاده
کامکار شاهرخ را شفیع ساخته بعرض همایون رسانیدند که مقبل
در مقام بندکی بندکان این درکاه ملت و از ندامت کناه خویش
زرد روی و نامه سیاه زبان مسکنت و انکسار باعتذار و استعفا
کشاده امید وارست که مرحمت ملی دریغ فرمایدریغ فرموده

او را بجان امان بخشد عواطف حضرت صاحب قرانی او را بشاه
زادهٔ مشار الیه بخشیده شفاعت ایشان را بکرامت قبول تلقی
نموده زلات همه را عفو فرمود جماعت فرستادگان دعاگو و
ثنا خوان باز گشتند و سر منبر و روی نقره و زر را بغرخنده القاب
جلالت انتساب آنحضرت زیور بستند و چون ازان مهم فراغ
حاصل شد اردوی کیهان پوی از غریو کوس رکه کوچ در حرکت آمد
وعنان توجه بصوب عنتاب معطوف گشت و آن شهر حصاری
ثلث بغایت حصین از هر دو جانب بیرون و اندرون از سنگ
سفید ترتیب یافته بر آورده و خندقی که عمق آن حد کر بود و عرض
آن تخمینا هفتاد گز پیرامن حفر کرده و پول روان بر بالای آن مرتب
ساخته و خاک ریزش را از سنگ بود مجوف گردانیده چنانچه
سوار در وی توانستی راند و تیر انداز ما گذاشته و چون رایت نصرت
شعار سایهٔ وصول بران حصار انداخت شهریا فتنه مشحون بنعمت
فراوان و غله و میوهٔ بی پایان اما بزرگان و ارباب ثروت
و تمیز مجموع کریخته بودند و جمعی رعایا در دروازه بسته و بمحابک
موکب همایون بر سید شهر بپیوستند و این هم ضمیمهٔ دیگر فتوحات
شد و منی الله النصر و التائید **کیفیت در توجه موکب گیتی ستان بشهر حلب**

حضرت صاحب قرانی از میامن کمال محبت و صدق
ولا و تولا که نسبت بادودمان متعالی شان حدیث قابل نصرت
بالرعب مسیرة شهرا علیه افضل الصلوات و اکمل التحیات دولت
ازان معنی بخطی وافر و نصیبی کامل محظوظ و بهره مند بود و رایت
کشور کشایش بهر صوب که توجه می نمود پیم و هراس در دل ملو
و سلاطین آنجانب بنوعی مستولی میگشت که از غایت دهشت
و حیرت مجمع صواب از نظر بصیرت ایشان محجوب می ماند **ف**
کسی را که از بیم شد دل زجا ، ز حیرت نداند صواب از خطا ، ازانجمله درین
مدت که اردوی ظفر مآب در حوالی و نواحی بهنی و عنتاب بود
حاکم حلب تهورتاش در قلق و اضطراب افتاده بجانب مصر که ملجا
آن ممالک سلطنت خبر فرستاد و ازانجا حکم شد که مجموع عساکر و اجناد
دیار و بلاد شام تا ترتیب و تلاس تمام از هر مقام روی توجه
بحلب آورند و بر وفق این تدبیر که تقدیر بران مجتمع شدند چون
که ملک الامرا دمشق بود با لشکر جرار و تجمل بسیار بحلب
آمد و هم جنینی از حمص و انطاکیه و طرابلس و نابلس و بعلبک
و کنعان و غزه و رمله و قدس و کرک و قلعه الارم و سایر قصبات
و ولایات آن اطراف و اکناف امرا و سرداران ایلبه و ساز

مقابله و مقاتله مهیا و آماده داشته فوج فوج متوجه انجانب
شدند و باندک زمان سپاه گران و حشری بی کران در حلب
جمع آمدند ف نهادند دولشکری پرشغب ز هر مرز و بر بوم سوی حلب
ز هر سو گروهی فراز آمدند قضا را ایجان پیش باز آمدند
ز اعیان با نام چندین هزار ز آحاد لشکر برون از شمار
ز اسباب و آیین جه رانم سخن که هرچند گویم نیاید بپین و بعد از آن اجتماع
تمور تاشی که ملک الامرا حلب بود بمزید عقل و کیاست از سایر
اقران و امثال امتیاز و ثلث بادیگر امرا بساط مشورتی گسترد
که این سر سری کاری نیست که ما را دست داده پیش از وقوع این
واقعه درین باب تاملی می باید کرد چه این صاحب شوکت که
متوجه این طرف شده دولتی عظیم دارد و از او و اتباع او آثار
غریب و امور عجیب بظهور میرسد و تا غایت هرجا که توجه نموده
اگر شهر بوده و اگر قلعه آنرا فتح کرده و کشوده و هرکس که با او مخالفت
ورزیده پشت دست ندامت بدندان دریغ گزیده و جز آی آن
بدترین صورتی دیده و کشیده اندیشه کنید که مملکهای وسیع مثل
خوارزم و بادترکستان و خزاسان و زابلستان و هندوستان
تا انتهای دریای کنک و طبرستان و عراقین و فارس و خوزستان

وکرجستان و آذربایجان و دیاربکر با جمیع توابع و لواحق از قبضهٔ
تسلط و استیلای پادشاهان معتبر و سروران صاحب شوکت
نامور باندک زمانی استخلاص نموده و در تحت تصرف و اقتدا
بنوعی قرار داده که شهریاری از کماشتگان با چند نفر نوکران
خود نگاه میدارد و در ایران و توران کس را مجال نیست که بر فضو
بناخنی جسارت بکارد و امثال این امور را تایید عظیم از
جانب حق نتواند بود ف خدائی بود این چنین کار را
خدای آزمائی نباشد روا انچه بخاطر من می آید مصلحت آنست
که از راه اطاعت و مصالحت در آییم و سکه و خطبه بنام او
بیارائیم و ایه و علما که غیر این طایفه پیش او وقعی ندارند وسیله
سازیم و آنچه توانیم از پیشکشهای لایق و تسوقات موافق
بفرستیم باشد که بحسن حیل جنان توان ساخت که روی توجه
ازین دیار بکرداند و این مملکت بسلامت بماند بیت
که آن صاحب تاج و شمشیر و تخت روان کرد رایت بنیروی بخت
قوی دولت و تیز و گردون گشت کهی خشم سوزنده چون آتشست
بباید که آن آتش آرد شتاب که نشیند آنگه ببر یار آب
وچون تمورتاش این سخنان تقریر کرد جمعی که از حزد و کاردان

بهره پیشتر داشتند رای او را استحسان نمودند که طریق صواب همینست وغیر ازین نه لیکن اکثر ایشان را تخصیص شد و ن حاکم دستی دماغ پندار از بخار غرور آشفته بود و بخت گران خواب او بر بستر جهل و غفلت خفته کفتار او را که رایی بامن نجات و سلامت مجا برد و قبح تهادند و زبان بلاف بهر کونه کزاف بر کشادند که منِ بابِ جابِ هر که او دل بتر ساند از یافتن مراد محروم ماند این مملکت بدیکو ممالک که تو بر شمردی چه نسبت دارد و شهر ما را ایشانرا از کل وخشت برج و باره مجا باشد و حصار ما مجموع از سنک خاره و از جمله درین دیار جندین شهر سنکین حصار پر از دلاور و اسباب حرب و کارزار در تصرف ماست که اکر یکی ازان خواهد که بجنک بستانند بسالها میسر نکردد و این چه وهم بی جا یکماهست که بخاطر خود راه داده اید و اکر اندیشه شما از کثرت ساز و سلاح ایشانست و بسیاری سپاه و لشکریان درینها نیز بحمد الله تعالی بی تفاوتست میان ما و ایشان کمانهای ما دشتیست و شمشیرهای ما مصری و نیزه های عربی و سپرهای جلی و درین مملکت بغیر از شهر ما مقطع شصت هزار قبضه ودیه در قلم آمده اکر از هر موضع یک دو نفر مرد پرون آیند لشکری جمع شود که در هیچ عرصکاه نکنجد و با این همه پناه کاه ایشان ریسمانست و کرباس

وحصار مار ما سنک تراشیده از کنکره تا اساس وجون قلع تقدیر بویل و بشور آن سرکشتکان تیه جهالت و غرور جریان یافته بود بر خیمه تمور تاش و بعضی مردم زیرک مبالغه کردند که مآل جنک وجدال کس نمیداند که بکجا رسد و نسیم نصرت و فیروزی معلوم نه که از کدام غیب بکدام طرف وزد و طریق مجاملت و مصالحت سپردن و کار خود بر وفق و مدارا پیش بردن بسلامت و نجات نزدیکتر مجا نماید ف شنیدم زد انا مار فهنک دوست که در کار ما رفق و نرمی نکوست ۰ بنرمی جو کاری توان برد پیش درشتی مجویید از اندازه بیش ۰ جماعت مغروران بی فکر فاسد خویش اصرار نمودند که در امثال این وقایع ثبات و تهور و مردانکی بکار آید که از عجز و بد دلی و کسل جز فساد و فتور و خلل چیزی نکشاید و بعد از کفت و کوی بسیار امر بران قرار یافت که از شهر بیرون نروند و پشت بستحکام حصار شهر باز دادهٔ شهر را بزخم تیر و ناوک از تعرض معارضان نکاه دارند یعنی ف بیارو برایم با تیر و سنک ۰ برانیم خصم ار بود جون نهنک کمان کوشها سوی کوش آوریم ۰ زپیکانها خون بکوش آوریم بسازیم رزمی بروز ستیز ۰ کزان باز کویند تا رستخیز ۰ واین جا

صاحب قران گیتی ستان بالهام دولت ثابت ارکان از عنبتاب
کامران و کامیاب نهضت فرمود و بعد از یک دو کوچ شش
هفت فرسخی رکاب تمکن و وقار گران کرده عنان سیر کشیده
میدشت و هر روز مقدار نیم فرسخ تخمین کوچ میفرمود و بعد از
نزول فرمان واجب القبول نفاذ یافت و گرداگرد معسکر ظفر
قرین خندق میکندند و از تورما حصار کوتهٔ پیرامن آن میکشیدند
چنانک یک روزه راه بیک هفته قطع کرده شد و در هر منزلی شرایط
حزم و احتیاط مرعی گشت مخالفان بر لطایف تدبیرات آنحضرت
وقوف ندشتند پنداشتند که ایشان را پای و اندیشهٔ هست و آن
قوت و شوکت ندارند که رود روی ایشان توانند آمد و بدین
سبب دلیر شدند و از آن رای که فی الجمله بصواب نزدیکتر بود
تجاوز نموده با اقدام تهور از شهر بیرون آمدند و خیام او مام خطا
فرجام بهوای سودای فاسد و خیال خام برافراشتند ف
کسی را که دولت بگردد ز راه برا بهی شتابد که افتد بچاه و روز پنجشنبه
نهم ربیع الاول موافق لویل رایت گیتی فروز سایه قرب وصول
بحوالی حلب انداخت امیرزاده سلطان حسین با نوکری خدنخاصه
بقراول دشمن رسید و با وجود آنک غلبه بودندی اندیشه بر ایشان

تاخت و باول حمله سواری را بنیزه از پشت زین بر روی زمین
انداخت و او را دستگیر کرده از میان معرکه بیرون آورد و نوکرا
نیز داد مردی و مردانگی داده دوس را بگرفتند و باقی لشکر
جوآن دست برد بهادرانه که هرگز مثل آن ندیده بودند مشاهده
نمودند مجموع روبگریز نهادند ف چون فتنهٔ برافروخت آتش جنگ
جلی شیشه شد چرغان سنگ، جز شکیبائی چه باشد شرح چاره
جلی چون نفتد برو خاره، و در همان روز امیرزاده ابابکر با شصت
کس پیش رفته لشکری کران بمقابلهٔ ایشان درآمدند و جنگی عظیم در
پیوست بعد از کوششی بسیار از طرفین بساط محاربه بقالیچ
برچیدند و هر کس بمحل خود بازگشت روز دیگر بعضی از بهادران لشکر
نصرت شعار سوار شده در مقابل مخالفان بایستادند و کس را
مجال آنک یک قدم پیش تواند نهاد و نداوند سوم روز چون افتاب
شرقی اقتباب تیغ ظفر تاب از نیام ظلام برکشیده بمیدان
خرامید و سپاه بی شمار کواکب را از اول شام تا آخر بام مصر فیروز
حصار چرخ دوار مرکز اعلام شوکت احتشام ایشان بود روز
بقا بشب رسانید ف سوم روز کافتاب سپهر
برافراخت از جانب شرق چهر، دلیران شاهی ایخ تمام
بجستند از بیم رزم سن حسام

حضرت صاحب قران به برنشستن سپاه نصرت قرین و
برافراشتن رایات رزم وکین فرمان داد ف بجنبید لشکر زکه تا بمه
کران کشت یال یلان از زره ٭ پر از شیر و شمشیر شد رزمگاه ٭
زآهن قبایان رزین کلاه ٭ برآمد کوس و کورکه عزنو ٭ زبیم آب شد زهره زهره دیو
وبرحسب رای ممالک آرای و فرمان قضا جریان ضبط و ترتیب
لشکر برانتخاب بعهدهٔ جلادت و اقتدار امیرزاده میرانشاه و امیرزاده شاهرخ
وجماعتی از عاظم امرا و نوینان مثل امیر سلیمانشاه و دیگر امرا زنامدار
قرار یافت و در قبل امیرزاده اکبر بود ف برآراست شه زادهٔ کامکار
سپاهی زکثرت برون از شمار ٭ کروهی زجان کشته جویای کین
برابروی مردی درافکنده چین ٭ و در جوانغار سلطان محمود خان
وامیر جهانشاه و دیگر نوینان عالی شان و امرار تومان بنسق و سامان سپاه
کشورستان قیام نموده آثار شهامت و صرامت بظهور رسانیدند
وقبل ایشان سلطان حسین بود ف شد آراسته لشکری چون کران
یل و پردل و در وغا جانستان ٭ همه پیشهٔ رزم را نره شیر ٭
بدریای پیکار نهنگ و دلیر ٭ و قلب سپهر اشتباه در سایهٔ چتر آفتاب پناه
حضرت صاحب قرانی از کثرت اصناف و افراد انسانی و حیوانی
وبسیاری اسباب و ساز جهانبانی و ملکستانی جهانی ثانی مینمود و از

جمله

جمله اسباب ابهت و مهابت صفی یلان کوه شکوه از بقایای غنا
و فتوحات غزو دیار ہند و دہلی باینی آراسته شد که ارکان تمکن
و استظهار مخالفان چون دیوار پست بنیان از صدمهٔ پهلوی یلان بلرزه
درآمد ف سوار آهنین پاره بدسه میل همه برج آن پاره از زنده پیل
همه پشت یلان بود لادتی ٭ پر از آتش انداز و ناوک فکنی ٭
زراندوده خرطوم پیلان بهم ٭ چو ماران خم اندر فکنده به خم و بهنگام ترتیب
لشکر مور شمار شیر شکار و تعیین مواضع شاه زادگان بزرگوار و امرار
رفیع مقدار یرلیغ جهانمطاع لازم الاتباع نفاذ یافت که یک تومان
سوار از مردان کار بزرگوار بر بالا رشتهٔ که بطرف رسلت معرکه
بود بایستند قرار برآنک لشکر و قارگران دارند و از جای خود بهیچ
وجه حرکت ننمایند و اگر جمعه دشمنان انهزام یافته بیکبار رو بفرار آرند
واز اجناب سپاه و اجناد حلب و شام باکثرتی وافر و تجملی تمام بمیمنه
و میسره و قلب مرتب ساختند و صفها برکشیده رایت عناد و استبداد
برافراختند ف سپاهی مرتب باینی و ساز ٭ همه تند و گردن کش سرفراز ٭
کروهی که هریک به پندار خویش ٭ که کین بدار رستم زال میش ٭
یکایک زمردی بهنگام حرب ٭ فزه برده از شیر غران بضرب ٭
نهیز خاریده پهلوی بور ٭ بنیزه دو در کرده سندان بروز ٭ وجون

ازجانبین کوس وتیره درخروش آمد وسورن انداختند خون خیتق
درک مردی وبهادران جوشش زدن گرفت ف بکوه اندر ازکوس کین نالهٔ خاست
زپیکان درابرآبنین ژاله خاست ۰ سواران بتند آمد فرو ساختند
یلان ازکمینها برون تاختند ۰ زخون عیصها لاله کرد ارکشت
سنان ارغوان تیغ کلنار کشت ۰ زبهر کوشه آویزشی سخت بود
سرکار باکردش نخت بود ۰ ودر برانغار امیرزاده ابابکر باسپاه
نصرت شعار کوشش شهار مردانه غودند ومیسرهٔ مخالفان نرابعون
الٰهی چون شکنج مصراع زلف بنفشه مویان از باد صبحگاهی ۰ برهم
شکستند ف مظفر ابابکر فیروزجنگ ۰ درامد بمیدان کین پی درنگ
جهان کشت بر جان خصمان بنغش ۰ فکندند یکسر سلاح و درفش
بسر برزده خاک وخون خود وترک ۰ بکف تیغشان کشته منشور مرگ ۰ وبهادران
جوانغار نیروی مردی سلطان حسین وامیر جهانشاه میمنهٔ دشمن راازهم
فروریخته پراکنده ومتفرق ساختند ف جوسلطان حسین آن پیل نیزه دار
برآرد ازاعدا بمردی دمار ۰ یکی خودست زنهار ودیگر کریخت
گریزنده هرسو همی رخت ریخت ۰ یکی ترکش افکند ودیگر کلاه ۰
گریزان گرفتند ره وراه ۰ ودیران جلادت آیین درقلب طوقوین
داد دلاوری ومردانگی داده نوک پیکان وسنانرا دریده وسینهٔ

مخالفان

مخالفان نشاندند وپیلان خودنق رای جودی بیارایش راندند ف
زخم کرده خرطوم پیلان کمند ۰ ببال یلان اندر افکنده بند ۰
زدندان بزخم آتش انگیختند ۰ همه خاک باخون برآمیختند ۰
یکی رابدندان برانداخته ۰ یکی رابزیر پی انداخته ۰ شدون
وتلوتاش راازمشاهدهٔ آن حالات ارکان تمکن وثبات
تزلزل پذیرفت وعنان خوف بصوب کریز یافته روبدروازهٔ
منقوضه نهادند وتمام لشکر مخالف متفرق وپراکنده گشته
اکثر روی فرار بصوب دمشق آوردند وفوجی ازعساکر منصور
بتعاقب ایشان رفته بسیاری ازیشان بقتل آوردند وبعضی فرود
آورده سلب واسلحه بستدند خبابخه ازکثرت واجماعی بآن ابنوهی
وبسیاری بغیرازیک سوار که گریخته خبراین واقعه بدمشق رسا
نید کسی دیگر بسلامت بیرون نرفت ف سبک رزم جویان بشمشیر تیز
فکندند درشامیان رستخیز ۰ زجندان سپه یک دلاور نماند
کراتی بدازخیلشان سرنماند ۰ برآمد زشرف ظفر صبح کام
شده روز فرمان ده شام شام ۰ وچون لشکر حلب انهزام یافته روی
فرار از اضطرار بابدرون شهر وحصار آوردند در شارع شهر ودروازهٔ
ازدحامی واقع شد که کس را مجال گذار نماند عساکر گردون مآثار

بنشنند

از عقب ایشان بجام ریز روان شده بهر که میرسیدند بتیغ کین میگذرانیدند
لاجرم از غایت خوف و هراس جندان خلق در خندق ریختند
که از سلب و مردمالا مال شد و تا نزدیک طاق دروازه بو بالا
یکدیگر افتاده مرده بودند و در تمام آن خندق ازان جلایق بر یکدیگر
ریخته تلف شدند که اگر کسی را بندرت گذار میسر میگشت بیاده بو بالا
افتادگان می گذشت ف چه بر مرد سلب و چه بر سلب مرد
بدافتاده هر جای پر خون و گرد ۰ همه دل خذنگ و همه مغز خاک ۰
همه جامه خون و همه کام چاک ۰ یکی درع در بر سراز کوز پست ۰
یکی خود سر افتاده خنجر بدست ۰ فوج از لشکر منصور بغایت اردوی
ایشان که بخیال فاسد از شهر بیرون رفته بودند مبادرت نمودند
و هرچه یافتند تاراج کردند ف سراپرده و خیمه و خواسته
سلاح ستور آن آراسته ۰ همه کرد کردند از اندازه بیش ۰
جدا هر کسی برد ازان بهر خویش ۰ و کروهی از بهادر و ابنوهی از دلاوران
روی جلادت بتسخیر شهر آوردند و در همان روز شنبه یازدهم ربیع
الاول سنه ثلاث و ثمانمایه شهر را بنیروی دولت قاهره مسخر گردانیدند
ف وزان بس بغارت نهادند روی ۰ فتادند در شهر و بازار و کوی
برافروخت کوکبی بخت سیر ۰ چه حور و چه ولدان که گشتند اسیر ۰

بشهرا

بشهر اندرون سلب و استر نماند ۰ سیه هرچه از چارپا بدر براند
نهان و اشکار آنچه در شهر بود ۰ سراسر بتاراج بردند زود
چه از زر چه از دیبهٔ هفت رنگ ۰ ز آرایش بزم و از ساز جنگ
بسی جامه و زیور پر بها ۰ پر از کوهر قیمتی در جها
ز زرینه آلات و سیمین ظروف ۰ نه چندان که یابد بدان کس وقوف
ز نقد و ز اجناس و هر گونه چیز ۰ که باشد بنزدیک مردم عزیز گفتار
در جنگ قلعهٔ حلب و فتح آن جون شدون و تورتاش از صدمه
پرخاش بهادران لشکر منصور بشهر گریختند از بیم جان روان
بقلعه در آمدند و چه قلعه کوهی معمول از سنگ خارا سر باوج قبهٔ خضرا
کشیده و در دامنش خندقی بعرض سی گز بآب رسانیده خنادق
اجرای کشتی بر آن آب اکر خواستندی متمشی کشتی ف
زبالاش گفتی که در ژرف جاه ۰ فلک جشمه و جشم ماهیست ماه
بساطی شدی مرغ ازان بر فراز ۰ بابی سیدی سوی زیر باز ۰ و خاک
ز تیز قلعه ازین خندق تا بدیوار حصار مقدار صد گز بتخمین و بنوعی
تند و تیز ساخته و پرداخته که پیاده را بران صعود اصلا میسر نشدی
شدون و تورتاش پشت استظهار بحصانت و محکمی حصار
باز گذاشتند و رایت تمرد و استکبار دیگر بار بر افراشتند

واهل قلعه بخوشش وخروشش درآمده ببارو و برجها تاختند وغرنو
نقاره وکوس درعالم انداختند نفط بازان از هرطرف دست
تحلل برکشادند ورعدانداز آغاز نهادند ف زکینی ابروی شامیان چنین کرفت
سربارہ ازنیزہ پرچینی کرفت ۔ پوشید باران سنک آفتاب
زپیکان فروریخت پرعقاب ۔ صاحب قران کیتی ستان بسعادت
واقبال بشهر درآمد ودر برابر قلعه نزول عظمت وجلال فرموده
برمسند وفرمانروائی متمکن شد وحکم واجب الامتثال بصدور
پیوست تاعساکر کردون مآثر پیرامون خندق فرود آمدند وبرخم
تیر وهیبت صفیر نکذاشتند که کسی رااز مخالفان مجال آن شود که سر
از برج وباره بیرون توانند کرد ف شد ازکرده شصت کردان
دمانی کرده سوفار ما پرزده ۔ ززاغ کمان کشته پران عقاب
دل دشمنان دیده شد تیر هوا ۔ برحسب فرمان قضا جریان نقب چیان
جیره دست ببارروی قوت وتوان براورده حوالی خندق راغربال
مثال سوراخ کردند وبستظهار دولت قاهره پایدار وبحمایت
جمی ازبهادران جلادت آثار بعد ازآب خندق بکذشتند وبکار
مشغول شدند ف کرسی بسته بیشه وران ۔ بکشادند زخم تیشه روان
ودران حال بخ دلاوران سرجان برخسته بپای تهور ازدروازه قلعه

پیرون آمدند وخرم را مرعی داشته سرطنابی که دربالا رحصار بست
مردم بود بریان خوبستند تا درتندی خاک ریز برزیر آمدن بی
وهم توانند وتیغ کین ازنیام انتقام براورده بسوی نقب شتافتند
بهادران لشکر منصور که بانقبچیان بودند ازنقب بیرون آمدند وبهمه را
زخم تیر بپنداختند ف دوخم کمان کاف وزه دال شد
خدنکش عقاب سبک بال شد ۔ بهرکس که منقار او میرسید
روان مرغ جانش زتن می پرید ۔ اهل قلعه ازسهم آن دست برد جون
پیچد بلرزیدند وایشانرا بطناب بالا کشیدند وبعد ازان کس را
یارا نبود که ازسوراخ برجها نکاه کند تا بیرون آمد جه رسد وبمکنا
یقین کشت که کاراین دولت روزافزون امریست آسمانی وجا
ستیزه وعناد باآن خسارت وپشیمانی حضرت صاحب قران کسی
را بررسالت پیش ایشان فرستاد با مکتوبی مضمونش انک تائید
ملک منان جل سلطانه جهانرا مسخر فرمان ما کرده سلت وعنایت ازلی
بقدرة لم یزلی ممالک عالم را بقبضهٔ اقتدار ما سپرده نه حصانت
قلعه وحصار لشکر مارا مانع میشود ونه کثرت سپاه واسباب نکایت
خشم مارا دافع اکر برجان خود رحم کنید شما رابه واکر درخون خود واهل
وعیال سعی کرده باشید وروز وبال اندوخته اهل قلعه راجون جاره

بنود صرورت دامن گرفت و دست قضا گریبان وشدون و تمور تاش
باسادات و قضاة و ایمة و اشراف مملکت کلید قلعه و مفاتیح خزاین
بردشته در وازه باز کردند و با اقدام اضطرار و انکسار ببرگاه
عالمپناه آمده روی بجز و مذلت برخاک نهادند و بر لیغ جهانمطاع
واجب الاتباع بنفاذ پیوست و شدون و تمور تاش و قریب
هزار نفر از سروران و لشکریان که با ایشان در قلعه بودند
بر تومانات قسمت کرده مقید ساختند و چون قلعهٔ باآن حصانت
ومتانت از حلادت و تیز چنگی بهادران فتح آئین خجالت یافت
بعضی کنکرهای آن بمنجنیق قهر کنده چون سر خجلت زدگان در پیش
اقتدا ورای عدو بند جهانکشای آسن بوغا رواب دار را که در
قلعه گرفته بودند بصریش بسر بوقوق فرستاد و پیغام داد که
شدون و تمور تاش در دست بندگان ما اسیرند و خلاص ایشان
موقوف رسیدن اتلمش ملت با نیجانب اوبا بزودی بفوت
تا از سر خون اسیران درگذشته ایشانرا آزاد کنیم و او موعدی معین
بلجار فرموده بتعجیل روان ساخت و بقصد تعرج و احتیاط بقلعه
درآمد و بعد از دو روز بیرون فرمود و امیر سلیمانشاه ببروازهٔ قلعه
نشسته بضبط اموال مشغول بود و از غنایم قلعه مالامال بود از

خزاین

خزاین قدیم که سلاطین بروزگار ذخایر نموده بودند و از کرایم
اموال و اسباب جدید که اهل شهر در ین مدت در انجا کشیده مجلدا
نقد و جنس بحیث ضبط نواب کامیاب درآمد که از حیز شمار
و حساب بیرون بود و خبایا از هم ملوک و شیم پادشاهان زمین
که جهانستانی بستانند بستانند و بتازیانه بخشش کنند و مجموع آن غنایم با حراو
لشکریان از زانی و دشت و اعزق و اثقال را با خزاین و اموال در قلعه
حلب بگذاشت و سید غازالدین ملک هزارکری و شاه شاهان که والی
سیستان بود و موسی توی بوغا و سلطان محمود بسرپیان تمور قبوغا
و سلطان ملک و مراد قوچین و پاینده جوره و شیخ عمر توابچی را
بضبط و محافظت قلعه نامزد فرمود و بعد از پانزده روز توقف
در انجا روی عزم خسروانه بتسخیر دیگر بلاد شام آورد و من الله العون و التائید
و علی التحقیق **گفتار در تسخیر شهر و قلعهٔ حمص و ذکر فتح حمص** حضرت صاحب
قران در ان اوان که از اردوی کیهان پوی بظاهر حلب نشسته بود
بود امیرزاده پیر محمد عمر شیخ و امیرزاده ابابکر و امیر سلیمانشاه و امیر
سونجک و دیگر امرا را بر سم منغلای بایلغار بجانب حمص فرستاد
و ایشان چون بانجا رسیدند حصار شهر نبیروی دولت قاهره بگشاد
اهل فتح قلعهٔ اندرون شهر بواسطهٔ آنک بغایت حصینی و مستحکم بود

در توقف افتاد و چون رای کشور کشای عالم آرای از تمام قضیهٔ
حلب برحسب دلخواه و دولتخواهان فراغ یافت رایت فتح آیت
در ظل حمایت تائید الهی بصوب حمی روان شد و در اثنای راه
سه چهار قلعه که در ان حوالی و نواحی بود بصدمهٔ جلادت عساکر گردون
مآثر بحموع مسخر گشت و چون خبر فرقدفرسایهٔ وصول بر ان
دیار انداخت و اهل قلعهٔ حمی از بالا رحصار شکوه شوکت و کثرت
معسکر ظفر پناه از دور مشاهده کردند بغیر اطاعت و انقیاد چارهٔ
ندیدند و از سر ضرورت هرچه دست مکنت ایشان بدان میرسید
از پیشکش و برکات بردلشتند و بپای ضراعت و خضوع
از قلعه بیرون آمده پناه بشاه زادگان و امراکه پیشتر آمده بودند
بردند و ایشان را شفیع ساخته امان خواستند سرادق پادشاهانه
از خون ایشان درگذشت و بجموع غنایم و فتوحات آن دیار
بشاه زادگان و امراکه ذکر کرده شد ارزانی داشت و مدت
بیست روز در انجا توقف فرمود تا لشکر در عین رفاهیت
بفراغت استراحت نمودند و جهار پایان از تعب سیر بیابان
برآسودند و در آن مدت دیوان خانهٔ جهت نزول آنحضرت
بنا کرده باتمام رسید و شاه زادگان و امرا و ارکان دولت نیز از برای

خودخانها

خودخانها پرداختند بیک دو هفته که اردو مقام گشت آنجا
شد آن مقام جو شهری پر از مقام و بنا بعد از ان امرا برحسب تدبیر
خویش مصلحتی اندیشیدند و بتعرض همایون رسانیدند که لشکر
منصور قریب دو سال ست که در سفرند و پیوسته تا غایت یارا
پیموده اند یا در مقابل مخالفان در ضرب و حرب بوده و دشمنان
با سپاه بسیار و سلبان آسوده در خانها خود نشسته اند اگر رای اعلی
صواب داند از انجا بساحل دریای طرابلس کشیم و این زمستان
لشکریان در انجا استراحت نمایند و جهار پایان بیاسایند و اول بهار
از سر قوت و اقتدار روی توجه بقلع و قمع دشمنان آوریم نقدان
تدبیر هرچند در نظر صیرفی حزم که ناقدیست بصیره سره مینمود بمحک
ضمیر منیر الهام پذیر صاحب قران جهانگیر تمام عیار نبود و بدان
التفات ننمود ف شه شیر دل حسرو پیل تن دران داوری گفت با خویشتن
صواب انجنان شد که ازم شتاب که از زم دشمن بنا شد صواب
واز عزایم خسروانه رایت فیروزی نشانه روانهٔ حمص گشت یکی
از امرا بزرگ بر سم قراولی پیشتر بشهر رسید و از خیر اندیشی و
نیکخواهی خلایق مضمون انی لکم نذیر مبین باد ار سانید و اهالی انجارا
از وخامت عاقبت مخالفت بترسانید چون هوار آن دیار از غبار

موکب کردون اقتدار مشکبار شد اصول و اعیان حمص کمر مطاوعت
و بندگی بسته با پیشکش و نثار بیرون آمدند و ببرکاه عالم پناه مشافهه
مراسم خاکبوس بتقدیم رسانیدند لاجرم آفتاب عاطفت آنحضرت
از اوج برج نصفت و مرحمت پرتو امنی و امان بران ملک انداخت
و علی اکبر را داروغه و حاجی ایشان ساخت ف نصیحت نشنیدند از آموزگار
شدند از بلا بی غمار ستمکار کفتار در فتح شهر بعلبک صاحب قران کیتی
ستان بسعادت و اقبال از حمص نهضت فرمود پاسپاه ظفر پناه و طلایه
نصرت بزک متوجه شهر بعلبک شد و بعد از قطع یک منزل حوالی
نمک زاری مضرب خیام نزول همایون گشت و در انجا فرمان قضا جریان
بنفاذ پیوست و فوجی از عساکر گردون مآثر بطرف ساحل بصوب ضیعه
و بیروت روان شدند و چون رایت نصرت شعار به بعلبک رسید
مردم نظارهٔ حصار آن شهر در تعجب افتادند چه آنرا از سنگهای بغایت بزرگ
برافراشته اند خبا نک سنگی در گوشهٔ دیوار قلعه بود بطرف باغستان
احتیاط کرده بودند از یک طرف بیست و هشت گز و طرفی دیگر
شانزده گز و ارتفاعش هفت گز بگز شرع و بعلبک بواسطهٔ
غرایب حصاری و بلندی عمارات در افواه مردم چنانست که
مستحدثات سلیمان علی نبینا و علیه الصلوات والسلامات و عاطان

یعملون

یعملون که ما یشاء من محاریب و تماثیل بفرمان قیام نموده اند و الله اعلم
بحقیقت الحال و با این همه از فر دولت فیروزی اثری هیچ زحمتی
مسخر شد و از بسیاری غله و میوه و هر گونه نعمت لشکر یانرا وسعتی
عظیم روی نمود و بر حسب حکم واجب الاتباع که از موقف جلال صدور
یافت امیر شیخ نور الدین و امیر شاهملک و امیر سوبجک و دیگر
امرا با سی هزار سوار متوجه دمشق شد کفتار در توجه حضرت صاحب
قرانی بجانب دمشق چون بعلبک نزدیک کوه واقع شده و دران
هنگام زمستان در آمده بود و برودت هوا اشتداد یافته و برف
و باران باریده در انجا توقف بسیار نرفت و رایت فتح آیت در
یکشنبه سیوم جمادی الاول که آفتاب به ششم درجهٔ جدی رسیده بود
از انجا نهضت نمود و بعد از قطع یک منزل به قصد زیارت روضهٔ
مطهر نوح نبی علی نبینا و علیه الصلوة و السلام بکرک فرمود و بعد از
جبارت آن سعادت و استعاضت ایوار یمن و برکت روی توجه
بدمشق آورد و دران اثنا جماعتی از عساکر منصور که بصوب صیدا و بیروت
رفته بودند آن اطراف و نواحی تاخت کرده سالم و غانم با بسی
غنایم بموکب کیتی ستان پیوستند و درین مدت که اعلی شام از توجه
صاحب قران گردون غلام آگاه گشته بودند چون مستقر سریر سلطنت

آن ممالک مدت امرا و اعیان عواره اخبار مجدد بعرض فوج
بسر بر قوق که دران وقت صاحب تخت مصر او بود میرسانیدند
و پیوسته او را بر غزیت جانب دمشق ترغیب و تحریص مینمودند
تا با عوار ایشان از راه صواب بنفتا و و بترتیب و تجهیز لشکر
مشغول شد و سپاهی کران و کثرتی بی پایان جمع آورده باشوکتی
تمام و تجملی بی اندازه با دراک عقول و اوهام متوجه شام گشت بیت
برافراخت فرمان ده مرو شام ۰ ببازوی کین رایت انتقام
روان جمع کرد از سری اقتدار ۰ سپاهی بکثرت برون از شمار
کروهی دلاور که هنگام جنگ ۰ برآرند دندان ز کام نهنگ
جوبند دبگاه و غاکله کرد ۰ شب وصل دانند روز نبرد
همه یک دل و وقت کین جمله دل ۰ همه آهنین جنگ و آهن گسل
جوز بنسان سپاهی کران جمع یافت ۰ عنان عزیمت سوی شام تافت ۰ وچون
بدمشق رسید در ضبط و استحکام شهر و قلعه و شرایط حزم و لوازم تحفظ
و احتیاط بجای آورد و بتربیت امانی کاذبه بنیاد مکری نهاد و شخصی
مزور زبان آور فتانرا که از تلبیس و زرق بصورت امل فقر برامده
بود دو جامل فدای همراه و بهریک را خنجری زهر آلوده داده برسم
رسالت پیش حضرت صاحب قرانی فرستاد تا مگر بهنگام گذاردن

پیغام فرصتی یابند و عذری سگالند چون آنحضرت بحوالی دمشق
رسید آن مفسدان آن مکار ملعون بموکب همایون پیوستند و بی دهشت
روی تدویر بپایه سریر خلافت مصیر نهادند که رسالت بگزارند
و بدان بهانه کام خود برارند و با وجود آنکه ایشان را چند نوبت
سعادت قرب آنحضرت دست داده مجال یافتند از میامن حفظ
الهی که پیوسته حارس ذات همایون آنحضرت بود فرصت نیافتند
تا از قوت دولت قاهره حال حیله و شر اندیشی آن بی باکان بدنهاد
در خاطر خواجه مسعود یمنانی که از نویسندگان بزرگ دیوان اعلی
بود افتاد و چون ایشانرا کرفته بگاویدند دشنهای زهر آلوده در ساق
موزه داشتند بدنختانرا جاره نماند و مقدمشان بضرورت صورت
قضیه جنایت بود باز راند ف اگر فتنه کیرد سمک تا سماک
جوابرد نگه دارد از بدجه باک ۰ وصاحب قران مؤید کامکار وظایف
شکر و سپاس پروردگار بجای آورد و صلات و تصدقات مستحقان
رسانید و بزبان صواب نشانترجمان که ملهم دولت بود بیان فرمود
بقواعد و آیین سلاطین گشتن ایلچی رسم نیست اما این شخص که با
نفسی چنین بی باک شریر بصورت ارباب کمال بتزویر بر خود بسته است
بغایت مفسدست و قتان و بقارا و هم اورا و هم دیگرانرا محض

وبال تواند بود وعین خسران وفرمان شد تا بحکم آیه وَلَا یَحِیقُ الْمَکْرُ السَّیِّئُ اِلَّا بِاَهْلِهِ اورا بهمان کارد زهرآلود که باخود دشمنت کار بساخته وزمزمه نغمهٔ مصاع اگر بارخارست خود کشته

درگوش جان انداختند وجیفهٔ مردارش از برای عبرت دیگر بدانديشان بسوزانيدند ورفيقان دوگانه سلش راخون نخشيدند وگوش وبينی بريده بانوشتهٔ پيش حاکم مصر فرستادند وسعادت واقبال سوارگشته عساکر گردون مآثر را ترتيب داد وروی توجه بشهر دمشق نهاد ودامن پشتهٔ که بقبهٔ سيارگشتهار دارد مضرب خيام معسکر ظفر قرين گشت ورعايت جزم را پيرامن لشکر خندق کندند وبچرومند وسلتوار کردند وصاحب قران متعالی مکان ببالا پشتهٔ برآمد وسواد شهر وظاهر آنرا بنظر احتياط دراورده اشارت فرمود که قراولان بارزوی جلادت بجنگ بکشانيدند وهم ازکرداه دست بردی نمالغان سرکش نمايند برحسب فرموده امير سونجک بادیگر قراولان مسابقت نمودند وازجمله صاين نوربهادر ودانه خواجه برابا جی وتوکل باورچی والطون بخشی وتکل ببرتولی قوچين پيش رفته بيادحمله آتش پيکار برافروختند وچون نيران محاربه بالاگرفت ازطرف دست رسلت

سيدخواجه

سيدخواجه شيخ علی بهادر وازدست چپ اميرزاده رستم بدداشيا راندند داد مردی ومردانگی دادند غوکوس ونای نبردی بنواخت زمين کرد شدکشت باچرخ رسلت بهان نعره مردجنگی گرفت خوراززنگ خون جهرنگی گرفت وچون صبح تيغ آفتاب التهاب ازمطلع شجاعت سپاه مشرقی انتساب برآمد قراول لشکرشام روی اضطرار بمغرب فراروانگسار نهادند وبهادران بهرام انتقام بخسام خون آشام بسياری ازايشانرا روزحيات بشام ممات رسانيدند وجمعی راد ستگيرکرده بلشکرگاه ظفرپناه آوردند فرمان قهربرنخشش خون دشمنان فرمان داد وايشان وشدون وجماعت نبدبان گمان حلب آورده بودند همه رابتيغ سياست بگذرانيدند ودرهمين شب ازلعبت بازی چرخ شعبده باز صورتی غريب روی نمود وامری عجيب واقع شد اميرزاده سلطان حسين درحال سکروعلوازپستی بوسوسه وفريب جمعی تاجيک مفسد روی جسارت ازصوب صواب وسداد بگردانيدند ومتوجه اندرون دمشق شد شاميانرا ازان حال صبح شادمانی ازکوه اندوه برآمد واورا باآيين سلاطين بشهر بردند ومقدمش بتعظيم عظيم واکرام تمام تلقی نمودند فرج حاکم مصر موافقت اورا فرج بعدالشدة انگاشت وازدقايق

اجلال وتجلیل سر موی فرو نگذاشت واز نوکران سلطان حسین
حسین براخواجه وادوک امیر شاهملک راازان حال آگاه کردانیدند
واوصورت واقعه رابسمع علیه رسانیدند وچون روز شد اردوی
کیهان پوی کوچ کرده روانه شدند بطرف قبلی دمشق که صوب
کنعان ومصرست وصحرای کشاده مقدار یک فرسخ راه برفتند و
فرود آمدند وبرحسب حکم واجب الامتثال کوه اردوی خجسته
نزول فرخنده ارتحال ازجمیع جوانب حصاری ببالای شخصی بلند
قامت ازخندق براوردند ودر پرامن آن خندقی حفر کردند وقراولان
بهرطرف روان شدند واز تومانات وبزارجات پیاده وسواری
جند اول بیرون آوردند تا بشت باس دارند وبعد ازدو روز حضرت
حضرت صاحب قران پادشاه بورانرا بر سالت پیش حکام مصر
فرستاد محصل پیغام آنکه آثار عزم وجزم مادر کارها دانسته اید
وعلو همت ما در تحصیل مطالب واتمام مقاصد ومآرب شناخته
وعاقلان دانند که دامن کبیر مردان درامور عزیمت سلت وحمیت
اگر شاهست واگر رعیت ومقصود اصلی پادشاهان از کشیدن
لشکر وکشادن کشور باآن همه خوف وخطر رعایت ناموس سلت
درحال وبقاذکر جمیل در مآل نه مجرد جمع مال وتکثیر منال بیت

همه کار جهان ناموس ونامست

بیت همه کار جهان ناموس ونامست • وگرنه نیم نان روزی تمام ست
بکرات آلتمش را طلب داشتیم ونفرستادید ودران جزوی قضیه
چند ان تعلل وتاخیر کردید که دست حمیت عنان عزیمت مابایجاب
تافت وبسی خرابی وخلل باحوال واوضاع مردم این مملکت
راه یافت همه کرا زکوه پرسی بیابی جواب آنکه شاخ خطا بلوه ند بدصواب
باین همه اگر آلتمش رااز سال نمایند وسکه وخطبه بالقاب مابیارایند
تا بساط نزاع درنوردیده شود بر خود رحم کرده باشید وبرامالی
این دیار واگرنه لشکر جرار خونخوار مارا قتل مخالف وقهد دشمن
وشهر کرقس وکندن رسم معهودست وعنایت مقصود ف
طریق مدارا وراه ستیز • کران امن خیزد ورزین رستخیز •
نمودند بتوعقل راکار نبد • وزین بهدوره رایکی کن بند • وچون فرستا
بایشان رسید برخلاف گذشته مقدم اورا مصراع
باعزاز وتکریم پیش آمدند • ومراسم ترحیب وتعظیم بجای آوردند
وچون دران دیار آتش بازی وزعداندازی بسیار رحی ورزیدند
وآنرا پیش ایشان وقعی هست غلبهٔ ازان طایفه مردم راجمع
آورده درنظر او میگذرانیدند وانرا اظهار قوتی وشوکتی تصور
میکردند وحال ایشان دران قضیه بسبیل تمثیل از قبیل مضحوف

این بیت بود بحقیقت بیت ما ئیم و آب دیده که شقای کوی دوست
صد مشک ازین متاع بیکتای نان دمد القصه چون فرستاده را انواع
خدمات خاطر جوئی کرده باز گردانیدند جماعتی از اصول و اعیان
را در عقب او روانهٔ درگاه عالمپناه کردند و بعرض رسانیدند که
پایهٔ سریر اعلی رسانیدند که ما بندگان در مقام اطاعت و انقیادیم
و ایلچی را تا پنج روز دیگر بفرستیم و اگر آنحضرت از سر جرایم ما در گذرد
بعد ازین در اقامت وظایف فرمان برداری و طاعت گزاری تقصیر
و اهمال جایز نداریم و بآنچه در مکنت و توان ما گنجد رضای جانب
شریف بندگان ایشانرا بدست آریم عواطف پادشاهانه ایلچیانرا
بمرحمت و نوازش سرافراز گردانیدند و بتشریفات وصلات اختصاص
بخشیده و وعدهای نیکو داده مستظهر و خوشدل باز گردانیدند
و امالی مملکت از نیرنگ آن مصالحت بغایت شادمان و فرخناک
شدند گفتار در محاربهٔ حضرت صاحبقران با سلطان مصر و ظفر یافتن
در عین تسلط و کامرانی چون رایت نصرت شعار راده روز دران
دران منزل توقف افتاده بود و علف نمانده فرمان شد تا بتجیان
علف غوطه را که در شرقی دمشق واقعست احتیاط نمایند ایشان
بامتثال فرمان مبادرت نموده صورت حال عرضه داشتند و حکم

جهانگطاع

جهانگطاع صدور یافت که لشکر از انجا کوچ کنند و بغوطه نشینند
تا جهار پایانرا علف باشد و چون اردوی کیهان پوی در حرکت
آمد و تقدیر اتفاقی بویرانی آن دیار جریان پذیرفته بود اهالی
شهر از جهل و نادانی گمان بردند که ایشانرا خوفی و ضعفی روی
نموده سلت و بعزم فرار سوار شده اند و متوجه صوب مشرق
گشته اند و بنابران ظن کاذب اندیشه کردند که لشکری باین
انبوهی را در حال کوچ کسی ضبط نتواند کرد فرصت غنیمت میباید
شمرد و کار از پیش برد که اگر ما باحتری غطیم بیرون می رویم
و بیکبار از پس پشت ایشان درآمده حمله میکنیم البته سراسیمه و دست
و پاچه میشوند و ازهم فرو ریخته متفرق و پراکنده میگردند و ما را همین
ناموس عالم بس که تا روز قیامت مردم باز گویند و با این امانی
که نتیجهٔ وسواس شیطانی بود لشکر مصر و شام تمام سوار گشتند
ف سبک رزم را لشکرآراستند یکوشش همه شهر برخواستند
زمین بامه از گرد همرازشد درخشش بداشی بازشد وازاوباش و عوام
شهر و ولایت که دران اندرون جمع شده بودند هر که از خود اندکی قوتی دید
سر اربی سواران نهاد و در عقب ایشان افتاد ف خلقی بی حد از عوام
بیش از اندازهٔ گمان و قیاس هر در سر فکنده با دو عرود برگردهٔ تیغ تاسا

ید
انانس
طور

دل نهاده بمرگ روی بجنگ • خنجر و گرز و جوب و سنگ بجنگ
وجندان خلق از شهر بیرون آمدند که مجموع صحرای دمشق از سوار
و پیاده مالا مال گشت سواران همه جبها پوشیده و برگستوانی
انداخته وجود را با نواع اسلحه و اسباب جنگ مکمل ساخته
و پیادگان از تیر و کمان و شمشیر و سپر و جماق و بتر هر کس بهر چه
یافته بود بر داشته وصورت غلبه و یغما بکلک سواد و جهل
مرکب بر لوح خیال نگاشته وحقیقت آنک در ظاهر دمشق از
طوایف خلایق اجتماعی اتفاق افتاد که کثرتش جنان در یک
محل کس ندیده و نشنیده بود وچون قراولان حضرت صاحبقران را ازان حال آگاهی دادند دانست که روز سلامت شامیان
بشام نزدیک شده و اقتاب سعادتشان بسر دیوار ادبار
رسیده دل بعون و رحمت نامتناهی الهی قوی داشته رای
صواب نمای را بر تدبیر این واقعه گماشت و بازگشته روی
شجاعت بایشان آورد و فرمان داد تا لشکر فرود آمدند و ارسنگ
واحمال و اثقال در پیش خود پناهی ساختند و در ساعت خیمه
وخرگاه برافراشتند و انحضرت با پنجاه کس از خواص ملازمان
ببالا رفته بر امد و بر قاعدهٔ معهود بنماز مشغول شد وبعد از

نماز وعرض نیاز بدرگاه منان بنده نواز جبهٔ توکل پوشیده
وبر سمند دولت ابد پیوند بسعادت و اقبال سوار گشت
واز بس کورکه وکوس که فرو کوفتند غریو و خروش سورن
که سپاه سخت کوش در خم طاق انبوس سپهر انداخته زلزله
در زمین وزمان افتاد و دران حال لشکر جوانغار بتمام برسیدند
وسپاه شام پیش آمده بودند ونزدیک شده صاحب قران
کامکار سپهر اقتدار بسوی برانغار کس فرستاد که امیرزاده
پیرانشاه وامیرزاده شاهرخ وامیرزاده ابابکر وامیر سلیمانشاه
ودیگر امرا تومان روی جادت بمقابله و مقاتلهٔ دشمنان آورند
وفرمان داد که سایر عساکر گردون مآثر بباد حمله آتش پیکار بر
فروزند وخرمنی اعمار مخالفان خاکسار بتیغ ابدار صاعقه کردار
بسوزند درجوانغار سلطان محمد خان وامیرزاده خلیل سلطان
وامیر جهانشاه وغیاث الدین ترخان وامیر توکل یادگار برلاس
وشیخ ارسلان وتعلقخواجه برلاس وپیر علی سلدوز ودیگر امرا
تومان وهزاره بسپاه ظفر پناه تاختن وسر انداختن درآمدند
فرو ریختند از دو جانب سپاه • دلیران حضم افگن کینه خواه
سرافشان شده تیغ کودن کشان • جو برگ خزانی ز باد وزان جوی
• زمین وزمان گشته بزخاشی

زخون در بح افتاده بسیار جوی ۰ تو گفتی جهان ابر دارد همی
وزان ابر الماس بارد همی ۰ زبس جیفه کافتاد بر یکدگر
بهر گوشه کوهی برافراخت سر ۰ زبس کشته افتاده بر رزمگاه
مجال گذر تنگ شد بر سپاه ۰ بسی شاهیانرا بکشتند زار
بسی را فکندند بر خاک خوار ۰ روان شام را مصروشی رویین
زبس خون که در دشت کین شد سیل ۰ و در مقدمه و بر اول قول از امرار
تومان امیر سوبجک و امیر شاهملک و سید خواجه شیخ علی بهادر
واز امرار قوشون صاین غور و محمد آزاد و توکل باورچی و دریا
و دیگر بهادران یکران شجاعت در میدان مبارزت راندند و در
تمام میمنه و میسره و قلب جنگ در پیوسته رستخیزی برخاست
که آسمان از بیم وصول وعدهٔ یوم نطوی السماء کطی السجل
الکتاب در قلق و اضطراب افتاد ف بر آورد کوس نبردی خروشی
محیط بلارزید یکبار جوشی ۰ دو لشکر نهادند دلها بمرگ
ببارید تیر از دو سو چون تگرگ ۰ زخون گشت روی زمین پر نگار
ز پیکان دل و چشم گیوان فگار ۰ زبکه تا که از گرد پوسته میغ
زکشور بکشور چکا چاک تیغ ۰ سنانرا دل زنده زندان شده
برامید نامرگ خندان شده ۰ عاقبت صبح فیروزی از مطلع اقبال

پی اشتعال

دمیده شکست بر سپاه شام افتاد و بهادران لشکر منصور
بضرب بازوی جلادت و سعادت ان لشکر گران و حشم
بپایان راکنارهٔ عمارات دمشق رانده پراکنده ساختند و بسیار
از سواران و تیغ گزارانرا بشمشیر هتاک فتاک بر خاک هلاک انداختند
و پیادهٔ افتاده جان داده زیاده ازان بود که شهسوار اندیشه بر
حد حصر و احصا رتواند رسید ف فکندند چندان گرومایگروه
که از کشته شد بشته بر سوجو کوه ۰ بدشت بدروز جون تاخته
سلاح و درفش و سراندا خته ۰ کسی رست کو شد بشهر اندرون
دگر کشته کشت انچه ماند از برون ۰ زبس خون که بر جای پاشیده بود
زمین عجون روی خرشیده بود ۰ واینی واقعه در سنه شبنه نور دبح جمادی
الاول سنه ثلاث فثمانمایه موافق لوئیل وقوع یافت و در اثنار
کارزار و غلوار گیرودار سلطان حسین که میسرهٔ لشکر شام بابجهٔ
رایت او آراسته بود در مقابلهٔ امیرزاده میرانشاه و امیرزاده شاهرخ افتا
توپلاق قوچین که از جملهٔ بندگان امیرزاده شاهرخ بود باو رسیده و
غنان سب او گرفته پیش شاهزادهٔ مشار الیه آورد و جوذ بتعجیل
خبر بسمع علیهٔ حضرت صاحب قران رسانید حکم مهیب از موقف
اشتفاف و تادیب بقید و حبس او اطلاق یافت و بعد از چند

روز بشفاعت امیرزاده شاهرخ اوراجوب یاساق زده ملکذا اشتهد
اما بمحنان در حجاب عتاب مانده راه در آمدن بمجلس عالیون نیافت
کفتار در فتح شهر دمشق روز دیکر رایت فتح آیت از انجا کوچ
کرده واندک مسافتی رفته در دامن بشته فرود آمد و دیکر روز
که از ارتفاع رایت صبح دلستین **مصاع** شب شای نژاد تیره جبین
پشت داده روبزیمت نهاد و طنطنهٔ بشارت فقطع دابر القوم
الذین ظلموا والحمد لله رب العالمین در جهان افتاد و دوی کیهان
پوی بر حسب فرمان قضا جریان از خیر تو کودکه کوچ در حرکت آمد
و بر لیغ جهانمطاع صادر شد که عساکر کردون مآثر محمل وار آراسته روان
شوند و در پیش صفوف عساکر از پیلان شکوه مند الوند مانند که هریک
ازان کوهی بود بخلاف عادت در آهن و پستون نه بر سم معهود فواز
چار ستون روانی **بیت** پیکری پرزکوه ازو مانده پیستوانی روان بجار ستون
تند حصنی حصار او آهن ۴ زخم دندان او حصار افکن ۴ جو فلک نیلکون و راه براه
سرمه ساید کفش زسنک سیاه ۴ بر سر سورش از نشیب و فراز ۴
اژدهائی دمان کمند انداز ۴ صف بیارایند و در اثنار راه لشکری که از
بدایت برانتخار تا نهایت جوانخار مقدار سه چهار فرسنک با آن
صف آراسته از پیل در پیش محلی بلند که مشرف بود بشهر بر آمدند

خانجه اهالی مملکت از لشکری و رعیت از کثرت آن سپاه ظفر
پناه آکاه کشتند جه تا غایت بر کیفیت آن اطلاع نیافته بودند
خان ابنوهی مجتمع در محل مرتفع صفها بسته و آراسته و تیغها برکشیده
کودکه فروکوفتند و سورن انداختند **ف** خروشی بر آمد که کیوان بشنید
توکفتی که صور قیامت دمید ۴ واز انجاش رانده بنزدیک شهر بر
لب جوی مغاک که بمثابهٔ خندقی بود فرود آمدند واز تورماوکاوپهر
وسه یا پهار پرانی معکر نصرت مقر حصار کونهٔ ساختند بعد از رعایت حزم
حکم شد و سواران از جوی کذشته در مقابل دشمن صف کشیدند و
بمنه و میسره و قلب و جناح بغوزو نجاح بیارستند و در طرف
مخالف بهر جنب کثرتی بی حد و اندازه از سوار و پیاده با اسلحه و اسباب
آماده بود اما از بیم و هراس دست بردی که روزی پیشتر مشاهده
کرده بودند خوفی عظیم داشتند و یارای پیش آمدن نداشتند
حکم مصر با امرار بزرک مثل نوروز حافظی و یشبک و شدون
تاز و شیخ خاصکی و جمعی از مقربان و محرومان مشورت کودکه
درین واقعهٔ مآلی مصلحت چه می دانند بعضی کفتند که اکرچه جشم
زخمی رسید و بسی مردم ماکشته شد شهر و حصار بر قرار ست
و مردم تیغ زن نیزه کزار بسیار اند و طبیعه آنست که دل قوی

گذشته روی بکار آریم وجنگ را ساختگی کرده شهر و قلعه نگاه داریم
وبعضی که بمزید خبرت و دانش ممتاز بودند این رای را صواب ندیدند
ورقم تزییف کشیدند که خود را بتصورات فاسد بارنی دادن نه کار دانا
یانست درحالتی که این جماعت بی رعایت ضبط و محافظت حزم
کوچ میکردند و هرکس بحال خود مشغول بود ما با آن غلبه و ترتیب از پی
پشت او درآمدیم و آنچه غایت سعی و کوشش ما بود بجای آوردیم
و قضیه بآن رسید که هرکس بجستجوی خود دیدجاره انست که امروز بسازیم
وچون شب درآید ظلام لیل را لباس سلامت سازیم واه مصیبتی
کیریم من بعد با سه فقد یک کرتی بی کوان و ابنوهی فراوان از اجناد
ولشکریان در شهر و قلعه بستند وعوام الناس که شمار ایشان علم الغیب
والشهادة داند که جدنست از بهر نفس ومال وعیال بجان خواهد کوشید
اگر دولت یاوری نماید و شهر نگاه دارند مقصود حاصلست واگر او
برخلاف آن باشد ما باری ازین عرقاب بلاخلاص یافته باشیم
بمکنرا این سخن معقول نمود بعد از قرار براین فرج حاکم مصر ایلچی با
پیشکش پیش حضرت صاحب قران فرستاد که انچه دی روز واقع غوغای
عام بود وبی اختیار ما جمعی بجهال و اوباش از ناوانی جسارتی نمودند
وسزای خود دیدند ما بر عان عهدیم که عرضه داشت کرده ایم اگر لشکر

امروز مصاف موقوف دارند و بسلامت فرود آیند فردا هرچه
فرمان اخضرت باشد کار بند شویم و بعد از تقصیرات گذشته
حسب المقدور قیام نمایم وچون ایلچی بر رکاب عالیجناه آمد و رسالت
بگزارد پرلیغ جهانمطاع صادر شد و لشکر جلادت آئین بعسکر طغز
قوین بازگشته فرود آمدند وچون والی مصر سپهر از پیم خون ریز
شفق که در حدود شام واقع شد بصوب مغرب گریخت و آبش
شب پرده ماه مشکین فام ظلام از جمیع جوانب فرود آویخت
فرمان ده مصر و شام با اکثر امرا و ارکان دولت ساختگی کرده
کرده در نیمه شب جمعه سوار شدند و روی فرار بصر نهادند و
جتماق از ایشان گریخته بتعجیل پیش امیرزاده شاهرخ آمد و صورت
حال باز نمود شاهزاده جوانبخت او را بحضرت اعلی فرستاد
وچون رای ممالک آرای بران قضیه اطلاع یافت اشارت عالیه
بنفاذ پیوست و امیرزاده ابابکر از دست رسلت و امیر جهانشاه
از دست جب کرد شهر فروگرفتند تا کس بیرون نتواند رفت
واز امرا زنامدار و نوینان رفیع مقدار سوبک و شیخ نورالدین
و شاهملک و اله داد و برندق جهانشاه و علی سلطان بادیگر
سرداران و بهادران و غلبهٔ از لشکریان در عقب گریختگان روان

شدند و بیشتر ایشان را پیاده ساختند یا بر خاک هلاک انداختند و با
هرچه داشتند با اسب و استر و شتر همه بگذاشتند و نیم جانی
بهزار مشقت بیرون بردند ف شب قیر گون شد ز گرد سپاه
جو زنگی که بوشد پرند سیاه ، جهان پاک چون پیره دوزخ نمود
وز و تیغ چون آتش و تن چو دود ، مخالف شتابان براه گریز
سپه در عقب رانده با تیغ تیز ، مبادا جنان حال را بیحکیم
ره دور در پیش و دشمن ز پس ، فکندن سلاح آن یکی را ز دست
فلک خاکشان بر نرخت بخت ، سلاح و قماش و زر هر گونه چیز
فتاده همه راه و پی راه نیز ، و چون روز شد حضرت صاحب قران
بسعادت و اقبال سوار شد و فرمان داد تا سپاه ظفر پناه بیرامون
شهر را تاخت کردند روز دیگر که شنبه بیست و سیوم ماه مذکور
بود چون خسرو شرق انتساب اقتاب رایت سعادت از قلهٔ
حصار فیروزه کار سپهر برافراخت بحکم بابک الله فی ستها و خمسا
فرمان قضا جریان صدور یافت که لشکر تمام کوچ کرده به ترتیب
روان شوند و از باغستان گذشته نفس شهر را در میان گیرند بدین حسب
فرموده کار بند شدند و قصر ابلق که در برابر قلعه واقعست و از
مستحدثات ملک الظاهر سلطان مصر بود بنزول همایون غیرت

قصر ازرق کردون کشت و شاه زادگان و نویانان و امراء و لشکریان
در عمارات ظاهر شهر فرود آمدند و مواضع و محلات پیرون که
اصل دمشق است بتمام طاق و قف بخت تصرف عساکر گردون مآثر
و خدایان از مال و خواسته و اسلحه و انواع اقمشه و اصناف امتعه بدست
ایشان افتاد که انامل محاسبان حالاک از عقد شمار بعضی ازان عاجز
آید و صاحب قران دین پرور از صدق نیت و صفای طویت بعزم
زیارت ام سلمه و ام حبیبه رضوان الله تعالی علیهما که از ازواج طاهرات
سید کائنات و سرور مخلوقات علیه افضل الصلوات الزاکیات
و اکمل التحیات المبارکات بوده اند و زیارت بلال حبشی رضوان
الله عنه بسعادت سوار شد و دران مقامات با برکات بمناجات
علام السر و الخفیات قیام نموده و باستعانت قوموده بمنزل همایون
بازگشت اهالی دمشق در قلق و اضطراب افتادند و سادات
و قضاة و ایمه و علما و مشایخ و صلحا در دروازه گشاده بقدم اطاعت
و انقیاد پیرون آمدند و در موقف سلطنت و جلال بتضرع و ابتهال
پیشکشها کشیدند و بترکات و تسوقات بعرض بندگان درگاه
عالمپناه رسانیدند و مال امانی قبول کرده بازگشتند و حکم شد که
تحصیل وجوه امانی برامرا قسمت کرده باستخلاص آن قیام نمایند

وامیر شیخ نورالدین وامیر شاه ملک وامیر الله داد و از تنکجیان خواجه
مسعود سمنانی وجلال الاسلام بشهر در آمدند و برحسب فرموده
هشت دروازه بسنگ وکج براورند و باب الفرادیس را کشاده
بگذاشتند و امراو نویندگان در انجا نشسته بضبط مال مشغول
شدند و محصلان در اندرون وجوه و اموال را استخلاص نموده بیرون
می آوردند و می سپردند و روز جمعه در مسجد بنی امیه خطبه بلقب
همایون زیب و زینت یافت **کفار در فتح قلعه دمشق** با آنکه
حال شهریاین مرتبه رسیده بود بزدار کوتوال قلعه با جمعی جندیان که
آنجا بودند پشت استظهار از پندار باطل بحصانت آن باز داده
باظهار مخالفت جسارت نمودند والحق آن قلعه از قلاع معتبره حصون
نامور عالمست از اساس تا بکنگره از سنگهای عظیم برافراخته اند در غایت
بلندی واستواری ساخته و پرداخته وخندقی بعرض بیست گز
تخمینا پیرامن آن فرو برده وبا این محکمی مشحون بود به ذخایر بسیار و
اسباب بی شمار وفنون الات وادوات کارزار وجوق
مردان کار و دلاوران جلادت آثار بر فراز جنبان حصاری استوار
رعد آزمایی و منجنیق کشائی آغاز نهادند و بزخ تیر و ناوک و قار
ورماء تقطه وغیر آن مجال نمیدادند که کسی بترویک تواند رفت

لازم الاتباع نفاذ یافت وشاه زادگان وامرای تومان
وشکریان از جمیع جوانب قلعه بترتیبی پیش رفتند وسر کار خود
بخش کرده بساختکی اسباب جنگ حصار مشغول شدند ومنجنیقها
وعرادها برافراختند وازجوب سنبها کرفته یلجور بساختند جنانکه
بر قلعه مشرف بود وآب خندق را نقب زده بیرون بردند ودر
اندرون خندق خرکهایش برده بتجیان بجدی هرچه تمامتر بکار
مشغول شدند وهواره از فراز و نشیبی صوری که بر خلاف منعنی
می نموده **ف** بنرد آزمایان آهن گسل ۰ پرخشم از سرما پر از کینه دل
آثار بهادری و مردی بظهور میرسانیدند گاه از تندخوئی کمان
پیش تند مار مرگ بر رگ جانها میرسید وگاه از سرکشی منجنیق
وعراده کوه بلا بر سر مردم می بارید گاه از آسیب کمان وعرادها
از جان وپیکان در دل بر می آمد و در می آمد وگاه از تیزی طبع
قاروره نفط دود بر سر و آتش در جگر می رفت و می افتاد **شعر**
کمان کشت دهقان صفت تخم کار ۰ ورا تخم پیکان و دل کشت زار
ازان تخم هرکشت کامد درست ۰ زخون جوز و آب و برشش مرگ رست
هوا کشت زنبور خانه زتیر ۰ شد از سنگ باران زخم خورجو قیر
همی زخم عراده از هر کران ۰ ببارید بر مغز سنگ گران

همان ابر که بار پیکار ساز که بارانش از زیر بندد بر فراز
درختیست گفتی روان قلعه کن ز آهن ورا برگ و شاخ ارزنش
براو لشکیان کرده مرغان جنگ چه مرغان که شان مرگ منقار و چنگ
هران مرغ کز وی بپرواز شد ز رخشش دل کوه پرساز شد درین اثنا
امر عالی صادر شد که از شاه زادگان امیر زاده میرانشاه و امیر زاده
شاهرخ و از نوینان امیر سلیمانشاه و امیر جهانشاه و دیگر امرا قشلاق
بجانب کنعان کنند و تمام جهار پایان لشکریان در حمایت مواکب
ایشان بعلف خوار روان شوند و برحسب فرموده بنقاد پیوست
و درین ایام پیوسته بقجیان بسبی تمام در کار بودند و سنگهای خطی
را با تش می تافتند و سرکه بران میریختند و متین شکسته بیرون می
آوردند و باره و برجها بر سر جوب میکوفتند و بیش از همه نقب
برج طارمه که بلند ترین برجها بود و سرکار الطون بخشی تمام عمل
شد و فرمان صادر گشت که آتش دران زنند و چون شعله قهر دران
نقب زبانه زدن گرفت برج بآن بلندی و استحکام تمام فرو افتاد
و راهی گشاده در حصار پدید آمد بهادران لشکر منصور سپر ها در سر کشیده
بتجیل دویدند که ازان رخنه بقلعه درآیند ناگاه باره دیگر از دیوار
بنقیاد و گودی عظیم برخاست و از مردم خراسان و سیستان

و دیگر مواضع قریب هفتاد هشتاد کس در زیر آن بماندند و دلاوران
سپاه که روی جلادت بقلعه نهاده بودند بازاستادند و حصاریان
فرصت یافته رخنه را محکم ساختند لیکن خوفی عظیم و هراس تمام بخاطر
ایشان راه یافت و در قلق و اضطراب افتادند و از بیم جباری که
در اظهار مخالفت نمودند بلود ند یارانداشتند که بیرون آیند باز حکم قضا
مضا از حضرت اعلی بصدور پیوست و دیگر نقبها را آتش زدند و یک
طرف از حصار یکبار بیفتاد و بزدار کوتوال و کلانتران قلعه از
سر ضرورت دروازه باز کردند و بپای اضطرار بیرون آمده مفاتیح
ذخایر و خزاین بسپردند و دیگر اطراف که برجوبها گرفته بودند
بجنان بماند و بیرلیغ لازم الاتباع نفاذ یافت و بزدار را که مقدم
اهل قلعه بود بیاساق رسانیدند که ایلی بس از جنبت نباید بکار
و اموال و اسباب فراوان و نفایس تنسوقات ری پایان که از قونها
باز در انجا جمع شده بود بحیطت ضبط و تصرف نواب دیوان اعلی
درآمد و در قلعه انباری معتبر بود و از محصول اوقاف حرمین غله بسیار
در انجا منبر شده و چون صاحب قران دین پرور بر ان حال اطلاع
یافت فرمان داد که هیچکس متعرض آن نشود خانه یکی از تواجیا
ن
هر ملک نام صدمن جو بر داشته بود او را جوب بسی و بیش

زدند و بها بستند و اشارت علیه صدور یافت و معتمدان امین آنرا
یک من شرع بسه دینار رکنی بفروختند چه آخر سال بود و ایام
پریشانی و قوت بهای تمام داشت و مبلغی کرامند ازان حاصل
شد و برحسب فرموده مجموع تسلیم خدام حرمین کردند و بانواع
نوازش فرموده بجانب قدس روان ساختند چندانرا که
همه غلامان می باشند بیشتر هر کس و ممالیک و عبید حبشی و زنگی
مجموع از قلعه بیرون آورده بر شاه زادگان و امرا بخش کردند و
هر که در قلعه بماند کوچک و بزرگ از مرد و زن همه را اسیر گرفتند
و اهل حرف را ازینشان جدا کرده بادیگر پیشه وران و صنعت
کاران شهر از جمیع اصناف برحسب فرموده باکوچ برامر اقامت
کردند که بسمرقند برند و ازاطبا مولانا جلال الدین و مولانا سلیمانرا
باکوچ بقلعه غودند و درین اثنا حضرت صاحبقران از قصر ابلق
بخانهٔ بخاس که از عظمای امرای شام بود نقل فرمود دران محل دلکشا
که عمارتی بود بغایت تازه و جان فزا از لمعان بوارق توفیق ضمیر
منیر صاحبقران جهانگیر نقش بدیر تصویر این معنی شد که مملکتی بدین
وسعت و این مردم بهوا و هوس این همه عمارات مسحکم و مواضع
نزهت خرم و باغهای دلکشا و سرایهای فرح افزا ساخته اند و پرداخته

واز برای حرمهای پیغمبر علیه و علی اهل بیته افضل الصلوات و السلام نه
از روی مروت و نه از راه دین داری مردی را همت آن نبود و
که بر سر ضریح مبارک ایشان چهار دیواری برآرد و چون زنان مستجا ب
آنحضرت باد ازین معنی کوهر بار گشت اشارت علیه بتفاوپیوست
تا بران دو مزار شریف متبرک دو قبهٔ عالی بسازند و اتمام
آنرا در عهدهٔ اهتمام امیرزاده ابابکر و امیرزاده خلیل سلطان
واز امرا امیر شیخ نورالدین و علی سلطان و منکلی خواجه کردوعدهٔ
بیست و پنج روز دو گنبد فلک مثال از خشت سفید برکشید
همت بکمال یافت و چون نقد رایج دران بلاد نقرهٔ مغشوش
ظاهری بود جهت تخفیف حمل آن برحسب فرمان قضاجریان
نقره وزر راکاه بسته و بخلاص برده مسکوک گردانیدند
و تنکجات صد مثقالی و پنجاه مثقالی و غیر آن باسم و القاب
همایون مشرف ساختند و بسیاری نقره درمیان لشکریان
بخشی بود که بعدق اندک از حاصل دارالضرب اردوی
اعلی ششصد هزار دینار رکنی بوصول پیوست و اشارت
علیه صادر شد که فتحنامها بمستقر سریر سلطنت و دیگر ممالک
ایران و توران ارسال نمایند منشیان بلاغت شعار

وکتاب براعت آثار بکلک لطایف گذار ظرایف نگار
خطوط نامها پرداختند و مبشران برق سرعت را باطراف وجوانب
عالم روان ساختند وازان شکجات طلا و نقره که در تخت شام
بفر فرخنده نام عالی زینت یافته بود بخدمات وشاه زادگان
وسایر اشراف واعیان ممالک ایران و توران بیلاک فرستادند
صاحب قران گیتی ستان خواجه حسن را بتعجیل پیش امیر زاده
میرانشاه وامیرزاده شاهرخ فرستاد که امیر سلیمانشاه وامیر جهانشاه
طرف ساحل دریای افرنج وآن نواحی وحوالی را تا شهر عکه بتاختند
وایشان تمامت آن ولایت را بسنابک مراکب تسلط وتغلب
بسپرده اموال وسلاب بسیار گرفتند وبکنعان معاودت نمودند
درتضاعیف این احوال حضرت صاحب قرانی را مرضی طاری
شد وچند روزی بواسطهٔ مادهٔ که بر پشت مبارک که پشت گرمی
اسلام وسلامیان بدان بود ریخت وبقرحه انجامید مزاج همایون
از نهج اعتدال انحراف یافت وبه بیماری صعب معوض شد
وامرار ملازم اراعتور را بکنعان فرستادند تا شاه زادگان وامراء
بزرگ بزودی معاودت نمایند ومقارن وصول ایشان آن عارضه
روبانحطاط آورده ازدار وخانهٔ وَاِذَا مَرِضْتُ فَهُوَ یَشْفِیْنِ بزودی

شفا پذیر گشت ودران اثنا حضرت صاحب قرانرا اندیشهٔ رونمود
ودر مجمع خاص از سادات وعلما وامراوارکان دولت فرمود
که همیشه بسمع ما میرسید که دران زمان که مروانیان با اهل بیت نبی
تخصیص با داماد وعم زاده ووصی او علی مرتضی علی المصطفی وعلیه
الصلوة والسلام عداوة می ورزیدند وآنچه می توانستند از حرب
وقتل واسر درباره آن ذخرهٔ واجب التعظیم تقدیم می رسانیدند
اهل شام با ایشان دران افعال ذمیمه وحرکات ناپسندیده موافق بود
ومعاونت مینمودند وعقل این معنی را بغایت غریب ومستبعد میشمرد
که چگونه طایفهٔ که ازامت بهترین پیغمبران باشند وبعیامن انوار
هدایت وارشاد او از تیه کفر وضلالت رهیده باشند وبدار السلام
اسلام وعرفان رسیده جانب اهل بیت او بگذارند وبا مخالفان
ایشان همدستان گشته هرگونه ستم وبیداد در حق ایشان روا دارند
آن هذا لشیٔ عجاب واین زمان آن نقل تحقیق پیوست که در واقع
نه آنچنان بودی از دیوان عدل پادشاه پادشاهان جنینی خطایی
وسزایی حواله بایشان نرفتی وچون این ماجرا از خاطر آنحضرت
سر برزده وبزبان نا فذ بیان بگذرانیدند بحکم قضیه حکم الاصل یسری
فی الفروع در جمیع خواطر اتباع واشیاع سرایت کرده وروز

چهارشنبه غرهٔ شعبان سنهٔ ثلاث ثمانمایه عساکر گردون مآثر
دست تسلط و استیلا بنهب و غارت برگشادند و روی قهر
بشهر نهادند ف بهر گوشه یغما و تاراج خاست ازمانه بترسید و زنهار خاست
خروش خلایق بگردون رسید ۰ تو گفتی که صور قیامت دمید ۰
همه بام زن بد همه کوی مرد ۰ همه شهر شور و همه رخ گرد ۰ و اما لی و مشق
را از ذکور و اناث آنچه کردند و اموال و تجملاتشان بغارت بردند
واز بسیاری زر و جواهر و نفایس امتو و اقمشهٔ فاخر و هر گونه ملبوسات
و تنسوقات متکاثر صورت آیهٔ وَاَخْرَجَتِ الْاَرْضُ اَثْقَالَهَا مشاهده
افتاد و از لسان تعجب همگنان از بسیاری آن مالها بنحوای آیهٔ وَقَالَ الْاِنْسَانُ
مَالَهَا قابل گشت و الحق کثرت غنایم آن مملکت بحثیتی بود که جهار پایان
اردوی بآن عظمت با آن همه لب و استر و شتر زیادتی که در حدود
سیواس باز بدست لشکریان آمده بود بحمل آن وفا نمیکرد و بسی
مردم نفایس و اقمشه و رخوت مصری و قبروسی و روسی و غیر آن
که در اول و هله گرفته بودند می انداختند و نقود و جوهر نه واوانی
و نقره بار میکردند و این معنی از بسیاری مردم صادق القول که
برای العین مشاهده کرده بودند استماع رفته و چون وضع عمارات
و مشق جنان افتاده که طبقهٔ زیر از سنگ بر آورده اند و بر بالای

آن دو طبقه

آن دو طبقه و سه طبقه از چوب ساخته و در اکثر مواضع از برای
تزیین و ترپین آنرا رنگ و روغن داده بغایت قابل اعتبار
و چون آتش معاذ الله در موضعی می افتد با اندک قضاة واکابر
و اعیان در زمان متوجه تدارک آن میشوند و عامهٔ مردم بسعی تمام
میکوشند تا مقدار محلهٔ و زیادت سوخته نمیشود آتش فرو نمی
نشیند و این واقعه در ایام امن و استقامت بسیار اتفاق می افتد
و درین ولا روز پنج شنبه دوم شعبان می قصد و اختیار کسی آتش
در شهر افتاد و مردم را از پریشانی و سراسیمگی پروای اطفاء آن و سعی در
نبود شعر جهان پاک از آتش جنان برفروخت ۰ که زیر زمین کاو و ماهی بسوخت
زبانه شیدن آتش از هر کران ۰ همی ریخت گفتی ز خرخ اختران
چو جوشیده دریای آذرگشسب ۰ بخارش همه ریزه آبنوس
کجا خانهٔ بد ز خوبی بهشت ۰ از آتش دمان دوزخی گشت زشت ۰ و چون
حسن اهتمام حضرت صاحب قران دین پرور در بارهٔ محافظت مساجد
و بقاع خیر بسیار بود امیر شاهملک را بفرستاد تا جامع بنی امیه را
مصاع از آسیب آتش صیانت نمایند ۰ و چون سقف آن نیز از چوب
بود و قطعهای از سرب بجای بام اندود بر بالای آن زده دران وقت
پرتو شعلهٔ قهر الهی بر آن دیار تافته بود هر چند لشکریان کوشش زیبا

کردند آتش قهر افروخته ترکتاز تا بحدی که منار شرقی آن مسجد که
مجموع از سنگ بود برافراخته بودند تمام خاکستر کشت و فرو ریخت
مگر منار عروس که بلسان بنوت بمنار بیضا مذکور شده و وعده
رفته که حضرت مسیح علی نبینا و علیه الصلوة و السلام بدان منار
نزول خواهد فرمود چه باوجود انک اصلش از جوبست و ظاهر
ان را بگچ اندوده اند بسلامت بماند و چون دمشق بکلی بسوخت
و انچه در انجا بود بتاراج رفت و سایر ولایات شامی را تاخته بودند
و غارتیده رای صواب نمای جهان آرای خسرو گیتی ستان کشای عزم
مراجعت تصمیم فرمود و اشارت علیه از موقف عز صدور
یافت که امیران دمشق و سایر ولایات شامی را ماکنند و جلال
الاسلام باموزند که باتمام آن مهم قیام نموده بهمه را جمع آورد و باندرون
شهر دمشق رساند برحسب فرموده بنهاد پیوست ف

قصه بسیار ست و نبشتن ناگزیر خامهٔ توفیق بادم دستگیر
تا کنم راتاتار این گیتی ستان پرزکوتهر دامن آخر زمان
صورتی کاتار این دولت کدثلث دولتی دیگر چنین قوة ندثلث
گرچه بسیار ازافاضل پیش ازین لفظ پرداز ان معنی افرینی
ضبط احوال سلاطین کرده اند هم نثر و هم نظم آورده اند

کس تبار نخ نکرد ار باستان ز تن نظر تحقیق یک یک داستان
کشته روشن صورت هر ماجرا جمله تا چون بود و چی شد در کجا
حلهٔ این طرز را من بود و تار کی تواند کرد و چون من صد هزار
دره اخلاص می بویم بسر تا بود دخلی دران یا بم مگر
گرچه کلکم مرغ این انجیر نیست صدق نیت قابل تقصیر نیست و رچه شغل از قوت من برتر
دولت صاحب قرانی یاورست آخر این معنی زاول گفته شد کین کهنه مای کرنین چون سفته
ز التفات خاطر فیاض شاه آن بدولت ملک و ملت پاینده داور دین پرور والا گهر
ذو ملک ملزم تحصیل بشر زبدهٔ تکوین میخ ملک دین عدل عامش رحمة للعالمینی
شاه ابو الفتح ثریا منزلت ماه اوج ملک و تابش معدلت لاجرم همت اهل دل دراز جها
ذکر ابراهیم سلطان عمر جان رفعت شانش باسکات ادب نطق را گاه مدیحش بسته لب
پایهٔ قدرش برون از درک وهم قاصر از دامان وصفش دست فهم عدلش از کردون بریده راه آ
لال از انصافش زبان دادخواه تیغ عدلش برآمد مرتفع ظلمت ظلم از جهان شد منقطع
تحفهٔ دادش جهانرا زینت داد تا قیامت آتشی زینت داد اختر امرش بر کشور که تافت
ارنشد کس خاطری بر هم نیافت پرتو جودش بر کسی کو فتاد حاجتش دیگر نیامد هیچ یاد
فتنه در ایام تبغش نا بدید کنج هر مقصود را کلکش کلید بارک الله خامهٔ دربار او
شاخ اقبالست و دولت بار او نقش بند حلهٔ حوری وش شقه باف کسوت صوری وش
این فضیلت زینت تاج همیت منشار آن شاهی و فرمان دهیست
عالم عرفان جهانی دیگرست

کس تبار نخ

رتبهٔ معنی رضورت بر رتبت ظاهرش مشغول نظم ملک ودین جان انیس حضرت جان
بر دلش نور تجلی تافته بهره از علم لدنی یافته کوهری بحر ضمیرش سر غیب
وآنجه اورا نیست عنایت وعیب جز السلطان ظل الله را
اوست صاحب حق تاج وکاه را یارب این اقبال را پاینده دار
کامرانی حاصل وتوفیق یار تا ابد باد این سعادت بر مزید
ربع مسکون ملک وسکانش عبید باطن از انوار عرفانی منیر
مظهر فرمان دیان قدیر

کفتار در مراجعت نمودن رایت نصرت فرجام از دیار شام

روز شنبه چهارم ماه شعبان موافق اوایل پیلان یئیل که خسرو
هفت اقلیم کردون بیت الشرف خویش معاودت نموده بود حضرت
صاحب قران بی عال بسعادت واقبال از قبیبات که در ظاهر دمشق
بجانب مصر واقعست نهضت نموده وبراه قاره ونبک روان
شده در غوطه نزول فرمود واز انجا اشارت علیه صدور یافت که
دو مثال متحمة الامثال قلمی کرده مضمون یکی آنک امیر زاده محمد سلطان
که برحسب فرمان قضا جریان در سرحد مغولستان نشیمنه بود محافظت
وضبط آن حدود را بعهدهٔ خداداد حسینی وتیردی بیک سار بوغا
ودیکر امرا که آنجا بودند کرده خود متوجه درکاه عاطفتناه شود که ایالت
تخت هلاکو خان نامزد استحقاق وشایستهال او شده ومضمون مثال

دیکر آنک

دیکر آنک مهد اعلی تومان آغا با فرزندان روی توجه بعسکر ظفر قرین
آورند وچون احکام لازم الاتباع بمهر مبارک موشح کشت مصحوب
دانه خواجه روانه داشتند وچون اردوی کیهانپوی از عوطه کوچ
کرده وارقان ونبک کذشته بعد از قطع سه منزل هوای حمص از
غبار موکب همایون عطر ساکشت اما لی انجا بارشاد سعادت از طریق
مستقیم متابعت وانقیاد انحراف نجسته بودند لاجرم از عبور لشکر
منصور هیچ تشویش وضرر بحال ایشان راه نیافت وحضرت صاحب
قران با امر امشورت فرموده یرلیغ جهانمطاع بنفاذ پیوست که ازبرا
امیرزاده رستم وامیرزاده ابابکر وامیر سلیمانشاه وامیر شیخ نورالدین
باده هزار سوار بطرف شهرتدمر که حضرت سلیمان نبی علی نبینا وعلیه
الصلوة والسلام احداث فرموده وعمارات آن از سنک تراشیده
است روان شوند وحشم دوالقدر که دران صحاری کرکنه می رفتند
تاخت کنند واز جوانکار امیرزاده سلطان حسین وامیر برندق بانجا
سوار متوجه صوب انطاکیه کردند واز قول امیرزاده خلیل سلطان
ورستم طغی بوغا برلاس وتمور خواجه اقبوغا وعلی سلطان تواجی
ودولتمور تواجی وتوکل قرقوا با پانجده هزار سوار بقصد ترکمانان
کوبک که بکنار فرات نشیمنه بودند آن صوب راوجهه توجه

سازند مجموع بوجب فرمان روان شدند و لشکر بانغار تا بشهر تدمر شتاب
رفته کمابیش دویست هزار کوسفند از احشام ذو العذر بکوفتند
و ایشان با شتر و لب کریخته خود را به بر و بادیه مکه انداختند و شاه
زادکان و امرا با عساکر منصور از انجا باز گشته و از جول عبور نموده
بکنار فرات آمدند و بیالای آب روان شدند و سپاه جوانغار چون
بنزدیک انطاکیه رسیدند آب عاصی در راه انداخته بودند و کل و لای
عظیم بود آنجه در آن حوالی یافتند غارت کردند و غنان بصوب حلب
تافتند و در راه بلشکر قول که در ظل رایت امیرزاده خلیل سلطان
بود ملحق شدند و باتفاق توجه نموده در کنار فرات بحوالی قلعه الروم
بترکمانان رسیدند ایشان از سر جهل پای تهور مفشردند و دست
جلادت بجنگ و پیکار بر گشادند ف عزیو جنگ جویان رفته بر میغ
روان شد سیل خون از جشمهٔ تیغ ۰ سنان خالی زبان از بند بکشاد
دلیران نوا بیام مرگ می داد ۰ ز دست نامداران ز بر دست
همی لرزید رمح و تیر حجت ۰ و چون مقابله با سپاه پیروز نه حدان
ترکمانان بر گشته روز بود شیخ حسین بسر کوبک که کلانتر ان
قوم بود کشته شد و دیگر برادرانش با اتباع روی عجز و اضطرار
ببادیهٔ فرار اورد و بسیاری از ایشان بقتل آمد و غنایم فراوان

از لب

از لب و شتر و کله و رمه ضمیمهٔ دیگر فتوحات عساکر گردون مآثر گشت
و از انجمله گوسفند از مشتصد هزار سر زیادت بود و لشکریان از آسان
لب و شتر و دیگر مواشی بتنگ آمدند و چون رایت نصرت انتماء بحوالی
حمی رسید مردم انجا از شقاوت و بدبختی اظهار مخالفت نموده عمارتی
کر سپاه طفر پناه بگاه توجه ساخته بودند مجموع کنده بودند و ویران کرده ازان
حرکتی نا پسندیده شعلهٔ خشم جهانسوز اشتعال یافت و لشکریان هر چه دران شهر بود
بباد تاراج بردادند و سکانش اسیر کرده آتش در اماکن و مساکنشان انداختند
ف جو بر دند باک آنچه شایسته بود ۰ زدند آتش اندر همه شهر زود
همه بوم و بر آتش و گرد خاست ۰ ز هر سو خروشش زن و مرد خاست حضرت
صاحب قران از انجا روان گشته متوجه جانب حلب شد و از دمشق تا حلب همه
فرسخست و چون منازل و مراحل قطع کرده بآن نواحی رسید سید غیاث الدین
نزار کرسی شاه شاهان و موسی تو بیوغا و دیگر امرا و قشون که در قلعهٔ حلب بودند
برحسب فرموده امرا بر زمین هموار ساختند و از شهر بقدر که مانده بود بیرون شتافتند و اقبال
آسمانیوکب ظفر قرین بیوستند و رایت فتح آیت از انجا بجهار کوچ بکنار فرات
در محل امیرزاده رستم و امیرزاده ابابکر و امرا بر انغار که بانغار رفته بودند از زیر آب
فرات بر سیدند و امیرزاده خلیل سلطان و امیرزاده سلطان حسین و امرا بقول و جوانغار
از بالای آب بیامدند و مجموع بر بساط بوس مستعد گشته بیشکش بسیار از اسب

وشتر و غیر آن بکشیدند و از کثرت غنایم چندان مواشی در معسکر همایون
جمع آمد که در اردوی بان عظمت کوسندی بیک دینار نشد و چون امیرزاده
سلطان حسین در ایلغار آثار جلادت و مردانگی بظهور رسانیده بود همراهم
نیکوبندگی قیام نموده عواطف پادشاهانه نثوشش جرایم او را بذیل عفو تمام
فروشست و اجازت ملاقات کرامت فرمود بشرف پابوس سرفراز گشت
و از لحاظ نظر التفات دیدهٔ دولتش روشنایی فزود گفتار در کدنشین حضرت
صاحبقرانی با سپاه از آب فرات و شکار فرمودن و چون شاه زادگان
و امرا بجنون رفته بودند از اطراف و جوانب سالم و غنایم بانتوحات و غنایم
باز آمدند و باردوی اعلی ملحق شدند فرمان قضاجریان صادر شد که از فرات
عبور نمایند و از برای حمل رحوت خاصه از قصبهٔ بیره که بر کنار فرات واقع است
دو کشتی بیاورند و شاه زادگان و امرا و تمام لشکریان بکوب سروشتاه از آب
بگذشتند و بحوالی قلعهٔ بیره فرود آمدند امیر انجا بیشکش سزاوار گذرانید عالیجناب آمد و بقدر
مکنت و مقدار خویش وظایف خدمتکاری بجای آورد عاطفت خسروانه شامل حالش
شد و حکومت آن شهر با و ارزانی داشت و اهالی انجا بسلامت ماندند بعد از آنجا کوچ
بایشان نرسید و دران محل قراعثمان برسید و بعز بساط بوس سرفراز گشته بلتفات گوناگون
و نوازش بادشاهانه اختصاص یافت و چون رایت نصرت شعار از انجا نهضت
نمود خاطر همایون میل شکار فرمود شاه زادگان و امرا و لشکریان از جوانغار و برانغار

بجرکه روان شدند و پنج روزه راه بجرکه انداختند ف
باقبال کروند رای شکار که بروقت بخجیر و گاه بهار
شده لاله از ژاله پر در دمن ز فیروزه بوشیده گل پیرهن و چون بر جشمهٔ
راس العین جرکه بهم رسید باآنک در ایام صید بسیار بتیر و نیزه افگنده
بودند جندان شکاری از انواع و اصناف جوانات جمع شده بود
که بهر کس بدست میگوفت و بتیغ میزد ف ز بس کرد سلیمان سیه گشته هور
بخم کمند یلان یال کور کشاده کمین یوز براهوان جو زدی که حمله کاروان
نگسسته بر آهو عقاب دلیر جو بر بلبل کردی بناورد چیر
از افگنده نخجیر راه و راه پر از کشتگان دشت جون زرنگاه خیمها از گوشت
شکاری مالامال شد و ساغرها مالامال بدست ساقیان صاحب جمال
در گردش آمد ف بکف جام و در گوش بانگ رباب
برانش سرین کوز نان کباب و رایات فتح آیات از انجا کوچ کرده
بسعادت و اقبال روان شد و چون هوا رشهر و حا از روح وصول
رایت بهانگشایش روح افزای گشت اکابر و اعیان با تحف و هدایا
بیرون آمدند و مشمول مرحمت ها دریغ گشته آمن و آسوده خاطر
باز گشتند ف جهانجو بجان ایمنی داد شان سوی شهر خوش دل و رستاد شاه ن
و از انجا گذشته موکب همایون را بر حصاری که محل امنیان مخالف

بود عبور افتاد بر لیغ جهانمطاع واجب الاتباع از موقف جلال
صدور یافت که بهادران جهاد پیشه ساحهٔ اسلام را از خبث وجود
ایشان پاک ساخته و مال و منال ایشانرا غنیمت کوفته قلعه را با
زمین هموار گردانیدند و دران اثنا از سمرقند هندو شاه خزانچی آمد
وجواهر بشایر و اخبار امن و استقامت که از خزانهٔ عنایت ربانی
بفر سعادت صاحب قرانی آن دیار و بلاد را کرامت شده بود
و استدامت یافته بعز عرض رسانید و از حضرات عالیات از سمرقند
نوکر تکل خانچ و تومان آغا و از سلطانیه نوکر سرایملک خانچ با هدایا
و خلعتها همراه هندو شاه ببرکاه عالیپناه آمدند و خلعتها و تحفها
معروض داشته جز سلامتی و صحت شاه زادگان بسامع علیه نرسانیدند
کفتا در توجه حضرت صاحب قران ظفر قرین بشهر ماردین رایت نصرت
شعار در ضمان حفظ و تایید پروردگار روی توجه بصوب ماردین
آورد و دران نواحی هندو شاه خزانچی و ملازمان حضرات عالیات
را که همراه او آمده بودند با املاکات و مکاتبات که نگاشتهٔ
قلم نوازش و عاطفت شده بود باز گردانیدند و سلطان حصین
کینا که بحسن کیف استظهار یافته و سلطان ازین و دیگر امرا و سرداران
ان نواحی و اطراف با پشار و پیشکشها ببرکاه سپهر اشتباه آمده بدولت

زمینبوس فایز گشتند و چون ملک ماردین پیش ازین بقید
اسیر بندکان درکاه عالیپناه درآمده بود و در قلعه سلطانیه محبوس ما
وبعد از مدتی عفو گناه سوز شاه معاجز اندوز دستگیر آن برگشته روز
گشته و او را خلعت کرامت پوشانیده و با نواع نوازش و تربیت
سرافراز و بلند پایه گردانیده و او با بندکان حضرت عهد و پیمان
موکد کرده که تا باشد وظیفهٔ خدمتکاری و نیکو بندکی حسب المقدو
بجای آورد و در استرضای خاطر خدام کردون غلام بهیچ وجه تقصیر
و اهمال روا ندارد و اصلا جایز نشمرد و مقتضای خبث عهدی آن
بود که در پورش شام ملازم اردوی کیهان پوی بودی و اکر
بواسطهٔ همسایکی دشمنان مانع دلشتی یکی از فرزندان یا برادران
را بجیارت آن سعادت امر فرمودی و چون درین ابواب از
تخاف رای ناصواب تقصیر کرده بود از خبث باطن خود متوهم
شد و درین ولا از اقامت رسم استقبال رایت نصرت فال
متقاعد کشت و با این همه چون ظاهر ماردین از قدوم موکب
نصرت آیین غیرت سپهر برین شد مرحمت صاحب قران خورشید
امتنان سایهٔ التفات بر تفقد حال او انداخت و بنوید عنایت
و رعایت استمالت فرموده طلب داشت و حدیثش از سابقهٔ

شقاوت اشقی ام سعید روی جهالت بتیهٔ ضلالت نهاد و
ادبار بحصانت حصار باز داد و طریق استخلاص آن قلعه خبایخه
سبق ذکر یافته برطول محاصره منحصرست و در آن حوالی علف
خواری که محل توقف عساکر گردون مآثر تواند بود بنود لاجرم
فرمان شد که مجموع عمارات از بازار ما وخانها وغیر آن خراب کنند
وآتش زدند و رای ممالک آرای قراعثمان راکه موضع او بآن قلعه
نزدیک افتاده بخلعت اعزاز سرافراز گردانیدند و بصنوف
نوازش مخصوص گشته امر فرمود که بمحاصرهٔ آن حصار اقدام
نماید و تضییق و تحقیق اطراف آن شرایط تحفظ و تیقظ مرعی دارد
وعاطفت پادشاهانه سلطان حسن کیف و سلطان ارزنی و دیگر
حکام اطراف و بلاد که باقدام اطاعت وانقیاد بآستان
سلطنت گشیان شتافته بودند همه را نوازش فرموده بخلعت
طلادوز و کمر شمشیر زر مرصع و زین و دوپیکر گردانیدند و اجازهٔ انصراف
ارزانی داشت و درین اثنا حضرت صاحبقران امیرالله داد
را بسمرقند فرستاد تا از آنجا باشی بره رود و نحافظت سرحد جنته
قیام نماید کتاب در ایلغار فرستادن حضرت صاحبقران اسلام
سادبطرف گرجستان وجانب بغداد چون اردوی کیهان پوی از

ماردین

ماردین کوچ کرده روان شد حکم بری از انکاث ابتعاث یافت
که امیرزاده سلطان حسین و امیرزاده پیر محمد عمر شیخ و امیرزاده ابابکر
و امیرجهانشاه و امیر تیمور خواجه آقبوغا و سید خواجه شیخ علی بهادر
و دیگر امرا با لشکر جرار از راه آمد بجانب النجق و دیار گرجستان روان
شوند و قلعهٔ النجق را فتح کرده روی توجه بصوب گرجستان آورند
شاهزادگان و امرا با مثال امر مبادرت نمودند و چون النجق
از ده سال باز مضیق محاصرهٔ عساکر منصور بود و در آن مدت
امرا و بهادران بنوبت بمحاصرهٔ آن قیام مینمودند درینهنگام توجه
رایت نصرت فرجام بصوب سیواس و شام از سپاه امیرزاده
میرانشاه شیخ محمد داروغا و از لشکر امیرزاده شاهرخ فیروزشاه
برحسب فرموده بآنجا رفته بمحاصره آن مشغول بودند و اهالی آن
حصار از بدحالی نیک بتنگ آمده خبایخه اندک نفری ازیشان
مانده بودند و از بی قوتی بوست و چرم کهنه و امثال آن بند ریق
میساختند و آن هم نماند بضرورت بیرون آمده قلعه را بسپردند و گفتند
آنجا سید احمد اغلشایی را بند کرده ببرگاه عالم پناه روانه
داشتند و چون شاهزادگان و امرا بحوالی او نیک رسیدند و از
فتح النجق آگاه گشتند روی توجه بگرجستان نهادند و بتعجیل رانده

وگسیده دست تسلط بغارت آن ولایت برکشادند ملک
کرگینی ازان واقعه درحیرت واضطراب افتاد واز درج خود مسکنت
درآمده کسی فرستاد که منی مکترین بندهٔ ازبندگان درگاه عالمپناه
جون رایت فتح آیت سایهٔ سعادت بانجارنب اندازد بر اقبتی
دولت رمنین بوس خواهم شتافت شاه زادگان وامراکسی
فرستاده صورت انقیاد واد غان اوراعرضه داشت سلطانگان
بایهٔ سریراعلی کردند وروی قهراز تحریر واضطرار ازان دیار
واماطی آن تافته درمنکول وآن حوالی که ییلاق مناسب بود توقف
نمودند مصراع تاجه فرمان آیداز فرمان ده کیتی ستان وبهم دران ایام
حکم واجب الامتثال ازموقف جلال صدوریافت که سلطان محمود
خان وامیرزاده رستم وامیرسلیمان شاه وامیرمضراب جاکو ورستم
طغی بوغا وسوبجک بهادر وتوکل برلاس ودیگر امرا، تومان وقشون
باانبوهی ازسپاه ظفرپناه بایلغار روانهٔ صوب بغداد شوند وجون
برحسب فرموده مبادرت نمودند ومنازل ومراحل پموده جانب
قبلی بغداد مضرب خیام نزول ایشان گشت فرج نامی ازقوم جلایر
ازقبل سلطان احمد متصدی حکومت آن مملکت بود بواسطهٔ کثرتی
ازاتراک واعراب که دران وقت انجا جمع شده بودند طیور

نخوت

نخوت وغیور درآشیان دماغ پریشان اوبیضهٔ خیال محال نهاد
وعنان جهالت ازضلالت بدست فریب آمانی وآمال خسارت
مآل داد وباستظهار حصانت حصار وکثرت اعوان وانصار باحتر
بی شمار روی تهور بجنگ وپیکار آورد ودرمقام مقابله ومقاتله باستاد
وجون اوازه لشکرنصرت شعار انتشار یافت امیرعلی قلندر ازمنا
وجان احمد ازبعقوبه توجه نموده بقرب مدائن ازدجله بگذشتند
وفرخشاه ازجلوله ومیکائیل ازمسیب متوجه گشته درصدد بهم رسیدند
وباسه هزار مرد ارسسته روی تهور به پیکار آوردند وازانجانب
امیرزاده رستم وامیرسلیمان شاه ودیگر امرا باسپاه ظفرپناه سوار
شد ایشانرا کارزار درمیان کوفتند ونجانب دجله رانده درحوالی
عمارت امیراحمد جنگ واقع شد وجان احمد بابسی بهادران ولشکریان
کشته شدند وجمع ازبیم تیغ آتش بارخود را درآب انداخته وبیشتر
غرق شدند ودیگر امرا بکوشش بسیار جان ازان ورطهٔ هلاک بیرون
بردند وباوجود چنین شکستی که بحال ایشان راه یافت فوج ی
فوجام جون عرق اصالتی دربزرگی وایالت نداشت وآن مرتبه
بکزاف یافته بود دلش نمی داد که زود زود ازسرمنصب وجاه
برخیزد وآب تسکینی برآتش فتنه ریزد زبان تزویر بتقریرآن

ن

معذرت برگشاد که سلطان احمد با من قرار فرموده و مبالغه کرده
که اگر حضرت صاحب قران بنفس خود بیاید شهر تسلیم کن و رعیت
را در بلا مینداز و بغیر از ایشان هر که باشد و هر چند لشکر بیاید البته
در مقام مقاومت ثبات قدم بخود مملکت نگاه دار و بهیچ کس
مسپار و من از سخن او تجاوز نمیتوانم کرد و بدین بهانه یاغی گری به
پیشانی شقاوت وابسته رایت عناد و استبداد برافراشت
و عامهٔ مردم را از رعایا و لشکری اغوا کرده بملازمت بارو و محافظت
شهر باز داشت و در هر مجال باشتغال نیران قتال و جدال اشتعال
نموده و بکشتیها پیش آمده دریا پیچا را موج در آورد ف
جون جهان از بودن او سیر گشت ٭ در دلش دیو جهالت جیر گشت
از خیال فاسد و فکری محال ٭ برده دندان طمع در زر و مال
تا سرشی رفت از برای سروری ٭ هم رعیت نیست شد هم لشکری
وارد وی کیهان پوی در ظل رایت صاحب قران جهان بخوی متوجه تبریز
گشت و سپاه ظفر پناه بر حسب فرمان در موکب روان شدند
و همه راه شکار کنان طی مسافت مینمودند بیت شه و لشکر جو شیران شکاری
شکار افگن روان اندر صحاری ٭ کشیده چره دستان در کمان تیر ٭
جو شیر اقتاده در دنبال نخجیر ٭ کروهی بند یوزان بر کسوده ٭

کروهی تیغ بر کور آزموده ٭ کروهی از سکان بر دلشته قید
بنوه تیز کرده در پی صید ٭ کروهی باز را پرواز داده ٭
کلنگانرا بچنگ باز داده ٭ در اثنای راه لشکر نصرت پناه را بر قلعهٔ نصینی
که حصنی حصین بود گذار افتاد و اشارت علیه بتسخیر و تخریب آن صادر
گشت و مردم قلعه را خبر شد بایستگشها بسته دیده پیرون آمدند و کلید
قلعه را پیش آوردند مرحمت پادشاهانه ایشان را امان بخشید و از عبور سپاه
منصور بهیچ مضرب بایشان نرسید چون موکب ظفر قرین را وصول
بوصل اتفاق افتاد حکم بعطاع بغداد پیوست بر آب دجله از کشتی
جسر بستند و یک تمامی اردوی از آب بگذشتند کفتار در توجه صاحب
قران گیتی ستان بجانب بغداد و فتح آن امرا و نویینان که بر حسب فرمان
به بغداد رفته بودند کس فرستاده صورت عصیان و طغیان فرج
و سنجان او که عذر مخالفت ساخته بعرض ملازمان درگاه عالم پناه رسانید
حضرت صاحب قران چون بران حال اطلاع یافت بنفس مبارک با فوج
از عساکر گردون مآثر ایلغار فرموده مهد اعلی چلپان ملک آغا را
با غرق و باقی لشکر بگذاشت و ضبط آن بهدهٔ شهامت و صرامت
امیرزاده شاه رخ کرد و امیر شاه ملک را ملازم رکاب او ساخت
و مقرر فرمود که براه خاران قلاخ به تبریز روند و رایت نصرت

شعار در خان حفظ و تائید پروردگار براه الطون کبک متوجه
بغداد شد و چون سایهٔ وصول بران دیار انداخت بر کنار دجله
بزیر آب در مقابل دروازهٔ قریه العقاب قبهٔ بارگاه کیوان بارگاه
باوج مهر و ماه برآمد و اطراف و جوانب شهر مضرب خیام سپاه
بهرام انتقام گشت و بریغ لازم الاتباع صدور یاقت که نقب جهان
انهین جنگ بی درنگ بازوی جلادت برکشانید و بوظایف جوذ
قیام غایند از شاه زادگان امیرزاده میرانشاه و امیرزاده رستم و امیرزاده
خلیل سلطان و از نوینان امیر سلیمانشاه و بوندق جهانشاه و امیر
شیخ نورالدین و رستم طغی بوغا و علی سلطان و دیگر امراء تومان و نهزاره
و قوشونات هر کس در سرکار خود بتعجیل را برکماشتند و بهادران پرول
کاردان بحافظت و معاونت ایشان باز داشتند فوج بی فوجام
از برای تحقیق قصه معتمدی را که پیش ازین بمطالعهٔ طلعت همایون حضرت
صاحب قران مشرف شده بود بر سم رسالت بیرون فرستادند تا
کیفیت حال به یقین باز داند و چون رسول بغز سباط بوسی استسعاد
یافت و در پایهٔ سریر اعلی بمشافهه پیغام بگذارد و بخلعت و نوازش
مخصوص گشته باز گردید و صورت واقعه خبانخه بود بفرج رسانید
آن تیره رای بخت برگشته با انک دانست که رسلت میکوید از جهل

وبدبختی

وبدبختی اورا بر روی متهم گردانید و برنجانید و در حبس باز داشت
تا آن سختی باد یکران نکوید و در انکار آمدن صاحب قران اصرار نموده
برقرار در جنگ و پیکار میکوشید و از وخامت عاقبت آن جسارت
خسارت مآل نمی اندیشید ف شوم اختری که بخت بد آشفت حال او
هر کار کو کند همه کردد وبال او و در اثنای این احوال خواجه مسعود
سمنانی و منکلی خواجه را که بر سرکار یلجور بودند از شصت تقدیر
تیر رسید و بر سبیل حلول حادثهٔ ناکریری تدبیر کشت ف
مرگ حتمست لیکن از تقدیر کاه سنکش سبب بود که تیر حضرت صاحب ت
قران لقمان توانچی رایش امیرزاده شاهرخ و ستاد تا با اغرق معاود
نموده متوجه اینجانب شوند لقمان در موضع قلانی به شاه زاده رسید
و ایشان بر حسب فرمان باز کشتند و چون آن لشکر کران و کثرت
خیل پایان بسیال کرده به بغداد رسیدند مخالفان دو دو حیرت از
سر برآمد و بغداد که آنرا دار السلام گفتندی نسبت با ایشان
دار الظلام کشت و عساکر کردون مآثر در جمیع جوانب شهر هم ازین
طرف آب و هم ازان طرف آب اطنبهٔ خیام نزول در هم کشیدند
و عرصهٔ بغداد را با انک دور آن قریب دو فرسخ بود چون نکین
در حلقه کرفتند و حکم قضا مضا بنفاذ پیوست و در زیر قریة العقاب

جسری بر روی دجله بیستند و کاندازان حکم انداز در انجا ممکن
ساختند تا کسی بزیر آب نتواند گریخت و محافظت بالای آب
را در عهدهٔ اهتمام شاه زادگان عظام امیرزاده میرانشاه و امیر
زاده شاهرخ مقرر فرمود و ایشان در برابر دروازهٔ سوق سلطان
فرود آمدند و در آن طرف آب محمد ازاد و تنکری برمش خواجه
با فوجی از لشکر بر حسب فرموده مقابل شهر را سرتاسر حراست
مینمودند تا هیچ افیده بدر نرود و فی الجمله تمام شهر از جمیع جوانب
چنان محصور و مضبوط گشت که با آنکه یک طرف دجله متصل است
باز درون شهر و کشتی بسیار داشتند هیچ افیده را از هیچ طرف راه خلاص
و مجال گریز نبود و در تضاعیف این احوال سیدی احمد اغلشاهی را
که کوتوال قلعهٔ النجق بود و بعد از فتح او را بدرگاه عالم پناه روانه داشته
بودند خانجه سبق ذکر یافت بیاوردند و فرمان قهر بقتل او اشارت
فرمود و گفتی هرگز نبود و پیرلیغ جهانمطاع بصدور پیوست که قلعه را
بملک محمد او بی سپارند تا بشرایط ضبط و محافظت آن قیام
نماید و انکس که سیدی احمد را بدرگاه آورده بود با پیرلیغ باز
گشت و هم درین ولا امیر موسی که از جانب ماوراءالنهر از پیش
امیرزاده محمد سلطان رسیده اخبار سلامت و سلامت آن دیار

بعرض

بعرض همایون رسانید و لعل پارهٔ مقدار صد و بیست مثقال که از کان
بدخشان حاصل شده بود معروض داشت و فوج فوج از اطراف
شهر از غایت دهشت و هراس دیدهٔ عقل تیره گشته بود و چشم
بصیرت خیره مانده از بیم سرست بر دیوار دیوانگانه مینمودند و فدا
وار دست از سر شسته بجان میکوشیدند و چون سپاه منصور نقبی را
آتش زدندی و پارهٔ از دیوار حصار بیفتادی در زمان آن رخنه را
بخشت و گچ برآوردندی و حصار سلحوار کردندی و بحسب
اتفاق فصل تابستان بود و آفتاب در سرطان و بغداد از بلاد
گرمسیر سورت حرارت بحیثیتی که ماهی را در میان آب لعاب در دهان
بجوش می آمد و مرغ را هوا تاب گرما جگر سوخته از هوش میرفت

ف زکری کوه را ظاهر شده دق ۰ گرفته سنگ را حمای محرق
فلک را شمع کافوری فروزان ۰ زتابش خلق چون پروانه سوزان
چنان خورشید را هنگامه شد گرم ۰ که از افسانه اش پولاد شد نرم
شدی خون از حرارت در بدن خشک ۰ چو در ناف غزالان حتی مشک
زمینی چون دیگ برآتش خروشان ۰ میان سقوانها مغز جوشان
صدف را در میان بحر زخار ۰ گهر در سینه همچون دانهٔ نار ۰ و بهادر
لشکر ظفر قرین در چنان حال جنها بوشیده بودند و یلجور ساختند

وایت و تیغ حزم و زرم برافراخته و آخته و با آنک شاه زادگان
و امرا جند نوبت زانوزده اجازت خواستند که یکبار از مجموع
اطراف حمله کنند و شهر را بتهر و غلبه بستانند بهر نوبت وقار و تمکین
پادشاه مکومت آیین ایشانرا منع فرمود که تعجیل ننمایند باشد که
این بی خردان بهوش آیند و از در پوزش در آمده شهر را بر سبیل
مطاوعت و انقیاد بسپارند تا مستحق قتل و اسیر نگردند و این
بکلی خراب نگردد و چون بر طبق نگاشته حَتَّى اِذَا اَخَذَتِ الْاَرْضُ زُخْرُفَهَا وَ
نوبه واقعه وَاِنْ مِنْ قَرْيَةٍ اِلَّا نَحْنُ مُهْلِكُوهَا مینمودند تا در شهر غلا و قحط
بدید آمد و چون قریب جهل روز بگذشت یکشنبه بیست هفتم ماه
ذوالقعده سنه ثلاث و ثمانمایه نیم روزی که حردم شهر از شدت
حرارت تاب ایستادن آفتاب نداشتند و بیشتر بخانها رفته
بارو را خالی گذاشته بودند و خود ما را بر سر جوبها کرده و بجای
خود برافراشته از شاه زادگان امیرزاده خلیل سلطان و از امرا
امیر شیخ نورالدین و رستم طغی بوغا روی جلادت بشهر آوردند
و بر دیوار حصار نردبانها نهاده اول امیر شیخ نورالدین بیالا برآمد
و مابقی توق باوج عیوق برآورده برغوشید و یک دفعه
کوركه و نقاره فروکوفتند و هم در زمان از طرف بالای آب

امیرزاده میرانشاه و امیرزاده شاهرخ و امیرسلیمانشاه و دیگر امرا توما
و هزاره و صده و از دیگر طرف امیرزاده رستم و امیر شاهملک و برند
و علی سلطان و سایر امرا قوشون یکبار حمله کردند و دیوار و مار
حصار را بخندق ریختند و عسکر کردون مآثر از اطراف و جوانب
بشهر درآمدند و شهر یارا مصدوقه اِنَّ زَلْزَلَةَ السَّاعَةِ شَيْءٌ عَظِيمٌ
مشاهده افتاد و حضرت صاحب قران در آن روز بر آن جسر
فرمود که برحسب فرمان در زیر بغداد بسته بودند و سپاه بهرام
اشفام با تیغ خون آشام بشهر شتافتند خونکر فتکان حصاری
بهر طرف توجه نمودند راه نجات مسدود یافتند از بادی نیازی
آتش بلاجنان بالا گرفت که بسیاری از خلق خود را در آب
انداختند و از بیم نهنگ جانستان تیغ تنی را طعمه ماهیان
دجله ساختند از جمله بسی مردم در کشتیها شیشته و بسی بشناه
بر زیر آب روان شدند و چون بجسر میرسیدند از رخ تیر بجاندا
کمین ساز شربت کُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ می چشیدند و فوج
شقاوت فوجام باد حرّی که دشت بکشتی درآمد و بیالای آب
گریزان شد سپاه نصرت شعار کنار آب میرفتند و بوا
تیر باران میکردند تا از سهم پیکان آتش بار خود را در آب انداختند

وشعلهٔ حیا تشان فرونشست وآن کشتی ع عرق شد وجماعت
ملاحان برحسب فرمان بآب درآمدند واورا با مرده بیرون اوردند
ونخاک خذلان انداختند وجون دران مقام بهنگام جلوهٔ صفات
طلاطی بود نغنود با سه من دلک واز عموم تاثیرش بسی ازلشکریان
کشورکشای بجنگ حصار تلف کشته بودند بلیغ از موقف قهر
صدور یافت که ازلشکریان هر نفری سری بیاورد سپاه کینه
خواه سر برخط فرمان شاه نهادند وبدست اجتهاد مکرانقیاد بسته
درطلب سرپای کوشش بکشادند شمشیر ازغایت غضب سرخ
برآمده مخوای ایه اَنَّ الموتَ الذی تَفِرُّونَ مِنهُ فَاِنَّهٗ مُلاقیکُم بزبرک
وخزدی شنوانند وخنجر شدت ازحرارت خشم زبان اشتغام
ازکام نیام پرون فکنده پیغام ایه ذُوقُوا العَذابَ بما کنتم تکذبون
بخاص وعام میرسانید بازار سیاست چنان تیز گشت که دلال
اجل پرهشتاد ساله وطفل هشت ساله رایک نرخ میفروخت
وکانون کین بنوعی تافته شد که کسوت هستی منعِ صاحب مال وفقیر
بدحال یک منوال بسوخت ف زبس کشتگان کوفتاوند زار
نه دانست کسی مردکانرا شمار ۰ زبس قتل شد حرک باجوذ بجنگ
که بسیارکردی یکجا درنگ ۰ بلاکشته ازکثرت خود ملول

فکنده

فکنده قضا حیرتی درعقول وتواجیان برحسب فرمان بضبط شمار
رؤس مخالفان منحوس منکوس قیام نمودند وازان سرها منارها
برافراختند وعبرت عالمیان ساختند تادیگر کستران باحتران
نستیزند ت ازان کهتر که بامهتر ستیزد ۰ چنان افتد که دیگر برنخیزد ۰
ویی باکان بوسوسهٔ دیو غرور فتنه نه انگیزند ف
نشاید که روباه شیری کند ۰ رعیت بشاهان دلیری کند
نشاید که مردم نهند از جنون ۰ زاندازهٔ قدر خود پا برون
بفرمان ده انکو جسارت کند ۰ فلک ملک هستیش غارت کند
ز فرمان سلطان کسی سرکشد ۰ که کیتی بنامش قلم درکشد ۰ اما طی بغداد رازا
ندیدی که آخر چه آمد بسر ۰ القصه جمعی از علما ومشایخ که خود را بدرگاه
عالمپناه توانستند رسانید سالم ماندند وعاطفت پادشاهانه شامل
احوال ایشان شده بهر را بانعام وصلات نوازش نمود وجامه والاغ
ارزانی داشته شفارشش فرمود که ایشانرا بامنی که خواهند بر
سانند دیگر مردم عرضهٔ تلف گشتند وجون کارساکنان باین طریق
آخر شد ونوبت بمساکن رسید فرمان قضاجریان بنفاذ پیوست که
بغیر از مساجد ومدارس وخوانق دیگر عمارات نگذارند برحسب
فرموده بارو با وبازارها وخانها وبقاع ورباع ودور وقصور

وغیر آن همه را زیر و زبر ساختند و مضمون آیه فتلک بیوتهم خاویة بما ظلموا بظهور پیوست. وکان امر الله قدرا مقدورا انگاه در بازگشتن حضرت صاحب قرانی از بغداد و توجه فرمودن بجانب تبریز جون آب دجله از بسیاری جون کشتگان کونهٔ سرشک عاشقان مهجور گرفت و هوای بغداد از عفونت جیفهای مردگان جون نکهت اتقیای بدحالان ربخور تغییر پذیرفت حضرت صاحب قران گیتی ستان در عشر اول ذو الحجه از انجا بسعادت و اقبال نهضت فرمود و در ضمان حفظ ذو الجلال مقدار یک فرسخ بیالای آب راند و در مزار متبرک امام اعظم ابو حنیفه رضی الله عنه استمداد همت فرموده بهمان حوالی نزول فرمود و موسی که راکه از ماوراء النهر آمده بود با احکام و مکاتبات باز گردانیدند و مذکر راکه دار و غای خیوق بود با او بفرستاد تا بضبط خوارزم قیام غاید تا موسی که از نیشی امیرزاده محمد سلطان بخوارزم باز آید و فرمان که سلطان محمود خان و امیرزاده خلیل سلطان و امیر سلیمانشاه و امیر شاه ملک و بندق و علی سلطان توا جی و توکل برلاس با جمعی از امرا و فوج از عساکر مظفر لوا بایلغار روان شوند و ایشان بامتثال امر مبادرت نموده و از حله گذشته تا مشهد مشرف نجف علی علیه الصلوة و السلام برفتند اما آن موضع معظم مکرم را

جزء بیستم سلام علیه و عرض نیاز تعرض نرسانیدند و سپاه ظفر پناه حله و واسط و تمام آن نواحی تاخت کرده مخالفان را ممتهو کردانیدند و سالم و غانم با بسی از کوایح غنایم باز گشته بعز بوس فایز شدند و آنحضرت از راه شهرزور و قلاخ روی توجه بصوب تبریز آورد و معظم لشکر و اعزق را بعهدهٔ اهتمام امیران بزرگ باز گذاشته امر کرد که از عقب باهستگی بیایند و هیچ آفریده از توامان و قشون خود جدا نشوند و نفس مبارک ایلغار فرمود و شاه زادگان جوانبخت امیرزاده میرانشاه و امیرزاده شاهرخ و امیرزاده خلیل سلطان اقبال آسا ملازم رکاب سعادت انتساب بودند و در اثنار آن راه کردان بی راه از غایت جهل و طغیان کسی راکه از لشکر جدا میشد متعرض میشدند و بقطع طریق اقدام مینمود و جون این معنی بسمع مبارک حضرت صاحب قران رسید اشاعه نفاذ یافت جمعی از سپاه در حوالی راه کمین ساختند و هر کدام آن مفسدان در آمدند از کمینها بیرون تاختند و ایشان را گرفته و بسی نفر خلق از درختها بلوط که بر سر راه بود بیاویختند و از مخبران صادق القول استماع رفته که درخت بلوط آن مواضع یکسال بلوط باری آورد و یکسال مازو چون آن حال نوع غرابتی

داشت بتقریب بثبت افتاد وچون رایت نصرت شعار بعد از قطع
منازل ومراحل سایهٔ وصول بکنار آب جغتو انداخت حضرات
عالیات سراملک خانم وخانزاده ودیگر حرمهای شاه زادگان
بافرزندان ارجمند رفیع مقدار امیرزاده الغ بیک ودیگر آرای سپهر
سلطنت وجهانبانی باقامت رسم استقبال شتافته عودند وبمقام
سینهٔ پر بغز بابوس سرفراز گشته زبان مسرت واهتزاز باداء تهنیت
فتوحات برگشودند ونثار بسیار از جواهر ودینار بر فرق روزگار خجسته
آثار باشیدند وبیشکشها بسندیده گذرانیدند واز انجا بدولت واقبال
انتقال کوچ کرده روان شدند وچون بییلاق آق زیارت از وصول
ونزول موکب فرخنده قبول حرم ورونق ارم یافت سادات وعلما
واکابر واعیان ممالک ایران بتخصیص تبریز که بدیعت استقبال رایات
فتح آیت نخجسته فال احرام ساحهٔ بارگاه جلال بسته بودند برسیدند ودیدهٔ
امید را از مشاهدهٔ انوار سرهٔ همایون منور گردانیدند شربت نوازش وافضال
نوشیدند وخلعت کرامت طراز اکرام واعزاز بوشیدند واعرق ولشکر که در عقب
تباثی می آمدند بییلاق می رسیدند ومدت بیست روز دران نواحی توقف افتاد
وچون ایمه وافاضل اطراف واکناف بدرگاه اسلام پناه جمع آمده بودند وخاطر
عاطر حضرت اعلی بکشف عقاید دینی وتحقیق مسایل شرعی میلی عظیم داشت

دران مدت اکثر مجالس در پایهٔ سریر خلافت مصیر منعقد میگشت
بمباحثهٔ علمی ومناظرهٔ اهل فضل وقضوی میگذشت ودران فرصت
خجسته امیرزاده رستم را اجازت داده بشیراز فرستاد وفرمان شد
که بعد از وصول وحسن جانداری وحسن جغداول متوجه موکب
ظفر قرین گردند

گفتار در فرستادن حضرت صاحبقران امیرزاده شاهرخ را بصوب ازرنجان

دران ایام که حضرت صاحب
قران گردون غلام درشام بود ایلدرم بایزید بجریک سلطان احمد
وقرا یوسف که از بیم سطوت سپاه بهرام انتقام پناه باورده بودند
کشید وبانتقام تخریب سیواس ازرنجانرا محاصره کرد وبا طهرتن جنگ
کرده شهر را فتح نمود ودران جنگ متقلب یابد طهرتن بدست نوکران
قرا یوسف اسیر گشت واهالی قلعهٔ ازرنجان امان طلبیدند وسلطان احمد
پیش ایلدرم بایزید شفیع گشت واو ازرنجان را بطهرتن باز گذاشت
وزن وفرزندان اورا بنوابهٔ برسانیدند وخود مراجعت نمود ودرین
وقت اردوی گیهان پوی از ییلاق آق زیارت کوچ کرده متوجه
اوجان شد واز آنجا نزول مبارک موضع هشترود رشک بهم
جوخ گردید کشت ودرانجا خبر آمد که قیصر روم ایلدرم بایزید بازمتوجه این
جانب است از جهوب صرصر این خبر شعلهٔ خشم خسروانه اشتعال

لشکر

پدید

وفرمان شد که امیرزاده شاهرخ با بعضی عساکر گردون مآثر روی
دولت روز افزون بتدارک هجوم قیصر روم آورد و امیر سلیمانشاه
و امیر شاهملک و دیگر امرا رتومان و هزار ملازم رکاب فرخنده
ذهاب و ایاب او روان شوند و امیر مضراب رایش شاهزادگان
و نویان که بجانب کرجستان بایلغار رفته بودند و در ییلاق منکول
توقف نموده ارسال فرمود که با تفاق بوکب شاهزاده مشار
الیه پیوندند بر حسب فرموده کاربند شدند و در اثنار راه
بشاهزاده پیوستند و چون رایت شاهزاده از اونیک گذشته
بموضع بونی رسید شیخ علی خواهرزاده طهرتن از پیش او آمد
و خبر آورد که ایلدرم بایزید از خسارت عاقبت ان جسارت
نرسیده سلت و طهرتن را وسیلهٔ اعتذار و استعطاف ساخته
پیغام داده سلت که بنده نسبت باحضرت صاحب قران
در مقام انقیاد و ادغانست و ازین جرات نا ستوده که بدان
اقدام نموده نادم و پشیمان سلت و بمراحم باشاهانه امید دارد
که خامهٔ عفو و اغماض رقم نسیان بر حرف آن جریمه کشد
و بعد ازین بامتثال اوامر رسل و رسایل از جانبین طریق
مخالصت و مصافات مفتوح گردد تا مسلمانان را بمیامن آن امنی

و استقامتی رو نموده متضرر و خراب نشوند و عهد کرده که چون قضیهٔ
مصالحت از مساعی طهرتن باتمام رسد هرم و کسان او را که بنوا به
برده بود باز فرستد شاهزادهٔ جوانبخت شیخ علی کس همراه کرده
بدرگاه عالمپناه فرستاد و صورت عرضه داشت پایهٔ سریر اعلی گردانید
و دران محل توقف فرمود و حضرت صاحبقران از موضع هشترود بعزم
دارای قزاز فرود کوچ کرده باوجان فرمود و چند روز از فرو جود مبارکش کوشک
ارغون غیرت غرفهٔ جنان و رشک روضهٔ رضوان گشت **ذکر رسیدن**
مهداعلی قوتان آغا و شاهزادگان ارجمند از سمرقند پیش ازین نموده
شد که در وقت مراجعت از دمشق فرمان قضاجریان قلمی شده بود دار رسال یافته
که مهداعلی قوتان آغا با فرزندان متوجه اردوی کیهان پوی گردند چون حکم همایون
در سمرقند بایشان رسید باستعجال و مبادرت نموده بی توقف روان شدند و هنگام
وصول بخارا از مزارات متبرکه آنجا چون مرقد مکرم شیخ عالم سیف الدین
باخرزی و دیگر مشایخ کبار قدس سرهم استمداد رحمت نموده عزم راه کردند و از کنار
آمویه گذشته و از جوی عبور نموده بماخان آمدند و از راه بیابان بخش بمشهد طوس
علی صاحبها التحیه و السلام فرمودند و در انجا وظایف زیارت و اداء صدقات و نذور
مراتب داشته روی توجه براه آوردند و چون از سلطانیه گذشته نزدیک اوجان رسیدند
حضرت صاحبقرانی از کمال عطوفت و مهربانی عزم استقبال فرموده کس فرستاد

و در اری برج سلطنت و جهانداری امیرزاده ابراهیم سلطان و امیرزاده سعد
وقاص را طلب داشت و دیدهٔ امید را بنور فروخته ایشان روشن گردنده لوح
زبان و جان را بنقوش حمد و سپاس مراد بخش منان جل و علا بنگاشت
و مهد اعلی توامان آغا با فرزند دلبند پکسی سلطان و سادقی آغا که بعز
قرابت آنحضرت مشرف بود ببعادت تلاقی استسعاد یافتند و رسم
الجانشی بجای آورده و ظایف نثار و بیشکش از خلعتها طلا دوز
و تسوقات دلفروز بتقدیم رسانیدند و بعد از چند روز دیگر که
در او جان توقف اقتاد حضرت صاحب قران متوجه تبریز گشت
و در راه شکار انداخت و چون بدولت و اقبال در شهر بدولتخانه
نزول عظمت و جلال فرمود و آن محل را بمجازی حقیقی گشت
ابواب مرحمت و افضال بر روی امانی و آمال کبار و صغار آن
دیار بر کشود و بغور حال رعایا و ضعفا رسیده دست متغلبان
ارد امن روزگار مظلومان کوتاه کردانید و در آن ولا خواجه علی
سمنانی ابهاة و خواجه سیف الدینی تونی از سبزوار برسیدند
و بعز بساط بوس فایز گشته بیشکشها کشیدند و چون خواجه
مسعود سمنانی بر در بغداد کشته شده بود عاطفت حضرت
صاحب قرانی شامل حال ایشان گشته بهر دو برادر یوان نصب

فرمود

فرمود و جمعی را از اتباع خواجه مسعود و غیره بم انگیز کرده بر جلال
اسلام تقدیر کردند و خواجگان که از نو دیوان شده بودند
آن صورت بعرض همایون رسانیدند فرمان شد که او را غول کرده
بند کنند بر حسب فرمان قضیه را پرسیده او را بمحصل دادند
و از بقایا اموال و تصرفات خاصه و اتباعش مبلغی بحصول
پیوست و او از تعذیب محل کوشت بری از میان خود کشیده
بر خویش زد و چون زخم کاری نبود در همان دو سه روز بمعالجت
خوش شد و معاملهٔ خواجه محمود شهاب بعد از وجوهاتی که فرود
آورده بود درین ولا بدو بست سر لب که حالیا بدیهد آخر کردند
و شحنهٔ عدالت حضرت نصرت شعار از برای قطع مادهٔ ظلم و
فساد بعضی از عوانان ظالم نهاد را بیاویخت و بعضی را ادب بلیغ
فرمود و به بذل تمام و انعام عام کردن جان خواص و عوام را بر
بقهٔ رقیت الانسان عبید الاحسان در آورد **کفتار در توجه حضرت صاحب**
قران کیتی ستان بجانب کرجستان و رفتن بقراباغ اران بعد از چند روز که
تبریز از فر شکوه حضرت صاحب قران کیتی ستان رشک حدیقهٔ
خلد و روضهٔ رضوان گشته بود رای عالم آرای عزیمت صوب
کرجستان تصمیم فرمود و بعون ملک قدیر از سریر خلافت مصیر

بر کب سپهر توان ماه مسیر آمد و بموضع ج توپه نزول فرمود و باشارت
شحنهٔ قهر خواجه اسمعیل خوانی را بعرهٔ للظالمین برسرارد و باز اربدار
برگشیدند وچون رایت نصرت شعار در کنف حفظ پروردگار
تعالی و تقدس ازآب ارس عبور نمود و بخوان مضرب خیام عساکر
بهرام انتقام گشت حضرت صاحب قران با خواتین و فرزندان
وجمیع از خواص ملازمان بتفرج قلعهٔ انجق که بدان زودی فتح شده
بود فرمود و بیالا برآمد و فراز و نشیب آنرا بنظر احتیاط درآورد
وازانجا باردوی همایون باز آمده بسعادت و اقبال نزول کرد و دران
محل طرحی ریخته و باد راک سعادت بساط بوسی فایز گشته
وزانو زده رسالت ایلدرم بایزید وصورت عجز وانکسار و انقیاد
واعتذار او بعرض رسانید و بزلال حسن تقریر نایرهٔ غضب پادشاهانه را تسکین داد وحضرت صاحب قران چند روز دران محل
توقف فرمود وایلچی بکوچستان پیش ملک کرکین فرستاد و ساو
وخراج وخزینه وباج طلب دشت وامیرزاده پیر محمد عمر شیخ
وسلطان حسین وامیرزاده ابابکر و امیر جهانشاه و امیر تور خواجه
آقبوغا و دیگر امراکه بر حسب فرموده از حوالی منکول متوجه
شده بوکب شاه زاده جوانبخت امیرزاده شاهرخ ملحق شده بودند

برگاه

برگاه عالیپناه آمدند ورایت نصرت شعار از جلگای نخوان کوچ کرده
بردهٔ شلبند نزول فرمود و دران کوهستان روان شد وچون بکوبکه
تیکیز رسید نشاط شکار از خاطر همایون سر بر زد وچون ریم جرکه
چنانکه معهود دولت باقامت پیوست از انواع حیوانات تخصیص
کوزن چندان جمع آمده بودند که شهباز وهم جز بیال کمان در هوا
حرز و تحصین آن خیران نتواند نمود وچون شکار کرده فرود آمدند
دران محل امیرزاده شاهرخ و امراکه ملازم رکاب او بودند برحسب
فرمان بازگشته بعسکر ظفر قرین پیوستند ورایت فیروزی شعار
ازانجا نهضت فرمود وچون موضع شمکور را وصول اردوی گیهان
پوی عزت تریتکاه هفت پیکر بهرام گور گشت ایلکو بسر غیاث
برلاس از کرمان آمده بسعادت تایید بعز بساط بوس رسید و طوعا
الجا مشی اقامت نموده بیشکشها کشید و دران محل که محصل بکرجستان
رفته بود باز آمد و ملک کرکین برادر خود را با بسی اموال واسبا
وبهر کونه تحف وهدایا از جانوران شکاری وسلبان جهان پیما
روانهٔ درگاه عالیپناه گردانیده بود و مصدوقهٔ آیهٔ یعطوا الجزیة
عن ید وهم صاغرون باظهار رسانید برادر یکزارد مخلصش انک
مانندکان کمینهٔ خدا ستان سلطنت ستانیم واکر پیش ازین از جهل

ونادانی جریمهٔ بظهور آمده ازان پشیمانیم واکر مرحمت بی کرانهٔ خسروانه
عفو کناه سوزرا بمحو نقوش زلات بندکان فرمان دهد منبعد
ازوظایف خدمتکاری وطاعت کذاری بهیچ دقیقه نامرعی نکذاریم
وجزیه وخراج سال بسال بخزانه عامره رسانیده بسیاریم واز
لشکر آن مقدار که مقرر شود برحسب اشارت خدام کردون
غلام پیام عاطفت بی دریغ معذرت ایشان راعز قبول ارزانی
وشلت وکناه ملک کرکین بخشید وبرادرش راملحوظ نظرعنایت
کردانیده وخلعت بوشانیده اجازة انصراف داده فرمود که بابرادرت
بکوکه ترا امان دادم عنان قهارزنی دیار بری تابم بشرط انک بعدازین
حد خود نکاه داری وبامسلمانان طریق ادب سپرده رعایت ایشان
واجب شماری وبهیچ وجه ازوجوه اندیشهٔ ایذا وتشویش امال سلام
درخاطر نیاری ولشکر مرتب داشته بعسکر ظفر قرین رسانی ورای
صواب نمای تمور خواجه آقبوغا را بسمرقند فرستاد تا بادیکر امرا ملازم
امیرزاده عمر باشد وباتفاق بضبط انجا قیام نمایند وبعد از چند روز
رایت فتح آیت ازانجا نهضت نموده حوالی قراول توبه مضرب
خیام نزول همایون کشت ودران محل خبر آمد که امیرزاده محمد سلطان
که پیش ازین طلب داشته بودند اورا برحسب فرمان از سمرقند توجه

نموده وچون بنیشابور رسید امیرحاجی سیف الدین که ملازم رکاب
او بود بواسطه عارضهٔ مزاجی بجوار رحمت حق پیوست حضرت
قرانی را از ملاحظهٔ قدم خدمت وسوابق حقوق ملازمت او
خاطر شریف بغایت متالم شد وقطرات اندوه ازدیده رقت
بارید ن کرفت بکریهٔ انا لله وانا الیه راجعون اعتصام نمود والی
الله ترجع الامور انه هوالرحیم الغفور **کفتار در قشلاق فرمودن حضرت
صاحب قران در قراباغ آران ورسیدن امیرزاده محمد سلطان از سمرقند و
نشانی** بعد ازیکماه که درحوالی قراول توبه اتفاق اقامت حضرت صاحب
قران ازانجا کوچ کرده بسعادت واقبال روان شد واز کنجه وبرد
کذشته روز سه شنبه ثانی عشرین ربیع الآخر سنه اربع وثمانمائه
موافق بیلان ییل که آفتاب درمنتصف قوس بود در قراباغ
نزول فرمود واز برای صاحب قران کامکار وشاه زادکان نامدار
قوریاها ازنی ساخته دراندرون آن خیمه وخرکاه باوج مهر وماه برافرا
وچون معسکر خان بود که اول بهار متوجه دشت قبچاق شود هرکس
بجای خود روبجانب دربند خیمها زدند وقشلاقها کرفتند مراجع پادشاهانه تمام لشکر را اوکلکاداد ودران ولا ازطرف دشت ایلچیا
رسیدند وبوسیلهٔ امراء عز زمین بوس دریافته زانوزدند واز

زبان خان خویش دعا و ثنا رسانیده اظهار مطاوعت و انقیاد کردند
وبدان سبب نایرهٔ خشم آنحضرت تسکین پذیرفت و درین اثنا خبر
آمد که امیرزاده محمد سلطان که برحسب فرمان از سمرقند با لشکری
آراسته و تجملی بی شبه و مانند توجه نموده بود از آدینبل گذشته
باقی تمام رسید ملت تمام شاه زاده کامل امیرزاده میرانشاه و امیر
زاده شاهرخ و سایر اولاد و سباط بزرگ و خرد با امیر سلیمانشاه
و امیر جهانشاه و امیر شیخ نورالدین و امیر شاهملک و دیگر نویانان باجمع
بعزم استقبال نهودند و از جسر ارس گذشته کنار آب اغلق مجمع
البحور گشت و میان شاه زادگان رسم معانقه و ملاطفه باقامت
پیوست و زبان بحث و استبشار بادا ر نهنیت و سلامت و استفسار
احوال و اخبار گوهر افشان شد و از جانبین طریق پیشکش و نثار مسلوک
افتاد و باتفاق روی سعادت ببرکاب عالیجناب اورند و جوف
بعز بساطبوس فایز شدند شاه زادهٔ مشارالیه وظیفهٔ الجا مشی تقدیم
نمود و حضرت صاحب قران گیتی ستان ف زمهرشی گرفت اندر آغوش تنگ
چنینی تا برآمد زمانی درنگ ۰ به پرسیدنش از رنج راه دراز ۰
روان بردشه راده پیشش نماز ۰ او در موقف ادب زانو زده
پیشکشهای لایق از هر نوع خناک مثل آن بندرت جشم زده جهان بسیار

امتحان

امتحان شده باشد نخلی عرضی رسانیدند و اعاظم امرا که اقبال آسا ملازم
رکاب شاه زاده بودند چون امیر شمس الدین عباسی و دیگر نویانان
ضیغم افتراس سایهٔ کریاس جلالت اساس را مقبل شفاعت ستایش
و سپاس کردانیدند و در مقام ضراعت و بندگی زانو زده پیشکشها
کشیدند روز کار ازان اجتماع فرخنده آثار در فصل شتا رونق
بهار حزم اظهار گرفت و خاطر کبار و صغار ازان حسن اتفاق
مطرح انوار فرحت و استبشار شد فرط سرور نشاط ببسط بساط
عشرت و انبساط استدعا نمود و طویهای بزرگ و جشنهای پادشاها
بآیینی فزون از اندیشهٔ عقل فرزانه ترتیب افتاد فرق جمال آغایا
خورشید مثال نا بهید دلال از بغتاق مای پروین اتساق نیرین
اشراق زیب و زینت یافت و چند روز مخوای طرب مؤدا
این نظم دلکشا توانند سرود تمتع و احتظاظ گشت که بیت

زمانی ز شغل جهان بگذریم ۰ ز مرجان پرورده جان پروریم
برسم فریدون و آیین کی ۰ ستانیم داد دل رود وی ۰ و حضرت
حاجب قران امیرزاده محمد سلطان را بلحاظهٔ عنایت و تربیت
اختصاص بخشید ف سرش را ببارسلت از تاج رزه ۰
همان کرده کاهش بزرین کمر ۰ و از جمله نوازشی که در بارهٔ او

کرامت نمود تفویض اسباب تازی مجموع نوته جنک بزین زرانعام
فرمود و بعد از طی بساط طوی و عشرت سایهٔ التفات بر تنسق امور
سلطنت و مصالح مملکت انداخت و امیرزاده اسکندر که بواسطهٔ جزیهٔ
شاه زادهٔ مشار الیه او را بند کرده بود خانچه اشارت بدان رفته و به
پایهٔ سریر خلافت مصیر آورده در دیوان بزرگ او را بدرخت رسیده بود
یاساق رفتند و بند برداشته بکذاشتند کنتار در ایلغار و ستادن حضرت
صاحبقران ایلچی با اطراف و جوانب پیش ازین رقم زدهٔ کلک
بیان کشت که سلطان احمد جلایر از بیم هجوم عساکر کردون مآثر از بغداد
کریخته بروم رفته بود و التجا بایلدرم بایزید برده و چون اوازهٔ توجه رایت
ظفر نیاه بصوب روم در افواه و السنه مردم افتاد سلطان احمد از حوالی
قیصریه از ایلدرم بایزید جدا شده متوجه عراق عرب شد و از راه قلعة الروم
کنار بکنار فرات بهیت آمد و از انجا ببغداد رفت و با وجود انک بغداد
از بنیاد برافتاده بود و بکلی متاصل شده بعمارت آن مشغول شد و دیکر مخالفان
که از توقف جان متوقع شده بودند و در کریوه کاه اوارکی و براکندکی هر یک بکنجی
خزیده چون مور بال و سته باز بیطران آمدند و جمع می شدند و چون پرتو این خبر
برساحهٔ ضمیر منیر صاحبقران جهانکیر افتاد حزم پادشاهانه اقتضاء آن
کرده که پیش از انک ایشانرا امکنی حاصل شود بکلی متاصل و باجز کردند شاه

زادکان

زادکان و نوئینانرا احضار فرموده سنت سنیهٔ مشورت تقدیم رسانیدند
و فرمان داد که چهار فوج از عساکر نصرت شعار بطریق ایلغار سر بکیک
براهی روان شوند از انجمله امیرزاده پیر محمد عمر شیخ و امیر سلیمانشاه و جها
ملکت و پیر علی تازه دیکرا بتوجه صوب لرستان و خوزستان و واسط
مامور کشتند و امیرزاده ابابکر و امیر جهانشاه و دیکراوا تومان راصوب
بغداد تعیین رفت و امیرزاده سلطان حسین و امیرزاده خلیل سلطان
را با جمعی از امرا و لشکریان عزیمت بعضی ولایات عراق عرب مقرر شد
و امیر یزدق را با کروهی از سپاه ظفر پناه ماخت جزنده و اشتغال
بتلع و قمع طاغیان آن نواحی و حوالی نامزد کشت و چون هنکام فراغت
جیش نصرت ملاذ از بغداد اکراد پر فساد بیدفرصتی و کنده در دی حسارت
نموده بودند سفارح بلنغ از مقام انعام صدور یافت که اول بم الطریق
کار آن فریق بسازند و واقعه زار روز کار از خار اضرار آن اشرار بدکردار
بپردازند و با انک فصل شتا بود و شدت برودت هوا بر رحمهٔ اعلی
و کثرت برف در راهها بمثابتی که تاغد و امثال آن غی انداخت عزم مصمم
شاه زادکان و امرا بامتثال امر مبارک نموده هر فوج بصوبی که اشارت
رفته بود بی توقف روان شدند و در ناحیهٔ دربند تاش خاتون که کردان
بسبب از غلبه برف و سختی سرما از کوهها فرود آمده بودند و در صحرا نشسته

نخست از ایشان اغاز کردند و حشری بی شمار به تیغ ابدار آتش بار بگذ
جماعتی روی اضطرار بکوه نهادند که جان ازان عقاب بلا بیرون برند
واز بسیاری برف واستیلاء برد مبیر شد انگشت بحر بزمهار براورد
آما جستند و چون آتش قهر کجیف خود بدستی ما کی بر فروخته بودند اشتغال
یافته بود خرمن زندگانی جمله بسوخت و چند فتنه که در هوای چیل و ضلال
پرواز داده بودند سایهٔ شامت و خامت عاقبت بر حال ایشان انداخته
روز حیاتشان تیره تر از پر زاغ شد و روی برف از خوشان گونهٔ ستعار
طوطی گرفت ف زبس کشته کافتاد بر کوه و دشت جهان گفت بس کز احد کدست
وبعد از ان ملک امیرزاده ابابکر و امیر جهانشاه روی جلادت بغداد نهادند و بدو راهها
بشهامت و صرامت جهان بوشتند که مرغ بلند پرواز را از نشیب و فراز ان مجال
عبور و جواز نبود و علی الغفله آخر روزی جهان بغداد رسیدند که سلطان
احمد از غایت اضطرار بیک تق پیرهن بی ازار خود را بکشتی درانداخته از شط
بگذشت و از ان طرف آب با سلطان طاهر برش و معدودی از نوکران
برا سبان باد پای سوار شده متوجه حله شد و لشکر بایلغار آمده را آن شب در بغداد
توقف افتاد علی الصباح چون توجه سلطان احمد بحله محقق شد امیر جهانشاه
بتکاپوی او تا حله رفت و چون او جزیره بود و نزدیر آب فرات بخزینه خالد
و مالک رفته جهانجا توقف نمود و از براء عرض صورت حال سواری را

بتعجیل روانه درگاه عالم پناه کردانید امیرزاده سلطان حسین و امیرزاده
خلیل سلطان از راه تجمال در آمده مندلی را غارت کردند و امیر
علی قلندر که از قبیل سلطان احمد انجا بود گریخته و از شط گذشته
مردم و احشام آن طرف جمع آورد و بکنار دجله باستظهار
آب بای تجلد و قرار بفشرد و امیرزاده خلیل سلطان با بنده سلطا
ببر جهانگیر بر لاس را با پانصد مرد جلد از بالا ر آب بفرستاد که
بشناه از شط عبور نمایند و از عقب ایشان در آیند و خود با لشکر
دز ابر باستاد و چون پایند سلطان از آب گذشته قعار تخالفا
فرو گرفت لشکر که در مقابل ایستاده بودند روان بر آب زدند
و چون باد گذشته آن خاکسار انرا آتش قهر در بنهٔ ثبات و خرمن
حیات انداخته و مجموع را شرار کردار متفرق پراکنده ساخته
غارت کردند و اسیر گرفتند و امیرزاده پیر محمد و امیر سلیمانشاه
در دو بند ار بقوت بازوی تسلط و اقتدار حشام ساکی و قبیلی را
تاراج کردند و امیرزاده رستم که جهت قشلاق از شیراز بشوشتر
آمده بود بر حسب فرموده بایشان پیوست و از انجا باتفاق
روی توجه بجانب عباده و واسط نهادند و شیخ اویس کرد
بجرجا گری ایشانرا مکوبندی بسته بود و بگذار عریضه بکوبنه

از دجله بگذشتند و شبگیر کرده بعجیده زیارت سیدی احمد کبیر رفتند
و از انجا دو روزه راه رفته اعراب عباده را بتاختند و غارت کردند
از سلب و شتر و غنیمت بسیار گرفتند و از انجا معاودت نموده و باز
از آب عبور کرده بشوشتر آمدند و امیر سلیمانشاه دو قحه دار و غار
شوشتر و محمد بگلشیر دار و غار دزفول و تور خواجه دار و غار
حویزه و شمس الدین ده دار که متصرف و عمله دار خوزستان بودند را
مغدور کرده و وجه بسیار از ایشان باستخلاص نمود و امیرزاده رستم
از انجا برحسب فرمان عازم شیراز گشت و شاه زادگان و امراکه
باطراف و جوانب بجهتون رفته بودند آن زمستان در عراق عرب
توقف نمودند و دیگر مخالفان را تاخت کرده غنایم بسیار گرفتند
و در اول بهار برحسب فرمان عازم درگاه صاحب قران گیتی ستان
گشتند و امیرزاده پیر محمد و امیر سلیمانشاه و دیگر امراکه با ایشان بودند
بهمان عزم روان شدند و پل خالص که نزدیک جبل حمری واقعست
در دوازده فرسخی بغداد و جهار فرسخی قبهٔ ابراهیم لک مجموع بهم رسیدند
و باتفاق روی توجه بپایهٔ سریر خلافت مصیر نهادند کفتار در ذکر سلیمان
که بتجدید موجب عزم حضرت صاحب قران شد بجانب روم چون قرایوسف
ترکمان در میان مملکت مسلمانان از مدتی باز دست فساد برگشاده

بود و پای از جادهٔ راستی و سداد بیرون نهاده و سر بی باکی برآورده
امن طریق برانیده و رونده و از بزرگ و خرد کوچک میشورانیده و از
طبع مخالف امنگ راه زنی را عملی ساخته قافله بلند آوازهٔ تجار را آسیب
می رسانید حضرت صاحب قرانی که طبع همایونش بمحض راستی سرشته و را
رستی برخاتم دولت ابد پیوند کرهٔ جبین سلطنت و فرمان فرمائیست
نوشته انتظام حقوق اسلام و قطع مادهٔ شر و فساد او برذمت همت
پادشاهانه واجب می شناخت و او دران وقت از بیم عساکر گردون
مآثر کرکنه نبود و بروم رفته و ساحهٔ حمایت قیصر مأمن نجات تصور کرده
بنابرین داعیهٔ یورش روم از خاطر مبارک سر برزد و چون ان معنی اشتهار
و آوازه بروم رسید قیصر متوهم شد و تمام اهالی ان دیار در اضطراب افتادند
و اکابر و اعیان مملکت از علماء صلحا و اشراف پیش ایلدرم بایزید رفتند
و هر زبان نصیحت این معنی را بعبارات مختلف عرضه داشتند که این پادشاه
بسیار شوکت که عازم این جانب شده دولتی عظیم دارد تا غایتی که هر کس
که پای از جادهٔ فرمان او برداری او بیرون نهاده سر به باد داده و هر که
روی از متابعت او برتافته بجان امان نیافته اعوان و انصار او هر کار
بزرگ و شغل خطیر که پیش می گیرند باسانی میسر میشود و روی توجه بدکشور
و دیار و شهر و حصار که می آورند باندکی سعی مسخر میگردد و این معنی در سابقه

عنایت ربانی و تائیدات آسمانی نتواند بود با چنین صاحب دولت
مخالفت ورزیدن اصلا مصلحت نیست صواب آنست که از
و موافقت درآید و تراضی خاطر ایشان حسب المقدور سعی نماید ایلدرم مانند
را آن سخنان معقول نمود و خود نیز خایف و اندیشناک بود یکی از قضاة اسلام
را با امیری سخن دان و مکتوبی مشتمل بر اظهار اطاعت و ادعان بحضرت قران
گیتی ستان فرستاد و در قراباغ اران بدرگاه عالمپناه رسیدند و بوسیله
شاه زاده کان نوئینان بشرف بساط بوس استسعاد یافته مکتوب رسانیدند
و زانوزده بادای رسالت قیام نمودند محصل کتاب و خطاب همه انک چون
عنایت ازلی از خزانهٔ قوی الملک من تشاء خلعت پادشاهی و جهانبانی
برقامت اقبال آنحضرت آراسته ما در مقام مطاوعت و طاعت گذاری صادق دم
و ثابت قدیم و اگر پیش ازین خلاف این معنی ظهور آمده بعد ازین جز طریق
اطاعت و انقیاد نسپرده نخواهد شد حضرت صاحبقران فرمود که چون والی شما
باقامت فرض جهاد قیام مینماید بیوسته با فرنج غزا می کند ما بالطبع اصلا
خواهان آن نیستیم که متوجه آن طرف شویم و لشکریان مملکت گشیم کرخاطر
بهیچ وجه رخصت نمی دهد که دیار اسلام را خرابی روی نماید و موجب شماتت
بی دینان گردد لیکن دایوسف تورکمان که یورت او ابتاعش در میان ممالک
اسلام واقع شده میپسندی بدگردار ست از بی باکی بقطع طریق و نهب اموال

مردم و بسیار افعال ذمیمه جسارت می نماید و باسباب فساد و بیداد
او بمسلمانان پیش ازان میرسد که ضرر بیگانگان اطراف ازین وقت
انهم عساکر منصور ما کریمه است و بآن جانب آمده والی شما او را
جای داده حمایت میکنند و این معنی بغایت ناپسندیده است اورا ازین
سه کار می باید کرد یا زمان شمشیر بفصل قضیهٔ آن بدفعل برکماشته کار او
آخر سازد یا اورا بند کرده پیش فرستد تا مکافات او را بوسیده جزای داده شود
یا اورا از مملکت خود براند تا مادهٔ نزاع انقطاع یابد و اساس موافقت
و دوستی استحکام پذیرد و بعد ازان جهت غزای کفار انچه مقدور باشد
از مساعدت و مضاعدت بجای آوریم مرد و شاه زادکان روم قبول اوامر
علیه را بخضوع و خشوع التزام نمودند انحضرت بس از روزی چند بعزم شکار
سوار شده از اراب ارس عبور فرمود و خدام بهرام انتصار شیر شکار در آ
تمام تمام آن صحاری و جبال را احاطه کرده بعد از چند روز چرکه بهم رسید و از کثرت
اجتماع انواع حیوانات و اصناف جانوران مصدوقهٔ واذ الوحوش حشرت
مشاهده افتاد شاه زادکان بر حسب فرمان بمیان درآمدند و بنوک پیکان آتش
افشان صید فراوان انداختند و غاطت بادشاهانه طرفین و ایلچیان روم
رخصت فرمود که بادشاه زادکان موافقت نمایند و جمعی از ایلچیان مثل محمد اراد
و توکل باورچی و دیگر فرکنان حکم انداز با ایشان بحرکه درآمده بس شکاری را

روز حلیه جبوقا عاری ساختند چون چوکه نیک فراهم آمد جنابک بیگ
صف لشکر از عقب یکدیگر بایستادند و شاه زادگان و امرا هریک بجای
خود باز گشتند و نثارها فرو کوفتند و تمام سکاریان از دو سمنوی بر بالای هم
افتادند که تلها و پشتها از ایشان پیدا گشت و بعد از ان اجازت شد که
عامه سپاه بصید و قید مشغول گردند هر کس حسب المقدور نخ و شش
سر بدست میگرفتند و می بردند و چون خاطر همایون از شکار پرداخت
باردوی اعلی مراجعت نمودند و ابعد از چند روز برحسب اشارت
علیه جشنی خسروانه بآیینی که جشن زمانه در ان خیره ماند مرتب گشت
و در ان جشن ایلچیان روم را نوازش فرموده خلعتهای فاخر
پوشانیدند و بانعامات پادشانه و کلاه و کمر سرافراز گردانیدند و گفتند
که ما را این زمستان همین جای توقف خواهد بود و اول بهار بتائید
پروردگار نهضت نموده تا حدود روم می آییم و انتظار وصول
فرستاده از پیش و الی شما میکشیم اگر جوابی بر نهج صواب رسید
فهو المراد والا ب بینیم تا خود بهنگام جنگ که گردد جومو گفت که باشد جوشنگ
و یا یزید چپانی ایلچیان را با جمعی بوسم رسالت با مکتوبی همراه ایشان
کرده روانه ساخت مضمون کتابت بعد از سلام و تحیت انک اگر
سخنان که ایلچیان رسانیدند از سر صدق و راستیست می باید که آنچه

درباب قزاقیوسف ترکمان گفته ایم کار بند شود و یکی خواص امرای
بزرگ خود را بفرستد تا درین جانب عهد و میثاق را بایمان
مؤکد گرداند و بعد ازان ابواب رسل و رسایل از جانبین مفتوح
گردد و مسلمان در میان متضرر نشوند والا ف اگر من سپاهی فرستم بروم
تراتیغ فولاد گردد جومو ۲ والسلام علی من اتبع الهدی کفار در حق نهر بلا
بحر رحمت نامتناهی آلهی کرانه ندارد و آثار علم و قدرت قدیم
حکیم علیم نهایت بذیر نیست و چون خلعت اعزاز طراز خلافت
پادشاه بی نیاز بنده نواز نوع گرامی انسانی را کرامت شده سلسا
زلال دایم الایصال فضل و افضال که پیوسته ازان دریای بی
انتهاء بر تمامی اسمار حسنی و صفات علی براراضی مستعدات مخلوقات
جاریست و در مقسم بخش قسمنا بینکم پذیرفته نصیب هر چیزی بقدری
معلوم میرسد نهرهای عظیم و جویهای بزرگ بر زمین قابلیت افراد
انسانی می افتد و آنچه از منبع عزت و عظمت انفجار یافته بوادی
قدرت و اختیار گذار میکند جلیه اعظم آن در قلزم مکنت و اقتدار
سلاطین بزرگوار می ریزد لاجرم ازان طایفه نامدار در هر دیار غرایب
آثار و بدایع اطوار بظهور آمده بر روی روزگار یادگار میماند و بتعاقب
لیل و نهار و تعادی اعصار و اد وار مخوای شعر آن آثار نا تدل علینا ۲
فانظروا بعدنا الی الآثار

بکوشش هوش اولوالبصایر و الابصار میرساند و از جمله ملوک گذشته
در صحاری حوالی ارس جوی بزرگ از آن نهر بریده بودند و بمرور
ایام انصراف و انخرام پذیرفته بکلی منطمس و انباشته شده
بود و در هنگام شکار نظر صاحب قران کامکار بران افتاده بواعث
همت پادشاهانه مقتضی تجدید خور آن جوی شد و بهمت امضای آن
قصد از آب ارس عبور نموده بحفر آن نهر فرمان داد و برحسب
اشارت علیه تواجیان آنرا بر امراء و لشکریان قسمت کردند
و بقرب یکماه جوی که ده فرسخ و بیشتر طول آن بنوعی حفر کرده
شد که جریان کشتی در امکان دشت و دهنهٔ آن جوی از نهر ارس موضعیست
که بکوشک جنکشی معروفست و پایانش تا محلی که آنرا سرخه میل گویند
و آن جوی نهر بولاس موسوم گشت و بر آن آب بسی قری و مواضع
و باغات و بساتین معمور شد و با انک اوقات همایون ساعات
صاحب قران ستوده صفات خالیه از مطاوی قصص و حکایات
گذشته مستفاد میشود پیوسته در طی اسفار و یورشهای سنگین بحفظ امور
مصالح کیتی ستانی و کشورکشائی بفتح و فیروزی و تدبیر مهمات سلطنت
و جهانبانی از مواقف نواری و مخالف گذاری مصروف بود از اینجهت
مقوله کارهاکه با مر عمارت راجع گردد جندان آثار گوناگون

در بهر دیار از التفات معمار همت آنحضرت صدور یافته که خوانند
مذکور نسبت با آن جوی خوزد باشد قیاس با تمان و نهی مختصر
از تجربی پایان و ما التوفیق الا بالله علیه التکلان و منه المستعان

گفتار در نهضت رایت منصور از قراباغ و توجه نمودن بصحاری شمکور

چون آفتاب تابنده درجهٔ حوت رسید که از بروج ذوجسدین سلت
و امتزاج طبیعت دو فصل مختلف لازم آن اقتضا رای صاحب
قران کیتی ستان بواسطهٔ آنک در دیار روم بغرض جهاد قیام
می نمایند و والیش نسبت با بندگان درگاه نیکخواهانه میزیست
در تصمیم عزم یورش و فسخ کردن آن عزیمت متردد بود و چون
روم مملکتی عریض و وسیعست و در انجا لشکر بسیار مستعد و آماده
رزم و پیکار و عساکر نصرت شعار از سه سال باز پیوسته در تضاعیف
یورش و ایلغار و مشغول قهر مخالفان و تسخیر بلاد و دیار امرا در بین
ولا از توجه بجانب روم متفکر و اندیشناک بودند و چون شمس الدینی
المالغی بواسطهٔ زیرکی و زبان آوری در پایهٔ سریر اعلی راه سخن گفتی
دشت نوینان و امرای بزرگ باتفاق او را برآن داشتند که بمکالمهٔ
مجال مسامع جلال رساند که امرا بر آنند که در باب عزیمت روم
تاملی بسزا می باید فرمود که جای اندیشه است و آن سخن را باین معنی

م

رواج دهد که زعم بیخبران آنست که لشکر جغتای را از یورش روم
تسلی می نماید وچون شمس الدین مذکور مصلحت اندیشی نوینان بعرض
رسانید وبکلام احکامیان موکد گردانید حضرت صاحب قران همت
رفع دغدغهٔ امرا مولانا عبد الله لسانرا طلب داشته از کیفیت
اوضاع واتظار فلکی استفسار فرمود ومبالغه نمود که آنچه از دلایل
نجومی می نمایدی مداهنه می باید گفت مولانا رمشار الیه عرضه داشت
که در تقویم امسال که معروض افتاده احکام قلمی شده سلت وطالع
این دولت در غایت قوتست وازان مخالفان در نهایت ضعف
وبحسب اتفاق در آن مدت ذوذابه ظاهر شده بود در برج حمل
چنانچه در آخر روز تا وقت غروب شفق از جانب مغرب
مینمود وهنگام صبح از طرف مشرق پیدا بود مولانا عبد الله
از مؤلفات مولانا محی الدین مغربی نسخه بمجلس همایون آورده
نقل نمود که چون ذوذابه در برج حمل ظاهر گردد لشکری از
جانب مشرق بر بلاد روم مستولی گردد وولاة روم در دست
ایشان گرفتار آید القصه در روز پنجشنبه سیزدهم رجب سنه
اربع وثمانمایه از یورت که قشلاق فرموده بود کوچ کرده
هم در قراباغ به سبزه زاری فرود آمد وچند روز هم دران حوالی

توقف

توقف فرمود وچون فصل شتا تمام بآخر رسید وسلطان واضح برهان
هفت اقلیم وآسمان از برجهای زمستانی عبور نموده حمل که اول
برجهای بهارست انتقال کرد انحضرت در روز یکشنبه هفتم سنه
المذکور موافق اول نوروز جلالی وموافق آت ییل بسعادت
واقبال سوار شده واز قراباغ ارّان در ضمان حفظ وکلاءة ملک
دیان متوجه شمکور گشت وامیرزاده محمد سلطان برحسب فرمان
از آب کر گذشته کنار یکمنار آب روان شد ورای جهان
آرای مولانا عبد الله صدر را از برای مزد اصفهان وضبط اموال
آنجا ارسال فرمود ومولانا قطب الدین قومی را که از صدور بود
جهت نسق معاملات دیوان بشیراز فرستاد وروایت نصرت
شعار از بردع وگنجه گذشته صحاری شمکور مضرب خیام نزول
همایون گشت وبعد از چند روز که جهت علف خوار توقف افتاد
رایت اقبال اشراق روی توجه بصوب آله تاق آورد
وچون بسرحد گرجستان کنار آب تیدر معسکر ظفر قرین شد از
دریای دولت روز افزون گوهر گرانمایه زیب افسر سلطنت
وپادشاهی گشت وروز آدینه بیست وچهارم رمضان سنه اربع
وثمانمایه بحری که بچهار ارد بهشت جلالی سنه اربع وعشرین

وثلثمایه بود موافق آت یل امیرزاده شاهرخ را بسری آمد بطالع
سرطان وجون این بشارت بسامع علیه رسید مواد بهجت وسرور
تضاعف پذیرفته براسم شکر وسپاس قیام اقتاد واورا محمد
جوکی نام نهاد وتمامی آغایان وشاه زادکان وامراونویتان
زبان وبوست بتبشار وبسطها بتهنیت ونثار بوکسادند وکفالت
محافظت اوبعهدهٔ علی خانزاده قرار یافت وامیرزاده محمد سلطان
که ازان طرف اب کر روانه شده بجماعت لکزیان البرز آماخته
وغنایم گرفته درین محل بعسکر ظفرقرین پیوست وجون اردوی
گیهان پوی از طنطنهٔ کوکهٔ کوج درحرکت آمد فرمان واجب
الاذعان نفاذ یافت وحضرات عالیات سراملک خانم
ودیگر خواتین عظام وحرمهای شاه زادکان وفرزندان ارجمند
امیرزاده الغ بیک وامیرزاده ابراهیم سلطان وامیرزاده محمد جهانگیر
وامیرزاده ایجل وامیرزاده بایسنغر وامیرزاده سیورغتمش ودیگر
درای سپهر کامکاری بازگشتند وآدینهٔ بر اورنجشنبه قهلیخ بازمت
ایشان مامور گشت وجون به تبریز رسیدند برحسب فرموده بقیهٔ
فصل تابستان درانجا توقف نمودند واوّل پاییز بسلطانیه فرمودند
وبسعادت واقبال پشت ابهت وجلال بمسند اقامت

واستراحت

واستراحت بازدادند وجون حوالی منکول از اشراق ماحیهٔ رایت
فتح آیت منور گشت مکارم اخلاق پادشامانه برطبق مضمون
وماکنا معذبین حتی نبعث رسولاً بتجدید ایلچی پیش ایلدرم بایزید
ونهاد موّدای رسالت بعداز تقدیم نوازش وسلامات انک
هرچند عساکر گردون مآثر روی عزیمت بآن طرف نهاده اند قول
ما همانست که پیش ازین الماع رفت اگر آن سخنان اسمع قبول راه
دهی ومقتضیات آنرا بجای آوری وقلعهٔ کماخ راکه پیوسته داخل
این مملکت بوده ودرتحت تصرف حکام این ولایت بمکاشتکان
ماگذاری ممالک روم تراسلم ماند تا دران حدود ازسرامن خاطر
وفراغ بال باتخالفان دین بجهاد وقتال اشتغال نمایی وبهرچه ملتمس
انجانب باشد مدد ومساعدت دریغ ندارید ف اگربشنوی آنچه به بودست
نکردی زپیمان بعهد درست ندارم دریغ از رضای تو هیچ
غمان ازطریق سعادت میچ کفتار در فتح قلعهٔ ترتوم ومعاودت شاه زادکان
واماکه درزمستان بتاخت رفته بودند دران حوالی ونواحی حصنی بغایت
حصانت واستحکام بود بقلعهٔ ترتوم موسوم ومشهور وقریب
دویست نفراز بی دینان کوج دران قلعه متحصن شده بودند وبرطغیا
ازاداء جزیه پیچیده متعرض مسلمانان میشدند وآینده وروندهٔ رازحمت

میرسانیدند و در آن وقت طغی که حاکم ایشان بود یا بنی کرجیسک نام
قایم مقام خود ساخته بود و و غیبتی نموده چون صورت این احوال
بسمع مبارک حضرت صاحب قران رسید یرلیغ جهانمطاع صدور یافت
که امیر شیخ نورالدین و امیر شاهملک و ازامراء قوشون موسی تیموتغا
وسعادت تمورتاش و تمور ملک وغیرهم روی اهتمام بفتح و
اشتغام آن کبران شقاوت فرجام آورند ایشان بموجب فرمان
متوجه آن قلعه شدند و از برای الزام حجت پیغام فرستادند که
اگر مطیع شوید و جزیه ادا کنید در امان باشید آن تیره روزان
بخت برگشته را تحکم حصار و فریب غرور و پندار در ورطهٔ هلاک
دیوار انداخت و باستظهار حصانت حصن حنک و پیکار را آماده
شدند و چون سپاه منظور لوا غلغلهٔ صلوات و تکبیر از حرخ اثیر گذرانیدند
دست اجتهاد با قامت جهاد برگشادند آن خون گرفتگان تا پنج روز
در منع و معارضه جانی میدادند روز ششم صبح ظفر از مطلع تایید
آسمانی برآمده قلعه فتح شد و آن خاکساران باد پیما از آب تیغ غازیان
با تشی دوزخ پیوستند و قلعه را از بیخ کنده با زمین هموار ساختند
و بعد از وقوع واقعه طغی که حاکم آن موضع بود پناه ببرکاه کردون
اشتباه آورد و عفو پادشاهانه او را یحان امان بخشید و چون رایت

نصرت شعار با آونیک رسید چند روز در انجا توقف افتاد تا فرستادها
از روم باز آیند و چون از میعاد مقرر و یکهار معین دو ماه بگذشت و خبری
نیامد حضرت صاحب قران فرمود که عجب حالیتست نژاد و تبار
اعتباری عظیم داشته ملت هر چند با ایلدرم بایزید مدارا و سازگاری
میکنم تا باشد که روم چون از داخل اسلامست آزآسیب عبور لشکر
کینه ور ما سالم بماند عروق ترکمانی او را نمیگذارد که قدم در طریق مستقیم
ملت بعبت و مصالحت نهد و ایلچیان اینجانب را باز نفرستد و از
خود راهی ستیزه از حد گذرانیده و بآن رسانیده که بضرورت لشکر بسر
او می باید کشید با آنکه هیچ طمع بملک و مال او نداریم ف
ندانم که تقدیر دادار چیست کهی داوری برکه باید گریست
اگر نیک و گر بد بحکم خدست کرا راه پرسش که چون و چرا ست و عهد اعلی
تومان آغا و امیرزاده سعد وقاص بسر امیر زاده محمد سلطان را از این
محل بسلطانیه باز گردانیدند و از انجا کوچ کرده باعساکر گردون مآثر متوجه
روم شد و چون مرغزار ارزروم از فر نزول افواج سپاه فیروزی
علامت نمودار صحرای قیامت گشت شاه زادگان و امراکه در زمستان
از قراباغ بطرف کردستان و عراق عرب بایلغار رفته بودند و دشمنان را
مقهور گردانیده و غارتیده چنانچه بتفصیل گفته در اول بهار باغنایم

بسیار از راه قلاغی و عقبهٔ سوتی متوجه درگاه عالمپناه شدند و ارالهٔ
تاق و آویک گذشته درین محل بعسکر ظفر قرین پیوستند گفتار
در فتح قلعهٔ کماخ و رسیدن رسولان از جانب روم از قلاع مشهور که بجهات
و استواری معروف و مذکور ست قلعهٔ کماخست بر روی سنگ پارهٔ
واقع شده که اندیشه را در ترقی بمعارج آن نردبان از طبقات سموات
باید ساخت و در پیرامن آن دره ایست عظیم که اوهام را در قطع مهابط
و مصاعد آن پای بسنگ حیرة برآمده بار بسر حد عجز و فتور میاید انداخت
و در دامن آن باغات و بساتین بسیار بر کنار فرات خوشگوار مذکور
کویئه آیة جَنّاتٍ تَجْرِی مِنْ تَحْتِهَا الْاَنْهٰرُ ف زمینش سرپاره سنگی بلند
ز طرف حصارش فلک را کوبند . بپیرامنش دره دیولاخ
بتنگ اندرو و تهم میدان فراخ نیفکنده بر بام تیخر ان کمندطمع بهج عالی مکان
بساتین او بر کنار فرات غودار فردوس و آب حیات و از غرایب
آن سرزمین آنکه بهر سال در فصل بهار سه روز متوالی صغار طیور
بجثهٔ عصفور که از نو پر برآورده باشد از هوا فرود می آید و اهالی آنجا
آنرا جمع آورده نمک سود میکنند و در اوانی و ظروف ذخیره میسازند
و بهرچه دران سه روز گرفته نمیگردد پرش بزرگ شده می پرد امیرزاده
محمد سلطان در پایهٔ سریر اعلی زانو زد التماس غود که تسخیر قلعهٔ مذکور

باو حواله رود

باو حواله رود حضرت صاحبقران گردون غلام ملتمس او را مبذول
داشت و با اکثر امراء توامان و بهادران بتسخیر آن قلعه فرمان داد
شاهزاده برحسب فرموده با اسباب محاصره و جنگ حصار بایلغار
متوجه شد و چون آنحضرت بازنجان رسید امیرزاده ابابکر و امیر
زاده خلیل سلطان و سلطان حسین و امیرزاده سکندر و امیر جهانشا
و امیر شیخ نورالدین و امیر برندق را با لشکر از عقب امیرزاده محمد سلطا
نفرستاد و چون ایشان بشاهزادهٔ مشار الیه رسیدند اطراف و جوانب
قلعه را فرو گرفته بمحاصره مشغول گشتند ف تا بده روز تاب آتش جنگ
نیاورده موم روان گداخته سنگ . و ز نهیب خروش کوس قتال .
خون روان گشته از عرق و جبال . سپاه منصور آب قلعه بار بستند
و نردبانها از ریسمان تعبیه کرده شب یازدهم شیر مردان کمریت بکوه
که تیخر جز از پیچ سنگ و تیز بخنان جایها نرود بالا رفتند و سرطنابها
دران بالا استوار کردند و امیرزاده محمد سلطان جماعتی از بهادران
را بقلم تعیین نام نوشته مقرر فرمود که بآن نردبانها بالا روند مردا
کار دران شب تا رجته بوش بی بانگ و خروش بالا رفتند
گرفتند و چون اهل حصار خبردار شدند دست اضطرار بمنع و
مدافعه برآوردند و روان سنگهای گران پران کردند و علی شیر

بان
بنزخت دولت غم زادهٔ امیرزادهٔ عباس با جند کسی دیگر از نزد
خطا شده اقتادند و ودیعت حیات را بمقتضای اجل باز دادند
روز دیگر که خسرو سیارگان با تیغ گیتی ستان بقلهٔ قلعهٔ فیروز حصار
برآمده رایت فیروزی برافراخت عساکر گردون مآثر کورکه فرو
کوفته جنگ سلطانی در انداختند و از جانبین رعد و منجنیق در کار
آمد و از فواز و نشیب سنگ و خدنگ آمد و شد کرفت از جوش
لشکر و خروش کرو فر هول روز محشر روی نمود و زبان تهور مردان
مرد و دلیران روز نبرد در مقام سربازی و جانسپاری این ترانه می سرود
که ف کر سر بود تو کِ کلاهی کم کیر ، ور تن بنود برک کیاهی کم کیر
بر مرزع گیتی ار وزد باد فنا ، از خرمن توده توده کاهی کم کیر ، امیرزاده
محمد سلطان در ایقاد نیران قتال و اغرار بهادران بر جنک و جدال
سعی جمیل مینمودند و امیر راده ابابکر آثار حلادت و دلاوری
بظهور رسانیده نوکران او بیش از دیکران با توق بیالا برآمدند
آخر الامر عساکر گردون مآثر بعون باری جون کبک کوهساری باطراف
قلعه بر دویدند و جنان حصن حصین و حصاری منیع را بیک جنبش
سلطانی مسخر کردانیدند و جون خبر فتح بحضرت صاحب قرانی
رسید فی الحال از مرغزار ارزنجان سوار شد و بسعادت و اقبال

متوجه

قلعهٔ مذکور کشت و جون بآنجا رسید نشیب و فراز آنرا بنظر احتیاط
درآورد و جون ازان قلعه تا ارزنجان هفت فرسخ بیش بنود محا
آزا بطهرتش که والی ارزنجان رجوع فرمود و ازانجا مراجعت
نموده رایت عزم قضا امضا بر افراخت و تسخیر ممالک روم را
وجههٔ همت بادشاهانه ساخت و بسیاری یاغیان و چتاغانان
در غار ماکریخته پناه بجایهای محکم برده بودند امیر شیخ نورالدین و علی
سلطان تواچی و دولتمور تواچی برحسب فرمان متوجه ایشان
شدند و جون سطوت باس امرای بهرام اشتهام از دور مشاهده کردند
خوف و هراس در باطن ایشان استیلا یافت و بقدم اطاعت
و انقیاد پیش آمده بتضرع و انکسار زینهار خواستند و امان یافته
جان ازان ورطهٔ مایل بسلامت بیرون بردند جون جلکار سیواس
مضرب خیام عساکر ضرغام افتراس کشت بایزید چمانی ایلچیکده
که برسم رسالت بروم رفته بود بارسولان قیصر برسید و جون
سابقهٔ حکمی در دفع قضا تخریب بلاد روم بالعموم تعلق کرفته بود
دیو غرور ایلدرم بایزید را بوسوسهٔ پندار کاذب از راه صواب
بینداخت تا بغداز اظهار اد غان و انقیاد رایت خذلان
سرایت عناد و استبداد برافراخت و جواب پیغام نه بر وفق

ادب وسداد باز نرستاد سخنان بیش از حد خود بزبان جسارت
رانده بود و در باب قلعهٔ کماخ عذر ما را نامقبول فرو خوانده آری
بجاری امور عالم منوط بارادت آفریدگار است والقیام بالاسباب
وقایع وحوادث مطلقا بتقدیر فاعل مختار تعالی وتقدس ف
بلی هر چه هست ارصواب انی خطاست ، سیب دارد اما مسبب خدا ست
جو خواهد که ویران کند کشوری ، شود پایمال بلا پروری
مسلط کند دیو طغیان براو که تا سر بغیری نیارد فرو جواز حد خود پا فراتر نهد
غنا نزاید بدست جسارت دمد قدم بر سرش قاهری کامیاب شود او کر قتار و ملکش خراب
القصه فرستادگان قیصر روم بوسیلهٔ شاه زادگان وامرا بعز بساط بوس
رسیدند و پیشکش و پیلاکات از جانوری جند شکاری و ده سر اسب
بمحل عرض رسانیدند و زانو زد پیغامی داشتند بگزارندخاطر همایون
ازان سخنان بی فرجام بهم برآمد و پیلاکات را رد و زبان خشم بکشاد
ف کر آئین بدی هیچ ازاده را ، که کشتی نبندی فرستاده را
سرت را جدا کردمی از تنت ، شدی مویه کر بر تو پیراهنت ، وبعد از
تسکین نایرهٔ غضب فرمود که چون کسی سعادت یاوری ننماید نصیحت
نیکخواهی او را سودمند نیفتد بر جند خویشتن که آن بلا واز گذار لشکر
جرار ما آسیبی نیابد بجای نیرسد والی شما بهر دم سخنی میگوید و یک

قول قرار

قول و قرار نمی کرد اکراد قرا یوسف را مینوشتاد و قلعهٔ کماخ را بکما
ما میداد هم او و هم مملکت او بسلامت میماند بحمد الله تعالی قلعهٔ
کماخ بی منت او مسخر بندکان ما شد اکنون او را بگو بندکه چون سخن نشنیدی
و با پنجا رسانیدی مردانه باش و صدمهٔ انتقام لشکر ما را اماده باش

شعر اگر مردکاری بنیشار پای من اینک رسیدم نکهدار جای

گفتار در رجعة دیدن حضرت صاحب قرانی چون رای جهان ارای خسرو کیتی کشای
عزم رفتن بروم جزم فرمود فرمان قضا جریان نفاذ یافت که عساکر ظفر اعتراس
در صحرای سیواس جمه بنمایند بیت بجوشید مدار از سم سواران
دیران بر دو نامداران ، سپاهی بی عدد زاندازه بیرون ، همه تند و قوی هیکل و کرد
دیران همه چون نیزه سردار ، کمرها بسته بهر رزم و پیکار ، جوانشکل عاشقان از بهر دلبر
جهان پیمای و خون ریزو دلاور ، همه چون آتش سودا جا بسوز ، همه چون غمزهٔ خوبان جکر
یکایک تیغ زن چون ترکش یلان ، سراسر صف شکن چون زلف دلدار ، زبس ترکان و کیش و
شده تیره فلک چون لرزان ، زکرد ان سپر دار کمانکش ، جهان بر شد چنان کز تیر ترکش
قضای دشت بهناور شده تنگ ، زانواع سلاح و آلت جنگ ، زکرز و نیزهٔ و شمشیر و خنجر
زدرع و جوشن و خفتان و بکتر ، بدین سان لشکری با ساز و آئین ، زکین ابروی هم در هم کرده
صاحبقران بی همال بسعادت و اقبال بر بالا بشته کرشمه خرو انه باوج سپهر
برین برافراخته بود ند بیشت و لشکر فوج فوج و کروه کروه کرده مکلف و زین فوق

راکب تا نعل مرکوب غرق آهن بترتیب میگذشتند و فوج که عقابل
صاحب قران که در جهان مقابل ندشت میرسیدند مقدم ایشان بیعی آمده
زانونوده سلب میکشید و زبان اخلاص را بدعا و ثنا ر آنحضرت ی آرسلت
ف که باداتن وجان مانند کان . فدای سم سلب صاحب قران
برانیم کز فوا قبال شاه . نمانیم در روم و پوشش کیاه
همه ملک دشمن بهم بر زنیم . تنش را بخاک هلاک افکنیم طوعت
سر بدسکالت که نیکش مباد . زتن دور کردد بشمشیر داد . وازبان عا
پادشا مانه اورای ستود و بمرحمت قوی دل و پشتظهر ساخته مینمود
ف که کیتی مباد از کردان تهی . کزایشان بلندست تاج مهی . وبرین
منوال تومان تومان و هزاره هزاره وقشون قشون متعاقب ومتوالی
میرسیدند و باقامت رسم مذکور قیام نموده میگذشتند وچون نوبت
بلشکر امیرزاده محمد سلطان رسید که تبارکی از مستقر سریر سلطنت
مصیر آمده بودند سپاه ابنوه فلک شکوه تجمل وآیینی معروض گشت که
تا مواکب کواکب در میدان سپهر چولان مینمایند کس مثل آن ندیده
ونشنیده بود وچون مقررست که اتفاق از موجبات وسلباب کیتی
ستانی نبانیست مصراع کاری باتفاق جهان میتوان کرفت
شاه زاده تبلقین ملهم دولت امر کرده بود که جماعت هر فوجی ازلشکر

درصورت

درصورت محسوس مبصر که اقصی نهایت شهورست اتفاق غایند
وبرحسب فرموده او طایفه را بتمام علم و سنجق وجیه وزین وکجیم
ومجموع اسلحه وسلباب از ترکش وکمر و نیزه و سپر و جماق وغیر آن
همه سرخ بود و طایفه را همه زرد و جمعی را همه سفید وبعضی را همه
بنفس و دیکر الوان بهمین قیاس وبعضی تمام جوشن پوش و فوج
مجموع زره دار و آراستکی وظرافت بحدی که ورای آن بکلک
تصویر بر لوح خیال نتوان نکاشت وچون شاه زاده سپاهی خبانرا
مکمل و آراسته بعرض کاه رسانیدند باقامت رسم الجاشی و پیشکش
مبادرت نمود ولب ادب بصوالح ادعیه و فوایح اثنیه برکشود
ف که جاوید باد اجهان سربسر . بفرمانت ای خسرو تاج ور
فلک تا زکتم عدم شد پدید . نظیر تو صاحب قرانی ندید
همه عالم از عدلت آباد باد . که لطف الهی ترا داد داد . کهین بنده وجمله کهتر
بجان بسته ایم از برین ره میان . بنیروی بخت تو در یک بحوم
برآریم کرد از همه بوم روم . نمانیم در روم برک درخت
نه شاه و نه کاه و نه تاج و نه تخت . سربدسکالت شود تاج دار
وکر خود بود قیصر تاج دار . زخ فرخ شاه ازان برشکوفت
برزیرلب حشمت از لطف کوفت . جوانبخت بادی و روشن خرد
. خدایت نکه دار از چشم بد

وجون از اوّل صباح تا نزدیک عصر که غاز پشین فوت میشد لشکر
بگذشت حضرت صاحب قران بقصد اداء ظهر برخاست و فرمان
داد که ایلچیان روم راسوار کرده تا باآخر صف سپاه برسانند وجوف
فرموده بنغاد بپوست ایشانرا از مشاهده آن کثرت وعظمت وملاحظه
آن اسباب وآیین دود حیرت از سر برآمد ورعشه بر اعضا
وارکان وجود افتاد روز دیگر مراحم بادشاهانه ایلچیانرا نوازش فرموده
اجازه انصراف ارزانی داشت وفرمود که باید برانکوئید که جون
در مملکت رسم غزا وجهاد قایمست بر خاطر ما بغایت گران میآید که
بلاد راازعبور لشکر ما آسیبی رسد باین همه هنوز با توطریق مجامله
ومساهله می سپرم متعلقان طهرتن راباز فرست ویکی از فرزندانت
بجانب ما روانه کن که اورا بمثابه فرزند خود داشته از فنون تربیت
وعنایت آن پیوند که از تو که پدر مهربانی ندیده باشد تا تمام ممالک روم
برتو مسلم داریم وغبار وحشت بکلی فرو نشیند وازمیامن آن موافقت
هم تو در معقد دولت خود سلامت بمانی وهم اهالی آن دیار در مقام امن
واستقامت آسوده خاطر وفارغ البال بیاسایند وبرکت وصواب آن
بروزگار همگنان واصل گردد والسلام علی من اتبع الهدی ذکر فتح قلعه
ماروک جون ایلچیان روم برحسب اشارت علیه بازگشتند از منهیان

اخبار بسمع مبارک رسید که درین حدود قلعه ایست ماروک نام و
جمیتیاغان بناه بانجا برده متحصن شده اند وباستظهار حصانت
ومناعت آن حصن سر عصیان از جیب تمرد برآورده در زمان فرمان
لازم الاذعان صدور یافت که امیر شیخ نورالدین وامیر برندق متوجه
تسخیر وتخریب آن قلعه شوند ایشان باستمال امر مبادرت نموده با لشکر
فیروزی اثر روانه گشتند وجون ببلده رسیدند دم نای روئین برآمد
خروش یلان برگذشت از سپهر نبرد آزمایان دشمن سکال رخ ازکین نهادند
وجون آتش قتال اشتعال یافت ونران وغابالا گرفت حکم اندادان سپاه
فیروزی برحم سکان دیده دوز خصار یانرا از بالاء سور نبوعی دور کردند که
کس را مجال آن نبود که سر براورد وبتیحان آهین چنگ بی درنگ اهنگ کار
کردند وبنیروی سعادت وقوت بازو جلادت دیوار بناء قلعه را
بینداختند وشکریان نصرت شعار بحصار درآمده جمیتیاغان خاکسار را
عرضه تیغ آب دار صاعقه کردار گردانیدند جون نهادند چشم فتنه آیین
روی دولت بدان حصار حصین ماشد خصار از نهیبشان کند کس نماند از
کفتار در توجه رایات نصرت غیطه بصوب قبچاق وانکوریه هم در حوالی
سبواس جمی صاحبدولت که مسالک وطرق آن دیار میدانستند بعرض
همایون رسانیدند مصرع راه توقات جنکلیستانست وکذا رناء تنک

دارد و ایلدرم بایزید با حشری فراوان و لشکری بی پایان بتوقات
آمده سلت وسراب را گرفته قراولان نیز آن جنگل را دیده بودند واز ان
خبر داده حضرت صاحب قران کامکار آن راه گذاشته وعنان اقتدار
بجانب یسار معطوف داشته براه قیصریه روان شد وعلی سلطان
تواچی را از پیش بقیصریه فرستاد تا لشکر را نگذارد که از انجا تجاوز
نمایند ورایت فتح ایت بخشش منزل ارسیواس بقیصریه بخشم
فرمود واهالی شهر را خلعت امان ارزانی داشته چند روز در انجا
توقف نمود ف بدان رومیان برنخشود شاه. کنه کار شد سسته بابی گناه
وجماعتی بدکانی پناه بنقبها وسوراخها برده بودند لشکریان نقب
زده همه را بگرفتند وغارت کردند وچون علامات آنجا را وقت
حصاد رسیده بود فرمان شد که سپاه مور شمار را که ذخار علوفه را
اجتهاد به بندند ودر ای کشورکشای ممالک آرای امیرزاده ابابکر وامیر
شیخ نورالدین را بقراولی تعیین فرمود وعساکر گردون مآثر حه
پوشیده ویسال کرده از قیصریه متوجه صوب انکوریه شد وسه منزل
برکنار آب بزرگ که آنرا یولعون سویی گویند قطع مسافت نمود
روز چهارم اراضی قوشهر معسکر ظفر قرین گشت ودر انجا از قراول خبر آمد
که سیاهی لشکر ایلدرم بایزید دیده اند فرمان واجب الاذعان صدور

یافت ولشکریان صف شکن رویجانب دشمن آورده بتوره فرود
آمدند وبرسم معهود رعایت حزم را خندق کنده پچیر ومند ومستحکم
گردانیدند ورای صواب نمای امیر شاهملک را با هزار سوار بزبان
گیری فرستاد واو در حجاب ظلام لیل میل بخیل دشمن کرده بشتاب
سیل کما بیش ده فرسخ براند وبهنگام آنک کوکبهٔ شاهملک سپهر
از جانب شرقی افق بجوالی اردوی روی جهرکان بنجوم بنجوم نمود
صبح دمیدن گرفت امیر شاهملک به نزدیک اردوی ایلدرم بایزید
رسیده بود درکمنی مترصد فرصت بنهان بایستاد وچون قراولان
مخالف از قیتول پیرون آمدند بر ایشان حمله برده جنگی سخت واقع
شد وچون قیصر آگاهی یافت که فوج سنگ از سپاه منظور ابا ان
دلیری پیش رانده اند بر خاطر او بغایت گران آمد واز دهشت
وحیرت برداشته امرار خود را سرزنشها کرد ودر وقت طلوع اقتاب
کوچ کرده متوجه قوشهر شد وامیر شاهملک کسن بتعجیل پیش حضرت
صاحب قرانی فرستاد وقصهٔ جنگ وتوجه ایلدرم بایزید بصوب
قوشهر عرضه داشت آنحضرت الیاس خواجه شیخ علی بهادر
وصابن تور وبرادرش مراد ودانه خواجه وامیر حسین قوچین وسلطان
ملک بسراوج قراودیکر دلاوران شصت مردا باز زبان گیری

وامیر شاه مملک بازگشته شبهنگام ببرگاه عالم پناه رسید وچون روز شد
حضرت صاحب قران تعلیم وارشاد شاه زادگان وامرارا بایشان
بصوب مشورت فرمود که درین مقام دورای سلت یکی انک همین
جای توقف کنیم که تا زمان رسیدن مخالف مردم وجهار پایان اسراحت
نموده کوفتکی راه بنهند ازند ودیگر بیان مملکت یاغی درآیم وغارت
کنان میرویم وایلغار بهرجانب مینرستیم تااورا درعقب ما بتعجیل
بباید راند ولشکرش که بسیاری پیاده اند ویران شود وبعداز تنبیه بردقایق
جهانگیری رای ثانی اختیار فرموده وازانجا کوچ کرده بسعادت واقبال
روان شد وامیرزاده سلطان حسین رابادو هزار سوار دریورت باز
دشلت ویورلیغ جهانمطاع صادر گشت که امیر بوندق وبستری ودیگر
امرا رقشون ازپیش بانکوریه روند واکرارطرف دشمن لشکری
متوجه باشد راه برایشان ببندند ولشکر پیاده همراه ایشان توجه
نمایند وردو منزل که آب نیست جامها فرو برند امرا برحسب
فرموده روبراه نهادند وعبدالرحمن که تواجی پیاده بود پیادگانرا
سرکرده همراه ایشان ببرد وبهادران که روزپیش بزانگیری رفته بودند
بعضی ازپیشان وقت سحر باجمعی از مخالفان باز خورده وجنگ کرده
دوکس ازایشان بگرفتند ویکی راسر ودیگری رازنده می آوردند

وچون

وچون صیقل صبح زنگ ظلام ازمرآت گیتی بزدود وبهادران بازگشته
نیم قیصر با هزار حرد دلاور بزبان گیری آمده بود ودرشب ازپیشا
پنجر گذشته ودردره نهان شده بهادران که بازگشته بودند بایشا
رسیدند وجنگ درپیوست باانک شصت سوار بیش نبودند
وهم بزد وآن غلبهٔ بسیار جنگ کنان جنگ کنان میرفتند وچون
مخالفان سپاهی سپاه امیرزاده سلطان حسین ازدور بدیدند بایستا
وبهادران بسلامت رانده بموکب ظفرقرین پیوستند وسلطان
حسین نیز ازعقب برسید وامرا وپیادگان که برحسب فرموده متوجه
صوب انکوریه شده بودند امرا ازپیش بانکوریه راندند وتمام
ولایات واحشام وایل والوس ونواحی تاخته غنایم بسیار
گرفتند وپیادگان درعقب ایستاده بجزچاه واحداث میان
راه بواه مشغول گشتند ورایت فتح آیت باسپاه ظفرپناه بسه
منزل بانکوریه فرمود وآن سرزمین مضرب خیام نزول اجلال وعکتنی
گشت وقیصر روم ازامرا یعقوب ناحی رابانکوریه فرستاده بود که
بضبط ومحافظت قلعهٔ آنجا قیام نماید ف سربارهٔ آن ندیدی عقاب
یکی کندهٔ کرده اندر پر آب یکی شارستان بگردش فراخ
سراسر همه قصر وایوان وکاخ زدوی سپاهی دلیر اندرو
همه نامداران بر خاشی جو

ویعقوب قلعه را محکم ساخته محاربه و مدافعه را مهیا و آماده شده بود و
حضرت صاحب قران روز دیگر بعزم احتیاط قلعه بکوه کردون
شکوه کیهان نوزد برآمد و شیران بیشهٔ شجاعت را بتسخیر قلعه اشارت
نمود دلاوران بی توقف روی جلادت بحصار نهادند و نیران قتال را
اشتعال دادند و نقبها برده می الحال آب از بیشان باز ستدند و جمعی
دلیران مثل مقصود و توکل باوریجی و شهسوار و سرای و علی شیر و دیگر
بهادران بیرجی که بطرف آب بود برآمدند و نزدیک شدند که قلعه بیچ
شود ناگاه از قراولانی خبر آمد که قیصر بالشکری از هرجه تصور نمایید
بیشتر از عقب آمده بحصار فرسنخی رسید حضرت صاحب قران بعسکر
ظفر قرین فرمود دلاوران که بالای برج برآمده بودند جنگ کنان بزیر
آمدند و حکم واجب الامتثال بنفاذ پیوست و لشکر کوچ کرده و مقدار
یک لب تاختن بیشتر رفته آب را در عقب گذاشتند و بتوره فرود
آمدند و جعفر خندق و استحکام آن بحد رسانیدند و قیام نمودند
زمین را بکندن گرفتند پاک شد آن جای مامون سراسر مغاک
شب آمد کوان شمع بفروختند بهر جای اتش همی سوختند و در
عبور لشکر مخالف جشمهٔ حوزد در دامن کوهی بود و دران گذار بغیر ازان
آب یافت نمیشد و چون رایت روی روز اشکاسی یافته جز سجزی

شب

شب سایهٔ مشک فام بر اطراف و اکناف عالم انداخت و چشمهٔ خورشید
در دامن کوه کردون بگلدرات ظلمت و تیرگی آلوده گشت اشارت
علیه بنفاذ پیوست و جمعی رفته آن چشمه را بهر گونه کندگی و قادورات
خراب ساختند و صاحب قران صافی درون پاک اعتقاد بهنگام
انک مردم پهلوی استراحت بمراد بر بستر رقاد نهند بخلوتخانهٔ راز
درآمد و با حضرت کارساز بنده نواز بعرض نیاز آغاز نهاد و جبین اخلاص
و افتقار بر سجده گاه تضرع و انکسار نهاده زبان مناجات بر گشاد
که پروردگارا هرچه مرا مدة العمر از نصرت و پیروزی روزی شده
و از فتح و ظفر روی نموده محض عنایت و مرحمت تو بوده و اگرنه
از من چه آید و از عاجزی که هیچ جان و تنش بارادت تو باز
بسته چه گشاید همان لطف و مکرمت که پیوسته ارزانی داشته باز
چشم میدارم و بکرم بی دریغ که همیشه کرامت فرموده امیدوارم شعر
ای همه هستی ز تو پیدا شده ۰ خاک ضعیف از تو توانا شده
چاره ما ساز که بی یاوریم ۰ گر تو برانی بکه رو آوریم گفتار در ترتیب
سپاه و تعیین لشکر چون حضرت صاحب قران تمام شب بمسکنت
و زاری معاونت و یاری از حضرت باری جل و علا مسألت
نمود بهنگام صبح که در صدر بارگاه خاقانی مشرقی انتساب رایت جهان

آرای نخوای فالق الاصباح بفور و نجاح برافراختند و باندک زمان
تیغ ظفر تاب افراسیاب بیک و هله تمام بوم روم جون دیگر بلاد
روی زمین بعموم مسخر گردانیدند حضرت صاحب قران گیتی ستان روی
دولت عزا بترتیب لشکر کشور کشا آورده برکوب عساکر گردون
مآثر فرمان داد و از سپاه ظفر پناه مردان کار و رزم آزمایان تیغ
گزار از خیمها و خندق بیرون آمده ف بجنبش در آمد سپه فوج فوج
جون دریای جوشان بهنگام موج ۰ سپاهی فزون از قیاس و گمان
شده تنگ از ایشان فضای جهان ۰ دلیران گرد افگن و صف شکن
همه شیر صولت و طی پلنگ ۰ دل و جان پر از کینی قیصر همه
بکف گرز و شمشیر و خنجر همه ۰ و برحسب اشارت علیه صفوف عساکر
گردون مآثر بآیین مرتب و آراسته شد که ظفر بصد دل عاشق پر جم
اعلام آن رزم آزمایان بهرام انتقام کشت و ابلق ایام سخت لگام رام
ارادت و کام آن کشور کشایان فیروزی فرجام شد ف
برآن ملت رزمی که خورشید و ماه ۰ ندیدست هرگز جنان رزمگاه ۰ لشکر
نصرت شعار جوانخار را پشت گرمی اظهار بعز اقبال بی انتقال امیر
زاده شاهرخ و امیر زاده خلیل سلطان قوة گرفت و از شهامت
و صرامت نوینان عالی مکان مثل امیر سلیمانشاه و امیر یادگار اندوجودی

رستم

ورستم طغی بوغا و سونجک بهادر و دولتمور و دیگر امرا مواد اعتضاد
همت تضاعیف و از دیاد پذیرفت و قتلغ ایشان سلطان حسین
بود و علی سلطان و موسی توی بوغا و بستری و در براتغار فیروزی
آثار رایت شوکت و اقتدار امیر زاده میرانشاه بدزوه مهر و ماه
برآمد و نیروی شجاعت و جلادت امیر شیخ نورالدین و امیر بوندق
و علی قوچین و امیر مبشر و طهرتن و حاجی عبد الله عباسی و سلطان
سنجر حاجی سیف الدینی و عمر تابان و شیخ ابراهیم شروانی و غیرهم
علاوه آن شد و قتلغ ایشان امیر زاده ابابکر بود و امیر جهانشاه
و قراعثمان ترکمان و توکل برلاس و پیر علی سلدوز و از اطراف
قلب قیامت نهیب که از غایت کثرت و کمال عظمت زبان
بیان از وصف قاصرست کروهی بی شمار از دلاوران تیغ گزار
روی تهوری تفکن بجنگ و پیکار آوردند از ان جمله از دست راست
قول باشمور اغلن بود و امیر زاده احمد عمر شیخ و شهسوار و سرای
و جلال باورجی و تایتوق و یوسف مغول و حاجی باباسوجی
و اسکندر مند و بوغا و خواجه علی برخواجه یوسف اپردی و حسن
براتخواجه و محمد قوچین و سرای خواجه و ادریس قوچین و شمس الدین
المالنج و مبارملک تواچی و ارغون ملک و پیر محمد و بهاالدینی و قرا

احمد

وبیک ولی وایلچکده وحقاق ودولتخواجه وایلچی بوغا وعبد الله وصوفی
خلیل ومحمد تواجی واسن تمور وشیخ محمد وقرامان وسنجر وحسین
وحسین وعمر بیک بسر بیک روزجون غرمانی وجهانشاه ویزدی
بیک قوچین واحدی ونجب شیر ومحمود ونبلول وامیر زیرک جاکو
ودیگر امرا دست چپ قول جلال الاسلام بود وتوکل قوقراوعلی
ومحمود وشاه ولی سونجک وجانی بیک ویادگار وشکری پیرمش خواجه
ومحمد خلیل برادر دولتمور تواجی وشیخ حسین ویرک ایلچی وملک پاینده
برادر الطون تخشی وقلقان تواجی وسلطان بولاسی وعبد الکریم حاجی
سیف الدینی وعادل وقطب الدین سلیم وجنید ایانی وجهانگلک
ملکت وتوپلاق قوچین وعبد الصمدی حاجی سیف الدینی وپیر محمد
شنکوم وشیخ اصلان کبک خانی ودولتخواجه بولاسی والیاس
کبک خانی ویوسف بولاسی وعلی عباسی وسید خواجه شیخ علی
بهادر وعثمان تواجی واسکندر شیخی وشاه شامان سیستانی وابراهیم
قمی وشاه توران سیستانی وشیر اوغل وپاشاه بوران ودیگر سرداران
ودر پیش قول ما بجه توق امیر زاده محمد سلطان اوج ظفر برآمده
ثالث نیز همین شد در عین شرف وتمکین ودر ظل اقبالش لشکری
ستاره حشر مجتمع ومرتب برون آئین وعقد آن جمعیت از انتظام

اعلام احتشام واهتمام امیر زاده پیر محمد عمر شیخ وبرادر امیر زاده
اسکندر وازنوینان نامدار امیر شمس الدین عباس وامیر شاهملک والیا
خواسی شیخ علی بهادر وایان ودیگر بهادران سمت شمال بزیرفت
ف کرده بی که هر یک بهنگام کار ۰ بمردی ز کردون برارند دمار
سر اندیر وبنرد آزمای ۰ تهمتن بزور وفریدون برای
وچهل قشون ارسانته را در ظل رایت نصرت آیت باز داشت
که از هر طرف که بدد احتیاج افتد فوجی ازان برحسب اشارت
معاونت ایشان شتابند وچند زنجیر پیل شکوهند کوه مانند که از
بقیه غنایم هندوستان بار دوی ظفر مکان بودند همه را کجیه انداخته
با سلح وسلباب رزم مکمل ساخته وبر بالای هر یکی کماندارانی چند
وقفط اندازان آتش باز جنگ را آماده گشته مقدم بر صفوف عساکر
گردون مآثر بترتیب باز داشتند ف صف زده پیلان هندی پیش صف
زهره شیران رومی در تلف ۰ زینتی افزوده پیل آن بوم را
زانبوس هند عاج روم را ۰ آفرین بر شاه شرق انتساب
کوجو بر هندوستان شکافتاب ۰ از دهلی راند پیلان سوی شام
تا کشید از صاحب مصر انتقام ۰ خشم او بغداد را معدوم کرد
دولتش اینک تحت روم کرد ۰ لاجرم قیصر بتجمل تمام ۰ آمد اینک پیای خود بدام

وایلدرم بایزید بترتیب وآرایش سپاه خود قیام نموده لشکری گران
وحشری بی پایان که تمام ممالک روم وجبتاغان آن بوم وطوایف افرنج
وغیر آن جمع آورده بود بیارست وفوج فوج را موضع لایق ومحل مناسب
مقرر گردانیدند ازانجمله در قبل میمنه بشیر لاس افرنج راکه برادر زنش بود
با بیست هزار سوار از لشکر افرنج تعیین فرمود وایشان مجموع ظاهر
خود را موافق باطن تاریک ساخته سیاه پوشیده بودند وعادت
ایشان در لبس جبا چنانست از سر تا قدم بفولاد وآهن می پوشند
که بغیر چشم عضوی دیگر پیدا نیست وپند ها آنرا بر پشت پای بهم پیوسته
قفل میزنند تا آن قفل باز نکنند جبا وخود از ایشان جدا نمیشود ودر قبل
میسره بسر عین خود را سلمان چلپی با عساکر روم باز دشت وخود در قول
ایستاده سه بسر موسی وعیسی ومصطفی را در پس پشت خویش جای
داده محمد چلپی که ارشد اولاد او بود وبه کرسی شتهاریافته وامراء وسرداران
روم مثل بالی فوج پاشا وعلی پاشا وعیدپک وتمورتاش وخواجه فیروز
وعیسی بیک وحسن پاشا وشاهین وخلیل ومراد پاشا وسروجه وابرنوس
ویعقوب ویوسف وایل طرابان وتنکری برمش وبلبان ودادیاتی وشاهین
وبانج وبسرایلدکوز واحمدی وبسر طاهر ومحمدی ومقبل وپاشاجق بریک
باغلبه سپاه بجای خود قرار یافتند وقیصر با تمام لشکر روی جلادت

بار دوگاه آورده عزیمت وآرسته روان شدند وجاشت سلطانی قلب
ومیمنه ومیسره ترتیب کرده وبیادکان دلاور باچرماییش داشته
برسیدند وبر سر بشتها باستادند واز جانبین کورکه وکوس غوغا کوفته
سورن انداختند ف برآمد خروشیدن کرنای ٭ فغان دیران رزم آزمای
دو لشکر بروی آنرا آورده روی ٭ جهان شد پر اواز برخاش جوی
کفتار در محاربه صاحب قران جهانجوی با قیصر روم وظفر یافتن بروی وجون
طرفین صفها کشیده وبوز مکاه سیده باهنک جنک در مقابله یکدیکر
باستادند واز عز یکورکه وکوس چهرها سندروس ولبها آبنوس
وزبانها پر فسوس کشت صاحب قران موید پاک اعتقاد بر سم معتاد
پیاده شد وروی مسکنت واقتقار بحضرت آفریدکار تعالی سلطا
آورده بوظیفه نماز وعرض راز ونیاز که در هر معرکه عادت بسنده یده
آن حذیو بوکزیده بود قیام نمود تا بدیده همت علی وصدق نیت
صافی روی آرزو ومراد در آینه حسن اعتقاد می تقاب ارتیاب
مشاهده فرمود وفرموده خواجه عبدالله انصاری قدس سره که اکر نخوا
دادن ندادی خوستن رستی مخزنه تحقیق را طرفه حله ارسلت وجون
از سر یقینی پای توکل برکاب سعادت انتساب در آورده سوار شد
وروی عزم خروا نه بکارزار نهاد فرمان داد که بهادران عساکر کردون

مانرا بیاد حمله آتش پیکار برافروزند و بهر شعله تیغ صاعقه کردار خرمنی
غرور و پندار مخالفان در هم سوزند نخست از قبتل برانتار امیرزاده
ابابکر یکوان مسابقت در میدان مبارزت راند و با سپاه نصرت پناه
مصرع دست کشوکشای دشمن گیر ۲ بکمان و تیر بازند و بوخم پیکان جان
ستان و بلارک خون افشان برانتار مخالفانرا که قبتلش بسر مهین
قیصر سلمان جلبی بود بر هم زدند ف جوشه زاده بر کوه مرکب زجای
بجستی شاهین و فرهای عقاب خذنکین فراغ کمان
بپستد عقدی بمهر کوان ۲ وصال بزور و فراق بقهر
طلاق روان جانی بدخواه مهر ۲ جوزیدند مرغان منقار شوم
غراب قضا آشیان ساخت روم ۲ وامیر جهانشاه و قراعثمان نیز حمله آورده
دست چپ دشمن را بکلی براندند و کرنجی که از دیکو فوزندان قیصر عزیمت
جلادت و سعادت اختصاص دشت کرّ و فرّ بسیار کرد و آنچه حد سعی
و کوشش بود بجای آورد و چون شیوه جلادت عساکر ظفر دایر بدیده
یقین بدیدی گمان دانست که مقاومت با جنان سپاهی از حیز امکان
و قدرت ایشان بیرون است روان با مردم خود روی دهشت بصوب
گریز آورده از میان بدر رفت مصرع زیرکی جای خود بشناختی است
والفرار مما لا یطاق من سنن المرسلین و از قبل جوانتار سلطان حسین

بلشکر فتح آثار پیش رانده بازوی شجاعت بنیرو دولت بکشاد و بضربات
بیاپی نیزه و تیغ مانند لمعات صاعقه و برق از میغ می در نیغ آتش
در نهاد ثبات و قرار دشمنان نهاد ف بتابید دولت جو غرنده شیر
در آمد به پیکار اعدا دلیر ۲ کفش کفتی ابرست و شمشیر برق
ز باران مهرش بدم خصم غرق ۲ ز رویی پر کینه خندان بکشت
که کفتی فلک تیغ دارد بمشت ۲ وامیرزاده محمد سلطان را عرق نجابت
و شجاعت مورونی جنبیده لب حمیت برکشاد و از حضرت صاحب
قران اجازت خواست که نهنک مامون نورد را در لجه آبی در یابیجا تازد
و کشتی حیات مخالفانرا در غرقاب فنا اندازد ف که من زنده و دشمنی شهیجا
برانم که بینند و آنرا خدای ۲ ز شاه اینک برتافت رو اندکی ۲
من و او نباشیم الا یکی ۲ اشارت علیه نفاذ یافت که بعد و جوانتار
شتابد شاهزاده باستقبال فرمان مبادرت نمود و با بهادران بازوی
جلادت و اقتدار برکشود ف روان شد بکردار شیر دلیر ۲
نهنکی بجنبش اژدهای بزیر ۲ چنین تا بلشکر که رومیان همی تاخت بر سان شیر
صف لشکر رومیان بر درید ۲ کسی از ایلان خویشتن را ندید ۲ و دلاوران
افرنج نیز در مقابله دست تهوّر بدافعه و مقاتله برکشاده کوششهای
مردانه مینمودند و چند نوبت از طرفین غلبه کرده یکدیگر را بواندند

واخر الامر ظفر پیشکان لشکر منصور غالب آمده و یاران روزکار
بسر لاسی افریخی و سپاه او که بر انخار لشکر مخالف بشکوه ایشان
آراسته بود براورند و بیاده بسیار در زیر دست پای سلیمان
کلد کوب بلا شده عرصهٔ فنا گشتند ف بگشتند جندان ز روی سپاه
که کل شد همه خاک آورد گاه به پیش صف و میان کس نماند
ز کردان شمشیر زن بس نماند و امیرزاده پیر محمد عمر شیخ و امیرزاده
اسکندر و امیر شاه ملک با رزم ازمایان قول پیش رانده بسی از دشمنان
رانیست گردانیدند و امیر شیخ نورالدین و امیر برندق داد مردی
و مردانگی داده بیاد کان میسرهٔ مخالف را از بالای کوه بنشیب حطر
انداده راندند و بسی از ایشان تن تیغ ی دریغ گذرانیدند ف
پر از کشته شد عرصهٔ زرمکاه جهان گشت بر جشم دشمن سیاه
وجون آثار ضعف و فتور در سپاه مخالف پیوست امر عاط
صدور یافت که سایر شاه زادکان و نوینان بیک بار حمله کنند ف
بفرمود شاه سپهر احتشام که لشکر بجنبش در آید تمام
بجنبید لشکر سراسر زجای بفرمان سلطان کشور کشای
از میمنه امیرزاده میرانشاه و امیر جهانشاه و شیخ ابراهیم و حاجی عبدالله
عباس و سلطان سجر حاجی سیف الدین و طهرتن و مبشر و عمر بابان

و پیر علی

و پیر علی و دیگر امرا از میسره امیرزاده شاه رخ و امیرزاده خلیل سلطان
و امیر سلیمانشاه و رستم طغی نوغای و سونجک و علی سلطان و دیگر نوینان
باتفاق جمله کردند مجموع عساکر گردون مآثر لحام ریز بر مخالفان تاختند
و میران محاربه و قتال بنوعی اشتعال یافت که مبالغه جنگ بزرگ ابراز
و تور انیان در نظر روزکار خوار گشت و داستان رخت خوان رستم
و اسفندیار را اعتبار نماند ف دیران تور ان ایران سپاه گرفتند بر لشکر روم
جهان تنگ شد آتش کارزار که میخواست کردون بجان بیمار زبس خون روئین
هزار اطلس روی افکنده باز غریو کور کبر بریده کوش بپا اندر افتاده سر بگاه گوش
ز بانگ سپه کوشها خیره شد ز کرد سپه چشمها تیره شد تو گفتی که در ربا بجوش مدست
نهنگ درم در خروش مدست زبس کشته کافتاد در دشت کین زمین تنگ شد تا بکوه
زبس خون که از کشتگان شد روان جهان گشت دریا گران تا کران گروهی بدادند جان در ستیز
گروهی نهادند رو در گریز در آن زمان که امیرزاده محمد سلطان بر انخار دشمن
دشمن را برانداخت شیش قشون لشکر شاه زاده بهالای تلی که محل ایسان بود بر آمدند
و ایلدرم بایزید با لشکر قول متوجه آن محل شد و سپاه شاه زاده را از ان بلندی راند
بجای ایشان بر آمد و ایشان بشاه زاده پیوستند باز روی جلادت بجانب مخالف
آورده جنگ را آماده و چون ایلدرم بایزید بران پشته اطراف لشکر خود را احتیاط کرد
بمیمنه و میسره را شکسته و پراکنده یافت جرئت بر وغالب شد و از سپاه بر انخار و جوانغار

او که متفرق شده بودند جمعی از پیاده و سوار پیش او جمع آمدند و حضرت
صاحبقرانی با امیرزاده شاه رخ روی بروی دولت قاهره بقصد قیصر
آورده تا مورد همایون برادر را برآمدند و امیرزاده میرانشاه نیز با امراء و اتغار
و امیرزاده سلطان حسین و امیر سلیمانشاه از جوانغار متوجه شدند و مجموع
سپاه ظفرپناه از اطراف روی بآتش شدید با یلدرم بایزید نهادند و اورا
و لشکرش را چون شکاری که بچنگ درآید درمیان گرفتند کز قصدشان یکسر اندرمیان
سواران و شیران صاحبقران جان آتش افروخ از گرز و تیغ که گفتی هوا کوه بارد ز مهر
قیصر تجته بهر نوع که بود بای تجلد میفشرد و با بهادران سپاه خود را نگاه داشت
و هنگام غروب آفتاب غنان از معرکه بپیچیده ازان بالا فرود آمد و بضرورت روی
اضطرار بصوب قراردنها و عیسی کردون ماتم کوچه داده برایشان بترماران کردند
و سپاری را بر خاک هلاک انداختند و ایلدرم بایزید بهزار مشقت ازمیان برفت
و فوجی از سپاه ظفرپناه بتکاپوی غنیمت یا فکان روان شدند
بیستند کردان توران میان همی تاختند از پی همیان بشمشیر تر آتش افروختند
همه بوم و برشان همی سوختند بس روی میان در همی باختند ارو دشت ازشتیان ببرداختند
ز روم و ز رومی براورده گرد بگردون برافشانده گرد نبرد و زبان روز کار از سن
تلفیق تیغ و بورد دکار مصدوق علت الروم و سپاه آن بلاد و دیار خواند و بشمر گرجکیا
از تشنگی فوت شدند چه آفتاب در ششم از جوزا سر بود و بهوا نهایت گرم و دران مرحله که ایشان

بر رنگاه راندند آب نبود ف هر کس که ز آب تیغ گردان جان برد
در حضرت آب جان شیرین ببرد و چون نسیم فتح و ظفر از مهبت تائید ملک
اکبر بپرچم رایت سعادت بیکروزید صاحبقران گیتی ستان موید
و مظفر از انجا باز گشته باردوی همایون فرود آمدند و طایف لشکر و سپاس
آفریدگار که انوار فتح و فیروزی از ناصیه بخت و عنایت بی علت او تابد بس ادا
ف زمین شد ز روی چو دریای نیل جهانجوی با تیغ و کوپال و پیل به پیروزی از رزم
باردوی فرخنده آمد باز بسی آفرین خواند بر کردگار کز و گشت بر دشمان کار
شاه زادگان و امرا جمع آمده بعد ملازمت فایز گشتند و زانورده بتهنیت
فتح و اقامت رسم نثار قیام نمودند و روز جمعه نوزدهم دو الحجه سنه اربع و بسمعه
البحریه بود موافق آب پیل که خطبت بید آسمانی خطبه این فتح های نبام
اقبال حضرت صاحبقرانی بخواند و الله الحمد منه **گفتار در گرفتن لشکر منصور قیصر**
روم را و آوردن بر رگاه مظفر لوا از عساکر فیروزی آثار که بتکاپوی در عقب
گریختگان رفته بودند سلطان محمود خوان با یلدرم بایزید رسید و اورا دستگیر
کرده در زمان پیش حضرت صاحبقران گیتی ستان فرستاد و چون اولیا
دولت نخلود موسوم قیصر روم را دست بسته خفتن کاه بر رگاه عالیشاه
اوردند عرق مکارم پادشاهانه در حرکت آمد و حامی عاطفت فرمان داد
که اورا دست کشاده بخوشت دارند و چون بعز ملازمی استسعاد یافت

مورد داور یا اعزاز و اکرام تلقی فرموده نزدیک خود بنشاند و بر سبیل
معاتبه بطریق رفق و مجامله بر زبان نوادر بیان جواهر فشان راند
که بهرچند که احوال عالم مطلقا بارادت و قدرت پروردگار است
و هیچکس را بالحقیقت اختیار و اقتداری نیست لیکن از روی
انصاف و راستی این بد که تو پیش آمده خود با خود کرده بیت
اگر بار خار است خود کشته ای * و گر پرنیان است خود رشته ای
بار ما پای از
حد خود بیرون ننهاده مرا بران داشتی که روی کین با تو آوردم و از
برای مصلحت غزو کفار که درین دیار بآن قیام مینمایند تحمل کردم و آنچه
وظیفه مسلمانی و خیراندیشی باشد از مدارا و سازگاری با تو بتقدیم
رسانیدم و در خاطر داشتم که چون نصیحت بشنوی و از متابعت و انقیاد
رائی تر امدد ما کنی و بهرجه احتیاج افتد از مال و لشکر مساعدت
نمایی تا از سر تمکین و استعلا یا قامت مراسم غزا استعمال توانی نمود
و تیغ جهاد و شوکت مشرکین دین را از اطراف و اکناف دیار اسلام
توانی درود و بر سبیل آزمایش از تو التماس کردم که قلعه کماخ
تسلیم غازی و متعلقان مهرش را روانه کنی و قرابوسف ترکمان را از مملکت
برانی و معتمدی دانسته را بفرستی که عهد و پیمان میان ما موکد گرداند
و بدین جزویات مضایقه کردی و سرکشی و عناد پیش گرفتی تا قضیه

باینی انجامید

باین انجامید و با این همه همگنان را معلوم است که اگر حال برعکس بودی
و قدرت و استیلا که حضرت عزت مرا ارزانی داشته ترا دست
داده بودی بر من و لشکر من این زمان جهان گذشتی اما بشکرانه نصرت
و پیروزی که از عنایت و رحمت حق مرا روزی شده در باره تو
و مردم تو جز نیکوئی نخواهیم کرد خاطر آسوده دار ایلدرم باینید در مقام
خجالت و انفعال بذلت و تقصیر خود معترف شد و گفت در واقع
خطا کردم که سخن صاحب قرانی چون شما نشنیدم لاجرم سزای خود
دیدم اگر عفو پادشاهانه گناه مرا بخشد من و فرزندان تا زنده باشیم
از جاده حد مشکاری و فرمان برداری پای برون ننهیم صاحب قران
در بانوال او را خلعت پادشاهانه بوشانیدند و بصنوف استمالت
و نوازش ایمن و امیدوار گردانیدند قیصر چون آن مکارم اخلاق مشاهده
کرد بعد از ادای دعا و ثنا عرضه داشت که فرزندان موسی و عیسی و مصطفی
در جنگ همراه بودند و خاطر متعلق ایشانست اگر فرمان اعلی نفاذ
یابد تا تفحص حال ایشان کرده اگر زنده باشند به بندگی رسانند ضمیمه
دیگر الطاف باشد حکم جهانمطاع صادر گشت و تواجیان در زمان
بجست و جوی ایشان روان گشتند و بعد از چند روز موسی را با قافله پیش
حضرت صاحب قرانی آوردند مرحمت پادشاهانه او را بخلعت

خاص اختصاص بخشید پیش پدر فرستاد و چه امر فرموده بود و از برای
او خرگاه خسروانه بنزدیک منزل همایون مرتب داشته بودند و حسن
براس و بایزید جیمپای بر حسب فرمان بمحافظت و مراقبت احوال
و قیام مینمودند شعر انیست کمال کامگاری ۔ دین پروری و بزرگواری ۔
و مناسب این کلام در این مقام عنان جرده خوش خرام خامه را بصوب
ثبت اثری از آثار خیر الانام علیه الصلوة و السلام انعطاف میدهد
که در روز فتح مکه بر دو دست مبارک دو حلقهٔ در کعبهٔ معظمه بگرفت
و با آواز بلند فرمود که لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ وَحْدَهُ لَا شَرِیْکَ لَهُ اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِیْ صَدَقَ وَعْدَهُ وَنَصَرَ عَبْدَهُ وَاَعَزَّ جُنْدَهُ
وَهَزَمَ الْاَحْزَابَ وَحْدَهُ وَلَا شَیْءَ بَعْدَهُ یعنی شکر و سپاس آن خدای
را که رسالت کرد اینده وعدهٔ خود را و یاری داد بندهٔ خود را و غلبه بخشید
لشکر خود را و بگریزانید گروهها را مختلف مخالف را بتنهائی بتحقیق
هیچ نیست که اثری از و ظهور آید بغیر از و و بعد ازان با اهل مکه خطاب
فرمود بطریق سوال که مَاذَا تَرَوْنَ اَنِّیْ فَاعِلٌ بِکُمُ الْیَوْمَ یعنی چون می
پندید و چه گمان می برید که من با شما کنم امروز ایشان بکمال کرم آنحضرت
میدانستند گفتند اَخٌ کَرِیْمٌ وَابْنُ اَخٍ کَرِیْمٍ وَالْکَرِیْمُ اِذَا قَدَرَ غَفَرَ کریمی
یعنی کریم و کریم زاده چون دست یابد ببخشد حضرت رسالت پناه
خاتمی علیه افضل الصلوات و اکمل التحیات فرمود که من شما را همان

میگویم که

میگویم که یوسف علیه السلام با برادران جفاکار گفت اِنَّهٗ لَا تَثْرِیْبَ عَلَیْکُمُ
الْیَوْمَ یَغْفِرُ اللّٰهُ لَکُمْ وَهُوَ اَرْحَمُ الرّٰحِمِیْنَ هیچ ملامت و سرزنش نیست
بر شما امروز بیامرزد خدای تعالی شما را و او ارحم الراحمین ست لاجرم از
میامن محاسن و افعال و اقوال آن موید بی همال که مذکر مکارم اخلاق
سرور آفرینش علی الاطلاق میشد بمخالفت آل و عترهٔ طاهرهٔ او علیه
و علیهم الصلوة و السلام از میان سایر شعب و قبایل بنی آدم بمزید
شرف و سیادت اختصاص دارند اولاد و اسباط دودمان صاحب قران
آخر زمان نیز باد یکوا عقاب و اخلاف ملوک و پادشاهان از اعاظم
سلاطین جهانداران که بر عصر و اوان بوده اند و کیفیت احوال و او ضاع
ایشان از نصوص ایه تاریخ معلوم میشود و بالسنه و افواه عالمیان
مذکور ست بفنون مفاخر و مزایا بفضل الله تبارک و تعالی ممتازند و مستثنی

تصحیف

تخصیص انک نکنید از سعادت ۔ جز اخلاق بنی آدمین و سعادت
جهانبانی که مقصود از جهان اوست ۔ بهین کوهر زکان کن فکان اوست
بتن زیب سریر پادشاهی ۔ بجان گنجور ستار الٰهی
دلش دریا و موجش فیض احسان ۔ کفش ابر و عطای عام باران
ز باران عطایش کشت امید ۔ جو شاخ دولت او تازه جاوید
بنانش منبع انهار توفیق ۔ زبانش مطلع انوار تحقیق

بدولت ملک و دین را داد داده ۰ بفکرت مشکلی کرد و دن کشاده
بقدرت ملک جم را زیر نگینش ۰ بهمت بحر و کان در آستینش
سپهر از حشمت او شرمساری ۰ جهان ز اقطاع جاهش خشک زاری
ز قصر قدر او ایوان کیوان ۰ ز تاق مسکن هندوی دربان
جهانداری جوانبختی جهان گیر ۰ که از بختش جوان شد عالم پیر
مغیث الدین ابو الفتح آنک خورشید ۰ بروبش کرد روشن چشم امید
ازین برتر نیابد مدحتی کس ۰ که ابراهیم سلطان کو بدو بس
مثل نشنیده از پیر و از ما ۰ همه گفتی جواب گفتی مصطفی را
باین لطف و کمال و دانش و داد ۰ نه پندارم که باشد آدمی زاد
جگویم در وصفش سفتنی نیست ۰ سخن زان سوی امکان گفتنی نیست
خرد پیش دل هوشیار او مست ۰ فلک با کاخ قدرش خرقه پست
ظفر خیل سپاهش را طلایه ۰ لوای حیش او را فتح سایه
ز بحر همتش گردون حبابی ۰ جهان در بوته او سرابی
جوگلکش مشک می ساید بکافور ۰ کشد نیل از برای چشم بدحور
نهال خامه اش زابر گهربار ۰ بباغ دین گل وحی آورد بار
نگوئی جو ریز د شکر کام ۰ امید خلق را شیرین شود کام
ز بیم تیغ او بدخواه در خواب ۰ گره بندد همه شب در گلو اب

جو شمشیرش

کمان یابد آن سهم سعادت ۰ که بازد سوی او دست جلادت
کمان نون پنی و زه دال و الف تیر ۰ ندارد فتح ازان گشته جهانگیر
بهر مقصد که شد تیرش روانه ۰ بناشد منزلش غیر از نشانه
بجز تیر قضا از شصت تقدیر ۰ بدین سانی خطا نفکند کس تیر
شهابش کوه را در موقف جنگ ۰ کند خون کرد و لعل ناب شد سنگ
ثنایش هر چه زین منوال گوید ۰ بآب جاه روی ماه شوید
کلامی بست و قدرش بس بلند است ۰ تهی دستیم و کالا ارجمند است
بسازم با دعا و آن هست کارم ۰ که از آجاره اخلاصت دارم
خدایا تا بود کاه انابت ۰ ز محتاجان دعا و ز حق اجابت
قرین مستجابت باد نیک ۰ دعا ر دولت این و او کسترد
همه کارش بکام ار نون توفیق ۰ درونش روشن از انوار تحقیق
جهان باد ابتغ این جهانبان ۰ ممتع جاودان از عدل و احسان

کفتار در فرستادن حضرت صاحب قران لشکر بما طراف و اکناف مملکت روم و فتح ماها رابیلاد و امصار ایران و توران

وچون حضرت صاحب قران از انجا کوچ کرده در ضمان حفظ ذوالجلال در مرغزار آنکوریه بسعادت و اقبال نزول فرمود و یعقوب کوتوال با قدام تضرع و ابتهال بیرون آمد و قلعه

را به بندگان درگاه سپرد و او را بعلی سلطان توا جی سپردند و عمال دیوان
برحسب فرمان بتوجیه و تحصیل مال امانی انکوریه قیام نمودند و چون خاطر
انوار از محاربهٔ قیصر بنوع که مقرر و محرر گشت فراغ یافت فرمان قضاجریان
بنفاذ پیوست که امیرزاده محمد سلطان بجانب دشت رسالت پیرساکه تختگاه
روم بود روانه گردد و امیرزاده ابابکر و امیر جهانشاه و امیر شیخ نورالدین
و امیر سونجک و دیگر امرا رتومان ملازم رکاب او باشند و فرمود که
امیر شیخ نورالدین در برسا بضبط اموال و خزاین انجا قیام نماید و شاه
زاده و امرا تا کنار آب ابیره یقه که بغاز اسکندر مشهورست تاخت کنند
و امیرزاده سلطان حسین و امیرزاده اسکندر و امیر سلیمانشاه و ستم طغی
بوغا و سید خواجه شیخ علی بهادر و پیر علی سلدوز و دیگر امرا را بطرف قونیه
و آق شهر و قره حصار و علایه و عدالیه فرستاد و اشارت علیه صادر شد
که فتح نامها قلمی کردد منشیان بلاغت شعار و دبیران براعت آثار مثل
مولانا شمس الدین منشی و دیگر کتاب فصاحت و ثار بدایع نگار
طغرا نامها پرداختند و بمجموع ممالک ایران و توران روان ساختند
فتح نامهٔ بسلطانیه پیش حضرت عالیات ارسال رفت و یکی بتختگاه
سمرقند پیش امیرزاده عمر و یکی بجانب کابل و زاول و هندیش امیر
زاده پیر محمد جهانگیر و یکی بتخت فارس پیش امیرزاده ستم و بخجنین بکرستان

وکاشغر و ختن و بدخشان و خراسان و خوارزم و طبرستان مازندران
وگیلان و آذربایجان عراق عرب و عجم و کرمان و کیچ و مکران و سیستان و سا
بلاد بر و بحر فتح نامها فرستادند ف بهر سو نوید و سوار و پیون
همی رفت بامه و رهنمون، و از جمله چون بشارت آن فتح ارجمند بدارالعباد
یزد رسید خواجه غیاث الدین سالار سمنانی که دران سال از قبل دیوان
اعلی بضبط مال آنجا آمده تمی درعین بازار شهر میساخت و از جهت ورود
خبر آن دار الفتح نام شد و بدان بشارتها ریافت و بی تکلف بزار خانهٔ بان تکلف
و آئین در تمام روی زمین نیست و حکم واجب الامتثال صدر بذیرفت که امیر
زاده خلیل سلطان با لشکر متوجه صوب سمرقند شود و بسرحد ترکستان
رود و در محافظت آن مراسم صرامت و تیقظ بتقدیم رساند و از امرا معتبر
وده ولتتمور تواجی بملازمت موکب او مامور بودند و چون امیر آقبوغا در بهار
بجوار رحمت حق پیوسته بود فرمان شد که امیر مضراب نیز با شاه زاده تا
خراسان برود و همان جا توقف نماید و فرموده بنفاذ پیوست و صاحب
قران کامکار بعون تائید پروردگار از انکوریه نهضت فرمود و بهشش
منزل بسوی حصار فرمود و بیالار حصار برامده اطراف و اکناف آنرا بنظر
احتیاط درآورد و سرغزار آنجا از فر نزول همایون رشک سپهر فیروزه
حصار گشت و در اثنار این احوال امیرزاده شاهرخ را باده تومان لشکر جوا

بجانب کوکس حصار و لستانوس و کثیر روان ساخت و اقتاب رایت
فتح آیت بعز مکانه دو شب در میان کرده پرتو وصول پرکوتاهیه انداخت
شهری خوش هوا و چلکه دلکشا و انواع میوها در عین خوبی و بسیاری مصلح
بیلاقهای دلکش با جشنهای جاری لاجرم در انجا مدت یکماه اطناب خیام
توقف و اقامت باوتاد تمکن و استقامت در عین سعادت و سلامت
استوار ماند اما لی آنجا خلعت امان یافته وجوه امانی ملوفت تمال دیوان
بحصول پیوست و مبلغ خطیر از اموال تمورتاش که در کوتاهیه بود و
بروزکاری دراز اندوخته علاوه آن شد رای صواب نمای روزی
بعد از وصول بکوتاهیه امیر شاه ملک و عبد الکریم حاجی سیف الدین
وازامرای قوشون عبد الخواجه بیراو و شیخ علی سبلای و شیخ حاجی سلدوز
ودیگر امتثال و تظایر ایشانرا با فوجی از لشکر کشورستان بطرف کرده
وخواجه ایلی و منکتشا روان فرمود و چون تمام ممالک روم تا بساحل دریای
مغرب جولانگاه سپاه خاقان مشرقی مکان گشت در عین تسلط و کام روائی
وقیصر با فرزند زنده و نه در بند سلامت می گزند هم در ان مملکت بسایهٔ رعایت
وحمایت عبید عتبهٔ جلال از عداد جوجنان کریاس ابهت اساس بود
وبی تکلف و مداهنه نهایت کمال در قدرت و شوکت و استقلال مخلوق
راعین تصور توان نمود خاطر همایون از نو فتسلیبان بهجت و مسرت

پرتو

پرتو التفات بر عیش و عشرت انداخت و در بزم امانی و شاح افراح
و شادمانی از حضور سرور آن سپهر احتشام و تو بنان بهرام استقام بوجهی
احترام انتظام یافت ف شاه توران نشان ایران گیر روم تسخیر کود و قیص ا
چون میسر شد انجا و نیوسلت شاد بنشست و بزم عیش ارسلت از صباح تا رواح
اوقات فوز و نجاح از برای استرواح روح بشرب راو نظارهٔ ملاح مبلکشت
ورسلتی ف تا با آنجا و معشوق توان بردبسر عاقل نکند رای هوای دیگر
ساقیان ماه رخسار شیرین گفتار بادهٔ تلخ خوشگوار در داده و مغنیان خوش
آواز نغمه پرداز زبان بهجت و اهتزاز باد ار این سرور بر کشاد ف
زینی خرمت و زمان شادمان بفیروزی شاه صاحب قران جهاندار دریادل داد
کرو گشت پیدا بگیتی هنر خداوند هند و خداوند چین خداوند توران و ایران
ازو شاد باد ادل امال حق جهانرا بعدلش عزین ورق بماناد جاوید در عز و نا
بکام دل دوستان سرفراز و در تضاعیف این احوال سپاه فرخنده مآل با
وجوانب تاخت برده جندان سلب و اموال بدست مراد بهر یک افتاد
کهرشح بنتوان داد کسی که سلبی ندشت صاحب کلاه شد و آنرا که ما یحتاج
ضروری بزحمت می یافت انواع تجملها بدید آمد و آنکه خیر الراز قین
وعمت پادشاهانه اموال و ذخایر تمورتاش که در انجا تحت ضبط و تصرف
خازنان در آمده بود بهمه را برا مراو لشکریان قسمت فرمود ف

جه دینار در روز برمش جه خاک ۔ رنخشش ندارد بدل ترس وباک
زمانه سراسیا و زنده باد ۔ خرد تخت اورا فروزنده باد تتمه دولتسان امیرزاده
محمد سلطانی که بطرف برسا رفته بود جون امیرزاده محمد سلطان برحسب
فرمان بایلغار ازانکوریه بجانب برسا روان شد بنج روز جنان بتجیل
براند که با اوازسی هزار سوار جهار هزار سوار آنجا بیر سانیده ند وجون
مابجهٔ رایت اقبال شاه زاده ازاقی آن دیار برآمد مسلمان چلبی پیشتر رسیده
بود واز خزاین پیراجه از روی دست می توانست برد برد گذاشته بود
وروان ببر رفته واز اعیان و اتالی مملکت نیز هرکرا قوة و مکنت بود عیال
واموال برگرفته بعضی بکوه کشیش که برسا در دامن آن واقعست وجندی
بساحل دریا که بخته بودند عساکر گردون مآثر درعقب ایشان تاخته بهما
دریافتند وغارت کرده در قید آسار آوردند از جمله شیخ شمس الدین
محمد جزری با اکابر برسا مثل سید محمد بخاری و مولانا شمس الدین فناری
ودیگر اشراف و موالی پیرون رفته بودند در صحرای کریه باو رسیدند وغارت
کرده با بسرش بگرفتند و پیش امیر شیخ نور الدین بردند وزن ودو
دختر قیصر در یکی شهر خانهٔ پنهان شده بودند و دختر سلطان احمد جلایر
که ایلدرم بایزید اورا بجهت برجوق مصطفی خونکاری نموده با متعلقان
در برسا مانده بودند بهم اینها وبهم آنها بدست سپاه منصور افتادند وکعبهٔ مراد

که سلطان

که سلطان احمد و قرا یوسف ترکمان کدام هنگام از پیش لشکر بهرام انتقام
گریخته بودند و بروم آمده و سلطان احمد دیگر بار بیغداد رفته و قصهٔ او سبق
ذکر یافته قرا یوسف جون سپاه ظفر پناه بحوالی قیصریه رسید از برسا گریخته
بطرف حلّه و بر عرب رفته بود و جون برسا که بحکام روم بود بی منازع
ومعارضی بدست تسلط استیلا بندگان حضرت اقتدا امیر شیخ نور الدین
بقلعه درآمد و خزاین ایلدرم بایزید را که مشحون بود بنقود و اجناس بی قیاس
از زر و نقرهٔ و اقمشهٔ و آلی و جواهر و نفایس اقمشه و اثواب فاخر و سایر
تنسوقات و تجملات از هر گونه ذخایر مجموع بتحت تصرف وضبط اورد
واز تنکجیان دیوان اعلی علی سمنانی و سیف الدین تونی به ثبت محاسبا
آن اشتغال مینمودند و بعد از انضباط اموال سر کرده گان آنَّ الملوک اذا
دخلوا قریة افسدوها بظهور پیوست و تمام شهر را بملکهٔ نهب و تاراج
پاک رفته آتش افروختند و تر و خشک در هم سوختند جه خانها
ایشان از جوب می باشد وجون لشکریان که در عقب مانده بودند برسیدند
امیرزاده محمد سلطان بصوب ساحل بحر روان شد و امیرزاده ابابکر را
باده هزار سوار از طرف دست رسلت بجانب ازنیک فرستاد که
از معظمات مدن و امصار دیار رومست آب و هوایش مشهود
بخوشی و سازگاری مسوّر بحصاری ازسنگ تراشیده در غایت

بلندی و استواری و بر در یک دروازه آش در پایه ایست که دو آن
دو روزه راهست و ابش در نهایت عذوبتست و خوشگواری و در نزدیکی
بغاز اسکندر و کلدار غلطه و استنبول واقع شده و امیر سونجک را با لشکر جرار از
طرف دست دچپ بصوب کاتنده و در یا کنار روانه ساخت و ایشان
آن نواحی و اطراف را تاخت کرده تا ساحل بحر بغاز رسیدند و چون امیرزاده
ابابکر باز نیک رسید و تا کنار دریا رانده ساحل را از خون دشمنان
دریای دیگر ساخت مسلمان چلبی در انجا بود و کثرت عظیم از جتاغان
و مخالفان پیش او جمع آمده بودند لیکن چون صولت لشکر نوا کنه نهنگان
دریای هیجا بودند دیگر باره بمعاینه بدید دانست که قوت مقاومت با ایشان
در وسع طاقت مردم روم و سپاه آن بوم مرخیده باشد نیت مصراع
دل بدریا کرد و در کشتی نشست و کوس بازگشت فرو کوفتند و چون
بگذشت و باسره بقه کرخت و زن و کوچش امیر سپاه کشور گیر گشتند و چون
لشکر فیروزی اثر شهر از نیک را غارت کرده خراب ساختند و تا بنکی چه
تاخته مخالفان را براند اختند و از تاراج و اسیر آن حدود و نواحی بهره داختند
و امیرزاده ابابکر خبر فتح از نیک بامیرزاده محمد سلطان فرستاده دیار نمود که تمام
این ولایات کوزه تسخیر و تصرف درآمد و اسلامبول چلبی گرکه و از اب گذشته
مصرع خود را بهزار حیله بیرون انداخت و شاه زاده در مرغزار محالیج نشسته

بود چون این خبر باو رسید صدور کرین را تعیین فرمود که بشارت فتح
از نیک و کیفیت سایر احوال را بمسامع استادکان پایه سریر
اعلی رسانند و شتفاری که چون شاهین دولت همای آهن مخ امید را
از هوای سعادت شکار کردی و بیال اقتدار در فضای کامکاری
طیران نمودی با دیگر تحف و هدایا در صحبت ایشان ارسال نمود و امیر
زاده ابابکر نیز اق سلطانرا با شوتاری بر رکاب عالیجناه فرستاد
و میان برساد و گوتاهیه که دو مرحله را بهیت عجله بهست بسیار در
طول آن زیادت از چهار فرسخ تشابک اشجار بمرتبه که باد را بش نهاد
تا از ان مضایق خلاص یافتی صرر و بحال افتادی و ابش از جنبش نگشادی
و حشری بی شمار از جتاغان غذار بناه بآن بیشه برده بودند و چون
فرستادکان شاه زاده به بیشه درامدند جتاغان فرصت غنیمت دانسته
تیغ انتقام برکشیدند و از اطراف و جوانب بر ایشان ریختند لکن چابکی ان بود
که بای و دهم جنان بنسک و هشت برابد که عقل بر گشته شود و دست حلادت
از کار فرو ماند لیکن از بزدی دولت قاهره محمد قرمشی پوری و ابراهیم
و احمد قره الدرسا و محمد قلیدر و خضر با بقیه صدور بای تجلد و ثبات فشرده
دست بجاعت و تهور کمان و شمشیر و سنان بردند و با ان گروه ابنوه
جنگی کردند که چشم زمانه در آن کوشش مردانه حیران بماند ف

بمردانگی آن گروه کرین روان برکشادند بارزوی کین پیکان خونریز و شمشیر تیز
نمودند بدخواه را رستخیز وچون چنتاغان روبگریز نهادند ایشان بتحمل
تمام براندند و درکوتاهیه دیده امید را از سرمه خاک درگاه عالمپناه روشن
گردانیده اخبار عرضه داشتند پلاکات بگذرانیدند و امیرشیخ نورالدین
از خزاین و دفاین قیصر که ضبط نموده بود طلا و جواهر جدا کرده و بشمس الدین
الماغی سپرده و جمعی مردان کاربهررقه او ساخته بحضرت صاحبقرانی
فرستاد و او هم درکوتاهیه بتربساط بوس استسعاد یافته آنها را بتحمل
عرض رسانید و امیرزاده محمد سلطان از ولایت محالیح معاودت نموده
در برسانتزول فرمود و امیرزاده اماکبر با بسی غنایم از ایلغار بازگشته
در انجا عوکب شاهزاده پیوست و امیرسوجک نیز ساحل را غارت
کرده و کاننده را ویران ساخته هم در انجا بایشان ملحق شد و امیرزاده
محمد سلطان با لشکر کوچ کرده بعلف زار بنگی شهر نزول فرمود و امیر
زاده اماکبر باذن و رخصت حضرت صاحبقرانی دختر بزرگ
قیصر را تحت نکاح درآورد **ذکر احوال امیرزاده سلطان حسین و امیر**
سلیمانشاه که بجنوب رفته بودند امیرزاده سلطان حسین و امیر سلیمانشاه
که با جمعی امرا زنامدار و غلبهٔ تمام از عساکر فیروزی آثار بطرف جوانغار
بایلغار رشتافته بودند کبیک ترکمانرا بغارتیدند و آق شهر و قرا

حصار بگرفتند و امیرسلیمانشاه از برای محافظت اماکن آن شهر و بلاد
در هر موضع داروغای نصب کرد و هرکس سوجی را در آق شهر باز
ذلت و بر شهرها مال امانی انداخت و حوالی و اطراف را تاخت
و چقر بلغ و قوم جمید را غارت کردند و جندان سلب و شتر و گوسفند
جمع شد که لشکریان از راندن آن عاجز آمدند و شهرماتهٔ و آق سراسیمه گوز
تسخیر و تصرف درآمد و امیرسلیمانشاه در قونیه بنشست و ازین شهرها نیز
وجوه امانی حاصل کرده ضبط نمود و ازانجا که لشکریان گرفته بودند بدر
معهود غانی بستند و مجموع آن اموال از صامت و ناطق پدرگاه عالمپناه
فرستاد و سید خواجه شیخ علی بها در متوجه ولایت وایل ایدین شد و ایشا
غارت کرده تا کنار دریا براند و از مخالفان هرکه در معرض افتاد و بهر جه
یافت شد عرضهٔ قتل و تاراج گشت **آیه** وَإِذَا أَرَادَ اللَّهُ بِقَوْمٍ سُوءًا فَلَا
مَرَدَّ لَهُ و خزاین قیصر و اموال برسا که امیرشیخ نورالدین ضبط نموده بود
قطار در قطار و مهار در مهار بار کرده بازن و فرزند و متعلقان ایلدرم
بایزید و کنیزان جنگی او مجموع بیاورد و هم کوتاهیه بتعرض رسانید و مکرمت
حضرت صاحبقرانی زن ایلدرم بایزید و دستینهٔ دختر لاسی افرنجی را
با دختر و سایر متعلقانش پیش شوهر فرستاد و از میامن مکارم اخلاق
خسرو دین پرور آن عورت که تا غایت در خانهٔ قیصر بگفر گذرانیده

بود بشرف اسلام مستسعد یافت و شیخ شمس الدین محمد جرزی را
بهم آورده بودند بدولت دستبوس مبارک سرافراز گشت و خلوت کردار
ملازم شد و امیر محمد بسر قرا مانزا که از دوازده سال باز در بند ایلدرم بایزید
معتقد بود بدرگاه صاحب قران موید آوردند و مراحم ملکانه او را ملحوظ
نظر عنایت گردانیده بخلعت و مکرمی و موفر ساخت و تمام ولایت
قرمان از قونیه و لارند و آق سرای و انطارکیه و علائیه با توابع و لواحق
باو داد و آق شهر نیز باو ارزانی داشت و از عین التفات آن حضرت ممالک
مذکوره الی یومنا هذا براو و بعد از او بفرزندان او مسلم و مقرر است کفتار
در نهضت رایت فتح آیت از کوتاهیه حضرت صاحب قرانی بعد از یکماه که
در ییلاق کوتاهیه بعمد دراز در عین نعیم و ناز و بهجت و اهتزاز بگذرانیدند
از انجا بسعادت و اقبال کوچ کرده و روان شده امیرزاده محمد سلطان
که امیر شمس الدین عباس را در شهر نوبه ضبط اغرق باز داشته بود و عازم
درگاه عالمپناه شده و امیرزاده ابابکر و امیر جهانگیر و سوبجک بهادر ملازم
رکاب سعادت انتسابش بودند در اثنار راه بوسیدند و باردوی کیهان
پوی پیوستند و بسعادت زمین بوس فایز گشته پیشکشها کشیدند
ورای علم آرای که ملهم بود بمصالح ملک و ملت فرمان داد که صاین تمور
و مراد برادرش را که از ایشان جریمهٔ چند بظهور رسیده بود بیاساق

رسانند

و بسر صاین تمور و برادرانش را نیز هرجا که باشند همان شربت چشانند
و فرموده که در تغاد حکم قضا دشلت بوقوع انجامید و امیرزاده محمد سلطا
با امیرزاده ابابکر و امرا که با او بودند برحسب اشارت علیه از انجا بازگشته
و در برسا و شهر نو با غرق پیوسته و رایت نهضت شعار بجانب شتوزلغ
روان شد و از عقبه گذشته بحوالی القون تاش بمرغزاری نزهه قبهٔ بارگاه
سپهر اشتباه محاذی ایوان کیوان گشت و قهرمان قهر بقتل خواجه فیرو
که اسره یقه تعلق باو دشلت فرمان داد و دران محل انس انعقاد یافت
و بزم عیش و طرب آرایش پذیرفت و لدان و غلمان ماه چهر زهره جبین
بادهٔ نوشین ایه بأکواب و اباریق و کأس من معین بگردش در آوردند
و مطیفان عشرتگاه همایون حواشی بشاط نشاط را بفنون مشتهیات طباع
مودون و فاکهة مما یتخیرون بیارستند و خانسالاران چرب دست
موایدهٔ گوناگون و لحم طیر مما یشتهون بگستراینند اطراف بزم جنت
مثال نباز نینان صاحب جمال ایه و حور عین کامثال اللؤلؤ المکنون مزین
و مشحون بود و دیگر تکلفات و تجملات از حد عد و اندازه او هام و ظنون
بیرون ف بزی از روضهٔ جنان جوشته. ساقی و باده حوری و کوثر
. از مرادات بهره خوشته دل. بعد از زحمت طلب حاصل.
دران حال مکارم پادشاهانه ایلدرم بایزید را طلب دشلت تا خانجه بنکام

ن

ز

زرم مزارت زهر قهر و استقام چشیده در وقت برزم حلاوت نوش مسرت
وکام بکام حالش رسد خبا نخه از دبشت موقف پاس و براس دلش
در سینه طلیده از فرحت مقام الفت و استیناس دل طپیده بسکینه
امن و اطمینان آرامیده و آئین پادشاهی در رزم و برزم و عنف و لطف و مکافات
و مراعات و قهاری و بردباری و سخت گیری و سازگاری و بست و کشاد
و گرفت و داد مشاهده نماید و چون او را نجلس در آوردند عواطف
خسروانه کستر او را با نواع نوازش چیر فرمود و جراحت سینه اش را
بتازه مراهم مراحم ارزانی داشت و کیسهٔ آمالش را از نقود بر کونه الطاف موعود
از انجمله تفویض سلطنت ممالک روم بر قرار معهود مملو ساخته بکاسهٔ مالامال
مل غبار اندوه و ملال از لوح ضمیرش بکل شسته شد و بسیور غالات وزدو
مجدد فرق افتخارش بتاج استظهار مزین گشت بیت کر نسیم لطف او بر آتش دوزخ
دلو جرخ از دوزخ آب زندم و کوثر کشد ۰ ور سموم قهر او بر آب دریا بگذرد
جاودان آن آب دریا باد خاکستر کشد ۰ و بعد از ان رایت نصرت شعار
از انجا نهضت نموده روی توجه بصوب تنغوز لغ آورد عون ربانی در حرکت
و نگهبانی و تائید اسمانی کافل حصول آمال و آمانی و الله الحمد و للنة کفتار
در فرستادن و رسیدن قصاد و ایلچیان بهر جا و از بهر جا حضرت صاحب قرانی
مولانا ابو المفاخر الدنیا و الدین احمد پسر شیخ شمس الدین محمد جرزی را بر سالت مضمار مرد

فرمود

فرمود محصل رسالت آنک بتائید الله تعالی تمام مملکت روم مسخر فرمان بندگان
درگاه ماشد با دیگر ممالک ایران و توران انضمام یافت می باید که سکه و خطبهٔ
دیار مصر و شام و حجاز و ملحقات بالتمام بطراز القاب همت فرجام
ما زینت پذیرد و آنچه شرط راه در زمان روانه ساخته بانجانب فرستاد و اگر
قصور عقل و غرور نفس در امور مامور اندک فتور و قصور جایز دارند
و بعد از مراجعت روم لشکر متوجه مصر خواهند شد تا توانند و قدا عذر من
اندر و قاصدی چند را با فتح نامهٔ روم همراه او کرده بتاریخ یوم الجمعه ربیع
الاول سنه خمس و ثمانمائه روانهٔ آن طرف ساخت و مولانا عمر بر حسب
فرموده با ایشان تا عدالیه برفت و بهمراه در کشتی نشاند تا در فرضهٔ سکندر
پرون آمده بمصر شتابند و خود باز گشت و در ان هنگام که کوتاهیه مرکز
و مضرب خیام سپهر احتشام بود صاحب قران خورشید غلام قاصدی
چند ارسال نموده بود و دو نفر بقسطنطنیه که بستنبول مشهورست پیش
تاکور و طلب جزیه و باج فرموده و دو نفری دیگر پیش اسلمان چلبی
که با سره یقه کرفته بود و در کزل حصار که بورسی در مقابل استنبول
ساخته بود نشسته و پیغام داده که بدرگاه اسلام پناه می باید آمد یا مال
فرستاد و اگرنه لشکر کامیاب بشتاب متوجه آن طرف اب خواهد شد
درین اثنا قاصدان استنبول باز آمدند و تاکور ایلچی همراه ایشان کرده

بود حاصل کلام و مودای پیغام اظهار بندگی و خدمتکاری و التزام و انقیاد
و طاعت گزاری و ادای جزیه و باج را کردن قبول و ادغان نموده و امتثال
اوامر و نواهی را با اقدام متابعت و فرمان برداری ایستاده و با ایلچی
فلوری بسیار و تحف و تبرکات ی شمار فرستاده حضرت صاحب
قران جزیه براو مقرر فرمود و فرستادگان قبول از ابهد و میثاق مؤلد
گردانیدند و عاطفت پادشاهانه ایشان را خلعت بوشانیده رخصت
انصراف ارزانی داشت و چون رایت کشورکشای بموضع بلق رسید
قاصدان از پیش اسلمان چلبی معاودت نمودند و او شیخ زمضانرا
که در زمان پدرش منصب ارجمند قضا با شغل خطیر وزارت در سلک
جاه کشیده بود برسم رسالت با بسی پیشکش از جانوران و سلبان
و فلوری فراوان و غیران بایشان فرستاده بود و عرضه داشته که مضرع
بنده از جاگران درگاهیم وچون مرحمت آنحضرت پدرم را رقوم عفو
برجراید جرایم کشیده و در مجلس عالی راه نشیستن کرامت فرموده بلت
بنده را بمراجم ی دریغ بهراز ملتظها دولت بهرگاه که اشارت علیه صدور
یابد ی توقف بآستان سلطنت نشیان شتابم و مکر بندگی بسته بوظایف
خدمتکاری قیام نمایم حضرت صاحب قران سخنان او را بسمع رضا اصغا
فرمود و بزبان گوهرافشان راند که آنچه بود ی بود واقع شد و نگاشته

قلم تقدیر

قلم تقدیر و قوع یافت اکنون از گذشته در گذشتن می باید ی اندیشه متوجه
شود تا جناب وحشت مآبی مرتفع گردد و آثار عنایت و تربیت بظهور
پیوندد و شیخ زمضانرا بلند و کلاه افراز گردانیده باز فرستاد و سلطان محمود
خان که با امیر شاهملک بجغتون رفته بود بواسطهٔ مرضی که طاری شد در چگک
بدلغ بجوار رحمت حق پیوست و چون خبر انس واقعه حضرت صاحب قرانی
رسید آتش حزن در کانون اندرون اشتعال یافته آب رقت از دیده
همایون و زبان توفیق بکریمهٔ انا لله و انا الیه الراجعون بکشاد و در اثنای راه
امیر شاهملک که با دیگر امرا و لشکریان با بلغار رفته بودند چگک بدلغ
و آق یقه و عدالیه که بر کنار دریاو اقعست همه را تاخته و در عدالیه شیخ علی
سیلانی و شیخ حاجی سلدوز در اثنار محاربه سری شدند و از انجا شب دریا
کرده ویران ساختند و باغنایم بسیار موفور و اموال و سلبات نامحصور
مراجعت نموده بعسکر ظفرقرین ملحق شدند و در وقتی که خجسته خورشید
منازل بروج خرینی می پیمود آفتاب رایت فتح آیت سایه بر تنغوز لغ
انداخته موکب ظفرقرینی در آن سرزمین نزول فرمود و سید خواجه شیخ علی
بهادر که پیشتر بجانب آیل ایدین بجغتون رفته بود خبا جه سبق دکریافته بعدا
مراجعت به تنغوز لغ آمده بودند و چون آن محل گرمسیرست و هوای آنجا
وخامتی دارد بعضی از لشکریان که بمعیت او بودند بسبب انحراف مزاج

زمان حیات منقضی شد و او را نیز مرضی عظیم طاری شده بود حضرت صاحب قرانی بموجب فرموده حدیث مائتی مسلم بعود مسلما غدوة الا صلوا علیه سبعون الف ملک حتی یمسی وان عاد عشیة صلوا علیه سبعون الف ملک حتی یصبح وکان له خریف فی الجنة علی قابله افضل الصلوات واکمل التحیات سایهٔ التفات برعیادت او انداخت و شدت مرض او را بنظر حضور پرنور شهریتی شفا بخش از زانی دثلث و زبان حال مریض بلخوای این فویض منزم کشت که ف نشان هستی من زان جهان می دادند امید لطف تو بازم بدین جهان آورد و دران حوالی جشمهٔ بود که آب آن هرجا در نمک میکرد نمک میشد و بعضی لشکریان نادانسته ازان آب بیاشامیدند و سبب هلاک ایشان گشت کفتار در تعیین فرمودن موضع قشلاق حضرت صاحب قران کیتی ستان باشاه زادکان و نویتیان در باب قشلاق مشورت فرمود و هریک از شاه زادکان کرام و امرای عظام راشهری تعیین عوذ که زمستان در انجا بکذرانند و کسی پیش امیر زاده محمد سلطان فرستاد که بلاد و ولایات آن طرف را بتاراج و در سرمان ایلی بشهر مغنی سیاه قشلاق کند شاه زاده از نیکی شهر برسا کوچ کرده متوجه مخالیخ شد و دران محل چند روز توقف عوذ و از انجا ایلغار فرموده بیالای کسری رفت و آن وولایت را بباد تاراج برداده در سرغزاری فرود آمد و چون از شب پاسی بکذشت الیاس سوباشی باکروهی ابنوه از چیتاغان که دران حوالی

بودند

بودند شبیخون آوردند و وفادار که بجغد اول رفته بود خبر دیر رسانید و ناکاه در اردو در رختند و چون بعضی از سپاه بجبون متفرق شده بودند و جمعی که در اردو بودند غافل غنوده شاه زاده سوار شد و از اردو بدر رفت و امیر جهانشاه و دیکر امرا هم دران شب جمع آمده حمله آوردند و مجموع آن بی باکان زیاده سر را بدست اشتقام از پای در آوردند و در همان مرغزار فرود آمدند و بنه شاه زاده که در عقب بود برسید و چند روز دران محل توقف نمود و امیر جهانشاه و امیر سونجک را با لشکر بجانب پیرجه فرستاد و ایشان آن شهر را با ولایت غارت کردند و شاه زاده تمام سواحل را تاخته و عرصه تاراج ساخته بمغنی سیاه رفت و در آنجا قشلاق کرد و مغنی سیاه در دامنی کوهی واقع شده انهارش جاری و آبها در غایت عذوبت و سازکاری و هوای زمستانش لطیفتر از نسیم بهاری و جهت قشلاق امیر زاده شاهرخ و لشکر جوانتار و ولایت کرمیان ایلی مقرر کشت و شاه زاده نزدیک الغ برکخ و چکک برلغ قشلاق فرمود و حضرت صاحب قران از ستغوز لغ بسعادت و اقبال روان شد و چون بدو عزلغ رسید که شهری بود مشحون بانواع نعمت و میوهای لطیف امانی آنرا خلعت امان ارزانی دثلث و بغیر از مال امانی که بستدند هیچکس را بهیچ وجه تعرضی نرسانیدند و موکب کیتی ستان از آب مند و راس که تمور تاش بر سر آن پلی بسته

ند

ضه

بود عبور نموده فرود آمد و دران محل بسران من تشا امیر محمد و اسفندیار
بدرگاه عالمپناه آمدند و سعادت زمینبوس دریافتند و نثار لایق
پیشکش کشیدند مراحم پادشاهانه ایشانرا ازمیان اقرار بمزید التفات
مخصوص داشته بخلعت و کلاه و کمر مرصع و موفور دادند و اسفندیار ظفر
کردار ملازم شد و امیر محمد مال قبول کرد با محصلان الیاس قوچین و فیروزشاه
نیکروز شاه شربت دار بجای خود بازگشت و چون رایت نصرت شعار
بکنل حصار رسید و چند روز دران محل توقف افتاد و نواب و محصلان
مال امانی توجیه کرده تحصیل نمودند و دران حوالی کوهی بود دویست نفر
از چتبا غیان بی باک آنرا پناه ساخته بهر که از لشکریان جهة هیمه و علف
بآن کوه میرفت متعرض میشدند و بقتل و نهب اقدام مینمودند و چون برتو
وقوف حضرت صاحبقران بر آن حال افتاد شبیخون اشارت فرمود
و فوجی از سپاه کینه خواه متوجه شده آن کوه را درمیان گرفتند و سیصد
دم که از عکسی تیغ آفتاب دامن افق رنگین گشت جیب قرطهٔ خاردار
کوه را از خون ایشان گلگون ساخته و ازان بدکرداران دیار نگذاشتند
وازان جا بعسکر ظفر قرین بازگشت و دران موضع مولانا عبد الجبار خوارزمی
که بیمار بود بجوار رحمت پروردگار پیوست و رایت کشورکشای بعد از
چند روز از کنل حصار نهضت نموده در کنف حفظ آفریدگار روان گشت

وچون

وچون شهر ایاسلیق مضرب خیام نزول همایون گشت چند روز توقف فرمود
و بعد از استحصال مال امانی از برای محافظت اماکن آنجا داروغگان تعیین
نمود و نصرالله تمغاجی را بضبط اموال باردشت و درضمان امن و تایید ملک
دیان از انجا روان شد و بطاهرتیره که از مدن مشهور روم است نزول فرمود
محصلان مقرر کرد و وجوه امانی تحصیل رسانیدند و جمعی که با امیر محمد من تشا
بدرست کردن مال رفته بودند با نقود فراوان و سلبان و دیگر جهار پایان و انوا
تحف و هدایا و پیشکش که امیر محمد مشارالیه ارسال نموده بود درین محل رسیده
و آنهارا بعرض رسانیدند و درین اثنا بمسامع علیه پیوست که در کنار دریاچه نیست
بغایت حصینی تمام از سنگهای بزرگ ترتیب شده برآورده از سه طرف محوطه است
بدریا و از یک طرف بخشکی دارد و خندقی عمیق فرو برده اند و بهر دو طرف
خندق از زیر تا بیالا بسنگ و گچ برآورده و حشری عظیم از افرنج رحیم
آنجا جمع آمده و آنرا از میرخوانند و بزخ کادب خویش از موضع متبرکه
دانند جنانچه از دیگر مواضع بقصد زیارت آنجا روند و نذور صدقات
رسانند و بمسافت یک منزل تا حصن ازان حصار دور تر قلعهٔ دیگرست
بر سر کوهی و آنرا نیز امیر گویند و مسکن اهل اسلامیت و درمیان اماکن این
دو حصار لیل و نهار بساط محاربه و پیکار گسترده ملت و چون از میر کبیر
ازسه طرف متصل ملت بدریای دینان از اطراف بکشتیها توجه مینمایند

ع

وخوردنی و پوشیدنی و اسلحه و اسباب جنگ و سایر ضروریات آنجای
اورند وچون مردم آن مقام در گوشهٔ بلاد اسلام پای مخالفت فشرده بود وام
بمقابله و مقاتله اقدام می نمایند افنج را استظهار بسیار و اهتمام تمام بنگاه
داشتن آن همت لاجرم تا غایت از اهل اسلام کس را دست تسلط و
استیلا بر ایشان نبوده و هر گز جزیه و خراج بهیچ بادشاه نداده اند و دایما
دست طغیان و عدوان و مراد پدر ایلدرم بایزید بگوات کمر جهاد بسته لشکر
کشیدند و بقدر دو سه کوشیدند و بفتح نایل نگردیده باز گردید و ایلدرم بایزید نیز
مدت سال آنرا محاصره کرد و بجای نرسید و مسلمانان ازان حصار
خبر اثار بسیار در زحمتند و میان ایشان دایما قتل و کشتن می باشد و چون
خون بر یامی پویند و الله اعلم من قبل و بعد **گفتار در غزو امیر کبیر و**
فتح آن چون صورت حال از پیر کران بر لوح ضمیر حضرت صاحب قران
انتقاشش یافت عرق عصبیت دین و حمیت اسلام در حرکت آمد
و دفع فسادان کماناان قلع و قمع ایشان بر ذمت همت خود واجب
دانست امر مطاع صدور شد که امیرزاده پیر محمد عمر شیخ و امیر شیخ نور الدین
و دیگر امرا متوجه آن قلعه شوند و بطریق سنت اول رسولی را فرستاده ایشانرا
ملت غرا احمدی علیه افضل الصلوات و اکمل التحیات دعوت نمایند
اگر سعادتیشان مساعدت نماید به اسلام در آیند ایشانرا نوازش نموده مستظهر

وامیدوار گردانیده اعلام کند تا صنوف عواطف و احسان باد
در بارهٔ ایشان بظهور رسانند و اگر سر استنکبار انداخته سرکشی بگذارند
و اداء خراج و باج برگردن اذعان و انقیاد نگیرند جزیه بر ایشان مقرر
گردانند و مال بستانند و اگر از سابقهٔ شقاوت رایت عناد و
ستیز بر افرازند بقمع غزا و جهاد بنیاد زمرهٔ ضلال و فساد بر اندازند
شاهزادهٔ جوانبیان باطاعت فرمان مسارعت نمودند و ولی
توقف روان شده ایلچی باز پیش فرستادند و اتحاد آنجا را بانواع پیام وامید
باسلام دعوت کردند چون حکم ازلی بشقاوت ابدی ایشان جریان
یافته بود وعده و وعید اصلا بگوش نمیدند نپذیرفتند و ماه نوس کن صاحب
آن قلعه بود با طراف و جوانب که تعلق با فنج داشت چون زمان
و غلط و ساسون و دوبرون و جنجل و بردینه و بسیر و دملی و سمدو
و امرور و آبینه رو و رکلوه و توابع آن کس فرستاده بود و لشکر طلب داشته
و از سروران و بهادران فونک با هنگ جنگ حشری عظیم بل محشری از دیو و حیم
در آن جا جمع آورده و در اندوختن ذخایر قوت و تحصیل و ترتیب اسلحه و اسباب
مدافعه و جدال و رعایت حزم غوده و چون قابدان لشکر اسلام را بر این حال
اطلاع افتاد و صورت قضیه را عرضه داشت استادگان پایه سریر اعلی گردند
و چون پرتو این خبر بر آینه ضمیر منیر سلطان جهانگیر افتاد اقامت فرض

جماد وجهه همت کشتی کشای ساخته اغرق را برای روشن مصاع ف
در دامن کوه شهر تیره بگذاشت وبا انک زمستان بود وباران بکی عظیم دست
داده طا توقف به نیت غزا سوار شد وبعون عنایت نعم المولی ونعم النصیر
روی رایت اسلام بصوب ازمیر آورد وبتاریخ فرخنده روز شنبه ششم
جمادی الاول سنه خمس وثمانمایه بالشکر نصرت شعار نزدیک کنار ف
بهشیر مردان روز نبرد که از قعر دریا برآرند کرده مرکب کیتی نورد را عنان توکل
وتسلیم بقبضه توفیق صمدانی سپرد ف روان شد بفرخنده تر ساعتی
فرانیده دولت بهر ساعتی بجنبید لشکر کران تاکران بجوش امد زمین وزمان
واز موقف جلال فرمانها بهر طرف روان شد وامیرزاده محمد سلطان که بالشکر
برانغار در قشلاق مغنی سیاه بود وامیرزاده میرانشاه وبسرش امیرزاده ابابکر
وامیر جهانشاه ودیگر امرا که با ایشان بودند مجموع روی عزم بنصرت دین
نهاده متوجه ازمیر گشتند وچون رایت فتح آیت صاحب قران ظفر قرین
سایه وصول بران قلعه حیز انداخت طنطنه غزو کورکه وکوس وولوله
خروش سوزن وجوش سپاه کوش ودیده سپهر وبهر خیره وتیره ساخت
واز موج لشکر بحار در ساحل آن محیط فلک کنار مصدوقه آیه مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ
يَلْتَقِيَانِ مشاهده افتاد وعساکر فیروزی مآثر بوجب فرمان زعزعه پکیر
وتهلیل غازیانه راز جرخ برین گذرانیده روی کین از عصبیت دین بتیغ

ازمیر آوردند

ازمیر آوردند واز اطراف حصار که بخشکی تعلق داشت جنگ در انداخته
امرا به سبه خود بنقبجیان بکار داشتند وبترتیب اسباب جنگ حصار اشتغال
دعاد ونظایر آن مشغول شدند بیت زدر واز با جنگ برساختند
همه ترو قاروره انداختند وبر مقتضای رای کیتی کشای از طرف دریا امیر
شاه ملک مردان جلادت بیشه کاردان را بامضاء فرمان قضا نفاذ
باز داشت وسه بایها بلند واسوار ساخته درمیان آب نزدیک بکدیگر
برافراختند وبر بالاء ان جوبها انداخته برطراق جسر استوار ساختند واز بهر دو جانب
قلعه تا انجا که بایها، سه پایه برزمین میرسید راهی بهن که سباه منصور بزیر
آن ممکن توانند استاد که بمحاربه ومدافعه قیام نمایند مرتب وبرداخته شد وبهادر آن
لشکر اسلام جرها کرفته برانجا برامدند وبازوی شجاعت کشاده از طرف قلعه با اهل
حصار بزد وبیکار میکوبیدند واز جانب دریا راه بسته کس را مجال آن نماند مجدد مردم
قلعه آبدیخیزی پیش ایشان آوردند ودر اثناء این احوال امیرزاده محمد سلطان وا
میرزاده میرانشاه با امرا اغرق را در قشلاق مغنی سیاه با اهتمام امیر شمس الدین
عباس کذاشته بمعسکر همایون ملحق شدند وامیرزاده محمد سلطان روان با تفاق
نیران محاربه مبادرت نمود وبهادران سباهش پیش رانده داد ودری مردیکی دادند
واشارت علیه شیخ ذنبوت که دلاوران لشکر نصرت شعار بیکبار بکار در آیند وبا
روی اقتدار برزم وپیکار بکشایند امراء تومان ونهزار جات با عساکر کردون

آن

ما ثر هر کس از جای خویش زمه آتش حرب و قتال نوعی اشتعال یافت که از صبح
تا شام و از شام تا بام از جانبین کوششهای مردانه مینمودند و یک لحظه نمی آسودند
از طرف حامیان اسلام غازیان خوش بکیر از جزع اثیر و فجع ناهید و تیر گزار من
و دست قدرت توان بتر و کمان یازید عنقاب این سین متقار را در هوای
کار زار بشکار مرغ روح کفار فجار بپای پرواز میدادند و بنرخم رعد و منجنیق و عراده
بارهٔ قلعه را پاره پاره می ساختند و از بالاء حصار بر دنیان بدکردار بای لحاج
و اصرار استوار داشته تیر جزع و قارورهٔ نفط و ناوک و سنگ بی تهاون و درنگ
می انداختند و ولوله و نفیر کبری زمان زمان بکهنه دیر بهرام و کیوان می رسانیدند و درین
مدت اناء اللیل و اطراف النهار در میان مسلمانان و کفار آتش رزم و پیکار
افروخته بود ابر مشکین برنیان بستعای میدان غازیان دامن سعی در کمر آسمان
زده بیوسته بنوعی می بارید که دریا از خطر اندیشهٔ غرق شوریدن و تلخ دهان
در قلق و اضطراب افتاد **بیت ف** طوفان روان و رعد خروشان و برق تیز
وز دو ابر دیدهٔ انجم شرشک ریز بحر محیط کف زده بر سر زمین غرق
از بس که کشت روی زمین جمله موج خیز و در جهان روز کار صاحبقران مؤید دین
دار یک لحظه از تدبیر کار مجاهدان فروری انا رغافل و ذاهل نغشود و چون
نتیجهان نفتحا بریده و سکها بیرون اورده برج و بارهٔ حصار را بر سر جویها کوفتند
حکم قضا مقاصر و یافت و نقبها را بهیمه نفط الود انباشته آتش زدند

و دیوار و بناء قلعه چون بخت داروین مخالفان سرنگون شد و بسیاری از کفار
با دیوار حصار بر خاک خیبت و خسار افتادند و بدار البوار جهنم و بئس القرار
پیوستند غازیان ظفر نشان جماد در قبضهٔ اجتهاد گرفته و رو در اروبای
دنیان شمشیر زده از رخنها در آمدند و کبرا نرا مغلوب و منهور گردانیدند قلعه را
مسخر ساختند و صبح فیروزی از مطلع نصر من الله و فتح قریب دمیده جهان و جا
و جان ارباب ایمان و عرفان از انوار اخبار سار و بشر المؤمنین مسرور گشت
و چون آن فتح ارجمند نسبت باسلامیان عیدی بزرگ بود متعصبان دین بخیم
کین کبرا نرا قربان آیین تمام سر بریدند مکرا ندکی که خود را از ورطهٔ هلاک بلجهٔ
دریای هولناک انداختند و از ایشان اکثری غرق شدند مصدوقه
فغشیهم من الیم ما غشیهم بظهور پیوست و معدودی چند بهزار مشقت خود را
در کشتی انداختند و بر جانب افرنان و اجرٔ دغان قلعه و خانه و سایر
عمارات که از سنگ و آجر باوج قبهٔ دوار برافراخته بودند همه را با زمین
هموار کردند و مجموع سنگ و آجر و آلات آنرا بدریا انداختند و مضمون قاتلوهم
یعذبهم الله بایدیکم و یخزهم و ینصرکم علیهم و یشف صدور قوم مومنین
رصف الحال آمد و از بعضی مواضع افرنج کشتی بزرگ که آنرا صنیف
از سفاین راکو که میگویند و انرا دوبادبان و زیاده نهم می باشد مشحون بمردان
کار و بسیاری از اسلحه و اسباب جنگ و پیکار بمدد و اعانهٔ ایشان بجهت

قلعه

شده بود و چون نزدیک رسیدند از شهر و حصار اثر ندیدند متحیر ماندند
و غرق دریا خوف و دهشت گشته کشتی را باز داشتند اسارت علیه صدور
یافت که از سرهای کران که بتبع غزا از من جدا شده بود جندی بگمان رعد
سوی کشتی انداختند و رعد انداز آن سری چند بجانب ایشان انداخت و بعضی
در کشتی افتاد و چون آن کوردلان بچشم سر سرهم چشمان خود مشاهده کردند
خایف و خاسر باز گشتند و از ابتداء وصول رایت جلایر باز پس تا انتهای
تسخیر و تخریب آن کما پیش دو هفته پیش نبود مردم آن دیار که وقوف
حال آن حصار داشتند بتحصیص ایلدرم بایزید را انگشت تعجب در دندان حیرت ماند

بیت چنین نماید شمشیر خسروان آثار ۔ چنین کند سلاطین جهانگیر و جهاندار

و بتجدید برهمه روشن شد که حضرت صاحبقران را در پادشاهی و جهانستانی
شانی دیگر ست و فیروزی اعوان و انصارش از کانی دیگر ف
کار این دولت رجای دیگر ست کشف این سرها جز اسی دیگر ست و محرر
داستانرا در اثناء بعضی اسفار بدامن از میر مسلمان عیور افتاد و یکی از رفقاء
طریق حاصل قصهٔ مذکور مناسبت معام باز راند و از بوادیه وقت صورت
این نظم بطریق محفوظی که پی الوشه بیاید از خاطر سپرد ف

از میر خراب گشت از میر ۔ تیمور مؤید جلایر ۔ و آن قلعه که هیچ شاه نگذد ۔
برگنده اش بکند تسخیر ۔ در حین بهفت سال قیصر ۔ ننشاند بران عمارتی غیر

بگرفتن و کندنش نبنیاد ۔ زین شهر بدو هفته یافت تیسر ۔ اینست کمال کامکاری

بازوی قوی و حسن تدبیر ۔ ذکر رسیدن ایلچیان بجلدار پیش سران ایلدرم

بایزید ۔ در تضاعیف احوال مذکور شیخ رمضان که پیش ازین از پیش اسلامبول
جلبی بایم رسالت ببارگاه عالمپناه آمده باز بیامد و بوسیله احراز بساط بوس
دریافته تحف بسیار از جانوران و اسبان و نفایس اقمشه و فلوری فراوان
بر سم پیشکش برسانید و بزبان ضراعت و خشوع عرضه داشت که چون عاطفت
خسروانه نقوش جرایم ایلدرم بایزید را رقم عفو کشید، غایت عنایت و اکرام بمکرمت
و رعایت در بارهٔ او ارزانی میفرماید عموم عالمیان بکمال لطف و افضال پی
در پی مواد استظهار و اعتضاد بمت تضاعف واز دیار و بزبر رفته وسعت میدان
امید واری فسحتی پیش از اندازه یافته خصوصا مهین فرزند او را کمترین
غلام این درگاه اسلام پناه است و در تمام اخلاص و هواخواهی و امتثال او
امر و نواحی پادشاهی را کمر خدمتکاری بر میان جان و کوش طاعت گزاری در بیکه
فرمان دارد و چون وستاده این سخن بادا رسانید مکارم اخلاق ملکانه
نظر عطوفت بملاحظه حال اختلال پذیرفته قیصرزاده کماشت و حکومت اتمام
اسر و بقعه و مجموع ان نواحی بر او مسلم داشت و بر لوح جانغطاع بال تمغاء همایون
دران باب نفاذ پیوست و فرستاده را بخلعت فاخره و اسب تمکاتین زر
و صنوف نوازش سرفراز گردانیده اجازت انصراف داد و از برای اسلامان

جلبی رسولی قطب الدین نام باستان خلافت آشیان شتافت و با قامت
مراسم زمین بوس و کذر انیدن هدایا و پیشکش قیام نمود بصورت الهوخواهی
و فرمان کذاری اورا عرضه داشت و ازمیامن التفات همایون دیده امید
او نیز بصنوف مکرمت از نوازش لیلی وارسال هدایا روشنایی یافت مطرع
بیت وزین آستان کس نشد ناامید ورای آفتاب اشراق امیرزاده محمد سلطان
را فرمان داد که تبلغه توجه کرده یک روزه راه از امیر برکنار دریا واقعت توجه نماید
که جمعی کثیر و غلبه تمام از افرنج بناه بان حصار برده اند و چون شاه زاده بزمان
کذاری مسارعت نمود و حوالی قلعه محل نزول رایت ظفر قرین کشت حیت
سیاست سپاه بهرام انتقام دیده و دل دور و نزدیک را از بیم و هراس اکنده بود
و کس را مجال اندیشه مخالفت نماند بیشوایان قلعه با قدام تضرع و استکانت
پیش امدند و قبول جزیه و اداء آن در کردن بخ نهاد غان کرفته بجان امان خواستند
شاه زاده جزیه بر ایشان مقرر کرد و کاشکان باستیفاء آن وجوه قیام نمودند و شاه
زاده با اموال و لشکر که او امده بود بر حسب فرموده باغوق خود در قشلاق مغنی
سیاه کذاشته بود باز کشت کیفیار در مراجعت فرمودن صاحبقران جهانکیر
از ازمیر حضرت صاحبقران بعد از سیخر از میر کران سایه مرحمت و اشفاق
بر طرفه حال اهالی ازمیر مسلمانان انداخت و ایشانرا بخلعت و انعام سرفراز و بلند
پایه کردانید جبا و اسلحه بسیاری از تیر و کمان و تیغ و سنان و سایر اسباب

و آلات کارزار کرامت فرمود تا در آن سرحد بجای مردی توفیق دست
جهاد و مکر اجتهاد در غزو اهل شرک و عناد کشاده و بسته دارند و نکذارند که زنی
دینان باز با پنجانب آیند و بعمارت قلعه اشتغال نمایند و چون ساحت سواد
اسلام بیمن اعتنا و اهتمام صاحبقران کردون غلام از غبار عار آن خبیر
بد فساد و شرکه از ان محمر ببسی اسیب و ضرر از کبران بمسلمان می رسید پاک شد
و نهال احوال غازیان آن مرز و محافظان آن حدود از حسن توجیت و عنایت
و فور مکرمت و موهبت آنحضرت بهار کونه از ثمار و اثمار امانی و اماک آرایش
یافته بشت استظهار و بازوی اقتدار ایشان در غزو کفار دفع اشرار چون
کار دین و شرع سید المرسلین علیه و علیهم افضل الصلوات المصلین قوی
و متین کشت رایت نصرت شعار در کنف حفظ و تایید ارفندکار از احوال
از میر بهضت نموده باغوق همایون مراجعت نمود و از انجا کوچ کرده بسعادت
و اقبال روان شده و چون صحرای ایازلیق از نزول و صول موکب فتح
آیین رشک سپهر برین کشت امیر سلیمانشاه که از انکورنه بجنون رفته و از راه
اسواق آمده و در ایجاق بکوکبه فرخ امیرزاده شاه رخ ملحق شده جریده ببرکاه
عالم پناه شتافته و دران محل سعادت بساط بوس دریافت و روان باز
کردیده بشاه زاده مشارالیه پیوست یکی از ملوک افرنج سبنام که جزیره ساقز
که مصطفی از انجا خیزد در حیز حکم و فرمان او بود چون تواتر استماع اخبار آمد

سپاه نصرت شعار او را از سستی غرور و پندار هشیار کردانیدند مالی
بی شمار و تحف و پیشکش بسیار مرتب داشته مصحوب ایلچی زبردست سخن
گزار بپایهٔ سریر سپهر اقتدار فرستاد و بزبان استکانت و انکسار پیغام
داد که این کمینه از بندگان درگاه اسلام پناهم و رسانیدن جزیه
و ساو بر گردن انتیاد گرفته سایر اوامر و احکام خدام آنحضرت را
کمر امتثال و طاعت گذاری بر میان خدمتکاری بسته ام و چشم امید باشتمال
انوار مرحمت و الطاف بادشاهانه گشاده و چون فرستاده باردوی
اعلی رسید و بوسیله امرا و پیشکش و هدایا بمحل عرض رسانید باداء
رسالت قیام نمود عواطف بی دریغ شامل روزگار حاکم و محکوم ان دیار
گشت و بعد از فراغ جونه ایشانرا خلعت امن و امان کرامت فرمود و ایلچی
را بنوازش خسروانه سرفراز گردانیده رخصت انصراف ارزانی داشت
و حکم قضا مضا نفاذ صدور یافت که امیرزاده اسکندر عرشنج و علی سلطان
تواجی و دیگر امرا با لشکر ایلغار کرده ایل بزم را تبارند و ایشان بی توقف
روان شده تمام آن نواحی را تاخته و بسی اموال و اسباب ضمیمهٔ
دیگر غنایم گشته و در بلد پشته از مجموع آن ولایت وجوه امانی
بستدند و از انجا مظفر و بازگشته باردوی اعلی پیوستند و حضرت
صاحبقران از ایاز زن سوار شده بسعادت و اقبال روان گشت

چون جلگای تنغوزلغ مخیم تزول همایون شد امیرزاده محمد سلطان از قشلاق
مغنی سیاه بیرون آمده بود و از راه آله شهر با لشکر متوجه گشته از پیش براندیا
محمود وی از خواص ملازمان در ان محل بپایهٔ سریر خلافت مصیر آمد و فرمان شد
که او با لشکر برانغار از جانب دست چپ از راه انکوریه توجه نماید و در قیصریه
باردوی اعلی ملحق شود شاه زاده در تنغوزلغ توقف کرده تا لشکر بسیه حضر
صاحبقران از انجا نهضت نموده بسلطان حصار فرمود و بجاغتی چیتاغان
که در کوهسار انجا متحص شده بودند فرمان شده همه را بتیغ هلاک بگذرانیدند
و عاطفت پادشاهانه کوتاهیه و تنغوزلغ و قراشهر و الوس کرمیان را
بیعقوب چلبی که حکومت آن مملکت بحسب ارث با و میرسید و از ایلدر
بایزید گرفته بشام رفته بود و بعد از فتح شام ظفر کردار ملازم رکاب همایون
گشته کرامت فرمود و بر لیغ جهانمطاع از زانی داشته بخلعت و کمر
نواز کردانیدند و در انجا باز دولت و اقبال تهنیهٔ که او وفات یافته ایالت
آن دیار هنوز تعلق به براو دارد و رایات فتح آیات براه الچ بزلغت
روان شد و چون سایهٔ وصول ناحیه انداخت امیرزاده شاهرخ از ان محل
که قشلاق فرموده بود توجه نمود و بموکب گیتی کشای پیوست و امرا عظام
نفاذ یافت که سپاه ظفر پناه از کردوازه روی جلادت بتسخیر قلعه انجا
آورند ایشان بی توقف کمر امتثال بسته قلعه را بگشادند و از قصابیر

بسنبهٔ جلال الاسلام رسیده سبب هلاک او شد و بعد از قتل رجال
واسر نسوان و اطفال قلعه فی الحال بازمین هموار گشت و الحکم لله العلی
الکبیر **کیفیت در فتح قلعهٔ اکری در نسیبین** در ولایت جمندجیره ایست طول آن
بیست فرسخ و عرض آن چهار فرسخ و آب آن شیرین و خوشگوار چه جند
رودخانهٔ بزرگ بران میریزد و از یک موضع بیرون میرود و در اطراف
آن باغات و بساتین و مزارع بسیار و بر کنار آن شهر بندی از سنگ بر
افراخته اند و باکری در اشتهار یافته سه طرف آن متصل بآب و یک
طرفش بکوه پیوسته است و در کتب تواریخ بنعلک آباد مذکور است
و در میان آن بحیره دو جزیره است قریب شهری یکی بکلستان مشهور و یکی
به نسیبین و نسیبین را که بزرگتر است قلعه ساخته اند و عمارات و باغات پرداخته
و اما لی آن حدود و حوالی از اموال و اسباب و نقود و اجناس و نعلات
و ارتفاعات بحده در محافظت آن مزید اهتمامی بودی ایشان در ان قلعه
نگاه داشتندی در ینی و لامردم بسیار در انجا جمع شده بودند و بستظهار اب
که از جمیع جوانب محیط است بآن ایمن نشسته و چون این معانی بمسامع
علیهٔ حضرت صاحب قرانی رسید داعیهٔ تسخیر آن قلعه از خاطر خطیر سر بر زد
و فرمان قضا جریان صادر شد که اغرق براه آق شهر روان کردد و چون
ایلدرم بایزید را در انی وقت مرضی طاری شده بود و مزاج از نهج استقامت

اخراف یافته لطف خروانه اطبار حاذق مثل مولانا غزالی بن مسعود
و مولانا جلال الدین عرب را ملازم او کرده اند تا بوظایف معالجه و تدا
قیام نمایند و با اغرق روانه ساخت و رایت فتح آیت از الغ بولغ
ایلغار فرمود و شب در میان کرده صباح شنبه هفدهم رجب المرجب
سنه خمس و ثمانمایه بپرتو وصول بر اکری در انداخت و روز دیگر بر جنب
اشارت واجب الاتباع امیرزاده شاهرخ و امیرزاده ابابکر و امیرزاده
اسکندر و سلطان حسین و امیر شیخ نورالدین و امیر شاهملک و علی سلطا
تواجی و امیر سوبجک و دیگر امرا و بهادران روی جلادت بحصار نهاده بعضی
بکوه بر آمدند و بعضی از دامن کوه حمله بر دروازه بردند و جواب جنگ
انداخته بنیروی دولت قاهره حصار را تسخیر نمودند و عسکر کردون مآثر بشهر
درآمده بسیاری از مخالفان را بتیغ قهر بگذرانیدند و بعضی از ایشان از بیم
جان خود را در کشتی انداخته پناه بنسیبین بردند **ف** بر آمد ازان شارستان بر
همه بوکر فتند راه گریز امرا لازم الامتثال از موقف جلال صدور یافت
که عدما به بندند و کشتیها از چوب و بوست کاو و سلب مرتب سازند
سپاه ظفر پناه بفرمان گزاری مبادرت نمودند و باندک زمانی بعدد
کواکب که در بحر اخضر فلک جاریست مراکب و سفاین در ان بحیره
روان گشت و تمام شاه زادکان و امرا در ان کشتیها در آمده متوجه

قلعه نشین شدند و آنرا مگر زوار در میان گرفته کور که فرو کوفتند و سو
انداختند آب دریا و زنهیب آن خروش بجوش درآمد طبیعت آتش
گرفت و مصدوقه واذا البحار سجرت بوصوح پیوست مصرع ف
عقل حیران شد دران حال شگفت مردم قلعه را از مشاهدهٔ آن واقعهٔ
غریب مهیب آتش قلق و اضطراب از نهاد افتاد و دود دهشت و حیرت
از سر برآمد و شیخ بابا که سرور و کلانتر ایشان بود دست از جان شسته
بپای اضطرار بیرون آمد و از سر ضرورت دست امید بدامن مراحم شاه زاده کا
و اهواز زد و چون اورا بپایه سریر جلالت چیره اورند و بعز زمین بوس استسعا
یافت روی تضرع و زاری بر خاک تذلل و خواری نهاده بجان امان خواست
و عفو پادشاهانه از خون او درگذشت و فرمان شد که او را بخانه کوه نقل نمایند
و لشکر منصور نبسین را مسخر کرده تمام اموال و اسباب که انجا جمع آمده بود ببر
کاه عالیجاه اوردند و همت صاحبقران دریا نوال همه را بلشکریان
ارزانی داشت همه مال نبسین بتاراج داد نبسه را بی بوره و تاج داد
درین اثنا از پیش امیرزاده محمد سلطان بر منبشر آمد و خبر اورد که شاه زاده را
عارضهٔ مزاجی طاری شده خاطر همایون حضرت صاحبقران بغایت نگران شد
و اغایانرا بیحمل روان ساخت که کسی دانسته بزودی بگویند که کیفیت حال برود
باز نمایند و موکب جهان کشای ازان کوه کرده روی توجه بصوب آق سهر نهاد

وچون کذار رایت نصرت شعار بلشکر جوانغار وارد دوی امیرزاده
شاه رخ اتفاق افتاد شاه زاده مراسم طوی بتقدیم رسانیدند و پیشکشها کشید
و سلطان حسین و امیر سلیمان شاه نیز وظیفهٔ خدمات بسندیده بجای اوردند
و درین اثنا امیر محمد قرامان از قونیه ببرکاه عالیجاه آمد و باسم مال امانی
و رسم تحفه و تهانی بسی وجه از نقود و اقمشه و اسب و شتر بمحل عرض رسانید
چنانچه از اندازه قدر و سه مملکت او زیاده بود مراحم بادشاهانه که اورا از پسند
ایلدرم بایزید خلاص کرده بود و بجای برانش بادیگر ضمایم ارزانی داشته
چنانچه سبق ذکر یافته تجدید او را بصنوف مکرمت و نوازش اختصاص بخشید
و باز گردانیدند و رایت فتح آیت بسعادت و اقبال از انجا روان شد ذکر وفات
قیصر سعید ایلدرم بایزید و شاه زادهٔ عالی مکان امیرزاده محمد سلطان
علیهما الرحمة و الغفران حکم المیتة فی البریة جاره ما هذه الدنیا بدار قرار
ف بقائی که بروی فنا سایه تست فنا سی دکر بهم بان لا جرم بقایت
بقای حقیق بجای خداست و مصداق این سیاق اتک در بخشنبه رابع عشر شعبان
سنه خمس و ثمانمایه خبر امد که ایلدرم بایزید را در آق شهر از سطوت سلطان نافذ
فرمان اجل قیصر روح از کشور بدن انزعاج یافته و شب گذشته بمرض الغیبوبة
و خناق از دار فنا بدار بقا ارتحال نموده خاطر عاطر حضرت صاحبقران از
استماع آن واقعهٔ هایلی درمان بغایت متألم شد و قطرات عبرات از دیدهٔ

همایون وزبان کوهرفشان بکریمه انا لله وانا الیه الواجعون روان
کشت ونظر بصیرت آن روشن ضمیر صایب تدبیر از وقوع آن حادثه
تفوق واستعلاء تقدیرات آسمانی بر تدبیرات انسانی مشاهده نمود جه
بهمت عالی نهمت آنحضرت بکلک اندیشه برلوح خیال انکاشته بود که چون
از قضایای مملکت روم فراغی کلی حاصل شود وتمام بلاد وقوع ومدن وامصار
دیار بحوزهٔ تسلط وتصرف بندکان سپهر اقتدار درآید ایلدرم بایزید را
بجلایل مواهب نامتناهی وبذل انواع وادات سلطنت وپادشاهی
خیر حال فرمودهٔ روم را باوارزانی دارد ونوعی شازد که دست قدرت ومکنت
او در ضبط آن ممالک وحفظ ثغور اسلام واقامت وظایف غزو وجهاد بازمرهٔ
ضلال وعدهٔ اصنام اول قوی تر باشد وچون قلم تقدیر برخلاف آن جریان
یافته طور وجود ایلدرم بایزید بحکم لکل اجل کتاب در نوردیده شد ملت
من سعی بهم کتم قضا میکوید بیرون زکفایت تو کار دکرست چون حضرت
صاحب قران بجدود آن شهر رسید از پیش امیرزاده محمد سلطان دلنه خواجه اسد
وتفتوکرد که مولانا فرخ طبیب شاه زاده را مسهلی داده ومبخ بفتاد وبخار واخلاط
متوجه دماغ شده ومرض بصرع انجامید خاطر همایون بغایت نکران شد ودانخواجه
را دوانسبه بازکردانیدند که تا رسیدن موکب فرخنده هرچه زودتر خبری بدهند
وبسعادت واقبال درآق شهر باردوی همایون بنزول فرمود واز کمال عاطفت

بادشاهانه بازماندکان ایلدرم بایزید را بصوف نوازش دلجوی فرمود
جامهای بوشانید وموسی چلپی پسرش را بخلعت خاص مکرم سمشیر مرصع وتر
کش
بند وبارطلا اختصاص بخشید واز جمله صدر اسباب واوزانی داشت وبرلیغ
اعلی موشح بآل تمغا همایون کرامت نموده روانه ساخت وفرمود که نعش
پدرش را که در آق بمزار شیخ محمود حیران بامانت سپرده اند تحفهٔ آراسته
بایتمن سلاطین پیرسابرد ودر مقابری که انجا ساخته دفن کند وحضرت صاحب
قران اغرق کدشته طاتوقف از آق شهر متوجه جانب امیرزاده محمد سلطان
شد ودر اثناء راه جماعتی ترکمانان درغت که حضر بیک وابراهیم پیشوای
ایشان بودند از جاده مطاوعت انحراف جسته بکوهی که راه بدامن آن
میکذرد پناه برده بودند ومتحصن شده فرمان علی تفاویافت وعساکر
کردون مآثر روی توجه بدفع ایشان نهادند وهنکام انک از ظهور طلیعهٔ
صبح صادق متحصنان قلهٔ قاف سپهر نابدید شدند اطراف آن کوه را
فرو کرفته بودند ودست جلادت بکمان وتیر بازیده بپیاری
ازان سرکشتکان را برخاک هلاک انداختند وبعضی بکوبختند ومجموع
مال ومنال وسلب وشتر وکوسفند وکاو ایشان را غارت کردند وز
نان
وفرزندان ایشان اسیر کرفتند وآن ممتر دانرا غبرت عالمیان کردانیدند
ف کسی که دانی اقبال شاه داد دست زسر برآمد واز پا درامد انیشی سرنشت

برانک کرد خلاف خدا شود مقهور خلاف امر اولوالامر هم خلاف خدمت
وبهم در اثنار راه روز شنبه شانزدهم ماه دو نخواجه الجی بوغا رسیده وعرضه
داشت که مرض شاه زاده زیاده شده اشتدادی عظیم یافته حضرت
صاحب قران بتعجیل براند وبعد از وصول ونزول چون بیالین بیمار آمد
رحمت بحدی اشتداد یافته که اصلا سخن نمی توانست گفت آنحضرت
را املای عظیم روی نمود واورا در محفه خوابانیده هم دران روز کوچ
کرد وچون سه مرحله نزدیک از قراحصار گذشته در منزل قراول
گرفتند شاه زاده نامدار بجوار رحمت پروردگار پیوست واین واقعه
در دوشنبه بیجدهم شعبان سنه خمس وثمانمایه موافق قوی سل که آفتاب
در آخر درجه حوت بود وقوع یافت ومدت عمرش بیست ونه سال بود
بیت بر خاک ریخت آن گل دولت که باغ ملک باصد نهزار ناز بپرورد در برش
بگریست تخت زار بران شاه زاده کاورد نخز افسر شاهی بکوبرش
درخون لاله ام که بجز درجنین عزا باشد سر بیاله وسودا سرانجامش
گفتار در تعزیت داشتن وروان فرمودن نعش شاه زاده سعید از پیش
دریغا که پژمرده شد ناگهانی گل باغ دولت بروز جوانی دریغا که خورشید اوج جلالت
چو صبح دوم بود کم زندگانی دریغا سواری که چون صبدلها بگیرد بر حرکت جولانی
دریغ آن سروافسر شهریاری دریغ آن قدوقامت نهکوانی بحسرت بوقت از جهانی کامکاری

که بهمات

که بهمات تا پندشی رخ ثانی درین موسم ارچه زمین سبز پوشد
سبز دگر کند جامه را آسمانی ترا باید ای گل بصد پاره گردون
کنون گر کشائی لب شادمانی چه اقتاد کوی که کلبرگ رعنا
بخون شسته رخسار ارغوانی جهان بی ثباتست و تا بود دایم
چنین بود آری سرائیست فانی بحکم تعلق طبیعی ومحبتی جبلی که افراد انسانی
را نسبت باولاد واسباط حاصلست وفرموده حدیث
اولادنا اکبادنا علی قایله شرایف الصلوات وکرایم التحیات ازان آگاهی
نخشید حضرت صاحب قران از واقعه شاه زاده آزاده جان بجانی داد
صبر وقرار از دیار بزرگوار بیکبار رخت بربست وباکمال تمکن ووقار
عنان اختیار از قبضه اصطبار بیرون رفته از مشهد سلطنت وجهانداری
برخاست وبرسم تعزیت وسوگواری بنشست شعر فشانده زچشم آب بر فرق
همه جامه خسروی کرده چاک زبان حال دران مجال از حدت آتش
حزن وملال گاهی بنحوای این مقال سرود ونوحه گزاری میساخت
بیت گای میوه باغ دل چنین بیستجل چون افتادی ز شاخ اقبال بگل
گوی که زآفت سمابر تو زمین تو سید وروان جوان نهفت اندر دل وگاهی
بمضمون این موزون حزن در درون علی ودون می انداخت بیت
درد که دل از حادثه غمناک افتاد در دیده سیل بار خاشاک افتاد
نوباوه باغ عمرم از شاخ امید

بی اک سیده بود بر خاک افتاد ۰ وحقیقت اک شعر کر زین مانم بنود روی خاک ازگریه
خسرو سیارکان میکرد بر خاک راه ۰ حرمت سلطان رعایت کردیعنی کو سرت
ورنه بر میدشلت از سر آسمان زرین کلاه ۰ صعوبت ان واقعه یا یال چون موجب
تغیر حال بی مثال شد که عالم را بعثابه روح بود در مقتضیات طبیعت روزگار
غدار اثر کرد و در موسم ربیع بدیع آیین که نوجوانان اشجار و ریاحین در کلزار
وبساطین حلهای سبز و ارغوانی بعزم عشرت و شادمانی بتازه بوشیده
بودند جهانیان با لباس و لباس سیاه و کبود رو دیده رانده و این
سرودی سرودند شعر مکذر بیاغ رتن بس و بکذار لاله زار ۰ زیرا که داغ بردل باغست و لاله زار
مسکین بنفشه بر سر زانو نهاده سر ۰ با جامه کبود و پریشان و سوکوار
کل پیرهن دریده و سنبل بر بدموی ۰ بلبل بنوحه ناله براورده زار زار ۰ امراو ایعان
و سایر لشکریان و اعوان از مرد و زن دران شیوه سیاه بوشی و پلاس
وغد در کردن خاک بر سر و سنک در بر و بسته از کاه و خاکستر فغان نوحه و زاری
در بیت الاحزان کیوان انداخته و از خون ناب اشک دمادم کاو زمین
را ماهی صفت شناور ساخته بیت مهان جهان جامه کردند چاک
با بر آنر آمد سر کرد و خاک ۰ کشاوندکودان سراسر کبر ۰ هم از جشم غ دیده جون جکر
زبس نالشی زار و از بس جرخ ۰ بکردون بر آمد خروشی فرخ ۰ و تخصیص
حرم شاه زادهٔ معصوم مرحوم مغفور خانیکه محروم بحور بیت

همی ریخت خون و همی کند موی ۰ سرشس پر ز خاک و پیرا ز بت روی ۰ براورده از جان
زمان تا زمان زو همی رفت هوش ۰ فی جنیست رسم سپنج سرای
جهان جو فو فو شیست کندم نمای ۰ بکاهی منه دل بدو زنهار
که آشوب زاریست نا پایدار ۰ کسی را که بورد عمری بجان ۰ کند پایمال فنا ناکهان
زدست اجل هیچکس جان نبرد ۰ زمار نزاد اک آخر نمرد ۰ صاحب قران سرافرا
دران مصیبت حکر سوز جان کداز با سوز انرون و دل پر خون زبان بحامد
بکریه انا لله وانا الیه راجعون بیارسلت و فرمان داد که بعد از اقامت
مراسم تجهیز و تکفین شاه زادهٔ باداد و دین تابوت مشحون برحمة حی لایموت
در محفه نهادند و با دویست سوار مقدم ایشان الیاس خواجه شیخ علی بهادر
و امیر ایان و دانا خواجه و دولت خواجه ایلچی بوغا و امرت بسر مبشر و وسیل
و شیراوّل کوکلتاش وارد و شاه دو سلسبه روان ساخت و فرمود
که چون با تونیک رسید وسیل وارد و شاه کوتهر دریای مغفرت راضد و
نوسازند و در تابوتی مجدّد بمزار بزرکوار رقیدار پیغمبر علی نبینان و علیه
الصلوه والسلم که در ولایت سلطانیه واقعست برند و بامانت بسپارند
تا بعد ازان بسمرقند نقل کرده شود و دیکران با محفه و تابوت خالی سرعسار
ستوار کرده در اونیک توقف نمایند و بعد از توجه ایشان حضرت
صاحب قران با غرق همایون معاودت نمود و از مرغزار آق شهر کوچ

فرموده بسعادت واقبال روان شد وچون اهل اردوی کیهان پوی مجموع
درلباس سوکواری بودند که تاغایتی که برلب جنک سواری نمیکردیدند
وبه بامداد وشبانگاه برگریه وزاری ونوحه گزاری مواظبت مینمودند
بس از قطع چند مرحله امراوارکان دولت زانوزده عرصه داشتند که
مجموع سپاه وتمام مردم درین راه سیاه پوشیده اند وتعادی این حال
مناسب ساحت اقبال نی انتقال نمینماید رای حق غای ظلمت زدای
بعد از سماع این سخن خاطر همایون را بملاحظهٔ بشارت اِنَّ اللهَ مَعَ الصابرین
تسلی نمود واشارت علیه تغییر لباس نفاذ یافت وخلایق از جامهٔ
تعزیت بیرون آمدند فی الواقع ف چوشد کسوت عمر بی تار و پود
جز سوواز لباس سیه یاکبود وکتقاد در رسیدن ایلچیان مصر چون ایلچیان حضرت
صاحب قرانی بمصر رسیدند وفوج بسر بر قوق الملقب بالملک الناصر
که فرمانروای مصر وشام بود خبر فتح روم وقضیهٔ ایلدرم بایزید که شوکت وبهجت
او در دل امالی آن ممالک بیش از وقوع وثلث نبقیر وقطعیر بشنید بدانست
که مانند کان سلستان صاحب قران کیتی ستان بغیر از انقیاد وادغان
دیگر عین خطاست ومحض خسران واز تعللی بپرسش واو نیز تا غایت
درفرستادن آلتمش ورزیده بودند وکیفر آن کشیده پشیمان کشت وبمشورت
سلستهواب ارکان دولت واعیان مملکت آلتمش را از مجلس بیرون آورده

مجلس

مجلس طلبید وتعظیم عظیم کرد وبانواع عذرخواهی خود وسکه وخطبه در تما
بلاد مصر وشام بعز الخلافت فرضنده وجام صاحب قران سپهر احتشام
بیارامت وآلتمش را شفیع ساخته بادو رسول احد واقفه روانهٔ درگاه جها
کردانیدند که صورت ندامت او از تقصیرات وصدق اخلاص او در خدمتکا
وطاعت گزاری وقبول خراج ومال که سال بخزانهٔ عامره رساند بعز عرض
استادکان پایهٔ سریر اعلی رسانیدند وبرسم پیشکش اموال وافر از نقد عین
وجواهر ودخوت واقمشهٔ فاخر اسکندرانی وغیر آن وشمشیرها مصری وسلبا
نامدار وسایر تبرکات ونتسوقات آن دیار را ایشان بفرستادوچون
بولایت رسیدند آلتمش استحال نموده پیش از ایلچیان ببرگاه عالیپناه
شتافت وبعز بساط بوس استسعال یافته اخبار مصر وشدت خوف
وانقیاد والی واهالی آن دیار بعز عرض همایون رسانید وچون ایلچیان
موکب ظفرقرین پیوستند وبوسیلهٔ امراعز بساط بوس دریافته تحف
وهدایا بمحل عرض وسحتان فوج بسمع مبارک رسانیدند مرحمت پادشا
شامل حال او گشت وبزبان مکرمت فرمود که چون او را در صغرسن
سایهٔ عطوفت پدر از سر افتاده مراقبت احوال او بر ذمت همت ما واجب
است اگر در سلوک جادهٔ فرمان بردای که راه مامن رستگاری وکامکاری
تواند بود ثابت قدم باشد صنوف عنایت وتربیت در بارهٔ او

نظهور انجامد جناخه از سر استظهار واقتدار بضبط امور ملک و ملت و حمایت
حرمین شریفین عظمهما الله تعالی قیام تواند نمود و فرستادگان اورا
نوازش نموده بخلعت و کمر و کلاه سرافراز گردانید و اجازه انصراف
ارزانی داشته ازبرای فوج تاج وخلعت و کمر مرصع فرستاد و بنوید
عواطف فی کرانه و مراحم خسروانه معتضد و مستظهر ساخت و من الله
الاعانة والتائید **کفار ولایلغار فرمودن حضرت صاحب قران کامکار**
بجانب قراتاتار قراتاتار قومی اند از اتراک که دران وقت که شکوقاآن
هلاکوخان را بایران فرستاد ایشان را داخل لشکر او گردانید و چون بهولاکوخان
تخت تبریز قرار گرفت ایشانرا بسبب شرارت نفس که داشتند با
کوچ بسرحد روم و شام یورت داد و چون بعد از وفات سلطان سعید
ابوسعید خان در ایران پادشاهی صاحب اختیار نماند ایشان سرکشی
آغاز کردند و پنجاه و دو فرقه شدند و بهر صدهٔ بسر خود یورتی اختیار کردند
جوایلدرم بایزید بعد از انقضاء مدت قاضی برهان الدین بر سیواس و آن
نواحی مستولی شد ایشانرا داخل لشکر روم گردانید و در مملکت خود جای
داد و چون دران مملکت از خراج و جهات تکلیفی چندان نمی باشد بهر
از ایشان باندک مدتی خویش و قوت و صاحب ثروت شدند و چون
حضرت صاحب قرانی در خاطر بود که ایشانرا تقل فرموده در میان اولوس

جته جای

جته جای دهد دران زمان که سرداران ایشان بدرگاه عالمپناه آمده بودند
ایشانرا بخلعت طلادوز و کمرشمشیرهای زر و انواع عاطفت و نوازش
سرافراز گردانیده بود و بوعده پادشاهانه نوید داده و درین مدت
کس متعرض احوال ایشان نشده بنابرین ایشان خود را مطیع و ایل دا
در یورتهای خود ساکن و ایمن نشسته بودند و درین وقت رایت فتح
آیت دران محل که ایلجیان مصر رسیدند سه شبانروز توقف فرمود و باشا
زادگان و امرا رسم جانقی مرعی داشته صواب آن دانست که قراتاتار را
ازان دیار کوچ کرده بماوراالنهر برند و چون ایشان سی چهل هزار خانه
وار بودند و غلبهٔ بسیار فرمان داد که شاه زادگان و نویینان هرکس
بجانب روان شده ایشانرا جان درمیان گیرند که کس بیرون نتواند رفت
و سفارش فرمود که شرایط حزم و تیقظ نیکو رعایت نمایند و ایشانرا
ضربتی نرسانند برحسب فرموده امیرجهانشاه با دیگر امرا برانتخار و لشکر
امیرزاده محمد سلطان بطرف توقات و آماسیه توجه نمودند و امیرسلیمانشاه
با فوجی از سپاه جوانتخار روی عزم بسوی قیصریه و سیواس آورد و بعد ازانی
رایت نصرت شعار درضمان عون و تائید افزید کار ایلغار کرده بصوب
صحاری آماسیه و اراضی قیصریه که اماکن ایل قراتاتار بود روان شد
و امیرزاده شاهرخ و سلطان حسین را با لشکر ماوراءالنهر فرمود که راهها

نسخه

برایشان گرفته نگذارند که هیچ آفریده بیرون رود و چون موکب فیروزی
مخایل بعد از قطع مراحل و منازل از پل اتب قوشه گذشته با ایشان
رسید کسی فرستاده کلانتر ایشان را طلب دولت در زمان دوسردار
از ایشان اخی تبرک و مروت بدرگاه عالمپناه شتافتند و بسعادت
زمین بوس فایز گشتند عاطفت پادشاهانه ایشان را بحسن التفات
و لطف کلمات مستظهر و آسوده خاطر ساخته خلعتهای رطلا دوز بوشانیدند
و کرمهای زرین نخشید و از برای مزید امنی و اطمینان ایشان بصورت
عهد و قسم فرمود که در بارهٔ شما جز عنایت و مرحمت بظهور نخواهد پیوست
و مدتیست که آبا و اجداد شما بفرمان سلاطین ماضی از توران زمین که جای
اصلی و ماوای قدیم ایشان بود بیرون آمده اند و در دیار ما یگانه بغربت گذرانیده
و اکنون بحمد الله تعالی از اینجا تا آنجا حکم یک ولایت دارد و مجموع در تصرف
و فرمان بندگان ماست شما را فرصت غنیمت می باید شمرد و با زنان و فرزندان
و متعلقان و جمیع اموال و اسباب و کله و رمه یکبار کی از اینجا کوچ کرده همراه
اردو و لشکریان بوطن و یورت اصلی خود می باید آمد و در سایهٔ معدلت
و مرحمت ما روزگار بفراغت و رفاهیت گذرانید ایشان بعد از ادای
اثنای عرضه داشتند که اوامر و نواهی حضرت پادشاهی را از اخلاص
و بیخواهی کردن نهاده ایم و بندگان را کدام دولت ورای آن باشد

که در پناه حمایت

که در پناه حمایت خدام آستان سلطنت آشیان باشیم
زهی سعادت آن بنده بخشته مآل که راه داد در این آستانه نشان اقبال
حضرت صاحب قران فرمان داد و ایشان را اکرون کرن و جوق جوق ساخته
اعزاز تمام قسمت کردند و رمه را با تمام کله و رمه از انجا کوچانیده روا
شدند و بر لبغ اعلی نفاذ یافت که هیچکس از ایشان گوسفند و جهار پا
نخرد که موجب سبکباری ایشان باشد و اندیشه فرار بخاطر راه ندهند

کیفیت مراجعت فرمودن حضرت صاحب قرانی از دیار روم

چون خاطر همایون از قضایای روم و مهمات آن مرز و بوم بکلی فراغت یافت و تسخیر
تمام شهرها و قلعهای مملکتی بآن طول و عرض و کمال استعلا و استقلال در اتقا
احر بر عاطی و دون بوسیل فرض که بروز کار بسیار از دست مکنت و اقتدار
قیاصرهٔ نامدار و اکاسرهٔ کامکار بر نیاید بلکه در وسعت میدان اندیشه
و پندار کبار سلاطین عالی مقدار گذار کمتر باید بکمتر از سالی بعون
تائید ربانی و عطیهٔ سعادت حضرت صاحب قرانی بسهول و اسانی
میسر شد و الحق ف نیر اقبال این سلطان شرقی تا تتافت عقل یکسو منهی صاحب قرانی
ماه رایت نصرت اشراق از آفاق مغرب خسروانه پرتو بر صوب مراجعت
انداخت و موکب ظفر قرین در کنف حفظ و تائید رب العالمین روان
شد عساکر منصور و غنایم موفور موافق مسرور و مخالف مقهور ف

رفت وتباشیر فتح لامع از اعلام او، آمد و اقبال و نجح تابع اقدام او، واشا
علیه ازموقف جلال صدور یافت ومثال واجب الامتثال بسلطانیه ارسال
رفت که حضرات عالیات سرایملک خانم و توتمان آغا و چلپا ملک آغا
وخانزاده که والدهٔ شاه زادهٔ سعید محمد سلطان بود با سایر آغایات
وفرزندان که آنجا بودند توجه نمایند وتا حدود قلعهٔ اونیک بیایند وجون
صاحب قران روم بخش قیصر نشان به قیصریه رسید امالی وکلاتران
انجا از نادانی پوشانی بخود راه داده بودند و در نقبها پنهان شده در زمان
فرمان قضاجریان تعاد پذیرفت وعلی سلطان تواجی با فوجی ازسپاه
متوجه ایشان گشتند وجون برسیدند ایشان از بیم جان بمنع و مدافعه
برخاستند وبجنگ و محاربه انجامید وعلی سلطان از سوراخی که ممر دشمنی
نقبی بود نظر میکرد ناگاه از کشادشصت تقدیر تیری مصیبت صفیر فرا
رسید وبرشاه رگ او خورد و در حال جان تسلیم کرد انا لله وانا الیه راجعون
عساکر منظفر لوا آن جماعت را مجموع بدست آوردند و محمد برادر علی سلطان
همه را بتیغ انتقام گذرانیدند مصرع انجام جبان کار چه باشد بجز از زبی
ورایت فتح آیت ازانجا نهضت نموده بسعادت واقبال روان شد
معطر جهان از غبار رهش، کران تا کران عرض لشکر کشش، وجون از سیواسی
بگذشت حراج ملکانه قوا عثمان را بصنوف نوازش سرافراز گردانیده جامه

داد ومحل خود باز فرستاد ویکروز عزم درحلّی منازل ومراحل مواطبت
نموده مرغزار ازرنجان از وصول نزول موکب گیتی ستان ازرنجان رونق
باغ جنان یافت وطهرتی براسم خدمتکاری قیام نموده پیشکشها کشیده از
جانوران وسلبان وتفوزهای لایق وغیر آن وازانجا بسعادت واقبال
روان گشت وبعد از یکدو منزل عاطفت پی دریغ طهرتی را بخلعت
خاص گرامی ونامی ساخته اجازهٔ انصراف داد وکسانی را که جز توجه حضرات
عالیات از سلطانیه آورده بودند باز فرستاد که فرزندان تعجیل کرده
بیشتر بیایند وجون ازروم از فرّ قدوم همایون عزیمت فرای بهرز
وبوم گشت در آرای سپهر سلطنت وجهانداری امیرزاده الغ بیک وامیرزاده
ابراهیم سلطان وامیرزاده محمد جهانگیر وامیرزاده ایجل وامیرزاده سعد
وقاص برسیدند عطوفت حضرت صاحب قرانی ایشانرا در آغوش مهر جا
گرفته بزبان تلطف پرسش فرمود ودیدهٔ امیدشان از نور نجابت ورشد
که از ناصیهٔ هریک میدرخشید روشنای فزود لیکن چون رویت امیرزاده
محمد جهانگیر وامیر سعد وقاص جراحت واقعهٔ پدر شان محمد سلطان تازه
ساخت وقطرات عبرات از اجفان احزان باریدن گرفت فصبر
جمیل والله المستعان ذکر شنوانیدن وفات امیرزاده محمد سلطان عادرش
خانزاده حضرات عالیات که بوجب فرمان از سلطانیه متوجه شده

شده بودند و در تبریز بر آق تعزیت کرده ولباسهای سوگواری مرتب داشته
تا قلعهٔ اوینک بیامدند و در آن حوالی بنشستند و چون خبر صاحب قرانی
به نزدیک رسید خانزاده را حادثهٔ جانکاه فی زند دلبند بشنوانیدند ف
چو بشنید کفتی آن آگهی تنش کشت یکباره از جان تهی بزد آه و شد زان خبر خبر
بیفتاد بر خاک و بر خاک سر سراسر همه جامها بر درید بسوزی که از سنگ خون میچکید
دو دلبند چون نایاب داده کمند برانگشت بیجاده از بن بکند بناخن دو کلبرگ رخسار را
جان زد که خون شد جگرخاره را زرخ میچکیدش بی آب چون زمان تا زمان اندر امد کنون
تمام آغایان فوطهای سیاه بر سم سوگواری بر سر کرفته نوحه وزاری در کرفته و چون حضرت
نزول فرمود و غزا از تازه پر نشد و جهان روز رستاخیز کشت زمین از لباس ازرق
وکبود هیات آسمان کرفته و اسمان دران ماتم پر غم چون زمین خاک بر سر کرده ف
روان کشته از چشمها خون دل زخون خاک روی زمین همه کل جراحت شد از ناخن همچو حاد
بس چهرهٔ چون کل نوبهار برامد ز هر سینه بر جزع دود سیه کشت ازان دود کوه و دم کبود
واز برای تسکین و قلق و اضطراب خانزادهٔ بابوت خانی را که بر تنقل استوار کرده
بودند چون تن بی پیش او حاضر کردند و او از سوز سینه و تاب جان چون نار بجان
بر صندل در آن چوبین پیکر او پنجه نوحه وزاری همی نمود و در وصف الحال ش
بمضمون این تمثال از چشمها چشمهای خون میکشود ف دوچشم پر بود و کفتم مکر
زخورند دلبند یابم خبر کمانم نبود از سهراین کرند که تابوت از راه دور آورند

نبردم کمان کین بدار از رورکار که نعش تو باشد مرا عکسار تو تا تخت ایران
بتابوتی اکنون زمینی بخت بدر سزد کر نبم دیدهٔ خون کذار کنم صحن کیتی همه لاله زار
کر چون لاله از دهر بیمان کسل بعهد جوانی شدی داغ دل وچون جزع و فزع
بر فوت نشاهٔ عنصری و صورت کونی شاه زادهٔ سعید نهایت رسید
نظر بعبرت حقایق بین حضرت صاحب قرانی ملاحظهٔ نشئهٔ باقی و لطیفهٔ
ربانی کرباتفاق شرع و عقل زندهٔ هر دو سراست اولی دانست وجهت تزویج
روح شیر بفش انواع مکرمت و اصطناع در بارهٔ فقرا و مساکین ارزانی داشت
و بسی صلات و صدقات بمستحقان کرامت فرمود و بندکان درکاه کیوان
باسبان برحسب فرمان قضا جریان بترتیب آئین استادکی نمودند و نمازی
سادات و علما و اکابر و اشراف که از اطراف و اکناف آمده بودند مجموع
امرا و سران سپاه در ساحهٔ جلال جمع آمده هر کس بساوری خود بنشست
و حافظ و نادر بتلاوت کتاب مجید تبرک جسته ختمات کریمه باتمام پیوست
وچون خانسالاران خانها نهاده و سماط کشیده اطعمه کوناکون از حد
حد و چون بیرون بمصرف انما نطعمکم لوجه الله رسید کورکه شاه
زادهٔ مرحوم را بخروش در اوردند و خواتین و امرا و لشکریان و سایر خلایق
از تابع و متبوع مجموع بنوحه وزاری در آمده بیک بار فغان و فریاد در عالم
سخت کرست بنیاندا ختند و بعد از ان کورکه را باره ساخته و چون

علما و ائمه و مشایخ که از تبریز و سلطانیه و قزوین و دیگر ممالک بر سم استقبال
و اقامت تعزیت ببرکاه اسلام پناه شتافته بودند در مجالس متعدد بعضل
مواعظ و نصایح زنگ کربت و ملال از مرآت ضمیر منیر میزدودند
و فحوای آیات و حدیث مناسب مثل آیة انما یوفی الصابرون اجرهم
بغیر حساب حدیث وان المیت لیعذب ببکاء اهله علیه بسمع مبارک
میرسانیدند برحسب فحوای ف اگرچه واقعه بس مایلست و جان فرسای
بصبر کوش که باصابرست لطف خدای فزون شود ز جزع غصه و بکا بهدل
درنجات بفتاح صبر باز کشای و اشارت علیه بنفاد پیوست و مردم از
شعار سوکواری و جامهای سیاه بیرون آمدند و عواطف پادشاهانه
به تجدید شامل حال آن طایفه عاطل نشان شده بعز ارباعز و اکرام و خلعت
و انواع نوازش فرمود و بمواضع خود باز گردانید کفتار در توجه رایت
گیتی ستان بجانب گرجستان چون همت عالی نهمت حضرت صاحب قرانی
در بعد حال اهم مطالب و اعظم مقاصد و مارب تقویت دین و اعلاء اعلام اسلام
و احراز فضیلت جهاد بازگره ضلال و فساد و عبدهٔ اصنام میدانست
و بر مقتضای عهدی که کوکبین ملک کوج در سال گذشته با بندگان درگاه
اسلام پناه کرده بودی بایست که درین هنگام رایت فتح آیت را باقدام
مسکنت و ضراعت استقبال نموده بودی و در سایهٔ جلال روی تضرع

و ابتهال بر خاک تذلل سوده و فرسوده و تا غایت از سابقهٔ شقاوت توفیق
آن سعادت نیافت عصیت دین و غیرت پادشاهانه باعث آن شد
که حضرت صاحب قران عزم گرجستان جزم فرموده بسعادت و اقبال
سوار شد و بصوب منکول روان گشت و سلطان ماردین ملک عیسی از
تقاعدی که پیش ازین نموده بود و ببرر یافتن دولت بساط بوس
نشتافته پشیمان شد و دانست که در نکبت او را جز نوش داروی
لطف آنحضرت دوائی متصور نیست باوجود بهر گونه خوف و بیم از
تقصیرات خویش با تنی لرزان و دلی ریش روی امید باردوی گیهان
پوی نهاد و چون برسید از رای فرخ حرمت امیرزاده شاهرخ را قبلهٔ
حاجت ساخته دست توسل بدامان بندگان آن آستان زده شاهزاد
جوانبخت او را ببارگاه عالم پناه آورد و او سر برهنه کرده بشیوهٔ گناه کارا
درآمد و زانو زده زبان دعاگوی ثناگستری باعتذار و استغفار روان
ساخت صاحب قران فریدون منش بعد از عتاب و سرزنش از جریمهٔ
او درگذشت و بغایت پادشاهانه پیشتر از امید وار گردانید و او
مال و خراج چند سالهٔ ماردین آورده بود با پیشکشهای لایق بمحل عرض
رسانید و بملحوظ نظر تربیت گشته بتاج و خلعت و کمر معزز و موفر
شده و بمزید عطوفت اختصاص یافته دختر او نامزد امیرزاده ابابکر شت

وبشرف مواصلت بادوومان بزرگوار پلنگ پایه ونامدار آمد ف
اکسیر عفو شاه شناسم که میکند قلب سیاه روی کنه را زر خلاص ، ودرین
ولایواتی بسر بسر آقبوغا ر کوچ بابسی یشکشها ببرگاه اسلام پناه آمد وبوسیلهٔ
اسراء زمین بوس دریافته یشکش که دشلت از جانوران وسلبان
وغیر آن بکشید وبهم از حکام کوچ کوستند بل برادر ملک کوکین که با او
مخالف بود باقدام عبودیت ستانه ساحهٔ جلال را فرسوده چنین خضوع
وخشوع کرده بر سم معهود یشکش بگذرانید واز هر جانب سرزبانان
حدود وسرداران ولایت احرام حریم ابهت وجلالت که مطاف
ملوک عصر وملاذ سلاطین اطراف بود بعقد اخلاص بسته میرسیدند
ووظایف خدمتکاری وریم لخامشی وعرض یشکش وتقور تقدیم
میرسانیدند ومراحم حضرت صاحب قرانی شامل حال همگنان گشته هرکس
را بحسب حال ودرخور قدر ومنزلت نوازش میفرمود وبنوید عاطفت
مفتخر ومستظهر ساخته وخلعت پوشانیده بجای خود بازمیگردانند ف
پیوسته ببرگاه شهنشاه زمان آیند وروند سرفرازان جهان گفتار در تفویض
حکومت شیراز بامیرزاده پیر محمد عمر شیخ نوبت دوم وحکومت اصفهان
ببرادرش امیرزاده رستم درحوالی منکول نظر مرحمت وشفقت حضرت
صاحب قرانی بروی حال امیرزاده پیر محمد عمر شیخ باز شد واو را بصنوف

نوازش سرافراز گردانیدند ایالت دارالملک شیراز به تجدید ارزانی وثبت
ویرلیغ عالم مطاع دران باب کرامت فرمود وبخلعت وکمر کرامی ونامور
ساخته روان کرد ولطف الله بیان تمور آقبوغا وچلپیان شاه برلاس را
ملازم او گردانیدند وکس بشیراز پیش امیرزاده رستم فرستاد که متوجه اردو ی
گیهان پوی گردد واو در ییلاق قضرزبود که فرستاده بوی رسید وبمان
که برفرمان وقوف یافت بی توقف عزیمت نمود ودرخانسار از اعمال
جرباد قان که از جملهٔ منازل ومراحل آن طریقست باز از موقف جلال
خبر آمد که اصفهان را بتو دادیم اغرق آنجا فرنت وخود بورو بجرد رفته
قلعهٔ ازمیانرا بجال عمارت باز آورو بهم درخانسار امیرزاده پیر محمد که متوجه
شیراز بود برسید برادران یکدیگر را کنار گرفته زمانی بجهت واشتبشار
باستفسار احوال واضاع برگشادند وبحکم فرموده هریک روی عزیمت
بمقصد خود نهادند امیرزاده پیر محمد بصوب شیراز روان شد وامیرزاده
رستم گماشتهٔ بضبط اصفهان فرستاد وجون بورو بجرد شتافته بعمارت عمارت
قلعه مشغول گشت وآنرا معمور وآباد آن گردانیدند ومن الله التوفیق والا
گفتار در فرستادن حضرت صاحب قرانی امیرزاده ابابکر را بعمارت بغداد وضبط
عراق عرب ودیار بکر وتوابع ولواحق آن جون سلاطین کامکار وپادشا
جهاندار ازموایدکرامت ایة هُوَ الَّذِی جَعَلَکُمْ خَلَائِفَ فِی الْأَرْضِ به خطاب

ونصیب اکمل اختصاص یافته اند آثار آسمار وصفات حمالی وجلالی حق
جل وعلا ونتایج لطف وتهنا متناهی الهی تبارک و تعالی درین علم
غرایب اطوار ازان طایفهٔ برزگوار علی مقدار کمال ظهور واظهاری یابد
کاهی که صاعقهٔ خشم آیه غضب الله علیهم ولعنهم درخشیدن کیرد ایشان
بنیران کین جهانی بسوزند وکشوری براندازند وجون نسیم عنایت آیه یغفر الله
لکم وهو ارحم الراحمین وزیدن آغاز نهد بم ایشان یک التفات هزار
شمع ملکت ورحمت برافروزند ومملکتها معمور سازند شعر
کاه خوش خوش شود که همه آتش شود ۰ تعبیهاء عجب یار مرا خوست خوست
لاجرم جون حولی اراضی قارص که شرف آن بیمامن مصارع
سری منه بشری مولد ای مولد سبق ذکر فته ازوصول ونزول موکب
ظفر قرین رتبهٔ پشهر بوینی یافت حضرت صاحب قران شاه زادکان
نوینان را احضار فرموده زبان کوهر افشان که ترجمان ملهم اقبال
بود برکشاد که پیش ازین امالی بغداد بواسطهٔ مخالفتی که با عساکر ما
بنیاد نهادند وبران محل باستادند خود را مملکت را برباد دادند
وسبب قهر واشتعام ما آن دیار بیکبار براقتاد وجون بغداد از امهات
بلاد اسلام ملت وعلوم شرعیه ازانجا انتشار یافته ومذهبها ازانجا اشتهار
پذیرفته خاطر نکوان آنست که ان مملکت بحال عمارت باز آید وباز آن

مرز وبوم نشیمن همان نصفت وعدل کرد وحاضر زمان اخلاص بدعاوثنا بیارا
ستند
که بیت توعمر نوح بیابی ازانک درعالم عمارت از تو بدید اید بس طوفان
ورای علم آرای امضاء آن قصد را بشهامت وصرامت امیرزاده ابابکر حواله
خود وحکومت عراق عرب تابواسط وبصره وکردستان ومارد ین وسایر
دیار بکر واوایرات ومزارجات آنجا وآنجه از توابع وملحقات آن بلاوست
نامزد شاه زاده مشار الیه فرمود وجماعتی از امراء عظام مثل پاینده سلطا
ن
برلاس وپیر حسین برلاس وامیر سوبکک وسلطان سجز حاجی سیف الدین
ودولتخواجه اینانق ودیکر نوینان را با لشکری کران ملازم رکاب
او ساخت وامراوعساکر عراق عرب واکابر آن نواحی را بملازمت
ومتابعت او فرمان داد واورا امر فرمود تا از راه دیار بکر درآمده از مفسدان
وشریری آن اطراف بهرکه مانده باشد بتیغ سیاست نیست کرداند وجون
سف
پانزدرآید هوا باعتدال کراید بعراق عرب توجه نماید وتخت بدفع قرایو
ن
که دران وقت بعراق عرب بستوطن کشته بود اشتغال نماید وبعدازا
ن
مردم آن طرف ونواحی را استمالت فرموده بعمارت وزراعت ترغیب
نماید ودرآبادانی بغداد سعی تمام نموده نوعی سازد که بزودی معمور کردد
خانچه در سال آینده بعد قضاء الله وقدرة المبرم محمل حجاز ازانجا روانه شود
وماء التوفیق الا بالله سبحانه وشرح مستقبلا یافتن قرایوسف بعراق

عرب آنست که او از خوف عساکر گردون مآثر گریخته بروم رفته بود
چنانچه سبق ذکر یافته وچون سپاه ظفر پناه در یورش روم بحوالی قیصریه
رسیدند باز از انجا فرار جسته بعراق عرب آمد و اشام ترکمانرا جمع
آورده در بایان بیت نشست و سلطان احمد از بغداد بجله پیش بر خود
سلطان ظاهر آمد و آغاز غیر ورز که مدار کار سلطان ظاهر بر او بود بگرفت سلطان
ظاهر ازان حال متوهم شد و با امرای پدر مثل محمد بیک حاکم ارتق و امیر علی قلندر
و میکائیل و فرخشاه که ایشان نیز از سلطان احمد خایف بودند مشورت
کرد و باتفاق یاغی شدند و بشب از جسر گذشته باین طرف آب
آمدند وچون سلطان احمد ازان حال آگاه شد جسر ببرید و کنار گرفته در مقابل بسر
و امرا نشست و کس پیش قرایوسف فرستاده او را طلب دولت وچون
قرایوسف باو پیوست باتفاق از آب بگذشتند و از جانبین لشکر آراسته
جنگ واقع شد و شکست بر سلطان ظاهر افتاد و او را در حال فرار جوی
پیش آمد حوشت که مرکب ازان جوی بجهاند با سلب وجیه در اب افتاد و شعلهٔ
حیاتش فرو نشست وچون سلطان ظاهر بجزای عقوق والدی شتافت
و امرا و لشکریان که با او بودند متفرق و پراکنده گشتند سلطان احمد از قرایو
اندیشناک شد و ببغداد رفت قرایوسف از حلهٔ لشکر کشیده بر بغداد
آمد و شهر بگرفت و سلطان احمد از بیم جان بجایی پنهان گشت و شخصی

قراحسن

قراحسن نام او را بدید و در شب سلطان احمد را از انجا بیرون آورد و او را
بر دوش گرفته قریب نیم فرسخ ببرد تا در راه بشخصی چشمی رسیدند
که کاوی دولت سلطان احمد بران سوار شده با قراحسن تنکریت
رفتند سارق عمر او برات که در تنکریت بود چهل سر لب و از نقود
و اسلحه و رخوت آنچه دست ملکنتش بآن میرسید پیشکش سلطان احمد کرد
و بعضی امرا و نوکرانش که متفرق شده بودند مثل شیخ مقصود و دولتیار
و عادل و غیرهم در انجا بدو پیوستند و او از انجا متوجه شام شد و عراق
عرب تحت تصرف و استیلای قرایوسف در آمد وچون بحکم الکلام تجر
این قصه گزارش پذیرفت عنان خامه باصل داستان انعطاف یافته
نموده میشود که چون حضرت صاحب قران امیرزاده ابابکر را بجانب بغداد
روان ساخت کس بورو جرد پیش امیرزاده رستم فرستاد که متوجه
بغداد گشته بامیرزاده ابابکر ملحق گردد و باتفاق روی جلادت بدفع
قرایوسف آورند و حکم شد که توکل ارس بوغا از عمدان و تمنی سوجی از
نهاوند و شاه رستم از سنقور و دینور مجموع ملازم رکاب امیرزاده رستم
ببغداد روند وچون امیرزاده ابابکر بر حسب فرموده روان شد و بارد
رسید عبدالله حاکم آنجا و کلانتران که پای جسارت از حد خود بیرون
نهاده بودند همه را بگرفت و بند کرده بدرگاه عالمپناه فرستاد و بجهت

پیشکش سلیمان تاری محبوب آق سلطان ارسال نمود و پاینده سلطان
براس در انجا ودیعت حیات مستعار باز سپرد و امیرزاده ابابکر اغرق
گذشته از انجا بایلغار متوجه دفع قرا یوسف شد و امیرزاده رستم بر وفق
فرمان از بور و جرد عزیمت نمود و براه قبهٔ ابراهیم لک شتافته واز بغداد
گذشته در حوالی حلّه بامیرزاده ابابکر پیوست **کفتار در وصول رایت فیروزی**
نشان بگدود کرجستان موکب گیتی ستان حضرت صاحب قران از حوالی
قارص نهضت نموده بسعادت و اقبال میراند و صید کنان منازل و مراحل
پیموده بولایت کرج در آمد **ف** بارمنی در امد جو دریای تند صبا راشد از کردوپای
و بیشهٔ شیخ ابراهیم حاکم شروانات که سلوک جادهٔ نیکو نهد کی وجانسپاری
با اقدام اخلاص و هواداری همیشه پیشهٔ دولت و نختیاری او بود بر حسب فرمان
روان شده بود و مداخل و مخارج کرجستان را ضبط کرده ملک کرکین
که والی آن ولایت بود از توجه رایت فتح آیت آگاهی یافت مرغ روحش
در قفص سینه طپیدن گرفت و از سر عجز و اضطرار ایلچیانرا با پیشکش بسیار
بدرگاه عالمپناه فرستاد مخصل پیغام انکه بنده راجه حد آنست که انحضرت
بنفس مبارک متوجه تهر این خاکساری مقدار گردد یکینه در مقام خدمتکاری
و طاعت گزاری داغ بندگی بر جبین جان دارد بهرچه اشارت
بندگان علی مکان باشد از ارسال و انقیاد احکام واجب الامتثال

توقف

توقف و اهمال بتقدیم رسانند اما سایهٔ مهابت آنحضرت بس بزرگ ست
و در بن مجال یارای آن ندارم که سعادت خاکبوسی ساحهٔ جلال دریابم
اگر مرحمت پادشاهانه این بکینه را مهلت بخشد تا بعد از تسکین غلوغو
و بهراس جون سلطان ماردین و دیگر حکام مواضع ببرگاه گردون اشتباه
شتابد و سعادت زمین بوس دریابد عنایت بنده نوازی و وچاکر پرو
باشد حضرت صاحب قرانی بمزید تحرفات کلمات او که ایلچیان عرضه دا
التفات ننمود و رقم قبول بر تحف و هدایا که فرستاده بود نکشید
و در جواب فرمود که او را بگویید که قصهٔ تو بکسانی که شرف اسلام شفیع
جرایم و تقصیرات ایشان میشود نسبتی ندارد اگر میخواهی که زنده
بمانی روان توجه غاوبی اندیشه بیا اگر عنایت ایزدی شامل حال گردد
و دولت ایمان دریابی از هر گونه نوازش و تربیت که در بارهٔ تو ظهور
پیوندد که عالمیان متعجب بمانند و اگر توفیقت یاوری نکند و ازان سعا
دت بی بهره مانی بر حسب شریعت غرا محمدی علیه افضل الصلوات و اکمل
التحیات جزیه بر تو مقرر دارم و ولایت بتو باز گذارم و پیوسته امید وا
بازگردانم و املاک این دیار از قتل و اسیر و تاراج امان یابند و عرض و
ناموس تو بسلامت بماند و الی قسطنطنیه بی کیش تست و جونی
روی التجا ببرگاه ما آورد شنیده باشی که از انعام احسان در شان

اوجها کرده شد قیاس حال خود باو کن و اگر در آمدن تعلل نمائی هیچ عذر مسموع
نخواهد افتاد و بعد ازان ایلچیان را اجازهٔ انصراف یافته باز گشتند
و در خلال این اوقات داروغه تبریزیان قوچین با عمال و نویسندگان
آذربایجان بدرگاه عالمپناه آمدند و بسی پیشکش از جانوران و سلبان و
غیر آن بمجلس عرض رسانیدند و از جانب خراسان علی تایقانی که در ین
مدت از قبل خواجه علی سمنانی بضبط و نسق دیوان آن ممالک مشغول
بود بسید و پیشکشها کشید و همت خسروانه آنرا قسمت فرمود و
وجون وقت ادراک غلات گرجستان بود رواینداشت که ایشانرا
بگذارند تا غلها بردارند و خود را قوی سازند لاجرم رای صواب نمای
اشارت فرمود و امیر شیخ نورالدین و دیگر امرا بر سبیل ایلغار بشتافتند
و بلاد و مواضع یلی دنیان درآمده ایشانرا متعرف و آواره گردانیدند
خانهٔ گرجیان مجموع بگرفتند و امیر شیخ نورالدین چندان بنشست
که لشکریان بفراغت غلها بدروبدند و بکوفتند و ربع بردداشتند
و امرا و سپاه سالم و غانم باردوی همایون باز گشتند و من الله العون
والتایید **کفتار در فتح قلعهٔ گرتین که از معظمات قلاع گرجست** در اراضی
گرجستان بر بلندی که میان دو دره ژرف عمیق واقع شده کوهی از جمیع
جوانب تند و هموار مقدار صد و پنجاه گز سر بخرخ دوار کشیده و از

و از طرف جنوبی آن کوه شعبهٔ جدا گشته و بارتفاع از و بگذشته
خانهٔ از بالای کوه بجز بنردبان یا ریسمان و تظایران بغراز آن سنگ
پاره بزمی توان و آن کوه بغیر از یک راه باریک پیچ پیچ ندارد و در پیرامنش
بواسطهٔ درها جای نزول لشکر و خیام متعدد نیست لاجرم آن کوه را قلعهٔ
ساخته اند و مسکنها پرداخته و بر دروازهٔ مستحکم گردانیده که بر سر خود
قلعه ایست حوضهای معتبر از خارا آب باران مرتب داشته و حاکم آنجا
نزال که امرا را گروج بود با سی نفر از عظمای اتاوران و غلبهٔ گرجیان در ان
قلعه متحصن شده بودند و بستظهار ذخیرهٔ بسیار از اندیشهٔ فوت آسوده
بودند و فارغ البال و آنچه ها از فیض صنع بیچون ام نحن المنزلون مالامال
آب عذب زلال و از جملهٔ ذخایر خبد کله خوک و گوسفند در انجا میپرورند
و خمهای شراب بسیار آماده داشته بودند و چون پرتو شعور حضرت
صاحب قران بر ین معانی افتاد و همت علی عنان پادشاهانه را بصوب
تسخیر آن قلعه انعطاف داد و چون طریق استخلاص آن بر طول محاصره
منحصر مینمود و آن تعذری دشوار که در چنان محل که واسطهٔ بلاد دشمن
است سپاه اندک توقف نتوانند و غلبه از تدبیر علوفه و علوفه فرو مانند
که بدشواری یافت میشود تا بقوت چه رسد مردم صورت بین که
بحسب قیاسات عقلی اسناد امور به اسباب ظاهر کنند ازان غربت

استجلال مینمودند که انحضرت بنفس مبارک توجه نمود که اما لی قلعه شاید که
از دهشت و استیلاء خوف بیرون آیند و حصار بسپارند و اگر جان نکنند
بغیر از گذاشتن و گذشتن چاره نبود که بتیغ آن بتهور و غلبه از قفل محالات اندیشه
مردم اینها بود غافل از آنکه اگر شعطات و قایع درین عالم برغرابت و بدایع
برسیبهاء بوشیده تربیت می باید که افهام عقلا بران عبور نماید و بینش
از وقوف اشعهٔ شعور از دیکیا بران نمی باید به تخصیص کی اجل مظاهر عظمت و قدرت
پروردگار دران روزگار ذات بزرگوار صاحبقران کامکار بود ف ماثا
زانچه از صاحبت باید آید عقل انگشت تحیر خاید القصه رود آدینه رابع عشر
محرم الحرام سنه تسع و تسعمایه رایت اسلام پناه در سایهٔ حفظ الهی سایهٔ وصول بر حوالی
قلعهٔ کرتین انداخت و از قلعه هدیه چند بر سبیل پیشکش با جمعی بیرون فرستادند و زبان
تضرع باظهار بندگی و فرمان گذاری برگشادند و چون ندانستند که بندگان درگاه گردون
محل با مثال آن تعلق و جمل دست تعرض ایشان کوتاه خواهند کرد بشت بندار
بحصانت حصار باز داده مخالفت و عصیان آشکارا کردند و باندا ختن تیر و سنگ
جسارت نمودند حضرت صاحبقران امرا را فرمود که باطراف فرود آیند و طرق
دروازه را بعهدهٔ جلادت و کاردانی بایر شاهملک مقرر داشته فرمان داد که در مقابل
آن حصنی حصین بسازند و دیگرانرا فرمود که دو جانب دو قلعهٔ دیگر بنا کنند تا اگر فتح
کرتین رود بر نیاید جماعتی از سپاه عالم اقطاع دران قلاع بمحاصره قیام نمایند

وامیر شاهملک بنیروی دولت قاهره در مدت سه روز قلعه برفراز
کرکنجا بش اقامت سپه نزار کس داشت و نظر باین مآثر از سعادت
بندگان آستان سلطنت آشیان بدیع نیست و درین اثنا صاحبقران
گیتی ستان از برابر قلعه نه شت قلعه نقل فرمود و محلی که مجال انداختن عراده
و منجنیق بود بنیم نزول همایون ساخت و اشارت علیه صدور یافت و
منجنیق و عراده و اقرانبوا متعدد راست کردند و حکم شد که در مقابل شت قلعه
که محل نزول همایون بود ملجو را زسنگ و چوب بسازند و چندان برآورند که شرف
باشد بر قلعه و چون آن کوه را سخ و شاخ را از منجنیق و امثال آن خطری
زیاده نبود کرجیان برفراز آن فارغ نشسته بودند و در خاطر انکه منع بلند
بروا زد شوار آنجا تواند رسید چگونه کسی بما دست اورد و چون یکهفته
برین منوال بگذشت از قوم بکریت در کوه روی از قفا با تباف نظیر
ندارند بیکیجک نامی در شب ادینه بیست و یکم ماه مذکور با ستظهار اقبال غریب
اثار صاحبقرانی دزدیده متوجه شد و بالای آن سنگ پاره که در جانب
جنوبی قلعه بود برآمده بقلعه رفت و یک سر بز گرفته بالای آن سنگ برآورد و در آنجا
ذبح کرده بشانه بگذاشت و برزمین آمد و کرجیانرا بران اطلاع نبهاد روز دیگر
بیکیجک با پایهٔ سیر براعلی سر گذشت شبانه جبانه دست داده بود باز راند
رای عقده کشای ارشاد فرمود و از ابریشم خام و ریسمان طنابها قوی تافتند

وسلم آسا جو بهادا سری در یک طناب و سری در دیگری استوار کرده
نردبانی ساختند و حکم شد چهار کس از مکریت بآن کوه پاره برآیند و بیشتر
قلعه قیام نمایند و نردبان مرتب داشته را بر کشند تا جمعی از دلاوران
بآن نردبان به بالا برآیند بر حسب فرموده شب یکشنبه بیست و سیوم ماه
بیکیچک و سه نفر دیگر از طایفه مکریت با طناب و از قد که نردبان بآن
توان بر بستند از کمر که بزکوهی بدشوار لرزان لرزان از انجا گذر کردن تواند
چهار نفر بآن کوه برآمدند و بسیمان فروگذاشته نردبان بآن بر کشیدند و از اتفاقات
حسنه که لازمهٔ این دولت روز افزونست بر سر آن قلعه درختی برآمده بود و چون
نردبان بر کشیدند سرش بآن درخت بستند و امیر شاهملک بزیر استاده بنجاه مرد
از ترکان و دلاوران خراسان که مجلس عالی صاحبقران اسامی ایشان قلمی
شده بود از جمله اُزعداق یک یک را بنردبان بالا فرستاد و در شان گرجیان
غافل که جز گران خوابی از بخت بهره نداشتند مصدوقهٔ کریمهٔ آیه اَفَاَمِنَ
اَهْلُ الْقُرٰی اَنْ یَاْتِیَهُمْ بَاْسُنَا بَیَاتًا وَهُمْ یَاْمَنُوْنَ بظهور پیوست
ترجمهٔ کلام معجز نظام ایا ایمنند ساکنان آن دیهها از اینکه بیاید بایشان
بیم و بلاء ما شبی و ایشان در خواب باشند و چون صبح دم صافی اندرون رایات
نور از قلهٔ قاف گردون برافراشت و گرجیان تاریک دل از خواب برآمده در حیرت
آمدند یکی از خراسیان بی اختیار نعرهٔ بکشید برداشت و بآواز بلند بر خاتم بغمران فاسخ

اویان دیگران صلوات فرستاد و محمود بقرحی از جملهٔ بندگان شاه
زاده جوابحت امیرزاده شاه رخ بران قلعه نفیر کشیدند و چون گرجیان ازان
حال که اصلا در خیال ایشان نگذاشته بود آگاهی یافتند سراسیمه از بیم جان بشتاب
و دست ضرورت و اضطرار بمحاربه و پیکار بر کشادند و حضرت صاحبقران
سوار شده و از دره عبور فرموده در مقابل آن قلعه که مجاهدان دلاور بالا
رفته بودند بنشست و فرمان داد و تمامی لشکر فیروزی اثر غلغلهٔ الله اکبر الله اکبر از اطراف
برآورده کوه کرکه فرو کوفتند و سورن انداختند غریو دلیران بر از نهیب
زنتها روان و زخمها سیکیت و چون راه از فراز آن سنگ پارهٔ بقلعه بقایت
تنگ بود و باریک و جای محاطره زیادت از سه کس محال پیش استادن و با
اهل قلعه دادمدافعه و قتال دادن نداشتند نخست از مجاهدان دلاور سی کس
پیش گرفته پای تهور بنشرد و دو رزم آزمای در پناه آن دست جهاد گشاده
ضرب هر یکی جان کافری بدوزخ می سپرد تا غازیان ظفر پیشه را منبعث
والذین جاهدوا بفضیلت و قتلوا قرین گردد تا گاه از سقف قلعه تیر پرخطر
بر دلیران حامل سپر آمد که از صدمهٔ آن زخم سپر بینداخت و از سنان افتاد
و سپهر را گرجیان بر داشتند حمیت دین داری عبدالله سبزواری را بجوش آورد
و شیروار با شمشیر و صاعقه گردار حمله برده دمار از روزگار کفار بر آورد تا
ده و دوازده زخم فروزده از کثرت جراحت بی طاقت شد و بعد از تر کان

محمود نایی محمود فرجام باکوز کران پیش دفعه از ناوری را کراستظهار آن پسر
بدست برد او بود پای بشکست واز بنجاه مرد که بالا برآمده بودند بعضی
متوجه دروازه ٔ قلعه شدند وانجا بر جنگ در پیوست و باندک زمانی بهم در بن جای
وبهم دران قلعه نیران قتال اشتعال داشت بسیم نصرت از کلیز الطف
برور دکار روزیدن گرفت و مخزه ٔ فتح از دریچه ٔ حقاً علینا نصر المؤمنین
جهره بنمود و دروازه را شکسته عساکر گردون مآثر بقلعه درامدند و جان قلوب کفور
تسخیر آن در حوصله ٔ اندیشه ٔ هیچ دانا نمیگنجد هم در یکشنبه ست وسیوم مسخر گشت
خانک از ابتداء وصول رایت نصرت انتهاتا انتهاء تسخیر واستیلا به روز شنبه
پیش نبود ف دولت این قوه بعهد هیچ نومان ده نداده توق دولت طالع صاحبقرانی بر افراخته
گرجیان سرکشته چون کار از دست رفته ودولت از پای درآمده دیدند انگشتی
که هرگز پیمان نگشاده بودند بامان خواستن براوردند عساکر نصرت شعار جدا جدا
از ناوران را از بالای کوه بزیر انداختند وحاکم ایشان نزال با مجموع گران بدفعال
دست وگردن بسته بساحه ٔ جلال آوردند خانک هیچکس از ایشان خلاص نیافت
در زمان فرمان قضاجریان نفاذ یافت و توق واعلام اسلام بالای حصار برافراختند
ومؤذنان بلندپایه که نص آیه ومن احسن قولا ممن دعا الی الله صیت علوشان
ایشان از منار افتخار بگوش روزگار میرساند فراز آن کوه را بشکوه ٔ اسلام
آراسته بربام کلیسا ٔ ثالث ثلثه کویان اذان محمدی گفتند راستی وقوع

این حال بدیع منوال رقم ترقیم بر دفعات غزوات سبکتکین
کشید بلکه ازان فتح مبین رواج جهاد و اجتهاد صحابه و تابعین رضوان
الله علیهم اجمعین بشام جان اهل ایمان رسید بیت ف
کاری که شد ز دولت او در دیار کرج ٭ زان سبکتکین شد اندر بلاد هند
وبروفق حدیث اقتلوا شیوخ الکفار واستحیوا شرخهم علی قابله
افضل الصلوات واکمل التحیات نزال وتمام مردان ایشانرا بتیغ شرع
بگذرانیدند وتفقد حضرت ایزدی زن نزال را به شیخ ابراهیم والی شروانات بخشید
فقطع دابر القوم الذین ظلموا والحمد لله رب العالمین ویوحث فرمان
منجنیقها وعرادها و بلیجور را که براورده بودند آتش زدند وصاحبقران
نوال زانجا بسعادت واقبال بازگشته باردوی همایون فرود آمد وبیکیک ودیگر
بهادران که برقلعه بالا رفته بودند همه را نوازش فرمود و بانواع عواطف و مراحم
مخصوص گردانید و کلکاء فراوان از نقد وجامه و سیم و زر و کمر و اسب و استر
وخیمه وخرگاه و دختر و قطار و مهار و دیه و باغ و آسیا و غیران ارزانی داشت
ومحافظت آن قلعه را بیکی از سرداران خراسان محمد توران که به پادشاه
بوران موصوف بود تفویض فرمود و جماعتی از خوانینا نرا پیش او گذاشت
واطراف و نواحی آن ولایت را باقطاع نامزد او فرمود تا ان حدود را داد
حوزه ٔ اسلام داشته از خبث وجود کفار پاک دارد و کلیسا را محراب گردانیده

مسجد ساز د وبجای جلیسا و نا نوس نا موس دین برحق را قایم کرد اند
ومن الله التوفیق والتائید انه حمید مجید ذکر امور که در اثنای
حلات کرشمه وقوع یافت و در خلال احوال مذکور مولانا
قطب الدین قومی از نشتراز با مام عالک نویسند کان آنجا بر
کاه عالمپناه امدند و شی پیشکش از اقمشه و اثواب و افزوا
سبان فاخره و استران رکابی با سایر اسباب و الات و خیمه
و خرکاه با هرگونه تنسوقات بمحل عرض رسانیدند و متعاقب
ایشان حاجی مسافر از پیش امیراده رسم رسید و پیشکش کشید
واز اصفهان خولعه منظر نظری آمد و از تبود و جوامر و لو
لالی و اسبان و استران زینی و رکابی و اقمشه و خیمه و خرکاه
و قطار مهار و انواع اسلحه و اصناف ظروف و اوانی نقره
و زر ف سراسر موصع بدرد کهر دل افروز تر هر یکی زان دکو
پیشکشی چند بموقف عرض رسانید که مثل آن به ندرت چشم زده روزگار عزایب
دیده باشد همت صاحب قران در اول مجموع شاه زادگان و امرا و اعیان
را ازان پیشکشها نصیبی کامل انعام فرمود و بعد ازان از کرمان ایلچی بر لاس
واحمد داود که بضبط مال آنجا رفته بود و سیف الملوک حاجی عبد الله که
محصل آنجا بود بیامدند و عز بساط بوس دریافته رسم پیشکش باد ای که مقرر

بتقدیم

الدین
رسانیدند و از اکابر و متعینان کرمان مولانا ضیا الدین سراج و شیخ صدر
که هر دو متقلد منصب قضا بودند و سید حمزه و شیخ محمود رکنی بحج که
کتاب جوشن و خروشن که مشتملست بر شمه از مآثر و مفاخر حضرت
صاحب قرانی نظم اوست همراه ایشان بودند و از اتفاقات آنکه شیخ محمو
مشار الیه در راه از پوطی که در تعلیس بر آب کر بسته اند در افتاد و آب
زندکانی از جوی نیت جسمانی آن سالک زبانی انقطاع یافت مصراع
غریق بحر رحمت باد جاوید و چون بسر شیخ قطب الدین که کتاب مذکور
را بعد از وفات پدر ذیلی پرداخته بدولت تقبیل قوایم سریر خلافت مصیر
فایز کشت فاطفت پادشاهانه شامل حال او شد و الم جراحت مانمش را بمرا
مراحم کرانه تسکین بخشید و از یزد یوسف خلیل که دارو غا بود باغیاث
سالار سمنانی که بضبط اموال آنجا رفته بود و مباشران اشغال دیوانی آنجا ب
رسیدند و بعینین از مجموع بلاد خراسان و عراقین و سایر ولایات حکام
و عمالداران در اثنار رهها متصل میرسیدند و ساحه بارکاه کردون سشتباه
را فرسوده جباه خضوع و خشوع کردانیده هر کونه تحف و هدایا از کرایم
اموال صامت و ناطق و نفایس اجناس لایق فایق را بوسیله سعادت
یک التفات از بندکان استان اقبال ایشان میساختند فسبحانه من بیده
ویذل من یشاء و هو علی کل شیء قدیر کفتار در توجه صاحب قران سراوان بجانب

من یشاء
انجاز

جون اعتبار اهتمام صاحب قران سپهر احتشام بدریافتن فضیلت جهاد و
براندا ختن اهل ضلال وفساد نصاب کمال دشت بعد از فتح وضبط قلعهٔ کرتین
قورالتای فرمود و تمام شاه زادگان کرام و امرا عظام و مهان سپاه و سران
عساکر ظفر پناه جمع آمدند و بعد از ترتیب حشمی پادشاهانه رای اسلام آرای
کفر فرسای عزم جانب انجار تصمیم فرمود و دست دریانوال بکرمت و افضال
برکشاد و مجموع شاه زادگان و نوینان و تمام اعیان و اماثل و ارکان دولت
را علی اختلاف طبقات بانعامات خسروانه محظوظ گردانید و بدرا در
خورحال اوکلکاداد پت سرکنج بکشاد و روزی بداد سپه را براند و بنه برنهاد
و امیر شیخ نورالدین و امیر شاه ملک و دیگر امرا با لشکری گران جی گران از پیش
روان ساخت و فرمان داد که اطراف کرجستان را تا حدود انجاز که نهایت
آن دیارست بتاراند ایشان برحسب فرموده توجه نمودند و راه جنگلستان
بود شیران پیشهٔ جلادت درختان انداخته راه می ساختند و مراکب صدق
نیت بقصد غزو ارمنیان و کوجیان تاخته دیار کغزبر صرقه از آباد انی
ی پرداختند و رایت فتح آیت ارغبت نهضت فرمود و بعد از چند روز
بیان ولایت آن جی دنیان درآمد و از بهوت عواصف مهابت غازیان
وعبور سیلاب سیاست سپاهی کیتی ستان قریب منتصد قصبه و مرزعه
و دیر عرضهٔ نهب و تاراج گشت و ازان مخذولان هر که بدید آمد ناچیز شد

وکلیسیا

ومعابد ان ایشان که از سنگ برافراخته بودند باخاک برابر افتاد و در بعضی
مواضع جی دنیان بغار ماکه در میان کوهها و در کنار بلند بود بزور بان بالا رفته
بودند و ندد با نها برکشیده و در انجا تحصن جسته اشارت از موقف غیرت
صدور یافت وصندوقها را بزنجیر و ریسمان استوار بستند و در هر صندوق
یک نفر و دو نفر از مجاهدان دلاوری نشستند و جمعی در بالای کوه صندوق
را برابر مغاره فرو میگذاشتند و آن بهادران موفق در ان صناديق معلق
دست شجاعت بنصرت دین حق برآورده به نیزه و شمشیر چون شیر دلیر جنگ
میکردند و باوجود انک در سوراخی ازان کمایش پنجاه کس و صد کس که می
بودند بقوت اسلام و نیروی دولت جا انصرام بر ایشان غالب میشدند
و بچیتی از صندوق بمغاره میجستند و مخالفان را مقهور گردانیده به تیغ
غزا بگذرانیدند و غنایم دینوی که بست نهب و تاراج اندوخته میشد
با ثوابات اخروی که برحسب میعاد آیهٔ اَعَدَّ اللّٰهُ لَهُمْ جَنّٰتٍ تَجْرِی مِنْ تَحْتِهَا
الْاَنْهٰرُ خٰلِدِیْنَ فِیْهَا ذٰلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِیْمُ غازیان را مدخرست انتظام می
یافت و امثال این مغاره دران ولایت بسیار بود خانچه شرح آن بتفصیل
طولی دارد بهمین طریق مجموع را مسخر میساختند و بحکم آیهٔ قَاتِلُوا الَّذِیْنَ
یَلُوْنَكُمْ مِنَ الْكُفَّارِ وَلْیَجِدُوا فِیْكُمْ غِلْظَةً که نسبت بامومنان خطاب میفرماید
که مقاتله و پیکار کنید با کروهی که پیرامن شما اند از کافران و باید که یابند

ایشان در شمار درشت خوی و سخت کوشی در آن کابی مسامله و مجامله عساکر
کردون مآثر بعد از انک اماکن و مساکن آن کمر امانت به تخصیص دو روکنار سی
جون قواعد عقاید باطله ایشان منهدم کردانیده بودند در ختهاو
زرعها را بعضی از بیخ بر کندند و بعضی را بوست بوست باز کردند و بعضی
آتش زدند و هر جه در امکان کجد از خرابی و اضرار کفار فجار تقدیم رسانیدند
ایه وکذلک نجزی کل کفور و روز دوشنبه چهار دهم ربیع الاول امراو
سپاه اقتدار از البغار مظفر و کامکار باز گشته بموکب ظفر مآب
پیوستند و روز سه شنبه باد یکر بندکان دولتیار بعزم شکار سوار شده
در سایه رایت نصرت شعار شکاری بسیار انداختند و باز در جمعه هژدهم
ماه مذکور خاطر موفور السرور نشاط شکار فرمود و در فصل خزان از خون
جانوران صحرا و دشت عوذ ار لاله زار کشت و جون ارغیدو وحشیان صحرای
پرداختند قتل و قید دو سیر تان کوچ را و جمعه عزیمت ساختند و غازیان
جهاد آیین نسبت باجی دینان لعین بر قرار معهود از مقتضار فرموده و اغلظ
علیهم هیچ دقیقه نامرعی نگذاشتند از کرجیان هر کرای یافتند عرضه تیغ
فنا میگشت و از اموال و اسباب ایشان هر چه پیش می آمد بباد تاراج
بری رفت ف مجامدکه از بهر دینی کین کشیده محابا در ان باب رخصت ندید
ز کفار کو یافت شد کس نماند عمارت در ان بوم و بر بس نماند کمتار در زراعت

از صوب انجار و ذکر اسباب جمع سرداران کرج که در بند سپاه کشور
اسیر بودند پیش از ین کس فرستاده بودند و کرکین را اکاهی داده که اکر خضر
صاحبقران با سپاه کیتی ستان بنواحی انجار می رسد از دیار ارمن
وارمنیان اثر نخواهد ماند کرین ازان بیغام که از معتمدان و هم
کیشان باو رسید خوف و هراس و دهشت زیاد کشته و در زمان
معتمدان خود را با پیشکش فراوان روانهٔ درکاه اسلام پناه کردا
وتنبیه سرداران کرج کرکین را درین قضیه مناسبتی دارد بنصیحت
استعف بجان قوم خود را جه بکلک ثقات روات منضبط
است و در سلک صحاح اخبار و آثار مخرط که جون خاتم انبیا و رسل
علیه و علیهم الصلوة و السلام لشکر به بجان کشید و اهالی آنجا عمادوا
به پیشانی اصرار و استکبار بار بسته به اسلام قبول میکردند و نه جزیه
بخود میکرفتند این آیت فرو آمد آیه فعل تعالوا ندع ابنا نا وابنا
ونساءنا ونساءکم وانفسنا وانفسکم ثم نبتهل فنجعل لعنة الله علی
یعنی بکوای محمد مخالفانرا که بخوانیم پسران ما را و پسران شما را و زنان
ما را و زنان شما را و نفسهای ما را و نفسهای شما را پس دعا کنیم و بتضرع از خدا
بخواهیم که لعنت و قهر الهی نصیب دروغ کویان کردد که طرف باطل دارند و جون حضرت
رسالت آیت نازل شد بر ایشان خواند راضی شدند و قرار دادند که از جایین

به یک موضع جمع آیند و دعا کنند و از جانب حق حضرت نبی و وصی
و زهرا و سبطین علیهم الصلوة والسلام هر نیم بوعده گاه فرمودند و ازان
جانب نیز جماعتی بیامدند و چون آهنگ دعا کردند عالم نصرانیان با آیشان
گفت که من روی چندین سنم که اگر از خدا نخواهند که ما از جا بروند اگر شما
میگذارید که اینها دعا کنند یک نصرانی زنده نخواهد ماند ایشان چون قول
استف خود اعتماد داشتند نرسیدند و با نیتاد و ادغان پیش آمده بنقد
مالی چند از اقمشه و اسلحه و غیر آن بدادند و جزیه بر گردن گرفته عهد کردند که سال
بسال رسانند و لشکر اسلام با مراد و مرام باز گشت آنچه ایشان از
تجلیات جلالی درین قضیه دیدند و این ها هم راست دیده بودند چون
ایلچیان گرجستان بار دوی گیهان پوی رسیدند امرا را شفیع ساخته بتضرع
داشتند که گرجستان در مقام بندگی و طاعت گذاری است اگر از میامن عنایت
اهتمام شانوعی شود که عفو بادشاهانه شامل حال او گردد و آتش خشم حضرت
صاحب قرانی فرو نشیند او درین مجال از گرایم اموال و نفایس تحف و هدایا
آنچه تدبیر تواند کرد فی الحال ارسال نماید و جزیه و خراج بر گردن اد غا
و انقیاد گرفته سال بسال بخزانهٔ عامره رساند و از لشکر آن قرر که مرور
شود هرگاه که فرمان نفاذ یابد بعسکر ظفر مآب فرستند امرا را بر عرض و بیچارگی
او رحم آمد و بعد از عرض فرستادگان و گذاردن پیغام ایشان بوسم

معهود در وقتی مناسب سخن گرجستان بپایهٔ سریر خلافت در انداختند
و زانو زده معروض داشتند که بی شکی حضرت اعلی بر علماء معالم دین
و مراسم شرع سید المرسلین علیه و علیهم الصلوات والسلام مصروفست
و بحمد الله تعالی ناموس اسلام دین دیار بنوعی قایم گشته که در هیچ رو
صدیک آن نبوده بپوسته سلاطین کامکار و پادشاهان رفیع مقدار این طایفه
بهمان خشنود بوده اند که هر سال با رسالندگی هدیهٔ و اسبی چند اظهار و
ادغان و انقیاد و ایلی کردندی و اگر احیانا ایشانرا بورشی روی نمودی معذوری
چند از سپاه بلشکرگاه فرستادندی و بمجرد این ارسر جرأت بی باکانه از تفلیس
باین طرف گذشتندی و بحدود ممالک اسلام دلیر در آمدندی و سالها بدان
طریقه استمرار یافته بود اکنون بتردد دولت قاهره راضی شده اند که در اقاصی
مملکت خود دم در کشیده بجان امان یابند اگر عواطف بادشاهانه ایشانرا
امان بخشد بعد از ادای جزیه و ساو و بهرجه فرمان اعلی نفاذ یابد بجان بسیک
طاعت گذاری و فرمان برداری خواهند زد و با قامت بندگی و حسن خدمتگاری
قیام خواهند نمود و هر چند امرا ازین گونه میالغها کردند جمعیت دین
و عصبیت مسلمانی که در جبلهٔ حضرت صاحبقرانی مذکور بود بآن معنی
رضا نمی داد تا نونیان آن قضیه با علما و مفتیان در میان نهادند
و ایشان در مجلس همایون بعد از تمهید مقدمات متفق الکلمه عرضه داشتند

که چون این طایفه جزیه قبول کنند و متعرض آنها مسلمانان نشوند حکم
شرع آنست که ایشانرا امان دهند و دست قتل و تاراج از ایشان
از ایشان کوتاه دارند عاقبت آنحضرت برحسب فتوای علما و شفاعت اولاد
شیخ ابو ابیم را که یکی از شفیعان او بود ممنون ساخته قبول ملتمس کرکین را
سرکوم درجنابید و ایلچیانرا درسان خوف و رجا باز گردانیدند چند روز
دران نواحی بعشرت و شکاری روزگار گذرانیدند تا ایلچیان شیخان بازآمدند
و نذر آنکه نذر کرده آنرا با القاب همایون آراسته و نذر را سب با بسی نفایس و
دلرایم اموال و خواسته از انجمله بسی از ظروف و آوانی زر و نقره و بلور و یک
قطعه لعل خوش رنگ ابدار بوزن هژده مثقال که از ان نوع بآن وزن کم اتفاق
افتد بیاوردند و بعرض رسانیده اداء جزیه و خراج را بعهود و مواثیق التزام نمودند و حضرت
حاجت قرآن دین پرور عنان عزیمت را بصوب مراجعت منعطف گردانیدند و بعد از چند کوچ
به تنیس رسیده دران حوالی و نواحی دیرها و کلیسها را بمجموع خراب ساخته و چون ازانجا
گذشته دو منزل از انجا عبور افتاد جهت احداث عمارت بیلقان صوبه قدیم باغ
رجهه عزیمت همایون گشت و با جمعی خاص از اغرق جدا گشته از پیش دوان شد
و چون از بردع گذشته حوالی بیلقان از فر نزول موکب گیتی ستان رشک گلزار و ایوان
رفیع ارکان برجیس و کیوان شد اغرق و لشکریان بعرض دو هفته برسیدند و اطمینانی
خیام شوکت احتشام درسم گشید کنار در عمارت شهر بیلقان و بناء
حصار و خندق آن

از مضمون

حصار

از مضمون مشحون بلطایف هُوَ اَنشَاَکُم مِنَ الاَرضِ وَاستَعمَرَکُم فیها عظم
شان القایل و عز سلطانه الکامل الشامل مستفاد میشود که شغل عمارت
از مغظمات امور عالم و مهمات جمهور بنی آدم بلت و چون و بهمه همت
عالی نهمت صاحب قران فیروز بخت در همه حال خیر و صلاح عالم و عالمیان
بود خواه در حضر و خواه در اثناء سفر بهر جا که اندک مدتی اقامت فرمود
رای عالم آرای را اندیشهٔ احداث خیری پایدار کس نفع آن بتمادی
روزگار مستمر ابد باد روی نمودی و از جمله درین ولا که چشمهٔ فیروزه
خرگاه خورشید پرتو وصول بر اواسط بروج خریفی افکنده بود و رای
آفتاب اشراق بدانکه قشلاق در قراباغ اتفاق افتد داعیهٔ تعمیر
بیلقان از خاطر مبارک سر بر زد و آن شهر از مدتی مدید باز خان و ویران
شده که نه از عمارات آن اثار مانده بود و نه غیر از حشرات الارض
در و دیوار میمود ف جه در بیلقان جای عروم بنود • در و کس بجز مار و کژدم بنود و
خبان کژدم و مار بسیار بود • که بودن دران خطه دشوار بود • و با انکه موسم
سرما بود و ابر چون کف کریمان کاه سیم بار و کاه کوهر افشان ف
زمستانی و بارندگی روز و شب • بر آورده از جان فغان از تعب • مقارن
وصول اجلال و نزول عکیفی دران سرزمین پر لیع واجب الاتباع تفاد
یافت و مهندسان روشن روان و معماران کاردان طرح شهری برکشیدند

مشتمل بسوره وخندق وجهار بازار وخانهای بسیار وحمام وخان وسایه
بستان وغیر آن وآنرا اساسی انداخته وبطناب پیموده برشاه زاد کان
وامرا قسمت کردند ولشکریان بجد تمام بکار مشغول شدند ومجموع آن عمارات
از خشت پخته مدت یکماه تمام کردند ودور بارو بکنز بزرگ دو هزار وچهار
صد گز وعرض دیوارش یازده گز ومقدار بلندی قریب پانزده وعرض
خندقی گز وعمق آن قریب بیست گز ودر هر ضلع از اضلاع چهارگانه
حصار برجی معتبر برافراخته ودرمیان دیگر برجها پرداخته واز دو جانبش
دو دروازه گشاده وعمه را شرفه وکنگره وسنگ انداز مرتب ساخته حقاکه اتمام
آن کار که از دست اقتدار سلاطین کامکار یکسال وشوار برآید درمایی که
برودت هوا پیوسته بازندگی بود بجز تائید آسمانی وعطیهٔ سعادت صاحب
قرانی حمل نتوان کرد وزیدکان جهان ازان کمال قدرت وفرمان روای تجدید
متعجب بماندند والحق مجاری احوال آن خدیوی عمال جای تعجب بود که خشم
جون چنین کینی بابروی مهابت افکندی جهانی زیر وزبر شدی وهنگام رضا
جون لب لطف بهتبسم ترحم بکشودی عالمی از نوز بحت وسرور منور گشتی
ف روانش بخلد برین شاد باد ز اخلاق او عالم آباد باد رای مملکت
آرای ییلقان وبردع وگنجه وتمام آران وارمنی زمین وگرجستان باطرز دون
نامزد امیرزاده خلیل سلطان فرمود وبهرام شاه برادر جلال الاسلام را

عما قطعت

عما قطعت ییلقان تعیین فرمود وچون مدار عمارت وآبادانی وبقای نضارت
وحیات مولدات نباتی وحیوانی به آبست خابجه نص آیة وَجَعَلْنَا مِنَ
الْمَاءِ كُلَّ شَيْءٍ حَيٍّ ازان افصاح عوده ودر مواضع متعدد از قرآن
لسان امتنان درعرض بغداد افضال واحسان وصف روضه رضوان
ونعیم جاودان رابذکر جویهار روان تکمیل فرموده که جنات تجری من
تحتها الانهار همت پادشاهانه باعث شد براینکه از رود ارس جدو
بریده شود که آب از ییلقان گذرد واراضی آن نواحی ازمیامن آن خیر
جاری معمور ومسکون گردد لاجرم فرمان قضاجریان بدور پیوست
ارکان دولت بجد تمام متوجه کفایت آن مهم گشتند وتواجیان
مسافت جوی رابرعساکر سپهر نیروی قسمت کردند ونهری روان طول
آن مقدارش فرسخ بعرض پانجده گز شرع بکمایش بگماه تمام سرانجا
کشت وبدیگر نظایر واخوات از بینات آیات واثارات دولت
قاهرهٔ حضرت صاحب قرانی انضمام یافت وماء التوفیق الامن عندالله
العزیز الحکیم انه هو التواب العلیم کفتار در فرستادن حضرت صاحب
قرانی علما واعلامنا به ممالک ازبرای تحقیق احوال زید وستان واشاعت
آثار عدل واحسان در آن مدة که اراضی ییلقان مرکز اعلام فرقد فرسای
ومضرب خیام عساکر گیتی گشای بود اعیان اکابر واماجد تمام ایران وتورا

برسم استقبال رایت فرخنده فال از اطراف و اکناف احرام کعبهٔ جلال
بسته بودند بر کاه عالیجناب جمع آمده و بهنگام بار عام در مجلس ارم
بهجت حرم احترام از علماء نامدار و فضلاء تقوی شعار بجمع عظیم انتظام
می یافت و چون خاطر همایون بکشف معظمات مسایل دینی و بژوهش از
مهمات فروض و نوافل اسلامی شغفی تمام و ثلث بحثهای شریف در میان
می افتاد و سخن بدرکونه فواید و لطایف منجر میشد از جمله روزی سلسال
مقال زمرهٔ فضل و کمال بوادی فضیلت عدل و مزیت احسان و افضال
سر برکرد و همت صاحب قران ثانی عالی در ان حال رواندشت که آن مبحث
بمجرد گفت و کوی زبانی بی نتیجهٔ متضمن مقاصد دوجهانی آخر شود افاضل
فضایل مآب را وجههٔ خطاب صواب انتساب ساخته فرمود که علما
در هر زمان پادشاهانرا بصحتهای بزرگانه کرده اند و بر کار ما هم خیر داشته
و از حکمات نابسنیده منع فرموده و درین عصر شما را هیچ ارشاد نمیکنید
و از کردنی و ناکردنی هیچ با من نمیگوئید ایشان باتفاق زبان ادب
به معذرت بر کشادند که بحمد الله تعالی بندکی حضرت از مواعظ و نصایح
امثال ما مستغنیست بلکه بمکنان را از مجاری افعال و اقوال شما طریق
سداد و رشاد می باید آموخت صاحب قران صافی سریرت از ان کلمات
اگرچه در واقع جنان بود اعراض نمود و فرمود که مرا سخنان تکلف آمیز که

برسبیل ستایش و تحسین گویند و بدان خاطر من جویند اصلا خوش نمی
آید و این سخن نه از برای آن میگویم که مردم معتقد و هوا خواه من شوند و مرا
ازان فایدهٔ ملک یا مالی باشد که بعنایت ذوالجلال کار ما در کمال شوکت
و استعلال از ان گذشته است که امثال اینها احتیاج افتد مقصود من
آنست که هر یک از مملکتی آمده اید و البته از کیفیت احوال و اوضاع انجا
و چگونکی معاش دارو غگان و کماشتگان دیوان آگاه باشید انچه دانید
که نه بر نهج شریعت و قانون عدالت و نصفت واقع میشود باز نمایید
تا بعد وران رسیده تدارک پذیر گردد و دست تعرض متغلبان و ستمکاران
از دامن روزگار ضعیفان و عاجزان بکلی کوتاه شود علما و فضلا چون این
سخن بشنیدند باتفاق زبان اخلاص و دعا و ثنا بر کشادند ف
برو خواندند آفرین خدای که تا جای باشد تو مانی بجای زدادت جهان یکسر آباد باد
دل زیردستان بتو شاد باد جهاندار باداد چون کشت جفت بی او زمانه نیارد نهفت
و هر یک آنچه از غث و سمین دیار خود معلوم داشتند بعرض رسانیدند
حضرت صاحب قران همدران مجلس جمعی را از اهل فتوی که بمزید ورع
و تقوی موسوم بودند اختیار نمود و هر یک را با امینی متدینی از قبل دیوا
اعلی نامزد قطری از اقطار ممالک فرمود تا با نجانب شتابند و بعوز
قضایا و رعایا و اموالی انجا رسیده اگر بر عاجزی ظلمی رفته باشد تلافی حال

اوواجب دانند وبدست رحمت وشفقت خارا خزار ازپای مظلومان
برارند وبهرجه ثابت شود که بزور وناواجب وبدان کسی ستده باشند
ازمال خزانه که دران طرف باشد باز دهند ودرستمکاران بسیاست رسانند
عبرت دیگران سازند وصورت احوال واوضاع بعداز تحقیق ثبت
کرده باز کردند وبعرض رسانند تارسوم جود وبهداد بکلی مرتفع
گردد ورعایا که ودایع آمیدکارند مرفه واسوده خاطر توانند زیست
وبعدازین قرار بزبان گوهربار آورد تاغایت خاطر متوجه تدبیر مصالح جهانگیری
وکشورکشائی بود این زمان بملکی همت درنبد رفاهیت خلایق وامنی
وآبادانی ممالک وحمایت ملت وغرض ازین سخن انست که مردم منی
بعدی تحاشی قضایا بعرض مارسانند وبهرجه متضمن صلاح مسلمانان ودفع
شروضرر مفسدان وشیرتران باشد باز نمایند یعنی شعر بعنی دارد اکنون جهان پشت دولت
مرازین پس پاس مردم ست دولت ۔ که بازیردستان مدارا کنیم
زخاک سیه مشک سارا کنیم ۔ که باخاک جون جفت کرد وتنم ۔
نیکردستم دیده دامنم ۔ مباد اکه ازکارداران ما ۔ هم ازلشکر وبیش کاران ما
نخسبد کسی بادلی دردمند ۔ که ازدرداوبرمن اید گزند ۔ اگرکارداری یک مشت خاک
زیان جوید اندر بلند وفلک ۔ اگرنه بآنش بسوزم تنش ۔ کنم بردار بر گردنش
بگوئید بامردم زیردست ۔ رعایارا درویش وهرکس که هست ۔ مباشید ترسان زتخت وکلاه

برماشمار اکشاد ست راه ۔ کراز برتری کوبدوران ماست ۔ بجائی که درتخت فرمان
کسی دید رنجی وماماگفت ۔ همی دارد آن گنج انرر نهفت ۔ منم پیش یزدان ازوداد
که درپرده منع نهفت ماه ۔ بجای که باشد زنان از ملخ ۔ وگرتف خورشید تابد بشخ
وگربرف وباداز سپهر بلند ۔ بدان کشتمند ان رساند گزند ۔ همان گربنارد بنوروز رنج
زخشکی شود دشت خرم وژرم ۔ تلافی آن جمله برگنج ماست ۔ که رنج فرومایگان رنج ما
بباید خراج انرران بوم جست ۔ که ابربهارش ببارا ن نشست ۔ برانم که گنجی شود جون
کنج دفع رنج برو کارزشت ۔ که جون شاه باداد وبخشایش ست ۔ جهان پرزخوبی وآرایش
یکی گنج خواهم نهادن زداد ۔ که باشد روانم بس مرگ شاد ۔ ومضمن این داستان
انک یکی از قضلا دران مجلس حاضر بوده سلت وستمان که ذکر کرده شد بگوش
خود شنیده ثبت کرده سلت وانرا بگریه آیة وَمَا شَهِدْنَا اِلَّا بِمَا عَلِمْنَا مصدر ساخته
ودراخر بااین کلمات ختم نموده که عالمیان بدین عواطف امیدوارتر شدند
وجهانیان باین اشاعت عدل واحسان مطمئن خاطر گشتند ومنه ازمرصد
ونیاز بحضرت کارساز دست خواهش براورده گفتند شعر
یارب این کامکار عادل را ۔ دولت وعمر جاودانش ده ۔
هرچه ازحضرت تو میخواهد ۔ بخداوندیت همانش ده ۔ این جهان جون مسخرش کردی
بعد صد سال آن جهانش ده ۔ تتمه داستان شاه زادگان که بعراق عرب رفته
بودند پیش ازین رقم زده کلک بیان گشته امیرزاده رستم درحوالی

حلهٔ بامیرزاده ابابکر بپوست و شاه زادگان که موقف بنرد و پیکار رستم و اسفندیار
روز کار بودند بعد از تلاقی باتفاق از فرات بگذشتند و در زیر حلهٔ بگذار
نهر الغنج که مقابل قریهٔ سیب واقعست بقرا یوسف رسیدند و با ایشان
از سپاه زیاده از سه هزار کس نرسیده بود و قرا یوسف با غلبه تمام
و لشکری گران از انجا ب جوی را خندق ساخته بودند و جنگ آماده
ایستاده و چون مرتبهٔ تقدم بحسب سن امیرزاده رستم را بود امیرزاده
ابابکر از راه ادب با او گفت که در قلب لشکر شما بایستید امیرزاده
رستم در جواب گفت من بر حسب فرمان بکمل آمده ام و دو قول سپار ایم
و بهر یک از طرفی در ایم بعد ازین قرار شعلهٔ تیغ مار ابدار صاعقه کردار
برافروخت و از خروش و جوش مبارزان سخت کوشش و هوش
مخالفان کری و کوری اندوخت و نخست امیرزاده رستم روان
از جوی بگذشت و بر دشمنان حمله برده آتش محاربه و قتال افروخته
کشت ف و ماده برآمد ز پهلومی ، چکاچاک برخاست از هر سویی
توگفتی سوا تیغ بارد همی ، سراسر جهان میغ دارد همی ، ز بس کشته و افکنده بر روی زمین
شد از جوشن کشتگان آهنین ، و در اثنا رداد و کیر مصوع زلیب پکان خون ریز تیر
یار علی برادر قرا یوسف از بارکیر در افتاد و سرش از تنی جدا کردند
و سایر لشکر منصور هم از جوی گذشته کوشهای بهادرانه نمودند و امیر

داد مردی و مردانگی داده ف بهر جا غنان تافت تا تیغ تیز ، عدو را بند جاده بگذاز
مخالفان چون شیوهٔ جلادت سپاه ظفر پناه مشاهده کردند روی اضطرار بصوب
فرار آوردند و قرا یوسف با حال تباه روسیاه چون روز دولت خود بشام نهاد
معدودی از مردمش با او بیرون رفتند و تمام ایل و احشامش که قریب
ده پانزده هزار خانه و ازید بودند با اموال و اسباب و کله و رمه از کاو و گو
و شتر و غیر آن بجورهٔ استیلا و تصرف عساکر گردون مآثر درآمد و لشکریا
امیرزاده رستم زن قرا یوسف را که مادر اسکندر و اسفندیار بود با اتباع
و اشیاع و خویش و اقربا در قید اسار آوردند و نعیر در عرب که تمام
اعراب بر تیه حاکم و فرمان روان بود و دیگر سرداران مفسدان آن نواحی
تا غایت کردن آدغان تهاده بودند همه را مقهور کرده بندند و در اثنای
تعمیر پلغان و کندن جوی آن نوکران امیرزاده ابابکر سارق و قتلغ خواجه
بسر درویش بکه و از قتل امیرزاده رستم آق بیردی اوزنک بر سید
و بشارت فتوحات مذکور و کیفیت وقوع ان بعرض همایون
رسانیدند و سر برادر قرا یوسف را که سپاه مظفر لوا در موقف و غاز
تن جدا کرده بودند بیاوردند و بعد از انک مواد شر و فساد قرا یوسف
و دیگر مفسدان انان دیار و بلاد انقطاع یافت امیرزاده ابابکر از سر فوا
روی مرحمت و رافت بتدارک خرابی آن مملکت آورد و با تمام تمام

رعایا را استمالت نموده بعمارت شهر بغداد و زراعت مزارع و مواضع
قری و ولایات آن مشغول ساخت گفتار در آمدن امیرزاده عمر از سمرقند
و ذکر وقایعی که در اثنار تعمیر بلقان و حوض نهر آن روی نمود امیرزاده عمر برشاه
زاده میرانشاه که در سمرقند بود حضرت صاحب قران پیش ازین او را
از برای تفویض ایالت آذربایجان و توابع آن طلب فرموده بود در اراضی
بیلقان برسید و روز جمعه غرهٔ جمادی الاول سنه ست و ثمانمایه که
بحقیقت غرهٔ ماه جلالت و جاه و اوّل سعادت و اقبال او بود بشرف
بساط بوس فائز گشت و در ان ولا نوکر جرس بر تومن از نهاوند
آمد و بر ملک غرالدین حاکم لرکوچک که در ین مدت از جهالت و ضلالت
دم از عصیان و مخالفت میزد بر رکاب علم پناه آورد و تقریر کرد که تشی
را بوست کند و بکاه اکنده آویخته است و عبرت دیگر متمردان و طاغیان
ساخته و هم در خلال آن احوال شمهٔ عدالت حضرت صاحب قرانی
مولانا قطب الدین قوی را که پیش ازین عملداران شیراز از انجا
آمده بودند بواسطهٔ بیدادی که با اهل فارس کرده بود و از انجمله
هنگام توجه او بصوب اردوی کیهان پوی مبلغ سیصد تومان دینار کپکی
بانع نثار و پیشکش از رعایا و محترفه ستده و مولانا صاعد همراه
جماعت مذکور آمده بود و صورت حال ایشان عرض بر لوح

ضمیر منیر

ضمیر منیر انکاشته خطاب فرمود بلیغ لا رخم الامتثال از موقف جلال
صدور یافته که شیخ درویش آللهی او را بزاولانه و دو شاخه معتمد ساخته
باوجهی که بعلت نثار و پیش کشی از مردم گرفته بشیراز برد و آن وجوه
را بصاحبان حق باز رساند و ارغون نوکر او را که ضرری چند از و بخلق
رسیده بود از خلق بیابد و بزید و اگر بر مظلومی جوری رفته باشد خیر اخلال
پذیرفته اولا و اجب دانند و خواجه ملک یمنانی را بجهت ضبط اموال
شیراز روانه گردانیدند و حکم شد مولانا صاعد نیز باز گردد و بر رعایا رساند
که زیادتی که مولانا قطب الدین بار تکاب آن جسارت نموده از پیش
او بوده نه برحسب فرمودهٔ حضرت صاحب قرانی و چون احکام بنفاذ
پیوست و جماعت مذکور بشیراز رسیدند ارغون را بر کشیدند و روز
جمعه که جمهور خلایق شهر و ولایات در مسجد عتیق جمع شده بودند و زیر
و بالا جامع از خاص و عام پر شده مولانا قطب الدین را باز اولانه
و دو شاخه در پای منبر سنگین باز داشتند و مولانا صاعد ببالای منبر برآمد
و سخنان حضرت صاحب قران بسمع خلایق رسانید و بزبان ظرافت
پیت خواجه عماد فقیه را تغییر کرده باین عبارت ادا نمود که بیت
اگر خراب شد این مملکت زشاه مدان • که نود مردم دانا گناه مولانا ست
و از اطراف و جوانب جامع غلغلهٔ دعا و ثنا بآنحضرت مسامع سکان

صو

اسع عالم بالا رسید و وجه سیصد هزار دینار کیکی که باز آورده بودند
بعدت دو ماه بموجب خطوط قضاة و امناء مملکت و نویسندگان
پیش قصوبکسور بصاحبان مال رسانیدند و این دو جریده بر صحایف لیل
و نهار بتعادی روز کار یادگار ماند و بعد از آن امیرزاده پیر محمد عمر شیخ
مولانا قطب الدین را زاولانه و دو شاخه برداشته بسمرقند فرستاد

کیفیت در قشلاق فرمودن حضرت صاحبقران بقراباغ از آن و ذکر احوالی
که در آن مدت واقع شده چون خاطر همایون حضرت صاحبقران از کار
بیلقان فراغ یافت رایت نصرت شعار بعزم قراباغ روان شد و رای
اقتاب اشراق پیشتر پرتو فرمان انداخته بود و در انجا جهت قشلاق
قوریا ماءمرتب داشته بودند و اماده و پرداخته و بعد از وصول همایون
قوریای خاص بیامن نزول اجلال و تمکین اختصاص یافت و شاه
زادگان و نویینان مواضع خویش را بفر نزول همایون بیارایست
و سایر اتباع و لشکریان هریک بجای خویش فرود آمدند و از شکوه
شوکت آن معسکر محشر ابنوه و کمال بسطت و حشمت موافق اینت
و جلال گلستان قراباغ رشک بهار تازه شاخسار گشت تا آن رونق
باغ و فراغ امیرزاده شیخ که پیش ازین فرمان جاری شده بود که در قراباغ
بقورلتای که از برای تعویض الوس هولاکوخان با میرزاده عمر شیخ بنوز

وظفر

طبوس

وظفر منعقد خواهد شد خاطر کرد از آنجا قلاعی و سنتی آمده بغرسبا
پیشتر کشت و چون بسمع مبارک رسیده بود که اسکندر شیخی که
باشارت حضرت صاحبقرانی بمحل خود فرود کوه و دماند رفته
آثار و علامت عصیان و ضلال بر صفحات اوضاع و احوال او ظاهر شده
ام فرمود که امیر سلیمانشاه متوجه زی شود و رای بر تحقیق و تفحص
آن حال گمارد و حکم شد که امیرزاده رستم نیز در کفایت آن مهم کمر
موافقت و مقارنت بسته دارد و اگر اسکندر را خضر توفیق راهبر آید
و از ظلمات ضلالت بیرون آمده با قدام بندگی و خدمتکاری پیش آید
کام امید او را از چشمهٔ نوش عنایت و استمالت شیرین سازد و اگر
در سیاهی گمراهی بماند بیاد گان قم و کاشان و درگزین و آن نواح
و سرزمین جمع آورده هرجا که باشد از بی او بروند و بنیاد شر بر اندازند
امیرزاده رستم و امیر سلیمانشاه باستیصال امر مبادرت نموده بی توقف
روان شدند و امیر شیخ ابراهیم حاکم شروانات ساوری بسیار آورده
طوی عظیم ترتیب کرد و انواع پیشکشها فراخور از جانور و غلام و کنیزک
و جبا و اسبله و رخوت بعرض رسانید و یک هزار اسب کشید و مجموع
خواتین و شاه زادگان و امرا و نویینان و ارکان دولت پیشکشهای
گرامند و طبغهٔ هوا خواهی و خدمت بجای آورد و در آن ایام هر هفته بیهانهٔ

و سر چند روز ببسی جشنهای عظیم فرمود و داد عیش کامرانی دادند و در اثنای
این احوال از عراق عرب نور الورد بهر سلطان احمد جلایر را که نهال عمرش
هژده سال در جوی بار تراوت و خلاف نشو و نما یافته بود بیاوردند و به تهنیت
باد حوادث زمان از بای درآمد و از جمله حالات در آن ازمنه واقعات
سید بوکه علیه الغفایا و البرکات برسید و صاحبقران باک اعتقاد ستود
خصال از خرگاه و خیمه برسم استقبال بیرون فرمود و سید مشار الیه اقامت
مراسم غزا و شاه زاده محمد سلطان راد ستار از سیر برداشته آغاز زاری کرد
حضرت صاحبقران او را کنار گرفته بسیار بگریستند از طرف ماوراء النهر از کش
و سمرقند و بخارا و ترمذ و دیگر مواضع سادات و اکابر و ایمه و علما و مشایخ مثال
خوانداگان ترمذ و خواجه عبد الاول و خواجه حسام الدین و خواجه افضل
کش و ببران شیخ الاسلام کشن عبد الرحمن و عبد الحمید و دیگر بزرگان
آن ممالک بر درگاه عالمپناه آمدند و بشرف تلافی مفتخر و بمستسعد گشته مراسم تعزیت
بتقدیم رسانیدند و بهر گونه مواعظ و نصایح از قرآن و حدیث خاطر همایون را تسلی
دادند و چون ضمیر الهام پذیر خاقان جهانگیر بزلال مقال اهل کمال از غبار ملال
و کلال شسته شد و خاطر همایون را بتحقیق مسایل علمی و معارف دینی میل تمام بود
هر روزه بعد ازان که رای منیر از قضایای ملکی و مهمات سلطنت و عدل گستری فراغی
حاصل آمدی او آخر روز فضلاء اطراف و علما و اشراف در مجلس ارم مثال جمع آمدی

و مباحثات شریف و القاء مسایل شرعیه و بحث از لطایف علوم و
حقایق اشیا محفل داشتندی و اسوانح حالات که در تضاعیف آن اوقات
وقوع یافت آن بود که نویسندگان دیوان کرمان مزوراید کوکزده بودند
و مبلغی تمام بنام او رقم زده و این معنی در زمان عمارت بیلقان بسمع حضرت
صاحبقران رسیده بود و در دیوان اعلی بتفتیش آن قضیه مشغول شده و این
محل ضرر معلی پویان آغا که عم زاده آنحضرت بود و دختر او آغاجه در حباله
ایدوکو بیان درآمد و این معامله را بصد تومان کبکی آخر ساخته و ایدوکو
انرا بقبول کرده ملتزم شد که وجه بخزانه عامره رساند و حکومت کرمان بارباو
قرار گرفت رخصت انصراف یافت و حکم شد که چون بکومان رسد برادر
زاده سلطان بایزید که او را بهنگام توجه آیدکو بجانب اردوی کیهان پوی بجای
فرستاده بودند متوجه پایه سریر اعلی گردد و نوشروان بسربیان آغار ا بتحصیل
اموال آذربایجان بتبریز روانه داشت و پیر محمد یولاد را که از امراء امیرزاده شاه ولی بود
بحکومت ساری فرستاد و بیک ملک آغا که حرم امیرزاده پیر محمد جهانگیر بود از عزیمت
وقصد او احرام حریم حالت و اقتدار بسته بر درگاه عالمپناه آمد سه سر مثل خالد
و بوزنجیر و سلطان مهدی که سلیل صلب شاه زاده مشار الیه بودند و هنوز در
صغر سن همراه بیاوردند و بسعادت بساطبوس فایز شده از تفاریق اقمشه هندوستان
و ظرایف تبرکات و تنسوقات آن دیار بشکرانه رسیده

گفتار در توجه شاه زاده بوانبخت امیرزاده شاهرخ بحدود فرمان نصوب
گیلان چون بلوک گیلان بمجرد ارسال تحف و هدایا اکتفا کرده ببرر
گاه سپهر اشتباه نیامدند غیرت پاشاهانه باعث تصمیم عزم آنجانب شد
ورای صوب نمای قراولانرا سراپشان در پای قوچین و بلال آباد برادر
علی سلطان تواجی و بایندر پور لدای و بهلول برلاس را روان ساخت و امر فرمود
که در حدود گیلان بحکم رامده قشلاق کنند و امیرزاده شاهرخ را فرمان داد که
صوب گیلان را وجهه عزیمت ساخته با لشکر متوجه قزل یناق شود شاه
زاده بامتثال فرمان مسارعت نمود و فرزند ارجمندش ابراهیم سلطان با تو
خود و امیر جهانشاه و شیخ ابراهیم و رستم طقی بوغا و سید خواجه شیخ علی بهادر و دیگر
امراء توسن باشکر ناملازم رکاب سعادت انتساب شاه زاده بودند و چون
بقزل ایناق رسیدند توقف نمودند و حکام گیلانرا استماع توجه عساکر گردون
مآثر اقتدار بهر انتصار سیلاب اضطراب در خانه ممکن و وقار انداخت و مبلغی ن
عظیم بر سم خراج قبول کردند و شاه زاده کس فرستاده آن معنی را بعرض استاد کا
یانه سر برا علی رسانید و در جمی را بگیلان فرستاد که اموال آنجا تحصیل کرده بیاو
و سید رضی گیا که از ولات و لایت دیامله و گیلانات بشرف سیادت
و فضیلت علم امتیاز داشت و امیر محمد رشتی را از عظماء گیلان طرا بود
بشکشهای لایق مرتب داشته باتفاق متوجه شدند و دیگر حکام آن دیار هریک

متعلق با تحف و اموال بسیار ارسال نمودند و چون بر اهنمونی اقبال
بساحه جلال رسیدند و به تقبیل قوام سریر خلافت مصیر سرافراز گشته پیشکش
محل عرض رسانیدند و بزبان ضراعت و انکسار عرضه داشتند که مابندگا ن
مجموع در مقام خدمتگاری و طاعت گزاری یک دل و یکجهتیم اوار خراج و مال
را دست سعی و اجتهاد گشاده ایم و امثال اوامر و نواهی را کمر انقیاد و انقیا
بر میان بسته حضرت صاحب قران ایشانرا بصنوف خلعت و تشریف
سرافراز گردانیدند و نوازش شاهانه فرمود و چون رضا گیارا سلسله ارادت طایفه بود
مان بنبوت منتهی میشد مراسم صاحب قران پاک اعتقاد خویش ترتیب
او بنوعی فرماید که مجموع اهالی آن دیار ممنون منت او باشند از مال گیلانات
که بده هزار من ابریشم که بوزن شرع قریب پانجده هزار باشد و سخت هزار
سرلب و سه هزار گاو مقرر شده بود آنچه رسد ولایت او و ازان امیر محمد
بود نصفی و آنچه رسد باقی ولایات بود ثلثی باو بخشید و فرمان جهانمطاع
بنفاذ پیوست تا محصلان وجوهات مذکوره آن مبلغ را از ایشان مطالب
نمایند ورای صواب نمای ضبط قلعه کماخ را که در سرحد روم واقع است
و محافظت آن در عهده ثمس نامی که از خویشان امیر عباس بود مقرر فرمود
او را باجمی روانه گردانیدند و از جمله وقایعی که در قشلاق قراباغ واقع
شد آن بود که سید بوکه را مرضی طاری شد و بهر چند اطباء حاذق تدبیرات

لایق ادویه و اشربه موافق در معالجه آن سعی نمودند اصلا مفید نیفتاد چون خواص
اعمار آن یگانه زمانه به بند کل نفس ذائقة الموت رسیده بود نفس شریف
او دعوة ارجعی الی ربک راضیة مرضیة را اجابت فرمود و از این
نشیمن تغیر و انقلاب بگلشن جنات عدن منتحة لهم الابواب انتقال
نمود رضی الله عنه و رضوا عنه خاطر عاطر حضرت صاحب قران از
حدوث آن واقعه بغایت متالم شد و جنرات قطرات خون و اندوه
از دیدهٔ مبارک باریدن گرفت و بعد از اعتصام بکریهٔ انا لله و انا الیه
الراجعون قیام نمود و فرمان همایون بنفاذ پیوست که نعش او را با ندوخود
نقل کرده بامانت بسپارند و دران محال عاطفت پادشاهانه ایالت
ولایت هدان و نهاوند و دورق و مواضع لرکوچک با تمام توابع
و لواحق بامیرزاده اسکندر رجوع فرمود ذکر آمدن حکام ماردین و سلطان
واشی دادن جهت امیرزاده مرحوم محمد سلطان چون فصل زمستان با آخر انجامید
سلطان ماردین ملک عیسی با بسی تجملات و اسباب بدرگاه سلاطین پناه آمد
و مخدرهٔ متقی عصمت را که نامزد امیرزاده ابابکر شده بود با خود بیاورد و ملک
غازالدین شیر نیز از و سلطان با پیشکشها و سلبان بسیار آمده بعز بساط بوسی
متحف و مستبشر گشت و زانو زده پیشکشها کشید و فرمان قضا جریان صادر
شد که تمام امرا و سرداران الوس هولاکوخان که در مواضع آذربایجان

و عراق

عرب متوطنند بهر یکی بسری یا برادر باکوچ بسمرقند بروند و چون ماه مبارک رمضان
الذی انزل فیه القران در رسید و از وفات شاهزاده سعید محمد سلطانی
طاب ثراه یکسال گذشته بود بجهت ترویح روح منور او فرمان واجب
الامتثال از موقف جلال بترتیب آش و طعام فقرا و مساکین نفاذ یافت و
سادات و اشراف و علماء و ایمهٔ اطراف در مراتب اقتدار خویش صفا بعد
صف قرار گرفتند و بعد از تقدیم مراسم حمامات و تلاوة آیات کلام الله موائد
اطعمه گوناگون و انواع خورشها از حیز اندازه و قیاس بیرون بعمل صرف
رسید و بدعوات صالحات مختتم گشت و مهد علیا خانزاده از حضرت صاحب
قرانی اجازة یافته متوجه سلطانیه شد که نعش شاهزاده را از مزار برزکوار
قیدار پیغمبر علی نبینا و علیه الصلوات و السلام بسمرقند نقل کند دران والا نشا
شکار از خاطر برزکوار صاحب قران کامکار سر برزد و بسعادت و اقبال
سوار شده از آب ارس عبور فرموده امراء عظام و سپاه بهرام اشتمام
در صحرای آق تام جرکه انداختند شعر
بیارستند طوق یوز از کمر
بدان اندر افکنده زنجیر زر
سگانرا جل از اطلس زرنگار
چه سگ شیر گیران شیرین شکار
تخصیص روی سپید تیرتک که بنود در کجا بان گونه سگ بهیکل بزبری قوی پنجه
بهیبت بلنگی که کین و مان بتندی خدنگی که یابد کشاد زشصت تهمتن به قصد شکار
بهنگام صید ش خوشد کوم رگ برآهو صد آهو گرفته بترگ
خبان حمله آرد بشیر عرین

بلنگ

که شیری برآهو کشاید کمین ، شود عاجز از جنگ او بی درنگ ، اگر شیر آید بحصار
وبعد از شه شباندوز اطراف جرگه بهم پیوسته انواع و اصناف نخچیرگان
از وحوش وسباع وسایر جانوران جندان جمع آمد که اگر وصف آن
خبابه راویان از دیده بان نمیکونید نوشته شود البته بر مبالغه و اغراق
محمول افتد ف جهان در جهان جانور فوج فوج ، جو بحری که از جا در آید بموج
وجون حلقه جرگه بر جرندگان نیک بتنگ آمد و با دات و رسوم معهود
که تکرار اشارت بآن رفته تمار متشی کرده شد ف رنجیر کوه و ز آهو دشت
کرفتی زاندازه اندر گذشت ، ز عزم و کوزن و ز آهو جهان ، بپرداخته آن دلاور جهان
وعقیب فراغ از شکار سلطان کیهان میدان سلاطین شکار باردوی همایون
مراجعت فرمود ف زفرش فرو ده سرو سریر ، به بهدش جوان کشته کیتی پیر
والحمد لله العلی الکبیر و بمت صاحب قران دریا نوال اکابر و سادات وعلما و ایمه
بمرقند و کش و نخارا و سایر بلاد ماوراالنهر را از ظرایف تبرکات دیار
روم وافرنج از رز و اقمشه و رخوت وغیر آن بصلات و افر و انعامات
متکاثر اختصاص بخشید و بانواع اصطناعات پادشاهانه از خلعتهای
شاهوار و خیول راهوار و رز و اسلحه و جواری و غلامان وغیر آن سرافراز
کردانیده اجازهٔ انصراف ارزانی داشت و ایشان داعی و ذاکر و مثنی
و شاکر بیلاد و دیار خود مراجعت نمودند کفتار در مراجعت حضرت صاحب قرانی

از یورشی

از یورش هفت ساله جون در ین یورش ممالک شام و روم بحیط تسخیر بندکان
صاحب قران کیتی ستان در آمد و تمام مواضع این دو مملکت وجب وجب
فرسودهٔ نعل مراکب تسلط و استیلا و سپاه مظفر لوا کشت و در کهکاه مصر
خطبه و سکه بالقاب همایون آراسته بقبول اداء و خراج و مال سال بسال
نیور کردن اطاعت و انقیاد ساختند و بکرات با کفار کرج اقامت فرض
جهاد تقدیم رسانیده بنیان مکنت و شوکت ایشان بیکبار کی انهدام
بذیرفت ف جهانرا زجین داده تا زنک بار ، به تیغش که بزدنه باد اقرار
دایرهٔ غرب و بی دینان خطای سمیر ضمیر صاحب قران کیتی کشای کشت و اول
بهار که جهانکیر فلک سریر شرقی انتساب اقتاب از منازل شتای
محل شرف و پادشاهی انتقال نمود و از رفعت مکانش روز مشرقی نثا
تاج و باج از هر جانب ثبت شامی اصل مغربی نهاد بستند و باطراف
خویش افزود شعر نسیم بهاری در اطراف باغ ، برافروخت از لاله هر سو چراغ
صبا از بیاچین شده مشک بیز ، بشام جمن باد را افت و خیز ،
خبر داده از کل بهر سو هزار ، ثنا بر جمن خوانده بر شاخسار ، رایت فتح آیت
از قشلاق قراباغ نهضت نموده در چهارشنبه چهاردهم رمضان سنه
ست و ثمانمایه موافق بجین بیل روی توجه بدستقر سریر سلطنت ابد پیو
سمرقند فرود و پس مانند اورد و بر آب ارس جسر بسته بسعادت

واقبال یکدشت و در علف زار کنار ارس بحوالی قریهٔ نعمت آباد که از قرا
نهر بولاس است از مستحدثات التفات همت عالی نهمت آنحضرت نزول
فرمود و امیرزاده شاه رخ که برحسب فرمان واجب الاذعان بطرف قراباغ
رفته بود معاودت نموده بمعسکر ظفر قرین پیوست گشتار در تفویض فرمودن
حضرت صاحبقران دین پرور لایالت الوس هولاکوخان با امیرزادهٔ
عمر در والا برحسب فرمان اعلی خدام کامیاب بترتیب اسباب طوی و تهنیهٔ جشن
قیام نمودند و عاطفت پادشاهانه حکومت الوس هولاکوخانرا با امیرزاده عمر
تفویض فرمود و بولیهٔ عالم مطاع بال تمغای همایون ارزانی داشت که تمام ممالک
آذربایجان با توابع و ضمایم و روم تا استنبول و شام تا مصر در حیطهٔ حکم و فرمان
او باشد و شاهزادگان که متصدی ایالت فارس و عراقین باشند بجاد و قود
لتای او حاضر شوند و امراء و لشکریان پیرامش امیرزاده میرانشاه را بوی داد و دران محل
امیرزاده عمر را اجازهٔ انصراف داد و امیر جهانشاه را با جذامیر مثل رستم امیر موسی
و توکلیا و کاربولاس و جند بورالدای و غیرهم با ده هزار سوار بتوغان نامزد
ملازمت او کرد و سفارش فرمود که از سخن و صوابدید امیر جهانشاه تجاوز ننمایند و شاه
زادهٔ مشارالیه را تاج و خلعت و کمر و مصحف و اسب زین زراز ای داشت و تمام
امرا را نیز بکاره و کمر سرفراز و نامور گردانیدند و از آغاز شه زاده بدرود کرد
تن خویش تا رو برش پود کرد و او را و امیر را کرفه روانه ساخت و امیر جهانشاه از الم

جهان دولت ملازمت درکاه عالم پناه بسیار بکریست و زبان حالش به
فحوای اندوه فزای شعر منوز رایت شاهی زچشم ناشده دور دل از تصور
مقرم کشت و رای جهان آرای حکام ممالک مثل امیر شیخ ابراهیم و سلطان
ماردین و ملک غیاث الدین شیر و کوستندیل کوج و تیرک و جالیق و بسطام همه را
بنجاحت و کمر نوازش فرموده ملازم رکاب امیرزاده عمر ساخت و او بصوب ییلاق
اله تاق توجه نمود و حضرت صاحبقران بعون تائید ملک دیان از انجا کوچ کرد
و شکارانداخته صید بسیار افکندند و بعد از قطع دو مرحله علف زار کنار آب راعلق
کرد انجا جای یلارود کویند از فرود وصول و نزول اردوی کیهای یوی رشک روضهٔ میسو کشت
و دران چند روز توقف افتاد و ماه مبارک رمضان باآخر انجامید و اول روز شنبه
که مقدمهٔ اسبوع جدید و غرهٔ عید سعید بود اقامت سنن واجبات آن روز شریف
و جههٔ همت بادشاهانه کشت و مولانا نظام الدین شنبهی از فضلاء بلاغت شعار
بود و جذبی از مآثر و مفاخر حضرت صاحبقران بکلک و اقامت صلوة اشتغال نمود و بعد
از وظایف فرایض و نوافل صدقه و صلوة و مراسم جلایل مواهب و جزایل عطایا و صلا
جشن عید و سایر رسوم آن روز جمید ف یکی جشن شاهانه شد ساخته نوای جلالت برافراخته
زبس شیره و خوان آراسته مهیا شده هرچه دل خواسته تتمهٔ داستان امیرزاده رستم
و امیر سلیمانشاه که بجانب ری رفته بودند سبق ذکر یافت که امیرزاده رستم و امیر
سلیمانشاه از برای تحقیق حال اسکندر شیخی برحسب فرمان متوجه صوب ری شدند

وجون بدانجا رسیدند اسکندر از تیرکی رای پای جسارت از جادهٔ مستقیم بندگی
بیرون نهاده بود و در تیهٔ جهالت و ضلالت سرگردان شده و قلعهٔ فیروزکوه
را مستحکم ساخته ببروجوبشان خود را آنجا گذاشته بود و خود بکوهستان و جنگل
جلاوو گی رستم دارکریخته شاه زادهٔ نخجیار و نوینان نامدار در طهران
ری پست روز توقف کردند و از نیبا و کان ری و قوم و کاشان و ساوه
و درگزینی و آن نواحی دو هزار مرد جمع آوردند و از پی اسکندر روان شده
رستم و اربرستم دار در آمدند و قلعه نور را محاصره کرده بنیروی دولت
قاهره بگشادند و ویران ساختند و در انجا ملک کیومرث پیش ایشان
آمده و چون میان او و اسکندر مخالفت و دشمنی بود و برحسب قضیه الحرب
خدع او را بگرفتند و پیش اسکندر فرستادند و بزبان مصلحت و فریب
پیغام دادند که دشمن ترا فرستادیم اندیشه نکن و راه مده و بی توقف
بیا ف که نزدیک خسرو بهمه درست ۰ همان بنده باشی که بودی نخست
تو عمری بخدمت ببر برده ۰ بیفکن درختی که پرورده ۰ اسکندر بعد از ظهور
علامات عصیان یارای آمدن ندشت با کیومرث طریق مصلحت و دوستی
پیش گرفت و او نیز تنیده از راه صواب بینداخت و با یکدیگر عهد بسته
باتفاق اظهار مخالفت کردند و در اوایل شوال که کنار آب اغلق منجم نزول
همایون بود از پیش امیر سلیمانشاه کسی آمد و خبر این واقعه بعرض رسانید کان

پایهٔ سریر اعلی رسانید حضرت صاحب قران بسعادت و اقبال از انجا روان شد
و کسی نخجیران پیش امیر مضراب فرستاد که لشکر آنجا براه ساری و آمل متوجه
قهر و اشقام اسکندر شکوهیده فرجام گردد و در جمعهٔ هفتم شوال نوکر امیر
زاده خلیل سلطان از جانب ماوراالنهر برسید و اخبار آمن و استقامت
آن طرف بعز عرض همایون رسانید **کفتار در فرستادن حضرت صاحب قران
امیر زاده اسکندر و امیر شاهملک را از پیش بری** چون رایت نصرت شعار
بارد پیل رسید امیر شاهملک و ازامرای هزاره پیر علی سلدوز با جمعی از پیش
بری فرستاد و امر فرمود که از احشام خلج و اعراب که در حوالی ساوه
و قم و کاشان و چراوپرامان باکوهرودی باشند لشکر جمع آورد و امیر زاده
اسکندر را فرمان داد که توجه نموده با میرزاده رستم و امیر سلیمانشاه ملحق گردد
و حضرت صاحب قرانی از اردبیل و میانه گذشته به سرچم نزول فرمود و در
دولدای که اونیک بود احرام کعبهٔ جلال بسته و از عقب تجمل رانده برسید
و چون سعادت بساط بوس دریافت مکارم اخلاق پادشاهانه او را بجهت
قدمت خدمت کنار گرفت و بصنوف نوازش مخصوص داشته خلعت
وکمر داد و فرمود که اتفاق ملاقات دیگر معلوم نیست حی باید که از احوال
اینجانب اصلا غافل نشوید احمد جلایر تاریک مزاج افتاده و از و اندیشه
نیست اما از قرایوسف ترکمان برحذر باشید و او را وداع کرده باز

کردانیدو رایت فتح آیت از آنجا روان شده در بیخ شنبه بیستم شوال سنه
ستة و ثمهر سلطانیه رسید و آنجا محصلان که بتحصیل کیلانات زوده بودند
بیامدند و بسی اموال از نقود و اسبان و اقمشه و تبرکات بیاوردند و در
شب بیستم دوم ماه مذکور از سلطانیه نهضت نموده بعد از قطع مراحل فرح
وصول و نزول موکب ظفر قرین صحاری قزوین را رونق خلد برین بخشید
و چون امیرزاده ابابکر از مواجهت حضرت صاحبقران اکاهی یافت از
اردبیل دو اسبه بشتافت و از راه کلشن بنه روز بصحرای قزوین رانده بغز
بساطوس فابزکشت و امیر پرحسن بولاس و امیر سونجک ملازم بودند و بوسیلهٔ
سراملک خانم و امیر شیخ نورالدین از حضرت صاحبقران درخواست نمود که
بررش شاهزاده میرانشاه را رخصت فرماید که در بغداد پیش او باشد عاطفت
بادشاه نامه ملتمس او را مبذول داشت و امیرزاده میرانشاه را کناد کرفته اجازت داد
و چهار صد نزار دینار رکبکی و صد نزار اسب با دیکر ظرایف و نفایس انعام فرمود و شاهزاده
مشارالیه بطرف سلطانیه بازکشت و چون رایت ظفر نکار از قزوین
روان شده بسوق بلاق رسید امیرزاده ابابکر را دویست نزار اسب و صد دست
جبه و صد نزار دینار رکبکی انعام فرمود و فرمان داد که در عقب امیر سلیمانشاه رفته
باتفاق روی بلاد تبریز آورند و حرم شاهزاده شاهی ملک خاتون
امیر حاجی سیف الدین را که جبل که از توابع بغداد است برسم سیورغال ارزانی دا

واو اجازه خواسته بطرف سلطانیه بازکشت و شاهزاده مشارالیه بعقبهٔ طالقون
بر فکوفته بر آمد و در کجور با میرزاده رستم و امیرزاده اسکندر و امیر سلیمانشا
ملتقی شد و ایشان در انجا رعایت حرم نموده خندق کندند و بشاخها درخت
استوار ساختند و در انجا بیست روز توقف نمودند تا لشکر برسید و باز
از موقف جلال حکم واجب الامتثال آمد در عقب اسکندر بروند و برحسب فر
روان شد و چون جنکلستان بود درختان انداخته راه میکشادند و در کرماکه
کذارها خراب کرده بودند بکوبها و تختها رسلت میساختند و بدین طریق
از پی اسکندر می رفتند و در حسب وجوی او بهر طرف میشافتند و از مخالفا
هر کرا می یافتند بقتل می آوردند و رایت خورشید اشراق از سوق بلاق
نهضت نموده در یکشنبه غرهٔ ذوالقعدة بجلکاه ری در آمد و مرغزار سارق
غنش مخیم تنزول عالیون کشت و رای صواب نمای جهان پایان و اثقال زیاده
را براه ری و خوار روانه ساخت و یک ملک اغای حرم امیرزاده پیر محمد
با فرزندانش اجازت یافته بجانب غزنین و قندهار روانه کشت و حکم شد
که امیر شمس الدین عباس و دیکر امراکه تقل قوا تاتار و خانه کوجان آذربایجان
در عهدهٔ اهتمام ایشان بود مجموع از راه خوار و سمنان روان شوند
برحسب فرموده از هر تومان یک میر قوشون که موکل بود بر جمعی
از قوا تاتار ایشان را رانده متوجه شدند و امیر شاهملک که جهت جمع

کردن لشکر از پیش آمده بود باردوی کیهان پوی پیوست وصاحب قران
دریادهش دارامنش آن زعدلش ملک ودین درتازش و درپرورش
از مرغزار ساق غنش روان شد وچون تعلقهٔ کلحتدان که دردامن دماوند واقعست
ودیران بود رسید وبه نظر احتیاط درآورده فرمان داد که آن قلعه را یکه
وسنگ عمارت کرده معمور گردانند وازانجا گذشته وبا لشکر آراسته
از دماوند عبور نموده بفیروزکوه رسید فیروزهٔ فیروزی زیور خاتم سلطنت
وجهانبانی وجواهر آمال وآمانی متسطح درعقود دولت وکامرانی والله
للحمد والمنه **گفتار در فتح قلعهٔ فیروزکوه** از قلاع معتبره که بمزید مناعت ومحکمی مشهورست
ووصف آن درکتب تواریخ مسطور ومذکور قلعهٔ فیروزکوهیست که برفراز
کوه عالی ساخته اند وحصار آنرا درغایت حصانت واستحکام برافراخته
وپرداخته ف ازمحکمیت کوهی واندر فراز کوهی، درروی پناه چسته از پردلان گروهی
وچون رایت فتحایت روز دوشنبه نهم ماه مذکور سایهٔ وصول برفیروزکوه
انداخت عساکر گردون مآثر اطراف وجوانب او را فروگرفتند وکورکه
زده سورن انداختند وفرود آمدند وبهادران پیش رفته ستونها مرتب
ساختند وبترتیب منجنیق وعراده ودیگر اسباب جنگ حصار مشغول
شدند رعد انداز ان درگرفته وشجاعت پیشگان سربازی از سرگرفته
وچون یک برج از حصار قلعه دردامن کوه بر سر رودخانه بنا کرده اند

وباردوی آن تا بالا برآورده وعردم قلعه آب از انجا برمیداشتند دلاوران
لشکر منصور پیش رفته آب را از پای کوه بگردانیدند وانجه دران موضع
بماند بدکونه قادورات وپلیدیها ملوث ومکدر ساختند اهل حصار
از سر اضطرار دست جسارت بجنگ وپیکار برکشادند واز پیچ جان
دل برمرگ نهاده بمدافعه ومقابله بایستادند وچون شب درآمد از نوکران
شاه زادهٔ جوانبخت ابراهیم سلطان محمد آزاده وشیخ بهلول بیان تمور
آقبوغا بهادری چند از کمرها یک یک بقلعهٔ کوه برآمدند وبپای بارو
رفتند وچون حصاریان آگاهی یافتند روان شتافتند وبمنع ومعارضه
مشغول کشته نیران محاربه وقتال اشتعال یافت وجندی از بهادران
کیالا برآمده بودند زخم دار شدند وچون روز شد سپاه ظفرپناه کورکه
زده سورن انداختند واز اطراف بکمرها برآمده اهنک جنگ تیز ساختند
مشاهدهٔ آن حال بر اسکندر شیخی وسایر امالی قلعه را که جمله سیصد مرد
دیوصفت مازندرانی وسپاهیان خنجکوی جنگلی بودند در قلق واضطراب
افکند واز غایت دهشت وهراس جمعی رایش حضرت صاحب
قرانی فرستاد وبتضرع وزاری امان خواستند مرحمت پادشاهانه
فرستاد وکانرا خلعت پوشانیدند ونوازش فرمود واستمالت نموده
بازگردانید وچون ایشان بقلعه بازگشتند بر اسکندر ودیگر متعلقان

اوکه آنجا بودند بدرگاه عالمپناه شتافتند وقلعه را تسلیم داشتند لشکر
فیروزی اثر بقلعه درآمدند وتمام ساکنان انجا را بکوچ بیرون اوردند
وخبا نی حصنی بدان حصانت که ف درو عردم ندیم ماه بودی
زرّاز آسمان آگاه بودی ازینروی دولت قاهره بدوروز فتح شد
وحضرت صاحب قران زنگی توتی را باجمعی بکوتوالی قلعه باز داشت وروز
دیگر چهارشنبه یازدهم بسعادت واقبال سوار شده مقدار نیم فرسخ
براند وبدرغزاری فرود آمد وحضرات علیات سراملک خانم وتومان
آغا را با شاهزادگان ارجمند امیرزاده الغ بیک وامیرزاده ابراهیم سلطان
وامیرزاده ایجل وامیرزاده سعد وقاص را روانهٔ سمرقند گردانیدند و بجموع
برحسب فرمان براه سلطان میدان روان شدند ورایت ظفر پیکر بعزم دفع
اسکندر نهضت فرمود ودرین اثنا خبر آمد که تاتار یاغی شده اند وکیفیت
این قضیه چنان بود که یک کورَن از تاتار که تقل ایشان درعهدهٔ خواجه تنکوی
پیرمش بود درظاهر دامغان دست عذر وطغیان از آستین عصیان وعدوان
برآوردند واو را زخمها زده بنیه اختند وسرخود گرفتند وداروغه گرگنی
که بعد ازایشان می آمدند تنکوی پیرمش را که برهنه وزخم دار بخبر افتاده بود
بشناخت واز حیاتش رمقی مانده بود او را باندرون دامغان بردند
که معالجه کنند واز استماع این خبر دیگر گورَنها عزم گریختن کردند وجون

امیر شمس الدین عباس واتلمش وشاه ولی بسر سونجک ودیگر امراء قوشون
که موکل گورَنها بودند ازان حال آگاهی یافتند تیغ انتقام دران باغیان
شقاوت فرجان نهاده بسیاری ازایشان را نیست گردانیدند ازانجمله
درانبرون وبیرون دامغان دو سه هزار کس کشته شد چنانچه از کثرت کشتگان ن
راه برگذرندگان بسته ماند ف جوشیده بخت تاتار تاتار
هوس پود کردند وپنداشتند کلیم سیمه بهر خود بافتند وزخ از صواب اقبال برتا فتند
دلیری نمودند ویاغی شدند که نفرین بر ایشان تاخی شدند بشومئ اندیشهٔ ناکار
بکشتند ازیشان فراوان نهراس زبس جیفه کشته شد بسته راه عقوبت برآورد نهال
وچند فوج ازایشان بطرف جنگلها راستراباد گریختند ودیگر اندا امیر شمس الدین
عباس رانده باخود ببرد وچون پرتو شعور صاحب قران ی همال بر این
احوال افتاد بیان قوچین وفاضل بسر سیف الملوک حاجی سیف الدین
ودانه خواجه وسیخ بود لاوتجاری بها در بایا زصد سوار از عقب گریختگان
روان ساخت مصراع که هرجاکه باشد بایشان رسند وبعد ازان امیرزاده احمد
عمر شیخ وامیر برندق را نیز با فوجی از سپاه بفرستاد وایشان بوجب
فرمان تا دامغان براندند وچون تاتار بعضی کشته شده بودند وبعضی گر نخته
وچون بیشتر را امیر شمس الدین وداروغگان برده بودند ازانجا باز گشتند
وبموکب همایون پیوستند وبیان قوچین ودیگران که اول ایشان از گرگنی ن

رفته بودند از بسطام گذشته و از عقبهٔ کنگر و دعبور عوده بجنگل مازندران
درآمدند و در موضع قراتخان بکنار دریا رقلزم تاتار رسیدند و با انک ایشان
پانصد مرد پیش نبودند و تاتار کثرتی عظیم داشتند اندیشه با ایشان جنگ کردند
بنیروی دولت قاهره غالب آمدند و کمابیش ده هزار خانه و اثاث بدست
آوردند و قریب هزار کس از ایشان بکشتند و بیان قوچین از انجا متوجه
درگاه عالم پناه شد و اغرق که با حضرات عالیات بصوب سمرقند روان
شده بود چون ببسطام رسیدند اغرق امیرزاده شاهرخ جدا شده براه نیشابور
عازم هرات گشت و سراعلک خانم و تومان آغا با اغرق بزرگ براه جاجرم
و استرابن برفتند گفتار در توجه حضرت صاحب قرانی بچلاو چون عادت
ورای صاحب قران کامکار بعواره جهان بود که در کفایت مصالح و مهمات ملک
ملت بنفس مبارک خویش التفات فرماید در ینی مجال عنان عزائم خسروانه
بصوب استیصال اسکندر شیخ معطوف گشت و امیرزاده شاهرخ را که ظفر
کردار ملازم بود اندک عارضهٔ طاری شد فرمان قضا جریان بنفاذ پیوست
که امراول لشکر یانش برقرار با معسکر نصرت قرین باشند و او با اجلیان
خود باز گشته براه رود شاه زاده بر حسب فرموده توجه عوده و موکب
فتح آئین متوجه جانب چلاو شد و با انک در ان طرف و مسالک کوهسار
بلند سر باوج افلاک کشیده بود و در مارژرف در بستی بمرکز خاک رسیده

فواز و نشیب آن کوهسار نا هموار که بیت کسی ندیده فوارش مگر بچشم ضمیر
کسی نرفته نشیبش مگر بپای گمان در چند روز معدودی طی کرده شد و چون
عساکر گردون مآثر ببالای کوه چلاو برآمدند اسکندر کافر نعمت از عجز
و اضطرار فرار اختیار کرد و روی شقاوت و ادبار بجهنم دره نهاد
ف چون زوال نعمت خود سر کشید نبیست عجب گر بجهنم دره اما
و روایت نصرت شعار در روز جمعه بیستم ذی القعده بچلاو رسید
و چون اسکندر از اتباع آن مواضع گذاشته بود و کوچه تا روز دیگر
ازان محل کوچ کردند و دران راه دره ایست عمیق بسیار درخت
که پیوسته آنجا ابر و یخ و بارندگی می باشد و دران دره آبیست بزرگ
بغایت تیز که نه باسب ازان می توان گذشت و نه بشنا و از غایت
صعوبت و دشواری راه آنرا بجهنم دره مشهور شده و پلی که بر بالای آن
بسته بودند اسکندر ازان گذشته بود و آنرا ویران ساخته و چون حضرت
قران آنجا رسید و عبور ازان آب متعذر بود امر فرمود که پل بندند
عساکر دشمن گداز جوبهای دراز را بکسر از زیر خاک بند کرده دیگر سر
پیش پیدا نشدند تا مقدار جوی بلند پیش نماند بعد ازان جوبها انداخته
و بر بالای آن تختها یخ دوز کردند و چون پل بسته شد و راه گشاده
روز دوشنبه بیست و سیوم نخست جمل بهار که بقراولی مقرر بودند

با پانصد مرد بگذشتند از عقب ایشان یوسف برلاس با قوشان توستقال
بگذشت و بعد ازان سید خواجه شیخ علی بهادر و ازبی اوامیرزاده سلطا
حسین و امیر شیخ نورالدین بگذشتند و به بالاء کوه جهنم در ما برمدند و جنگلها
بریده راه میساختند و بطلب اسکندر می شتافتند و حضرت صاحبقرانی
از پل عبور نمود و یکل روزه راه برفت و بر مالاء بشت که درخت نبود
نزول فرمود و دران ایام متصل میغ و باران بود و درین منزل
سید اسمعیل کرسنگانی از کرسنگان که قری ترمذست بدرگاه اسلام
بیناء و باحراز دولت دبوس همایون مستعد گشت و فرمان جزم
صاحبقران صاحبقرانی لشکرمان را دران جنگلها برجست و قوی اسکندر
از هر طرف روان کرد و عجرجی ایشان سادات ما زندران بودند و ارقرا
ولان سابقا باین مهم مستافته بودند و در یاء قوجین و شاد ملک برلاس
و بهلول برلاس و صدر برلاس و شیخ درویش اللهی و شیخ محمد قوچی
و بیک تمور قوجین و خداداد جورد و وفادار روز پنجشنبه بیست و سیم
درمیان جنگ بر دیک کنار دریاء فلزم با سکندر رسیدند و شیخ درویش اللهی
از خوف باز گشت بدان بهانه که یوسف برلاس با جمعی از سپاه ارعقب بمدد
آمده بودند بتعجیل بیاورد و اسکندر با دوست پیاده و سی سوار از خویشان خود
با منگ جنگ فیتول پیرون آمده باستادند و قراولان لشکر منصور که رسیدند

بودند بست نزدیش بنودند و شجاعت و دلاوری اسکندر را که مرتا
بعد ازین مشاهده کرده بودند میدانستند و در واقع او را بهادری و بهلوا
موروثی بود چه مشهورست که قبیله او از پیل برتن اند که پدرش
کیو بود و مادرش بانو سبست دختر رسم جانچه فردوسی از زبان بشن گفته
ف نیاشیر جنگی ببر کیو کرد هم اکنون بدینی زمن دست برد و با این همه
قراولان ازیم باز خواست حضرت صاحبقران دل برمرگ نهاده
باستادند که اگر قضاء رسیده همین جا اولی و بامید دولت قاهره آنحضرت
که از کثرت تجربه اعتماد بران داشتند دست جلادت بتیر و کمان
یازیدند اسکندر با سواران خود خدنوبت بنیزها حمله اوردند و ایشان
بای ثبات افشرده ما تیر باران کردند و اسکندر را کاری از پیش نرفت
عاقبت اسکندر تا در رکاب همایون بود عنان ارلشکری نمی بگردانید بشنا
کزان نعمت از اندک نوری بروی بتوفت و بشت بهزیمت داد با انکه
غلبه از سوار و پیاده داشت ف بگون و مکان چری از خیر و شر
زکزان نعمت مدان شوم تو ۲ زکزان نعمت چه آید جز این
که نقصان عمرست و خسران دین ۲ بکزان نعمت دلیری که کود
که زخش حیاتش سکندر نخورد ۲ سکندر که بدرستم روزگار ۲ زکزان نعمت چنین
وجون ازینروی اقبال صاحبقران اسکندر نامور در زمان غلبه لشکر

ازان جند نز هراسان شد و قبتول را گذاشته بجنگل درآمده بکنج
قراولان بجای خود باستادند و ندانستند که او از کدام طرف بیرون
رفت و یوسف برلاس و سیف الملوک حاجی عبدالله عباس
از عقب رسیدند و با قراولان باتفاق بقبتول اسکندر درآمدند
و دست تسلط به نهب و غارت برگشاده از اسب و اشتر و اقمشه و رز
و غنایم بسیار گرفتند و شب درانجا توقف نمودند و امیر سوجنک که با امیرزاده
ابابکر و امیر سلیمانشاه بود وارنیش روان شده از طرف دست جب بیامد
و بایشان پیوست ف چون شد روز و شب اندر گذشت • درخشنده آمد زبالا بدید •
امیر سوجنک از طرف دست جب بجانب کوه و جنگل روی توجه بجست و جوی
اسکندر آورد و بیع زادهٔ او لهرب و دیگر کسان او رسیده دری کرد و امیر علی
بر اسکندر و دختر و زنان و متعلقان لشکر را اسیر گرفت کفار در محاربه امیرزاده
سلطان حسین با اسکندر شیخ و نابدید شدن اسکندر امیرزاده سلطان حسین و سپاه قلمه
شیخ علی بهادر با معتمادان مرد بقراولان رسیدند و باتفاق در عقب او بجنگل درآمدند
روان شدند و چون از روز نیمه بگذشت در میان جنگلستان و دریاکنار با اسکندر
رسیدند و با او دویست پیاده بود و پنجاه سوار مجموع از پیچ جان جنگ را آماده
شده در مقابله بایستادند امیرزاده سلطان حسین بر ایشان حمله کرد و بطریق خدعه
و فریب گریزان شد و چون مخالفان دلیر گشته و پیاده و سوار از جنگ

پیرون آمده از پی ایشان بشتافتند روان بازگشته و با تیغ انتقام بر سر ایشان
ریختند و پیشتر پیادگان را خون با خاک برابر میکشتند و از نیجا رب وفا دارد او مرد
و مردانگی داد و او را نیزه بر روی زده بودند و سنان او از ضرب سنان پیرون
افتاد و باوجود جنین زخمی بعد ازان جنگ بسیار کرد و نوکران امیرزاده سلطان حسین
از چلاویان دو سوار فرود آوردند و اسکندر متهور و مخذول بجنگل درآمده بطرف
کیلان بر رفت و بعد ازان خبر محقق نیامد بعضی گفتند بزی فقرا برآمده صور
فقر و غربت را حصار جان افکار ساخت و جمع گفتند در ان پیشها جان شیرین
بتلخی سپرد و امیرزاده سلطان حسین از دو نفر چلاوی که گرفته بودند یکی را زنده
مصحوب قزان درویش پیش حضرت صاحب قران فرستاد و منزل همایون
بالای آن پشته بود که سبق ذکر یافته و چون قزان درویش او را بیاورد آنحضرت
احوال اسکندر بتفصیل از و استفسار فرمود و امیرزاده سلطان حسین از انجا
بازگشته بکنار دریا قلزم با امیرزاده رستم و امیرزاده ابابکر و امیرزاده اسکندر
و امیر سلیمانشاه و امیر شیخ نورالدین که با لشکر غلبه بجست و جوی اسکندر میکردند
دو چار خورد و باتفاق کنار کنار قلزم کیلان قریب سه فرسخ رفته بود فرود
آمدند و امیر مضراب جاکو که بر حسب فرمان با لشکر خراسان از راه امل و ساری
بطلب اسکندر شتافته بود با ایشان ملحق شد و سایر امرا که بهمان نهج بجنگل درآمده
بودند مجموع در انجا جمع آمدند و چون اسکندر تهانیع جانی بهزار مشقت پیرون

برده بنوعی نابدیدکشت که دکر از واثری پدانشد شاه زادکان و امرا از انجا
بازکشته ببرکاه عالمپناه آمدند کمال حمیت پادشاهانه ایشانرا با آن همه کوشش
نموده بودند عتاب فرمود که چرا از پی اسکندر نرفتید و امیر شاهملک با ایشان
منضم ساخته همه را باز بطلب اسکندر بجانب کیلان فرستاد و ایشان یک
شبانروز در میان جنکل ولای و زمینهای برنج کار بی نهایت زحمت بسیار بر فتند
و متصل از آسمان باران می بارید و زمین لای بود خیابجه محل نزول نمی یافتند
دران حال از حضرت صاحب قران فرمان رسید که مراجعت نمایند بر حسب فرموده
باز کردیدند و رایت منصور از فراز پشتهٔ مذکور نهضت نموده و از آب
جهنم دره به پل کذشته در حوالی قلعهٔ نور که از قلاع رستم دار است نزول فرمود
عساکر منصور برادرزادهٔ اسکندر را با جمعی از اقربا و نوکرانش که کرفته بودند
پیش حضرت صاحب قران آوردند عاطفت خسروانه ایشانرا مرحمت
فرموده از سر جون ایشان درکذشت و بجانی امان بخشید و شبهنکام از امیرزاده
ابابکر و امیرزاده سلطان حسین و امیر سلیمانشاه خبر آمد که بکنار آب جهنم دره
رسیده ایم و عبور ازان متعذر است و ما را استعداد پل بستن نیست امر علی
نفاذ یافت و محمد آزاد و توکل باورچی باسی کشتیبانان جیحون مقدم ایشان
اردو شاه بود مجموع بر فتند و بازوی مهارت کشاده پل ببستند و شاه
زادکان و امرا و لشکریان از پل کذشته بشتافتند و سعادت بساط بوسی

دریافتند

یافتند و شب آنجا توقف افتاد و رایت فتح آیت از انجا بصوب
کیلان بطرف قلعهٔ هرسین روانه شد و در جلکاء کلاره دشت رسید
جند روز توقف نمود و درین اثنا امیر غیاث الدین علی پسر سید کمال الدین
را تربیت فرموده مملکت آمل را بحمت عراوتی قدیم که میان ایشان
و اسکندر بود بوی ارزانی فرمود کمتاز در توجه رایت نصرت شعار
بر سبیل ایلغار بجانب سریر سلطنت پایدار جون از حدای کمران
نهضت و نهیب آسیب سپاه کردون صولت اسکندر شیخی جون آب جوان
ناپیدا و کم نشان شد و هر که با او منسوب بود از خورد و زبان و متعلقان و هر چه
داشت از قلاع و اموال و جمار بایان و غیر آن در قید اسار و حوزهٔ تصرف اولیاء
و انصار دولت پایدار در آمد رای صواب نمای عزم توجه سمرقند جزم فرمود
شاه زادکان کرضبط و محافظت عراقین بعهدهٔ شهامت و صرامت ایشان
قرار یافته بود و سید غیاث الدین هزارجریب و برادرانش و سید علی مازندرانی همه را
بالباس و خلعت اساس قهرمان و رفعت بلند کردانیدند اشارت فرمود که هر یک
بولایتی که نامزد ایشان شده بود باز کردند و امیر سعید برلاس را ملازم امیرزاده رستم
کردانیدند و امیر سوبکای را ملازم امیرزاده ابابکر ساخت و برحسب فرموده امیرزاده رستم
بصوب اصفهان و امیرزاده ابابکر بغداد و امیرزاده اسکندر بهمدان و سید غیاث الدین
هزارکری و سید علی بآمل روانه شدند و رایت نصرت شعار از کلاره دشت بهضت

الدین

نموده بعد از چند کوچ بولایت لار رسید در بای کوه دماوند که با دشاه ارغون
دران بوضه کوشکی ساخته بود و حالیا بکوشک ارغون معروف و روز یکشنبه بیستم ذی الحجه
ازانجا بسعادت و اقبال سوار شده با اوا و خاصکیان بتجیل روان شدند و روز سیه
شنبه بیست و دوم بنیروزی بفیروزه کوه منزول فرمود و امیر سلیمانشاه را بخلعت
طلا دوزو کلاه مصع سرفراز گردانیده بحکومت ری و فیروزکوه و آن نواحی بازداشت
و بیان توجین را که دارغاء ری بود باجارت اوزانی داشته بضبط قلعهٔ کلخندان
فرمان داد و از آنجا براه سلطان میدان روانه شد و پنج شنبه بیست و چهارم به بسطام
رسیده باجاز سلطان العارفین قدس سرّه مبادرت نمود و استمداد همت کرده
دست توفیق با فاضت نیرز و صدقات بر گشود و حاکم استراباد به پیر پادشاه که درین
صوب همعنان ظهر ملازم رکاب همایون و باجازت حضرت اعلی پیش باستراباد رفته
باز درین محل برسید و پیشکشها گشیده و از جملهٔ تقوزاسبوده عاطفت خسروانه او خلعت داده
باز گردانید و هم درینجا دانه خواجه که از غبت تا تار رفته بود برسید و عرسبا طبوس یافته
صورت حال تاتار عرضه داشت فرمان شد که کلان توان ایشانرا بابند همه را را
بسمرقند بفرستند و امر فرمود که داروغگان مواضع و ولایات ایشانرا بمرقم کرده بسیاست رسانند و صاحب
قران سبهر احتشام همان روز از بسطام روان شد و چون قریهٔ جزاز وصول
حضرت شعار جنت آثار گشت حسن صوفی ترخان از امیرزاده شاهرخ آمده و استیصال
نموده که در کجا ادراک دولت ملاقات افسر فرق مفاخرت و مباهات سایبم رای صوابنمای

اورا بالاغ باز گردانید که بتعجیل بیاید جنابه در کنار آب جغجران برسید و حضرت
صاحبقران بتعجیل روان شده روز چهارشنبه غرهٔ محرم سنه سبع و ثمانمایه از
نیشابور کوچ کرده به عشق آباد فرود آمد و روز جمعه سوم ماه مبارک جام را
مخیم اقبال ساخت و بوظایف زیارت و استمداد همت قیام نمود و ازانجا
سوار شده بر لب آب جغجران رسیده نزول فرمود و امیرزاده شارخ ازهرات
برحسب فرموده توجه نموده بود و آنجا رسیده دولت ملاقی دریافته دیدهٔ امید روشن
گردانید و پیشکشها گشید و همت بادشاهانه تمام آنرا بجاعتی که ملازم رکاب
همایون بودند بخشید و آقبوغا و قرابوغا و جون غربانی که در عیبت حضرت
صاحبقرانی اندیشهٔ فاسد از جهل و نادانی بدماغ راه داده بودند و هندوشاه
شیخ مهدورا گرفته درین محل ایشانرا بیاورد و باشارت شیخ مهدورا در
رباطی که آنجاست از حلق بیاویختند و خواجه احمد طوسی را جهت ضبط اموال و مهر اعمال
خراسان تعیین فرمود و او در مدهٔ چهل روز دویست تومان کیکی از کارکنان و عمال استخلاص
نمود و حضرت صاحبقران همان زمان روان شد و امیرزاده شاهرخ را که
بمشایعت رکاب سعادت انتساب می آمد اجازهٔ انصراف داد و کنار کوفته بازگردانید
و جون بکردلان رسید نزدیک رباط بر سر چشمه نزول فرمود و تمور خواجهٔ اقبوغا که
از سمرقند باقامت رسم استقبال استعجال نموده بود در آن محل رسید و نه سبز اسب
را هموار بگذشید و از انجا روان شده بکنار آب مرغاب فرود آمد و مردم از دارو و عا

چکلو ایاق تلبه شکایت کردند در حال از موقف جلال فرمان لازم الامتثال
نفاذ نیوست و او را پای سوداخ کرده مزکون بیاویختند و از انجا تعجیل برانده و در اثناء
راه حکام و داروغگان و ولایات و کلانتران الوس و احشام از اطراف بی در پی
می رسیدند و اسبان پیکشیدند و ملازمان بختیار اسبان مانده را میماندند و بران
اسبان سوار شده به تعجیل می راندند و رایت نصرت شعار بلنگر شیخ زاده پایوند رسید
و از انجا نهضت نموده و از اندخود و دکه و آب در مرکز کذشته بلعیاباد فرود آمد
و از انجا روان شده بقرب قریهٔ آدینه مسجد نزول فرمود بزرکان بلخ بر سم استقبال
پیش آمدند و حضرت صاحبقران بفراغت و نیاز نماز برده باقامت وظایف
دعا و ثنا قیام نمودند و انحضرت بیساوکرد رسیده نزول فرمود و از انجا توجه نمود و
از چیجون بکشتی بکذشت و در آمد بخانهٔ خانزاده علاء الملک نزول فرمود و خوانزادهٔ مشار الیه
مراسم طوی تعدیم رسانیده پیشکش کشید و از انجا روان شده و از قصلغه و جکدالیک عبور فرمود
موضع دول برجی محل نزول همایون شد از انجا بکشش رانده آقسرا از زمین متدم فوخذ غیرت
فردوس اعلی کشته و می توقف نزار میرک شیخ بزرکوار شمس الدین کلارستاقه استداد
همت نموده و زیارت پیر سعید و امیرزاده جهانکیر و سایر فرزندان و اقربا دریافت و از انجا سوار
شده و از عقبهٔ کشن کذشته بباغ تخت قراجه فرود آمد و از انجا به باغ قراتوبه در قصر جهان نما
نزول فرمود و دران محل خواجه یوسف دارغوشناه و امیرزاده قیدوی بسر امیرزاده پیر محمد جهانکیر را
ببرکاه عالمپناه آوردند و عزمین بوس دریافته نثار کردند و شکش کشیدند و مهد اعلی تخلی خانم

نیز با تمام خواتین امرا باستقبال شتافته سعادت تقبیل حاشیهٔ بساط جلا
لت
ط
بند
نمط دریافتند و برسم نثار قیام نموده خلعتها و تنوزها بعرض رسانیدند
و چون صاحبقران کیتی ستان جهان بتجمل رانده بود که مردم از وصول کوکب
همایون تا غایت آکاه نبودند درین محل سادات و قضاه و اکابر و اعیان
شهر مجموع بیرون شتافتند و بغیر بساط بوس استسعاد نیافتند کفتار
در وصول موکب اجمند سعادت مند بدار السلطنت سمرقند صاحبقران
کیتی کشا از قصر جهان نما بسعادت سوار شد و در محرم سنه تسع و تسعمایه در سمرقند
در باغ چنار نزول فرمود و از انجا بشهر در آمده بمدرسهٔ شاه زادهٔ سعید محمد
سلطان که تا غایت که ساخته بودند عزیلاحظهٔ انحضرت نیافته بود
رسم زیارت اقامت نموده بباغ چنار آمد و خاطر عاطر پر تو نشاط بر نسا
عشرت و انبساط انداخت و چون حضرات عالیات و شاه زادکان که
با اغوق از فیرزه کوه بیشتر روان شده بودند و بموجب فرموده براه آبور
و ماخان و مرو توجه نموده هنوز نرسیده بودند کسی بتعجیل فرستاده که بشتا
و هرجه زود تر بیایند و مهد اعلی تومان آغا از کذار قریهٔ آمویه عبور نموده بمرغزار
بخارا رسیده بود و فرود آمده که فرستادهٔ حضرت صاحبقرانی برسید و چون
سر ایلک خانم هنوز نرسیده بود سه روز در انجا توقف نمود تا خود مهد اعلی مشار الیه برسید
و دران محل اغوق کذاشته به تعجیل از پیش روان شدند و به پایکنت زاندند

واز انجا کوچ کرده واز رباط ملک کدشته بمرغزار چمار مناره فرود آمدند
واز انجا تا نکنت راندند واز تا نکنت بکوچ ملک آمدند و در انجا ساعتی
در میان بود آمش کشیده که کس آمد که به تعجیل بیاسد روان سوار کشته
استقبال فرمودند و بسر قدمشتافته از تلاقی حضرت صاحبقرانی بمرافی
سعادت و کامرانی صعود نمودند و سرا ملک خانم باغ چنار فرود آمد
و تومان آغا بباغ بهشت و حضرت صاحبقران با آنجا فرمود واز فرّ
قدوم فرخنده بحقیقت باغ بهشت شد و چون پورشی که بعضی
شایبش فتح تمام ممالک شام و مصر و روم بود رایت نصرت شعار
تا عایت استعلا و اقتدار بمستقر سریر سلطنت بایدار مراجعت نمود
و بر حسب عادت روزکار مولع بزوال و انتقال جای آسیب عین
الکمال بود نیک ملال بر جمال حال کشیده آمد و مزاج مبارک از
نهج اعتدال انحراف بنوبه رفته اندک مرضی تاری شد و بعد از یک هفته
از دار و خانهٔ واذا مرضت فهو یشفین بشفا میدل گشت و بعد
از صحت مسند ابهت و جلال بباغ شمال انتقال یافت چند روز
بدولت و اقبال توقف افتاد و در انجا بحمت فرزندی که از بیکسی متولد
تمام آغایان و شاهزادگان و نوئینان جمع آمده با دشاهانه جشن
مرتب گشت و بعد ازان باغ بلند از شکوه متقدم ارجمند فردوس

ماند شد

مانند و از انجا روح آسا که پرتو حیات و بقا بر قالب اندازد بداخل سرفتد
در آمد و خانهٔ شاه زاده سعید محمد سلطان خضر بمزید الرحمة و الرضوان بکرامت
نزول همایون اختصاص یافت و فرمان شد که متصل بمدرسهٔ معارف شاه
زادهٔ مشار الیه انشا کرده کنند بحمت مرقد منورش بسازند بر حسب فرموده
در پیشگاه ساحهٔ خانقاه متصل بصفهٔ جنوبی قبهٔ فلک مثال بر افراختند و ابراد
از ارزخام برز و الوار مرتب ساختند و سردابهٔ از برای مدفن مغفرت
معدن پیرداختند و خانه چند که در حوالی آن بود ویران ساخته باغچهٔ بهشت
آیین ترتیب کردند و مطرح انوار الهامات حقانی یعنی ضمیر منیر حضرت صاحب قرانی
پرتو اعطا و اهتمام بر استکشاف احوال خواص و عام انداخت و بغور
قضایا رعایا و زیردستان رسیده مجروحان زخم عدوان و تعدی را بمراهم
مراحم شافی دریغ نپرداخت و چون مسجد جامع که از مستحدثات آنحضرت سرات
کنار آورد در گاه اندک مدة در غیبت آنحضرت برآورده بودند در تطریز هیئت
بلند کوچک و کوتاه نمود امر عالی صدور یافت که آنرا خراب سازند و کشاده
تر و بلند تر ازان اساس اندازند و برافرازند و خواجه محمود داؤد بواسطهٔ تقصیری
که در توسیع و ترفیع که در گاه مذکور کرده بود در معرض باز خاست اقتاد و در مدرسهٔ
سرا ملک خانم که در مقابل جامع واقعست نزول فرمود و بحمت استحکام مبانی
معدلت و نصفت عملداران و بیگجیانرا گرفته و بند کرده در معرض خطاب و عتاب

آورد و بعد از سوال و جواب بهر که از وضع ان بکسی وضرر بدیگری رسیده بود او بهار
بلیغ وید و عقوبتهای بسزا کشته و از انجمله محمود داود و محمد جلد که از عظمار
نویسندگان بودند و در مدتی غیبت رایت نصرت شعار متعلقات امر و وزارت بهر دو را
بکفایت کل در اثنای طوی که بعد ازین شرح داده خواهد به حلق بر کشیدند و صاحب
عالی مکان از مدرسه مذکور بباغ جنار فرمود و ایلچی ایدکو از دشت آمده دران محل
بوساطت امرا سعادت زمینبوسی دریافت و شونقا و دیگر پیلاکات که آورده
بود بگذرانید و پیغام ایدکو که مضمون آن اظهار مطاوعت و انقیاد بود بعرض رسانید
وحضرت صاحب قرانی از انجا اهنگ باغ دلکشای فرمود چند روز آن روضهٔ
دلفروز مشمول میامن نزول همایون بود و درین اثنا ارنیش فرمان ده ممالک
افرنج ایلچی رسید و بسی تحف و هدایا که فاخر و انواع تبرکات و تنسوقات نادر موقف
عرض رسانید از انجمله پرده ها بود که در نقوش آن صورت کری بنوعی یافته بودند
که اگر کلک مانی بمجنان بر لوح ارژنگ جاری بودی از طرح نظیران تصویر قاصر و
قصور و تقصیر موسوم گشته شرمساری کشیدی و بیش ازین فرمان قضا جریان
صدور یافته بود که در باغی که بامر واجب الامتثال در جنوب شمال ساخته بودند
وملوک بهر یک از جهار دیوار آن قریب بهزار و پانصد گز شرعی بنیان شام باتمام
تمام در میان آن قصر پادشاهانه بسازند درین ولا عمارت آن باتمام پیوست قصری
که از مجموع نظایر و اخوات که باشارت حضرت صاحب قران در دیگر بساتین

وباغات ساخته و برافراخته بودند بوزگتر بود و چون زینت عمارت شام از ان بهام
می باشد و آب روان در اماکن و مساکن آن دیار عمومی تمام دارد بنیان ان
طرف در سنگ تراشی و فصوص کاری و اختراع فوارات جاری بغایت ماهر
می باشند کاری که خاتم بندان در آبنوس و دندان و غیر آن میکنند ایشان
در دیوار و فرش عمارات از سنگهای الوان بهمان خوبی و نازکی می سازند الجرم
از مرمر در داخل آن قصر بدیع پیکر کارهای لطیف کرده کمال حذق و مهارت خویش
نمودند و از تربیت فوارهٔ بسیار تزاهت و طراوت بیفزودند و علمای فارس
وعراق ظارش بکاشی کاری در غایت لطافت و ستواری پرداختند و حضرت
صاحب قرانی بعبارکی و طالع فرخنده بانجا فرمود و بندگان کامیاب برحسب
اشارت عالیه بترتیب طوی قیام نمودند و جشن خسروانه مشتمل بر جمیع مشتهیات
و مستلذات مهیا و آماده گشت و شاه زادگان و خواتین و امرا در بهم تهنیت و نثار
بتقدیم رسانیدند و دران طوی ایلچیان افرنج حاضر بودند و بهره وافر
که خس نیز در بحر یابد کر کتفار در قوالتای حضرت صاحب قرانی در یادل و
ترتیب طوی بوزگ از برای ترویج شاه زادگان درکان کل جون مجموع ممالک
روی زمینی در نظر فور صاحب قران سعادت قرین مختصر مینمود همت علی نهمت
آنحضرت روا نمیدانست که تا تمام معمورهٔ عالم بحوزهٔ تسخیر و تصرف در نیاید در یک
محل اقامت فرماید و باستراحت و آسایش نگراید لاجرم درین ولا که مستقر

سریر سلطنت بفر قدوم همایون مشرف و مزین بود صواب آن دانست که پیش
انک رایت فتح آیت بعزم غزو دیار دنیان ختای باز نهضت نماید مقتضای مؤکده
حدیث تناکحوا تو الدوا تکثروا علی قائله شرایف الصلوات و کرایم التحیات
نسبت باجمعی از شاهزادگان بوقوع پیوندد فرمان قضاجریان نفاذ یافت که بترتیب
طوی قیام نمایند و باطراف و اکناف جبر فرستند که حکام و سرداران و سایر
اشراف و اعیان بقرلتای حاضر شوند ف بفرمود سلطان صاحب قران
که اعیان عالم کران تاکران بیایند یکسر سوی جشن سور که بهنگام عزمست و وقت سرور
طلب کرده اشراف ایام را نداداده بهم خاص و بهم عام را و از شاهزادگان
جنگیز نژاد تا بزرگی اعلی و باش تورا علی عرضه داشتند که چون قورلتای میشود
اگر فرمان باشد امیرزاده پیر محمد از غزنین و امیرزاده شاهرخ از خراسان بیایند
حضرت اعلی فرمود که پیر محمد بیاید اما آمدن شاهرخ مصلحت نیست چه تمامی
عراق و آذربایجان و ایشت اعتضاد و استظهار باو قویست و کس بطلب
امیرزاده پیر محمد روان گشت و کان کل بتعیین محل سور مؤفور السرور اختصاص
یافته در یکشنبه غرهٔ ربیع الاول سنه سبع و ثمانمایه مطابق پیچین پیل از فرودول
همایون فردوس آیین شد ف بلندی و بستی صحرا و دشت به تربت جور و ضات جنات گشت
خسک لاله شد سنبک لعل و کهر کیا کیمیا کشت و شد خاک زر
ز تربت شده کان کل کان کل ز زمان خزان رشک دوران کل

زده خیمها بر بشم طناب ز در و فرش ز زربفت بیش از حساب همه پرده ها دیبهٔ شوشتری
همه فرشها سندس و عبقری چنان نقشها کرده بر وی نگار که نقاش چین کشته زو شرمسار
جهت منزل خاص چهار سراپرده پر اموت مامون در کشید و خرگاه دویست
سری مصنع ف سراپرده زرین بزد کهر سراز اوج ماه و خور کد رانید ه ف
سراپردهٔ شاه و دربان او تو گفتی بهشتست و رضوان او دوازده پای عالم آرای
که ظاهرش از ستر اطلس بهوت رنگ و اندرونش از مخمل الوان بود و طنابها ابریشمین و ستونها منقش با قفیز مار زرین حصیری کران از فرشان نیک بیفته
بر پای کرده بودند و سعت سایهٔ شش کنجایش استطلال قریب ده هزار کس
و ثلث ف سپهری بصنعت برافراخته جهان در جهان سایه انداخته
و مجموع شاهزادگان ذی جاه و نویینان با ابهت و جلال هریک باستقلا ل
سراپرده و بارگاه و خیمه و خرگاه ف با عرشمنشاه عالم پناه
دران جشن گاه بهشت اشتباه برافراشته بودند و با سایه بان آسمان برابر داشته
ف کران تاکران زیر چرخ کبود سراپرده و خرگه و خیمه بود ز زربفت برابر بکردون خیام
ستونها ز آن خیمها سیم خام بگسترده فراش صد کونه فرش ز بهجت زمین گشته مانند عر ش
و عام حکام و کلانتران و سایر خلایق از اطراف و اکناف ممالک جمع آمدند
و اطنبهٔ خیام انتظام و احتشام برحسب کام و مرام در هم کشیدند ف
منازل ز لطف قباب و خیام شده رشک روضات دار السلام

خلایق زهر سو فراز آمده ۰ همه خوش دل و عیش شاز آمده ۰
رسیدند بهر تماشای سور ۰ زچین و رستقلات واز هند و روم ۰
هم از زابل آن فرزآباد بوم ۰ زماوزندران و خراسان و فارس ۰
زبغداد و شام مبارک اساس ۰ زایران بلاد و زتوران زمین ۰
زهر بقعه کان هست مردم نشین ۰ واز جملهٔ واردان ارو الا سنکلی بوغا ۰ حاجب
که از اواء ملک الطایر برقوق بمزید فصاحت و دانش و تجلی بصنوف فضایل
از حفظ کلام الله و قوف بر بسی فواید و لطایف از فنون علوم و میل فطرت
اهل تحقیق و غیر آن امتیاز داشت و منشی دین شهادت از حج اهل حاجت
معاینست از پیش سر مشار الیه الملک الناصر فرج که صاحب تخت فیروز بود
برسم رسالت برسید و انواع تحف و هدایا از نقود و جواهر و صنوف اقمشهٔ فاخره
و سایر تبرکات و منسوجات آورده بعز عرض رسانید و از جملهٔ زرافه که از
بدایع صنع آفریدگار است جل و علا و نه شتر مرغ علاوه سایر نوادر بود و امیرزاده
خلیل سلطان که در ترکستان بود توجه نمود و برسید و بسعادت بساط بوس فایز
و امراء نامدار و سروران عالی مقدار مشمول بادکار بر لباس و بیرق ملک و خداداد حسینی
و داد ملک بر لباس و پر محمد طغی بوغا بر لباس و سعادت تمور تاش و دولتیار
تواجی و غیرهم بر بارگاه عالمپناه شتافتند و شرف تقبیل قوایم سریر خلافت مقیر
بیت ۰ امیران و گردان با فر و جاه ۰ بزرگان لشکر سران سپاه ۰

زهر سو بر بارگاه شاه آمدند ۰ بر کشندهٔ تاج و کاه آمدند ۰ امیرزاده بر محمد بر حسب
فرمان که باحضار او صدور یافته بود از غزنین بیامد و به تقدیم وظایف
بجا پیش مبادرت جسته حضرت صاحبقران او را کنار گرفت و از تذکر
مصیبت بوارش امیرزاده محمد سلطان مصدوقهٔ مع هر که بسوزد جگرم دیده
بگرید منظور بیوست و بزبان عطوفت او را پرسش نموده تسلی فرمود و شاهزاده
با قامت رسم نثار و پیشکش و تعوذ جنان و خدان که سزد
و باید قیام نمود روز دیگر چون از فیض احسان جمشید خورشید کتبی بوشش تره
تار و پود و اللیل اذا یغشی انداخته طلعت زربفت و الصبح اذا تنفس در پوشید
مراحم بادشاهانه او را خلعت طلا دوز و کلاه و کمر از زانی داشت و بوکرانش
زرجامه بوشانیدند و مجمع از کسوت سیاه و لباس سوکواری بیرون آمدند و در
خلال این احوال خواجه احمد طوسی که بر جرف مود و بمزد عمال خراسان مشغول بود
برسید و وجوه بمزد و خزانهٔ خراسان با نقود و پیشکش فراوان بمحل عرض رسانید
و چون دران هنگام خاطر همایون حضرت صاحبقرانی متوجه مسرت و شادمانی
بود و حکم لاصل بسری فی الفروع فیض مرحمت و سرور عموم یافته بود و بر توخوی
رشاد بر خواطر اکابر و اصاغر تافته و از جملهٔ اصناف محترفه و پیشه وران دست بهنر
بادین بستن گشاده بودند هر طایفهٔ در خور مشغل خویش بتهیهای لطیف و ظریف اختراع نمود
شعر ۰ بر انگیخته اهل هر پیشه ۰ نزاوار کار خود اندیشه ۰

ز هر صنف مردم وضیع و شریف جدا بسته آذین بطرز لطیف
جواهر فروشان باآیین و فر بیاراسته کلهٔ شاهوار
ز هر گونه گوهر فزون از شمار ز یاقوت رمانی و لعل ناب ز ناسفته و سفته در خوشاب
دگر باجه گویم که نتلند چشم کسی سوی بلور و مجان و پشم ز عقد گهرشد ثریا خجل
ز در نما و باکیزه جوزا خجل ز آرایش زرگری پر هنر شده کان کل کان ز سر تا سر
ز بس خاتم و یاره و گوشوار عروس جوان شد کهن روزگار بجای که ماوآبی نزار بود
جهانرا در خمی باز بود بتدبیر آن زمرهٔ ازجمند شدا فراخته چارطاق بلند
کرفت همه زیرو بالاء آن بدیباوا ستبرق برنیان بگسترده در وی بساط حریر
شده فوت رویان در آنجا نکیر همه مطربان نوازنده ساز ز اواز شان زهره در اهتزاز
همه بلبل آواز و طوطی سخن بعشوه ربوده دل از مرد و زن همه سرو قد و همه ماه روی
غزل خوان و کوینده و بذله کوی بهر صنعتی از دم شور بیاراسته چارطاقی دکر
شده هر یکی مجمع دلکشای ز خورشید رویان فلکان سرای ز هر گونه ساز و ز هر گونه ناز
نظر باز مسکین بعرض نیاز شده بسته مهمان پوشکر ز هر طرفه رودی سرودی دکر
ازین سان کاپیش صد چارطاق سراپرده سوی این زرواق بدوران کروه فواکه فزوش
به ضرباهی طبل و عربو و خروش سهی سرو قدان نوخاسته سبد ها بهر سو ه ارایسته
ازان هر یکی بوستانی دکر بصد لطف و جستی نهاده بسر بروبسته و لوز و امرود و سیب
بترتیب و آیین بدیرفته زیب همان کرده در باب زینت کری که در شته در کند جوهری

کشاده ز رو نار خندان دهان چو در حی که یاقوت باشد دران
چو کفتم ز نیز حی زرد مجری فروزنده هر دانه اخکری ز بوی فواکه ز نزدیک و دور
معطر مشام نسمه خلق سور فواکه با آیینها داده زیب فروزان و رخشنده و دل فریب
دکر جمع قصاب در طور خویش کرفته بسی شیوه طرفه پیش بصنعت شده آدمی کوسفند
کشیده بهر بوستی پیکراند بزان سخن کوی باشاخ زر روان کشته اندر پی یکدکر
بظاهر بز آسا ولی در نهان بری وار برده دل از انس و جان پری وار در این فواکه کرکه
مبدل کند صورت خویشتن بری چهرکان هم بصورت شدند که از جنس فیل و کپی کوسفند
بدین شیوه هم بوستان دوز جست کهی بوزنید کاه شیری درست
زهر جانور بوستی کرده پرون وجان کرده خود را نهان در درون براورده خود را بشکل و
چو روباه و کفتار و ببر و پلنک بصورت دد اما بمعنی پری بتن واهمان تا زجان بر خو
بکویم ز لواف کان پوشکاف روان ساخته اشتری بر کراف ز خوب و نی و دیسمان
بصنعت فکنده اشتری را اساس در و شده نهان تا نماید عیان هنرهاء خود را بخلق جهان
به بینی چو برده برافتد ز پیش که صانع نهان کشته در صنع و کش همین حکم دارد جهان سر بسر
بچشم بصیرت در او کن نظر جهان جمله هیجت و هستی کرست نهانست از چشم صورت پرست
ازو دان و زین بچشم خرد همه نیک و آن هم که خواهش بد ازو کمتر آما تو اکاه باش
همین غر و جویای الله باش کنون تا نکردد سخن بس دراز ز لواف کردم نبداف باز
کر برساخت از کمال هنر ز بلبه بس مرغ با بال و پر بنای شماره ز خشت و کلیست

بتن
بونک
ری
وبلاس

منارهٔ زمجلوج بس مشکلست ببین حس تدبیر کایشان منار ز مجلوج وفی کرده اند اختیار
منارهٔ که ایشان برافراختند فلک را مگر نردبان ساختند منارهٔ جو سرو قدِ دلبران
که باشد زجای بجای روان سیاهاش زیبا و منقوشش بود ولیکن تنش قطن منقوش بود
براو لنگلی کرده دایم قرار که او ثلث نیز فلک عنکسار وکر پرسیی از مردم بحرم کر
بدآیین ایشان طریقی دگر براورده دست هنر ذوفنون دو هودج روان بسته برنگ هیون
جو شد سوی هودج و اشتر آراسته درامد بهودج دو نوخواسته بحسن و جمالا کی و زیب و فر
دل آرا تر از هر یکی زان دگر رخسار بهر یک شده مه خجل ولی غمزهٔ شان آفت جان و دل
گرفته بلف بهر یکی پوستی بهردم دلی برده از دوستی بآن بوت بازی کنان پای کوب
زدلها بآن شیوه برام رود ازان دست بازی و پاکوفتی دراقناده شوری درآن انجمن
حصیری حصیر عجب بافته جوینی در هر سوی بشکافته یکجا دو حظ کوفی و معقلی
نوشته به بس خوبی و مشکلی وزان نقشهای زاندازه پیش خجل روح مانی زار در تنگ خویش
بدین کونه هر صانع و پیشور هنرهای موده بطوری دگر جو فضلی شنید رخوف وران
حدیثی بگویم زبازی گران عجب کونه داری بزرد او باز زحیرت شده مردم از کار باز
فرو بسته جای سر ریسمان که نوقش همی سود بر آسمان کشیده زهر سو رسنی مای دار
زبالا بزیر از یمین و یسار مکو دارکان بود چار سپهر نه آن مه رسنی باز کود بود مهر
خجل ماه تابان زرخسار او زکردون گذشته سروار او زخویی بنوعی غود از طناب
که گفتی دو شد بر فلک آفتاب بستی جنان رفته بر ریسمان که رخشان شهاب اند بر آسمان

عجایب دران روز بسیار بود رسن بازی آنجا کمین کار بود زتحصیل آن قصه کردو دراز
قماکو باصل سخن کرد باز و واسطهٔ انتظام عقد این جمعیت همایون تزویج
شاه رادکان جوانبخت بود جه رای اصابت شعار صاحب قران کامکان
خبان اقضا فرمود که دران ولا امیرزاده الغ بیک و امیرزاده ابراهیم سلطان
وامیرزاده ایجل بن شاه زاده میرانشاه و از فرزندان شاه زاده عمر شیخ امیر
زاده احمد و سیدی احمد و بایقرا هریک باکریمه از مخدرات تتق ابهت وجلا
درسلک ازدواج انتظام یابند لاجرم ف بفرمود سلطان کردون سریر
که اختر شناسان روشن ضمیر تفحص نمایند حال سپهر نظر کرده در ماه و ناهید و مهر
زمان همایون کنند اختیار سزاوار آن کار فرخنده بار بفرمان گزاری شدند انجمن
نجوم آزمایان بسیار فن بدانش گزین کرده شد طالع سعادت فزایند بی مانع
کواکب قوی حال و اقطار نیک سهام و دلایل یکبار نیک جو کردند حکمت بژرفان نهند
بمبارکترین طالع ارجمند بامر جهاندار جرخ اقتدار زدر پرده بود ثلث سالار بار
ودر مجلس علیا از قضاة و اشراف و ایمهٔ وعلماء ممالک واطراف مجمع انعقا
یافت ف کرجلت جلالت آن جمع نم کرفت برجیس راز رشحهٔ خوی حراف خیلسا
وبعد از تصحیح مقدمات عقد و رعایت شرایط آنی امام ایمهٔ دوران شیخ
شمس الدین محمد جزری بقراءة خطبه نکاح محفل را مزین ارتیاح واستراح
بخشید وقضای قضاة سمرقند مولانا صلاح الدین بتلقین کلمات ایجاب

وبقبول تمام نمود شاه زادگان را بر نهج قواعد ملت حنفی عدیمت
وروزگار از بهجت و استبشار زبان تهنیت و دست شادی بر کشاد
ف درم ریخت از کران تا کران ۔ هوا گشت ابر جواهر فشان ۔
فرو ریخت چون قطره از ابر بهار ۔ زر و گوهر و لولو شاهوار ۔
زبس گوهر و زر که افشانده شد ۔ زمین چندنش دستها مانده شد ۔ حضرت
صاحبقران مخصوص بتائیدات آسمانی و خطر ربانی بسریر خلافت
وجهانبانی برآمد و جمش کاه را بشکوه خانی و فرکیانی رفعت تمکن آسمان
ونزهت روضهٔ رضوان بخشید و خواتین و آغایان و کلبنان بغنا فهما
برین مثال زینت فرق خوبی و جمال ساخته مسند ابهت و جلال را
بصد گونه غنج و دلال بیاراستند و از حواشی و اتباع هر یک فوجی از
دختران زهره جبین با حلاوت شکر و لطافت شیرین از سنبل عنبر افشان
بر فراز سر و روان نغولها بسته و در هر شکنج ازان دلها سودا زدگان بنیغولها
جسته ف کای حسن نغولهٔ تو بیغولهٔ دل ۔ خاک قدمت بستر قیلولهٔ دل ۔
در خوبی و شهر آشوبی طاق طاقیها را قبه طاق ابروان ساخته و در کشور زیبائی
و دلربائی زیبندهٔ تاج تا جها را باوج منزلت و ابتهاج برافراخته ف
جهان شد نمودار خلد برین ۔ برخور عین گشت روی زمین ۔ وشاه زادگان
سلاطین غلام و امرا و نویینان عظام مواقف و مقام خویش را بر نور جلالت

واحتشام

واحتشام زمین شاخته و سادات وایمه و جوچنان و امراء بزرگ
و ایلچیان که از چهار گوشهٔ هفت اقلیم آمده بودند و در سایهٔ دولت
پایهٔ فلک فرسای هریک بمرتبهٔ خویش قرار گرفتند و سایر اصناف
خلایق از امراء تومان و هزاره و اشراف و اعیان هر مملکت و دیار
علی اختلاف طبقاتهم متدار یک اسبه تا خت دور بشاوزی بنشستند
و یساولان بهرام انتظار با خلعت زربفت شعار و برز بنهاء مرصع سوار
و طایف خدمت خویش از سراقدار بتقدیم می رسانیدند و فیلان شکوه
مند کوه مانند را تختها بر پشت بسته و انواع تجملات و تکلفات
اراسته بجای خود باز داشتند و شیرهاء مرصع بزواهر و جواهر ثمین مشحون
بصراحیهاء زرین و طبقهاء سیمین در زیر دوازده بای سپهر فرسای نهاده
و بر فراز هریک کاسهاء بیشم و بلور و زر مکلل باصناف لآلی
و درر در طبقهاء طلا و نقره مهیا و آماده داشته و انواع مشروبات ازباده
و قمض و بال و مثلث و عرق و شربت معد و مرتب بود و مجموعهٔ روزگار را
اوراق ملمع لیل و نهار بصد گونه نقش و نگار بهجت و استبشار نگاشته
ف جهان گشته چون جنت اراسته ۔ جهانی بنظاره برخواسته ۔
وچون شاه زادگان و نویینان باآئین نوروز و رسم معهود کاسهاء مدام
مملو از باده یاقوت فام برحسب مرام هریک در زمی داشته مراسم نوش و نوا

بتقدیم پیوست آنچه بهنگام مدّ سماط و وضع خوانات از کثرت شیره و بسیاری اطعمهٔ
گوناگون اتّفاق می افتاد بوسیلهٔ تقریر و تحریر بشرح نتوان داد خلایق را دران
سور که بمبالغه در سخنها فیها ما تشتهی الانفس و تذّ الاعین می خوای فوخت قرای
ایه اولیک لهم رزق معلوم فواکه و هم مکرمون وصف الحال آمده و بر مضمون
ایه عندهم قاصرات الطرف عین کانهن بیض مکنون مقرون گشته ف
دران جشن شد بخته جندان طعام که شد یشها بهیزم عام بخدمت کمر بسته سالار خوان
نشد لحظه غافل از کار خوان زمان تا زمان رفته و آورده پیش خورشهار الوان زاندازه بیش
همه دشت پر خوان آراسته زنعمت دراو هر چه دل خواسته خورشهار جان پرور خوشگوار
لذیذ و لطیف و معطر نگار بسی کاسه خوان مرصع تمام یکی پر شراب و دگر پر طعام
پر از میوهٔ مختلف هر طبق زباغ جنان برده مجلس سبق و بر طبق خوردنی انواع
آشامیدنی مرتب و مهیا گشته چه بعد از شیرمادر خاص از برای اهل اختصاص
جهت عشرت عام در مواضع آن جشن گاه از دخام همها متعدد پر از بادهٔ سر
کشاده آماده نهاده بودند و طرب و عیش داده واز هر طرف ساقیان سیمین
ساق زهره جبین جامها رزرّین بکردش دراورده مصدوقه یطاف علیهم بکاس
من معین بیضاء لذة للشاربین بعین الیقین مشاهده افتاده واز برای
اتمام سرور و حضور جمهور فرمان صدور یافت که دران سرور هر کس هر چه
خواهد ارتکاب نماید و هیچ آفریده بمنع و زجر کسی نکوشد ف

بفرمان

بفرمان سلطان صاحب قران منادی گری گشت فرمان دران که ایام سور است و شادی و
تو بید زکس تندی و قهر و طیش درین جشن کسی را مکوبید بخشت اگر تیره روزست و گر بیگفت
اگر کامکارست اگر بی نوا مگویید باکس رخون و جرا جوانی مرد کافی بود هم بگفت
ردلها کل شادمانی شکوفت و گر بهره کردند از یک و بد کس انگشت طعنی بکسی
کسی را کسی کو شمالی نداد مگر عود و طنبور را اوستاد قماش نرد بیکس را کسی
بخرد ف که بهردم زدنش بسی وجودی که باشد تن او فگار بخرنی بنود اندران روزگار
بهجمعیتی انجمان مجتمع که بودند آهل جهان مجتمع سپاهی و شهری و خورد و
دشتی و رومی و تاجیک و ترک همه شاد بودند و آسوده حال نه تن را کزند و نه دل را ملا
جهان خرم و خلق آسوده حال حوادث کلا کوب و نیخ پایمال دران جشن فرخ که کردون
ندید و نبیند مرانرا نظیر نه آن بود از اسباب شادی و کام که وصفش بصد سال کردو تما
م ارغوانی بزرینه کاسی که از پرتوش گشت روشن چو پلس شرابی معطر چو مشک و
شرابی ملون چو یاقوت ناب بکردش دراورده سیمین بران نرد کشته سرمست و حیران
شرابی کزو روح گیرد صفا شرابی کزو خسته یابد شفا شرابی کزو پر گردد جوان
شرابی کزو تازه گردد روان شرابی کزو چهره گلگون شود شرابی کزو طبع موزون شود
شرابی چنین جلوه گاهی جنان که یابد زو سوسن شیطان امان خلایق سراسر چه شیخ و چه شاب
یکی سرخوشی آن ست دیگر خراب همه کف شراب و همه لب سرود زجان سوی جانان پیام و درود
بهجانی ساقی ماه روی قدح کرده پر بادهٔ مشکبوی خرامان بهر گوشهٔ دلستان

غزل خوان و سرمست و دامن کشان ۔ همه سرو بالا و سیمین ذقن ۔ همه کبک رفتار و طوطی
زرخسارشان شرمسار آفتاب ۔ ز مرغولشان خون بجگر مشکناب ۔ مرادات مردم میسر تمام
جهانی همه شادمان خاص و عام ۔ کرفتند ازان سور هر یک نصیب ۔ اسیر و فقیر آشنا و غریب
کدایان رسیده بصد غرونان ۔ ی ناب خورده باو آرسان ۔ جه معیان شرینی زبان خوشش
آواز رامشکران دلکش الحان ساز نوا زبیوسون ترک وایا الغور معغول ورسم
خطای و قاعدهٔ عرب و طریقهٔ فرس و ترتیب نجح از جمله خواجه عبد القادر که از
مرید اشتهار از تعریف مستغنیست بادیکر تظایر و امثال او تارقیر و تبغان
وعود را بضراب نشاط و ابساط نواخته و او از مجموع ساز ما ازدوات النفخ
وذوات الاوتار درهم انداخته ف مغنی بوقت سوال وجواب
بهم ساخته عود را بار باب بقانون امور طرب کشته رلت بنوعی که طبع فوج پیشه خوشدلت
نشسته صف صف دران انجمن ۔ غزل خوان و کوینده ساز زن ۔
غزل خوان نه تنها خوش آواز بود ۔ که صد دل بیک غمزه بهم باز ربود ۔ ربابی و دفاق و تصنیف کوی
جوطنبوری جنک زن ماه روی ۔ جوصوفی به الحان آن مهوشان ۔ معلق زنان زهره بر آسمان
ودران جشن دلکشای جون قامت آرزوی هر کام جوی نخلعت هر کونه مقاصد
ومطالب آرایشی پذیرفت ودر جملهٔ خواطر وضمایر اکابر واصاغر دامادهر
امید را عروس مقصود در کنار آمد از برای شاه زاده کان ف
زهر کونه پوشیدنی کونی ۔ سراسر مکلل بر ثمین ۔ بسی جامه وخلعت نامور

کیانی کلاه و مرصع کمر ۔ بآیین معهود کردند بار ۔ کران بار از انها قطار و مهار
خیل استران اطلسی و پرنیان ۔ براورده زرین جلاجل فغان ۔ شتر ماز رین بهر کونه زیب
به زنک و باویزهٔ دلفریب ۔ بدین سان کشیدند تا جشنکاه
جهان مانده حیران دران رسم و راه ۔ و شاه زادکان را تقور تعوز جامها پوشانیدند
وتاج و کمر مرصع علاوهٔ آن میشد ۔ و پای انداز نما از انواع اقمشهٔ رزبفت کونا
کون از نخ و نسیج و حریر و اکسون پرون از حیز وصف چند ۔ وجون انداختند
وایشان بطریق معهود بهر نوبت وظیفهٔ الجامشی بتقدیم میرسانیدند و
چندان سیم و زر و لعل و یاقوت و کهر بر سم نثار بهر بار افشانده میشد که
در فصل خزان آن سر زمین را زینت و آیین لاله زار در نوبهار حاصل میکشت
وجون شب درآمده و بسیط ارض از بسیاری مشعل و فانوس تقسیر کویئه
وَلَقَدْ زَيَّنَّا السَّمَاءَ الدُّنْيَا بِمَصَابِيحَ را تواضح کرده تمثیلی روشنی میفزود در اثنای
اوقات واسعد ساعات در اری سپهر سلطنت و کامکاری برج وصال
واتصال استقبال فرمودند و بعد ازان حاجب حیا پردهٔ ادب فرو کذاشته
واردان سخن را دران حرم بار نیست ظلام اللیل بجوه النهار روز دیکر که
پادشاه ممالک افلاک پرتو عاطفت بر نشیمن موالید حطهٔ خاک افکنده
جواهر انوار بر مفارق ایشان نثار کرده حضرت صاحب قران غنائل شا
زادکان تشریف حضور عبور را ارزانی داشته دست اقتدار کشتا

باقامت نثار بحاب آثار ساخت و مجموع آغایان و امراجهه بنبدگی و متابعت
به کلکونهٔ موافقت بیارستند ف جوگیتی مزین شد از فرخنده
برافشاندکودون بدامن کهر فلک ریخت بسی کوهر شاهوار دران سور فرخنده بهر نثار
و سایر اکابر و اشراف سلوک همان طریق واجب دانسته بوسم سابق نقود
بسیار بپاشیدند ف مشاهیر و اشراف عالم تمام به اداب خدمت نموده قیام
بهمنیت کوکشیدند پیشی نثار و هدایا زاندازه پیشی دران روز فرخ بهیج دل غم نماند
جز غم کز طالت اثر بهم نماند جهان پر از بانگ طبل و نفیر زتحت الثری تا بحرخ اثیر
زمین گشت لوزان ز آواز کوس صدا پر شد از کان کل تا بطوس و از جملهٔ
متمتعان ازان جشن بدیع منوال و متحیران دران کمال عظمت و جلال رسولانی
اطراف و جوانب بودند همت صاحب قران دریا نوال ایشان را با تمام اکابر
و اشراف کهاز اطراف واکناف ممالک جمع آمده بودند و مجموع نوینیان و سران
سپاه را بخلعتها فاخر و انعامات وافر مکلل بلند پایه و سرافراز کردانید
و دران جشن همایون مدت عشرت و شادی دو ماه متصل متعادی شد ف
دو مه سور بود اندران جشنگاه بسی عیش کردند شاه و سپاه و عقب فراغ
از طوی و جشن سور رای جهان آرای پرتو التفات بر مصالح ملک و ملت
و نظم امور جمهور انداخت و بر لیغ لازم الاتباع صدور یافت که در اقامت
لوازم امر معروف و نهی منکر سعی بلیغ بجای آورند و بعد ازین بهیچ افزوده

بار نکاب شرب خمر و دیگر مناهی اصلا جسارت ننمایند و جون آرایش و
جانب صورت که دنیا عبارت از انست با علی مدارج عظمت و جلالت
واقصی مراتب شوکت و حشمت بنصاب کمال پیوست و در ظل ظلیل مراحم
بی دریغ عموم خلایق از مستلذات چشنی و مشتهیات و عمی و خیالی به حظ
اکمل و نصیب او فر محظوظ و بهره ور گشتند رای جهان آرای حضرت صاحب
قرانی روی همت علی نهضت از تلقاء مدین صورت بصوب وادی ایمن
معنی آورد و دیدهٔ بصیرت را بموانسهٔ قبس هدایت از شجر توفیق روشن
ساخته از صدق نیت و خلوص طویت ف درآمد بخلوت سرای نیاز
همی گفت بادلو پاک راز که ای برتر از بهره کنجد بفهم نه عقل از جلال تو واقف نه وهم
که داند تو اجز تو و جز تو کو تو هستی و باقی همین گفت و گو خدایا چه گویم سپاس ترا
عطای بروں از قیاس ترا ز خاکم برحمت تو برداشتی سر دولت منی برافراشتی
ز فضل تو دارم منی این سروری تو دادی مرا ایشی و برتری
ز لطف تو ملت این همه دارو گیر و گرنه کیم من فقیری حقیر شکفت آید از کار خویشم بسی
که عاجز تر از خود نه بینم کسی مرا حکم و فرمان روایی زتست اداره و کشورکشایی زتست
ببزم از عطا رتوام بهره وں بسکام زرزم تو بخشی طفر ز فضل تو تا یافتم سروری
مرا بوده نصرت بهر داوری بجون تو شد رتبهٔ من بلند و گرنه منم عاجزی مستمند
وجودم ز انعام تست ای کریم بنا هم تویی در پناهم بیم به لطف جو خواندی بقهرم مران

بهل تا شوم خاک این آستان ورنه چون تو م کو نه یاری رسد به عزت من بخواری کشد
عزیزم تو کودی مجو خواریم مکن شرمسارار کنه کاریم به لطف تو خو کرده ام سالهاست
امیدم عنایت و حاجت روا ست . والحمد لله علی توادف الآیه و توافق نهایه

کتفار در بیان اسباب توجه رایت کیتی کشای بجانب خطای در مبدار طلوع
اقبال سلطنت و اقبال حضرت صاحب قرانی از مطلع تائیدات آسمانی مشهود و
ربع مسکون به تحت تسلط و استیلاء ملوک طوایف و حکام مختلف در آمده
بود و سالها استقرار و استمرار یافته و بواسطهٔ مخالفت و منازعت والیان
و فرمانروایان امصار و بلدان که بر وفق مضمون آیه لو کان فیهما آلهة الا الله لفسدتا
تا مستلزم فساد و تباهی احوال جهانست امن و استقامت از ممالک و امان
و اطمینان از طرق و مسالک منعدم شده بود و قاطعان طریق در راهها و
بدکرداران بی طریق در شهر ها چیره و پیوسته کشته خراج بنیهٔ عالم از نهج اعتدال
بکلی انحراف یافته بود و ظاهرست که در دار الخلافه اپکرا نسانی که نسخهٔ تمام
عالم ملت که چون مواد فاسد غالب میشود و مزاج از منهاج مستقیم صحت
و سلامت منحرف میکردد دبی مسهل قوی که مادهٔ مرض را دفع کند تدارک
و تداوی آن صورت نمی بندد و بی شک تا مواد فاسد بیکبار کی مندفع
کردد البته بعضی مادهٔ صلاح پذیر بتحلیل بود و چون ارادت قدیم قادر حکیم
تعلق پذیرفته بود بملک مزاج عالم شربت تلخ و شیرین قهر و لطف صاحب

قران ثانی بحال اعتدال باز آید سابقهٔ عنایت ازلی او را از میان سعادتمندان
دوران بر گزیند و بتشریف کرامت و آیتناه الملک اختصاص بخشید لاجرم لیلیهٔ
کیتی ستانی و جهانبانی تبلقین آیه وما تشاؤن الا ان یشاء الله رب العالمین از خزینه
ضمیر ان دوربین آنحضرت سر بر زد و بعون آلهی در اندک زمانی معظم ممالک کیهان مسخر
کردانید و آنرا از قبضهٔ تغلب و تصرف کردن کشان و جباران زمان استخلاص نمود
با نوار عدل و احسان بیارست و در بسیط جهان بسلطان امن و امان بنوعی بکسترد
که لئن یونیا هذا اکر شخصی تنها طشتی سیم پر از زر بغرق سر از باختر بخاوری بردانی
آسیب جنکال لصوص و اشرار ما تند زر و سیم نو کس از تعرض دست خدا را بین
و فارغست ف کسی نیارد تیز در خورشید دید از عدل او که در آن مشرق بغرب طرفت زر تنها
بود لیکن در خلال آن احوال بسی امور مایل از کشش و غارت و اسیر و تاراج از برای ضرورت
جهانکیری واقع شد جانبخ در تضاعیف این فتح نامه بتفصیل کزارش پذیرفته و در بن
ولا که آنحضرت از تسخیر شام و روم و کرجستان و ضبط تمام ایران زمین از کوتاه
ناکران بسعادت معاودت نمود و در مستقر سریر سلطنت و جهانبانی نزول فرمود
بالهام دولت سرمدی عزم خسروانه تصمیم یافت که آنها را تدارک غاید و باز باحرا
فضیلت جهاد که حدیث لغزوة واحدة خیر من الدنیا و ما فیها علی قایلها افضل
الصلوات و اکمل التحیات آن تقصیرات را تلافی فرماید بنا برین جون از تهنیت
تروبج پیره کان جوانبخت فراغ یافت بحکم و شاور هم فی الامر شاه زادکان و امرا

در مجلس خاص جمع اورده فرمود که عنایت بروردگار تعالی و تقدس
ما را دولتی چنین ارزانی داشت که عالم را بشمشیر گرفتیم و بادشاهان روی
زمین را بغلبه و قهر مطیع و منقاد گردانیدیم و بحمد الله سبحانه آنچه ما را ارزو
سعت مملکت و استقلال در سلطنت و نفاذ حکم و فرمان و کثرت
انصار و اعوان حاصل شد یکم بادشاه را دست داده باشد و چون
امثال این امور بی مهابت و سیاست و انتظام میسر نمیشود بضرورت
در اثنای لشکر کشی و کشتی ستانی صورتی چند واقع شد که موجب ضرر و پریشانی
جمعی مردم بود این زمان در خاطر خبانست که بعد ازین بکاری قیام نمایم
که کفارهٔ آن اثام باشد و خبری که از دست هر کس بی نمی آید جنگ کفار ست
و قلع و قمع مشرکان و بی دینان که ازراقوت و شوکتی تمام می باید صواب
آنست که همان لشکر را که آن جرایم از ممر ایشان وقوع یافته بجانب چین و ختای
بریم که دیار کفرست و مراسم غزا و جهاد بتقدیم رسانیم و بتخانها و اتشکدها
ایشانرا خراب سازیم و بجای آن مساجد و معابد بنا کنیم باشد که بحکم ان
الحسنات یذهبن السیات سبب امرزش آن ضلالات گردد و مآذلک
علی الله بعزیز شاه زادگان و نونیان زبان ادب بدعا و ثنا بر کشادند
و آن رای مبارک را بستایش و افرین تلقین نمودند که از شاه ایت براوختن
زمانبندگان جان فداساختن و بر لوح عالم مطاع بنفاذ پیوست که تواجیان

شاه و سپاه را نهزاره نهزاره نیکو تحقیق کرده سان ایشان زیادت کنند
امرا بر حسب فرموده شرایط تفتیش و تفحص بجای اوردند و هر جا که قابلیت
اضافه داشت سان زیادت کردند و در دفتر ثبت نمودند و بعد ازان
اشارت علیه نفاذ یافت که مجموع امرا الوس و حکام و ولایات بترتیب
لشکر و جمع سپاه مشغول شوند کلان الوس و سرداران مواضع سنخه
تو نقال از تواجیان بزرگ بستدند که بجیراق و دستور بیایند و جهت
گرد اوردن لشکر با طراف و جوانب توجه نمودند و حضرت صاحبقران
مصحوب عون و تائید ملک دیان از کان کلن بشهر فرمود و مدرسهٔ
سرای ملک خانم بشرف نزول همایون اختصاص یافت و عاطفت
بادشاهانه امیرزاده پیر محمد جهانگیر را بتمامی و مکرواسب کرامی گردانید
اجازهٔ انصراف بدار السلطنه ارزانی داشت و نمای نوکرانش را اسب
و جامه داد و امیرزاده سید احمد عمر شیخ که مادرش در حبالهٔ شاهزادهٔ
مشار الیه بود و خود در ین طوی بمصاهرت شاهزاده اختصاص یافته بود
ملازم رکاب او گردانید و برای اهراقا متوجه قندهار شدند و ایلچی مصر را بخلعت
و کمر مرصع و موفر داشته انعام فرمود رخصت مراجعت داد و مولانا عبد الله
کش را با جمعی بر سالت رفیق او ساخت و مکتوبی بعرض سه گز و طول
نهتاد گز مجموع بزر نوشته بخط مولانا شیخ محمد سر خواجه حاجی بندگیری تبریزی

که در فضیلت کتابت وحسن خط مصدوقه مصرع وابن السری اذا سری اسرا
بظهور رسانیده در صحبت ایشان بملک مصر فرستاد واز جملهٔ مضمونش خوانده
سخنی بود که او در باب سلطان احمد وقرا یوسف عرضه داشت بود چه گفته
شد که ایشان از نهیب عساکر گردون مآثر کرخه پناه بآن دیار بردند
وچون ملک آن ممالک در سلوک مسالک هواداری وطاعت گذاری
رسوخ قدمی داشت هردو را گرفته بارد و اشته بود وصورت حال بملک اخلاص
برصحیفه عرض نگاشته درین ولامر قوم خامه فرمان گشت که سلطان احمد
جلایر را بند کرده وسر قرا یوسف را ازبند کردن گشاده داده ببرکاه عالم
بناه فرستند ومکومت بی دریغ بابسی پیلکات پادشاهانه از خلعت
وتاج وکمر وانواع اقمشه وامتعه بارسول وکتاب ارسال فرمود همت
یکی هدیه آراست کاندر جهان ندیده کسی از کهان ومهان ودیگر الجمان
که از بلاد افرنج ودشت وجه ودیگر اطراف آمده بود بهدیه فرستادش
فرمود، سرفراز وخوش دل باز گردانید ومهد اعلی ملکت آقا که بموجب فرمان
بجنش طوی حاضر شده بود اجازهٔ انصراف یافته بهرات باز گشت وخبر
معلی بیکیسی سلطان را بآیین تا جملهٔ پسهبوس ناهید اراسته پیش ان کم
اتفاق افتاد، باشد پیش شوهرش امیرزاد، اسکندر بهمدان روانه داشت
وازراه بخارا وماخان متوجه شد ورحمت بی دریغ تا شکنت وسیرام

دینکی وآشیره وولایت جته تاختهای بامیرزاد، الغ بسکل نامزد فرمود
واندکان وآخسیکت وطراز وکاشغر تاختن باتمام توابع وملحقات
نامزد امیرزاد، ابراهیم سلطان فرمود ویرلیغ اعلی موشح بآل تمغا کرامت
واز اعداء شاه رخ زاد، مشار الیه سر محمد طغی بوغا وسعادت تموز تاش
وشیخ سهلول بیانمور اقتوغاو محمد ازاد، روان شدند بالشکریان آن نواحی
واگرد آوری کرده بتاشکنت که وعدهٔ گاه اجتماع سپاه عالم اقطاع
آنجا برند ونمود خواجه اقبوغا را بسبب جرعهٔ که ازو بظهور آمده بند کرده
بمغولستان باسی کول فرستاد واز مدرسهٔ سرا ملک خانم نازل فرمود
در کول سرای که از مستحدثات معمار همت آنحضرت است بسعادت
واقبال فرود آمد که عالم وعالمیان از بیامن عدل واحسانش معمور
ومسرور وهمت عالی نهمت بر احراز فضیلت غزو وجهاد مصروف
ومقصور واللّٰه عاقبة الامور گفتار در نعت حضرت صاحب
قران مظفر لوا بعیوب ختا بنعت غزا از شبستان تهاکه وجنه همت
خطاب کرامت انتساب ویشر المومنین بان لهم من اللّٰه
فضلا کبیرا صلوا علیه وسلموا تسلیما کنشوار مسامع انست وقیم مرتبت ساخته
آنست که چون شخصی بقصد زیارت بیت اللّٰه احتمال شداید اسفار اختیار
نماید وپیش از وصول بمقصد تا دم اللذات یکمن برگشاید در دیوان فضل

نامتناهی الهی هر سال ثواب و قفه مبرور بر ایام او مسطور گردد و بوشیده ماند
که اقامت مراسم جهاد و فتح دیار کفر و فساد در اکثر کتب مشعث و خط السفر قطعة
من السقر با عبادت مذکور مشارکت و صاحب خط امکان و فرط لازم شمول
عنایت بی علت ازلی نسبت با حضرت صاحبقرانی متقضی آن بود که حادثه ضروری
آن موید کاینات در اثنای سفر وقوع یابد که مقصود اصلی دران قیام بفرض جهاد و
انتظام اسلام از اهل شرک و عناد باشد و چون هنگام حلول واقعه آن حضرت
تنگ در رسیده بود بعد از تصمیم عزم جانب چین و ختای که بلاد اعداء دولت
بانگ موسم برودت هوا و حدود زمستان بود و صوب سنر سرد پیر مخوط اصلا
تعلل و تاخیر روا نداشت و توجه بهنگام معهود و تحویل خوت نگذاشت و بهمگی
همت بی توقف متوجه امضاء آن عزیمت گشت و امیر برندق را فرمود که
نسخه لشکر احتیاط کرده باز نویسند که مقدار مرد درین یورش ملازم خواهند بود
امیر مشار الیه بموجب بیانی که در ارکان دولت مقرر شده بود احتیاط نمود و عرضه داشت
که از ماوراء النهر و ترکستان و خوارزم و بلخ و بدخشان و خراسان و سیستان
و مازندران و قوم تاتار که ایشان را با کوچ از روم قتل کرده اند و خانه کوچ
ایران زمین که از اذربیجان و عراق آورده دویست هزار سوار و پیاده جلد
نامدار سمه از درکار زار جمع میشود فکر وهی دلیری نبرد آزمای
بواعداء دولت بلای خدای بگرشت ستاره بصولت فلک باقبال خسرو فرخ نشان نبرد

 سر کینه و دست کرم برکشاد
سپه را بداد و دهش کرد شاد غنی گشت لشکر ز پس خواسته
روان شد سواری بس آراسته و حکم واجب الاتباع بران قرار یافت که
امیرزاده خلیل سلطان و امیرزاده احمد عمر شیخ و ازاغ خداداد حسینی و امیر بدر الدین
عباس و دیگر امراء تومانات و نهاوجات با لشکر در تاشکنت و شاهرخیه
و بیرام قشلاق کنند و امیرزاده سلطان حسین با بعضی لشکر جوانغار به پس و صبران
زمستان گذراند و شاهرخ را در قدیم فناکنت می گفت می گفته اند و اغبور
لشکر جنگز خان خان خراب شد که در عمارت اثر نماند تا در پنجاه سال سنه ابره و تسعین
حضرت صاحبقران بعمارت آن فرمان داد و کاسگان مرجع فرمود، انرا
عمارت کردند و حصاری استوار پیرامن آن براوردند و اثاثی آن حوالی را مجموع
بدانجا نقل فرمودند و چون عاطفت بادشاهانه آنرا نامزد شاهزاده کامکار شاهرخ
فرمود بشاهرخیه اشتهار یافت و رای صواب نمای ضبط سمرقند را باهتمام
ارغونشاه باز گذاشت و محافظت کنجهارا به شیخ جوره حواله فرمود و رایت فتح
آیت در پنج شنبه بیست و سیوم جمادی الاول سبع و سبعمایه که آفتاب در منتصف
قوس بود بتسدیس مشتری و قمر در میزان بتسدیس آفتاب و بتثلیث مشتری
بطالعی که منجمان اختر بخود دانش آئین اختیار نموده بودند از سمرقند روان شد
و روی توجه بتشلاق آقسولات آورد نهضت قرا بلاق از صغد اتفاق نزول افتاد

شاه‌زادگان کامگار و امرای نامدار ملازم موکب همایون و کثرت سپاه بحدی شمار
کز اطراف و جوانب بخنبش درآمدند از حیز قیاس و تخمین بیرون ف
زآوازهٔ عزم صاحبقران بجنبید یکسر زمین و زمان بغرید کوس و بجوشید دشت
خروش سپاه از فلک درگذشت زهر جانبی رایتی شد پدید روان فوج فوج از سپه در رسید
علمها برافراخته رنگ رنگ براورده تیغ خود از کرد رنگ زبس جوش لشکر بهر راه و راه
بسیط زمین تنگ شد بر سپاه همه بادل و شاد و با ساز جنگ همه کیتی افروز با نام و ننگ
نهان شد همه روی هامون زنعل هوا یکسر از بوق یان گشته لعل بلند بود زمین بشه را جایگاه
نه اندر هوا باد را مانده راه به پیش سپاه اندرون کوس و پیل زمین شد بکردار دریای نیل
ولایت کیوان رفعت آفتاب اشراق ازفق ابلاق نهضت نمود در ضمان حفظ
مهیمن خلاق براه ایلاق اوتی روان شد وبعد از طی مراحل و منازل سایهٔ وصول
بر موضع تامیلق انداخت و فراش صنع و بنشی السحاب اشتغال سایه بیان گلی
بر نیان ابر گران تا گران آسمان بر فراخت برف گران و باران طوفان نشان سایید
و بادی عظیم وزیدن گرفته بر وتت هوا بغایت قصوی رسید و موکب ظفر قرین
از انجا کوچ کرده و یکران عزم بر قرار دان آقسولات از فوت وصول و حلول رایات
بسعادات آیات نزاهت رایات روضات جنات یافت و چون آن محل ریگ
بوم است و هیزم سیار و حاصل بیشتر فرمان قضاجریان نفاذ پذیرفته بود و در آنجا
جهت قشلاق توریا گرفته و جهت سکن عمارتها پرداخته بعد از استقرار

حضرت

حضرت اعلی در قوریاناء خاص شاه‌زادگان و امرا و لشکر هر یک
بجای خویش فرود آمدند و خبر وانجم سپاه اقلیم سپهر در زمستان خانهٔ حمل
درآمده بود و شدت سرما با اینک نصاب کمال داشت روز بروز می فزود
و چون در آن سال بسبب اتفاق فصل شتا از معهود دیگر سالها خنک تر
میگذشت آفتاب عالم تاب از شرمساری اکثر اوقات در حجاب سحاب
متواری بود و ابر باکریه و زاری در کوهسارافشانی و کافور باری شعر

بدی ابر کشیده آسمان وار کهی کافور بیزد گه گهربار جو میشد چشم ابرش خیره
بدی از ابر چشم او بیزد بسته زبسیاری برف بسته بادام زمین گفتی که هست از نقره
زبس نم کامد از ابر مکدر هوا انبار اشتی شد آب یکسر زسرما در تمنا شیر گردون
که سازد در تن خود پوست واون ببر یاما هی از حرص پر آذر که همکاشانه باشد با سمندر
به بستان مرغ را نعل اندر آتش که خوش در باب زن گوید هر اتش بزاری جسته زاهد در مناجات
که با عاصی بود روز مکافات بصحرا جانور آن گرز فقارست زقوتش روز ما بایست

ذکر قصهٔ که در بعضی قصص آید تذکر آن احتیاج خواهد افتاد و شرح
احوال که در آقسولات دست داد عشقیست که بیشتر نوزبون آید ازو
بحریست که طرفها برون آید ازو که دوستی کند که جان افزاید که دشمنی که بوی
امیرزاده خلیل سلطان جهان سلطان دختر امیرزاده علی را در حباله داشت و امیر
زاده علی خواهرزادهٔ حضرت صاحبقرانی بود و از قضا امیرزاده خلیل را با شاد ملک

که از مکان امیر حاجی سیف الدین بود طلوع خاری پیدا شد و آن سود در خیال شاه
زاده بنوعی [illegible] یافت که عنان اختیار از قبضهٔ وقار و اعتبار او بیکبار
در ربود و در غیبت حضرت صاحب او را رخت نکاح در آورد و چون خرم شاه
زاده از آن قضیه آگاه گشت شعلهٔ غیرت باشتعال یافت والحمد لله والصلوة
والسلام کتبه العبد افضل متعمل سلسرابادی
یازدهم ربیع الآخر ابتدای این کتاب شد
در تاریخ سنه ثمان وتسعمایه